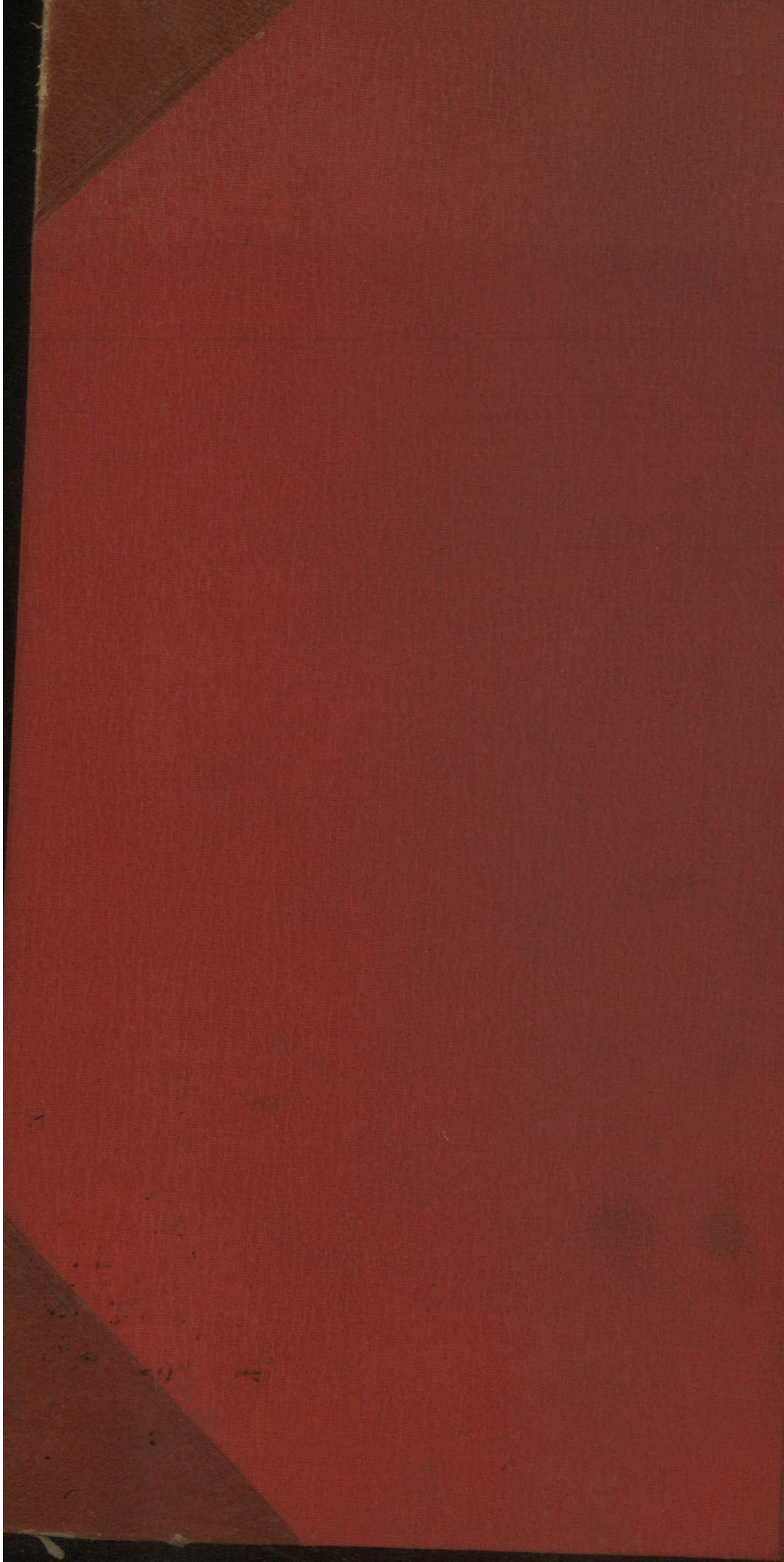
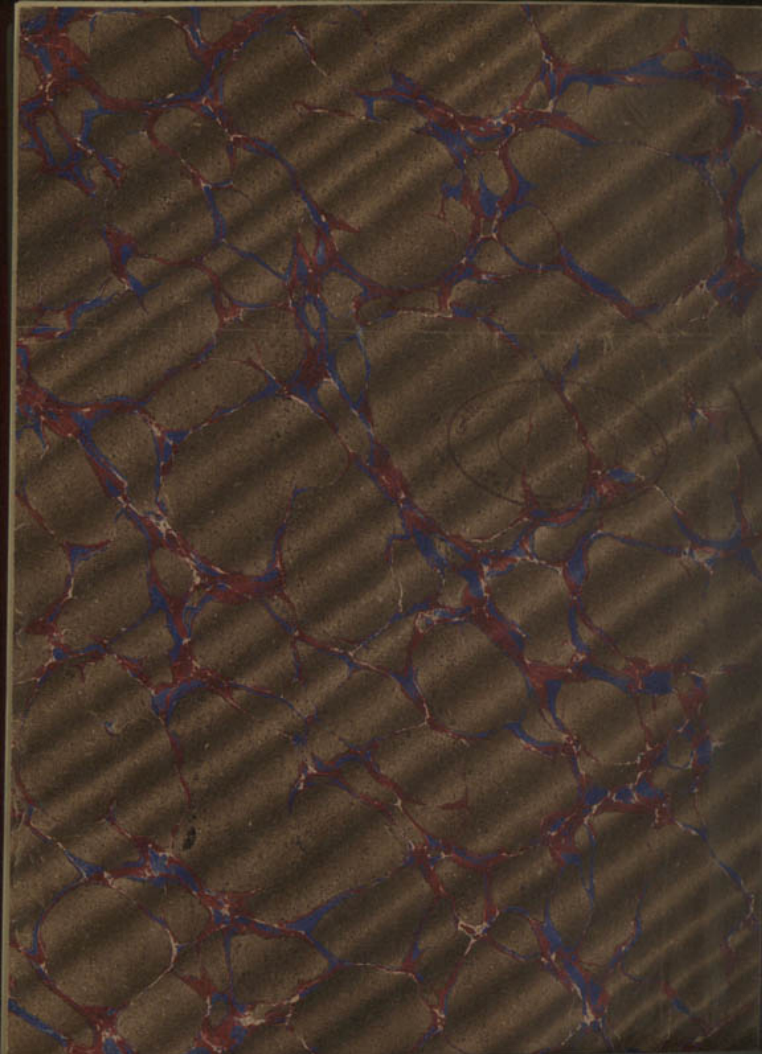
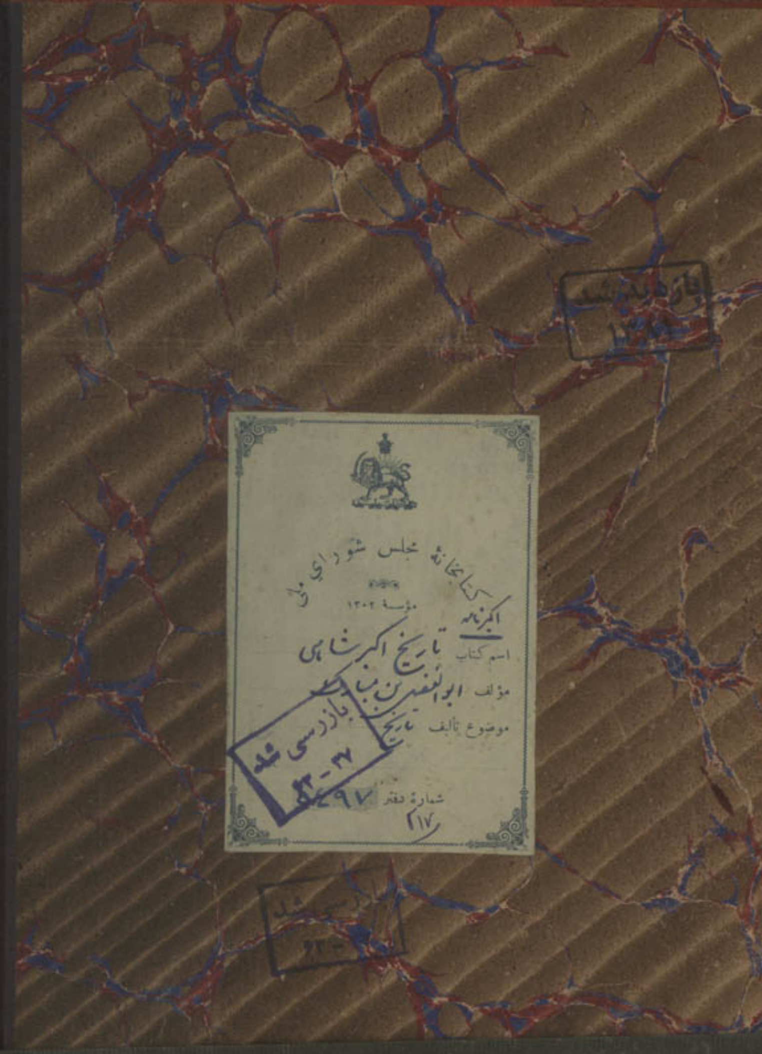
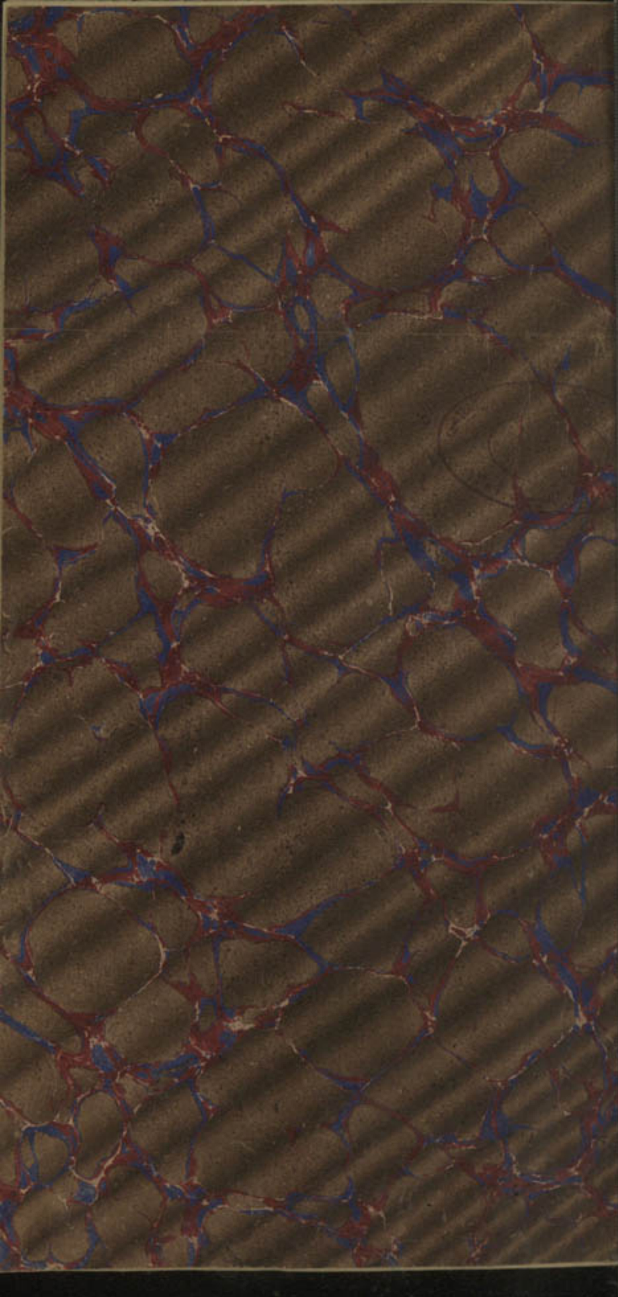


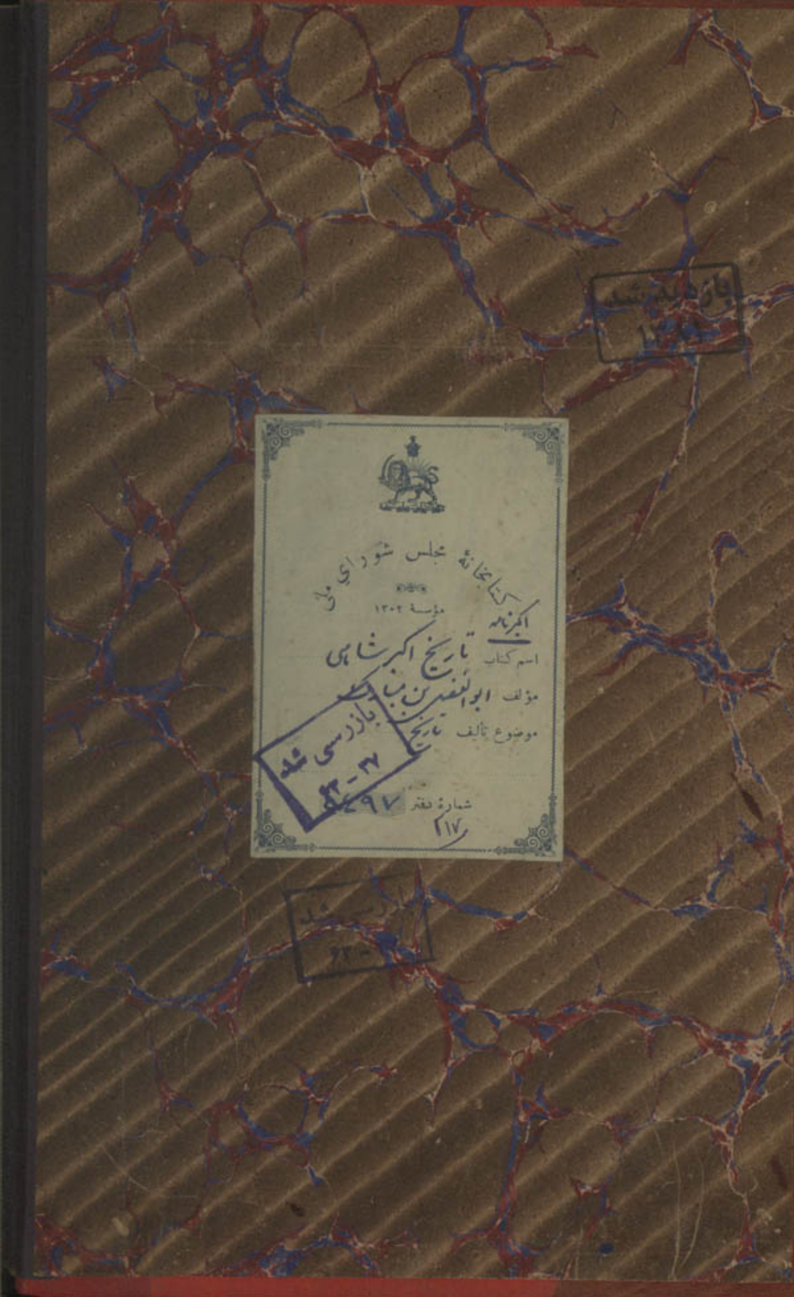


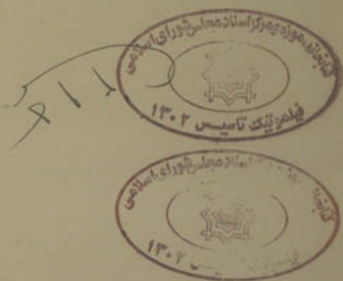









کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اکبرنامه
اسم کتاب تاریخ اکبرشاهی
مؤلف ابوالفضل بن مبارک
موضوع تألیف تاریخ
بازرسی شد
شمارهٔ دفتر ۴۲۹۷
۲۱۷


کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲



تاریخ اکبری

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الله اکبر ای چه دریافت ژرف و ستایش شگرف که حقیقت پذیر آن و قیقه رس و روش بهنر
سبح نفس که بارکت پنهان جدول آفرینش و برکارکت آن توجه دانش و بینش اندر ترکیب
عنصری و پیکر هیولانی نقدی گرانمایه دگو هری والا طبع که در کالبد قیمت نگنجد و نیز آن قیاس
بر نسنجد و بمکیال گفت در نیاید و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که سلسله متحرک
و هوای متموج نیافته اند و چرا چنین نباشد که سرانجام دار الملک معنی بلی دستیاری آن امکان
پذیرد و معموری خراب آباد صورت بیاید کاری او در اندیشه نگذرد ~~بیت~~ این چه
سخن بود که شد آشکار ÷ پرده برانداخت ز هژده هزار ÷ نیست را بی نزم بر سبنبش ÷ هست هرنفس به
زبر دنبش ÷ کارگه اوست در این کارگاه ÷ صدر نشین اوست درین بارگاه ÷ هرچه درین پرده به دل ابل پرورش
دل باز بان گفت و زبان زد بگوش ÷ لذت روانم بکمال رهش ÷ ناطقه و سامعه جولانگهش ÷ ای سخن ای ابر صدرگاه هوشش
شرق و غرب ار زبان است و گوش ÷ چنانچه به پایه والای آن برترد پای آسمان نتوان رسید بپای
با دپیمای خرد در بیدای ناپیدای حقیقت آن قدم نتوان زد انشی فراجیب با د و بهاد خاکی طبیعت
است تا منبعث آتشکده فطرت اوج پرواز ش نتر هنگام هوا کرمی با ز آرشی آب لاله ابش تنو خاک
مرتبه شناسان صفوف عزت فرا خور دید و در یافت خود چنانچه سپهسالار انجمن معنی بن خلف صدق
دل دانشمند موبد موبد آن دانش آتشکده خواطر ابو الابای ضمیر الکائنات نامه سنجی که
زیب فهرست نسخه مفاخر و زینت دیباچه مجموع تعالی باشد نعتی مع که مدای آسمان و زمین
و حمد داور جان و تن آفرین هم آغاز رتگانه سرافرازی و هم انجام را پیرایه دلنوازی هم

قافله

قافله سالار سخنوران و هم شهریار سخنوری چراغ کلبه تاریک نشینان انیس وحدت سرای خلوت
گزینان در دافزای باطن مشتاقان کوی خداجوی مرهم بند تا سور خسته درونان
کنج ناشکیبای نوش داروی نوشش داروی شورابه نوشان اشک حسرت مومیای
شکسته دلان زاویه خاموشی رزم آرای دلاوران معرکه عشق بزم افروز معشوق
مزاجان بارگاه اطمینان تشنه لبان دریافت را استسقا بخش گرسنه دلان بادیه
جو یای راحت افزا انجاست که حزب وران بیدار دل ما بچه سراسیمکی شوق دبی
آرای سقف دست فکرت از دامن موج کبریا کوتاه داشته تشنه لبان
وادی پای نهادان جوش و خروش فرو خورده مهر خوشی بر لب نهاده اند استیاری
انصاف پای ادب در دامن عجز پیچیده و در آنچه شایانی آنرا از عطیه خانه تقدیر
نداده باشند شروع نکرده اند ~~بیت~~ راه کمال تراحرف نقطه ریگ دشت ÷ عالم علم ترا شهر
سخن روستا ÷ بر درت اندیشه را ÷ شحنه عزت زند ÷ لطمه حیرت بروی سیلی جهل از قفا ÷
یعنی سپاس سایز چون از احاطه امکان بیرونست و ستایش خداوند بیهمال از
احصای اکوان افزون ~~بیت~~ حدیث آنجا که از یزدان شناسیت ÷ سپاس ایزدی ناسپاسیست ÷
تو جرات بین کرهمت میزند جوش ÷ که گیرد قطره دریا در آغوش ÷ نه پنداری که حرفش در کتابست ÷
درین حرف کتان و ماهتابست ÷ سخن را چند باشی محمل آرای ÷ بدست آویز عجز آنجا نه پای ÷
هرگاه زمینیان را با آسمانیان رابطه مناسبت مفقود و خاکیان را با افلاکیان راه سخن
مسدود باشد مکانیان را بلامکانیان چه نسبت تواند بود تا حضرتی ذره خاک
نشین را نسبت آفتاب عالمتاب قدس چه باشد محبوس مطموره امکان و حدوث را
بادیه پیمای عرصه وجوب و قدم چه حد و کدام یارا ذره سرگشته پی هم و پا را در شعشعه
مهر جهان افروز بجز هواداری چه بهره و قطره شبنم را با بحر ذخار و ابر مدرار بجز لاف
خشک چه نصیبه بهایت اگر ذره از آن فروغ بخش انجمن هستی گوید اگرچه او را
نمی شناسد و او را نمیگوید اما از و میگوید و او را میجوید لیکن تنگنای ظلمت را
با ساحت نور چه نسبت و عدم مطلق را با وجود بحت چه مناسبت آفریدگار هرگاه از
آفریده کامیاب ستایش شوند شده تا دمی چند در هوای ثنای بدایع مکونات او زند
یا قدمی چند در صحرای ادراک عجایب مخزونات او نهد او را در معرض ستایش آفریدگار

در آمدن چگونه سزد بار نایافته را از خلوت سرای سلطانی سخن گفتن خود را در معرکه انام انداختن
و سخره بیگانه حرام ساختن است ❋ پای سخن که در آرزو دست ❋ سنگ سرا پرده او سر شکست
گر چه سخن فربه و جان پرور است ❋ چو که بخوان تو رسد لاغر است ❋ ای برتر از گری عقول و
اوهام و ای والاتر از ساحت عناصر و اجرام چون معرفت ذات و صفات بخشیدی معلوم شد
که سپاس داری بر سمت بالانام نکردی و چون نعمت بی منتها عنایت کردی مفهوم شد که بر
ذمت ما شکرگذاری واجب نفرمودی چون در گفتار بسته دیدم درگاه کردار گشوده
با هم بجو و جو دهم که اگر توانایی سخن سرای نداری بادپیمای پیشوایی گرد آزرده مباش
گر این طریق چرب زبانان تهی دست که لفظ را بفریب دلالی بهای معنی فروشند
حدی که از روی فرمان جهان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی جانداده امکانی واجب
شمرده آنست که گوهر منشب چرخ تاب خود را که از بخششهای مهین مبدا فیاض است چراغ
روشنایی ساخته در رفت و روب عرصه باطن و ظاهر کوشند اگر مشتغلان کارگاه قضا و قدر
فردی از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهایی داشته اند نخستین گرهمت در اصلاح دیگر ابرا
بر اصلاح خود مقدم دارد که مقصود از شبانی پاسبانی رمه است و غرض از سلطانی
نگهبانی رمه و اگر فرمان بردار است نخستین برادا امر من له الامر اقدام نماید پس نهانخانه
دل خود را از غبار خواهشگران پای و چشم سرسبک پاک سازد تا باین زینت و رفتار
بستایش دادار بیچون و پروردگار درون و بیرون متخلق و متحقق گردد چون بیان سخن
و دل سخن باینجا رسید عقل سرگردان از منزل از دور نمود اندیشه را وقت بعقد خوش شد
خاطر حیرت زده اگرچه از دشواری و درازی راه آرزوکی داشت اما از آهنگ سازراه
و نوید وصول خوش وقت گشته بود که ناگاه دل و دیده را بازپای اندیشه بسنگ آمد که
مقصود از ستایش الهی آنست که صفات کمال او دریابد و اورا بثبت درگاه او و بد
یا نعمتهای بی انتهای قدم را در شمار درآورد و برابر آن حق ستودگی حدوث ایزد و
خود را پیش کشد تا این را از حوصله بشری برتر انداز از پس ماندگان پیشگاه سپاس
گذاری باشد یا آنکه خویشتن آرای خود را ثناخوانی الهی نام نهد و از تاریکی راه و
باریکی مقصود افکار خاطر گردد و طبع حیله جوی این عجز به دانسته از حد باز ماند و
آغاز در آنچه حیله ساز وقت است مقصود و انموده است نماید بلکه مراد از حمد آنست

که این

که این نفس سپاس دوست خود آرای خود فروش را برآستان بندگی در پایه نیاز و سرافکندگی
داشته از طاق نخوت خودبینی خویش افکنده تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی آراسته شود و
ظاهر و باطن او بفروتنی و بی سرمایگی پیرایه گیرد تا شایستگی کنار مقصود را سزد و بحمد
دادار جان آفرین گراید و چون این شیوه سپاس گذاری در بنگاه بشری فراوان علی الخصوص
در [illegible] جای را قسیم بی اندازه است چرا از حمد ایزدی باز مانم و از شکر سرمدی
تقاعد کنم همان بهتر که از آفت تکبر اندوزی این خود پیرای برآمده خود را آماده سپاس
بلند اساس گردانم از انجا که مقصد بلند بود و مطلب ارجمند زبان سخن ساز را دل رخصت
نمیداد و دل معامله فهم از حیرت سر بر نمی آورد نه فطرت میگذاشت که مثل نادانان بیگانه
تقلید بدستیاری حرف و صوت در ستایشکده ثناخوانی خداوندی جل جلاله در آمده باستعارات
مستعار و عبارات مبتذل خورسند گردد و نه همت سپاس دوست راضی می شد
که مثل دانایان کم حوصله [illegible] حیرت و جوی باز داشته لب از گفت و گوی او بربندد
و بیک اقرار نقص که در معامله بکار آن طریق مستمر و آورد عجز وانموده خود را از نیک اندیشان
برات گوی ظاهر کند زمانه دراز در این اندیشه ماندم نه سر فرو شنیدن بود و نه دماغ
خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی اوست دری از روشنی گشوده دل هراسیده را
راه گردن امید نمنه مقصود بسته است [illegible] الهامی بگوش توفیق رسید که ای نفس طراز
نگارستان معنی کتاب تصنیف تکمیلی کرده [illegible] را بحمد آرایش دهی حال فرمان روای
زمین و زمان گوهر تاج پادشاهان منشور پس سپاس ایزدی بتحریر میرود و بنابر سر
ثنای [illegible] بر می آید حمد را حمد می باید صنعتی مصنوعات صانع برکمال حمدیت از
دادار پاک که بزبان پیر زبانه ادا شده آگاه ولان ایاد [illegible] را بدر وقت این
ثنای برای حمد مطلق مگر دانند و بلند پایه حمد که بالذات منصب والایی بزرگ
نهادی وجوب وجود است میرسد و پیداست که در عالم عنصر عظمی ایزدی اثر نیکوتر
گوهری از وجود گرامی پادشاهان والاشکوه که سرانجام نظام ظاهر عالم دلبسته
بهرست [illegible] قدسی اعتقاد ایشان است نشان نداده اند و بس که کار جهانبانی
بنی سپردن و مهم مهانی [illegible] کند مستحق جهانستانی ورد بنیادن است بلکه جهانبان
جهان ستانی ساختن حضور منشی [illegible] که اکمکت دم یافت شاهان بهارستان معنوی

دشته بر سر بر کام روای سربلند باشد بیا خدیو زمانه که با این دو حالت شگرف از
سرچشمهٔ باطن سیراب دل و دست و آب خاطر شود خامه آن قبله گاه خدا آگاهان که بتایید
ایزدی از این مراتب فراتر شده رنگ آمیز نگارین خانهٔ مقابله بزم افروز شبستان خواقی
محرم خلوتکده شهود انیس صفوت سرای وحدت گشته به تمکین پدر آرد بر تخت اقبال
نشسته و فرمان روای صورت و معنی و عقده گشای ظاهر و باطن به تفویض یابد .
چنانچه طرازندهٔ اورنگ شاهی و فرازندهٔ لوای ظل الهی زمان مسعود است که
مجموعهٔ نقش بند آن فهم دفتر دبل کارنامه صفت گر آن ازل و ابد است با چنین اسباب
فراوان محمد حقیقی که تو داری چگونه درین گنج بوی سرگردان مانده از شنیدن این
پیام اریج پرور صبح دولت دمید سرمایهٔ سعادت جاوید میسر شد دیدهٔ امید روشن
گشت عالم صورت رواج گرفت ملک معنی ابتهاج یافت دامن مقصود بدست افتاد
چهرهٔ مطلوب در نظر آمد سبحان الله آنچه سریست بدیع که در کتابهای روزگار
سپاس و آواز پاک برای زیور کتاب می آرند و در این کتاب را برای شناختی
ایزد جان آفرین می آرایند در محافل لها نیان محمد را بطفیل مقصود بر زبان
میراندند و در این دفتر نامه مقصود را بطفیل ستایش می نگارند در روش ستایش
حضرت معبود گفتار بود و درین تازه بارگاه هر دو ستایش بر راه ثنا خوانی کردار است گواتی
در محامد الهی سخن انتها میرود و درین دیباچهٔ بدیع رقم پادشاه کامل که پادشاه
حق پرست پناه میرود یعنی آن خدیو جهان که بدولت خدا جوئی و خدایابی او لالب
از میان ظاهر و باطن [illegible] صورت و در فرقهٔ ارباب تجرد و اصحاب تعلق محبت بهم
آمده و حجاب از میان صورت و معنی مرتفع گشت غفلت که راه مخالفت می زدی
میرفت باز آمده از ملازمان شعور است تقلید که از اقلیم تحقیق بر آمده شور انگیزی
میکرد امروز طبقات تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدان درگاه است خود پرستی
کور که خداپرستی گذاشته خلق پرستی کردی چشم بینا یافته شرمنده و شکر گفته و بعبادتگاه
ایزد پرستی در آمد همه دنیا تو آن بینی که باد [illegible] در سر و سودای جنون در دماغ داشته
باد و داد و دانایی توانا دم منازعت [illegible] خودی حاصل کرده از استغراق آن
درگاه عظمت و طبقات عدالت آن خسرو دولت است در طلب که محبت این بهمان توانند بود

از

از لیکه به پیچ آمده هم مقصودی و هم قاصدی می نماید و چرا چنین نباشد که در این زمان دانش
افزا چراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده بر انداز اسرار غیبی چهره گشای صور بی
عیبی است و چگونه این در نظر هوشمندان دور بین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی قاسم
ارزاق بندگان الهی باریک بین دقایق مو شکافی صاحب عیار جواهر فراست و عالم
وجود پیشوای ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتدای اصحاب تعلق که سلطنتش نامند
جدا جدا بود و در میان ایشان نوع کشاکش اختلاف بود آتش را سراسیمه داشت امروز که از بلند
بالی و پیش بینی و فراخ حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزد شناسی این
دو منصب گران مایه که سر رشتهٔ انتظام صورت و معنیست بدین گره گشای کنوز خردمندی
و کلید دار قفل این خداوندی عنایت شده اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هر آیینه که
از بسیار تمکین بطون تمامتر ظهور آمده باشد هیچ میدانی که اشتغالهٔ عالم گیر نفس توانی
گشت و قدم میمنت پیرای که این سعادت بخشید این بدولت نورانیت وقت
پادشاه عالم پناه روان است یعنی آن شهنشاه معارف سپاه مظهر قدرت الهی مورد
کرامت نامتناهی یگانه درگاه صمدیت مقرب بساط احدیت گوهر معدن شاهنشاهی
نقش خاتم ید اللهی فروغ خانهٔ آن گورکانیه چراغ دودمان صاحبقرانی صاحب
سرچشمهٔ وراثت سریر همایون مبدع قوانین جهانبانی مخترع قواعد کشور
ستانی غرهٔ ناصیه صبح هدایت قرهٔ باصرهٔ آفتاب ولایت گرامی ساز گوهر آدم
و بالا بلند اختر اعظم انتخاب مجموعهٔ قضا و قدر مقدمهٔ جنود فتح و ظفر لب لباب
امتزاج لیالی و ایام زبدهٔ نتایج عنصر و اجرام چشم جهان [illegible] وجود و افضال خان
رخسار سلطنت و اقبال قرة الظهر شخص خلافت حضرت [illegible] بعدل و رأفت
فروزندهٔ گوهر بخت بختیاری فرازندهٔ پایهٔ تخت تاجداری قدر دان جوهر
خردمندان نیت شناس گوهر همت بلند آن کرم گشای کار فرو بستگان
مرهم بند ناسور دل خستگان صاحب دل روشن رای جان بخش جهان پیرای
روح مصوّر و عقل مجسم عالم [illegible] و جان عالم روشن ضمیر حق بین ظرافت
پسند حقیقت گزین [illegible] آگاهی پدر ارزش نمی تخت صبحگاهی یکتای
خلوت که روز نور افزای نهانخانهٔ حضور عارف اطوار سپس کامیاب صلح کل مورد

غرایب کرامات صاحب آقایا مقامات محرم اسرار سپیدی و سیاهی مظهر حقایق کونی
والهی بینای روابط بیقیدی واطلاق دانای رموز انفسی و آفاقی منهل متعطشان زلال
وصال معطف متحیران طریق کمال مظهر اشرف و متعارف گرامی مورد علوم لدنی
در رموز الهامی مهر آرای سوز در وطن شمع افروز خلوت در انجمن زده درس و تجرد [illegible]
بستار بخش اندک پذیر دیده بان سفینه اکنون یکمن سفینه دریای بیرون دقیقه
شناس حفظ مراتب سوی [illegible] تعظیم روایت فرشنده رای خجسته منظر
فرخ طالع بلند اختر بردبار گران سنگ صاحب فر عالی فر آهنگ فره آرای تجرد
نواز دوست پرور دشمن گداز ملک گیر عالم آرای عدو بند کشور [illegible] ارایک
عظمت و جلال رافع و سایه حشمت و اقبال باسطان دولت و دین نگهدار تخت و نگین
طرازنده هفت اقلیم برازنده تخت و دیهیم شهسوار صف شکن شاه [illegible]
بجاه سیه آن قباد اکبر [illegible] جولان هفت کشور [illegible] سلطنت در بابت
[illegible] ارکان [illegible] و ثبات متصم عروه وثقی [illegible] کامل [illegible] حبل
متین عدل شامل [illegible] بزمگاه تمام نظر [illegible] رزمگاه حاتم [illegible] بزم عشرت
ابر دریا بار در رزم نصرت دریای [illegible] جرات [illegible] در
میدان جلادت رمح مصقول دریای موج اکبر عالم عطا سحاب [illegible]
انفاسش مجره کردان بزم روح الطافش [illegible] عدلش [illegible]
فروردین از لمع [illegible] اکبر خلقش [illegible] اردی بهشت از خنده لب [illegible]
عنبر و جودش [illegible] مخلوقات [illegible] عقل [illegible] در کشف معضلات
[illegible] ظاهرش [illegible] باطنش دانش سقراطی
[illegible] افلاطونی ظاهر و باطنش [illegible] دل را با زبان
[illegible] ساخته وحدت را با کثرت انباز کرده [illegible] در پاس نفس
گذشته [illegible] بوالهوس [illegible] معامله [illegible]
برانداخته غبار [illegible] از اندوه [illegible] ساخته جناب تجرد
بر مفارق [illegible] چراغ [illegible] جل جبروت
از هیبت [illegible] طلوع ظهور [illegible] بارقه لطف [illegible] زبانه سوز

برکشیده

برکشیده صولتش جگر سنگین [illegible] که اخته [illegible] زهره آهنین جگران آب ساخته
[illegible] روزکار [illegible] از کره ابر [illegible] زمانه پرتوی از شکفتن [illegible] دعای بقایش
برزبان خود و بزرگ مقام گرفته مهر [illegible] در دل [illegible] آرام یافته [illegible]
[illegible] راست کرده دعای بقایش برزبان خود و بزرگ مقام گرفته مهر [illegible] تمکین
دولتش سران [illegible] را از دست برده [illegible] کوش [illegible] سلاطین آفاق را با [illegible]
کرده کوکبه جلالش چشم [illegible] ملوک طوایف فراز نموده صیت [illegible] در [illegible] گردون
پیچیده آواز [illegible] تا کران رسیده صلای عطایش از اقصای شش جهت گذشته
[illegible] سوطن [illegible] هفت اقلیم گشته دولت روز افزونش کارنامه [illegible]
شده طالع همایونش دیباچه سعادت [illegible] نموده بیت آن شهنشاه آسمان پایه
[illegible] سایه ∴ چون آرای دانش و فرهنگ ∴ پایه افزای افسر و اورنگ ∴ [illegible]
[illegible] ∴ [illegible] قبله گاه [illegible] ∴ [illegible] تشنه [illegible] ∴
[illegible] اندیشی ∴ تخت شاهی [illegible] درویشی ∴ نه فلک بر مراد او [illegible] ∴
هفت اختر [illegible] ∴ بزم ساز زمان [illegible] ∴ پاسبان جهان به بیداری ∴
[illegible] ∴ جام [illegible] باده [illegible] ∴ هم خاقان [illegible] ∴
وهم [illegible] ∴ آسمان [illegible] تمکین ∴ صاحب عقل کل جلال الدین ∴
نور [illegible] ذات ظل آله ∴ گوهر تاج و تخت اکبر شاه ∴ این جهان [illegible] ∴
کوکبش آفتاب پرتو باد این [illegible] که [illegible] جای نشست
[illegible] استاد [illegible] این [illegible] و عزم جزم یکباره [illegible] آن
[illegible] خزینه داری که از [illegible] نقد [illegible] و از جمع نقد [illegible]
پذیرد بدولت اخلاص [illegible] گردیدم [illegible] را تو [illegible] دست [illegible]
[illegible] بودم [illegible] حرف [illegible]
[illegible] در حقیقت [illegible] ساده لوح بودم نقطه [illegible] در
[illegible] سرافراز [illegible]
[illegible] نا کرده [illegible] بوده [illegible] کشت از بار عام
[illegible] سرای خاص [illegible] زبان [illegible] بخشیده [illegible]

خواستم که پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم بیت بنات هر طایفه از طوایف عالمست
که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی به عالی والا نژادان او حاجب آن تو امتی
الهی که در شبستان عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بنهانخانه عدم فرو رفته اند
چه بطریق عموم و چه باین خصوص مزین کرده اند بمجموعه محامد ایزدی را بنیز
نقط پردازم و دعا گویی که در پیشگاه دریافت انیکس به نیز نکاه دفعه بستکی
جا آرنده بعبارتی که نخواهد او ابیانم لیکن چون ابنای پرده حقیقت از
راه مجاز میدانند که اگر شگفته رای در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش
سپهسالاران سوگند نمید و برسیله خود خواهد که بکار یکی آن دولت را رحمت بیزه
فرا نزدای زبان گردانند هر آینه تسفاهت یا جنون منسوب کرداننده بیت
چه یارا سپهر را که رخشنده مه را سفارش بخورشید انور نویسد همین رفعت قدر او بس که خود را
در آن حضرت از ذره کمتر نویسد در حضرتی که بزرگان نوازش نیافته آن درگاه راز خفته
نواهش نوبخشیده اند و قدرت سفارش مور چه نه آن از چون منی بر دارنده
بل راه نیافته نگاشتیم که برای برگزیده‌ای آن درگاه استدعای رحمت و تحیت
نماید والتماس مغفرت در ضراعت آن کند و اگر از نافهمیدگی زبان جرأت طراز اند
در هد الکلاه تیز بچه نام نامزد شود در باز پرس انصاف بچه طعن مطعون گردد
بنابراین خواطر را از اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر همت دستگیری
و توفیق یاوری نماید احوال سعادت منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین
و دنیی را نگاشته کلک بیان گردانم و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدایع بزم و غرایب
رزم و شرایف عبادات و لطایف عادات این برگزیده الهی را بی شایبه تکلفات نثر پردازی
نظم گستر فراهم آورده نام تا حق عبودیت دارای [illegible] گذارده باشم و هم حقی بر نورسان عالم
شهود داشته باشم و ثابت گردانیده ام لیکن چون این چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام
این امر رفیع قدر اما از آنجا که معقده بلند و همت کوتاه بود این دولت میسر نشده و این امنیت
بحصول نمی پیوست تا آنکه بر پیشگاه خواطر اخلاص مظاهر چنین جلوه داده که در امشغول شکرف
همه نگاه حق مخلوق بگذار ای حق خالق نیز بجا آورده است اگرچه تو لازم ادا آب ارادت و حقوق
نعمت رسیده باشد لیکن در معنی بجهد ثنای جهان آفرین قیام می نمای او بیرون نه

این عزم

این عزم مصمم میشد و اسباب نیکبختی آماده میگشت تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص تربیت
این نظرکرده خود و عموم مهربانی مستعدان سعادت برین پیش قدم سالکان
شاه راه ارادت نظر باخلاص و واپس ترین قوافل ارباب سعادت نظر بعز مراد
ابوالفضل بن مبارک که کلاه چهار ترکی ارادت بر تارک دل نهاده و آستین همت
طراز عقیدت بر هژده هزار عالم افشانده پرتو اشارت یافت که سوانح احوال
اقبال قرین و وقایع فتوحات دولت افزای ما را بخامه صدق نگارش نماید چگویم
که این حکم نوشین سرگذشت بود یا بخشیدن همت نگاشتن را اجازت فرمودن یا
دل را سعادت بخشیدن سروش غیب بود که از عالم بالا مژده جانبخشی رسانید تا بکس
اکبر که از پیشگاه جبروت تنزیل وحی نمود لاجرم غایت تکاپوی و نهایت جهت
و جوی در جمع کردن جراید احوال و صفایح حالات حضرت شاهنشاهی بجای
آوردن گرفتم و مدتی از ملازمان درگاه و قدیمیان این دودمان از پیران هوشمند
راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار می پرسیدم و بتقید کتابت در می آوردم
و به اطراف ممالک کمیتی که بخدمت قدیم در ستی و راستی متفق بعضی را مطلوب بر خی بود
نیاشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسودات دیده و داشتهای خود را بیارگاه حضور
فرستادند هر چند این واجب سعادت افزا بنام انجاح نیافته بود و این آرزو بکمال انصرام
نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آورده‌ای که بتوبیر رسیده
باشد بنا خص برده بمسامع اجلال رسانند و آنچه بعد ازین قسم ثبت شود ضمیمه این کتاب
گرامی سازد و انجام تفصیل که از دقایق حقایق [illegible] احوال و تجربات امور بیچ فرو گذاشت نشود
و را بهنگام فرصت حواله کند بنابر حکم پادشاهی که ترجمان فرمان الهی است از اندیشه که کنون
ضمیر بود باز آمده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید تحریر کشیدن
آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی که قانون و تقویم نوی از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو
ظهور یافته دفتر واقعات را بدست آوردم و از آن صحایف دولت تحقیق تواریخ و تشخیص
بعضی بسی از سوانح گرامی نمودم و هر جدی فراوان رفت تا اکثر از مناشیر محل که از ابتدا
اورنگ نشینی تا حال که آغاز صبح اقبالست بید و انقطاع شرف نفاذ یافته بود چه بجنس و چه بنقل
بدست در آمد و بسا مضامین مقدسه او سرمایه این شکر فنامه گشت و کوشش بلیغ بجای آوردم

تا بسیاری از غرایب که اعیان دولت و شعبان عتبه سعادت شرح سوانح اطراف ممالک
و تفصیل سواد و اکناف ولایت معروض داشته بود در ضمیر گنجینه معانی نشده از اسباب
تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند گشت و مدت کاشتم که مسودات و یادداشتهای هوشمندان خبرت گزین
روزگار فراهم آورده از آن نیز ذخیره برای نشاط و پیرایش دولت برگرفتم
و با این همه اسباب و گنجوری خزاین مطالب چون از دیرگاه خانه نقل غرایب و اختلاف و
تناقض در اخبار و آثار شایع بانی پسند نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظه
کامله جزئیات و کلیات وقایع و سوانح را از یکسالگی که عقل هیولانی در اشراق بوده تا امروز
که یوم الآخره قبله بالغ نظران حقیقت بین آمد بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح
شنودهای خویش نموده در مجالس منعقده بصحت رسانیدم و شبهات و شکوک را که زنگ
تحقیق و ایقان محو کردم و چون باطن را اطمینانی پدید آمد خاطر اخلاص منش را بذل مجهود
کارفرمای این مطلب عالی گردانیدم امید که بتایید اخلاص این خدمت بانجام رسانم
و آنچه از عجایب نوباوه این چمن کاینات و فهرست کارنامه مکونات در خور استعداد
خود دریافته باشم ظاهر کنم تا تاریکی لالرا شمع بصیرت بر سر راه خود نهاده آید و روشن
ضمیر از سرمایه مزید آگاهی شود و سبحان الله چه دولت که عبادت الهی را در پرده
خدمت پادشاهی بجای می‌آورم و دستور العمل صوری و معنوی راه آداب خدمت
پادشاهی و بندگی را برای کافه خلایق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایه دولت
ابدی خود میگردانم و چون درین کتاب که محمدت نامه ایزدیست بر زبان نام والا شکوه
این پادشاه آفاق بتصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرت شاهنشاهی عبارت
را گرامی میسازم و از پادشاه غفران قباب والد بزرگوار آنحضرت بجهانبانی جنت آشیانی
اکتفا نموده سخن دراز نمیکنم و حضرت والده ماجده آن قدسی نژاد را بحضرت مریم
مکانی که حضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته است میستایم
و از جد گرامی این خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را
کوتاه میگردانم

ذکر بعضی بشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمیر مرآت نظایر دیده وران دوربین
و رازداران سخن سنج که غیب نمایان ستار الهام و پرده کشایان اسرار عناصر و اجرام

محققی

محققی و مستنیر نیست که بدایع حکمت غامضه و غرایب قدرت کامله آفریدگار جل جلاله اقتضای
آن میکند که بواسطه ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج
و اتصال و امتزاج و اجتماع و استقبال و قرانات علوی و سفلی و طلوع و غروب بظهور
و خفای کواکب و خسوفات و کسوفات و خواص شرف و هبوط و تاثیرات اوج و حضیض
و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقشبندان نگارخانه تکوین و اختراع
یگانه از خلوتیان پرده سرای بطون ببارگاه ظهور روی نماید و یکتایی از پرده کیان
نهانخانه عدم بر ملاء اعلی وجود جلوه نماید که موجب نظام سلسله کون و فساد
باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد هر لحظه کمی عیسی از پرده برون آری مگر
داری کوی بحجاب لغزد چه سامان عالی و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه صورت
پذیرد که بنیاد نهاد هر فردی مبتنی بر جمیع اضداد و انانیت عظمی در هر سر دل افتاده
نایاب و محبت ابدیه و خواهش در فریبی در شهوت و در روز افزونی خردمند
درین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمانروای که بتاییدات ایزدی موید
و بسعادات سرمدی مستسعد باشد گزیر نیست و هوشمند خبر شناسد که این دولت
بنیروی بازوی معقولیت و ادراک و فهم معلوم کند هر گاه چندین سال تربیت یابد که
لعل خورشید کان ببلوغ رسد تا لایق افسر شاهی تواند شد این چنین گوهر پربها و جوهر یکتا
که هیچ چیز بدان نماند چندین امتداد قرون و دهور باید که پرورده تربیت خاص شود تا بمدارج
ترقیات باستعداد خود فایز گردد و دقیقه شناسان معامله دانی دریابند که مقدار مدت
تایید باندازه کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش
و عظمت خداوند آن زمان که بار عالم و عالمیان از ابد سپاری تایید الهی بر فرق همت گرفته
فرق عالمیان را از فساد نگاه میدارد و کار جهان و جهانیان را بپایداری آگاهی سامان
سرانجام میدهد و هر گاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت
و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردی از افراد انسانی بعهده تربیت این بزرگ
حوصله بلند دریافت در اندیشه بشری و دایره امکانی کجا گنجایش پذیرد چنانچه روشن
دلان کار آگاه زمان با این دو عطیه کبری از سواد پیشانی نورانی این خداوند جهان می‌یابند
از کمال انصاف از شرح مناقب آن بعجز گرایند این طایفه را همین دولت بس که بمساعدت

توفیق پذیرای این [illegible] یافته گشته اند که ادراک رتبه چنین خدیوی اندازه طاقت بشری
نیست و در احترام این بزرگ والاقدر تعظیم قدرت الهی دانسته پرستش خدیوی اند خود سیمای بندگی
و همگی همت در تحصیل رضای او که هرآینه مشتمل بر گردآوری رضای ایزدی چون نشت مصروف
دارند کدام سعادت ازین نعمت بزرگتر است و کدام دولت ازین موهبت گزیده تر
در روشن ضمیر دور بین که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد برهمونی ستاره
سعادت داند که چندین هزار سال بطنا بعد بطن در مهد تربیت در آورده حضرت المقوار را
طراز هستی بخشید تا شاهان آن نور عالم افروز که شرح آن شمه پیش طاق داستانهای
باستان و کتابه مبانی تاریخ راستان گردیده شناسد که همان نور است که بی
وسیله بشری در رابطه صلبی در مشیمه باطن قدسی مواطن حضرت المقوا ظهور یافته بود
بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملابس قدسی مظاهر برای استکمال دیگران سیر میفرمود
امروز در عنصر پاک این یگانه یزدان شناس دادورپرست ظهور میکند چندین زمان بگردد
چندین قران برآید کاین اختر سعادت از آسمان برآید رسمیست قدیم و عادت معهود
که مبشران دار الملک قدم و منهیان فتح الباب کرم در هر زمانی پیش از ظهور چنین برگزیده
که پس از هزاران سال یکی بوجود آید دولتمندان بخت بیدار را نوید قدوم هدایت اقدام
او مسرور میسازند چه هر امری در تحقق وقتی مرصود و عقده زمانی مخصوص محتجب و مکنونست
لاجرم پیش از تحقق این امر دریچه از عالم غیب مقابل مشاعر افهام میگشایند و مواجهه
روزنهای مشبکه ادراکات میدارند گاه در عالم شهود مینمایند و گاه در عالم مثال که متنایست
از عالم ناسوت جلوه میدهند تا بر شاهراه شوق بیدار بوده منتظر ظهور نیر مقصود
و مترصد طلوع نجم مسعود باشند چه انتظار شوق افزا است و شوق دولت آرای
و هرآینه بعد از کوشش و خواهش طالب وجود گیرد و بعد از انتظار در طلب حصول
پذیرد آنرا الذ نهایت است که در غیر این معنی صورت نه بندد و مصداق این معنی آنکه حضرت
جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساری تارک
انکسار غبار آلود میداشتند و فرق نیاز بر آستان کعبه حاجات نهاده و روی امید
بسمت قبله مناجات آورده بصفت تضرع و تخشع استدعای این دولت تازه که فی الحقیقه
طالع همایون و عمر روزافزون عبارت ازینست میفرمودند که تا ان پاکان که چون گل پاک رستند

درون از چشمه خورشید شستند که تاج دولتم را گوهری بخش سپهر هفتمم را اختری بخش
زماهی ده شبستان مرا نور که ظلمتهای عالم را کند دور زهی شیدی برافروزان وجودم
که افتد در سپهر اندر سجودم بقاهی ده بجان غم پذیرم که گر صد ره اجل آید نمیرم
الحق چیزی که حیات بی بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند
و جانشین مسند و شرف که میوه حدیقه زندگانی و مصباح زجاجه انسانیت که از تربیت
عنایت ایزدی مستفیض گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقا عن طبق روشن ساخته
بر تخت بخت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط
گرداند خصوصا چنین نادره ذاتی کامل در حق شناسی مکمل که اگر سر دفتر اقطاب اولیا
گویند لایقست و اگر عقد سلسله سلطنت عظمی را ابو الآبا و جد اعلی منه جنس امرا
موافق هرآینه چنین پادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروائی
و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوار تر است و در
طلب این مطلب عالی از همه بیقرار تر تا آنکه چهارم ربیع الاول سال نهصد و چهل
و هشتم هلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه بمبدا فیاض زمانی سر بالین
راحت و تن به بستر استراحت در داده بودند ناگهان از پرده خواب سعادت
و حجاب که خلوتخانه غیب عبارت از آنست مشاهده فرمودند که حق سبحانه و تعالی
خلفی نامدار کرامت میفرماید که شعشعه عظمت از ناصیه اقبال او تابد و بارقه ابهت
از جبهه احوال او فروغ دهد از نور هدایتش ظلمت آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد
و از فروغ معدلتش صفحه لیالی و ایام اضائت یابد و بعد از آنکه بشارت دهندگان
عالم غیب از احوال سعادت مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن
کارنامه ایزدی را چنانچه امروز منابر را [illegible] سربلندیست و وجوه دراهم و
دنانیر تابان شکوه بیان فرمودند و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین
بشارت عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان
خاص و ملازمان آستان اخلاص در میان آوردند این خواب که از دیده جان برده دل بود
خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود از شریف خان برادر شمس الدین محمد خان در تمت
دوسالگی در شهر غزنین بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان در آمده صورت این واقعه را

پدر گرامی خود میرزا محمد غزنوی که کدخدای درویش منش بود گفته اند پدر گرامی را بسنوح
این واقعه سعادت افزا خوش وقت شده چنان تعبیر نموده اند که ایزد تعالی دولتی
عظیم تو روزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد و همچنان شد که از
برکات انوار این بدر آسمان قدر پایه عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک
تصاعد نمود دیگر از ذات کیهانی درست اندیش معلوم شد که در زمانی که حضرت
مریم مکانی خلدت ظلال جلالها بعنصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از
جبین مبین ایشان هویدا بود بسا اوقات بر ناظران این منظره ربانی مشتبه
بآینه میشد چنانچه آیین جلی پوشان سرادق عفت که نزدیک به پیشانی آینه می بندند
و کوکب اقبال بزبان حال این ترانه می سراید که براه بخت نهادم چنین ظلمانی
نهاز آینه او بخشم به پیشانی روزی در نزدیکی ایام ولادت با سعادت حضرت مریم
مکانی بر هودجی میرفتند در اثنای راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده است از انجا
که طبیعت درین حال بیشتر متقاضی میوه های خوش و میوه های شیرین و ترش راغب می باشد
بخواجه معظم که برادر مادری ایشان بود فرموده اند که از آن باغ انبه چند بیارد
و خواجه انبه چند بیاورده بدست مبارک ایشان میداده که در نظرش پرتو تابش
فروغ بخش ایشان بآینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی خود
آینه بسته اید فرموده اند که من آینه نبسته ام از کجا میگوید خواجه چون نیک ملاحظه
میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می یابد تعجب نموده حیران
آن نور ازل میکرده و بعضی از محرمان درگاه این نقل را که استفسار خواجه نعمت
آن بود که شعشعه انوار الهی که از جبهه انور میتافت خواجه را یارای آن نگاه کردن
تمامی آن نبود دیگر از خدمت والده ماجده خان اعظم عزیز کوکلتاش که بشرف
انگی آنحضرت مشرفت شنیده شد که پیشتر از آنکه این دولت کبری سعادتمند
شوم سحری بود که ناگاه نوری عظیم بمن روی آورد و درمیان کنارم درآمد پنداشتم
که آفتاب عالمتاب درکنار من افتاد عجب حالتی روی نمود و عظیم حیرتی دست داد
که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت آمد و اثر از دیگر ان
آن لذت هنوز موبمویم را فرو گرفته است و از آن وقت بتاشیر این صبح جلال

وجمال وکل این شکوفه دولت واقبال را چشم براه بودم که یارب نتیجه این شگرف حالت چه
تواند بود تا آنکه باین خدمت والا که سرمایه دولت واقبال جهم دین و دنیاست سرافراز
گشتم و بسجده شکر این نعمت جاودانی سربلندی یافتم دولت آنست که بیخون دل آید
بکنار سبحان الله چه سعادت بود که درکنار من آمد و چه اقبال که در بر گرفتم اگرچه
درظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت قوی شدم ولیکن در معنی
دولت روی بمن آورده مرا با قبیله من می پرورد هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم
سعادت مرا از خاک برمیکشید چنانچه ببرکت این خدمت که سرنوشت من بود طالع
قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاد و با قبیله خود روشناس هفت اقلیم شدم دیگر
از مولانا نورالدین محمد ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتصام بوده شنیده
شد که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانه مسقف که دریچهای مشبک
داشت عشرت پیرای بودند و حرف نمودار ولادت اشرف درمیان بود ناگاه
از شبکه آن دولتخانه اشعه نور الهی تابیدن گرفت چنانچه نزدیکان درگاه که دولت
حضور یافته بودند از خورد و بزرگ برین نور جهانتاب آگاه شدند و جمعی که راه سخن دانسته
استکشاف اینمعنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند همانا که درین زودی از گلبن
خلافت تازه گلی خواهد شگفت و از نهانخانه جاه و جلال و نگارین سرای عزت و
اقبال نوز پروردی بخت روشن سازی قدم در دایره وجود خواهد نهاد که از کوکبه
عظمتش دلهای اعدای دولت در بوته اضمحلال گداز درآید و این خاندان والا
و دودمان عالی را از سر نو فری و رونقی پدید آید بل شبستان عالم را از پرتو جهان
افروزش ضیای و بهای تازه روی نماید دیگر میر عبدالحی صدر که از پاک نژادان
عالیقدر بود نقل میکرد که سحری حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان
برده میشد که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد بعد از زمانی سر برداشته فرمودند
که الحمدلله والمنه که چراغ خانواده سلطنت ما تاریکی روشن شد من سر این شکرانه
پرسیدم فرمودند که درین [illegible] خواب و بیداری چنان نمود که ستاره نورانی از
فلان جانب دارد اشارت بمعموره که مولد اشرف [illegible] طلوع کرد و ساعت بساعت
بلند میشد و در بلند شدن هم نور او زیاده [illegible] و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه اکثر

عالم را پرتو او گرفت من از روشن ضمیری میپرسم که این جرم نورانی چیست او خوا
داد که آن نور مجسم خلف صدق تست و هر قدر از سطح غبرا که این نور جهان افروز پرتو
بر ساحت آن انداخته در تحت تصرف و تسخیر او در آید و آن ملک از انوار معدلت آن
گرامی نژاد معمور گردد و دو روز ازین بشارت چنین گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت
از افق امید رسیده چون از روی ملاحظه بوقت آن معاینه روحانی و رویای صالح مقابله
کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود
بزرگی را که چنین فرخنده مولودی نصیب باشد این نمود و آگاهی ها کرامت نکنند
و آنجا که چنین موهبتی از دنبال بود امثال این مراقبه و اکتشاف چگونه روی ندهد
و بر ظاهر بینان نقدپرست اگر امثال این سوانح دور نیست اما پاک سیرتان دوربین
را ظن قبل از وقوع و یقین بعد از حصول متحقق میشود که این پرتو آن نیر عالم
افروزست و آن مژده این نیر ظلمت سوز و بر دریافتهای دولت دوام طراز
این خدیو جهان که بر جلایل شمایلش واقف باشند ظهور امثال این امور بجای
ایستادنیست و بر نکته دانان باریک بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف الدین
علی یزدی در ظفرنامه رویای صالحه قاچولی بهادر و تعبیر تومنه خان را از روی ظاهر بر
وجود حضرت صاحب قرانی از هشتم کوکب نورانی که جهانی از پرتو آن روشن شده
و از جیب قاچولی بهادر بر آمده اشارت بر وجود حضرت صاحبقرانی کرده که جد هشتم
آنحضرتست اما بر باطن نور مواطن دوربینان علم تعبیر و رمزدانان عالم مثال ظاهر است
که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که باکلیل فرمان روای سربلندی نیافته باشند
و بتکیه گاه دولت آرای ارجمندی ننشسته اند از وادی تعبیر و اشارت مثالی دور است
بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرای والا قدرند و مقصود از آن لمعه جهانتاب
ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که نورانیت وجود ارفع عالم و عالمیان را روشن
گردانیده و آن نور ساطع این سعد اکبر است که از جیب آن برجیس سعادت سر زده
بود اگرچه او جد شانزدهم آنحضرت از روی شماره اما در میان این هفت کوکب
برج عظمت اند که نور این شهنشاه گیتی افروز در جبهه حال آنها کمال ظهور کرده و از این
هفت تن در میان این شانزده کس بزرگی و گیتی آرای امتیاز تمام داشته اند

هشتم

و هشتم این گروه والاشکوه ذات اقدس این حضرت شاهنشاهیست که نور معدلت
ایشان آفاق را منور دارد و در سلسله علیه این شاهزاده بزرگ این مظهر کامل
قدرت ایزدی با خلعت گرانمایه سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشته نوربخش
عالم باطن و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقایق آثار صدق این معنی مخفی نیست
چنانچه مجملی از کمالات این گروه والا در این شگرفنامه گذارش خواهد یافت و بر
هوشمندان چه از جهت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید هر که امروز گرامی احوال
این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و حیرت مطالعه نموده عهد خلیفه زمان را
دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جهان مطلع آفرین برین دریافت کند
هیهات هیهات سخن فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم جایزه
عظمی ازین کدام بهتر چه باشد که دل اخلاص گزین من معدن نکات حقانی
شده و خزانه نکته دانان من مهبط این دقایق ربانی گشته ازین جواهر شب
تاب گوشوارهای گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش پسند
یادگار میگذارم **ذکر طلوع نور اعظم و سطوع سعد اکبر یعنی
سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی** ظهور نتیجه آمال از شیمه
ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت
شاهنشاهی از حجره معلی و ستر مقدس حضرت عصمت قباب عفت نقاب
قدس احتجاب تجرد انتساب ولیه عصر رابعه دهر صاحبه روزگار کامله آموزگار
قدوه طاهرات اسوه زاهرات صفیه صافی نیت وفیه وافی طویت ملکه
قدسی ملکات مالکه مساوی برکات صوفیه زمین برکت کوه تمکین موج وزمان
دریای قدم صدف محیط کرم چراغ خاندان ولایت فروغ دودمان هدایت
سراج حطیم عبادت مشکوة حریم سعادت ناصیه طاعت ایزدی باصره
سرمدی قایمه سریر سمو قاعده کرسی علو خاتون منصه رفعت بانوی محفه دولت
نقاب گزین هودج عزت رفعت بخش طیلسان عصمت عطیه والای عالم بالا خزینه
رحمت ایزد تعالی لعبت کبرای مایده ربانی دولت عظمای موهبت آسمانی نقطه
دایره فضل و افضال دره فاخره دولت و اقبال شکوفه بهارستان عدالت لوحه نگارستان

جلالت بارقهٔ انوار ولایت و والا نایرهٔ نیر عظمت و اعتلا زبدهٔ حیامن کسبی و وهبی نخبهٔ مکامن سری و قلبی واسطهٔ عقد دانش و آگاهی رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کونی و آلهی شجرهٔ طیبهٔ صفوت و صفا ثمرهٔ مکرمهٔ کرامت و اصطفا مرآت حقیقت نمای وجه یقین مرقات مصاعد اعتلای دولت و دین اصل اصول دوحهٔ برومندی نخلهٔ شریفهٔ نوخیز ارجمندی مستورهٔ معجر علم و حیا مخدرهٔ مقنعهٔ عزت و کبریا ذریعهٔ انجلای نور غیب و شهادت وسیلهٔ انکشاف حجج دولت و سعادت پرده‌نشین سرادقات آسمانی حضرت مریم مکانی عصمة الدنیا والدین حمیده بانو بیگم ادام الله ظلال جلالها بقدها که قدوهٔ اولیاء کرام قطب اقطاب عظام سیاح بیدای ناسوت سباح دریای لاهوت مصباح مکامن روح مفتاح خزاین فتوح گلچین بساتین تجلی گلبند ریاحین معنی امام صومعهٔ ریاضت ساقی میکدهٔ افاضت دریادل مرحلهٔ تجرید دریانوش مصطبهٔ توحید مستغرق بحار مجاهده مستهلک بوارق مشاهده مشعله‌دار شبستان طریقت قافله‌سالار شاهراه حقیقت اکمل مظاهر تجلیات ذاتی اجلا مجالی انوار صفاتی صراف سرای اصحاب کشف و شهود نقاد عیار ارباب وجد و وجود سیار مشاهد قلوب دارواح نقاب بواطن قوالب واشباح واسطهٔ انجلای غمام ظلام وسیلهٔ نمای ارحام ارحام عارف روابط امتزاج ظهور و بطون کاشف لوایح اسرار بروز و کمون قطبی که قطبین فلک داشت بقیام سیران موسی الادب کرده لجام در شه‌ترول بهر سر مست خرام دریا کش عشق زنده‌پیل احمد جام قدس سره اتفاق افتاد بحسب ارتفاع شعری شامیه کرسی و شش درجه بود بعد گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از اول شب هشتم آبان ماه جلالی سال چهارصد و شصت و چهارم موافق نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیم سال نهصد و یازدهم مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نهم هلالی ششم ماه کاتک سال یکهزار و پانصد و نود و نهم هندی شانزدهم تشرین اول رومی سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و چهارم چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر گرامی بهر و حصار سعادت انحصار امرکوت که از اقلیم دوم است و عرضش از خط استوا بیست و پنج درجه و طول آن از جزایر خالدات صد و پنج درجه است در هنگامی که موکب عالی بدی توجه تسخیر ولایت تته داشت و هودج اقبال در آن حصن

پیام

دولت و حصار سعادت بجهت قرب زمان اشراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود و از غرایب امور که قرب زمان ظهور نیر اقبال سانح شد آنست که پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت شد مولانا چاند منجم که بجهت تشخیص و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم پادشاهی بر عتبهٔ عفت بود در اضطراب درآمد که الحال وقت کونست دارد بعد از زمانی ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میرسد چه شود که تولد در توقف افتد حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد و امثال این امور اختیاری نیست مقارن آن حال این اقتضا بر طرف شد و خاطر آواز گذشتن ساعت از کونست بعذری فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که در آن هنگام دایهٔ از آن دیار آوردند که متکفل این خدمت شود چون کریه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن او نفرت نمود و مزاج اعتدال سرشت منزجر شد و آن اقتضا در طبیعت نماند و چون ساعت مختار رسید از یکدیگر انکه ساعت گذرد و مولانا در قلق بود محرمان حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن لایق نیست آنچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر داشته بوقوع خواهد پیوست در همین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را سنت و جع بیدار ساخت و در آن ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با کجبت بیدار بظهور آمده در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزت بساط نشاط گستردند و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند پردگیان خرگاهی و عصمتیان حریم پادشاهی دیدهٔ امید لبریز شوق کحل کردند ابروی هوس را وسمهٔ طرب دادند گوش بشارت گوشوارهٔ مراد بر آراستند چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند ساعد تمنا را یارهٔ مقصود بستند پای رقص خلخال جلوه درآوردند بجولانگاه عشرت و شادی درآمدند و زمزمهٔ مبارکی و مبارکبادی برکشیدند مروحه جنبانان صندلی ساعد نعطر آمیزی هوا تیز کشیدند تخلخل سایان عنبرین موی زمین را تازه روی کردند پرستاران گلچهره گلاب‌افشانی شوق را آبروی تازه دادند ارغوانی لباسان نوش‌خند بزعفران پاشی سیمبر ازادور گرفتند و گلبویان سمن عارض بصندل کافور آمیز گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرین در حواشی بساط بخورانگیز کردند

از عود سوزهای عنبرآگین سرپوش برداشتند غناگران پرده ساز جادوی بنمودی
بنا کردند و ترانه زنان نغمه پرداز افسون بیهوشی در دمیدند هم از هندی نژادان
ناوک آواز چو طاوسان هندی جلوه پرداز هم از چینی نوازان بسکدست ز ساغرهای
پیاپی گشته سرمست هم از قانون نوازان خراسان دل شکل پسندان برده آسان هم از
دستان سرایان عراقی نواساز نوید عراقی الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد
در غایت قرار و آرام و محفلی چون بزم روحانیان تقدس نژاد مستغنی از باده و جام
تماشاییان ملا اعلی بواسطه حسن بصر تفرج کنان گذشتند و نظارگیان عالم بالا
بزبان بیزبانی این ترانه بر زبان بر کشیدند که این چه صحبت که بی باده و جام بی
باده کر جام نوشند حرفت اینجا خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند و مایدهای نعمت
گوناگون فرو چیدند و تشریفهای رنگارنگ بخشش فرمودند و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند
ازین شگفتگی و خوشحالی چگویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست اگر توانم از برآید مقصود
قدسیان عالم بالا شمه باز گویم که پس از چندین تکاپوی و جست و جوی نظام بخش
ملک معنی و انتظام افزای کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از
مهد بطون صنایع و خلوات قدسی بمنصه ظهور بدایع و جلوات انسی آوردند اما
شرح ابتهاج ملا اعلی و کام روایی روحانیان تجرد نژاد او از اندازه گویایی برون
همانزمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سواران چابک خرام
بجانب مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسخ در میان داشت برسانیدن
این مژده جان فزا و نوید دلکشا شتافتند و فردای آن شب که حال در ساعت
بود وقت صبح صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود و قریب به نیمروز نزدیک
بمنزل در سرزمینی که بغایت دلکشا و خوش هوا بود و آبهای نیچیش و درختان
دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرمودند و معدودی
از مقربان سرایای علیه بخدمت حضور قیام داشتند تازه درختان کلک چتر سای
سایه فکن بر سر ظل خدای عندلیب مرغوله مرغان زاغ ریخته بر بزم نوای فراغ
ناگاه از عقب سواری گرم رفتار سیاهی کرد مهتر سنبل که غلام قدیمی حضرت جهانبانی بود
و از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب صفدرخانی بلند نامی داشت

ازین

ازین سیاهی که سپید روی کونین در مضمر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانیدند حضرت
فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیدهٔ سلطنت باشد ترا امیر هزاره
سازیم پادشاهان جهانرا سزد از هفت اقلیم مژدگانی چنین مژدهٔ اقبال دهند
از یکجانب بیر چابک ران بادرفتار از غایت شادی عنانها از دست داده
پیش دویدند و آن سوار خجسته سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق به
آوازهای بلند شهریار جهان و جهانیانرا بشادمانی جاوید مژده دادند و بطلوع
نیر جلال از افق امید نوید رسانیدند که سپیده دم صبح مراد برحسب آرزو دمید
و سرو بن اقبال بهار بر طبق امید سر زد همان لحظه آنحضرت سر بسجده شکر بر
درگاه خداوندگاری نهادند و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند تاج رفعت
بر سپهر و روی طاعت بر زمین پای دولت بر سر فرق منت در سجود بعد از ادای
وظایف شکر معسکر والا حشمت ببارگاه سپهر کارگاه در آمدند جهان از جشن
عشرت و آیین دولت تازه شد و نقاره عیش و شادی بآیین نشاط گیتیبانی
بلند آوازه گشت بارگاهی ترتیب یافت بآیین همایونی دلکشتر از جشن کیومرثی
و بزم فریدونی ای دیده بیا قدرت بیچون نگر وین بزم که از درون و بیرون نگر
گر ذوق تماشای دو عالم داری آرایش این جشن همایون نگر جهان پیر برگ و نوای
جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر عشرت فراموش کرده را بیاد آورد ساقیان
دست بجام می پیش کردند خضر اتشنه ازین چشمه آتش کردند این چه می بود که
که ساقی بقدح ریخت فرو که مسیح و خضر از رشک کشی کردند مطربان دستان
سرای مغنیان جادو نواسازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند و پردهای
رنگارنگ ساختن آغاز نمودند چنگیان دست بر رشته مقصود در زدند عود
نوازان عودهای جانرا گوشمال دادند قانونیان از زلف مراد تار بر بستند نائیان
گرم نفس نغمهای راست آهنگ بر کشیدند دفکیان دلها را از زلف مطلوب در
آویختند دایرهٔ بستان آیینه اقبال در پیش رو نهادند ظریفان شگرف از رنگ
آمیزی ظرافت نکته سنجان سحر پرداز از زبان سخن آفرین بسشد ندیمان نادره
حرف درخته که گویی لبهای مجلسیان از قهقهه شوق در آوردند سپهسالاران جهان

و سرداران صف آرای فوج فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند و طوایف اعاظم
و اهالی و افاضل و موالی مراسم تعظیم و تهنیت بجای آورده و دانش منشان اسکندر
پسند و اسطرلاب دانان رصد بند که علی الدوام از همنشینان محفل نهانی و محرم
اسرار آسمانی بودند زایچهٔ طالع مولود ولادت مسعود در مرآت ضمیر اشراق پذیر
ساختند از نظرات کواکب و اتصالات کلی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول
بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی از آن در اول صفحهٔ
اجمال کشیده می آید معروض داشتند و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در
علوم ریاضی پایهٔ بلند و فکرت فلک پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت آینهٔ
دلگشای اسکندری و جام گیتی نمای جمشیدی بود دریافت و الای خود استنباط احکام
و استخراج آثار طالع این کارنامهٔ ایزدی فرموده بودند آنچه دانایان دیگر از تاثیرات
بسایط افلاک و نتایج اجسام و اجرام پی برموز غیبی برده بودند مقابله فرمودند
همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند بعد از فراغ این جشن عالی مطابق بشارت غیبی
و اشارت ربانی چنانچه گذارش یافته آن گوهر قدسی را بهمان لقب ارفع و اسم
اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحایف سعادت و صفایح دولت مبثت و مرقوم
گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رویای صدق پیرای مظهر هویت تبارک اسمه
زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا رسیده و سپهر نور ضیا فزوده آمده
از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمی فرو گرفت و از شرایف نام این
بدایع اشتمام یکی آنست که حضرت اخوی اعظمی جامع کمالات معنوی و صوری ملک
الشعرا الشیخ ابو الفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده اند که از غرایب
مناسبات اسرار حروف که کلمات عالیات اند و در عالم تجرد و ترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب
تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهور می یابد آنست که بینات
حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافق است بعدد حروف اکبر
نوری که ز مهر عالم آرا پیداست از جبههٔ شاهنشه والا پیداست اکبر که با آفتاب دارد نسبت
این نکته ز بینات اسما پیداست انتهی کلامه و دیگر از لطایف این اسم جلیل آنست که دا
رموز جفر و کشف و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبایع شناسان الفاظ و کلمات که از

مقامات

مقامات بطون هویت و ظهور تنزلات خبر دارند از عالم نورانیت و ظلمانیت حروف
باعتبار تجرد از نقطه و امتزاج با نقاط آگاهند ازین حروف بیست و هشتگانه که
هشت هشت حرف بهر عنصری از عناصر اربعه منسوب داشته اند و حروف عدالت
امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیت مدارج جلال و جمال و
و سایر نعوت نقص و کمال آگاه میسازد و چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی
و را خاکیست و هر کدام اسمی بطریق سویت و عنصریت از حروف فراهم آید که عنصری
در آن ناقص نبود و عنصری مکرر نیاید هرآینه این اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال
باشد و اعتدال نشانه ایست که او را در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقای
دولت و دوام مسرت خداوندان نام را دخل تمامست و در ضمن این نکته دیگر
بر دریچهٔ ادراک جلوه گر شده که این سعد اکبر را هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود
و پراکنده گردند چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و
با است کاف آبیست دشمن بالای خود را که آتش است بر میدارد و با که بادیست دشمن
پایان را که خاکیست پراکنده میکند و عارفان نقاط اسرار ابجد که از رموز نکات
عالی اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات سما بهره مند گردند

ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب
ارتفاع اسطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان سنج رصد بند
نگاهی کن بعقل چرخ پیوند بجشن طالع صاحبقران بین سعادت نامهٔ دهر و جهان بین
تماشا کن درین فرخنده منشور سعادت بر سعادت نور بر نور در وقت نهضت رایات
نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را که در معرفت اسطرلاب و تدقیق
زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و ممارستی تمام داشت بجهت تحقیق
زمان سعادت و تعیین وقت ولادت ملازم درگاه عفت قباب ساخته بودند او چنان
بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اسطرلاب یونانی و حساب زیج کورکانی
طالع سعادت مطالع سنبله استخراج نموده شد اگرچه سنبله برج ذو جسدین است
مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباچهٔ اقبال ثبات طالع بامعان نظر و لمعان تامل و
وج محقق شد و صورت زایچهٔ اشرف اقدس ارفع اعلی اینست که در ظهر مرقوم شده

یکی آنکه جزو طالع درجهٔ هشتم است از ثلث اول برج و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد
دوم آنکه برج ارضی است و ثبات در عناصر بارض منسوب و این دو دلیل است بر ثبات
سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت و صاحب طالع عطارد درین اوجه اشرف
بمنزلهٔ سعد اکبر است چه مشتری که سعد اکبر است با اوست و عطارد کوکبیست که با سعد
سعد تر گردد و زهره که سعد اصغر است در خانهٔ اوست چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است
که میزان باشد و منسوب بعقل و دانش و فراست و کیاست و آن هم بسبب سعوبت
دهم بجیب ... در خانهٔ دوم است که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد
اما فیضه کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که از امور معاش و معاد عالم را بنور عقل
بیاراید و عقدهای این دولت را بسر انگشت خرد بگشاید و زهره که بسعادت و بهجت
مشهور و بعیش و طرب منسوب است درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و مواد
ذوق و حضور آماده میدارد و از غرایب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته و صاحب
خانهٔ معاش در طالع و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام زندگانی را با عیش
و کامرانی انتظام می‌بخشند و مشتری که سعد اکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علو همت
و استقامت طبع و تغیر عالم نیز در خانهٔ دوم است ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت اسباب

عزت

عزت و کامرانی بر وجه اتم تا عاقبة العاقبة مقارن حال فرخنده مآل آنحضرت میدارد
و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت
افزوده و دلالت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت بر همه فایق باشد
و ارباب عقل و دانش پناه و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف
آستان رفیع او بندند و هر آنچه در ضمیر الهام ورود او بر تو خطور اندازد موافق
عقل و مطابق نفس امر باشد و ابواب نصفت و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع
امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید و در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک
گذشته را کمتر دست داده باشد همت بکار برد و در آن عمارات دلپسند بانواع خرمی
و خوشحالی و اصناف آزادگی و بیغمی بگذراند و از جملهٔ غرایب آنکه زهره در خانهٔ
عطارد است و عطارد در خانهٔ زهره و سه سعادت جمع شده یکی سعادت مشتری
و دوم سعادت زهره و سیم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده و این بغایت
نادر افتاده و نیر اعظم و عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیانست علی الخصوص کرامت
فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سیم در برج ثابت واقع رفعت
و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده و چون از هبوط بر آمده رو بشرف دارد
شرافتش روز افزون ساخته و چون ناظر است بخانهٔ نهم که خانهٔ سفر است همواره
در سفر رایت فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ
و حراست روشنی بخش جهان باشد و خانهٔ سیم که با قربا ... یافته عقرب است از افاده
عقارب خبر داده و زحل در آنجا آن نزدیکان دوزنه انحوست ... بهادیه
ضلالت و هلاکت رسانیده و قوس و تدرابعست و در آن خانه عواقب کارها مشتری
که صاحب اوست نظر تسدیس بوده متصلست بعطارد و مسعود در حدود و اخود و مثلثهٔ
خود است در هر کاری که توجه فرماید باسانی انصرام یابد و عاقبت کارش بکام دل ای
باشد و خانهٔ پنجم که خانهٔ فرزند است جدیست و آن برج بسیار فرزند و مریخ
کوکب سیاهست در آنجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بدوست و از جلایل
امور آنکه این کوکب الجیش در بیت الشرف در وجه و مثلثهٔ دو رکیان و اد جانب
و آن عاشر به خود از عمر دراز بهره‌مند گردانند و از بسیاری اولاد و احفاد بهره‌مند سازند

واز فرزندان برخوردار کامکار اعتقاد بخشند و پناه گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد واز جمله اتفاقات حسنه آنکه در زایچه طالع حضرت صاحبقران نیز مریخ در نهم بود چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته وحکمت پروران تجربه کار در تاریخ سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده‌اند ودرین زایچه قوی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحبقرانی است که این کوکب والا درجه الشرف است با قوتهای که گذارش یافت چنانچه اینمعنی از جلالت قدر وبزرگی شان وبلندی رتبت در فتح وظفر ونصرت وتسخیر ممالک اکاسره مبارزه وایامی مینماید ازین که صاحب طالع هرچند دراز عمر باشد جاه او بیشتر وبهتر از ایام شباب باشد وماه که واسطه تاثیر علویات بسفلیات است زایدالنور آمده بدولت روز افزون رهنمونی مینماید ومیلاج که بمنابه روح ومربی بدن در خانه جهت متصرف از مریخ بتثلیث زهره واسطه دوام صحت وتندرستی مزاج وقوت بدن گشته ودر خانه ششم که دلالت منسوب بلشکر وصاحبش که زحلست درسیم واقع شده که خانه اعوان وانصار است وراس دست لشکریان را از خیل مخلصان وفدایان داشته ودر تدسابع حوت درجه هشتم که حد زهره است از مثلثه وادرجان اوست مخدرات حریم عصمت در لوازم رضاجویی واداب خدمتکاری قدمی عطیه نموده واز نیکو خدمتی کامیاب دولت وسعادت ساخته ودر خانه هشتم حلت صاحبش مریخ که سعادت مدی دارد وناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت است بر حمایت الهی نموده در مواقف خوف ومکامن خطر ودر خانه نهم خانه سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور وجمعیت در سفرهای دور آماده میدارد وموجب ازدیاد ملک میگردد وسهم السعاده در وتد عاشر است که خانه دولت واقبالست وصاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تثلیث وهمچنین سعد اکبر ناظر بنظر تثلیث بسلطنت عظمی وکمال عقل وعدل دلالت کرده وقران روزگار را در حیطه تصرف وقبضه اقتدار او درآورده ودر خانه یازدهم که خانه امیدات وصاحبش قمر زایدالنور در نهم تثلیث بطالع حصول امانی وآمال شده ودر خانه دوازدهم که خانه دشمنانست ذنب جا گرفته در خواری وسرنگونی اعدای دولت ابدپیوند اهتمام دارد وهر بی دولتی را که از قبله اطاعت او گردان شده بباد یه فنا سرگردان ساخته که نیر اعظم در خانه سیم که

جای اعوان

جای اعوان وانصار است جای گرفته بسیاری از مخالفان از پشیمان ساخته در سلک بندگی وجان سپاری در آورده واز غرایب این طالع آنکه عاشر که خانه دولت وسلطنت است جوزاست که خداوندش صاحب طالعست ومقرر که هر صاحب طالع که منسوب خود را بمرتبه بلند رساند لیکن بواسطه موانع از قوت بفعل نمی آید ودرین طالع مسعود آنجا نه جای دولت وسلطنت واقعست که هرگاه دولت در خانه خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد **تصویر زایچه طالع آسمانی برای حضرت شاهنشاهی ومجملی از احکام مرتبط از اختر شناسان هندوستان** طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت وکمال غلبه واستیلا وصولت واستقلال دارد ونیر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشترست صاحب طالع واقع شده واین نشانی است روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور وفرمان دهان بزرگ قدر غالب ومستولی باشد ودر روزگار او قوایم سلطنت وایالتش استحکام واقامت پذیرد وقواعد رفعت وشوکتش به استقرار واستدامت انجامد پنجه قهرش دست گردنکشان را بسکال تاب دهد وآوازه کوس نبردش زهره صفدران شیر مرد را آب سازد وصورت زایچه قدسی بموجب تحریر عمده منجمان هندوستان جوتکرای که از جمله مدرسان عتبه بود تمرده کلک تصریح میشود

اینست والله اعلم

باوجود کمال بی‌تعینی و بی‌تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت که از
پیشانی سطوتش می‌تابد دلالت میکند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف
اسد میگویند نزدیک بواقع باشند و در کتب احکام این طبقه مقرر است که صاحب
این طالع بسیار مال و بر دشمنان غالب و بخشنده بر گناهکاران و آیین عدل و
انصاف گراید و کارها بعقل قوی و رای متین خود سرانجام دهد و بسفر مایل بوده
و از سفر بهره‌مند باشد و صاحب فرزندان ارجمند رضاجوی شود و مشتری در بهره
خانهٔ دوم فراهم آمده صاحب طالع را بفنون هنرمندی و انواع دانشوری رهنمون گشته
و چون سعد اکبر در خانهٔ عطارد است بعطیهٔ حسن صورت و تناسب ترکیب عنصری و
سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خرد عالی و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان
پرستی و نیکوکاری و انتظام هر کاری از روی شایستگی ممتاز ساخته و زهره
در سنبله تا بآرایش مخدرات سرادقات اقبال و افزایش پیرایهٔ حسن و جمال اهتمام
نموده نیر اعظم چون در سیم است هرچه خواهد از کارهای بزرگ بی ملاحظهٔ کسی بجای
آرد و توانا باشد و برادران بپایهٔ او نرسند بلکه بحکم پایهٔ اخوان محترق گردد
و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند و چون عطارد در سوم است هنرمند و کار
دان بوده بیکاری خوش نداشته باشد شفقت کش و دشمن کش باشد و در الهیات
و دیگر فنون حکمت فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد و چون در میزان است
مشهور آفاق گردد و کارهای پسندیده فراوان میدانسته باشد و در ازمنهٔ ممتده
جهانستانی و جهانبانی کند و تدبیرات صایبه و افکار دقیقه نماید و زحل چون در سنبله است
آسایش و آسودگی فراوان جوید و خدمتکاران رضامند بحساب داشته باشد و با
شجاعت ذاتی بعقل کامل کار کند و چون در میزان و در شرف صاحب قران عالم شود
و چون در سایهٔ گرانمایهٔ آفتاب جهانتاب است خزاین بیکرانش مدتهای مدید و عهدهای
بعید برقرار باشد و سفرهای دلخواه بکامرانی و کامستانی کند و ازو بزرگتر در روی
زمین نباشد و جانوران سیاه رنگ عظیم جثه بر درگاه او باشند هرچند سن و سال
بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه بی مشقت و تردد او
حاصل آید و بد دولت و اقبال دیرگاه بماند چه ازین بطی‌تر کوکبی نیست لبط سعادات

واستدامت

واستدامت دولت و جاه بی مشقت و تردد او حاصل آید و بد دولت و اقبال دیرگاه بماند
چه ازین بطی‌تر ... و سلطنت و امتداد زمان از عطیهای اوست و نیر اعظم و زحل و عطارد
در یک برج دوست پرور و دشمن کاه باشند و آیین دوستی و دشمنی نیکو دانند و برج
در قوس است جهانیان او را ستایش کنند چه در مثلثهٔ طاعت و چه در بیت دوست
خود است دوستی قوی حال که آن سعد اکبر است اندیشهای غمهای طوایف عالم
دور کند و خوشدل و کامروا باشد و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ
بزرگان و پادشاه پادشاهان شود و پرتو شهرتش عالمگیر گردد و صیت عظمتش
از کران تا کران برسد بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند و از و اندیشه
ناک بوده مطیع و منقاد گردند و چون در خانهٔ مشتریست و نیر اعظم نظر برو دارد و
سروران جهان سر بر خط فرمان او باشند و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود
سازند و قمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند اما باو نرسند و تاب بارقهٔ
قهر و غضب او نیارند و همیشه دوستی او را ترجیح دهند تا باقتباس انوار
وفاق او از آفات سلامت یابند و چون در جدی است و وبال دلالت بر ضعف
حال دشمنان کند و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل
و مطابق عدل و مطابق نفس امر کند و تحقیق ادیان مختلفه و مشارب متفاوت
نموده هر طایفه را به نیکوکاری راهبری نماید و خواهد که عالمیان از نشیب آباد تقلید
بر آمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند و چون مشتری برو نظر میکند قدرت و قوت
پادشاهی او زیاده از اندازهٔ قیاس باشد و صاحب فرزندان شایسته گردد
و چون زهره ناظر است عفایف بزرگ منش خجسته کردار در خدمت او
بعمرهای دراز باشند و از رضاجویی فرزندان نیکنهاد کامران شود و حافظه چند
از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچهٔ قدسی میکند
نیز ایراد می‌یابد چون در دوازدهم قمر یکی از کواکب سیاره واقع شود مولود
بعمر دراز کامیاب عیش باشد و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد و چون در
عین قوت بود و شهادت ابتزاز و سعادت شرف داشته باشد پادشاهی
بزرگ یابد و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی اساس و اماکن والابنیان

مسرت آرای گردد و چون درین زایچه دوازدهم قمر مرخیت حصول اینمعنی بروجه کمال
روی دهد و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن فکن
باشد و بر هر کس نظر خشم اندازد گداخته سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم نیر
اعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم طبع سخن گذار دانش پذیر قوی
حال صاحب اقبال بود و در جای که دلیران بیرزند و مردان مرد متوهم شوند صاحب این
سعادت هرگز متزلزل نگردد و پای وقار در دامن تمکین و پردلی کشیده دارد و در زایچه
توهم و شاید تغیر ساحت احتیاط او راه نیابد و درین زایچه مقدس دو سعدی
در دوازدهم اتفاق افاضه سعادات مینماید چون صاحب طالع نیر اعظم باشد در
سیوم واقع شود مولود اشرف را بمرتبه سلطنت عظمی رساند چنانچه درین دیباچه
سعادت پرتو ظهور دارد و چون مشتری و عطارد و زهره هر سه ناظر باشند بر کشور
کشای و فرمان روایی مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین لوحه نگارین چراغ
دولت می افروزند و اگر جزو طالع یا قمر در نه برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر
ناظر بود سلطنت بصاحب طالع متعلق شود و ممالک فراوان در حیطه
تصرف و قبضه اقتدارش استقرار پذیرد و درین طالع با وجود بودن جزو طالع
و بودن قمر در برج خود قمر را پنج کوکب ناظرند نیر اعظم سعد اکبر سعد اصغر زحل
عطارد و درین زایچه قدسی صاحب طالع در خانه سیوم است مولود اقدس را
اگر برادری باشد دیر نماند و دوستان جان سپار بهم رسند نیکوکار و بخشنده و
قوی حال باشد و به سلطنت بی گزند و سعادت بی منتها بهره مند شود و صاحب
دوم در سیم واقعست کارهای عظیم کند و شغلهای شگرف بوجود آورد و اختراع
قوانین حکمت و دولت کند و بد اندیش را تنبیه فرماید و از تین هم اندیشه بر اوج
ضمیر والا گذرد و صاحب سیم در دویمست چارهای از پا افتاده را دستگیری کند
و با خویشاوند سعادت پیوند مهربانی پیش آید و سایر نیک اندیشان از فیض انعام
و احسان او بهره مند گردند و از حدایق افضال و اکرام او ثمرات برچینند و مقرر
که اگر صاحب سیم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت علیا رسد چنانچه در زایچه
مقدس صاحب سیم سعد اکبرست هر آینه دلالت دارد بر خلافت کبری و ایالت

عظمی

عظمی و صاحب چهارم که مریخست در پنجم جا گرفته پدر والاقدر از وجود اشرف او موید
بتاییدات غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند و با دولت و اقبال
بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم که مشتریست در دوست خزاینش فراوان شود
و ممالک عظیمه در تحت تصرف او در آید و چون زهره میز در دوست بنکات موسیقی
و دقایق ادوار و رموز نغمات باریک بین و موی شکاف باشد و صاحب ششم
زحل در سیم است بعضی از ملازمان در کاهش اندیشهای ناشایسته پیش گیرند
و پایمال قهرمان اقبال شوند و صاحب هفتم زحل در سیوم است امور شرکت [illegible]
شد بر صایب خود انتظام دهد و در خاطر او این آرزو جای کند که مرا برادری باشد
که در خدمت من سربلند شوی و صاحب هشتم مشتری در دوست بتدبیر والای خود
اموال فراوان و خزاین بی اندازه را متصرف باشد و تواند بود که میراث بدست
او فتد و صاحب نهم مریخ در پنجم خانه مشتریست دلالت بر قوت حافظه کند و نهاد
ذات قوی داشته باشد هرچه با خلق کند شایسته کند و پرستش خالق پسندیده
نماید و بآیین نیکو رعیت پروری و عدل گستری بسر برد و او را فرزندان دولتمند حق پرست
شوند و متادب بآداب اطاعت و رضاجوی باشند صاحب دهم زهره در دوست
با والدین و با بزرگ سالان خویش بادب و رضا طلب باشد و صاحب یازدهم عطارد در سمت
خدمتگاران و ملازمان درگاه را دوست دارد و در پناه جهانیان باشد و دشمنان او بی
محنت و مشقت او نیست و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم است منافقان و
مخالفان او بسیار باشند و از صدمه صدای کوس و غلغله بهای عظمت او سراسیمه و پراکنده
گردند و صاحب و فاسر دی بعراشی نه فنا نهند و اگر مشتری با زحل در دوم واقع شود مولود
مسعود پادشاه بزرگ گردد و بر دشمنان چیره دست شود و نیز هرگاه قمر در حدی که خانه زحل است
وقوع یابد و در نه بهر زحل جای گیرد دلالت کند که اگر عالم فرمان بردار مولود محمود باشد و
اطراف ممالک او بدریای شور منتهی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام انبساط و امتداد
یابد و نیز مقرر است که چون در زایچه ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بپادشاهی
بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و دلایل درین زایچه سعد در قم ظهور دارد

ذکر زایچه سعادت ارتسام که علامة الزمان عضد الدوله میر فتح الله شیرازی

استخراج نموده اند در سالی که قدوه علماء روزگار و نقاوه دانشمندان آموزگار قسطاس دقایق علوم اقلیدس مغالق فهوم مرتقی مدارج علیا مبین حقایق اشیا نقاد جواهر معانی حلال غوامض یونانی پرده شکاف روابط نور و ظلام نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام طغرای اوج بلند پروازی علامة الدهر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی برهنمونی بخت بیدار بپایه سریر ارفع اعلی مشرف شده بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافته راقم این شکرفنامه مرقوم ساخت که زایچه طالع مسعود مختلف بنظر میرسد مامول آنست که ایشان نمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجد خدمت میر ذکاء فیض بضوابط یاسی و قوانین استنباط طالع اشرف بوده اسد قرار دادند چون باعتقاد محرر معتمدترین زایچهات صورت آنرا با نمودجی از احکام ایراد مینماید

مرکز طالع اشرف درین زایچه اقدس که کارنامه ادوار ثوابت و سیاره است بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه اسد است و قائم الاوتاد اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطالع از خانه نیر اعظم است هیچ کوکبی صاحب شرف خانه او نیست و حد مریخ است و رب مثلثه اش سعد اکبر است بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و درجه و در نیمبهرجان مریخ و نه بهر مشتری و دوازدهبهرجان و حقیقت بهر مریخ و اثنا عشریه قمر و وبال زحل است و این درجه مذکر است نیره و از نحوست خالی مستولی برین طالع نیر اعظم بنوعی از

شرکت

شرکت زحل و زهره در برج سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سی و هشت ثانیه و سهم الولد بقول در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم عدد الاخوه در چهارده درجه و دوازده دقیقه اسد است **مرکز خانه دوم** بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه سنبله است و خانه و شرف عطارد است حد زحل و رب مثلثه اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ و درجه عطارد و در نیمبهرجان زهره و نه بهر عطارد و دوازدهبهرجان قمر و اثنا عشریه نیر اعظم و هشت بهر و هبوط زهره و وبال مشتریست و مستولی برین خانه قمر است و این درجه مذکرات خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت و مشتری در پانزده درجه و سیزده دقیقه و سی و هشت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزانست و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم السفرة و الظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزانست و جزء اجتماع متقدم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقه میزانست **مرکز خانه سیوم** بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزانست و خانه زهره است و شرف زحل و حد مریخ و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری و درجه مشتری و در نیمبهرجان و نه بهر و اثنا عشریه و هشت بهر عطارد و دوازدهبهرجان و هبوط نیر اعظم و وبال مریخست و مستولی برین خانه زحل است و این درجه مونثست و مضیه و خالی از نحوست و سعادت و زحل در ده درجه و چهل و دو دقیقه و سی و سه ثانیه عقربست و سهم الحب در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعاده بر قول بطلمیوس و محیی الدین مغربی در هژده درجه و نه دقیقه و سهم الاعداء تا الخیر و سهم العبید بقول در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه و سهم الامراض بقول در هفده درجه و بیست و یک دقیقه و نیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقربست **مرکز خانه چهارم** بیست و هشت درجه و بیست و یک دقیقه عقربست و این وتد قائمست و خانه مریخ و حد زحل و درجه و اثنا عشریه و وبال زهره و رب مثلثه مریخست بشرکت زهره و خدمت قمر و در نیمبهرجان عطارد و نه بهر و هشت بهر مشتری و مستولی برین خانه مریخست و این درجه مذکره

قید و خالی از نحوست و سعادت و سهم صفر البر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقه
ثور است خانهٔ ثور و بهر مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل و رب مثلثهٔ اش قمر
و سهم الخصومات در بیست و هشت درجه و سی و دو دقیقه عقرب است **مرکز خانهٔ پنجم**
بیست و هشت درجه و یازده دقیقه قوس است خانه و نه بهر مشتری و شرف ذنب و حد
مریخ و وجه زحل و رب مثلثهٔ اش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل است و دریجان شمس
و ادرجان زهره و اثنا عشریه مریخ و نه بهر مشتری و هشت بهر زحل و هبوط راس و وبال
عطارد است مستولی برین خانه مشتری است بی شرکتی از زحل و این درجه مذکرست و نیره
و از نحوست و سعادت خالی و سهم السلطنة الملک و بیست و هشت درجه و سی و نه
دقیقه قوس است منقار الدجاجه و نسر طایر در بیست و پنج درجه جدی است و مریخ در
درجه چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه
و چهارده ثانیه جدی است **مرکز خانهٔ ششم** بیست و شش درجه و چهل و شش
دقیقه جدی است خانهٔ زحل و شرف و حد مریخ و وجه شمس و رب مثلثهٔ اش قمر است
بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان و نه بهر عطارد و ادرجان و اثنا عشریه و هبوط
مشتری و هشت بهر و وبال قمر است مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل و قمر
و این درجه مذکره نیره و نحس است و راس در بیست و هشت درجه و بیست و دو دقیقه و بیست و دو
ثانیه دلو است و سهم الحبس و الاساری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه
جدی است و سهم موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقه دلو است **مرکز خانهٔ هفتم** بیست و هشت درجه
و سی و شش دقیقه دلو است و حد و اثنا عشریه زحل و رب مثلثهٔ اش عطارد است بشرکت زحل
و خدمت مشتری و وجه قمر و دریجان زهره و ادرجان و نه بهر عطارد و هشت بهر مشتری
و وبال شمس است مستولی برین خانه زحل است بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری و این
درجه مذکر و مظلم و خالی از نحوست و سعادت است سهم الالفة و البقاء و الثبات و المحبة
در بیست درجه و هشت دقیقه حوت است **مرکز خانهٔ هشتم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه
حوت است خانه و نه بهر مشتری و شرف زهره و حد و وجه و دریجان و ادرجان و رب مثلثهٔ اش
مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر و هشت بهر و اثنا عشریه زحل و هبوط عطارد است
مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ و نحو شرکتی از قمر و این درجه مذکر و نیره و خالی از

نحوست

نحوست و سعادت است و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل است و سهم الشجاعة در
دو درجه و پنجاه و سه دقیقه حمل است **مرکز خانهٔ نهم** بیست و هشت درجه و یک دقیقه حمل است
خانهٔ مریخ و شرف نیر اعظم و حد زحل و هبوط زحل و ادرجان و وجه و وبال زهره است و رب
مثلثهٔ اش مشتری است بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هشت
بهر مشتری است مستولی برین خانه مریخ است بشرکت مشتری و نحو شرکتی از زحل و این درجه
مذکر و نیره و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه و هشت بهر مشتری است مستولی برین خانه
مریخ است بشرکت مشتری و نحو شرکتی از زحل و این درجه مذکر و نیره و از درجه آبار است
سهم الولد الذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه ثور است و سهم السفر البحر
در دو درجه و سی و شش دقیقه و سهم الالام در پنج درجه و صفر دقیقه ثور است **مرکز
خانهٔ دهم** بیست و هشت درجه و بیست و یک دقیقه ثور است خانه و ادرجان زهره
و شرف و رب مثلثهٔ اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان زحل
و نه بهر و هشت بهر عطارد و اثنا عشریه و حد و وبال مریخ است مستولی برین خانه زهره است
بشرکت تام قمر و شرکتی از مریخ و این درجه مذکر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت است
سهم السعادة بر قول غیر بطلمیوس و محیی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه
جوزا است سهم العقل و النطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا است و سهم المرض در بیست و
پنج درجه و بیست و هشت دقیقه جوزا است و سهم الولد المذکر بر قولی در بیست و نه درجه و چهل دقیقه
ثور است سهم الورع در چهار درجه و صفر دقیقه و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و هشت
دقیقه و سهم الاعداء بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هشت دقیقه جوزا است **مرکز خانهٔ یازدهم**
بیست و هشت درجه و یازده دقیقه جوزا است خانه و نه بهر عطارد و رب مثلثهٔ اش اوست
بشرکت زحل و خدمت مشتری و شرف راس و حد و دریجان زحل و وجه شمس و ادرجان مشتری
و اثنا عشریه و هشت بهر زهره است و این درجه مونث و قیم و خالی از سعادت و نحوست
است سهم عواقب الامور و سهم التزویج در چهار درجه سرطان است مستولی برین خانه
عطارد است بشرکت زحل **مرکز خانهٔ دوازدهم** بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه
سرطان است خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر و دریجان مشتری و حد و وبال زحل است و رب
مثلثهٔ اش مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر و ادرجان و اثنا عشریه و هشت بهر و هبوط

مریخ است مستولی برین خانه قمر است بشرکت مشتری و مریخ در زهره و زحل و این درجه موبث
و نیره و خالی از نحوست و سعادت است و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و
سیزده ثانیه اسد است سهم العلم والحلم والعقل والفطرة در هیژده درجه و بیست و دو
دقیقه و سهم الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الخوف والشده در بیست و دو
درجه و پانزده دقیقه و سهم الحیات در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الاب در هیژده
درجه و بیست و دو دقیقه اسد است و درین زایچه هیلاج اول جزو اجتماع مقدمست پس
سهم السعاده پس درجه طالع و کدخدا از ممر هیلاج اول زحلست پس مشتری و از ممر سهم
السعاده اول مشتریست پس زحل و از ممر درجه طالع اول شمس است پس مریخ شرح
احکام این زایچه بدیعه که هیکل با نیروی نجم و افلاک و تعویذ بازوی
فزون داد والهست چون اساس زایچه قدسی احکام استحکام یافت شرح اندکی
از بسیاری احکام بدایع و انتظام این زایچه مقدسه ناگزیر است احکام خانه
اول چون مرکز طالع از اسد است که خانه نیر اعظم است دلالت میکند بر علو فطرت و بها
و بودن هیکل مقدس قوی و توانا و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و
بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ و چون اکثر درجات
طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است که در خانه زهره در دوم طالع است
و متصل بر مشتری در درجه و مثلثه خود است باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود باز
رسید و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید و چون مستولی برین طالع شریف
نیر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمام ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم
بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل است نیر اعظم را
پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که عطارد است
متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و ملک باسانی دست دهد و بودن
طالع و سهم السعاده و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیر المطالع دلیل قوی بر درازی
عمر و امتداد سلطنت باشد احکام خانه دوم چون مرکز خانه دوم از سنبله است
که خانه عطارد است متصل بشمس و اکثرش از میزان که خانه زهره است و او در طالعست
که خانه و شرف عطارد است دلالت کند بر آنکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل

شود

شود و پاینده منصب بزرگ پادشاهی باشد و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال
عطارد با و مقوی اینمعنی است و بر آنکه وزرا بقوت عقل و افزایش صاحب طالع در انتظام
امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر هذیو زمان تمامیه
و چون صاحب دوم در طالعست هرآینه حجاب او را جمع شود و چون مشتری درین
خانه است مال را در مسلک برضای ایزدی صرف کند و در مرضات خدای نگاه دارد
و نظام احوالش روز بروز دولت افزا باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول
گرامی عمرست چنانچه فرزند زادهای گرامی را دریابد و این سعادت منشان بنظر تربیت
او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم است و در شرف هرگز نقصانی بجز این معموره او
نرسد و هیلاج که جزو اجتماع مقدمست درین خانه است مقوی اینمعنی است و کدخداه که
زحلست و در شرف خود و شرکتش که مشتریست در اینجا آمده عطیه عمر مقدس از ممر دو
کدخدا و سیوم که مریخست از عمر طبیعی که صد و بیست سالست متجاوز باشد و بودن قمر
مستولی برین خانه موید دیگر است برای اساس این سعادت احکام خانه سیم
چون صاحب طالع در سیومست دلالت کند بر کمال حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امداد
و اقربا و این گروه از کوته دستی در مقام یکجهتی باشند اما چون مرکزی که صاحب طالع
در دست خانه مریخ و مثلثه و حد و وجه او در جان و در کجان او دست و او در نجوم طالعست
که خانه فرح و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری و او در جان صاحب طالعست اندیشهای
او درست این طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد و چون
اوایل سیوم که تعلق ببرادران دارد مورد سطوت نیر اعظمست دلیلست بر آنکه برادران
در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند و از پیمانه غصه شربت واپسین در کشند
و اواسط و اواخر سیوم که تعلق باخوان و انصار دارد محل سهم السعاده است بقول
بطلمیوس و نیز وجه نیر اعظم است و او شرکت بکدخدا او دلیلست بر آنکه دوستان و
مخلصان برب طاهر یکرنگی و جانسپاری بوده در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشند
و از الطاف صاحب طالع بسی دست دولت رسند و چون این محل از خانه سیم تعلق بمریخ
دارد که در شرف خود است و آن خانه فرح و خانه زحل که کدخدا مقدمست و آن نیز در شرف
خود است دوستان همه با شکوه و شوکت باشند و بودن زحل مستولی برین خانه که کدخدا است

و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد و بودن صاحب سیم در پنجم دلیلست بر انتظام
احوال فرزندان گرامی و آنکه نقل و حرکت نزدیک بسیار روی نماید که موجب انبساط خاطر گردد
و انقراب انکه سهم الغیب باتفاق و سهم السعادة بر قول بطلمیوس و محیی الدین مغربی
در یکجا جمع شده که درجه شرف عقربست که داخل خانهٔ سیوم است و این در طوالع کمتر افتد
دلالت کند قوتی بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد و هر آینه دلیل
مبین است بر اطلاع خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد ظهور مغیبات باشد **احکام
خانهٔ چهارم** چون صاحب مرکز این خانه مریخست و در شرف و وجه و مثلثهٔ خود و حد مشتریست
و او مستولیست برین خانه دلیل است بر آنکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف در
آید و چون این خانه برج ثابت و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف
اولیای دولت باشد و هرچه در تصرف در آید پایدار بود و چون هشتم و چهارم باعتبار
این درجات که از اول عقربست جوزاست که صاحبش در تحت شعاع نیر اعظم محترقست
دلالت کند بر آنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد و سلطان عقلش ظهور کند و والد
ماجد مولود مسعود درین بستان سرا دیگون و بیچون آورده اقدام ببهرستان جاودانی نماید
و چون اکثر این خانه از برج قوس است و صاحب حد در دوم بطالع مولود دوستدار و
حق گذار پدر باشند از ملک پدر بهره مند گردند **احکام خانهٔ پنجم** چون صاحب اکثر
خانهٔ سیم که تعلق بجان و ملفقان و معاونان دارد یعنی مریخ در پنجم و در شرفست دلیلست
بر جلایل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان و چون مستولی برین خانه
زحلست که در شرف و مثلثهٔ خود و کدخداست و مشتری که در وجه مثلثهٔ خودست و شریک
با کدخدا و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آنکه فرزندان مولود سعادت پذیر
و معین دولت گردند و تارک ادب او زمین رضامندی بر نگیرند و نسلها که بر فراخ
مریخ و مشتری و منقار الدجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه دلیل قوی
بر فراوانی صید مسرت و سعادتست **احکام خانهٔ ششم** چون صاحب این خانه که
زحلست در شرف خود است و راس درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول
مال و منال فراوان و استقامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و احیاناً اگر اندک عارضهٔ
پیرامون مزاج اقدس گردد بی شایبه امتداد بصحت کامل انجامد و چون مستولی برین خانه

و اطبا

مریخست بشرکت زحل و زهره و در شرفند خدمتکاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند **احکام
خانهٔ هفتم** چون صاحب مرکز خانهٔ هفتم زحل و در شرفست صاحب طالع را در اوایل جوانی
پردگیان سراپردهٔ ازدواج از خاندان فرمان دهان هند باشند و چون زحل در
بیت دوم است دلیل باشد بر آنکه این عصمتیان شادروان عفت از احکام مال گذار
و خزانه معمورساز او باشند و چون سهم الالفة و المحبة درین خانه است دلالت بر مزید
التذاذ الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفة در حوت که خانهٔ مشتری و شرف
زهره است **احکام خانهٔ هشتم** چون مرکز این خانه از حوتست و صاحب او مشتری که در دوم
در حد و مثلثهٔ خود و سهم الشرف درین خانه است و مستولی برین خانه زهره است بشرکت
مریخ که در شرفست دلیلست بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت ایزدی مامون بود
احکام خانهٔ نهم چون مرکز این خانه از برج حملست و خداوند او که مریخست در
شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود و سفرهای
متضمن تحیز و لاتی باشد **احکام خانهٔ دهم** چون مرکز این خانه از ثورست که خانهٔ زهره است
و مستولی برین خانه و در طالعست دلالت کند بر سعادت تام و ریاست عام که عبارت
از پادشاهی عظمیست و اگر این منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد
خصوص که این خانه شرف قمرست و قمر ناظر باو و بطالع بانظر تمام دوستی و چون سهم
السعادة بقول جمهور درین خانه است دلیلست بر کمال سعادت و ازدیاد دولت
و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد و چون سهم العقل و النطق
درین خانه است دلیلست بر آنکه عقل و سخن او پادشاه عقلها و سردفتر سخنان باشد
و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد **احکام خانهٔ یازدهم**
چون مرکز این خانه از جوزاست و صاحبش در دوم که بیت المال است دلالت کند بر آنکه
امیدهای او بتدبیراتی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد و نیز دلیلست
بر آنکه او را دوستان یکدل باشند و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ بلند و ارجمند
رسند و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیلست بر آنکه عاقبت آمال و امانی
او را همواره بخیر و سعادت بر آید **احکام خانهٔ دوازدهم** و چون مرکز این خانه از سرطانست
و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست بر آنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند

بر وجهی که صاحب طالع ازان رضامند شود و بودن ذنب درانخانه در وجه اول مثوی انیعنی آ
وچون سهم العلم والحلم درین خانه است دلیلست برانکه صاحب طالع با وجود علم براحوال
کوته اندیشان تیره رائی در مقام حلم وعفو باشد و بردباری و فراخ حوصلکی وعموم مهربانی
ازصفات لازمه او باشد ایزد تعالی آن خدیو اقبال ابقرون را جمهور رحمة دارد که صفات
خلق عظیم که اصل خلاصه امور جهانداری وملک آرایی وسبب صید خاطر دوست ودشمن وبرابطه
جذب قلوب واشتغام ضمایر خواص وعوام است بحمدالله والمنه درمجموعه اخلاق مهذب این مودب
دبستان کبریای احدیت بروجه اتم ونهج کمال مشاهده ومعاین است وازاصل فطرت ومبداء
طینت باین عطیه والا وموهبت خاص اختصاص یافته وازوی تحقیق آن همه شمایل وسجایای
پسندیده بی تکلف وتصلف بلکه آن ذات سماوی بکاب گشته ازین سرچشمه معدلت
کمداول بسایتن استعدادات ارباب استفاضه جاری وساریست همیشه تاکه بر
افلاک انجمنند دید، همیشه تاکه براروح قایمند اجسام مباد جز بهوای تو گردش گردون
مباد جز برضای تو جنبش اجرام اینست انموذجی ازاحکام زایچهای طالع اقبال
مطالع واگر عطیات کواکب وسعادات نظرات وخواص هویت وغیرآن تمام
وکمال ایراد کرده شود بهرآینه دفاتر بهم رسد وصحایف ساخته گردد شعر
نیرسد ز شمار دقایق سرفنش بهند سان رصد بند را بجز تخمین

صورت زایچه اقدس از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زایچه
بخط افادت وافاضت پناه تحریر عهد مولانا الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایه بلند
داشت وازصدرنشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر
درآمد آن زایچه نیز بعینه منقول گشت مجرد ازبیان آثار هویت واحکام
بجهت اعتبار مستخرج وجه باعتبار انکه این زایچه برخلاف زایچهای
دیگر مبتنی بزیج ایلخانیست

صح

صحیح

این کتاب [illegible] اعلیحضرت گرامی [illegible]
اشیاد [illegible]
لاربی الحاربین [illegible] مرحمت پناه جنت
اخند حسینا بتاریخ ۱۴ شهر رجب المرجب
بجهه یادگاری [illegible] حلق [illegible]
لاربی الحاربین حاجی خدابیامرز [illegible] در [illegible]
بیامرزد ۱۲۵ [illegible]

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان ومنجمان هندوستان در طالع شاهنشاهی

گروهی از دانش منشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف
که میان اخترشناسان هندوستان وفلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع
آنحضرت را اسد میگوید ودیگری سنبله قرار میدهد بنابرآنست که حکما را در حرکت
فلک البروج اختلافست جمهور حکمای متقدمین وارسطو برانند که فلک هشتم را حرکت
نیست وابرخس حکیم قایل شده بحرکت اما تعیین مقدار نکرده وبطلیموس حکیم که حرکت
او در صد سال یکدرجه است ودرسی وشش هزار سال دوره تمام کند طایفه از حکما میگو-
یند که در شصت وسه سال یکدرجه قطع کند وتمامی دوره در بیست ودو هزار وششصد وهشتاد
سال باشد وسبب چندین اختلاف اسباب والات رصدی وتفاوت در غموض دقت
انظار است وهمچنین آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت ازجهت کمال بطوء مستشعر
نشده اند وبسبب انکه مدت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت احساس
توان نمود یافته اند پس در وقت تعیین بروج صورتها اند که کوکب ثوابت
متوهم میشود محاذی ومقابل جزوی از فلک الافلاک بود که الان بحرکت فلک البروج
ازان جزو انتقال نموده بوضعی که صورت سنبله درازمان دران موضع بود استقرار
یافته وهمچنین سنبله بموضع میزان ومیزان درمکان عقرب تا آخر بروج پس حساب
منجمان هند بروفق رصد حکمای متقدمین است که مبتنی است برعدم حرکت ثوابت و
حساب رصد جدید براعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسد است

بوضع سنبله و مقدار مایه التفاوت درمیان این دو حساب هفده درجه است که هر برجی هفده
درجه از مکان خود انتقال نموده و ازینجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته‌اند
تا رصد جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولی که در هفتاد سال یکدرجه قطع کند چنانچه
اکثر حکما برانند بضرب هفتاد و در هفده بقول بطلیموس که در صد سال قطع یکدرجه باشد
فاصله درمیان رصدین یکهزار و هفتصد سال بود باریک بینان حقایق معانی و دقایق شناسان
رموز آسمانی ازین مواضع ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می‌افتند
و اکنون قدوهٔ حکمای روزگار عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی
استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار داده‌اند چنانچه نموده آمد بوضوح
می‌پیوندد که منشاء اختلاف را آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود
افلاک قایل باشند چنانچه در آخرین دفتر شرح حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین
اقتضا فرموده که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوت سرای کبریا هم از نظر
اندیشهٔ بالغ نظران خورده‌دان باریک بین مخفی نماند و هم از چشم بداندیشان کوره‌طبع
مستور و محتجب باشد و ازین سبب است که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات
اسطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد تخت‌نشینان نکته‌دانی و ثانی اسکندر یونانی
بودند با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیوزمان چنانچه باید تصریح نفرموده‌اند و همچنین سایر
رموزشناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سری ازین امر شگرف برنیاورده‌اند و با وجود
اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در امثال
این امور کمتر اختلاف نمایند بمقتضای غیرت الهی حقیقت زایچه مقدسه در نقاب احتجاب
مانده پردهٔ اختلاف منتشر گشته و بالجمله هر یکی از زایچهای طالع را که آنموذجی در هر کدام گفته
آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خداداری و ایزدشناسی و در علو
قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او راثانی متوازی بود اگرچه زایچها با هم اختلافی
دارند اما دولت‌آرای ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتدای صورت و
معنی تهنیت مینمایند و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت آشیانی که ظاهر و باطن ایشان
براستی و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زایچه
طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تامل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در

خلوتگاه خاص در بسته از کمال شوق برقص در می‌آمدند و از غایت ذوق جوش و دوری
مینمودند آری صدرنشینان بارگاه شوق حقیقی و چاشنی‌گیران خوان معرفت
سرمدی که از حلاوت وجدان و عرفان الهی لذت پذیر باشند چرا تشکر در یافت
این لذات بیخودی نکنند و از فرط طرب و انشراح زمزمهٔ وجد و حال نکشند چه
صعود بر مدارج علیا بحاین کلمات عین معرفت الهیت و حضرت جهانبانی جنت
آشیانی را از کمال دریافت ذوقی بوارق واردات حالات آتیه و کمالات
سعادات مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک می‌تافت و جمیع
آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از مرآت زایچه بدیعه معاینه میشد و بارها
مستعدان خطاب بیان میفرمودند که طلوع این نیر اقبال از طالع حضرت صاحب
قرانی در بعضی امور عالی بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیزبینان جداول احکام
بوضوح می‌پیوندد و چون این دو سعادت‌نامهٔ گرامی مقابله نموده عطیات کواکب
و سعادات علویات را بمیزان تامل برسنجند دریابند که زایچهٔ صاحبقرانی چه
خبر میدهد و این زایچهای قدسیه از چه آگاه میسازند سبحان الله باوجود
بتاعد مستخرجین از روی زمان و مکان و حال تخالف ضوابط هر یکی از صحایف
طالع فرخنده مطالع که صورت گذارش یافت توافق دارند که این مولود بپایهٔ
اعلی مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعهٔ مکارم صوری و معنوی
گردد و از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کامروای صورت و معنی و سلطنت
ظاهر و باطن و انواع حالات جهانبانی و درجات فرمانروایی و مدارج علیای
حق‌پرستی و خداشناسی و درویش‌پرستی و غریب‌نوازی و درازی عمر و صحت
بدن و اعتدال مزاج و ممدوح عوام و خواص بودن و مشکور صغیر و کبیر شدن و کمال
آگاهی و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و سایر امور ملکرانی
و جهانداری و انتخاب آنکه جملگی این حالات که رموزدانان تنجیم تفکر و تامل
آن پی برده‌اند سالها لوحان نقوش ستاره‌شناسی از فروغ دوربینی خود
از صفحهٔ پیشانی احوال آنحضرت میخوانند اما قوت ناطقه از ادای بیان مراتب عجز
و قصور اعتراف مینمایند ای صفات تو زبانها را بیان‌ناخته عزت ذات یقین را در

نگان انداخته **تصویر اسامی گرامی دایهای سعادت پیرایه و قوابل روحانی**
حضرت شاهنشاهی همانا زمان که آسمان بفر ولادت عالیش بر زمین حسد برد
و زمین بمقصد کرامیش بر آسمان فخر جست روز آفرینش نورانی شده پایه دانش و
بینش بلند گشته او بدست سایه‌پروردان سعادت پرتو و نسترن بدنان پاک
دامن عنصر قدسی و گوهر قدوسی آنحضرت که بسرچشمه نور الهی و دریای معرفت
ازلی شسته و شوا یافته بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافته برسم عادت که
شیوه مقیدان ترتیب ترکیب ظاهر عنصریست اغتسال و اصطفا یافت و دایهای
معتدل مزاج روح امتزاج لحاظ سعادت ارتباط که از پردهای دیده پاکان
پاکتر بود بپیچیده آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام بر کنار
و کنف قدسی سیرتان پاک دل نهادند و پستان مهربانی بنوشین لبش داده بشیر
جان‌پرور شیرین کام ساختند — شیر زمهر لبش انگبین — شیر و شکر را بهم آمیخته
شیر نه از دایه امید خورد — کاب ز سرچشمه خورشید خورد — چون از نقاوه دودمان سعادت
اعنی شمس الدین محمد غزنوی در قنوج خدمتی شایسته بتقدیم رسیده بود و حضرت
جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع این نیر اقبال از شرایف مجازات
آن خدمت بوعده این موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند
که کوچ دولت منش عصمت سرشت انکه امروز بجیجی انکه بلند خطابست بسعادت
خدمت دایگی آن نوباوه بهارستان خلافت و اقبال و دولت حاضر آن گلدسته
بوستان عظمت و جلال معجز اعجاز و طیلسان امتیاز پوشد بنابران حضرت مریم
مکانی قدسی ارکانی آن پایه‌شناس آسمانی را طلب داشته مولود فیض ورود در
ساعت مسعود بکنار امید او در آوردند و چون هنوز وضع این دایه قدسی پایه
نشده بود عفت مآب دایه بهادل که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود بعصمت
و طهارت امتیاز داشت فرمود که اول او شیر داده و محقق آنست که اول شیر والده
ماجده قدسیه میل فرموده و پس از آن فخر النسا انکه کوچ ندیم کوکه باین شرافت
کامیاب شد پس آن بهادل انکه دریافت این سعادت نمود بعد از آن کوچ
خواجه غازی این دولت بلند عزت یافت پس از آن حکیمه باین عطیه کبری مخصوص

گشت

گشت از آن پس عصمت مآب جیجی انکه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد
از پس او کوکی کوچ توغ بیگی که از گذشت او بیبی روپا که در آوری این خدمت
شایسته نموده اسخاده جالدار انکه مادر سعادت یار کوکه باین موهبت کبری
اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب بیچه جان انکه والده شریفه زین خان
کوکه باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایه بزرگی جاودانی سرانجام داد
و جمعی دیگر از عفت قبابان بخت ور بشرافت این خدمت سربلند شدند و همانا که
که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات و ودیعت نهادن و مشارب مختلفات
تا وجود مقدس بمدارج متنوعه رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلیات الهی
گردد و یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال
اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست نه از آن باب که بتربیت صوری و معنوی
ارتقا یافته چه حالات معنوی این گروه که برهمگنان پیدا که در چه پایه است
و بلندی رتبه قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه و از غرایب آثار آنحضرت
شاهنشاهی در بدو حال و اول چشم گشودن در گل وجود بخلاف عادت دیگر
اطفال نمکین تبسم دلهای دانا را گل گل شکفته ساختند متفرسان زیرک
طبع این تبسم را ابفالیه تفال اشام بهار دولت و اقبال شناختند و مقدمه
انفتاح غنچه امانی و آمال دانستند بعد از آن بگهواره سبکتر از نکهت
خیال که نجاران سریر سلطنت از صندل وجود ساخته بودند و چون شاخ و
برگ گل بهم پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آویخته آن
گوهر یکتای نه صدف را بآنجا بهترین وضعی آرام داده بملایمت و رفق بزمزم
بجنبش در آوردند و بجهت این آرام نام خجسته آغاز شایسته فرجام حق
ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات موسیقی سرایده عاکفان صوامع قدسی
و ساکنان مجامع انسی که منتظمان سلسله زمین و زمان و فراهم آرندگان چار
کون و مکان اند کام روا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند از بس فکر گوشه
آسمان باین تهنیت بلند آوازه گشتند — کای شرف عقل مسلم ترا
دور شهنشاهی عالم ترا — روی زمین همچو تو بانی نداشت — طاق فلک چون تو چراغی نداشت

قلزم ابداع بسی موج داد، تا گهری چون تو به ساحل نهاد، غازه تقدیر بسی نقش بست، تا ز قضا همچو تو نقشی نشست، نسخه کون آیه تلمیح تست، جلد فلک دفتر تشریح تست

ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی موکب گیتی نورد حضرت جهانبانی جنت آشیانی از حصار امرکوت

چون چشم جهان بین دیده سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتماشای دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت که در صحابت حضرت مریم مکانی متوجه سرادق عزت و خیمه اقبال شوند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و شمس الدین محمد کوکلتاش و شمس الدین محمد اتکه خانرا فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سراپرده جلال بیرون زدند و بسعادت و اقبال بر تخت روان روان شدند عهد گهواره ناگذشته هنوز بخت والاش کرده تخت نشین برزمین ناسهاده ز قدر پای نقش خوانده شاه روی زمین چشم نگشوده دیده و دل دیده در انتظام دینی و دین دست نگشاده دولتش خواهان که جهانرا کشد بزیر نگین ناشکفته گلش سپهر ز شهر عالم از باغ دولتش گلچین چون تخت روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الهی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهانمطاع صادر شد که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اهالی متوجه قبله اقبال و مستقبل کعبه آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند میرسد موکب شاه و دو جهان دنبالش چیره قافله شوق باستقبالش و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یکمنزل از معسکر اقبال مانده بود میفرمودند که همانا فرزند سعادت پیوند صاحب طالع قویست و سعادت دارین در ذات او منطوی که هرچند نزدیکتر میشود در شهرستان وجود جمعیتی دیگر معاینه میکردد و مسرتی تازه مشاهده می افتد از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنت آشیانی ادراک دقایق رموز الهی و دریافت حقایق کنوز آسمانی چه عجب و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل الهی که نسخه دیباچه های بدایع عالم و مجموع فهرستهای کمالات بنی آدم است انجلای انوار را چه غرابت و در ساعتی که سعادت قران سعدین و میمنت اقران نیرین داشت بدولت و اقبال بسرادقات عظمت و اجلال

نزول

نزول فرمودند و بحضور موفور النور مستسعد گشتند و در سایه همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی سایس پای سریر فرسای حضرت جهانبانی بر نیت برخورداری و وصول بکمال برین سعادت پذیرشد و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دو جهانی و دیباچه دولت جاودانیست بوسه دادند گاه بر لب گاه بر سر داشتند بعد از مشاهده این نور اقدس زبان الهامی بادای شکرگذاری حضرت باری عز شانه و جل برهانه مقرون ساختند و فرق فرقدسای را بسجدات نیازمندی بر درگاه بی نیاز فرود آوردند نه تنها سجده سر دمبدم بود که هر موی تنش در سجده خم بود حافظان عنایت الهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی ابدی را در کنف عاطفت پادشاهی سپرده باین زمزمه شادی و ترانه آزادی مترنم گشتند که اینست امانت الهی زین گنج بخواه هرچه خواهی اینست که در دلش نهادند ماهیت کنه حق کماهی اینست که کعبه درش را گیرند شهان قبله گاهی اینست که پای دولت اوست رونق ده تخت پادشاهی صفحه خوانان صفحات بشری بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند و قیافه شناسان بکل انسانی بنظر تامل و تدبر مطالعه نمودند چو دیدند دیدند نقشی که هرگز ندیدند در جدول آفرینش ز حیرت گمشته جز کاو گفتند زهی نور دانش زهی چشم بینش انوار پادشاهی از ناصیه غرایش لامع و ارقام ظل الهی از خطوط دست والایش ساطع شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر دلایل خداشناسی از مجموعه هستیش باهر براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا و سواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا از قوم صاحب قرانی از جدادل احسن تقویمش روشن علوم غیب دانی از بیاض نهادش مبرهن رموز دور بینی از چشم تیز بینش واضح اطوار دور اندیشی از نگاه بلند بینش لایح

تعداد ولادت باسعادت حضرت شاهنشاهی

بجهت ولادت سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی نکته پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند و قصاید تهنیت گفتند و همه بعرض قبول مجلس نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیار جوهر انسانی بود رسانیده کامیاب جایزهای گرامی گشتند از انجمله این تاریخ مولانا نور الدین محمد ترخان یافته تحسین و احسان ممتاز شده چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت آیات امید را بتفسیر نوشت از بهر ولادت شهنشاه جهان

تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت   دران تاریخ نیز از غرایب اتفاقات که یکی از فضلای عصر
یافته بود   لله الحمد که آمد بوجود   آنکه از کون و امکان منتخب است   پادشاهی که زشاهان جهان
اکبرش نام و جلالش لقبست   شب دوازده و سال میلاد   شب یکشنبه پنجم رجب است
در هنگام طلوع این نیر اقبال اگرچه راقم این حروف شکر فناه در نهانخانه عدم بی هستی
و پیرایه ایزدپرستی گرانبار حسرت بود اما شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان
ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی و پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظر کرمهای جم
التفات و ترحمات است و صد شکر دیگر آنکه پیشتر از آنکه از ایجه قدسی نظیر در آید به
دقایق شرایف و ودایع جلایل ارقام آن اطلاع یابد کمال ایزدشناسی و ملک آرایی
که از پایه شناخت منجم فراترست دریافته پرستار قدرت ایزدی بود والله ثم لله
الحمد که مثل امام الکلام لسان العجم لسان الحقیقة حکیم خاقانی در حیرت صاحب وقت
که انتظام سلسله صورت و معنی را از آن گزیر نیست شکایت چنانچه نگاشته قلم
حقایق رقم اوست   گویند که هر هزار سال از عالم   آید بوجود اهل وفای محرم   آمد ز
پیش و ما نزاده ز عدم   آید پس ازین و ما فرو رفته بغم   و بطرزی دیگر میگوید هریک
چند از جهان جهان سیر آید   رونق جانی ز آسمان بر آید   خاقانی ازین جهان درین دیر مکوی
بر ره منشین که کاروان دیر آید   و باقبال سعادت کامیاب ملازمت این فرمانفرمای
کل و عقده کشای سبل گشته از دولت توجه و التفات عالی مزاج زمانه عشوه
دانا و نیب را فهمیده خاطر را که سرگردان بادیه اسباب بود فراهم آورده در
نشاء تعلق جز تحصیل خشنودی او که عین رضای ایزدیست هیچ چیز سرگرمی
ندارد و دل را از قیود تعلقات و تقیدات دنیوی آزاد ساخته نه در حسرت
گذشته و نه در آرزوی آینده دل خراش است چنانچه شرح احوال خود از آغاز استسعاد
ملازمت و استظلال بظلال رافت و عاطفت و سربلندی از اوج عزت و ارجمندی
معرفت در محل خود زمزمه کلک عرض خواهد گردانید **ترتیب انساب معالی**
القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای کرام شاهنشاهی تعداد القاب
مستطاب آسمانی انساب آبای کرام حضرت شاهنشاهی که در مدارج رفعت
و مراتب عظمت آبای علوی توامانند و همه شاه و شهنشاه و پادشاهی بخش

و پادشاه نشان آمده اند و بدانش خداداد و بینش حق‌بین چنانچه مقتضای عدالت
و انصاف است در انتظام عالم و عالمیان بوده طنطنه نام نیکو را که عمر ثانیست که
حیات جاودانیست درین بساط گذاشته اند باین ترتیب و منوال ابوالمظفر جلال
الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیرالدین محمد همایون پادشاه بن ظهیرالدین محمد بابر
پادشاه بن عمرشیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن سلطان
میرانشاه بن صاحب قران قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای
بن امیر برکل بن امیر ایلنگیز بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوغوجیجن
بن ایردیمچی برلاس بن قاجولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان
بن دوتمن خان بن بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن بن النقواد بنت جوینه بهادر
بن یلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است و او از نسل قیان بن ایلخان بن
تنگزخان بن منکلی خان بن یلدوز خان بن آی خان بن کون خان بن اغوز خان
بن قراخان بن مغل خان بن النجه خان بن کیوک خان بن دیب باقوی بن
النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد
بن مهلاییل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام پوشیده نماند
که تا یلدوز که جد پنجم حضرت شاهنشاهیست احوال سعادت مآل این عالی
نژادان در صحف صدور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السنه مستوفیان
ارقام دهور محفوظ و مذکور است و از منکلی خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار سال
بطریق تخمین تواند بود بنظر در نیامده چنانچه سبب این مذکور خواهد شد و از ایلخان
تا آدم که بیست و پنج تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشته کلک اجمال
خواهد گشت نزد خردمندان دوربین که باول انصاف گزین و دانش خداداد
متتبع اخبار گذشتها نموده بلکه شناسای سخنان راست را سرمایه دیانت و پیرایه
امانت خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی کردار درست مینماید پوشیده نیست که
آنچه بر صفحات مسامع و الواح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز آدمیان را
هفت هزار سال میگویند که شایستگی قبول عقول و افکار دانایان که تماشاییان
بهار و خزان این چهار چمن و پرده شناسان زیر و بم این هفت انجمند داشته باشد

ندارد و در امثال این امور عقل درست اندیش دوربین از در استبعادها و در سیتهای دریافت
کا انکار میکند و گاه از احتیاط که موقف المنیان و مجلس ادراک است در رد و قبول
آن توقف مینماید و به دستیاری فروغ جهان افروز خرد و مددکاری نقلهای معتبر
و خبرهای معتمد رونگار مثل کتب قدیمهٔ هندی و خطائی و غیر آن و هر که از جولان
حوادث مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیر آن بر آنست و شواهد صدق
و سند او از تاریخ آن پیدا و از ضبط تواریخ متواتره حکمای آن اقالیم و آثار ملاحق
الکفا این طبقه مرتاض بمفهوم میشود که این عالم و عالمیان را ابتدای و مظاهر اسمای
و صفاتی را ابتدای پدید نیست یا بمعنی قدم چنانکه اکثر حکمای متقدمین بر آنند یعنی
کمال طول امتداد که پهلو بقدم میزند کرده سیورها که بریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک
هندوستان امتیاز دارند زمانه را که بزبان هندی کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته‌اند
یکی او سربنی یعنی زمانی که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد دوم
اوت سربنی یعنی بر عکس اول و هر کدام ازین دو قسم را بشش حصه جدا ساخته‌اند
و هر حصه را آره می‌نامند و هر یک ازین آرها را نامی مخصوص نهاده‌اند بمناسبت
خواص آن زمانه چنانچه آره قسم اول ایز سکهمان سکهمان بتکرار این لفظ میگویند
یعنی زمانه‌ایست که مسرت بر مسرت و فرح بر فرح می‌آرد و امتداد این زمان فرح
بخش چهار کوراکور ساگرست و نام آره دوم سکهمانت یعنی زمان خوشحالی و فارغ
بالی و مدت او سه کوراکور ساگرست و آره سیم سکهم و کهمان اشتهار دارد یعنی در
موسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود و مقدار امتداد این آره دو کور ساگرست
و آره چهارم بدکهمان سکهمان مشهورست یعنی در اوقات اندوه دوم که سکهمان بوده
یک طول مدت این آره چت و یکهزار سالست و آره ششم و کهمان بر خلاف
آره اول و مدت او نیز چت و یکهزار سالست و اسامی آرهای قسم دوم بعینه همین
اسامیست لیکن آره اول قسم دوم در نام و مدت متحدست با آره ششم قسم اول و آره
دوم قسم دوم نیز متحدست با آره پنجم قسم اول و سیم دوم بچهارم اول مطابق است
و چهارم دوم بسیم اول موافق و پنجم دوم عین دوم اولست و قسم دوم عین
اول اولست و احوال بزعم ایشان از آره پنجم قسم اول دو هزار و کری سیر کا

شده است

شده است پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار را یک لک خوانند و ده
لک را پربوت گویند و ده پربوت را یک کرور نامند و صد کرور را یک ارب خوانند
و ده ارب را یک کهرب نامند و ده کهرب را یک نکهرب گویند و ده نکهرب را
مهاسروج و پدم میخوانند و ده پدم سنکه باشد و ده سنکه را سمدر گویند و
کوراکور نامند و مخفی نماند که زعم ایشان آنست که در زمان پیش در کیجای مخصوص
از هر شکمی یک دختر و یک پسر بوجود می‌آمد چنانکه در میان عوام ما هم اشتهار دارد
و کمان این گروه آنست که در زمان پیش در کیجای مخصوص از هر شکمی یک دختر
و یک پسر بوجود می‌آمد چنانکه در میان عوام ما هم اشتهار دارد و کمان این گروه آنست
که از موی سر اینها که بجنگلی موسومند چهار هزار و نود و شش مقدار موهای خورد
آن دیار اهل سطر است و میگویند که موی طفل جنگلی هشت روزه که بغایت
باریک تجربه بمثابه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از چنین اجزای موی مذکور را ان
چاه بر آورد تا زمانی که آن چاه خالی شود اینقدر از زمانرا که آن چاه بروش مذکور
خالی شود پلوپم گویند و هر گاه ده سمدر که شرح آن گفته شد از پلوپم گذرد یک ساگر
شود و کیفیت ادوار مذکوره با عقیده این مردم از حیطهٔ بیان و احاطهٔ تبیان
افزونست و کمان اینجماعت آنست که بحیث انتظام عالم صورت و معنی از هر شش
آره بیست و چهار آدم گرامی از دار الملک بکون بعالم ظهور می‌آیند و سپری میشوند
که نام اول اونانت در کمونات هم میگویند در روایی دستور العمل این برگزیده
ایزدی پنجاه کرور لک ساگرست و نام آخرین مهاویر است و مدت رواج احکام
او بیست هزار سالست که امروز دو هزار سال از گذشته است و اعتقاد اینجماعت
آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده‌اند و چندین خواهند
آمد و براهمه هندوستان که جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند بر آنند که مدار
گردش روزگار بر قلوق بر چهار دورست دور اول اکه مدت او هفده لک
بست و هشت هزار سال متعارفست ست جگ گویند درین دور اوضاع جهانیان
فرد افرد ابر صلاحیت وضع شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر در راستی و درستی
ساغار خود ساخته در مرضیات الهی سلوک مینمایند و عمر طبیعی مردم این دور یک لک

سالست و دور دوم که مسمی به تریتیا است بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار
سال است و دور سیم که بنام دوابر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت
و چهار هزار سالست و درین هنگام دو حصه از چهار حصه روش جهانیان در است
کرداری و درست کرداریست و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سالست و دور چهارم
که بکل جگ شهرت دارد مدت آن چهار لک سی و دو هزار سالست ازین دور سه حصه
از چهار حصه اطوار جهانیان بر ناراستی و نادرستیست و عمر طبیعی مردم این روزگار
صد سالست و این گروه جزم دارند که هر یک چندی حضرت هستی بخش جهانیان
و پدید آرنده عالمیان تجرد نهادی دانش نژادی را از کمین ستر و خفا بوطن بروز
و جلا میدارد و از ساحت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود می آرد و او را
وسیله آفرینش عالم میسازد و این بزرگ را برهما باشد و اعتقاد ایشان آنست
که این برهما صد سال عمر دارد و همه او را وسیله آفرینش عالم میسازد که هر سالی از آن
سیصد و شصت روز است و هر روزی مشتمل بر چهار هزار و چهار دور مذکوره و هر
شبی بدستور روز متضمن هزار ادوار مسطور است برهمای حال هزار و یکم
است و از عمر این بخش بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است و راقم
این نگارنامه ایزدی این دور و ایت را خود از زبان مردم دانشور راست
گوی نیکوکار شنیده از روی کتب معتبره ایشان نوشته و آنچه در تصانیف
شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین حموی که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجد اند
در شرح روزهای الهی و دورهای ربانی منقولست ازین عالم است چه هر روز
ربانی متضمن هزار سالست و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال و مولف
نفایس الفنون آورده که در تاریخ خطای چنانست که از ابتدای عهد آدم
ابوالبشر تا این زمان که هفتصد و سی و پنج هجریست هشتصد و شصت و سه
و نه هزار و هشتصد سالست و در دن مش ایشان ده هزار سال است امثال
این روایات و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست
که صورت صحت داشته باشد و آدم بسیار بظهور آمده اند چنانچه از امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند

نسل

نسل کمی منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود بپوشد و پس از درازی سخن و کوتاهی
کلام المنوحی از احوال برکت اشتمال این پنجاه و دو تن که از آدم تا حضرت
شاهنشاهیست اکتفا بکتب و تواریخ مبسوطه نکرده درین شگرفنامه درازم
تا باعث مزید آگاهی شود راین فروغ شناسای ازمنه تا احوال حضرت
شاهنشاهی دانسته برسم اجمال گرشمه رقمت گذارش سخن کنم **ذکر
احوال آدم علیه السلام** مشهور چنانست که پیش ازین هفت هزار
سال و کسری بمحض قدرت کامله ربانی بی رابطه صلب پدر و رحم مادر از
عناصر اربعه مرکبی معتدل پدید آمد و بقدر استعداد قابلیت جسم روح
از مبدا فیاض فایض گشت و ملقب بایشان و موسوم بآدم شد و زمانی
که اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بوده و زحل در انجا و مشتری در حوت
و مریخ در حمل و قمر در اسد و شمس و عطارد در سنبله و زهره در میزان بعضی
گفته اند در آن هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند و ظاهر این
کلام بضابطه اهل هیات و نجوم درست نباشد چرا که در عطارد مشکل
میشود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل و شرف عطارد در سنبله است و عطارد
از نیر اعظم بیش از بیست و هشت درجه بعد نباشد پس در حین شرف نیر اعظم
شرف او چگونه صورت بندد و همچنین در هنگام شرف عطارد شرف نیر اعظم
واقع نشود و همانا که نظر این گوینده را بر آن مقرر منجمین افتاده باشد که
عطارد با هر کوکب پیوندد حال او گیرد پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب
که در شرف بوده اند نسبت اتصال داشته باشد و او دراز بالای گندم گون
مجعد موی زیبا روی بوده در درازی قامت این ابوالآبا اختلاف
کرده اند بیشتری بر آنند که شصت گز بوده و ایزد تعالی از ضلع الیسار
حوا را بوجود آورده و با او ازدواج داد و ارادت فرزندان پدید آمد و در
احوال این بزرگ ارباب تواریخ عجایب و غرایب فراوان آورده اند اگرچه
نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما در معامله فهم مزاج روزگار
دانسته کار آزموده نظر بر عادات جهان از روی حساب در قبول آن بقدر

می‌ایستد منقولست که در زمان انتقال او چهل هزار فرزند و فرزندزاده بهم رسیده بود و فرزندان
بی‌واسطهٔ او چهل و یک تن بیست و یک پسر و بیست دختر و بقولی نوزده دختر و شیث از همه بزرگتر
بود بعضی گفته‌اند او را در تعبیات وغیر آن از علوم غریبه تصانیف است چنانچه علامه شهرزوری
در تاریخ الحکما نقل میکند گویند وفات او در هندوستان اتفاق افتاد و بر کوه سراندیپ که بر
سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت واکنون بقدمگاه آدم مشهور است روایت د
یگر روز بیمار بوده و حوا بعد از و یکسال و بقولی هفت سال و بروایتی پس از سه روز وفات
کرده و شیث که خلیفه و وصی او بود او را در جوار آدم دفن نمود نقلست که نوح در زمان طوفان
تابوت ایشان را بکشتی در آورده بعد از آن بکوه ابو قبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولی
در نجف کوفه دفن کرد **شیث** اشرف فرزندان بی‌واسطهٔ آدمست بعد از سانحهٔ هابیل
سعادت ولادت یافت آورده‌اند که هرگاه حوا حامله گشتی پسری و دختری آوردی مگر شیث
که او را تنها زاد و اقلیما خواهر قابیل در عقد ازدواج او در آورد و چون عمر آدم بهزار سال رسید
او را ولیعهد خود ساخت و همگنان را بطاعت و متابعت او امر فرمود بعد از آدم انتظام
عالم صورت و معنی برای رزین او استقرار گرفت همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن
همت مصروف میداشت در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند او را اوریای اول گویند و اوریا
بزبان سریانی معلم باشد همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال میفرمود و اکثر اوقات
در دیار شام اقامت داشته و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشهٔ عزلت
بریاضت مشغول شدند و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشته جهان را بدرود کرد
بعضی برآنند که از نبیرهٔ اوست و پدر او صلحا بود و همانا که این قول از فروغ صحت خالی
نبود **انوش** در ششصد سالگی شیث از خلوت سرای عدم بجولانگاه وجود آمده بود و گروهی
از گذارندگان سخن برآنند که مادر او قدسی نژادی بود که مثل آدم بی پدر و مادر خلعت هستی
پوشیده بود و نیز بعد از پدر بموجب وصیت مسندآرای خلافت شد و اول کسی که در
دور اساس فرمانروائی نهاد او بود و گویند که ششصد سال کامروای سریر اقبال داشت
و بروایتی از نقل یهود و نصاری نهصد سال و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال و بنظر قاضی
بیضاوی ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد **قینان** از جمیع فرزندان
انوش بروشن ضمیر و بیدار بخت و فراخ حوصله‌تر بود و این بزرگ نهاد بعد از رحلت پدر بنا بر

تمهید

تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت و بر شاهراه متابعت و اقتضای
آبای کرام سلوک نمود عمارت بابل و شهر سوس بنای اوست ابداع بسیاری عمارات
هم باو نسبت میدهند و در عهد او آدمی‌زاد بسیار شد بکاروانی خود همه را متفرق
ساخت و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود و در نهصد و بیست و شش
سال زندگانی کرد و بعضی برآنند که ششصد و چهل سال آب زندگانی میخورد و
طایفه برآنند که قرب صد سال فراهم آور پیرش تنهائی روزگار بود **مهلائیل** بهترین
فرزندان قینان بود و چون عمرش نهصد سال رسید او را بجای خود مسندنشین ساخت
و او سیصد سال فرمانروای گیتی یافت و عمر او نهصد و بیست و شش سال بود
یا هشتصد و نود و پنج سال رشیدترین اولاد مهلائیل بود بحکم پدر گرامی انتظام بخش
جهان گشت   و با وجود بها او پدید آورد و نهصد و شصت و دو سال و بقولی نهصد
و شصت و هفت سال عمر یافت و این گرامی نژاد از خانوادهٔ اقبال چون در زمان
حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بود **اخنوخ** که بادریس مشهور است
فرزند گرامی یرد است که بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچه کوچک‌ترین اولاد
اما بفرهنگ و رای از همه بزرگ و به بخت و دانش از همه پیش بود و بعد از شیث کسی
که تجدید نوامیس نمود اوست و بعضی گفته‌اند که ادریس در وقت آدم صد ساله بود
و برخی سیصد و شصت ساله گفته‌اند در مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود
اگرچه بعضی جا جمیع علوم و صنایع را بآدم نسبت میدهند اما بقول اشهر اختر شناسی
و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد و او از غاریمون مصری که
او را اوریای ثانی میگویند دانش آموخت و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است
و اوریای سیم نیز میگویند و او را پایه بلند در خداشناسی میسر شد و بهفتاد و دو
نوع زبان خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود و صد شهر آبادان ساخت و کوچک
ترین آن شهرها مدینه رهاست که از شهرهای جزایر است بعضی آنرا داخل حجاز
میدانند و این شهر تا زمان هلاکو خان آبادان بوده و گویند خان مذکور او را بجهة
مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخته و هر گروهی از مردم و هر طبقه از آدمیان را
بروشی خاص باندازهٔ حوصله دریافت آنها هدایت نموده آورده‌اند که در تعظیم نیز اعظم

وعطیه‌بخش عالم که مشتری از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بودند و آداب شکر
گذاری این نور الانوار بجای نمی‌آوردند او رهنمونی کرد و او را سرمایهٔ دولت صوری
و معنوی میدانست و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی که هنگام ظهور
فیض خاصست علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد و چون کواکب
سیاره که فیض‌پذیران خوان انوار اویند هرگاه در خانهٔ خود یا شرفگاه خود میرسیدند
او را گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش ایزدی بجای می‌آورد و آن ازمنهٔ اوقات
و مظاهر نفود آلای حق میدانست و همگی روزگار او بخدمت ارواح علویه و اجرام مقدس
میگذشت و گنبدهای اهرام هرمس مصری که بگنبد هرمان مشهور است بنا کردهٔ او
و او در آن بنای عالی جمیع صنایع و آلات را تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز
آورده شود و هر قوت که یکی از عظمای دولت را بران داشته که گنبدهای مذکور را
اساس نهاده و سیر تمام عالم فرموده و مراجعت بمصر نموده ابو معشر بلخی آورده که
هرامسه بسیار است اما افضل ایشان سه تن اند اول هرمس هرامسه که آن ادریس است
و اهل فرس برانند که نبیرهٔ کیومرث است دوم هرمس بابلی است که بعد از طوفان
بنای شهر بابل از آثار اوست و فیثاغورس از شاگردان او و تبعی این هرمس
بابلی آنچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر رونق گرفت و وطن او مدینه
کلدانیین بود که او را مدینهٔ فلاسفهٔ مشرق گفتندی سیم هرمس مصری استاد
اسقلیبوس او نیز در جمیع علوم خصوصا در طب و کیمیا ید طولی داشت اکثر اوقات
بسفر گذرانیدی و مولد هرمس الهرامسه طیبه منف که الحال بمنوف اشتهار دارد از
دیار مصر بود و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینهٔ حکما گفتندی و بعد از انکه
اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمای منف و غیر آنرا باسکندریه آورد از سخنان او
که بهترین نیکوییها سه چیز است راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو
در هنگام قدرت و در رفتن او ازین سرای غم‌پرای در تواریخ حکایتی بدیع آورده‌اند
که خردمندان در قبول آن می‌ایستند بروایتی در آن وقت هشتصد و شصت و پنج
سال و بنزد گروهی سیصد و شصت و پنج سال بود متوشلح بن اخنوخ او را فرزندی
بود چنانکه بدشواری بشمار می‌آمد بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد و خلایق را

ل
مدینه

یزدان

یزدان پرستی دعوت کرد چون عمر او بهشتصد رسید او را پسری آمد لمک نام کرد و
بعد از آن دویست و نود سال دیگر بزیست لمک در علو مراتب و سمو مناقب
یگانهٔ عهد و از پدر مسند سروری بدو شتافت یافت و مدت زندگانی او هفتصد
و هشتاد سال بزیست بود و گروهی او را لمکان و لامک و لانخ نیز گویند نوح بن لمک
بعد از آدم یکصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولد شد و او سجده و رسوم
عبادت و مشید اساس دادار پرستی گشت و تقضیهٔ دعوت خلایق بر خدا آگاهی
و نافرمان برداری قوم او و وقوع طوفان و غیران مشهور است و ارباب تواریخ
سه طوفان نشان داده‌اند اول طوفان که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود
چنانچه علامهٔ شهرزوری میگوید که آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان
اول و طوفان دوم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح
و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند و هم ازین سبب بعد از بر آمدن
جایی که اینها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد و سیم طوفان زمان
موسی که خاص بابل مصر بود اگرچه نقل پرستان روزگار که در نقل طوفانی میکنند
آن دو طوفان را هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهر آنچنان باشد چه در هندوستان
که کتب چندین هزار ساله موجود است از ان دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست
القصه در اندک فرصتی آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت حیات سپردند
الا هشت کس و نوح و سه پسرش یافث و سام و حام و زمان ایشان نوح
شام و جزیره و فارس و خراسان را بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هندوستان
و اراضی سودان را بحام عطا فرمود و چین و سقلاب و ترکستان را بیافث کرامت
کرد و اکنون برغم مورخان داولرحمه و بنجاله همه سکان اصلی این مواضع از
اولاد ایشان اند و انساب بنی آدم بعد از طوفان بدین سه تن است و عمر نوح
چون بهزار و سیصد سال رسید یا هزار و سیصد سال در گذشت و در عمر او اقوال
دیگر هم داستان طرازان ایراد نموده اند و گویند بعد از طوفان دویست و
پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزیست و بالجمله بعد از وفات آدم یکصد و بیست و
شش سال یا در اواخر عهد آدم متولد شد و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه ساله

باد ولیت و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی نشست و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود
اما حام را نه پسر بود هند و سند و نوبه و کنعان و نوش و قبط و بربر و حبش و بعضی
حام را شش پسر نوشته اند و سند و کنعان را ذکر نمیکنند و نوبه را بربر و حبش میگویند
و سام را نیز نه پسر شد ارفخشد و کیومرث که پدر ملوک عجم است و اسود که مداین و غیره
از بنای اوست و اسود و پهلو پسران اویند و فارس پسر پهلو است و یمن که شام و روم
پسران اویند و یورج که در میان مورخان از و جز نامی نمانده و لاوذ که فراعنه مصر از نسل
اویند و عیلم که عمارت خوزستان کرد و خراسان و تمثال پسران اویند و عراق پسر خراسانست
و کرمان و مکران پسران تمثال اند و ارم که قوم عاد از جمله احفاد اویند و بود که آذربایجان
و اران و ارمن و فرغان پسران اویند و بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث
و یورج و لاوذ را ذکر نکرده اند بالجمله فرزندان این دو گروه اختلاف بسیار است
یافث را رشد اولاد نوحست سلسله علیه حضرت شاهنشاهی با وی میپیوندد و نسبت
تمامی خاقان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد و او را ابو الترک گویند و بعضی مورخان
او را النجه خان میگفته اند و در هنگامی که یافث از سوق الثمانین با اهل و عیال رخت
دیار مشرق و شمال که نامزد او شده بود یافت از پدر التماس نمود که او را دعایی آموزد
که هرگاه خواهد باران آید و نوح سنگی که خاصیت او آوردن باران بود باو داد و چنان نمود که
که اسم اعظم برو خوانده ام بجهت این مصلحت که ساده لوحان پی بآن نبرده از صواب دید
آن بیرون نروند یا واقع اسم اعظم بران خوانده و اکنون آن سنگ در میان ترکان
بسیار است آن را جده تاش گویند فارسیان سنگ یده خوانند و عرب حجر المطر
گویند و او تا آن حدود در رفته صحرا نشینی اختیار کرد و هرگاه میخواست بوسیله آن سنگ
ابر عنایت ایزدی در باریدن می آمد و او را بمرور ایام فرزندان پدید آمدند و آنهای
شایسته که هم تسلی بخش کوته اندیشان توانند شد و هم مسرت افزای خاطر بلند همتان
والا فطرت تواند گشت در میان آورده از و یازده پسر ماند ترک و چین و سقلاب
و منسج که او را منسک گویند و کماری که او را ایکمایز خوانند و خلج و خزر و روس و
سدسان و غز و ایارج و در بعضی کتب معتبره هشت پسر مذکور است خلج و سدسان و غز را
یاد نکرده اند ترک بزرگترین فرزندان یافث بود و ترکان او را یافث اغلان میگویند

بهوشیاردلی

و بهوشیاردلی و کارگذاری و رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از
رحلت پدر بر تخت فرمانروایی نشست و داد مردی و مردانگی و مظلوم پرستی
داد و در جایی که ترکان او را ایسیقول یا سلیکای میگفتند و چشمهای آب روان
سرد و خوشگوار و گرم و عافیت بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود
و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد و خرگاه پدید آورد و از پوست بهایم و سباع لباس
پوشیدنی دوخت و نمک در زمان او ظاهر شد و در آیین او آن بود که پسر را جز
شمشیری میراث ندید و تمام خواسته دختر را باشد و گویند که او معاصر کیومرث
است چنانکه کیومرث اول ملوک عجمست او اول سلاطین ترکستانست و عمر او دویست
و چهل سال بود النجه خان بهترین فرزندان ترک بود و چون پیمانه زندگی ترک پر شده
گرفت او را بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاندند و او خود در بهین راه پیشوای
خود باشد در عدالت گستری روزگار گذرانید و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود
کیوک خان بعد از عزلت پدر و اشارت عالیش فرمان روا شد النجخان فرزند
اوست پدرش در هنگام بدرود کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود و او
قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد اغوز خان منغلخان پسر اوست در آخر
عمر پدر ولی عهد شد و او داد و دهش از اندازه بیرون برد ترکان در زمان دولت او
مست دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند و چون مدتی بران بگذشت او را دو پسر
یک شکم آمد یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار و چون بحد کاردانی رسیدند ملک
خود را دو حصه بخش کرد یک نصف را بمغل داد و نصف را بتاتار و چون پدر
بزرگوار ایشان ودیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هرکدام
در ولایت خود آرایی میکردند و چون این سلسله علیه را بتاتار و شعب او
نسبت نیست ذکر او را مطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او می پردازد
قراخان فرمان فرمای دانا بود در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای
رعایا در سلک بندگی و رضاجویی او در آید و همه در نیکو خدمتیها کوشش میکردند
و شعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغلخان و آخر ایشان ایلخانست و مغولان
تعزز از این کرده اند این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند و او را جهان.

آفرین جهان پیرو او قراخان و اوزخان و کرخان و اورخان   هم در سال
بزرگترین فرزندان مغل بود و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت
بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروایی نشست و در قراقرم بجد و دو
کوه کر آنرا ارتاق و کرتاق جهت یورت ییلاق و قشلاق معین ساخت
فرزند گرامی قراخانست که در هنگام فرمانروایی از خاتون بزرگ ولادت
یافت و در نام نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه گذاران سخنی چند باد
نسبت میکنند که خرد انصاف گزین بقبول آن چندان اقبال نمینماید و اما باتفاق
فرمانروایی خرد دوست و خداپرستی معدلت گستر بود یاسهای نیک و آیینهای مجربه
که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ
بود در میان جهانیان نهاد در میان ترک مثل جمشید بود در میان عجم بفرهنگ درست
و همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام
و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطه تصرف درآورد و اکثر اهل عالم در سایه عاطفت آورد
و ترکان را بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبان زد مردمست مثل اویغور
و قنقلی و قبچاق و قارلغ و خلج و غیر آن و او را شش پسر شد کن آی یلدوز
کوک طاق تنگز سه بزرگ را بوزوق میگویند و سه دیگر را اوچوق و فرزندان
و فرزندزادهای بیست و چهار شعبه منشعب گشتند و تمامی ترکمانان از نسل این
بزرگانند و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان بایران درآمدند
و در آن سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تاجیک شد و چون
تاجیک نبودند تاجیکان ایشانرا ترکمان میگفتند یعنی ترک مانند و بعضی برآنند که
ترکمانان قومی علیحده اند و بترکان نسبت قرابت ندارند و منقولست که اغوزخان بعد از آنکه
تسخیر عالم نموده بیورت اصلی خود بازگشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود
و هر کدام از فرزندان دولتمند و امرای اخلاص اندیش و سایر ملازمانرا بنوازشهای
پادشاهانه بنواخت و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که بر ثبات دولت مشحون
باشد فرمود و مقرر ساخت که دست راست که ترکان برانغار گویند و ولیعهدی
به پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد و دست چپ که جوانغار باشد وکالت را بفرزندان

خورد داد

مایلی رد

خورد داد که همواره بطن بر بطن آیین ثابت باشند و اکنون ازین بیست و چهار فرقه
یک نیمه بدست راست تعلق دارد و یک نیمه بدست چپ و هشتاد و سه سال یا ده سال
لوازم جهانبانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد **کن خان** بموجب وصیت
بجای پدر بهشت در فرماندهی و جهانداری با خرد و دوربین خود بتدبیرات شایسته
قبل خواجه که وزیر اغوزخان بود کامروا شد و با برادران و فرزندان و برادرزادها
که بیست و چهار کس بودند چه هر یکی ازین برادر را چهار فرزند شده بود آنچنان
سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته در گیر و دار سلطنت مددکار هم
بودند و هشتاد سال کامیاب دولت شده آی خانرا ولیعهد خود ساخته در
گذشت **آی خان** بنیروی بخت بیدار و دولت پایدار آیین پدر بزرگوار
هنوز داشت و عدالت را با خوبی خویش آراسته بود و دانش را با کردار نیک فراهم
آورده **یلدوز خان** پسر مهین و جانشین او بود و در آداب جهانداری و داد
گستری پایه بلند یافت **منگلی خان** پسر دوست دار او بود بعد از وی بسریر
فرماندهی نشست و نظر عنایت یزدان و ستایش ایزد شناسان امتیاز یافت
تنگیز خان بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شد و صد و ده
سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت **ایلخان** پدر در هنگام پیری
و ناتوانی سرانجام مهام جهانبانی باو ارزانی داشت و خود بعذر خواهی ایام
گذشته بگوشه وحدت نشست **قیان** فرزند و جانشین ایلخان که بمقتضای
غوامض حکمت ایزدی مورد شداید احوال شد چون ایزد دانا جوهر انسانی را بکمال
معنوی رساند لوازم مراد چند در ضمن نامرادی جلوه گر آرد و چندین رنگهای پاک
طینت را از برای آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور دهد مصداق این حال قصه
ایلخانست که چون نوبت سریر آرایی باو رسید تا جنگی که عالم صوری از آن نظام
گیرد و ملک معنوی مراتبات پذیرد ترقیات میکرد و دلهای پراکنده را فراهم می آورد
با اکثر تور بن فریدون ترکستان و ماوراء النهر استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک
تاتار و ایغور با ایلخان تیز و غلیم کرده در زمره متعلق از حسن معاشرت ایلخان فدائیانه جنگ
کردند و بسیاری از ترکان و ایغور و تاتار دین برگشته شدند و در اثنای جنگ تور

نرد تا از مقاومت نکردند و قرار اختیار نمودند و بمکر و حیلت دست زده از راه روباه بازی روی بکریز نهادند و پاره راه رفته در نشیبی فرود آمدند و آخرهای شب ناکهانی بر لشکر ایلخان شبیخون آوردند و چندان کشش شد که از مردم ایلخان جز لیر او قیان و نکوز و دو حرم ایشان که خود را در میان کشتگان نهان ساخته بودند هیچکس جان سلامت بیرون نتوانست برد و چون شب در آمد آن چهار کس خود را بکوه کشیدند و بزحمت و مشقت بسیار چون از کریوها و تنکنهای کوه کذشتند مرغزاری که در و چشمهای خوشکوار و میوهای فراوان بود بنظر در آمد ناچار آن موضع تره را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند و ترکان این جای را ارکنه قون نامند و کویند که این واقعه نایله بعد از هزار سال بود از کذشتن اغوزخان دانایان اند که درین قصهٔ بدیع تمهید ابداع کوهر جامع حضرت شاهنشاهی است تا هم نسبت قدامت بجا آید و هم مراتب غربت و عزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا کوهر یکتای حضرت شاهنشاهی که مقصود اصلی از آفرینش این طبقه کرامی اوست و هم سرمایهٔ این محمدت نامهٔ ایزدیست جامع مدارج اطوار کونیه شده و قدردانان طبقات انام که باین حالت باشند کشته کامروای صورت و معنی کردد و باین طرز کردی از نامرادی پیرامون حال مقدس او نکردد و با جمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر برد از ایشان اولاد شد و قبایل جدا آمده جماعتی که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند و طایفه که از نکوز بهم رسیدند درلکین ملقب کشتند و احوال فرزندان قیان تا زمانی که در ارکنه قون بودند که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده و بجانا که در ان زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده و بعد از سپری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان نوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه قون بجهت انبوهی این مردم تنک بود و آرزوی برآمدن کردند و سر راه ایشان را کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت دانایان اندیشه‌کار فرموده از چرم کوزن دمها اختراع نمودند و آن کوه آهنین را که از آتش کدازی پیدا کردند و بیک خود را بزور شمشیر و نیروی تدبیر از ان دست تا تار و غیران بر آوردند و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن کشتند و تخمین کیشان در ست اندیشان از چهار هزار سال پیش از آنکه اجداد عالی نژاد و همت تن بوده اند دو هزار سال بعد از ان

کرابا

کرآبا کرام بیت و پنج تن چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیت و پنج کس باشند پوشیده نماند که زمین مغول در طرف مشرقست و از آبادانی دور و دران هشت ماهه راهست شرقیش تا سرحد خطای و غربی آن تا زمین ایغور و شمالی آن پیوسته با قرغز و سلنکایست و جنوبی ایشان متصل با تبت و خورش ایشان کوشت شکار و پوشش ایشان پوست بهایم و سباع **تیمورتاش** از نسل سعادت اصل قیانست بسروری و فرماندهی سربلند بود **منکلی خواجه** کرامی فرزند تیمورتاش است و سرافراز تاج دولت و سعادت بود و مسند ایالت و عدالت داشت **یلدوزخان** خلف بزرگ منش منکلی خواجه است که درین آمدن قیات و درلکین بامارت و سرداری سرافراز بود و بعد از قیان فرزندان ایشان بطنا بعد بطن در ارکنه قون سروری قبایل داشتند یلدوزخان بمددکاری بخت کوکب دولتش روشنی از افق سعادت طلوع نموده و الوس مغول را آبادان ساخت و فرمان روای دالاشکوه شد و نزد قوم مغول آنکس درست نسب و شایستهٔ خانی باشد که نسب خود را بیلدوزخان رساند **جوینه بهادر** پسر رشید یلدوزخانست بعد از پدر بتخت جهانبانی کامیاب شد **حضرت عصمت پناه قدسی نقاب الانقوا** دادار بدیع آفرین هرچه از کمتن خفا بمنجلای ظهور آورد بسیاری از عجایب امور را مشتمل باشد لیکن آدمی زاد بموجب غفلتی که در نشاء کثرت دلبال تعلق ستون این بنای عالی اساس است از دریافت او بازمیماند چه اکر این طور نشدی او را از نظارکی بودن فرصت نبودی و بهیچ کاری نپرداختی مبدع جهان آرا اکثری از عجایب قدرت خود را از نظر جهانیان می پوشد و بقدری که یکبارکی از تماشای غرایب مقدرات آلهی محروم نمانند پردهٔ چند از روی مقدسات مکامن غیب بر میدارد و باز از دید بسیاری از غفلتی که در سرشت ایشان ودیعت نهاده تقدیرات همان دیده را پردهٔ شناسایی میکرداند از ان جمله احوال بدایع طراز حضرت الانقواست دادو خیر قدسی اختر جوینه بهادر از قوم قیات از نسل برلاس از زمان خوردی تا سن بزرکی احسن صوری و معنوی او در افزایش بود تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یکانه روزکار کشت و باتفاق

دوست و دشمن خویش و بیگانه بزرگ منش خدا پرست حق پرور انوار خداشناسی از
چهره‌اش هویدا اسرار الهی از پیشانی او هویدا پرده‌نشین سراوقات عفت خلوت
گزین مراقبات احدیت مظهر تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدوسی بود
چون بحد کمال رسید او را چنانچه آیین سلاطین باشد و برسم بزرگان با دین آیات
به دوبون بیان که فرمان فرمای مغولستان و پسر عم او بود پیوند کردند و آن گوهر یکتای
قدسی را قرین فرمان روای الوسی ساخته از آنجا که او همسر نبود بملک نیستی شتافت
حضرت النقوا که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دینی نیز گشت و بعد رحلت
بعلها هر امور پرداخته بسرداری و سرپرآرایی الوس خود متوجه شد شبی آن نور
پرورد الهی بر بستر راحت پهلو نهاده و بر چار بالش استراحت تکیه زده بود
سرتاسر گاه نوری شگرف در خرگاه پرتو انداخت و آن نور در کام و دهان آن برج خجسته
عرفان و حضور درآمد و آن عفت قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران از آن
نور آبستن شد سبحان الله نور قدسیان نیز از آدم تا این نور پرورده در نعمت
و محنت و فراخی و تنگی و فتح و شکست و لطف و غضب و سایر صفات متضاده
مرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند و پیشتر از آن که این نور
پرورده در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و شکست و لطف و غضب و سایر صفات
متضاده مرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند و پیشتر از آن که این
نور اقدس از آسمان تقدس بنزول اقبال سایه تیار زاده تعلق آباد شهر و اقلیم بر آورده
در صحرای تجرد پرورش بخشید مهند به آبا و اجداد او را بطن بطن در مدت دو هزار
سال در آن کوهستان هم تصفیه داده آشنای ملک تقدس میساختند هم مرتبه
انسانی را جامع مراتب کونی و الهی میگردانیدند چون پرورش معنوی سرانجام یافت
بمقتضای حکمت بالغه ایزدی از غار ارگنه کون بشهر آورده سرآرایی گردانیدند تا نوبت
این سلسله مقدسه بحضرت النقوا رسید آن نور الهی بی پیانجی چندین بزرگان دین و دولت
بی واسطه بشری در عالم جلوه گر آید آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی آرزو بود که بعد از سیر
در مدارج مختلفه از مهد مقدس حضرت مریم مکانی برای سرانجام نشأه صورت
معنی بعالم بروز شتافت افلاطون تجردی باید که این سخنان گوش هوش شنود

که هیو

که هیولای زمان در پرده آرایی و نمایش این بار در چشم و ضمیر باطن پرده دوست و بالجمله
بر سر سخن رفته باز گوییم که بمولده در اوقات فرخنده ساعات مجسته سرای مقدس
آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن میشد و زمان زمان ظاهر و باطن آن قدسی
نژاد را اضاءت میداد آنانکه از اهل همت بلند پروازی فرموده از اسباب پرستی
گذشته سبب بین نه امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع و بعید نمیدانند
و مستبعد عادت پرستان ظاهر بین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه در سبب
مانده بیشتر قدم می‌نهاده اند لیکن بتقلاوزی بخت بیدار از محاسبه ظاهری گریز
ندارند آنها نیز در مبادی حال توقفی بکنند خصوصاً فرزندی مادر و پدر که آدم اول باشد
قبول کرده اند و فرزندی مادر را که جوانان پذیرفته اند فرزندی پدر تنها را چگونه
قبول نکنند تکلیف مثل این واقعه در قصه عیسی و مریم متقین با تنها باشد حکایات
مریم اگر بشنوی ز النقوا همچنان نگرویی لیکن مبدع جهان آرا که از عنفوان ابداع
کارخانه ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای قضا و تباین اسماء جمالی و جلالی چنانچه
گروه آدمیان را به ازش والا و تدبیر درست و فطرت عالی و تصرف عظیم و اندیشه
صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشند همان طور گروه
انبوه آدم صورتان اکم منی و کوتاه یابی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی و بی
تصرفی اختصاص داشته سرگرم کار میدارد اگرچه در هر دو طور بمانه استعداد میشود
اما بحکمتها که درین کار شگرف اندراج دارد و بنا بر آن موسته ظلمت با نور و
نحوست با سعادت و ادبار با اقبال هم قران می باشد و همواره بد دلان تیره رای
سنگ تفرقه در پیش می اندازند و بزودی شرمسار صوری و معنوی گشته کوی عدم
می شتابند و مصداق آن حال این سانحه تواند بست که چون چنین امر
بدیع بظهور می آمد جمعی از کوته نظران ناقص خرد ظاهرپرست که از دولت حقیقت
بی نصیب و از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند و آن مسند
نشین عفت از کمال مهربانی خواست که این نابینایان بی سعادت را از
این خیال گرفتار مانند اعیان ملکت بوذر را از واقعه آگاه ساخته و فرمود که اگر شما
لوحی ناقص عقلی که از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار شوده در ملبیه

خوطن اقدس و آینهٔ دل را به زنگ خیالات فاسده تیره رنگ سازد بهر آینه از عقوبت
آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند بهتر آنست که ساحت اندیشه ایشان را ازین
دغدغه واپردازم و نظر برین مقدمه مصروف است که بیداردلان حقیقت شناس و
معتمدان اخلاص پیوند در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند تا تاریکی شک
و ریب از سویدای دل ایشان بنور وارادات آلهی مشاهده انوار غیبی بروشنی
گراید و منشأ اوهام فاسده از درون آن تیره جانان بیرون رود بنابر آن چند
پاسبانان بیدار دل و هزد و پر دران در پیش حوالی خرگاه بوده چون اختران
شب زنده دار دیده بر هم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول حق آلهیت
نوری فروزنده چون ماه تابان به دستوری که بانوی سراپردهٔ عفت فرموده بود
از فراز منشب روی کرده بخرگاه درآمد غریو از حاضران آگاه برخاست لحظی
در مقام حیرت بوده اندیشهای باطل از دلهای وسوسه خیز فرو نشست
و چون ایام آبستنی سپری شد سه پسر گرامی سعادت ولادت یافت یکی
بوقون قتقی و تمامت قوم قتقین از نسل او پدید آمد دویم بوسیتی سالجی که قبیله
سالجوت از وی منشعب گشت سیوم بوزنجر قاآن است و اولاد این گرامی
نژاد را نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور و ایشان را بزرگترین قوم دانند
بوزنجر قاآن جد نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جد چهاردهم حضرت صاحبقرانی
و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهی است چون بسن تمیز رسید سریر سلطنت
توران زمین را زینت داد و سرداران قبایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق
ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری بر میان جان بستند و او به نیروی
تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد و زمانی
دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار آرایش و آسایش بخشید و او با ابومسلم مروزی
معاصر بود و چون رخت هستی بربست از دو پسر ماند بوقا و توتبا **بوغا خان**
پسر مهین اوست که جد هشتم چنگیز خان و قراچار نویان است بموجب وصیت پدر
بجای پدر بنشست و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد و قاعدهای تازه
در جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل خواقین روزگار ساخت

و باز بر

و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از و خوشوقت شدند **دوتومنین خان**
پسر رشید اوست پدر چون بآگاه دلی زمان گذشتن دریافت او را ولیعهد
و جانشین خود کرد و او در لوازم دارایی و ملک آرایی کوشش نمود او را نه پسر بود
بعد از گذشتن او منولون والده فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود و بکوشه رفته
ترتیب فرزندان مشغول گشت روزی جلایر که از قوم درلکین اند کمین کرفته
منولون والده فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بکوشه رفته بترتیب فرزندان مشغول
گشت روزی جلایر که از قوم درلکین اند کمین کرفته منولون و هشت فرزند او را
بقتل رسانیدند قایدو خان که پسر نهم بود بخواستگاری یکی از خویشان پسر عم
خود باچین رفته بود نجات یافت و بسیاری و مددکاری باچین جلایر بر نادانی
خود معترف شده هشتاد تن را که در کشتن شریک بودند کون منولون و پسرانش
کشته با عیال و اطفال ایشان را بسته پیش قایدو خان فرستادند خان داغ
بندگی بر جبین ایشان نهاده گذاشت و فرزندان ایشان زمانی دراز در قید
بندگی بودند **قایدو خان** بعد از چندین وقایع بسعی باچین بر سریر سلطنت بنشست
و در آبادانی عالم اهتمام نمود و قصبها آبادان ساخت و خیل و حشم او بسیار
پدید آمد و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست ملکستانی و جهانبانی باستقلال
کرد و چون از عالم درگذشت از و سه پسر ماند **بایسنقر خان** بزرگترین پسران
او بود بکاردانی و سریرآرایی و رعیت پروری یگانه روزگار بود بوصیت
پدر تخت آرای فرمانروایی گشت **تومنه خان** پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن
ازین جهان گذران ملک و دولت باو سپرد و مسند شهریاری و جهانگیری بوجود
او فروغ یافت بمردانگی و خردمندی زینت بخش حال و بود و با بزرگ منشی
و بردباری رونق افزای روزگار او بسیاری از ممالک مغولستان و ترکستان را
بزور بازوی تدبیر و نیروی سرپنجه اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت و تمام
ترکستان در هیبت و عظمت متابعت او نداشت و او را دو خاتون بود از یکی هشت پسر آمد
و از دیگری دو پسر بیک شکم متولد شد و ازین توامان یکی را قبل نام بود که جد سیم
چنگیز خانست و دیگری قاجولی نام داشت **قاجولی بهادر** جد هشتم حضرت صاحب

قرانیت مظهر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود فرزندی که از چهرهٔ او میامنت و
شکوه بختیاری از پیشانی او میدرخشید شبی در خواب دید که از جیب قبلیخان ستارهٔ
رخشان بر آمد و باوج فلک رسیده تاریک گشت و همچنین پی در پی سه بار واقع شد
و در نوبت چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق انوار
او گرفت و پرتو نور او بچند ستارهٔ دیگر رسید که هر یک از آنها ناحیتی روشنائی
پذیرفت و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن شده
بود از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی طایر اندیشه را پرواز میداد
ناگهان باز خوابش در ربوده همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت ستارهٔ
روشن پدید آمد و غروب کرد و نوبت هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود و تمام
جهان را ضیا بخشید و رونق داد و چند ستارهٔ خورد دیگر منشعب شد که هر یک گوشهٔ از عالم
را روشن ساختند و چون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم همان طور روشن شد و ستارهای
دیگر همچنان روشنائی داشتند صبحدم صورت واقعه را قاجولی بهادر به پدر بزرگوار خود
تومنه خان عرض کرد پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده بر تخت خانی نشینند و در
مملکت حاکم شوند اما مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم
را در تحت تصرف خود در آورد و او را فرزندان پدید آیند و هر یکی حکومتی ناحیتی داشته
باشند و از قاجولی هفت فرزند دولتمند که افسر شاهی و تاج فرمانروائی بر سر
داشته باشند بظهور آیند و نوبت هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید
و بر عالمیان سروری کند و از او فرزندان بوجود آیند که هر یکی حاکم جائی باشند
و والی مملکتی شوند و چون تومنه خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر با یکدیگر
عهد و پیمان بستند که سریر خانی بقبلخان مسلم باشد و قاجولی سپهسالار و صف آرای
و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد که فرزندان یکدیگر بطن بعد بطن همین طریق
مسلوک دارند و عهدنامهٔ بخط ایغوری درین باب قلمی فرمودند و هر دو برادر بر آن خط
مهر نهادند و بالتماس تومنه خان رسانیدند از آدم تا تومنه خان آبا و کبار حضرت
شاهنشاهی که مقصود از جنبش این سلسله ایشانند بریاست مطلقه و سلطنت
مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر معدلت بودند و طایفهٔ از ین گروه والاشکوه متصدی

ملک

ملک معنی نیز بایشان کامیاب ظاهر و باطن گشته چنانچه باستانی نامها از آن آگاهی
می بخشد و حکمت الهی که در ظهور نشاء جامعیهٔ مراتب کونی و الهی بحیثیت مبانی
کارفرما این ملک صورت و معنی اهتمام دارد منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی
که نقاوهٔ کاینات بودن طراز خلعت فاخرهٔ اوست بوده روز بروز اسباب آنرا
سرانجام میدهد برای جامعیت رشناسای قدر خدمت و لذت سربراهی شایسته
قاجولی بهادر را لباس وکالت معنی می پوشاند تا مراتب این حالت نیز برای
العین این سلسلهٔ علیه در آید و سرمایهٔ جمعیت مراتب برای حضرت شاهنشاهی
حاصل کرده باوجود رشد و کاردانی و بزرگ منشی قاجولی بهادر قبلیخان ولیعهد
شد اگر چه بظاهر مراعات کلانی سن شد که منظور دانشوران نیست اما در معنی
کارفرمای قدرت الهی نشاء جامعیت را سرانجام داد چون تومنه خان را ستارهٔ
حیات در مغرب فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائی متمکن گشت
و قاجولی بهادر بموجب وفا بعهد که سرمایهٔ دولت ابدیست در مقام یکجهتی و موافقت
در آمده بآیین دوستداری و شایستگی متصدی انتظام مهام سلطنت گشت
و چون قبلخان از دار الملک هستی بدار الامان نیستی خرامید قوتوله خان که در
میان شش پسر او شایستهٔ تخت و تاج بود بسلطنت نشست و قاجولی بهادر
بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشته
بدستیاری مردانگی و فرزانگی سرانجام کارگاه ملک و دولت مینمود و قوتوله خان
به پشت گرمی اینچنین مهربانی که هم عقل خداداد داشت و هم تیغ کشورستانی
انتقام برادر خود را از التان خان حاکم ختای کشیده جنگهای بزرگ که کارنامهٔ
مردان کار تواند بود کرده بر لشکر ختای شکست انداخت و مجملی از آن سر
گذشت آنکه فرمان روایان ختا پیوسته از ین طبقهٔ والاشکوه دغدغه داشتند
و همواره محرک سلسلهٔ دوستی بوده رو در کار میکرده اند چون دارای ختا
بالتان خان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان پیشتر هراسان
گشت بوسیلهٔ فرستادهای کاردان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبه که قبلخان را
استدعای آمدن ختای نموده چنان بحقیقت راستی و درستی که طبیعی این دودمان

دالا نژادست دارو گیر ملک را ایقاجولی بهادر سپرده بخطا رفت و ترش صحبت دلپذیر نشست
دار اینجا کامیاب عیش و عشرت بیورت خود متوجه شد بعضی از اعیان دولت التان خان
که تنگ حوصله و فرومایه بودند سخنان ناشایسته گفته مزاج التان خان را متغیر گردانید
خان از وداع پشیمان شده کس فرستاده طلب داشت قبلخان از سواد پیشانی
روزگار نقش ناراستی التان خان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده
توجه نموده ایم برگشتن را لایق نمیدانیم چون خان خطا جواب شنیده لشکر برای او نامزد
کرد که بهر وضع که ممکن باشد باز اگردانند قبلخان بخانه دوستی سالجوتی نام که در سر راه
ماوا داشت سردار لشکر خطای افزوده آورده و قرار داد که برهنکیدم سالجوتی پنهانی
گفت که معاودت را مصلحت نمی بینم من اسبی دارم تیز گرد و دوررو که هیچکس بآن
نتواند رسید همعنان احتیاط شده بران اسب نشسته وازین مخاطره در رفتن
صلاح وقت دستان تیز پای از عقب در آمدند و جز در یورت خانی بجای دیگر نرسیدند
قبلخان این بد اندیشان را گرفته از هم گذرانید درین اثنا پسر کلان اوقین برقات
که بحسن صورت یکتای روزگار بود در حوالی دشت شکار غزالان بود ناگاه قوم تاتار
دو چار خورده دستگیرش کردند و او را گرفته پیش التان خان بردند و خان با انتقام
آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد بر تن غزال شیر نژاد براند قوبله خان که
پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود جمع لشکرها
همت گماشته متوجه التان خان شد و نبرد عظیم در پیوست و شکست عزیمت خطاییان را
دست داده اسباب و اموال ایشان را بتاراج برد و چون نوبت آخت سیاه
اجل در رسید برتان بهادر را بمشاورت اعیان مملکت بر سریر خانی تمکن گشت
و یاساق پدر و برادر را تازه گردانید و چون در عهد او هیچکس را یارای آن نبود
که با او دعوی مبارزت و سپه کشی کند لاجرم لب خلق او در افواه بلفظ بهادری
زبان زد شهرت گشت و نقد شجاعت باین نام مهابت فزا سکوک ساختند
و درین زمان قاجولی بهادر که هم برادر جان نثار و هم بهادر سپهسالار بود متوجه
عالم بقا شد ایردمچی برلاس پسر ارشد قاجولی بهادر است که در مسالک فرهنگ
و معارک جنگ مغز هوشمند و بخت بیدار داشت و بعد از پدر طغرای سپهسالاری

بنام او

بنام او سربلندی گرفت و او بآیینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر
عظام امور کوشش مینمود و اول کسی که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود و در معنی
این لفظ معنی شجاع با نسب است و نسب تمام الوس برلاس با و میرسد و چون
زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سمین میسوکای بهادر که پدر چنگیز
خانست و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته تاج خانی بر سر نهاده زینت
بخش سریر جهانبانی گشت و درین هنگام ایردمچی برلاس بدلاوری و رای جهاندار
و خسرو کارساز و عطوفت نظام بخش سربلندی داشت و از روی سال نیز بزرگترین
اولاد جای پدر عالیقدر گرفت یعنی شهریار و بصورت سپهسالار بود و میسوکای
بهادر برای جهان آرای سوغوچچن لشکر بر سر تاتار کشیده خان و مان دولت
ایشان را پی سپر غارت ساخت و یاری یزدان و نیروی نکبت فیروز بر تاتار
غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون بلدق شدند و چون بدان موضع
سعادت افزای رسیدند در بیستم ذی قعده تنکوزییل سال پانصد و چهل و نه
هلالی خاتون دی اولون انکه که آبستن بود فرزند گرامی بزاد میسوکای بهادر
او را تموچین نام نهاد سوغوچچن که خرد بلند و دریافت والا داشت به میسوکا
بهادر گفت که از رموز حساب دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال
میتوان نمود که این همان ستاره دولتست که در نوبت چهارم از جیب قبلخان
بر آمده بود اگرچه در سلسله علیه حضرت شاهنشاهی درین مقدمه نامه ایزدی
سخن از آن میرود و احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجره قدسیه است
لیکن چون پرتوی از نور مقدس المقتوای بود مجملی از ذکر آن ناگزیر افتاد طالع
سعود تموچین میزان بود و هفت ستاره در طالع بودند و راس در سیم و ذنب
در نهم و نیز بعضی بر آنند که در سال پانصد و هشتاد و یک که بسرداری الوس و قوم نیز دون
رسید سبعه سیاره در میزان فراهم آمده بودند قراچار نویان فرزند گرامی سوغو
چچن است پادشاه منش و شهریار نشان بود و چون در سال تنکوزییل پانصد
و شصت و دو میسوکای بهادر در گذشت و درین سال تموچین سیزده ساله بود
~~و سوغوچچن است پادشاه منش و شهریار نشان بود و چون در سال تنکوزییل پانصد~~

بشهرستان بقا اساس اقامت نهاد
و از ذریت و نژاد پسر ایلدکر بهادر
سوغوچچن در میان فرزندان ایردمچی
برلاس حـ

وشفقت وده میسوکای بهادر که از ملک و سلطنت وکیره وارو لشکر و سپاه بران بود
هم دران چند روز درگذشت و باردودی ناکوچ نمود قراچار نویان ایام صغر
داشت قوم بیزون از تموچین روی گردان شده بمردم تایجوت پیوستند و
تموچین محنتها کشید و در بند و بلا افتاد و عاقبت بتایید آسمانی ازان ورطهای جانگداز
و مخاطرهای سهمناک نجات یافت و با قوم جاموقه و تایجوت و قنقرات و جلایر غیر
ان کارزارهای بسیار کرد و وقتی که سال عمرش از سی درگذشته بود سردار ایل
والوس خود شد و بنابر مخالفت بعضی از فرمان روایان ترکستان در چهل سالگی
برهنمونی قراچار نویان پیش اونگ خان حاکم قوم کرایت که با میسوکای بهادر
سابقه داشت رفت و کارهای پسندیده برای او بجای آورد و دست برد نیکو
نمود در رتبه قرب منزلت و علو مرتبت او بسر حدی رسید که مشام حسن
اخلاقش از شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان او حسد
بردند جاموقه که مهتر جاجورات بود سنکو پسر اونگ خان را با خود متفق کرده
در باب او سخنان ناشایسته و تفتینهای ناپسندیده بر هم بسته خاطر اونگ
خان را آزرده گردانیدند و این دشمنان دوست نما بچرب زبانی اونگ خان را
از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند و تموچین اندیشه مند گشته باصواب
قراچار نویان و تدبیرات درست او ازان مهلکه برآمد و دو مرتبه درمیان ایشان
محاربات عظیم در پیوست و تموچین ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و بقول در
پنجاه سالگی در رمضان پانصد نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران
شد و چون مدت سه سال از فرمانروایی و جهانبانی او گذشت بت تنگری که از
مبشران عالم غیب و مژده رسانان درگاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین را
بخطاب چنگیز خانی مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان و روز بروز نجم سعادتش
فروزان تر میشد و سال بسال برق دولتش سوزان تر میگشت تا بر تمام ختای
وحش و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقسین و بلغار و اس و روس و الان
و غیر آن سروری یافت و او را چهار فرزند بود جوجی جغتای اوگتای تولی
ترتیب بزم و شکار متعلق بجوجی داشت و یرغو پرسیدن و سیاسات بتقدیم

رسانیدن

رسانیدن که نظام ملک آرایی بان منوط است برای رزین جغتای مفوض بود و
تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی باوکتای اختصاص داشت و سرانجام
سپاه و محافظت اردو بتولی متعلق بود و در شهور ستشصد و پانزده بعهد
سلطان محمد خوارزمشاه بجانب ماوراءالنهر توجه نمود و اهل آن دیار بسطوت یاسا
رسیدند و چون از کار ماوراءالنهر پرداخته از آب آمویه عبور نموده خان کشور
کشای بجانب بلخ مصروف داشت و تولی خان را با لشکر گران بولایت خراسان
روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد و از انجا
متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شد و در ماه رمضان ششصد و بیست و
چهارم سال هلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سند هزیمت داد و از انجا
بماوراءالنهر شتافت بجانب یورت اصلی استقرار گرفت و در تنگوز ییل
مطابق چهارم صفر ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس
سلطنت بود در حدود ولایت تنگقوت ودیعت حیات سپرد و پیشتر ازین
وصیت کرده بود که چون قضیه ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارند تا
کار اهل تنگقوت بانجام رسد و در ممالک دور دست شوری نزود و فرزندان
او را بموجب وصیت عمل نموده در اخفای آن حال کوشش نمودند تا آنکه
اهل تنگقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از ان صندوق نعش
او را برداشته روی براه آوردند و هر آفریده را در راه میدیدند از بیم
مکیدزایندند تا خبر باطراف و اکناف نرود و چهاردهم رمضان همین
سال نعش او را باردوی بزرگ آورده اظهار واقعه ناگزیر نمودند و در پای
درختی که روزی در شکارگاه جهت تربت خویش خوش کرده بودند مدفون
ساختند و در اندک روزگاری از اشجار گوناگون چندان انبوهی روی داد
که مرقد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس بآن سرزمین نتوانست
پی برد و همانا درین معنی سریست بدیع که جز دانای هوشمند در بین پی بان
نتواند برد یعنی چنانچه در زندگانی حراست ایزدی بود بعد از ان هم در کنف
نگاه داشت الهی درآمد تا کوته اندیشی بآن مقام دست پای دراز نتواند کرد

اگرچه بتربیت چنین اندیشه کردن خود را سخره جهانیان ساختن است لیکن چون
فرمان روا این را بیشتر معامله با ظاهربینان باشد چنین حیاتی از مواهب
عظمی است و چه احراست ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی کند که عالمی در سایهٔ
پاس او بود اگرچه این بزرگ پیش عوام در نظر اول خواص از مظاهر عظیمهٔ
قهر الهیست اما در نظر دوربین هوشمندان اخص خواص از مجالی الطاف ایزدی
چه در محکمهٔ عدالت الهی که فرمان روای خلایق پرتو لیست از آن بیدادی نزد
وستمی بظهور نیاید و هر امری که در عالم کون و فساد متکون شود مبتنی بر خفیهٔ
مصالح معنویست که دیدهٔ ظاهربینان از کنه حقیقتش راه نیست و جز ضمایر بیدار
دلان دوربین بر حقیقت آن آگاه نی عمرش هشتاد و دو سال تمام شده بود و از سال
هشتاد و سیم اکرچی سپری گشته از انجلهت و نحال بعزم مرزوانی و کشورکشائی
منقضی گشت و بملاحظهٔ تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکورست مدت
عمرش هشتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد و همانا خلاف باعتبار شهور و سنین
شمسی و قمری تواند بود یا بوجهی دیگر از وجوه مشهور درین مدت همواره انتظام مهمات
ملکی و مالی باستصواب رای جهان آرای قراجار نویان رونق داشت و دودمان والا شکوهی را
که چنین برادری بجان و جهان برابری رهنمون دولت و اقبال باشد چگونه آن همه
کشورستانی و سلطنت رانی تارک عظمت باوج علیین نساید قراجار و چنگیز این همه
بکشورکشائی قرین همند و بهنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را باوکدای مسلم داشت
و مجمل این قصهٔ دلکش آنکه در یورش خطای شبی بر پیشگاه خیال او بصورت
مثالی چنان جلوه داد که بدرود کردن این جهان سراب نمار نزدیکست فرزندان گرامی
و قراجار نویان سپهسالار و دیگر اعیان سلطنت و ارکان دولت را طلب داشته
نصایحی که انتظام جهان و جهانیان از نتایج او باشد در میان آورده خانی الابد کدای
مقرر ساخت و عهدنامهٔ قاجولی بهادر و قبلخان که با کل تمغای تومنه خان رسیده بود
و اسلاف بزرگ نهاد بترتیب نامهای گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب
کرده بر حاضران مجمع عالی خواند فرمود که من با قراجار نویان و ثیقت نامهٔ پیمان
نو گشته ام شما نیز بدین یوسون بسر برید و وثیقت نامهٔ دیگر میان اوکدای خان

و فرزندان و خویشان نوشته باوکدای خان سپرده دیار ماوراءالنهر و ترکستان و بعضی از
حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بجغتای خان
مقرر ساخت و پیمان نامهٔ قبلخان و قاجولی بجغتای حواله کرد و گفت از استصواب
قراجار نویان تجاوز جایز نداری و در ملک و مال شریک خود دانی و میان
ایشان عقد پدر فرزندی بست و بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیه را سلسلهٔ جغتای
گویند و الا جغتای را با آبای کرام او نسبت بحضرت شهنشاهی باعث افتخار و
مباهاتست نه نسبت قرابت و مضافات و خانزادها و نوئینان بموجب وصیت
عمل نمودند سبحان الله از مثل چنگیزخان بزرگ دانای چنین نقض عهد شود
مع آنکه آن پیمان نامه که بآل تمغای تومنه خان مزین بود باوکتای قاآن
میداد و تربیت و معاونت او را برای نزدین قراجار نویان می سپرد تا مطابق
آن عهدنامه عمل میشد و عجب ازین سخن گزینان باستانی که درین باب تا بشره
حرف سرای و حرص نکته گیری و دوزبانی بسر وقت این نرسیده اند و همانا که چون
ایزد جهان آرا میخواست که این لباس سپهسالاری که تومنه خان قرار داده
داده بود در معنی کارگران ابداع نشاء جامعیت حضرت شهنشاهی بر اندام
داده بودند از قامت این سلسلهٔ علیه بر دارد چنین سهوی و خطای رفت که بر
هزاران قصد ثواب شرف دارد و چون حراست ایزدی همواره نگاهبان
این گروه والا شکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاجولی
بهادر نشد تا چون نوبت سلطنت از رشد ذاتی و کسبی او باولاد قاجولی بهادر
رسید و بدولت روزافزون مسندآرای خلافت گردد مطعون خردمندان نباشد و همانا که
این از مقدمات طلوع نیر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدسش مطلع
دولت ابد پیوند حضرت شهنشاهی است و رحلت چنگیزخان بعد از فتح تار
ستدن و پیش بایغو را دارالملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت
بقبضهٔ اقتدار امیر قراجار نویان گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکتای
قاآن بسر میبرد و با آنکه اوکدای قاآن بسال از وی خوردتر بود در لوازم حقیقت و اطاعت
دقیقهٔ فروگذاشت نمینمود و با بخت بیدار وصیت خان را پاس میداشت و چون جغتای

فاز امدت حیات بی ثبات باخر رسید جهت انتظام کارکاه سلطنت امیر قراچار نویان را
وصی خود ساخت و فرزندان را باو سپرد و بهشت ماه پیش از او کدای خان در اوایل
ذی قعده ستشعد و سی و هشتم ازین سرای کذران در کذشت و قراچار نویان بر قرار خود
در ضبط و نسق امور مملکت قیام مینمود و بعد از چند کاه قرا هلاکو خان بن مواتکان
بن جغتای خان را بحکومت ولایت جد کرامیش ارجمند کردانید و پس از چند سال
چون بر مسند کیوک خان بن اوکدای خان بر مسند خانی نشست دست قدرت قرا
هلاکو خان از تصرفات حکومت باز داشته عزل و یسو منکا بن جغتای را بجای او نظام
بخش آن ملک کردانید پوشیده نماند که اوکتای قاآن در ایام سلطنت خویش
پسر بزرکتر خود را کوچو ولی عهد کردانیده بود و در ایام حیات پدر وفات یافت
ولی عهدی به پسروی شیرامون که از همکنان دوست میداشت ارزانی فرموده بحکم
حادثه ناکزیر قاآن کیوک خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهار
سال بارده ولی والا رسیده مسند آرای سلطنت کشت و در عدل و رعیت پروری
اساس عالی نهاده و چون یسو منکا بحجاب فنا محتجب شد قراچار نویان باز قرا
هلاکو را بفرمانروایی آن دیار نصب فرمود و در ایام دولت او تاریخ ستشعد و
پنجاه و دوم آن نوین کامران کامبخش هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بربست
ایچل نویان بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان ده فرزند رشید کاردان
قراچار نویان نشان اختصاص داشت و در عهد خانی قرا هلاکو از فرط دانائی
و کمال توانائی رفعت بخش مقام پدر شد و در سنه ستشعد و شصت و دوم از
کمال استقلال بر مسند دولت متمکن کشت و الوس جغتای در ایام دولت او
خوش وقت شدند و چون در میان فرزندان جغتای خان خلاف و نزاع بسیار
پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت کرده در شهر کش که جای موروثی بود قرار
کرفت تا آنکه منکو قاآن بن تولی خان بن چنکیز خان برادر خود هلاکو خان را بجانب
ایران فرستاد و از هر چهار الوس جوجی و جغتای و اوکتای و تولی امرا و مردم فراهم
آورده همراه ساخت از الوس جغتای خان ایچل نویان را با ستدعای تمام رسم
سالوری تعیین فرمود که مصاحب هلاکو خان باشد و خان مذکور مراغه تبریز باو داد

و آداب بزرکی سلوک نمود ایلنکیز نویان ارشد اولاد والا نژاد ایچل نویان بود چون
ایچل نویان این جهان بطرز نیپ را بدرود کرد دوا خان بن براق خان بن موتو
ابن مواتکان بن جغتای خان بن چنکیز خان باو رسیده بود او را امیر الامرا
ساخت و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد و مرتبه پدران او را باو
مسلم داشت و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت
کوشید و او بملت بهرای احمدی در آمد امیر برکل عظیم قدر و قوی حال بود
و چون پدر بزرکوارش امیر ایلنکیز نویان در زمان بزمشیر بن خان بن دوا خان
ازین جهان بی مواسا در کذشت از و همین یک فرزند ارجمند ماند و او همواره بمعالجه
نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت و از صحبت خانان متقاعد
بوده آیین پدران بر بنی اعمام کذاشت و فارغ بال در حدود کش می بود و در کرد
آوری رضای ایزد بتکاپوی داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جستجوی مینمود
و در آن نواحی بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم او بود صرف معیشت و کفاف
میکرد تا آنکه بعالم قدس و ملک بقا پیوست امیر طراقای فرزند کرامی نژاد بزرک
منش امیر برکل ولید بزرکوار حضرت صاحبقرانیست و از عنوان صغر و ایام
شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او میتافت و آثار عظمت و جلال
از جبهه اطوار او میدرخشید و آن بزرک منش را برادری بود جوره و همت
نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار اما قرعه بزرکی صوری و معنوی
بنام برادر بزرک افتاده بود چون والد بزرکوار همواره روی نیاز بر آستانه
ارباب ریاضت میداشت و منظور مقربان عتبه صمدیت بود خصوصا قدوه
اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین محمد کلال که امیر را بغایت حرمت میداشت
و بنظر تعظیم میدید و حضرت شیخ آن بزرکوار را از اصفیای اطیب لظهور کوکب
صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود صاحبقران اعظم ثالث
القطبین قطب الدنیا امیر تیمور کورکان اراده ازلی و مشیت لم یزلی
هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست و لهذا درین پنجاه و دو وقت
که سلسله علیه شاهنشاهی بآن انتظام دارد عبرت بخش هوشمندانست ایزد متعال بایات

و حکومت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رأفت و چندین طلایع نعوت و شرایف
صفات را امانت سپرده سرانجام گوهر یکتای خلافت شاهنشاهی بمود که از
قاجولی بهادر صفت شخص بزرگ ازین سلسلهٔ قدسیه از نظام سلطنت صوری
فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاه نشانی داد تا این مرتبه آ بعیت در
پادشاهان کارخانهٔ جامعیت بر وجه دلخواه صورت بست و آن بزرگان
والاشکوه که در ارکنهٔ توتن بسر برده اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما بحان طور
پدر بزرگوار پدر بر پدر بزرگی داشته اگرچه اسم سلطنت ظهور داشت و آن هم
بجهت حراست عزت پیران از سکنهٔ عالم بظهور آورده و اکنون که مراتب تجرد و تعلق
سامان یافت و استعداد و قرب بفعل مهیا شد که گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور
آید خلعت مستعار تابعیت که برای تومنه خان لطا هر درین سلسله در آمده بود خدای
جهان آفرین آن خلعت را برگرفته بزرگی را بظهور آورد که قابل و لایق خلعت والای
سلطنت عظمی تواند بود و مصداق این معنی ظهور حضرت صاحبقران طرازندهٔ صوف اقلیم
و فرازندهٔ تخت و دیهیم قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان است و آن والا
نژاد عالیقدر در شب سه شنبه پنجم شعبان سال هفتصد و سی و ششم سیچقان ئیل
بطالع جدی در ظاهر حطهٔ کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد توران از خدر مطهرهٔ
ستر مصطفای حضرت عفت و برکت مرتبت صونت و طهارت منقبت عصمت الدنیا
والدین تکینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت توام نهاده جهان افروز گشت
و این قطب دایرهٔ خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالیست که از
بطن هشتم قاجولی بهادر بظهور پیوست و بدریافت والای خردمندان و بینش امروز آغاز
طلوع کوکب اول و درخشیدن ستارهٔ انجمن است چنانچه سابقا پرتو اشارت بر معنی
ثانی آن قرانی مسعود که حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافته در ماوراءالنهر ترمشیرین
خان بن دوا خان بن براق خان بن موتن توان بن میسوکان بن چغتای خان فرمان روایی
داشت و در مملکت ایران زمین چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته هرج و مرج
تمام دران سرزمین بظهور آمده بود و امیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب
همواره بآداب شکار و آیین رزم و پیکار اشتغال میفرمودند و در سیچقان ئیل هفتصد و

و دوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت فرمود و از وی چهار پسر و دو دختر بود صاحبقران
و عالم و شیخ و سیورغتمش و جوکی و قتلغ ترکان و شیرین بیکی آغا و چون عمر
گرامی حضرت صاحبقران بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند
و بشهرت عقل خداداد که مورد الهام ربانیست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان
هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل در بلخ افسر فرماندهی و اکلیل کشورستانی و
کامکاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایهٔ بلند بخشید و مدت سی و
شش سال که ایام سلطنت و جهان آرایی او بود ولایت ماوراءالنهر و خوارزم
و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار
بکر و خوزستان و مصر و شام و غیر آن بهمت کشورستانی و دانش فراخ حوصله
در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار در آورد و رایات استیلا و استقلال را در ساحت
ربع مسکون و عرصهٔ هفت اقلیم سربلندی داد و هر که سلامت حال و یمن روزگار
دولتش بود و بقدم اطاعت پیش و از آمد کلاه سعادت از فرق بخت او شکوه و کبر
شامت کردار و وخامت عاقبت دامن گیر او شد سر از گریبان انقیاد بیرون آورد
موی کشان بپیاسنگاه قهرمان عدالت رسیده خارستان شایج اعمال دیگر
خود دید و روز دوشنبه دوم ذی قعده هفتصد و هشتاد و نهم بواسطهٔ فتنه و فسادی که از
مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و از آنجا عنان عزیمت
بجانب دارالملک فارس معطوف ساخت و آل مظفر بخدمتش پیوستند و چون جرم
مخالفت توقتمش خان که فرمان روای ممالک دشت قپچاق بود و از تربیت
یافتگان آنحضرت بود دو نوبت لشکر بر سر او برده لوای فتح برافراخته
مراجعت فرمود و دشت قپچاق را که طولش هزار سنگ و عرضش ششصد فرسنگ است
بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر مازندران نهضت
فرموده در هفتصد و نود و پنجم شاه منصور که کلاه گردنکشی کج می نهاد در شیراز بقتل
آورد و آل مظفر را برانداخت و بهمت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامهای رستم
و افراسیاب باشد دران مرز و بوم بوقوع آورد و ممالک فارس را بجبهٔ اولیای
دولت و اقبال فتح بغداد کرد چند نوبت گرجستان در آمده همعنان فتح و نصرت برآمد

و دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای سند را جسر عالی بسته عبور فرمود و بدولت و
اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سیم بعزم گرجستان اقدام فرمود و صبح
اقبال بدمانید و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم پیرای تافت آنگاه
شهر حلب مفتوح شد و از آنجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در ذل قید
اسیر بودند چون آنها بهر فرمود و سال دیگر بعزم تسخیر ممالک روم رایات جهانگشا
نهضت داده و در جمعه نوزدهم ذی حجه هشتصد و چهارم در حدود انگوریه معرکه
مصاف آراسته و لوای نصرت را ... فتح و فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغرای فتح
نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد و ایلدرم بایزید بدست
سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و چون او را بپایه اورنگ عالی حاضر ساختند از
کمال عاطفت و اعزاز در نزد دست شاهزادها رخصت نشستن یافت و از آنجا
بآذربایجان مراجعت فرمود و یکسال و ششماه در آن حدود بعدل پیرای مشغول بود و
سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر بوته فراوان از سرخ و سپید
بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و سایر فرمان روایان آن حدود
اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند و بر منابر حرمین شریفین و دیگر
اماکن شریفه و مشاهد مقدسه خطبه فرمانروایی بنام آنحضرت خوانده شد و در ذی
قعده هشتصد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزکوه نهضت داد و بی
توقف و اهمال در یکروز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان معروف
داشت و در غره شهر محرم الحرام هشتصد و هفتم از راه نیشابور بماوراء النهر ظلال
اقبال گسترد و در آن موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت
فزای ارباب همت از راه نیشابور بماوراء النهر ظلال اقبال گسترده بود و در خطوطی مالوف
طرح جشنی نموده ... باشد ترتیب داده و جهانیان را بصلای انعام و احسان
کامیاب ساخته بتسخیر ممالک ختای متوجه شد و در شب چهارشنبه هفدهم
شعبان هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است
بفرمان قهرمان ایزد بیچون روی بجانب دار الملک بقا آورده رخش نهضت سرای
جهانبانی تاخت و نعش عرش پایه آنحضرت را بخطه سمرقند بشکوهی که شایسته آن

بزرگوار

بزرگوار باشد رسانیدند و در تاریخ حفظ سنین احوال آنجهانبان گفته آمد سلطان تمر
آنکه مثل او شاه جهان نبود در هفتصد و سی و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج
در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والاقدر بود
اول غیاث الدین جهانگیر میرزا و در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در هفتصد
و هشتاد و شش در سمرقند رحلت نمود و از و دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر
صاحبقران او را ولیعهد خود کرده بود بعد از فتح روم در هجدهم شعبان هشتصد و
پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی
طغرای ولیعهدی بنام نامی او سربلندی یافت و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر
باطاعت و سلطنت او وصیت فرمود و در آن زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود و
چهاردهم رمضان هشتصد و نه بر دست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود درجه
شهادت یافت و داغ لعنت ابد بر پیشانی آن حرام نمک گذاشت فرزند دوم
حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ که حکومت فارس داشت و او هم در ایام
حیات صاحبقرانی در ربیع الاول هفتصد و نود و ششم در پای قلعه خرماتو در
گذشت فرزند سیم جلال الدین میرانشاه میرزاست اگرچه احوال سعادت
اشتمال او که درین سلسله علیه مقصود بالذات است مذکور خواهد شد فرزند چهارم
میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالیمقدار
بود بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانی فرمانروای باستقلال شد و ایران و
توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود باندک زمانی در حیطه تصرف آورد
چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر
هفتصد و هشتاد و نهم است و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی حجه هشتصد
و پنجاه بعالم بقا شتافت **جلال الدین میرانشاه** فرزند سیم حضرت شاهنشاهیست
ولادت گرامی او در هفتصد و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت
عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقران
بهند متوجه شدند این ممالک بالکل بعهده اهتمام همت عالی او بود چنانچه در لوازم
معدلت و جهانبانی سلطنت دقیقه نامرعی نگذاشت روزی در شکار سر توجه صحرای

در تاختن کره شبرداشته بود که اسب رم خورده و میرزا از سر زین بزمین آمد و آسیبی
عظیم بسر و روی او رسید اطبا و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند
و مزاج شریف بصحت گرایید لیکن غباری از آن گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند
بعد از ستقامت شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرزا میرانشاه
بود خطبه و سکه بنام پدر عالی گهر کرد حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز می
گذرانید و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام میمود در بیست و چهارم
ذی حجه هشتصد و دهم در محاربه قرا یوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شده
شهادت یافت و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا المیکز
میرزا عثمان جلبی میرزا عمر خلیل سلطان محمد میرزا ایجل میرزا سیورغتمش میرزا
سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرزا میرانشاه است و الده ماجده اش
مهر نوش بیگم نام داشت از قوم فولاد قیا میرزا و همواره با برادر خود میرزا
خلیل در سمرقند می بوده اند و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده اند
میرزا شاهرخ آنچه از مکارم اخلاق و شمایل او دریافته بود بمیرزا الغبیک
گفته اند و جلایل قدر ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام
کوشیده تا آداب برادری سلوک میفرمود و آنحضرت را دو فرزند سعادتمند
بود سلطان ابو سعید میرزا و منوچهر میرزا در بیماری که عالم را اندر ود خواهد فرمود
میرزا الغبیک بپرسیدن آمده اند میرزا فرزند خود سلطان ابو سعید را نیز سفارش
عظیم کرده اند لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب
عیش و طرب بود و بنظر تربیت و عطوفت بر مدارج دولت و معارج اقبال
متصاعد میشد روزی یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف
عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجد میکند میرزا در جواب فرمودند
که او خدمت ما نیکند آداب جهانبانی و گیتی ستانی از صحبت ما فرا میگیرد و الحق
میرزا از روی کمال دید و دریافت بیان حال نموده اند سلطان ابو سعید
میرزا سعادت ولادت در هشتصد و سی بوده و در بیست و پنج سالگی سریر
آرای سلطنت شد و مدت هجده سال بفرمانروای و کشورستانی باستقلال اشتغال

فرموده

فرموده ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان
متصرف درآورد و در آخر عراق نیز بحیطه تسخیر درآمد و با چنین دولت بزرگ و
مملکت عظیم که سرمایه هستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان
و گوشه نشینان همت میطلبید و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه
بن قرا یوسف ترکمان حاکم آذربایجان که بدفع اوزون حسن آق قوینلو رفته
بود و از غایت بی پروایی و کمال بی تدبیری بدست او کشته شد سلطان لشکر بر
او کشید سلطان اوزون حسن هر چند در صلح زد فایده نکرد ناگزیر راهها را
از آمد شد غله نگاهبانی نمود تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب
اسبان خاصه جو نیافتند بتقریب آن سپاهی پراگنده شده اوزون حسن در
میدان جنگ غالب آمد و بتاریخ بیست و دوم هشتصد و هفتاد و سیم بتقدیر
ایزدی سلطان بدست مردم اوزون حسن درآمده اند و بعد از سه روز یادگار
میرزا ابن سلطان محمد میرزا بن بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه
اوزون حسن بود داده است و آن بی حقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ
قدر را بهانه خون گوهرشاد بیگم که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود
بدرجه شهادت رسانید و مقتل سلطان ابو سعید تاریخ این واقعه است عمر
شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابو سعید میرزا است از سلطان احمد میرزا
و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خوردتر و از سلطان مراد میرزا و سلطان
ولد میرزا و الغ بیک میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا
کلانتر ولادت آن والانژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت بوده سلطان
ابو سعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت
فرموده بوده اند بعد از آن بجهت طوی از دره گز کرد انیده بولایت مذکور
فرستادند و سبب آنکه آن ناحیت با ایشان که ارشد فرزندان بود عنایت بسیار
فرط توجه در نگاه داشت ملک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی این
این ولایت را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکاردانی متفرد بود داد
حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا ارزانی داشت

بود حضرت گیتی‌ستانی این ملک را بمناسبت همنامی با پسر والا قدر عنایت کردند
آورده‌اند که حضرت صاحبقرانی امر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمرشیخ
میرزا کردیم که او در اندجان نشست و در میان ولایت ما و دشت قبچاق سد سدید
را بتمام او در حفظ ثغور و ضبط اهل قبچاق توان شد که سرپنجی و عناد بر دارند
دوست فتنه و فساد نگشایند و ما بفراغ خاطر کر همت در جهانگشائی بستیم و این شایسته
تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغولستان بود نوعی ضبط فرمود که لشکر
بیگانه را مجال عبور آب بحدود نشد و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بر آن ولایت
دست نیافت و جمعیت آن ملک خدشه و آسیبی و تفرقه و آشوبی نرسید آن
فرخنده بخت بلند اختر نکته سنج و سخن گستر بود و توجه تمام بارباب شعر داشت
وطبعش در نظم موافق بود اما پروای گفتن نداشت و اغلب اوقات کتب
منظوم و تواریخ توجه میفرمود و در ملازمت او اکثری شاهنامه میخواندند
و بغایت خوش صحبت و شکفته پیشانی بودند و بنیک محاوره و ابیات مناسب
محل از کلام شعرای پیشین بر زبان گرامی او جاری میشد همت بلند از لوحهٔ
حال او می تافت و جمال اقبال از جبههٔ جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد
ملکداری و رعیت پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در آن
و اعصار معادل و سهیم نداشت و سخاوت را با شجاعت همراه ساخته
و همت را با قدرت همنشین کرده اینده مسندآرای سلطنت بود چنانچه یکبار
کاروان ختای در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده برفی عظیم بارید
و تمام کاروان از زیر گرد چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون
این حادثه معلوم آن والاهمت عدالت منش گشت و از دو نفر جمعیت آن
قافله کسی نیافت با وجود احتیاج وقت مطلقا التفات بدان اموال نفرمود
و ارباب دیانت تعیین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرده باصحاب امانت
و صیانت سپرد تا جمیع وارثان را از مواطن اصلی کرده آورده هر یک را بحق
خود واصل گردانیدند و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت
و همواره آن پادشاه درویش منش بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود

دریوزهٔ همت از دلهای خداآگاه علی الخصوص بولایت پناه هدایت اشباه ناصر
الدین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهورند و بعد از پدر جلالتقدار در
اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت بخش سریر سلطنت گشت
تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن والاشکوه بود و چند نوبت بسمرقند
لشکر کشید و چند نوبت یونس خان را که در یورت جغتای خان و الوس مغلخان بود
و نسبت قرابت داشت استدعا نموده آورد و در هر بار که می آورد ولایتی عطا
میفرمود و باز بتقریبات بمغولستان میرفت و در نوبت آخر تاشکند را
باو داد و تا ایام تاریخ نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف
فرمانروایان جغتای بود و خانی الوس محمود خان پسر کلان یونس خان
تعلق داشت تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمرشیخ میرزا والی سمرقند
و سلطان محمود خان مذکور سخن با هم یکی کرده بر سر راه میرزا لشکر کشیدند
از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود
خان آمده درین اثنا قضیهٔ ناگزیر میرزا از کمین تقدیر بوقوع پیوست
و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهورست یکی از بلاد
بهشت نشان فرغانه است و میرزا عمرشیخ آنرا پای تخت خویش ساخته
بودند و این شهر بر جری عظیم واقع شده عمارت آن همه بر سر جر است
بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و نود و نه بحوالی
کبوترخانه که بر یکی از آن عمارات بود نشسته تماشای کبوتران متوجه بودند
که یکی از ایستادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گشتن جر خبر داد میرزا فی
الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر در آوردن
نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد میرزا بحسب ضرورت قدم
در حضیض سفلی نهادند و نظر همتی از ارتفاع باوج علوی فرمودند سن گرامی آنحضرت سی
و نه بوده ولادت مسعود در سال هشتصد و شصت در سمرقند پوشیده نماند که
فرغانه از اقلیم پنجم است و در کنار معمورهٔ عالم واقع شرقی آن کاشغر و غربی آن
سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود

مثل الالغ داماتو و ایکی که با ترار مشهورست اما اکال اثری از رسوم و اطلال او نمانده خوقند او
که سمرقند و خجند کوه ندارد و غیر از نجاب که از اینجا نصورت پذیر نیست و دریای سیحون
که آب خجند مشهورست از میان مشرق و شمال این آمده بسمت غرب میرود و از جانب
شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد میگذرد و از انجا بطرف شمال میل
کرده جانب ترکستان میرود و بهیچ دریایی نمیرود و همراه میشود و پایان ترکستان در
ریگستان فرو رفته غایب میگردد درین ولایت هفت قصبه واقعست پنج بجانب جنوب
دریای سیحون و دو بجانب شمال و از قصبات جنوب اندجان و اوس و اوست و مرغینان
و اسفره و خجندست و از قصبات شمال اخسی و کاسان آن گوهر کیمیای سلطنت را سه پسر بود
و پنج دختر بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه
بودند و بعد از ان از و بدو سال خوردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان آغا از امرای تومان مغول
و سیم ناصر میرزا بدو سال خوردتر از جهانگیر میرزا و مادر عصمت سرشتش از اندجان بود
غنچه چی امید نام و از همه دختران عفت قباب کلانتر خانزاده بیگم همشیره عینی حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی پنج سال از ایشان کلان بودند و در ان هنگام که شاه اسمعیل صفوی
اوزبک در مرو زیر کرد آن مخدره نشین پرده عصمت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام
نموده و با عزاز بسیار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از
ده سال ملاقات واقع شد حضرت گیتی ستانی میفرمودند که در وقت آمدن حضرت ایشان
من و محمدی کوکلتاش بر و برو رسیدیم بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند هرچند تصریح
کردیم بعد از مدتی بجای آوردند دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا است هشت سال
از حضرت فردوس مکانی خوردتر بود دیگر یادگار سلطان بیگم مادرش آغا سلطان غنچه چی
دیگر رقیه سلطان بیگم مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراگوز بیگم و این هر دو دختر بعد از فوت
بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده اند و از الوس آغا دختر خواجه حسین دختری شده
بوده در صغر سن رحلت نمود **حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیرالدین**
محمد بابر پادشاه پادشاه چهار بالش همت منظر شهریار سماوی سریر علوی افسر بلندی
بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آسمان حوصله زمین وقار شیردل اقلیم شکار
عالی فر والا شکوه بیدار مغز دانش پژوه صفدر هژبر صولت رفیع قدر قوی دولت دریادل

گوهر نژاد

یا علی مدد

گوهر نژاد پادشاه درویش نهاد مسندنشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه
غازی که گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و همم عالیه بوده بی یقینی و آزادگی با تایید علو شان و سطوت
عظمت از لایحه اطوار او پرتو ظهور میداد فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوه و همت
سکندری و فریدونی از ناصیه احوال او می تافت ولادت مقدس آنحضرت در ششم
محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس و صدر مطهر عفایف گرامی نژاد قتلق نگار خانم
شرف وقوع گرفت و این گوهر عمان دولت نوری آسمان اقبال از افق سعادت
طلوع نموده آن عصمت مجمع عفت طیلسان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ
سلطان محمود خان بوده و لقب عالی آن عصمت پیرایه برین نمط است قتلق نگار
خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیرعلی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه
خان بن تغلق تیمور خان بن استنبوغا خان بن دوا خان بن براق خان بن میسون
تواس موالکان بن چغتای بن چنگیز خان و مولانا حاجی قراکولی در تاریخ
ولادت اشرف گفته   چون در شش محرم زاد آن شه کرم   تاریخ مولدش هم آمد شش محرم
هرچند این تاریخ از غرایب اتفاقات و تکرار ان گنجایش نیست اما غریب تر
آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش
حرف و نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب میگردد
و یکی از غرایب جوهر حرفش آنکه احاد و عشرات و مات آن در یک مرتبه واقع شده
و بر تسویت سلوک اطوار اشارت نموده بدیع ذاتی که چندین اسرار بدیعت در وجود
نهاده اند امثال این بدایع در باب او روی میدهد قدوه اولیا کبار ناصرالدین
خواجه احرار بزبان فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع ظهیرالدین محمد تجویز
فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت
لفظی و معنوی باسانی جاری نمیشد بابر نام نامی آنحضرت مقرر شد و آنحضرت
اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا آمد و در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم
رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلکشای اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت
نشستند و انقدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی
را روی نموده باشد و دلیری و دلاوری و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس نفیس در معارک

و مخاطر و ادا شد معتقد و دستبرد نیست در وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا
در اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در چهارباغ اندجان کامیاب
عیش بوده‌اند روز دوم این واقعه سه‌شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه باندجان آمده در
ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شده‌اند در محل رسیدن بدروازه شیرم
طغای جلو آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شده‌اند که بطرف اوزکند
و آن دامن کوه ببرد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا با اقتدار و شوکت تمام می‌آید مبادا
امرا غدری با آنحضرت اندیشیده و ولایت بدو مسلم دارند اگر از جرائم ملکی آن مردم ولایت
از دست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغائیان
خود الیغه خان با سلطان محمود خان مقدم گرامی ارزانی دارند امرا ازین معنی آگاه
شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان حضرت عمر شیخ میرزا بود پیش
آنحضرت فرستادند که دغدغه توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد موکب عالی
بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمد برکاب‌بوسی والا مشرف شده و بمقدمات معقوله
آنحضرت را مطمئن خاطر ساخته عنان عزیمت منعطف ساخت چون بارک اندجان
نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شدند
و بنوید انواع تربیت کامیاب گشته سابقا ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا
و سلطان محمود خان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا آمدند درینولا که حسب سرنوشت
آسمانی قضیه ناگزیر واقع شده و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خورد و بزرگ
که بیکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بر نگاهبانی لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفته
سلطان احمد میرزا اوراتیپه و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته
بچهار کروهی اندجان فرود آمد هر چند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد چون تایید
صبحی همراه قرین حال این دودمان ابد پیوند است در اندک فرصتی بسبب استحکام
قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و شیوع وبا در اردوی میرزا و سقط شدن اسبان
از لشکرش تنگ آمده از داعیهای سابق مایوس شده صلح کوته در میان آورده و بناکامی
برگشت و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخسی
قبل کرد جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص‌اندیش آنجا بودند خان چند

مرتبه

مرتبه جنگ در انداخت امرای اخسی ترددات پسندیده کردند عاقبت چنان کاری ساخته
از بیماری که عارض او شد ازین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود بازگشت و آن
حضرت بقوت و همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان زاده
یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین چغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی داد سه نوبت
بشعشعه تیغ صاعقه آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح سمرقند فرموده‌اند یکی در سال
نهصد و سه از بایسنقر میرزا پسر سلطان محمود میرزا که از اندجان آمده بنیروی اقبال
و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند دوم از شیبک خان در سال نهصد و شش سیم بعد از
کشته شدن شیبک خان در سال نهصد و هفده چون مشیت الهی در اظهار
گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیم هندوستان کامیاب سازد
و آنحضرت را در ملک عزت بمراتب کامرانی و کام‌بخشی رساند در دیار و مواطن
اصلی که مجمع علما زمان صادقت ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده چنان
ساخت که بهیچ وجه بودن آنجا لایق ناموس دولت ندید ناگزیر با معدودی چند
متوجه بدخشان و کابل شده‌اند و چون ببدخشان رسیده‌اند تمام مردم
خسروشاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته‌اند و خود نیز بیچاره شده بملازمت
پیوسته با وجود آنکه آیین پیوند دولت سرحلقه بی‌اعتدالان بود بایسنقر میرزا
را شهید کرده و میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود و این هر دو
میرزا عمزادهای آنحضرت میشدند و در هنگام قزاقی که عبور موکب عالی آنحضرت
در بدخشانات شده بود آثار بی‌آزرمی و نامردی بظهور آمده و درینولا که چهره اعمال
در آینه مکافات دیده و دولت از آن بی‌سعادت روی گردانید آنحضرت از
کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن
مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود او پنج شش قطار قاطر و شتر
از مرصع آلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی ولایت بدخشان بتنسیق فرموده متوجه کابل شدند و در آن وقت
محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا بن الغ بیگ میرزا
بن سلطان ابوسعید میرزا که عمزاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میشد گرفته

بود طنطنهٔ نهضت رایات اقبال شنیده متحصن شد و بعد از چندی زنهار خواسته
با مال و اسباب پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت و کابل در اواخر ربیع الآخر
سنه نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند درآمد بعد از آن آنحضرت
در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که از مضافات قندهار است
مفتوح گشت از آنجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار فرموده بجانب جنوب
توجه نمودند و قبایل افغانان سواسنگ و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند
مبادی این سال زلزلهٔ عظیم در حدود کابل واقع شد فصیلهای قلعه و اکثر عمارات
بالای حصار و شهر افتاد و خانهای موضع پمغان تمام از هم ریخت سی و سه مرتبه
در یکروز زمین در تزلزل بود و اساس عمر بسیاری از مردم فرو ریخت در میان
پمغان و بیک توت پارچه زمینی که عرض او یک کته باشش انداز باشد
بریده یک سر تیر پایان رفت و از جای بریده چشمها پیدا شد از
استرغج تا میدان قریب شش فرسنگ باشد زمین آنچنان شکافت
که بعضی از طرف او برابر فیل بلند شده و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد باد
برخاسته و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد و از سوانح
آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده ارادهٔ خراسان نمود و سلطان
حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و سید افضل
پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی
فرستاد آنحضرت در محرم نهصد و دوازده بکومک او متوجه شده عزیمت خراسان
نمودند و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا و حضرت
فردوس مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته برخلاف کنکش اهل اردو
متوجه خراسان شدند و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوتاه اندیشان
نامعامله فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا باتفاق بر تخت
سلطنت نشانده بودند و دوشنبه هشتم ماه جمادی الاول سال مذکور آنحضرت را
در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شده باستدعای ایشان بهرات نزول
سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت ملاحظه نفرمودند

معاودت

و معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجه
دار الملک کابل شدند و در کوههای هزاره جات که محمد حسین میرزا دغلت و سلطان
سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان
میرزا را بمیرزایی برداشته کابل را قبل دارند و در میان مردم عوام این خبر را
شایع کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی
غدری اندیشیده اند ملا بابای پشاغری و امیر علی و محب خلیفه و امیر محمد
قاسم کوه بر و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود
در لوازم قلعه داری انتظام دارند بمجرد استماع این واقعه بر تال و
اسباب را انجا گذاشته میرزا که قدری بیماری داشت سپرده با معدودی چند
از عقبهٔ هندوکوه که پر برف بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند
مخالفان هر یکی از صولت هیبت قدوم موکب عالی بگوشهٔ اختفا خزیده اند
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان بیبی خود
که باعث برداشتن خان میرزا بود درآمده و زانوی ادب بر زمین نهاده
ملاقات فرموده اند از روی تمکین و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان درآمده
بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادری بفرزندی شفقت خود را خاص
گردانند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن و چه حد سر از حکم پیچیدن باشد و فرموده اند
که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند و برای
تسلی خاطر بیگم که بس مضطرب و موحش بود مهربانیها بظهور آورده اند هنوز
خواب نربوده که مهر نگار خانم که خاله زادهٔ آنحضرت باشد آمدند آنحضرت
بسرعت برخاسته ایشان را دریافتند و محمد حسین میرزا را گرفته آوردند
و آنحضرت از آنجا که معدن مروت بودند جان بخشی فرموده رخصت خراسان
دادند و بعد از آن نیز خانم خان میرزا را هم در راه گرفته پیش آنحضرت فرستادند
و گفتند ای جان مادر برادر گناهکار ترا آورده ایم اشارت چیست آنحضرت
خان میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد از آن
برفتن و بودن مخیر ساختند خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن نمود قرار

شوال انت داد رخصت قندهار گرفت واین قصه نیز در همان سال واقع شد و بعد از
سال دیگر بقندهار متوجه شده اند و بحاکم انجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون
و محمد مقیم برادر خورد او محاربه عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت ملازمت در
یافت و آنحضرت قندهار بناصر میرزا که برادر جهانگیر میرزا بود عنایت فرمود
بکابل نزول اجلال فرمودند و خان بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند
و بعد از سرگذشت بسیار او زبیر رامی را کشته و حکومت بدخشان باستقلال بحوزه
متصرف او درآمد و همواره تارک سعادت بر زمین فرمان برداری میسود تا آنکه در سال
نهصد و شانزده مسرعی فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ خان کشته اند
مناسب آنست که بانجانب نهضت فرمایند بنابران در شوال این سال بنیروی توکل
نهضت عالی فرمودند و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و
نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سیم منتصف شهر رجب نهصد و هفده بدولت
و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند و مشتاه بفرمان روایی آنجا سایر گذشته اند
و در صفر نهصد و هژدهم در کول ملک بعبید الله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه
فتح شده بود ناگاه بشعبده آسمانی چشم زخمی رسید و عنان عزیمت جهان نورد
کهسار منعطف ساختند و بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با اوز
بک دوتی دست داد و نجم بیگ کشته شد و آنحضرت متوجه کابل شدند و دیگر باایام فتح
رفتن ماوراء النهر را برطرف کرده بتسخیر ممالک هندوستان رایش نهاد همت والا
ساختند و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده اند و بجهت سنوح دواعی
مراجعت فرموده بار اول در شعبان نهصد و ده از راه بادام چشمه و جگدلک از
جی گذشته بجم نزول نموده اند در واقعات بابری که کتابیست ترکی نگاشته
خامه صدق نگار آنحضرت نوشته اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بادینه
پور رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بنظر
رسیدن عالم دیگر در نظر آمد گیاه و درخت بروش دیگر و وحوش و طیور آن بطرز
دیگر راه و رسم ایل و الوس بوضع دیگر حیرتی روی داد فی الواقع جای حیرت
بود و ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعز بساطبوس استسعاد یافت و در شهر محرم

مجلس

مجلس کنکش منعقد شد موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلاب است یکدام گذر
رسیده بکذرد بشومی باقی چغانیان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب
کهت توجه فرمودند و بعد از تاخت کهت بنکش و نغر را تاخته و از انجا عیسی
خیل رفته بچند منزل در ظاهر تربیله که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان
رایات اقبال نزول فرموده و از انجا بچند کوکی نزول اجلال فرمود و پس از
چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت و در ماه ذی حجه ساحت کابل بمقدم
عالی رونق گرفت بار دوم موکب معلی ماه جمادی الاول نهصد و سیزده از
راه جگدلک متوجه فتح هند شد از نواحی مندرا اول بقبر و شیوه رفته از ناموافقی
رای همراهان مراجعت دست داد و از عتر دکبر او و تر کل عبور واقع شد و اکثر
درجاده نشسته باردوی ظفر قرین رسیده بر راه بادیج ظلال افضال بر ساحت
کابل انداختند و بر سنگی که بر بالای بادیج واقع شده تاریخ این عبور بفرموده
آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم عینی هست و تا این زمان اولاد والا
نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفته اند درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را
پادشاه گویند و در سه شنبه چهارم ماه ذی قعده این سال همایون فال
بر بالای ارک کابل ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
اتفاق افتاد و چنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبه سیم روز دو
شنبه غره محرم سال نهصد و بیست و پنج که بجانب بجور متوجه بودند در اثنای راه
زلزله عظیم شد و آن تا نیم ساعت بطول کشید و سلطان علاء الدین سوادی
معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شد و باندک زمانی
قلعه بجور را بتصرف در آورده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم
ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجه مذکور را نسبت
عزیزی با آنحضرت بوده است شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم
رضا و خشنودی آنحضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و فراست
منظور نظر خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و چون آنحضرت را یورش
ولایت سواد و تسخیر یوسف زهی پیش نهاد ضمیر انور بود طاوس خان برادر خورد

شوال انت داد رخصت قندهار گرفت واین قصه نیز در همان سال واقع شد وبعد از
سال دیگر بقندهار متوجه شده اند وبحاکم انجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون
ومحمد مقیم برادر خورد او محاربهٔ عظیم واقع شد وخان میرزا سعادت ملازمت در
یافت وانحضرت قندهار بناصر میرزا که برادر جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده
بکابل نزول اجلال فرمودند وخان بیگم وخان میرزا را ببدخشان رخصت دادند
وبعد از سرگذشت بسیار او نیز راهی راکشت وحکومت بدخشان باستقلال بحوزهٔ
تصرف او درآمد وهمواره تارک سعادت بر زمین فرمان برداری میسود تا آنکه در سال
نهصد وشانزده عرضی فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ خان را کشته اند
مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایند بنابران در شوال این سال فیروزی توکل
نهضت عالی فرمودند وباوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست وهمواره فتح و
نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سیم منتصف شهر رجب نهصد وهفده بدولت
وفیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند وهشت ماه بفرمان روائی آنجا سایه گستر اند
ودر صفر نهصد وهژدهم در کول ملک بعبید الله خان جنگ عظیم در پیوست وبا آنکه
فتح شده بود ناگاه شعبدهٔ آسمانی چشم زخمی رسیده عنان جنیت جهان نورد
یکبار منعطف ساختند وبار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعهٔ غجدوان باوزبک
نبرد قوی دست داد ونجم بیگ کشته شد وآنحضرت متوجه کابل شدند ودیگر بالهام غیبی
رفتن ماوراءالنهر را برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد همت والا
ساختند وچهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده اند وبجهت سنوح دواعی
مراجعت فرموده بار اول در شعبان نهصد وده از راه بادام چشمه وجگدلیک از
جبر گذشته بجم نزول نموده اند در واقعات بابری که کتابیست ترکی نگاشتهٔ
خامهٔ صدق نگار آنحضرت نوشته اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بادینه
پور رسیده شد ولایت گرمسیر ونواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بنظر
رسیدن عالم دیگر در نظر آمد گیاه ودرخت بروش دیگر ووحش وطیور آن بطرز
دیگر راه ورسم ایل والوس بوضع دیگر حیرتی روی داد فی الواقع جای حیرت
بود وناصر میرزا از غزنین درین منزل بعزم بساطبوس استسعاد یافت ودر شهر محرم

مجلس

مجلس کنکش منعقد شد موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلاب است بیکدام گذر
رسیده بگذرد بشومی باقی چغانیان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب
کهت توجه فرمودند وبعد از تاخت کهت بنکش ودنور را تاخته واز انجا عیسی
خیل رفته بچند منزل در ظاهر تربیله که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان
رایات اقبال نزول فرموده واز انجا بچند وکی نزول اجلال فرمود وپس از
چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت ودر ماه ذی حجه ساحت کابل بمقدم
عالی رونق گرفت بار دوم موکب معلی ماه جمادی الاول نهصد وسیزده از
راه جرد کابل متوجه فتح هند شد از نواحی هند اول بقبر وشیوه رفته از ناموافقی
رای همراهان مراجعت دست داد واز عتر وکبره بوزکل عبور واقع شد واکثر
در جاله نشسته باردوی ظفر قرین رسیده براه بادج ظلال افضال بر ساحت
کابل انداختند ودر سنگی که بر بالای بادج واقع شده تاریخ این عبور نقش فرموده
آنحضرت کنده اند وهنوز آن رقم عینی هست وتا این زمان اولاد والا
نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفته ودرین تاریخ فرمودند که آنحضرت را
پادشاه گویند ودر سه شنبه چهارم ماه ذی قعده این سال همایون فال
بر بالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
اتفاق افتاد وچنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبهٔ سیم روز دو
شنبه غرهٔ محرم سال نهصد وبیست وپنج که بجانب بجور متوجه بودند در اثنای راه
زلزلهٔ عظیم شد وآن تا نیم ساعت بطول کشید وسلطان علاءالدین سوادی
معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شد وباندک زمانی
قلعهٔ بجور را بتصرف درآورده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم
ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند وخواجهٔ مذکور را نسبت
عزیزی بآنحضرت بوده است شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم
رضا وخشنودی آنحضرت نثار کرده اند وخواجه خود از فرط عقل وفراست
منظور نظر خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود وچون آنحضرت را یورش
ولایت سواد وتسخیر یوسف زهی پیش دید ضمیر انور بود طاوس خان برادر خورد

شاه منصور که کلانتر خیل یوسف زئی بود دختر او را آورده زبان عجز و انکسار گشوده
و عسرت غله نیز در آن ساکن و حوش روی داده بود و در اصل یورش هندوستان
نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت عنان عزیمت از سواد باز گردانیدند
هر چند استعداد سرانجام سفر هندوستان نبود و امرا هم برین یورش
راضی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت زدای سواد هندوستان متوجه
شدند صباح روز پنجشنبه شانزدهم شهر محرم با اسب و شتر و بیرتال از آب
عبور کرده اردو و بازار را بجاله گذرانیدند نزدیک کچه کوت نزول اجلال
فرمودند از بهره متوجه گرده جانب شمال کوهیست که از او در ظفرنامه و غیره کوه
جود نوشته‌اند آنموضع مخیم عساکر اقبال گشته آنحضرت در کتاب واقعات
نوشته‌اند که تا این تاریخ وجه تسمیهٔ آن کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد
که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده‌اند یک قبیله را جود میگفتند
و دیگری را جنجوهه و بجهت ولاس عبدالرحیم شقاول را ببهره فرستادند
که کسی دست تطاول دراز نکند و آخرهای روز خود بدولت و اقبال
در شرقی بهره بر کنار آب بهت نزول فرمودند و چهار صد هزار شاهرخی
مال امان از بهره گرفته بهندوبیک عنایت فرمودند سر برای این ولایت
برای رزین او قرار گرفت و خوشاب بشاه حسین پرده بکومک هندوبیک
مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم بن سلطان
اسکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان میکرد
فرستادند که نصایح فرزندانه چند نماید و دولتخان حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاه
داشته از کمال نادانی پی نیل مقصود باز فرستاده و جمعه دوم ربیع الاول
بجهت مصالح ملکی هندوبیک را سرانجام بهره وداع کرده خود بصوب کابل
مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت
و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندوبیک از بی پروایی بهره را گذاشته
بکابل آمد و تاریخ توجه چهارم منظور نیامده و همانا که درین یورش تسخیر لاهور
فرموده مراجعت نموده‌اند و از تاریخ فتح دیپالپور که بتقریبی در قید سطور

خواهد آمد معلوم میشود که در نهصد و سی بوده است چون هر کاری در گرو وقت
خود است جمال این مطلب در جلباب توقف می‌بود دست رانی امرا و نا
مهربانی برادران سبب ظاهری میگشت تا آنکه مرتبه پنجم بر حقوقی توفیق ایزدی
و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر نهصد و سی و دو بود که نیر اعظم
در برج قوس رایات انوار افراخته بود بطالعی که ظلمت شکاف سواد عالمی
تواند شد پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام متوجه تسخیر هندوستان شدند
میرزا محمد کامران را در قندهار رسم داشته خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند
و چون این یورش جزم شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد لاهور و بعضی بلاد
عظیمه هندوستان را در تصرف اولیای دولت قاهره بود و سه‌ام صفر که باغ وفا
مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیرالدین محمد
همایون میرزا از بدخشان با لشکر خود آمده بعز بساطبوس مشرف شدند و خواجه
کلان بیگ هم از غزنین درین روز معاودت نموده سعادت آستان بوسی دریافت
و غره ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده سان واجب
دیدند دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد
از بالای جیلم از آب بهت مرور واقع شد و نزدیک بهلول پور از آب چناب عبور
موکب عالی اتفاق افتاد و در روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت
لوای ظفر شعاع برافراشتند و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران
ساخته در بهلول پور آبادانی سازند و درین ایام پیوسته مخالفان خبر میرسید
و چون آنحضرت بکلانور نزول اجلال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان
و سایر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین
بوس کامیاب سعادت شدند و روز سه‌شنبه بیست و چهارم ربیع الاول
قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب
بسیار غنیمت گرفتند و کتابهای غازی خان که درین قلعه بوده اند بعضی را
بحضرت جهانبانی مرحمت فرمودند و برخی را بقندهار ارمغانی محمد کامران
میرزا ساختند و چون بمسامع علیه رسید که حمیدخان حاکم حصار فیروزه

از آنجا بقدم جرأت دو سه منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاول که موکب والا
از انبار کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون
میرزا را برسر او رخصت فرمودند و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی
و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و محمد علی جنگجنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه که ملازم
رکاب ظفر اعتصام فرمودند پیش که از اعیان امرای هند بود درین روز بدولت
آستان بوس مشرف شد و حضرت جهانبانی بهمعنانی بخت بیدار و همرکابی اقبال
بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشته روز دوشنبه بیست و یکم همان ماه بمستقر
موکب عالی شتافتند الحضرت حصار فیروزه را با توابع و لواحق که یک کرور تا
و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه فتوحات بی اندازه بود بحضرت
جهانبانی عنایت فرمودند و بطلیعه سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند و پیوسته
خبر میرسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل از پیش می آید و نزدیک
سرساوه مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بزبان گیری رفته
بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار
از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند بنابران روز یکشنبه هژدهم
جمادی الآخر چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان را
با تمام مردم جوانغار که سلطان جنید و شاه میر حسین و قتلق قدم بودند و از قول هم
یونس علی و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پایمردی نموده
دستبردی با جماعت خون گرفته نمایند و این بهادران نیز و طلب و دلاوران
معرکه جوی تند و تیز رفته بعد از آیین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور
شدند و جمعی کثیر را اسیر کردند و گروه عظیم را برق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند
حاتم خان را با هشتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند و در اردوی
معلی بیاسا رسیدند و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند و استاد
علیقلی مأمور شد که بروش روم ارابهها را از زنجیر خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند با
یکدیگر اتصال دهند و در میان ارابه شش هفت توره تعبیه سازند تا تفنگ اندازان
بفراغ خاطر توانند تفنگ انداخت و در پنج شش روز این مهم سامان یافت تا آنکه

روز

روز پنجشنبه سلخ جمادی الآخر بشهر پانی پت همای دولت با جنود اقبال سایه گستر گشت
و صفوف عساکر بآیین شایسته مرتب آمد برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع
و ارابهها و تورهها که ترتیب یافته بود در پیش قول استقرار گرفت و جوانغار بخندق و درختان
استحکام پذیرفت سلطان ابراهیم با لشکر گران در شش کروهی شهر عرصه نبرد
آراسته بود چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاهی
و پیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم
جنگ پیوسته غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر
گران و فیلان پرشکوه متوجه معسکر معلی شد و حضرت گیتی ستانی نیز افواج
قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف اکچاین پیراسته شد **محاربه
گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم و فیروزی یافتن** چون مهیمن کار
ساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید و بجام روای تلافی گذشته فزاید
مقدمات آن را ترتیب دهد و اسباب آن را سرانجام نماید از آنجمله آمدن سلطان ابراهیم
بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی است که با وجود کثرت مخالف
و قلت موافق چون تایید ایزدی همراه و اقبال روزافزون در پیش بود با خاطر
مطمئن و دل آرمیده توسل بفتاح همت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند
قول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند و بردست راست قول که ترکان
او را اون قول مانند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمد کوکلتاش و امیر
شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبد الله
کتابدار قرار یافتند و بردست چپ قول که ترکان او را سول قول گویند امیر خلیفه
و خواجه میرمیران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوج بیگ
و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند برانغار حسن تدبیر و ظفر
و شکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی شایستگی پذیرفت و امیر خواجه کلان
بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب
دولت ایشان بوده آرایش بخش رای و شمشیر گشتند و جوانغار محمد سلطان
میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین

وامیر قتلق قدم وامیر جان بیک وامیر محمد کبشی ودیگر بهادران نامی قرار یافته وامیر
خسرو کوکلتاش ومحمد علی جنکجنک وامیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شده وداخل
برانغار ولی شیر بل وملک قاسم بابا قشقه با مغلانش تبولغه متعین گشته ودرآن
جوانغار قراقوزی وابوالمحمد نیزه باز وشیخ علی وشیخ جمال ونکری قلی بعمل
تبولغه قرار یافت وچنانچه راه ورسم دلاوران کارزار وبهادران تیغ زن بود
پای استقلال درعرصه نبرد محکم ساخته درمقام ثبات ایستادند وبسهام جان ستان
وصمصام خون آشام داد شجاعت وشهامت دادند دلیران ستادند باکرده [illegible]
ستادن درآموخته زبان درخت تا آنکه بعد از حملهای عظیم وصدمهای قوی تائیدات
آسمانی همعنانی قلب وجناح موکب عالی شد وتوفیقات ازلی باعث فتوحات گردیده
شکست بر مخالفان افتاد وفتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام
روی نمود سلطان ابراهیم در یک گوشه نادانسته بقتل رسید وجمعی کثیر از سپاه افغان
علف تیغ قهرمان پادشاهی شدند واین قوافل شهرستان عدم ببدرقه سپاه
منصور ومشعله تیغ جهانگشای بمنزلگاه فنا پیوسته شد وقریب تقالب سلطان
ابراهیم در یک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند آفتاب عالمتاب یک
نیزه راه سمت ارتفاع یافته بود که شعشعه رایات اقبال شعله افروز نبرد شد
وآغاز مصادمه ومقاتله اتفاق افتاد ونیم روز نسیم صبح نصرت وشمال بهار فیروزی
وزیدن گرفت شرح این فتح بزرگ که کارنامه اقبالست چگونه در حوصله بیان گنجد
وخردمند قادر سخن بچه آیین از عهده تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه
بیرون است ودر زمانی که سلطان محمد غزنوی بهندوستان آمد خراسان را در تصرف داشت
ملوک ممالک سمرقند ودارالمرز وخوارزم فرمان پذیر او بودند وسپاه گران او از یک
لک بیش بود وهندوستان یک فرمان فرمای باستقلال نداشت رایان وراجها
جابجا پای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند وسلطان شهاب الدین غوری که
با صد وبیست هزار سوار جوشن پوش برگستوان دار بتسخیر هند آمده است درآن
وقت نیز درین سواد اعظم یک فرمان روایی که مستقل توان گفت نبود وفرمانروا
اگرچه برادر او سلطان غیاث الدین داشت واز گفته او بیرون نبود وحضرت

صاحبقرانی

صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصه سمرقند بعرض سپاه فرمان داده بود
ومولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول یسال آنحضرت که جای ایستادن نوکر
شش فرسخ بوده. تخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده
هزار سوار احاطه میکند سوای نوکر نوکر هفتاد ودو هزار سوار بوده باشد عرض که
محل ایستادن نوکر نوکر است دو گروه بوده ومخالف ایشان ملوخان ده هزار و
صد وبیست فیل داشته است وبااین حالت از اردوی ظفر قرین حضرت صاحبقرانی
جمعی کثیر اندیشه ناک بوده اند وآنحضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده
از بعضی کوته اندیشان کم همت حرفهای نامناسب شنیده اند وبه نیروی همت
خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از
شاخهای درخت فراروی لشکر منصور حصار ساختند ودر پیش آن خندق کندند
ودر پس آن از قسم گاو وگاومیش بسیار مقابل یکدیگر داشتند وگردنهای
ایشان بسزا بجرم گاو برهم بستند وخارخسکها از آهن ساخته بودند
مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه دارند تا هنگام حمله ودرآمدن فیلان پیش راه
اندازند وهمراه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که چهارم گیتی نوازان هندوستان
ستانند درین فتح بزرگ که از جلایل عطیات والای ایزدیست از سپاهی
وغیر آن از دوازده هزار سوار زیاده نبود عزیب تر آنکه ولایت آنحضرت
بدخشان وقندهار وکابل بود وبازازان ولایت فایده معتد به عاید نمیشد
کرده خرج لشکرها [illegible] بلکه در محافظت بعضی از سرحدها بجهت دفع مخالفان
ودیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده میشد وبامثل سلطان ابراهیم که نزدیک
یک لک سوار وهزار فیل جنگی داشت واز بهره تا بهار در تحت تصرف او بود
وحکومت خلاصه ممالک هندوستان بی مخالفی ومنازعی بر نهج استقلال مسلم بود
بمحض توفیق غیبی وفرط تاییدات آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند وکارشناسان
فراخ حوصله از تحسین وآفرین این کارنامه ادوار عاجزند آری ذات مقدس
که حامل نور جهانبانی از حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این امور گردد چه دور
رابالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آئینه پیشانی را بخاک سجده شکر

جها بخشیده عالمیان را با انعام عام صلا داده‌اند و اولیای دولت قاهره را در اطراف و
اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند و کاری که برهمم عالیه سلاطین کشور
کشای که بنیروی طالع هندوستان را تسخیر نموده اند فزونی تواند کرد فتح حضرت
جهانبانی جنت آشیانی است که ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی
در عرصه سهرند واقع شده است چنانچه بشرح و بسط رقم زده کلک بیان خواهد شد
که با سه هزار کس از مثل سلطان سکندر سور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت
استخلاص هندوستان فرموده اند و ازین بدیعتر کارنامه اقبال جهان آرای
حضرت ظل اللهیست که بتاییدات ایزدی هندوستان را باندک مردمی از دست چندین
سران گردنکش چنان برآورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لالست چنانچه
مجملی از آن در جای خود رقم پذیر خواهد شد   کرم بخت امیدواری دهد فلک فرصت
دقت یاری دهد بگرمی هنگامه راستان طرازم بهمداستان‌ستان گشتم نقشی از بهر آیندگان
درین جدول بپایندگان   در همان روز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی
جنت آشیانی و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه
منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر ولی خازن بایلغار جوب دارالملک اگره
که پای تخت ابراهیم سلطان بود نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند و اهل شهر را
که از ودایع ایزدی اند باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند و سید مهدی خواجه
و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم بجانب دهلی
رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنه آن نواحی را امیدوار به
عاطفت پادشاهی استمالت نمایند و هم در آن روز فتحنامها نوشته مصحوب
بریدان اقبال روانه کابل و بدخشان و قندهار ساختند و خود بدولت و سعادت
روز چهارشنبه شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند و آدینه بیست [illegible]
مذکور بدارالسلطنه اگره چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق
بخش آن فضا شدند و جمیع خورد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف
پادشاهی نظر اختصاص یافتند و از شمول عطوفت والا والده و اولاد و اتباع
سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصه ایشان را بدیشان

مرحمت فرمودند و اضافه آن هفت لک تنکه سیورغال از محل اشفاق بوالده او مقرر شد
و همچنین اقربای او به مراتب و وظایف و ادرارات پادشاهانه کامیاب شدند
و عالم پراکنده را جمعیتی تازه و آرایشی شایسته روی داد و حضرت جهانبانی جنت
آشیانی که پیشتر بدارالسلطنه اگره نزول اجلال فرموده بودند الماسی که هشت
مثقال وزن داشت و بتخمین مبصران جوهرشناس بهای آن نصف خرج
روزمره ربع مسکون بود و میگویند که این الماس از خزانه سلطان علاء الدین
از اولاد بکرماجیت راجه گوالیار بدست او در آمده بود پیشکش کردند و حضرت
گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند
و روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین که گرد
آورده چندین سلاطین بود نمودند هشتاد لک تنکه سکندری بحضرت جهانبانی
جنت آشیانی مکرمت شد و یک خانه خزینه بی آنکه تحقیق مخزونات او نمایند
اضافه انعام فرمودند و امرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از ده لک
تنکه نقد بخشیدند و تمامی یکه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود
بصلات و انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت از خورد و بزرگ بنوازشهای
گرامی کامیاب گشتند و هیچکس از اردوی معلی تا اردو بازاری از نصیبه
وافر بی بهره نماند و جهت روحانیات رباعی کامکاری که در کابل و بدخشان
و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساخته چنانچه
بکامران میرزا هفده لک تنکه و بمحمد زمان میرزا پانزده لک و همچنین بعسکری میرزا
و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و دوازده آسمان خلافت و همگی امرا و ملازمان
غایب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه نادره و زر سرخ
و سفید مقرر گردانیدند و برای جمیع منتسبان دودمان معلی و منتظران عواطف
پادشاهی که در سمرقند و کاشغر و خراسان و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند
و لمشاهد قدسیه و مزارات معلی و منتظران جمیع اطعمه با مشایخ متبرکه خراسان
و سمرقند و دیگر جدوده و نذور و هدایا ارسال داشتند و فرمان شد که بتمامی متوطنان
کابل صده و درسک و خوست بدخشان از مرد و زن و خورد و کلان یک شاهرخی



رسانند چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان ایشان بهره مند شوند
و افشاندن دست گوهر نثار نشاطی تو انگیخت در روزگار خوشتر ارمغانی که آمد ز دور
کرم بر زمین ریخت از چرخ نور و معروض گردانید جهان آرا چون خواهد که نقاب
چهره رنگین از برکشد تا بی خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد تا از دو روی
قول و فعل در چنین حالت مرد آزمایی نماید ثبات پای و دورپینی در خواطر همگنان جلوه گر
آید از انجمله این سانحه غرابت انتما است که با وجود فتح جنان و بخشش چنین فلک
مجابات علت عدم موانست اهل هند گشت و سپاهی و رعیت از اختلاط جماعت
مینمود اگر چه دهلی و آگره در حیطه تصرف در آمده بود اما اطراف و جوانب را افغانان
داشتند و قلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار سنبل قاسم سنبلی
داشت و در قلعه بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد و میوات را حسن خان میواتی
محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت و دهولپور را محمد زیتون محکم نموده دم مخالفت
میزد و حصار گوالیار را تاتارخان سارنگ خانی استحکام داده بود و رابوری را
حسین خان نوحانی و اتاوه را قطب خان و کالپی را عالم خان محافظت مینمود
و مهاون را که متصل آگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت
و قنوج و سایر بلاد که آنطرف دریای گنگ واقع شده اند در دست افغانان بود که سرکرده
نصیر خان نوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم مخالفت و منازعت داشتند
بعد از واقعه سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده یکدو کوچ
پیش آمده بهار خان پسر دریا خان را پادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند
و درین سال که عرصه آگره مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شایع سموم و وبا
ضمیمه کوته حوصلهای اردوی معلی گشته و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نموده
و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروایی راهها و دیر رسیدن سودا
گران تنگی معیشت و فقدان اجناس بدید آمده کار بر خلایق دشوار شد
اکثر امرا قرار بر انتقال از هندوستان بکابل داده بودند و یکه جوانان سپاه
ترک این ممالک گفته پی رخصت رفتند اگر چه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان
سخنان غیر ملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدمات که مرضی خاطر

مقدس

یا علی مدد

مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدورپینی و بردباری یگانه
بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند تا از مخصوصان و تربیت
کردهای آنحضرت که از ایشان چشم داشت دیگر بود حرکات بیمزه کهنه عملان بکار
بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن و عجب تر آنکه خواجه
کلان بیگ که در جمیع معارک و مراتب خصوصا درین یورش هندوستان بحالت
مردانه عالی همتانه میگفت رای او برگشت و طرز او دیگر شد از همه بیشتر بصریح
و کنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت ارکان دولت
و اعیان مملکت را طلب داشته انواع نصایح خردپسند که طغرای منشور سعادت تواند
بود فرمودند و محظورات ایشان که متضمن چندین محذورات بود از پرده خفا
بیرون دادند و مکرر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام
بدست آورده باشیم و باندک تعبی و کلفتی که روی دهد از دست دهیم نزد همه
جهانگیران عالم و آیین سایر هوش پذیران دولتمند است شادی و غم
و فراخی و تنگی با هم می باشد چون این همه محنت و صعوبت بنهایت انجامیده نوبت
که راحت سهولت بمقدار آن روی خواهد نمود باید که اعتصام بحبل متین توکل
نموده دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز و اندوه افزا گویید و هر که میل ولایت
داشته باشد و خواهد که جوهر حقیقی خود را ظاهر سازد مضایقه نیست
برود ما کمر همت والا که مؤید بتایید ایزدیست کرده بودن هند را در خاطر
مقدس مصمم گردانیده ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تامل و تدبیر
قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند که سخن
پادشاهان پادشاه سخنانست و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین
حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان که از بیش ولایت
از دیگران گرم تر بود رخصت تجدید فرمودند و ارمغانی و سوغاتی که بجهت
شاهزادهای کامکار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او کرده ایشان
و غزنین را گردانیده و هزاره سلطان مسعودی که در جاگیر او مقرر شد و در هندوستان
هم پرگنه کهرام عنایت فرمودند و میر میران پیشتر رخصت کابل یافت و در روز پنجشنبه

پستم دنی جهه خواجهٔ مذکور را رخصت شد که رفته هم آنجا باشد و از صحایف حیات
پیدا است که هر نیکو اندیشه اقبال مند که کار را بصورت حزم و خرد و دانش نماید هر
آینه بخوبترین وجهی بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود و مرآت این معنی
احوال گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی است که در چنین تذبذب خاطر
سپاهی و فزونی مخالف توسل بهمت کشورکشا جسته و توکل بعنایات خداوندی
کرده روی توجه بر کشادکار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز
ولایت هندوستان است مستقر سریر خلافت فرمودند و بنیروی تدبیر و شجاعت
و فروغ داد و دهش انتظام اشتات این ولایت دادند چنانچه رفته
رفته بسیاری از امرای هندوستان و سران و سرداران این ممالک آمده
شرف خدمت دریافتند از آنجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت و تا
سه هزار کس نامی را دستیله شده بعتبهٔ علیه آورد و هر کدام زیاده از حالت
خود رعایتها یافته دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان نوحانی و قاضی
جیا که از سرداران نامور بودند شرف خدمت دریافته بمقصد فایز گشتند به
فیروز خان از جونپور یک کرور و سی لک تنکه و چیزی جاگیر مقرر شد و شیخ
بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت و محمود خان از غازیپور
نود لک تنکه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه مرحمت شد در اندک
فرصتی بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمده اسباب
کامرانی چنانچه شایسته دولت ابد پیوند باشد آماده گشت و از عید شوال چند روز که گذشته
بود که در دار الخلافه آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی عظیم داشتند و داد خوشدلی
داده گنجینهٔ انعام در دامن عامهٔ خلق ریختند و ولایت سنبل در مواجب حضرت جهانبانی
مقرر داشته اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقا بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود
ساختند و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیک بحکومت آنجا نامزد شد و چون
بین آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده بود امیر مذکور و کته بیک و ملک قاسم را با تشمه
با برادران و ملا باباق و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دو آب بایلغار فرستادند
بجمعی که پیش لشکر ظفر قرین میرفتند بین بیگ پیش آمده شکست خورد و چون آن حراکم

تو لخت

شو بخت سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود
ندید

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دار الخلافه
آگره کامیاب و کام بخش بوده خاطر جهانگشا را از انتظام ممالک محروسه پرداخته
و موسم باران که بهار هندوستان است و زمان طراوت و نضارت با نشاط و دولت
و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوه کشورگشایان و جولان باد پیمایان
در آمد با جرگه مبدان آگاه دل و دلاوران جلادت منش که در رکاب ظفر حضور بودند
حرف یورش شرقی بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده
اندیشهای تباه داشتند با عزم رویه را بجانب رانا سانگا و استقلال او
که بس قوی شده بود و تازگی حصار کندار را بقبض خود در آورده کلاه گوشه نخوت
کج می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت در میان آوردند و بعد از کنکاش با امرای
عظام و امنای کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت چون رانا سانگا همیشه
عرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت را دستاویز خود ساخته دم نیکو خدمتی میزد
و از ینکه چند گاه دعوی داشت او بیاید قلعهٔ کندار را از حسن ولد مکن که هنوز بسعادت
زمین بوس مشرف نشده بود و نیکخواهی او مشخص نمیشود بالفعل بجانب او نباید شتافت
و مرام کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او بیش از ین مطلع باید شد و تا ظهور حقیقت
کار دفع لوحانیان را مقدم داشته بجانب شرقی نهضت کرد رای جهان آرا چنان
اقتضا کرد که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال
اقبالش در ریاض اقبال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ
من مقرر شود امید چنانست که باعتقاد اقبال روز افزون پادشاهی این مهم چنانچه
پسند خاطر اقدس تواند بود تقدیم رسد آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده
آمد و بشگفتگی روی و گشادگی پیشانی درجهٔ قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال
حضرت جهانبانی بآیین لایق بطاق همت باقدام این خدمت رخصت شد و حکم گیتی
مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس
و امیر قتلق قدم و امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان بیک و پیر قلی و امیر شاه حسین

کرچینیز دهولپور و آنحدود یتن شده بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته
و سلطان جنید برلاس سپرده بر سر بیانه روند و در رکاب ظفرقرین حضرت جهانبانی
باشند و کابلی احمد و قاسم تعدّغن مامور شد که امرا را در قصبه جند وار معسکر
والای آنحضرت رسانند و سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا
و سلطان دولدی و محمد علی جنگجنگ و عبدالعزیز میرآخور با سایر عساکر که بدفع قطب
خان که در حدود اتاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آنحضرت
مقرر شدند روز پنجشنبه سیزدهم ذی قعده بساعت سعادت قرین از دار الخلافه آگره
برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند و از آنجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند
و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسایم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن
گرفت نصیرخان که در جاجمو لشکری فراهم آورده نشسته بود از پانزده کروهی
رایات نصرت و اقبال و رسیدن خبر وصول موکب همایون اقتران فرار نموده از آب گنگ
گذشته بولایت خرید در آمد و موکب عالی نیز در دی توجه بخرید آورده آن دیار را
بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت
و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک ستانی
و ملکداری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش نمودند و بهنگام مراجعت
نزدیک دلمو فتحخان سروانی که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از
سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت جهان
بانی پیوست او را برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه
گیتی پناه روانه ساختند و او بتارک سعادت شتافته بعنایات خسروانه
خلعت افتخار در بر گرفت و مواجب پدرش بدو مقرر شد و یک کرور و شش لک
تنکه زیاده از آن تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت
که بخطاب پدر سرافراز شود اما بخطاب خان جهانی ممتاز ساخته بجاگیر
رخصت فرمودند و محمود خان پسرش بدوام ملازمت سرافرازی یافت و حضرت
گیتی ستانی در دار الخلافه آگره بصورت و معنی کامکار و کامبخش بودند تا
آنکه در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از ستر عظمی مهد علیا

ماهم بیگم والده ماجده حضرت جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت
گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند ولادتش در بیست و سیم شوال سنه
نهصد و سی و دو واقع شده بود در نهصد و سی و چهار پیش از آنکه بنظر
عطوفت پیوند پادشاهی منظور گردد این جهان را بدرود کرد **ذکر بعضی
سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت
جهانبانی بحضرت گیتی ستانی** روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت
جهانبانی صادر شد که جونپور را ببعضی امرا سپرده بزودترین وقتی دریافت
سعادت حضور نماید که رانا سانکا لشکر گران از هندو و مسلمان فراهم
آورده قدم جرأت پیش نهاده است و باین خدمت محمد علی ولد مهتر
جیدر رکابدار تعین شد و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیله خدمت
منبع البرکات رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نموده قلعه بیانه را
باولیای دولت قاهره سپرده تاتارخان نیز گوالیار را پیشکش نموده دولت
آستانبوس یافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبه جلالت
سپرده احتیاط ملازمت نمود و هرکدام فراخور اخلاص ابراهیم بوسیله او رجحان
قصدی کرده بود بجنبه گذشت و بدانکه نیز این خیال خام ناگوار افتاد
و بسزا رسیدند و چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میر حسین و امیر
سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را کار
تربیت با فتحخان حضرت گیتی ستانی بود بمصاحبت آن دو امیر گذاشته
متوجه استسلام اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را باوده تعین نمودند
و بنابر آنکه عالمخان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از
ضروریات تدبیر ملک بود در عساکر منصور را بصوب کالپی انداختند
و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان در آورده در رکاب نصرت
اعتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز یکشنبه
سیم شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافه آگره که بهشت هشت موسوم
و بتازگی تربیت یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت

گیتی ستانی مشرف شدند و درهمین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمد بتبلیغ اکرام
معزز گشت و درین ایام پیوسته از مهدی خواجه که در بیانه بود عرایض
می آمد و از شورش رانا سانکا و پای جرات نهادن او به پیکار خبر میرسید

دولتمندی را که از خرد والا ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی
بر فرق عزت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال اوامر آن خدیو خدای اهتمام
نماید هر آینه نقد آرزوی او را در کنار نهند و کار او از اندیشه محقر حاسدان او در
برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند و نمونه این امر بدیع حال نصرت قرین
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی است که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده
شد و هرچند اسباب هستی فراهم آمد فروغ هوشیاری بیشتر یافت پیوسته
بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک گیری
و ملک داری سر موی از شاهراه عقل یکتا تجاوز نفرموده اند و درینولا که رانا
سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او جید
و بدمستی آغاز کرده پا از دایره اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری
نزدیک آمد آنحضرت همچنان عنایت خاص ایزدی را حصار ساخته و از
هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه دفع آن عنود بخت برگشته
روزگار گشتند و در روز دوشنبه نهم جمادی الاول بعزم استیصال آن
فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر سرادقات عظمت منصوب
ساختند و اخبار متواتر رسید که این سیه روز با لشکرهای گران حوالی بیانه را
تاخته است و جمعی از قلعه بیانه بیرون آمده بودند تاب مقاومت نیاورده
برگشته اند و سنگر خان جنجوهه بشهادت رسیده و امیر کته بیگ زخمی است
و درین روز چهار روز توقف نموده روز پنجم نهضت نمودند و در عرصه
مندهاکر که در میان آگره و سیکری است نزول اجلال اتفاق افتاد در خاطر
خطیر گذشت که درین نزدیکی آب بزرگی که بسپاه اقبال را وافی کند در غیر
قصبه سیکری که بعد از ادای شکر این فتح حضرت گیتی ستانی آنرا مسمی ساخته

سکری

سکری نشیمن منقوله نام و الحال یمین دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی فتحپور
که مفتح بخش دلهاست مشهور است آبی دیگر نشان نمیدهند دور باشد
که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرف شود بنابرین اندیشه
صایب روز دیگر بآیین عظمت متوجه فتحپور شدند و امیر درویش محمد
ساربان را جهت تعین جای دولتخانه پیشتر فرستادند امیر مذکور در نواحی
کول فتحپور که عذوبت بهاور و اکبریت دریا صفت جای شایسته
قرار داد و آن عرصه دلکشا مخیم سرادقات فتح و نصرت شد و از آنجا
کسان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شتافتند و
بیگ میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاصه خود را جهت
زبان گیری فرستادند صبحگاه فرستادها رسیده بوقوف عرض رسانیدند
که لشکر مخالفان از بساور کوچ کرده پیشتر فرود آمده است که مسافت
ما بین بیک گروه باشد و درهمین روز مهدی خواجه و محمد سلطان
میرزا و سایر امرا که در بیانه بودند آمده بدولت آستانبوسی سربلند
شدند درین ایام هر روز میانه قراولان چپقلشها میشد و بهادران کار
طلب داد دست برداده مورد آفرین پادشاهی میشدند تا آنکه در
سه شنبه سیزدهم جمادی الآخر نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از
سرکار بیانه حوالی کوهی که در دو کروهی مخالفان مخیم سرادقات اجلال
بود رانا سانکا با لشکرهای گران قدم پیش نهاد و آنحضرت در واقعات
خود مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعده هندوستان که یک لک
ولایت را صد هزار سوار و کروری را ده هزار سوار اعتبار کرده ولایت
رانا سانکا بده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری
از سران و سرداران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان متابعت و
امداد او نکرده فرمانبرداری او نموده ضمیمه لشکر او شده بودند چنانچه
سلهدی حاکم رایسین و سارنگپور و غیرهما سی هزار سوار را ولایت
داشت و راول اودی سنگ باگری دوازده هزار سوار و حسن خان میواتی

حاکم میوات دوازده هزار سوار و بهار مل ایدری چهار هزار سوار و ترتیب یا[illegible]
هزار سوار و سنردی کچهی شش هزار سوار حاکم جوبل و پرام دیو حاکم میر[illegible]
چهار هزار سوار و برسنگ دیو چوهان چهار هزار و محمود خان ولد سلطان اسکندر
اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری اسلاف ده هزار سوار را با خود همراه
ساخته بود و جمعیت کرده مخالف بد و لک و یکهزار سوار میرسیده چون
آمدن مخالفان بمسامع علیه رسیده ترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمود
موکب خاص پادشاهی در قول ممکن شد و دست راست آن چین تیمور سلطان
و میرزا سلیمان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس
درویش محمد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر
از امرای عظام مقرر شدند و بر دست چپ علاء الدین بن سلطان بهلول
و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ
برادر قوچ بیگ و شیرافکن ولد قوچ بیگ و آرایش خان و خواجه حسین
جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند و برانغار
بوجود دولت پرای حضرت جهانبانی آراسته شد و در یمین یمین حضرت
جهانبانی قاسم حسین و سلطان احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ قوچین
خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی
سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران [illegible]
آئین تعین شدند و بر یسار ظفر قرین حضرت جهانبانی [illegible] و محمد [illegible]
کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار نامزد گشتند و در برانغار از امرای
هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد کررانی و شیخ گهورن
بآداب خدمت قیام نمودند و جوانغار میمنت آثار سید مهدی خواجه و محمد
سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و میر عبدالعزیز میر
آخور و محمد علی جنگجنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین یاکی و جان بیگ اتکه
و از امرای هند جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علیخان شیخ
زاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران

جلادت

جلادت پیشه در کمر بندگی با خلاص کامل بستند و جهت تولغمه تردی بیگ و ملک قاسم برادر
بابا قشقه و جمعی مغل در جانب برانغار تعین یافتند و مومن اتکه و رستم
ترکمان با جماعت از خاصان پادشاهی در طرف جوانغار نامزد شدند و بطرز روم
عزم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رعداندازان که در پیش
سپاه دولت بودند صفی از ارابه ترتیب نمودند و بزنجیرها اتصال دادند
و کیفیت ترتیب انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد
و سلطان محمد بخشی و اعیان و ارکان افواج قاهره را در محال خود
مقرر داشته باستماع احکام پادشاهی که بالهام ربانی پیوند داشت
و حضور اقدس ایستاده بود تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب
روانه میکرد و اوامر احکام مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال
لشکرداران میرسانیدند و چون ارکان لشکر بآیین شایسته قائم گشته
هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان معلی شد که هیچکس بی حکم
از محل خود حرکت ننماید و بی رخصت قدم در میدان محاربه ننهد از
روز یک پاسی گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت
و داده برآمد از هر دو طرف و دو دریای کین بلب آورده سپاه از دو جوش [illegible]
شب و روز را در هم آمیختند سم بادپایان پولادنعل بخون دلیران زمین کرده نعل
جهان را از موکب خاص خروش هزامنده [illegible] در برانغار و جوانغار
چنان قتال عظیم شد که زلزله و ولوله در زمان افتاد و جوانغار مخالف
بجانب برانغار پادشاهی جنبش نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم
و بابا قشقه حمله آورده چین تیمور سلطان بحکم عالی بکومک ایشان رفت و مردانه
دست بردی نمود و مخالفان را برداشته تا به عقب قول ایشان رسانید
و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از قول حضرت جهانبانی
ارابها پیش آورده و تفنگ و ضربزن صفوف مخالف را در هم شکست که
زنگ از آئینه دلهای بهادران زدوده دود وجود بسیاری از مخالفان با خاک هلاک
برابر کرده بر باد فنا داد چون زبان زمان افواج اعدا از هم میرسیدند حضرت

مصطفی

حضرت گیتی ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی هم بکومک سپاه منصور میفرستادند
دفعهٔ دیگر قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را فرمان شد و دفعهٔ
هندو بیگ قوچین مامور گشت و دفعهٔ محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید و
بعد از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پی ایشان دوست
ایشک آقا و محمد خلیل اخته بیگی بکومک مامور شدند و بر افغانان مخالف کرات و مرات
حمله بر جوانغار لشکر فیروزی اثر آورده هر نوبت غازیان اخلاص نهاد بعضی را به تیرباران
بلا زمین دوز میکردند و برخی را ببرق خنجر و شمشیر خاکستر میساختند و مومن اکه و رستم
ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاه ظلمت آیین شتافتند و ملا محمود و علی اکه در ایام
باشیق ملازمان خواجه خلیفه بکومک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان
و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگجنگ و شاه حسین یارگی و مغول
غانچی دست بکار برکت ده پای ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعهٔ دیوانیان
بکومک ایشان رفتند و همه بهادران لشکر فیروز جنگ که عزیمت جان فشانی کرده
کمر همت بجهان ستانی بسته بودند لوای کیرای و کام خود از انتقام دشمن بلند
کردند و چشم امید مخالفان را بخاک ناکامی انباشتند که بر کرهٔ پیکان
زره بر زره بسته رویین تنان ز هر سو سنانهای خارا گذار و زبسته راه سلامت بجار
درخشنده شمشیرهای جنگی زدیده بصر میربود از درفش غبار زمین کله بر ماه بست
نفس اژدرون کلو راه بست و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد
یافت بملازمان خاص پادشاهی که در پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از
راست و چپ قول بیرون آمده و جای تفنگچیان را در میان گذاشته از هر دو جانب
کارزار نمایند بموجب اشارت والا جوانان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آیین
چون شیران زنجیر گسل خود را با ختیار خود یافته داد دلیری و دلاوری دادند چکاچک
تیغ و شپاشاپ تیر با فلاک رسانیدند و نادر العصر علیقلی با توابع خود در پیش قول
ایستاده بود در انداختن سنگ و ضرب زن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید و
مقارن این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ صادر شد که ارابهای قول پیشتر روانه
شوند و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت

بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالی ایمننی را مشاهده نموده
تموج دریا جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبالمند حمله بر صفوف مخالفان
آوردند و در آخر روز نائرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسرهٔ سپاه
حضرت قرین میسره و میمنه لشکر خذلان نورد را در ربوده در اندک آنی قلب تیره
مخالفان در یک محل فراهم آوردند و بنحوی از صولت صدمات دلاوری بر آن
گروه پریشان روزگار تاختند که همه این تیره بختان دست از جان شسته و
دل از زندگانی بر گرفته بهر جانب راست و چپ قول پادشاهی حمله آوردند
و خود را نزدیک رسانیدند و غزات عالی درجات نهمت والا پای ثبات و قدم
استقامت استوار داشته لمعات بزد و صدمات مردان مرد بکار بردند و تایید
آسمانی مخالف را مجال قرار و محل ضبط نماند تا آن تیره بختان سیه روزگار
عنان ثبات از کف تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند و ازین مصاف مردانه‌ای
هم جانی بسلامت بردن موت خود دانستند نسیم فتح و ظفر بر اشجار اعلام
دولت اشجار رویدن گرفت و غنچهای نصرت و تایید از اغصان توکل و تردد
بشکفت از آن لشکر مخالف بسیاری طعمهٔ تیغ خون آشام و تیر شاهین پرواز
گشته و خون گرفته چند که بقیة السیف بودند رخ همت غبار آلوده با
ساخته خس و خاشاک وجود خود را بجاروب هزیمت از میدان نبرد پاک رفته
سراسیمه چون ریگ روان گم گشته صحرای آوارگی شدند حسن خان میواتی
بضرب تفنگ در گرد فنا رفت و راول اودی سنگه ماچند جوهان و رای چندربان
و دلپت رای و کنکو و کرم سنگه و دونگرسی و بسیاری از سرداران کلان ایشان
غبار راه عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای بادپایان لشکر اقبال نیست
و نابود شدند محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علیخان و بعضی دیگر تعاقب
را نا سانکا تعیین فرمودند و حضرت گیتی ستانی کامیاب اقبال شده بر این
نصرت عظمی و عطیهٔ علیا سجدات شکرگذاری حضرت باری عز اسمه گشاد
و بشت صوری و معنوی بازبسته سلسلهٔ الحمد را اوست بجای آورده چنین بنشست
یک گروه از جنگ گاه مخالفان را پیشتر راندند تا آنکه شب در آمد و از روز سیاه بود

بر دشمنان وشبستان عشرت بر دوستان بمت ازهنه اركان اعداجيع ساخته وآکوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرموده بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بمنزلگاه رسیدند وچون لقد بیرایرزی برفته بود که آن محمد قول دستگیر شود و مردم که در پی کریختها نامزد شده بودند اهتمام شایسته بظهور رسانید آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود دیا میدکس نگذاشته ما را خود بایستی رفت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح پادشاه اسلام یافت ومیر کلسو نیز از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده بود وآنحضرت اروقعات میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این تواردو در فتح دیالپور شده بود که در شهر ربیع الاول تاریخ یافته بودند چون فتح چنین بهمت کشورکشائی دولت نموده تعاقب ساختا نمودن و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا شد ومحمد علی جنگجنگ وشیخ کهورن وعبدالملوک قورچی با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که در میان دواب سر فتنه بر افراشته قلعه کول را گرفته بود وکچک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده بر کران شد وچون موکب عالی بدار الخلافه اکره رسید آن شوربخت پریشان روزگار را گرفته بدرگاه معلی آوردند وبیاسا رسید وچون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بانصوب شرف نهضت اتفاق افتاد وچهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات است نزول اجلال شد وخزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت وچون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود **رخصت حضرت جهانبانی بکابل وبدخشان ونهضت موکب جهان نورد حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت** چون انتظام ممالک کابل وبدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی آن در سال نهصد وسی وچهار که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بآنحضرت مکرمت فرموده بودند واکثر ملازمان دران خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی که بر تیغ اقبال فروغ نامیه جلال

عنوان مفاخر ومعالی طغرای مثال بیمثالی قرة عیون سلطنت والخلافه ابو النصر نصیر الدین محمد همایون را دو سه کروهی او لور نهم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند ودر همین زودی توجه والا بر استیصال بن افغان که در زمان آشوب رانا لکهنور ا محاصره نموده گرفته بود مصروف داشتند وقاسم حسین سلطان وملک قاسم بابا قشقه وابو المحمد نیزه باز وحسین خان دار المراد هندوستان علیخان فرملی وملک داد کرانی وتاتار خان خانجهان را محمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند وآن بخت برگشته باستماع نهضت مواکب عالی دار الخلافه اکره را پایه آسمانی بخشیدند ودر نهصد وسی وچهار سیر کول کوچ فرموده وازانجا بشکار سنبل توجه کاشته وآن کوهستان دلکش را تماشا کرده بدار الخلافه نزول اقبال فرمودند ودر بیست وهشتم شهر صفر فخر جهان بیگم وخدیجه سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند وآنحضرت برکشتی سوار شده استقبال فرمودند ودر بیست وهشتم شهر صفر لوازم فتوت بجای آوردند وچون خبر متواتر میرسید که میدنی رای حاکم چندیری جمعیت میکند ورانا سنگا با او یکجا میشود برای ادبار خود اسباب سرانجام میدهد بنابرین ساعت سعادت افزا متوجه چندیری شدند وشش هفت هزار جوان جان نثار کار گذار همراه چین تیمور سلطان از جلو وکالپی بر سر چندیری فرستادند وچهارشنبه هفتم جمادی الاول فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش بست وفتح دار الحرب تاریخ این تایید الهیست وبعد از حصول این اموال چندیری را باحمد شاه نبیره سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند ویکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد از بعضی افلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات نصوب چندیری رانا اراده طغیان نموده لشکر میکشید وچون با یرج رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فرد وس مکانی آنرا محکم ساخته آن سیه بخت آماده محاصره شده شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده تهدید نموده در اثنای راه سیاه اجل بر و تاخت آورده او را بیحوصله و را ایز کیت داد دعا کرفرو زمندار آب سیر ناپذیر میگذشت بسامع علیه رسید که معروف وپسر و بایزید استیلا

جناب کچواو از جنت و هشت آنجا بیدار شد در روز براعضای او مستولی شده دت کرده بهمان حال در آنجا نمود

صح

یافته اند و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته برابری آمده اند و قلعه شمس آباد را از ابوالـ
یزید باز بزور گرفته اند بنا بران عنان عزیمت آنحضرت بآن حدود منعطف شده و جمعی از بهادران
کارطلب را پیشتر روانه ساختند بمجرد دیدن سپاه بی زبان کیران پسر معروف از
قنوج گریخته و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ
گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال کشتی بندی نشسته رایات عالیه
کوچ بر کوچ رسیده در روز جمعه سیم محرم سال نهصد و سی و پنج میرزا عسکری که او را
از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش جنیدی طلب داشته بودند آمده بدولت
ملازمت استسعاد یافت و روز جمعه که عاشور بود گوالیار مخیم سرادقات اجلال
شد و صبح آن تماشای عمارت راجه بکرماجیت و مانسنگ فرموده متوجه دار الخلافه
شدند پنجشنبه بیست و پنجم محرم دار الخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادات شده دوشنبه
دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و عرایض متضمن
انواع خوشدلی و خرمی آوردند مرقوم بود که از صبیه [illegible] سلطان در خانه حضرت
جهانبانی فرزندی شد و نام او الامان نهاده اند و چون این لفظ نزد عوام مشتبه
بعبارتی ناسنجیده میشد خوش نیامد و نیز چون بی استرضای خاطر مقدس بود پسندیده
نیفتاد و رضاجویی پدر دانکاه چنین پدر و چنین پادشاه مثمر سعادات صوری و معنوی است
و نارضامندی باعث مکروهات ناپسندیدگی ظاهری و باطنی و لهذا اگر در عالم اسباب
شتافتن آن نوباوه سلطنت را از این جهان گذران از همین نارضامندی دانند
در پیش مزاج دانان روزگار بجا در باشد و بالجمله چون دار الخلافه مستقر رایات
عالیات شد داد سلاطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند آیین شگرف
جشنی بزرگ ساخته در تصفیه ملک شرق و اطفای نایره تمرد ارباب عصیان کنکش
فرمودند و بعد از گفت و گوی بسیار قرار بران یافته که پیشتر از توجه رایات عالیات
میرزا عسکری با لشکرگران متوجه شرق شوند و امرای آن طرف آب گنگ با
لشکرهای خود همراه شده درین خدمت عظیم تقدیم رسانند بموجب این قرار
داد دوشنبه هشتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود بسیر
و شکار بسمت دهلپور توجه فرمودند در سیم جمادی الاول خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار

راکرده

راگرفته سر شورش دارد از شکار مراجعت نموده بدار الخلافه نزول اقبال فرمودند و قرار
یافت که خود بنفس نفیس دولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند درین اثنا قاصدان از
بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را
بخود همراه ساخته با چهل هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم در میان
در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از مصالحه گذشته باشد
تا صاف شدن مهم هندوستان صلح کوته نمایند در فرمان عطوفت تبیان طلب هندال
میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بوده و نوشته بودند که انشاء الله سبحانه چون کار هندوستان
که قریب الاختتام است بانجام رسد مخلصان هواخواه کاردان فراخ حوصله را گذاشته
خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد باید که استعداد این یورش را جمیع بندهای
آماده نموده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال
از آب جون عبور نموده متوجه شرق رویه شدند و درین روزها ایلچیان نصرت شاه والی
بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند و نوزدهم دوشنبه جمادی
الآخره در کنار دریای گنگ میرزا عسکری بسعادت ملازمت رسید و حکم شد که میرزا
با لشکر خود از آنطرف آب فرود می‌آمده باشند و در نزدیکی کره خبر ویران شدن
محمود خان پسر سلطان اسکندر رسید و تا حدود غازیپور شتافته بهبور جیور دهه
نزول اقبال فرمودند و در اینجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان
دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع نموده بجهت دفع بین و بایزید بجانب سروار نهضت
اتفاق افتاد مخالفان با افواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت جوند
و اسکندرپور سیر فرموده خاطر از این حدود جمع ساخته بایلغار متوجه دار الخلافه آگره
شدند و در اندک زمانی عرصه آن مصر اقبال را از فر قدوم والاعزت نزهت سرای مقدس
گردانیدند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی تا کابل در بدخشان عشرت پیرای
خاطر سعادت مظاهر بودند ناگاه یکبار شوق محفل اعلیحضرت گیتی ستانی که عالمی بود از
کمالات صوری و معنوی گریبان گیر شده بی اختیار عنان تماسک از دست داده
بدخشان را به سلطان ویس که میرزا سلیمان دامادی او داشت سپرده بجانب
آن قبله اقبال و کعبه آمال شتافتند چنانکه در یکروز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار

بکابل آمده بود در عیدگاه بملاقات آنحضرت سرور استسعاد یافت و حیران شد
سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان می برد هرچند
بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقای جانفزای آن
قبلهٔ اقبال را مشاهده مینمودم اما رتبهٔ عیان را حالتی هست که بیان کمینهٔ او نتواند رسید
و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند و از انجا قدم عزیمت
در رکاب بهمت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک
فرصتی بدار الخلافه اگره که از فر پایهٔ اورنگ پادشاهی سجده گاه سعادتمندان
روی زمین گشته بود رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشته از غرایب حالات
انکه حضرت گیتی ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان
مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سر زده بر منوال کرم
سعادت فروزان شده لمعهٔ گلشن دیدها روشن گشت مقرر است که هر روز شهریاران
عیدست اما آنروز از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب
یافت که فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر
تاریخ رشیدی نوشته که در سال نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند و فقیر علی را در بدخشان گذاشتند
و دران ایام قرة العین سلطنت میرزا الور برحمت ایزدی پیوسته بود و آنحضرت را
ازین واقعه اندوهی عظیم روی داده مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش
خاطر اشرف ساختند و حضرت جهانبانی مدت در ملازمت آنحضرت بهره مند دین و
دولت بودند و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند و بارها بزبان مقدس
ایشان میرفت که همایون مصاحب بی بدلیست و الحق کمال عبارت از وجود اقدس
آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان سعید خان که از
خواقین کاشغرست و نسبت خویشی دارد و با انچه بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته بطلب سلطان اویس و دیگر امرای بدخشان بخیال
خام خود رشید خان را در یارکند گذاشته متوجه بدخشان شد و پیشتر ازانکه او
ببدخشان آید میرزا هندال رسیده قلعهٔ ظفر را مستحکم ساخته بود سعید خان

سه ماه

سه ماه محاصره قلعه نموده بی بهره بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان بموقف
عرض گیتی ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند آنحضرت
بجهة استحکام مهم بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواجه از معامله نافهمی
تقاعد نمود آنحضرت بحضرت جهانبانی که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور
کامیاب سعادت بودند فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینند ایشان عرض
کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده ام و نذر کرده ام که دیگر باختیار
خود حرمان بر خود نپسندم و امتثال حکم اقدس را چاره نیست بنابران میرزا سلیمان میرزا
رخصت بدخشان فرمودند و بسلطان سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق صدق
این امر بغایت عجب نمود اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را اگر حقوق
منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا که نسبت فرزندی دارد بدهند موقع خواهد بود
والا ما از ذمت خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم دیگر آنکه ایشان دانند و میرزا سلیمان
پیش از آنکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود
چنانچه گذارش یافته میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را
بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شد و آنحضرت حضرت جهانبانی را بعد از
چندگاه که در ملازمت بودند بسنبل که بجاگیر ایشان مقرر بود رخصت فرمودند و تا
ششماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضهٔ تب بر مزاج اعتدال
امتزاج ایشان طاری شد و رفته رفته بامتداد کشید حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی آرند و ازانجا بکشتی
روانه سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند جمعی کثیر از اطبای دانا که در پای تخت
حاضر بودند باستصواب افکار در علاج همت گمارند در اندک فرصتی براه دریا قدوم برکات
گرامی ارزانی داشتند هرچند اندیشه در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند
مزاج از انحراف بصحت زاید رجوع نکرد چون مرض مزمن گشت روزی بر لب آن طرف
آب جون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشهٔ معالجه میفرمودند میر ابو البقا که از اعاظم
افاضل آن روزگار بود که از حد دیروران پیشین خیال رسیده که در امثال این امور که اطبای
صوری از معالجهٔ آن عاجز شوند چاره کار چنان دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده

صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند حضرت گیتی ستانی کشورگشایی فرمودند که بهترین چیز
نزدیک همایون منم و بهتر و شریفتر از سر من همایون چیزی ندارد من خود را فدای او
ایزد جهان آفرین قبول کند خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند
که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایه دولت آنحضرت نعم طبیعی
خواهند پیوست این حرف چرا بر زبان باید گذرانید مقصود از آنچه از بزرگان پیشین
نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس همان الماس بی بها که از
غنیمت در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آنرا بایشان عنایت فرموده اند تصدق
باید کرد فرمودند مال دنیا چه وقع دارد و عوض همایون چون تواند شد خود را فدای
میکنم که کار بر وی سخت شده و طاقت از آن گذشته که بیطاقتی او را توانم دید ولی
رنج او را توانم تاب آورد و آنگاه بخلوت مناجات درآمده شغل جامی که این طبقه در
می باشد بجای آورده سه بار بر گرد حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشتند چون
دعوت ایشان بطراز اجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند بر داشتم
بر داشتیم فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شد و در عنصر حضرت جهانبانی
خفتی طاری گشت چنانچه در اندک فرصتی صحتی کامل روی نمود و ذات معلی صفات
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدی رسید
اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت و امارات رحلت و انتقال از وی
حال هویدا گشت تا آنکه بادل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان دولت و اعیان ممالک
احضار فرموده دست بیعت خلافت بر دست همایون نهاده بجانشینی و ولیعهدی
خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایه سریر خلافت
صاحب فراش گشتند خواجه خلیفه و قنبر علی بیگ و تردی بیگ و هندو بیگ و جمعی که
در ملازمت حضرت بودند نصایح بلند و وصایای گرامی که سرمایه دولت ابدی و
سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل
رضای الهی و رعایت رعایا و نگهبانی خلایق و عذر پذیرفتن مقصران و گذرانیدن از جرم
گناهکاران و رعایت حزم کار آگهان و از پا انداختن سرکشان و ستمکاران
و رهنمونی بد فرمودند و بر زبان اقدس راندند که خلاصه وصایای ما آنست که قصد

برادران

برادران نکنند هر چند سزاوار آن گردند والحق پاس انفاس وصیت آنحضرت بود که حضرت
جهانبانی جنت آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و با نتقام نکوشیدند چنانچه
از سوانح احوال روشن خواهد شد و در هنگام اشتداد مرض حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی میر خلیفه از آنجا که عالم بشریت است بواسطه توهمی که از حضرت
جهانبانی بخاطر او راه یافته بود کوتاه اندیشه گشته میخواست که مهدی خواجه را
بسلطنت بردارد و خواجه نیز از تباه رایی و بدمستی و نامعامله فهمی کوه خیال
باطل او داده بهره ور زیر بار آمده بیگانه هجوم کرم مساخت آخر الامر بوسیله
درست گویان دور بین براه راست آمده ازین اندیشه باز آمد و خواجه مذکور را
منع کرد که بدربار حاضر نشود و منادی کردند که کسی بخانه او نرود بتایید الهی
کار بجای خویش و حق بمرکز خود قرار گرفت بتاریخ ششم جمادی الاول نهصد و
سی و هفت در چهار باغی که بر لب آب جون در دار الخلافه آگره سر سبز کرده آن
بهار اقبال بود این عالم هویدا را بدرود کردند فضلای عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت
قطعه ها و تراکیب گفته از آنجمله مولانا شهاب معمای این مصرع تاریخ یافته همایون بود
وارث ملک وی محالست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی ایات بدفترها
گنجایش آید مجملش آنکه اصول هشتگانه جهانبانی را که اول بخت بلند باشد دوم همت ارجمند
سیم قوت کشورگشایی چهارم ملکداری پنجم کوشش در معموری بلاد ششم صرف نیت
بر فاهیت عباد هفتم خوشدل ساختن سپاهی هشتم ضبط ایشان از تباهی تمام
اکمال بر وجه مستوفی داشتند و در فضایل مکتسبه متعارفه رسمیه در کار نیز سر آمده
بودند آنحضرت را در نظم و نثر پایه عالی بود خصوصا در نظم ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت
و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن مندرجست و کتاب مثنوی که مبین نام دارد
تصنیفات مشهور و نزد زبان دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور و رساله والدیه
خواجه احرار که در دانه ایست از بحر معرفت در سلک نظم کشیده اند بغایت مطبوع آمده
و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح
بلیغ نوشته اند که دستور العملیست بجهت فرمان روایان عالم و قانونیست در آموختن
اندیشه های درست و فکرهای صحیح و طراح تجربه پذیران و دانش آموزان روزگار دان

دستور اهل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان مطاع شاهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتی که
رایات عالیات از گلشن بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بود میرزا خان خانان ابن بیرامخان بفارسی ترجمه نمود تا فیض عام الخاص آن بعموم تشنه لبان رشحات
سعادت فایض شود و گنج پنهان او در نظر تهی دستان دانش آشکار گردد
و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار
دلپذیر دارند از انجمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرت است

درویش نه ایم اگرچه نه از خویشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور است مگو شاهی از درویشی شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم

واین دو مطلع از اشراقات ضمیر انورست

هلاک میکندم فرقت تو دانستم وگرنه رفتن ازین شهر میتوانستم
تا زلف سیهش دل بستم از پریشانی عالم رستم

و آنحضرت را در عروض رسائل شریفست و از انجمله کتابیست
مفصل که شرح فن تواند بود و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر بلند اختر
ماندند اول حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه دوم کامران میرزا
چهارم هندال میرزا امیات قدسیات گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم این سه هر
از یک والده اند و از اجلهٔ اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط حضرت
عزت فردوس مکانی کامیاب سعادت بودند یکی امیر ابو البقاست در علم و حکمت پایه
بلند داشت دیگر شیخ زین صدر که نبیرهٔ شیخ زین الدین خوافی بود و اسطه علوم
متعارفه ورزیده بود و حدت طبع داشت و از نظم و انشا آگاه بود و در دوام صحبت
آنحضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت
هم یافته بود و دیگر شیخ ابو الوجد فارغی خال شیخ زین الدین خوش صحبت و خوش
طبع بود و شعری میگفت و دیگر سلطان محمد کوسه لطیف طبع و شعر شناس بود و از
مصاحبان امیر علیشیر و در ملازمت معزز میزیست دیگر مولانا شهاب معمائی حیدری تخلص
از علم و فضل بهرهٔ وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب او را از خراسان طلب نموده
بودند در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجه ممتاز بود دیگر سرخ و داعی که
شاعر بی تعین بود بفارسی و ترکی شعر میگفت دیگر ملا بقایی در شعر سلیقهٔ درست
داشت در زمین مخزن اسرار بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته است دیگر نظام الدین علی

سیم عسکری میرزا

خلیفه

خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت
مرتبهٔ عالی داشت از فضایل و کمالات خصوصا طب بهره مند بود دیگر میر درویش محمد
ساربان مرید و منظور ناصر الدین خواجه احرار در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت
و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر خواندمیر مورخ و او فاضل و خوش صحبت بود
و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا و غیره دارد
دیگر خواجه کلان بیگ از امرای بزرگ و اهل نشست بود و در سپهگری و اطوار و
شایستگی و فضایل ممتاز بود و برادرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص و اهل
نشست بود دیگر سلطان محمد دولدی از امرای بزرگ و اخلاق پسندیده و صاحب نشست بود
چون مقصود ازین شگرفنامه احوال سلسلهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهی است از حال
دیگران باز مانده شروع در قدسی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند
و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را آماده احوال نویسی بزرگ دین و دنیا و
خدیو صورت و معنی میسازد

مولود حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی

مظهر کرامات عالی مصدر الهامات
متعالی رافع سریر خلافت عظمی ناصب لوای ریاست کبری ملک بخش ممالک ستان
مسندنشین سعادت نشان موسس قوانین نصفت و عدالت مرتب براهین
عظمت و جلالت منبع رافت و احسان مورد انهار علم و عرفان ابر در ار صفوت
و صفا بحر مواج فتوت و وفا حق گزین حقیقت شناس کثرت آیین وحدت
اساس هم پادشاه درویش نصاب هم درویش پادشاه خطاب چمن پیرای
نظام دین و دنیا نخلبند بهار صورت و معنی گره گشای اسرار ازلی و ابدی عضاده اسطرلاب
حکمت علمی و عملی در معابد ریاضت و مناهل افاضت افلاطون یونانی در فنون حکمت و
همت اسکندر ثانی گوهر محیط دریا و فروغ چهار گوهر مطلع انوار اعظم
و مشرق سعد اکبر همای آسمان بال اوج بلند پروازی نصیر الدین محمد همایون پادشاه
غازی انار الله برهانه سبحان الله گویا بر نقش قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و
جلباب عنصری انداخته بودند میدان عبارت در تکاپوی مدیحش تنگ است و جولان
اشارت از شهرستان مناقبش فرسنگ در فرسنگ لله الحمد که نزدیک شد که بی اختیار دست

ازسعه علیه باز داشته درد این مقصود حقیقی آویزیم اکنون شروع بمجملی از وقایع بدایع حضرت
جهانبانی جنت آشیانی مینمائیم که هم مقصد و درین مقدمه نزدیک هست و هم شرح احوال آن
پادشاه مرا متضمن هم خدای مجازی این خدیو الهی را پرده گشائی کرده تشنه دلان
وادی های از زلال معرفت سیراب میسازیم و هم خود را تشنه جگر به حل دریای شرح شمایل
قدسیه این کامل الذات نزدیک میگردانیم حاشا حاشا بیان کمالات این جوهر فرد که از مثل
منی آید تنها گوهر او مثل اوئی می باید ها ی ها ی آن گوهر یکتا ی دریای معرفت را مثل کی است
سخن خود را آب میدهم و برای خود کاری میکنم ولا آلئه آشنائی معرفت میسازم و زبان را
جلای معنی می بخشم ای جویای دریافت سوانح آگاه باش و پذیرای سخن شو که ولادت
باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه ماه ذی قعده نهصد و سیزده
در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات عفاف ماهم
بیگم واقع شده آن عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسانند و بسلطان حسین میرزا
نسبت خویشی دارند و از بعضی ثقات شنیده شده که نسبت عالی ایشان چنانچه
نسبت والای والده ماجده حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام میرسد آن قدسی
قباب نیز بهمان سلسله مقدسه منتهی میشود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در وقتی که بیرش
فرزندان سلطان حسین میرزا نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حباله عقد
در آورده بودند مولانا مسندی تاریخ ولادت سلطان همایون یافت و شاه فیروزقدر
و پادشاه صف شکن و کلمه خوش باد نیز تاریخ این زمان سعادت قران میشود که افاضل عصر
یافته اند و خواجه کلان سامانی گفته تاریخ سال مولود همایون شه است زادک الله تعالی قدرا
برده ام یک الف از تارکش تا کشم میل در چشم عدا جلوس آنحضرت بر سریر فرماندهی نهم جمادی
الاول نهصد و سی و هفت در دار الخلافه آگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف
شده و بعد از چندروز سیر دریا فرموده اند و سفاین طرب بجر شوق در آورده
کشتی پر از در و زر انعام کرده اند و با این زر بخشی بنای دولت را اساس نو زین
نهاده آری کسی را که فرمان روای جهان کردانند اول داد و دهش با کرامت فرمایند
شهر مردمی سرفرازی کند سر آن شد که مردم نوازی کند داده ام را شیرازان کشت شاه
کرمهمان نوازست در میدگاه و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از

بدایت

بدایت حال تا هنگام سریرآرائی که سن اشرف به بیست و چهار رسیده بود آثار بختیاری
و کامکاری از ناصیه اقبالش پیدا و انوار سری و سروری از لایحه مجد و جلالش
هویدا بود و چگونه شعشعه بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور
شهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بودند و همین نور بود که در فتوحات حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت و همین نور بود که از اشراقات انوار
جهانگیری صاحبقرانی جلوه گر شد و همین نور بود که از جبین الن قوا در نقاب موالید ارکان
اصداف و لآلی شاهوار نمودار گشت و همین نور بود که بر دوش نیاکان عز و شان
دولت آرای شد و همین نور بود که از آدم تا نوح باستعدادات نور افزای بود اسرار
سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایره حصر و احصا بیرونست هر کس را
قوت شناخت که این معانی نیست و قدرت دریافت این دقایق نی و مجملا حضرت
جهانبانی به نیروی این نور ایزدی که در چندین دهور و اعصار بر دوش خاص لباس
مخصوص پوشیده جان افروز بود و نزدیکست که بظهور اعلی رسد چنانچه فرزند کمهای
صوری و معنوی از پیش طاق نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد و کمال جهانبانی نهایت
شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده همگی همت عالی مصروف رضاجوئی پدر بزرگوار
سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند داده بودند و با این
بزرگی و بزرگ منشی نگاهی بخود نینداختند و خود را در میان ندیدندی و لهذا بهمین
نیت درست و همت بلند بهر کاری که متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند
فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت و دولت را با شفقت
و مرحمت جمع ساخته جهان آرای بودند در اقسام علوم خاصه ریاضی در زمان
خود نظیر و سهیم نداشتند با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات عالی سمات
فراهم آمده بود و چون در متابعت مراسم وصیت تقسیم مملکت صوری پرداختند
غایت عدالت کار فرمودند و کمال انصاف بلکه و فور تفضل و احسان بجای آوردند
و فور کمال معنوی که سلطنت حقیقی همان تواند بود آن خود عطیه الهی بود که اختصاص
بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک از اخوان از نعیم آن موائد میراث
بهره نرسید و یکی از منسوبان درگاه را بمواجب مناصب عنایت فرمودند مجملا جابر

میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل بمیرزا عسکری اختصاص یافت و سرکار
الور بهندال میرزا مکرمت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند
و باندک فرصت دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عساکر
منصوره در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفتی میزد مثل محمد
میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی
گیتی ستانی بوده بدامادی آنحضرت مشرف بود و از کوته نظری و ناقص بینی ابواب
منازعت می‌افشاند بکمر خدمتکاری بر میان موافقت بست و آنحضرت بدولت و
اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند و قریب یکماه آن قلعه
محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده ده دوازده من
طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته
قلعه چنار شدند افواج گیتی ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت پوشیده نماند که
این قلعهٔ فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خان حاکم
سارنگخانی بحراست او اشتغال داشت بعد از قضیهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانه
جمال خان از بداندیشی پسر نابرخوردار او پر شد شیرخان که بفنون دغا و مکر
کرلاد علکنام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بود بزنی خواست و باین حیله آن
قلعهٔ عالی را بدست آورد شیرخان چون از آمدن افواج جهانگشای آگاهی یافت
جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان در آن قلعه گذاشته خود بر آمد و ایلچیان کاردان
فرستاده در گریزت سخن سرا شد آنحضرت زمانه سازی فرموده سخنان او را بموقف قبول
داشتند و او عبدالرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاد تا از صدمات
موکب پادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد این پسر پیوسته در
ملازمت بوده دایم خدمت کردی و در هنگامی که رایات جهانگشایی براه تنبیه و تادیب سلطان
بهادر بمالوه رسید آن بی سعادت از موکب همایون گریخت و در همین وقت که بعضی و از آن
از گروه افغانان سر فتنه برداشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند یا بزودی ماده
بهادران اخلاص گزین به نسبت آباد عدم فروشد و خس و خاشاک این گروه اشرار را پاک
ساختند و جنید برلاس را بجونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند

و چون طنطنهٔ ملک گیری و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت و در نهصد چهل
و نه از والی گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرک
سلسلهٔ اخلاص شد و آنحضرت فرستاده‌های او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته
و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند و هم درین سال قریب دار الملک
دهلی بر کنار دریای جون شهری اساس فرموده نام او را دین پناه نهادند و یکی از
فضلا تاریخ آن شهر پادشاه دین پناه یافتند و بعد از آن محمد زمان میرزا و محمد
سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند و آنحضرت
عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ نواحی بوجپور نزول
اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر ایشان
فرستادند او بتایید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان
میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند و محمد زمان میرزا را مقید ساخته به بیانه فرستادند
و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند و محمد زمان میرزا بعد از چندی
زمانه فرمان لباسی ظاهر کرده از بند بر آمد و گریخته بطرف گجرات پیش سلطان
بهادر رفت و اکثر ممالک معمورهٔ دلگشای هندوستان که در زمان سعادت
پرتو حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از عدم فرصت و قلت مجال مفتوح نشده بود
بیازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند **ذکر آمدن میرزا کامران از
کابل به پنجاب** چون میرزا کامران خبر شتافتن حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی شنید از روی بی حوصلگی میرزا عسکری را قندهار سپرده متوجه هندوستان شد
که شاید کاری از پیش تواند برد هر گاه تاج دولت بتارک دولتمندی سر بلندی
یافته حمایت ایزدی و صیانت الهی نگاهبانی او کند اندیشهٔ تباه ادراک تباهی چه
گزند و چنین روایت کنند که در آن ایام میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی حاکم لاهور بود و میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه بیک ارزاه
مکر و تلبیس کشتی اعراض کرده سخنان در بست باو گفت و قراچه بیک شبی دیگر با
لشکریان از آزار دوی میرزا گریخته بلاهور آمد و میر یونس علی مقدم او را گرامی
داشته کمال مردمی بجای آورد و اکثر اوقات او را بمنزل خود میطلبید و باهم صحبت دوستانه

میداشتند و آجه بیک منتظر فرصت می‌بود تا آنکه شبی در مجلس شراب در هنگامی که سپاهیان
عمده او بجا یکسر رفته بودند گرفته در بند کرد و کسان خود را در دروازه‌های قلعه لاهور تعین کرده
بتعجیل کس بطلب میرزا کامران فرستاد میرزا که منتظر همچنین بود ایلغار کرده زود خود را بلاهور
رسانید و شهر را متصرف گشت و میر یونس علی را از بند برآورده عذرخواهی کرده گفت اگر
آنجا می‌باشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد میر یونس علی قبول خدمت نکرده و از نو رخصت کرده
متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را بر پرگنات
سرکار پنجاب تعین فرمود تا کنار آب ستلج که آب بود یا نه اشتهار داده بتصرف درآورده
و از راه گریزت ایلچیان دانا فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده و استدعای مقرر
داشتن این محال کرد حضرت جهانبانی نیز از آنجا که دریای جود ایشان موج خیز بود این
محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهری و پاس نصیحت دولت افزای حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی بر وی مقرر داشتند و فرمان معلی در مسلم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف
نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت غیر مترقب شکر آنها بجای آورده و پیشکشها بدرگاه
والا فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته مدایح حضرت
جهانبانی گفته فرستادی از آن جمله دفعه این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد

حسن تو دمبدم افزون بادا / طالعت فرخ و میمون بادا
هر غباری که ز راهت خیزد / نور چشم من محزون بادا
گر دلان ابروی لیلی آید / جای او دیده مجنون بادا
هر که گرد تو چو پرگار نگشت / او ازین دایره بیرون بادا
کامران را که جهان ذات بقا / خسرو دهر همایون بادا

و همانا که دعای او باجابت رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی از دایره اعتبار بلکه از دایره هستی بیرون
آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بظاهر
انداخته او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند و بمجلس التفات جایزه غزل بتقریب ساحت
حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس خاطر داشته در موقف
فرمانبرداری می‌ایستاد و مشمول عواطف و محفوف بعنایات میشد و در نهصد و شش
... ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیگ داد و باعث بر آنکه میرزا
عسکری بکابل می‌آمد در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران را
این ناخوش آمد قندهار را ازو تغییر کرد **نهضت موکب مقدس جهانبانی جنت
آشیانی**

جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت مراجعت بمستقر خلافت چون خاطر قدسی
حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محروسه فارغ شد در نهصد و چهل و یک عنان عزیمت
بفتح دیار شرقی معطوف داشتند که بنیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود و رایات اقبال
بقصبه کنار که در حدود کالپی است رسیده بود بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصره
قلعه چتور نموده و جمعی کثیر همراه تاتارخان کرده است و او باندیشه تباه و خیالات محال
گرد سر دارد آنحضرت باستشاره بخت بیدار در جمادی الاول نهصد و چهل و یک
توجه بر دفع مخالفان گماشته کوس مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کار آگاه پوشیده
نیست که سلطان همیشه در اندیشه بلند پروازی می‌بود خار آرزوی تباه در کام جان
شکسته میداشت اما چون پیش از عهد ایالت گجرات که مجرد از میگشت و بچشم عبرت
کارنامه جنگ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را که بسلطان ابراهیم واقع شده
بود دیده بود بهیچ وجه مقابله سپاه نصرت قرین این دودمان را بخود قرار نمیداد
و این معنی را مکرر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد چون تاتارخان آمده او را دید همواره
مقدمات باطل خاطرنشان میکرد و پیش آمدن از حریم ادب را آسان و آسان مینمود و
سلطان بهادر چندان مقید نمیشد تا آنکه روزی پوست کنده بتاتارخان گفت که
من تماشا کرده دست بر این سپاه تنگ کرده بوده ام لشکر گجرات حریف ایشان
نیست من تدبیر و حیل لشکر ایشان را بخود رام خواهم ساخت و بهمین نیت
ابواب سفر این گشاده زربخشی کردی و ازین جنس لشکر که حکم مولدی بوده اشت
تا ده هزار کس ملازم خود ساخته بود در آن اثنا محمد زمان میرزا با تعلق نوکران
پادشاه ... که نگاهبانان او بودند از بندخانه گریخته بگجرات رفت و والی آنجا
بمقتضای سودای خامی که بخت آمدن میرزا را غنیمت دانسته در مراعات احوال
او پرداخت حضرت جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که مقتضای مواثیق و عهود
آنست که جماعه که حقوق بعقوق مبدل ساخته اند و با مغضوب گریخته آمده اند
گرفته بدرگاه معلی فرستند یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند تا آثار یکجهتی
بر عالمیان ظاهر گردد سلطان بهادر از معامله نافهمی یا مستی دنیا در جواب نوشت
که اگر بزرگ زاده پناه بما آرد مرتبه رعایت آید بقاعده محبت و اخلاص منافی ندارد

ولیعهد موافق مضرتی نمیرساند چنانکه در زمان سلطان اسکندر بودی با آنکه در میان
ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود و سلطان علاء الدین برادر او و چندین سلطان
نژادان بتقریبات از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آثار مردمی دیدند و اینمعنی اصلا باعث
فتور در مواد مودت نگشت حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب نوشتند بامضمون
که علامت رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پیمان غیر ازین نیست که امری که موجب تزلزل
ارکان صداقت بوده باشد مطلقا بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد
و این دو بیت دران جریدهٔ اقبال درج بود ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقت
طوطی کلک از زبان تو با دل موافقت درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد نهال دشمنی بر
کن که رنج بیشمار آرد زنهار و صد هزار زنهار که پندها را گوش کن و آن مخذول را
سر براعلی فرست یا دست رعایت از تربیت او باز داشته در آن ولایت مگذار
و الا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیهٔ
علاء الدین و امثال او کرده اند این قیاس مع الفارق راجع بپایهٔ اقبال آن حضرت نمی بود
و این طرز دیگر است و نشاید از جراید تواریخ معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی
با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مایل نبودند چه مشار
الیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت اما چون قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر
که بحضرت پیش او رفتند آنحضرت چندین نوبت او را ابتلاع از حمایت آنها منع
فرمودند چون او از قبول این سرباز زد آنچه مقدور همت بود بظهور رسید سلطان بهادر
از تنگ شرابی و بدمستی جواب هوشمندانه ننوشت درین میان تاتارخان آماده ساخته
پست کرور [illegible] قدیم گجرات که چهل کرور گجرات معمول و مقلیست تعلقه زنهور و بیاد
که بصلاح تاتارخان در مواجب سپاهی نو خرج کرده شود و سلطان علاء الدین پدر تاتار
خان را با فوجی عظیم بکالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید و برهان الملک
بنبانی و طایفهٔ از اکهراتیا بیزا انمرد ساخت که بجدود [illegible] کوشش نموده عزیمت پنجاب
نمایند و بخیال آنکه در لشکر منصور سراسیمگی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت
هرچند تیزهوشان کاردان گفتند که یکجا رفتن لشکر مناسب مینماید سودمند نیاید
و بنیزی میمنی همان شکستی را ابرمز و تصریح بر لوح ظهور نگاشتند فایده نکرد بجود

اندیشه

اندیشه نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعوی ریاست هندوستان دارند
تماشای ایشان در میان سلطان مضرتی ندارد و شایع نقض عهد سلطان عاید
نخواهد شد تاتارخان بعزیمت پی اصل روانه سمت اصل دهلی ساخت و خود را
خارج و داخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور پیش گرفت تا هم این قلعه را بگشاید
و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بندد پوشیده نماند که سلطان علاء الدین
عالمخان نام داشت او برادر اسکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود بعد از فوت
سلطان اسکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود و در حدود سهرند دعوی سلطنت
کرده سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت و باتفاق جمعی از افغانان [illegible] متوجه
آگره شد و سلطان ابراهیم بقصد پیکار بر آمد و نزدیک [illegible] چون هر دو فریق
بهم رسیدند سلطان علاء الدین مقاومت جنگ صف را در خود ندیده شبیخون
آورد و کاری نساخت و خسران زده بازگشت و از راه سالوهی و بدرونی
بکابل رفت و در جنگ ابراهیم از سپاهی لشکر منصور بود تاتارخان بگجرات
شتافت و سلطان بهادر او را اعتبار کرد و حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بعد از فتح هندوستان بر مکامن خاطر او آگاهی یافته بدخشان
فرستادند و بدستگیری افغانان سوداگران از قلعهٔ ظفر گریخته بافغانستان آمد
و از انجا ببلوچستان پیوست و از ان دیار بگجرات شد القصه چون این نوجها
روانه شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده بجمع لشکر پرداخت و قریب چهل
هزار سوار از افغانان وغیره بر وی گرد آمده تا آنکه آمده بیانه را بگرفت و چون بحضرت
جهانبانی که بیورش ممالک تسخیر شرقیه نهضت فرموده بودند این خبر رسید عنان
توجه معروف ساخته در زود ترین هنگامی بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و
میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیر علی
و زاهد بیک و دوست بیک را با هجده هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند و فرمودند که
دفع این فوج بزرگ که بخیال تباه دهلی روی می آید در ضمن استیصال نوجها دیگر است
پس همان بهتر که بر دفع همین فوج گماشته شود و چون افواج قاهره نزدیک مخالف
رسید ترس بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا میشدند چنانچه لشکر

مخالف رفته بود در اندک زمانی سی هزار سوار کشید چون ابرام تمام این لشکر اختیار کرده
بود و مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت و نه روی جنگ کردن آخر تاتارخان
شکسته در معرکه اول معرکه در آمد و چندانکه توانایی داشت دست و پا زد و آخر کار بدست
و پاسنده هدف تیر هلاک و علف تیغ مبارزان سفاک گشت و از پراکندگی این لشکر
همان طور که بر خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمد و آن دو فوج دیگر از صیت نصرت
و اقبال لشکر منصور خود پراکنده شدند

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر ولایت گجرات فارغ بود و والی آنجا پیوسته راه
وفاق و اخلاص می‌پیمود لیکن چون جهان آفرین میخواهد که ملکی را بفر قدوم دادگری آرایش
بخشد ناگزیر اسباب آنرا آماده سازد و مصداق این معنی کردار والی گجرات است
که از غرور ذاتی و هجوم جوش آمد گویان و فزونی مستی دستان و کمی هشیاری و هشیاران
بی جهتی نقض عهود و نقض روابط صوری نمود و مصدر چندین امور ناملایم شد لاجرم همت
والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد بنا بر آن در اوایل جمادی الاولی
نهصد و چهل و یکم بتایید دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب
سعادت نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک قلعه
رای سین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرایض و پیشکشهای گرامی فرستادند
که قلعه از پادشاهست و ما بنده پادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود
این قلعه چه خواهد بود القصه چون مقصد فتح ممالک گجرات بود بآن مقید ناشده متوجه
ولایت مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد طنطنه یورش
جهانگشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصوره بسلطان بهادر که قلعه چتور را محاصره
داشت رسید از خواب غفلت بیدار شده با ملازمان خود مشورت نمود جمعی بر آن شدند
که مهم قلعه هم وقت میسر است و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمیرسد مناسب آنست که مهم
قلعه را موقوف داشته روی بروی لشکر پادشاهی شویم صدرخان که سرآمد
که سرآمد طبقه اهل علم و فضل بود در جرگه سپاهیان صاحب منصب والا گشته باصابت رای
و تدبیر منزلت گرفته گفت مناسب آنست که کار قلعه را که نزدیک رسانیده‌ایم باتمام رسانیم

و ما که بر سر کفار آمده باشیم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد و اگر چنانچه در ترک غزا جنگ با او
معذور باشیم این رای پسندیده سلطان بهادر آمد و از روی استقلال ثابت قدم
ورزیده تا آنکه در سیم رمضان نهصد و چهل و یک سلطان قلعه چتور را مفتوح ساخت
و بصوب موکب عالی روان شد مخیم اقبال عرصه اجین بود چون جسارت سلطان بهادر
بسامع علیه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات
مالوه است در کنار کول آب که در کلانی و پهناوری دریایی بود از جانب این دو لشکر
فرود آمد و میان هراول حضرت جهانبانی بتکه بهادر و جمعی و میان هراول سلطان
بهادر سید علی خان و میرزا مقیم که خراسان خان خطاب داشت کارزار پیوست
و مخالفان شکست افتاد و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد تاجخان و صدرخان
یادکرده لشکر ما تازگی فتح چتور کرده و هنوز چندان ضرب حرب لشکر پادشاهی
ندیده بدل قوی بکار جنگ خواهند پرداخت توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد
رومی خان که توپخانه حواله او بود و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانه عظیم
همراه داریم با وجود چنین استعداد آتش بازی خود را به تیغ زدن چه معنی دارد
مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور آن خندق زده اول این سلاح دور را
کارفرماییم تا لشکر مخالف روز بروز متنقص پذیرفته از هم پاشد و جنگ شمشیر
و تیر بجای خود است آخر بر همین قرار ایستادند همواره هنگامه جنگ گرم میشد و شکست
شکست بر گجراتیان می‌افتاد و از سوانح اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و یکه
جوانان بزم باده پیمایی گرم کرده بودند و هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی
میراندند یکی را که هوش معامله دانی کمتر مانده بود حکایت در آمد که ازین گذشته تا
کی حرف سرایی شود امروز که غنیم در برابر است متوجه او باید شد و عیار کار خود را
ظاهر ساخت و بی آنکه بهوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان می
کس که قریب دویست کس بودند مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند چون
نزدیک رسیدند یکی از اعیان لشکر گجرات با قریب چهار هزار کس بیرون اردو آمده
پاس میداشت پیش آمد و عرصه نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت در نیاید گجراتیان را
دل از دست رفت و انهزام یافته باردو در آمدند چون این بزم دوستان کار نمایان کرده

معاودت نمودند جهت این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد
ازان از قلعه آرایه خویش کم کسی برآمدی و پیوسته سپاه نصرت قرین اطراف آمده
راه آمد شد غله میزدند تا آنکه در اردوی گجراتیان قحطی عظیم پدید آمد روز عید رمضان
محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرات پیش نهاده برآمده از آن طرف
نیز جمعی بجنگ پیش آمدند دو سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند و حیله و روباه
بازی عساکر فیروزی آثار پادشاهی را بر مجرای توپخانه رسانیدند و یکبار توپها را
آتش دادند آن روز بعضی مردم پادشاهی را چشم زخم رسید بعد از هفده روز که
ساعت مختار بود حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته
جنگ اندازند درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس بیشتر می کشید و بی
دولتی را اسباب آماده تر میگشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب شنبه بیست و یکم
شوال سال مذکور سلطان بهادر خود روان شده بفرمود که تا تمام ضرب زنها
و دیگهای کلان را پر دارو کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند چون شام در آمد
سلطان بهادر با میران محمد شاه و پنج شش از نزدیکان خود از فرجه سراپرده بر
آمده روبجانب آگره کرده بجهت بی غلط کردن بجانب مندو روان شد و صدر خان
و عماد الملک خاصه خیل بود و باتفاق سی چهل هزار سوار از راه راست متوجه
مندو شدند و محمد زمان میرزا جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت امروز
غریو و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوی معلی
ظاهر نمود و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند
و انتظار ظهور تباشیر صبح میکشیدند تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که
سلطان بهادر بصوب مندو فرار نموده است بهادران لشکر فیروزی مند اردوی
سلطان بهادر درآمده دست بغارت گشودند و اسباب و اموال و فیل و اسب
فراوان بدست درآمد و خداوندخان که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود
بدست افتاد و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت
نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میر هندو بیگ با لشکران از
عقب لشکر گریخته فرستادند آری هر کس که به تیره رایان نشیند تیره رای شود خصوصا

عهد و پیمان شکسته با چنین خداوند جهان که قبله صدق و سداد باشد شعبده باز از پیش آمده
نرد منازعت بازد هر آینه او را چنین روز بد پیش آید مجمل آنکه چون صدر خان و عماد الملک
از اینجا روان شدند راست بقلعه مندو برآمدند و حضرت جهانبانی نیز متعاقب لشکر
منصوره آمده بقلعه نزول اجلال فرمودند و دور خیمه مخیم اقبال گشت و درویشان لشکر
مخالف گریخته بملازمت پیوست و خلعت سرافرازی یافت و روز چهاردهم سلطان
بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازه جولی مهیسر بر قلعه مندو برآمد و
سخن صلح درمیان آورد که گجرات و چیتور که الحال بدست آمده سلطان باشد و مندو
و آنچه وه ملازمان حضرت جهانبانی متعلق شود و مولانا محمد پرغلی از طرف حضرت
جهانبانی و صدرخان از طرف سلطان بهادر در نیلی سیل با هم نشسته قرار دادند آخر
همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه
نصرت قرین موازی دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطناب بها دست زده
بقلعه برآمدند و از دیوار حصار خود را پایان انداخته دروازه قلعه را که در آن سمت بود
گشودند و اسبان را در آورده سوار شدند و سپاهیان دیگر از راه در وارد شده
آمدند خبر بصاحب مورچل که ملوخان مندو والی بوده لقب قادرشاهی داشت
رسیده خود را بر اسب گرفت و تاخته تا خود پیش سلطان آمد سلطان هنوز در خواب
بود از آواز قادرشاه بیدار شد و در میان خواب و بیداری رو بگریز نهاد و با
چهار کس بیرون شتافت و در اثنای راه بهوپت رای ولد سلهدی که از جمله مخلصان
او بود با موازی بیست سوار از عقب آمده ملحق شد و چون بدروازه سر میدان رسیدند
از سپاهیان نصرت قرین قریب دویست سوار رو بروی آمدند سلطان خود
اول بر آنها تاخت و چند دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج شکافته با ملوخان و یک
ملازم دیگر بدر رفت و بقلعه سونکیر آمد و اسبان را طنابها بسته پایان فرستاد
و خود نیز با هزار تعب فرود آمده راه گجرات گرفت در نواحی قلعه قاسم حسین خان
ایستاده بود نوری نام ازبکی که از نوکری سلطان گریخته ملازم قاسم حسین
خان شده بود سلطان را شناخت و بخان گفت خان از یکجهتی شنیده را ناشنیده
انگاشت تا آنکه سلطان نیم جانی بسلامت برده تا رسیدن بقلعه چانپانیر هزار و پانصد

کس آمده سلطان پیوستند چون بقلعه رسیدند از خزاین و نفایس آنجا آنچه توانست
برداشته بندر دیپ فرستاد چون سخن باینجا رسید اندکی از آغاز این فتح سعادت انجام
گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه اینچنین تیزدستی نموده بالای قلعه
و مفتوح شدن آن موقف عرض حضرت جهانبانی رسید آنحضرت سوار دولت شده متوجه
قلعه گشتند و از دروازه دهلی در آمدند صدر خان همچنان با تمام مردم خود بر در
ایستاده جنگ میکرد هرچند زخمی شده پای ثبات محکم داشت آخر مردم
عنانش گرفته بجانب سونگیر بردند و کس بسیار بهمراهی او تا آنجا
و سلطان عالم نیز آنجا رفت سپاه ظفر قرین سه روز نهب و تاراج منازل
کرد بعد از آن حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت و معتمدان پیش صدر خان
و سلطان عالم فرستادند این کاردانان نصایح گرامی دلهای ایشان را اطمینان
بخشیدند پس از درازی گفت و شنید و کوتهی سخن آن متحصنان امان داده بملازمت
آوردند چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده بود او را کرده
کردند و اشفاق خسروانه در باره صدر خان بظهور آمد و بعد از سه روز از این
قلعه پایان آمده باده هزار سوار کار طلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد
اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشند چون عساکر فیروزی مآثر
نزدیک شد بجانب دروازه بمیلی ترتیب بحوض عماد الملک که سه کروهی است
افواج ترتیب دادند چون خبر سلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته
دیگر که بجانب شکر تلاوت بیرون آمده بجانب کمبایت فرار نموده در
باشارت او آتش در گرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند
که آتشها را آب رحمت فرونشانند و میر هندو بیگ و جمعی دیگر را در حدود جاپانیر
موازی هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان کمبایت
رسیده بجانب دیپ شتافت و صد غراب جنگی را که بخیال فرنگ ساخته بود
که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند آخر همانروز که او بدیپ رفت حضرت
جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند و ساحل دریای شور مخیم اقبال شده و آنها
را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت و انداختند سلطان چون بدیپ در آمد بهادر

رفته و همچنین کمانها بر جلادت
نمودند آن سخن خیر مشخص بردن
نیامد چون دو ساعت از
روز درگذشت جمعی در
آمدن چون اقبال
قلعه شدند

نصرت

نصرت قرین از نزدیکی دیپ با غنایم فراوان برگشته بکمبایت آمده و تا بمدارات
آسمانی در سال نهصد و چهل و دو فتح مندو و گجرات روی نمود و آنرا که باخدای نابرگشت
و معیار آن بیت درست بر آیینه معنی ورا در کتاب او نهند و در غره شعبان این سال
میرزا کامران از لاهور بقندهار رفته و سام میرزا برادر حضرت شاه طهماسب
صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه
بقندهار آمد قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود تا هشت ماه نگاه داشت
و در این اثنا میرزا کامران با استعداد تمام از لاهور نهضت نمود و میان میرزا
کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغروار خاصه اکثران امرای کلان
قزلباشیه و اتالیق سام میرزا بوده در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانیدند و بسیاری از لشکر
قزلباش سر بصحرای عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بجدود
لاهور رسیده و شورش میرزا محمد زمان برطرف شد و شرح این داستان اقبال
برسم اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته بود که میرزا محمد زمان بعد از شکست یافتن
سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون بشار الیه بجدود
سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند در پیش خود جای نداده همونی
لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالیست آنجا
باید شتافت میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمد و محاصره نمود
و در این اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زده میرزا محمد زمان سراسیمه وار
چاره کار خود بغیر از آنکه بگجرات رود ندید محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت
و در این سال میرزا حیدر کورکان از کاشغر راه بدخشان سر کرده میرزا کامران را در لاهور
دریافت و در بهار دیگر حضرت شاه طهماسب خود بجدود قندهار آمدند و خواجه کلان بیگ
قندهار را از توشک خانه و رکابخانه و غیرها را با آیین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه را
قندهار را پیش حضرت شاه فرستاد و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانایی نبرد نیست
و آمده دیدن در آیین نمک شناسی و در طریق حفظ حقوق صاحب و نوکری روانی ناچار
آراستن و مهمان را سپردن و خود را در کناره داشتن مناسب میداند و خود براه تته و اوچه
بلاهور آمد و میرزا کامران بگمان کورنش نداد که چرا قندهار را نتوانستی نگاه داشت که من خود را

میرسانیدم و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده بار دوم یورش قندهار
نموده متوجه شد میرزا حیدر را بجهت سربراهی مهمات لاهور گذاشت حضرت شاه طهماسپ
پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قاجار را که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار گذاشته
رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده رفت و میرزا
قندهار را متصرف شده استحکام داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا بود و کجا کشید تا
بهتر که ازین دست باز داشته برسر رشته مقصود بپیوندم القصه چون حضرت جهانبانی مردم
کم بجد بود و کمبایت نزول اجلال فرموده بودند ملک محمد لکدور کن داد که از اعیان سلطان
بهادر بود نزدیک کوکی واره بسر میبرد نکوکیان و کولیان آن سرزمین قرار دادند
که بر موکب حضرت جهانبانی مردم کم رسیده اند فرصت را غنیمت دانسته شبخون باید
آورد و بدین قرار مستعد شده اند و از آثار بیداری اقبال که چرخی از جمعی خبر دار
شده خود را بحوالی سراپرده پادشاهی رسانید و یکی از نزدیکان درگاه گفت
که حرفی ضرور در گفت میخواهم بموقف عرض مواجه رسانم چون مبالغه از حد متجاوز میکند
آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت بار یافته قرارداد شبخون را بعرض
اقدس رسانید آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی از کجا ترا بخاطر رسید گفت پسر من در بند
یکی از ملازمان رکاب دولت خواستم که بجایزه این دولتخواهی از بند استخلاص
نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند حسب الحکم او را پیدا ساختند و بر پسر دو
موکل گذاشته شد و از روی احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساخته خود در آنجا کشیدند
نزدیک سحر یکبار پنج شش هزار پیاده کوار برسراپردهای دولت ریختند و حضرت جهانبانی
با سپاه دولت قرین برسر تلی کشیده بودند کواران آمده بتاراج اردو پرداختند و اکثر
کتب نفیس که مصاحبان معنوی بودند و پیوسته با خود داشتند تلف شد از انجمله تیمورنامه
بود بخط مولانا سلطانعلی و تصویر استاد بهزاد و اکنون در کتابخانه حضرت شاهنشاهی
موجود است القصه در اندک فرصتی صبح سعادت از مطلع اقبال دمیده بهادران جلادت آیین
رو بدین بی اعتدالان آورده بشمشیر ترجمان آن بیدولتان سیه بخت را منهزم و متفرق
گردانیدند و آن پیرزن سپهر روی یافت و بکام خود رسید و سطوت غضب پادشاهی
و صولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن کنبایت نافذ گشت و بعد ازان

قطع

قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بچانپانیر مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه آن
قلعه را محاصره داشتند و اختیار خان که از قاضی زادهای قصبه نریاد بود که از قصبات
آن ولایت و برشد و کاردانی از معتمدان سلطان شده بود و در لوازم نگاه
داشت قلعه سعی بلیغ بجای آورد و با این همه محافظت و احتیاط که گاه گاه
از درهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی خار زار گذر پیاده بصعوبت میسر بود
چه جای سوار بعضی از هیزم کشان کوه نورد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا
کرده از قسم غله و روغن بقصد گران فروختن در پای قلعه میبردند و مردم قلعه طنابها
فرو هشته زر بپایان میفرستادند و متاع بالا میکشیدند چون مدت محاصره بدور
و دراز کشید روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند
محلی که جای در آمد عسکر ممکن باشد می جستند بکمر تپه از طرف تالول که باغستان
بود سیرکنان بیشتر رفتند جمعی که غله و روغن فروخته از میان جنگل برآمده بودند
بنظر اشرف در آمدند حکم شد که تحقیق کنند که اینجماعت چه کاره اند گفتند هیزم
کشیم چون از اسباب هیزم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون
بصدق نگشت حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست نجات
نیابند بناچار اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش آیند و آنجا نگاه راه
نمایند چون نظر فرمودند دیدند که سخت هشتاد گز بلند است و در نهایت ناهمواری
که بر آمدن بران کمال دشواریست حکم عالی شد میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر
ساختند و بفاصله یک گز و جب و راست در دیوار کرده فرو کوفتند و جوانان بهادر
حکم یافتند که برین معراج مردانگی برآیند سی و نه نفر برآمده بودند که نفس نفیس خود
خواستند که برآیند بیرام خان بموقف عرض رسانید که اینمقدار توقف شود
که مردم از میان راه بالا روند آنگاه خود متوجه شوند این گفت و آنگاه خود
پیش شد و از عقب بیرام خان حضرت جهانبانی خود بسعادت و اقبال صعود فرمودند
و آنحضرت چهل و یکم بودند خود ایستاده قریب سیصد جوان ازین سلم فولادی بسلامت بالا
رفتند و حکم شد که لشکر نصرت پیوند بمورچلهای تعیین یافته بود بقلعه حمله کنند
مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم پیرزن رو نهاده سر از کنگرهای حصار

وزو میداشتند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده بشیب تیر اهل قلعه را پای پاس ساختند
و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر مدارج فتح بدولت و اقبال
مساعد گشته اند مخالفان تیره رای هر یک بسوراخی فرو رفتند و نقاره فتح بلند
آوازه شد و اختیار خان از جای که بود بالاتر بر کوهچه که آنرا موالیه گویند بر آمده
متحصن شد روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند و با وجود دانش و سر براهی مهمات
سلطنت از علوم حکمت خصوصا هندسه و هیات نصیبه تمام داشت و از شعر و معما
نیز بهره مند بود و در مجلس عالی برخصت نشستن در جمع مجلسیان دانشور سرافراز
و بعواطف خسروانه امتیاز یافت و داخل مقربان عتبه سلطنت شد و یکی از
فضلای تاریخ این اول بهشت صفر یافته است و چون ولایت گجرات تا آب مهندری
در تصرف اولیای دولت در آمد و از آن طرف عمل تحکیس نبود رعایای آنحدود
چیزی نوشته بسلطان بهادر که محصول ولایت رسیده و عاملی که بمراسم تحصیل قیام
نماید ازو چاره نیست اگر کسی تعین شود رعایا از عهده ادای مال بیرون آیند سلطان
هر یک از ملازمان خود که این مقوله حرف میزدند همه را خاموش می یافت عماد الملک
قدم جرات پیش نهاده التماس این خدمت نمود بموجب که بمقتضای برآمد کار
از ولایت هر جا و هر قدر که هر کس ببد باز پرس آن نباشد عماد الملک با دویست سوار
متوجه احمداباد شد در راه بمردمی که میدانست مواجب چند نوشته چون باحمداباد رسید
ده هزار سوار بر و گرد آمدند هر که دو اسب داشت یک لک گجراتی باو میداد و در اندک
فرصتی سی هزار کس فراهم آورد و مجاهد خان حاکم جونه گر با ده هزار سوار آمده باو پیوست و
درآن ایام حضرت جهانبانی بجهة فتح قلعه جاپانیر و بدست افتادن اسباب و اموال فراوان
ببزم خسروانی اشتغال میداشتند و پیوسته بر لب حوض و در جشنهای پادشاهانه
و بزمهای رنگین ترتیب می یافت و از جلایل شرایط فرماندهی آنست که خدمتکاران خاص
و ملازمان بساط قرب را ضابطه چند قرار دهند و در هر گروهی یکی از خرد منشان احتیاط
اندیش تعین فرمایند تا همواره از نشست و خواست و ماند و بود و آمد و رفت این گروه
خبردار بوده از صحبت بد که پدر و مادر اندیشهای تباه است نگاهبانی نماید علی الخصوص
وقتی که خدیو زمان از کثرت شاغل پرده بر جزئیات امور کشیده باشد و با این اکتفا نفرموده

مهمان

مهمان راست گفتار درست کردار تعین نمایند تا همواره از حقیقت احوال و مغز مقاصد
اجتماعات بمسامع اقبال میرسانیده باشند و اگر نه بسیاری از تنک حوصلگان را
بواسطه دوام ملازمت سطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد و باده تقرب از هوش برده
در بالعنف خسران ابدی اندازد و فسادهای عظیم ازین مستی روی نماید چنانچه درینولا
سانح شد و شرحش آنکه در خلال احوال که شادمانی فتوحات غیبی بزم آرای دولت
روز افزون بود چندی از کم حوصلگان ناقص نهاد که بجیب سرنوشت داخل ملازمان
مجلس عالی شده بودند از کتابدار و سلحدار و دوات دار و امثال این اتفاق نموده با عشرتیان
اول کر بوی گلهای نشئه سودای جنون را تازه سازد و هوای گشایش خون خفته را
بجوش آرد رفته بزم صراحی و جام ترتیب دادند و در عالم سرخوشی که رخت عقل
و هوش را بیغما داده بودند کتاب ظفرنامه درمیان داشته مبادی احوال نصرت
قرین حضرت صاحبقرانی میخواندند که آنحضرت در آغاز بهار دولت از مخلصان جان
سپار چهل کس همراه داشتند روزی از هر یکی دو تیر فرا گرفته و یکجا بسته بهر یکی
دادند که بشکنند هر چند بر سر زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد و چون آن تیرها
از هم گشوده بهر یک دو تیر دادند هر کدام تیرها را شکستند آنحضرت فرمودند که ما
چهل تنیم اگر مثل این دسته تیر کمیل باشیم بهر جا که متوجه شویم ظفر ملازم ما
باشد باین اندیشه درست و خیال بلند کمر همت چست کرده متوجه ملک گیری
شده بودند آن بیخبران بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال کردند که هر یکی
از آن چهل تن لشکری بود از تایید آسمانی قیاس بر محض صورت نموده در اندیشه
تباه افتادند و خود را چون شمردند چهار صد بشمار آمدند از عالم دیوانگی و بیهوشی
مضمون اتفاق را بر عدد چهار صد اقوی یافته داعیه گرفتن را بخود مصمم ساخته
در آن بدمستی ساحت فراز و نشیب راه اجل پیمودن گرفتند روز دیگر هر چند از این
نزدیکان دور نشان جستند اثری نیافتند عاقبت پی بر خیال فاسد ایشان برده بقصد
گرفتن ایشان هزار کس تعین فرمودند در اندک زمانی آن بخت برگشتهای اجل رسیده را
دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند و روز شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ
بهرامی در بر کرده و بر کرسی قهر و غضب نشسته از آن زمره گناهکار را گروه گروه می آوردند

و در حق هر طایفه فراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم میفرمودند بعضی را دست
پایمال فیلان کوه پیکر ساختند برخی را که سر از خط ادب بیرون برده بودند بر داشتن بار
تن اختصاص دادند و جماعه که دست از پا نشناخته بخیال فاسد دست زده بودند بی دست
و پا گشتند و فرقه که از خودبینی گوش بر آواز امر پادشاهی نداشته بودند گوش و بینی
بر جا نماندند و طایفه که سر انگشت عزیمت بر حرف خطا نهاده بودند نقش انگشت و
مشت ندیدند بعد از اختتام این قضایا و احکام نماز شام در رسید امام که خالی از ...
نبود در رکعت اول سوره الم ترکیف خواند بعد از فراغ سلام حکم کردن اشغام
بنفاد پیوست که امام را ته پای فیل اندازند که او عمدا سوره فیل را که ... خوانده و این
عدالت بظلم فزوده اورده فال بد زده است مولانا محمد پرعلی عرضه داشت که این امام
معنی قران نمیداند اما چون صورت آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب عتاب
در جواب نشنید بعد از زمانی چون پرتو ساده لوحی امام بر حاشیه ضمیر قدسی تافت
و اشتعال نایره غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرموده تمام شب را برقت
گذرانیدند و بعد از انصرام این امر تردی بیک خان را در جانپانیر گذاشته رایات
نصرت ... جانب احمدآباد ساختند و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند و بر لب
مهندری نزول اجلال فرمودند و عماد الملک نیز دلیری کرده پیش آمد هر یک کوچ موکب معلی
کوچ میکرد میان قصبه برباد و محمودآباد با میرزا عسکری که هراول بود و چند منزل پیشتر
می آمد روبرو شده جنگ عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا
و قاسم حسین خان و هندو بیک با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت را افراشتند طنطنه وصول
کوکب عظمت پادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی رسید این سخن گوش
بگوش اعدا رسیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان معاودت نمود یادگار
ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر او آمد از جانب مخالفان عالم خان لودی
و چندی دیگر تردد نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت بدر برده و درویش محمد
قراشیر پدر شجاعتخان در آن جنگ بشهادت رسید درین اثنا سطوع رایات پادشاهی
شد و فتح بر فتح روی نمود درین هنگام که موکب مقدس انحضرت رسید از سه هزار بیش
و از چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بود ارخداوندخان پرسیدند که بگیر اقبال

جنگ

جنگ ماندهاست یا نی او جواب داد که اگر آن غلام مبروص یعنی عماد الملک خود درین جنگ
آخر شد و اگر او خود نبوده است ظاهرا که حرکت مذبوح دیگر محتملست تحقیق این معنی
مردم تعین شدند و کس ترحی که در میان کشتها نیم کشته افتاده بودند از ایشان بوضوح
پیوست که این جنگ بسرکردگی عماد الملک بود روز دیگر موکب ظفر الاشکوه کوچ کرده پیشتر
نزول اجلال فرموده و میرزا عسکری با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت و چون
این طرف حوض کانکریه مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام اردو
بشهر در آید بعموم خلایق آزار خواهد رسید حکم شد که پیاولان بر در هر دروازه
شهر باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم او هیچکس را بدرون نگذارند چون بسعادت
کوچ فرموده در حوالی سرکنج که معموره ایست دلکش نزول اجلال فرمودند رودرسیم با
مخصوصان لباطاعت بسیر شهر بر آمدند و بعد از ان در تنسیق مهمات گجرات توجه
مبذول داشته سرانجام شایسته دادند و هندو بیک را با جمعی کثیر بکمک که انشسته
که هر جا احتیاج شود او را بجا رسانند و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرموده
قاسم حسین سلطان ابروج و نوساری و بندر سورت مکرمت نمودند و دوست بیک
ایشک آقا کمبایت و بروده یافت و محمودآباد بمیر بوجکه بهادر اختصاص گرفت
و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیپ شدند
در وقتی که موکب عالی از دندوقه که در سی کروهی احمدآباد است گذشته بود
عرایض دولتخواهان از دار الخلافه آگره رسید که چون رایات عالی از پایه سریر
خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان حدود سر بغی و تمرد بر داشته دست
افساد کشاده اند و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملو خان خروج کرده
بر سر مهتر زنبور جاگیردار سندیه آمده اند و او اموال خود در اکبرانده با جین آمده جمیع
سپاهیان که درین صوب جابجا بودند در اجین فراهم آمده و ارباب فتنه
جمعی فراوان آن شهر را محاصره نمودند و درویش علی کتابدار حاکم اجین بزخم
بندوق درگذشت و باقی متحصنان قلعه امان خواستند رای گیتی نمای بران قرار گرفت
که مراجعت فرموده چندگاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکری و گروهی از امرا
سپرده مندو را مستقر اورنگ اقبال گردانند تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود

وهم ولایت گجرات که بتجدید مفتوح گشته بضبط در آید وهم نایرهٔ فتنه و فساد که در حدود مستقر
سلطنت اشتعال یافته منطفی شود بنابران عنان معاودت معطوف داشته بکنبایت
نزول فرمودند و از انجا ببروده و بروج و از انجا بجانب سورت تشریف ارزانی اقبال
نمودند از آن راه بسیر او سیر و برهانپور توجه فرمودند و هفت روز در برهانپور توقف
نموده از انجا کوچ فرمودند و از پهلوی قلعهٔ اسیر گذشته مندو را مخیم فتح و اقبال ساختند
و فتنه انگیزان بمجرد سمت معاودت رایت اقبال پریشان شده هر یکی بگوشهٔ خزیدند
و آنحضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاده اکثر ملازمان رکاب
دولت را جاگیر در آن ولایت فرمودند و در های کامرانی و کامبخشی بروی روزگار گشودند

گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیال فاسد

بزرگی که قدر نعمت دولت
نشناخته راه ناسپاسی سپرد هر آینه بدست خود تیشه بر پای خود زند و نیروی خود در هاویهٔ
هلاکت افتد و مصداق این مقال احوال میرزا عسکری و امرای گجرات است که از تنگ حوصلگی
باندک کامیابی اندیشهای بیجا در راه دادند و از زیست ناشایسته اول گرد خلاف در
یکدیگر پدید آوردند و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب
سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند خان جهان شیرازی و رومی خان که
صفر نام داشت و قلعهٔ صورت بنا کردهٔ اوست با یکدیگر اتفاق کرده ولایت
نوساری را که در تصرف عبد الله خان خویش قاسم حسین خان اوزبک بود بر آوردند
و عبد الله خان آن نواحی را گذاشته ببروج آمد و مقارن این حال بندر سورت
نیز گرفته خان جهان از راه خشکی روانهٔ بروج شد و رومیخان از راه دریا بر
غرابهای جنگی سوار شده با توپ و تفنگ ببروج آمد قاسم حسین خان دست و پا
گم کرده بجانپانیر شتافت و از انجا باحمد آباد پیش میرزا عسکری و هندو بیک آمد که
کمک کرد و سید اسحق که از سلطان بهادر خطاب شتاب بجانی داشت کنبایت را
بتصرف در آورد و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن باحمد آباد رفت
و دریا خان و مفتاح خان از ر السین برآمده پیش سلطان بهادر رفتند پتن را
خالی یافته متصرف گشتند و از کمال بی اتفاقی و بی تدبیری حال بجای رسید که غضنفر نامی
از نوکران ناصر یادگار میرزا با سی صد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت

و محرک آمدن سلطان شد و نوشتهای دولتخواهان او پی در پی رفت تا آنکه سلطان
بهادر متوجه احمد آباد گشت و بزودی نزدیک به پنج هزار سوار عقب اساول
روی بروی سلطان رفته فرود آمدند تا سه شبانه روز مقابله داشتند و از انجا
که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند و نه سودای پاک از ته دلی
و اندیشهٔ درست جنگ ناکرده بجانب چانپانیر روان شدند و انواع
خسران روی داد نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم
شکر عرصهٔ تقصیر و ساحت کم خدمتی پیمودن ظاهر است که چنین روز نشانند
سبحان الله کرمی که دل اخلاص گزین که گوهریست بی بها و در خراب آباد
دنیا کم بدست افتد نماشند نقد معامله دانی و سوداگری که رایج این چار
بازار است چرا از دست داده بودند القصه سلطان بهادر که هزار گونه
اندیشه مندی داشت دلگیر گشته متعاقب روان شد سید مبارک بخاری
هراول سلطان بود نزدیک بلشکر پادشاهی رسید چنداول یادگار
ناصر میرزا بود برگشته جنگ مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را
تیغ رسانید و بدست میرزا زخمی رسید غنیم محمود آباد ایستاد و میرزا
مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل پای داده بود از آب
مهندری که پیش راه بود بی محابا گذشت و خیلی از سپاه رخت زندگانی بسیلاب
فنا دادند سلطان نیز تا آب مهندری آمد میرزا چون بجانپانیر رسید تردی
بیک خان لوازم مهمان داری بجای آورده بمحل خود باز گشت روز دیگر میرزایان
باندیشه فاسد بتردی بیک خان پیغام فرستادند که ما پریشان حال آمده ایم و
لشکر بدحالت از خزاین قلعه پاره برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر
دهیم و اینجا نقش راست کرده بدفع خصم مبادرت نماییم و بهندو که معسکر دالاخ
تا صد بخشش روز میرسد عرایض میفرستیم تردی بیک بقول ایشان عمل نکرد و میرزایان
کنکاش کرده نمودند که تمام خزاین را متصرف شوند و سلطنت بنام میرزا
عسکری مقرر شود و اگر مهبادر دستی بهم نهد و الا حضرت جهانبانی را چون
هوای مالوه خوش آمده است و حدود دار الخلافه آگره خالیست با یخوب

توجه کنیم ترددی بیک خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان میرفت که در اثنای
راه این خبر باو رسیده برگشت و بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان فرستاد
که بودن شما اینجا مناسب نیست میرزایان پیغام دادند که ما میرویم تو بیا تا وداع
کرده و بعضی سخنان گفته روان شویم او بر مضمون ایشان اطلاع داشت
بر آن چنانچه بایست وا و صباح آن توپ انداخت میرزایان بخیال افتاده از انجا
کوچ کرده از راه کهات کرجی بطرف دار الخلافه آگره روان شدند و تا لشکر
فیروزی مند در حدود چاپانیر بود سلطان از آب مهندری که پانزده کروهی چاپانیرست
بگذشت و چون برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب آگره شنید و بر خیالات
ولیه ایشان مطلع شد از آب گذشته بر سر چاپانیر آمد و ترددی بیک خان
با وجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت
و در مندو بشرف بساطبوس مستسعد گشت و صورت ارادهای ناصواب میرزایان را
بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه میرزایان بی اعتدالی نموده بدار الخلافه
پیشتر نروند از راه چتور بایلغار نهضت فرمودند و از اتفاقات حسنه آنکه در میان
راه در نواحی چتور بهم رسیدند میرزایان بیچاره شده بدولت ملازمت مشرف
شدند و آنحضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و عفو جبلی اعمال ناپسندیدهٔ ایشان را منظور
نداشته و لطف عمیم را عذرخواه گناه ایشان ساخته اصلا بر روی نیاوردند
و فیض احسان ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایات خسروانه امتیاز بخشیدند و یکی از
ناسازگاریهای زمانه که باعث توجه موکب عالیحضرت جهانبانی ازین دیار بحدود
آگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا ولد او که از شاهراه اطاعت
انحراف نموده طریق بغی و طغیان سلوک داشته بودند چنانچه سابقا گذارش
یافت و درینولا باز از بی سعادتی ذاتی از کنج خمول بر آمده سر شورش بر آوردند
و بمانا جیی که برای نابینا ساختن او تعین شده بودند شرایط احتیاط بتقدیم نرسانیده
بودند و پسر که بلگرام را تا حد قنوج رفتند و پسران خسرو کوکلتاش که در انجا بودند
امان طلبیده قنوج را بایشان دادند میرزا هندال که در آگره بود بدفع این فتنه بر آمده در
حدود بلگرام از آب گنگ گذشته هر دو بهم رسیدند و جنگ در پیوست چون رواج کار

نشد

نشد سازان حق ناشناس بشعلهٔ خس پا مانده ساعت بوزیدن نسیم شمال اقبال آن شعله فرو
نشست و شمال فتح و زید در لشکر اقبال تعاقب نموده پاره آمد و در انجا الغ بیگ میرزا
و پسران او جمعیت شده باز آماده پیکار شدند و درین اثنا مژده وصول موکب عالی از گجرات
بدار الخلافه رسید مخالفان ادبار منش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند و میرزا
هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبهٔ والا دریافت و چون موکب همایون
حضرت جهانبانی باگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگده قلعهٔ مندو را خالی یافته دلیرانه در
آمد و قادر شاه نیز بمندو متعاقب رسید و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور آمد و سلطان
بهادر قریب دو هفته در چاپانیر بوده باز بدیپ رفت چون بانظار سطوت و جلال
حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی دولت از و برگشته کاری که
برای خود سودمند اندیشید سر تا پا زیان او میگشت چنانچه بعد از هزیمت اکبر
منصوره و مشاهدهٔ صدمات جنود عظمت کس نزد ابانخف بدارا پیش وزری
فرنگ که امیر الامرا نادر بود فرستاده درخواست کمک آمدن خود کرد و درین اثنا
که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت و سلطان بدیپ آمد نوری با غرابها
و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ آمد و احوال او معلوم شد نخود اندیشید
که چون درینوقت سلطان از ندما مستغنیست مبادا بعد از دیدن بقدر
پیش آید خود را مریض وانمود و کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب
آمده ام چون صحتی روی دهد بخدمت میرسم سلطان از شاهراه احتیاط
بیرون آمده در سیم رمضان نهصد و چهل و سه اواخر روز با معدودی بغراب
سوار شده بپرسش وزری رفت بمجرد رفتن تمارض او دریافت
و از آمدن پشیمان شده فی الحال برگشت فرنگیان بخود اندیشیدند که چون
اینچنین صیدی در قید ما آمده اگر نادری چند از و بگیریم بر جای خود است
وزری بر سر راه آمده اظهار نمود که اینقدار توقف نماید که بعضی تحف بنظر در
آید سلطان گفت از دنبال فرستد و اینسخن گفته بزودی متوجه غراب خود شد
قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکم در توقف نمود سلطان از روی بیحکمی
شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد و از غراب ایشان بغراب خود جست غرابهای

فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را گرو کردند و خنجر در پهلوی
سلطان و رومیخان خود را در آب انداختند رومیخان را از آشنایی مردم فرنگ دستگیری
کرده پیش خود کشیدند و سلطان غرق دریای فنا شد و همراهان سلطان نیز ضایع
شدند و این تاریخ واقعه «فرنگیان بهادرکش» یافته اند و بعضی گفته سر برآورده
به ساحل نجات افتاد بعد از آن در گجرات و دکن هر چند گاه آوازهٔ ظهور او در میان
مردم می افتاد و چنانچه یکبار در دکن شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که
او ست و با او چوگان باخت و ازدحام بر گرد او شد از این هجوم نظام الملک ملاحظه
نموده قصد آن کرد و همان شب از سراپردهٔ او غایب شد مردم جزم کردند که نظام
الملک او را ضایع ساخت روزی میر ابو تراب که از اکابر گجرات است نقل کرد که
ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان بهادر داشت در آن ایام در
دکن بود بقسم مشکت که این سلطان بهادر بود و بعضی سخنان که در میان من و او
گذشته بود غیر از او کسی نمیدانست مذکور ساختم که گفتن و نشانها درست آمد
در وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت باری چون
سلطان آموز با آب فرو رفت و مشیان او بخاک نشستند محمد زمان میرزا جامه
کبود ماتم سلطان پوشیده در لباس تعزیت خزاین گجرات بعضی را در تصرف
خود در آورد و بعضی بدست فرنگ در آمد و جزوی بغارت رفت و خود را با مادر سلطان بهادر
نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت
و گاهی رزهای خطر پنهان و پوشیده بدیشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند
تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند و مدتی بلوندی در انجا بسر برد تا آنکه عماد
الملک بر سر او لشکر آورده بهزیمت داد و از اینجا بیچاره و خجالت زده روی امید
بآستان بوس حضرت جهانبانی آورد چنانچه مجملی در جای خود گذارش یابد و از
تفصیل این مقدمات که ذکر آن بتقریب از تذییلات مقصود و محسنات کلام است
در نوردیده شروع در اصل مقصود چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافه
آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بی باکان که سر تمرد بر داشته
گردن تنازع افراشته بودند در مقام اطاعت و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند

و باج

و باج و خراج را سرمایه امن و امان خود ساختند اطراف ممالک محروسه بر قامت
استقامت آراسته گشت

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود

چون خاطر جهان آرا از مهمات آگره وا پرداخت همت خسروانه بر سر انجام تهیه یورش
گجرات بود با زعنان عزیمت بآن صوب معطوف داشتند و بر خلاف سابق آن ممالک
بمردمی که از اوضاع ایشان صحت استقامت در مملکت داری هویدا باشد
و تبدیل احوال و توسط اختلال بمبانی اطوار ایشان راه نیابد بسپارند و خاطر اقدس را
از استحکام آن صوب فارغ البال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت
نمایند درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرقی بمسامع
قدسی رسید عزم تسخیر بنگاله که در پیشگاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره
گشا بود و بجهت دواعی مذکور در پرده توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه
از سر نو تازه گشت و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت
که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده و تسخیر ممالک بنگاله فرمایند و این شیرخان
از طبقهٔ افغانان سور بود و نام قدیمش فرید است ابن حسن ابن ابراهیم سرخیل
و این ابراهیم همواره سوداگری اسپ میکرد و در زمرهٔ سوداگران تعینی نداشت
و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود پسرش حسن بقدر رشدی پیدا
کرده از سوداگری بسپاهیگری آمد مدتی رایمل پدر رایسال درباری که اکنون در
خدمت حضور شاهنشاهی شرف امتیاز دارد نوکری میکرد و از آنجا بموضع
جونه از اعمال بهرام پیش نصیرخان نوحانی که از امرای سکندر لودی بود رفته
ملازم شد و بخدمت و کاردانی خود را از همراهان گذرانید چون نصیرخان درگذشت
پیش دولتخان برادر او کمر خدمت بست و از آنجا در سلک ملازمان جمال خان که از
امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بود منسلک شد و کار او قدری پیش آمد اکثر
سرانجام مهام بتدبیر او صورت می یافت فرید پسر او از زیاده سری و بد نهادی
خود از پدر رنجیده جدا شد و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان
جنید برلاس بتقریب او را با دو افغان دیگر که از ملازمان او بودند بملازمت حضرت

فردوس مکانی گیتی ستانی برده بود مجرد آنکه نظر دوربین حضرت بر وا افتاد بر زبان
مقدس گذشت که سلطان جنید خشمان این افغان و اشارت بفرید فرمودند دلالا
پرشور و فتنه انگیزی میکند او را مقید باید ساخت و آن روی دیگر را نوازش فرمود
و از نگاه حضرت گیتی ستانی اندیشه بخود راه داده پیش از آنکه سلطان بمردم خود
بسپارد فرار نمود درین اثنا پدر او را اجل در رسید و اموال پدر بدست او افتاد در حدود
سهرام در جنگلستان چون کرگدن ایست از دستاس براه زنی و دزدی و مقدم کشی
سر فتنه برافراشت و باندک زمانی بزور بازوی و نادرستی خود را از سرهنگان
روزگار گذرانید چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران امداد خرج کرده
او را پیش خود طلبید و او آنرا دستمایه فساد ساخته در رفتن بهادر او رده
دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود و در اندک فرصت
بسیاری از مردم رند و اوباش برو گرد آمدند درین میان حاکم بهار که یکی از امرای
نوحانی بود رخت زندگانی بربست و کسی که سررشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود
شیرخان با اوباشان خود یلغار خود را رسانید و مال فراوان بدست آورد و
از آنجا باز گشته بجای خود آمد و بر سر الغ میرزا که نزدیک سرا او بود تا کهانی
ریخت بحیله پردازی برو غالب آمده از آنجا بر گشته بنارس را تاخت
و چون جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به پتنه رفته آنحدود را متصرف شد
و در سورج گده که سرحد ملک حاکم بنگاله است با لشکر آنجا جنگ کرده نصرت
یافت و آنحدود را نیز بتصرف در آورد و تا یکسال با نصیب شاه والی بنگاله
جنگ و جدل مینمود و مدتی مدید محاصره گور داشت و از غرایب آنکه شیرخان
منجمی ممتاز را شنید که راجه اولیسه دارد و او را طلب نمود که چون خیالهای
فاسد و داعیهای باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشد راجه او را
رخصت نداد لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال تر ا بر بنگاله دست نیست
و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آرزو در پای گنگ بکساعت یایب
خواهد شد قضا را آنچه نوشته بود همان طور بظهور آمد شنیدم ز دانا که
دانش بسیت و لیکن پراکنده با هر کسیت و درین هنگام که رایات نصرت

فتح مالوه

باطنی

فتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرمود فرصت را غنیمت دانسته زیاده سری از اندازه
گذرانید اینست مجمل مبادی احوال شیرخان و خاتمه کار او و خانه عاقبت او در خلال
احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامه
عبرت گردد الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی
نقش بست میر فقیر علی که یکی از امرای کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی
بود بضبط دار الملک دهلی قرار یافت و حکومت دار الخلافه آگره بعهدهٔ اهتمام
میر محمد بخشی که یکی از معتمدان دولت بود تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن
عم آنحضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت که در آنحدود بوده انتظام
بخش آن صوبه باشد و نور الدین محمد میرزا که کلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت
در حبالهٔ عقد او بود و عفت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق
صلب او بوجود آمده قنوج و آن نواحی بجاگیر او نامزد گشت و بالجمله
آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات تتق عصمت براه کشتی شرق نهضت
فرمودند و میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرا ابراهیم بیگ چابوق و
جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ و دوست بیگ و بیگ میرک و حاجی
محمد بابا قشقه و بیگ و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمع کثیر
از امرای عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام بودند و از راه بحر و بر لشکر فیروزی اثر
میرفت و آنحضرت خود گاهی بر کشتی نشسته و گاهی بر اسب نشسته بسائل ملکی و
ضوابط ملکگیری میپرداخته عنان عزیمت بصوب قلعهٔ چناده که شیرخان در آنجا بود
معطوف داشتند و از آنجا که میرزا محمد زمان از سعادت بهره داشت چون موکب
عالی در نزدیکی چناده رسید گرد خجلت بر جبین و عرق حیا بر روی از گجرات رسیده
شرف عتبه بوسی دریافت و مجملی ازین واقعه آنکه میرزا چون همشیرهٔ آنحضرت
معصومه سلطان بیگم که کوچ میرزا باشد در آگره گناه میرزا را درخواست کرده
فرمان استمالت گرفته بود و آنحضرت از روی عواطف ذاتی رقم عفو بر جرایم او
کشیده و کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا بنزدیکی موکب معلا
رسید جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و چون مسافت یکروزه درمیان ماند

میرزا عسکری و میرزا هندال بموجب اشارت عالی رفتند و میرزا عسکری بموجب حکم
دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بموجب اشارت عالی رفتند و میرزا عسکری
بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند و میرزا را از راه احترام باردوی
معلی آوردند و امروز میرزا بموجب فرمان پادشاهی بخیمه خود فرود آمد و روز دیگر
بدولتخانهٔ عالی آمده استلام بساط اقدس نمود و بنوازشهای خسروانه سعادت
افتخار یافت و دو مرتبه در یک مجلس بخلعت خاصه و کمر شمشیر و اسب سرافراز شد
آری بدرگاه فاحان ایزدی سیئات را الحسنات جزاداری نمایند و بدیها را در
اعدا دنیکویی بشمار آرند در کارخانهٔ کرم الهی چنین مشیت رفته که رحمت خاص
او بخراخور عصیان میرسد هرچند جرم و آثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند
و این صفت نسبت سلاطین که ظل الله اند مناسبتر و مطابق تر است که در گذشتن
از گناهان مظهری لمعت رحمت و فسحت دولت ایشان میرسانند و نامرادی
کردش مندهٔ افعال ناشایسته است دور از وبال عقوبت پروانه نجات می بخشد
بمحض آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین عصیان بزرگ که بخشش
سزاوار باشند باخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات بدی به نیکویی پیش آمدند
والحمد لله که حضرت شاهنشاه مظاهر این خصایل شایسته و اخلاق سنجیده بلکه فطرت
عالی و ذاتی عنصر قدسی است و در اجرای سیاسات چندان بملاحظه و تانی اند که هیچ
پادشاه والاشکوه از دور آدم تا این دم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه
درین شکرنامه اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی این نسبت را روز افزای گرداند
و بنتایج این شیم کریمه عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان
از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطبخان پسر خود را باجمعی در قلعهٔ چناده
گذاشت و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفت
و مال بسیار بدست آورد چون موکب گیتی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بچناده
نزول اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه گرفت و رومیخان که در فتح حصون
حصین و قلاع سما دی ارتفاع یگانهٔ روزگار بود بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر
جدا شده در سلک ملازمان درگاه اسلام پناه منسلک یافته منصب میرآتشی سربلندی داشت

برکشیها

برکشیها ترتیب ساباط نمود و از قطعهای کچه بر روی تخته آنچنان مرتب ساخت که خردمندان
دقیقه شکاف و هنرمندان دقیقه کشاف حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت
حیرت بدندان گرفتند و آنچنان نقبها بدیوار فرو برد که بآتش زدن آن ساعت همین
در زمان در لرزه آمد قطبخان پسر شیرخان از انجا فرار نموده سایر اهل قلعه امان طلبیده
برآمدند و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد و امان یافتها که قریب دوهزار کس بوابد
اگرچه حضرت جهانبانی قول رومیخان را معتبر داشته باو بخشیده بودند اما موید بیک
دولدی که از نزدیکان بساط عزت بود قبول دستهای ایشان را فرمود که ببرید
و آنچنان نمود که حکم پادشاهیست و اینچنین تحکمی از دست او بوجود آمد حضرت جهانبانی
ملامت فرمودند و رومیخان بعواطف پادشاهانهٔ اختصاص یافت و اعتبار و جاه او
افزونی گرفت و قلعه را در جلدوی او مرحمت فرمودند و در چند روز بجبر سرنوشت
محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش
بنگاله پیش نهاد همت والا شد نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده
از شیرخان استغاثه نمود و اینمعنی ضمیمهٔ بواعث تسخیر بنگاله و علاوهٔ دواعی
توجه عالی گشت آنحضرت او را بتفقدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق
خسروانی شرف امتیاز بخشید چون این یورش والا مصمم گشت جونپور و انچه
را بمیر هندو بیک که از کبار امرا بود مرحمت فرمودند و چناده به بیک میرک عنایت
شد و سامان و سرانجام این دیار فرموده از راه بر دیگر عساکر نصرت قرین در
حرکت آمده چون عرصهٔ پتنه مضرب خیام گردون قباب شد دولتخواهان درگاه
بوقف رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن
این موسم موقوف دارند در آیین ملک گیری بروش فیروزی انسب بحصول کامل
هر آینه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است
و باعث ویرانی و تباهی سپاهی بنگاله نظر براعراض خود بعرض اشرف رسانید
که شیرخان در بنگاله جوزرا هنوز راست نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث
استیصال او بسهولت خواهد بود آنحضرت بجهت نگاهداشت آنچه بستم رسیده و صورت
معقولیت کنکش او حکم بر نهضت رایات جهانگشای فرمودند و در بهار کلیور لشکر را

دو جا ساخته میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانیدند که از آن طرف آب
میرفته باشد چون ساحت منکر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان پسر شیر خان که خود را
بعد از پدر سلیمان نام نهاده بود با خواص خان و برمزید و سرمست خان و هیبت خان
نیازی و بهار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبهٔ گدهی که بر مثابهٔ دروازهٔ بنگاله
است مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد و حقیقت معامله آنکه شیر خان باستماع
توجه رایات عالیات جنگ را بهیچ وجه خود قرار نداده راه جهارکند پیش گرفت
که چون موکب عالی به بنگاله در آید ازین راه بهار و آن صوب رفته شورش افزاید
و هم اموال بنگاله را بامنی رساند و جلال خان و جمعی را از نزدیک گدهی گذاشته مقرر
ساخت که چون افواج گیتی کشا نزدیک رسد و من بشیر پور برسم ایشان با ایلغار
خود را بمن برسانند و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند و حضرت جهانبانی از
بهاگلپور ابراهیم بیگ چاپوق و جهانگیر قلی بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و ارش
بیگ و کرک علی بیگ و حکیم بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعیین
فرمودند چون عساکر پادشاهی بنواحی گدهی رسید جلال خان از سخن مهر پروران
فوج بسته بر سر ایشان در آمد این مردم خود را درست نکرده بودند که جنگ را باسلوب
انتظام دهند و آداب ترتیب افواج قایم سازند لشکر مخالف بسیار و این مردم
بر سر استعداد و عزیمت جنگ نه پراکنده چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت
درون سپاه را از هم گسلانیدند و جبقلشهای دلیرانه کردند اما از کمک افواج قاهره
بسبب بی ترتیبی کوتاهی شد و کارها بر حسب دلخواه انتظام نیافت و علیخان
مهاوتی و حیدر بخشی و چندی دیگر از اعیان دولت پایهٔ والای شهادت یافتند
چون این خبر بمسامع قدسی رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند درین توجه
کشتی گجرات که بجهت سواری خاصه بود در کهلگام غرق شد چون موکب پادشاهی
نزدیک افغانان تیره روزگار رسید آن سیه بختان فرار نمودند آنحضرت میرزا
هندال را که بنزهت و پرتیشا بو نامزد شده بود بموجب التماس او رخصت فرمودند
که بجاگیر تازهٔ خود رفته بسامان لایق از آن طرف بنگاله در آید و حضرت جهانبانی
از آنجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند و بتائیدات الهی در سال نهصد و چهل و پنج فتح

بنگاله شد و شیر خان با سایر افغانان خلاصهٔ خزینهٔ بنگاله را گرفته از راه جهارکند بحدود
رهتاس آمده و به دغا بازی قلعهٔ رهتاس را متصرف شد و مجملی ازین سرگذشت آنکه
چون بحدود رهتاس که قلعه ایست در غایت محکمی و نهایت استحکام رسید بعد راجه
چنتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داده و طرح گچهتی انداخته
التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است میخواهم که مردمی بجای آری و اهل و عیال
مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی و مرا رهین احسان خود سازی بعد زبان
چاپلوسی و نیرنگ سازی راجه ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد آن بیگانه
ملک آشنایی شد و دولی سرانجام داده و در سر دولی دو جوان مسلح را در آورده و
اطراف دولی کنیزان را گماشت و باین حیله سپاهی را در آورده قلعه را گرفت و اهل و عیال
خود و سپاهی را در آن قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت
و حضرت جهانبانی هوای بنگاله مسعود کشا خوش کرده بعیش و شادمانی مشغول شدند
و عساکر اقبال ملکی معمور و وسیع را در یافته اسباب بی پروایی را سرانجام دادند
و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشیهای
تباه خود راه داده بی رخصت عالی در عین موسم باران متوجه دار الخلافه آگره شد
هر چند مباشر نصیحت فرستادند سود مند نیامد پس از روزی چند در دار الخلافه آمده
اسباب شورش را ترتیب میداد و در خلوتخانهٔ دماغ بی فر ایزدی سودای سلطنت
می پخت شیر خان وقت را غنیمت دانسته در فتنه و فساد کوشیده آمده
بنارس را محاصره کرده و باندک فرصتی بنارس را در تصرف خود آورد و میر فضیلی
حاکم آنجا را کشت و از آنجا روانهٔ جونپور شد جونپور را بابا بیگ جلایر پدر شاهم خان
داشت که بعد از فوت میر هندو بیگ باو مکرمت فرموده بودند در قید ضبط در
آورده در مقام استحکام آن شد یوسف بیگ چاپوق از اوده عزم بنگاله کرده
میرفت آمده همراه شد سوسته اطراف و جوانب بقراولی میرفت و طلبکار نبرد و پیکار
می بود جلال خان این خبر را شنیده بدو سه هزار کس ایلغار کرده یوسف بیگ سپاهی
لشکر دیده مستعد جنگ شد هر چند همراهان کثرت مخالفان و قلت خود را گفته فایده
نداشت و در نواحی جونپور مردانه بشربت واپسین در کشیدند مخالفان ورزیده آمده

جونپور را قبل کردند و بابا بیگ جلایر در نگهبانی داد مردانگی و کاردانی داد و حقیقت
احوال بمیرزایان و امرا نوشت و عرایض متواتر نیز به درگاه معلی ارسال داشت
میر فقیر علی از دهلی به دار الخلافه آگره آمد و نصایح ارجمند بمیرزا هندال بظهور
آورده و بعد از گفت و گوی بسیار میرزا را از آگره برآورده آنطرف آب گذرانیده
و محمد بخشی را بران داشت که آنچه در وقت گنجد امداد میرزا نماید که بزودی
بجونپور خود را رسانند و از آنجا میر فقیر علی رخصت گرفته بجدو و کالپی رفت
که یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد و در حدود گره میرزایان بهم اتفاق
کرده پیشتر روانه شوند مقارن این حال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا
قشقه و زاهد بیگ و میرزا نظر و جمعی دیگر از ناهنجاری و شور انگیزی از بنگاله
فرار نموده پیش میرزا نور الدین محمد که او را در قنوج گذاشته بودند آمدند و
میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت و استدعای استمالت ایشان
نمود میرزا هندال نوشتهای التفات آمیز مصحوب محمد غازی توغبای که از
معتمدان میرزا بود فرستاد و شرح آمدن امرا را بیادگار ناصر میرزا و میر
فقیر علی نیز نوشته روان ساخت و امرا خود پیش میرزا نور الدین محمد التماس
جواب برده بقول که در مواجب زاهد بیگ بود آمدند فرستاده از راه خیرخواهی
نزد ایشان شتافت کوته اندیشان نمک بحرام زبان بهذیان گشاده بصریح
گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم اگر شما چنانچه خیال کرده اید بنام خود
خطبه میخوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرسانیم و اگر
پیش میرزا کامران میرویم و آنجا کارهای و دستگاهی در کار ماست
محمد غازی توغبای آمده پیغام امرا پنهانی رسانید و گفت که یکی از دو کار
ناچار است یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا طلب داشته نواخت یا بهانه
امرا گرفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش ببودای محال میخارید این
معنی را از مغتنمات دانسته بوسیله مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نااندیش
را طلب داشته دلاسا نمود و خیال تباه را پیشتر استحکام داد چون تفرقه بنارس
و جونپور و آگره و لکهنو بسامع علیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت ارادت طغیان

میرزا

میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول را که از اعیان مشایخ هند و مقربان
جلائل عواطف پادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را
بدار الخلافه رسانند و بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از خیالات فاسده
باز آورده بزودی در استیصال افغانان یکدل و یکزبان سازند در چنین
هنگام که امرا اندیشهای نادرست و فکرهای ناسودمند پیش گرفته اند و نزدیک
که میرزا هندال را از جاده قویم بلغزانید ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید
میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز بمنزل خود آورد و شیخ سخنان
سنجیده دولتخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت
روز دیگر محمد بخشی را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و سلاح
و اسب و یراق جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی معذرت خواست که خزینه
نیست که بسپاهی داده شود اما اسباب و اجناس فراوانست همه را بوجه
سرانجام میدهیم چهار پنج روز برین سخن بگذشته بود که میرزا نور الدین محمد از
قنوج بایلغار آمد و همانا که امرا قرارداده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث
تقویت اراده امرا شد و مرتبه دیگر محمد غازی توغبای پیش امرا فرستاد امرا
همان سخن بگذشته بود که میرزا نور الدین محمد از قنوج بایلغار آمد و همانا که امرا
قرارداده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت اراده ایشان را معاودت
نموده گفته قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را که
فرستاده پادشاهست و صلاح کار ما را برهم میزند علانیه بقتل رسانید
تا بر همگان یقین شود که شما از پادشاه دیگر شده اید ما بخاطر جمع ملازمت
کنیم شیخ در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده
باز آمد و باتفاق میرزا نور الدین محمد داعیه ناخجسته مصمم شد و میرزا نور الدین
محمد بفرموده میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانیده در ریگستانی
که نزدیک باغ پادشاهی بود فرمود که گردن زدند و امرای مخذول العاقبه آمدند
و میرزا را دیدند و در ساعت نحس و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند
و پیشتر کوچ کردند هر چند عصمت مآب دلدار آغاچه والده ماجده میرزا هندال

دیگران دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد و زبان حالش این مضمون می‌سراید
که با دوست نفوت کسان در گوشم ا آبادی که آتش برکند چون میرزا خطبه
بنام خود خواند و پیش والده خود رفت آن عصمت قباب جامه کبود در بر داشت
میرزا گفته باشد که درچنین وقت شادکامی این چه طور جامه ایست گویند که
آن عصمت قباب ارزوی دور بینی فرمودند چه می‌بینی من ماتم ترا امیدارم تو
خوردسالی و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه صواب گم
کرده کمر بر هلاک خود بسته محمد بخشی آمده کوفت شیخ را خود کشتید در باره من
چرا توقف دارید میرزا او را استمالت نموده همراه گرفت یادکار ناصر میرزا
و میر فقیر علی این قصه ناگوار را شنیده از حد دکابلی براه کوالیار ایلغار کردند
و خود را بدار الملک دهلی رسانیده در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعه داری
اهتمام نمودند میرزا هندال چون نزدیک فیروزآباد رسیده بود که خبر ایلغار
یادکار ناصر میرزا و میر فقیر علی بجانب دهلی رسید میرزا او را اکتکاش کرده بتصرف
دهلی متوجه شدند اکثر از جاگیرداران خورد از اطراف و نواحی آمده میرزا را
دیدند و کوچ بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند و یادکار ناصر میرزا از لاهور
متوجه شد چون بحدود قصبه سنیت رسید میرزا هندال کار ناساخته بحدود
دار الخلافه آگره شتافت میرزا کامران چون قریب بدهلی رسید میر فقیر علی
آمده میرزا کامران را دید و میرزا یادکار ناصر بر همان نهج استحکام قلعه
کوشش داشت میر فقیر علی بمقدمات هوش افزای میرزا کامران را با گره
روانه ساخت میرزا هندال در آگره بودن خود قرار نداده بالور رفت میرزا
کامران با گره آمده از عصمت قباب دلدار آغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا
هندال را دلاسا نموده بکار رفت طلبند آن کدبانوی سرادق دانش
میرزا هندال را از الور آورده و خطبه در کردن او انداخته بمیرزا کامران
ملاقات داد میرزا بآیین لایق پیش آمده روز دیگر امرای فتنه انگیز را
گناه بخشیده کورنش داد و میرزایان و امرا باتفاق یکدیگر از آب جون عبور
کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند اما چون سعادت رسول این گرامی نژادان

بنمود

بنمود توفیق این خدمت دولت پیرای نیافتند الحاصل چون بیامن تاییدات آسمانی ملک
بنگاله بدست اولیای دولت ابد پیوند درآمد پای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد
و امرای عظام ولایت عظیم در جاگیرهای خود یافته مواد عیش و عشرت آماده ساخته
ابواب غفلت بر روی روزگار خود کشادند و ارکان سلطنت انتظام امور ملکی کمر برداشته
دنیه انگیزان ملک که همیشه نصیحت آباد عالم از آن قسم بی باکان خالی نباشد سر
آشوب و شورش برآوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده سرگران فرو خفته را
بالا کند احتیاط در مبانی احتیاط راه یافت چنانچه خبری که اعتماد را شاید بمعسکر
اقبال نیز رسید و اگر اندکی از بسیار معلوم کسی از مقربان بساط عزت میشد یارای آن
نداشت که بموقف عرض اقدس رساند چه نقش خیال نشسته بود که حرف ناملایم
مذکور مجلس قدسی سرشت نشود رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان بوسیله
دولتخواهان حقیقی که صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند معروض
موقف حضور شد حضرت جهانبانی بر دولت و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته
عزیمت انصراف موکب عالی مصمم داشتند هر چند از کثرت باران زمین تمام در
زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت وقطعا هنگام یورش نبود
بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند تفویض ملک
بنگاله بزاهد بیک مفوض نمودند آن بید دولت روش کهنه عمله باطل اندیش در میان
آورده ارادهای تباه پیش گرفت و از تیره رای وسیه بختی فرار نموده پیش
میرزا هندال آمد آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیک عنایت فرمودند
جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشتند و در عین باران از دار الخلافه آگره شوند
از جوسا دست باز داشته متوجه رهتاس شدند و مقرر شد که اگر رایات عالیات
بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه جهارکنده که آمده بود باز مراجعت نموده
اراده بنگاله نماید و اگر نقش چنین نشیند و متوجه دار الخلافه شوند دقابو یافته
از عقب در آید و قصد شبیخون کند چون موکب والای حضرت جهانبانی
بمنیر رسید شیرخان که لشکر دلی سرانجامی از دوی مغلی معلوم کرده دلیر
شد و لشکر فراوان استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک لشکر از هر طرف

قابو مبطلیه وتمکین را مجال آن نمیشد که از نیرنگ سازی غنیم واقفا بن علی قراول
بیکی رفته خبر مشخص آورد و بوسیلهٔ میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس
رسید اگرچه موکب عالی از راه گنگ عبور نموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود
چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله افروز نایرهٔ
غضب پادشاهی شد از کمال سطوت قهر عنان توجه بجانب او منعطف ساخته
هرچند معروض شد که درچنین وقتی که پیاده‌های عساکر اقبال که بادپایان گیتی
نورد چندین مسافت بعید را پای در گل نموده اند در اعلی مرتبه استدوی
عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ قتال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه
مصلحت دولت لایق دولت آنکه درجای طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر
نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود آنحضرت پرتو التفات برین سخنان
نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند و بادیانت
که رسمیت قدیم و قاعدهٔ مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر نقدی گرانمایه یکی
مقرر سازند پیشتر از آن ابواب ناکامی گشوده در کشاکش اندوه اندازند
تا خوشحالی آن گوهر یکتا از جا بیرون رود و بعد از آن غم برداخته کار را باعتدال آرد بنا
بران چون ظهور کوکب روشنی افزای جهانبانیان که از جیب قاجولی بهادر در عالم
مثال آگاه دلا برا نموده بدولت انتظار سرافراز گردانیده بود نزدیک
رسید هر آینه اگر پیشتر از آن نامرادی چند بظاهر روی نماید چهرهٔ تاب فرد پروران
دوربین خراشیده نگردد و لهذا با لشکری چنین که عالمی تسخیر توان کرد از
افغانی چند تیره رای ناشسته روی چنین بظهور آمد بنابرآن برخلاف مصلحت
دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی واقع شد و در موضع
بهیه از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل اتفاق افتاد در آنجا سیاه
آبیست کناسوم در میان دو لشکر واقع شد موکب عالی آب پل بسته عبور
نموده هرچند لشکر پادشاهی اندک و پیادگانی بسیار بود پیوسته در قراولان
طرفین جنگی که دست میداد و نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می‌بود
و افغانان از هر طرف قتل میرسیدند تا آنکه مدت تقابل و تقاتل بامتداد کشید

و برادران

و برادران گرامی که هر یک کشایش اقلیمی را بس بود از کوتاه‌بینی اندیشهای دور
از کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتفاق فایز نگشتند
و توفیق ادراک خدمت در چنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان
نشد هرچند مناشیر نصحت می‌آمد نقش آن الواح الهی در ضمایر این
آهن دلان صورت نمی‌بست و شیرخان از روی روباه بازی نگاه کسان
معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد و گاه اندیشه فاسد جنگ را در عرصهٔ
خیال جولان میداد تا آنکه بفریب و فسون جمعی از پیاده و مردم زبون را اسباب
آتش بازی روبرو گذاشته خود دو منزل عقب رفته نشست و عساکر پادشاهی
که پیوسته نصرت ایشان را بود از مقدمات مکر افزای آن حیله اندوز واقف
نشدند و پس رفته نشستند و چون تقدیر چون امری میخواهد که ظاهر شود
بعد بی‌پروایی کارکنان کار آگاهی ملحق میگردد و ازین سبب در شرایط
نگاهبانی تهاون عظیم راه می‌یابد تا شبی که آتش محمد زمان میرزا بود از
غفلتی تمام واقع شد آن روباه باز که فرصت را در کمین بود شبگیر کرده وقت
صبح از عقب اردوی معلی پیدا شد لشکر خود را سه فوج ساخت یک فوج خود
و یک فوج جلال خان و یک فوج خواصخان لشکر پادشاه را فرصت زین کردن
اسب و مجال جبه پوشیدن نشد حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته
حیران نقش کارگاه تقدیر شدند سررشتهٔ تدبیر از دست رفته بود در وقت سواری
بابای جلایر و تردی بیک و قوچ بیک بملازمت رسیدند حکم اشرف شد که زود در خدمت
مهد علیا حاجی بیگم را برآرند آن دو وفاکیش غیرت اندیش بر در سرا
پردهٔ عزت شربت گوارای شهادت در کشیدند و میر پهلوان بدخشی نیز
با جمعی کثیر در گرد سراپرده عزت توفیق جان نثاری یافتند وقت بغایت
تنگ شده بود حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد و از آنجا که حفظ و
حمایت ایزدی متکفل حال و ضامن آن بود حاجی بیگم حرم محترم را از اوصاف
خیال بداندیشان نتوانست بود و غبار اندیشهٔ تیره‌جانان بر حواشی سرادقات
عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست و نقوش ناموس الهی از تقدس

خانهٔ رفعت بدورباش حاجبان عصمت حراست پرده نشینان خلوتخانهٔ عفت نموده
وخیال فاسد در ضمیر آن تیره درونان راه نیافت و شیرخان آن عصمت قباب را
در کمال صیانت و پرده پوشی بآبروی تمام روانه ساخته و بالجمله چون آنحضرت متوجه
پل شدند پل را شکسته یافتند ناچار خود را سواره چون نهنگان دریا نورد
بآب زدند قضارا از اسب جدا میشوند مقارن این حال چون نگاهداشت
ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود سقای خضرزاده ایشان گشته و بدستیاری
شناوری او ازین گرداب فتنه بساحل نجات پرسیدند که نام تو چیست او بعرض
رسانید که نظام فرمودند که نظام اولیای دعایت مرحمت بجای آورده باو وعده
فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینیم نیمروز ترا پادشاهی میدهیم این
قصهٔ پرغصه در نهم صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ بر گذر جوسه از تمن
تقدیر پرده کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد پرعلی و مولانا قاسم علی
صدر و مولانا جلال توتی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند آنحضرت
با میرزا عسکری و معدودی ایلغار کرده بدارالخلافه آگره بنزول اجلال فرمودند
و میرزا کامران باستان بوس عالی سرافراز شد و بعد از چند روز میرزا هندال
بوسیلهٔ میرزا کامران و والدهٔ ماجدهٔ او شرمنده و سرافکنده از الور آمده
ملازمت نموده آنحضرت بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را
بر روی او نیاوردند و بتفقدات بی پایان که از اندازه بشری زیاده باشد
پیش آمدند و چون ناگهان از روی بی تدبیری امری سرنوشت بظهور آمد
همواره در تدارک این امر می بودند و در سرانجام الات و ادوات تلافی اشتغال
داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاهیان باستلام عتبه علیه مشرف میشدند
و درین اثنا سقای پاک سرشت بامید وعدهٔ گرامی در پایهٔ تخت عظمت
حاضر گشت حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش ملک مروت و احسان
بودند چون سقای مذکور را از دور دیدند فی الحال خسرو عهد خود را از سر
وفا جای دادند و تخت سلطنت را بجهت آن خضرراه خالی ساخته سقا را
بموجب وعده تا نیمروز بر تخت نشاندند و بتخت نشین ملک نیمروز ترا امر

ساختند

ساختند و بعضی احکام و اوامر پادشاهی را که ظرفش گنجایش آن نداشت مستثنی
ساخته بحکمرانی پایهٔ امتیاز را بلندی بخشیدند و از بحر امواج بخشش گرد احتیاج
از چهرهٔ احوال او و قبیلهٔ او برداشتند هر حکمی که در ان جلوس بر اورنگ شاهی
از سقا ظهور یافت با مصلحتی گشت میرزا کامران از علو جنون همت چنین
شکایت بر چنین حکایت ظاهر ساخت و خاطر آزار جوی را بهانهٔ بدید
آمد و بعد ازین قضیه از روباه بازی شیرخان قصد بنگاله کرده و تا حدود
بهار آمده موقوف شد و جلال خان را با جمعی پریشان بر سر بنگاله تعین کرد
و باندک فرصت با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست و او داد جلادت داد
و عرصهٔ نبرد را بقدم شجاعت پیمود اما از انجا که مشیت الهی و حکمت ازلی نقشبند
صورت دیگر بود تمامی امرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته نمودند و فرا
دوست بوده درین جنگ باهم فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیگ بعد از
کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدم ثبات افشرد روی گرداننده
بزمینداران پناه آورد و بعهد و پیمان نادرست بر آمده او و جمعی کثیر
بصحرای نیستی شتافتند شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدود
جونپور آمده شور افزا شد و آن ملک را بتصرف و تغلب خود در آورده دست
فتنه دراز ساخت و قطبخان که پسر خورد او بود با جمعی کثیر از اوباشان بر سر
کالپی و اتاوه بفتنه سازی گشت چون این خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار
ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک که الخند و جاگیر ایشان بود و
اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی محال کالپی
قیام داشت بر سر او نامزد شدند این شیرمردان معرکهٔ دلاوری در
برابر آن روبهان حیله گرد در آمده جنگ عظیم کردند و بتاییدات غیبی
فتح روی داد و قطبخان در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی
مدتی در دارالخلافه آگره بسرانجام سپاه نصرت قرین و گرد آوری دلهای
پریشان برادران و خویشان و اصلاح بواطن و سرایر ایشان اشتغال داشتند
هرچند رخ غبار آلود میرزا کامران را بزلال نصایح شستند چهرهٔ صفا بهیچ وجه

:

روی نمود و چند انکه زنگار خلاف بصیقل مواعظ زدودند در آیینه روزگار او هیچ روی بدید نیامد و در چنین مهم عالی که با وجود خلاف باطن اتفاق از لوازم پاس دولتش بود در چنین هنگامی که با چنین استعداد قریب بیست هزار کس جوب با او بود و از دولت تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا دا ور زمین شمال رویه تا حد سمانه جنوب رویه در حیطه تصرف داشت با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود متعذر و معتقر ظاهر شده تمارض نمود و بمقتضای افراط غفلت و تفریط فکر از خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید ایزد تعالی درین کارگاه مکافات نتایج کردار بر وعاید ساخت چنانچه در صدد حیات سزای اعمال خود را بچشم خود دید و بعضی از آن بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود گذارش یابد و چون زبان خود بد زده بود فال حال او نیز چنان شد چو اختر میگذشت آن فال شد راست بیماری چند مزمن بیش او آمد و از بخت برگشتگی بر شبهات غیبی متنبه گشته بر مسلک ناخشنودی منعم و پیر رضای منفعل خود اصرار ورزید و ملا خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور فرستاده روی از قبله اقبال گردانیده از دنبال او خود روان شد و بال دو چیز آنرا که جلب مضرت دوست و جذب منفعت دشمن باشد باعث و بانی گشت هر چند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق همراهی نمیشود و اینچنین قابوی از دست میدهی مردم خود را همراه کن میرزا بر عکس خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که مردم پادشاهی را بدراهی داده همراه خود برد و میرزا حیدر بن محمد حسین کورکان که خاله زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و همراه میرزا کامران بدار الخلافه آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود و بنوازشهای فراوان ممتاز گشته میرزا کامران بیماری خود را بهانه ساخته او را بهمراهی خود سعی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل نموده در مقام عذر خواهی شد و از بی فکری حرف رخصت در میان آورد حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است و اگر ارادت و اخلاص است این نسبت بما بیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس است و مردانگی خود باید همراه ما شوی که ما بر سر غنیم میرویم

دلی

و انکه میرزا کامران اظهار بیماری مینماید توطیه نیستی و دار و شناس نخ که همراه اوروی و انکه میرزا لاهور را مامن تصور کرده خیال فاسد است چرا که باز پس ماندن ازین یورش اگر امری سانح شود کنج سلامت در هندوستان نمیتوان یافت و نیز امرا از ده بیرون نیست اگر ما را فتح است شما را چه رو و کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوانید برداشت که مردن بر آن زیستن شرف دارد و اگر عیاذا بالله حال بر خلاف اینست بودن شما در لاهور محال خواهد بود و هر کس که این گنگاش بمیرزا کامران داده دماغ غش حنیط یافته یا خیانت ورزیده و حق ازو پوشیده و از راه خوش کرده آمده الحال میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رکاب موکب عالی معزز و ممتاز گشت و میرزا کامران از و فور جمعیت خود سه هزار کس را با یاشلیغی میرزا عبد الله مغل همراه ساخته و خود توفیق خدمت نیافت

توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع شیرخان و مراجعت بعد از محاربه و سوانح حضرت اقرانی که بعد از آن وقوع یافته

چون کارآگهان بدایع طراز نگارخانه تقدیر در نقش و نگار طرح دیگر انداز اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقام شکایت و لهذا ایزد جهان آرا اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت و جمعیت را بتفرق ساخت و آن حضرت با لشکر اندک متوجه بساری اراده همتی شد و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیای و کثرت اعدا را منظور نداشتند چون موکب عالی بهوجپور رسید شیرخان با لشکر انبوه آن طرف دریای گنگ آمده نشست آنحضرت با سپاه معدود دو خود اراده عبور از آب نمودند و در اندک زمانی بر گذر بهوجپور پل بسته شد و جمعی از یکه جوانان تیز جلو قریب شدند و نجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان پی زین سوار شده با آب زدند مانند شیران دریای از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند و چون نهنگان دریا نوردِ در بحر عذار قطره زدند و از آب گذشته جمع کثیر را منهزم ساختند داد مردانگی و پهلوانی داده

بر موادی مراجعت عزم اردوی معلی نمودند چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل کرد بار
نامی را که در جنگ جوسه بجانب فوج عدو مانده بود بشکستن پل سر دادند
ان فیل بی اعتدال خود را بر سر پل رسانیده و قواعد آنرا در هم شکست
و در همین وقت از اردوی معلا توپی رها کردند که قوایم فیل کرد باز را خورد
ساخت و لشکر غنیم که زور آورده بود هزیمت یافت و جوانان فدوی
داد شجاعت داده بسلامت آمدند و صلاح در آن دیدند که کنار آب گرفته قنوج
روان شوند بملاحظه و تانی کوچ بکوچ میرفتند و در اثنای راه کشتیهای مخالفان
نمودار شد توپی از توپخانه پادشاهی سر دادند کشتی سلطان محمد مخالفان در هم شکست
و از تلاطم امواج زیر و زبر شد و مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل نموده [?] در
اواخر حال سلطان محمد میرزا و پسران او الغ میرزا و شاه میرزا که نسبت ایشان
بحضرت صاحبقرانی منتهی میشود و نبیره دختری سلطان حسین میرزا اند و بملازمت
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلند شده بودند و بعد از [illegible] شدن آنحضرت
بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفتها بظهور آوردند چنانچه ایمای بر بعضی
گذارش یافت چون ستیزه باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه کار را ولی
نعمت کام روا نگذارد ناساخته از عتبه علیه حضرت جهانبانی آمده سجده عبودیت
بتقدیم رسانیده و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کرده ایشان را
ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند و چون در سرشت
اصلی این ناسپاسان بدنهاد افتاده بود بار دیگر بیدولتی و کم فرصتی در
چنین وقتی اختیار نمودند و پای از دایره قرار و اصطبار بیرون نهادند
و راهنمای گریختگان دیگر شده راه گریز به بی دولتان نمودند و بسیاری از
مردم طریق [illegible] پیموده خود را بکناره کشیدند اگر مصلحت اقتضای حضرت
جهانبانی چنان مقتضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت
تا هر صورتی که از پرده غیب چهره گشا باشد جلوه ظهور نماید و اگر درین [?]
تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت بهمین عزیمت
که سد راه رفتن مردم نماید پل بسته عبور فرمودند و پیش لشکر خندق زده ارابهای

توپخانه

توپخانه در جای خود انتظام دادند و مورچلها قسمت فرمودند شیر خان در برابر [?]
فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست هر روز جوانان از هر
طرف بر آمده کارزار میکردند درین اثنا تحویل بسرطان شد و موسم
باران رسید و سحاب چون فیلان مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت و آن
سرزمین که مضرب خیام عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار فضای بلند
که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ باشد طلب کردند تا سراپردها و توپخانها
و اردوی معلی را بآن ساحت کشند و قرار یافت صباح که روز عاشوراست
افواج را ترتیب داده باید شد اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید جنگ
پیوندند و اگر بحال خود بماند بجایی که بجهت نزول مقرر شده فرود آیند دهم
محرم نهصد و چهل و هفت [?] سوار شدند و صفها آراسته شد محمد خان
رومی و پسران استاد علیقلی و استاد احمد رومی و حسن خلفات که سرکار
داران توپخانه بودند هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده [?] مقرر
زنجیر کشیدند قول درست می یافته و شیخ تاج الدین لاری که از منظوران
[illegible] جهانبانی بود در آن ایام بدرجه شهادت رسید روزی که شیخ علی بیک
جلایر و [illegible]یردی بیک خان و جمعی تاخت تاختی نامزد شده بودند سلطان محمود
[illegible] جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند و یردی بیک خان در جنگ مساهله نمود
[illegible] علی بیک ثبات قدم ورزیده و آن عرصه رزم که بساط بزم شیرمردان بود
[illegible]دی شربت شهادت آشامید خاطر مقدس حضرت جهانبانی از واقعه
این [?] بغایت مجروح شد و بعضی امور دیگر در میان آمد لاجرم دل از حدود
[?] بر داشته اراده توجه [?] مصمم ساختند در خلال این ایام هشتم محرم
نهصد و پنجاه [?] تنها خود را بپایه سریر مقدس رسانیده
مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد و موجب دلجوئی گشت و از غرایب آنکه
چون مشار الیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگگاه افتاد و پیش از آنکه
سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته
مردانه کارزار کرد چنانکه شاه نصرت قرین متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی است

وچون ظاهر شد که پیر امخان عزو اذ الیا اوکان مضاف نصرت برخاست داعیهٔ
مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت دباین تقریب چندروزی دران کل زمین
توقف روی نمود ومجملی از احوال پیر امخان آنکه در قصبهٔ نامرضیهٔ قنوج کان بسیار بها
کرده سنبل رویه افتاد و براجه مهرسین که از زمینداران معتبران سرزمین بود
در قصبهٔ لکنور التجا برده مدتی درحمایت او بود وچون این خبر بشیرخان رسید
کس فرستاده طلب داشت راجه بیچاره شده خانرا پیش او فرستاده در
راه مالوه باو رسید در اول مجلس شیرخان برخاسته دیده و درطلب خاطر سخنان
فریبنده گفت ودرمیان سخنان اظهار نمود که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند
پیر امخان درجواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد واز
نزدیک برهانپور بهزارگونه بیقراری با تعاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار
نموده روانه سمت گجرات شد درراه ایلچی شیرخان که از گجرات می آمد
آگاه گشته کس فرستاد وابو القاسم که بصورت وجیه نمودی داشت گرفت
پیر امخان ازنیک ذاتی وجوانمردی مبالغه گفت که من پیر امخانم ابو القاسم
مردی بجای آورده گفت این ملازم منست که فدای من میخواهد رود زنهار
ازین دست بازدارید وبمان معامله که مراگذارد ودست باز من گیرد درمیان
بود باین طریق پیر امخان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت وابو
القاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مروت را
بشهادت رسانیدند وبارها شیرخان میگفت که همانزمان که پیر امخان دران
مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند فهمیده بودیم که با ما نمیسازد
وسلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف بودن کرد پیر امخان قبول نکرده
ورخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد وازانجا بولایت مرد وار
شتافت وازانجا بزیر پای صاحب دولت جهانبانان درقصبهٔ
جون رسیده سربلند گشت ظهور عادت خارق از حضرت
شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچه مقامات تواند بود
از ماه هشتم از شرف ولادت برصحیفهٔ علم ایزدی که لوح محفوظ ازل

وابدست چنان ثبت افتاده که چون جهان آرایی افراد کاینات در جلوه
گاه صورت ومعنی تاج امتیاز برتارک کرامتش نهند از مبادی سعادت
ولادت آن جلیل الشان خبر خوارق عادات وبوارق حالات از مطاوی احوال اشرفش
پرتو ظهور یابد که هریکی از ان منهی غیب باشد بابانگ بلند طنطنهٔ علو مدارج
قدرش بگوش هوش دانایان رساند وباظهار اینمعنی سعادت فزای جهانیان
گردد واز بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده هشتماه
تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته ابد دولت واقبال قدم در
ماه هشتم نهاده بودند امر بدیع از انحضرت روی نمودش مکاشی که پرتو
طباشیر صبح دولت داشت عفت قباب چیچی انکه ان نوباوه باغ قدسی را
شیر میداد واز مخالفت عصمت نقاب ماهم انکه وجمعی دیگر ازدکی داشت
وازین که بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ مهر
غزنوی سحر میکند که حضرت شاهزاده عالمیان غیر از دو شیر دیگری میل نمیکند
لنهایت دلتنگ بود درین اثنا وقتی که کسی آنجا حاضر نبود انحضرت خلوت
دیده متکلم شدند وزبان کرامت بیان بعود تسلی خاطر محزون چیچی انکه بسیح
وا گشودند وفرمودند که خاطر خوش دارکه نیر آسمان خلافت در کنار تو قرار
خواهد گرفت وشب اندوه را بروز شادمانی خواهد بخشید وزنهار این از
ما را اظهار نکنی واین اسرار قدرت الهی موقوف نذهی چه حکمتهای غیبی
ومصلحتهای کلی درضمن این مندرجست چیچی انکه میگفت مرا این نوید جانبخش
عظیم در تحلق آورد وعقدهٔ اندوه یکبار از دل من گشوده گشت وازین بلند
گفتگوی چنان نور پروردی وحصانت چنان فیض گستری بی مشارکت و
منازعت دیگری از درگاه صمدیت حواله من شد انشراح خاطر یکی بصد
هزار انجامید وروز بروز ابواب فرح ونشاط بیش از پیش بر روی روزگار
من گشوده میگشت وبشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل وجان بخدمت
متوجه شدم والفت ودولت دوجهانی بمن روی آورد واین راز سربمهر را
نهان میداشتم تا آنکه آن نونهال سریر آرای ملک کشورگشایی گشته روزی از غرجه

دهلی بشکار حوالی قصبهٔ پالم تشریف برده بودند و از اتفاقات ماری بغایت بزرگ و مهیب در سر راه
پیدا شد که ارباب تهور را دل از جا رفته بود آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته
بی اندیشه که بخاطر رسانند پیدا نموده متوجه مار شدند و ببشارت غیبی دلیرانه دم مار دست
گرفته زبون ساختند یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش که خود این آیهٔ قدرت
مشاهده کرده از روی تعجب بمن آمده نقل کرد و در ان وقت آنچه از سر ابتدا سر بر پوشیده
که خود دیده و شنیده بود بفرزند ارجمند خود در میان آورد و گفت آنحضرت که در صغر سن این اعجوبه
را نموده بود اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست چه هر فعل او وقتی و هر قوتی را اجلی است
راز سربسته که تا غایت بر زبان نیاورده بودم سبب آن بود که با هر کس گفتم باور نمیکرد بلکه
مدعیان بیحاصل مستقل من نسبت میکردند و چاشنی این سخن در کام مرام آنها تلخ میشود و نیز
مرا در اظهار آن رخصت نبود اکنون فرزند من چون از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن
راز گشودم که آن شاهزاده خورد سالی بود و این نمونهٔ کلان سالی ای فرزند گرامی از ان
مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شکرفنامه ابو الفضل این
دو قضیه را اگرچه از مردم ثقه شنیده بود اما از ان عفت مآب بیواسطه نیز استماع نمود
و آنچه را اقرار کمالات و خوارق عالی ازین نور دیدهٔ الهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشه
خود سنجیده از اندازهٔ بشری و حوصلهٔ انسانی بیرون است الحق آنچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا
عزیز کوکه منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاهر است و آنچه این شکسته مشاهده نموده
غیرت افزای ارباب باطن

توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار باز گردیدن و سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادات ازلی و مشیت
لم یزلی برین رفته که پادشاهی که خلعت والای دولتش را طراز خلود و بقا مطرز سازند
و قوایم سریر عظمت و سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استعلا مشید و معزز گردانند
بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انحراف اشتمال پیش او می آرند و فی الحقیقة آن نوبتی
بی بود وعیده ایست عاقبت محمود که کوته نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیز
اعتبار می آرند و نمیدانند این خال رخسار دولت دانسته شان و رفع عین الکمال میسازند
و لهذا آنچه ناملایم طبع پیش راه آید آنرا از متمم کمالات میشمارد و چه دولت خیر از این
خود دانسته نگهبان اندوه میرود درجت کواکب که سر برآرایان هفت اقلیم افلاکند نمودار

ازین

ازین لعشق هرچند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر نهان گردد و در حقیقت آن پردهٔ
پیش نیست که بر چشم جهانبینان فرو بسته میشود و منقصتی بآن بارگاه عالی نمیرسد
اما چون لطافت هر سبب خفا میشود تنبیها و سطوات الهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته
بخاک سیاه می نشانند و نیز حدیث طلوع و غروب نیر اعظم را ابر لیست مشغول درست
چه همان نسبت و حالتی که آن گنج انوار را در شرقست همان نسبت و حالت در تحت مغرب
حاصل و همان حالتی که در حین سمت الراس و زوال نصف النهار است بی نقص کمال حال
در وقت رابع نصف اللیل متیقن و این تفاوت نسبت بر آیان خاکی نژاد و ساکنان
بیشتر کل مخیل است و الا در وهٔ جلال او از ان مقدس تر است که اندیشهای ارباب
نقص پیرامون آن تواند گشت بنابرین مقدمات هر که لعباحبدلان تاجدار و تاجداران
صاحب اقبال بد اندیش بود سرانجام کار بنکال اعمال خویش گرفتار آید و در اعجب
و خود خود سبب اعظم باشد و مرات این حال واقعهٔ عبرت افزای حضرت جهانبانی
جنت آشیانیست که در اندک فرصتی دامن اقبال آنحضرت که غبار آلود حوادث بود
بسر چشمهٔ افضال شسته و شوایف جمیع کافر نعمتان بشرارنیات و اعمال خود رسیده
و خرمن عمر و دولت ایشان ببرق قهر الهی سوخته شد و نشان هستی این سیه دلان
از صفحهٔ روزگار سترده گشت چنانچه مصاحب و مصاعب عمر و موارد و مطالع سیر
جابجا بتوافق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گذارش می یابد و بالجمله چون حضرت
جهانبانی جنت آشیانی را باطن قدسی مظاهر از طرز دنیای ناپایدار افسرده گشته
بود و از ولایات سند توجه عالی برخاسته بخاطر اقدس رسید که بجانب تهلیه کوچ فرموده
بقندهار نهضت فرمایند و چون موکب والا آنجا رسد حضرت شاهنشاهی را با جمعی از
خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهند و ما ارتعالی
مساعد شوق و سقف سما و از اوج عشق را از زیر پر و بال همت گیرند و چنانچه لطوافت
قبلهٔ دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند محل کعبهٔ گل نیز رده صورت را بمعنی
متحد سازند و همچنانچه بکارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورتکدهٔ ظاهر را نیز آرایش صورت
دهند تا این معنی باعث تالیف قلوب شود و موجب هدایت حقیقی ساده لوحان
پرست کرده و درین اندیشه بودند که حاکم تته این معنی را دریافته سعادت خود دانسته

مفروضه داشت صلح فرستاد و چون آنحضرت را شهباز بلندپرواز همت بصید عنقا پر کشاده
بود و نظر دوربین از صیدهای محقر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس
بمعرض قبول افتاد ارغونیان که کار برایشان تنگ شده بود از مژده صلح کلاه
انبساط بر فلک انداختند و اینمعنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیر مترقب
شناخته پیشکش فراوان فرستادند و انواع معذرتها خواستند و آنحضرت دولت
و سعادت هفتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبه جون بصوب قندهار از راه سیوی
توجه فرمودند میرزا عسکری خبر توجه پادشاهی شنیده بفرموده میرزا کامران
زاید علی خود استحکام قلعه نموده با جمع کثیر باندیشه نادرست متوجه اردوی معلی
گردید تا بپایمردی شقاوت رفته دستگیر کند درین اثنا امیرالله دوست که از فضلای
عصر بود چندگاه وکالت میرزا کامران باو تفویض داشت و شیخ عبدالوهاب از
اولاد شیخ پوران از جانب میرزا کامران بجهة خواستگاری دختر شاه حسین
بیگ ارغون میرفتند خبر موکب عالی شنیده در قلعه سیوی متحصن شدند حضرت
جهانبانی میرالله دوست را بنشان عالی فرستاده طلب داشت او از بی‌سعادتی
حرمان شرف ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند چون موکب
عالی بحدود شال که از قندهار قریب سی فرسخ است نزول فرمود جلال الدین بیگ که از
اعیان میرزا کامران بود و جاگیری دران حدود داشت بزبان گیری کسان گذاشته
بود دو کس از ملازمان پادشاهی را که پیشتر بر چشمه رسیده بودند دستگیر کرده بردند
یکی از آن دو کس فرصت از جنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن مدابر ایشان که از
قرائن احوال دریافته و از زبان آن جماعت شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت
جهانبانی کافر نعمتی این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت رفتن قندهار بر طرف
ساختند و بجانب مستنگ عنان عزیمت منعطف فرمودند بایزید محمد ولی خدمت
کرده بقندهار متوجه شد مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری
مصدر باین عبارت که برادر کم مهر پی ارادت معلوم نمای نوشته بمواعظ و نصایح
آگاهی بخشیدند اما گوش حق شنو و دل دانای درست فهم کجا آن نصیحتها را نا
شنیده انگاشته پیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد قاسم حسین خان ججی

دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند که مبادا درینصورت مضطر شده
از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند و حوادث عظیم روی دهد ابوالخیر جمعی از
اشرار بعضی از سخنان خوش آمد خانه برانداز که بظاهر صورتی دارد و بباطن جز
خرابی و ویرانی نیفزاید گفته میرزا را بر داعیه خطا مصمم ساختند صبح آن روز که
شام ادبار او بود بخیال فاسد متوجه مستنگ شد و یکدو کروه راه رفته از
ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است چپی بهادر ازبک که نوکر قاسم
حسین سلطان بود و درین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه را
من بواقعی میدانم و مکرر آمد شد کرده ام میرزا اجاب داد که راست میگوید
جاگیردار این حدود بوده است او را فرمودند که پیشتر میرفته باش و راه را
سرکن او اظهار کرد که پابوس من زبونست میرزا بجانب ترسون برلاس
که یکی از ملازمان او بود اشارت کرد که اسب خود را باو بده او بعد از تعلل
کار خود را بدرشتی رسانده اسب باو چپی بهادر که سابقا در هندوستان در
سلک ملازمان پادشاهی منسلک شده بود برهنمونی سعادت یاوری راه
از آنجا پیشتر آمده جلوریز خود را بجادر بیرام خان رسانیده پرده کشای حقیقت
حال شد بیرام خان باتفاق او بملازمت حضرت جهانبانی آمده و از عرض نا
درست آن حق‌ناشناس آگاه ساخت آنحضرت کسان پیش بردی بیگ خان
و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که اسپی چند فرستند آن تنگ چشمان فرومایه
از ادراک این دولت متقاعد گشته اباء نمودند آنحضرت خواستند که خود بدولت
سوار شده ایشان را ادب کنند و سزای کردار در کنار ایشان نهند بیرام خان
بموقف عرض رسانیدند که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمی‌تابد کافر
نعمتان را بقهر ایزدی حواله فرموده خود بدولت متوجه اراده خود شوند التماس او
مسموع آمده آنحضرت با معدودی از مخلصان جان سپار راه دشت پیش
گرفتند و اراده قندهار و کابل از خاطر اقدس برآورده باهنگ حجاز متوجه
عراق شدند و بیابان نورد راه فراق گشته و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش
و میر غزنوی و خواجه قنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی را در مهد حمایت و مرا

الطاف الهیت غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمیرسد بهر طوری که باشد مواج عزت
حضرت مریم مکانی را بموکب عالی رسانند این سعادتمندان کرم سرشت خدمت
پسندیده بجای آوردند قدری راه طی شده بود که شبی تیره تر از دل کافر نعمتان
حق ناشناس روی نمود پیر امتحان بموقف عرض رسانید که حقیقت محبت زر و اسباب
که میرزا عسکری بر ضمیر انور لایحست درینوقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با
دو سه نویسنده خود در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیای اردوی معلی را می چیند
لایق دولت آنست که تکیه بعنایت الهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن خیمه برسانیم
و کار او بسازیم و هرگاه میرزا از میان رفت ملازمان و همه نمک پروردان درگاه بلند
ناگزیر آمده ملازمت اختیار میکنند آنحضرت از روی حساب و معامله این کنکاش
را تحسین کرد اما از پاک طینتی و خیر اندیشی بگرد این داعیه نگشتند و فرمودند اکنون
رو براه غربت دادیم و راه دراز پیش گرفته فسخ آن عزیمت نمیکنیم محمد را حضرت
شاهنشاهی را در پناه حضرت ذوالجلال که رافع آیات و رافع مخافات
سپرده بهدایت ازلی بدرقه راه ساخته و عنایت ابدی رفیق گاه و بیگاه کرده
بر توسن همت زین دولت بسته و پای توجه در رکاب توکل آورده قدم
پیش نهادند میرزا عسکری که باندیشه تباه نزدیک بمستنگ رسید میرزا ابو
الحسن صدر را پیشتر روان ساخته که رفته حضرت جهانبانی را اگر داعیه رفتن
داشته باشد بحرف و حکایت نگاه دارد و در وقت سواری حضرت جهانبانی
میرزا که میرسد و میخواهد که از جانب میرزا پیغام چند ساخته بگذراند و باعث
توقف شود آنحضرت بتعلیم الهی سبحانه و الهام او متوجه شده عزم رفتن میشوند
میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را فرستاد
که اردو را محافظت نمایند و نگذارند که کسی از اردو بجایی رود و حقیقت خبر کردن
جیجی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد
تردی بیگ خان و سایر ملازمان بی حقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا ایشانرا بمردم
معتمد خود سپرد و کوته اندیشی که از روز بد و عاقبت وخیم نیندیشیده راه نامردی
و بی آزرمی پیش گرفته در معنی تیشه بر پای دولت خود میزند و خود را آماده نکبات

ونکبات

و نکبات آسمانی میگرداند چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست
میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفت ما بجهت دیدن پادشاه
آمده بودیم خبر ایشان را چون پیش گرفته باز پرسید که میرزا کجا اند یعنی
حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفت که صبح یک شتر
میوه از کابل بخانه بمیرزا ببرید من هم می آیم و شب در خیمه خود با یکدو نویسنده
بعضی از اسباب که از سرکار پادشاهی آورده بودند میدید و می نوشت صورت
حال بعینه همچنان بود که پیر امتحان بتفرس صائب دریافته معروض داشته بود و فردای
آن روز چاشتگاه بلند میرزا نقاره نواخته از منزل خود باردوی معلی آمد و بر در
دولتخانه حضرت جهانبانی نزول نمود جمیع مردم را یکیک از خورد و بزرگ گرفته نزد تردی
بیگ خان از ابشاه ولد سپرده هر کدام از مردم و ملازمان بیوفا را بمردم خود
حواله کرد و بقیه باردو جمیع کثیر را بقید و شکنجه هلاک ساخت و مبلغ کلی
از تردی بیگ خان گرفت و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید حاش
حاش آنچنان گناه را این پاداش چون تواند شد این طوفان بلا را اگر کردی از نزل
پاداش نام نهند هنوز گنجایش دارد اگر کینش مرا بد روزگار نکو کرد و از پند
آموزگار سرانجام را آشکارا کند همان کو بهر لیش بد اکند بر باریک بینان
رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکی از برگزیدگان ازل را آستین
سلطنت برآرایند و تارک دولت او را بتاج خلافت بلندی بخشند لوامع آثار
و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرایب مبشرات
غیبی و تفاؤلات آسمانی که درینولا نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد
آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معلی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد
میر غزنوی و ماهم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت گرفته و در کنار
عافیت آورده پیش میرزا بردند میرزا هرچند روی توجه بجانب آنحضرت
کرد و در مقام شگفتگی و زهرخند درآمد آنحضرت که در آن هنگام مجموعه کمالات
سالخوردان جهان بود با وجود خردسالی اصلا شگفته نشدند و قبض خاطر از ناصیه
حال آنحضرت هویدا بود میرزا طریق شده گفت میدانم فرزند کیست با ما چگونه شگفته شود

ونیز از زمانی انگشتری میرزا را که در گردن او حمایل بود علاقهٔ گلگون آن نمایان بطریق
عادت اقبال بی تکلف بدستیاری اقبال دست بجانب علاقه برده خواستند که بر
در ساعت میرزا از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد و دقیقه شناسان محفل
اینمعنی را تفأل بر سعادت نمودن که عنقریب در دولت و نگین سلطنت بنام
نامی آنحضرت شود و از چشمه سار افضال الهی آب رفته بجوی آید و از اینجا حضرت
شاهنشاهی مؤید بتأیید الهی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند در قیام
و جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمانروایی از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید
و انوار خداشناسی از لایحهٔ اطوار و آثار هویدا بود در اثنای راه کوکی بهادر که یکی از
مقربان میرزا عسکری بود نزدیک کجاوهٔ حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا
بمن دهید بحضرت پادشاه میرسانم میر مذکور جواب گفت که چون حضرت پادشاه
خود نبردند همانا مصلحت در گذاشتن بوده و نیز بی حکم عالی این دلیری از من نمی آید
بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت کرده ام که در چنین ایام تنهایی لوازم خدمتگاری
بجای آرم و میخواستم که این خدمت نیز بتقدیم رسانم اکنون که مرا باین سعادت
سرافراز نمیسازند نشانی از حضرت شاهنشاهی بدهند که بحضرت گذرانم میر غزنوی
طاقیهٔ آنحضرت که اکلیل ماه سعادت بود ببهادر داده او را بدین دولت سربلند
ساخت و میرزا عسکر حضرت شاهنشاهی را بچهاردهم رمضان نهصد و پنجاه
بقندهار آورده در بالای ارک نزد خود نشیمنی مقرر ساخت ماهم آغا و جیجی انکه
و اتکه خان بدوام خدمت کامیاب سعادت ابدی بودند و استفاضهٔ انوار قدسی
میکردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی نشو و نما می یافت
بسلطانم بیگم کوچ خود سپرد و آن عفت مآب از وفور عقل در لوازم مهربانی
و مراسم خدمت اهتمام مینمود بظاهر نگهبانی میکرد و بباطن خود را در برابر نور
مطلق داشته روشنی پذیر بود از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدم
که احوال یکسالگی خود را علی الخصوص آن هنگام که حضرت جهانبانی متوجه عراق
شدند و مرا بقندهار آوردند که یکسال و سه ماهه بودم نیک بخاطر دارم که روزی ماهم انکه
والدهٔ ادهم خان بمیرزا عسکری معروض داشت که رسم ترکان آنست که چون فرزند را

زمان

زمان روان شدن پای رسد پدر کلان یا کسی که در عرف بجای آنها تواند شد
دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی میزند چنانچه
آن نخل امید بر زمین می آید اکنون حضرت جهانبانی تشریف ندارند مناسب
آنست که این شگون بمنزلهٔ چشم سپند چشم زخم است شما بجای آرید میرزا در
ساعت دستار خود را گرفته بسوی انداخت و من از پای درآمدم میفرمودند
که این زدن و افتادن مرا بالشخصه بخاطر است و نیز در همان ایام برای تبرک و
تیمن بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند آن راه رفتن
و آن موی سر گرفتن بعینه در پیش نظر است کسی را که نزهت دل چراغستان
افروخته باشد صد مثل آنها و زیاده از آن چه دور نماید و روز بروز فرزندگی
از جبین نور افزای آن جهان سعادت بیشتر میدمید هر که را تأیید الهی پرورش
نماید و در حد ذات نور پرور ایزدی مبشت درین هنگام که عطوفت پدری
و رأفت مادری باید که تکفل مهمات نماید بدست دشمنان جانی پرورش میداد
تا دور بینان ملک دانایی را پای ارادت محکمتر شود و کوته اندیشان ساده
لوح را چراغ هدایت بدست افتد و حقیقت نگاهبانی ربانی ظاهر گردد
چون سخن بدینجا رسید برای سیرابی سخن از بقیهٔ سرگذشت شیرخان و رفتن
میرزا حیدر بکشمیر و حال کامران میرزا بکابل رفت و میرزا هندال که بقندهار
شتافت و یادگار ناصر میرزا که دیگر مخالفت کرده ماند ناگزیر است تا جویای
آگاهی پذیرای عبارت گشته بنیروی بخت بیدار زندگانی را بهشیار دلی
و نیک عملی سپری کند پوشیده نماند که شیرخان از آب سیاه گذشته با سبکی
قدم پیش می نهاد و با چندین اسباب نبرد بملاحظه تمام می بود و هراس
عظیم داشت که مبادا از یکجانب بهادران موکب پادشاهی قدم در
میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند و دغلبازیهای تدبیرنمای او را
یکبارگی بهیچ برآرند جمع کثیر را پیشتر روان ساخته بود و در احتیاط جنگ غایت
ملاحظه را مرعی میداشت بعد از چند روز که بی اتفاقی میرزا کامران مخالفت
سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست بلاهور آمد و از آنجا تا خوشاب رفت

ودر پهره وا آمده بود روزی چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ گکر و سلطان آدم که از
زمین داران معتبر آنجا بودند فرستاد و چون نعمت پرورده حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بودند وازدولت این دودمان عالی بهره کامرانی داشتند حرف او را بگوش هوش
نشنیدند شیرخان ازانجا بهیتا که از محال منسوب گکران است شتافت و جمعی کثیر را
بر سر ایشان فرستاد گکران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست دادند
وافغانان فراوان در بند ایشان افتاده و بفروخت رفت شیرخان میخواست که خود
بر سر ایشان رود با هواخواهان خود مشورت کرده صلاح دران دیدند که کار این گروه
گکر که کارها محکم و زمینهای قلب دارند بتدبیر و تدریج باید ساخت و مناسب آنست که
در نیجه دو لشکر گران گذاشته شود که هم فکر لشکر منصور شده باشد و هم در حدود
ولایت گکران بوده دست تاخت و تاراج دراز کنند و قلعه مستحکم بجهت انتظام
این دو کار اساس باید نهاد تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود تنگ آمده سر
گردنکشی فرود آرند و خود بازگشته لب امان و سرانجام مملکت وسیع هندوستان
باید پرداخت بنابرین مصلحت دید قلعه رهتاس را بنیاد نهاد و جمع کثیر را گذاشته
کوچ بکوچ برگشت و باگره آمد و ازانجا بقلعه گوالیار رفت که میر ابو القاسم
آنجا متحصن بود بیچاره از بی آذوقی آمده دید شیرخان در مقام ضبط و ربط شد
و تمام هندوستان از سوی بنگاله کچهل و هفت اقطاع قسمت کرده و داغ اسب سپاهی
درمیان آورده و اندکی از تدبیرهای بسیار سلطان علاء الدین را که در تاریخ فیروز
شاهی تفصیل یافته شنیده بعمل آورده وازانجا بر سر پورن مل راجه قلعه رایسین و
چندیری رفت و بعهد و پیمان نادرست راجه را از قلعه برآورده و لیکن بعضی
فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزگار امان داده خویش را از هم گذرانیدند وازانجا
باگره آمد و بطرز حکام بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصل یک کروه بنا کرد
و بعد از بیماری جانگاه که در اگره بر وطاری شد بر سر مالدیو که حاکم اجمیر و ناگور
و بسیاری از محال و امصار بود لشکر کشید و کار آنحدود را بفریب و فسون
ساخته بنواحی چیتور و رنتهبور شتافت و آنجا نیز کمک تسهیل نمود تا آنکه بابان
آن کلیدها را فرستادند و آنجا جمعی گذاشته میان ولایت دهندیره درآمد وازانجا

دوی

دوی بقلعه کالنجر آورد و آنرا محاصره کرده ساباطها برو مشرف ساخت و نهم
و دهم محرم نهصد و پنجاه و دو بشعله آتشی که خود افروخته بود از دود آه مظلومان
بسوخت و تاریخ سوختن او از آتش مرد یافته بود مذاکرد در گرفتن این حصار
حصین جانش از چار دیوار عنصر برآمد اما قلعه بدست افتاد و پنجاه و دو ماه
و سیزده روز او ببزرگ و ریو حکومت هندوستان کرد و بعد از و جلال خان
پسر خورد او هشتم روز جانشین پدر شد و اسلام خان نام نهاده اسم
شاهی را بر خود لبست و او هم در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود
چون تسلط این دو فتنه سرشت خداع منش در جنب شعشعه مهر جهان
افروز رایت این دولت ابدی اساس مانند فروغ کرمکان شب تاب
حکم بود پی بود داشت حکمت غامضه ایزدی بجهت مصلحت چند که در مکامن
علم او مطوی بود روزی چند جلوه داده بخاک ادبار برابر ساخت و روزگار
از ننگ وجود این معربدان ستیزه کار در رست و حال میرزا حیدر آنکه چون
تایید حضرت جهانبانی یافته متوجه کشمیر شد چنانچه سمت گذارش یافت
چون بنوشهر درآمد امرای مذکور که اسامی آنها پیشتر گذشت مخلصانه آمده
دیدند و راه و روش درآمدن کشمیر و گرفتن آنرا مجدداً خاطرنشان نمودند
میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده سر بطی عقبات کشمیر قدم
پیش نهاد درین اثنا تفرقه در عسکر پادشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت
خواجه کلان بیک بمیل خود بابعضی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده
بمیرزا کامران ملحق شد و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید غیر از چندی
از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر که حضرت جهانبانی کومک نامزد نموده بودند
همراه نشد اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بحد پشت
گرمی مرغبات کشمیریان در رسید و در دوم رجب نهصد و چهل و هشت از عقبه
پنج لی جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود چه دران ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم
مستقل خالی بود و امرای آن ملک اغلب در تصرف خود داشتند و هر یکی از
مدعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک انی میکردند درین

بجانب تبت و برخی را بصوب بنگاله و چندی را بطرف راجوری فرستادند
و عیدی رسا و حسین ماکری پسر ابدال ماکری خواجه حاجی بقال کشمیری را که
سرکرده مهمات میرزا بود او را آورده بخود متفق ساختند و جمعی کثیر بخود
هم داستان کرده بر سر میرزا روان شدند غازی خان و ملک دولت چک نیز
آمده ملحق گشتند و قریب جانپور که میان میرو پور و سری نگر که اصل شهر کشمیر
و حاکم نشین است بر سر میرزا شبیخون آوردند میرزا نزدیک خانه خواجه
حاجی مذکور بود تا قراهادر اگر رسید بود خلاص سازد ناگاه بدست
کمال تیر شربت حیات را سپری کرد و بعضی میگویند که تیری از ملازمان او
دانسته رسید چون مجملی از حال میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشت
میرزا کامران نگارش می یابد در ان ایام که مساعدت میرزا کامران از
حضرت جهانبانی جدایی اختیار کرده بصوب کابل روان شد چون بحدود
خوشاب رسید سری و سروری را بخیرخواه تنها واشته و زمانه لعبت باز را
بکام خود دیده داشته خطبه بنام خود ساخت هر که خردد دوربین و مصاحب
مصلحت آموز دشمن شی و دلسوز نداشته باشد هر آینه چنین کارهای
ناشایسته از وی بظهور آید نه حق محبت شناسد و نه طریق مروت داند
بدی دیگر از نیکی خود انگارد و تخم بدی در زمین نیکان افگند ظاهر است
که از ان کشت و کار چه بر بود و درخت امیدش بشوره مراد بار آورد
در روزگار بی عاقبت اندیشی را بقا نی نه دولت بزور برخود بسته را بر
خود پیوندی نه سربلندی کاخ بی بنیاد را چه اساس که چون منار بر می رود
از هم پاشد و هلاک گشت اول را چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم
بر هم زدن فرو نشیند سلطنتش چون طراوت گل زود در زوال و دولتش
چون نسیم بهار در سریع انتقال و بالجمله از راه دنکوت بکنار آب سند
رسید و در ینجا محمد سلطان و الغ میرزا که بجرد و ملتان خود را کشیده
بودند و آنجا خود را استوار ساختند کرفته برخاستند بر کنار دریا میرزا کامران را
دیدند و میرزا چون تا آنجا توقف نمود و چون عرصه غله بطغیان کشید پل بسته

از آب

از آب گذشته و از انجا بکابل آمده ابواب کامرانی بر روی روزگار خود گشوده بمقتضای
هوا و هوس روزگاری بسر میبرد و مثلی که از جمشید مرد لیست که تا شیر از بیشه بیرون نبود چرا
گاه بر آهو فراخ نبود و تا باز در آشیان گریزنگه دراج را بر زمین آسایش بود
درین واقعه بظهور آمد غزنین و آن حدود را بعسکری میرزا داد و خواجه خاوند محمود را برسم
رسالت پیش سلیمان میرزا ببدخشان فرستاد و خواهش متابعت نموده خواست
که خطبه و سکه او در بدخشان نیز باشد میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود برگردانید
میرزا کامران از شنیدن این در تاب شده لشکر ببدخشان برد و در نواحی موضع ناری
میان فریقین جنگ پیوست میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران
مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت و میرزا کامران
بعضی از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و مقصود وا
گشته مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا آمده قندهار را متصرف شد
میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا شش
ماه محاصره قلعه نمود و از بی آذوقی میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید و قلعه را
سپرد و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داد و بکابل معاودت نمود و میرزا
هندال را همراهی خود آورده روزی چند در محنت داشته باز بمقتضای برادری
نفاق در لباس اتفاق معمور جوی شاهی که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت
شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است بمیرزا و حاکم سند نیز اطاعت نمود و روزگار
اسباب غفلت را آماده میکرد تا آنکه میرزا سلیمان برانچه میرزا کامران از بدخشان
جدا کرده بود متصرف شده نقض عهد نمود و میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب برد
و در حدود اندراب جنگ در پیوست میرزا سلیمان شکست خورده بقلعه ظفر متحصن شد
میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد و از آمد شد آذوقه راه بسته ساخته
اکثر از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان
خود که چشم وفا داشت ناامید شد و نیز از بی آذوقی قلعه کار بدشواری کشید بی
اختیار آمده دید میرزا کامران قاسم بیولاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هوا
خواهان خود را بسرداری برلاس قاسم کور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود خواجه

حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هم ماه جمادی الثانی یافته بود و میرزا سلیمان میرزا
با ولدش میرزا ابراهیم در قیدگاه میداشت و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را
آیین بست و روزگار را بغفلت میگذرانید و زیاد معبود میکرد و منزاد مظلوم مسداد
تا آنکه کوکب اقبال فلک صعود حضرت جهانبانی ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده
سزای او را در کنار او نهادند چنانچه گذارش یابد هر که بولی و والی نعمت طریق بی
حقیقتی سپرد و بملک بی اخلاصی شتافت هر آینه در همین نشاء پاداش اعمال خود دید
و هم برین منوال است احوال میرزا هندال که چون در چنان وقتی با چندین فرمان
از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفایی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود و قراجه
خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا را شنیده از قلعه برآمده
با احترام و دریافت و آن ملک را بمیرزا سپرد و روزی چند برین نگذشته بود که میرزا
کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد و میرزا را مقید داشته تادیب نمود چنانچه
مجملی مذکور شد و مقرر است که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود
دلهاست هوشمندان از اعتبار ناپدیدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق
ناشناسان میباشند تا لبزا یافش که اقتضاء عدل حقیقت شکرگذار و مسرت
پذیر شوند که هم سرمایه عبرت جهانیان میشود و هم دست آویز ندامت بی سعادتان
میگردد و از آنجمله چون یادگار ناصر میرزا که بغزنین و افسون حاکم شده از راه راست
انحراف ورزیده در لهری توقف نمود بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه
در آنجا بود آخر بر وی ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم شده از صدق و صفا فروغی
ندارد و همه آن مقدمات حیله پیوند مبنی بر کذب و شامت است ناچار
از آن داعیه بازآمده بصوب قندهار روان شد هر چند هاشم بیک از دولتخواهان
راست گو و هواداران رهنمای او بوده گفت که روش بجانب میرزا
کامران داشتن طارفت حضرت جهانبانی پسندیده نیست و دنیا جای
مکافات است اندیشه آن باید کرد از آنجا که امر ثابت هر کرا روز ادبار
پیش آید و عقل او تیره گردد و باز از ولی نعمتان جرات نماید و نصیحت خیر
اندیشان باد شمرده بگوش هوش در نیارد و سخنان سنجیده دانشوران

داکنون

و افسون پندار دیا بران یادگار ناصر میرزا از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در
زمانی که میرزا کامران قلعه قندهار را در محاصره تنگ آورده بود آمده میرزا
دید و بهمراهی میرزا بکابل آمد و میرزا کامران پیش حاکم شده کس فرستاد که
حضرت نفتیس مکانی بشهر بانو بیگم و والده ایشان میرزا سنجر که از یادگار
ناصر میرزا جدا شده در حدود دیگر مانده بودند بلوازم آداب روانه سازد
حاکم شده ایشان را با جمعی کثیر که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدایی اختیار
کرده در آنجا بودند بآیین لایق روانه ساخت و خطای ناهنجار که واقع شد
آن بود که این مردم را از راه بیابان بی آب و علف فرستاد و جمعی کثیر
تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تی اثنا و حضرت نفتیس
مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی که درین قافله سرگردان بودند معدودی
جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند **نهضت موکب حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر
روی نموده است** چون جواد قلم سوانح بجای به پهنا قدمی چند زده سخن را
بسرانجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه مجاز امیرود و مجملی از احوال نصرت
انجام سفر خراسان و عراق که حضرت جهانبانی را روی نمود و بیدرقه عنایت
ایزدی قطع فیافی و طی صحاری و براری فرمودند گفته آید و آن چنانست که چون
آنحضرت بمشیت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول پرخطر اختیار
فرمودند ملازمان رکاب سعادت مآب الخطاب چولی مشرف ساختند و از فضل
نامتناهی الهی درین چول پرهول ملک نائی بلوچ که قافله سالار راهزنان بود
بزمین بوس شرف اختصاص یافت آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم
خدمتگاری کوشید و از آن وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرمسیر
آورد و میر عبدالحی که کلانتر آن ولایت بود بملاحظهای نادرست اگرچه
بسعادت ملازمت فایز نشد اما در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری اهتمام
تمام بجای آورد و در آنجا خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری
جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستادند

تا را بهمای سعادت او کشته بملازمت آورد خواجه این را دولت عظیم شناخته
بملازمت شتافت و هر چیز که از جنس و نقد در بساط خود داشت همه را نثار موکب
سعادت کرد و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میر سامانی سرکار خاصه را
برای رزین او مفوض داشتند و روزی چند دران سرزمین بوده با دلخواهانی که
دران یورش اقبال آثار ملازم رکاب معلی بودند نصایح دلپذیر و مواعظ
ارجمند میفرمودند و بیوفایی دنیا و بی اعتباری سلسله ظاهر را بچندین دلایل
خاطرنشان فرموده خاطر اصحاب تعلق را در جستجوی این بازداشته متوجه مقصد
حقیقی و مطلب اصلی که طلب ارباب همت را نشره آن تواند بود میساختند و
همگی همت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرد و مواد تفرید روز
بروز در تزایدست گوشه خمول گزیده و ظاهر و باطن را از غیر بازداشته
یکتا بیکتا پردازند لیکن مروت و مردمی نمیگذاشته که دلهای عالمیان ازان
رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند و این گروه وفاکیش
ریکیزه را دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل که شایان خلیفگی حق است و در
انتظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن دارد قرون مشکل بیکبارگی دست از جهان باز
دارد و سلسله سلطنت ابد قرین را منقطع سازد همگی خواهش آن طبقه آنکه باطن با حق
و بظاهر با خلق بوده و بمقتضای جامعیت کار فرماید والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای
افضال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بر وجه کمال حاصلست با وجود پرداختن
گیر و دار عالم ملک و شهادت استغراق بحر امواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج
مستوفی میسر و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقرر و مسلم القصه بمقتضای ارادت
ازلی و فتوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بشهریار زمان و فرمانفرمای ایران
حقوق موروثی منظور داشته لوازم محبت و مودت بتقدیم رسانند هرآینه یکبارگی دیگر
سلسله ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود و الا در
اختیار انزوا بمشرب مروت بی اختیار باشد بنابرین روز پنجشنبه نوزده شوال
نهصد و پنجاه مکتوبی مصحوب چوپی بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمای
قضا و قدر که چندین مصالح و حکم در هر کاری ودیعت نهاده اند سببی انگیخته آمد

که ملاقات

که ملاقات گرامی بزودی میسر آید و مجملی از سوانح احوال اظهار فرمودند و این بیت
در ضمن مرقوم ساخته بودند که گذشت از سر ما آنچه گذشت چه دریا و چه کهسار
و چه دشت آنحضرت میخواستند که روزی چند در ولایت گرمسیر توقف
فرمایند میر عبدالحی گرمسیری کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع
می افتد که میرزا عسکری جمع کثیر را فرستاده است مبادا بحدود برسند
و کار از علاج بگذرد اگر بالکای سیستان و آن حدود که بفرمانفرمای زمان
و حاکم ایران تعلق دارد توجه فرمایند هرآینه از اندیشه آسیب این گروه
بی عاقبت موکب عالی محفوظ عالی خواهد بود آنحضرت قلت ارباب اخلاص
و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشته و توقف دران
ولایت از طریقه حزم که راه خردپروران دور دانسته بسیستان
نهضت فرمودند و از آب هیرمند عبور کرده بکنار گولی که این آب
بان در می آید نزول سعادت فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان
بود مقدم گرامی را دولت ناگهانی شمرده با این نیکنامان ملازمت کرده
بوظایف خدمتکاری و آداب میزبانی اقدام نمود روزی چند دران
سرزمین عبرت افزا که جولانگاه شاهسواران عرصه اقبال بود بشکار
قشقلداغ اشتغال نمودند و برای تسلی خاطر همراهان وفا اندیش
خود را بمشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدایع تقدیر بودند
و از آنجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد
سلطان والده عورات خود را بملازمت مریم مکانی که درین یورش
هودج اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود فرستاده جمیع احوال ولایت
خود را پیشکش نمود آنحضرت اندکی از آن بجهت انشراح خاطر او قبول فرموده
تتمه را بر گردانیدند و درین منزل حسن قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد
بدیدن والده و برادر آمده بود تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف
بساطبوس مشرف شد آنحضرت ازو در باب مذهب و ملت سخنان پرسیدند بوقت
عرض رسانید که در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود و کتب فریقین

مطالعه میرسد آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن وطعن اصحاب موجب درجات و ثواب است
ومعتقد سنیان آنکه سب اصحاب کفر بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بکمان
ثواب کافر نمتوان شد آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد و از فرط توجه مشمول
عنایت و استمالت ساخته تکلیف ملازمت فرمودند او چون سفری پیش داشت
و اسباب سفر سامان نموده بود از اهراز این دولت تقاعد نمود و درینجا حاجی محمد
بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند و صلاح
وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور معطوف شود که حاکم آنجا
بملازمت میرسد و چلمه بیک حاکم مست اهراز سعادت خدمت مینماید و زودی اکثر
مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت خواهند رسید و قندهار و آن حدود
از سفر عراق مانع می آیند بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی
بعرض رسانیدند که یورش عراق بر ذمت همت علیا لازمست این گروه که ازین
سفر مانع می آیند بغیر از عذر و خذلیت غرضی ندارند چون احمد سلطان لازم رکاب
معلی بوده میخواست که از او طبس کیلکی در قه باشد آنحضرت را چون سیر سری کمون
ضمیر اقدس بود براه قلعه ارک متوجه آن سمت شدند چون مکتوب مودت و منشور
اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بهجت آرای ممالک ایران و فرمان فرمای این
وزمان حضرت شاه طهماسب سید معدم سعادت التزام آنحضرت را لغت غیر
مترقب شناخته خوش وقت شد و خواست که سایه فرهمای سعادت همایونی را
بر فرق دولت خود جای دهد و لوای این سعادت را عنوان کارنامه افتخار خاندان
خود سازد بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقاره شادمانی نواختند و مکتوبی
در جواب مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه با الوف
محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال داشت و این بیت
بر عنوان مکتوب ثبت نمود   همای اوج سعادت بدام ما افتد   اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
وفرستاده را رعایت شایسته کرده روانه ساخت و اظهار انواع شکرگذاری حق
شناسی و تدارک محبت قدیمی نموده جلایل تعظیم و اکرام بجای آورد و حکام ولایت
و بلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهری که موکب همایونی نزول فرماید شرف اندوز

بعنوان [illegible] و اخلاص [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]

این

این خاندان عالی دانسته اعاظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بنوز استقبال شتافته
بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرف گردند و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه
و اطعمه فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند
ومنشوری که بمحمد خان حاکم هری نوشته بودند بعینه در سلک تحریر در اقتدا بدستور
العمل اهل درایت گردد و سکان راه و رسم مردمی نظر بران دیباچه مروت داشته
در تعظیم و تبجیل حادثه بپایان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقه
از آداب حرمت نامرعی نگذارند و فروگذاشت ننمایند فرمان قضاجریان
فرمان فرمای زمان و قهرمان جهان حضرت شاه طهماسب
بحاکم خراسان فرمان همایون شرف نفاد یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه
حشمت الایالة والاقبال محمد خان شرف الدین اغلی تکلو لله فرزند ارجمند ارشد حاکم
دار السلطنه هرات و میر دیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته
بداند که مضمون واجب العرض او که درین ولا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیک
برادر امارت پناه قراسلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود
در تاریخ دوازدهم شهر ذی حجه رسید و مضامین فرخنده آیین آن از آغاز
تا انجام واضح و لایح شد آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب
خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری دوحه چمن آرای فرماندهی
و جهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرافراز جویبار سعادت
و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت و نبوت
پادشاه برین و بحرین نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و
جهانبانی قدوه و قبله سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین
شهریار عالی نسب تخت سروری پادشاه والا حسب ملک عدل گستری خاقان
سکندر نشان جمجاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب هدایت و
یقین جهانبان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم اقبال و تخت نور چشم سلاطین
روزگار تاج فرق خواقین نامدار المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون پادشاه
خلد الله تعالی عزه حسب الآمال الی یوم المآل نوشته بودند چه گوید که چه مقدار

سرور و حضور روی نمود   مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست   خبرت راست بود ای همه جا
محرم دوست   باشد آنروز که در بزم وصالش یکدم   بنشینم بمراد دل خود همدم دوست
اقدام بی ملال و توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند که
بمشتلق آن خبر مجسته اثر ولایت سبزوار را از ابتدای حمل توشقان ئیل بدان
ایالت پناه مرحمت نمودیم داروغه و وزیر خود بدانجا فرستد که مال و اجبی و وجوهات
دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بموجب لشکر ظفر اثر و ضروریات
خود صرف نماید و بدستوری که درین نشان مذکور شده فصل بفصل و روز بروز عمل
نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید پانصد کس از مردم عاقل و کاردیده که یک
اسب کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشند تعیین نماید که باستقبال
آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسب بدو که از زرکار معلی مرصع زین
طلا جهت آنحضرت فرستاده شد و آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش
راس اسب بدو آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه
دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش با عبایهای
زرباف و زردوز که لایق اسبان و سواری آن پادشاه جمجاه باشد بر بالای
اسبان مذکور نهاده همراه راجه نفر ملازم خود داده روانه کرداند و کمر خنجر خاصه
شریفه که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه بشاه
بابام نواب همایون ما رسیده و بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا
و کمر مرصع جهت فتح و نصرت و شکوه آن پادشاه سکندر آیین فرستاده شد
و موازی چهارصد توب مخمل و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و پنجاه
جهت خاصه آنحضرت است تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب
و قالیچه مخمل و خوابه طلاباف و نمد تکیه کرکی استر اطلس و سه زوج قالی دوازده
زرعی کوشکانی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی سبز و سپید فرستاده شد
بطریق احسن رساند و از زبده اشربه لذیذ سرراه نموده با نانهای سپید که با
روغن و شیر خمیر کرده باشند و از بادیانه و خشخاش داشته باشد مکمل نموده
جهت آنحضرت میفرستاده باشد و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فرداً فرداً

ارسال

ارسال میشوده باشد و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز
چادرهای بصفای لطیف و سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکاب خانه
و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشانرا مرتب ساخته نصب نماید که در هر کارخانه
ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب
و آب لیموی خوش طعم ساخته و ببرف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباها
سیب سکان مشهدی و هندوانه و خربزه و انگور و غیره با نانهای سپید بدستوری
که مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه درآید
و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه
مقرر دارد که می کشیده باشد و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت پناهی
جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را تا هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد
کس رفته باشند باستقبال فرستد و در آن سه روز امیران و لشکریان
مذکور را رنگ برنگ بنظر در آورند و اسبان توبچاق و تازی مقرر دارند
که ملازمان خود دهند که هیچ زینت سپاهی از اسب خوب بهتر نیست
و سراپای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند
که چون این امرا بملازمت آن حضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب
ادب بوسیده یکیک خدمت نمایند که در سرسواری و غیره تا کاه میانه ملازمان
امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوی واقع نشود و بهیچ وجه از وجوه آزردگی
نوکران پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور فوج
فوج خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و بهر
ولایت که برسند همین فرمانرا بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر
خدمت نماید و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه
کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا
مشهد مقدس معلی مزکی تعلق آن ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور
بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهانه
باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی

نه راس اسب پیشکش نمایند که سه اسب خاصگی باشد و دیگری با میر معظم محمد بیرامخان بهادر داده
شود پنج دیگر با مرای مخصوص بهرکس لایق باشد بدهند و نه اسب تمامی از نظر مرحمت
اثر گذرانند و ذکر نمایند که کدام اسب از نواب کامیابت بهر یک که قبل ازین قرار
یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور
دارند و آنچه نهایت غمخواری که درین نوع اوقات لایق و خوش نماست مرعی
کردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد از آن آنچه
لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام متفرقات حلاوه و
پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته خطائی
خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند و حاکم ولایت
بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه
هراة همرکاب رفیق خدمت و ملازمت بوده باشند دقیقه از دقایق خدمت
و ملازمت نامرعی نگذارد و چون بدوازده فرسخ ولایت مذکور رسند آن
ایالت پناه یکی از اویماق کاردان خود را در خدمت فرزند اغراز شد سعادت
یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر
اثر از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری و غیره تا سی هزار
کس که بشماره صحیح رسد از ملازمان کومکی آن ایالت پناه او را همراه
برداشته استقبال نمایند و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر
و استر قطار همراه برد چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر
پادشاه درآید و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیع
حکایت از جانب ما دعای بسیار رسانند و در همان روز که بملازمت ممتاز
گردد و تزوک و قاعده لشکر دارد و نزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت
ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز در ان منزل مقام کند روز اول
جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس و کمخای یزدی و اراسهای
مشهدی و خوافی باشد مخلع سازند و مجموع را بالاپوش مخمل بدهند
و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهند

وطعامهای

وطعامهای الوان بدستوری که مقرر شد سرانجام نمایند و مجلس ملوکانه
بدارند که زبانها بتحسین او گویا باشند و آفرینها بگوش عالمیان رسد تفصیل
لشکر ایشان داده روانه درگاه عالی نماید و مبلغ دو هزار و پانصد
تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور
میرسد بازیافت نموده صرف ضروریات نماید و آنچه نهایت بندگی و
خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر
بچهار روز بیاید هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند و باید
که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر
خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند و لشکر انکه این نوع
پادشاه هدیه ایست از هدایای الهی مهمان باشند در ملازمت و خدمت
آنچه نهایت تردد باشد بجای آورند و تقصیر ننماید که هرچند انواع جان
سپاری و خون گرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر
خواهد بود و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز درون
باغ عیدگاه سرخیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس
طبسی و بالا مثقالی اصفهانی که در ان ایام اهتمام داده عرض نموده بود
ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هرچه خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد
در هر کل زمینی که در آب و هوا لطافت و نزاهت امتیاز داشته
باشد رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم وار بر سینه
نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش
نواب کامیابت و خود در راه و سر کوچ دمبدم خاطر اشرف را بمهربانی
که در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل کورکه فردا
بشهر خواهد آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند
اغراز شد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورده و سر و پایی که در
نوروز با رسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم بپوشانند و یکی از سپه
ریشان و اویماق نیکو که پسندیده و معتمدان ایالت پناه باشد در دار السلطنه

مذکور را سوار کند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت نکاه
دارد و چادر و اسب و شتر کذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ
کنند و ایالت پناه مشار الیه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن
نماید که جمیع لشکریان لباس مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک
آن پادشاه عظمت دستگاه رسند چنانچه میدان میانه ایشان یک تیر پرتاب بوده
باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند اگر
قبول کنند در ساعت باز کردد و فرزند برخوردار را از اسب پیاده ساخته تعجیل
روان کشته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت
و حرمت و عزت آنچه معهود و ممکن باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول
نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آرند و خدمت کنند
اول آنحضرت سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه
سواری سازند و بدستور سوار کردانند و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر
شوند و آن ایالت پناه خود نزدیک نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد
اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نماید و آن فرزند بواسطه حجاب
جواب آنچنانکه باید نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید و در منزل
مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید برین دستور که چون چاشتگاه نزول
نمایند فی الحال سیصد طبق طعام الوان بر طبقهای لنکری بطریق ما حضر بمجلس
بهشت آیین آورند و پس الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان بر
طبقهای لنکری که مشهور است بمحمد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره و سر
پوشهای طلا و نقره بر روی آن خوانها نهاده بمجلس آورند و بعد از آن مربات
لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس هفت راس اسب لایق در عقب
طوایل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ و تقب
باف ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر
جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه
محمد سرنایی و حافظ دوست محمد خانی و استاد یوسف مودود و دیگر کوینده و سازنده

مشهور

مشهور که در شهر باشند همه حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بی توقف بنغمه و ترنم
پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند و هرکس که قابل آن مجلس تواند بود
در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر کردد و اوقات
خجسته ساعات ایشانرا بهر نوع که بتوانند شکفته داشته باشند و دیگر
شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند و آن
ایالت پناه با اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشانرا تمام خلعتهای
ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده فراخور آنکس از الوان مخمل و خارا و تکمه
کلابتون و طلاباف پوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشانرا بنظر
خجسته اثر آن فرزند درآورند فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد است بدلشان
معاش نموده بهر یک از ایشان جدا جدا سروپا و اسب فراخور هرکس بدهند انعام
زیاده از سه تومان نباشد و دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخای
فرنگی و یزدی و تافته شامی و غیره که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر
نقد در سی کیسه با قماش مذکور بکشند و بلشکری بهر نفری سه تومان تبریزی که
ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سر خیابان و کازرگاه سیر فرموده باشند
و درین سه روز از درباغ چهارباغ شهر که منزل پادشاهانه است تا سر خیابان
که درباغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چهار طاق بندی و آیین شهر
بندند و هر صنعتگری یکی از امرای مذکور را شریک سازند تا بتعصب یکدیگر صنعت
و شیرین کاری که دانند بعمل آورند اف آنست که چون پادشاه و آل مرزوبوم را
بقدوم فرخنده مشرف ساخته اول شهری که آن نور چشم عالمیانست بوجود
آنرا مشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین
کویی که در شهر هستند درآورند که باعث سرور باشد و رسم که ازین چهار طاق
و خیابان شهر و صفا دادن چارباغ فراغ خاطردی نموده باشد چارچیانرا
در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی
مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر کردند و در هر دکان و بازاری که
آیین بسته قالی و پلاس فرش انداخته باشند عورات و بیگها بنشینند و چنانکه قاعده

آن شهر عمارات با آیینه درونده در مقام شیرین کاری و شیرین گویی درآیند و از
هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می‌آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد
تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را بعزت تمام و ادب
گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوی
آنحضرت چنانکه سر و گردن اسب ایشان پیش باشد براه روند و آن
ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک میرفته باشد که اگر از عمارات
و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند
و چون بسعادت بشهر درآیند چارباغ را سیر فرمایند و در باغچه که در هنگام سکنی
نواب همایون ما در آن بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق خواندن تعمیر
یافته بود و الحال بشهرت باغ شاهی ایشان نزول فرمایند و حمام چهار
باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند
که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد روز اول فرزند بطعام وافر
مهمانی نماید و چون ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه
خود بدین دستور تمهید مهمانی کند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر درآیند
تمام را در عرضه داشت نموده روانه درگاه معلی گرداند و مقرر شد که معز
الدین حسین کلانتر دارالسلطنه هرات مردی خوش نویس صاحب وقوف تعیین
نماید که از روزی که آن پادشاه را استقبال نمایند تا آن روزی که بشهر درآیند
روزنامچه منقح نوشته و به ثبت و مهر آن ایالت پناه رساند و جمیع حکایات
و روایات بد و نیک که در مجلس گذرد بقلم گرفته بدست معتمدان داده
روانه درگاه معلی گرداند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل
شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور سر براه نماید اول بجای
چادر دو پت ساچان و چادر بزرگ الا بنه که جهت خاصه ترتیب نموده عرض
کرده بود و باد دوازده زوج قالی دوازده زرعی و ده زرعی و هشت زرعی
نقطار مایه دولت و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها
تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطارها استر و شتر

در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده بود که مهمانی
نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند و اسب
و یک قطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیده
باشد پیشکش و حاکم غوریان و فوشنج و کوسویه در ولایت خود مهمانی نمایند
و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید و حاکم خواف و ترشیز و زاوه و محولات در محال
سرای فرهاد جرد که پنج فرسخی مشهد است مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید
و حاکم خواف و ترشیز ایضا انتهی چون موکب علا حضرت جهانبانی جنت آشیانی بنواحی
فراه رسید ایلچی شاهی با فرستاده حضرت جهانبانی آمد و حقیقت محتشم والاشان مقدم
گرامی و مسرور شدن او بوضوح پیوست آنحضرت را که معدن مروت بودند از وحشت
فراق و دل بمرادان حقیقت که زین مدت آوردن چاره نماند ناگزیر پای عزیمت در رکاب
دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند و در هر منزل ازین نواحی که نزول اجلال
مینمودند یکی از مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بسعادت مقربان
بساط اقدس ملازمت میکرد و هیئت موکب پادشاهی ابواب شادمانی بر روی
متوطنان آن دیار گشوده خلایق از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس و
اسفراین بهرات آمده انتظار مقدم عالی میبردند و چون قاصدان تاتار سلطان اعیان
خراسان که استقبال نموده بودند محمد خان اعلام نمودند که وصول موکب عالی
نزدیکست محمد خان با اعیان امرا مثل الیاس سلطان و شاهقلی سلطان و اکابر فضلا
مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلایی و سایر اعزه و اهالی بادراک سعادت اقبال
شتافتند و بر سر پل مالان که سیرگاه مشهور هرات است بدولت رکاب بوسی والا
مشرف گشته دعا و سلام از جانب حضرت شاه رسانیدند و شرح شوق شاهی
آداب تواضع که جوهر بزرگیست اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند
و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راهها را جاروب کرده آب زده دارند
و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف بر سر راه آمده منتظر باشند و چون رایات پادشاهی
بمنزل در قرار رسید شاهزاده عالمیان نور حدقه جهانیان سلطان محمد میرزا بسعادت
استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانیدند و باغی که مأمور بودند شاهزاده

کامکار سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالیمقدار بشرف استقبال کامیاب سعادت شدند و قواعد
اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند و از زیارتگاه تا پل مالان و از انجا تا باغ جهان آرا که سه
چهار فرسخ مسافتست تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشایی بودند
و اجتماع خلایق بشادمانی بر نهجی بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد غرهٔ ذی قعدهٔ
نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند محمد خان جشن پادشاهانه
ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورده و در مجلس اول حافظ برقاق که در خوانندگی
یگانهٔ خراسان و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند که ارکان وجود اهل
مجلس اهل وجد و حال در تزلزل آمده و الحق بسیار مناسب و بتاثیر خواند مطلعش اینست
مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد
و چون باین بیت رسید که ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم که آیین جهان
گاهی چنان گاهی چنین باشد حضرت جهانبانی را رقت شد و بغایت متاثر شدند
و انعامهای فراوان در دامن او ریختند چون بهری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده
بود و جشن نوروزی نزدیک رسیده روزی چند آنجا توقف افتاد و هر گاه آنحضرت
بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده ادای نیکو بندگی بجای می آورد
و از هر دو جانب آنحضرت بندها نثار میکرد و هر روز مقامی مشهور سیرگاه می بود
و هر وقت محفل تازه عشرتگاه میگشت و ترتیب و انعقاد مجلس بر نظم معهود مقرر بود
گاه عشرت برای کازرگاه نشاط پرای ضمیر اقدس میشد و گاه باغ مراد و همچنین
باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سپید را بنظر فیض بخش تماشا فرموده در هر گل زمین
صحبتهای رنگین مید اشتند و در همین ایام زیارت اولیای عظام خصوصا پیر هرات خواجه
عبد الله انصاری قدس سره به نعت نیاز فرمودند بتجرد منشان خدا اندیش از
بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد و خوش طبعان روزگار و فضلای
نامور از صحبت فیض موهبت مستفید شدند و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای
گشت گاههای عشرت افزای اهتمام در توجه بمشهد مقدس فرموده از راه جام عزم خیر
انجام فرمودند درین روز احمد سلطان حاکم سیستان که در دوام خدمت و حسن
عقیدت ممتاز بود مشمول توجه و التفات پادشاهی شده رخصت ولایت خود یافت و نهم

ذی الحجه

ذی الحجه این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده فیل احمد جام قدس سره
فرمودند و چون نزدیک مشهد نزول اجلال شد شاهقلی سلطان استجلو که ایالت
آنجا داشت با اکابر و سادات بدولت استقبال مشرف شد و آداب خدمت بجای
آورد و پانزدهم محرم نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضهٔ
رضویه علیه السلام و علی آبائه التحیة فایز گشتند و چند روز در حواشی آن بقعهٔ شریف
اقامت فرمودند و از انجا بدولت متوجه نیشابور شدند میر شمس الدین علی سلطان که
حکومت آنجا بدو متعلق بود با اهالی و موالی آنجا پیش باز آمده آداب عبودیت و انواع
خدمت و ارادت بتقدیم رسانید و آنحضرت سیر کان فیروزه که در ان حدود واقع است فرمودند
و از انجا بسبزوار و از انجا ببسطام رسیدند و از عجایب در انجا چشمه ایست قدیم که از
زمان پیشین طلسمی در ان تعبیه کرده اند که هر گاه چیزی پلیدی در ان چشمه می افتد در هوا طوفان
پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میشود این را نیز بچشم عبرت امتحان
فرمودند و در کارخانهٔ قادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیاء چندانست که
مجال ادراک افهام و اوهام احاطهٔ آن نتوان نمود آنگاه از حدود بسطام توجه
ارزانی داشته در روضهٔ مقدسهٔ بحر طامی شیخ بایزید بسطامی قدس سره در سر راه
بود عنان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند و از انجا بدامغان و از انجا
بسمنان شتافته بصوفیاباد که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی است قدس سره
نزول فرمودند و در سفر و حضر طریق اینق آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خدا
پرستان توسل میجستند و بظاهر و باطن از طوایف زنده دلان همت میخواستند و هر منزل
بمنزل که میرسیدند حکام و اکابر آنجایی در خدمات کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر
اوقات رسایل شوق و جلایل هدایا از جانب حضرت شاه می آمد چون موکب عالی بحوالی
ری رسید حضرت شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سولیق بیرون آمده
حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین که در ان نزدیکی پای تخت حضرت شاه
شده بود نزول فرمودند اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شدند
و از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند روزی چند در انجا بسبب مواطن
شریفه و اماکن متبرکه آن شهر توقف فرمودند و در خانهای خواجه عبد الغنی که

کرکلاشر اهل آن دیار بود و در اوایل حضرت شاه آنجا می بوده منزل داشته و در محلهای
واز اینجا پیر احمد از ایشان شاه فرستادند موکب شاهی نزدیک بمقصد رسیده بود
که پیر احمد خان به تبلیغ رسالت نموده از همان منزل تقدم عزت معاودت نمود
واز انجا توجه بسلطانیه واقع شد مخیم شاهی میان ابهر و سلطانیه بود چون موکب
عالی بآن حوالی نزدیک رسید اول اکابر طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد از ان
بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی حضرت شاه استقبال نموده و در جمادی
الاول نهصد و پنجاه و یک حضرت شاه خود استقبال نموده با مراعات قواعد اعزاز
واکرام و تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات فرمودند و شرائط توقیر و تعظیم و
ضوابط تبجیل و تفخیم تمحیم در دیدن بتقدیم رسید و در محل عالی که در مدت مدید
بتذهیب آن نقاشان باریک بین در بدایع صنعت نقاشی ید بیضا نموده بودند
اول مجلس آرای آن نگارخانه خاطر فریب باتفاق حضرت جهانبانی چهره گشا
گشت و محفل پادشاهانه انعقاد یافت و بقانون بزرگی و لوازم پرسشهای
گرامی همدم و همزبان گشتند و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته
ابواب سرور و صحبت و انبساط گشودند و بتقریبات سخنان بلند در میان آوردند
و میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی که در احوال حضرت شاه انتظام داده
در باب ملاقات این دو شهریار کامکار چنین گفته   دو صاحبقران یکی زمکان
قران کرده با هم چو خورشید و ماه   دو نور بصر چشم اقبال را   دو عید مبارک مه و سال را
دو کوکب ز ایشان فلک را زینت   بهم در یکی عرصه چون فرقدین   دو چشم جهانبانی بهم همعنان
بهم چون دو ابرو تواضع کنان   دو سعد فلک را یکی برج جای   دو والاگهر را یکی درج جای
حضرت شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
را میسر شد حضرت جهان آفرین جهانبخش شمشیر جهانگیر شما را کلید گنج
خانه کشورگشایی گردانید و هر قصوری و فتوری که در مملکت داری و جهانبانی
در ینولا پیش آمد از ناساعدی و بی اتفاقی برادران بی اخلاص بود
و شما را در ان اختیاری نبود در عالم اسباب موافقت برادران امری
مهم است که کارهای بسته گشاده گردد و اکنون ما را برادر خورد خود

فرموده

فرموده مدد و معین دانند که منت بر جان خود نهاده آنچه شرائط امداد و لوازم اعانت
و اسعاد بوده باشد برحسب آرزو بتقدیم رسانیم و سوابق حقوق را منظور
داشته انقدر کمک کرده در کار باشد سرانجام نماییم و اگر خود ما را باید رفت بطریق
کمک برویم و بسیار از سخنان حقیقت پیرا که بزرگ منشی را نشان بزرگ
باشد فرمودند و چندروز جشن خسروانی داشتند حضرت شاه هر روز خود بهمه کار
و بار وا رسیده مجلس غیر مکرری می آراستند و زینت افزای صورت و معنی میگشتند
و روز بروز در صداقت و محبت می افزودند ترتیب مجلس آرایی که چنان شاهی
بذات خود مباشر شود چگونه بیان توان نمود که چه قدر شامیانهای زربفت
و خرگاهها که چنان مشعشع بدلت و مخمل و تاج باف برپای میکردند و فرکاهها
منقش و خیمهای معلا چه مقدار نصب میشد گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن
قدر که نظر کار میکرد در ان سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند و چرخ
دید که در لوازم کدخدایی تحف و هدایا که امریست ضروری بچه آیین خود توجه فرمودند
و از اسبان عراقی چیده با زینهای مطلا مرصع و عباییها و زین پوشهای فاخر و کرتهای
بردی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع پیکر از قسم نر و مایه با پوستینهای گرامی
و چندین شمشیر و کمرخنجر مرصع بجواهر و تمثالهای نقود و قاشهای نفیس و پوستینهای
کیش و جلغاوه و سنجاب و بیش و جامهای پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و
تاج باف و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدان
زر و نقره مرصع بیواقیت و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزین
و لب طلای اعلا که در کلانی و خوبی نادره روزگار بود و سایر اسباب پادشاهانه
یکیک بنظر اقدس گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا
رعایت فرمودند و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید حضرت جهانبانی
در روز جشن عالی الماس گران بها که خراج ملکها و اقلیمها بود و دویست و پنجاه
لعل بدخشانی برسم ارمغانی بنظر شاه درآوردند و پیشاپیش تکلف از وقت در
آمدن حضرت جهانبانی بالکای حضرت شاهی تا زمان برآمدن بهر اسم و رسم
از سرکار خاصه منتسبان حضرت شاهی خرج شده بود زیاده از ان باضعاف

مضاعف پاداش شد و از آنجا متوجه سلطانیه شدند و در آنجا بعیش و عشرت بزمهای
خسروانه در داشتند و در خلال اوقات فرخنده ساعات قران سعدین با نواصی بعضی
از اهل فساد غبار خاطری از جانبین حادث شده بود آن کدورت بامتداد انجامید
و بزلال صفا مصفا گشت و حضرت شاه همه روزه اسباب مسرت و شادمانی تازه
بتازه ترتیب میدادند از آنجمله بجهت تنشیط و تفریح خاطر صفا گستر شکار قرغه طرح
فرمودند و از ده روزه راه لشکر حضرت شاهی جانوران صحرایی را رانده در
چشمه کراو راساوق بلاق گویند که اول منزل ییلاق سلق است شکاری مجتمع شده
حضرت جهانبانی و حضرت شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه در آمدند و آداب
تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند و بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا
آنگاه پیرامخان و حاجی محمد کوکه و شاهقلی مهردار و درویش کوکه و حسین کوکه و
جمع دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن درون قرغه شد و از
امرای حضرت شاهی مثل عبدالله خان استجلو که داماد شاه والا شکوه حضرت
شاه اسمعیل مخصوص بود و ابوالقاسم خلفا و سوندک سلطان قورچی باشی افشار
و بدرخان استاجلو و چندی دیگر نیز بموجب حکم در آمدند و بعد از آن عام رخصت
در دادند هر کس از سپاه و لشکریان بگردش و بستن شکار اشتغال داشتند در
اثنا بهرام میرزا که با خلفا بد بود در میان شکارگاه دانسته تیری بر وزد و او
رخت هستی بربست و بحافظ خاطر میرزا کسی این سخن را بحضرت شاه نگفت و بعد از آن
عساکر دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوض سلیمان بار دیگر قرغه بهم آورده چون
فراهم آمد بآیین بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی
نیز شطری از اوقات گرامی صرف شده و درین روز که بازار قبق گرم بود بیرام
بیگ بخطاب خانی و حاجی محمد کوکی بلقب سلطانی سرافراز شدند و در آخر آن
مجلس طومار دوازده هزار سوار که بهمراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا امرا
بکمک نامزد شده بودند با طومار اسباب کارخانها که بهمرکابی حضرت جهانبانی
قرار یافته بود بنظر در آوردند اسامی اجله که درین کمک عالی معزز شدند
بدین تفصیل است میرزا را و بداغ خان قاجار لله میرزا شاهقلی سلطان افشار

حاکم

حاکم افشار احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه سنجاب سلطان افشار حاکم فراه
یار علی سلطان افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا
طغائی سلطان محمد میرزا اخذابنده سلطان حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان
حاکم سیستان ادهم میرزا ولد دیو میرزا ولد دیو سلطان حیدر سلطان شیبانی
علیقلی بهادر پسران شاه رالیه مقصود میرزا اجته یکی ولد زین الدین سلطان
شاملو محمد میرزا نبیره جهانشاه میرزا مشهور شاهوردی بیک کچل استجلو
علی سلطان چلاق خواهرزاده محمد خان ابوالفتح سلطان افشار حسین سلطان
شاملو یادگار سلطان موصلو محمد سلطان الاش اغلی استجلو صافی ولی سلطان
ولد صوفیان خلیفه روملو علی بیک ذوالفقار کش محمدی بیک کتابدار قاجار
و سیصد قورچی خاصه با سامان شایسته نیز تعیین یافتند و بعد از اتمام
این مجلس عالی حکم شد که در آخر زیارت که آخر منزل ییلاق سرلق است سیم بار
شکار قرغه در هم آورند و انواع شادمانی و کامرانی فرموده آداب خاطر
جویی بتقدیم رسانیدند و در عرصه دلگشای چمنی که در لطافت هوا مشهور
آفاق است شاه والاقدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند و بشاعت
سعادت جبهه باحسن وجوه و ایمن اوقات بساعت مسعود وداع یکدیگر
فرمودند حضرت جهانبانی جنت آشیانی اقتدا بسنت سنیه حضرت صاحبقرانی
از آنجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شدند و هودج اقبال حضرت
مریم مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم از راه راست بجانب قندهار روان
فرمودند و حاجی محمد خان را سرلشکر ساخته در خدمت هودج اقبال آن عفت
قباب گذاشتند و دوازده هزار سوار که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده
بودند رخصت یافته بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند که چون رایات
نصرت آیات حضرت جهانبانی تا بهیرمند رسند شاهزاده عالیقدر با لشکر
مقرر ادراک ملازمت نماید و حضرت جهانبانی اول تماشای تبریز عنان عزیمت
منعطف فرمودند و چون نزدیک آن دیار رسیدند حکام و اکابر تا بسدی که میرزا
میرانشاه بر رود خانه که از دامن سهند تبریز می آید بسته اند باستقبال آمده

ممر باد بوس دریافته حاکم شهر بموجب فرموده شاهی شهر را آیین بسته و در نظر
انور آنحضرت جلوه داده لوازم مهمانی بتقدیم رسانیده کرک دوانی و چوگان پیاده
بازی که در تبریز مشهور و معروف بوده دران وقت از اندیشه شورش ممنوع
شده بود بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر حضرت شاهی تازگی درگرفت
و آنحضرت عمارات عالیه آن شهر را که از آثار قدیمه سلاطین ماضی بود و کاخهای
آن شهر را تماشا فرمودند و مجددا از آثار کهنه شکستگان خاک و سرکشیدگان کاخ
افلاک و کهنه شکستگیهای عالم بی ثبات و گسستهای جهان بی مدار بخاطر حقایق
آثار آوردند و در گرد آوری رفتهای آویند کار سخنان حقیقت تبیان بر زبان
اقدس راندند و بعضی از ابیات سلف مواخذ گشتند و این رباعی از فرط حالت
بلند خواندند   افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد   وز دست اجل بسی جگرها خون شد
کس نامد از ان جهان که تا پرسم ازو   کاحوال مسافران عالم چون شد   ملا قطب الدین خلیفه
بغدادی درین بلده فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم
رکاب معلی بود و نادره کار سحر آفرین خواجه عبد الصمد شیرین قلم تبریزی درین مدینه
فاضله بملازمت استسعاد یافت آن قدردان بارگاه هوشمندی را بسی پسند
آمد و از موافق روزگار بشرافت همراهی گزید و از نوادر اتفاقات حسنه
در شگون و تفال نیک آنکه چون تبریز نزول فرمودند از آنجا که توجه اقدس
باسطرلاب و کره و سایر الآت رصدی درجه کمال داشت بیگ محمد اخته بیگی را
فرموده بودند که درین شهر که محل آثار قدیم است کره تفحص نماید آن ساده لوح
کره چند را بابها آورد و آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفال خریدند
و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند و چون موکب عالی بقصبه
شماسی رسید حبیبی شیخ وندان که نسبت خویشی بحضرت شاه عالیقدر داشتند
با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و بلوازم خدمت پرداختند یکهفته
در اردبیل تشریف داشته از راه خلخال و از آنجا بطارم آمدند و از آنجا بقزوین
رسیدند و چون هوا و میوه آنجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص انار بیدانه سه روز
توقف فرمودند و در سبزوار باردوی معلی خود ملحق شدند و درین منزل آنحضرت

مریم

مریم مکانی صبیه قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت که بتایید دولت و اقبال متوجه
کابل و قندهار بودند بهر منزل که تشریف می‌آوردند حکام و اکابر آنجا زیاده
از دستور زمان توجه پیشکشها میکشیدند و مهمانیها میکردند و درین وقت میر
شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورده و در روز مهمانی سه بار از ان
آمدند و کارپردازیها کردند و چون رایات عالی بمشهد مقدس آمد حکام و وزرای
آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند و بخدمات لایقه مستعد نظر
قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف
افتاد و ازین نواحی بجهت ساوری که بر هرات نوشته بودند عبد الفتاح کرکیراق
را فرستادند و مشار الیه در وقت مراجعت رخت هستی بربست و از همین عده
مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس
اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل
آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط
و منشرح گشتند و مذاکره کتاب درة التاج درمیان آوردند و درین مدت که در
مشهد مقدس تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فضلای آنجا که بملازمت
میرسیدند و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض میشدند مشغول حاصل میشد مولانا جمشید
معمایی که مجمع فضایل بود مکرر بشرف بساط بوس رسید روزی ملا حیرتی این
غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت درآورد   که دل از عشق بتان که جگرم میسوزد
عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد   همچو پروانه بشمع سر و کار است مرا   آه اگر شمع دم بال و پرم میسوزد
آنحضرت که خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند چه نیکو تصرف فرمودند که میردم
پیش اگر بال و پرم میسوزد   مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجده اخلاص بجای آورد
و از مشهد اقدس بکاروان سرای طرق و از آنجا براه قلعه گاه بسطام نزول
اجلال فرمودند و درین حدود شاهزاده و امرای حضرت شاهی بموکب عالی پیوستند
و ترزانی که گرمسیر روی و اقبال روی نمود میر علی گرمسیری از قلعه الکی بردن
آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت و عذر جریمه تقصیر و خجالت
سابق کرد در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود بعرض رسانید و از آنجا که

که خطاپوشی و عطاپاشی شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد
و میر بعنایات مشمول گشته چون سخن باینجا کشید ناگزیر است از آنکه مجملی از
اعیان که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشته آید سرحلقهٔ حقیقت
گذاران وفاکیش که چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بود میرزا هندال است دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوت اخیافی
بحضرت مریم مکانی داشت از ابتدای حال حالی از شورش دماغ و گرمی مزاج
نبود رفته رفته سفاکی و بی باکی او بافراط کشید و خاتمهٔ کار او در محل خود رقم زده
خواهد شد دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب والده از
نبایر سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل حال بوظایف خدمت اشتغال
داشت اما در اواخر بحرمان موصوف گشت دیگر حاجی محمد کوکی است او برادر
کوکیست که از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و حاجی محمد در
مردانگی تفرد داشت و حضرت شاه کمر را میگفت که پادشاهزا این طور مردکار
می باید در روز قبق اندازی او قبق زد و از حضرت شاه جلدو گرفت دیگر
روشن کوکه است که کوکلتاشی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود درین راه
باو جواهر سپرده بودند در ان ودیعت جوهر خیانتی ظاهر کرد لاجرم چند روز در بند بوده
بوسیلهٔ عفو خلاصی یافت دیگر حسن بیک است برادر محرم کوکه او با آنکه کوکلتاشی
کامران میرزا بود اما مدام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم طبع
و خوش خلق بود محرم در گذر جوسا غریق رحمت شد دیگر خواجه مقصود هرویست
او مرد پاک طینت و پاکیزه روزگار بود و با مانت و دیانت و صدق و صیانت
داشت و از ملازمان سنجیده صفات حضرت مریم مکانی بود و علی الدوام در حوالی
هودج آنحضرت بوده التزام خدمت داشت و از و دو فرزند سعادتمند مانده که
نسبت کوکلتاشی بحضرت شاهنشاهی دارند یکی سیف خان و او در سال فتح گجرات
در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت چشید و دیگر زین خان کوکه که بمزید ارادت
و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم و ادراک و فرط فرزانگی از منظوران نظر عاطفت
آنحضرت شاهنشاهی در امرای کبار منسلک است دیگر خواجه غازی تبریزیست که

از

از دقایق سیاق و حقایق علم حساب وقوف تمام داشت و از قصص و تواریخ خبردار
بود چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا
شده بخدمت پیوست و منصب شرفی دیوان یافت و بعد از آن مدتها از میرزا
کامران از درگاه عالمپناه محروم گشت و در آخر عمر که قوی و حواس او اختلال
یافته بود باستلام عتبهٔ والای حضرت شاهنشاهی استسعاد یافت دیگر خواجه
امین الدین محمود هرویست که در فن سیاق از سیاق فرسان قلم و حساب بود
و خط شکسته را بغایت درست می نوشت و در کفایت اموال و در ابواب محاسبات
موشکافی میکرد و حضرت او را چند گاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند
و در عهد سلطنت ابدپیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید و بخطاب خواجه جهانی
سرافراز شد و دیگر بابا دوست بخشی است او نیز بقلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت
موصوف بود و پیوسته باشتغال مهمات دیوانی صنوف کاردانی بظهور می
آورد دیگر درویش مقصود بنگالی است او از زیارتگاه هراتست مردی ساده ضمیر
درست جوهر بود او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیک گذاشته بود و از تمام
آن مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی
جنت آشیانی باو عنایت خاص داشتند و بعد از آن بمزید التفات شاهنشاهی
امتیاز یافته عمری دراز در طبقهٔ دعاگویان میزیست دیگر حسن علی ایشک
آقاسیست در شجاعت و جلادت امتیاز داشت و خدمات پسندیده کرده بود
بواسطهٔ آنکه یعقوب نامی که از منظوران حضرت جهانبانی بود و حرفی نامناسب
از زبان او ساخته بودند بعضی قزلباشان بی باک آن جوانرا در موضعی
خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهان کشتند و چون میان حسن علی و او
شکرآبی بود چنین اشتهار یافت که بمکر و سعی او این عمل شنیع بوقوع
آمده باشد باین تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود و در عراق ماند
و چون کابل مستقر سریر خلافت شد بآستان بوس فایز گشت دیگر علی دوست
بارپیگی است پسر حسن علی مذکور از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد از
اول تا آخر در همراه بخدمتگاری و جانسپاری اهتمام داشت دیگر ابراهیم

ایشک آقاست او از فدائیان درگاه بود دیگر شیخ یوسف چولی که خود را از
اولاد شیخ احمد یسوی میگفت مردی وارسته پسندیده اخلاق بود دیگر شیخ
بهلول که خود را از نسل مشایخ ترک میگرفت خدمتکاری شایسته بود دیگر
مولانا نورالدین که از هندسه و هیئات و اسطرلاب چیزی داشت همراه
قاضی برهان فراقی شرف بساط بوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
استسعاد یافت و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بوده حضرت شاهنشاهی
او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند و دیگر قاسم موجی است در بدخشان
بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام مینمود خویش میر محمد بحر شد
و بر کنار آب چون منزل دلگشا داشت و همانجا سفینه عمر بساحل فنا رسانید
دیگر حیدر محمد اخته بیگی است از خدمتکاران قدیم این درگاه بود دیگر
سید محمد بکنه است جوان مردانه صاحب قبضه بود در هرات قبق او زده
دیگر سید محمد قالی هروی است دیگر چند روز او را میر عدل ساخته بودند از اهل
نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است در بکر آمده در لباس
دفتر ملازمت بوده دو بیت دلنشین میخواند رفته رفته داخل ایلچیان شده بود
و در عهد دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت و در سهرند باغی
مطبوع ساخته که ازو توان گفت دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان
هزاره بلوچ بوده دیگر الداد و میر حسین و این هر دو از سعادتمندان خدمت
گزین بودند دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای معتبر حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بود از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت از پرداران
بموجب اقبال حضرت مریم مکانی بود از حضرت شاهنشاهی بهادر خان خطاب
یافته بخدمات عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتکار و علی امان و ماداره مهتر
خان خزینه دار و مهتر حاضر توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر تیمور شربتچی
و مهتر جوهر آفتابه چی و مهتر وکیله خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش
بودند و دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر
حیات بهادر دیگر تولک اتیش نویس از نهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم

درست

درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده و مسالک استیمان و موافقت
اتقیای الهی خدمت ولی نعمت بپایان رسانند نداند رفیقان چراو [illegible]
که بروان بخدمت بجای رسند مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی

جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون آوازه سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و مواطن
دولت و اقبال گرم شد و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیت موکب عالی
اشتهار یافت از هبوب این نسایم بهار نضرت گلبن غنچه امیدواران شگفتن
گرفت و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد بنا فی ازل
زفیض بی اندازه انداخته مقدس بشهر آوازه شد گشت امید نامرادان خرم
شد باغ مراد نامرادان تازه میرزا کامران از این طنطنه عالی حال دیگرگون
گشت درین هنگام که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود از سر اغماض
به معاملگی پیش گرفت و خیالات تباه بخود راه داد اول برادر خضر خان هزاره
دوربان قراول بیگی را از کابل فرستاد که آن نو پرورده الهی یعنی حضرت
شاهنشاهی را از قندهار بکابل برند فرستادها چون بقندهار رسیدند
میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنکاش کرد جمعی
که عقل درست داشتند گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست مناسب
آنست که چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک رسد نونهال
دولت را با اعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد و بوسیله جمیله این
گلدسته چمن سعادت و اقبال استعفای جرایم خود نمود و بعضی دیگر گفتند
که لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستد و خاطر میرزا را از
دست ندهند چه اموری که از شما سر زده است روی آن نمانده که حضرت
جهانبانی را بهیچ وسیله توانید دریافت آخر میرزا برای صواب [illegible]
حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان و برف و باران روانه کابل ساخت
همشیره قدسیه آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتگه خانی
سرافراز بود و ماهم انگه والده ادهم خان و جیجی انگه والده میرزا عزیز کوکلتاش

وجمعی از ملازمان و خدمتکاران در ملازمت اشرف بودند و بجهة آنکه کسی نشناسد درین
سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدی را امیرک خواندند همشیره شریفه را
بیچه مکتبه چون بقلات رسیدند شب بخانه هزاره فرود آمدند از فرزندی شکوه
دولتمندی که از ناصیه اقبال آنحضرت هویدا بود بمجرد دیدن آنحضرت را
مردم شناختند و صباح آتش بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده
را اینجا فرود آورده بودند چون برادر خضرخان این سخن را از صاحب خانه
شنیدند فی الحال از انجا روان شده بسرعت جانب غزنین شتافتند و ملازمان
رکاب دولت ساعت بساعت لحظه بلحظه آثار زیرکی در عنفوان صغر سن شاهده
میفرمودند و اوضاع غریبه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران صنع
الهی بودند از انجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلی که فرود آمده بودند در ان
خانه چراغ گل شده خانه تاریک گشت آنحضرت که جوهر طینت ایشان بنور
پیوستگی دارد از وحشت ظلمت درگریه شدند هرچند انگها و دایها باقسام
مهربانی دل آنحضرت را خواستند که بدست آرند سود نداشت همین که چراغ
آوردند از مشاهده نور ضمیر افروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت
وانوار شگفتگی از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت واین
دلیلی بود ساطع بر نور افزای و ظلمت زدای صوری و معنوی و چون حضرت
شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال
حدیقه اقبال را بخانه عفت قباب خانزاده بیگم همشیره حضرت فردوس مکانی
گیتی ستانی فرود آوردند روز دیگر در باغ شهرآرا مجلس عالی داشته آنحضرت را
آنجا دیدند **غلبه حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا**
و بدستیاری بخت نقاره اقبال نواختن چون میرزا کامران
آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید از نظاره پیشانی
نورانی آنحضرت که فر دولت و سعادت میتابد و اسباب شکستگی خاطر
همزدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد هرچه میرزا آنرا سرمایه خوشحالی
خود خیال کرد از اسباب ملال او شد چنانچه درین روز که میرزا جشن داشت

برای

برای ملاقات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود اتفاقا در آنجا نقاره منقش
برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب براة که متعارف و معمول است
ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه نقاره دولت
جهانگیری و کشورگشائی بنام نامی ایشان نواختنی است و کوس ملک گیری
و دولت آرائی بر بام دولت سرای ایشان بلند آوازه ساختنی بآن
میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد بتصور آنکه میرزا
ابراهیم بسال از آنحضرت بزرگتر است بقوت ظاهری بیشتر گرفتن نقاره
را معمل زور آزمائی کشتی گرفتن داشت که هرکه غالب آید نقاره ازو
باشد آنحضرت که تایید یافته ایزدی و تقویت دیده ازلی بودند شکوه میرزا
آنرا سرمایه خوشی خود کرده بود خوشحال شده باعث غم فزای میرزا
گردیدند و بیازوی قدرت که بقوت سماوی موید و معتضد بود با وجود
صغر سن که امثال این امور دران حالت بس بدیع نماید با لقای الهی و
تعلیم ربانی بی محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیرمردانه قدم پیش
نهادند و بقانون پند آموزان و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر در
آمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده چنان برداشته بر زمین زدند
که غوغا از اهل مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعره آفرین بلند شد
این اول نقاره فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی بود که بر سطح
قبه غبرا و زیر قبه سپهر خضرا نواخته شد میرزا کامران که این جنگ
کشتی را جهة امتحان مآل صحبت کارزار خود با حضرت جهانبانی
در ضمیر گرفته بود از نشأه این صورت شگون بد گرفته بخود فرو رفت
و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شگفته فالهای خجسته
فرا گرفتند و آنحضرت نقاره را بربازوی اقبال گرفته نواختند این صدای
دلگشای باعث شادمانی اولیای دولت گشت و میرزا از بس که محرق
شده و فال او را نقش کعبتین بر خلاف مراد نموده لیکن آن مقبل اقبال
فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد از انجمله آنحضرت را

که هنوز بکام از شیر بازگرفته نشده بود فرمود که از شیر بازگرفته‌اند و ازین فعل
که شیرخوار مرضعهٔ عنایت ایزدی و کامیاب قابلهٔ تربیت آسمانی را ازین
عمل چه ضرر و جراحت یافته حافظ حقیقی را ازین فکرهای باطل چه خطر وصول

موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرمسیر و فتح مست

بر مترصدان اخبار و مستفسران سوانح که دیدهٔ حیرت کحل دیده
و سرمهٔ عبرت کشیده‌اند پوشیده نماند که چون رایات عالی حضرت جهانبانی
و کوکبهٔ ایران بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو با جمعی از کیها بجهت تسخیر قلعهٔ بست
که داخل ولایت گرمسیر و متعلق بقندهار است تعین فرمودند شاه‌هم جلایر
تمور جلایر و میر خلج که در آنحدود از جانب میرزا کامران جاگیر داشتند
قلعه را استحکام دادند و فوج پادشاهی رفته قلعه را محاصره نمود در اثنای
جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید و قالب تهی ساخت سپاهیان
پسر دوازده سالهٔ او را بجای پدر بکلانی برداشتند و در لوازم خدمت بیشتر
از پیشتر اهتمام نمودند و حقیقت درگذشتن علی سلطان و برداشتن پسر
او بر جای پدر بقهرمان زمان و والی ایران حضرت شاهی نوشته فرستادند
و بعد از چندگاه در امضای آنچه قرار یافته بود نشان رسید و رفته رفته
چون کار بر اهل قلعه تنگ شد و مدد از جایی نرسید متحصنان قلعه فریاد
الامان برآورده در تضرع و زاری گشودند و بمقتضای عواطف خسروانی امان
یافته قلعه را سپردند و چون قلعه متصرف اولیای دولت قاهره درآمد حضرت
جهانبانی خود بدولت و اقبال در نواحی قلعهٔ مذکور نزول اجلال نمودند و
شاه‌هم علی و میر خلج توکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند و آنحضرت
بموجب فرموده رافت ذاتی جرایم ایشانرا بخشیده در سلک ملازمان درگاه
منسلک ساختند و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکری خزانهٔ خود
گرفته میخواهد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباش و ملازمان درگاه بجد شده
بقصد او رخصت گرفتند هرچند حضرت جهانبانی را کذب این خبر و عزم جزم
میرزا عسکری بر قلعه‌داری قندهار بوسیلهٔ خبررسانان درست سخن متیقن بود

دیم

و نیز بمقتضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نمیخواستند مردم را بر تعاقب او
رخصت فرمایند اما ایشان ابا حلولی کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیش
دستی نمودند و چون از کمال عجلت بی توزک بحواشی قندهار رسیدند خبر
رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی برآمده جنگ کردند و ضرب زنها و
توپهارا از بالا سر دادند جمعی کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا
رفتند و گروهی زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد
بابا قشقه و علیقلی ولد حیدر سلطان و شاهقلی تاریخی و جمعی از
بهادران چغتای و دلاوران قزلباش داد دلاوری و مردانگی داده
و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیگ که از معتمدان
میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرموده‌اند که لشکر
کم مانده این گروه را که برداشتیم دیگر کار بر ما آسان خواهد شد
میرزا این سخن او گوش نکرد پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت لشکر
ما را میدانند سپاه آینده منحصر در همین جماعت نخواهد بود بلکه کومکی
ایشان در کمینگاهها خود را نگاه داشته باشند که کار ما با زد و ماری
نمیخوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را بآمدن میرزا کامران موقوف
میداریم چون عنایت ایزدی موید و معاون لشکر نصرت اعتضاد حضرت
جهانبانی بود آمدن میرزا صورت نبست و فتحی چنین که مقدمات فتوحات
بی اندازه تواند بود روی داد و در آن روز از اهل قلعه بابای سهرندی
که از کمکهای نامی میرزا کامران بود بقتل رسید

رسیدن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار بمحاصره کردن و فتح نمودن

چون بهادران اختلاط غزلیش موکب معلی را چنین فتحی روی نمود حضرت
جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد بتقدیم رسانیدند بعد از پنج روز ازین
قضیهٔ مسرت اشتمال در روز شنبه هشتم محرم سنه نهصد و پنجاه و دو در ساعت
مسعود که منتخب انظار تقویم بود بدولت و سعادت با مواکب اقبال و
عساکر نصرت بحوالی قندهار رسید در ضلع دروازهٔ ماشور نزول اجلال فرمودند

و در باغ زنبی و باغ [illegible] شمس الدین علی قاضی شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند
و مورچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جا بجا تعیین شدند و هر روز از
جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند یکروز حیدر سلطان
و هر دو پسرش علیقلی خان و بهادرخان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را
برداشته تا مزارات که نزدیک شهر کهنه و کوچه بند بود بردند و کارهای
نمایان نمودند حیدر سلطان از همه پیش بود و پیش تاخته بود و از غرائب آنکه
بابا دوست یساول با جمعی در مزارات ایستاده تیراندازی میکرد حیدر
سلطان نیزه خواست که کار او تمام کند دست برداشتن همان بود
و تیر در بغل او رسیدن همان اسمعیل سلطان جائی که میرزا کامران
بکومک فرستاده بود در برج اتکه که در برابر مقابر است پیش میرزا
عسکری بوده تماشای جنگ میکرد و با وجود آنقدر مسافت که تشخیص
میره ممکن نبود بعرض رسانید که این مرد که نیزه از دست او افتاد
عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین عبید الله خان بشهر طوس
رفته بودم و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو انگشت من
آنجا افتاد از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از زمانی که
آن نیزه را آوردند اسم او نوشته بود خوانده بر قیاس او آفرین کردند
و آنمعنی شهرت کرد درین نبرد مردآزمای اکثر مردم زخمی شدند و خواجه
معظم از همه بیشتر زخم خورد و بخیر مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید
که رفیع کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور پس کوهی که در لب آب
ارغنداب واقع شده با جمعی از هزاره و نکودری مجتمع شده نشسته [illegible]
و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا و اخته بیکی ولد زین الدین
سلطان شاملو و جمعی کثیر بر سر ایشان تعیین شدند قدری جنگ نمود
و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شد و بسیاری از مواد
استعداد و آلات و ادوات حشر و مواشی در دامانات بدست اولیای
دولت افتاد و بعد عرقی که در اردوی ظفر قرین بر نیر مبدل گشت

در غایت در معسکر اقبال پدید آمد و همچنین سوار دلاوران اخلاص گزین مبارزتها نمود
کامیاب چون میرزا عسکری از ادبار خود رشته کار را از دست داده در مخاصمت اهتمام
نمود بمقتضای رافت ذاتی و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرای راه یافت که منشور
نصایح شاهی را با فرمان موعظت بیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند شاید از
خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بوسیله نیکو خدمتی تلافی تقصیرات خود نماید
باقی افتد تا کار چندین کس بهلاکت نکشد و بوسیله اتفاق برادران گرامی کارهای شگرف
که مکنون ضمیر صواب اندیش است ظهور یابد بنا برین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل
فرستادند چون بکتل روغنی و آب ایستاده که مابین قندهار و غزنین است رسید جمعی از
هزاره سر راه گرفته آغاز های روز جنگ در پیوست اولیای دولت قاهره نبردهای
مردانه کرده هزارهای بی دولت را تادیب نمودند و بسیاری ازین بی دولتان راه
نیستی پیش گرفتند چون بیرام خان نزدیک کابل رسید پابوس و جمعی باستقبال آمده
بیرام خان را بردند میرزا کامران در چارباغ مجلس آراسته بیرام خان از اطلاع [illegible]
صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت را بمیرزا که نشسته باشد دادن
مناسب نیست و آنکه میرزا ایستاده تعظیم بجای آورد دور که از آزادانشی دور است
و بختی بلند باید پس اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد
میرزا مصحف دید و جهت تعظیم آن راست ایستاد درین اثنا این دو مثال
اقبال را گذرانید و آن فکر صحیح را وسیله تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت
و تحف و هدایای پادشاهی را آیین ستوده در نظر آورد و با میرزا [illegible]
اخلاص آفرین حداقت انواع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت
شاهنشاهی گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا
و الغ بیگ میرزا همه آن ساخت میرزا رخصت داده با یوس اعتزار کرد که در دیدنها
همراه باشد از آنجا بیرام خان اول بجهت پدرا و اخلاص یادگار متوجه آستان بوس
حضرت شاهنشاهی که جا بهنای مقدس و روضهای او نزد آنحضرت در باغ نکیت بیش
حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میبودند
ماهم بیگم که مادر حضرت بود آن نور پرورد الهی که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود [illegible]

بصر و بصیرت همگنان شد شکر پروردگار کارساز بجای آوردند و ازانجا رخصت یافته میرزا
هندال را که در منزل دلدار بیگم والده ماجده خود می بود و بچشم نگاه میداشته در
یافت و فرمان عاطفت و خلعت عنایت و اسب خاصه که بمیرزا نامزد شده بود
رسانیدند و بهمین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه
قاسم مخلص درون قلعه متوجه شده و در انروز بموجب فرموده میرزا کامران
ایشان را ازانجا بر آورده در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهر آرا است
برده بودند و پیر اسخان این دو بزرگ را درین باغ دریافت و از عنایت و
التفات شاهی و پادشاهی آنچه آورده بودند رسانیده خوشوقت ساخت
و ازانجا مرخص شده بحکمه سیاه سنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود
رفت و او را بعفو تقصیرات و مجوزالات و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید
و همچنین بالغ میرزا و سایر بزرگان که با بینی که خردمند از امیرزد و لایق حزم بیدار باش
کمک ایرسش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید و آنچه لوازم رسالت و تبلیغ
صفت و صفا و تعلیم حقیقت و وفا تواند بود بجا آورد و میرزا کامران بیرام خان را
کمیاه پیشتر نگاه داشت که نه در خود قوت مقاومت می یافت و نه ازین توفیق
بصوب خدمت میتوانست قدم زد درین اندیشه مترددخاطر در مانده بود تا
انکه بعد ابرام بعد از یک و نیم ماه رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس
نموده تقیدها را واسه ساخت بظاهر برای انکه میرزا عسکری را که در کوشش من نیست
ره نصیحت فرمایند و تقیدها را از دکرفته بملازمان حضرت جهانبانی سپارند و در
باطن انکه میرزا عسکری که بفرموده میرزا کامران بر سر مقاومت و خصومت ایستاده
در استحکام قلعه اهتمام می نماید اگر او را ضرورت پیش آید و قلعه بدست اولیای
دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری
آنجا بکار آیند و چون میرزا عسکری از جاده انصاف انحراف داشت و عنان
ارادت خود را در هواداری و دولتخواهی میرزا کامران بدست بغی و عدوان
سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام داشت و توپ توپچی فراوان در اطراف
و اکناف حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده چنانکه قلعه آ

ازکل قلع و قمع آن بغایت مشکل عرض دیوار آن شصت گز است بهادران لشکر
منصور اگرچه در عدد کم بوده اند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی میدادند چنانچه
ترکمانان در مقام تحیر بودند و از راه حیرت بوادی عبرت می آمدند روزی
حضرت جهانبانی صحبت خاص ترتیب داده بودند و محرمان حریم اخلاص از هر
طرفی در حکایتی گشوده و از هر سو سررشته روایتی بدست آورده صحبت را بحکایات
دلاویز و نقلهای نشاط افزا گذرانیدن گرم داشته از اکسیر سخنان دلاوران فقد
ارباب شجاعت را عیار می افزود و تنک مایگان مردانگی را سرمایه همتی بهم میرسید
درین اثنا حضرت شاهنشاهی را از کمال شوق یاد آوردند که آیا آن تازه سرو
جویبار خلافت را جدا از دوستان در میان دشمنان چه حال باشد و حسودان بخرد
و بداندیشان تیره رای را در باره آن گلبن سعادت چه خیال باطل در دل و نیم خاطر
پر امید و بیم بدرگاه کبریا که کامبخش سرگشتگان بیقرار است دست نیاز گشاده
بدعای برخورداری و جان درازی آن شجره طیبه سلطنت مشغول شدند و آن معجون
گره گشای ابواب دل گشتند خدایا و آن گوهر شاهوار ز آسیب هر گوهران دور دار
ز دریای دانش بادآب ده ز خورشید بینش باو تاب ده بسی دور بر زد بر فلک آفتاب
که آن پیر آمد برون از نقاب بسی گرد انجم بنظرهای سعد که این مه زطلعت برافکند جعد
بسی چرخ زد آسمان بلند که آفاق ازین نور شد بهره مند فروغ ازل باد منظور او
سیاه و تاریک دل نور او و بجهت خاطر فیض آثار خود از زایچه طالع آن بلندبخت خجسته
روزگار که لوح محفوظ اسرار غیبی است طلبیده بنظر تامل و تعمق مطالعه نمودند و
سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانه اعداد ناکامی
بدخواهان و اندیشهای کج نارستان ازان دیباچه سعادت معلوم فرمودند و بانبساط
سر بر آورده بر زبان اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد
امید که عنقریب بدیدار آن نور پروردگاهی خوشوقت شویم و یمن طالع آن سعادت
پیوند بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده ذبح قلعه
اهتمام فرمودند میرزا عسکری در مهم قلعه داری کمال حفظ و ضبط مرعی میداشت و جمعها
هر روز و هر شب تغیر میداد که مبادا جمعی از مرجل خود حرف بیچیده در میان انداخته

قلعی و ربانی نگهبانی انداختند و چون ایام محاصره بامتداد کشید و از ملازمان پادشاهی
کسی آمده ملحق نشد امرای قزلباش از اهتمام خود باز ماندند و در مراجعت دغدغه‌مند
شدند حضرت جهانبانی ایمنغی از روزنامچه احوال ایشان خوانده در گرفتن قلعه
بیشتر از بیشتر سعی و اهتمام فرمودند و از آن مرحل که مخیم اقبال بود شبی کوچ کرده
از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته ایمنغدار که سنگ‌اندازی میرسید
و آن مکان را چهارروزه میگویند مرحلی مستحکم ساختند صبح آن ترکانان از ایمنغی خبردار
شده دل در گرفتن قلعه بستند و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند و دایره را
تنگ کردند و میرزا عسکری سراسیمه شده پناه عجز و زاری نمود و بنزار آن
اضطرار و بیقراری معروض داشت که چون حضرت عفت قباب تشریف می‌آرند
تا آمدن ایشان مرا مهلت دهید که بوسیله ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم
کرد و عرضه داشت خود را مصحوب میر طاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت
اقدس فرستاده و حضرت جهانبانی که معدن فتوت و مروت بودند ملتمس او را بموقف
قبول جای داده چند روز مهم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از تهور ابای ظاهر
روش مخرمش گرفته در باطن باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت عفت قباب
در امتحان آمدند باز از سر نو آیین مخالفت پیش گرفت هرچند حضرت مهد علیا
سعی فرمودند که میرزا عسکری را از اندیشه ناصواب باز داشته بتقبیل عتبه
مشرف سازند چون دماغ سعادت او پریشان بود نصایح گرامی بهیچ وجه در
نگرفت و بر همان خشونت و سرکشی خود استاد و از فرط عناد حضرت مهد علیا را
نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلی جهانبانی تشریف آورند بر
پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین ناراستی میرزا اندازه شقاوت
و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی که متکفل مهمات ارباب
توسل است نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند و درین میان الغ میرزا
ابن محمد سلطان میرزا که از بنایر دختری سلطان حسین میرزا بود و شیر
افکن بیک ولد قوچ بیک و فضیل بیک برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان
پسران میر عبدالله که از سادات بنی مختار سبزوارند و جمعی دیگر از کابل رسیده بهمای

طالع

طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوسی نمودند و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود
که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت و از عالم احتیاط هر هفته بکسی
می‌سپرد و چون نوبت بشیر افکن رسید او هم از میرزا هراس داشت باتفاق آنجماعت
الغ میرزا را گرفته بدر آمد و دولت ملازمت دریافت و حضرت جهانبانی این
جماعت را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا
شد و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه اینها برآمده بود اما شبی راه گم کرده در
میان هزاره افتاد و بعد از چند روز غارت زده پیاده و آبله پای رسید آن
حضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچنین بلا مبتلا
شدی و بعد از آن ده دوازده یک هزاره باخیل و سپاه و حشم خود آمد و عرایض اعیان
کابل نیز رسید از رسیدن این جماعت و آمدن عرایض از اکثر امرا و اعیان
که در کابل بودند انبساط عظیم در اردوی معلی پیدا شد و قزلباشیه که متردد
خاطر بودند مطمئن شدند و جد و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه
داری افتاد و پای ثبات از کنگره محافظت لغزید ساکنان قلعه روز بروز
احوال میرزا عسکری نوشته از سر حد دیوار قلعه می‌انداختند که کار بر قلعه
نشینان دشوار شده در گیر و دار خود مردانه باشید و در قلعه کشائی
کمر همت محکم بربندید و دست از اهتمام باز دارید که اهل قلعه بتنگ آمده‌اند
عاقبت کار بجای رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکان یکان از قلعه
خود را بیرون می‌انداختند و توپچیان و سپاه‌ها از بالا می‌افتادند اول خضر خواجه
خان از مرحلی که نزدیک بمخیم اقبال بود از قلعه خود را بیرون انداخت [illegible]
دگرسان عجز دست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت جهانبانی افتاد و بعد از آن
بوذبیک ریسمان بسته از قلعه پایان آمد و بشرف زمین بوس سربلند شد بعد از آن
اسمعیل بیک که از امرای حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی در دلاوری و کارآشنایی
مسلم بود رسید و ابوالحسن بیک برادرزاده قراچه خان و منور بیک پسر نور بیک
همراه او آمدند و شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت و ده سه هزاره که بود آنها را
بر پشت گرفته بجانب کوه لکر روان شدند که چون کار قلعه از انتظام افتاده بود.

میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه بنا
بران خواست که خود را بزاویه عافیت کشد و ازین مخاطره برکنار بوده
روزگاری بسر برد هیچ آن در اردوی ظفر قرین خبر رسید که خضر خان هزاره
از قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده است جمعی بتفحص او شتافتند و او مقدار
راه نرفته در پس سنگی پنهان شده بود از ثقات نقل میکنند که خضر خان
هزاره میگفت که چند مرتبه مردمی که بجهت گرفتن من تعیین بودند از نزدیک
من گذشتند و یک دفعه یکی جانور خیال کرده دامن مرا میگرفت از ترس دم
نخود کردم چون شب در آمد من از زیر سنگ برآمده بامن خود شتافتم چون
دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطرنشان ظاهر بینان شد و بر
متحصنان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان
اخلاص نهاد نگاه داشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب غفلت
بیدار شده سراسیمه و مضطرب نه پای رفتن و نه جای ماندن اولا التماس نمود
که قندهار را باولیای دولت می سپارم که بکابل روم حضرت جهانبانی آن را اصغا
نشدند و خیال خام او صورت نبست بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را
بحضور اقدس فرستاد تا استعفای گناهان نمودند بوسیله استدعای آن خلاصه
دودمان عصمت رقم عفو بر جریده جرایم او کشیدند و بتاریخ روز پنجشنبه جمادی
الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت عفت قباب از راه تضرع و ندامت
از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی انجمن آرای صفوف عزت
بودند و امرای چغتای و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام
داشتند پیرامنان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته
بملازمت آوردند حضرت جهانبانی با وجود خصومت جانی که از میرزا معاینه شده
بود قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری
قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراسم ادب و مکارم اخلاق شمرده قلم
عفو و رقم صفح بر صحیفه اعمال او کشیدند و مخصوص سرادقات التفات و مشمول
جلایل عنایات ساختند و برین مقدمه اقبال سجده شکر الطاف یزدانی بجای آورد

حکم

حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند و بعد از شرف بده تقدیم آداب
بندگی امر بنشستن اصدار یافت بعد از آن محمد خان جلایر و شاهم خان و مقیم
خان و شاه سیستان و تولک خان قوچی تا یکس را شمشیر و ترکش در گردن
کرده بکورنش آوردند ازین مردم مقیم خان زاده شاه سیستان را فرمودند
که زولانه در پا و تخته در گردن کرده نگاه دارند و از آخر روز تا سپیده دم
سحری که هنگام ورود فیض عالم بالاست صحبت دلگشا داشتند و گذشتهای
عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه پردازی
رنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت نوشته میرزا عسکری
که در حین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت باحشام و بلوچان فرستاده
بود بعینه احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا
دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص گشت آخر بمقتضای وقت
حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند که چون گناهان
او بمقتضای مکارم جبلی بخشیده شد چند روز در بند پند پذیر گردد روز
ناهید رایات فتح شب افروز تاریک نشینان ارک شد و محمد مراد میرزا
و امرای چغتای و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی بشهر در آمدند و سه
شبانروز بفر مقدم همایونی آن بلده فاخره مورد امن و امان بود روز چهارم
بموجب کمون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت
و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار ارغنداب واقع است
نزول اجلال فرمودند و از اشمام لطایف آثار آن استلذاذ و استظلال نمودند
و دران منزل دلگشا تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آورده روزگار
بود متصدیان اشغال نوشته بنظر اقدس در آوردند آنحضرت آنرا در حسن اعتبار
در نیاورده به بهادران سپاه که رقم تهیدستی بر ناصیه احوال داشتند قسمت
فرمودند چون خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل
بمیرزا کامران رسید میرزا متوهم و متفکر شده حضرت شاهنشاهی را از
خانه عصمت قباب خانزاده بیگم بخانه خود آورد و بکوچ کلان خود خانم سپرد

وشمس الدین غزنوی مشهور بانکه خان را مقید ساخته درجای نالایق نگاه داشت و از
امرای خود کنکاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد ملا عبد الخالق
که بمیرزا نسبت استادی داشت و بابوس که در امور ملکی دخل میکرد گفتند که
مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد تا در وقت کار
بکار آید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر
علی میر هزاره تیمکانی و تبرعلی بلوچ وجمعی دیگر اتفاق کرده قلعه ظفر را گرفته
بودند و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران پیغام کردند که
اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایت بدخشان را باوزبک می سپاریم بنا
برین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان داده
میرزا با پای منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا
سلیمان پشیمان شده کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است
شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان ازین طلب در گمان افتاده معذرت نامه
در جواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته‌ام مراجعت لایق نمیدانم
چشم داشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط
قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید وخود بسرعت متوجه بدخشان
شد رسیدن بدخشان همان بود شکستن پیمان همان و در خلال این احوال
یادکار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت و چون روزکار
خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارک اعمالش نماید و نز
برو نزا اسباب آن آماده میگشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی دیگر او
نماند بضرورت او را استمالت داده مقرر ساخت که تعاقب یادکار ناصر میرزا
نماید و او را گرفته بیارد و بوعده موکده قرارداد که هرچه امروز در تصرف
دارم و همچنین من بعد هرچه بتصرف درآید سیوم بخش از آن تو باشد و بدین
قرارداد میرزا را اگر چشم نگاه میداشت رخصت میرزا هندال که ازبد
سلوکی او تنگ آمده بود بزبانی قبول نموده خلاصی از جنگ او فوز عظیم
دانست و از پای منار که گذشته بیدرقه سعادت متوجه ملازمت حضرت

این سپرده خواهد شد و الا مردم را که گرفته‌ام بقتل رسانیده ملک بدخشان را

جهانبانی

جهانبانی شد میرزا کامران از حدوث این وقایع سراسیمگی روی نموده و سررشته
صلاح کار خود گم کرد و از ملازمان و مصاحبان او کسی که بهبود او را منظور داشته
حرف راستی بگوید نبود اکثر مردم او را دیده بصیرت پوشیده و چشم خبرت
از رمد غفلت جوشیده بود سبیل سداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهی
که صلاح حال دریافته بودند قدرت نفس زدن از ترس او نداشتند و این از
دوربینی دور بود و بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضی ازان قسم بودند که
ملاحظه خاطر میرزا میکردند و اظهار حق صلاح وقت نمیدیدند چه یقین ایشان
بود که از خودرایی صلاح کار را اصلا قبول مشرب او نیست بمجرد اظهار آن آزرده
خواهد شد و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قایل خواهد گشت حق و
شرط خیراندیشی آنست که در امثال این امور زیان خویش را منظور نداشته
توقف نکنند و با همال و اهمال نگذارند که ضرر آن و وبال بحال همه عاید شود
و خسران این اعمال بروزگار دولت همه لاحق گردد و شیمه خیانت کنکاش که
اعظم خیانات و اقبح جنایات است روی دهد و خال لی دباشی و خوش آمدگوی
که نیل بیدولتی و بی سعادتی بر رخسار حال ایشان نمودار گردد شایسته
آنست که این طایفه را اگر در عدم کتمان حق و اظهار صدق ناملایمی بمذاق طبیعت
برسد آنرا سعادت روزگار خود شناسد و بآن خوش وقت بوده چین قبض در
ناصیه انبساط نفکنند که هرچند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگی شاق آید اما باطن والا
جنابان تحسین فرماید و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه سپرده میشود
لیکن در معنی هم ادای ذمه کرده حق نعمت گذارده میشود و هم در نظر
عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل مینماید القصه میرزا کامران را از
انعدام عقل مصلحت اندیش و فقدان چنین همراهان سعادت اثر اعتقاد بر غلط
روی میداد

نهضت موکب مقدس حضرت جنت آشیانی از قندهار بتسخیر کابل و فتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار
فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت لاجرم بآن عزیمت از باغ حضرت
فردوس مکانی نهضت نموده بالاتر از مقام حسن ابدال در گنبد سپید نزول اجلال فرمودند.

پیوسته تربیت مقدمات فتح این یورش برپیشگاه ضمیر الهام پذیر می‌تافت و با
دولتخواهان دوربین و جان سپاران اخلاص منش همواره مطارحه نموده میشد
قزلباشیه اکثری از امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته بی رخصت رفتند
و برخی برخصت ابرای جداشده افغان وجهی دیگر که در ملازمت فرزند حضرت
شاه بودند از قلت مبالات دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند
و پایی ستوده عمل توسعه روزگار خود خیال میکردند و ضیع و شریف شهر داد و کنان
و فریاد زنان بدرگاه معلی میرسیدند حضرت جهانبانی درین معامله متردد بودند
که اگر تنبیه ستمکاران نموده اید خاطر حضرت شاهی آزرده میشود اگر برقانون
داد عمل نشود بیدادگران دست از زبردستان باز نمیدارند و اینمعنی موجب
سخط الهی میگردد لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت درآمده چاره
این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند و چون یورش کابل مصمم شد بجهت
اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاه داشت اشیا و اسباب در
منازل چند از بداغ خان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما برنجی خود
قندهار بشما مقرر داشتیم اما از جای که مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب
ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم کز بری نیست بداغ خان
از معامله نافهمی خود ابا نموده بر طریقه اهل دانش امتثال حکم حضرت داور
پادشاهی که اصل کار بود مبادرت نکرد امرای عظام که در ملازمت بودند بعرض
اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم اوکه حق قندهار کز بری نیست تا بهر شغلی
کرده آییم فارغ بال باشیم و آنحضرت نظر بر خوبیهای حضرت شاه فرموده تحوا[ستند]
که خاطر مردم حضرت شاه غبارآلود شود لاجرم حرکات ناستوده ایشان را
بتمکین همت و تسکین اقبال میگذرانیدند و درین اندیشه بودند که بصوب خشان
نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و
چون عده و رسا[ندن] تسخیر کابل شوق دیدار سعادت قرین حضرت شاهنشاهی
در یافت جمال با کمال آن نور حدیقه خلافت بود که بعث موز آسمانی جمیع
فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند زمان زمان

اهتمام در امضای این نیت و استیفای امنیت بظهور میرسد درین اثنا پسر حضرت
شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد مقربان باطرفت و مخصوصان
قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شده اهل و عیال
و اسباب و اثقال درین کوهستان همراه بردن محال کوته مینماید پسر حضرت شاه
رحلت نموده قندهار تبرکا نان گذاشتن مناسب نیست خصوصا چنین جمعی خود سر
که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رعایت کمال تطاول دارند و با آنکه مامور
شده بودند که نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند
انحراف ورزیده از نشاء باده غفلت در قبول احکام سرگرمی نداشته بلکه
از عدول اوامر مطاع ظاهر و باطن خود را بی قطعت موافق ساخته نقاب
بی آزرمی پیش رو فرو هشته اند لایق دولت آنست که دست تعدی ایشان را
از دامن احوال عجزه و مساکین شهر که اولین عطیه ایزدیست کوتاه سازند و
حاشا که درین اندیشه صواب اشتمال غباری بخاطر حضرت شاه رسد چون
از اینجا تا کابل مسافت بسیار است و احشام هزاره و قبایل افغان که از
مور و ملخ بیشتر و هزار سنگ این راهها شده اند خصوصا با میرزا کامران بحث
در میان دارند بدست آوردن مامنی که خاطر را از هر وجهی مجموع کرد اند
نخستین کار راست و بالفعل بهتر از این محلی که باین کار سزاوار باشد بغیر از
قندهار نیست پس بموجب عقل و عرف و عدل بداغ خان را باید فرمود که قندهار را
بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده
محبت نامه موافق مجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر دفور
صداقت و ابقای وفاق بحضرت شاه باید نوشت و چون حضرت شاه والاگهر
معدن دانش و انصاف‌اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد و باعث درین
باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه بود حضرت جهانبانی فرمودند که هم
مسلم اما محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقا یک طرف گشتن از مساحبه [عالی]
نیست اگر چه ایشان از نهج اعتدال عدول نموده اند اما این بی اعتدالی را ما
بندگان درگاه تجویز نمیکنیم چه درین صورت مردم بداغ خان ضایع خواهند شد

ظهور انجامیدی در نظر اولی الابصار بد نماست همان بهتر که بوسیله عقل و رای اندیشی
تدبیری باید اندیشید که بی جنگ و جدل قلعه بدست آید خابران کس پیش
بداغخان فرستادند که چون بتسخیر کابل میرویم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاه
دارند تا خاطر از رجوع باشد شاه الیه صلاح کار خود دانسته قبول انجامید کرد
و مقرر شد که دلاوران کاردیده و بهادران معرکه آزموده بجد دو قندهار رفته
در کمین باشند و ناگهان وقت یافته بپایمردی همت و دستیاری جلادت بقلعه
درآیند پیرامخان و جمعی دیگر بطرف دروازه افکندکان مقرر شدند و الغ میرزا
و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور معین گشتند و موید بیگ و جمعی بجد و
دروازه نوجای یافتند و این شیران بیشه شجاعت شبا شب شتافته اطراف
قندهار کمین کردند وقت آفتاب صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر از همه بدروازه
ماشور رسانید اتفاقا شتری علف بار درون قلعه میبردند خود را در پناه
شتران در آورد سرمردانه تا کهانی خود را بدروازه داخل ساخت دربان
آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد او جواب داد که بموجب فرموده بداغخان
میرزا عسکری را آورده‌ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف فایده نکرد و در
مقام بستن در شد حاجی محمد دست در بازو شمشیر قلم کرد و چندی دیگر از عقب
رسیدند و جمعی دیگر از قزلباشان که در آن نزدیکی بودند بجنگ پیش می‌آمدند و قبل
میرسیدند پیرامخان از دروازه کندکان خود را درون انداخت و قلعه بتصرف
اولیای دولت قاهره در آمد و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند و نیم روز که
حضرت جهانبانی خود را از دروازه کندکان بدولت و اقبال در آمده بر برج اوج
صعود فرمودند و آن شهر سعادت آیین بفر ورود عالی مهبط امن و امان و مورد
عدل و احسان شد و از نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خورد و کلان جوش
شادی و نوید مبارکبادی بر آمد و بداغخان بوسیله حیدر سلطان آمده سجده
خجالت و عذر تقصیر بجای آورد آنحضرت او را محفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت
دادند و شهر را به پیرامخان عنایت فرمودند و مکتوب بشاه نوشتند که چون بداغخان
خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود قندهار را از و گرفته به پیرامخان سپردیم

تعلق

تعلق بحضرت شاه دارد و درین اثنا میرزا عسکری قدر جانبخشی و عطوفت پادشاهی
نشناخته فرار نمود بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانه منست
کس تعیین شود که او را بطریقی که از من نداند گرفته آورد حضرت جهانبانی شاه
میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعیین فرمودند و رفته او را در خانه همان افغان در زیر
پلاس برآورده بدرگاه معلی آوردند و آنحضرت بمقتضای عطوفت و رأفت ذاتی
و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که در باب کافه برایا خصوص
برادران فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته از جرایم و زلات او
بتازگی درگذراندند و او را بندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند
و ولایت قندهار را بر اولیای دولت تقسیم فرمودند ولایت تیری بالغ میرزا
مقرر شد و پرگنات لهور وجه حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور باسمعیل
بیگ و قلات بشیرافگن و شال بحیدر سلطان مکرمت فرمودند و همچنین جمیع
ملازمان را فراخور حال جاگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را که در شهر از مردم
میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بمیر محمد علی گیرانیدند و چون خاطر اقدس از
انتظام مهام قندهار فراغ یافت و از مآثر صواب دید پادشاهی تقدیر
موافق تدبیر آمد بسعادت و اقبال در ساعت مسعود بموجب عزت حضرت مریم
مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا
فرمودند و از فتوحات نامتناهی و نعم غیر مترقب آنکه قافله بزرگ از
هندوستان آمده بود و سوداگران سودای دلخواه کرده و اسباب عراقی
از قزلباشان خریده بودند چون انوار اقبال از وجنات حال می تافت
کلانتران قافله آمده التماس نمودند که اگر آستان ما را ملازمان موکب عالی
بگیرند و بهای آنرا بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند اشرف ذخایر
و سرمایهٔ سعادت خود میدانیم زهی دولت ما که اینمقدار امداد خود را از
زمرهٔ دولتخواهان درگاه عالی معدود سازیم حضرت جهانبانی این معنی را از
موبدات آسمانی و موائد غیبی تصور کردند و التماس ایشانرا بدرجهٔ قبول موصول
داشته حکم فرمود که قیمت دلخواه فروشندگان تمسکات اتباع نوشته بدیشان سپارند

خود بدولت و اقبال بر پشته کوهی که نزدیک با جستی ابدالست بر آمدند و الغ میرزا
و پیرامخان و شیرافکن و حیدر محمد اخته بیگی فرمودند که بجهة اصطبل خاصه شریفه اسبان
جدا کنند و بعد ازان برای امرا و سایر ملازمان ترتیب انتخاب نمایند و دلهای سودا
گران و سپاهی معمور شد ده یک هزاره چون میخواست که بخدمات جانی و مالی
سرافراز گردد بجانب قلعه پتری که چشم او انجا بود شب راه سرکرده بردو
چون موکب عالی دران حوالی رسید کلانتران احشام اسب و گوسفند بقدر حال
پیشکش آوردند و مصدر خدمات پسندیده گشتند و چون این حوالی الکاهای دلگشا
داشت چند روز جهت نزهت خاطر و ترطیب دماغ اقامت نمودند و حضرت مهد
علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد و بامتداد کشید و برحمت حق
پیوستند و آنحضرت قواعد عزاداری بجا آورده بتمسک بحبل المتین صبر گزیدند
عالی منش ان گاه گاه نشان والاشان حضرت سرشته نموده جهت ترویح
روح آن مخدره مکرمه خیرات و مبرات چنانچه لایق خانواده سلطنت تواند
بود بتقدیم رسانیدند و ازانجا برهنمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه
دار السلطنه کابل شدند و میرزا هندال نزدیکی قندهار تابین عبودیت حسن
عقیدت سعادت بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحم جبلی بنوازشهای
بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بغایت خوش وقت شدند و بعد
آمدن بسیار از مردم شد و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطه
اختلاف و امتزاج هوا درین راه بیماری و با در اردوی ظفر قرین پیدا
شد و بسیار مسافر شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان از جمله بودند
چون مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض
اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده
بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار سامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل
عنان عزیمت معطوف دارند آنحضرت در مواجهه چیزی نفرمودند چون مجلس
بآخر رسید زبانی بوسیله میر سید برکه گفته فرستادند که باوجود آنکه از آمدن
شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم توکل بر الطاف الهی نموده

بسمت

بسمت کابل توجه داشتیم اکنونکه قضیه چنین باشد توقف را سبب چیست اگر
بجهت محنت در رنج کشی مردم خود ایمغنی بخاطر آورده اید زمین داور
و آنحدود را بشما ارزانی داشتیم این زمستان را در آنجا بآسایش بگذرانند
و چون عقده کابل مفتوح شد بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام
بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود و آنحضرت بعزم درست و امید تام
قدم در راه نهاده دل در گشایش کار بسته در اثنای راه جمیل بیگ
برادر بابوس که میرزا کامران او را اتالیق اق سلطان داماد خود کرده
در غزنین گذاشته بود آمده باستان بوس سربلند شد و استعفای جرایم
بابوس نمود و بمدارج قبول التفات یافت چون موکب عالی در یورت شیخ
علی که در نواحی نغمان و ارغندی واقع شده نزول اجلال یافت میرزا
کامران از استماع توجه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با
جمعی روانه ساخت قاسم مخلص تربتی را که میر آتش میرزا بود فرمود که توپخانه را
کلکه دوری که نزدیک خانه بابوس بیگ بود برده تعبیه نماید و عیال مردم
در بیرون قلعه کابل بود همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد بعد از استحکام
مبانی قلعه بعزم غفلت از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست
و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نموده در موضع تکیه خمار قاسم
برلاس با جمعی آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیرافکن از معسکر اقبال
پادشاهی پیشتر شتافته دستبردی شایسته نمودند و بتایید الهی که طلایه دولت
قاهره بود قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاده چون میان افواج
فاصله اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس منصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال
از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل با جمعیت
خود و شاه بردی خان که گردیز و بنگش و غزنات باو متعلق بود آمده ادب
زمین بوس بجای آوردند و مستمالیت بیکران شدند و متعاقب آن مصاحب بیگ
پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت دریافت و بالتفات
خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بعرض اشرف رسانیدند که وقت توقف نیست دولت

سوار باید شد که مردم هم می آیند حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند و درین میان
علیقلی سفره چی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعزیت پدر بودند برآورده مشمول مراحم
ساختند بعد از زمانی قراجه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت میرزا کامران از
صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی و نقش ادبار خود مطالعه نموده خواجه خاوند
محمود و خواجه عبدالخالق را بجهة استعفای جرایم خود بملازمت اقدس فرستاده بعضی
ملتمسات بوسیله خواجه معروض داشت نیم کرده را مقاطله میان افواج قاهره پادشاهی
و لشکر میرزا انداخته بود که خواجها آمده ملازمت نمودند آنحضرت ملتمسات او را
با دراک ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر عنایات را از لوازم آن کرده آن
خواجها را باحترام رخصت دادند و خود از روی مروت و مردمی توقف فرمودند
و چون میرزا اعرض فرستادن خواجها تعطیل و تراخی در مبادرت سپاه پادشاهی
و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهی شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده
خود را بکناری تواند کشید چون حجاب ظلمت شب جهانرا تاریک ساخت از تیرگی
رای و ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت را بخود قرار نداده بسرعت تمام
خود را بارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه
گرفته از راه بینی حصار روانهٔ غزنین روانه شد و چون قرار نمودن او بمسامع
علیه رسید حضرت جهانبانی پابوس را با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند که
دراین بوده بگذارند که سپاهی و رعیت آسیبی زنند و همه را استمالت عنایت
پادشاهی سازند و میرزا هندال و جمعی را تعیین نمودند که میرزا را تعاقب
نمایند و خود بمعیت نصرت همرکابی اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت مسعود
کوس زمان دولت و کورکهٔ اقبال بلند آوازه کردند و کوکبهٔ اران نصرت کوکبهٔ
حشمت را بسپهر کوکب سایندند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهار
شنبه دوازدهم شهر رمضان نهصد و پنجاه و دو تایید آسمانی فتح کابل مقدمهٔ فتوحات
بی اندازه است روی داد و اسباب شادمانی و کامکاری بر دلهای خلایق کشوده شد
دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بقدم دولت پرتو سر بلند
ساخت نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود دیگری این مصراع

پی جنگ

پی جنگ گرفت ملک کابل ازوی چون بیمن آثار ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی
ابواب مسرت و شادمانی کشاده گشته اساس دولت بتازگی نهاده اند حضرت
جهانبانی را هزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات
لزوم حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان
آگاهی را که در آن زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه
بوده اند بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت
افزای این نور پرور و ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن
نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند و در
ازای این تحفه و فدای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روزگار خواص و
عوام کشادند چراغ آن نور جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی تمکن گشته
از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافهٔ سپاه و حشم و عامهٔ عبید و خدم کورنش
کردند و طوایف خلایق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند و دست تمنا بدر
یوزه دعا بر داشتند و دوام دولت و خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبهٔ کبریا در
خواست و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان کشوده تمام زمستان بالای
ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و ولا سپاهی خلایق کوشیدند و از وقایعی که
دران نزدیکی سانح شد رحلت یونس علی و موید بیک بود که از اعیان سلطنت و صدر
نشینان بارگاه عزت بودند و درهمین ایام بمسامع علیه رسید که خواجه معظم باتفاق مقدم
بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداخته

آرایش جشن دولت برای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آیین بستن بآیین اقبال

و ظهور خارق عادت از آن نونهال بوستان دولت بزرگان کام بخش و
خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریب انگیخته هنگام بخشش کرم
سازند و بر دوشی که از چشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ مانند عبادات گزیده را که مراد
آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها ماندن است در لباس رسم و عادت بتقدیم
رسانند چنانچه درینولا که نسیم اقبال بتازگی وزیده و گلستان مقصود از سر نو شگفته مراسم
آن جشن نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال مجد و جلال بر حسب ساختند و در آسایش بخشایش

عالمیان افزودند و ایام بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز
بنفشه سر بر آورده و از لب جوی رنگین لب از یاسمن عنبرین گوی نسیم صبحگاه از شکبوی
هزاران نافه در بر داشت گوی باغ که بغایت دلکش و دلکشا است منزل دولت فرموده
بجهت مزید [illegible]آوری دلها که در معنی شکرگذاری حضرت مولی است اسباب عیش و عشرت
گشودند و [illegible]کاوسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرت بیگمان بتفاوت
طبقات و [illegible] درجات این باغ طرب قرار را آیین ببندند و امرا و اعیان شهر چهارباغ را
زینت افزا[illegible] امرا که سعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند و
کلانتران آن[illegible] بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند
و ارباب صنایع [illegible]یف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار از غایت مبالغه معمول
داشتند و در [illegible] فرصتی آنچنان آیین بندها شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد
حضرت جهانبانی [illegible]وز تشریف آورده بزم آرای شادمانی شدند و فراخور حالت و رتبت
هر یکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می‌بخشیدند و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی
قراجه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مخلصان درگاه که بآوردن هودج اقبال
حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت رسیدن
قدوم برکات افزای حضرت مهد معلا بموجب مزید اسباب نشاط و حضرت جهانبانی
را بخاطر عاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صغر سن با هزاران
لمعان فر الهی از ناصیه احوال متلالی بود بر خورد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در اثنای
عین جشن خسروانه ترتیب فرمودند و جمیع مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن
عصمت در بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند بدانش آموزی خفایا
حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت گرفته مسند سعادت آوردند و بحکم اعلی حضرت
مریم مکانی در سلک سایر مقدسات درآمده بی تشخص و تعین [illegible] اقدس حضرت شاهنشاهی
آمدند و اشارت بشارت بخش پادشاهی بران رفت که بران نور حدقه سلطنت
والده ماجده خود را از میان چندین پرده عفایف بشناسند آنحضرت بنور الهی بی‌مزاحمت
سهو و خطا بی تکلف و التباس و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته
در کنف والده مقدسه خویش و در آغوش آن عصمت‌نشین ستر عفاف جا کردند و از مشیمه

ای

این امر شگرف که حیرت فزای عقول و اوهام ظاهربینان سکنای عادت بود و غرابت آن
بسا[illegible]ط قرب بر آمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورد و اعجوبه کارگاه تقدیر گشتند
و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست که در صغر سن و کبر عمر
تفاوت کند بلکه محض تفرس روحانی و تعلیم ربانیست که بوسیله این نوباوه چمن اقبال از
گلشن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته است آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمی‌شود
و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمی‌گردد و چون تحمل کنند بعد را چه گنجایش که درین ریعان
صبی عمر کمال قرب بمبدأ حاصل است و انوار افاضه وجود و تکمیل صورت عنصری و تحصیل
نشاء ادراک درجه بدرجه صورت پذیرد و نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که
ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست و بر دوربینان عالم اسرار مختفی
نیست که این صاحب فطرت عالی اگرچه در نشاء عنصری و مواد هیولانی مولود نشأت
اما از جوهر فطرت و اصل مبدای آبا و امهات از ماثر تولید او بیند و او در مسالک معنی و کان
باطن ابو الآبا است و بر حضرت جهانبانی که پرده‌دار رموز آسمانی بودند هویدا بود
که چمن پیرای جهان هستی این نونهال بهارستان وجود را برای دریافت سعادت مرآت
جهانبانان اولی و بجهت پراکندگیهای روزگار تا اینجا بعرصه ظهور آورده است و باطلبه
در لباس رسم جشنی سور آداب شکرگذاری نعمت بخش صورت و معنی بتقدیم رسانیدن
گرفتند هر روز بروشی تازه و آیینی شایسته جشن پادشاهانه آراسته سپاس جهان
آرای جان آفرین بجا می‌آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده
از مواهب عام پادشاهی کامیاب سعادت میشدند از آنجمله یادگار ناصر میرزا
شرف زمین بوس دریافته و مجملی از حال او آنست که مبادی طلوع رایات اقبال بحدود
قندهار از میرزا کامران جدا شد چنانچه نگاشته آمد ببدخشان رفت و از آنجا کاری ناساخته
متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد وقتی که موکب عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود
میرزا بعد از اهتمام شدائد روزگار بقندهار رسید بیرام خان در آداب مهمانداری جد و
جهد نمود و از آنجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا باستلام عتبه قدسیه حضرت
جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی نمود و بسعادت پابوس حضرت شاهنشاهی
نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت پذیر گشت و درین آیین عشرت آیین که هنگام [illegible]

بهار عیش و عشرت و اوان پیرایش حدیقهٔ دولت و اقبال بود در ساعتی که کواکب با نظرات
سعد بر جهانیان افاضهٔ نور میکردند مجلس نهال پیرای گلستان آلهی یعنی جشن سور
حضرت شاهنشاهی بهزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامروائی
عالمیان آماده شد و ابواب سعادت اقبال بر روز کار گشاده گشت خورد و بزرگ
ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و وضیع و شریف اکناف از مکارم پادشاهی
خوشدل و خوشوقت گشتند کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای عالم بجمعیت
خاطر بدل شد امرا ساعتها بنظر اشرف گذرانیدند و با نعامات گرامی سرافراز شد
و در عین آیین بندی آنحضرت بجهت تنشیط خاطر و التیام قلوب کرکس اعظم
ملک ستانی و فرمان روایت متوجه خواجه ریگ روان شدند و شادیانها فرمودند
و حکم جهان مطاع صدور یافت که امرا باید کرکشتی گیرند و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر
همراز در دهند و جدا میفرمودند و آنحضرت با امام قلی قورچی کشتی کردند و میرزا ابندال
و یادگار ناصر میرزا با هم لوازم کشتی بجا آوردند و بعد از آن بسیار عنان زا کج خواجه
سیاران عنان توجه معطوف داشته داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرمودند
در نشاط افزایی و عشرت پیرایی جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان
رفعت پیوند را فراخور اخلاص و خدمت بجایگیرها مناسب حال هر یک و انعامهای
لایق هر کدام و خلعتهای موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند از انجمله غزنین
آنحدود بمیرزا ابندال و زمین داور و پتری و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند
و جمع منتسبان آستان عبودیت را فراخور حالت و رتبت بمواجب و مواهب
کامیاب فرموده سرآرای ملک صورت و معنی شدند و طوایف انام در سایهٔ
افاضهٔ رافت مرفه الحال شده ممکن الطمینان گشتند و از جمله قضایا که درین آیین بندی
چهره گشا گشت آمدن ایلچیان حضرت شاه والاقدر شاه طهماسب بود بمبارکبادی
فتح و آوردن تحف و هدایای لایق و سرکردهٔ آنها ولد بیک بود و آنحضرت او را بالطاف
خسروانی نوازش فرمودند دیگر رسیدن شاه قاسم طغائی بود و بدرگاه معلی از جانب
میرزا سلیمان برسم رسالت با عرضه داشت و پیشکش و میرزا آنچه در نا آمدن خود
معروض داشته بود بعز قبول مقرون نشد و حکم قضا جریان بر آمدن او جاری گشت

کهطرق

که طریق یکجهتی و اخلاص خود را در توجه بسعادت ملازمت منحصر دانند و از جمله وقایعی که
متصل بانقضای ایام آیین بندی وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت
افغان و بلوچ بزمین داری و حیثیت و رشدی ممتاز بوده و بنزدیک موضع دوکی که از
توابع و اعمال بهنداست اقامت داشت بقدم صدق و فرق اخلاص سعادت آستان
بوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه شد دوکی را باو مکرمت فرمودند و در همان
نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان طوایف خود بود با برادران آمده زمین بوس نمود
آنحضرت او را نیز مورد الطاف ساخته ولایت شال و مستنک عنایت فرمودند و
این وارد وانرا کامروا ساخته بزودی رخصت مراجعت نمودند که مبادا امزاج و
رطوبت این دشت پروردان مستولی شود و آب و هوای طول کمشت بحال ایشان
گوارا نیاید و از جمله سوانحی که در قرب آن ایام واقع شد آن بود که یادگار ناصر میرزا
از تیرگی بخت و نادرستی درون عنایات سابق و لاحق را در هم پیچیده بر طاق
طاق نسیان نهاد و از روی بیکاره برجاده بدرونی و دغا وایستاده بر کف
بختان که عمدهٔ آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود گوش داشته پیوسته خیالات فاسد
بخود راه میداد چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید و از مخبران صادق بسجل ثبوت
پیوست علی الخصوص عبد الجبار شیخ که از یکهای معتبر بود و از کریت درین
کنکاش که مورد مفاسد بود محرمیت و شراکت داشت نیز آمده حقیقت معامله
از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت خاطر قدسی مآثر حضرت جنت آشیانی به
آشفت مظفر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان
قراجه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند محصلش آنکه ما را گمان آن بود که
درین مرتبه تا زگی از عظایم جرایم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم
عبرت گرفته بتقریرات ماضی و مال را تلافی کنی کفران نعمت را بعهدی و اندازه
می باشد میرزا از خجالت پیش انداخته گاهی بانکار و تجاهل عارف میکند باینها
آنحضرت بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک آقا
و جمعی را فرمودند که او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بحجلی که میرزا
عسکری در قید بود نگاه داشتند و از جمله وقایعی که در آن ایام حادث شد

توقت چغتای سلطان است که جوانی بود از سلاطین مغول و در حسن صورت و سیرت
یگانه روزگار و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور بود و شدن
او ازین جهان بر خاطر اقدس بغایت گران آمد اما نظر بر قهرمان حکم الهی که بقارا
خاصه ذات واجب و فنا را لازم ذات ممکنه گردانیده است و بمشورت عقل
درست اندیش خود بدامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند میرامانی در تاریخ او
گفته سلطان جنتی بود گل گلشن خوبی ناگه اجلش سوی جنان رهنمون شد در موسم گل
عزم سفر کرد ازین باغ دلها زغمش غنچه صفت غرقه خون شد تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم
در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد **نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت و آنچه در ان ایام
روی نمود** چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد که سر از فرمان
برداری پیچیده اندیشه سروری در سرش میدهد و ازین خیال باطل برنج
اندر است حضرت جهانبانی اوایل نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب
بدخشان منعطف فرمودند و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل
خوست و اندراب که در تصرف میرزا بود بیکی از ملازمان درگاه مکرمت فرموده
بودند میرزا را در تصرف خویش در آورد و چون در حساب و معامله بدخشان تمام
بمیرزا میرسید آنحضرت میخواستند که قندز و آنحدود را نیز تغییر داده بیکی
از ملازمان عالی جاگیر نمایند و بر آنچه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپدر
میرزا سلیمان داده بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کند
در وجه جاگیر او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهة مراعات احوال او قندز بحال
خود گذاشته بودند میرزا از معامله نافهمی از ولی نعمت خود روگردان شده
علانیه در مخالفت زد و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نایره
مخالفت میرزا مصمم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در دار السلطنه کابل در کنف
حفظ الهی سپرده در ساعت مختار بر آمدند و بدولت اقبال در یورت مالاک نزول
سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفته در باب یادگار ناصر
میرزا اندیشه داشتند چون موکب همایون بالنگ قرا باغ نزول اقبال فرمود

رای

رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجود یادگار ناصر میرزا را از شکنجه هستی
خلاص بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جای دهند که فتیله فتنه و شرار
شرارت او نزدیکست که دوده ما بهما بسوزد محمد علی طغایی که حراست کابل باو
مفوض بود امضای قهرمان این مصلحت باو مرجوع شد مشار الیه را از کمال
سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز گنجشکی را نکشته ام میرزا را
چون توانم بقتل رسانید آنحضرت از ساده لوحی او درگذشته این خدمت که
محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع شد و او در شب بچلکان خدنگ اجل رسانید
و چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت بیدرقه توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه
بدخشانات شدند و چون رایت نصرت بحدود اندراب رسید و باب علیقلی اندرابی
مخیم اجلال شد میرزا سلیمان از نامساعدی بخت نافرجام خود بعزم جنگ قدم
پیش نهاد و بموضع تیرگران که موضع اندرابست فرود آمده در صف آرایی اهتمام
نمود چون این خبر بسامع علیه رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند هندال میرزا
و قراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کارکرده را پیش فرستادند در
میان فوج پادشاهی و میرزا جنگ عظیم در پیوست و میرزا سلیمان خندقی را پناه
خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بود و میرزا بیک برلاس با جمعی از تیر اندازان طرف
داد مردانگی و کاغذاری میداد میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد ترخان
چپقلشهای نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان زا تیر رسیده پیاده شدند
و ولد قاسم بیک و جعفر بیک و قراچین واحد بیک و دو خان بیک که قورچیان خاصه
حضرت شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش در سلک ملازمان درگاه معلی
انسلاک داشتند بواسطه افتادن اسب بر زمین آمدند و جنگ از طرفین ترازو
شده بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت و نبرد آزمایان کار آگاه و میرزا علی جلایر
و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شیخ بهلول و سلطان محمد قزاق و لطفی سهرندی
و سلطان محمد خان و محمد خان ترکمان و شاه قلی نارنجی یکبار بر فتح عینی نموده بجانب
میرزا بیک تاختند بپایمردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند
و چپ و چالاک بصفوف غنیم رسیده مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه

قورچی

اقبال بیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان
شد از هر طرف دلاوران میدان کار و هژبران بیشه کارزار قدم بعرصه گاه
فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای خلاوت سوار نشده بودند که [illegible]
فیروزی بگوش هوش رسید و زمانه زبان بتهنیت و مبارکبادی گشود و میرزا اسلیمانرا
پای ثبات برجا نماند و از راه تاری و شکستی متوجه تنگی خوست شد و تولک طالقانی
و میرزا بیگ برلاس و اویس سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان بودند از میرزا سلیمان
جدا شده بآستان بوس پیوستند میرزا ابندال و جمعی از بهادران از کمر قش که تنها
نامزد فرموده خود و هم بدولت و اقبال روان گشتند اسپ و رختی فراوان بدست
شیردلان معرکه افتاد و آنحضرت بآیین بزرگی از راه کتل شاشان بدره خوست
درآمدند میرزا ابندال و جمعی از بهادران از کمر قش که تنها نامزد فرموده خود هم بدولت
و اقبال روان گشتند اسپ و رختی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد و آن
حضرت بآیین بزرگی از راه کتل شاشان بدره خوست درآمدند میرزا اسلیمان با
معدودی راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان
و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند آنحضرت
هر کدام را فراخور قدر استمالت فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند بتفرج
میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کامبخش خلایق بودند و شکار
مرغابی و کبک و ماهی فرموده متوجه ورسک شدند و در آنجا دو شکار کنجشک
بداغی که مخصوص آنجاست کردند و از آنجا بکلباوکان نزول اقبال اتفاق افتاد
و از آنجا گذشته مورد موکب دولت شد میرزا اسلیمان در آن نزدیکی بودن خود
صلاح ندید و از آب آمویه گذشته چندی در آنجا و سرگردان بود و از سوانحی که درین
واقع شد آنست که خسرو نامی از ملازمان حضرت فرمانروای ایران شاه
طهماسب فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود و ظاهرا از و حرف ناملایم
نسبت بحضرت شاه سرزده بود و دوغان بیک و حسین بیک و جعفر بیک که از
قورچیان حضرت شاهی در رکاب معلی بودند بشنیدن این حرف در بازار کشم بخبر او رسیده
گردنش زدند آنحضرت را این خودسری ناپسند آمده آنها را گرفتند و بعد از چند

بشجاعت

بشجاعت حسین قلی سلطان مهردار رقم عفو بر خط خطای ایشان کشیدند چون مهمات
بدخشان خاطرخواه اولیای دولت صورت بست قندز و اندراب را بمیرزا ابندال
مکرمت فرمودند و اکثر بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را
بتحصیل خوست مقرر فرمودند و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای
جهان آرای بر آن قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهام بدخشان و آسودگی سپاه
و رعیت قشلاق در قلعه ظفر واقع شود و باین عزیمت صایب متوجه آنجا شدند
چون بموضع شاخدان که پایین کشم و قلعه ظفر است نزول اجلال شد مزاج صحت
امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شد و باین تقریب قریب دو ماه
در آن منزل اقامت روی داد در مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی
عارض شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراکنده گشت و مردم
محال جاگیر خود را گذاشته آمدن قرار گرفتند و میرزا ابندال از محال خود باندیشه
ناصواب باتفاق امرای دیگر برآمده تا سراب کوکچه رسید هواخواهان میرزا
سلیمان جابجا سر برداشتند قراچه خان باتفاق جمعی از یکجهتان آمده بر درگاه
عالی خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بود مقید ساخته
در خرگاه خود در آورده خود فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداری
اهتمام نمود در حضور اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسی نرفت
روز پنجم که عنفوان صحت بود افاقت روی نمود میر برکه بکورنش درون آمد
چون نظر آنحضرت بر وی افتاد میر از اضطرابها در مقام فدا ساختن خود بشکرانه
بظهور آورد آنحضرت فرمودند که میر خدای ما را بخشید میر از برهمزدگی روزگار
و استقامت قراچه خان شمه بعرض اشرف رسانید آنحضرت قراچه خان را
طلب داشته مرحمتها فرمودند و از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودی نمودند
و در همان لحظه منشور عنایت بنام دولت برای آن تازه نهال جویبار سلطنت
و سروبن نوبهار اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی رقمزده التفات ساخته بمصحوب
فیضی بیگ بکابل فرستادند که مبادا خبر ناخوش آنجا رسیده موجب ملال خاطر اشرف آنحضرت
آن نوز پرورد الهی شود و سبب برهم خوردگی آن ولایت گردد و از اتفاقات حسنه آنکه

که خبر اندوه فزای انحراف مزاج بکابل آمد هیچ آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید
و از رسانیدن نوید صحت و مژده عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام و استقامت
احوال مکنان شد و نایره آشوب فرونشست میرزا اعتدال مراجعت نموده بجای خود شتافت
و هرکس مراجعت بجایگیر خود نمود و از سوانحی که درین سال واقع شد کشته شدن خواجه سلطان
محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت و مجملی ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی
از اوباشان کوتاه خردان پریشان بود سخنان تعصب نشان مذهب ملت بد نهاد
ناقص اندیشه و تیره خردان نقاهت پیشه که غوری در اصل مقصود ندارند و بمناقشات
لفظی در پیچیده اند نشام جان ایشان را از رائحه حقیقت و انصاف خبری و نشانی نیست
و ادراک ایشان را از آثار معرفت اثری در میان آورده وبیدی را بتعصب دین اتکا
درشب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده و در وقت روزه گشادن
از آب شمشیر نادانی لب شربت واپسین افطار داده و داد از قهر پادشاهی کالموذی
از عقوبات الهی اندیشیده راه فرار پیش نهاد و چون این خبر بمسامع قدسی رسید
مردم بگرفتن آن بی اعتدالان متعین شدند و فرمان قضا اجرا بمتصدیان مهمات
ممالک کابل که متقرران بد اختران بوده در شد محمد علی طغایی و فضیل بیگ و جمعی دیگر که
در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند بعد از
اطلاع بر فرمان عالی خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند و چون در موضع شاخدان
آثار صحت بر مزاج وهاج حضرت جهانبانی ظاهر شد در محفه محفوف الطاف الهی نشسته
متوجه قلعه ظفر شدند مولانا بایزید که از طبابت بهره مند بوده بعلمی حضرت شاهنشاهی
نامزد و جد او در ملازمت سکندر مکانی ارسطو ثانی میرزا الغ بیگ اختصاص
داشته از جمله محاسبان رصد بود درین بیماری خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته
بتقدیم رسانید و چون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس
باعتدال طبیعی رسید و از تکمیل صحت جهانبانی سرمایه عیش و عشرت بدست آرزوی جهانیان
در آمد و حسب الحکم خانه کمان عمارت یافت و اکثر اوقات در آن منزل صحت فزا بوده
کامروایی و داد بخشی فرمودند و از آنجا شیر افکن ولد قوچ بیگ را کاه مرد و ضحاک
و بامیان عنایت فرموده رخصت نمودند و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند

که

که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود غوربند اضافه جایگیر تو خواهد بود و کمخدمت
بشکار تسقاول که بزبان بدخشان شکار نهلم گویند انبساط تمام میفرمودند و از سبب
اقامت آنحضرت در بدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت و از یکسو اجمعهم
جمع شده اندیشه مند بودند و هیچ تدبیر موافق بجنگ نمی افتاد برده گستاخی

اسرار حکمت در کردن مفتر انگیختن میرزا کامران و تسلط او بر کابل

قانون قدیم و عادت مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیده را
بر مسند فرمان فرمایی جهانیان جا دهد و بر سریر ملک آرایی متمکن ساخته زمام
قلوب عالمیان بقبضه قدرتش سپارد و جهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی
که بجبهه او آماده عالم غیبست در مبادی احوال آن دولتمند را امور و انواع تجارب
محن و مطرح نوادر و اصناف نوائب کرده اند تا شناسای مراتب گشته در سلوک
خود اندازه لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاه دارد چنانچه بر واقفان کهن
نامههای باستانی و شناسندگان داستانهای دیرین روشنست و چون ذات
قدسی و ارادات این مجمع بحرین جلال و جمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای
سرنوشت ازلی در نهاد و فطری نامزد مراتب دانایی است و ایزد جهان آرای
بی منت تعلیم فردی از افراد انسانی استاد و دانا دل و روشن ضمیر داده در پی آفریده بود
ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع نقاینت و
بشریت سوختن بود بلکه سلسله ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار اسمای متضاده
بمقتضای کمال و اکمال پرده کشایی داشت و لهذا سنوح این وقایع در عنفوان صغر
سن بظهور آمد که در آن وقت خاطر قدسی را آزار نیافت ناملایم فراغ داشت
و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمند عبرت گزین واضح میگردد که نظر
ظاهر بینان را این سوانح از افاضات تعلیم و اضافات تفهیم است در دیده بصیرت
حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمه ذات علیم قدیم و هر گاه یکی از دور
ماندگان درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ساخته تلخی به ملایکان بعشق
ریزند تشریح شکوه در نامیه قبولش انداخته او را بمعبد انواع حق ناشناسی
میگردانند و مظهر قهر مید او دستم ستم سیار زنند تا در عذاب مخلد و نکال ابد اندازند

و این تمثال حال میرزا کامرانست که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساخته ازلی و بر
گزیدهٔ حق و پادشاه وقت و فرمانروای عادل در می افتد و جان و مال و عرض و
ناموس چندین بندهای خدا را در معرض تلف می آرد مجملا درین هنگام مسرت که
وسعت آباد خاطرها بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغ بالی گلستان سرای
عیش بود چشم زخمی غریب رسید و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه بی
اعتدالی گرد فتنه انگیخته است و ناگهان بر سر دار السلطنه کابل تاخته و آنرا در
تصرف خود آورده و شیر افکن نا عاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است خاطر
قدسی مآثر حضرت جهانبانی اول از شنیدن حضرت شاهنشاهی و دویم از جهت غمخوارگی
سکنه و رعایا که بدایع ودایع جهان آفرینند و در نظر عدالت تربیت اینها کمتر
از تربیت اولاد نباید و سیم از قهر طغیان میرزا و امور مترتبه بر [illegible] گشت
و همت آسمانی نهمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته در سرانجام این
یورش اهتمام لایق بظهور آوردند راقم این شگرفنامه ابو الفضل بجهت استیفای
بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم از سمت امتداد طول
کلام نموده بجانب غرض می شتابد بنابرین مجملی بطریق جملهٔ معترضه تحریر مینماید
تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصویر این حال آنکه چون موکب اقبال فتح
قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد تمامی لشکر کابل و آن مرز و بوم از نوید قدوم
میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده و از میرزا جدایی اختیار نموده فوج
فوج و جوق جوق بدرگاه والا سر تسلیم و انقیاد می نهادند میرزا از طریق هدایت
و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده
راه غزنین پیش گرفت و از سعادت دریافت ملازمت مشعر شده فرار نمود
میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل
معروض شد چون اثری از میرزا پدید نشد و گردی از راه او بر نخواست منهیان
آن بوجه اشتغال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت
هر چه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی و موالی آن دیار را بخت یاوری کرده قلعه
غزنین را محکم ساخته در خواهش بر وی نگشودند هر چند میرزا تدبیر کرد بجای نرسید

ازانجا

ازانجا بجانب خضرخان هزاره شتافت خضرخان آداب رسوم مهمانی بجای آورده میرزا را
بتیری آورد و ازانجا بزمین داور برد حسام الدین علی ولد میرخلیفه در زمین داور
بود قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد و بمردانگی قلعه را نگاه داشت
چون این خبر بمسامع علیه رسید غزنین بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و زمین داور
و آنحدود را بمیرزا الغ مقرر ساختند و علم و نقاره و تومن طوق ضمیمهٔ تفضل ساخته
او را بدین صوب تعیین فرمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام پیر محمد خان صادر شد
که یادگار ناصر میرزا که بدو التجا آورده است او را همراه الغ میرزا نموده
بر سر میرزا کامران فرستد و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت
که باتفاق میرزا الغ دفع فتنهٔ میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمام این خدمت
بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته متصاعد گردد و میرزایان باتفاق از قندهار
متوجه زمین داور شدند چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند باردوی میرزا رسید
پراکنده شده دست بدامن صحرا زدند و میرزا کامران خود را بکناره کشیده
بجانب گرمسیر شتافت بشاه حسین ارغون التجا برد میرزا الغ بیگ بجای خود
استقرار گرفت و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را اهم دانست و
در دار السلطنه کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانچه گذارش یافت
و میرزا کامران بحدود سند بسر برده و خضر خان هزاره که پیشتر نامزد شده بود
در انقیاد خود درآورده و روزی چند آنجا در اندیشه مصروف داشت که
خبر شدت ضعف حضرت جهانبانی که در حدود بدخشان روی داده بود شنود
بعد ازان خبرهای ناخوش اشتهار یافت میرزا از حاکم ته کومک خواسته ارادهٔ
رفتن کابل نمود حاکم ته این را فوزی عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد
بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد ازان متوجه کابل شد چون
قندهار را باتمام پیرامون استحکام تمام داشت گرمش کابل پیش نهاد خود ساخته
بیاپی ایلغار شتافت و بحدود قلات جمعی از افغانان سوداگر که اسب میبردند
رسید و از بی اعتدالی بستانیده بمردم قسمت کرد و ازانجا بصوب غزنین
شتافت ناگهانی بغزنین رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه غفلت

دستی سکیذ ایند درانثا که میرزا بغزنین آمد زاهد بیک طاغی بود باتفاق عبدالرحمن
قصاب مردم میرزا اکمنها بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود درآوردند و زاهد بیک را
[illegible] بحضور میرزا آوردند و این بدمستان و رعین ستی او را از فراز هستی بشیب
نیستی انداختند میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشته وجمعی از مردم
بکر بسرکردگی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم نشین بود بکومک گذاشته خود بسرعت تمام
روانهٔ کابل شد و بیخبری بی سابقه خبر بکابل رسید اول بدروازهٔ جاکیه درآمد
از محمد علی طغائی که حکومت کابل باو مقرر بود خبر گرفت که در آب آتش حمام است و همانا که
آنجا نشسته دستی او را بخار غفلت کشیده بود علیقلی نعلی که یکی از قورچیان میرزا بود
دردرون حمام درآمده محمد علی را برهنه از حمام برآورده و میرزا او را آب شمشیر غسل
داده خود متوجه درون قلعه شد پهلوان اشتر که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او
بود بموجب قرار داد گشود و میرزا بدرون شهر رفت و کابل در تصرف میرزا
کامران درآمد و دران سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را
دید میرزا گفت که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتند و صبح آمدند میرزا
رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را
بآیین بزرگی و تمکین نزدیکان پیش میرزا کامران آورد میرزا بدیدن آن مظهر
کرامات بی اختیار در رفق و ملاطفت شد و انواع مهربانی کرده آنحضرت را که در
کنف حمایت مهیمن جانبخش مطمئن خاطر بودند از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم
خود سپرد چون میرزا کامران کابل را در تصرف خود آورد و انواع تحکم و تعدی
پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق دست
ظلم کشاده و مهتر وصل و مهتر وکیل را که غلامان خاص اوشاهی بودند میل در
چشم کشید و حسام الدین ولد میر خلیفه که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند و
جاگیر او بالغ میرزا منتقل شده بود درین نزدیکی بکابل آمده با تمام [illegible]
زنجیر داد و اعضای خجسته او را قطع کرده و بنا خوشترین وضعی در جنگ اجل
داد و چولی بهادر را که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود بقتل رسانید
و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه وجمعی دیگر از ملازمان لب [illegible] را در

دربند

دربند کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت
پیوسته بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد از آنجمله شیرافکن را بابداع آورد
و حسن بیک کوکه و سلطان محمد بخشی را ابتر دیر جدا ساخت و بی حقیقتان سفله
طبع تنگ حوصله باندک گمان فایده خاک روزگار در کاسهٔ طمع خود کرده راه بی
حقیقتی پیمودن گرفتند و همانا عمدهٔ اسباب گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و غفلت و عدم
تیقظ و اشتباه ایشان شد در انزمان محمد علی طغائی از جانب حضرت جهانبانی
داروغهٔ شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرایط حزم بجای نمی آورد و فضل
بیک نیز برای خود در شهر دکان علاحده برچیده کمال استقلال می برد و با کید تکرار
کوتهی حوصله و نارسایی بمعامله مخالفت بدید آورده تیشه بر پای خود میزدند چون
کابل بتصرف میرزا درآمد پیوسته در پی جمع سپاهی و سرانجام فتنه اهتمام نمود
و جمعی کثیر درگرد او فراهم آمدند روزی بر بالای ارک نشسته بود ولد بیک و ابو
القاسم و جمعی دیگر از قورچیان حضرت شاهی که رخصت یافته عازم عراق بودند
بدیدن میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود بزم فروز میرزا
بودند معتمدان و مخلصان میرزا همه در پی اخذ و جر شاه شده و مردم اطرافی که در
معنی نمکدان دکان حلوای اند بر یکدیگر میر گفتند ابوالقاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید
بولد بیک آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که ما سی جوان یکدل عزم دلیرانه
بجای آورده کار میرزا را اتمام سازیم و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال
یعنی حضرت شاهنشاهی بزرگی بر داریم ولد بیک که مرد بزدل بود از این اندیشه
تقاعد نموده گفت ما مردم سافریم ما را با این فضولی چه کار و چون سررشتهٔ
هر کاری بوقت خاص وابسته اند چه امکان دارد که پیشتر از وقت بظهور رسد

چون قضیهٔ فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیهٔ حضرت جهانبانی رسید با وجود
شدت سرما و کثرت برف و باران داعیهٔ عالی مصمم گشت که از راه آمده بشتافته
اطفای نایرهٔ فتنه و فساد نمایند نخستین منشور مالطفت بمیرزا سلیمان مسلوه
تعمیرات او را بخشیدند و آن حیرت زده بیته آوارگی را بتازه خانمان کرامت فرمودند

و همان محال که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند
بخشش آن میرزا را فرق عزت برافراختند و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد
و غوری و آنحدود بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و بیدرقهٔ توفیقات الهی مسعودترین
ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز از تواتر و توالی برف
و باران در طالقان مقام شد و اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی فوز کبرا
شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند و در تمام توران از هراس مواکب عالی
چیغی روی داد و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طالقان متوجه قندوز شدند
میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت و بجهت گردآوری خاطر میرزا در نواحی
قندوز بباغ خسروشاه اتفاق افتاد و بعد از عید قربان از آنجا براه کوتل شیرتو
گذشته بکوتل ریگ عبور فرمودند و در خواجه سیاران نزول اقبال روی نمود
و شیرعلی که خود را از معتمدان میرزا میگرفت تنگی آب دره را عظیم محکم
کرده بود اما زور ظاهر با تایید باطن چکار کند و قوت بشری با تقویت ایزدی چه
مقاومت نماید آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار نمود و چون
اردوی ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتال بی‌مانده دست درازی
نمود و چون موضع جاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر حقوق
خدمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکد و مجدد در امنظور نداشته از کج
برگشتگی جدا شدند و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی که در معنی در کل
تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس
خواهرزادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنحضرت در حدود دره توقف فرمودند
در تمکین خواهر مذبذب درونان معامله نافهم و متزلزل خاطر بیمایهٔ حقیقت
کوشیدند و به پیمان و عهود خواطر مذبذب بدرد و اما ندامت زا بجای آورده
مجلس کنکاش منعقد ساختند رخصت یافتهای سخن بموقف عرض رسانیدند
که چون میرزا کامران شهربند کرده خود متحصن شده است لایق آنست که از
کابل گذشته بجد و دوری و خواجه لبته نزول اقبال واقع شود تا ارزدن بلکه
فیروزی اثر رسیده باشد رای همه برین قرار گرفت و ارزه سوار دولت شده

بغوزری

بقدر رای که آمده بنا خاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه لبته مناسب
نیست چه اکثر مردم عیال خود در شهر و ارزه بسیار بی اختیار جدا خواهند شد
و بعضی را بخاطر خواهد رسید که مگر توجه موکب عالی براه قندهار قرار یافته لایق دولت
آنست که همت گماشته شهربند را متصرف شویم اگر میرزا بجنگ پیش آید بهتر
و اگرنه هم مردم از ما جدا نمیشوند و هم از آسیب بارندگی بقدر پناهی حاصل
میشود و حاجی محمد خان از طلب داشته این مکنون باطن با او در میان آورده بودند
رای صایب آفرین کرد و قرار برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعی دیگر براه
کوتل منار روان شدند و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه فتح شهربند گشتند
و میرزا هندال بجد و دده افغانان نزدیک روضهٔ باباشتر پیر رسیده بود که شیر
افگن اکثر مردم کارآمدنی میرزا کامران را سر کرده بجنگ آمد و جنگهای نمایان
از جانبین واقع شد و اکثر مردم پادشاهی قدم تمکین برجای نماند میرزا هندال
پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاده داد مردانگی و جانفشانی داد چون
این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل
شاه قلی نارنجی و امثال آن را اشارت عالی بنفاذ پیوست که کمر همت بسته گروه
گمراه را استیصال نمایند ابجماعت بمقتضای اشارهٔ مقدس متوجه نبرد شدند و میر
برکه از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر که از آن راه تعین
شده بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاد شیرافگن را دستگیر
کرده بملازمت آوردند آنحضرت که معدن مروت و فتوت بود میخواستند
که او را روزی چند در بند زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان درآرند
بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعی از دولتخواهان که از کافرنعمتی حقیقی
او خون بهادر جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از زاد
خیابان متوجه کابل شدند و جوانان بهادر از موکب پادشاهی تعاقب کرده تا
نزدیک دروازهٔ آهنین خود را رسانیدند میرزا خضرخان و جمعی از غوریان
راه نهرارجات گرفتند و شهربند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و آنحضرت امروز
در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند و خلقی از مفسدان بسرانجام که در جنگگاه بدست

اولیای دولت افتاده بودند بیاسا رسیدند شیرعلی پیراسه بقلعه در آمد و مضطربان قلعه را
اطمینان حاصل شد و حضرت جهانبانی از اینجا سیر باغ دیوانخانه دار تا باغ نموده که
عقابین که بر قلعه کابل مشرفست نزول اجلال فرمودند و توپها و ضربزنها نصب کرده
و هر روز مردم میرزا کامران بر آمده جنگهای مردانه میکردند و مهدی خان
و علی بیک خویش او و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور علا و مبتلای اوجی و تیره بخشی
چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جهانبانی تقرآجه
خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که روی بر روی دروازه ارک جای
اردوی معلا به پیشند که آنجا نزول اقبال صلاح دولتست و در محاصره قلعه بیشتر
توجه نمودند و مرچلها قسمت کرده کار بر میرزا تنگتر باید گرفت فرستادها در جنب
دیوی متر لکاه بودند که سی چهل کس یکبار از دروازه ارک بیرون آمده ایستادند
حاجی محمد خان از مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت تاب مقاومت و ایستادن
نیاورده بقلعه گریختند درین اثنا شیرعلی از درون قلعه بر آمده بحاجی محمد خان
جنگش نمایان کرده و بدست او از دست شیرعلی زخم کاری رسید درین
زد و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیرعلی را بدرون قلعه گریز آوردند حاجی
محمد خان را از ناتوانی و ضعف بر داشته بخانه او بردند و مدتی بیمار بود و شهرت
چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است حضرت کسی به پیش او فرستادند که سوار
شده بر مرچلها خود را نماید بموجب اشاره مقدس سوار شده و بازار شماتت اعدا
کسادی یافت روزی میرزا سنجر پسر سلطان جنید که داغ جهتی بر جبین حال خود نهاده
رفته بود از قلعه بر آمده تاخت اسب شیخ جلو بود او را بر داشته تا باغ سفید
آورد قوی بازوان حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند جان بخشی
فرموده بزندانخانه فرستادند محمد قاسم و محمد حسین که خواهرزادهای پهلوان میر
دوست میربر بودند و احوال هر کدام در خور استعداد ترتیب یافته در سلک
امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند
بدستیاری بخت بیدار از برجی که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس بود
خود را انداخته در عقابین بپایبوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بعید

سعادت

سعادت جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بیغایت گشتند و در عین جنگ و
جدل قافله کلان از ولایت بخاریکاران آمد و اسباب بسیار در آن
قافله بود میرزا کامران شیرعلی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته
آن اسباب بگیرد هر چند بردی محمد جنگجنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و پیچ
گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم را فرستاده سر راه ما بگیرند و
نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود و هم حال ما به تباهی کشید
میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را بگوش هوش در نیاورد
و لشکر را به سرکردگی شیرعلی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بسامع علیه رسید حاجی
محمد باین خدمت مقرر شد که آن طایفه را از تعدی و تاراج بازدارد و
حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که این جماعت شباشب رفته اند و کار خود ساخته
اگر تعاقب کنیم و با ایشان دوچار شویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد
مرچلها و سر راهها را و کدزها را استحکام دهیم تا نتوانند بدرون قلعه رفت
حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد و خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده
در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند شیرعلی و بردی محمد جنگجنگ و سایر مردم
که بسوداگران رسیدند اسباب ایشان بزور گرفتند و بسیاری از
متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند بقلعه در آیند
و مستحکمی راهها و کدزها ظاهر شد بردی محمد و شیرعلی با هم گفتند و گو در آمد بردی
محمد جنگجنگ گفت اینک سخن من پیش آمد هر چند بجای راست نگاه کردند
راهی که توانند بقلعه در آیند نیافتند سرگردان شده خود را بکناری کشیدند و منتظر
فرصتی شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند روزی باقی صالح که از یکه جوانان
مردانه حصاری بود پیدا شده میرزا کامران را نزدیک دروازه آهنین آورد
و بگزاف گفت یک حمله شیرعلی را از میان دروازه درون میآرم چون دیدبانه
کوشید جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مرچل محمد قاسم خان و قاسم
مخلص و جمیل بیک حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند سنبلی ان کشت شاد
تفنگ غلام دربند دق اندازی کاری بر او زد که از کار در جمیل بیک بشهادت رسید باقی صالح کر

که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش بخرمن هستی او افتاد و جلال الدین بیگ را
که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید و اکثر مردم زخمی شدند و از راه خود باز آمده
دروازه قلعه ببستند شیرعلی از درآمدن قلعه مأیوس شد و بجانب غزنین شتافت حضرت
جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر اثر او
تعیین فرمودند که بپایمردی همت رفته این بد ولت نژاد را دستگیر کنند فرستادها
در کوتل سجاوند بشیرعلی رسیدند و جنگ در پیوست و لشکر پادشاهی نصرت
یافت و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر
علی با معدودی بجانب هزارجات رفته بخانهٔ خضرخان پناه برد فرستادها مظفر و
منصور با غنایم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهی گشتند و سوداگران
تاراج شده که التجا بدرگاه مقدس آورده بودند حکم شد که هر که اسباب و اسپ خود
بشناسد بگیرد و اکثر اسپان و اسباب مصاحبان مال رسید و این باعث تازگی
اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر مرچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون
از هم گذرانیدند تا باعث بیداری غنوده بختان بستر ضلالت شود و میرزا کامران
چون از همه دروازهای تدبیر آمد شد بود و از پیچ های بی برکامرانی خود ظفر یافت
و بجز ناکامی راهی نگشود همت ناقص خود را بر سیاست کوچکان معصوم و طفلکان
بیگناه و آلودگی پاکدامنان مصروف داشته زن مأیوس ابا اهل بازار سپرد و خون
سه پسر او را که یکی هفت ساله و دویم پنج ساله و سیم سه ساله بود بعذاب تمام
بر خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک مرچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت
و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خداد دوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه
بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده مرا پیچند یا مرا راه دهید تا بدر روم یا پادشاه
را از محاصره برخیزانید و گرنه پسران شما را همچو پسران مأیوس خواهم کشت
قراچه خان که در آن زمان وکیل مطلق بود آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه
سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما که عاقبت در معرض تلف اند و نابود شدنی
ایشان ناگزیر چه ازین بهتر که در راه صاحب دولتی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند
که جان ما فدای حضرت تو از این اندیشهای نادرست بگذر و از عالم دولتخواهی و راه بیچارگی

آمده ملازمت کن که سرمایه نجات و پیرایه حیات تو همان میتواند بود تا آنچه از خیرخواهی
تو از دست ما آید بجان کوشیم و اگر نه ما را آگشتن فرزندان چه میترسانی اگر فرزندان ما را
امری واقع شود عوض آن بآسانی میسر است آنحضرت قراچه خان و مصاحب بیگ را
طلب داشته تسلیهای نمایان خوش وقت ساختند و بعنایت تازه نوازش فرمودند میرزا
در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم ناشایسته پیش آمد
زن محمد قاسم خان موجی را پستان بسته آویخت و چون میرزا بیمار رنج حسد بود هر
مخالفتی که بظاهر با حضرت جهانبانی میکرد در معنی آن ستیزه مخالفت با دادار جهان
آفرین پیش گرفته بود و از چنین ستیزه کار هر کاری که اختیار کند لا محاله هیچ وجه
براءت نیابد و لهو در افتد و سرانجام کار موجب خسران دین و دنیای او شود

ظهور کرامات علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل

میرزا کامران از
بیهوشی و بیخردی برای محافظت خودان نوباوه بوستان سلطنت و نوگل بهارستان
خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده در چنان مقامی که از
قدر اندازان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود نگاه داشت این چه
آدمیت و مردمیت و آیین کدام دده و دیو سار است زبان گوینده این
گفتار چگونه لال نشد و دست برنده این کار چرا از کار نرفت که آن بدو اقبال را
باین نیت برگیرد و باین قصد بنشاند چشمی که حقوق صوری حضرت جهانبانی
که برادر بزرگ و بجای پدر بزرگوار و ولی نعمت او بود نه بیند جمال جهان آرای
حضرت شاهنشاهی که در قباب عزت محتجب بود چگونه در ایام صغر و ایام صباوت
دیده دلی که از اندازه جسد پامال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد
سواطع نور الهی که در مظهر بشری مودع بود چون دریابد کسی که راه صلاح
خود نه بیند چگونه مصلحت غیر بشناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار
غیب الغیب را در کنف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و
بلیات در زمان و مکان عافیت نگاه داشته متکفل صلاح احوال و انتظام
اوضاع آن یگانه شده بود این بد سگالان ستم کردار را در ساعت بیزاری
اعمال و جزای افعال خویش نرسانند بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن

حق ناشناس برین وجه معتقد شده بود که در کشاکش روزگار بروده و در خاک نکبت و ذلت انداخته بر ورایام درجه درجه و مرتبه مرتبه گذارش آورد و کردارهای ناهموار آن ستم اندیش را به تدریج در کنار پاداش نهند تا از مشاهده آن عقوبت عاقبت عبرت سایر حق ناشناسان گردد و هرآینه چون دیده بصیرت نظر میرود این قسم مجازات و مکافات که بتدریج و مراتب بظهور آید در القابه والهام سحر و جانگاه تر است و چون این امر ناپسندیده از آن طایفه پی باک بظهور آمد دست قدر اندازان درلرزه شد و تیرها برراه عوجاج رفت و فتیلهای تفنگ افسرده گشت بسبلتان بیرآتش در مزاج حرارت امتزاج خود نیز رود تمام احساس کرده و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان الله آنچه مکار تیزرای آنرا منفعت خیال کرده در ستیزه میگشایند آن وسیله کال و دست آویز زحمت میشود چنانچه این حال مصداق آنست اول در چنین جای خطرناک از آسیب بندوق اندازان کم خطا و آتش افکنان سحر پرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایه خجالت بداندیشان سیاه دل و پیرایه هدایت مسترشدان آگاه درون شود ثانیا باعث ظهور چنین خارق عادتی گردد که آتشها سردی نماید و فتیلها در نگیرد و چون سبلتان را نظر بر مسقط رلص نیز افتاد حدید البصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان حاضران مفارقت کند و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند و سر این معامله بدیع را سبلتان دریافت که سرد شدن آتشها را سبب این بوده و رعایت دست از کار تو بجانه باز داشت و فرقه متفرقه با غیر زمانی از شداید تو بجانه عالی نجات کونه یافتند هرجا که حفظ الهی حارس حال برگزیده او شود مکاید بشری را چه یارای آنکه با او ستیزه نماید اگرچه معجزدان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشف این کرامت کرد و تا هرکس فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید و بمقدار ادراک دریافت خود از خیر و شر دریابد و بالجمله لقمان این عمل را وسیله تخفیف شدت و سختگیری که با ایشان متوجه بود

کردانیدند

کردانیدند و رمیدان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند درین اثنا میرزا الغ بیک ارزنین داور و قاسم حسین خان شیبانی از قلات و خواجه غازی که در اردوی شاه مانده بود و شاهقلی سلطان که به پیرامخان خویشی داشت از قندهار جیبی از بدخشان بملازمت شتافتند آن حضرت موصل این مردم در جانب دروازه بارگ عنایت فرمودند و انجمات سعادت منش در آداب خدمت کمر اهتمام بستند و بهادران حقیقت اساس جد و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند و چون سرانداز لیسهای او درست آمد از راه روباه بازی بشق چاپلوسی دگر به لایکی زد و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد بوسیله قراجه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم و بخدمات پسندیده دل حق گذار آنحضرت بخود مهربان گردانم اکنون جایزه این ندامت و صله این فراغت و نجات آنکه جان و مال در حمایت مروت آنحضرت باشد آنحضرت بمقتضای بزرگ نهادی و بلندهمتی سخنان او را بپایه قبول داشته در مهام اهتمام سختگیری بتجویز تخفیف فرمودند چون میرزا هندال و قراجه خان و مصاحب بیک و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهره نداشتند بقصد گرمی هنگامه خود که شعار کهنه علماء آشوب طلبست خواستند که میرزا بملازمت آید از اخلاص وحقیقت حکویم که آن گوهریست پی بها و جوهریست کمیاب اگر توارانیان کم یاب نایاب کم باشد چه عجب عقل معامله فهم که در کرد سود و زیان ظاهری خود نداشته تا پاداش نیکی نیکی بگیرد و این کوردلان در برابر نیکی اسباب بدی سرانجام دادند و ازین ره بو شرانکه پیوسته اسباب مردم آزاری و خونریزی آماده ساخته باندیشه آنکه بزرگی ایشان زیاده شود و درودی فراخ سرمایه آشوب و فتنه گشته چه عقلها هم آغوش ایشان بود و چه خیالها همزانو داشته اگر ادنی مراتب اخلاص امید داشتند که چه دولتها در دست هرآینه این نوع زیان بخود نمی پسندیدند اکرازدار القدس اخلاص امیط الغفلت خبری تمیداشتند آنها بازار معامله

دانی چه شد که بدین گروه خبری نرسید اگر بگوش هوش ایشان این رانمی شنوانیدی
وبال دلآزاری دانسته تا تیشه تیز چنین بر پای خود نزدندی باری اینجماعت
بفکرهای نادرست میرزا را را بایندند و کفته فرستادند که بامید که در قلعه می باشی
و بکدام امید در بنگاه می آیی روز بروز اسباب قلعه کیری آماده تر میشود باید که زود
تر خود را از خلاف مرحل و مرحل حسن علی آقا نشان دادند بیرون رو میرزا
باشاره اینجماعت از دروازه آهنین برآمده از همانجا که نشان داده بودند شب
پنجشنبه هشتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد و متوجه بدخشان شد
که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن نباشد باو امداد او رنگه کاری تواند کرد حضرت
جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند و خود
بتائید ایزدی دار السلطنه کابل را که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود بقدوم
گرامی عشرت سرای انس گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی
اقبال و ار استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات
عصمت بشرف بساطبوس عالی شرف اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی از
دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نوری و حضوری تازه روی نمود
و کدام نعمت ازین زیاده روی نمود بر تو افزود که دیده یعقوبی بجمال یوسفی
روشنی پذیرد و کدام راحت ازان بالاتر که بوصال چنان جگر گوشه دل
چنین صاحبدل آرام گیرد بر شکر سلامتی ذات قدسیه و خجستگی احوال شریفه
نذور نیاز و صدقات اخلاص بتقدیم رسید و بر دلهای افگار خلایق که از آسیب
حوادث خون بود مرهمی تازه نهاده آمد و هر یکی بعد کوته پرسش و نوازش
آرامش و آسایش یافت و پراگندگیهای دلهای دردمندان بفراهمی بدل شد
و بر سریر نصرت و مسند عزت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی
و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند و حاجی محمد خان و مردم دیگر که بتعاقب میرزا
کامران فرستاده بودند اگرچه باو رسیدند اما بافسانه و افسون کهنه عملی
دولت او نادیده انگاشته گذاشتند اگرچه میرزا از میان رفت اما اتفاق سلطان
و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند و از دی عدالت حقیقی بازپرس شده

بکمک

بکمک فراخوار جریده میرزا رسیدند از انجمله سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا الوس
عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یرغو و مولانا قدم ارباب جمعی دیگر که
سر فتنه و فساد بودند بیاسا رسیدند میرزا کامران راه فرار اختیار کرده بر آن
خود قرار داد که بکوه دستانق رفته پناه میگیریم و لشکر فراهم آورده اسباب
جنگ آماده میکردانیم و خود با علیقلی قورچی آخر شب از راه پنجشیر پنهان
متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن بهزاره کوه آزار از هزارجات با هزاران
خواری و رسوائی راهی پیش گرفت میرزا بیگ که از معتبران میرزا بود و شیر علی
با چندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند بغوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ
برلاس پیغام داد و او را بخود خواند او در جواب گفته فرستاد که از من حرام
نمکی که شعار بد گوهران است نمی آید میرزا را خواست که از غوری بگذرد و یکی از قلیچان
میرزا را دشنام داد که همراه این مرد جرمی شود و اشارت بمیرزا کرد که اگر
نسبت بنوت و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری
بدین زبونی نگذشتی و او را مفت نگذاشتی میرزا از طعن او آزرده شده
گفت که چرا بی حرفه گویی مسکینی و حساب نمی فهمی من ازلی سرانجامی شمایان
اندیشه مند باین روش میکذرم اگر در شما سامان جنگ بودی کی چنین میکذشتم
آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد
و شکست از جانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست میرزا در آمد و میرزا را اندک
سامانی بهم رسید شیر علی را آنجا گذاشته بیدخشان متوجه شد و کس پیش
میرزا سلیمان فرستاد و میرزا ابراهیم که مگر آنها باعانت و امداد کمر موافقت
بر بندند ایشان بر هنمونی عقل صایب دولتخواهی پادشاه را از دست ندادند
و خود را از معاونت میرزا کامران بیدر رفته او هام باطله متوجه بلخ شد که به محمد
خان التجا برده بکومک او بدخشان را متصرف شود حضرت جهانبانی قراچه خان را
بیدخشانات تعیین فرمودند که رفته بمیرزا سلیمان و میرزا ابدال و سایر
اولیای دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند قراچه
خان بیدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شده و در آنجا شیر علی

وجمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهای مردانه در پیوست جوانان نیک از
طرفین کشته شدند ازانجمله خواجه نور که از جمله بهادران کارزار میر جدال بود
افتاد و حامیرک پدار که از منظوران میرزا هندال بود درجهٔ شهادت یافت آخر
بیدرقهٔ بخت بیدار محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه بدست
اولیای دولت قاهره درآمد درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان الخ رسید
میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال بازگشتند و قراجه خان بصوب کابل روانه
شد و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزیمت بجانب
بدخشان معطوف ساختند چون غوربند مضرب خیام نصرت اعتصام شد
قراجه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود و بجهة انکه اسباب قراجه خان
در مراجعت بتاراج و یاقات رفته بود رخصت دار السلطنه کابل گرفت که سامان
نموده زود بموکب عالی پیوندد و آنحضرت بجهت خاطر او از غوربند کوچ کرده
بموضع کلبهار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراجه خان دل مشغولی بشکار
داشته باشند و بعد از انکه قراجه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود آنحضرت
بهمان عزیمت اول راسخ بود بجانب بدخشان نهضت فرمودند چون مشیت
ایزدی باین یورش نرفته بود کوتل هندوکوه از برف و سنگ [illegible] شده شورشی
عجیبی دران کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود و بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند
و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که دران ایام روی نمود

چون در مکتب خانهٔ علم الهی که لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدیست و جمیع عقول و نفوس
دران حریم حضور اطفال مکتب تعلیمند مثبت و مرقوم شده که صاحب آن عقل
هیولانی را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که تلاحق
افکار و تجارب افهام فراهم آمده درآرند و بتدریج و ترتیب خاصی سیر در مسالک
مآثر عقول فرمایند در هشتم شوال این سال که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی
چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود بآیین رسم و عادت آن آموختهٔ درسگاه
الهی و آموزندهٔ دبستان ربانی را در مکتب بشری درآوردند و ملازاده ملا عصام الدین

ابراهیم

ابراهیم را باین خدمت شرف اختصاص بخشیدند اگرچه در نظرها هر شبان بآموزش فرستادند
اما در دیدهٔ دوربینان بارگاه ظهور آنحضرت را بجایهٔ والای آموزگاری بردند و از
غرایب انکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقایق نجوم میرسیدند
باتفاق ستاره شماران باریک بین و اصطرلاب دانان وقت شناس ساعتی
خاص برای افتتاح آنحضرت تعیین فرموده اند که در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید
چون ساعت مختار رسید آن موهبت ناداب الهی در لباس بازی درآمده در پردهٔ
احتجاب مخفی شدند و با آن همه توجه و اهتمام پادشاهی هر چند تکاپو فرمودند پی بآن
حضرت نبردند و آگاه دلان روشن ضمیر ازین سر بدیع دریافتند که مقصود ازین آیت
که آنخداوند خرد والا که مخصوص تعلیم ازلیست بعلوم رسمی روزگار مشوب و منسوب
نشود تا در هنگام ظهور این خدیو نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری
این پادشاه دانشوران از قسم موهبتی است نه از جنس کسبی و باوجود اینمعنی
بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی و علوم رسمی چه از انچه رقمزدهٔ قلم اهل فنون شده
و چه از ان نکات و اسرار که از مبداء فیاض بی توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور
فایض گشته جلوهٔ ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان
علوم ظاهری و وارثان صنایع کلی و جزوی چون در بساط ظهور اقدس میرسند
از شناسای خود خجالت بگریبان تامل فرو برده حیران میمانند القصه چون چندگاه
پیش آن افادت انتساب بخواندنی زبونتر از ناخواندن اشتغال داشتند اهل
ظاهر بر عدم کوشش آخوند حمل کرده در تغییر آن اهتمام نمودند و آن بیچاره را
معزول ساخته او را بمولانا بایزید مقرر ساختند و ندانستند که کارفرمایان ابداع
اهتمام دارند که ضمیر الهام پذیر آن نور پرور ایزدی محل انعکاس نقوش
متداولی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری نگردد و بالجمله حضرت جهانبانی
درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنه کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه
کشورگشایی بیورش بدخشان و آباد ساختن کار میرزا کامران مبذول
میداشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم ناامید شده
بخیالات فاسد متوجه بلخ شد که باستعانت پیر محمد خان بدخشان را بتصرف درآورند

چون بوضع ایبک رسید حاکم آنجا نیک پیش آمده نگاه داشت و حقیقت حال پیر محمد خان
اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را گرامی داشته مردم معتبر را باستقبال فرستاد
و میرزا را باحترام تمام بخانه خود آورد و لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و خود
همراه میرزا شده به بدخشان آمد میرزایان بقرار داد خود بجهه و تنگ بدخشان
رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران در آمد پیر محمد خان جمعی از کوک
میرزا گذاشته خود مراجعت نمود و میرزا بجد و کشم و طالقان آمد و رفیق
کوکه و خالق بردی را با جمعی از چغتای داد و نیک بردستاق تعین کرد و میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم جمعیت کولاب بهم رسانده بر سر وستاق آمدند و از جانب علی
ظفر و خلنگان رسیده با رفیق کوکه و دیگران نبرد مردانه کردند و بسر نوشت آسمانی
شکست خورده باز خود را بجد و کوهستان کشیدند حضرت جهانبانی در دار السلطنه
کابل مسرت پیرای باطن انور بودند و قرار داد خاطر اقدس آن بود که بصوب بدخشان
نهضت عالی فرمایند و چون دلهای ملازمان را بصفای اخلاص حسن عقیدت
نمی یافتند این یورش در پرده تعویق و توقف می ماند و در هنولا که قراچه خان
خدمات شایسته بجای آورد و مورد عنایات بیغایت شده بود و از آنجا که
ظرفش تنگ بود و باده فراوان پیمانه حوصله اش لبریز شد و حساب و کار
پایه حالت خود و مرتبه والای صاحب شناسی پا از جاده اعتدال بیرون نهاد
تا آنکه بمقتضای کم خردی که لازم حال طویل قامتان بی اعتدالست سخنانی که مناسب
دیوانگان نکوهیده ازنشاء غرور بر زبان آورد و از انجمله استدعا نمود که خواجه
غازی را که بجا پژوه نیکو خدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته
بود دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده بسته پیش من فرستند
تا گردنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولک عنایت فرمایند چون امثال این امور
از حضرت جهانبانی که مصدر عدل و رأفت بودند صورت نمی یافت از آنجا که بخیال
فاسد خود در استون دولت قاهره میدانست از تیرگی بخت و برگشتگی طالع
جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد و بابوس و مصاحب بیگ
و اسمعیل بیگ دولدی و علیقلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه خضری

و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از فریب داده های او بودند از راه
کوتل منار بعزم بدخشان بادیه ضلالت پیمودن گرفتند و چون این خبر بسامع علیه
رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را
که از قبله سعادت روگردان شده اند تادیب فرمایند بملاحظه دور دوسعادت
مختار خود بدولت توقف فرمودند و بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب
آن بیدولتان امر فرمودند و همچنان هر گروه از ملازمان که بخدمت می آمد فوج فوج
روان میساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعمخان و محمد قلی برلاس و عبدالله
سلطان و دیگر دولتخواهان پی یکدیگر شتافتند و نزدیک به نیمروز که ساعت
سعود در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار سمند نصرت شده از
یکه جوانان پیش رفته در حوالی قراباغ بجیداول آن خود سرگردان گریزپای رسیده
دستبردی نمایان نمودند و آخرهای روز در سرجوی موری بقراچه خان دست
و گریبان شدند و درین هنگام شب درمیان جان آن تاریک دلان در آمد
در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند گذشته پل را ویران
کردند و جمعی که بتعاقب این فرقه بخت برگشته کرده بودند مراجعت نموده
در قراباغ بشرف آستان بوسی استسعاد یافتند و رای جهان آرای حضرت
جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت نماید و از آنجا سامان
و سرانجام یورش والا براصل نموده متوجه بدخشان شوند کوته اندیشان فرار
نموده شیرعلی شغالی را که وکیل قراچه خان بود در پنجهیر گذاشتند که در آمد و باخبر
بوده اخبار بکابل میرسانیده باشد و خود از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا
کامران ملحق شدند و حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت نموده ارته باغ را بفر
قدوم گرامی طراوت فرهار بخشیدند و جمعی از ین شوربختان که حقوق مواید
تربیت پادشاهی نشناخته بجرام نمکی سر بر داشتند بعقوبتهای مناسب حال بنهادند
چنانچه قراجه قرابخت و اسمعیل خرس و مصاحب منافق و بابوس دیوث و مانند آن
اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده
منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از غزنین خود را زود بتعجیل بوسی

رسانند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد همت عالی بود همه وقت کهن سالان
خردمند و برنایان دانشور که جوهر اخلاص از ناصیه احوال ایشان می تافت مشورت
میفرمودند جمعی که دل شجاعت قرین و نه خرد دوربین داشتند بر نشستن قندهار ترغیب
میکردند تا از انجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند
و گروهی که منشور فرزانگی باطغرای مردانگی بدست داشتند در رفتن بدخشان موافق
رای جهانگشای بادشاهی اهتمام می نمودند روزی از محمد سلطان پرسیدند که توجه
منکوبی او بعرض رسانیدند که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است
همانا که درآمدن این حدود پیش دستی نماید چنان بخاطر میرسد که اگر مواکب بادشاهی
پیشتر از کوتل هندوکوه بگذرد فتح از جانب اولیای دولتست و اگر نگذرد بالله نقش
بطور دیگر خواهد نشست حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت مغروران بکرر
مشاهده همگنان شده اگر او مغرورست ما درگاه الهی نیاز مندیم و این بیت بزبان
حقیقت بیان راندند مباد اکسی نزد جوشش مغرور که معزوری کلاه از سرکشد دور
و فرمودند توقف با چه صورت دارد انشاء الله تعالی درهمین زودی از کوتل عبور
خواهیم فرمود نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی
ببدخشان و بلخ و فیروزی و رجوع بکابل چون پیش نهاد همت جهانگشای
نهضت عالی بصوب بدخشان بود و تقدیم این یورش بر همه امری لازم لاجرم روز دو شنبه
پنجم ماه جمادی الاول سنه نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار با تصوب صواب باهمت والا
و بخت بیدار متوجه شدند و النگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از انجا
بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا دوازده روز بجهت مصالح ملکی درین سر منزل
اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود انکه اخبار بادشاهی او اشتهار یافته بود هوا
خواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان که در حدود بنگش بود بزمین
بوس شتافت و بنظر التفات پرتو کامیاب شد و درهمین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی
کوکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساطبوس معزز گشت و انوار
عنایات خاص برناصیه روزگار دولت او تافت و از عجایبی که مژده رسان فتوحات
بی اندازه تواند شد آن بود که دران ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان قریب

رسیده بود آنحضرت در آن شب بخانه ایستاده بودند ناگهان بخاطر قدسی خطور نمود
که اگر این مرغ سپید و آن مرغی بود که همواره درین کارخانه می بود بر کف ما
برآمد و آواز کند نشان و اقبالست بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال
بپرواز آمد و همای وار بال زنان بر کتف عز و شرف نشسته سایه سعادت بر
فرق دولت انداخت آنحضرت شکرگذاری فرموده در پای او حلقه نقره
انداختند و از سوانحی که مقدمه الفتح را سزاوار باشد بمیامن اقبال روزافزون
بظهور پیوست آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجهیر رسید تمر شغالی سر راه
میرزا گرفت ملک علی پنجهیری با قوم و قبیله خود با میرزا اتفاق نمود و میرزا
ابراهیم با تمر شغالی جنگ مردانه کرد و با شمشیر خون آشام کار او تمام ساخت
و ملک علی پنجهیری را بجهت احتیاط همراه گرفت که بملازمت حضرت جهانبانی آورد
و این دولتخواه ساده لوح بفکر ناقص زمین دارانه از همراهی میرزا ابراهیم
تخلف نمود و بعد از مبالغه بجنگ درآمد میرزا با آنکه معدودی چند همراه داشت
دستبردی عظیم نموده جریده خود را بآستان بوس الا رسانید روز دیگر ملک علی
برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت نمود و سر تمر شغالی را
فرستاد آنحضرت او را بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند و منشور
استمالت و تشریف عالی برای برادر او مرحمت شد و رقم شد که میرزا ابراهیم را
نشناخته است دولتخواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس است چون آن
حضرت شلع با بحدود رسید بالطاف بادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت
و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند و جمیل اشفاق
بادشاهانه در اشتمال او ساخته رخصت پیش فرمودند که بقیه سپاه را
بر جمع لشکر و نظام مهام بپردازد و منتظر باشد که عنقریب عرصه بدخشان
مخیم سرادقات اجلال خواهد شد چون موکب اقبال بحدود طالقان رسید
باستلام عتبه عالی مبادرت نمایند و حضرت مهد علیای مریم مکانی و حضرت
شاهنشاهی نوردیده سلطنت و گلبن بهار خلافت را از موضع گلبهار رخصت دار
السلطنه کابل فرمودند و محمد قاسم خان موجی را داروغگی کابل نامزد کرده بهمراهی

حضرات قدسیه رخصت دادند که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط
و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازارک از تومان
پنجهیر نزول اقبال شد حاجی محمد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و تردی بیک محمد
قلی برلاس و علیقلی سلطان میر لطیف و چندی محمد جولی را برسم منغلای فرستادند
بجریده انکه فرستادها از کوتل هندوکوه گذشته مهدی سلطان و سلطان محمد جنکنک
و طایفه که در قلعه اندراب بودند رو بگریز نهادند و بموجب حکم مطاع تردی بیک و محمد
قلی برلاس بخوست شتافتند که اهل و عیال ایماقات تیره رود که فرار نموده بودند
انجاست بدست آورند میرزا کامران سرمست باده غرور بجد و قلعه ظفر
بوده استقرار نموده در طالقان هرچند میرزا در حفظ مسالک و سد طرق کابل اهتمام
مینمودند بجایی نمیرسید و عاخورد زرگر که در انولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت
و همواره باعث شرارت و فتنه بود درین باب هرچند کوششی عظیم نموده سود
نبخشید آخر قراچه خان و آنجماعت پیش بینی کرده مصاحب بیک را فرستادند که
عیال را از خوست بطالقان آورد که مبادا لشکری از کابل در رسند و این
مردم اسیر شوند و مقارن حال تردی بیک و محمد قلی بحوالی خوست رسیدند مصاحب
بیک عیال را بیرون آورده بطالقان برده بود سیما که این کهنه عمله اخلاص عین کرده
باشند و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از قندز بشرف
ملازمت استسعاد یافت شیرعلی را بنظر مقید در آورده حضرت جهانبانی میرزا را
بتفقدات گوناگون عزت بخشیدند از انجمله حکم شد که همواره احراز دولت
ملازمت نماید و مجملی ازین سرگذشت آنست که پیش از در آمدن سپاه نصرت
قرین بدخشانات چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج گرفت شیرعلی
اعتبار یافته از مستی غرور پیوسته بمیرزا بی ادبانه سلوک میکرد و در باب قندز گرفتن
میرزا هندال بر آوردن اهتمام مینمود تا آنکه میرزا او را بقندز تعیین کرد میرزا
هندال باقبال پادشاهی او را دستگیر ساخت شرحش آنکه شبی پیاده بسیار از
لشکر قندز گرد خانه او گرفتند و او گریخته خود را در جوی آب انداخت آمد
او شکست و بکمند کید خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت

جهانبانی آورد

جهانبانی آورد آنحضرت نظر باعمال ناشایسته او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو
کشیدند و خلعت خاصه مکرمت نموده غوری را نامزد او فرمودند چه خاطر دوربین را
نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازه کار آمدن بود چون در ذات او معنی مردانگی
و سرداری یافته بودند از چندین تقصیرات عظیم که هرکدام مستوجب سیاست
بود گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند چه در میزان قدرشناسی ازبا
بخشش را از ابواب گدازش افزون یافتند و بعد از آنکه میرزا هندال بتوجهات
پادشاهی معزز شد حکم جهان مطاع بصدور پیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر برسم
منغلای پیش روند و میرزا سرکرده آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا
که هر آینه موید دولت خواهد بود عدول ننمایند و در لوازم نیکو خدمتی تقصیر
از خود راضی نشوند تا هر یکی فراخور همت و خدمت بارزوی خود بهره مند گردند
در اواسط جمادی الاخر نهصد و پنجاه و پنج الکه قاضیان که از مواضع اندراب است
مضرب سرادقات مجد و جلال گشت قاضی اندراب و مردم توقبای و ساتقانچی
و بلوچ و جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیک شرف
آستان بوس دریافتند و مشمول عنایت پادشاهی شدند و از آنجا
کوچ بکوچ نهضت موکب عالی بطالقان روی نمود اکثری از امرای فرار کرده
و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند میرزا
هندال و امرایی که همراهش تعیین شده بودند حکم معلی شد از آب گذشته دست
بردی شایسته نمایند و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و
کشم بایلغار خود را باین گروه وخیم عاقبت رسانید روز دوشنبه پانزدهم جمادی
الآخر در بلندی که او را چلپال میگویند درمیان این مردم جنگ شد موکب
پادشاهی از آب نگذشته بود بقدر مسافه درمیان هراول و قول مانده بود
که بمقتضای حکمت ازلی هراول پادشاهی برگردان شده از آب گذشت و گروه
مخالف دست بغارت و تاراج کشادند و میرزا کامران با معدودی بر سر تل
بلندی ایستاد درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال بر کنار آب رسیده
خواستند که رو بروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضی از محرمان اخلاق بعرض اشرف

رسانیدند که پیش آب جیحون است نیم کروه ازانجا بالاتر آسیاییست و آن زمین سنگ
لاخ است عبور ازانجا بسهولت میسر است لاجرم بدولت و سعادت باین سمت
متوجه گشتند چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخم خواجه خضری را که کلانتر خواجه
خضر این بود گرفته آوردند جمعی از منتظران که در سر جلو میرفتند حکم شد که
آن حرام نمک کج رای را بزنند چندان بمشت و لگد زدند که بر نظارگیان
یقین شد که جان تیره اش را تعلق ببدن نماند انگاه اسمعیل بیگ دولدی را
دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آنحضرت جانبخشی فرموده بشفاعت منعمخان
جرایم او را بخشیدند و باو سپردند و متوجه بلندی که میرزا کامران آنجا بود شدند
و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را که هراول ساخته با جمعی از فدائیان بهادر
پیشتر فرستادند و جنگ مردانه در پیوست و فتح الله از اسب جدا شد و مقارن
این حال کوکبه پادشاهی که مقدمه جهانگشائی و طلیعه کشورستانیست پیدا شد
و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورده و فرار نموده خود را بقلعه
طالقان رسانید و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمود و لشکر پادشاهی مشغول
تاخت و تاراج شده بر سر اسباب کار قلعچیان بنزاع کشید آنحضرت حکم
بذل فرمودند یعنی آنچه هر کس را بدست افتد از و باشد و دیگران طمع در ان
ننمایند و درین فتح هیچکس را سر موی زخم نرسید که علیقلی خان اگر زخمی بود رسید
و اسحق سلطان و بردی بیگ ولد بیگ میرک و بابا جوجک و جمعی کثیر که پای دلیری
در تعاقب لشکر منصور پیش برده بودند دستگیر شدند و میرزا ابندال و حاجی محمد خان
این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت
فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و سجده های
نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که جوادی بی‌ظنت و مفیض بی‌منت است بتقدیم
رسانیدند و روز دیگر شرایط محاصره پیش داشته مرچلها قسمت فرمودند روزی از
مرچلی که بمنعمخان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت [illegible]
بمردم قلعه می انداختند بندوقی بعبد الله بیگ رسید و قالب تهی کرد آنحضرت که معدن
مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و بر زبان اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ را از

بجای

بجای او کشته میشد و آنحضرت بمقتضای شفقت برادری بل بموجب رأفت عام باوجود
چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت و التفات آمدند و فرمان موعظت
نشان نگاشتند که بذی دولت و اقبال در ذکر دقایق فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشتند
بعد از اقسام نصایح بزرگانه این عبارت مسطور شده بود که ای برادر بدخواه
عزیز چگونه از تدبیر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار است
باز آمی و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز این همه مردم که کشته میشوند فردای
قیامت بود خون آن قوم در گردن تو و دست آن جمع در دامن تو ان به که بر صلح رای
آوری طریق مروت بجای آوری مصحوب بعضی رجال این منشور سعادت فرستادند
چون میرزای مست غفلت روگردانیده اقبال و پشت داده دولت بود نصایح سعادت
لوایح مفید نیامد و در جواب آن طومار عنایت و دیباچه درایت این بیت بر زبان راند
عروس ملک کسی در کنار گیرد چست که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد بعضی رجال حقیقت
ادبار میرزا را بسامع علیه رسانیدند حکم بضبط مرچلها شد و درین آن آغا میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته بعواطف
خسروانه سعادت امتیاز یافتند و چاکر خان ولد ویس قبچاق با مردم کولاب
نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال گشت و درین مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب
فیروزمندی بر روی اولیای دولت گشوده تر میشد و عقده مهمات میرزا کامران
بسته تر شده کارها بر وی تنگتر میگشت تا آنکه از اقسام حیله گری و کید ورزی
نا امید شد و از کوچک بیر محمد خان اوزبک که از کوتاه بینی چشم امید داشت مایوس
شده بی اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد زد و بوسیله این حیله خود را درین
نوبت از گرداب خطر بر کنار گرفت و کشتی عافیت را ازین موج خیز بساحل
نجات رسانید و باین قصد انواع الحاح و استغفار پیش آورد روزی خطی بر تیر
بسته در اردوی معلی انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را
ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون از گذشته پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبه معظمه روم
رخصت فرمایند تا از معصیت بغی و کدورت کافر نعمتی پاک شده خود را مستعد خدمت
و شایسته ملازمت گردانم و امیدواری از عواطف آنست که این دولت بوسیله میر عرب مکی

مشخص شد میرزا حیله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و بکیمیاگری منسوب بود
و حضرت جهانبانی جنت آشیانی با او توجه داشتند و درین یورش در تین رکاب نصرت
اعتصام بوده لشکر عارا آرایش میداد و چون وضع داشت تضرع او بسامع عز و جلال رسید
میرزا طلب فرموده درین باب سخن گفتند میر گفت که جواب این امن نوشته درون قلعه
میفرستم و این عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص والسلامة
فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است
و سلامت در اطاعت و انقیاد و سلامت بر کسی که راه راست را پیروی نماید میرزا
کامران بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرماید
و قرار دهند عدول نخواهد نمود حضرت جهانبانی از آنجا که کرم و مروت لازم ذات
قدسی صفات ایشان بود میرزا رخصت فرمودند میر بقلعه رفته لوازم تبیان حق که در
مشارب عقلی که از زلال عذب شیرین تر بود و در اذواق حسی از عصاره حنظل طعم
تلخ تر داشت بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقه مهمل نگذاشت از بهرها
سرزنشی که میر میکرد میرزا چون از صداع خمار بدمستیهای خود تنبهی یافته بود سر تسلیم
پیش افکنده تقصیر تقصیر میگفت و هرچه فرمایند قبول داریم مرزبان میراند میر گفت جای
این کار آنست که برخیزید و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من بسعادت
ملازمت دریابید میرزا از راه راستی یا حیله پردازی روان شده چون نزدیک
بدر قلعه رسید میر که مبصر مزاج زمانه بود میدانست که این اصلی ندارد و تخمین مقدار
اطاعت در عالم ظاهر کافیست ایستاده بمیرزا گفت که چون شما بعزم آستانبوسی
قدم نهاده اید از دایره عناد برآمدید و از بغی نجات یافتید اکنون لایق سعادت
و مناسب آنست که امرای فرارکرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود خطبه حضرت
بخوانید و غایبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت پذیر شده
همه را قبول کردند مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنند که پابوس امراء من نگذارند
که از قدیمیان منند میخواهم که تلافی آنچه یاد کرده ام درین سفر بجا آرم میر چون
مراجعت نموده بملازمت آمد و حقیقت حال را بموقف عرض رسانید و استعفای
جرایم میرزا نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیده بدانچه

میر معز

میر معز ساخته بود امضا فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب نهصد و پنجاه و پنج در درون
قلعه مذکور مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواندند و آنحضرت
از آنجا سوار شده بباغی که دران نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند مرحلها طی
شد و حکم عالی نفاذ پیوست که حاجی محمد و جیبی حاضر باشند که میرزا با معدودی
که مقرر شده بدر روند و تا بدر آمدن از قلعه محافظت کردند و علی دوست خان
بارپیکی و عبدالوهاب و سید محمد بکنه و محمد علی شیخ کان و لطفی سهرندی و جمعی را
تعیین فرمودند که دروازه قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بیارند میرزا را
با همراهان معهود بگذارند بموجب قرارداد میرزا برآمد در اثنای راه یکی از ملازمان
میرزا ابراهیم اسب خود را شناخت که یکی از خدمتکاران میرزا کامران سواره
میرفت این را بمیرزا ابراهیم گفت میرزا کسان فرستاد که آن اسب را کشیده آوردند
چون بسمع مقدس حضرت جهانبانی رسید از تنگ سیرتی این معنی را ناپسندیده
دانسته اعراض فرمودند و میرزا ابراهیم از خجالت و تنگ مزاجی بی رخصت
برخاسته بحدود کشم رفت و حاجی محمد نیز معاتب شد که چون بدانستگی او این
بیحرمتی بمیرزا رسید فرمان عطوفت که متضمن معذرت باشد با خلعت و اسب
مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر بیوتات فرستادند چون برخی از شب
گذشت قراچه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون برابر مشعل رسید
حکم عالی شد که شمشیر از گردن فرود آرند و گناه او را بخشیدند و زمین بوس معزز
ساختند و ترکی گفته عالم سپاهی گریست امثال این خطاها شده آمده است
و در پایان دست چپ نزدیک خان ایستاده حکم شد که بایستد و بعد ازان مصاحب
بیک اتیر کش و شمشیر بگردن بسته آوردند چون نزدیک مشعل رسید حکم فرود آوردن
ترکش و شمشیر فرمودند و همچنین سردار بیک ولد قراچه خان را آوردند فرمودند
که گناه از کلانان است خوردان چه گناه دارند و همچنین سایر امرا نوبت بنوبت
می آمدند و نوید بخشش می شنیدند آخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت
بفرط خجالت و سرافکندگی آمده کورنش کرد حضرت ترکی فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد
دیگر بقرتپه فتی او نیز جواب ترکی داد که دردی جمعی را که ذات قدرت ایزدی سیاه

کرده باشد از اینجا چه باید پرسید و حسن قلی سلطان مهردار که بهمه وقت راه سخن داشت
این بیت خواند
چراغی را که ایزد بر فروزد ... هر آنکو پف کند ریشش بسوزد
و تمامی امرا
تحسین قراجه خان که ریشش ازداشت شرمندگی کشیدند روز دیگر از آنجا بدولت کوچ
فرمودند و در کنار آب طالقان که النک دلکشا بود نزول اجلال واقع شد روز چهارشنبه
هفدهم شهر رجب بید رقهٔ هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساط
بوس مشرف شد و شرح این قضیهٔ بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا کامران
با میرزا عبدالله زبان بشکر عنایت پادشاهی التذاذ داده از چندین پی دیها
که از حوصلهٔ میرزا بیرون بود گذرانیدن و از جرایم آن درگذشتن سبب تعجب او
شد میرزا عبدالله گفت اگر بجای ایشان شما می‌بودید چه میکردید گفت از من گذشتن
و گذاشتن نمی‌آمد میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کاری که پادشاهان توانند
شد در دست هست اگر بجای آورید چه شود میرزا گفت آن کدام است گفت
امروز بجایی هستیم که دست پادشاهی بما نمیرسد مناسب آنست که با معدودی المقار
کرده بملازمت پادشاه بشتابیم و سجدات شکر بتقدیم آورده عذر گناهان
بخواهیم و بخدمات پسندیده بجا آوریم میرزا کامران قبول این معنی کرده با معدودی
روان شد چون بنواحی اردوی معلی آمد یا بوسیل بملازمت فرستاده و از آمدن خود
خبردار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند
که اول منعم خان و تردی بیگ خان و میر منشی و حسن قلی سلطان مهردار و بابوس
بیگ تواچی و تاتچی بیگ و جمعی دیگر بروند و بعد از آن قاسم حسین سلطان
شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علیقلی خان و بهادر خان
و جمعی دیگر شتابند و سیم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان
استقبال نمایند و در همین روز میرزا عسکری را بند از پای برداشته بودند
صباح آن بقانونی که حکم عالی نفاذ یافته بود میرزایان و امرا رفته لوازم احترام
بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت گشته بار عام دادند میرزا
کامران بطرق آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرف شد و تسلیمات ضراعت
و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن نور

بتقدیم

بتقدیم رسید دیگر بیا که برادرانه دریابیم و از فرط رأفت و شفقت بعد از آن میرزا را
در برگرفتند و گریه‌های زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد
آمد میرزا بفرط اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جوانغار نشست و ترکی
فرمودند که نزدیک بنشینید و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد و همچنین
میرزایان و امرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جوانغار نشستند و جمعی از
نزدیکان بساط دولت مثل حسن قلی مهردار و میر منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ
آخته در ونخل قرار یافتند و جشنی عظیم انتظام یافت قاسم چنگی و کوچک
عجکی و مخلص قبزی و حافظ سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ
مهری و سایر این گروه جادو منش نزدیک تعور نشسته نغمه پردازی نمودند
و از نکیها کاکر علی و شاه میر بیگ جلایر و تولک قوچی و جمعی دیگر عقب قورچای
یافتند و میوه و طعام گوناگون بآداب پادشاهی کشیدند و درین مجلس حسن قلی
مهردار از میرزا کامران پرسید شنیده‌ام در حضور شما مذکور میشده که پیش بیر
محمد خان می‌گفته‌اند که هر که یک نارنجی بغض مرتضی علی ندارد او را مسلمان نتوان
گفت شما فرموده باشید که خدا آفریده باشد که برابر هفت دانه بغض داشته باشد
میرزا البته درهم شده گفت پس مردم مرا خارجی تصور میکرده باشند و همچنین از هر جا سخن
گذشت و حضرت جهانبانی بنوادر کلمات گوهرفشان بودند تا آخر روز این مجلس عشرت
منتظم بود و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل
فرمودند و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار
پادشاهی نزدیک دولتخانه ایستاده شد روز دیگر در باب رفتن بلخ با میرزایان و امرا
مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و رای خود حرفی در میان آوردند حضرت فرمودند
که چون موکب منصور بنواری رسد هر چه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید و نواری موقعیت
از بدخشان که یک راه بلخ دارد و یک راه بکابل روز چهارم ازین منزل مسرت بخش
کوچ فرموده شب در میان سرچشمهٔ خندک که نزدیک اشکمش است نزول اقبال فرمودند
و مجلس انبساط ترتیب داده و بعیش و عشرت گذرانیدند و دران سرمنزل عبرت افزا
حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی سابقا رسیده اند خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سر اطاعت

برخا فزان نهاده اند وحضرت فردوس مکانی در باب نزول اجلال باین موضع فرح بخش
وآمدن برادران واطاعت نمودن ایشان برسم نشان تاریخ آنرا بر تخته سنگی نقش
فرموده اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی که باین نزهتگاه رسیدند بر پشت سنگ حضرت
گیتی ستانی تاریخ آمدن خود و ملازمت میرزا کامران و مجتمع شدن برادران در آنجا نیز
ثبت فرمودند واین هر دو تاریخ از دو پادشاه بزرگ منش بر یک لوح سنگ بر مثال
کتابه ایوان روزگار بر صفحه لیل ونهار دست در گردن یکدیگر یادگار است واز آنجا
بموضع تاری ورود سعادت فرموده با نتظام ولایت بدخشان مشغول شدند
ختلان را که مشهور بکولاب است تا سرحد موک و قراتکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند
و چاکر خان امیر الامرای میرزا کامران مقرر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند و
عسکری میرزا را نیز همراه میرزا مقرر ساخته قراتکین بجاگیر او اختصاص دادند
اگرچه میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظه اینچنین جان بخشی چندان
مضایقه نکرد و قلعه ظفر وطالقان و بعضی پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا
ابراهیم مقرر داشتند و قندوز و غوری و کهمرد و بقلان و اشکمش و ناری بمیرزا
هندال مرحمت فرمود و شیر علی را همراه میرزا ساختند و یورش بلخ با سال
دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفقدات پادشاهی گردانیده بتصمیم یورش
کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق که شعار مسلمان سلسله صورت
در میان آورده هر کدام را بجدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند
وارزوی عطوفت و برادری پیاله شربت طلب داشته اندکی از آن تناول کرده بمیرزا
کامران مرحمت فرمودند وحکم شد که هر کدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته از آش
پادشاهی بخورند و پیمان یکجهتی و یکدلی را وثوق بخشند و بموجب امر عالی باده و تحقیق
اخوت عقد صداقت و حلت نیز بستند و هر کدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت
فرمودند و رتبه اعتبار را بشرف عزت و کرامت استظهار بخشیدند و میرزا
کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال توسن طوغ اختصاص یافتند و میرزایان
از این منزل بجاگیرهای خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست شد و در آنجا
که نزهتگاه عشرت بود اقامت فرموده و از راه پریان متوجه کابل شدند و در پایان

قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تاخت هندوان کتور اساس نهاده بودند آنحضرت بیمن و
تبارکی نظر تغیر انداخته نام آنرا اسلام آباد نهادند رایات اقبال چون بآن سرزمین
رسید پهلوان دوست میر بر را حکم شد که شکست و ریخته قلعه را اصلاح نماید
و اهتمام آنرا بامرا قسمت کنند و در روز دوران حدود معسکر دولت بود تا آنکه
باهتمام پهلوان در یک هفته قلعه مذکور با دروازه و کنگره و سنگساله از صورت اتمام
گرفت و آنحضرت بیک میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند چون خاطر جهانبانی را
از مهم قلعه جمع شد بر سر کان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل
بخرج این کان برابری نمی آمد و از انجا لب آب پنجهیر نزدیک کوتل اشترگرام
محل سرادق دولت احتشام شد و اوایل زمستان که زمین از برف بنیاد در رو
سپیدی کرده بود عرصه حدود دارالملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی
فرو بها یافت و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزی چند در
نواحی شهر توقف افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت
در مقدم آنحضرت است اقبال وار استقبال فرمودند اتکه خان و جمعی از نزدیکان
دولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین
خلافت وغرة الوجه جلالت که سعادت کونین از جبهه ایشان میتافت
مبتهج و منبسط گشته ناصیه اقبال را بسجدات شکر خدای جاودانی دادند و در
جمعه دوم رمضان که وقت مختار بود و فتح و نصرت سایه ورود بر شهر انداختند
و بر زمین نیاز جبهه سای گشته و عرایض مبارکبادی از اولیای دولت رسید
ودرین ولا سمندر از کشمیر عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهای لایق
بدرگاه معلی آورد و در عرضه داشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و
خزان و گل و میوه کشمیر بعبارات دلکش اندراج داشت و در التماس سیر گل
گشت همیشه بهار آن عرصه دلکشا مبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان
سخنان درست معروض داشته تحریص نهضت جهانگشای نموده بود و آن
حضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر مضمون عطوفت و صنوف
مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه ایلغار تسخیر هندوستان در آن دیباچه هوشمندی

ایراد نمودند و در مستقر خلافت همواره بر تمشیت امور مملکت و تقویت مهام دولت
نظر زکی کرده وای اوقات مستدعی بود و مصالح ممالک مقتضی برای صایب همت
گماشتند از آنجمله قراجه خان و مصاحب بیگ که سرکردهٔ منافقان تواند بود
و مستوجب انواع سیاست شده بودند ایشان را رخصت سفر حجاز دادند شاید
در اوقات غیبت که سوهان زن ناهمواریهای نفس است از ایام دولت یاد
آورند و قدر نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روان
شده در میان هزاره‌ها توقف نمودند آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای
نامسموع این گروه ناسپاس را پایهٔ قبول بخشید و در همین ایام تجدید مبانی
مودت و تاکید مبانی محبت که لازمهٔ فتوت و مروت فرموده خواجه جلال
الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند و سوانحی که
روی داد شهادت میرزا الغ بیگ است ولد میرزا سلطان محمد و مجملی ازین
سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور که جاگیر او بوده باراده ملازمت حضرت
جهانبانی بجانب بدخشان میرفت و خواجه معظم نیز باراده عتبه بوسی و تلافی
تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بدخشان
رسید خواجه معظم میرزا را بجد کرده بر سر هزاره‌ها برد که تاخت و تاراج این
گروه که همواره براه‌زنی و غارت گری اشتغال دارند نماید و از بی تدبیری که
منشاء آن غرور جوانی و جنون پندار باشد آیین بکار منظور نداشته جنگ درست
نمودند میرزا از جام شمشیر شربت والیسین در کشید آنحضرت بردی محمد خان را
اعتبار افزوده زمین داور و آنحدود بجاگیر او مقرر ساختند و بجهت انتظام
و استحکام مبانی آنحدود رخصت فرمودند و درهمین سال المچیان عبد الرشید
خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف
گذرانیدند و بزودی مشمول عنایت شده رخصت یافتند و درهمین ایام سعادت
پیرای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود باستان بوس استسعاد یافت
و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت و سر او را بلند ساخته لعنت قتاب کلچهره
بیگم که همشیره خورد آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایعی که درین سال

روی نمود شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است از اشتر کرام که جاگیر
او بود عزیمت آستان بوسی داشت چون بکوتل منار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد
بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان را میرزا محمد سلطان کشته بود
کمین کرده در سر کوتل تیری زد و میرزا را از آن عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل به بلخ و رجوع عالی از پی التفاتی میرزا کامران و نفاق او از کابل

هر چند تسخیر
ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک از آن بوستان تقدیم این امر بر جمیع
امور بر همت ملکستانی از واجبات اقبال روز افزون بود و تسخیر ولایت کشمیر نیز
مرغوب و مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقا تصمیم یافته
و تهیهٔ آن فرموده بودند قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند در
اوایل سال نهصد و پنجاه و شش که هوا رو باعتدال آورده بود و با لتو بیگ که
یکی از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند بموجب قرار
داد بعزیمت بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق و یکجهتی را پیش نهاد همت ساخته
این معنی را سرمایهٔ سعادت جاوید دانسته بهنگام وصول رایات عالی بحدود
بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب اقبال گردانند و مناشیر مطاعه را
بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی
و آماده کی سپاه بزودی خود را رسانند شرف اصدار یافت و بدولت و اقبال
نهضت رایات عالیات شد و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام آمدن
حاجی محمد خان از غزنین قریب یکماه در یورت چالاک توقف اتفاق افتاد
و از این منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را بار دیگر
معلی رسانند و خواجه قاسم بیوتات که سابقا منصب وزارت داشت بخواجه میرزا
بیگ که دیوان خال بود داد از بی رشدی او خواجه قاضی که مهمات را بکاردانی
خود پیش گرفته بود و خواجه مقصود علی که راتق فاتق مهمات میرزا کامران بود
و چندی دیگر بوسیلهٔ میر برکه بتقریر خواجه قاضی و خواجه روح الله کردند و مغیلان و محمد
قلی برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجهت تشخیص معامله تعیین شدند

غازی

وحسین قلی سلطان که از معتبران درگاه بود محصل این مهم شد بعد از تحقیق معامله خواجه قاضی
و خواجه روح الله وجمعی دیگر از نویسندهای متغلب اگیرانند و محمد قلی سلطان را
بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعیین نمودند و خواجه سلطانعلی که از توجهات
حضرت جهانبانی بخطاب افضلخانی ممتاز شده بود از سر نو بمنصب دیوانی
بیوتات اختصاص یافت و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستان
بوس نمود و بعنایات ممتاز شده بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریه این
یورش موکب عالی با ستالف نزول اجلال نمود در پنجا عباس سلطان اوزبک
فرار اختیار کرده آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند چون آن
شدند میرزایان واستعداد کردن میرزا کامران بسامع عزه جلال رسید از راه
پنجهیر عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیم سرادقات عظمت فرمودند
واز انجا بناری اتفاق منزل افتاد واز کوتل تاری که نشئه سبز دشت
نیل بر که بهاران در ولایت بدخشان امتیاز واشتهار دارد توجه فرمودند
ودر نواحی این کل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساطبوس
دریافته ومحفوف اصناف الطاف گشتند وبالتماس میرزا سلیمان میرزا
ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و
سزاولی سپاهی آن دیار نیز کند واز نواحی بغلان میرزا هندال و میرزا سلیمان
وحاجی محمد خان وجمعی از بزدآزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند که
ایبک را که از توابع بلخ است وبمعموری وافزونی میوه وخوبی آب وهوا
امتیاز دارد از ازبکان مستخلص سازند ودر اثنا آن شیر محمد بیک که یکی از
یساولان بود یلنگی را به تیر زده بملازمت آورده حسین قلی مهردار بعرض
رسانید که ترکان در سر لشکرها زدن پلنگ را خوب میدانند ومعروض داشت
که چون هرا بیرام اغلان مقید ساخته پیش کشتن قرا حاکم بلخ آورده ودر حملکه
وجنگ استعداد در فتن بری میشود شخصی پلنگی زده آورده بجهت همین لشکر
در توقف افتاد حضرت گوش باین سخن ننهاده همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم
داشتند روز دیگر لشکر پیش خود را بایبک رسانیدند پیر محمد خان حاکم بلخ

خواجه

خواجه باقی آتالیق بود در ایبک جمعی از مردم کارآمدنی مثل ایلدی میرزا وحسن سعید بی ومحمد
قلی میرزا و جوجک میرزا بجهت احتیاط با ایبک فرستاده بود که در انجا دلوازم
احتیاط بجای آورند رسیدن ایشان با ایبک مقارن آمدن رایات
نصرت قرین شد امرا بغیر از در آمدن در قلعه ایبک و مستحکم کردن آن چاره
دیگر ندیدند آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشته در لوازم تسخیر قلعه
کوشش فرموده مرچلها قسمت نمودند ودر دو سه روز متحصنان قلعه امان
طلبیدند وتابستانبوس والا شتافتند وایبک بدست اولیای دولت
قاهره درآمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از آتالیق در
تسخیر ماوراءالنهر کنگاش طلبیدند آتالیق بموقف عرض رسانید که امثال
این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که آثار راستی
در تو پیداست آنچه بخاطر تو رسد بی ملاحظه بعرض رسان مشارالیه
معروض داشت که مردم کارآمدنی پیر محمد خان بدست شما افتاده اند اگر جماعة
را سا قر صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد که ماوراءالنهر بی جنگ
وجدل در حیطه تصرف و قبضه اقتدار خواهد آمد آنحضرت نظر بر همت والای
خود فرموده که در آیین فتوت نقض عهد از اهل کمال نا ستوده است خصوصا از
سلاطین عالیمقدار که از ایشان ناپسندیده ترمی باشد این گروه را امان
داده ایم دیگر خلاف آن چگونه در معدلت سرای ضمیر منیر راه گنجایش یابد آتالیق
معروض داشت که اگر حضرت این کنکاش درست و رای صحیح را بعمل نمی آرند
پس هر انگاه داشته مصالحه فرمایند که از خطبه اینجا بملازمان درگاه مقرر
کرده وهرگاه یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده
بتقدیم رسانند چون مشیت ازلی وارادت قیومی بر خلاف این ده شق
رفته بود شکاشته رقم تقدیر در نظر اهل غفلت آراسته نمود وچند روز
اقامت واقع شد اگرچه هوای ایبک وفراوانی میوه باعث توقف بود
اما عمده اسباب آمدن میرزا کامران شد وهر دم منهیان پیش از جانب
وان ارزدی یقین میکشند که اگر این توقف نشد پیر محمد خان را طاقت مقاومت

ودرت مقابله ومحاربه نبود هر آینه مستاصل میشد یا برجب دلخواه صلح میکرد چه عبد العزیز
خان ودیگر خانان اوزبکیه بکومک نمیتوانستند رسید چون توقف بامتداد کشید آنها
فرصت یافته بکومک عنقریب آمدند و امرای اوزبک را که بدست افتاده بودند مصحوب خواجه
قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق امرا و درشته
از راه خلم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاهو
نزول اجلال فرمودند روز دیگر نزدیک آستانه که سر منزلیست مشهور معسکر دولت
آراسته گشت و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی وقاص سلطان
و شاه محمد سلطان حصاری برآمده اند آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر
اعتصام نهادند و در میان قراولان اندک جنگی شد و در وقت فرود آمدن موکب
عالی شاه محمد سلطان با گروهی انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و جوانان کار طلب
مثل کابلیان برادر محمد قاسم موجی و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار
نمودند و اوزبکان اوغلان زا که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند
میان محمد خان ترکمان و سید محمد بکنه مناقشه شد هر کدام نسبت این دستگیری بخود
میکردند حضرت حقیقت حال از اوزبکان استفسار نمودند که ترا که فرود آورد او اشارت
بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول او شمشیر این مرد از اسپ جدا
شدم و چون خود را راست کردم ایستادم این مرد دیگر در آمد یعنی سید محمد بکنه گرد
شمشیر بر روی من انداخت حضرت بسید محمد اعتراض فرمودند که او انداخته محمد خان
توپی مردی کرده که بر صید دیگری شمشیر انداخته جلدو بمحمد خان عنایت فرمودند
و اوزبک را به پیر محمد اخته سپردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او کند و با وجود
آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بی اخلاص اظهار بیدلی میکردند و
همواره خبرهای ناراست از جانب میرزا کامران مذکور میساختند و در میان خود
شهرت میدادند اگرچه هر تقیید که بمیرزا نسبت کنند از بس که ماده قابل بود راست
مینمود اما اینجا خلاف واقع سخنان بر دمی بستند القصه روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده
بتمام و کمال آماده جنگ مستعد پیش دستی شدند عبد العزیز خان پسر عبید خان
قول شده بود و پیر محمد خان برانغار و سلطان حصار جوانغار و آنحضرت نیز لشکر را

جابجا

جابجا نصب فرموده قلب را بوجود اقدس خود زینت بخشیدند و میرزا سلیمان را در برانغار
و میرزا هندال را بجوانغار تعیین فرمودند و قراجه خان و حاجی محمد خان و ترددی
بیک خان و منعم خان و حسین بیک جلایر با برادران در هراول مقرر شدند و بعد
از همروز تسویه صفوف و آراستگی افواج با تمام رسید و تا شام جنگ عظیم
درکار بود و جوانان نبردآزمای عرصه همت پیموده داد دلاوری داده هراول
مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیدند و در کوچه بند بلخ در آوردند
و حضرت جهانبانی بمقتضای فطانت و متانت رای خود خواستند که تعاقب
نموده رایات از جویبارها گذرانند رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس
وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند و دوستان نادان نیز از بی ادراکی
تقویت آن کوته بینان بی دولت کرده رای دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از
جویبارها گذرانند رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را
در نظر جلوه دادند و دوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت آن کوته بینان
بی دولت کرده رای دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند
و سخنان نادرست کم همتانه در میان آورده که از کمی لشکر خود و بسیاری مخالف
و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشه اسیر شدن اهل و عیال و کار از اختیار
برون بی تقریب میرزا کامران و امثال این چیزها را سبب ساخته مراجعت را تحریص
مینمودند و آخر بهزار مجادله با نفس خود باین راضی شدند که بجانب دره گز که
از جاهای محکم است شتافته روزی چند در آنجا باشند و او یماقات آنحدود
و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند و درین توقف خبر میرزا
کامران نیز مشخص شود و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل ما را باین حدود کاهش
مناسب وقت نیست و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر بآسانی میسر خواهد شد
و بتاییدات الهی تا امروز هم وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنان موکب عالی بوده
اقبال بر اقبال میشده آمده بهمه حال مصلحت از جنگ باز داشته بجانب دره گز توجه باید
نمود آنحضرت بواسطه نگاه داشت خاطر جمهور بی علاج شده ناصواب توجه فرمودند
و بلخ گرفته را از بی اتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند و شیخ بهلول را جهت

برگرداندن هراول که از آب گذشته و اوزبک ارانده در شهربند در آورده بود فرستادند
میرزا سلیمان و جمعی کثیر از بهادران نامی را جنداول تعیین فرمودند چون همگی
حق ناشناسان تیره درون بر هم زدن سپاه بود این مراجعت که بجانب
درگاه کرد بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد و اتفاقا روبکابل داشت معاودت
بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران در السنهٔ عوام مشهور شد مردم
روی در پریشانی نهاده سو بسو متفرق شدند هر چند حضرت جهانبانی حسن
قلی سلطان مهردار که از مخصوصان بساط عزت بود و جمعی دیگر از مقربان را بجهة
برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعیین فرمودند چون تقدیر موافق
تدبیر نبود فایده مند نیفتاد و الحق رقم مشیت حکیم قدیر بر این صورت پذیرفته بود
که سواد اعظم هندوستان از ظلم ستمکاران آسیب جفا پیشگان محفوظ گرداند و مهبط
برکات ذات قدسی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظل الهی گردد
و چندین هزار تخم نیکی در مزارع بسیط غبرا در ریاض آمال مخلصان افشانده اند
و خلاصهٔ سخن آنکه ایزد جهان آفرین نصرت را در لباس چنین حال که موجب ازدیاد
عبرت و حیرت هوشمندان گردد بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام
داد چه اگر این واقعهٔ ناملایم بظهور نیامدی در تسخیر ماوراء النهر کار
بیچارگان هندوستان در تعویق ماندی و سرانجام این ممالک که مأمن متوجهان
هفت اقلیم است در حجاب تأخیر افتادی و بالجمله چون مخالف از این قضیهٔ
نامرضیه آنکه این مهم برهم خورده خود را انتظام داده بتعاقب درآمد
و حضرت جهانبانی نقش کیش سپاه زنهای شگرف و مبارزتهای بزرگ که
صفحهٔ کارنامهٔ اقبال روزگار را دیباچگی بخشد بظهور آوردند و در آن هنگام
شیران بزد رخش جهانگرد پرزین فام که قمر الناظرین نام داشت و محمد خان
حاکم هرات پیشکش کرده بود و آنحضرت بران سوار بودند بزخم تیر افتاد و حیدر
محمد اسب خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند
گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سریر سروری را نگاهبانی فرموده بکابل
رسانید و اکثر همراهان آثار بدبختی را بچشم خود دیده برفاقت پست فطرتی

درون بستی

درون بستی هر طرف پراکنده شدند تفصیل بندهای موکب عالی را قرقرهٔ کلک بیان میکند میرزا
هندال میرزا سلیمان قراچه خان حاجی محمد خان ترزی بیگ خان منعم خان خضر خواجه
سلطان محمد قلی خان جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد آخته بیگی عبدالله خان
اوزبک حسین قلی خان مهردار محب علی خان میر خلیفه سلطان حسین خان بالتو سلطان
مصاحب بیگ شاه بداغ خان شاهم بیگ جلایر محمد قاسم موجی شاه قلی نارنجی لطف الله سهرندی
عبدالوهاب اوجی باقی محمد پروانچی خالدین و بعد از سه روز بر سریخ چهار چشمه اتفاق
نزول افتاد و در این منزل محمد قلی شیخ کمان که براه راست افتاده بود خبر موکب
معلی یافته ملحق شد و در این منزل منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهی
و مخدرات تتق عصمت که در دار الامان کابل بودند مرقوم خامهٔ عنایت محبوب بیگ محمد
آخته بیگی روانه ساختند و عبد الرشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان عقیدت
و اخلاص بود مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند که
برادر بد نیت محمد کامران بمقتضای طبیعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده
جانب دولت خواهی را بالکلیه فروگذاشت و بسیاری از همراهان را همت یاوری
نکرد لاجرم این سفر بخاطرخواه احبای دولت میسر نشد بلکه باعث مزید ملال و کدورت
خاطر گردید و شکرانهٔ سلامتی کرده تحفهای ارجمند که تسلی بخش خاطر محبت انتما تواند شد
در آن مفاوضهٔ قدسی سمت اندراج یافته بود و از آنجا شب در میان بغوربند
نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند و از آنجا بقرا
باغ و از آنجا بمعموره ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب
استقبال شد و در این منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار عنایات شدند
و از آنجا بساعت مسعود چتر اقبال سایه گستر دار الملک کابل گشت و میرزا سلیمان از راه
به بدخشان رفت و میرزا هندال بقندز شتافت و منعم خان نیز همراهی میرزا
بقندز آمده امرا همه پی هم بکابل رسیدند و شاه بداغ که داد جلادت و مردانگی
داده بود در قید غنیم افتاد و میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد
منشی و میر جان بیگ داروغهٔ عمارت و خواجه محمد امین کنگ را نیز همین حال پیش آمده
باقی جمیع ملازمان درگاه در ظل سلامت ماندند و چون اتالیق و جمعی دیگر از اوزبکیه

که دراینک بدست افتاده بودند خاصی باشد بوطن خویش رفتند و انواع عواطف کرام
پادشاهی بیان کردند پیر محمد خان در تعقیب ایشان بردم پادشاهی که پیش او بودند
بسلوکی آدمیانه روانه کابل ساخت و آنحضرت در مستقر خلافت متمکن گشته
این مراجعت را از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانسته در انتظام دین و
دولت وبیش توجه عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین محمود را که برسم رسالت
پیش فرمان روای زمان حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی
سوانح توقف نموده بود فرستادن او را برطرف کرده بازش طلبیدند و
خواجه عبدالصمد و میر سید علی که در فنون تصویر و نقاشی یگانه آفاق و نادره
ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بساط بوس در یافته مشمول عواطف
بیکران گشتند و خواجه سلطانعلی را که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت
از عهده مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرافراز ساخته دیوان خرج کرد
و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیک قرار یافت و حال میرزا کامران آنکه چون
حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیم میرزا کامران
بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند و چاکر بیک کولابی ولد سلطان اویس
بیک را همراه میرزا ساخته رایات توجه بجانب کولاب برافراشتند فرصتی
بگذشته بود که میرزا با چاکر بیک بدسلوکی نموده او را از آنجا اخراج
نموده آنچنان بخشش و الا را بر طاق نسیان نهاده اندیشهای تباه را
بخود راه داده مترصد فرصت بود در هنگامی که حضرت جهانبانی در کابل عدالت
پیرای بودند همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت و آن
حضرت از صفای طویت و نیک گمانی که شیمه کریمه بزرگ نهادانست سخنان
آراسته او را راست نگاشته متوجه بلخ شدند میرزا این فرصت را غنیمت
شمرده اراده رفتن کابل بار بخاطر غدار خود مصمم ساخت و اندیشه تهی
و فتنه که مخمر طینت او بود نزدیک بظهور رسید و بتحریک بعضی کمراهان تنگ
اخلاص و تنگ حوصله اراده در آن یورش چنانچه گذارش یافت انواع نفاق
بعمل آوردند و چون آنحضرت مراجعت کرده ظل عدالت بر دار الملک کابل انداختند

میرزا کامران

میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شاه
شد میرزا سلیمان بی جنگ از طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران یورش را
شمرده خود متوجه قلعه ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت ندیده
اسحق سلطان را بقلعه ظفر مانده خود را به تنگ بدخشان کشیدند و بموضع جرم رفته
منتظر پادشاه آلهی نشستند میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان بنحوی فراغ خاطر حاصل
کرده متوجه قندوز شد و بمیرزا هندال اولا از راه فریب دوستی درآمده حرف
یکجهتی در میان آورد و میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته بر ثبات عهد خود استاده
و میرزا کامران باستعداد تمام قندوز را محاصره کرده میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه
داری دقیقه فرو نگذاشت و میرزا کامران باستعداد تمام چون کاری نتوانست ساخت
باوزبکیه متوسل گشته از ایشان کومک خواست و جمعی کثیر از اوزبکیه بکومک او آمده شریک
محاصره شدند میرزا هندال بجهت اختلال و بازی دادن مخالفان که در معنی رهنمونی
پادشاه آگاه معقول است تدبیری پسندیده انگیخت و خطی از جانب میرزا کامران بجانب
خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه و بروش تحیه کارانه
آن فریب نامه را بقاصدی داد که عمدا خود را بدست اوزبک انداخت بعد از کاوش
نامه چون خط ظاهر شد و از مضمون او ظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده
اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعه آن بر هم خورده
محاصره را گذاشتند و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته ماند و بمقارن
این حال خبر رسید که چاکر بیک کولاب را محاصره داده و میرزا عسکری شکست خورده
و بقلعه در آمده است و میرزا سلیمان با اسحق سلطان یکی شده قلعه ظفر را در تصرف
آورده و اسحق سلطان که با و متعلق شده بود مقید ساخته میرزا کامران ازین
اخبار سراسیمه شده و از کار قندوز ناامید گشته پیش دولت و اب وس را با جمعی
سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بکد و کولاب شتافت چاکر بیک خود را بکنار کشید
میرزا عسکری برآمده میرزا کامران را دید و میرزا اموی الیه را همراه گرفته متوجه
دفع میرزا سلیمان و رزنک ستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه که در سر
داری سعید بیر تاولی آمده بودند که آنجا بر آوردی میرزا آغا افتاد و تمام آن تاراج

رفت میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودی چند بطالقان و سعید نکو بر حقیقت
کار آگاه شده اغرق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاده و از
اسباب تاراج یافته معذرت خواست و میرزا ابندال و میرزا سلیمان عزیمت داشته
متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده بجانب
متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خود را در بدخشانات میان نهر اره کشیده از آنجا
حال کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل یا رفتن بجای دیگر قرار دهد امرای نفاق
پیشه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریص آمدن بکابل میکردند و از فرط فریب
و فسون ایلچیانرا بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من
از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم و خدمت آنحضرت از سر گیرم امید که قصورات
و جرایم من بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد باز آدم که سجده آن خاک کنم
که طاعتی قضا شده باشد ادا کنم امید که درین مرتبه از وسیله نیکو خدمتی از بار گران
شرمندگی نجات یابم آنحضرت از صفای طینت مس زر اندود او را بعیار زر خالص
فرا گرفته تصدیق مقرون داشتند

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربه میرزا کامران و دیگر وقایع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بجد و کابل نزدیک شد جمعی از دولتخواهان دور بین وقوف
عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدی و نهایتی می باشد هرگاه مکر و تزویر
و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت و موافق
حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپرده اقبال بیرون
زنند و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند و سپاه نصرت قرین استعداد
بر اصل نماید و هرگاه اندیشه این کار کرده شود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود
اگر فی الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش
گیرد و بعز بساط بوس استسعاد یابد هر آینه بفنون عواطف پادشاهی
اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در دماغ غرور او
متمکن است ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد آنحضرت را از استماع
این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند که راه آمدن

میرزا بود منهزم گشت و در اواسط نهصد و پنجاه و هفت بعالی از کابل رایات نهضت
افراخته متوجه آن صوب گشتند و آن والا گوهر گرامی محضر یعنی حضرت شاهنشاهی را
از فرط مهربانی در کابل صدرنشین تخت اورنگ راحت و مسند گزین چارباش
عافیت ساختند و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و
قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره درونان روشن برون که پیوسته
انگیختن شورش و آشوب پیش نهاد همت فتنه سرشت ایشان بود خوش دل شدند
مهمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامرانرا بآمدن کابل دلیرتر ساختند که ما جمعی کثیر
آمده می شویم و مردم بمحبت پادشاهی را با اندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت و ب
آسانی ملک کابل بدست خواهد آمد بوالعجب کاری که از کمال ناانصافی [illegible]
اقران و همسران بخود روا نمیدارند از عهد شکنی و بداندیشی و نادرستی [illegible]
بی‌محابا بصاحب و ولی نعمت عهد خود بعمل می آورند و چشم نابینای خود را ب
قبح آن نمی‌گشایند بلکه آن قبایح را از محسنات میشمارند و از تدبیرات
دگر نیز بهای خود حساب میکنند هرچند احسانهای درست معاملگی را ندیده اند
و از نوکران خود چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تباه خود گشته این چنین
نرد دغل بازی بیوفایی با چنین صاحبی پاکبازی می بازند عجب و صد هزار عجب
این چه تیره دلیست و این چه خیره رایی انگاشتم که جلایل خوبیها و
شرایف بزرگیهای این ذات قدسی را در نمی یابند که معامله فهمی رسمی را
چه شد آنچه از ملازمان خود توقع دارند بآن مقدار احسان خودها که مورد
چندین الطاف و عنایات شده اند که یکی از آن تمام عمر برای حق گذاری کافیست
با صاحب و ولی نعمت برخلاف آن سلوک میکنند و از بی فکری و بدرایی
در برابر چنین پیش می آیند آری کسی که بجهالت و شرارت سرشته ظهور
امثال این امور از وی چه بعید و کور مادرزاد را از پرتو خورشید چه طرب چشم
[illegible] این قوم بسبب نفاق بی نور شده و سینه محبت این فرقه [illegible] غرور تنگ
گشته حقوق نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت و قدر احسانهای ولی نعمت را
کی توانند ادراک کرد و چه جای شکر آن نعمتهای نامتناهی توسن نفس اماره این خودکامان

نه آنچنان خودرایست که بزور بازوی سرزنش لجام او را توان کشید یا بنیروی سرپنجهٔ
نصیحت عنان عنا آنرا توان تاب داد باری بمقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ
کرده قراباغ قتقا موکب مقدس ساختند و از انجا بچاریکاران و از انجا باب باران نهضت
فرمودند اتفاقا درین منزل جوی آب بود حضرت سواره آب انداختند و جمعی از ملازمان
کرد نواحی بودند از ملاحظهٔ نیک و بد زمین باطراف رفته سالک مسالک خویشتن داری
گشتند آنحضرت را این وضع ناخوش پسند نیامد بجهت سرزنش این فرقهٔ تفرقه
آئین مشرح اخلاص جانبازان فدای حضرت علاء این وضع ناخوش پسند بعد شاه
اسمعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بکمر فتن رو پاکی برنشیب نیستی
انداخت بخاک برابر شدند و بنای نیکنامی و جان سپاری بلند ساختند معمار اساس
حقیقت گشتند بر زبان اقدس آمدند کمان صلاح آنحضرت در حق بندگان خود
در ان مرتبه و فکرهای کوتاه خویشتن داری تیره روزگاران باین درجه الغصه
قراجه قرا بخت و مصاحب منافق و گروهی دیگر که شعله افروز شرارهٔ شرارت بود
بواسطه و بیواسطه بموقف عرض رسانیدند که معامله کوه در خیانت و شعب حبال
متعدده میرزا ابامعدودی چند خواهد بود و بلخواهان جان سپار را براههای
مختلف تعیین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و همگی خیال آن بداندیشان انکه
سپاه فراهم آمده را پراکنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد حضرت
جهانبانی که از لطافت سیرت و حسن سریرت در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند
تدبیر این حرام نمکان شوربخت برصواب پنداشته حاجی محمد خان کوکی و میر
برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و چلبی بیگ و محمد خان
بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک
و بامیان فرستادند و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبهٔ اخلاص را براه سالنگ
النگ تعیین فرمودند و قراجه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی که در ملازمت
اقدس مانده بودند روزنامچهٔ احوال اقبال قرین پادشاهی را نوشته روز بروز
بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با یزک فرصت فوت بعرض حضرت جهان
بانی میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیت خدمت کاری امری دیگر

معصوم

معصوم ضمیر نیست چون از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند و هنگامهٔ اهل نفاق که در لباس
عقیدت حیله پرداز بودند گرم شد میرزا کامران که از شکوه پادشاهی و فراوانی
لشکر در تیه حیرت سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت
داشت از نفاق این گروه بی شکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از راه
ضحاک و بامیان بجانب درهٔ قبچاق که از توابع غوربند است توجه نموده ویس
دولت و مقدم کوکه و باباسعید را هراول ساخت و خود قول شده مجموع مردم
خود را دو توپ کرده روان شد نیمروزی بود که یکی از رعایای آن حدود
از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بسامع جلال رسانیدند قراجه که سرفتنه
بداندیشان بود بعرض رسانید که بحرف و حکایت امثال این مردم گوش
داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهم این
جماعت میشود و اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد و پیکار نموده شود هرآینه
چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیهٔ ملازمت متقاعد خواهد شد
درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و
توالی رسید سبحان الله هنوز نفاق و ته دل این منافقان تاریک درون
بر مرات باطن پرتو اشراق نیفکنده و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری
دیگر خطور نکرد تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد
حکم عالی شرف نفاذ یافت جمعی که همراهند سوار شوند و خود بدولت
پای همت در رکاب جلادت نهادند در اندک فرصتی معرکه قتال گرم شد
پیر محمد اخته که تشنه جگر زلال جان سپاری بود قدم در دایره دار و گیر
آورده چندان در جان ستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد که هم در سر
این کار رفت دیگر میرزا اقلی رخش رستمی را در میدان کارزار چابک
جولان داد که دمار از روزگار آن زمرهٔ بیدولت برآورده در ازدحام
کشاکش و هجوم زخمی شده از اسب جدا شد پسرش دوست محمد او را از انجام
دشمن شناخت و بدستبرد آتش دوید و دهچات پدر کلید غنیم او را تمام ساخت
و آنقدار تردد و جیقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشی گشت و حضرت جهانبانی

ر بلندی برآمده اندازه کار سپاه موافق و مخالف مینمودند تا آنکه از طرز گشتن ملازمان
درگاه و روان شدن ایشان توپ توپ بجانب مخالف حقیقت مکر و فریب
آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و جسارت
فطری در جوش آمده سنان جان ستان از سر قهر و غلبه عقب فرا گرفته خود بفوج
مخالف تاختند و فوج دشمن از هیبت و شهامت آن پادشاه والا شکوه
متفرق شد از گوشه تیری بر اسب خاصه رسید و بیک بابای کولابی دست
بالا داشته از عقب آمده شمشیر انداخت آنحضرت برگشته نظر قهر بر او انداختند
و بهمان نگاه تیز دست از پا خطا کرده مهتر سکایی که بفرحتخان مشهور است
آمده آن بیدولت را گریزاند میرزا نجات اسب ابلقی که سوار بود بنظر
اقدس درآورد و آنحضرت بر آن رخش سعادت سوار شدند و اسب خود را بمیرزا
نجات عنایت فرمودند و درین اثنا عبدالوهاب که از یساولان معتبر بود
شرح پیوستن امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت که وقت
تاختن است از ازل ازل چنین آمده که گاهی دلو مراد از زلال آمال بالامال است
و گاهی از گردش چرخ دولابی تهی گشته روی بزیر شدن دارد آری تقدیر ازلی که
منتظم سلسلهٔ درویشی و پادشاهی و مرتب دایرهٔ سپیدی و سیاهیست تنگیها را
کلید گشادگیها داشته و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده تا در ظلمت سرای شبهای
تاریک بگذرانند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب ندانند تا لب تشنهٔ سراب
فنا نشوند طلب نکرده بسرابی چشمهٔ مقصود نرسند مصداق این حال و منطوق این مقال
آیتیست که درین روز ناسخ احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شد و آنحضرت بجانب
ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را در آن صوب فرستاده
بودند متوجه شدند و عبدالوهاب و فرحتخان و محمد امین و سید لقمان و چندی دیگر
ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند محمد امین و عبدالوهاب حکم شد که چنداولی کرده
می آمده باشند و بواسطه ضعف دل بسیاری تردد و آسیب زخم جبه را از بالا
والای خود فرود آورده بسید لقمان سپردند و او از ساده لوحی جبهٔ خاصه را انداخته
روز دیگر بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روزی

شاه بداغ خان و تولک قوچین و مجنون قاقشال را که مجموع آن ده نفر بودند بجهت دلیلی
و خبرگیری فرستادند بغیر از تولک قوچین بهیچ کس برنگشت و او در آن روز
بازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب قورچیگی سرافراز شد و جمعی از
معتبران را طلب داشته کنکاش فرمودند حاجی محمد خان که غزنین جاگیر او بود و نفاق را
پخته تر از دیگران در کانون دل میداشت رفتن قندهار صلاح دید و پایهٔ
قبول نیافت و گروهی از درستی پیمان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا
هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه کابل را
مصلحت دانستند و طایفه از بهادران جانسپار فراخور پردلی و قوت شجاعت
سخن کردند که امروز که میرزا کامران از بادهٔ دردآمیز نفاق کوته اندیشان
تنگ حوصلت مدهوش غفلت است و ما سعادت یافتهای بارگاه جان
سپاری و فداییان عرصهٔ حقیقت گذاری در قدم حضرت نشسته دیگر کدام روز
بکار می آییم لایق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه
دار الملک کابل شویم امیدوار آنکه پیش رفتن بدخشان مهم میرزا کامران
ساخته و پرداخته آید چون فریب و نفاق جمعی کثیر از تربیت یافتگان درگاه
بتازگی معلوم شده بود اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورش
بدخشان صلاح دانسته از راه یکه لنگ نهضت فرمودند حاجی محمد شاه محمد
برادر خود را با مردم خود درچنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد
و آنحضرت بخط مقدس خود منشور سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته باو
سپردند که بهر وضعی که تواند رساند و بزبانی نیز بشارتهای فتح و نصرت
و مواعید وصول موکب عالی دادند و حکم فرمودند که زود تر خود را بغزنین
رساند و تا هنگام مراجعت ما که انشاء الله تعالی بزودی میسر خواهد شد
در نگاه داشت غزنین مساعی جمیله نماید هر چند مخلصان صادق بعرض اقدس
رسانیدند که اهل نفاق را از خود درچنین وقتی جدا ساختن عقلا از اعمال
نفاق دوست این بی ثباتان شمرده اند و صلاح کار بدخواهان مفسده بعمل آوردن و بهم
بکنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران میفرستد و خود

میخواهد که جاسوس در خانهٔ فریب ده ساده لوحان عقیدت شود آنحضرت بر این
گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر بجانب کهمرد عنان عزیمت
معطوف داشتند اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند جمعی که نگاه
این حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند در ملازمت گرامی بودند کمر خدمت
بعزم درست بر میان وفاداری بستند درین راه بعد از سه روز کلانتران
اویماق توکلی و سایقانچی که دران حدود توطن داشتند از اسب و گوسفند آنچه
مقدور ایشان بود پیشکش آوردند و درچنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند
و شب در نزدیکی دیه آن مردم منزل اتفاق افتاد و چون صباح ازینجا
سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم که سرگروهی میر سید علی سبزواری است رسید
سوداگران عراق و خراسان از اسب و اسباب فراوان همراه داشته بعزم
سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند آخرهای روز همهٔ کاروان بسعادت
تقبیل رکاب سرافراز شدند و در این توجه غیبی مقدمهٔ فتوحات آسمانی
شد و سوداگران هوشمند عاقبت بین سعادت و اداوا همچنین والا
حضرت را سرمایهٔ سعادت روزگار خود شناخته بر اسبان و اسباب را
پیشکش نمودند و آنحضرت این را از تاییدات ازلی دانسته بعضی از
اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند و بجمیع
ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قرب قسمت کردند و بخششی بهر
کدام از میرزایان بدخشان را جدا کردند و تتمه را بهمان جماعت واگذاشتند
که بطور خود بهرجا که خواهند بفروشند روز دیگر کهمرد مورد موکب اقبال شد
طاهر محمد پسر میر خورد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت
شتافت اما از جستی که داشت یا از سابقه‌ای که نداشت در آداب شناخت
عرق شرمندگی از جبههٔ عبودیت پاک نتوانست کرد و ازانجا شب درمیان
کتل آب بیگی نزول دولت فرمودند و دران منزل از آن طرف آب شخصی فریاد
کرده آواز بر داشت که ای کاروانیان درمیان شما هیچ خبر پادشاه هست
چون این آواز بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید و ازو بپرسید که تو

چه کسی

چه کسی و فرستادهٔ کیستی و در میان شما از پادشاه چه خبر است او جواب داد که من فرستادهٔ
نظری سال النگم که جهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده و در میان شما از پادشاه
چه خبر است او جواب داد که من فرستادهٔ نظری سال النگم که بجهة تحقیق خبر پادشاه
فرستاده و در میان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمی از معرکه بیرون آمده
دیگر کسی ایشان را ندید مردم میرزا کامران جبهٔ خاص پادشاهی که در روز
پوشیده بودند یافته پیش میرزا بردند میرزا ازین واقعه خرمیها کرده
و سرمها آراسته حضرت او را بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که فرامین
بعرض رسانید که فراهندی پوشیده نمی‌ماند که خسته برد و بنظری خبر خوش
برسان و بگو مستعد و آماده باشد که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بود
خدمات پسندیده بتقدیم رساند و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع
اوی خنجان فرود آمدند و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده
بتقدیم مراسم پیشکش سرافراز گشت و ازانجا اندراب مخیم سرادقات اقبال شد
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شدند و لوازم عقیدت
بجای آوردند و چون سخن بدینجا رسید بهتر آنکه حضرت جهانبانی سرانجام لشکر
نموده متوجه تسخیر کابل شوند گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای
فریب تا برآمدن او از کابل که مقدمهٔ جزای کار اوست ناگزیرست تا تشنه لبان
وادی سخن را از منهل این تتمه سیرابی حاصل شود چون کارکنان قضا و قدر بجهت
تشیید مبانی دولت ابدپیوند پادشاهی و تخریب مبانی اصحاب نفاق آنچنان جنگی
در لباس مکر و آنچنان شادی در پوشش غم از کمین بطون بموقف ظهور آوردند حضرت
جهانبانی با تمام مخلصان جانسپار متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از
سنوح این امر غریب که در مخیلهٔ او نگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق توپ تو آورده
صید دیدند و آن معاملهٔ نافهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا بهر کرم و خوشی
وقت گشته دست جفا بر اهل وفا که کال اعتصام بحبل اخلاص پادشاهی داشتند
گشاده در همان محل محاربه بابا سعید قراچه قراچقی را زخمی پیش میرزا آوردند
میرزا اینک پیش آمده از وخامت مآل و حقیقت حال او پرسید جواب داد که بابا سعید نادانسته

زخمی بمن رسانید آخر معتقدات نابداد آن مکار بیوفا را انسانی داده بعد از آن حسین
قلی سلطان مهردار که از مخلصان فدائی بود بابا دوست یساول و جمعی کرده آورد
و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود بشمشیر زد و فرمود که در حضور او
پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص در راه ولی نعمت خود جان فشانی و جان
سپاری را نقد وقت ساخت و تا ابد باین سعادت سرفراز آمد و مخلصان عقیدت منش
گشت و تاجی بیک را که از امرای معتبر جغتای در گروه اهل حقیقت معدود بود آوردند
بی خطا او را نیز تیغ گذرانید بعد از آن بیک بابای کولابی آمده حقیقت زخمی شدن
حضرت تقریر کرد میرزا از بیمعنی شکفته شده پیش دولت و مقدم کوکه و جمعی را
بتعاقب تعیین کرد و قاسم حسین سلطان که داد صرام نمکی و کوردلی در آن گروه داده
و از ترس در وهم که منافقان نادرست را از این کبریت پناه بدامنه کوه برده
ایستاده و از سر آسیمگی نزدیک رفتن داشت در راه کرکیش حسن صدر و جمعی را
جلال و مواسا آوردند و میرزا از خنک ساه کوچ کرده بکار کاران فرود آمد
در پنج شخصی جبه خاص پادشاهی پیش میرزا آورد و میرزا از این آوردن جبه شهادت
تباهی تیر را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید و از آنجا کوچ کرده کابل را
محاصره نمود و قاسم خان برلاس که ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام
مبانی قلعه داری اهتمام نمود هرچند میرزا او را بمواعید کاذبه خندق نامرغب
میداد او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی از دست نداد بلکه از آن جبه
جانگاه را درین میان شهرت داد و جبه خاص آنحضرت را فرستاده بعد عهد
پیمان نادرست در حرف و حکایت فریب آمیز بازی داده قلعه را گرفت و آن نو
باوه چمن کاینات و گلدسته بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را که برداخت
اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر بخشیده انوار حقیقت ایزدی از
مرآت ناصیه اقبالش میتافت از نافهمیدگی و کوتاه بینی مقید ساخت الاجابت
ایزدی که مقارن دولت آنحضرت برسم تقدیم آن بصورت جوز دبعضی نزدیک را
از روی معنی در کنف حراست و از روی صورت در پناه عاطفت خود داشته پیوسته
نگاهبانی میکرد و میرزا کامران در دار الملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود در آنجا

لشکری بود و میرزا عسکری را حوی شاهی را که اکنون سعادت انتساب ملت گرامی
حضرت شاهنشاهی یافته جلال آباد مشورات جاگیر کرد این موضعیست نیکوست
در سرحدیست میان هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و میرزا از آن شهرها
ولایت که منعم خان بنام اقدس منسوب ساخته معموره و الا کرده اند غزنین را که در آن
بقراچه خان داد عوض بند و آن نواحی بلیس دولت مقرر ساخت و همچنین مردم خود را
جاگیر و علوفه تقسیم نمود و با اولیای دولت پادشاهی در مقام کرفت و گیر شد خواجه
سلطان علی و میرزا مقید ساخته و دست تطاول کشیده بزور و زجر از این مردم نقد
و جنس گرفته در سرانجام مدبر انجامی خود شد و پیوسته از توجه موکب پادشاهی
اندیشه مند بوده روزی بقرار و آرام نگذرانید و مدار مهمات قراچه و خواجه
قاسم میر بیوتات ماند و از راه ظلم و تعدی ساحتی که پیدا میشد باشد بهم رسانید
غافل از این که درم بزور ستانان زر بزینت ده بنای عمر کنانند و بام ثمر انداز
قریب سه ماه باین حال گذرانیدند تا آنکه طنطنه نهضت موکب عالیحضرت جهانبانی از
بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا از سپاهی و رعیت دار از شهرزاده
و غیر آن فراهم آورده باستعداد تمام روان شد بابا جوجک و عاشقانی در
کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال از ناصیه دولتش
بشایه مؤید اکنون بود ادراک و اعتراف آن خورد و بزرگ و دوست و دشمن همه
متحد القول و متفق الکلام بودند بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت حزم و
احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و ندانست که ایزد جان بخش جهان
آفرین خجستگیهای کونین را که در ذات اقدس ودیعت سپرده برکات آن
بدوستان عاید است نه بر دشمنان کور را نه از توتیای فروغ چون کلام طفیلی
با نجام رسید مقصود جبنایندن وقتیه سوانح بدخشیه حضرت جهانبانی را اختر
اجمال کشیدن نا گزیر است **معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و فرخ فتح
نزول در اقبال بکابل** چون بسعادت روز افزون همت جهانگشای عرصه اندراب
مخیم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد و میرزایان برهنمونی سعادت کونین مقدم

والای آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند چنانچه آنحضرت اندک
فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطر حق شناسی و نیتی نظام بخش از راه
کوتل هندوکوه عزم توجه مصمم فرمودند چون گروهی از مشاقان تیره رای قریب کابل به
آنحضرت بجهت انتظام ظواهر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان نصرت فرود آمده بر
زمین طبیعت روزگار نشسته سوگندی که در ظاهر پرستان سلسله صورت معتبر است
در میان آورده در مقام آن شدند که هر گروهی را بطرزی مخصوص سوگند دهند که در
یکجهتی و یکدلی همراهی نمایند و فرمودند که اگرچه نگارنده صور حقایق اشیا قلم صنع
الهیست و پدید آرنده اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات برجاده صداقت
و صفای توفیقات ازلی و خاطر ملکوت ناظر ما از همه جمعیت لیکن میخواهیم که
دلهای اهل روزگار که جز سبب در نظر اندازند اندکی بجمعیت گراید و چهره
راستی در آینه احوال ایشان جمال رستی نماید درین اثنا حاجی محمد خان کوکی
که نقد عقل ادب شناسی داشت و نقد دل اخلاص گزین بعرض رسانید بطوری که حکم میشود
همه سوگند میخورند لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه ما دولتخواهان از عالم خیر
اندیشی صلاح دولت در کاری ببینیم و بعرض رسانیم گوش توجه داشته بعمل
اندر آورند میرزا هندال که از عالم حیثیت عزت بهره و از ملک معامله فهمی نصیب داشت
گفت حاجی محمد این چه طرز حکایت گفتن و کدام قسم حرف زدن است هرگز خادمان
بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال این سخنان گفته اند آنحضرت که معدن مروت
و بحر فتوت بودند فرمودند که همچنین باشد بهر طور که خاطر حاجی محمد خواهد و از عالم
دولتخواهی بعرض رساند آنچنان کنیم بعد از تشیید مبانی عهود و تاکید معانی میثاق
از آنجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند چون موکب عالی نزدیک به اشترگرام رسید
میرزا کامران بدستور معهود از نامعامله فهمی آماده پیکار گشته و جمعیت سرانجام
داده روی بموکب عالی آورد و چون اندکی مسافت ماند حضرت جهانبانی عواطف
ذاتیه را منظور داشته میر شاه حسین برکه را که از اجله سادات ترمذ بود پیش
میرزا فرستادند و نصایح ارجمند که گوشواره گوش هوش اهل دولت و اقبال تواند شد
فرمودند خلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از

ازنکی

فرزانگی دور است حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود حقوق قدیمه و جدیده را مرعی
داشته طریق مصالحت و سبیل مخالفت پیش گیرد و در تسخیر هندوستان یکدل شده
همراهی گزین شود سید او آن رسالت را بواجبی ادا نموده صلح و صلاح را قرار داده
او بشرط آنکه چنانچه قندهار با آنحضرت تعلق دارد کابل بمن متعلق باشد باین شرط
عهد در ملازمت بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردم چون آنحضرت در مقام
رافت و عطوفت بودند فرستاده را مرتبه دوم باتفاق مولانا عبدالباقی
صدر فرستاده پیغام دادند که اگر درستی و راستی را آهنگ مصمم است میخواهی که
کار او یکجهتی سپری شود صبیه رضیه خود را در حباله ازدواج گوهر یکتای خلافت
یعنی حضرت شاهنشاهی در آر تا کابل را ابا بهما عنایت فرمایم و با تو از روی وفاق
و اتفاق ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شویم و آن ممالک را که محل شرور
و آفات شده مقام امن و امان سازیم هم کابل در معنی از ما و تو باشد
و هم هندوستان میرزا میخواست پذیرای نصیحت هوش افزا گشته مواعید دولت
افزای پادشاهی را بگوش جان جای دهد لیکن قراجه قراخت که مدار کار
و بار میرزا برو بود قبول نکرده گفت سرباد کابل القصه چون درین روز لشکر بلند
مقابل میرزا بود که بتجارب دانایان اختر شناس مواجهه آن جنگ کردن
خود را بدست خود شکست دادن است میرزا بلطایف الحیل جنگ را بروز
دیگر می انداخت و لشکر فیروزی منتظر خواهان جنگ بودند لیکن حاجی محمد خان
میخواست حضرت جهانبانی مراعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشته
دولتخواهان حساب دان همت در نصرت بسته عرصه آرای نبرد را سعی مینمودند
درین اثنا خواجه عبدالصمد و جمعی دیگر که در جنگ قپچاق از ملازمت دور
افتاده بودند فرصت غنیمت دانسته بشرف ملازمت پیوستند بعد بر هم
خوردگی لشکر مخالف را بموقف عرض رسانیدند تمی ارزو گذشته بود که قدم
وثوق در رکاب عزیمت آورده بتسویه صفوف و ترتیب آداب جنگ از میمنه و میسره
و قلب توجه نموده سامان لیست فرمودند قول عساکر والا بوجود مقدس پادشاهی محبه جلال
یافت و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت و جوانغار باتفاق میرزا هندال

صورت گرفت و هراول شجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم مشغول شد و التمش بتوره حاجی محمد بخشی
بهادران کارزارهای مستحکم گشت و از اینجانب قلب میرزا کامران بود و میمنه
میرزا عسکری و میسره آق سلطان هراول قراچه خان افواج طرفین برشال کوه
آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند مهتر سنبل که جمعی از ملازمان اخلاص
انتساب که بضرورت بعد از قضیهٔ قبچاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند
جلو ریز تکبیر آمده داخل لشکر ظفر انتظام شدند و نزدیک جوی موری اول آرام
از فرط دلاوری پیش دستی نموده نزدیک هم شدند مهتر سنبل که بعد از آن بیاری
افواج قاهره متعاقب در آمدند و سپاهیان جانسپار از جانبین در آویخته حملهای
مردانه های سرگرم کارزار شدند درین اثنا سر قراچه قرابخت بریده پیش حضرت
جهانبانی آوردند و همگنان از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشید
حکم عالی شد که سر شوریدهٔ این حرام نمک را از دروازهٔ آهنین کابل
بیاویزند که موجب عبرت خودسران بد نفاق تنبیه گردد و آنچه
او بزبان خود فال زده بود که سر ماست و کابل آن قول بعمل در آید و از
ثقات چنین مسموع شده که محمد قلی از مخاذیل میرزا این فتنه انداز را
گرفته میخواست که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانبانی آورد که
قنبر علی سهاری که از ملازمان میرزا هندال بود و در قندهار قراچه برادر
او را کشته بود از عقب میرسد و طاقیهٔ او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند
و میشکافد و سر او را بریده بملازمت می آورد و درین عرصهٔ دار و گیر و مصاف
زد و برد که اولیای دولت آخرین کار دانسته بجانبازی کمر همت بسته بودند میرزا
کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد و از کوتل نارنج بجانب افغانستان
آواره شد لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست
آوردند و اعدای دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان قهر گشتند و جمعی نقاب
خجالت بر روی فرو هشته و اشک ندامت را شفیع خود ساخته بهزاران ملامت
در زمرهٔ اولیای دولت انسلاک یافتند و میرزا عسکری بدست بهادران
عسکر اقبال افتاد و چنین فتحی که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه تواند شد تا بکار

از پرده

از پردهٔ غیب روی نمود و سرمایهٔ هزار گونه شادمانی شد اما خاطر قدسی آثار از یکدانهٔ آن
گوهر تاج شهریاری و اکلیل تارک تاج تاجداری یعنی حضرت شاهنشاهی بغایت
نگران بود که بسمع اقدس رسانیده بودند که این نوبت میرزا کامران آن والا قدر
عالی شکوه را همراه آورده است و باطن اقدس از توزع و تفرق بهیچگونه تسلی نمیشد
تا آنکه حسن اتفاق آن گل گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس در آوردند مقدم
آن نور دیده را مقدمهٔ سعادت و اقبال دانسته بر سلامت حال و حصول آمال سجدات
شکر بجای آوردند و از غایت شوق بی اختیار آن نور دیده را در آغوش در بر گرفتند
و بعد از ادای آداب شکرگذاری الصدقات و خیرات که شکر عطیات اقدام فرمودند
و دلهای غربا و فقرا و ارامل و ایتام را بفیض احسان و انعام بدست آوردند
و هر یک از بندهای جانسپار را چه از نزدیک کامیابی دیدار آن قرة العین خلافت
و چه بعنوان جلدوی نیکو خدمتیها بتفقدات خسروانه پایهٔ امتیاز بلند ساختند در زبان
مقدس حضرت جهانبانی گذشت که بعد ازین در هیچ یورش ازین نوباوهٔ چمن خلافت
جدایی نخواهیم کرد و قدم سعادت اثر او هزاران دولت و میمنت مطویست و در یورش
این فتح را چند از میامن قدوم این گوهر والا میدانیم و مقارن این حال مسرت
طراز دو شتر صندوق بار بی ساربان در خیمه گاه پدید آمد حضرت فرمودند که بی کسی کاره
می کرد الحمد لله همین دو شتر بار بست این دولت خود متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که اینرا
بنشانند و بار بگشایند و ببینند که درین صندوقها چیست از اتفاقات حسنه آنکه کتب خاص
پادشاهی که در غنیمت قبچاق از دست رفته بود بتمام و کمال درین چند صندوق بود و باعث هزاران
شادمانی شد و خواجه قاسم چهره بیوتات که افروزندهٔ آتش فتنه بود در اشتعال نایرهٔ این قتال آتش
اعمال خود بسوخت و موجب تسکین سورت شور و شر گردید و او را از روز بلخ و فیروزی دماغ
چاره بیکاران مجلس آرای عیش و عشرت بوده چون بلباس توقیعات ازدری ابواب نصرت
گشوده گشت و شور انگیزان فتنه اندوختن افسانه و روز دیگر بساعت خجسته کابل مهبط
برکات قدوم گرامی و مورد سعادات جاودانی شد اول از ارک کابل نزول سعادت اتفاق
افتاد و مخدرات تتق عصمت سعادت حضور دریافته شاد کامیها نمودند و بعد
از آن بطریق معتاد از تنهی زار القدوم میمنت کشش طراوت کشیده در آنجا بسرانجام ولایت

و رعایت رعیت و مراعات نیکو خدمتان یکدل و بر انداختن منافقان دو رو یا اهتمام فرموده
دین دار بیک و حیدر دوست و مغل قاچی و ست علی قورچی را که کفران ازانها حرام نمکی
ظاهر شده بود دهلاح حال آنها و مردم منظور داشته بیاسا رسانیدند و همت والا والاد
دو دمش کاشته معدلت پراکنده و میرزا سلیمان را مشمول اشراف عنایات تخت
رخت بدخشان فرمودند و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاه داشته
بعد از تمهید بساط نشاط بر افزایی مقدمات مواصلت اختصاص بخشیده به بدخشان
فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود آیین شایسته عفت قباب بخشی بانو بیگم را که صبیه
قدسیه خاندان خلافت لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید و ضمیر جهان آرای
بهمت انتظام مهام حال و مال داشته هر کدام از ملازمان عتبه خلافت را بفنون مهربانی
شرف اختصاص بخشیدند **اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهی
و تعلق نمودن دودمان بساط اگاهی** در بنولا که بتایید الهی ازالملک کابل مقر
اورنگ سلطنت و مهبط انوار خلافت شد بجهت انبساط خاطر موضع چرخ را که از تومان
لهوکر است نامزد حضرت شاهنشاهی ساخته تا آن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند
کارشناسان آگاه دل ازین عطیه غیبی بفرمانبرداری چرخ فال زده کوس شادمانی بر
چرخ نهم بلند آوازه کردند و وکالت در خانه که اعظم تربیتها و اشرف خدمات است بحاجی محمد
خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند اما از آنجا که او از تنگ حوصلگی بدمستی
و مغرور اعتبار شده بود اندیشهای نادرست او را همواره در زندان غم میداشت
و پیوسته ناسپاسی کرده خواهشهای دور از کار که کار مستانست بظهور می آورد و حضرت
جهانبانی از علو همت و فراخی حوصله که جهانی بیکران بود دیگر زاینده چه نیت هر آن
زمانه کامکاران بود که نهال وجود آن را که دست پرورده صنع یزدانی و نهال
برومند جهان چمن تقدیر است بهر لغزشی از پای نتوان افکند علی الخصوص کسی که در میان
اقران بفزونی عقل یا فراوانی شجاعت یا اعتباری دیگر از صفات کمال و صنایع
شریفه امتیاز داشته باشد اما آن بکوهری دولت آز تیره بدبختی و بیخردی این
زبونی انگاشته از اسباب مزید جنون خود میساخت و آن حضرت همواره اغماض
نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند و بالجمله در آن ایام سعادت فرجام بو

ابواب

ابواب اوده و همشی و اسباب لطف و قهر که سررشته نظام عالم و عالمیان بآن منوط و
مربوط است گشاده و جهت بخشش پراکندگیهای زمانه و سرپرآرای فرمانروایی فرمان
روای بودند میرزا کامران بعد از شکست از موضع اشترگرام بدترین حالی که از
تاریخ حق ناشناسی توان شمرد و از ثمرات کافر نعمتی توان داشت با هشت
نفر که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمرتاش اکه
و قتلق قدم و علی محمد و جوکی خان و ابدال و مقصود قورچی باشند از جانب ده سبز
خود را سراسیمه در میان افغانان کشید و میرزا هندال و حاجی محمد خان و خضر خواجه
خان و جمعی که بتعاقب ایشان شتافته بودند اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده
مراجعت نمودند افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند و میرزا
باندیشه آن که مبادا کسی بشناسد چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد
هندرآوری که از ارباب معتبر افغانانست رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور
داشته در مراعات احوال میرزا شد و میرزا ازین حوادث که هر یکی تنبیه هوشمند تازیانه
قوی از بهر عبرت گرفتن بود از خواب غفلت بیدار گشتن اصلا متنبه نشده باز بر سر
غفلت خود شتافت و طایفه از سپاهیان آدم صورت که از دل حق شناسی
داشتند و از چشم حیا برشت و همیشه کار ایشان فتنه سازی و حیله اندوزی بود از
راههای او بار گرد میرزا فراهم آمدند چون این خبر در اردوی معلی رسید اهل نفاق
را باز از کرم دار باب اخلاص را جگر خون شد در چنین وقتی که آتش آشوب و فتنه
زبان آور بود حاجی محمد خان بی رخصت برخاسته بغزنین رفت حضرت جهانبانی
بمقتضای زمانه سازی و کمال قدردانی اینچنین حرکت شنیع را از خنک انگاشته
التفات نفرمودند و بجهت دفع و رفع میرزا کامران جمعی از متابعان عتبه علیه مثل
بهادر خان و محمد قلی برلاس و قیدوق سلطان و جمعی کثیر از بهادران جان سپار را
تعین نمودند چون عساکر اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسر درهای علیکار
و علی شنگ کشید امر انبغاف افتادند میرزا آن حدود را گذاشته بکلان افغانان
خلیل و مهمند پناه برد پریشان روزگاری چند که بر دگرد آمده بودند باز از هم پاشیدند
و افواج قاهره از موضع غزنه و تهیدان بشج و نصرت مراجعت نمودند و چون خاطر اقدس

از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید استیناس میرزا سلیمان و ازدیاد عواطف
خسروانی نسبتی بخاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت مآب بی بی
فاطمه را بجهة خواستاری خانم صبیه میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند که چون این
نسبت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن شود و میرزا سلیمان را
اتفاق التیام بتازگی استحکام یابد و میرزا عسکری را باو سپردند که بمیرزا سلیمان رسانند
و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ بمحمل سفر حجاز بفرستد
و میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامی داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرونگذاشت
و امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان کرد و میرزا از ندامت
و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد و نزاد و راحله ناشکیبائی قدم در مرحله
این سفر دور و دراز نهاد و در سال نهصد و شصت و پنج در میان شام و مکه بیابان عمر او در
مسافت رند کامش آنجا سپری گشت و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانبانی
را بآمدن مقدسات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و کلان سال شدن آن
عفت قباب قرار داده با عرضه داشتی مشتمل بر عجز و انکسار آمدها را با حترام باز
گردانید توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی باطفای نایره میرزا
کامران بار دیگر ازانجا که عادت را طبیعت خامسه گفته اند هر که بعادت بد معتاد شده
مثل کژدم در نیش زدن بی اختیار است فکیف حبی که در نهاد خود بد اندیشی و شرارت
انگیز واقع شده باشند و در مزاج ایشان عادت با طبیعت اتفاق نموده
باشد بنابرین مقدمه حق اساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود دلیل
گشته حرکات ناخوش خود را وسیله سزای خویش گردانید و جمعی از افغانان خلیل و مهمند
و طایفه از اوباش که نیک از بد جدا نتوانند کرد بخود همراه ساخته در مقام تاخت
و تاراج در آمد و حضرت جهانبانی که آرام بخش زمین و زمان بودند و دفع
این شورش از عبادات دانسته عزیمت توجه بر امل قرار دادند خواجه اعتبار
و میر عبد الحی را که از مقربان بساط عزت بودند بغزنین فرستادند که منشور عاطفت
رسانده حاجی محمد را از ظلمت بد اندیشی بنور حق شناسی هدایت کشند و تا متوجه
شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با جمعی

از اوباش بی سر و پا قلعه را که نزدیک جهار باغ در حوالی جلال آباد است محاصره نموده
آنحضرت بآمدن حاجی محمد خان مؤید ناشده بسرعت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند
میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگی فرار نموده باز خود را بسر دره های کوه
کشید و ازانجا براه بنگش و گردیز شتافت که شاید خود را بحاجی محمد تواند رسانید
که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکی داشت و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام
ادبارش قریب رسید اندیشهای فاسد از باطن خبیث او بیشتر از بیشتر بظهور
آمدن گرفت و فرستادهای پادشاهی الجرف و حکایت نارات و وعده آمدن
دروغ رخصت داد و قاصدی پیش میرزا کامران فرستاد که تا کی در کوه و دشت
سرگردان باشند رو خود را باین حدود رسانند تا باتفاق کاری ساخته آید
قضا را بیرام خان که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود بغزنین رسید حاجی
محمد که با خان مذکور توقان بود باستقبال رفته که بترانه اظهار محبتی نمود که بهانه
ضیافت درون قلعه سد نماید و خان متوجه قلعه بود و میر حبشی که همراه حاجی محمد خان بود
اشارتی بخان کرد که خان ازان اشارت بر عذر و کید او مطلع شد عذری
پیش آورده فسخ رفتن قلعه نموده بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد و حاجی محمد را
بطایف الحیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشت مشعر بر آمدن
خود و آوردن حاجی محمد ارسال داشت و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند
که میرزا کامران یک منزلی کابل رسیده رسیدن خانخانان و آوردن حاجی محمد خان
شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لمغان کشید روزی حاجی محمد خواست که از دروازه
آهنین بکابل در آید خواجه جلال الدین محمود که حکومت کابل داشت و متوهم بود نگذاشت که
درون قلعه در آید و سخنان درشت پیغام داد آن خیره روی تیره درون هم غلبه کرد
و بهانه شکار فرا بیغ روان شد از کوتل منار گذشته خود را بیابان قوجغار رسانید
و از دامن کوه بیزادی و لله بطریق ایلغار بغزنین شتافت مقارن این حال آیات
نصرت اعتصام حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود
در سیاه سنگ نزول اجلال فرموده بیرامخان بعز بساط بوسی سربلندی یافت و حضرت
جهانبانی حکم فرمودند که بشهر کسی در نیاید که تعاقب میرزا مینماییم تا یکبارگی خلق خدا

از تفرقه بهره‌ور نجات یابد لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق اولیای دولت
ارزانی داشته میرامخان را بجانب حاجی محمد تعیین فرموده و چنان ظاهر ساختند
که تا بطریق مدارا تمکار ساخته شود و پرده از روی کار برنگیرد و بهر رنگ برآید
حاجی محمد را بیاورد و میرامخان بتدبیر شایسته او را بخود رام ساخت و بعد از عهد
و سوگند حاجی محمد در موضع کلکتا آمده خان خانان را دریافت و خان خانان او را
همراه گرفته فرمان روای جرم بخش را عذرخواه آورده استعفای جرائم او نمود
و بعد از ان بچهار پنج روز بجانب لمغانات که گذرگاه میرزا بود نهضت عالی اتفاق
افتاد و با وجود آنکه بتازگی چندین تقصیرات حاجی محمد بخشیده بودند آن قبایح
خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه کام جرأت نهاده هر کار شنیع بظهور
آورده گرفت و خاطر مقدس آزرده ساخت و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم در
گذرانیدند و چون رایت اقبال بجلال آباد رسید میرزا به تنگنای کنور و نورگل
گریخت و هر کدام از متمردان فتنه انگیز بگوشه خزیدند خان خانان را با جمعی کثیر بر سر
میرزا تعیین فرمودند میرزا کامران بودن در حدود کنور و نورگل بخود قرار نداده
بجانب نیلاب شتافت و خان خانان مراجعت نموده در دکه [?] به زمین نورگل ملازمت شد
و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برادرش
شاه محمد که در بدآموزی و بی اندامی استاد حاجی محمد توانند شد حکم کشتن فرمودند
این دو برادر ناحق شناس که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته اند و جز
و از طریق ناسپاسی میرده [?] و در عوض کالای خود بهای فراوان چشم داشته کفران
نعمت میفرمودند گرفتار بار خود آمدند آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که اینها
خدمت فروشان پست فطرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمت که کرده اند در
طوماری تعلم آوردند یکی از حقیقت شناسان لب با ملازمت جرایم و گناهان ایشان
در کتابت آرد تا بمیزان عدالت حقیقت احوال این دو بد سرشت بر عالمیان هویدا گردد
نامهٔ اعمال حسنهٔ ایشان نانوشته ماند و از سیات آنچه در محضر تحریر آمد صد و د
گناه بزرگ بود که هر یک از آن باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموس کردن میشد
سبحان الله یک آدمیت که از نیکو خدمتی سرافکنده و از آن محل باشند که مبادا

در راه

در راه خدمت نظرش برکار افتد یا ساده لوحی را مغلطهٔ خدمت فروشی یابد مستی در حق او
استوار گردد و هر چند شایستگی خدمت افزونتر اندیشهٔ این کار فراوان تر
و یک آدمیت که تا کرده را ناکرده [?] رایگان کرده میفروشد و بدکرداری را به نیکوکرداری
آرایش داده و از ابله طراری چشم بر احسانها داشته در مقام خود آرائی برمی آید
و چون این محاسبه حقیقت نفس الامر بر عالمیان ظاهر است که این دو پلید دولت
سزاوار باد افراه بدیهای خویشند وقت است که از خبث وجود ایشان پاک شود
نفس بهیمی و سبعی را که در پنجرهٔ هیولانی ایشان سرایت [?] داشت به بندکمند از پیکر
آدمی صورت انسلاخ داده بمحل لایق جای دادند و این رای که عالمی را از خبث
طبیعت خلاص بخشیدند و غزنین بهادرخان قرار گرفت و هم جاگیر او برخی از
ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان در ان حدود بسیر و شکار اشتغال
فرموده بزم آرای طرب و ترتیب افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند و در اوایل
موسم بهار که هنگام اعتدال امتزاج عناصر بود افغانان بی اعتدال که همواره
در ان حدود تمرد و سر برداشته فتنه انگیزی و فساداندوزی میکردند جمعی با دراک
دولت ملازمت و احراز سعادت آستان بوس سرافراز گشتند و گروهی بوسیلهٔ
عرایض و پیشکشهای لایق در زمرهٔ اهل اطاعت درآمدند و گرد فتنه و آشوب میرزا
فرونشست حضرت جهانبانی از راه بادیج [?] ... بنزول سعادت فرمودند
و در ان شب که موکب عالی بنواحی بادیج [?] بود برف و باران عظیم شد و جمعی تا این
رسید و بعد از استیفای سیر و شکار دارالملک کابل مستقر دولت شد و پرتو
بانتظام مهمات قندهار رخصت یافت و خواجه غازی جهة رسالت فرمان روای
فرمان روای ایران بجانب عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرامخان مرخص شد
و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لهوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند
و قندز که میرزا داشت بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت میرزا هندال بتعزیت [?]
مرخص شد و میر برکه بقندز رخصت گرفت و جوی شاهی را که بجعفر خواجه خان
قرار یافت پیشتر از آنکه میر برکه با آنجا رسد میرزا ابراهیم قندز را از محمد طاهر خان
بشون [?] و فسون گرفته بود و میر برکه گشته بکابل آمده حضرت جهانبانی خدمات پسندیده

میرزا را شنیع معامله او ساخته آن محل را باو واگذاشته و درین ایام بوسیله خواجه
عبدالسمیع شاه ابوالمعالی در مجلس معلای پادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد
شاه ابوالمعالی خود را با سادات ترمذ انتساب میداد و حسن صورت آن نیک
سیرتان جز اندیشه او را اشتباه نیک ذاتی می انداخت و بی باکی او بر شجاعت
محمول میشد و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت چنانچه
مجملی از بد سیرتیهای وی و از سرنوشتهای او در جای او گذارش خواهد یافت

نهضت موکب مقدس جهانبانی جنت آشیانی جنگ و شورش میرزا کامران و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزی چند در زاویه خمول
و گمنامی بسر میبرد تا آنکه در بیولا باز خاطر آرمیده از جز شور انگیز او سر تیم خوردگی
پیدا کرده از صادر و وارد بسامع علیه رسید که باز از حدود نیلاب مراجعت نموده
باتفاق طایفه از اوباش در حدود جوی شاهی سر فتنه برداشته آنحضرت میرزا
هندال را از غزنین طلب فرمودند و جاگیرداران نزدیک را حکم یورش شد
و در اندک فرصتی میرزا هندال بعز بساط بوس سرافراز گشت و فدائیان حق شناس
و نعمت شناسان لشکر پیرای گرد آمدند و حضرت جهانبانی بعزیمت اطفای
فتنه نهضت اعلام والا فرمودند از استماع توجه موکب عالی میرزا کامران
ناکامی خود را گوشه کشید و در زمانی که رایت اقبال نزدیک سرخاب رسید حیدر
محمد اخته بیکی با اکثری از کهای افغانی بیشه منصب هراولی اختصاص یافته
پیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آبی که میان سرخاب و گندمک واقعست فرود
آمده بود میرزا کامران که در خود مقاومت جنگ صف نمیدید ره شبیخون آورد
و حیدر محمد از روی هنرپروری خود داد دلاوری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود
و زخمهای نمایان که طغرای سرخ روی صوری و معنوی باشد برداشته ثبات پای
مورچه های خود را نگهداشت اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کامران
ناخرسند سرانجام بازگشت و بعد از چندی روز که موضع جریاره که از توابع ننگنهار است
مضرب خیام دولت شد از آنجا که حزم و احتیاط از لوازم کار آگاهیست مرچلها قسمت شده
خندق و دیوار بستی سرانجام یافته بود آخر شبهای روز دو افغان آوردند که امشب

میرزا کامران

میرزا کامران با گروهی انبوه از افغانان قصد شبیخون دارد حضرت جهانبانی این آگاهی
بجای آورده هر جا مردم یقین فرمودند شب یکشنبه بیست و یکم ذی قعده نهصد و پنجاه و
هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان بر اردوی
ظفر قرین ریخت حضرت جهانبانی بر بلندی که عقب دولتخانه بود سوار دولت شده
ایستادند و غره جبهه عظمت و دراف خلافت حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند
ملازمان عتبه علیه هر کدام در مرچل خود قواعد حراست و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند
و پای تمکین مستقیم داشته دست اهتمام میکردند تیری باو رسیده شهید گشت و همچنین بازار
کارزار گرم بود تا آنکه ماه مهر که آینه دار عالمست از مطلع اقبال سر بر کرده روی زمین را
به پرتو شعشعه جهانتاب روشن ساخت و نور فتح و نصرت از ناصیه دولت درخشیدن
گرفت و سپاه خصم هزیمت را غنیمت شمرده و هر کدام پشیمان و پریشان گوشه کنار
بدر رفت و اولیای دولت کامیاب کامکار گشته لوای جمعیت برافراختند خاطر تمکنان
باطمینان هم نشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بدرود کردن میرزا هندال خراب آباد
جهان را بمسامع عز و جلال رسید عیش باطن تلخ شد و سرور خاطر بحزن مفرط مبدل
گشت آری رسم این جهان فانی همین است که اگر نفسی بشادی بر آید زمان دیگر دود
اندوه از سینه سوختگان علم بر آرد · فلک چشم از صبح روشن نکرد · که شام از شفق خونچکان نکرد
نه شادی را دران محال مهلتی و نه اندوه را دران رخصت اقامتی میرزا اگرچه زین جهان بی
ثبات گذشتنی درگذشت اما سعادت شهادت دریافته هم نیک نام ملک صورت شد
و هم در عالم معنی بلند پایه گشت زهی اندک پذیر بسیار بخش که بر مثل جان مستعار
چنین دولتهای پایدار بخشد آنحضرت که معدن حق شناسی بودند از فوت چنین برادر
ارجمند انقدار متحسر و متاثر شدند که بعبارت و اشارت در نیاید و از انجا که خرد
والا و دیده دوربین قرین روزگار آنحضرت بود از جزع و فزع بصبر و تحمل گرایید
بنزهت سرای رضا و تسلیم چاره گر خود آمدند و شرح این سانحه جانکاه آنکه میرزا هندال
از استماع خبر شبیخون اهتمام مرچلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای
افغانان برخواست و در هر مرچلی چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که در گفت
نگنجد و جمعی کثیر از افغانان در درون مرچل میرزا در آمدند شب تاریک بود میرزا دفع

کشادند و آتش محاربه و قتال
اشتعال داشت و در اثنای
این غوغا و آشوب عبدالوهاب
بسالول کرد در مرچلها
گشته اهتمام صح

این گروه سیه روزگار اهتمام مینمود مردم سراسیمه بخبرداری اسبان خود شتافتند درین اثنا
میرزا خود روبروی افغانی شد و بزم کوکه وچندی دیگر شرمنده نامردانگی وخجلت زاده بد
ذهنی گشته دکار زار تیر وکمان گذارنده یکی نفس نفیس آویخته بر در بازوی آن آزاد
مدبر را انداخته وبرادران تیره بخت جرنده نام افغانی از قبیله مهمند میرزا را بسافر
ملک تقدس ساخته بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغان دیگر
آویزی کرشتهای خاصه میرزای دراینجا بود گرفته پیش میرزا کامران بردند انست که
باکه این بزد چند ولتی باخته است وتقریر واقعه نمود میرزا را که نظر بر آن شست
او بر افتاد دانست که قضیه چیست دست بر زمین زد که میرزا هندال شهادت
رسیده است القصه روح میرزا دران تاریکی شب با دانشگی بعدم آباد شکبر
بلند کرده وهمان طور قالبش افتاده بود درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم
برگشته می آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را بنظر در آمد که افتاده قماقی سیاه در بر دارد
وچون شب تاریک بود وشورش باقی چنانچه باید متوجه نشد باز بخاطرش رسید
که میرزا هندال جبه سیاه پوشیده بود تفحص میکرد ده ملاحظه میکند میرزا را می
شناسد از روی صبر وآهستگی که شعار خردمندان است میرزا را بر دوش
بخرگاه ایشان آورده ودر آنجا بدربانان سپرده واز حسن تدبیر در اخفای این
واقعه جانکاه کوشیده درچنین شورش وآشوب اعدا خوش وقت وچیره دست
نشوند واولیای دولت بیدل وخاطر شکسته نگردد واظهار کرد که میرزا اتروا
کرده اند وضعف دارند وبقدر زخمی رسیده کسی درین نواحی شور وغوغا نکند وچون
بر بلندی برآمده از جانب میرزا امبارکباد فتح میرسانند وبرخاطر اشراق پذیر
حضرت جهانبانی پرتوی ازین معنی تافت القصه تابوت میرزا را در جوی شاهی بامانت
سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند در گذرگاه نیز بر قد مقدس حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی پایان پای آنحضرت مدفون ساختند وملا خورد زرگر که از
منتسبان میرزا بود مرثیه گفته مطلعش اینست   سیلی خون جگر بر مردم چشم شبخون زد
بسیاه دیده ازاد شد چون خیمه بیرون زد   واین تاریخ نیز از وست   هندال محمد شه فرخنده نیت
ناگه زقضا شهید شد در دل شب   شبخون بشهادتش چو گردید سبب   تاریخ شهادتش زشبخون بطلب

و میرامانی

و میرامانی منجم بطریق تعمیه این تاریخ گفته که ع سروی از بوستان دولت رفت   ولادت
میرزا در نهصد وبیست وچهار بود ودرین باب گفته اند   کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ
سال   وحضرت جهانبانی روز دیگر بمیمنت نزول اقبال فرموده که خاطر جهان
پیرای یکبارگی از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دار الملک کابل را القرموکب
عالی مهبط امن وامان ساختند **اختصاص یافتن ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی وارتفاع منزلت بعضی مستعدان دولت بخدمت والا**
چون آثار بزرگی وفرمان روائی از پیشانی نورانی آن نوباوه شجره سلطنت وجلال
وگلدسته خلافت واقبال یعنی حضرت شاهنشاهی از صغر سن در ریعان حال
ظاهر بود درین زمان که از عمر ابد پیوند آنحضرت سال نهم بود جمیع علاقه
میرزا هندال را با تمام محال جاگیر میرزا از غزنین وغیر آن نامزد حضرت
شاهنشاهی فرمودند تا ورزش فرمانروائی نموده در ضبط وربط مردم آثار
لطف وقهر ظاهر ساخته در تنسیق وانتظام این سخن عمل جزوی استعداد اراء
کل باشند واز غرایب قضایا انکه پیش ازین بچند روز در شبهای از دهای
که در ملازمت حضرت جهانبانی سوار دولت میرفتند دستار آن بود وپدید دولت
که افسر تارک سعادت کونین تواند شد جای خود گذاشته بود میرزا هندال
حاضر شده از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را دران ازدحام عام از سر خود برگرفته
بر فرق فرقدان سای آنحضرت نهاده بود ودر چنان بارگاه جلالت از چنین سانحه
تفال جسته ایام تاجداری وفرماندهی شاهنشاهی را تردیک شمرده مسرت پیرای
خاطر بودند حق جل وعلا از یمن این مجسته عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجه شهادت
که عمر باقی وعیش ابد عبارت از انست سربلند گردانیده وحضرت شاهنشاهی
که نوز پرورده الهی اند بر گردآوری دلهای مردم چندان آثار بزرگی ومهربانی وقدر
دانی وقدر شناسی وآدم شناسی بظهور آوردند که آن مردم داغ میرزا هندال
از خاطر بر آمده وبمسرت جاوید کامیاب شدند   الهی تا جهان زاب ورنگست   فلک را دور
گیتی را درنگست   ممتع دارش از عمر وجوانی   زهر چه بیش فزون دهاد کامرانی   وعموم جاگیر
میرزای مغفور که در ملازمت حضرت شاهنشاهی در سلک پیش قدمان را ما حلقای منتظم گشتند

پیوسته بر فلق شتر عجب فطرت نظر گماشته تفرج گری عجایب قدرت میکردند در شکل و شمایل اعجوبه شتر که بزرگترین جانوران آن سرزمین است نظارگی و تماشایی می‌بودند و در اطوار سلوک او دلیش نهاده‌اند او را از بار کشی و بردباری و فطر رضا و تسلیم و کمال اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش بدست کودکی باشد و قناعت بر خار خوردن و صبر کردن بر بی آبی اندیشه‌های معنوی در صورت بازی و پیرایه مجازی می‌فرمودند و همچنین خیل بر حشرت اسب تازی که اعظم اسباب باشد و سرافرازیست می‌گماشتند و گوی کمالات و هنر پردازیهای صوری و معنوی را بچوگان امداد قدسی و تربیت ازلی می‌ربودند و گاه از بال گشادنهای همت در فضای هوای حق شناسی هوسی کبوتر بازی بخاطر ملکوت مناظر آورده جهت دل بالی رمیده و انزوای افتادند و از شوق و وجد ظاهری این مشتی بال و پر بمواعید ذوقی شوق ارباب کمال بی پرده شوق پرداز عالم معنی می‌بودند و از طیران این طایران اوج علو دل بر بلند پروازیهای تیز پران نمای مقدس در لباس بازی کار عبادت سامان میفرمودند و گاه به یک دو دانی میل فرموده کار نفس می‌پرداختند بصورت یک بازی بود و بمعنی نفس آرایی بظاهر دل به یک بسته بودند و بباطن دل در اخلاق ملکی او حاضران بساط را راه‌بری گشتند و هر چند در پرده بیگانگی نکابوی میفرمودند و خود را بلباس ارباب ظاهری جلوه دادند اما خوش‌خویی درویشانه‌ی را شوان پوشید پیوسته فر ایزدی از ناصیه سعادت پیرای آنحضرت می‌تافت و شمایل شیوای صورت و معنی از چهره پرنور آن برگزیده حق هویدا بود روزی چند بدامن کوه سپید سنگ بشکار اشتغال داشتند بدست هر یکی از خدمتکاران نزدیک سگان شکاری سپرده بودند که بتعادل باشند و جای بالای کوه تعیین فرموده بودند که آهوان از دامنه بیابان آورند و چون آهوان استقبال رسید جمعی که گرفتار نفس شوم گرفتار بودند از کوتهی دریافت صورت حسن صوری را پیش نظر داشته بخوردنی مشغول شدند و شکار از وقت خود گذاشتند چون بحقیقت معامله آگاهی شد سلطنت معنوی در جوش آمد و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بطناب بسته در تمام لشکر بگردانند و چنان بر مسند قهر نشستند که کهن سالان کار دیده و را تنبیه شده انگشت حیرت در دهان ماندند چون این واقعه بسمع حضرت جهانبانی رسید

خاطر اشرف انبساط عظیم یافت و فرمودند که عنقریب بسلطنت عظمی رسیده کامیاب دولت جاودانی میشوند شاهم خان جلایر میگفت که روزی حضرت جهانبانی بمن حکم فرمودند که رفته خبر بیار که آن نونهال بهارستان اقبال چه میکنند و در چه کارند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده‌اند روی نورانی آنحضرت بغایت شکفته است و بظاهر چنان می‌نماید که بخواب رفته‌اند و در باطن با مقدسان ملاء اعلی در گفتگو شده دست مبارک ایشان گاه گاه بجنبش در می‌آید چنانچه از ارباب شهود در حالات مواجید بظهور میرسد و گاهی در همان حال از زبان گوهر افشان بظهور می‌آید ان شاء الله سبحانه خلاصه معموره عالم را در حیطه تسخیر در آوردم و حاجتمندان هفت اقلیم برآرم خان مذکور میگفت که چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید فرو رفته حیرت شدم و هیبتی عظیم بر من کار کرد نتوانستم ایستاد و گوشه رفته متحیر بودم چند مرتبه بدستور مذکور حرف سرای فرمودند و در آن ایام وضع پسندیده آنحضرت از کمال دوربینی و بلند فطرتی چنان بود که هر گاه کسی از خوشامد گویان تیره رای که خیر سود و زیان خود نشناسند بلکه سود خود را از زیان خود ندانند اظهار کردی که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند یا فرمانفرمای زمان گردند بغایت ناخوش می‌آمد و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود را دولتخواه می‌نمایند حاشا که از دولتخانه دولتخواهی خبری داشته باشند بشفقت رشتن حضرت جهانبانی بد من می‌اندیشند و سود و زیان دنیای مرا در زیان می‌اندوزند بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته سر شورافزایی دارند چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیت و خواهش اعمال ایشان مصروف رشد و کامیابی والد بزرگوار مصروف باشد و درازی عمر گرامیش خواهند که هر کس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود بنازند خرد والا و طینت پاک و فطرت درست این بزرگ صورت و معنی را بالجمله بزرگی و بختیاری از طرز نامده بوده نشست و خاست آنحضرت می‌درخشید آنچه بزرگان تجربه آموخته بسعی و فکر و نظر دریابند و بدست آورند این پرورش نظر ایزدی بادنی توجهی در بدیهه میسر بود و هر دانش و حکمتی که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواری فراهم رسد این مظهر غرایب قدرت را بی تأمل و تفکر دست میداد

حکمت البالغه این نوزباوهٔ سلطنت و خلافت چشم امید روزگار روشن ساخت و مظاهر
و مکامن متنوعه محتجب و مختفی بوده همواره درین احسن معنوی و حرز الهی از زحمت مکروه
بدخواهان ایمن میزیست **عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهود**
بر سر قبایل افغانان که کمینگاه فتنه میرزا کامران بود و فرار او بهندوستان
چون در موضع بهود موسم زمستان باخر رسید و صولت سرما بانتها پیوست و معلوم شد
که میرزا کامران با معدودی چند در قبایل افغانان بسر میبرد و اکثر امرا بر آن شدند
که میرزا اکنون قوت مقاومت و قدرت منازعت ندارد مناسب دولت آنست
که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کارداران کار آگاه آشفته عنان مراجعت بصوب
کابل معطوف سازند و فرقه از دور بینان بساط قرب معروض میداشتند که چون
هوا رو باعتدال نهاده که اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت یابد و قبایل افغانان
بتاخت و تاراج روند هر آینه مصلحت وقت خواهد بود و تا این گروه بداندیش که سرمایه
فتنه و فساد اند تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است
هم میرزا کامران که درین طوایف پنهان میگردد و اسباب تفرقه را آماده میسازد
بدست می افتد و هم بیخ آشوب منافقان دیگر بر کنده می آید حضرت جهانبانی
را این رای قوی تر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده بیدرقه فتح
و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبایل ارباب ضلال ریخته
بخار ادبار بر مفارق اعدا افشانند و نصرت سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی
بر سر قبایل ارباب ضلال ریخته عنان ادبار بر مفارق اعدا افشانند جمعی از بهادران
منصور و تیغ گذاران جرار مثل محمد خان جلایر و سلطان محمد قوقاق و شیخ بهلول
و شاه قلی نارنجی را با یتاشلیغی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر گردند و هوا
در آن اثنا بقدری برودتی داشت و راه دور بود بجهت آسایش خدم و حشم در میان
راه فرود آمدند و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند و چون قبایل جابجا پراکنده
فرود آمده بود معلوم نشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردد ماهم علی
ملیجاق و بابا خزانچی که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندادری میرفته اند
بدست اولیای دولت در این افتاده اند از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله

بسم علی ساعیلا میرزا در غلط انداخته غیر قبیله که میرزا در آنجا بود نشان داد بآن که
او نرسیده است بمیداند که چه میگوید میرزا در فلان قبیله است من سرکرده میروم در اول
صبح صادق پیشروان موکب دولت بنواحی آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج پرداختند
و جمعی کثیر را بوجهت آباد عدم فرستادند و زن و فرزند آن قوم فتنه نهاد را بند کردند
و در خیمه که میرزا بخواب رفته بود چندی بهادران از در در آمدند و شاه قلی نارنجی
از ملازمان اینجنین است که در آینده آن خیمه من بودم دو کس از آن خیمه بودند یکی بدست
افتاد و دیگری بعد اهتمام خود را بیرون انداخت چون پر توجه در پرده داری آمد ظاهر
شد که بدست افتاده یک ملوکست که میرزا با او رابطه نظری بوده و میرزا در رفته
بوده و جمعی از افغانان اوباش مثل شیخ یوسف کرانی و ملک سنگی و چندی دیگر جنگ
ایستادند و خاک رسوایی بر رو در شمار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال
بدست اولیای دولت افتاد و پیشتر از آنکه رایات اقبال برسد فتحی چنین روی داد
و میرزا که خود قرار بودن آنجا نداده متوجه هندوستان شد و چون خاطر
اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت و بعنایت ایزدی
فتحی غریب که مقدمه فتوحات تواند شد میسر آمد از این سرزمین ظفر آیین در ستکام
مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اقبال فرمودند و چون یقین پیوست که میرزا
بجایی که سزاوار ناسپاسان حق ناشناس تواند بود در آمده متوجه هندوستان شده
حضرت جهانبانی از آن منزل السعادت کوچ فرمودند باغ صفا که بهار چمن آرایش
طرب فزای خاطر و صفا بخش نگارستان بواطن تواند گفت بزم افروز محفل جاه
و جلال گشتند و چون ایام شکوفه بود و آغاز کوکبهٔ بهار و طراوت خیابان لطافت
جوی بار کرده کشتی ضمایر جمعی از مخصوصان را البسر کردگی علیقلی اندرابی را به دار الملک
کابل فرستادند که آن شکوفه بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی اکبر را با کوکلتاش
علیقلی اندرابی باتفاق مخدرات تتق عصمت و مطهرات سرادقات عفت بحضور اقدس
آورند تا بوسیلهٔ مشاهدهٔ بدایع نوبهار و مطالعهٔ صحایف گل زار لبراید و شناخت
نقشبند ازلی محرم گشته اساس شکر تمهید دهند در اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات
بشرف حضور و سرور ورود سعادت فرمودند و آنحضرت شکر مواهب نامتناهی که مستجاب

پادشاهی فراو نموده با جمعیت خود بدرمیرفت بمنعم خان و جمعی کثیر که از جلال آباد
متوجه موکب عالی بودند دوچار شد جمیع اموال واسباب او نصیبه این دولتمندان
گشت و خود زخمی گریخت و در اثنای زد و گیر و تاخت و تاراج و کلای سلطان آدم
گکهر که سر و سردار گکران بود عرضه داشت او را آورده شرف بار عزت یافت مضمون
آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باین حدود آمده است و مرا که هوای
درست میخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد اگر این حدود مخیم سرادقات
اقبال گردد او را بشرف بساط بوس مشرف ساخته جهت تدارک جرایم گذشته
ملازم عتبهٔ دولت گردانم و خود نیز لوازم بندگی بجای آرم پوشیده نماند که گکرها
طوایف بسیار است و در دامن آب بهت و سند توطن دارند در زمان سلطان
زین الدین کشمیری ملک کد نام از امرای غزنین که بحاکم کابل نسبتی داشت آمده
این جا را از تصرف کشمیریان گرفت و بعد از و ملکگان پسر او جانشین پدر شد و بعد از او
تتار نام قبیلهٔ خود شد و او را بشیرخان افغان و سلیمان پسرش منازعت عظیم
روی داد و خود را از منتسبان این دودمان چه در زمانی که حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته
بتقدیم رسانیده بود علی الخصوص در جنگ رانا سانگا جانفشانی نموده واو را دو
پسر بود سلطان سارنگ و سلطان آدم و بعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان
آدم رسید و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گکر متابعتی بنفاق میکردند
مقارن این ملچی سلطان آدم که گوکبجان که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران
بود زمین بوس نموده عرضه داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بی تکلف آمد
محرر این مجموعه هوشمندی ابوالفضل که مباشر تسوید واقعات این دودمان گرامیست
چون همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت برای حضرت شاهنشاهی بسته
و از جهت سیرابی تشنه لبان این داستان گرامی از آدم تا این دم که عهد ولی عهد
عالم است از سلسلهٔ علیهٔ این دودمان خلافت بطفیل می آرد ذکر مجملی از نامهای
میرزا کامران و تنزل مکافات یافتن او از کردار خودش ناگزیرست اگرچه این گونه
نامهٔ پایه ازان بلند ترست که امثال این امور در ان آمیزش یابد اما برای سرانجام سخن

آمیرزا

در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرامیست بر مسامع مستمعان این سوانح عظمی
که هر یکی ازان واعظ منابر قدس است پوشیده نماند که چون میرزا کامران دران
سحرگاه که در پیش جوغ شکست یافته بهزاران تک و پوی خود را از دست تیغ
گذاران صف شکن خلاص ساخته بدر رفت دیگر بخود قرار بودن نداد خود را سزاوار مرحمت
این خدیو مهربان بسیار رنجش رسانیده و در هنگام که پا بستی کرد ندامت و پشیمانی
بر چهرهٔ احوال او نشست و بوسیلهٔ عجز و خجالت خود را آستان بوس مشرف ساخته
تدارک تقصیرات نمود از بخت واژگون متوجه هندوستان شد که پیش سلیمان پسر
شیرخان که بکفران نعمت ذاتی از بادهٔ غفلت و بیهوشی غرور آشفته دماغ بود رفته
کومک از او نموده او را بدو سبحان الله چه غفلت آنکه بدبینش جانی خود رجوع کرده کار
چنین دوست بزرگوار تباه سازد و خوار یها بخود قرارداده پیش او رود و خواهد که
بمدد کاری او با ولی نعمت خود ستیزه کوتاهی سخن آنکه اندیشهای نادرست میرزا را ما
برین آورد و با معدودی چند راه هندوستان گرفت و از نواحی حصرشاه بد افغانرا پیش
سلیمان خان فرستاد و او در نواحی قصبهٔ بن از قصبات پنجاب بود فرستادهٔ میرزا
کامران آنجا رسید و ادای رسالت نمود سلیم خان الحاح مردم میرزا را از حوصلهٔ
خویش افزون دانسته مدارای ملک پیش گرفت و هزودی خرج مصحوب او روان ساخت
و قرارداد که در همان حدود بوده اشتغار برند که کومک از دنبال میفرستم و خرج تعین
میکنیم هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد اسپ ایشی سلیمان روان
کرد و بعد از درازی سخن که کوتهی ازان لایق تر چون میرزا ابجیار کرد و هیبتی تن رسید
پسر خود آواز خان و مولانا عبدالله سلطانپوری و جمعی از امرا باستقبال فرستاد
و بر وشی که لایق دشمنان و سگان درگاه باشد میرزای عاقبت اندیش بموضع بن
ان سرکردهٔ افغانرا دریافت همراه میرزا بابا کوچک بود و ملا شغالی و بابا
سعید قبچاق و شاه بداغ و عالم شاه و حسن فلکیان و صالح دیوانه و حاجی یوسف
و علی محمد اسپ و تمرتاش و غالب خان و ابدال کوکه و جمعی دیگر از ادبار یافتهای بوز
کرامتهای آنها نابرده بودند چون کردار حق ناشناسان و الا دیده کار فرمایان صواب
نیست و عاقبت وخیم دارد هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمال ایشان بود میرزا را

بدسلوکی این گروه بی دانش آزرده بود و همواره در خلوات شاه بداغ را که کرّ بعض
و ترغیب در آمدن گروه بود سرزنش کردی و چون سلیمان خاطر از مهمات نجاب
جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را بچشم نگاه میداشتند و پیوسته اظهار خدمت
میکرد و صورت نیک بخت و بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد باز نیت آنکه
یکی از قلاع حصینهٔ هندوستان مقید سازد و میرزا از کوکه یانوس دار رخصت آمیخته
چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریز نجوه قرارداد و چوکیدار که از معتمدان
میرزا بود پیش راجه کهوکه در دوازده کروهی ماچیواره بود فرستاد و در استخلاص
واستعانت زد و او فرستاده را بشیکی پیش آمده پناهی میرزا اقرار داد
و روزی که سلیمان از آب ماچیواره گذشت میرزا را در جامهٔ خواب خود یوسف
آفتابه‌چی را گذاشته بابا سعید قرار داد که تا زمان دراز خبری میخوانده باشی تا مردم
دانند که میرزا در خوابست و خود تغییر لباس داده و برقع بر رو افکنده از طرف سرا
پرده بدر رفته با سن قرارداد شتافت و راجه او را آیین لایق دید و چون خبر
آمدن لشکر تفحص میرزا شنید پیش راجه کلور که در آن نواحی محکم‌ترین محال بود فرستاد
و او نیز بواسطهٔ هراس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجو روان ساخت راجه
او را آیین لایق دید و چون خبر آمدن لشکر تفحص میرزا شنید پیش راجه کلور که در آن
نواحی محکم‌ترین محال بود فرستاد و او نیز بواسطهٔ هراس از دشمنان خود میرزا را
بدرقه داده بجو روان ساخت و راجه جو از دور اندیشهای زمین‌داران میرزا
نگذاشت که بولایت او در آید میرزا سراسیمه و سرگردان ولایت مانکوت شد و
نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان همراهی افغانی
که اسپ جلب بوده بجانب کابل روان شد و با اندیشهای ناصواب سلطان آدم گکر را
دید که شاید آن جماعت را بخود متفق ساخته کاری ساختنی برد و او دولتخواهی درگاه
را منظور داشته بلطایف الحیل میرزا را از پیش خود نگاه داشت و عرضداشت
بدرگاه معلی فرستاد و میرزا نیز چون علامات نومیدی از چهرهٔ احوال این الوس
مشاهده نمود ناگزیر براه گریز شتافته از راه احتیاط عرضداشتی چنانچه
لایق چنانچه گذارش یافت ارسال داشت و هر چند میرزا تدبیرها انگیخت که

شه

گکر آنها را در رفته اندوزی با خود متفق سازد صورت نبست از بدر رفتن خاطرش آرمیده
بود که مفری نداشت و نیز از حراست این قوم و از واماندگی خویش در بدر رفتن راه
دشوار میدانست ناچار همت در بدرساختن گروه بسته روزگار میگذرانید و عداوت
کردولتی را که تأیید ایزدی آرایش دهد و حمایت الهی نگهبانی کند بدخواه تیره رای
بداندیشه تباه که در حق او نماید خاسر و خایب گشته در نکال ابد فروماند و هر چه
آنرا سود خود اندیشید زیان چند و مصداق این مآل احوال میرزا کامران است چنانچه
مجملی گذارش یافت و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید
یورش هندوستان تا ولایت گکران مصمم شد و خواجه جلال الدین محمود را بحراست
و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند و حضرت شاهنشاهی
برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و میمنت دینی و دنیوی همراه موکب والا گردید
و کمر عزیمت برمیان همت بستند که کار میرزا کامران را بانجام رسانیده عالم را از
شور و شر او ایمن سازند و چون اعلام نصرت اعتصام بحدود سند رسید قاضی حامد را
که قاضی اردوی ظفرقرین بود پیش سلطان آدم فرستادند که پایهٔ قدر او را بادراک
بساط بوس سربلند گردانند و بمیرزا نیز نصایح و مواعظ هوشمندانه که زنگ خلاف و
شقاق از آیینهٔ دل او بزداید خاطرنشان سازد و بعد از آنکه رایات اقبال از آب سند
عبور فرمود اثری از سلطان آدم بظهور نیامد هماناکه از اندیشهای زمین‌داران
ناصواب پیرامن خاطر او می‌گشت آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند که بسخنان
دلاویز دلاسا نموده پیشتر بملازمت آورد و بمیرزا نیز سخن چند که راهبر سعادت او
بود رسانند و مکنونات ضمیر ایشان را از چهرهٔ حال تفرس نموده حقیقت حیثیات کار را
معروض دارد منعم خان رفته کارنامهٔ دانش خود بظهور آورد بعد از افسون و افسانه
سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته در نواحی پرهاله بدولت زمین‌بوس شرف
امتیاز یافت و آنحضرت شب ارزنده داشته انجمن آرای عشرت شدند و میرزا
کامران با وجود چندین جرایم که هر یکی مستوجب عقوبت عظمی تواند بود مشمول انواع
التفات شد جمیع امرای دولتخواه و دانش‌وران خیراندیش بموقف عرض رسانیدند
که اگر رأفت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت والا همین تقاضا میکند

گر گناهان بزرگ در درگاه معلی طیلسان عفو پوشد اما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم
مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد شرارهٔ او از
چهرهٔ سلامت عالمیان رفع شود و شایستهٔ دوربینی و دور اندیشی آنست که آسایش
ظاهری یکی را اگر بدخواه باشد بر آسایش چندین خلایق که بشرف دولتخواهی اختصاص
داشته باشند نگزینند اگر چه هر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت سینه ریشان
نقش فاسدی خالی از نگارخانهٔ عالم محو سازند دیوار معدلت را چه اختلال
در ضمن آن صلاح هزاران کار مندرج باشد هر آینه محو ساختن اینصورت بطلان مطابق
رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه
شده است که با میرزا بهبود باز بحال او پرداخته کرده را ناکرده انگارند کار از
اندیشه گذشته است و طاقتها طاق شده لایق بحال او و مطابق آنست که او را
مسافر ملک عدم باید ساخت تا خلق خدا از هزار گونه بلا نجات یابند و نامهٔ اعمال او سیاه
تر نگردد و چه مدتی مید میگذرد که از آشوب این شر نفس فتنه سرشت اموال خلایق
در معرض نهب و غارت حادثات آمده و عرض و ناموس عالمیان بباد فنا رفته
و جان چندین مردم خاک بها گشته و جوهر اخلاص که زیور اعناق زمرهٔ خواص است
در غبار آشوب ناپدید شده اکنون صلاح وقت آنست که این چنین کسی از چنگال وبال
این عقوبات خلاصی بخشیده خلایق را در ظل معدلت آسایش بخشند حضرت
جهانبانی نظر حکمت بر مصلحت مسبب الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند
که آن مبدع جهان آرا با وجود قدرت کامله چنین بشری را ابقا نماید البته مبتنی
بر غرضی و مصلحتی است و با این همه باریک مبنی نصایح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معنی نمیدادند اما از آنجا
که انواع خونریزی و فتنه انگیزی از آن سفاک بی باک دیده بودند مکرر در قتلش خود
اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب استفتا کرده بسجلات مفتیان مسجل و محضرها
بخط اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملت مرتب ساخته بنظر اقدس درآورده بودند حضرت
جهانبانی آنرا پیش میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامهٔ اعمال و محضر مکافات افعال
خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردمی که امروز بر قتل من مهر کرده اند تا ایشان

مرا باین روز نشانده اند حضرت را رقت مهربانی بحرکت آمده نگذاشت که بهجوم عام
و حصول چندین بواعث و دواعی حکم بر خونریزی او فرمایند مدتی مدید سر بگریبان تأمل
و تفکر داشتند عاقبت الامر بجهت مصلحت جمهور انام در حق او حکم خاص واقع شد
و او را از نظر انداختند و بجهت این کار علی دوست باربیگی و سید محمد بکنه
و غلام علی شش انگشت مامور شدند اینها بخیمهٔ میرزا در آمدند میرزا تصور کرد
که بقصد کشتن می آیند در ساعت رنگش کشیده دوید علیدوست گفت میرزا آهسته
باشید حکم بر قتل نشده اضطراب از برای چیست بر مقتضای عدالت که شما پیشی
ازین سید علی و جمعی دیگر را بی گناه نابینا ساخته بودید بحسب خود آن مکافات را
ببینید میرزا که این سخن شنید حکم آنحضرت را بدیده قبول کرده در انگشتند تا
انگه میل کشیدند و هر دو چشم میرزا را که دیدبان دل فتنه سرشت او بودند از
بینش معزول ساختند و این مخلصان فرمان بر جهت احتیاط نشتر هم بچشم زدند
میرزا بشکرانهٔ جان بخشی دم نزد و آنحضرت از عطوفت ذاتی رقتها فرموده بشر
روان شدند و با سخنان بلند مهرافزای بر زبان حقیقت ترجمان گذرانیدند
و این قضیه در اواخر نهصد و شصت بوقوع آمد و خواجه محمد مومن فرنخودی تاریخ
این قضیه را نیشتر یافته بود و میرزا انهار ذکی منعمان فرستاد که میخواهم بهم
زبانی گردانی و بهر روشی که توانی بیک کوکه را برای خدمت من از حضرت التماس
کنی آنحضرت همان لحظه ملتمس میرزا مبذول داشته روانهٔ خدمتش ساختند و میرزا
از کمال توجهی که با او داشت دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد و این
بیت خواند هر چند که چشم برخت پرده کشیده است بینایست بجیبی که بسوی تو
دیدست و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس را بتنبیه زمرهٔ بیراه
جالوبه که سنگر کرده بودند مصروف داشتند و آن بی سعادتان گردن کشی کرده
ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته و بنیاد ان نصرت بیشه کار بدار
کرده بویرانهٔ عدم آواره گشتند و از عساکر خواجه قاسم مهدی و چندی دیگر بپایهٔ
شهادت سربلندی یافتند و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر که سالها
مکنون ضمیر اشراق تنویر بود مصمم گشت و امرا مصلحت وقت نمیدیدند دیجاوزندان

آتش داده و در مذمت کشمیر سخنان میگفتند که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز
آید درین وقت که از استماع طنطنهٔ نهضت عساکر اقبال بر محوردگی در ممالک
هندوستان بدید آمده سلیمخان باستعداد فراوان متوجه جنگ است و ازین طرف
استعداد جنگ چنانچه باید و شاید بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان در کمین
رسد او را گذاشته رفتن بکشمیر در آمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر دیر
کشد و درینصورت اگر افغانان تیره رای سر درها استحکام نمایند کار بکجا می
انجامد لایق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بگذرند و چون اهل نفاق از
میان دور شده اند متوجه دار الملک کابل شده و در اصل تهیهٔ جنگ نموده قدم نصرت
برکاب سعادت در آورند و به نیروی اقبال روز افزون بآسانی دمار از روزگار
افغانان تیره بخت بر آورند آنحضرت بعد از استماع این سخنان اصلا گوش
بر گفتگو و مصلحت بینی گذارندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهی را که
حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند و خود عنان
عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشتند می خواستند که نهضت فرمایند بد آموزی
امرای سوداگر مزاج که جز بر منفعت خود نظر نمیدارند اکثر ملازمان و سپاهیان
امرا صاحبان خود را گذاشته متوجه کابل شدند و در ملازمت حضرت غیر از شکال
امرا دیگر کسی نماند ازین حرکت شنیع که از راه اخلاص و انقیاد بس دور بود جبهٔ
آباد خاطر اشرف مشوش گشت و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده
مردم را برگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند و درین اثنا
تفأل بقران مجید جستند قصهٔ یوسف صدیق علیه السلام بر آمد و از حقیقت آن
سخن که در ملازمت بودند هر کدام در تعبیر آن سخن میکردند و تأملی داشتند
خواجه حسین مروی بعرض رسانیدند که آنچه در باب کشمیر میگفته اند که حکم چاه
و زندان دارد راست بوده است چه قصهٔ یوسف علیه السلام ازین هر دو
خبر میدهد چون بی اتفاقی همراهان بوضوح پیوست بی اختیار فسخ عزیمت نموده
بصوب کابل توجه عالی مبذول داشتند و چون کنار دریای سند مخیم اقبال شد
میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون درینوقت خشنودی خاطر میرزا

مطلوب

مطلوب ضمیر جهان آرای بود مرخص ساختند شبی که رخصت میفرمودند از آنجا که
بزرگان خرابزرگی را پسندیده و خوش نمائی است با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف
ارزانی داشتند میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اولا این بیت خواند

کلاه گوشهٔ عزت درویش بفلک ساید که سایه همچو تو شاهی فکند بر سر او

و بعد از آن این بیت بر زبان میرزا رفت

بر جانم از تو هر چه رسد جای منت است گر ناوک جفاست وگر خنجر ستم

اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن شناس در یابد که از شکایت
لب ریز است آنحضرت که جهان مردی و مهربانی بودند اصلا منظور نداشته رقمها
فرمودند و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم السر و الخفیات آگاه است که ازین کار
با اختیار من واقع شده بغایت شرمنده ام کاشکی این حالت از شما نسبت
بمن بیشتر ازین شدی تا میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازهٔ گناه خود و مراحم
خسروانی دریافت و در مقام نیازمندی و شرمندگی در آمده از حاجی یوسف
پرسید که درین چادرچه کسانند و حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان
و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروی و میر عبد الحی و میر عبد الله و خنجر
بیگ و عارف بیگ میرزا گفت یاران همه گواه باشید که من اگر یکپایی خود
دانستمی در چنین وقت شریف که آنحضرت تشریف دارند بحل کردمی اما چشمی
منت که مرا استحقاق هلاک بود جان بخشی کرده رخصت سفر حجاز میفرمایند
بر تفضل و منت آنحضرت هزار شکر بجای می آرم که هنوز بقدر بدیها و بدعهدیهای من
مکافات نفرموده اند و بعد از آن بسفارش فرزندان خود پرداخت و آنحضرت
بکشاده رویی و خوش خویی قبول نمودند و میرزا را مشمول عنایت پادشاهانه
ساخته وداع فرمودند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور اظهار رقت
نکند خود را حفظ میکرد و همین که حضرت متوجه دولتخانه شدند میرزا بهایهای
گریست روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه رفته باشد مضایقه نیست
درین تنهایی همراهی کند هیچکدام قبول اقدام ننمود الا بکلاف دوستی بیرون
ترک آشنایی کردند چلمه کوکه از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهی خطاب
خانی عالم یافته رخت هستی را صرف کار ولی نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه

شرح آن در جای خود گفته اند ایستاده بود و در انولا سفره‌چی حضرت و منظور عواطف
خسروانی بود حضرت جهانبانی فرمودند که جلوکه همراه میرزا میروی یا پیش ما
می باشی با وجود سبقت خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفاداری بر
لذات صوری مقدم شناخته بعرض رسانید که لایق بحال خود چنان می بینم که درین
تاریک روزهای بینوای و تیره شبهای تنهائی در خدمت میرزا باشم آنحضرت
که محک آدم شناسی و میزان بی حقیقت سنجی بودند حرف وفاداری او را
بغایت پسندیدند و با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود رخصت دادند
و آنچه از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود حواله او فرموده
پیش میرزا فرستادند و یک ملوک با نسبتی که داشت مردود نظرها شد میرزا
از راه دریای سند به تته رفت و از آنجا بمقصد شتافت و سه حج دریافت و در یازدهم
ماه ذی الحجه در همان سال نهصد و شصت و چهار لبیک گویان اجابت دعوت حق نموده
محمل عدم بست چون سلسله سخن میرزا کامران در هم نوردیده آمد اکنون بر مقصود
شتافته تحریر میرود که چون موضع بگرام که پشاور شهرت دارد مورد خیام نصرت
شد قلعه آنجا را افغانان بد نهاد ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه را تعمیر
نموده جمعی از معتمدان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند که سرانجام این
قلعه مقدمه فتح هندوستانست و امرا که مشتاق کابل بودند نمیخواستند که بهیچ وجه
درین توقفی واقع شود حضرت جهانبانی توجهات پادشاهانه برین کار گماشته
در اندک فرصتی این قلعه سعادت اساس اتمام فرمودند پهلوان دوست میر بحکم عالی مرحله‌ها را
بجمیع امرا قسمت نموده صورت اتمام پذیرفت اسکندر خان اوزبک را آنجا
گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند و بعد از آن افغانان هجوم عظیم
بران قلعه آوردند و سکندر خان مردانگی داده قلعه داری افغانان بی بهره
برگشتند و چون اوایل نهصد و شصت و یک کابل بفر قدوم پادشاهی رونق
تازه یافت و مخدرات تتق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکباد مهیا
فرمودند آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجا
خودست اما قضیه میرزا کامران مبارکبادی ندارد که بدست خود نقد چشم خود کرده ام

وبا ولیای

وبا ولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت و عبدالرشید خان حاکم کاشغر
که همیشه ذکر قرب و قرابت بوده در مراسم یکجهتی اهتمام داشت سوانح احوال
نوشته مصحوب کاردانان روان ساختند درین ایام که آنحضرت بمهمات مالی و ملکی
اشتغال فرموده و بلطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گردآوری رضای ایزدی
اهتمام داشتند شب چهارشنبه پانزدهم شهر جمادی الاول این سال بعد از
گذشتن دو دانگ بطالع قوس از اختر معلی ماه جوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد
آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند و چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمفاخر و بعضی ابو
الفضایل یافته بودند هر دو کنیت آن فرزند مقرر شده و ابواب شادمانی و مسرت گشاده
مراسم شکر ایزدی بجای آوردند و در همان نزدیکی از مقدم سعود و ادمان عصمت
خانش صبیه جوجوق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد نام او سلطان ابراهیم
نهادند بزودی آهنگ عالم قدس نمود   بود برقی ز آسمان کرم زاد و مردنش بهم نزدیک

توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و مراجعت دولت و اقبال

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه از [illegible]
بیرامخان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند یورش
قندهار را بر یورش هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند و حکومت
کابل را بعلیقلی خان اندرابی تفویض فرمودند و نور پرورد ایزدی قرة العین خلافت
قوت الظهر جلالت حضرت شاهنشاهی تا غزنین بمشایعت تشریف سعادت
ارزانی داشتند و وکلای آنحضرت که متکفل مهمات غزنین بودند بلوازم مهمانداری
سرگرم خدمت شدند و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه
نهال حدیقه اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت بخش عشرت آباد دولت
ساختند بیرامخان که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت موکب پادشاهی از
نعمتهای عظمی دانسته آداب شکر بجای آورد و با دلی مملو از اخلاص پایه بر ساخت
بده فرسخی قندهار بموضع شور انداز بشرف زمین بوس سر بلندی یافت
و پیش آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته اند از صدق پرتوی نداشته و در ساعت
مسعود قندهار را از موکب عالی رونق گرفت جشنهای رنگین و بزمهای دلکشا ترتیب

یافته و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالی و منعم خان و خضر خواجه خان
و محب علی خان و میر خلیفه و اسمعیل و حیدر محمد اخته و جمعی دیگر بودند و از اهل
سعادت خواجه حسین مروی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور
داشتند بیرامخان در آداب خدمتکاری و لوازم نیازمندی دقیقه فرو نگذاشت
و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت و درین ایام آنچه بحیثیت
سرکار خاصه پادشاهی درکار بود همه را بیرامخان سرانجام نموده منت بر
جان خود میداشت و جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرود آورده
لوازم مهمانی ایشان بصاحبان منازل مفوض ساخته بود و همیشه حضرت
جهانبانی در آن چندگاه در تنزهات حسی و عقلی و ترفهات صوری و معنوی بوده
التذاذ می گرفتند و همواره بزم آرای خاطر بخش و عشرت پیمای مواضع دلکش
بوده بزاویه های درویشان و کلبه های صفا کیشان نیز باقدام عقیدت می بودند
و فراخور حالات و مقامات افاضات و استفاضات رو میداد از انجمله بصحبت
مولانا زین الدین محمود کمانگر که از مبارزان سرشکن نفس اماره بود میرسیدند و
کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد و اشارات و بشارات بر حصول مهمات و مرادات
عاجل و آجل فرا میگرفتند و خواجه غازی که برسالت ایران رفته بود پیشتر از قدوم
موکب عالی با تحف و هدایا بقندهار آمده بود بشرف ملازمت سربلند گشت و از نکوخدمتی
بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت و در همان نزدیکی معظم سلطان از زمین داور
آمده بخدمت عالی مشرف شد و مهتر قرا که از معتمدان محمد خان حاکم هراة بود نیز
با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نمود و عریضه عقیدت بنظر اقدس درآورده
بشمول جلایل التفات شد و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شور اندام
طرح شکار قمرغه افکندند و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمده تفال بحصول
مرادات کرده شد و از قضایای ناملایم که در قندهار سانح شد کشته شدن شیرعلی
بیک بود بدست شاه ابوالمعالی و مجملی ازین سانحه آنکه در آن نزدیکی شیرعلی بن
قرا بیک میرشکار برخصت از والی ایران و فرمانروای جهان حضرت شاه طهماسب
آمده ملازمت کرده بود و شاه ابوالمعالی بدست باده نفرت تعصب و مدهوش جام

عزت

عزت و شجاعت مدهوش شده و پای از دایره اعتدال بیرون نهاده بسیتها کردی از آنجا
که تعصب جنگ اهل خروج دماغ عقیدت او را پریشان ساخته بود مکرر در مجلس حضرت
جهانبانی بر علانیه میگفت که من این رافضی را خواهم کشت و آنحضرت از توجهی که
داشتند این را مطایبه پنداشتند التفات بآن نمی نمودند تا آنکه شبی آن بد
باده تعصب قصد آن بیگناه کرده خون آن نامراد خاک بخت آنحضرت را بسیار
ناخوش آمد لیکن علاقه خاص مجازی که ساتر عیوبست آنحضرت را از مجازات آن
تباه کردار متقاعد ساخت و چون حسن اخلاق بیرامخان بوضوح پیوست و بر
جهانیان روشن شد که بر جاده اطاعت و نیکوبندگی ثابت قدمست قندهار را که بمکنون
ضمیر اشرف بخشش آن بود که بمنعم خان مرحمت شود از آن اندیشه عنان گردانیده
به بیرامخان مستقیم داشتند و زمین داور را از خواجه معظم تغییر فرموده به بهادر خان
برادر علیقلی خان عنایت فرمودند و چون خاطر جهانگشا از انتظام مهمات ملکی
فراغ یافت نیت تسخیر هندوستان بدار الملک کابل نهضت عالی فرمودند بیرام
خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزودترین وقتی خود را
بموکب اقبال رساند و ولی بیک و حاجی محمد سیستانی را که همواره مردم از ایشان
سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم می آوردند قرین رکاب دولت ساختند
و نزدیک بعرصه غزنین حضرت شاهنشاهی نور پرور سپهر دولت و اقبال استقبال
فرموده و نمودار قران السعدین انتظام یافت و محمد قلیخان برلاس و اتکه خان و
جمعی دیگر بشرف کورنش استسعاد یافتند و در اواخر سال نهصد و پنجاه و یک [illegible]
دولت فزای کابل بقدوم والای بیاراستند اگرچه برسم و عادت نظر بر سعادت
این نام بر آن پسر نهادند اما در معنی آن پسر را طفل وار به دانش آموزی دولت
پیش آن مظهر عقل کل فرستادند مغنی ان آداب شکر این عطیه عظمی بجای آورده
جشنی دلکش آراسته کردند و پیشکشهای لایق بنظر درآورده اسباب تفاخر و اعتبار
خود را سرانجام داد و درین سال الغ بیک پسر بهلول سلطان از جانب شهریار
فرمان روای ایران رسید و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانید باعث مزید انبساط
آنحضرت بود پیوسته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند

دراثنای این اندیشه جهانگشا یکی از درویشان که بولایت اشتهار داشت جفت موزه
بطریق تحفه فرستاده حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بتسخیر هندوستان تفال
کرفتیم چه زبان زد عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پا است
و فرمودند که این تفال مثل آن تفالیست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند و تحقیق آنچه
که دران سال از ماوراء النهر بتسخیر خراسان متوجه شده بودند چون موکب منصور باندخود
رسید سنکی آتا نام درویشی دران قصبه بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت
حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرموده اند درویش سینه کوسفندی را برسم احضار آورده
پیش آنحضرت کذاشته است آنحضرت بمقربان بارکاه عزت فرموده اند که ما ازین
سینه بتسخیر خراسان تفال کرفتیم چه خراسان را سینه روی زمین کفته اند و دویم عید رمضان
بود که بیرامخان بشرف ملازمت استسعاد یافت و آنحضرت بجهت مزید انبساط
و فرط عنایتی که باو داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشنی دلکش تر از عید
ترتیب فرمودند و درین روز بهجت افروز که عیار چابک سواران باد پیما و تیر
اندازان موشکاف میکرفتند آن شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاه
و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط آباد خود را
بقبق اندازی مشغول دارند و تیز دستی و تیراندازی خود را بر ظاهربینان هویدا
ساخته صورت پرستان عالم جسمانی را بشاهراه عقیدت خوانند دفعه اول قبق
را که کاردانان تجربه کار در زدن آن عاجز بودند شاهنشاه تیر توجه ساخته عقد
کوی زرین را بخدنک موشکاف دو نیم ساختند از وقوع این امر غریب آواز بارک الله از
برآمد امثال این امور عجیبه ظاهربینان بدیع نماید اما آنها را که با بخت بیدار دیده
معنی تماشای اسرار معنوی این خدیو عالم میشاید امثال این امور چه عجب
انکه معدن بوالعجبهای معنی باشد از ظهور عجایب صوری چه قدر کار است
و بیرامخان درباب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب داده
در جشن عالی بعرض اقدس رسانید و این مطلع ازان قصیده است عقد قبق
ربود خدنک تو از فلک کرد از هلال صورت پروین شهاب حک و درهمین ایام
انبساط که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد عرایض

ارباب

ارباب اخلاص از هندوستان آمده خبر کذشتن سلیمخان و سایر هرج و مرج آن
ممالک بمسامع عز و جلال رسید مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که در
ایام هرج و مرج روی نمود چون رشته کلام باینجا کشید ناکزیر همت واقعه
نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان کذارش یابد تا سخن رسان انجمن
معنی را حالت منتظره در پیش نباید مجملی از احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ
یازدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو شیرخان بعد پنجسال و دو ماه و سیزده
روز تغلب و تسلط حکومت باستقلال کرده بعد ممات شتافت پسر خورد او
سلیمخان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست هشت سال و
دو ماه و هشت روز تکاپوی ریاست مینمود لیکن اوقات در جنک عادلخان
برادر کلان و خواصخان پرداخت او از غلامان شیرخان بود و باطوار
و کربزات و تصرف کردن اموال مردم و اندوختهای عالم را بادانی و اسافل داده
در خواطر کرده عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود و چون مخالفت با آقای خود
هرچند او باطل شد میسنت نداد ارباب خلاف را کارکزاری نرسد و زمانی با طبقه
نیازیان که ایالت پنجاب داشتند و سرکرده آن مردم هیبت خان افغان بود و
دکیرداشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر در کوه پاک فرو رفتند
و مشطری اوقات بنزاع طبقه ککران مشغول بود و چون این طایفه از ملازمان
این طبقه متغلبه نبودند و نیز دم از دولتخواهی این دودمان مقدس میزدند کاری
نساخت و دستی برایشان نیافت و بنای قلعه رهتاس که اساس آن شیر
خان نهاده بود باتمام رسانید و در میان جبال سوالک فال بد بخود زده بنامی
و بناهی انکاشته قلعه مانکوت بنیاد نهاد و زمانی دراز از اوباش افغان دبد
معاشی خود متوهم شده در قلعه کوالیار بسر میبرد اگرچه با رعیت سلوک بهنجار
میکرد اما سپاهی را بجا بت آزرده میداشت و بتاریخ بیست و دوم ذی
القعده سنه نهصد و شصت بسبب سیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی از اعصاب ماده
ماده ردیه بود رخت هستی بربست بوصیت او فیروزخان نامی پسر او که خورد سال
بود جانشین شده بعد از چند روز مبارزخان که خالوی این فیروزخان بود

این بیگناه را از زاویهٔ عدم فرستاده خود دم حکومت زد و نام خود محمد عادل نهاد و او پسر
نظام خان که برادر شیرخان مذکور است بود از غرایب آنکه این نظام را یک پسر و سه دختر
بود پسر بحکومت رسید و شوهران هر سه دختر بپایهٔ ایالت رسیده اعتلا یافته یکی
سلیمخان مذکور بود و دیگری سکندر و دیگری ابراهیم خان که احوال این برسم اجمال مذکور
خواهد شد و هیمو که از بدگویی و بداندیشی و سعایت در مزاج روسای جهان کرگهی
احوال جهانیان می‌باشند خوش می‌آمد بمرتبهٔ که خوش آمدن عیوب بدنهادی و
شرارت ذاتی را از نظر دوربین شان می‌پوشد از پایهٔ ادنی بمدارج علیا رسیده
بود و وکالت این ستم پیشه را که پیوسته بلهو و لعب و تمتعات نفسانی پرداخته از
احوال عالمیان غافل بود پیش گرفت و شورشی در جهان پدید آمد و سخن باینجا گذاشت
مجملی از احوال هیموی مذکور بیاز اشاد آب کردن مناسب مینماید ای جوهای بدایع
قدرت الهی نظر دور انداز و عبرتی از احوال هیمو برگیر او بظاهر نه حسب داشت
و نه نسب نه از صورت بهره و نه از سیرت نفیسه که ایزد بیچون او را بجهت کمال
معنوی که از دیده وری بالغ نظران روزگار پوشیده بود بپایهٔ بلند رسانید
یا بواسطهٔ سزا دادن بدکاران روزگار بدکار رسیتی برگماشت آری آن بدقیافه
کوته قد دراز اندیشه در ریواری که از قصبات میوات در زمرهٔ بقالان فرومایه مسلک
بود از روی نسب در جماعت دهوسر که فروترین طایفهٔ بقالان هندوستانست انتظام
داشت در پس کوچها بنزاران بی نمکی نمک شوره فروختی تا آنکه بلطایف الحیل خود را
در سلک بقالان سرکار سلیمخان که اندکی از احوال او گذارش یافت در آورد
و بکارنامهای کرپزت رفته رفته بسلیمخان خود را بدگویی و کاردانی روشناس
گردانیده داخل ملازمان گشت پیوسته مردم را در بلا انداختی بظاهر وانمودی که
برای صاحب خود دولتخواهی میکنم و بباطن برای خود بازار اخذ و جر گرم میداشت
و خانهٔ خود را از اموال مظلوم بصورت می‌آراست حاشا حاشا برای آقای خود
اسباب وبال سرانجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود میزد اینجا بزرگان
دینی را بسیار حفظ ما قاله چه این گروه فراوان شغلهای جویای احوال مردمند
بدو آنان سخن چین را چه برای دانستن احوال مخفیهٔ مردم و چه برای سزای بدکاران

دیگر

دیگر در پیش خود جای میدهند اگرچه عهدی در باطن خود میکنند که بوسیلهٔ سخنان
اینها قصد عرض نام و ناموس مردم نیک اندیش دولتخواه نشود اما این طائفه
هر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای فایدهٔ خود بچرب زبانی
قصد دولتخواهان مینمایند و این طبقهٔ عالیه احیانا بواسطهٔ افزونی مشاغل از آن
عهد غافل شده بکمک این بدنهادان بد دولتخواهان بدگمان شده در انهدام
اساس دولت خود میکوشند و بالجمله این بدنهاد باندک فرصتی از کمال
غلط نمایی در خاطر سلیمخان جای گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مالی دخل پیدا کرد
چون پیمانهٔ عمر سلیمخان پر شد و نوبت ریاست به تیره کاران هندوستان
بمبارزخان مذکور که پسر عم سلیمخان بود قرار گرفت این مرد بیخبر از کار
جهان یافته جمیع کارخانهٔ حکومت در پیش خود گرفته بامارت عظمی رسید
و از مبارزخان که در افواه السنه بعدلی اشتهار دارد جز نامی نماند نصب
و عزل و داد و ستد از پیش خود گرفت و از دور بینها که داشت خزاین شیرخان
و سلیمخان و فیلخانهٔ اینها را بدست آورد و در پراکنده ساختن اندوختهای
آنها بی محابا دست دراز کرد زر و بندهای پست فطرت معامله نافهم او را ستایش
نموده در رواج کار او سعی میکردند روزی چند خطاب بسنت رای بر نخوت
بر افراخت و لختی اسم راجگی بر خود بسته بهم نامی راجه بکرماجیت کلاه کج
برنهاد و از تهی مغزی و کوته حوصلگی نام بزرگان بر خود بست و از دور اندیشی
نام سلطنت بر عدلی ابقا نموده با مخالفان او محاربات عظیم کرد و از جرأت
و جسارتی که داشت فیروز جنگ آمد و کارنامهای شگرف در مراسم پیکار
از او بظهور پیوست و شجاعت و کار سر کردن زبان زد مردم شد تا آنکه
رشته رشته کار او بجایی کشید که روی جرأت و جلادت بجانب موکب عالی
حضرت شاهنشاهی آورد و چون ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و
بدنهادانست عیار این قلب گرفته آمد و با نوار عدل جهان افروز ظلمت وجود
او فرو نشست چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت و چون از نهار یکی از
احوال خسران مآل هیمو گفته شد اکنون بشرح تتمهٔ احوال هندوستان میپردازد

کر چون مهمات خلق بمبارز خان مذکور قرار یافت کار هندوستان از آنچه بود بیشتر
مختل شد الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقهٔ موافق داشتند
حیف که در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را بدرود کردند اگر این دو کس از ملازمان
عتبهٔ اقبال حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معلی بپدر منوط بود
و اهتمام سرحدها به پسر او نامزد می بود هر آینه مشمول مراحم خسروانی گشته بتوسل
خدمات شایسته زندگانی که بزرگان دانش آن را حیات شمارند یافتندی
آنچنان کار که از این چنین کار فرمایی شایستی و ریاست عامه که بچنین حرام
نمکی بدست آید دانایان کارشناس زیستن چنانرا بمراتب کمتر از مردن
دانسته جهان جهان نفرین نثار مینمایند و بالجمله چون سلیمخان بعدم خانه
شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس گمان داشت احمد خان سور
سلیمخان که ریاست پنجاب باتمام او بود مدعی فرمان فرمائی شد و خویشتن
اسکندر نام نهاد محمد خان سور سلیمخان که ریاست پنجاب باتمام او
که قرابت بشیرخان داشت و حاکم بنگاله بود سر بریاست عامه برافراخت
و ابراهیم خان سور او هم بنسبت قرابت ایالت هندوستان را در
تلاش شد و شجاعتخان که بسجاولخان در السنهٔ عوام اشتهار داشت با وجود
سر خود سر بلندی کرد و اوباش افاغنه باهم افتاده در آشوب و شورش گشادند
سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم آمده بقصد دار الخلافه آگره کرد
و مبارز خان و ابراهیم نیز بهمین اراده برآمدند آخر بروباه بازی هیمو مبارز خان
بشرق رویه شتافت و نزدیک آگره میان اسکندر و ابراهیم جنگ در پیوست
ابراهیم شکست یافته بگوشهٔ بدر رفت و پدر او غازیخان سور که بر ولایت بیانه
تسلط داشت بقلعه رفته متحصن شد و کار سکندر بلند شده از سند تا
دریای گنگ متصرف او در آمد و لشکر فراوان فراهم آورده میخواست که بشرق
رویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید درین
هنگام طنطنهٔ توجه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر
تسخیر هندوستان بلند آوازه شد تاتار خان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب

یعنی

یقین نمود و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارز خان و سایر مخالفان خود پیش گرفته
با مبارز خان و هیمو در حدود چپرکته بعد از چندین سرگذشت محاربهٔ عظیم روی داد
قضا را محمد خان درگذشت و فرار این شیرخان و سلیمخان بدست هیمو افتاد و او در
ممتعات جسمانی و مستلذات نفسانی فرو رفت و کارش از روی ظاهر بالا
گرفت و درین میان دو را با ابراهیم مذکور و سایر ارباب خلاف محاربات روی
داد و همه جا غالب آمد با وجود آنکه سواری اسب نمیدانست و همواره بر صندلی
فیل کرده می بردند بوسیلهٔ جرات و جسارتی که از ناامنت به افغانان داد
رای تماشی صرف میکرد و کارهای شگرف که در اندیشهٔ اهل روزگار نگذرد پیش
می برد چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت او بجانب بهار و بنگاله
روان شد خضر خان ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست و
خویشتن را بهادر شاه لقب نهاده خودرای شد و چون نقد زندگی
پسر و برادرش خود را بسلطان جلال الدین ملقب بمعنی ساخته در انتظام
بنگاله همت گماشت و مبارز خان و هیمو قصد بنگاله داشته شطری از
اوقات بدفع مخالفان خود صرف فرمودند و تفصیل این سوانح که گرای گفتن نکند
در نهانخانهٔ اهمال گذاشته بمقصود اصلی میرود **یورش جهانگشای حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان و فتح آن بمیامن
دولت روز افزون شاهنشاهی** بر مستطران بدایع آثار و مستمعان جلایل
اخبار پوشیده نماند که چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شورش آن
مرکز امن گرانی که برمزد آگاه گذارش یافته بمسمع گرامی حضرت جهانبانی
جنت آشیانی رسید یورش هندوستان که در مکامن ضمیر پیش بین تصمیم یافته بود
پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مخدرات تتق عصمت را در دار الملک کابل
بحمایت ایزدی سپرده و شاه ولی بکاول بیگی را اتکه میرزا محمد حکیم ساخته در خدمت
گذاشتند و خدمات حضرت و مهمات صوبه کابل برای رزین منعم خان تفویض
نموده در اواسط ذی حجه نهصد و شصت و یک در ساعتی مختار و زمانی منتظر
که حرکات افلاک بآن امتزاج رسانیده و نظرات کواکب بدان مباهات کنند غا

عزیمت والا بصوب صواب ممالک هندوستان معطوف فرمودند و آن نوبر ورد ایزدی
یعنی حضرت شاهنشاهی را که عمر عنصری آنحضرت دران هنگام دوازده سال و هشت ماه
بود و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطهٔ احصا افزون مقدمهٔ جیش فتوحات صوری
و معنوی ساخته با پایهٔ اقبال را بجولان در آوردند و در روز توجه عالی بدیوان
لسان الغیب تبرک و تفال جستند چون امری عظیم از پردهٔ غیب و جلباب خفا جلوه
ظهور مینماید منادیان بشارت از انفس و آفاق بهزاران زبان بلند آوازه میکردند
از انجمله این شاه بیت قدسی عبارت بر سر صفحهٔ اولی که سرنوشت پیشانی دولت
تواند شد عنوانی منشور فتح نمود که   دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او   زانکه با زاغ و
زغن شهپر دولت نبود   اگرچه خردمندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان
بر دولت و نصرت جهانبانی بشارتی شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت
شدند اما دوربینان بارگاه دانش فحوای این نظم بدیع را نوید خلافت [illegible]
کبری و مژدهٔ سلطنت عظمی حضرت شاهنشاهی دریافته بر در انتظار طیران علوان
طایر قدسی اقامت فرمودند و حضرت جهانبانی اعتصام بعروة الوثقی عنایت الهی
و استمساک بحبل المتین بشارت آسمانی نموده باندکی از مردم که به هزار
نکشد بمعاضدت بسیاری از جنود غیبی که در شمار محاسبان عقول نگنجد نهضت
فرمودند بیرامخان بجهت استحکام بعضی از مهمات پادشاهی و سامان یراق
خود رخصت یافته بدار الاقبال کابل ماند و حضرت جهانبانی از جلال آباد بآیین
عیش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند و سلخ محرم سال نهصد و شصت
و دو عرصهٔ بگرام مضرب خیام اقبال شد سکندر خان اوزبک که خدمات
شایسته اوزبک که خدمات پسندیده کرده بود مورد جلایل عنایات گشت
و در انروز بمنصب خانی امتیاز یافت و پنجم صفر این سال دریای سند که به
نیلاب مشهور است مستقر رایات نصرت شد و سه روز درین منزل خاطر
کشا مقام بود و درین مرحلهٔ عشرت آرای بیرامخان از کابل آمده سعادت
بساط بوس دریافت و در همانروز مبشران اقبال نوید دولت آوردند
تاتارخان کاسی که با لشکر گران بحراست قلعهٔ رهتاس متعین بود باوجود

استمداد

استمداد قلعه داری و استحکام قلعه بمجرد شنیدن طنطنهٔ ارتفاع رایات نصرت بعد
سند پای ثبات از جای داده فرار اختیار کرده است و آنحضرت نظر به نیکو
خدمتهای قدیم و جدید بسلطان آدم گکر منشور عاطفت فرستاده او را بزمین
بوس عالی اشارت فرمودند از انجا که طالع بلند نداشت عذر زمینداری
آورده عرضه داشت که با سکندر عهدی شده است و پسر مرا لشکری نام
همراه خود برده اگر من دولت زمین بوس دریابم هم نقض عهد کرده باشم و هم
پسر مرا هم بهلاکت اولیای دولت بموقف عرض رسانیدند که مناسب آن
مینماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که اول فکر او کرده پیشتر نهضت فرمایند
که خودسری چنین را در میان گذاشته پیش رفتن از دور اندیشی دور است
آنحضرت که معدن مروت و فتوت بودند از قدیم باز سلسله جنبان عقیدت و
اطاعت بوده است و مجددا خدمتی شایسته چنانچه سابقا گذارش یافت
بظهور آورده درینوقت تنبیه او لایق دولت روزافزون نمیدانیم خصوصا
که در ملامت و معذرت میزنند و چون مواکب عالی بسطوت تمام دریای سند
عبور فرمود افغانان که در حدود رهتاس جمع شده بودند پریشان شده
هر کدام خود را بناحیتی کشیدند و موکب عالی بتایید اقبال متوجه شد پس بهر
جای دلگشا و سرزمینی نشاط بخش پیش می آمد دعاد و قربات در ظل معدلت
در آمده لذات آرامش و مسرت آسایش در می یافت و چون سخن بانجا رسید
پیشتر از سوانح اسامی بعضی همراهان رکاب نصرت اعتصام که بقرب منزلت و علو
مرتبت اتصاف داشتند نوشته میشود بیرامخان شاه ابوالمعالی خضر خواجه خان
ترذی بیگ سکندر خان خضرخان هزاره عبدالله خان اوزبک میرزا عبدالله مصاحب
بیگ علیقلی خان شیبانی محمدقلیخان برلاس خواجه معظم علیقلی خان اندرابی حیدر محمد
اخته بیگی بابوس بیگ اسمعیل بیگ دولدی میرزا حسن خان میرزا نجابت محمد خان
جلایر سلطان حسین خان قوندوق سلطان محمد امین دیوانه شاه قلی نارنجی
تولک خان کاکر علیخان باقی بیگ ماتیش بیگی لعلخان بخشی بیگ محمد اخته بیگی
خواجه پادشاه مریض کچک خواجه عبدالصمد [illegible] الباری خواجه عبدالله میر معین

میرغنی شاه فخرالدین میرمحسن داعی خواجه حسین مروی میرعبدالحی میرعبدالله قانونی
خنجر بیگ عارف بیگ خواجه عبدالصمد میر سید علی ملا عبدالقادر ملا الیاس اردبیلی
شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا عبدالباقی افضلخان میربخشی خواجه عبد
المجید دیوان اشرف خان میرمنشی قاسم مخلص خواجه عطاء الله دیوان بیوتات
خواجه ابوالقاسم شهاب الدین احمد خان معین خان فرنخودی خواجه امین الدین
محمود ملک مختار و چون موکب جهان آرای بحدود قصبهٔ سعادت پیوند کلانور
رسید شهاب الدین احمد خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند که روس منابر
و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب
ارباب فتنه و فساد منشور نجات جاودانی کرامت نمایند و بیرامخان و تردی
بیگخان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را
بر سر نصیب خان [illegible] که در قصبهٔ سرهند اقامت داشت رخصت
فرمودند و خود بتایید اقبال متوجه لاهور شدند و اعیان آن دیار شرف
استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم بر
گشودند و وضیع و شریف فراخور رتبه حالات بمراحم پادشاهی شرف
اختصاص یافتند دوم ربیع الثانی این سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور که در معنی سواد
اعظم هندوستانست بقدوم اقدس پادشاهی فروغ آسمانی یافت و طبقات
انام و اصناف خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی بمقاصد خود که عمری
بر شاه راه امید انتظار آن داشتند رسیدند و در اواخر این ماه خبر آمد که
شاهباز نام افغانی جمعی انبوه از افغانان فراهم ساخته در [illegible]
فاسد نموده راه میزند حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی و علیقلی خان شیبانی
اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکههای کارطلب [illegible] فرستادند
لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکهٔ محاربه را گرم ساختند و از طرفین
بهادران جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند و کار بر سید زاده ابوالمعالی
که بدستی دنیا و غرور جوانی مشتهر داشت تنگ شده بود علیقلی خان
و یکههای صف شکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده در دلاوری و جان افشانی

کار

کارنامها بتقدیم رسانیده گروه متغلبه را شکست دادند و بسیاری را از آن
مجمع ادبار بخاک نیستی برابر ساختند و اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت
نموده کامیاب آفرین شدند سامان سخن آن میخواهد که مقصود را گذاشته مجملی از
احوال نصرت قرین عساکر اقبال که بباشلیقی بیرامخان تعین یافته بود بنوشته
قلم وقایع نگار گردد بر متفحصان سوانح تقدیر مخفی نماند که چون بیرامخان
نزدیک پرگنه [illegible] رسید نصیب خان افغان اندک جنگی در خور حوصلهٔ خود
کرده فرار اختیار نمود و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران
نبرد افتاده عیال آنها بتمام گرفتار شد بیرامخان بواسطهٔ نذری که از حضرت
جهانبانی شنیده بود که چون بتایید الهی فتح هندوستان میسر گردد بند واقع
نشود و بندهای خدا [illegible] در بند اسیری مردم در نیایند خود سوار شده عیال
افغانان را بتمام جمع کرده مصحوب معتمدان پیش نصیب خان فرستاد و از
حصول چنین فتحی که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه تواند بود تحف و هدایا از
فیلان نامی و سایر نفایس غنایم را مصحوب خود داشته خود بدرگاه جهان
پناه حضرت جهانبانی فرستاد و شکرانهٔ این نعمت کما ینبغی بجای آورد و از آنجا
روانه پیش شد چون بنواحی جلندر رسید افغانان به گریختن از اصلاح دولت
خود دانسته و بواسطهٔ منازعتی که در میان لشکر نصرت پیوند پدید آمد
اسباب و اموال نفیس خود را با نقد جان همراه بدر بردند و اندکی از آن سرگذشت
آنست که تردی بیگخان میخواست پیشتر رفته با فغانان گریخته خود را برساند
بیرامخان صلاح در آن ندیده رخصت نمیداد تردی بیگخان [illegible] و
بالتوخان را پیش بیرامخان فرستاد که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند
بالتوخان آمده پیغام گذاری نمود خواجه معظم سلطان درشتی پیش آورده
دشنام چند داد بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه بشمشیری [illegible] جهت
که بدست بالتوخان رسید چون این خبر بمسامع علیه پیوست منشور نصیحت نگارش
فرموده تمامی سخن را حواله تقریر افضلخان نمودند او دقیقهٔ شرایف کلمات [illegible]
هوش افزای پادشاهی ابلاغ رسانیده انجمن صلح و صلاح فراهم آورد و بیرامخان

در جلندر طرح اقامت انداخت و هر کدام را پرگنهای نواحی جدا ساخته جا تعین
نمود سکندر خان چون بما چواره نامزد گشت از اینجا قابو خیال کرده پیشتر
روانه شد و شهر مذکور را بتصرف خود در آورده اموال و اسباب فراوان بدست او
افتاد و درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و سایر کلان و جمعی
کثیر از لشکر افغان از دهلی رسیده آمدند سکندر خان در سهرند بودن صلاح
ندید بجالندر آمد بیرام خان این معنی را مناسب دولت خیال نکرده برا
که بایستی پای ثبات و مردانگی را محکم ساخته حراست در سهرند اهتمام
مینمود و او اجتناب میکرد بعد از گفت و گوی بسیار امرای عظام اعتصام تبرک
اقبال ابد پیوند پادشاهی نموده از جلندر پیشتر روان شدند چون بجد دو ماچواره
نزول اتفاق افتاد تردی محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب ستلج
نمیدیدند که چون موسم باران نزدیک رسیده لایق دولت آنست که گذرها را
استحکام داده توقف نمائیم چون شدت باران سپری شود و هوا روی باعتدال
نهد از آب بگذریم بیرام خان و جمعی از دوربینان عرصهٔ اقبال گذشتن را مصلحت
دیده مقدمات پسندیده از نجابت گفتند آخر [illegible] پیر محمد و محمد قاسم خان
نیشاپوری و ولی بیگ و حیدر قلی بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود گردی
بیگخان و سایر امرا ناگزیر از آب گذشتند و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد
قول بشجاعت و اخلاص بیرام خان اساس یافت و سرداری برانغار بخضر خان
هزاره مقرر شد و جوانغار بتردی بیگخان قرار گرفت و سکندر خان با جمعی
از تیزدستان جان نثار بهراولی معین شد از آنجا که نیت شهریار جهان بر
امن عدالت و سایر مرضیات الهی مقصور بود کار منشیان درگاه والا روز
بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان
را از آب شنیده با لشکر فراوان از راه مسارعت رسیده آمدند و نزدیک شام
فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند و جنگی عظیم قایم شد و آتش پیشهای دور
بین لشکر فتح نزدیک بجری جای جنگ را قرار داده و پای ثبات استحکام
کرده بودند و تمه همتهای کارکشا درین نبرد مرد آزمای کار پرداز نهایت کردند

تا آنکه

تا آنکه شب در آمد بهادران رستم حمله هنوز از اطراف [illegible] تیر میزدند و از اتفاقات
حسنه که مقدمهٔ فتح شد این بود که در ان نواحی دهی واقع بود بغایت بزرگ
از مشعل تائید ایزدی آتش در ان ده که خانهایش از خس و خاشاک بود افتاد
و در معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد و بتحقیق پیوست که آتش
تایید الهی بوسیلهٔ اهل سعی خلاف شد و هرگاه نور اقبال درخشید آنچه احتیاج
نزاع بهبود خود دانسته بعمل آوردند سرمایهٔ زیان آن گروه گردد القصه این
روشنایی که طلیعهٔ نصرت بود دلاوران ظفر نشان براحوال مخالفان بواقعی
اطلاع یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جان ستان بودند و مخالفان
از حال عساکر فیروزی مند غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند تا آنکه
قریب سه پاس از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده
سراسیمه فرار اختیار کردند و فتح عظیم روی نمود و فیل و اسباب فراوان
بدست اولیای دولت افتاد و [illegible] نفایس غنایم با عرایض اخلاص روانهٔ درگاه
روز دیگر متوجه پیش شدند و فتح و نصرت در سهرند رفته طرح اقامت
انداختند و علیقلی شیبانی را که از عقب آمده ملحق شده بود با جمعی پیشتر
فرستادند و از عجایب آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان با لشکر گران و
استعداد تمام بجد دو ماچواره بمسامع جلال رسید با جمعی از متعدان خطاب
فرمودند که مسافت بسیار است تا رسیدن بهادران لشکر هر چه ارادهٔ ازلی
رفته باشد بظهور می آید پس همان بهتر که پناه بعتبهٔ کبریا برده مدد برای
فتح و نصرت از عطا خانهٔ الهی امداد فرمائیم در همان هنگام دست دعا بلند
کرده کامیابی پیشروان موکب عالی مسالت فرمودند چند روز از این واقعه
نگذشته بود که فتح نامه رسید و غنایم فراوان بدرگاه آوردند چون احصا
رفت روز دعا همان روز فتح بود سجدات شکر فتاح غیبی بجای آورده
دست داد و دهش بر جهانیان کشادند چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد
با هشتاد هزار سوار با استعداد تمام متوجه موکب عالی گشت بیرام خان از وفور
عقل و شجاعت در سهرند پای ثبات ورزیده بلوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری

بتقدیم رسانیده عرایض متوالی بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود چون دران
هنگام عنصر مقدس آن یگانهٔ آفاق از عارضهٔ قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن آرای
خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت اوست تعین
فرمودند هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود که حضرت
جهانبانی را صحت کامل روی داد آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت هوای
و هم از روی احتیاط همعنان نصرت و اقبال سوار دولت شدند و برای صواب انجمن نشینی
که انتظام بخش زمان و زمین بود مقرر فرمودند که فرحتیان شقدار لاهور و بابوس
بیگ فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزانه دار این صوبه
باشند و شب هشتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصهٔ سهرند بموکب پادشاهی نور
پذیر شد و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند پانزده
روز امرای شجاعت آیین در مقابلهٔ چنین لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که رایات
جهانتاب شده و در باغی که نزدیک شهر بود سراپردهٔ اقبال زدند و ادب نبرد بر وجهی که
سزاوار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند یکی بنام گرامی
حضرت جهانبانی اختصاص یافت و دیگری باسم والای حضرت شاهنشاهی سعادت
پذیر شد و یکی را شاه ابوالمعالی و دیگری را بیرام خان معین ساختند هر کدام از
صفوف لشکر اقبال پیوند کمر اجتهاد بر میان جان بسته مساعی جمیله بجای می آوردند
و بهادران جان نثار جان فشانیها می نمودند و همواره از طرفین مردان
نبرد آزمای بجام تیغ شربت واپسین میکشیدند و از جانبین از راه مردی
و مردمی معمول شده بود که فدائیان جان نثار را باحترام و تعظیم بمردم ایشان
می سپردند کوتاه بینان اسباب بین کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده
باندیشهای ناصواب خود دلهای ساده میشدند و دوربینان سبب دان نقوش فتح
و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده یکی
مزید ثبات پای مقاومت می گشتند علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی که جهان
تمکین و اطمینان بودند هر کدام را بطریقی تسلی دل میدادند و جان می بخشیدند

ظهور کرامات عالی بر بشارت عظمی حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هرچ

هرچند حضرت شاهنشاهی صغر سن را نقاب خود دانسته در پرده آرایی می بودند اما ایزد
جهان آرا چون میخواهد که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر کند بی اختیار امور
بدیعه که هر یک شاهدیست عدل بر علو استعداد و سمو فطرت بعالم ظهور میرساند
و از جمله خوارق عادات که دران ایام از حضرت شاهنشاهی که باطن فیض مواطن ایشان
مظهر اسرار الهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی است بظهور آمد
آنست که آنحضرت بر بالای بامی از شهر برآمده نظر اقلیم کشایی خود را بر لشکر
مخالف انداخته تماشا میفرمودند لشکری باین عظمت که شکست آن در اندیشه
کسی نگذرد فرمودند که در چند مدت این را مردم ما تاراج خواهند کرد حاشیه
نشینان بساط عزت که بدوربینی و پیش بینی امتیاز داشتند و بارها ازان نور
پرورد الهی خوارق عادات بدایع کرامات مشاهده کرده بودند ازین نوید بسرت
فرجام خوش وقت شده زبان بشکر ایزدی کشادند آری امثال این امور
بر عادت پرستان عالم صورت بعید مینماید اما حق پرستان معنی بین که سواد
پیشانی روزگار روشن دارند ایمعنی و صد مثل این از چنین بزرگ صورت
و معنی دور نمیدانند و درین ایام خواجه عنبر ناظر که از خدمتکاران قدیم بود
از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود حضرت جهانبانی این دولتمند را به تربیت
آن نور پرورد ایزدی سپردند پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار بلاد
بموقف عرض میرسانیده اهل هند را پیش آن یگانه روزگار آرایش میداد
چون طالع اهل هند درجهٔ قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم
در مزاج اقدس خوش می آمد و اول بار که آن حضرت را بشکار چیته میل شد
و چیته شکاری در نظر اقدس در آمد اینجا بود که دولت بیگ پدر خان جهان
چیته که در جنگها چواره از افغانان بدست آورده بودند و فتح باز نام داشت
پیشکش آن شیر شکار صیدگاه اقبال کرد و در همان کاردان که نزدیک
بساط عزت بودند ازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات بی اندازه پی بردند
و از نگاهبانان آن چیته شدند و نام شخصی بود که از میمنت قدم و فرط اخلاص
بخطاب فتحی خان در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان قراولان خاصه جات

امتیاز داده و آنحضرت که پیوسته خود را در ملابس ظاهر داشته از غیر می پوشیدند
و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون مختفی میساختند از توجه این جانور بدیع پرده
دیگر نقاب جمال خود گردانیدند اما لوامع خورشیدی و شمایم مشکی را در حجاب
نتوان داشت آنروز که بخت مرا دانش آموزی میکشید و بسعادت
ملازمت برده روشناس کمالات این برگزیده الهی میساخت چه سجده شکر
بجای آوردم و ازین دولت ملازمت چه کامیابیها داشتم تا بمراتب صوری
و معنوی سربلند گشتم و خلوت سرای قدس دلرا از خواهش فضول پاک
ساختم اکنون که نوبت شکرگذاری رسید و میخواهم که فهمیدگیهای خود را در
بیان آرم تا هم شکر بجای آورده باشم و هم چراغ بینش در راه تاریک روان
نهاده آید بی تکلف ازین که در خدمتم و معامله و داد و ستد در میانست آزرده ام
کاشکی آشنایی صوری نبودمی و در سلک ملازمان ظاهر منسلک نگشتمی تا هرچه
گفتی و نوشتی ظاهر بینان کور باطن انگیس از کرده خوشامدگویان نپنداشتندی
و از محرومی صوری ظاهری من جهانیان پی بمقصود برده کامران گشتندی سبحان
الله بسیا سخنهای راستی که در باب ارباب تجرد که عشر عشیر آن خدیو زمان کمالات
ندارند بلکه بسیار مردم باشند که جز ظاهر آراسته چیزی نداشته باشند رقم
پذیرفته است جهانیان معامله فهم بواسطه آنکه در میان داد و ستدی نیست
هیچ نامهای مذکور را از قسم خوش آمد ندانسته اظهار حق می فهمند و آنمردم
که جان شیوای ظاهر و باطن بقلم میرود و سخن پی برده مزاج زمانه را باز
نافهمیدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید اما چون نظر من بران افتاد که
اندکی از بسیاری از شکر لازم او بجای آرم ازین بار مردم اندازه آزرده
خاطر نیستم و چرا باشم و حال آنکه به نیت درست خود کامروا شده مشغول دار شکر
کرم روان گشته ام و جمعی کثیر پیرای حق شده شاهراه صدق پیش گرفته اند
اکنون ازین ماجرا که آغر شد بی نیت بازآمده بسر سخن که بودم میروم
مجملا قریب چهل روز حضرت جهانبانی کار فرمای محاربه بودند چنانچه آیین
اقبال باشد بتقدیم میرسانیدند و لوازم اهتمام بجای آورده بآرایش

معرکه

معرکه بزرد دلهای مخلصان را اعتمادی میبخشیدند تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان
سال مذکور که نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود خواجه معظم و ادهم
خان و جمعی کثیر ترقه کارزار کردند و ازان طرف کالا بهادر برادر اسکندر
برآمده محاربه بجای آورد هرچند در ازروز مقرر نبود که جنگ بزرگ سرانجام
یابد چون امری از پرده تقدیر بظهور آمدنی بود در شعله نایره جنگ در
اشتعال افزود و آتش پیکار بلندی گرفت افواج حضرت قرین از
اطراف درآمده بعد از شرایط حزم مردانه ایستادند و نقش مصاف
دلخواه نشست   چه کوه آهنین از جای جنبید   زمین گیتی زسر تا پای جنبید
دو لشکر روبرو خنجر کشیدند   جناح و قلب را صف برکشیدند   تراک تیر و چاکاچاک شمشیر
دریده مغز پیل و زهره شیر   و چون اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی فتحی عظیم
روی داد و اوبای فراوان بدست اولیای دولت درآمده بعد از [illegible]
هزایم جمعی کثیر از مخالفان مدبر بعالم نیستی شتافتند سکندر با جمعی خود را با حصن
کوه سنجاب کشید یکی از دلاوران خواجه مسافری خود را در اثنای راه به سکندر
رسانید سکندر چون دید که شخصی قصد او دارد برگشت هرچند دست بشمشیر
کرد شمشیر در دست نیفتاد بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از
مهلکه جان بیرون برد آری کاردستان دنیا و مغروران جاه جز این چه
باشد و حضرت جهانبانی در عین کامیابی دنیا که باده مرد افگنست هوشمند بوده
نیازمند درگاه ایزدی بودند و با طبقات زمانه از کمال دانش و بینش
سلوک میفرمودند اگر جمعی کامیاب شوند چه دور باشد فرمان بردار سلطان
خرد کار برمراد میسازد اول نیت درست بهم میرسد تا بنای کوشش در کار
قرین حال او میشود تا لشا با وجود ظهور کارهای شایسته نسبت آن با خود روا
نمیدارد و کارکر خرد را داد و گرمی شناسد و خلاصه مقال آنکه آنحضرت برای
تعلیم نیازمندی ارباب صورت و اعراض مراتب سپاس داری برشکر معنوی
اکتفا نفرموده بسپاس ظاهری پرداخته سجدات نیاز ایزدی بجای آوردند اگرچه
درین مراتب گذشته که فتح هندوستان شد فتح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی

کارنامه بود چنانچه سابقا گذارش یافت اما هوشمند لبیب داند که شکل این نادره کار
نموده فی الواقع از نیکویی فتحی که باندک کسی باچنین غنیمتی بخشش بود والا از درگاه
کبریای آلهی که چنان در زمان باستانی کمتر نشان داده اند مقارن این تیغ باد
و باران از اندازه بیرون شد از بخت که باعث هلاکت گروهی انبوه از ستم پیشها
کافر نعمت بود از مقدمات اقبال اولیای دولت توان دریافت و از آیات ادبار
ارباب خلاف توان دانست اما از آن جهة که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا
بهزار جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد از قسم امهال و اهمال
آن کرده بخت برگشته توان شمرد و چون بتائید ایزدی اینچنین موهبتی کبری بظهور
آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان جان سپار و خدمت
هرکدام از فدائیان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از فرق
ریزه خدمت فردشان سخن درمیان آورند که این فتحنامه بنام که نوشته شود
و حکم شد که هرکدام مبلغ دریافت خود را موقف عرض مقدس سازند شاه
ابوالمعالی که سرمست باده غفلت بود از بی فکری اراده آن کرد که منشور این
فتح شگرف بنام او شود و پیرامون آن گرد که در آمدن هندوستان تابعی خود
میدانست و تا زمان فتح بر خلاف جمهور مردم موافقت رای جهان
آرای حضرت جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان
اهتمام میکرد مدار اعتبار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز
یابد و دوربینان کارآگاه معنی که فتح را از میمنه اقبال حضرت شاهنشاهی
و نور پرورد آلهی میدانستند گوش و هوش و چشم نظارگی باز داشته تا
سخنوران میکردند و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ او در روز
نوبت منسوبان این نور حدیقه خلافت لمعه ظهور بخشید نیز از سخن سرای
مردم حیرت افزا بودند تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی بر حقیقت
کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی معنون
فرموده مسرت برای خاطر مخلصان دو روز نزدیک شدند و از وقایع عجیبه که در آن
ایام سعادت فرجام سانح شد گرفتن خواجه معظم است و مجملی ازین سرگذشت

انکه

انکه چند بخط خواجه بر آمد که از کوته اندیشی و تباه خردی کابک در سخنان نالایق نوشته
اظهار دولتخواهی او کرده بود آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف
فرمودند چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهی پادشاهی
اندیشیده بودم و بقصد اینچنان کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید
تا بمن پیشتر التفات مبذول داشته مراسر براه خدمت شایسته گردانند
حضرت او را مقید فرموده بمیرقالی سپردند و بعد از سرانجام و سامان مهمات
سهرند از راه سامانه بدارالسلطنه دهلی متوجه شدند و چون رایات نصرت
آب ماند رسید شاه ابوالمعالی را با جمعی از ملازمان درگاه مثل محمد قلیخان
برلاس و اسمعیل بیگ دولدی و مصاحب بیگ و ابراهیم خان اوزبک و جمعی
کثیر بلاهور تعیین فرمودند که اگر اسکندر از کوهستان برآمده در میان
ولایت دست انداز کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید و سرانجام مهمات
صوبه پنجاب بمشار الیه تفویض یافت و بجهت خوبی هوای سامانه
و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزی چند در آن سرزمین دلکش اقامت
فرمایند درین اثنا عرضداشت سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحانی
بدارالسلطنه دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند مخفی
آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمسندنشینی آن خدیو زمان سربلند
کرده و باستماع این نوید از سامانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غره
رمضان سال مذکور بر سلیمگده که بر سمت شمالی دارالملک دهلی بر کنار
آب جون واقع شده نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه در درون
شهر مستقر اورنگ خلافت نیلگاوی را بشمشیر زده شکار فرمودند چنانچه
حیرت افزای اهل شکار شد و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی آن
یا خدا کامیاب مسرت گشتند و حضرت جهانبانی که از ابتدای این سفر مبارک
تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده متوجه فتوحات روحانی
استفتاح مینمودند امروز کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت این نیلگاو
پاره خشک کرده نگاه دارند که چون بعد از رمضان چون حیوانی میل فرمایم

اول ازین گوشت شاول خواهیم فرمود وسجده های شکر بجای آوردند وجمیع ملازمان
عتبهٔ خلافت بمناصب عالی وجاگیرهای لایق شرف امتیاز یافتند سرکار حصار وآن
نواحی بجاگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد وتفال گیران کارآگاه این را
حصار حوادث روزگار دانسته مجدد ابد دولت روزافزون آنحضرت فال گرفتند
پیرامخان سرکار سهرند ودیگر پرگنهای متفرقه عنایت شد تردی بیگخان را
بیوات فرستادند واسکندر خان را باگره وعلیقلی را بسنبل وحیدر محمد خان آخته
بیگی را بجانب بیانه که نزدیک بدار الخلافهٔ آگره است تعیین فرمودند بیمن
قدوم پادشاهی وبرکات انتظام آن خدیو صورت ومعنی هندوستان بوستان
دولت وسعادت گشت وطبقات عالمیان وطوایف خلایق کامیاب اقبال
گشتند وآنحضرت در قلعهٔ دهلی بوده پیوسته بمرضیات الهی بسر میبردند و
گلشن سلطنت را بجویبار داد ودهش آب میدادند وهمواره فرمانبرداری
خالق وکام روای مخلوق پیش نهاد والا ساحت سریرآرای خلافت بودند
وازسوانحی که دران ایام موجب مزید سرور باطن شد آمدن شاهولی اتکه بود
از دار الاقبال کابل که خبر سلامتی مخدرات تتق عصمت آورد وحقیقت احوال
بعرض اقدس معروض داشت ومژدهٔ مسرت بخش سانید که از حضرت مطهر ماه
جوجک بیگم ایزد هستی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است آنحضرت
ازین بشارت دلگشا وازین نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آوردند وجشن
شادمانی ترتیب دادند ونقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند ونام آن گلبن اقبال
را فرخ فال نهادند وشاهولی را بمژدگانی این عطیهٔ غیبی خطاب سلطانی کرامت
فرمودند باتحف وهدایا روانهٔ کابل ساختند وبمناشیر توجه والتفات سعادت
اختصاص دادند وازوقایعی که دران ایام روی داد آمدن رستم خان بود که در
سلک امرای معتبرهٔ افغانان انتظام داشت ومجملی ازین قضیه اینست که چون اتکه
خان وجمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند در خرداد شش شهریور
ماه موافق چهارشنبه بیست وپنجم رمضان در ده کروهی حصار نزول سعادت نمودند
رستم خان وتاتار خان واحد خان وپیر محمد ... وعلی خان وشهاب خان وتاج

داد خان قیام خانی باجمعی از افغانان از حصار برآمده عرصهٔ پیکار را آراستند
باوجود آنکه افغانان قریب دو هزار کس بودند واولیای دولت قریب چهار صد
کس جنگ عظیم در پیوست وبتایید الهی فتح روی داد تا هفتاد کس از مخالفان در
میدان بقتل رسید ورستم خان گریخته قلعه را مضبوط ساخت ومجاهدان اقبال
بیست وسه روز بمحاصرهٔ آن پرداختند چون کار برو دشوار شد قول طلبیده بدر
ورستم خان را باتمام بردها قریب هفتصد کس مصحوب میر لطیف وخواجه قاسم
مخلص بدرگاه والا فرستادند واو باجمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس سر
بلند شد وبعد از چندگاه حکم معلی شرف نفاذ یافت که او را جاگیر مناسب نمایند
اما بشرط آنکه فرزندان خود را در گروگان نگاه دارد تا هم سلک مرحمت مسلوک
شده باشد وهم راه حزم واحتیاط از دست نرفته آن ساده مرد کوته اندیش
ازین شرط دولت که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت بود ابا نموده در مقام
گریختن شد چون این معنی بر پیشگاه خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت
او را مقید ساخته بهبیک محمد ایشک آقاسی سپردند واز وقایعی که دران
نزدیکی بظهور آمد قضیهٔ قنبر دیوانه است واندکی از کیفیت وکوی بسیار او
آنست که او از احاد الناس بلکه از مجاهیل اردوی اقبال بود وقتی که رایات
نصرت بعد از فتح سهرند بجانب دهلی نهضت فرمودند این قنبر جمعی از اوباش
گرد خود فراهم آورده دست بتاخت وتاراج دراز کرده پیوسته غنایم بدست آوردی
وبمردم دادی وازروی گربزی پیوسته عرایض بدرگاه نوشتی واز نواحی سهرند
تاخته تاخته سنبل در تصرف آورده خود در سنبل نشست وپسر خواندهٔ خود را که
عارف الله نام نهاده بود ببداون فرستاده در آنجا دو دراز حسین جلوانی
که از امرای اعاظم افغانان بود جنگ در آن شده قنبر ازانجا خود را اکوت
کول رسانید وآن نواحی را نهب وغارت کرده در آنجا دوباره کن خان که از
روسای افغانان بود جنگ پیوسته کارکرده شکست یافت وازانجا ببداون
آمد هرچند که این دیوانهٔ عاقل پیوسته عرایض فرستادی واظهار نیکی وبندگی
خدمتی کردی اما فعل او با قول او موافقتی نداشت پا از اندازهٔ گلیم دراز کرده

و از سوانحی که درینولا بظهور آمده نا سپاسی میرزا سلیمانست و شرح این بطریق اجمال آنست که چون رایات جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان
کرا اندراب و کشمش در جاگیر او بود بحکم عالی سعادت همراهی یافت و متعلقان از
جانب او برای انتظام جاگیر ماند میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته
قصد این محال که بجاگیر تردی بیگ خان بود نمود و لا از راه کریوت در آمد
که به نیرنگ پردازی متعلقان را بخود کشد چون ایصورت بخت میرزا اراده
از زم برداشته بمحاصره اندراب قیام نمود متعلقان ناگزیر اهل و عیال خود را
همراه گرفته بر آمده و جنگ کنان خود را ازان مهلکه بر آورده بکابل آمد
و از واقعاتی که دران ایام پدید آمد کشتن حیدر محمد خان اخته بیگی بود
غازیخان پدر ابراهیم را که سر سروری میخارید و شرح این ماجرا آنست
که چون حیدر محمد خان را به بیانه فرستادند غازیخان که حاکم آنحدود بود تاب
مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصن شد و بعهود و ایمانی که از حیدر محمد
ظهور یافت اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب
او دوخته نقض عهد نمود و بشمشیر بی اعتدالی او را بقتل رسانید چون این خبر
بسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید مستحسن خاطر عدالت پیوند نیفتاد و چون
دور دست بود و اوایل در آمد هندوستان سیاست ظاهری او موقوف ساخته
فرمودند که او دیگر نخواهد بست و الحق تا سپری شدن او این جهان را همان طور که
بر زبان قضا ترجمان گذشته بود بظهور آمد و شهاب الدین احمد خان را که سر
حوت پات بود بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند و خود بدولت
و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات
گرامی را صرف مرضیات الهی میفرمودند نهضت رایات جهانتاب حضرت
شاهنشاهی بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت جهانبانی جنت
آشیانی درین اثنا که خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی بداد و دهش و تنظیم آرای
ممالک هندوستان بود خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن گرفت که از
باده ناگوار دنیا بدستی کرده در آزار خلایق میکوشید و بر مسالک خلاف حکم

مردم خود را از منصب خانی و سلطانی دادی و علم و نقاره بخشیدی تنها مستی
دنیا نداشت سودای جنون نیز ضمیمه حالت او بود بارها از دیوانگی ها دیوانه
ساختگی و ابله طراری خانه خود را بتاراج داده بود و همواره از و حرکات ناملایم
که شرکت بمجانین داشته باشد بظهور آمدی چون مکرر اینمعنی بمسامع عز
و جلال رسید فرمان قضا جریان بعلی قلی خان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه
معلی فرستد و اگر سر از اطاعت بپیچد تنبیه نماید و درمیان اثنا که دیوانه از
رکن خان شکست یافته بپداون آمده بود علیقلی خان از مهمات میرته
فارغ شده بسنبل رفت و بعد از فراغ مهمات آنجا هی ببداون آمد هرچند
علیقلی خان کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت و گفت چنانچه تو بنده
پادشاهی من از غاشیه داران این موکبم و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام
آخر الامر علیقلی خان بجنگ آمد چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در
قلعه بداون متحصن شد و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد چون احوال او
بعرض مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را استمالت عنایات
پادشاهی ساخته بآستان بوس سرافراز سازد و پیشتر از انکه قاسم ببداون
آید و این مژده نجات رساند علیقلی خان او را کشته بود و مجملی ازین سرگذشت
انکه چون قبض قلعه را مستحکم کرد و محاصره امتداد یافت و کاری نمیگشود
علی قلی خان محمد بیک ترکمان و ملا غیاث الدین را پیش او فرستاد و این
فرستاده ها را مقید ساخت ایشان جمعی کثیر را با خود پنهانی متفق ساختند
و بفریب و فسون مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند
علیقلی خان سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع این واقعه بر باطن عدالت
آثار پادشاهی گران آمد و فرمان عتاب آمیز بعلی قلی خان صادر شد که چون
اظهار اطاعت میکرد و میخواست که بملازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید
و بعد از انکه بدست افتاد چرا بحکم گشت و آنحضرت مکرر ابقربان بساط
عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را ببیند اگر از سواد پیشانی
او نشان حقیقت و درستی خوانده میشد او را نوازش فرموده تربیت عظیم میفرمودم

پادشاهی سلوک مینمایند چون حضرت جهانبانی را با او توجهی خاص بود امثال این اخبار
را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای ناتوان بینان فرود می
آوردند تا آنکه خبر بر آمدن اسکندر از کوه در اردوی معلی شیوع یافت و نیز
چنین معروض گشت که این سید زاده را بدست فرنگیان حاکم لاهور را بی حکم تغییر
داده کس خود را بجای او مقرر ساخته و در خزینهٔ پادشاهی دست درازی میکند بخاطر
حضرت جهانبانی که آیینهٔ صورت نمای ملک و ملکوت بود بالهام ربانی چنان مصمم شد
که پنجاب که از اعظم صوبهای هندوستان است بپاس حراست و حکومت حضرت
شاهنشاهی و برکات رافت و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق پذیرد
و شاه ابو المعالی را اگر مصلحت باشد حصار و آنجا و مرحمت شود و نیز چون
درین نزدیکی مخدرات تتق عصمت را از کابل طلب میفرمایم پنجاب در تصرف
ملازمان حضرت شاهنشاهی بود مناسب دولت هر چند شکر اقبال آن
مقدار بود که دفع سکندر نماید لیکن بجهت مصالح ملکی و طبیعی نام کوکب
مذکور ساخته اوایل سال نهصد و شصت و سه در ساعت مسعود که طلوع اورنگ
هفت اقلیم را زیبد و سلطنت ابد پیوند آن افتخار نماید حضرت شاهنشاهی
اقبال پرورد الهی را بآیین سلطنت و شکوه اقبال تعیین فرمودند و بیرام خان را
بصورت اتالیق آنحضرت ساختند و بمعنی تربیت آن اعتضاد دولت
بیامن توجهات حضرت شاهنشاهی حواله شد و جمعی کثیر از ارباب عقیدت
و اخلاص در رکاب نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند
چون موکب قدسی آن نور پرورد الهی بسهرند رسید ملازمان عتبهٔ اقبال که در حصار
فیروزه بودند سعادت ملازمت دریافته مسرت پیرای خاطر شدند و در این منزل
ورود استاد عزیز سیستانی که بوسیلهٔ حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب رومی خان
شرف اختصاص یافته بود و در فنون آتشبازی و بندوق اندازی قرینه نداشت
دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی دریافت و آغاز بندوق اندازی آنحضرت
از اینجا شد و در اندک فرصتی چنانچه در هر فن و هر صنف استاد یک فنانند در این
فن بدیع نیز گشتند و کارنامهای غریب کردند که ما متفنن بیان آن شوانده

درین روش چون سایر پیشها از آن مظهر کمالات بظهور آمد و از عجایب
این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسم که بشایبهٔ تکلف هر شخصی که در
هر فن از فنون اقسام دانشوری چه از حکمت پروران بالغ نظر و چه از
صنایع پردازان صاحب هنر چه در امور کلی و چه در اشیا جزای که سالها
سال پیش استادان دانا ورزش آن روش کرده باشد چون بشرف
ملازمت این دقیقه یاب نکته دان همرس میرسد خود را از دیدن فزونی
دانش کم کرده در مقام حیرت می آید و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات
آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است و باز میگوید که چنین مهارت
عظمی کسی را نشوانه بود موهبتی است خداداد و از بدایع آنکه در مشارب مختلفه
و مدارج متنوعه در یک مجلس سیر میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمی
آید حکما و علما و فضلا و صنعت گران دیگر را آنجا حوصله وفا میکند که بغیر روش
خود زمانی صحبت دارند این دریافت بلند و این حوصلهٔ فراخ در قوت
بشری نگنجد لکن طاقت ملکی بر نتابد ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت
انتظام عالمیان دیرگاه بدارد **ذکر تتمهٔ احوال سعادت منوال
حضرت جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی از جلایل
مخترعات و قوانین آنحضرت** چون انتظام مهمات پنجاب بنهضت
موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر یافت حضرت
جهانبانی پیوسته در دار الملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم
مهام ملکی اشتغال میفرمودند و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم
دیگر توجه عالی داشتند و مکرر را میفرمودند که چند جا را پای تخت ساخته
در انتظام هندوستان کوشش میفرمایم دهلی و اگره و جونپور و مندو
و لاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح افتد و هر جا لشکری بسرداری یکی
از هوشمندان دور بین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که آنجا احتیاج
محتاج بکومک لشکر دیگر نباشد و زیاده از دوازده هزار در رکاب معلی نگاه
نمیداریم و میفرمودند که صندلیهای مرصع از طلا و نقره میفرمایم که بر زنند گذار

شاهزادگان کامکار و مردمی که در بساط قرب بمزید عنایت سرافرازند بموجب
حکم عالی نشئه شرف امتیاز یابند که غالب چنانست که دلهای بزرگان
عالی فطرت دنیا که بدولت سرای اعلا می رسیده در بازار سوداگری در مزده
سود و زیان بدادن مال تنها صید نشود و تا در اعتبار و جاه ایشان نیفزاید
تسخیر دلهای این طبقه صورت نپذیرد و خاطر فیض مآثر آنحضرت از مبادی احوال
تا حال بر اختراع امور بدیعه و اظهار حقایق منیعه توجه داشتی از انجمله در آن
وقت که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل بقندهار توجه فرموده حضرت
جهانبانی را جهت تمشیت مهمات در کابل گذاشته بودند روزی آنحضرت
سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و مرغزار میکردند در اثنای آن مولانا
روح الله را که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت مخاطب ساخته فرمودند
که در خاطر چنان پرتو می اندازد که از هر کسی که در این راه پیش آیند نامهای
ایشان را فال گیریم اسامی دولت بران نهیم مولانا بعرض رسانیدند که بنام یکی اکتفا
میتوان کرد فرمودند ملهم غیبی در دل چنین القا میکند بعد از طی مسافت اندک
مردی در سن کهولت پیدا شد چون از وی پرسیدند که چه نام داری جواب داد که
مراد خواجه و متعاقب آن دیگری که بر دراز گوشی هیزم بار کرده بطرفی می برد
پیش آمد چون اسمش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان
جاری گشت که اگر شخص دیگر پیش آید سعادت خواجه باشد از غرایب اتفاقات
حسنه خواهد بود و کوکب مراد از افق سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت
مردی که گاوی چند میچرانید در نظر در آمد چون پرسیدند که نام تو چیست گفت
سعادت خواجه ملازمان رکاب سعادت از آن کرامت علیا در تعجب و تحیر افتادند
و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادت فال بمساعدت ازلی
برایات ارجمند کامیاب دولت خواهد گردید و چون این مژده غیبی از قوت
بفعل آمد گلشن امید از جویبار معدلت سرسبز و تازه گشت اساس انتظام
مهام دینی و دنیوی بر مراد و دولت و سعادت نهادند و جمیع ملازمان عتبه
اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را بسه قسم منقسم ساختند اخوان و اقربا

و امرا

و امرا و وزرا و کافه سپاهیان را اهل دولت گفتند چه پیداست که بمساعدت
این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسر نیست و حکما و علما و صدور
و سادات و مشایخ و قضات و شعرا و سایر فضلا و موالی و اشراف و
اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که اکرام این سعادتمندان و مصاحبت
با این فرقه شریفه سبب استسعاد بسعادات ابدیت خواندند زیرا که
اکرام این سعادتمندان و مصاحب با این فرقه شریفه سبب استسعاد بسعادات
ابدیت و ارباب بوتات و اصحاب حسن صوری و اهل نغمه و سازها را
اهل مراد نام نهادند که این مراد جمهور عالمیانست و همچنین قسمت ایام
هفته پرداخته یکی از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند بر این
موجب که روز شنبه و پنجشنبه باهل سعادت تعلق گرفت و در این دو روز
از توجه عالی با ناظمان مناظم علم و عبادات متعلق شد وجه اختصاص
این دو روز با اهل سعادت آنکه شنبه منسوبست بزحل و زحل مربی
مشایخ و فضلا و ارباب قدمست و پنجشنبه متعلق است بمشتری و آن کوکب
علما و سایر طبقات اشرافست و روز یکشنبه و سه شنبه باهل دولت در
سرانجام مهام پادشاهی و انتظام امور جهانبانی اختصاص گرفت
و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق به نیر اعظم دارد که
سلطنت و فرمانروایی از پرتو تربیت اوست و سه شنبه تعلق بمریخ
دارد و مریخ مربی سپاهیست و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد
گفتند و در این دو روز بعضی از زنان و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد بعنایات
خاص مخصوص میشدند و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دوشنبه تعلق بقمر دارد
و چهارشنبه بعطارد و هر دو را با مور جوانات مناسبتی خاص است روز جمعه
بر طبق نام خویش جامع جهات مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهی
بهره ور میگشتند و از مخترعاتی که در روزهای دیوان بود یکی آنکه چون سریر
خلافت مقر سلطنت میشد و آنحضرت سریر آرای فرماندهی گشته بزم دیوانی
می آراستند با و از نقاره طوایف مردم را آگاهی میدادند هرگاه از دیوان

برمیخواستند توبچیان بصدای بندوق خلایق آگاه میکردند درانروز کرکیراق
چیان چند دست خلعت وخز اینچیان چند جبه زر نزدیک بارگاه می آوردند
تا در بخشش وکامروائی خلق تا خیری نرود وچندی از ملازمان شجاعت
پیشه جوشن در بر افکنده مسلح بنزدیک بارگاه می ایستادند دیگر از جمله
مخترعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلا که کنایت از سهم السعاده
وسهم الدوله وسهم المراد ساخته شده بود که بهر یکی از ارکان دولت و غیر
آن تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام می پذیرفت
مقرر آنکه بامداد صاحب هر یک ازان سهام در تمشیت اموری که متعلق
بآن سهم است بروجهی کوشش نماید که مستلزم رضای الهی و مستوجب دولتخواهی
باشد منظور عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه از
شراب جاه بدمست شده جادهٔ اعتدال گذارد و یا بواسطهٔ غرضی نظر از
دولتخواهی پوشیده همت بر جمع مال مقصور سازد تیر تدبیر او بهدف مراد
نارسیده رقم عزل بر صحیفهٔ حال او کشیده همت برجمع مال مقصور سازند
بجزای لایق رسانیده اند و میرخواند میر مورخ در قانون همایونی تصریح
کرده که در زمان ملازمت من سهم السعاده من حیث الاستقلال بعهدهٔ
اصحاب فضل وکمال مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته بود و حل و عقد و قبض و
بسط مهمات سادات و مشایخ و علما و فضلا و قضاة و ارباب بس و علم و
تحقیق و استحقاق ارباب عمایم و عزل و نصب متکفلان امور دینی و تعیین
وظایف و سیورغالات بجانب او و صحت اختصاص پذیرفته بود و سهم الدوله
بعهدهٔ السلطنه امیر هندو بیگ تعلق داشت و رتق و فتق و بست و گشاد
مهام اعاظم امرا و اکابر وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان
امور دیوانی و قرار مواجب لشکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه متوجه او
بود و سهم المراد و امور بیوتات بامیر ویسی استقرار داشت و او خانه باید
بتمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر
و عظمت میپرداخت و از جملهٔ مخترعات آنحضرت ترتیب تیراست دوازده

قسم

قسم و هرکدام از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختند و اندازهٔ مراتب
طوایف خلایق بظهور آوردند بدین تفصیل تیر دوازدهم که موافق نهایت
عیار طلاست مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود تیر یازدهم منسوب باقربا
و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند تیر دهم
متعلق بسادات و مشایخ و علما تیر نهم متعلق بامرا و عظام تیر هشتم بزمرهٔ
از مقربان و ایلچیان صاحب منصب تیر هفتم را بسایر ایلچیان تیر ششم
متعلق بسرخیلان قبایل تیر پنجم بیکه جوانان بهادر تیر چهارم بتحویلداران
تیر سیم بجوانان جرگه تیر دوم بنام شاگرد پیشگان تیر اول بدربانان و
پاسبانان و امثال این مردم و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار
سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند آتشی و هوایی و
آبی و خاکی بجهت تمشیت مهمات هریک ازین چهار سرکار وزیری مقرر
فرموده بودند مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اموری
که افروختن آتش را دران مدخل باشد سرکار آتشی میگفتند و وزارت آن سرکار
خواجه عبدالملک قرار یافته بود و مهمات کرکیراق خانه و باورچی خانه و اصطبل
و سرانجام ضروریات استرخانه و شترخانه سرکار هوایی می نامیدند و زمام اختیار
آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند و سامان شربتخانه و سوچیخانه و جویهای
انهار و مهماتی که بآب منسوب باشد سرکار آبی می خواندند و وزارت آن سرکار
خواجه حسن تعیین یافته بود و مهمات عمارات و زراعات و حفظ خالصات
و بعضی از بیوتات بسرکار خاکی موسوم گردانیده بودند و وزارت آن سرکار
بخواجه جلال الدین میرزا بیک منسوب بود و در هر یکی از سرکارهای مذکوره
یکی از امرا را دخل داده بودند مثلاً امیر ناصر قلی میر سرکار آتشی بود و همواره
جامهٔ سرخ می پوشیدی و از جمله اختراعات که درآن زمان ترتیب یافت آن بود
که استادان نجار چهار کشتی بزرگ در میان آب جون مرتب ساختند و بر هریکی
ازان کشتیها چهار طاقی مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبی مرتفع گردانیدند
و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذی یکدیگر

و قوع یافت و در میان هر دو کشتی طاقی مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبی مرتفع کرده بودند
و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کرده بودند که گویا دیگر از جزو توت بنغل آمد چنانچه
در میان آن کشتیها حوضی مثمن نمودار شد و از اختراعات شریفه ترتیب دکانها
و آرایش بازارها در کشتیها شده بود که حیرت فزای عقل نادره کاران بود
و در سال نهصد و سی و نه که حضرت از فیروزآباد دهلی با اکثر امرا و ارکان دولت
و تمامی ایلچیان و اعیان در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دار الخلافه اکره
گشتند همچنین بازار آراسته بر روی آب چون روان بود و هر کس متاعی که میخواست
دران بازار می یافت و برین قیاس باغات پادشاهی بموجب فرمان باغچی
بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت جسر بی وان بود
و از جمله بدایع مخترعه آنحضرت قصر روان است و آن قصری بود مشتمل بر سه طبقه
که از چوب تراشیده بود و استادان نجار اجزای آنرا بر وجهی بیکدیگر وصل
کرده بودند که هر کرا چشم بران می افتاد می پنداشت که یک پاره است و حال
آنکه هر گاه میخواستند آنرا از هم میکشادند و بهر گوشه که میخواستند نقل میکردند
و نردبان طبقه اعلا آنرا بنوعی تراشیده بودند که هر گاه قصد میکردند
منبسط میشد و هر گاه اراده مینمودند منقبض میگشت و از جمله مخترعات عالیه آن
قدسی فطرت تاجی بود در رفعت و لطافت بر حد اعتدال که گویا کلی بود نازک
حاشیه که بر گرد تاج میگرداندند مشتمل بود بر دو فرجه نمایان هر فرجه بصورت
رقم هفت و بملاحظه آنکه رقم دو هفت هفتاد و هفت موافق لفظ عز آنرا
تاج عزت لقب نهاده بودند و آن در بدخشان اختراع یافته بود و چون بدار
الخلافه اکره نزول فرمودند و بنظر اقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در آوردند
آنحضرت بغایت پسندیدند و از جمله مخترعات شریفه آنحضرت خرگاهی بود که
بعدد بروج سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده هر برجی مشتمل بر چیزها
که انوار کواکب دولت از نقبهای آن تابان بود و خرگاهی دیگر مانند فلک
الافلاک که محیط فلک ثوابت جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بود
چنانچه فلک اطلس از نقوش مبراست این خرگاه نیز از نقره مبرا بود و از

مخترعات

مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده و آن بساطی بود مدور
مشتمل بر دوایر افلاک و کرات عناصر و دایره اول منسوب بود بفلک اطلس سپید
رنگ واقع شده بود و دوم کبود و سیم بمناسب زحل سیاه و چهارم که محل
برجیس است صندلی پنجم که متعلق به بهرام است لعل ششم که خانه نیر اعظم است زرین هفتم
که منزل زهره است سبز روشن و هشتم که جای عطارد است سوسنی زیرا که مزاج
عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد و سبب اختیار
رنگ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد کلی گفته اند و رنگ سوسنی از دیگر
الوان ممتزج بکلی نزدیکتر است و دایره نهم که منزل قمر است سپید است و بعد از آن دایره
کره نار و کره باد و هوا بترتیب مرتب گشته است پس کره آب و خاک انتظام گرفته
و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود و خود بنفس نفیس دایره زرین را
اختیار میفرمودند و آنجا سریر آرای خلافت میشدند و هر طایفه از منسوبات
کواکب سبعه سیاره در دایره که بازای آن وضع کرده شده بنشستن حکم میفرمودند
مثلا امرای هندی را در دایره زحل و سادات و علما را در دایره مشتری مردمی که در
آن دوایر می نشستند باندازه قرعه که در هر جا نقش صورت شخصی بر وضع غیر مکرر مصور
بود و مامور میگشتند و از دست هر کس هر صورت بر می آمد بهمان صورت دران دایره
متمکن میگشت مثلا اگر صورت شخصی ایستاده بر می آمد می ایستاد و اگر نشسته بر می آمد می
نشست و اگر مضطجع بر می آمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد و از شرایف اختراعات
آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آن روز است
که مربی اوست چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرد می پوشیدند که منسوب بنیر اعظم است و در
روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمر است و برین قیاس و از مخترعات آنحضرت طبل عدل
بود که اگر داد خواهی را با کسی مخاصمتی میشد یک نوبت چوب بر طبل میزد و اگر تظلم او از
عدم وصول علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب
کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردی اگر با کسی دعوی خون داشتی
چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدی آثار طبع مخترع این خدیو قدسی خصال
بدایع آفرین بسیار است و هوشمندان آگاه دل را جهت دریافت جوهر گرانمایه آنحضرت

همین قدر که ذکر شد بسنده است اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته در شرح مقصود
درآید **پرتو انداختن سفر عالم اقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی**
جنت آشیانی و مسافر شدن بآن عالم بر ضمایر خبرت گزین پوشیده نماند که
دران نزدیکی که حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب پنجاب رخصت یافتند
اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس می
گذشت و برخلاف عادت پسندیده خویش این معنی را که منافی عالم انتظام است
مکرر داشته‌اند و مجلس عالی نمی‌شد که بمقوله ذکر آن خوش وقت می‌گشتند گویا که بر
پیشگاه باطن غیب‌دان نقش آن پرتو انداخته بود از انجمله روزی تصدیق و تحسین
کلام حقیقت انجام حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی میفرمودند که حضرت فردوس مکانی در
محفل انس خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خواستان گورستان
غزنین بنظر می درآید مرا میل مردن میشود و در لمغان میفرمودند که چون دهلی و مزارات
اولیا مشاهده می‌کنیم سخن او بیاد می‌آید که چه خوش میگفت و درهمان نزدیکی که متوجه
ملک بقا میشوند بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند که امروز بعد از فراغ
عبادات سحری غیبی دست داده بود و ملهم غیب این رباعی بزبان داد
یا رب بکمال لطف خاصم گردان واقف بحقایق خواصم گردان از عقل جفاکار دل افکار شدم
دیوانه خود خوان و خلاصم گردان و بهنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت
و تغیر تمام در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده میشد و دران نزدیکی که دهلی مخیم
سرادقات جلال بود آن فروغ افزای چشم خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی شبی
بخواب دیدند که شخصی کاکل مشکین مقدس ایشان را برمیدارد چون بیدار میشوند
واقعه را بماهم انکه والده ادهم خان درمیان می‌آرند و ایشان جمعی معبران کار
دان طلب داشته استفسار تعبیر مینمایند چون از حضرت جهانبانی پرسیدند جواب
میدهند که بلایی از سر ایشان دور خواهد شد و بعد ازان تا هشتی از قضیه ناگزیر خبر
داده تسلی میدهند و همواره دران ایام سخنان میفرمودند که بوی انتقال ازین عالم
فانی که همه را گذشتنی است بمشام دوربینان آستانه عزت میرسید جان مخلصان
ازین شرحه شرحه میگشت از انجمله اوراق و روایتی که آنحضرت می‌بودند بخط خویش

مطلع شیخ آذری را نوشته بودند شنیده‌ام که برین طارم زراندود است خطی که عاقبت کار
جمله محمود است و در ترک اشتغال افیون کم میکردند تا آنکه جمعی از محرمان درگاه فرمودند
که ملاحظه کنیم تا چند روز دیگر چنان کنیم که بدو سه حب رسد خوراک هفت روزه
جدا فرموده در کاغذ پیچیده بر بندهای خاص بودند و بر زبان اقدس گذشت
که افیون خوردن ما همین است و در روزی که اول منزل سفر ملک تقدس تجرد بود
چهار حب مانده بود که طلب داشته بگلاب میل میفرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول
نهصد و شصت و سه شاه بداغ و علم شاه و بیک ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز
آمده بودند و چغتی خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت رسیده عرض سرگذشت
میکردند و پهلوان دوست میر و مولانا اسد با عرایض منعمخان از کابل رسیده
بودند و آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه که درین نزدیکی ترتیب یافته بود برآمده
مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساختند و تا خیلی
وقت از احوال مکه معظمه و گجرات و کابل می‌پرسیدند و بعد ازان جمعی از ریاضی
دانان را طلب فرمودند و آن شب مظنه طلوع زهره بود میخواستند که ملاحظه
فرمایند و نیت حق طویت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد
مجلس عالی داشته جمعی را بمناصب علیه امتیاز بخشند اوایل شام آرزو خواستند
که بسعادت فرود آیند چون بزینه دوم رسیدند مقری مسکین نام اذان بی
هنگام بنیاد کرده حضرت بمقتضای ادب بتعظیم اذان همانجا اراده نشستن
فرموده‌اند چون درجات زینه تیز بود و سنگهای لغزنده داشت در حین
نشستن پای مبارک آنحضرت در دامن پوستین پیچید و عصای اشرف لغزید
و از پای درآمده برو درآمدند و شقیقه یمنی آنرا زخمی تمام یافت چنانچه قطره چند خون
از گوش راست برآمد از آنجا که ضمیر غیب دان داشتند بجهت تسلی و نظام عالم
در ساعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ جولی
پیش آن نور پرور و اقبال فرستادند و از عجایب اشراقات ضمیر انکه در اواسط
همین روز بعضی از باریافتهای دولت حضور میفرموده‌اند که درین روز نسبت
یکی از بزرگان آسیب عظیم رسد و همانا که ازین درگذرد و لشکر و اوکانان که در حضور

اقدس بوده‌اند در اخفای این واقعهٔ هایله کوشیده در فرستادن خبر بجانشین مسند
خلافت و جمع ساختن امرای عظام که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته
بودند سعی نمودند و تا هفده روز پرتو عقل این واقعهٔ جانگداز از عوام
پوشیده داشتند حاضران درگاه و مدبران عتبهٔ خلافت نظر خواجه خان و
علی قلی خان لطف و میرزا اخضرخان هزاره و قوروق خان و قنبر علی خان بیگ
و اشرف خان و افضل خان که در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت
خواجه حسن هروی میر عبدالحی بیشی رو خان و مهتر خان و بعد از چندی و ترددی
بیگ خان که نقش امیر الامرایی بر لوح خاطر می‌نگاشت و سایر امرا جمع شده
بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی خدیو زمان
خواندند و کار در هم شده را تدارک و تلافی نمودند و بعالم و عالمیان پیغام
جمعیت جاوید رسانیدند هم کارفرمایان عالم قدس که در انتظار این بودند کامروا
شدند و هم کارگذاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند میر عبدالحی صدر این بیت خوانده
که اگر نور ز عالم رفت برباد گل صد برگ سوری انقاباد و بعضی این بیت را نقش
بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته و از غرایب آنکه در آن هنگام یکی از
فضلا مصرع ثانی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود لیکن اگر کلی را با
نوشته هر چند طریق رسم خط مساعدت آن نمی‌نماید و در ایام اخفای این
امر جانکاه یکبار ملا بیکسی لباس آن غفران قباب پوشیده بر بالای ایوانی
که نشیمن آنحضرت بود برآورده بجانب دریا بردم نمودند و طوایف انام کورنش
کرده از اضطراب و قلقی که داشتند بعد اطمینان یافتند و چون این حالت صیت
ظهور یافت شورش عظیم و آشوب قوی که لازمهٔ این هنگام است برخاست
و اعیان دولت ابد پیوند بمقتضی دانش سلطنت اساس در تسکین خواطر و
اطمینان بواطن کمر سعی بر میان همت بستند و آنچه در نوبت تفرقه و افرادی
بدست دشمن باید کرد بود در جبران انکسار و جمع این افتراق آنچه مقدور
وقت بود بجای آوردند و عقد دولت ابد قرین این دودمان عالی چون انتظام
و التیام یافت که فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق

سلطنت شرف سریر خلافت عالم و عالمیان را فروگرفته بود سبحان الله اینچنین ذات
بدیع الکمال رفیع الاقبال که هم نظام بخش صورت و هم کامیاب معنی بود کجا در
دایرهٔ وهم عقل دوربین می‌گنجد که چنین زود از این جهان گذران سفر اختیار
فرماید اما چون وقت آن رسد که جهان آفرین عالم کهن را از سر نو طراوت
بخشد و عالمیان را چنان بتازگی ترتیب دهد که در بسیاری از قرون سالفه
نبوده لاجرم قصد اظهار کامل عیاری بزرگ نهادی که اکمل افراد جهان باشد
نماید لهذا وقوع این قضیهٔ ناگزیر اگرچه در چشم ظاهربینان دست آویز سوگواری
و ماتم داریست اما در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینهٔ سور و سرور تواند بود
چه از وجود باوجود این گوهر والای سلطنت بتجدید عالم ظاهر و باطن رونق
پذیرفت و چارسوی دولت صوری و معنوی رواج یافت و چون عقل والای
آن خدیو جهان بنقطهٔ کمال رسید و اسباب فرمان روایی آن بزرگ منش
سرانجام یافت قرعهٔ دولت عظمی بنام خداوند جهان آمد با وجود آبا
الآبای معنوی چون طراز فرزندی داشت اگر فرمان روای [illegible]
درستیتی [illegible] در قید حیات صوری باشندی بواسطهٔ تبعیت
اشرف که در آیین خردمندی لازمست هر آینه بزرگ این زمانه را تبعیت
این نور پرور فرض عین بودی و چون خلعت پدری خلعتیت گرامی از ایزد
همچون که تابعیت ابنا از اشارات بیت و برخورداری فرزندان جز در بزرگی
آباد و فرمانبرداری ایشان سرنوشت قلم تقدیر شده ناچار مقدمهٔ
این جشن اقبال آن بود که فرمانده گیتی این مهابنا بر و دنماید و بالجمله بعد
لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت که در دار السلطنه دهلی مجتمع
شده بودند بجهت جمعیت دلهای پریشان متفرق شدند و هر کدام بجا
و مقام خود شتافتند و ترددی بیگ خان که باتفاق این جرم این مردم
بجهت سرانجام مهام این بلاد در دهلی اقامت داشت و اسباب و آلات
سلطنت و دارای مصحوب غلام علی شش انگشت و جمعی دیگر از مردم اعتمادی
بدرگاه جهان پناه فرستاده اظهار اطاعت و عبودیت کرد و میرزا ابوالقاسم

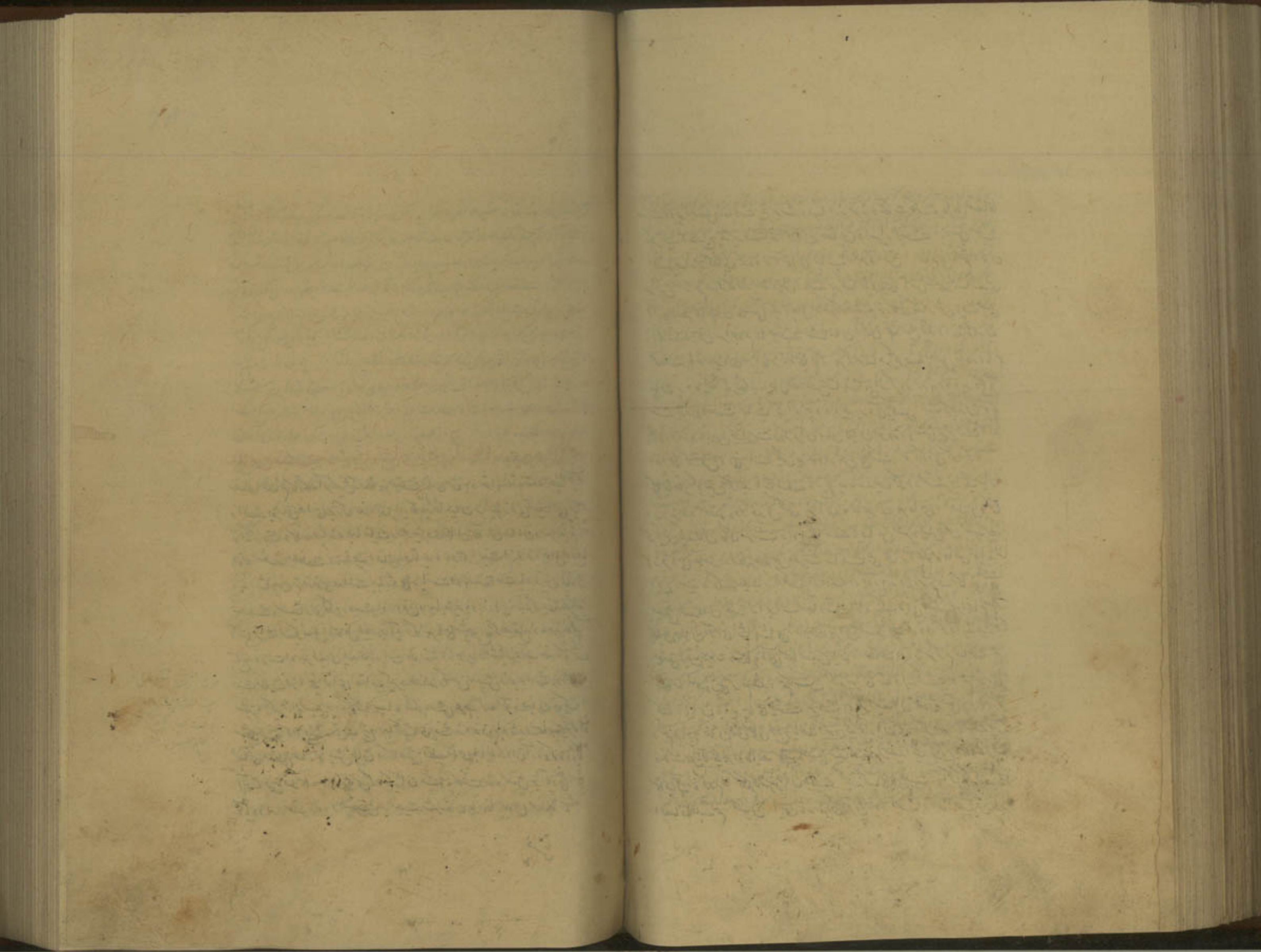
پسر میرزا کامران از روانه ملازمت ساخت **سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب پنج آب تا وقت جلوس مقدس**

مجملی از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا
زمان جلوس اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه
فرمودند در اثنای راه اتکه خان و سایر ملازمان عتبهٔ دولت از حصار فیروزه آمده
شرف رکاب بوسی دریافتند چنانچه ایمای بآن رفت و چون موکب اقبال سهرند
جمعی از ملازمان پادشاهی که بکومک شاه ابوالمعالی تعیین شده بودند مثل
محمد قلیخان برلاس و مصاحب بیک و خواجه جلال الدین محمود و فرحتخان و خواجه
طاهر محمد ولد میر خورد و مهتر تیمور شربتچی چون از صحبت بدمستانه ناهموار این
حیوان بی اعتدال بتنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را
شنیده خود را بر خدمت رسانیدند و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب
عنایت گشتند پیش از نزول عساکر منصور سکندر که از کوه بر آمده بود از
شکوه آرای موکب شاهنشاهی باز خود را بکوه کشید و میر بدست که از
لاهور بجهت دفع او بر آمده بود از شکوه آرای موکب شاهنشاهی باز خود را
بکوه کشید و میر بدست که از لاهور بجهت دفع او بر آمده بود مراجعت
نموده بلاهور شتافت و چون بتحقیق پیوست که آن ولایت بحضرت شاهنشاهی
عنایت شده و آنحضرت متوجه این ممالک اند بی اختیار با جمعیت خود در کنار آب
سلطانپور رسیده ادراک ملازمت نمود آنحضرت از روی عطوفت و منظور
داشتن الطاف حضرت جهانبانی در مجلس عالی خود اشارت بنشستن فرمودند
و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت و از آنجا که میر تنک شراب مست
جرعه دنیا شده بود بعد از آنکه رخصت یافته بمنزل خود رفت پیغام داد
که نسبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگانست علی الخصوص بخاطر گرامی آنکه
که در قرغه جوی شاهی بحضرت جهانبانی در یکجا در یکطرف خوردنی خوردیم
و شما حاضر بودید بشما الوش دادند پس نظر باین نسبت چون بخانه شما
آدم تکیه نمد برای من چرا جدا انداختند و دستار خوان برای چه علیحده

برای من چرا الحاحیه و دستار خوان بهر ترتیب دادند آنحضرت که معدن
دانش و مروت بودند به بیخردی او تبسم فرموده بجای محمد سیستانی که پیغام
آورده فرمودند که بگو که تورهٔ سلطنت دیگرست و قانون عشق دیگران نسبتی
که حضرت جهانبانی را با شما بود مرا با شما نیست عجب که در میان این دو
نسبت تفرقه نکرده گله کرده اید میر از انفعال عظیم کشید و آنحضرت متوجه
کوه شدند تا استیصال سکندر که در ماکوت و آنحدود می بود نمایند چون
بنواحی هرهانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدی تیز رو رسید و پیرامخان از انقضیه
افتادن حضرت جهانبانی خبر کرد و پیرامخان پیشتر رفته را صلاح ندیده
موکب عالی را متوجه کلانور ساخت که روزی چند در آن خطهٔ دلکشا اقامت
واقع شود در نزدیکی کلانور نظر شیخ جولی رسید و فرمان عالی آورده و تعارف
این حال خیر قضیهٔ ناگزیر سبب مع اجلال رسید از استماع این قصیهٔ جانکاه
گریه و زاری که لازم عالم محبت دوستدارانست از آنحضرت بظهور آمد
و آنقدر آشفتگی خاطر و بر همزدگی باطن آن مقدس نهاد در ارودی داد که از
حیطهٔ خیال بشری بیرون باشد و پیرامخان و اتکه خان و ماهم اتکه بعدبات
دلاویز تسلی میدادند چون از فرط محبت بود آنچه آنرا سرمایهٔ تسلی میدانستند
باعث مزید اندوه میشد و این برگزیدهٔ معبود حقیقی برای احاد الناس
آنقدر دل نگرانی و توجه مبذول میدارد و از فوت هر کسی که رایحهٔ از اخلاص
و عبودیت و نیرمندی دارد چگونه متاسف و متالم میشود و جای آنست که
در این باب که در زمان سالف موجب خرسندی و خوشحالی اهل غفلت میشد
بر ذات مقدس چنین حالت رود تا اهل عالم که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد
بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند و این اعتراف وسیلهٔ ابتدای
جمهور انام شود و این اتحاد ذریعهٔ شمول نورانیت و عموم حقایت گردد
و اگر نه اینمعنی بودی در وسعت آباد دانش و حقایق شناسی و حق پرستی این
نور پرورد اقبال کجا راه داشتی که در اعتقاد ایزدی چنین حکایت در
آبروی عبودیت بهم رساندی آخر بتایید عقل و دوراندیش خود با بن صبر آمده

در تعدد قات و تبرعات که بیا وران عالم بقا سودمند آید اهتمام فرمودند اصحاب نظم و ارباب
فهم مرثیها و تاریخها گفتند از انجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیه آن عفران
قباب ترتیب داد و این چند بیت از انجمله است و میر عبد الحی این تاریخ یافته
ای وای پادشاه من از بام او فتاد مولانا مسعود حصاری این را در سلک نظم
آورد واصل حق شد همایون پادشاه اما برسم خطی که نام اقدس را بی الف
نویسند و مولانا قاسم کاهی این تاریخ را در رشته نظم کشیده است همایون پادشاه
از بام افتاد این تاریخ یکسال کم است و تفاوت یکسال و دو سال در عبارات
جایز داشته اند در وفات و جمعی این مصرع را تاریخ یافته اند وارث
ملک جلال الدین باد کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش این یگانه روزگار
بیش از انست که تحریر آید از اقسام علوم نقلی و عقلی آگاهی تمام داشتند علی
الخصوص در اقسام علوم ریاضی در پایه سرپر والا کامیاب سعادت بودند و
آنحضرت را اراده بستن رصد مصمم بود و بسیاری از الات رصدی ترتیب
داده بودند و چند محل رصد خیال فرموده بودند و توجه عالی بشعر و شعر نیز داشتند
و از انجا که طبع موزون از خصایص فطرت سلیمست در خلال اوقات واردات
قدسی را چه از حقیقت و چه از مجاز در سلک نظم میکشیدند و دیوان شعر آنحضرت
در کتابخانه عالی موجود است و این چند رباعی از ان دیباچه کرامت مرقوم
میگردد ایدل مکن اضطراب پیش رقیب حال دل خود مگوی با هیچ طبیب کاری کم ترا
با آن جفا کار افتاد پس قصه مشکلست ولی امر عجیب ایدل بحضور یار فیروزی کن
در خدمت او بصدق دلسوزی کن هر شب بخیال دوست خرم منشین هر روز توصل یار
نوروزی کن ای آنکه جفای تو بعالم علم است روزی که ستم نمیکنی آن روز غم است
هر غم که رسد ز ستم چرخ بدل ما را چو غم عشق تو باشد چه غم است الحمد لله که ذکر این
سلسله رفیعه که چون سلسله سموات تایید الهی و اعتصام قدسی دارد و دو سر این سلسله
پیوسته است بصبح ایجاد آدم صفی و سر دیگر بطلوع نیر جود شاهنشاهی باین
تنقیح و طرز اختصار بعبارت تازه که خامه الکن بسبحان قابلیتش انداخته
انتظام یافت و بنگارش این فهرست رفعت و عنوان دولت ذره هوا

سرشت ابو الفضل سعادت پذیر شد و با رموز و نکات حکمت جابجا بمقتضای
تقریب اندراج پذیرفت که اگر آن حقایق و اسرار حقیقت از اصل سوانح
متمیز سازند کتابی گردد و انتخابی لباب از مغز دانش جام می ساختم از خون
خویش نه خم سرکه کند سینه ریش هست بهر نکته قانونی ز آتش سنجد نشاسد کسی
اگرچه نظر مخاطبان رسمی بجز تا حال از سرگذشت بزرگان گذارش یافت طفیلی
وار بنده سخن سرا بودم اما حقیقت شناسان انجمن تقدس نیکو دانند که درین
محمدت نامه ایزدی از آغاز تا انجام که هر کرامت ساد بحرف تطفیل بیاورده ام
بیان پرده چند که نقاب جمال مقدس شاهنشاهی اند کرده در هر پرده پردگی و جهه
همت بوده است حاشا کدام پرده و چه پردگی یکحسن است که چندین تنوع
ظهور دارد و باطن یکتا همت در کرد آن حسن جهان افروز روشنی پذیرفته داند
از انجا که سخن دانی است یکسخن چه نمود از سخن دانی است مرا که دل یکجا گرد نست
کجا خاطر بگوهر تین گراید تا بتالیف تاریخ چه رسد چنانکه دو شمشیر در یک میان
در آید دو مقصود در یکدل نگنجد پراگنده خاطران هر جایی را قیاس ممکن
که این بیدلان خاک سرشت را دل کجاست تا قیاس اسرزد لیکن من سبب این را
از فراخی حوصله در مظهر مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلوه خاص نمودند
این رمیده ملک اسباب را بکمند ارادت در آوردند و از شرف نگاهی دو دولت
منشی مبدعان قضا که ابواب سعادت را از نیک ذاتی اینکس سرانجام میدادند
جمال جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهر این سلسله علیه نمودار گردانیدند بعشق
حقیقی این یگانه درگاه الهی بنگارش این داستان دراز سرگرم ساخت هم
هنگامه سحر سوزی گرم شد و هم گلشن نکته پیرای شاداب گشت و هم قشوری در
یکتا دلی این بادیه پیمای حقیقت نرفت هم مراتب جمال معشوق حقیقی پایه ظهور گرفت
و هم مدارج فنون عشق کمال عروج یافت اکنون آنچه مجازیان کمی استطاعت میدانسته پیشی
و نوبت سخن با نچه هر دو طایفه مقصود حقیقی شناسند در رسید امید که درین کار شگرف
کامیاب آرزو گردم کلکم که سرش زبان غیبت گنجینه گشای کان محبت زانکس که کند تمکین
انصاف طلب کنم نه تحسین این نامه سزای آفرین باد اشباه او انجمن باد



جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی بر اورنگ فرماندهی و جهانبانی

سلسلهٔ انتظام کارگاه آفرینش که مظاهر حقیقت نمای شهود و شواهد قدرت واجب الوجود
وابسته بفرمان والای بزرگ نهادی باید که بار عالم و عالمیان را ببازوی تأیید الهی بر سر
تواند گرفت و کار جهانداری جهانیان را به نیروی کمال آگاهی سامان و سرانجام تواند
نمود شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از لوح احوال او فروغ
دهد شاهین ترازوی عدالت ببازوی ریاست او استقامت یابد آیین جاری
سلطنت بدستیاری فکر رویت او رونق و بها پذیرد و زرهای ناب که نقد خزینهٔ
آسمانست بسکهٔ عدل او کامل عیار برآید و گوهرهای شبچراغ که صیقل زدهٔ مهر انجم است
تاج دولت او سربلندی پذیرد چهارچمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورد و بخشش
جهت مملکت ازانچه لوای او تاب گیرد طنطنهٔ کوس بهنیش عزیز حوادث روزگار
ستیزه انگیز را بستی برد و کوکبهٔ سپاه شکوهش عرصهٔ گرد آلود جهان تاریک را
مشعل بخش گردد فتنه را آب تیغ جهانگشای بنشاند و برق حادثه را سحاب چتر گردون
سای منطفی سازد پیش طاق درگاهش قطب نمای بادیه گردان آرزو گردد و بارگاه
آستانش قبله گاه زمین بوس گردنکشان هفتگانه گردد همتش بر آبادی خراب
آباد دلها مقصور بود و طبیعتش بر جمعیت شهرستان جانها مجبول و مفطور باشد

محبتش

محبتش در نهانخانهٔ ضمیر خواص و عوام وطن سازد و دعایش بر خلوتگاه زبان صغار
و کبار آرام کند ملکه صفوف بنات که جلوه نمایان مقام تبارتند از چشمه سار افضال او
سرسبز و سیراب گردند و از نسیم بهارستان افاضهٔ او نشو و نما یابند و صفوف
جهاد که ثابت قدمان مقام ایستادند از آثار عدالت او فیض وافی گیرند و از
مکارم عنایت او نصیبهٔ وافر بردارند همین نهال نوباوهٔ دین و داد تاجوران
با امن و عیش گراید بر نسیمه فر گردد بنو بهار عدالت دهر زنگ گیاه کیمیا شود نخل بار گردد
فروغ عدل او به آن اثر برونی هی که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد چون ذات مقدس
این نونهال اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق این منصب عالی
داشت و طوالع بشر دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او میتافت
و لوایح مشکبار جهان آرای از عنوان صغر مشام ادراک عارفان آفاق
و انفس میرسید و شکوه جهانبانی از لوح پیشانی او میدرخشید و فروغ
جهانگیری از نظر دوربین او به بلندی می شتافت آثار تخت نشینی از
طرز نشست او پیدا بود و در توقیع فرمان روای از خطوط دست او
خوانده میشد در زمانی که افلاک در چندین ادوار انتظار آن میبردند در رسید
دوری که انجم در چندین قرانات فرصت آن میجستند ظهور یافت انتظام
بخشان سلسلهٔ کون و مکان ندای بشارت در دادند و نوید رسانان
سکنهٔ زمین و آسمان به پیام امن و امان زبان حال برگشادند که ای گوهر بخت
نیاتم ترا دور شهنشاهی عالم ترا گوش فلک بانگ کوس بتست بر سر دل تاج شرافت
تراست خطبه خود خوان که خلافت تراست تخت بخواه قدم بوس تست
در هنگامی که سلطان چهار بالش گردون برج سعادت منور سازد و غبار
آلودگان خطهٔ خاک را بفیض عام تازه و تر گرداند بر تختگاه چمن سایه نهان
اشجار سایه افکن شوند و خسرو گل بتاج صدبرگی مرصع بلعل و یاقوت
بر سریر زمردین جلوس فرماید و مرغان خوش آواز چون خطیبان جلوس
پادشاهی طیلسان شهپر بر دوش و پوستین قاقم در آغوش بر منبر صد
پایهٔ چوبین خطبهٔ شوق بلند کنند سرو و صنوبر که ایستادگان پیشگاه اند

چون رسید به نظر عالی
مبت الشرف ازانچه بود
که تخت چهارپایه احمل
کلوسش

به تعظیم فرود آورده و شمشاد و عرعر که کهن پیران آرزومندند بیرک و نوای جوانی رسید
نورسکان شقایق و ریاحین خلعتهای رنگارنگ در پوشیده و خوردان لاله و نسرین از
شکفتگی در پیراهن نگنجید آوازه کوس رعد بر تارک فیلان ابر غلغله در هفت اقلیم
انداخته و صیت گوهرافشانی نوبهار صلای عام بچهار رکن عالم در داده بنسایم
فیوضات ازلی از مهب عنایت آغاز وزیدن نهاده حدایق ازهار خلافت
الهی بتازگی شکفتن گرفت ماه جبهه نیاز بسجده شکر میبرد و بکیت الحنیف نوری
چند قطب دو دیده فرقدان از میل زرین شعاع سرمه سفید میکشید و مهندسان
رصد بند و مجسطی گشایان فلک پیوند که با سطرلاب دانش راصد کواکب دولت بوده
اختراع زایچه جهانبانی از صحایف زیج آسمانی نمودند لاجرم بتایید الطاف ذو الجلال
و اتفاق جنود دولت و اقبال ساعتی که بر و آسمان سجود کنند در خط کلاه نور
که باد قبله اقبال دهر در هر دور جشنی عالی و مجلس والا که غیرت افزای انجمن افلاک
تواند بود ترتیب دادند دلفروز جشنی شد آراسته درون و برون هر دو پیراسته
نمودند پیش آن سبز کاخ بساطی چو میدان همت فراخ سراپردهای مکلل کلاه
کشیدند بر دوره جشنگاه کران تا کران فرش آن سر زمین پرند خطا بود دیبای چین
ز بس سایبانهای زرینه تار هوا بود چون پرده زرنگار فلک اگر شد در زرآب
که خوش شد در جشن نیلی نقاب ز بس نکهت بزم میرفت دود فلک نافه مشک بود از بخور
بزرگان درگاه برخاستند عروسانه جشنی برآراستند که دوشیزه سلطنت را بعقد
شاه جوانبخت بندند عقد دو عالم بیکجا فراهم کنند بپیوند جاوید محکم کنند
زمان میدهد پرده در پرده ساز که ای بخت بیدار و دولت بناز شهی میکند بر سر تخت جای
که خواهد شدن تخت ازو دیرپای کهی می نشیند بر اورنگ جاه که خواهد باو تخت بردن پناه
آنگاه در ساعت فیض اشاعت یعنی قریب نصف النهار جمعه بروایت دوم و بایه
اوسط سیم ربیع الثانی نهصد و شصت و سیم قمری دهم اسفندارمذ ماه شمسی جلالی
سال چهارصد و هشتاد و هشتم پانزدهم تیرماه قدیمی یزدجردی سال نهصد و
پنجم چهاردهم شباط ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و هشتم آن والا دودمان
عالی خلعت زرین در بر و تاج مشکین بر سر بجد دولت و سعادت بر تخت دولت و اورنگ

خلافت

خلافت نشست و آواز مبارکبادی از شش جهت برخاست منبر آسمان منظر بخطبه
اقبال سربلندی گرفت و درجات رفعت بمدارج معالی ارجمندی یافت
ایزد کنون بفرق خدیو جهان نهاد باری که پیش از این بسر آسمان نهاد آنرا که در نهاد بود قوت چنین
بار دو کون بر سر او میتوان نهاد شاه جهان که بار جهان بر سرش سپهر نهاد بار بر سر وقت جان نهاد
هرچند بصورت پایه پایه فرومی آمد اما در معنی مرتبه مرتبه بلند میشد چون زبان
خطیب بالقاب مقدس سامعه افروز شد و بنام اشرف اعلی گوهرریز گشت
کلبانگ دعا از چپ و راست برخاست و نوای تسلیم و رضا بکم و کاست برآمد
پیرایه بندان کارخانه سلطنت خلعت زرین بر دوش انداخته خطیب در زر گرفتند
و گنجینه داران بارگاه خلافت از یمین و یسار گوهرافشانی و زرپاشی کردند
ز یکطرف زر و از یکطرف گهر میریخت گهر طبق طبق و زر سر بسر میریخت همان روز
طغرای فرمان روای بالقاب حضرت شاهنشاهی رفعت یافت و منشور کشور
کشایی بخاتم دولت آن خدیو جهان زینت گرفت و تمام آنروز جهان
افروز که فی الحقیقه نوروز بهار دین و دولت بود سکه سلطنت در دارالضرب
اقبال بنام اشرف مسکوک شده اقسام نقود بمعیار عدل او کامل عیار گشت
چون سکه بنام شاه پیراسته شد در چشم ستاره قدر کاسته شد دینار بسرخ روی
افروخته گشت درهم بسپید رویی آراسته شد زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامن
امید روزگار ریخته و نقش نفیس گنجینهای انعام در کنار آرزوی عالم افشاندند
صدای نفیر شوق و سرور تازه شد و کوس عیش و شادی بلند آوازه گشت سلطنت
طرح اقامت انداخت خلافت بقرارگاه سلامت رسید تخت مربع نشین
انجمن رفعت شد تاج بسربلندی جاوید سرافرازی یافت نگین بطغرای جلال
رسید چتر سایه دولت بر آفاق گسترد و نواطر از نور علی نور یافت کوکبه
کوی مراد در خم چوگان آمد تیغ در خلوتگاه نیام آرام گرفت خنجر از تردد
آسودگان از کشاکش روزگار نجات یافت بتراز کمردوزی اعدا فارغ
نشست عقل بلند مقام که بر بلندی از آسمان گذشته خطیب منبر سلطنت گوی
و آرام خطاب خطبه سرای مدحش پست و بلند ساحت اندیشه بنظم شایسته پیمایم

گنج شاه را لیکن نه گوهری که بکیر بند در رزم جهان که آهوی شکار این پشت
صید دولت او شده نقش اقتدار بر آورد که طالع مرا چو بسته بفتراک دولتش
کی چون کند کمان که شکار مجرم اقبال که سپهسالار قهرمان سلطنت است شکر کویان
نقد او نعمت بود که خاک برگرفته خاقان اعظم بر آسمان کشیده دارای اکرم
در حضرتش بظاهر و باطن مکرمم از دولتش بصورت و معنی توانگرم از فیض اوست اینهم
سیراب گلشنم و ز بزم اوست اینهم لبریز ساغرم دولت که رنگ آمیز صورتخانهٔ
گیتی است برنگی آمده زبان برکشاد که رخسار من ز خال دو رنگی منزه است
الماس ابیضم من و یاقوت احمرم باغ فریب چشم ملک نقش مفرشم عطر دماغ روح قدسی
دود مجمرم تا هست گوهر سخنم گوشوار عرش مدحت سرای تخت و دعاگوی افسرم
آسمان منطقه مرصع نجوم بر میان بسته رقص کنان آواز برداشت که
دارم نطاق چاکری و طوق بندگی در حضرتش مباد جز این زیب و زیورم فتح است
بر جنود مخالف صف مرا کز خیل بندگان خدیو مظفرم سعادت که هواخواه دودمان
سلطنت عرض حال کرد که هر بامداد قبلهٔ من آستان اوست کز شوق آفتاب
شرف رو بخاورم آید مگر کلید عنایت بجیب من بر آستانه سلسله برپای چون درم
جمع سروران و سران و سپهکشان و سپهسالاران و سایر ارکان سلطنت
و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر آن والا دودمان بیعت کردند و
پیمان هواخواهی موکد با یمان الهی ساختند اعتضاد دولت قاهره بیرامخان
خان خانان بالتفات اشرف وکیل السلطنه شد حل و عقد امور خلافت
و رتق و فتق جنود نصرت برای وافی رایت و کف کافی کفایت او تفویض
یافت و دیگر امرای مملکت آرای و سایر بزرگان سلسله چغتای از آن
جماعت که بشرف بساط بوس حضور استسعاد داشتند و چه از آن سرکشان
که در اطراف و اکناف بضبط ولایت و فتح ممالک تعیین بودند هر یک بیش از
فراخور حالت و استعداد بعنایت پادشاهی خاص شده بترتیب خاص
اختصاص یافت **تصویر زایچهٔ جلوس سعادت پیوند حضرت
شاهنشاهی** صورت زایچهٔ طالع جلوس اقدس نقش پذیر پرکار صدق رقم آرای

خانه سواد

خانه سواد ساحتش از لوازم وقت تا بینا دلان را مستوجب مزید روشنایی گرداد
و کوتاه بینان را چشم دوربین بدست افتد بلکه مرده درونان را جان بخشد و جان
داران را جان جهان بین کرامت فرماید زایچهٔ طالع شاهنشاهی این جدول اسرار
الهیست این لایحهٔ دولت و مراد فذلکهٔ دانش و فهرست داد کوکبهٔ کوکب
عز و علاست کون و مکان را بسعادت صلات دیده برین لوح ازل باز کن
بر دو جهان تا ابد ناز کن

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده اول آنکه در وتد عاشر که
بیت السلطنة است نیر اعظم افاضهٔ نور مینماید و در اصول اختیار ساعت جلوس بر سریر
سلطنت اصلاح خانهٔ عاشر است و انگاه چنین صلاحی که بقدوم آن نگارنده گیتی
شده باشد و امام ابو المحامد غزنوی که از اکابر ارباب تنجیم است فرموده که است
برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وتد عاشر اسد آید که خانهٔ نیر اعظم است
و الحمد لله که اینجا نیر اعظم خود در بیت عاشر ناشر انوار سعادت و اقبال آمده
شاهی که مراد بخش امید بود رخشنده دلش بهر جاوید بود چون پرتو او جهان
سازد روشن آنرا که مربی چو خورشید بود خانهٔ دوم که خانهٔ مال است سرطان اتفاق
افتاده و نیر اصغر که صاحب خانه است در خانهٔ یازدهم که خانهٔ امید است فوق
الارض وقوع یافته دلالت کند بر آنکه مقالید خزاین و کنوز عالم بی سابقهٔ
مشقت بدست گنجور اقبال او در آید و خانهٔ سیم که تعلق بخویش و پیوند دارد
اسد است و صاحب او نیر اعظم است در وتد عاشر جمیع اقربا مامور احکام سلطانی
و محکوم اوامر شاهنشاهی باشند و خانهٔ چهارم سنبله که از انواع اوتاد الارض خوانند
و منسوبست بعواقب امور و املاک صاحب او در نهم که بیت السفرات دلیل
شده بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه خانهٔ پنجم میزانست که خانهٔ فرزند
و عشرت و هدیه است و صاحب او زهره در حوت که برج شرف اوست دلالت
کرده بر آنکه فرزندان سعادت پیوند بعطوفت و شفقت پادشاهی قرین باشند
و در سایهٔ دولت و کنف عنایت تربیت یابند و اقداح افراح انجمن برو در
زلال افضال لبالب باشد و قوافل هدایا از چهار رکن عالم بر آستان دولت
او بار گشایند خانهٔ ششم عقرب که خانهٔ عبید و خدم و امراض است صاحب
او مریخ در خانهٔ سلطنت واقع شده علامتست بر اعتدال مزاج سعادت
امتزاج و بر بسیاری غلامان وفادار خدمتکاران جان نثار مشتری اگرچه
قوس است اما بحسب تسویة البیوت بخانهٔ ششم نثار سعادت جاوید میکند
خانهٔ هفتم قوس وتد غارب نظیر طالع و آنخانهٔ اعداست چون بحسب تسویة
البیوت از کوکب سعد خالیست بر مقهوری اعدای دولت ابد قرین دلالت

قوی

قوی خانهٔ هشتم حوتست تعلق بموارث و صاحب خانه در یازدهم دلیلست بر نیک سعادت
موروثی کمالات ذاتی باشد خانهٔ نهم دلو بعلم و دین و سفر منسوبست و عطارد که
صاحب طالع است آنجاست و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده افاضهٔ انوار دانش
میکند و مخبر است از صدق تفکر در امور دین و دولت و اصابت تدبیر
در باب سفر و موافقت آن تقویت دولت شاهی که بعقل ذو فنون خوانیش
در راه خدای رهنمون دانیش هرچند که سایهٔ خدایند شهان او نور خدات سایه چون
خوانیش خانهٔ دهم حوت که آنرا وتد عاشر خوانند خانهٔ سلطنت و امهاتست
نیر اعظم و زهره و مریخ آنجاست همیشه ایام سلطنت بعیش بگذرد و اسباب
شکوه و شوکت و ابهت صاحب طالع روز افزون باشد و امهات عالی
درجات بدولت او بمراد رسند خانهٔ یازدهم حمل منسوبست بر جا و امید و ب
یت الشرف نیر اعظم افتاده و قمر سریع السیر زاید النور آنجاست هر امید
که بخاطر اقدس رسد بزودی بهبودی بر آید و دوستان بوسیلهٔ این دولت
عظمی کامروا شوند خانهٔ دوازدهم ثور است و آن خانهٔ اعداست از کواکب
خالی افتاده و مریخ از دهم ناظر دشمنان بدین و دولت بصمصام بهرام خون
آشام شوند نیر اعظم افتاده است و اکابر این فن تصریح کرده اند که در زایچهٔ
جلوس اختیار قمر که واسطهٔ افاضهٔ انوار است آنرا اجرام علوی بر اجرام
سفلی در حمل باید و این بس معتبر داشته اند و نیر اعظم بمشتری اتصال دارد
و خداوند عاشر در هشتم وقوع یافته و خانهٔ طالع هوائیست و اینها دلالت
بر آراستگی عساکر نصرت قرین و بر مزید عظمت و شوکت پادشاهی
میکنند و سهم السعاده قوی حالت چه در اسد که خانهٔ نیر اعظم است تحقق
دارد و صاحب او در عاشر آمده و مشتری که دلیل صدق نیت است در ششم بخانهٔ
خود کمال سعادت دارد و خداوند عاشر صاعد است و رونق وزرا و امور ملکی
و مهمات سلطنت در ترقی و تزاید باشد و بعضی از بیت الطالع خانهٔ قمر
مستقیم الطلوع آمده عطارد با قمر نظر دوستی دارد و این همه دلایل ساطع
بر کثرت کار بطریق بهبود و افزایش بنیل مقصود و شرح لطایف این زایچه

وبدایع آن از حیطهٔ تحریر احاطهٔ تقریر بیرونست دقایق شناسان جداول آسمانی
و درجات دانان صفایح اسطرلاب دانی بزیج فکرت و تقویم فطنت میدانند
که از زمانی که ابتدای جنبش افلاک و کواکب شده و انتظام عالم ناسوت که لب
لباب آفرینش است باهتمام اجرام تعلق گرفته اینچنین ساعتی بزرگ بزرگی
بخش که چندین سعادت ابدی در ضمن این مطلوبست کم چند گذشته باشد و یکی
از منتسبان سلسلهٔ نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته   از خطبهٔ شاه رفعت منبر شد
در سکهٔ عدل کار زر چون زر شد   بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه   تاریخ جلوس نصرة اکبر شد
و مصراع جلوس خداوند عالم پناه نیز مشعر برین سال سعادت انتظام است و عبارت
کامبخش نیز تاریخ این زمان سعادت توامانست که مولانا نورالدین ترخان
نگاشته خامهٔ فراغت نموده بود **ذکر وضع تاریخ جدید الهی از مبداء
جلوس حضرت شاهنشاهی** بر ضمایر صافی درونان اصفات پذیر پوشیده
نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکوان برین رفته که نظام سلسلهٔ عالم بی حفظ وقت
و تعیین تاریخ صورت نبندد و تعیین وقایع و تبیین سوانح بتاریخ سنین و
شهور تخصیص و تشخیص یابد و سنت ازلی چنان جریان یافته که بعد از چند
گاه امری عظیم را مبداء تاریخ سازند و احکام و معاملات دینی و دنیوی را بران
مبتنی گردانند و چون جلوس اشرف از فراوانی فرخندگی و افزونی نیکی سزاوار
آن بود که غره و جبههٔ مراد است بعنایت و مقدمهٔ ظهور سعادات نامتناهی گردد
بالهام ربانی که در ضمیر قدسی حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود بموافقت
آرای اصابت پیرای حکمت پروران بالغ نظر که فروغ قبول حضرت
شاهنشاهی یافته بودند این سردفتر سنین و شهور را مبداء تاریخ جدید
ساخته نوافزای آسانی و آسودگی گشته و چون نوروز جهان افروز نگار
و مقارب جلوس اشرف از جلایل نظرات ترجیح نیر اعظم این گزیده کار
هزاران فتح در جمن آن جهره گشاست عنوان ایام نوروزی دینی و دنیاوی
فرخی و فیروزی دانسته مبداء تاریخ گرامی را از آینده اعتبار نمودند و دار
حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت

واقبال

واقبال بالقای ربانی این تاریخ گرامی را بتاریخ الهی موسوم ساختند
و دبیران سعادت ارقام در مناشیر و دفاتر مثبت و مرقوم گردانیدند و اسامی
ماههای این تاریخ را همان اسامی شهور مشهورهٔ فارسی معتبر داشتند و لفظ
الهی منضم گردانیدند چون فروردین ماه الهی و نامهای ایام نیز همان
سی نام متعارف فارسی گذاشتند بدین ترتیب اورمزد اردیبهشت
شهریور اسفندارمذ خورداد امرداد دیبادر آذر آبان خور ماه تیر گوش
دیبمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبادین ارد اشتاد
آسمان زامیاد مار اسفند انیران و چون در بعضی ماهها دو روز از سی زیاده
بود آنرا روز و شب نامزد کردند و بیمامن توجه شاهنشاهی ایام مسترقه
برافتاده و ماه چون سال شمسی شده نیز ضمیر انور شاهنشاهی اقتضای
آن فرمود که در سنوات این تاریخ مقدس نیز دوازده باشد لاجرم بهر
مسمی باسم ماهی از ماههای الهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین
الهی و سال دوم سال اردیبهشت الهی و عمدهٔ موسسان این تاریخ قدسی
علامة الزمانی افلاطون الاوانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود
که در ساعت مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد اگرچه اساس این تاریخ
در سال نهصد و نود و دو اتفاق افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار
موارد وقایع و واردات بر تاریخ الهی خواهد بود ثبت این واقعه شریفه در
سال جلوس لایق نمود امید که چون دولت و اقبال این سلسلهٔ ابد پیوند از
شعشعهٔ الهیت فروغ این دودمان عالی نهاد از هزار سال حساب جهانگیر
باشد و امتداد سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان
ادوار افلاک بگذرد و نقل فرمان جهانمطاع که از تحریرات راقم این دیباچهٔ
سعادت ابوالفضل است و بعد از تاسیس این تاریخ سعادت اساس بممالک
محروسه شرف اجرا یافته بود اینست **فرمان جلال الدین اکبر محمد پادشاه
غازی** درین زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرای که یک قرن از
جلوس نصرت قرین بر سریر سلطنت گذشته بانجاز ابتهاج حدیقهٔ اقبال است

فرمان گیتی مطاع پرتو ارتفاع یافت که حکام ممالک محروسه و سایر متصدیان
مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتواتر و تکاثر مکارم
شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامی همت والا مصروف
آنست که کافه انام از خواص و عوام که بدایع ودایع الهی اند در ظلال امانی
و آمال منشرح البال و مرفه الحال بوده اوقات گرامی را که مفقود البدل
و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف دارند و رقبه عقیدت خود را
از قلاده تقلید که ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل باجمعهم دست رد بر آن نموده اند
و در جمیع ادیان آثار قباحت و وقاحت آن بالغ وجوه [illegible]
بازداشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب
کلیه و جزئیه بی بدرقه دلیل قدم ننهند و در مشارع مقاصد خود بغیر از تعلیم
آیات اخبارات جهت شروع نمایند و ضمیر اصابت پذیر باستکمال و تکمیل همواره در حقایق
و دقایق حکمی نظر می اندازند و بعبادت و هدایت غیبی از مبادی عالیه بوسیله الهامات
و واردات مستفید است و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سریرت و
صفای عقیدت محظوظ و بهره مند درینولا چون عبور تقاویم اهل هند که بزبان آن
طایفه هند پتره گویند بفتح باء موحده و سکون تاء مثناة فوقانی و فتح راء غیر منقوط
و های مختفی افتاد و درین اوقات راقم کلک شکسته مشاهده نمود که مبدأ شهور قمری را
بعد از استقبال گرفته اند که زمان افزایش ظلمت است و آنرا بزبان هندی کشن
پچه گویند و این شیوه باطل بمحض تقلید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدا
ماه را بر ظلمت نهاده اند و با آنکه بطلان این عمل بالحصل و عدم استناد آن بدلیل
روشنتر از آنست که باستدلال احتیاج افتد و از مهره متدین این طایفه چنان
بمسامع و عدم استناد آن دلیل روشنتر از آنست عز جاه و جلال رسید و مطابق
آن کتب معتبره قدیمه خود را بنظر صواب بین در آورده که مبدأ شهور قمری پیش
قدما از ابتدای روشن شدن اینجانب ماه که بجانب راست بوده که از ایشان
ایشان شکل پچه نامند و از زمان بکرماجیت بواسطه شیوع نامتدینان وقوع
هرج و مرج در بدیهیات است بنا بران حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم

واصحاب

و اصحاب تقویم را بمهر اشرف اقدس مزین فرموده فرستادیم که برین نمط جاری
گردانند و درین اثنا اکابر و اعاظم بساط قدس بموقف عرض رسانیدند که برخاطر
الهامی مآثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات
و معاملات باسانی معلوم شود بنوعی که احدی را مجال منازعت باشد مثل آنکه
شخصی مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدت چهار سال
و چهار ماه مثلا قرار داد تا مبدا معین نباشد تعیین این مدت متعسر بل متعذر خواهد بود
و پیداست که هرگاه از ابتدای تاریخی عهد بعید گذشته وضع تاریخ تازه نمودن ابواب
یسر و سهولت بر جمهور اهل عالم گشودن است و بر واقفان مواقف اخبار ظاهر است
که از مبادی احوال تا غایت حال دأب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است
که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای سعادت اقتباس مجددی ساخته اند
و معامله گذاران روزگار را از مضایق حیرت نجات می بخشیده اند و الحال چون
تاریخ هجری که آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احباب است بنزدیک بهزار
رسیده و تاریخ هند از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین تواریخ اسکندری نزدیک
که از الوف و مآت تجاوز نموده چنانچه در تقاویم مسطور و مزبور است و کتابت
آن در مطارحات معاملات بر اهل عالم خصوصا بر عوام الناس در معامله برات
بسیار مشکل شده و ایضا در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند
مثل آنکه در ولایت بنگ تاریخ از ابتدای حکومت لچهمن سین است و از آن
باز تا حال چهار صد و شصت و پنجسال شده است و در ملک گجرات و دکن تاریخ
سالباهن است که الحال یکهزار و پانصد و شش سالست و در مالوه و دهلی و غیر
آن تاریخ بکرماجیت متعارف است که الحال یکهزار و ششصد و چهل و یکسال است
و در نگرکوت هر که حکومت آن دارد از نو ابتدا میکند و حالت و رتبت هر کدام
معلوم دانایان وقایع و واقفان آثار است و مشخص است که ابتدای هیچکدام
از تواریخ هندیه از امور عظیمه حق اساس نیست اگر بمقتضای عموم رأفت و شمول
عاطفت خود وضع تاریخی مجدد شود که بسهم آسانی خلایق از آن باشد و اختلاف
تواریخ هندیه مرتفع گردد بهر آینه مبرات و حسنات این راجع بحال و مآل آن

رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب معتبره و زیجات متداوله مثل زیج ایلخانی
و زیج جدید گورکانی مصرح است که مبداء تاریخ ظهور امری عظیم کرده‌اند مثل ظهور
ملتی قویم یا حصول سلطنتی عظیم و الحمد لله که درین سلطنت کبری از عظایم امور
و جلایل وقایع از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات تاییدات
آنقدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل الشان دارد الا اگر
آنحضرت مبداء تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت خود که از اکبر
نعم الهی و اعظم آلای نامتناهیست که از آن هنگام سعادت آثار امروز بیست و
نهم سال شمسی و سیم سال قمری میشود فرمایند هر آینه بوسیلهٔ این امر خیر هم مراسم
شکرگذاری بتقدیم رسانیده باشند و هم انجاح مقاصد طوایف عالمیان
بحصول انجامیده باشد و ایضا در ضمن این عمل خیر کسر شان رفیع المکان تاریخ
هجری که از روز هجرت حضرت الانام است از مکه معظمه بمدینه محترمه بواسطه
استیلای اهل عدوان که محل شایبهٔ توهم نقصان علیل الفطره قلیل الکفایت را
لازم نمی آید چنانکه در زمان ملکشاه با آنکه تاریخ هجری اینقدر امتداد نیافته
بود دو کار برایشان مشکل باشد باین وسیله از آن صعوبت برآیند و در
تقاویم ممالک اسلام از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها
ساری و جاریست و تمسک متشرعان روزگار و متدینان هر زمان این
تقاویم رایج بنابر تکرار التماس این جماعت و مراعات خواطر ملتمس ایشان
بموقف قبول رسانیده شد و حکم مقدس نفاذ یافت که نوروزی که در
سال جلوس بود آغاز تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب [illegible]
کشایند و از معدن دانش زمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج
در تقاویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی
مرقوم میسازند این تاریخ جدید را ضمیمهٔ آنها ساخته ابواب تیسیر کشایند
و در تقویمهای هند بجای تواریخ مختلفهٔ آنها خصوصا تاریخ بکرماجیت که
اساس آن بر تلبیس بود این تاریخ مجدد قلمی نمایند و تواریخ متنوعهٔ آنها بر
طرف سازند چون در تقاویم متعارفه هند سالهای شمسی و ماههای قمری

حکم فرمودند که ماههای این تاریخ مجدد نیز شمسی باشد و چون دانشوران ملل و نحل
بجهت شکرگذاری و سپاس‌داری از شهور و سنین روزی چند را بمناسبات
فلکی و رابطات روحانی بجهت سرور جمهور خلایق و خوشحالی طوایف انام
که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد نام نهاده‌اند
و دران ایام مسرت پیرای اساس سپاس محکم ساخته در ادای مراسم خضوع
و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصهٔ عبادات و زبدهٔ طاعات است مساعی جمیله
بتقدیم رسانند غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر مقدرت مایدهٔ تفضل و تعطف
احسان بگسترده ابواب عشرت و کامرانی را بر خواطر بگرده و بر بواطن مجرده
اخوان زمان و ابنای روزگار گشوده انواع بر و احسان نموده‌اند بنا
برین بعضی جشنهای که تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النور بوضوح
پیوسته و از چندین هزار در بلاد معروف و مشهور است سیما درین هزار
سال معمول سلاطین عدالت گستر و حکمای حقایق آیین بوده است
و درین دیار بواسطهٔ بعضی امور از شیوع افتاده بود بجهت مرضاة
ابتغای الهی و اقتفای آثار قدمای آن ایام مسرت فرجام رایج ساختن
باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری بر وجه اتم و طریق
احسن رایج گردانند و در تعظیم کمال اهتمام مبذول داشته دقیقهٔ نامرعی
نگذارند تفصیل اعیاد ایام نوروز نوزدهم فروردین ماه الهی سیم اردیبهشت
ماه الهی ششم خورداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم امرداد ماه الهی
چهارم شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی
نهم آذر ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست و سیم دی ماه الهی دوم بهمن ماه
الهی پنجم اسفندارمذ الهی تحریرا بالامر المطاع

ذکر انسلاک بلد انتظام بدخشان ممالک محروسه در هنگام جلوس ابد قرین حضرت شاهنشاهی

درین هنگام خجسته که روز ولادت دولت و سعادت
و زمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود میرزا سلیمان بن خان
میرزا بن سلطان ابوسعید بآرامش و آسایش ملک بدخشان مقرر بود

و ولایت کابل و غزنین و سایر آنحدود از هندوکوه تا آب سند که بنیلاب شهرت دارد
بهوشمندی و کاردانی منعم خان که در زمرهٔ سرکردهای این دولت ابد قرین
بداد و عدل ممتاز بود انتظام داشت و محمد حکیم میرزا و مخدرات سرادق
عفت بحسن خدمت او در آن دیار آسوده حال بودند و قندهار با توابع و لواحق
که بجاگیر بیرام خان طراز اختصاص داشت باهتمام شاه محمد که علم شجاعت
و تهور می افراخت از حوادث و شر برکران بوده معمور و امن و رفاهیت بود
دارالملک دهلی سابقا بقلم تفصیل گذارش یافته دارالخلافهٔ آگره
و آن نواحی بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظام سرکار سنبل
بتدبیر علیقلی خان شیبانی بود و سرکار کالپی بسرداری عبدالله خان اوزبک
انتظام می یافت و امنیت بخش میوات ملازمان ترددی بیگخان بودند
و قیاخان در کول جلالی و آنحدود بوده لوازم خدمت بجای می آورد و حیدر
محمد خان در بیانه بوده اجرای احکام پادشاهی مینمود و تبارزی مناشیر عاطفت
بهر یکی از ملازمان درگاه معلی شرف صدور یافت که هر کدام را بنوازش
خسروانه عز امتیاز بخشیده بهر یکی از ملازمان درگاه معلی شرف صدور یافت
که هر کدام را بنوازش خسروانه عز امتیاز بخشیده محال جاگیر برقرار
کند اشتیم تا عیار اخلاص و نیکو خدمتی هر کدام بظهور آید در ازمان در خود
همت والای شاهنشاهی بمراتب و مدارج کمال خواهیم بر آورد چون رای
جهان آرای حضرت شاهنشاهی بمراتب تقاضای آن میکرد که روزی چند
در نقاب احتجاب شدند تا جمال عالم افروز آنحضرت را جز آنحضرت نظارگی
نباشد چه وجه بینت دور اندیش حق گزین آن بود که در لباس بی توجهی
دنیا عیار مردم گرفته اندازهٔ حال هر کس بهترین وجهی در پیشگاه خاطر
مقدس قرار یابد یا حوصلهٔ کوتاه آن مردم تاب دریافت کمالات قدسی نداشت
تا کرتر بحیث آسودگی جهانیان بسر میبردند یا برای انکه دشمنان تیره رای
حیله اندوز خاطر غبار آلود خود را از بداندیشی گوهر والای عنصر قدسی
فارغ ساخته در تبه کاری خود مشغول باشند یا برای آنکه چون نظر دوربین آن

نگین

نگین خاتم خلافت بملک بی منتهای معنوی افتاده بود نظر بر خاکدان دنیا
نمی انداختند یا بجهت مصالح دیگر که بالغ نظران دوربین بسر وقت آن
توانند رسید این پادشاه صورت و معنی تمام مهمات مالی و ملکی به بیرام خان
سپرده خود با مر چند که پردهٔ کمال آنحضرت تواند شد و ظاهر بینان
زمانه بی بحقایق آن نتوانند اشتغال داشتند **گرفتن شاه ابوالمعالی
و بزندان تادیب کردن و بند نمودن** چون مشیت جهان آرای
ایزدی که انتظام بخش سلسلهٔ صوری و معنویت خلعت سلطنتی را خواهد
بدامن بقا پیوندد و بطرز ثبات مطرز سازد و رخنه گران ملک و فتنه سازان
روزگار را بی شاخ و برگ ساخته از بیخ و بن براندازد و از شورش انگیزان
آشوب پیشه امری چند بوجود آید که وبال ایشان موجب زوال گردد مصداق
اینمعنی است که در آغاز صبح دولت ازلی شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع
اتفاق افتاد که چون افسر اقبال از شکوه دولت حضرت شاهنشاهی سربلندی
یافت و اورنگ سلطنت بفر عظمت آنحضرت پرتو سعادتمندی گرفت مدهوش
بادهٔ وهمی و خیالی شاه ابوالمعالی از خودپرستی حسن و بدمستی دنیا جوهر دماغ
او پریشان شده بود و پای اعتدال او از مسلک ثبات رفته چنانچه ماجرای او
از آغاز ملازمت او بحضرت جهانبانی تا سپری شدن آن بدروزگار چنانچه
گذارش یافته بکلک تفصیل شده و درین ایام که فرمانروای زمان شاهنشاه عالم
بقا شناخته و گیتی خدیو دوران با چندین جلباب خفا و حجاب استتار از شورش
و آشوب دلهای ارباب تجرد و اصحاب تعلق چون این خمار آلود بادهٔ بی تمیزی
در تم خوان تقویم این را اندیشهای تباه و پریشان تر ساخته و سودای بیجا
و ماخولیای سروری بیشتر موجب فساد دماغ و تهییج مواد جنون او شده است
بود سگ دیوانه گزید و دیوانه بود نیشش عقرب خورد و نیز بعضی از کهنه عمل
دنیا که از بد نهادی خیر صلاح خود را نه پسندد ماشا ماشا بلکه هرزه فساد خود را
در اندیشهٔ تباه نگذرانند از تیره رای و کور باطنی حق از باطل نشناخته
از اسباب مزید بدمستی او بودند و همیشه در آرزوی بیهوشی در بادهٔ غرور او میکوشیدند

و درین میان بیرامخان خان خانان که زمام مهام کارگاه سلطنت را بدست
کاردانی خود گرفته ناظم انتظامات امور بود اول خدمتی که بعد از جلوس ابد پیوند
حضرت شاهنشاهی بوقوع آورد زنجیر کردن این بدمست دیوانه بود و شرح
این سرگذشت آنکه چون آن شعله خس آلوده سودا در سر پیچیده و کله گوشه
شورش از باد غرور کج شد آثار خیالات فاسد ظاهر شدن گرفت و احتمالات فتنه
از پرده روی نمودن پدید آمد روز سیم از نوروز جلوس اشرف در شامیانات
و کنکاشهای مجلس عالی ترتیب دادند حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بر اورنگ
سلطنت نشسته و سران و سروران جهانگشائی آداب خدمت جابجا ایستادند
و این بدمست را پیش از آنکه این محفل بهوشمندان منتظم شود پیغام فرستادند که
جشن عالی انعقاد یافته و مهمات ملکی و مالی در میان است و آمدن ایشان
ضرور آن بدمست خودپرست عذری چند بدتر از گناه بجهت نا آمدن خود
تمهید نمود از آنجمله من هنوز از تعزیت بر نیامده ام یا بر تقدیر آمدن سلوک
حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجه آنحضرت بیان نمود و آمدن خود را
بشرطی چند دور از کار که چون سودای خام او نا پخته بود مشروط ساخته حاضر
شد و بجانب دست راست حضرت شاهنشاهی نشست و وقت آن شد
که مایده نعمت و سماط افضال گسترده شود و چون شاه ابو المعالی دست
بشستن دراز کرد تولکچی ان قوچی که از چابکدستان قوی بازو بودند بیساری
اقبال تیزدستی کرده از پس درآمد و هر دو دست او را گرفته دستگیر ساخت
و دیگر ایستادگان پایه سریر والا نیز درین خدمت باو همدستی کرده کار
از پیش بردند شاه ابو المعالی از فرط حیرت بی دست و پا شده سررشته
طاقت از دست داد و مردمی که همراه او بودند چون اکثری از قدیم در سلک
دولتخواهان این دودمان عالی انتظام داشتند و پیش او بعلتی فراهم آمده بودند
همانروز بتازگی در اعداد بندگان بواسطه شمول عنایت پادشاهی
گشتند و آن دل بحیری که در دام اقبال افتاده بود در آیین سلطنت و قانون
نصفت بند و زندانش از آنجهت مستحق داشتند که عیار شور بختان

فتنه

فتنه انگیز گرفته شود و چه آدمی که طلسمیست بدیع و معماییست مشکل کش یک
ناخوشی که از او بظهور آید بعد معاینه نباید فرستاد که این بنای عالی نهاد جز بدست
قدرت ایزدی تغیر نیابد بنابران دانش منشهای انتظام بخش را انهدام
و انعدام این کاخ والا اساس سرعت مستحسن نداشته اند که توان سر
گسسته پیوند کرد اما آدمی که حقیقت بدگوهری و بددرونی و شورانگیزی و
فتنه اندوزی او بارها بامتحان رسیده باشد بندخانه زندان را بوجود او آلودن
سزاوار آگاهان نیست لیکن ایزد جهان آرا چون پیکر قدسی نژاد حضرت
شاهنشاهی و مظهر کامله رحمت واسعه خود فرموده است سررشته
تدبیر از دست چنین خیراندیشان گسسته اسباب بقای این جوان
معامله نافهم را سرانجام داده بزندان فرستادند تا در مبادی سلطنت
عالم آرا آنچه صورت قهری داشته باشد بظهور نیاید اگرچه درستی
اشرار کوشیدن با جمهور انام لطف نمودنست لیکن چون لطف بصورت
قهر در چنین موسم نوروز اقبال بظهور و این دیوانه فتنه انگیز را زنجیر
کرده بلاهور فرستادند و متصدیان این خدمت او را بپهلوان گل گز عسس
لاهور سپردند و آن معامله نافهم از بی پروایی یاد اندیشی در نگاهداشت
آن بدمست فتنه اندوز احتیاط نکرد تا آنکه از بندخانه فرار نمود و میرزا
شاه و جمعی که در لاهور بودند پهلوان گل گز را مقید ساختند پهلوان از بیم
پای تا موی زهر خورده خود را از زندان جسمانی خلاص کرد و منعم خان که
فرمان روای کابلستان برای رزین او مفوض بود باستماع این خبر خوش
حال شده میر هاشم برادر میر ابو المعالی را که کهمرد و غورسند و ضحاک و غیر آن
بجایگیر او مقرر بود بلطایف الحیل طلب داشته مقید ساخت و آن نیز عین
صلاح دولت بود و از سوانح عشرت افزای این وقت منشور اقبال دو
دار الامان کابل چون خواطر قدسیه اولیای از مهمات ضروری این حدود
فراغ یافت استیصال اسکندر که در کوهستان سوالک بسر میبرد و از
یورش دولت اثمار در اصل از دار الملک دهلی بجهت آن بود در پیشگاه

سمت شاهنشاهی استقرار گرفت لیکن از آنجا که خاطر اقدس پادشاه حضرات بیگمان معروف بود
و نیز اولیای دولت برای دل نهاد بهادران جانسپار که بتازگی در هند در آمده
بودند قرار دادند که جمعی از امرای قدیمی و معتمدان درگاه را بکابل باید
فرستاد تا اول حضرات بیگمان و ثانیاً اهل و عیال سایر ملازمان عتبهٔ
اقبال را بزودی در ممالک وسیع دلگشای هندوستان آورند تا ثبات
قدم ورزیده مردم از اندیشهٔ رفتن ولایت که خو کرده اند بقدری باز
مانند بنابرین اندیشهٔ انتظام بخش محمد قلیخان برلاس و شمس الدین محمد
اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال
الدین محمود بخشی و جمعی دیگر را باسباب و هدایای گرامی بجهت تقدیم
این خدمت ارجمند روان ساختند و روز پنجم از جلوس ابد قرین لشکر ظفر
را در سایهٔ رایت ظفر آیت که مطلع صبح فیروزیست مستمال عنایت
فرموده بآیین شایسته بجانب کوهستان سوالک که آنرا سمالخ نیز گویند
نهضت عالی فرمودند **آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس
شاهنشاهی یعنی سال فروردین ماه از دور اول** چون روزگار
سلطنت معدلت افروز این نور الهی رونق گرفت عالم و عالمیان بزبان
حال و لسان قال تهنیت گویان و شکرگذاران انبساط بیع گرفتند
و ملک صوری و معنوی رونق و صفای دیگر یافت بهار خان و تن مبارک
بادی آمد و بعد از بیست و پنج روز از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهار
شنبه بیست و هشتم ربیع الثانی نهصد و شصت و سه سال هلالی
نوروز جهان افروز شد و سلطان خاور با رایات عالم آرای بمجاورت
حمل آمد   جهان شد تازه از باد بهاران   زمین را آب رو افزود باران
خور خرم نهاد خرمی دوست   بگلها بر درید از خرمی پوست   گل از گلبن
سکاوسی برآورد   بنفشه پر طاوسی برآورد   ز هر شاخی شگوفه نوبهاری
گرفته هر گلی بر کف نثاری   نیر اعظم چنانچه افسردگیهای روزگار را داد
بخشید همچنان تهنیت جلوس مقدس شاهنشاهی رسانده مستبصران آگاه دل

مستعدان

مستعدان رموز شناس را بهزاران نوید جانپرور آورد و ملک صورت
ابتهاج یافت عالم معنی رونق گرفت ظاهر همرنگ باطن گشته روشنای بر
روشنای افزود کسی را که پرورش یافتهای این نور افزای انجمن صورت
و معنی تهنیت گویند دانا داند که چه میمنتها از درازی عمر و کامیابی ظاهر و
باطن و اعتدال صوری و معنوی نتیجه بخشد چنانچه در باستانی نامها آثار
آن مذکورست پس اندازهٔ سعادات حقیقی و مجازی نوروز پروردی که تهنیت
او را بیواسطهٔ بشری بذات نور بزبان فعلی که بهار جان آرای عبارت
از انست فرماید که تواند دانست و مقدار برکات این عطیهٔ علیا که
یارد شناخت و چون قرارداد دانش منشان حال و گذشته آنست که
هرگاه امری جلیل القدر رفیع الشان را مبدا تاریخ گردانند آغاز آن از
نوروزی که قریب باشد اعتبار نموده کم و پیش را منظور ندارند بنابران
چند روز پیش از نوروز را داخل نوروز اعتبار کرده مبدا تاریخ
الهی ازین نوروز سعادت افزای قرار دادند چنانچه در منشور سابق تفصیل
گذارش یافت و هرجا تاریخ الهی مذکور شود ابتدای آن ازین بهار
دلگشای معتبرست و از اعاظم بخششهای حضرت شاهنشاهی که در مفتتح
این سال مقدس بظهور آمد بخشش باج و تمغاست و مقدار آن که تواند
دریافت بی تکلف از حاصل اقلیمی افزونست گیتی خدیو شکرانهٔ عطیات
الهی اینچنین موهبت کبری فرمودند و تواقیع دلهای سوداگران که تیغی
رسانان بارگاه تعلق اند و خواطر جمهور مردم که مظاهر فنون قدرت
الهی اند بوسیلهٔ این عطیهٔ والا خوشوقت شد و این سانحهٔ خیر مستجلب
هزاران دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطهٔ تغلب اندوزی فرمانروایان
زمان و حرص افزای کارپردازان سلطنت روزی چند اختلالی در بنیاد
اساس خیر راه یافت چون نیت مقدس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت
علیا بود باوجود آنکه چندگاه این عنایت علیه در پردهٔ تعطیل و تاخیر ماند برکات

و مبرات که نتایج این کردار شایسته بود از کارگران قضا و قدر به یک منوال پرتو
ظهور داشت لله الحمد والمنه که جهان آرای خلافت بجز و کل مهمات سلطنت
میرسد و عیار جبلت ایشان گرفته هر کدام را درخور استعداد کامروا میسازد
این بهین عطیه در کل ممالک محروسه رواج داده و هرچند رزندهای زبان او را
فواید و منافع عظیمه این باب را بعبارات فرخنده بعرض اقدس رسانیدند چون
خاطر حق گزین شاهنشاهی آرزوی دانستگی بواسطه محض تحصیل رضامندی
ایزدی حکم برین عطیه دولت اساس فرموده بود مسموع نشد و طبقات عالم
از عهده شکر این یک عاطفت از هزاران عواطف نمیتوانند برآمد ایزد تعالی
باندازه برکات ثمرات این موهبت و مسرات چندین قلوب و نفوس
که بوسیله این عنایت مورد رفاهیت اند در سنین عمر و مراتب دولت
و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی افزایش بخشاد و از سوانح آنست که نقاوه
اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبداللطیف از قزوین رسید و ادراک
محفل عالی نموده مشمول انواع اعزاز و اکرام شد و والد بزرگوار ارجمند او
امیر غیاث الدین علی که بعاطفت خسروانی بخطاب نقیب خانی سربلندی
یافته از خاصان قرب بساط شاهنشاهی است همراه بود و میر بفنون علوم
و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرایف صفات امتیاز تمام
داشت و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند بتشیع و در عراق بتسنن زبان
زده روزگار بود بمثابه که میر محبوب دارالامن صلح کل بود که طالبان هر طایفه
او را مطعون میداشتند چون رایات جهان آرای ظلال نصرت بر حوالی قصبه
و مهری انداخت بهادران نصرت پیوند و غازیان صف شکن که بسرکردگی
پیر محمد خان برسم منقلای پیش میرفتند در حوالی کوهستان سوالک بغنیم
رسیده بدستیاری ثبات پای تدبیرات صایبه بتقدیم رسانیدند لیکن چون
اعتماد این گروه دلاشکوه بر اقبال الهی بوده و اعتضاد سکندر بر محض
تهور بی جنگ منهزم شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت و سپاه ظفر رکاب

همعنان

همعنان فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمده مورد نوازش شد و رایات عالیات
بجهت تشیید مبانی احتیاط شکار را از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه
در آن حدود جهان آرا بوده و اکثر زمین داران آن کوهستان بزمین بوس والا سعادت
چهره برگشته سرانجام شرف روزگار خود نمودند از آنجمله در محند راجه نگرکوت
که بوفور اعتبار و موفور جمعیت کلاه تفوق بر اقران می نهاد دلیر بدولت دو
ازلی سعادت زمین بوس عتبه عالی دریافت و در اقدام این خدمت خود را
سابق مضمار عبودیت گردانید و از شرایف توجهات شاهنشاهی شرف
اختصاص یافت و از سوانح نصرت انتما که در آن زمان بظهور آمد واقعه محاصره
نمودن حاجیخان نارنول است و شرح این قضیه آنست که چون ناگزیر استتار
شدن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجیخان که از غلامان رشید شیرخان
بود و پایه قدر او از جمیع راجها و رایان هندوستان گذشته و فرزندان
و نبایر و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند رسیدند چنانچه مجملی در هر جا
گذارش خواهد یافت در آن ایام همراه حاجیخان بود مجنون خان قاقشال
جاگیردار آنجا متحصن شد و کار بر اهل قلعه روی بدشواری نهاد راجه گوبند
بمقتضای نیک طینتی و عاقبت اندیشی در میان آمده بصلح قلعه را گرفت
و مجنون خان را بدرگاه عالمپناه روان ساخت و در هنولا که حضرت
شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمان روایی شدند و مهمات دار
الملک دهلی برای صواب انتمای تردی بیگخان قرار گرفت خان با این
شایسته بر سر حاجیخان رفته نارنول را ازو مستخلص ساخت و بتعاقب آن
ناعاقبت اندیش تبوات رفت و آنجا بسیاری از ارباب تمرد و عصیان را
تادیب و تنبیه نموده بدار الملک دهلی مراجعت کرد و بشجاعت دانش اساس
انتظام آرای گشت و در همین ایام شیخ گدای کمبو پسر شیخ جمالی دهلوی
از گجرات آمده ادراک ملازمت نمود و چون در زمان ملازمت و غربت گجرات
به بیرامخان حسن سلوک نموده لوازم مردمی بجا آورده بود در هنگام که عنان
اختیار بدست بیرامخان بود بپاداش آن پایه شیخ روی در افزایش نهاد

و بمنصب صدارت سربلند شد و در میان اقران بتعظیم و ترفیع زندگانی کرد و چون
ایام باران نزدیک رسیده بود و بجهت اطمینان خلایق و رفاهیت جمهور
انام بدولت و سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبهٔ جالندهر مخیم سرادقات
اقبال شد و از داد و دهش گلزار جهان طراوت تازه یافت و تا قریب
پنجاه موکب مقدس دران عرصهٔ دلکشا نشاط پیرا بود ایلچیان عبدالرشید
خان والی کاشغر رسیده استسعاد زمین بوس نمودند و شرایف تحف
و هدایا بنظر اقدس درآورده مشمول عواطف ظل اللهی شدند و مجملی ازین قصه
آنکه عبدالرشید پیوستهٔ سلسلهٔ قرب و قرابت صوری و معنوی را بحسن
وسایل تحریک مینمود و تاسیس مبانی یکجهتی این دودمان عالی نموده بنا
برای خودی اندیشید و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز آداب مروت
و فتوت بتقدیم میرسانیدند از انجمله دران هنگام که یورش هندوستان
پیش نهاد همت والا شده بود خواجه عبدالباری را که از خواجهای سلسلهٔ
علیهٔ نقشبندیه بود بکاشغر فرستاده بودند در بتولات رالیه باستلام
عتبهٔ اقبال معزز گشت و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب
خود فرستاد که هم مراسم تعزیت بجای آرد و هم لوازم تهنیت بتقدیم
رساند خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالله است و او پسر خواجه
عبدالهادی و او پسر خواجکا خواجه است و او پسر اوسط فرزند خواجه احرار
قدس سره و میرزا شرف الدین حسین مذکور پسر خواجه معین است و خواجه معین
پسر خواجه خاوند محمود و خواجه برادر خورد خواجه عبدالهادی پسر خواجکا خواجه
است و میرزا شرف الدین حسین باین مناسبت بهمراهی خواجه عبدالباری آمده
دریافت ملازمت علیا نمود و میرزا از جانب مادر نیز اصالتی تمام دارد
و خواجه والدهٔ میرزا الغ بیگم دختر میرزا علاء الملک ترمذیست و آن
عفیفه دختر فخر جهان بیگم صبیهٔ قدسیهٔ حضرت خاقان سعید سلطان ابو سعید
میرزا است و رتبهٔ میرزا در اندک فرصتی بلند شد و بمرتبهٔ امیر الامرایی رسید
چه با نسب صوری خدمت شایسته ضمیمهٔ آن گردانیده ظاهر را ترجمان باطن

ساخته مدعی پایهٔ بلند اخلاص شد این در کاهیست که اینجا یکذره اخلاص
آنجهانی برابر میسازند اندیشهٔ تباه سنگ راه تو نشود و نکویی گر زیاده
از پایهٔ او تکرمت فرموده از قانون عدالت بیرون آمده است چه عدالت را
مکافات دیگر و تفضل را پایگاه دیگر اگرچه در امثال این امور ازین
هدیه صورت و معنی اعتبار افزون عیار کرمش است است بیاد نا مرد
انکه مرد سازد بنا حالت او را دالستن و اصالت صوری صد خدشه
در راه باخود دارد و بر تقدیر رفع آن خدشها نسبت صوری و مناسبت
ظاهری در حصول مقصود بکار نیاید رابطهٔ معنوی و پاک نهادی باطنی
می باید تا در محک اخلاص کامل عیار تواند نمود و لهذا چه عالی نسبان خاندان
و بیناد درگاه معلی آمده دعوی ارادت و اخلاص کردند و چون خاک
این آستانهٔ دولت پناه عیار جوهر جهانیانست و اندک فرصتی ننگ
ذاتی و بد نهادی بظهور آمده و بمجازات آن رسیدند آنانکه پاک آورده
بودند و از اصالت معنوی بهره مند روز بروز پایهٔ ایشان افزود
آنانکه طراز صفای ظاهر آرا و پوشش خبث باطن ساخته گندم نمای جو
فروشی میکردند تا عاقبت کار با نواع خسران و نکال گرفتار گشته شرمندهٔ
ازل و ابد شدند چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و مدمثل او عبرت
بخش هوشمندان حساب نگاه دار شده است و اندکی از بسیار هر کدام
از محل خود یاد کرده راه سعادتمندی بر جمهور خلایق گشاده خواهد کرد
و درین هنگام که جالندهر مخیم سرادقات عزت بود کالمان ککر پسر سلطان
سارنگ که برادر خورد سلطان آدم ککر است برلشت کرمی دولتخواهی
قدم آمده دولت زمین بوس دریافت و مشمول مراحم خسروانی گشته
در جرگهٔ امرا انسلاک یافت و در جنگ هیمو و ملکوت و غیران خدمات شایسته
کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت ذکر تاختن شاهی
میرزا سلیمان و محاصره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بعجز
و غلبه نمودن اولیای دولت درین هنگام سعادت پیرای که موکب معلی در جالندهر

نظام بخش جهانیان بود خبر بغی و طغیان میرزا سلیمان بمسامع اقبال رسید
و اهتمام در فرستادن کمک شد تفصیل این سرگذشت آنکه چون خبر وحشت اثر
شنقار شدن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکابل و بدخشان رسید میرزا
سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم چه بمقتضای آنکه در آن مرز و بوم از حقیقت
و اخلاص کم نشان میدهند و چه از معامله نافهمی و نادانی آنها که از بادیه سودا
گری فرود آمده خسران خود طلب نمایند و چه از بدذاتی و بددرونی که سود
خود را در زیان دیگران اندیشند و چه باغوای تیره باطنان کوته اندیشی که جز
بسود نمائی نقد نظر کج شان نیفتد و بتحریص حرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمات
مالی و ملکی میرزا بی اتفاق او صورت نبستی و میرزا از کوچک دلی او را
بر خود مسلط ساخته بود بمحض کوته اندیشی غافل از آنکه سریر خلافت بجلوس
اقدس ارتفاع آسمانی گرفته از فرمان برداری و بندگی موروثی حضرت
شاهنشاهی که خدمتش سرمایه بزرگی و اطاعتش طاعت ایزدی است برون
آمده سر طغیان برداشتند و میرزا سلیمان نظر بر هیچ و مهیچ زمانه و منفرس
ظاهری این خدیو جهان که پرده جمال جهان آرا بود انداخته مدعی سلطنت
شد در زمانی که موسم حق گذاری و پاداش نعمت رسیده بود که حقوق نعمت
تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بوسیله خدمات پسندیده بظهور آورده مورد آفرین
جهانیان گردد و به نیت درست و عزم واثق جوهر اخلاص خود را بر محک
امتحان ناقدان بصیر رسانده کامیاب صورت و معنی شود از فطرت ردی
و ناشایستگی از بی حقیقتان ناحق شناس گشته دفاتر جلایل احسان را
بآب عصیان شسته بر خاک طغیان انداخت و حقوق را بعقوق مبدل ساخته
راه بی آزرمی پیش گرفت و از کوهستان بدخشان لشکرهای پراگنده
بهم رسانده دست اندازی کابل پیش نهاد خاطر حق ناشناس خود ساخت
حرم بیگم دختر میر ویس بیگ که کوچ میرزا بود و مادر میرزا ابراهیم در
مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بواسطه

مراسم تعزیت میرزا هندال آمده بود که حضرات تتق عصمت گلچهره بیگم
و گلبدن بیگم همشیرهای گرامی حضرت جهانبانی ملازمت نموده پرسش
نماید و لوازم سوگواری و سایر آداب خدمت بتقدیم رساند اگرچه بیگم
آمدن خود را از روی تدبیر چنین دانانند اما حقیقت کار آن بود که
بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که پسرش بود رنجیده برآمده بود
باین اندیشه که سفر حجاز در پیش دارم و باعث رنجیدن آنکه چون بیگم
بفزونی رای و تدبیر مهمات مالی و ملکی بدخشان میرزا از پیش خود گرفته
در نواختن گروهی و برانداختن گروهی استقلال تمام یافت چند بدسگالان
تنگ حوصله سخن ساز از بدذاتی سخنان ناشایسته باو نسبت کرده خاطر
میرزا ابراهیم را آزرده ساختند تا آنکه آن ترک ساده لوح از جای رفته
حیدر بیگ برادر خورد بیگم که مردم او را متهم میداشتند بهانه گرفته کشت
بیگم رنجیده بکابل آمد چندگاه در خدمت حضرات سرادقات عفت بود
بعد از آن میرزایان از کار خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را
باز گردانیده بردند و او از کوتاهی عقل و تیرگی باطن بر ظاهر احوال
کابل اطلاع یافته گرفتن آنرا بخود قرار داد و در نظر میرزا سلیمان صورت
گرفتن این ولایت را بسهولت چهره گشائی کرد لیکن از شکوه حضرت
جهانبانی این تیره باطنان ظاهربین را مجال آن نمیشد چون حادثه ناگزیر ظهور
یافت این ولی نعمت کافر نعمت در برابری راهبر سالک وادی ضلال
گشت منعم خان چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای عقل دوراندیش خود
جنگ صف قرار نداده بسرانجام اسباب قلعه داری اشتغال نموده دل بر تحصن
نهاده و بتعمیر شکست و ریخت قلعه کابل و مرمت برج و باره پرداخت و پیش
از آنکه میرزای فتنه سگال در حوالی کابل غبار تفرقه انگیزد حقیقت شورش انگیزی را
عرضداشت کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاده میرزا کثرت خود را و قلت اولیای
دولت را در نظر کوتاه بین آورده کوچ بکوچ اوایل سال اول الهی که اواسط
بهار بود آمده کابل را محاصره نمود در صدمه اول آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته

بجنگ و جدال قدم پیش نهاده و میان کابلیان حقیقت گذار و بدخشیان
جرأت نشان هنگامه کارزار گرم شد و آتش گیرودار زبانه زدن گرفت
هر روز جوانان کار طلب از جانب میرزا سلیمان بپای قلعه رفته داد
دلیری و دلاوری میدادند و پا از اندازه بیرون بدروازه میتاختند و
اخلاص منشان کابل در محافظت قلعه کمال اهتمام بجای آورده از بالای
حصار بضرب توپ و تفنگ چاره کار این بی اعتدالان مینمودند و بهادران
شیردل چابک پای از قلعه برآمده داد جلادت و شهامت میدادند چون
این برزه آزمایان اخلاص پیشه اعتماد بر اقبال ابد پیوند حضرت شهنشاهی
داشتند با وجود افزونی مخالف مظفر و منصور میگشتند و هیچ اندیشه خاطر
حق گزین این طایفه راه نمی یافت چون حقیقت حال بوسیله عرایض منهیان
مکشوف ضمیر حقایق نما شد توجه بفرستادن لشکر فرمودند جمعی بعرض رسانیدند
که همان مردم که بجهت ممالک هندوستان قرار بفرستادن کومک نداده بود
که بتایید الهی کار کابل و کابلیان از فتنه میرزا نجات یافت و گروهی که
بجهت آوردن حضرت مقدسات پیکابل رفته بودند اگرچه شریک معامله
نشدند اما چون بنزدیک نیلاب رسیدند خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل
مشهور شد باعث دلنوازی متحصنان و برهمزدگی مخالفان گشت میرزا دست
در تدبیرات زده بحیله و مکر پیش آمد قاضی خان بدخشی را که از مخصوصان او
بعلم و عقل امتیاز داشت و از سعادت ذاتی و بخت مندی آخرهای عمر
بملازمت تربیت حضرت شاهنشاهی امتیاز یافته از عاکفان عتبه اقبال شد
چنانچه مجملی از آن در جای خود ایراد یابد برسم رسالت فرستاده بفنون تزویر در
بیان آورده شد راه که کاردانی خود را بتقدیم رسانیده کاری نساخت منهیان
برای زرین خود نگاه داشتن رسول را صلاح وقت خود دانسته رخصت نداد
و او را مشمول احسان خود ساخته آنچنان سلوک نمود که فراوانی آذوقه و فزونی
عقیدت اهل حصار خاطرنشان او شده آنچنان نه پرشایسته بظهور آورد که
با وجود کمال بیسامانی و تنگی بر چنین ایلچی و درین ملاقات واقع خاطرنشان او شد

وایشان

و آنچنان نه پرشایسته بظهور آورد که کمال استعداد و فراخی احوال یقین گشت الحق
همین تدبیر دوراندیشانه کار شگرف با تمام رسانید بعد از چندگاه منهیان
فرستاده را رخصت داده پیغام داد که الحمد لله من با چنین فدویان اعتقاد دارم
و درون حصار آنقدر مردم با اخلاص مردانه نشسته که بیرون شده جنگ میتوانم
کرد ولیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهیم و همیشه شکر که آذوقه و سامان قلعه داری
سالها سرانجام یافته است و با اینهمه لشکر هندوستان که از مور و ملخ فزونست
با ستعداد تمام پی هم خواهند رسید ازین اندیشه ناصواب برگرد و خود را
بجای بیجا انگشت نمای خاص و عام میاز و نیل بدنامی بر رخساره دولت مکش
ارباب شجاعت را بوعده توان فریفت چه جای آنکه این گروه والاشکوه
بدستیاری دولت از حضیض این مرتبه فراتر شده تا بآسمان اخلاص سربلندی
یافته باشند این طایفه قدسیه را بافسون و افسانه از جای توان برد میرزا که
بامید بیوفایی آن ساکنان مرز و بوم و کم آذوقی اهل قلعه طمع خام در سر داشت
یکبارگی ناامید شد نه جای بودن و نه روی برگشتن داشت از همه راه گسسته
و ناامید گشته دل بر صلح نهاد و قاضی خان را باز بقلعه فرستاده منت را الیه چون
سلامت احوال رعایا از امتداد محاصره دریافته بود بشرایط عظیم در صلح زد
منهیان که دل بر گشته شدن نهاده بود رحم بر حال خود و تنگی متحصنان نموده
بصلح راضی شد فرستاده چون کاردان بود اول شرط صلح آنرا ساخت که خطبه
بنام آن کم نام کوته اندیش کم حوصله بی ادب معامله نافهم خوانده شود منهیان
ورا اینجا مسلک حق را بتدبیر منافقان مخلص نما گذاشته قرار چنین سود داد
و شرط دیگر آنکه ازوی آب باران بدخشان متعلق بوده بمیرزا منسوب باشند
منهیان بظاهر نه بباطن قبول اینمعنی نموده رخصت داد که در مسجدی از
مساجد بحضور چندی از مردم خطبه ابروش که قرار یافته بود خوانند میرزا بجهت
محافظت ولایت مذکور مقدم بیک را آب باران گذاشته بدخشان مراجعت نمود
برگشتن میرزا همان بود و برخیزانیدن مقدم بیک همان و بمیامن اخلاص
بندگان درست پیمان کابل از چنگال چنین مردم حق ناشناس خلاص شده

بحسن معدلت منفیان نظام دیگر یافت و میرزای ناحق شناس برای او بار خود خمیر
مایهٔ سرانجام داده ببدخشان رفت سبحان الله اولیای دولت قاهره که متکفل
اشغال شاهنشاهی بودند چه بواسطهٔ فوز بازدید نعمت هندوستان و چه بجهت
سایر غرضهای ناقص فکر تنبیه میرزا سلیمان نکردند اما اقبال ابد قرین که ملازم
رکاب حضرت شهنشاهی بود همچنان در پاداش بی ادبی او بود چنانچه شکستها
و نکبتها مرتبه مرتبه بمیرزا رو داد و ایزد مشفق و میرزا را که سر از طاعت درگاه
ولی نعمت پیچیده بود سرافکنده آستان بوس درگاه خلایق پناه آمد اگرچه متصدیان
خاص صوری کارخانهٔ سلطنت در سزا دادن میرزا اهتمام نمودند کارفرمایان
معنوی درگاه خود بوده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه در جای خود گذارش
یابد آخر کار چون کابلیان در حمایت ایزدی بوده از حوادث ارباب طغیان
نجات یافتند قرار گرفت که هودج عزت حضرت مریم مکانی و گلبدن بیگم
و سایر مخدرات بارگاه عصمت بموجب توجه قدسی متوجه هندوستان شوند
و بجزو سعادت بهم ادراک صحبت فیض منقبت حضرت شهنشاهی نموده
بر نعمات صوری و معنوی سجدات شکر ایزدی بجای آورند چنانچه تتمه حالات
و واقعات برسم ایجاز و اجمال نقش زده قلم وقایع رقم خواهد شد **استماع
خبر فتنه انگیزی هیمو بمسامع جلال و نهضت موکب اقبال بدفع
آن سیه روزگار** هنوز خاطر اشغال بخش از مهمات اسکندر چنانچه باید جمع
نشده بود و باطن جهان آرای از برهم زدگی کابل همچنان نگرانی داشت خبر
رسیدن هیموی سیه بخت که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود
و اندکی از احوال او گذارش یافت و جنگ نمودن او با امرای عظام و پای
ثبات از جا رفتن ایشان و بتصرف در آوردن دار الملک دهلی بتاریخ روز
سی و یکم مهر ماه الهی موافق هشتم ذی حجه در قصبهٔ جالندر که مخیم سرادقات اقبال
بود رسید و مجملی ازین سرگذشت آنکه هیموی تیره روزگار را با ابراهیم که مدعی
سلطنت بود جنگها رو داده همه جا غالب آمد و سلطان محمد را که در بنگاله اسم
سروری بر خود بسته بود شکست داده مرحلهپیمای ملک نیستی گردانید و با تاج رانی

درکن خان نوحانی جنگها کرده هزیمت داده و در چپت ده کروهی مبارز خان با مخالفان
مبارزخان نبرد کرده غالب آمد از غلبههایی که او را روی نموده بود اندیشههای
تباه بخود راه داده دریافت که اگر باطلی بر باطلتری از خود پیشی جوید
و کام روا کرده باعث دلیری او بیگر دد که خود را بر کوه آهنین اساس حق
بزند* و در شوالا که حضرت جهانبانی بتائید الهی خود فتح هندوستان فرمودند
او را شغل تکر مشغول اشت و اندیشه باطل او بظهور نیامد و اکنون که مسند
خلافت بوجوه جهان آرای حضرت شاهنشاهی رونق گرفت خاطر از
مخالفان خود پرداخته با استعداد فراوان از لشکر گران و فیلان جنگی
از حد و دشرق مبارزخان اگه اندکی از احوال او سابقا ایراد یافت
در چناده گذاشته متوجه دهلی شد و امرای نصرت قرین که بسر کارها
و صوبها نامزد بودند صلاح دولت دیده بدهلی مجتمع شدند تردی
بیگخان ناظم اشتات گشته استعداد پیکار مینمود و هر کدام از زبانی
که تسلی بخش بر هم زده خاطران روزگار تواند شد فراهم آورده سامان
کارزار میکرد اکثر جان فشانان تیردست از اقطار مملکت گرد آمدند
مگر علیقلی خان شیبانی که بحضور نبود و در حدود سنبل بدفع بعضی از
افغانان مخذول العاقبه اشتغال داشت نتوانست خود را باولیای
دولت ملحق ساخت و مجمل احوال او آنکه شادی خان که از امرای بزرگ مبارزخان
بود و اکثر پرگنهای سرکار سنبل در حوزهٔ تصرف خود داشت علیقلی خان
درین سال که مبدأ تاریخ الهی است و امید که بسعادت نامتناهی مقرون باشد
بمدافعهٔ او توجه نمود و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محبت خان و لطیفخان
و غیاث الدین را پیشتر از خود فرستاد که از آب رهب گذشته مستظهر آمدن
او باشند و اینجماعت را آماده مردانگی از تدبیر و احتیاط که نخستین پایه تیمند است
باز داشت شادیخان ناگهانی بر سر ایشان ریخت و این نامعاملهفهمان
با او تو زک جنگ کرده عنان ایستادگی از دست دادند و لطیفخان با جمعی در آب
فرو رفت علیقلی از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان عتبهٔ اقبال گوکه

او بودند مثل مهدی قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمد امین دیوانه مشورت کرده
باین شایسته بقصد شادیخان روان شد همانروز که قرار یافت بود که صباح آن
از آب رهب عبور کنند نوشته تردی بیکخان رسید که هیمو با ستعداد تمام می آید
مناسب وقت آنست که دفع آشوب انگیز فتنه این تیره بخت سیه روزگار را
اهم مهمات دانسته در ساعت متوجه این حدود شوند علیقلی خان ازین کار
دست باز داشته روی بدهلی آورد و پیشتر از آنکه بدهلی رسد بموجب سرنوشت
که حکمت جزا ایزد چون نداند یا بداخله اندیشهای تباه مولانا پیر محمد شروانی
خاش خاش بلکه بمحض آنکه امرای خود فروش خودستا را مشتی بر خدیو جهان بنا نبود
بلکه برای ظهور آثار قدرت کامله این خدیو اورنگ اقبال تا فتح هندوستان از نیرو
بنا بد بازوی دولت این موید تاییدات سماوی گردد امرای عظام جنگ
عظیم کرده پای از دست دادند و دهلی که پای تخت هندوستان بود بتصرف
هیمو درآمد و سرمایه هستی و نخوت افزایی او گردید و مجملی ازین سانحه عبرت
بخش آنست که پیشتر ازین غلبه آن سیه بخت بر مخالفان مبارزخان که سر
کشتگان مرحله ادبار بودند او را در اندیشهها تباه انداخته بود درین هنگام
که واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی در اقطار ممالک هند انتشار
یافت از کوتاه بینی زمان هرج و مرج خیال کرده آن دلیری باک بر آن شد
که با موکب اقبال حضرت شاهنشاهی که تایید ایزدی متکفل انتظام کارکاه
سلطنت این خدیو زمانست پای دلیری از بساط ادب بیرون نهاده بیکار
نماید آن ظاهر بین تا راست صغرسن این بزرگ عالمیان را که پرده نورانی
بزرگی این فرمانده روزگار انداخته بود سرمایه مزید دلیری خود ساخته
وجود خزانه و کثرت لشکر و سایر اسباب جنگ چندین فرمان روایان
هندوستان بود موجب مزید جرات و جسارت او گشته و سایر اسباب جنگ
که گذاشته چندین فرمان روایان هندوستان بود و برآمدن امرای نصرت
پیشه از شهرها و قصبات ممالک محروسه بسبب یادآوری عزو آن تیره رای
تا آنکه پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کلان و پانصد ضربزن متوجه

این

این داعیه نا صواب گشت تردی بیکخان در دهلی لوازم ثبات پای و مردانگی
حمیت اندیشی بجای آورده و تدبیرات مستحسن پیش نهاد خود ساخته و
اکثر امرا که از اقطاع خود برخواسته آمده بودند فراهم نموده سرانجام
این معرکه اقبال نمود هم دل خود را در شجاعت فروغ افزایش داد
و هم درماندهای دلداده را دل بخشید تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الهی
سال اول موافق روز سه شنبه غره شهر ذی حجه نهصد و شصت و سه
هیموی سیه بخت با چندان استعداد بدهلی رسیده در حوالی تغلق آباد
فرود آمد امرا و خوانین باهم جمع شده کنکاش و بزم مشورت آراستند
جمعی از شیرمردان از روی احتیاط و طایفه از شیردلان از راه بیدلی بجنگ
راضی نمیشدند سخن ایشان آن بود که لایق دولت آنست که تا آمدن
موکب اقبال شاهنشاهی بهر وضعی که باشد قلعه را استحکام داده صبح
شبیخون باشیم و گروهی جنگ را تا آمدن علیقلی خان و امرای آنحدود موقوف
میداشتند طبقه از تهها در آن جان بازی ده که معرکه رزم در نظر اهل
گزینشان از عشرتگاه بزم خوشتر بود میکوشید که فرصت را غنیمت دانسته
کارزار نمایم که گفته اند زمانه از آنکس تبرا کند که او کار امروز فردا کند
آخر مصلحتها برین رای قرار یافت و همه دل نهاده جنگ شده کمر همت بستند
و روز شنبه بیست و پنجم مهر ماه الهی موافق روز چهارشنبه دوم ذی الحجه
از هر دو طرف فوجها آراسته شد قول بشهامت تردی بیکخان انتظام
یافت و فضلی خان و اشرف خان و مولانا پیر محمد شروانی که بر سم وکالت
از جانب بیرامخان بجهت انتظام مهام ملازمان عتبه اقبال با اراده
شرارت و بر هم زدن هنگامه آراسته تردی بیکخان آمده بود بهم
درین جای قرار یافته بودند حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی
و علی دوست خان باربیکی و جمعی دیگر برانغار را استحکام نمودند و
اسکندر خان و جمعی دیگر جوانغار را زینت داده جویای جدال بودند
بهند و عبدالله خان اوزبک و قیا خان و لعلخان و جمعی دیگر هراول بوده

معرکه آرای میکردند و از جانب مخالف نیز بر دستی که سزاوار نبرد باشد نوجهان آرا است
در برابر آمده کوششهای مردانه بجای آوردند مبارزان از دو جانب دل از جان
برداشته کارزار مینمودند جان نثاران تیزدست هراول و جوانغار عساکر
اقبال شرایط مردانگی تقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته
بتعاقب شتافتند چنانچه بر کوششهای مردانه و نبردهای صاحب همتان این
گروه جان نثار روان رستم و اسفندیار ثناخوان بود زبان زمانه و تهنیت
صدای هزاران آفرین داشته غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاد
با چهارصد فیل نامی از صنایم غنایم گشت و رای حسین جلوانی که از عظمای
روسای مخالف بود بدست اولیای دولت افتاد غرقه بحر فنا شد و زیاده از
سه هزار کس درین نبرد مرد آزمای از مخالفان تیره بخت بخاک نیستی فرو
رفتند سیموی مغرور که تهور را با خدیعت جمع ساخته همواره راه گریز
میرفت سیصد فیل گزیده با جمعی از فدائیان جان برزده از لشکر خود
جدا شده فرصت گریختن یا وقت تاختن را منتظر بود درین هنگام که عساکر
منصور فتحی چنین نموده در پی گریختگان شتاب داشتند و گروهی در غارت
مال و نهب اسباب کوشش مینمودند تردی بیکخان که بسالار آرای این معرکه
دلاوری بود با جمعی معدود ایستاده تماشای میکرد سیموی فتنه ساز
وقت را غنیمت دانسته برین فوج میدان آرای تاخت همراهان خواجه
سلطانعلی که با فضلی نی رسیده بود و میرمنشی که باشرفخانی امتیاز داشت و جمعی
دیگر هم کسی کم داشتند هم همتشان یاوری نکرد و مولانا پیرمحمد شیروانی نیز
برای شکست هنگامه سپهسالاری تردی بیکخان مسلک فرار اختیار نمود
تردی بیکخان نیز که ایام مکافات بی اخلاصی زمان سالف نزدیک رسیده
بود زندگانی را عزیز شمرده عار گریختن بر خود پسندید و کاری چنین پیش
رفته و فتحی چنین روی داده بر صورت عکسی ظاهر شد هر که از تیره رای
چنین بی اخلاص رود اخلاص و عقیدت یکسو معامله سود اگر اگر از دست دهد
و ایس اعتبار خود که در معنی نگاهبانی اسباب سلطنت صاحب خود است

نماید

نماید هر آینه درین هنگامه جهان صورت چرا گویم که خورش پیش دشمن دامن عروس
رنجیده گردد چنانچه صورت حال این زندگانی دوست عبرت بخش ارباب
هوس شد مراد ازین گفت و گو فطرت بلند مخاطب نیست آن گوهر بی بهای کم
یاب را چون در خاکدانها طلبکار باشیم اینقدر معامله نافهم نیستیم لیکن
میگویم که متواتر گفت دانشوران حزم دیگر و تجربه شریف و وضع جو سخن
است که گریزنده بیشتر زخم میخورد و از ان شیردلی که تلاش پیکار دارد
دوستداران زندگی و گریزندگان مرگی زودتر تا پامال موکب هلاکت
میگردند از حریصان مرگ دلی بلکه آن جنگ آدمی اگر چه اندکی حیاتی نگاه
دارد و در هنگام غم بدخماری و در موسم شادی بدمستی نماید هر آینه
روز بد نبیند جمعی از محاسبان روزنامچهٔ اعمال رسیدن تردی بیکخان
بعار چنین از قسم مکافات بی اخلاصی او که با حضرت جهانبانی
جنت آشیانی که در مبادی یورش ایران بظهور آورده خیال مینمایند
حاشا که مکافات بی اخلاصی چنین باشد و عمل قبیح را همین قدر عار
در میزان عدالت کجا گنج بود چون خدیو زمانرا که برای تکمیل صورت
و معنی آورده در لباس خوردی دیده در نظر نمی آورد و میخواست که
خودرای بوده بزرگی نماید ایزد جهان آرا آن خودپسند را چنین سزا
در کنار نهاد ناهای این چه کوتاه بینی است بلکه کارگران قضا
و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور و خودپرستی سیمو را
افزایش دادند تا آن بدست پندار پرست در نظر کوته نظران
جهان که عالم ازین طبقه مالامال است بزرگ نماید آنگاه او را گرفتار
گردانیده بخاک نگونساری افکنند تا خواری او سرمه چشم کوته نظران
گردد و کلالت حالت این خدیو زمان اندکی دارسیده و را جبال
احکام او گردد و سلسلهٔ انتظام صوری و معنوی بیشتر اهتمام نمایند
و بالجمله سیمو که لشکر انبوه خود را برهم زده و گریختن لمیدید بظهور این واقعه
بدیع از خداع غنیم دانسته تعاقب تردی بیکخان ننمود و در نمایش جنگگاه

عار کرکیش بر خود پسندیده است ولی اخلاص و نفاق او معلوم همکنانست که از اول
تا آخر هیچکونه مصدر حرکات ناپسندیده بوده اگر در امثال این تقصیرات تغافل
ورزیده متوجه مهمات کلی که پیش نهاد همت جهانگشای حضرتست متمشی نمیشود و
از آنکه گستاخی نموده رخصت نگرفته ام بغایت شرمنده ام و سبب این جرات
آن بود که ذات اقدس معدن لطف و منبع عطوفت اند هر آینه بگشتن او راضی
نمیشدند و درینصورت که منع ازان کار رسم ازان خدیو جهان بظهور می آمد
خلاف آن نمودن گستاخی را از اندازه بیرون بردن بود و امتثال امر موجب
خلل ملک و فساد لشکر میشد امید که بنظر عفو منظور گردد تا موجب عبرت سایر
درونان دلیر در تقصیر گردد آن خدیو جهان و جهان معنی فرستاده بر افتخار
نوازش فرموده معذرت خان خانان را بمحض عواطف کارآگاهان پذیرفته
و باطن او را بآثار رضا استمالت و اطمینان بخشیدند و همت والا بر استیصال
فتنه گماشته شد **توجه فوج قاهره از موکب جهانگیری حضرت شاهنشاهی برسم منقلای** چون بهجه رایت گیتی آرای پرتو فتح بر حوالی
ساحت سرای گرفته انداخته حکم جهانگشای شد که لشکری آراسته از
بهادران جان بناموس داده برسم منقلای از پیش موکب معلا روانه سازند
لاجرم اسکندرخان اوزبک و علیقلیخان اندرابی و حیدر محمد اخته بیکی و محمد
خان جلایر و میرزا علی حولی و لعلخان بدخشی و مجنون خان قاقشال و اساری
از مجاهدان و مبارزان بسرکردگی علیقلیخان شیبانی پیشتر روانه ساختند و
پیر امخان از ملازمان خود حسین قلی بیگ پیرولی بیگ و شاه قلی محرم و میر محمد
قاسم نیشاپوری و سید محمود بارهه و دو از بهادران دیگر بهادران معرکه
دیده کارطلب همراه ساخت که هراول منقلای بوده یکانه دلاوری و جان
افشانی گرم سازند و عیار کارگذاری و مردانگی از یکدیگر گیرند و این لشکر
در آرایش صفوف عساکر اهتمام فرموده برانغار و جوانغار و قول و هراول
و چنداول و طرح و تولقمه و ادچی و التمش را بآیین جهانگیری و آداب صف
آرائی ترتیب داده هر جا را بفروغ خرد عقیدت گزینان اخلاص پرست روشنائی

کشیده تا افواج قاهره را لمعان سیوف نبرد آزمایان جنگ دست کار
شناس اعتماد کرامت فرمودند و گیتی خدیو بعد از سرانجام کارگاه اسباب که
بمین طلیعه ایست ظفر انجام ارباب ریاست عظمی را سنجیده خصلتیست توکل
اساسان اقبال مند را دل در نیازمندی ایزد جانبخش برازنده مقصود نگارنده
اسباب بسته با خاطر آرمیده و پیشانی گشاده و دل نیاز گزین و عزمی درست
و رای راست و حوصله فراخ و دستی قوی و پای استوار و همتی والا و فطرتی عالی
و تدبیر صایب و چهره برافروخته و لب خندان پای دولت در رکاب اقبال نهاده
نهضت فرمودند و درچنین موسم که عنفوان شباب و عنوان طغیان طبیعت است
آن خدیو والا سوی سته بر در بینی و فرمان پذیری خرد خورده دان ملک
آرای بوده خود را در نقاب بی التفاتی و پرده صغر سن داشته نگاهبانی
جمال جهان آرای سلطنت خویش کرده بی مداخلت قامد و پیغام و سخن ساختگی
حرف سرا این غرض آلود عیار راستان درست بین و مخلصان حق پسند
میگرفتند و دار و مدار اشتغال پادشاهی را بعاشقاتش سپرده بر آمد
مقصود صوری و معنوی را از ایزد بیچون دانسته نیازمند درگاه هستی
بخش خرد آفرین می بودند و از انوار رسمی اسباب پرست سبب شناسی
بی تجرد والای این اورنگ خلافت و بزرگی حالت کیری این برگزیده کونین
برده خود را از اسباب عظیمه چون کریم فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت
میدان شد و لهذا روز بروز نگاران یگانه معبود حقیقی در ظهور روشنائی
کشیده حال آن ساده دلان حق ناشناس در کوظلمت رفته عیار بیهای
نزاند و دگرگون آمد چنانچه ازین روزنامچه احوال سعادت قرین بر سخن
سنجان نکته رس روشن خواهد شد و خلاصه حقیقت کار آنکه نور بر وردی
که از ظلمت پرستاری خلق نجات یافته در او در روشنائی پرستش ایزدی نورانی
سازد نور افزود کارگاه ابداع تعهد مهمات کلی و جزئی او را بکرامت عنایت خود
تفویض فرموده در اشتغال صوری دلکشا ایزد و آرزوی او را ضمیمه آنچه در
حاشیه خاطر فیض گزین او گذشته باشد دیو صلاح روزگار در زمکند ساخته در کنار

دولت او نهند و او را اورنگ نشین ملک صورت و معنی گردانیده پیشوای صفوف
ظاهر و باطن گردانند و هر خاکساری که مدبری که نکبای نکبت و او بار آتش دولت
او را فروزنده پرده پندار پیش دیدهٔ بصیرت او فرود آید و در تاریکی انکار
و ظلمت خلاف در آمده بتکاپوی خود در غلاب هلاکت فرو رود و چنانچه از حال
شکرف حضرت شاهنشاهی خاطرنشان منکران بادیه گمراهی و دولتشین مخالفان
تیره رای که با این دولت ابد پیوند اشتباب داشتند گشته هزاران هزار مصداق
بظهور آمد که در محل خود گذارش یافته و اندکی از خسران زدگی میرزا سلیمان که اراده
مخالفت نموده باده هزار کس بتسخیر کابل آمد و منعمخان خانخانان باستمداد
همت علیای حضرت شاهنشاهی با معدودی حراست آنجا نموده رایت خلاف
بر افراشت معلوم هوشمندان آگاه دل میشود که هر گاه میامن برکات قدسیه
این خدیو صورت و معنی در دورادست آن گرد حال نزدیکان ناخجسته عاقبت
که از سیه بختی با نفس مقدس آنحضرت اندیشه ستیزه و پیکار خواهند قیاس باید
کرد که چگونه خواهد بود و خود سران مغرور را تا چه زیانها کار آمد سرگذشت هیمو
که در مطلع احوال ظهور یافت و درین ایام در بلاد و امصار هندوستان گرانی عظیم
پدید آمد و در اکثر ممالک خصوصا در دیار دهلی قحطی بوالعجب شد اگر از زر نشانی
می یافتند از غله اثری نمی دیدند آدمیان در مقام خوردن یکدیگر شدند چندی
باهم پیوسته تهها راهی بودند و غذای خود میساختند اگر چه این پاداش جمهور
مردم تا دو سال کشید اما یکسال صعوبت تمام داشت و ما تا که در وی ایام
گذشته بود که بعالم ظهور آمد تا بمیامن جلوس مقدس بر اورنگ خلافت
ناهمواریهای زمانه و نابهنجاریهای روزگار یکبارگی دور شود فتح موکب اقبال
حضرت شاهنشاهی در محاربه هیمو و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن
سبحان الله زهی تلون احکام تقدیر و تنوع آثار قضا هیچ گیاهی از زمین برنخیزد
که چندین حکمت در آن تعبیه باشد و هیچ برگی از درخت نجنبد که چندین مصلحت
در مطاوی آن مندرج نبود پس وقایع و سوانحی که متضمن جنبش عالمی باشد اندازه
مصالح و اسرار آنرا که در طی آن مندرجست که تواند گرفت و از آنجملهاست این رزم

رزم

رزم تا که هم نظام ظاهر را از اسباب والاست و هم بهترین وسایل هدایت
گمراهان بادیهٔ غوایت و ضلالت تفصیل این موهبت کبری آنکه هیموی سیه بخت
از فراهم آمدن اسباب هستی چنانکه اندکی از آن گذارش یافت پیوسته در
نخوت و پندار بوده اندیشهای تباه بخود راه میداد علی الخصوص چون قضیهٔ
تردی خان واقع شد لشکر هندوستان بس دل قوی گشته در جنگ مبارزان
عساکر اقبال دلیر شده بود و شورش غرور در سرش افتاده خیالات
فاسد بخود راه میدادند چون خبر نهضت رایات در لشکر مخالف انتشار
یافت هیمو توپخانه گران خود را که در کیفیت و کمیت بسیار بود دلیر گردی
مبارکخان و بهادرخان که از امرای کلان بودند پیشتر از خود بقصبهٔ پانی پت
که قریب سی کروهی دهلی باشد فرستاده خود در استعداد پیکار شده داعیهٔ
راه یافته بود که عساکر نصرت نژاد باستعجال خواهند آمد شیردلان
هنگام منقلای آمدن توپخانه را بآن قصبه شنیده فوجی آراسته از پیشتابان
نبرد دوست را چون لعلخان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و سانجی خان بیشتر
فرستادند که دستبردی نمایند و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم را نوشته
فرستادند علیقلیخان شیبانی نیز خود را ملحق ساخت و غازیان چابکدست
به نیروی اقبال شاهنشاهی که بهشت گرمی این دولت عظمی کره به کار شیر
میکند خیال بد کرده که شیران باعتضاد چنین استوار چه کارهای شگرف
که بجای آورند علامه توپخانه را بتصرف در آورده پیش آمدها از سطوت اقبال
لشکر منصور پی جنگ راه گریز پیش گرفتند و هیموی خون گرفته از استماع
این خبر لشکره ذرا سر فوج ترتیب داده دست راست بحضور شادیخان
ککر شور افزای گشت و دست چپ را با تمام خواهرزادهٔ خود رمیه نام که
از دلیران بی باک بود سپرده خود بجنوتی تمام و استعجال عزیمت روان شد
و فیلان کوه نمود اژدها دم را که اندوخته چندین زمان روایان هندوستان
بود و برای عبرت ظاهر بینان کوته اندیش بسر نوشت آسمانی پیش اینجایی که هیز
صورت و معنی گرد آمده همراه گرفت از آنجمله با تقدیم فیل سره که هر کدام از تیز پایی

وچوب دستی علم بود و درستی و دلیری کارنامهٔ دویدن این قوی هیکلان سنگروح را
دویدن نتوان گفت که اسب عراقی دونده هرچند گرم روی کند از پیش این فیلان
بدرشتوانی رفت والحق هر فیلی ازین فیلان نامی برای برهم زدن فوجی گران
پسند بود بتخصیص برهم زدن هجوم سوارانی که اسبان شان هرگز چنین صورت
مهیب و پیکری بدیع ندیده باشند وصف این جبال دونده کی برشتهٔ تاریک
عبارت درآید عمارات عالی بجنبش ویران سازند و درختان قوی را بازی
از بیخ برآورند و در هنگام نبرد و کارزار بخرطوم ثعبانی اسب را از زمین با سوار
بردارند و بهوا اندازند بجوی نرم رونده کُهی که حمله برند چو سرمه سوده شود
زیر پایشان سندان و شرح سپاهی لشکر او را چه رقم نماید خلاصهٔ سخن آنکه
با سی هزار سوار کارطلب از راه جوت و افغان که بارها کار کرده سرمایهٔ
مزید نخوت و استکبار او میشدند با آیینی غریب متوجه شده فیلان را بکجیم و سلاح
آراسته رعداندازان و تخش اکثرها را بر پشته پشت آن مهیب پیکران بدیع
منظر جا داده آمادهٔ نبرد شد و همه فیلان را بروشی که روزها آرایند در فوطها
دشتها و جرسها تعبیه کنند آراسته فیلبانان تجربه دیده را بمردان نبرد و فیل
بان قوی دل سپرده هرکدام را جای و مقام مقرر کرده اند فیل غالب جنگ نام
که از فیلان نامی بود بحسن خان فوجدار مقرر کرده اند و فیل کج بهونر که در هزار
یکی مثل او کم بهم رسد بسواری بیکل خان معین ساخت و فیل جورینبال که از فیلان
زبردست بود باختیار خان داد و فیل فوج مدار را بسنگرام خان نامزد کرد
و فیل کلی سنک که در اکثر جنگها آن سیه بخت بیتر درای خود بران سواری میکرد
درین روز برای سواری جاین نام فیلبان داد و باین فوجداران که هنروران
وغا بودند و از معتمدان شیرخان و سلیمخان و بسیار برگشتهٔ های خود استمالتها
داده سرگرم کارزار ساخت اما اسباب آرای پیکار با سبب پیشهای ظاهر بین
بکار آید با خدا پرست سبب برانداز که او را برای انتظام و تکمیل عالم صورت
و معنی آورده باشند چه نفع رساند بلکه آن همه اسباب و آلات از غنائم فتوحات
قدسی آن جمال آرای عالم سلطنت گردد بنقد مصداق ایمنی یمین قضیهٔ بدیعت

ازکه

و شرح این اقبال بدیع نما آنکه بتاریخ روز دیپاوین پت و سیم ابانماه الهی موافق
روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و شصت و چهار عساکر فیروزی نهاد را که برسم
منقلای پیشتر می‌آمدند چون بحدود قصبهٔ پانی پت اتفاق نزول افتاد
قراولان دوربین رسیده خبر رسیدن غنیم و شرح کمیت لشکر و استعداد آن
تیره کار بعرض پیش قدمان موکب عالی رسانیدند و بیقین پیوست که آن سکیر
آشفته روزگار خود بسرانجامی که دارد دلیرانه قدم می‌نهد و پیش از رسیدن
بقصبهٔ مذکور چنان سرالسنه روزگار افتاده بود که هیمون لشکر از آبسرگی
شادیخان کاکر پیشتر فرستاده است امرای نصرت پیوند از چندان جواب
متکبر شده دل بر اقبال روزافزون بسته متوجه پیش بودند چون آمدن هیمو
بآن استعداد بیقین پیوست از انجا که بر اعتقاد معنوی خود نظر منداخته
بودند بوسیلهٔ حرف سرایان تهی مغز که پیوسته لشکرها از آن مردم خالی
نباشد علیه از انبهات لشکرها شود تذبذبی در خاطر اولیای دولت راه یافت
دلاوران لشکر اقبال حقیقت کار عرضداشت نموده بدرگاه نصرت پناه
فرستادند و خودها آمادهٔ جان نثاری شدند درین گروه والا شکوه سپاهی ده
هزار کس بود اما پنجهزار مرد نبرد شایسته که باشند بهادران فیروزمند دلاوران
اخلاص منش آمدن غنیم نزدیک دانسته از روی خرد دوربین و حوصلهٔ فراخ
که درچنین وقت از هزاران لشکر کار کند از ظفر انگیز ترست افزونی ظاهر
مخالف و فراوانی صورت غنیم منظر درنیاورده چنانچه رسم سعادت کیشان
بخت بلندست که کار امروز بفردا نگذارند بی شائبهٔ توقف و اهمال فوجهای
منصور را ترتیب شایسته داده جویای پیکار نصرت سرانجام شدند میمنهٔ شکوه
شهامت سکندرخان و جمعی دیگر از نبرد آزمایان نامور آراسته گشت و میسره
بمهابت عبدالله خان و طایفهٔ از فدویان جان بناموس باز رونق گرفت و قول
بشجاعت علیقلی خان شیبانی آیین یافت و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و جمعی
از جوانان کاردان بآرایش هنگامهٔ هراولی معین گشتند چون سخن باینجا رسید
مناسب آنست که ایستادنی در درازنا و رفتنی در پهنا واقع شود تا سخن شاداب گردد

ای جویای معنی اخبار عبرت بخش سررشته سخن را نگاه داشته ساعتی گوش هوش دار
که آن زمان که حضرت شاهنشاهی بمقتضای رای جهانگشای امرای نامدار را
برسم منقلای از پیش روانه فرمودند خود با عساکر فتح وجنود اقبال رسوم
فرمان روائی و لشکرآرائی را دقیقه نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجه فتح و
نصرت بودند و در این روز بهجت اندوز که نوروز فرخی و فیروزیست رایات
اقبال از قصبه کرنال که تا قصبه پانی پت ده کروه باشد نهضت فرموده به پنج
کروهی پانی پت نزول اجلال فرمودند و از نزدیک رسیدن غنیم بمنقلای در
اردوی معلا خبری نبود و هنوز لشکر نصرت پیوند گرد راه از خود نفشانده
و نفس راست نکرده که خبر رسیدن مخالف بلشکر پیش با سایر اخبار ناخوش
با هم رسید و چنان ناظر شد که جمعی را کمر پای از جای لغزیده باشد اما هنوز
بازار کشش و کوشش گرمست موکب عالم آرا در همان آهنگ رزم فرموده ایماء
نهضت پیش شد و در ساعت بهادران عقیدت مند و دلاوران اخلاص گزین را
یرلیغ والا صادر شد که سلاح در بر و تائید ایزدی در دل گرفته ملازم رکاب نصرت
اعتصام باشند در اندک فرصتی بساز و پیرایه که درخور آذین صاحب اقبالان
باشد فراهم آمده جویای پیکار شدند آنحضرت چهره وقار پادشاهانه
بخورسندی افروخته مغفر اقبال ایزدی بر سر و جوشن حراست الهی در بر سلاح
و مکمل گشته پای دولت در رکاب عزیمت نهادند بیرام خان خانخانان در پیش
صفها و گرد قشونات و تومانات میگردیدند در حفظ قوانین نبرد و نگاه داشت
مراتب جنگ و محافظت جای اهتمام میکردید در حفظ قوانین نبرد و نگاه داشت
و از جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و قهر رسانده بزم رزم را ترتیب
لشکرها و استمالت دلها فرمان فرمای جهان پس کشورگشای و قانون جهان
آرای نگاور بادپای جهان پیما را بر انگیخته نهضت فرمود و چون صبحه لوای
جهانگشای پرتو وصول نزدیک بقصبه پانی پت انداخته طلیعه فتح و ظفر از
برابر ظاهر شدن گرفت و یکه جوانان و بهادران پی هم رسیده مژده فتح رسانیدند
و شاهقلی محرم و هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضور اقدس آورده بنوازشهای

خسروانی سربلندی یافت و شرح دیباچه این نصرت علیا و موهبت عظمی که کارنامه
اقبال تواند بود برسم اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد که رایات اجلال
دور است و چندی از امرا پیش آمده اند عنان از دست داده باستعجال خود را بایشان
رسانید باین خیال که چون آنمردم که خلاصه و چیده اند بردارد دیگر کار دشوار
بر و آسان گردد و بر افزونی لشکر کار کرده و بر فراوانی فیلان مست اعتماد نموده
بغروری از اندازه پیش قدم در پیکار نهاد و از نشاء بدمستی غرور موهبت
دریافت آنرا که پیلبانان اعتقاد باشد بر آنکه بر فیل اعتماد دارد و هر آینه غلبه روی
دهد پس آنکه با مبلغ فیل از نهانی دارد استیلای او را که تواند انکار نمود
و استظهار فیلان با او چه سودمند آید بهر حال آن خون گرفته شوریده بخت
سرگرم جنگ و ستیز گشته دلیران از جانبین کوششهای شگرف نموده مانند
رعد و زیان و شیر در نیستان خروشیده بر یکدیگر میتاختند و داد دلاوری
و جانفشانی و نیکو خدمتی داده آبروی تازه بهم میرسانیدند و لشکر
چنان بر هم آمیخته که از آب آتش برانگیختند تو گویی هوا الله کاردی ز پولاد بجاده
مارد می اگرچه بهادران لشکر منصور در ثبات پای و جانسپاری تقصیر نمیکردند
لیکن از صدمات فیلان مردم میمنه و میسره را پای از جای لغزید چندی از شیران
پیکار یعنی لشکرهای شیرشکار که غبار معرکه بز در کلگونه عروس فتح و غازه
چهره اقبال میدانسته و آب زندگانی از چشمه سار تیغ خون آشام جسته شاداب
مقصود بودند مثل محمد قاسمخان نیشابوری و حسین قلیخان و شاهقلی محرم و
لعلخان بدخشی چون دریا مشد که اسبان روی بردی فیلان نمیتوانند آمد کنداوران
شده تیغهای خون چکان مانند شیر گرسنه در جست شکار بحریف رسانیده دستبرد
مینمودند و سواران گران رکاب را از خانه زین انداخته بخنجر نعل بادپایان آتش
کردار کار تمام میساختند و گروه گروه فدائیان تیرانداز اطراف و جوانب بر آمده
داد کارزار میدادند علیقلی خان شیبانی که لشکر قول بحسن اهتمام او رونق افزا
از جای واقع شده بود کجری کلان در پیش داشت که فیلان در برابر او عبور
نتوانستند کرد و دلاوران پرخاشجوی و مردان شیر حمله قول بر جای خود پای ثبات

انشده قابوی آتش میجست وچندانی تحمل کردند که فیلان از اطراف وجوانب قول
کذشته بعد از ان از عقب مخالفان در آمده داد تیراندازی و تیغ زنی میدادند
و هیموی تیره بخت بد روز خود بر فیل هوای نام که از فیلان سرآمد او بود مغرور
نفس و هوا سواره نظر برده داده پردلان تیغ زن و کشاکش غازیان
صف شکن داشت جبقلشهای مبارزان عساکر اقبال بدیده عبرت دیده
جوقی از فیلان مست همراه خود ساخته هر تردّدی که در حوصله طاقت داشت
و هر تهوری که مکنون باطن فتنه سرشت او بود ظاهر ساخته حملهای قوی
جر اتهای عظیم کرده بسیاری از زیردستان عساکر کردون شکوه را از
پای در آورده و تهکوندا س که از پرکشیدهای او بود در کار زار از بیرون دستان
امتیاز داشت پیش او پاره پاره شده و شادیخان خنک کرده پامال باد پایان موکب
اقبال گشت ناگاه در اثنای گیرودار تیری از کمانخانه غضب الهی بچشم هیمو
رسید و کاسه چشمش شکافته از پس سر او گذرا شد تماشا که باد بند ازداد و
غرور آن سیه بخت تیره درون همان بود که از ان روزن بر آمد جمعی که در حواشی
او تک و تاز و اشتند چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بازوی همت
سست کرده دل از دست دادند و بی دست و پا شده دیگر کمر طاقت بسته و شکست
بر لشکر او افتاد و هر کدام خاک ادبار بر فرق ریخته و آبروی جلادت بر خاک ریخته
رو بگریز نهاده درین هنگام شاهقلی خان محرم با چندی از شیر مردان کار زار
بفیلی که هیمو بر ان سوار بود رسیده و ندانست که هیمو بر ان فیل سوار است قصد کشتن
فیلبان کرد تا آن فیل را بطریق او جای از جمله غنایم خود سازد فیلبان بیچاره که از
مغفر حقیقت داشت و نه جوشن شجاعت از بیم جان صاحب خود را نشان داد
شاهقلیخان از نوید این عطیه عشرت افزا ممنون طالع خود گشته کلاه شادمانی
بر آسمان انداخت و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی امیدوار ساخت
و آن فیل را با چندکس فیل دیگر جدا کرده از معرکه بیرون شد و چون از مهب عنایت
ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی وزید مخالفان
سیه روز تیره روزگار یکبارگی پشت داده بجانب خود راه فرار دیدند تیزان بیشه

شجاعت فیلبان را از قله آن کوه با بضرب تیر و قوت گرز نگون ساختند و بیلان پیل
کوهمنش را چون باد صرصر میراندند جای که سطوت اقبال روز افزون صف آرای
هنگامه برد باشد شیر مردان صفدر را از گریز اگر تیر چاره نیست آنجا که جوانان
بچه دراکجا شکوه همت میماند امرای نصرت قرین از چنین فتحی تا انقراض عالم
طغرای فتحنامهای شهریاران والاشکوه و دیباچه مفاخر جهانداران عالیقدر
خواهد بود در تقدیم مراسم شکر پروردگار شدند و سایر عساکر فیروزی اثر در
کشتن گریختها و جمع غنایم اهتمام داشته از کشته پشتها و از غنایم خرمن
آماده و مهیا ساختند تا پنجهزار کس در میدان افتاده بودند که عجب در آمد
و از انجا که در گریختن در راهها پامال شدند که شمار تواند کرد و تا هزار و پانصد
فیل نامی در تصرف اولیای دولت قاهره در آمد و طایفه از بهادران
نصرت قرین گریختها را استکامیشی کرده بسیاری از مخالفان را بتیغ انتقام گذرانیده
کامیاب نصرت بپایه سریر اعلی معاودت نمودند و زبان اغواهای زبان ازین
عطیه کبری اداب سپاسداری بجا آورده هر کدام از عساکر منصوره
بعون لطف بیکران شاهنشاهی خان محرم هیمو را بسته بدرگاه خلایق
پناه آورد هر چند از و سخن پرسیدند از خجالت بسخن نیامد یا توانایی سخن
سرای نداشت یا مغلوب خجالت بوده سخن را بر خود بسته بود بیرامخان
خانخانان از حضرت شاهنشاهی التماس نمود که این سرمایه فساد را بدست
مقدس خود بگذرانند و بوسیله غزا اجر از مدایح و ثواب دو جهان افزایند آن جزو
هر دو مندی و خداوند هر دو مندان که صورتش را نقاب دانش خداداد داشته
در پرده پیکانگی بوده از شورش انکار منکران و اعتقاد مخلصان فراغت
داشته برای هدایت ارباب استعداد بر زبان حقایق ترجمان گذرانیدند
که کشتن گرفتار اسیری همت علیا رخصت نمیدهد و ما نا که در بارگاه معدلت
حضرت احدیت نیز بر چنین کارها ثوابی مترتب باشد هر چند دولتخواهان
ساده لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجه شاهنشاهی کمتر بظهور آمد بنا بر این
دریافت بلند اکر در بطون اوراق و اذهان و افاق از ان اثری نیست امداد آتش
:

نژادان بارگاه کبریا نیکو دانند که این حرز نورآباد خاطر مقدس و ذات پاکی که از
وسایط بشری و وسایل ملکی از حضرت داور دانش آفرین و دانانواز تو پذیر
معرفت حقیقی شده باشد بدید باید چنانچه از صفحهٔ پیشانی این تخت نشین
صورت و معنی روشنست و نیز بر معامله فهمان ظاهر بین پیداست که هر گاه عزیز
نهادی خداشناسی در پایهٔ محبوبی ایزدی رسیده باشد و اند که خلافت رضای او
گزیدن خود را به تیغ زدنست چه پلی سپی بشری قهرمان مبدع کل او را انکاک
و مغاک هلاکت می اندازد چنانچه امروز بر مطالعه کنندگان روزنامهٔ احوال این
پادشاه سعادت اساس ظاهر میشود او را که فرصت آنست که توجه معنوی کیمیاری
دقتهای ارباب خلاف پردازد و بر تقدیر فرصت زمان و رخصت خرد همت والای او
کی تجویز آن میکند که دامان اقدس باطن او بچنین غباری آلوده شود و بر مقابله
چنین باشد تیغ آلودن بخون آنچنان خون گرفته ناپاکی که او آن شخص مقدس کجا
و ملتمسات اهل روزگار در چه پایه آخر بیرام خان خانان چون دانست که آن
حضرت متوجه اینمعنی نمیشوند خود را از آن باز داشته بمقتضای عقیدهٔ موروثی
که از راه تقلید پیران و استادان در آدمی جای کرده سرپیشی میکند خود در
تحصیل این ثواب موسوم شد و شمشیر آبدار عالم را از لوث هستی او پاک
ساخت کاشکی که آنحضرت از پرده برآمده توجه فرمودی یا صاحب حوصلهٔ
دوربینی دران درگاه بودی تا او را در بندخانه داشته مستعد ملازمت عتبهٔ
اقبال ساختی الحق بس نوکری شایسته بود و همتی بلند داشت و هر گاه تربیت
اینچنین بزرگی یافتی چه کارها که ازو بظهور نیامدی و برای ظهور سطوت
شاهنشاهی ناگاه ظاهر منیان سر او را بکابل فرستادند و تن او را بدار الملک
دهلی برده بردار عبرت کردند عالم از شور و شغب آرمیده جهانیان را
آسودگی و خورسندی پدید آمد از بدایع کرامات و غرایب خارق
عادات حضرت شاهنشاهی که درین ساحه از کمین بطون بر منصهٔ ظهور
جلوه گری فرموده آنست که در دار السلطنهٔ دهلی در هنگامی که حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بعد از فتح اسکندر بآنجا تشریف آورده بودند در تصویر خانه بموجب اشارت

عالی

عالی مشق تصویر میفرمودند نادره کاران نازک بین چون میر سید علی مصور و خواجه
عبدالصمد شیرین قلم که از بی بدلان این فن اند در ملازمت بوده راه و روش
این کار بدیع مذکور میساختند روزی در کتابخانهٔ حضرت جهانبانی آن نسخهٔ
جامعهٔ آلهی بجهت تشخیص خاطر توجه بتصویر نموده صورت آدمی نگاشتهٔ
قلم الهامی رقم ساختند بطریقی که عضو عضو آن تمثال از هم جدا افتاده بود
یکی از دولت یافتهای حضور آن نقش بدیع دیده استفسار نموده
بر زبان غیب ترجمان آنحضرت گذشت که این صورت همو ست و حال
آنکه در آنوقت نام و نشانی از همو نبود مستمعان کار و رنیافته از آن
او نیافتند در آنروز که بیرام خان التماس نمود کوشش میکرد که همو را
بدست اقدس خود بشمشیر بگذرانند بر زبان مقدس گذشت که من کار
این مغرور را در آنروز ساخته ام و بند از بند جدا کرده ام و اشارت بهیکل
این تصویر فرمودند سبحان الله در آن سن در چه دقت بچه طرز بزبان
دل و لسان قول خبر این واقعهٔ دولت افزا داده بودند اری امروز و فردا
و دی و غایب و حاضر پیش آگاهان ظاهر باشد اما پیش نور پروردان
ایزدی که گوهر پاک این شاگردان حق و استادان عقل مظهر نور آلهی مطلع
خورشید حقیقت چون آئینه در حذف حالت و غایب چون ظاهر در شرف
حضور کسی که خدا را حاضر داند دانستن غایب چه کار حاشا حاشا اینها غایب
نباشد سالک شاهراه ارادت ابوالفضل که راقم این دیباچهٔ اقبالست
روزی صورت این واقعهٔ کرامت پیمانرا از حضرت پرسید فرمودند
که ملهم غیب بر زبان ما خبری داده بود سر این کار او بهتر داند درخشیدن
نیر حقیقت آنچنان و پرده گزیدن اینچنین قوی حوصلهٔ عالی فطرتی که با چندین
فتح نهایات ... بادهٔ هوش ربا که پهلوانان راه را از آن بیدستی
میرساند یکی می آغاز جوانی دوم بادهٔ دولت سوم بادهٔ سیم تحویل سطوت
معنوی چهارم بادهٔ حسن ظاهری پنجم مدام لطف باطنی به هوش و آلوده خود را
ندیده دیده بانی آلهی نماید مقصود او را عاشق او گردانند و دولت را ملازم آستان

امید او سازند من که معتکف شبانه روزی این عتبه اقبالم بیاد ندارم که بر کسی نگاه
لطف انداخته باشند یا از روی انس مخاطب ساخته خرمی فرموده که بدست نشود
و در نشست و خاست و گفت و شنید با برکشیدهای او تغییر روش نماید
بالغ نظران خورده پرور نیکو دانند که اندازهٔ حوصله کسی که چندین باده مرد
افکن بکار برده هوشمندی او روز بروز افزون کرده که تواند شناخت
لیکن سعادت پیوند آگاه دل اینقدر داند که نگاهبان او تربیت حق
باشد و چنین فتوحات عظمی او را بسهل وجه دست دهد چنین موهبتی
بزرگ و کار شگرف و فهم بدیع روزگار آن کمتر روی دهد یکی از غرایب
کرامات آنکه درین اثنا که از قصبهٔ جلند بجهت تسخیر هندوستان د
استقبال سیوم نهضت عالی واقع شد روزی میر آتش حکم معلی سعادت
نفاذ یافت که جهت مسرت خاطر و تماشای مردم اقسام آتشبازی
سرانجام دادند و درین اثنا صورت تیمور را نیز آورده سوختند در ظاهر
هنگامه بزم بازی گرم ساختن بود و در معنی خرمن هستی بدخواه سوختن
آری کسی که در لباس نشاط و بازی چنین کارهای والا سرانجام نماید او را
زیبد که با چنین مردم در پرده درآمده جمال معنوی خود را نماید و در کار
خود بصورت بی پروایی باشد و بی شائبه تکلف درین مراتب که
والی نژادان عالی همت عزیمت تسخیر هندوستان کرده کارزار فرموده اند
هرگز چنین کارنامه بظهور نیامده چنانچه بر دانندهٔ داستانهای باستانی
باندک تاملی ظاهر میشود چه در هیچ مرتبه ازین مراتب سابقه که فرمان روایان
داد که قصد هندوستان کردند هیچ یک از والیان هند باین شجاعت
و داعیه و تدبیر نبود بلکه در سرانجام ملک خود درمانده بودند بخلاف این
مرد مردانه که پیوسته تسخیر اقالیم دور دست را اندیشه مند بوده سر
انجام یورشهای عظیم مکنون خاطر میداشت و الحق آنچه تیمور را نجب مساعدت
کرده بود فرمان فرمایان هندوستانزاد دران اوقات میسر شد از هجوم سپاهیان
کارطلب و فراوانی مبارزان کارزار و افزونی توپخانه که خرد در مهالک دم ازان

ن

نشان توان یافت و بسیاری فیلان زبردست که یکی ازان برای برهم زدن هنگامه
لشکری کفایت کند مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در مبارزت
امرای حضرت صاحبقرانی که در هند بظهور آمد شرح ملاحظات بهادران آن
لشکر و عظمت والی هندوستان چگونه بیان میکند و تبعا خرم توم میسازد
که صد و پنجاه فیل جنگی دران جنگ عظیم بتصرف اولیای دولت درآمد و بر
تاریخ دانان هشیار مغز حال والی آنزمان روشنست که نسبت بهر کدام
پایه را داشت و درین کارنامهٔ عبرت افزا که اندکی از انسان رهگذار آتش
یافت هزار و پانصد فیل بدست بدست فرمان پذیران پادشاه والا درآمد
سایر معاملات ازین قیاس میتوان کرد و کمیت خزاین و سایر اسباب
و آلات فرمانروای خود کجا بشمار درآید و این میدان فتح و نصرت هم
آنجاییست که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سلطان ابراهیم
نبرد فرموده رایات فتح را برافراشته بودند چنانچه مجملی ازان در جای
خود رقم پذیر شد و درین روز بهجت افزای که تا بدان آنچنین فتح
بزرگ روی داد اسکندر خان اوزبک را با جمعی تعاقب منهزمان هنگام
و حراست دارالملک دهلی از آسیب اوباش تعیین فرمودند و او مسارعت
نموده خیلی از توانی شریره و اشخاص معطله را از زندان زندگانی خلاص
ساخت و ناظم پراکندگیهای ممالک شد و غنایم فراوان بدست او افتاد
روز دیگر موکب اقبال ازانجا نهضت فرموده بساعتی که اختر شناسان
کاردان گزیده بودند پرتو وصول بر ساحت قدس ساحت دارالملک دهلی
انداخت و بنور معدلت و زیور نصفت آن دیار سعادت پرتو روشنی
افزای نظارگیان گشت اکابر و اشراف و هنرمندان هر فن و نادره
پردازان هر صنعت طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته
زبان شکر بمبارکباد گشادند و مجنون خان قاقشال حسب الحکم اجه
بار سهل را که در محاصره شاید نموده بعرض مقدس رسانیده بمقتضای
رافت ذاتی فرمان طلب شرف حضور دریافت و راجه فرمان پذیر گشته

اهل از زمین بوس عبودیت بود روزی که راجه و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخر
بخشیده برای رخصت بارگاه سلطنت آورده بودند آنحضرت بر فیل مست سوار
دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم یکسو میشدند بوقتی
این فیل مست بطرف راجپوتان دوید این طبقه را چون اعتصام کامل بر مناصی
خود بود استاده ماندند و این ایستادن نظر بلند پسند حضرت شهنشاهی
پسندیده در آمد و استکشاف از احوال راجه فرموده بر زبان عنایت ترجمان
گذشت که ترا نهال خواهیم کرد و همچنان شد چنانچه نگاشته آید شکر ایزد
جهان آرا که هندوستان از آنکه جهانبانیان سری بدید آمد که بزرگی او را دور ها
پسند نیاید و دانش او را کفایت نکند و بیامن عدالتش باغ همیشه
بهار هندوستان طراوت خاص یافت و حق پرستان دادار بنده را اعتقاد
قوی بدست افتاد و بشکرانه این موهبت کبری جشنهای بزرگ ترتیب یافت
و گنجهای انعام در دامن روزگار افشانده شد عاطفت شاهنشاهی گردنکشانی را
که در پیشگاه جانسپاری جولان همت نموده بودند باصناف نوازش سر
افراز کرداند شریف و وضیع و بزرگ و خرد بجزایل عطایا کامیاب گشتند از
جمله علیقلی خان شیبانی را بخطاب خان زمانی سرافراز کردند و سرکار سنبل را
با سایر پرگنهای میان دوآب بجاگیر او مقرر ساخته بجهت انتظام مهمات آن
حدود رخصت فرمودند و عبدالله خان اوزبک را بشجاعت خانی مخاطب ساخته
بسرکار کالپی اختصاص بخشیده اسکندر خان را خان عالم خطاب دادند و مولانا میر محمد
شروانی را بلقب ناصر الملکی ملقب ساخته در رکاب نصرت اعتصام داشتند و قیا
خان بانتظام ممالک دار الخلافه آگره و آنحدود نامزد شد رای ممالک آرای شاهنشاهی
کارسازان بارگاه سلطنت را بهر ناحیتی فرستادند نظام بخش و آرام ده
عرصه ملکهای هندوستان شد درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجیخان غلام
شیر خان افغان که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر سرکردگی امتیاز
تمام داشت در الور و آنحدود بوده دم خود سری میزد و نیز بدیه وزن همو
سیه بخت و سایر اسباب اموال و دوان سرکار ناصر الملک ابا جنبی از جا

سپاران درگاه و معتمدان کار آگاه این خدمت تعیین فرمودند حاجیخان
از صدمات افواج قاهره هراسیده پیش از وصول عساکر راه فرار پیش
گرفت و الور و تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای دولت قاهره در
آمد و از آنجا بحدود قصبه دیوتی ماجاری که بار و یار همو آنجا بود روان
شدند جای مستحکمی بود نزد کارزار بسیار شد و پدر همو را دستگیر
ساخته زنده پیش ناصر الملک آوردند شد را الله او را بسوی دین خود راهبر
نمود آن پیر کهن سال جواب داد که هشتاد سالست که درین کیش
ایزد خود را پرستارم درین وقت ترک دین خود چگونه گزینم و بمجرد بیم
جان نافهمیده چگونه در طریق شما در آیم مولانا پیر محمد سخن او را
ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از آنجا فتح نموده با
غنایم فراوان و پنجاه فیل آمده استلام عتبه اقبال نمود و مخصوص
بنوازش خسروانی گشت و حاجیخان از قصبه الور بر آمده بجانب اجمیر
و آنحدود روان شد که مأمنی برای عیال خود خیال کرده و سپاهیان گذا
آماده جنگ ستیز گردد راناکه زمیندار بزرگ بود دلیرانه اگر با حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی آن طور که مذکور شد پیکار نموده شکست یافته بود از
چیزها طلبیده و تکلیفات مالایطاق نموده اکثر او را نادر نواحی اجمیر محاربه
عظیم روی داد از حاجیخان مذکور و مظفر خان شروانی که وکیل او بود در جنگ
کارهای نمایان بظهور آمد عاقبت کار چون رانا مغرور کثرت لشکر بود
شکست یافت و حاجیخان آمده اجمیر و ناگور و آنحدود را بتصرف خود در آورد
چون استیلای حاجیخان بمسامع علیه رسید محمد قاسمخان نیشاپوری و سید محمود
باره و شاه قلیخان محرم و طاهر خان و خرم سلطان و جمع دیگر را بجهة
دفع او تعیین فرمودند چون ساحت ولایت دهلی و میان دوآب از خس و
خاشاک معاند و مخالف رفت و روب یافته رای جهانگشای گیتی ستان بتقاضا
فرمود که پرتو التفات بر ممالک شرقیه هندوستان انداخته آید تا آن ملک
وسیع که مرغزار دولت و اقبالست از غبار ارباب فتنه و فن دشت و کوی باید.

درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجه خان با سکندر سور در نواحی لاهور جنگ
شده و خضر خواجه خان تاب ایستادن نیاورده بلاهور در آمده است و تفصیل
این اجمال آنکه در سوالف احوال مرقوم صحایف اجمال شده بود که چون موکب
اجلال از عرصهٔ جالندر بجهت استیصال هیمو بدهلی روی بهضت فرمود دفع فتنهٔ
اسکندر خواجه خان مقرر شده بود و اسمعیل بیگ دولدی و علیقلیخان میر
لطیف و شاهقلی نارنجی و خالق بیردی بیگ و جمعی کثیر را همراه ساخته بودند
امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند درچنین وقت که غوغای هیمو
سرمایهٔ آشوب روزگار شد و برام اجنبی شکستی در حدود دهلی روی نمود مولانا
عبدالله سلطانپوری که از کربت و روباه بازی از افغانان خطاب شیخ
الاسلامی و از حضرت جهانبانی جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی برای خود گرفته بود
از فتنه اندوزی که در سر داشت و آب روبی که در نهاد او بود بظاهر خود را از اولیای
دولت ابد قرین وانموده در باطن با افغانان سری داشت بسکندر مقدمات تشجیع [?]
و اورا اغوای برآمدن از کوه کرد سکندر جمعی را شادمان و جمعی از افغانان و جمعی از
زمینداران کوهستان پنجاب را بالمجموع فراهم آورده از کوه برآمده در پنجاب توجه
مال کرد و خضر خواجه خان شهر لاهور را بحراست حاجی محمد خان سیستانی گذاشته
بدفع او برآمد و چون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال ناشایسته ملا عبدالله تعیین شد [?]
بشکنجه یاداش نموده نیم تن او را در زمین کرده بعضی از زرهای او که آورده
دست تحمل بود از زمین برآورد و چون خضر خواجه خان نزدیک بقصبهٔ چهاری رسید
و فاصله قریب ده کروه ماند دو هزار کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته پیش فرستاد
و سکندر فرصت از دست نداده بجمعیت او برد و جنگ عظیم در پیوست آن
مردم را برداشت خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندانسته پای عزیمت
بضبط لاهور آورده و سکندر اندک تعاقبی نموده بتحصیل ولایت مشغول شد وقت وانت [?]
و چون این خبر بمسامع قدسیه رسید عجالة الوقت اسکندر خان را که بخان عالی امتیاز
بخشیده بودند سیالکوت و آن حدود را جاگیر کرده پیشتر باستعجال تمام روانه
ساختند که اعتضاد خضر خواجه خان باشد **توجه موکب مقدس شاهنشاهی از**

دارالملک

**دارالملک دهلی بسمت پنجاب بدفع فتنهٔ اسکندر و تعاقب او
و محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت** چون از صادر و وارد چنین مسموع شد که با سکندر لشکری فراهم
آمده تا آنکه موکب اقبال شاهنشاهی عنان عزیمت بانصوب منعطف نفرمایند عقدهٔ این
کار مشکل بآسانی گشوده نخواهد شد لاجرم عزیمت ممالک شرقیهٔ هندوستان را موقوف
داشته ارادهٔ یورش پنجاب مصمم همت عالی شد و از تفألات بدیعه آنکه جمعی از
ملازمان بساط عزت از دیوان لسان الغیب تفأل نمودند اتفاق این بیت برآمد
سکندر را نمی‌بخشند آبی بزور و زر میسر نیست این کار دل مغبر دوستان مخلصان
دوربین را اعتضادی تازه روی داد و خاطر ظاهر آرایان [?] از این بشارت ثابت
پای بهم رسید آری چون ایزد جهان آرا اقبال افزای این دولت ابد قرین
در میان انجمن معنی را نظر بر فروغ جلال و جمال آن برگزیدهٔ ایزدی انداخته از
جمیع اندیشهای رسمی روزگار فارغ البال میکرداند و گروهی را که دولت بالغ
نظری نصیبه نیست و در چنین اوقات که خاطر باضطراب میگراید بامثال این
تفألات مسرت بخش دلهای پریشان را اطمینان می‌بخشند لاجرم فرمان مطاع
شرف نفاذ یافت که امرای کبار و نوینان عظام و سایر بهادران اخلاص گزین
و دلیران عقیدت اندیش سامان و سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب آسمان
قباب باشند و چون سامان این یورش عالی بروجه دلخواه سرانجام یافت خاطر
نکته دان از جمیع مهمات ملکی جمع فرموده با انکه لشکرها کمال طغیان داشت تاریخ
بیست و ششم آذر ماه الهی موافق دوشنبه چهارم شهر صفر مهدی قاسمخان را بحراست
دهلی گذاشته بر همونی طلیعهٔ اقبال بجانب پنجاب نهضت فرمودند منزل بمنزل شکار
کنان آهسته آهسته این یورش انتظام بخش میفرمودند هم مراسم داد و دهش
بتقدیم میرسید و هم لوازم مسرت و شادمانی که ناگزیر نشاط [?] تعلق گرفت سرانجام
می یافت و عالمیان از اقطار عالم بصیت آثار مکرمت و انوار معدلت از ترک و
تاجیک فوج فوج آمده خود را پای بند اقبال میساختند علی الخصوص از کابل و بدخشان
و قندهار روزی نبود که جمعی کثیر از هواخواهان قدیم و جدید آمده پیشانی نیاز بسجدهٔ
درگاه سلاطین پناه نورانی نمیساختند و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانه

پیرامخان خان خانان از کوچ سعادت سرشت که از نژاد خانان میوات بود بتاریخ
ششم دی ماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندی متولد شد نام او عبدالرحیم
نهادند و مجملی از مقدمهٔ احوال آنکه در آن ایام که حضرت جهانبانی عرصهٔ دهلی را بقدوم
معدلت آرای زیب و زینت بخشیدند برای تسلی زمین داران اولیای دولت
بفرزندان این طبقه نسبت میکردند از آن جمله جمال خان عمزادهٔ حسن خان میواتی
که از زمین داران معتبر هندوستان بود بشرف زمین بوس سربلند گشت او را
دو صبیه بود عاطفت خسروانی دختر کلان او را در حبالهٔ عقد خود درآورده او را
بمفاخرت و مباهات عز امتیاز بخشید و همشیرهٔ خورد او را در عقد پیرامخان خان
خانان درآوردند و دربیولا که رایات شاهنشاهی متوجه دفع هیمو شد خان خانان
مردم خود را بلاهور فرستاده بود درین هنگام که همت علیا متوجه فتوحات بی اندازه است
این نوید رسید و شگون گرفته عشرت افزا گشتند پیرامخان جشن بزرگانه ترتیب
داده لوازم آن بجای آورد اختر شناسان بزرگی و شایستگی او را از دلایل
زایچهٔ طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب بتربیت حضرت شاهنشاهی
سربلند شده به پشت گرمی اخلاص خود بمراتب عالی بتقدیم رساند و بکارسازی طالع
مسعود بمراتب والا رسید و سواد خوانان صحایف پیشانی سطور عقیدت از
خطوط ناصیهٔ حال او خوانده بمژده های گرامی مسرت پیرای دلهای اخلاص سرشت
شدند و الحق متوجه حضرت شاهنشاهی که اکسیر الهیت و کیمیای جوهر سعادت است
همان طور بظهور آمد چنانچه روز بروز انوار فراوانی رشد و آثار افزونی اخلاص
از پیشانی او خوانده میشود حقیقت آن مجملا در هر جا در محل خود نگاشتهٔ قلم تفصیل
خواهد شد چون حدود جالندهر مخیم اردوی معلا گردید اسکندر افغان که در آن
ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود خود را بطرف کوهستان سوالک که مقر
معهود و مستقر مقرر او بود کشید که روزی چند در آن جبال مستحکم بسر برده منتظر
وقت باشد و موکب ظفرنشان بداعیهٔ صواب اشتمال که یکبارگی فساد او از میان
برداشته شود دفع او را پیش نهاد همت جهانگشای ساخته دشواری راه
و صعوبت جاده پیشگاه نظرت عالی ننمود بعزمی درست و قصدی جزم از دنبال

سکند

سکندر بجانب کوهستان که عالیست دیگر و گریزگاه خودسران و گردنکشان ممالک
هندوستان توجه نموده بعرصهٔ قصبهٔ دسوهه نزول اجلال فرمود و از آنجا بفضای
دلگشای قصبهٔ ومهری پور ورود موکب معلی گلستان دولت و بهارستان اقبال شد

آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی
یعنی سال اردیبهشت از دور اول در آن منزل فیض محل سرمایهٔ روشنی هستی
جهان و جهانیان و پیرایهٔ آرایش زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه بخش عالم در
الشرف خویش بمرکز اعتدال رسید و زمین و زمان و کون و مکان را نفحات
ربیعی طراوتی و نضارتی تازه رساند و همانا که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند
که درین هنگام خاکیان خاکسار را بتربیت خاص شرف سعادت داده حیاتی
بتازگی می بخشد و الا پایهٔ آن شرف بخش اجرام علوی و اجسام سفلی برتر
از آنست که مکانی را خطاب بیت الشرفی آن روشنائی بخش انجمن هستی داده اند
و بالجمله آن سر گیتی آرای در شب پنجشنبه متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقیقه
شب چهارشنبه نجومی بیست و هشتم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری
از حجرهٔ حوت بخرگاه حمل آمد نوروز جهان افروز عالم آرای گشت و از سال
دوم از تاریخ الهی شد
شکر انصاف بر زبان بهار   گشت بلبل چو مردم هشیار
عنبرین گشته از نسیم صبا   از مسام زمین مشام هوا
دشتها پر طاق و پر ماتین   باغها پر عروس لاله چمن
زاغ بر تختهای سقلاطون   باغ پر فرشهای بوقلمون
مرغ نالان فراز گلبن و گل   مست بی مطربان ساغر مل
همانا که وقوع چنین نشاطی
در پیشگاه مقصد عالی دلیلیست واضح بر حصول مقصد و مژده ایست بغایت
روشن که کار پیش گرفته سعادت انجام و انجام سعادت یابد چنانچه بمقتضا
وقوع این یورش داد بار سکندر درین معامله ارباب بصیرت را آگاهی بخشید
که باندک فرصتی فرار اختیار نموده بقلعهٔ مانکوت درآمد و حضرت شاهنشاهی
با مواکب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه نمودند تفصیل این اجمال
آنکه در آن هنگام که اسکندر از هول مواکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته
بکوهستان سوالک درآمده بود و قصبهٔ دهتری مخیم سرادقات اقبال گشته پیوسته

خبر می‌آمد که مطلب آن مدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال را کشیده در جاهای
تنگ درآورد و دران تنگناها قلب لشکر را بهنگام ستیزه بر بندد و حضرت شاهنشاهی
گوش برین سخنان ننهاده بآیین شایسته پیشتر توجه فرمودند و ناصر الملک با جمعی
کثیر از بهادران کارطلب بتاخت و تاراج زمینداران آن کوه فرستادند
مبارزان نصرت قرین در اندک فرصتی بنیروی تایید الهی بسیاری از جاهای
آن کوه را تادیب و تنبیه لایق نموده تمامی اسباب و اموال را از غنیمتهای دولت
شمردند و کوهستانیان بدگوهر که باندیشهای نادرست با سکندر جمع شده
بودند بسبب تفرقه در جمعیت آن بدبخت افتاده پی جنگ فرار اختیار کرد
حکم معلی از پیشگاه قهرمان اصدار یافت که دلاوران چابکدست تعاقب
این گم‌گشتگان بادیه ادبار بشتابند و بنیروی بازوی اقبال سر این مدبر را
بدست آورند و جمعی از دلیران لشکر الغار کرده ببعضی از اردوی او رسیدند و
اسکندر ازین تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطرار بقلعه
مانکوت که سابقا برای روز بد خود آماده داشت پیش دستان سپاه منصور
شتافته اردوی او را غارت کردند از تحصن این مدبر معروض بارگاه اقبال
داشتند و قلعه مانکوت قلعه‌ایست مشتمل بر چهار قلعه استوار که سلیم‌خان
در هنگامی که بقصد استیصال گکران رسیده و جا سر برگشته بود این
قلعه را بطرز غریب بر فراز کوهها که مقارن هم بوده اند بر سر هر کوهی قلعه بسنگ
و ساروج ساخته بود و تمامی آن قلاع بنظر بیننده یک حصن در زیاده نمی‌آمد اصل
آن جای که اساس این حصون حصینه نهاده اند در حد ذات خود جاییست بغایت
مستحکم لشکرها را بآن وصول مشکل و بر تقدیر وصول دست بر ساکنان آن
یافتن بس دشوار آبهای گوارا فراوان دارد و آذوقه چندانکه خواهند بکف
چنین مکانی که قلعه خدا آفرین وصف حال او باشد قلاع حصینه بران اساس نهاده
و او را مقصود اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون نهضت رایات حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بصوب هندوستان شود برای لشکر پنجاب مقری و
مامنی باشد و بخراب آباد باطن او میگذشت که لاهور را ویران ساخته آنجا

آبادانی سازد و لشکری انبوه را آنجا گذارد تا دران مامن بسر برده محافظت این
حدود نمایند و باعث بر خرابی لاهور آنکه چون آن شهریست بغایت بزرگ و سکنه
اقسام تجار و اصناف مردم که باندک توجهی لشکرهای عظیم را از انجا توان سرانجام داد
و یراق فوجها در ساعتی ازان مهیا توان کرد مبادا عساکر اقبال این دودمان
ابد قرین آنجا رسیده استعداد فراوان بهم رسانند و کار از علاج بگذرد و پیش
از انکه این اندیشه بعمل آید بهمان نیت سلطانی احکام یزدانیت حضرت
شاهنشاهی با عزم درست و رای روشن و نیتی حق پسند رنج خویش را
منظور داشته آسایش جمهور عالمیان را وجهه همت جهانگشا گردانیده متوجه
محاصره آن قلعه شدند تا شر آن فتنه انگیز را از سر کافه انام دور ساخته دولت
آرای باشند و یرلیغ مطاع از تکمیل صدمت ارتفاع یافت که بخشیان لشکر
آرای بآیین شایسته مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نمودند و افواج قاهره
قلعه را از روی تمکین مرکزوار در میان گرفته دایره محاصره بر دور آن کشیدند
و همواره بآداب قلعه‌گیری و مراسم تردد و شجاعت گستری پرداخته داد جان
سپاری میدادند و همچنانکه در سابق قرب حضرت شاهنشاهی اختر بخت
بلند داشت روز اول در پای قلعه رفته دستبردی شگرف بر روی کار
آورد که کارنامه شجاعت تواند شد و تفصیل این اجمال آنکه وقتی که عساکر
نصرت قرین بپای قلعه رسیدند گروهی انبوه از دلاوران نامی افغان
که سنجق شجاعت بر کاخ بهرامی می‌افراختند کان دعوی بر پیش طاق
استکبار نهاده از حصار بر آمدند و شمشیرهای خون چکان علم کرده
بر ساحت دروازه جولان غرور نمودند او همچنان یکه تازی نموده بسر مردان
تنها میان آن گروه درآمد و بقوت دست همت و زور بازوی شجاعت چند
مرد نبرد آزما را فرود آورده بخاک و خون غلطانید و همچنان پیاده بپای
چالاکی وی بازگشت و بصدای آفرین و احسنت بر بلندی یافت و تحسین
هر روز سران جنگ دوست و نبردستان کارطلب از مورچلهای خود پیش
دستی کرده دستبردهای نمایان میکردند و لشکر مخالف پاس قلعه و آیین احتیاط

ری داشته بضرب توپ و تفنگ هیچ متنفس را پیرامون قلعه گشتن نمیگذاشتند و
دران تنگنای ادبار انچه از دست و بازوی این مشتی تیره روزگار می آمد بجای
می آوردند اما بصاحبان اقبال ستیزه چه حاصل و بوالیان والا طالع عربده را
چه فایده تیغ برهنه ایم در دست قضا شد کشته کسی که خویش را بر بارد
و از جمله سوانحی که در مبادی ایام محاصره روی داد انست که بهادرخان برادر
خان زمان که در زمین داور گرد فتنه انگیخته بود و غبار شورش و آشوب
بر سر خود بیخته شرمنده و سرافکنده از زمین داور آمده بزمین بوس سرافراز گشت
و بوسیله سفارش بیرامخان خانخانان سزای اعمال ناشایسته او در کنار او
نهادند خانخانان اگرچه مهربانی در حق او اندیشید اما در معنی برای او اسباب
نخوت دید کاری سرانجام داد عطوفت اصلی آنست که آدمی را ببدکاری سزا
داده نوعی تربیت نمایند که دیگر پیرامون بدی نگردد و مجملی ازین قصه آنکه
رایات پیرایه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان نهضت نمود
قندهار که بجاگیر بیرامخان مقرر بود باهتمام شاه محمد قندهاری که از عقل و
اخلاص مورد اعتماد بود آرایش داشت و زمین داور بداوری بهادرخان
تفویض یافته بود چون هندوستان مهبط امن و امان شده مستقر اورنگ خلافت
گشت و زمین داور بداوری بهادرخان تفویض یافته بود چون هندوستان
بهادرخان زابد نهادی ذاتی بجوش آمد و خیال گرفتن قندهار در سرش
افتاد خواست که از راه مکر و فریب کار فرنیمی کرده قندهار را متصرف
درآورد و از انجا که حرام نمکی خسران دین و دنیا بار می آرد ازین اندیشه
تباه کاری نگشود و شرح این سرگذشت آنکه بهادرخان این راز را با قوچ
حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب او بود در میان نهاده بتدریج
چندی از دیوانه سران بیمغز را با یراق در خانه او پنهان ساخت و روز
معهود قرار یافت که این گروه برآمده کار نگاهبانان دروازه بانجام
رسانند و بهادرخان نیز از دروازه ماشوره درآید و باهم اتفاق نموده کار
شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود در روز موعد که این پنهان شدها

کمین

برسر

برسر پوشیدن سلاح بودند بعضی از آگاه خاطران جاسوس مشرب ازین معنی
خبردار شده بکارسازان قلعه رسانیدند در ساعت مردم گرفتن ایشان نامزد
شدند پیشتر از انکه بر سر این گروه بداندیش رسند خبردار شده سراسیمه
بدروازه ماشوره شتافتند دروازه مقفل بود و چون دلهای داده بودند
اقتدار بر شکستن قلعه نیافتند چندی حرکت مذبوح کرده بخندق نیستی
فرو رفتند و برخی خود را از دیوار انداخته بپای خود بر سر دار آمدند جمعی
که گریخته در خانهای شهر به پناه بدذاتان دوروی مختفی شدند و باندک
فرصتی شاه محمد تکاپوی نموده همه را بیاسا رسانید و بهادرخان تیره رای
چون درین حیله اندوزی کاری نساخت درین مرتبه بزمین داور
آمده سرانجام لشکر نمود و اوباش واقعه طلب با خود همراه ساخته بار
دیگر بخیال خام قصد قندهار کرده آماده جنگ و جدال گشت شاه محمد
چون کومک هندوستان را دور خیال میکرد استحکام داده ملتجی بفرمان
روای ایران شده نوشت که حضرت جهانبانی چنان قرار داده بود که بعد
از فتح هندوستان قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد اکنون مناسب
آنست که جمعی را فرستند که هم تدارک طغیان این کافر نعمت شود و هم قندهار
بایشان سپرده آید انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جاگیرداران
سیستان و فره و گرمسیر بسرداری علیار بیک افشار فرستادند بهادرخان
ازین لشکر خبری نداشت ناگهانی بر سر او ریختند و جنگ سخت در پیوست
و دوبار اسباب این بخت برگشته از پا درافتاد آخرکار بی نساخته رو بگریز
نهاد و نتوانست که بزمین داور رود آمده دلیر بر در شاه محمد کومک خود را
تواضع نموده عذرها در ندادن قندهار در میان آورد و خالی بازفرستاد
بهادرخان خایب و خاسر شده ناگزیر شرمگین بدرگاه گیتی پناه آمد و چون این
درگاه بیت ظل مبدأ کبریا اندک پذیر بسیار بخش و لذت عفو ازین درگاه
روز بازاریست پس کرم چنین گناه بزرگ بخشیده مولتان بجاگیر او مقرر
شد و جاگیردار سابق مولتان که محمد قلیخان برلاس بود ناگزیر آمده دیانت

وبهادرخان را ازروی مراحم خسروانی سرداری یکی از سورچلها فرموده کارهای گرامی
بر پشت گرمی این دودمان عالی ارکان از قوه بظهور آمد القصه هرچند متحصنان قلعه
در نگاهبانی اهتمام بیشتر میکردند بهادران نصرت قرین در اسباب گرفتن
قلعه کوشش نموده روز بروز بجد ترمیشدند و در برآوردن سرکوبها و ساباطها
و سایر اسباب قلعه‌کشائی اهتمام عظیم مینمودند و درین هنگام نوید قدوم برکات
اشتمام حضرات عفایف قدس و شرایف سرادق جلال از خطهٔ دلکشای دار
الاقبال کابل بپارگاه عرش رسید که با قوافل شوق در راحل شعف بنواحی لاهور
رسیده اشرف اشارات عالی میبرند

ورود مهد مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیه از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال

پیش ازانکه خبر شورش میرزا سلیمان و رسیدن او بحوالی کابل
بموقف عرض رسد بمقتضای فرمان شوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهی
بران تافته بود که مهد معلی و ستر عزی حضرت مریم مکانی و دیگر پرده‌نشینان
حرم مقدس بوستان سرای هندوستان را ورود سعادت فرمایند چنانچه پیشتر
ایمای بدان رفته بود لیکن بواسطهٔ آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفایف
روی در پرده توقف داشت و با تمام تمام منشور اقبال بنام منعمخان بسعادت
نفاذ یافته بود که بعد از تسکین فتنهٔ میرزا سلیمان پردگیان حرم احترام را محفوف
محفهٔ مقدسهٔ حضرت مریم مکانی بمستقر خلافت روان سازد و بعد ازانکه گرد ستیز
غبار آشوب میرزا سلیمان بسحاب تایید ایزدی فرونشست و خاطر اولیای
دولت ابد پیوند ازین امر مطمئن شد چنانچه سمت گذارش یافت حضرات سرادق
عفت چه بمقتضای القای نذر که از حضرات شرف ظهور یافته بود و چه بموجب
اشارت شاهنشاهی توجه والا نموده سامان سفر هندوستان فرمودند
خانه کوچهای اکثر سپاهیان جان نثار که در موکب ظفر اعتصام بود نقد در سایهٔ
محفهٔ محفوف الکرامهٔ آنحضرت فراهم آمده مهیای این سفر برکات اثر بودند
و چون فتنه‌جوی سیه‌بخت در افغانستان زبان زد واقعه‌طلبان بود این سفر
قدسی از قوت بفعل نمی‌آمد تا آنکه خبر فتح داغ برپیشانی ظلمانی فتنه اندوزان

نهاد

نهاده و سرسیوه را آورده از دروازهٔ آهنین دارالملک کابل آویختند نقارهٔ شادی بلند
آوازه کردند و بعد از ادای شرایط شکر و لوازم نشاط باعث سیوه متوجه اینصوب
صواب شدند و منعمخان که ممالک کابل بمنصب او انتظام داشت بنابر افزونی
دولت و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی
سمات روانهٔ هندوستان شد تا هم در راه بدرقهٔ قافله اینمعنی شود و هم در هندوستان
خدمات شایسته بتقدیم رساند و رونق افزای کار خود گردد و کابل را بکارپردازی
و سربراهی محمد قلیخان برلاس که بطریق کمک از درگاه معلی آمده بود سپرد
و میرزا محمد حکیم با والدهٔ ماجده و همشیرهای اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهی
در دارالسلطنهٔ کابل ماند و خواجه جلال الدین محمود بجوق حکومت غزنین قرار یافت
چون قافلهٔ اقبال بعرصهٔ جلال‌آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب سفر
روزی چند توقف اتفاق افتاد و درین اثنا منهیان درگاه قصهٔ استیلای
پیرامخان و کشتن تردی بیکخان بتفصیل رسانیدند بنابران منعمخان فسخ عزیمت
هندوستان لایق حال خود دید و حضرات را بدرقه شده از کوتل ستاره گذرانید
و از انجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس الدین محمد خان اتکه و برادران گرامی او و
خواجه عنبر ناظر و ملا مقصود بنگالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت حضرات
بودند و چون منعمخان بکابل رفت محمد قلیخان را رخصت هندوستان داده
بعد ازان امرا و سایر جان نثاران درگاه در خدمت هودج اقبال حضرت مریم
مکانی زمام راحلهٔ عزم و عنان قافلهٔ توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند
و از سوانحی که در ان راه بموجب تقدیر ازلی روی نمود اینست که دو همشیرهٔ
اعیانی حضرت شاهنشاهی یکی در حوالی جلال‌آباد و دیگری در نواحی نیلاب
در کتل ستاره این جهان گذران را بدرود کردند و حضرت مریم مکانی و سایر
حضرات پیکان ازین جلت این جگرگوشه‌های دولت روزی چند بسوگواری
پرداخته رضا بقضای الهی داده و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی جا
بر جمیع غموم و احزان شده و بعد از اتمام آداب این واقعهٔ ناگزیر متوجه مخیم
اقبال شدند و چون مژدهٔ قدوم حضرات سرادقات عظمت در حواشی حصار

مانکوت بسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی ازین نوید دلکش و بشارت جانفزا
سلسله جنبان عشرت و انبساط گشته عصمت قباب ماهم انگه مادر ادهم خان که
بفزونی عقل و درستی اخلاص نسبت قوی بحضرت شاهنشاهی داشت و از زمان
آسایش گهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکوخدمتی
بعرق منت می سپرد باستقبال محفه مقدسه حضرت مریم مکانی و دیگر عفایف
سرادق عصمت فرستادند و آن عصمت قباب در دار الملک لاهور بسعادت
ملازمت حضرات قدسه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی بدر
یافت حضرات عفایف اظهار نموده در ملازمت متوجه مخیم اقبال شد و چون
ساحت نواحی مانکوت مورد خیام دولت گشت حضرت شاهنشاهی بدولت
و اقبال توجه عالی باستقبال فرموده خان خانان را بخدمت محاصره گذاشتند
و در یک منزلی حصار سعادت قران سعدین میسر شد و حضرت مریم مکانی
چشم آرزو بجمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که نور افزای بصر و بصیرت
ارباب دانش و بینش است روشنی پذیر شد و مراسم خوشدلی و خرمی از طرفین
بوقوع پیوست و صباح آن روز بهزاران کامیابی و کام بخشی حضرت مریم مکانی
و حضرت حاجی بیگم و حضرت گلبدن و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی
کثیر از اقربا و منسوبان این دودمان عالی و متعلقان عساکر قرین معسکر
اقبال نزول سعادت فرمودند و اردوی معلی شاهنشاهی اگر از امتداد
محاصره دلتنگ بود از ورود قدسی حضرات و آمدن بسیاری از سپاهیان
اخلاص مند انبساط عظیم روی داد مقدم گرامی را وسیله فتح و فتوح دانسته
تازگی در اهتمام افزودند و از سوانحی که در محاصره از اسباب افزونی دولت
گشت آن بود که خان زمان را که بحدود سنبل رفته بود بوسیله اعتضاد این دولت
ابد قرین و انتساب او بدین درگاه سعادت قرین فتوحات عظیم روی داد با
وجود آنکه معنی حقیقت و اخلاص در نیافته بود حاشا حاشا از وفا و اخلاص هزاران فرسخ
دور افتاده مضمون نوکری و آقایی نافهمیده بلکه رسوم و عادات سوداگر منشان کار
خانه دهی که هر نادانی را از آن گزیر نیست ادراک نکرده بود چنانچه مجملی ازین شکرفنامه

احوال وخیم العاقبه او در جای خود رقمزده قلم وقایع نگار خواهد شد و آنچه درین ولا
ببرکت انتساب صوری مورد خدمات لایقه گردانید یکی جنگ رکن خان نوحانی
از امرای بزرگ مبارز خان مذکور است بزد مردآزمایی نمود او را شکست داد
و اکثر متمردان حدود سنبل و گردنکشان آن نواحی را تا لکهنو ایل گردانید و همچنین
از کارهای شگرف که دران ایام در وجود آمد مدافعه حسن خان بچگوتی است
و مجملی ازین سرگذشت بدیع آنکه او از زمینداران مشهور هندوستانست
هم از روی خویشان و برادران و نوکران امتیاز داشت و هم از راه اعتبار
فرمان روایان هند در جاهای مستحکم بوده پیوسته اندیشهای تباه بخود راه داده
درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی بمحاصره قلعه مانکوت مشغول بود
این کوته اندیش مغرور وقت را فرصت کار دانسته لشکری گران فراهم
آورده متوجه نهب و غارت سرکار سنبل شد و جلال خان سور را که یکی از
سرداران کلان افغانان بود با خود همراه ساخت چون اندیشه تباه او
معلوم خان زمان شد با امرای پادشاهی که در ان حدود نامزد بودند اتفاق
نموده در ظاهر لکهنو بمحاربه پیش آمد و بهادران این لشکر فیروزی اثر
کارنامها بظهور آورده مظفر و منصور شد لشکر مخالف از پنج هزار سوار
جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار کس زیاده نبود بتایید دولت خدا
داد با وجود آن حال که اندکی از اطوار سردارها نوشته آمد بمحض میامن
انتساب این دولت ابد قرین ظفر یافته کام روا شد و غنیمت از اندازه
بیرون از هر جنس بدست او افتاد و فیل بسیار ضمیمه غنایم گشت و از
فیلهایی که بدست افتاده بودند سبد لیاد و لنکار بود که با صورت و سیرت
سرآمد هم در صف شکنی بی عدیل بودند و هم در گرم روی صفت یکتایی داشتند
و منظور نظر شکل پسند گشته در حلقه فیلان خاصه شاهنشاهی داخل
شدند چون سرانجام کار خان زمان بوبال و نکال کشید و جوهر ذاتی او
بظهور پیوست و از سران گروه بی اخلاص گشته کارهایی ازو خاطر
اخلاص گرای رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرصه

منعطف داشتن اولی و از سوانح اقبال که در هنگام محاصره قلعهٔ مانکوت از اولیای
دولت بظهور آمد فتح قیاخانست و مجملی ازین داستان مسرت انجام که قلعهٔ
کوالیار که از قلاع مشهورهٔ هندوستانست در استحکام نظیر خود کمتر دارد و در تصرف
مبارزخان عدلی بود و از جانب او بهبل خان نام غلام سلیمخان شیرخان بحکومت
آن قلعه کمر می‌نهاد و راجه رام شاه که در زمان سابق اجداد وی حاکم این قلعه
بودند با راجپوت بسیار بگرد آن آمده محاصره تنگ آورده بود قیاخان از
آگره متوجه کوالیار شد و رام شاه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورد و
دلاوریها بتقدیم رسانید قیاخان داد ثبات پای داد و حیلتهای مرد
آزمای نمود نصرت از سمت جهانگشای شاهنشاهی جسته غنیم را برداشت
و بسیاری را روانهٔ عدم آباد کرد و بمحاصرهٔ قلعهٔ کوالیار اهتمام نمود و از سوانح
بهجت اشتمال که در اثنای محاصرهٔ مانکوت بظهور پیوست آنکه دختر نیک اختر
میرزا عبدالله مغل که با حالت موصوف بود در حبالهٔ آن گوهر یکتای خلافت درآمد
بیرامخان درین نسبت راضی نمیشد چون خواهر او در حبالهٔ میرزا کامران بود
او را کامرانیه میدانست درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصرالملک او را آگاه
ساخت که توقف در امثال این امور بغایت ناخوش است و بفروغ خرد خود
اهتمام نموده این کار خیر بانجام رسانید و فرمان بران کارشناس در
آراستن مجلس انس و بزم عشرت کوشش نموده جشن پادشاهانه ترتیب
دادند این داستان را بهمین جا گذاشته بسر مقصود می‌شتابد و تتمهٔ سرگذشت
محصوران قلعهٔ مانکوت می‌نویسد فتح قلعهٔ مانکوت و مراجعت موکب
شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال از جلایل تاییدات ازلی
و میامن توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع مغلقات صوری و معنویست
گشایش کار روی داد و هرگاه ایزد جهان آرا بمقتضای حیث علیا متکفل
مهمات منسوبان این حضرت صورت و معنی است در کاری که نفس مقدس متوجه
بی‌شک چنان باید کرد که کارفرمایان ابداع چگونه در اتمام این اهتمام داشته باشند
و بمصداق این مقال فتح چنین قلعه‌ایست که با سکندری پهلو میزند و صورت

کشایش

کشایش آن در اندیشهٔ دانایان نمیگذشت و القصه لوازم محاصره که بخیال
کس نمیرسد بر وجه احسن سرانجام یافت و مورچلها از هر جا پیش رفته
در چند جا سرکوبها قلعه قریبا برآوردند از ان میان مورچلی که باهتمام
کاردانی ناصرالملک بود از همه مورچلها پیشتر رفت و راه در آمد زندانیان
قلعه بسته شد سکندر هرچند بر استحکام قلعه تکیه داشت از صورت
حال پراگنده دل گشت و با وجود پراگنده دلی چون واقعه طلبان خبر
فتنه و شور مبارزخان عدلی که مجملی از حالات او بقلم اختصار گذارش
یافته است میطلبیدند که شاید سر برداشته از ممالک شرقیهٔ هندوستان
دهلی رویه متوجه شود و کار قلعه ناتمام ماند و او را فرصت شورش
مملکت آسوده پدید آید دل از قلعه‌داری بر نمیداشت لیکن چون الطاف
دولت خداداد در کاری از پیش نمیرود مبارزخان را پیمانهٔ زندگانی
پر شد و نمونه‌ای ازین سرگذشت آنکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله خضرخان
نام لقب جلال الدین بر خود بسته دعوی بزرگی نمود بقصد انتقام پدر خود
که مبارزخان در جنگ او را بر خاک نیستی انداخته بود متوجه شد و جنگ
عظیم کرده نصرت یافت و مبارزخان عدلی در ان جنگگاه کشته شد و چهار
و چیزی ایام حکومت او بود بنازم چه دولتست عظمی و عنایت کبری
که اولیای دولت یکطرف از اسباب برهم زدن مخالفان میشوند و مخالفان
در یکدیگر آویخته قصد یکدیگر میکنند و معاضدت این دولت جاوید مینمایند
چون این خبر بمتحصنان قلعه رسید یکبارگی پریشان خاطر و پراگنده
باطن گشته سکندر اعتلای اعلام دولت روزافزون و شکست بخت
خود را چون مستبصرانه و کار آگاهانه دید ناامیدی برو زور آورد
بی‌اختیار در سلک زنهاریان در آمد و بدست عجز و اضطرار جمعی از معتمدان
کاردان فرستاده التماس نمود که حضرت شاهنشاهی یکی از بندگان بساط
قرب و معتمدان بارگاه قبول بقلعه روانه سازند که خاطر تیغ آزما را تسلی
پذیر عنایت ساخته ضمیمهٔ شکر فیروزی گردانند و آنحضرت که معدن مروت و

مردمی انداز روی مراحم بیدریغ آنکه خاطر را که بنور کاردانی و اعتماد از پیش
قدمان بود باین کار فرستاده‌اند سکندر از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل
عاقبت اندیش نداشته‌ام و طریق کوتاه‌بینی سپرده‌ام دیگر مرا آن حالت
نمانده که بسجدهٔ آن درگاه روی خود سفید توانم کرد اگر درین مرتبه نمایان الطاف
پادشاه چندگاه از ملازمت معاف باشم گردن عبودیت از خط اطاعت برآرم
و طوق این احسان در گردن جان انداخته زیور سعادت خود سازم و خاطر
و فرستاده را بقرب حمایت و مرسوم خدمت رضامند ساخته بخاطر ملک بر
که وکالت خان خانان داشت ملکه وکیل السلطنه بود از نقد و جنس ارسال
داشت و شاه را الیه از روی دولتخواهی در انجاح مرام سکندر شده خلاصهٔ
التماس او را بوساطت خان خانان معروض بساط اقدس شاهنشاهی ساخت
و آنحضرت که لذت عفو بیشتر از انتقام میدانند ملتمس خانخانان را بعز قبول ارزانی
داشته بموجب عزایم پادشاهانه قرار داده از موت مبتلی آمد و پیشکشهای
گرانی که شایستهٔ بارگاه عالی تواند بود ارسال داشته بتاریخ یازدهم امرداد
ماه آلهی موافق شنبه بیست و هشتم ماه رمضان کلید قلعه را باولیای دولت
قاهره سپرد و حضرت شاهنشاهی رقم عفو بر جراید جرایم او کشیدند و از
سواد صحایف اعمال او اغماض عین فرموده او را اراده دادند که از زندان حصار
بیرون رفت و بهزار بیم و ترس خود در اگره دو بهار ساخته و بعد از دو سال
بعدم خانه شتافت و چون فتح قلعهٔ مانکوت بحسن تدبیر رجبی و سلطان
اسکندر از زینهاریان قهرمان سلطنت شده سری بسلامت برد [illegible]
بابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی قرار گرفت و باستصواب مشیر اقبال عالی [illegible]
حضرت بتاریخ شانزدهم امرداد ماه آلهی موافق دوم شوال بعد از انقضای
شش ماه و کسری از دامن کوه سوالک بعرصهٔ دلکشای لاهور نهضت فرمود
تا ممالک پنجاب آسمان انجام شایسته فرموده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمایند
در اثنای راه از ناخجستگی و بی‌تدریغ نارسیدگی خاطر بر امتحان برهم خورد
و شرح ماجرا آنست که در اواخر ایام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت [illegible] عارضه از طبیعت

خانخانان را عارضه بود و دملی چند پیدا شد که سواری اسب نتوانستی کرد و دران ایام
حضرت شاهنشاهی بجهت تنشیط خاطر فیض مظاهر و انشراح باطن قدسی
مواطن توجه عالی بجنگ فیل پیدا شده و اکثر اوقات باین نوع کار که صد حکمت مشترک را
متضمن است روی التفات می‌آوردند روزی در میان دو فیل پادشاهی که قوتها
و یکتا نام داشتند جنگ باستداد کشید اتفاقاً آن دو فیل جنگ کنان قرب
بخیمهٔ خانخانان رسیدند و هجوم خلایق و ازدحام تماشاییان و غوغای عام
باعث توهم و توحش خانخانان شد و وهم اوش بران داشت که مگر باشارت
عالی بوده باشد و تصدیق بعضی مردم اکثر ضمیمهٔ خاطرش شد خانخانان یکی از
محرمان خود را نزد ماهم انکه فرستاده پیغام داد که درین آستان سپهر
مطاف بخود گمان تقصیری ندارم و بغیر از آداب دولتخواهی امری بظهور نمی‌آید
فتنه سازان چگونه بمن گمانی است کرده باشند که موجب این همه بی‌عنایتی
شده باشد که فیلان مست را بچادر من سر دهند ماهم انکه بمقدمات تسلی بخش
تسکین خاطر شورش یافتهٔ او نمود و در مقوله ازین عذر و حیان که خود را در
لباس بیگانگی داشته در اخفای احوال توجه مبذول بود چنانچه سر این در خور
دریافت خود پیشتر ازین از دل بیگانه سپرده امری بدیع بظهور آمد که
موجب حق‌شناسی طایفه‌ای از نیک‌نهادان گشت و تفصیل این سانحهٔ هدایت
بخش آنست که روزی شاهنشاه جهان آرا از دیده‌کوته‌بینان تنک آمده
در جوش شد و قوت غضبی که از طینت ذاتی باعتدال آفریده و ودیعت
نهاده دست قدرت رخصت خشم‌نمودن یافت و از ملازمان عتبهٔ
اقبال که پیوسته در رکاب سعادت اعتصام می‌بودند دل گران فرموده جدا
شدند و حکم مقدس شد که هیچ احدی در رکاب بنصرت قباب نباشد از انکه جلوه‌دار
و امثال این مردم که وحدتگاه خلوت از کثرت اقسام این مردم غبار
آلود نگردد و باز داشته یگانه و تنها بباطن با خدای خود نیاز و نظاره
از مردم خشم‌آلود از معسکر اقبال بیرون آمدند از اسبان خاصهٔ حضرت شاهنشاهی
طرقی اسبی عراقی حیران نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده و در تیزی و تندی مثال

و در بدخوئی تیز نظرش بدید نبود هرگاه واشدی کس پیرامون او نتوانستی گشت
و بدشواری بدست آمدی آن جوان پهلوان آلهی بمقتضای قوت و عظمت نظری
پیوسته بر وی سوار گشتی درین تنهاروی بران رخش سعادت سوار
بودند از کثرت صوری یکسو شده در نور حضور ایزدی روشنی افزای بوده
گرم رفتار شد چون پاره راه طی شد ناگهانی بجای آن رخش اقبال متوجه
ناشده بکاری فرود آمدند و بوضع خاص هندی خود مراد خود گشتند آن
سبکتاز آتشخوی باد پیما برسم عادت تندیها کرده گرم دویدن شد تا آنکه از
نظر دوربین آنحضرت پنهان گشت چون باز خاطر مقدس میل سواری فرمودند
نه در ملازمت کسی بود نه در خدمت اسبی لختی در اندیشه این کار شدند ناگاه
دیدند که همان اسب از دور دویده می آید تا آنکه دوید و سنجیده در ملازمت آنحضرت
رسیده ایستاده آنحضرت در شگفت عجب مانده بران وحشی نژاد سوار
دولت شد اسبی که عادت او باشد و از نظر غایب گردد بمحض توجه شاهنشاهی
خود آمده بآرامش سواری دهد که هرگز بآسانی میسر نشد از عجایب تصرفات
این سرپرآرای دولت توان بود آری کسی را که ایزد بیچون در نوازش
باشد و متکفل این کارها شود در وسعت آباد خاطر او از تنهای چه اندیشه باشد
و اگر ذات مقدس او چنین شایع گشته چه دور اگرچه لطف هر حیوان مینماید کرد داد
خرد آفرین جمال عالم آرای آن پادشاه صورت و معنی را بر خود [illegible]
میسازد لیکن از روی معنی برای رهنمونی ظاهرپرستان محقر بین چراغی چند
در شاهراه هدایت می نهد تا چنانکه او را خداداند صورت پادشاه ظاهر
میدانند بهتر و بیشتر ازان فرمان فرمای معنی دانسته او رضاجوئی حق شناسان
بکوشش برای سعادت جاوید رسند خوشا بزرگی که حالش چنین باشد زهی
دولتمندی که او را چنین آگاه سازند وچه کور باطنی حق ناشناسی که با چندین
انوار حقایق در حجاب بیگانگی مانده در خلاب نادانی فرو رود و چه باطل
پیدولتی که باوجود یافتن این پایه ارجمندی راه نفاق بخلاف رفته با خدای
جهان آفرین ستیزه نماید سخن کوتاه که گفتار شگرف راهنمایی یافت دکیتی خدیو

ظهور

ظهور این عارف غیبی و الهام ربانی دانسته فتح عزیمت تنهاروی فرموده باز بدلگرمی
و نوازش نوئینان اخلاص پیوند که در اردوی معلا بودند توجه فرموده سایه التفات
بران حدود انداختند و جهانیان را افزونی و فراخی حاصل آمد و موکب معلی بتاریخ بیست و
پنجم امرداد ماه الهی موافق یازدهم شهر شوال پیشتر از رسیدن اردوی ظفر قرین
جریده بلاهور نزول اقبال فرموده سلطنت آرا گشتند و پیوسته بامهام و شکار
اشتغال میفرمودند و بعد از چند روز اردوی معلا تمام و کمال رسید خانخانان
از فنون فرمانبرداری سلطان و ایمه باز بر سر حکایت رفته و نسبت شمس الدین محمد
اتکه کلمه چند اظهار نمود که هیچ آنکه چهره اخلاص و عبودیت من درین دودمان عالی
از غبار ریو در یا مصاحبت نظر رحمت و التفات آنحضرت را نسبت بخود در وجه
اکمل و اتم دانسته کان هنوز در کمان آن بسرم اما چون گاه گاه حضرت را بی التفات
می یابم از نتیجه غیبت و سعی سعایت شما قیدالم از من چه واقع شده که کمر عداوت
من بسته اند و تشنه خون من شده اید مزاج اقدس را بر سر انحراف می آرید و کار
بجای میرسانید که قصد جان من میکنند شمس الدین محمد خان ازین صدمات
مضطرب شده جمعی را که خود متفق ساخته با خویش و پیوند خود پیش خانخانان
آورد و مواثیق در میان آورده سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان
بغیبت شما نگشاده ام و نخواهم گشود تا آنکه خان خانان از دل بجای آمده
شورش او قدری فرو نشست و از سوانح آنکه بهادر خان را بمولتان جهت
فرمودند که جاگیر خود را که نو یافته بود چنانچه سابقا ایمای بدان رفت سرانجام
و بدبلوچان آنجا و دیگر که سر تمرد برداشته بودند تنبیه نماید بهادر خان در آن
ولایت دولت رسیده لوازم مردانگی بجا آورد جمعی انبوه از سوار و پیاده در
برابر او آمده زیاده از اندازه تاب و توان خود کوشش مینمودند تا مدت
کماه آداب پیکار از جانبین بتقدیم میرسید و چون سایه اقبال این حضرت بر جهان توجه
بر حصول امنیت او انداخته بود بمیامن توفیقات ایزدی فیروز گشت
و چون ایزد جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی تو بکار نیاب
استغنا بر آمده خود ناظر برآگنده کیهانی عالم شوند پیرامن نراکه پیوسته لاف عقیدت

فتح

رذی پرده از روی کار او برداشتن گرفت و او را سالک پیرایه ساخت و انگه
پیرایه روش او اکثری از مردم هوشمند دریافتن آن بود که فیلبان پادشاهی را
طوی نخواهی با مرار اعتبار کرده خود تقسیم نمود تا انکه خیلی از فیلبان خاصه
پادشاهی راکه پردهٔ عظمت و جلال جهان آرای آنحضرت بودند گرفته بهانه
انکه بمردم می سپارد از آنحضرت جدا ساخت آن خدیو جهان میخواست
که این تحکم را قبول نماید لیکن چون کارها بوقت خود وابسته است و هنوز
آن زمان نرسیده بود اغماض نظر فرموده رضا بقضا داد سبحان الله این چه
حوصله و این چه اندازه مدارا است و انگاه در عنفوان شباب که موسم طغیان
طبیعت و مبداء غلیان قوای غضبی است آری بزرگی را که جهان آفرین در کنف
حمایت خود بپرورد اینها از وی بدیع باشد و درین هنگام که عرصهٔ لاهور بفروغ
قدوم عدالت آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم گکر
بزمین بوسی رسیده بنوازش پادشاهی اختصاص یافت چون در عنفوان برآمدن
رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی بجانب هندوستان شرف ملازمت در
یافته بود توهمی بخاطر داشت لیکن چون خدمتی شایسته کرده مثل میرزا
کامرانی راکه سرمایهٔ چندین شورش و آشوب بود گرفته سپرده چشم
مرحمت داشت و پیوسته عرایض او بدرگاه معلی می آمد درینولا که عالم نوازی
حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال بکار خود درآمد که هر جا سری
و سروری باشد موی کشان بسجدهٔ این آستان عالی آورده سربلند سعادت
جاودانی سازد آن دولتمند را نیز داعیهٔ آستانبوس گریبان گیر شده از روی
طبیعت خود التماس نمود که چون بملازمت سرافراز شوم همراه موکب همایون
نبرند و بآثار الطاف خلایق نواز از جا و مقام خود جلاوطن نشوم و یکی از
معتمدان پایهٔ سریر والا را همراه گرفته بدرگاه معلی برد عواطف شاهنشاهی باین
خدمت شایسته فرموده جمیع ملتمسات او را بذروهٔ قبول ارتفاع داده
تمور خان جلایر باین خدمت اختصاص یافت تا او را مقرون استمالت آورده
بسجدهٔ درگاه گیتی پناه سربلند ساخت و زیاده از انچه در حوصلهٔ خواهش او بود

بمراحم

بمراحم شاهنشاهی ممتاز شد و از سوانحی که در ایام توقف در لاهور عزت بخش
ارباب تمرد شد بیاسا رسیدن تختمل زمیندار بهوات و مجملی ازین قضیه
انکه این زمیندار از شورشی که داشت بسلطان سکندر همراه شده موجب
ضلالت او گشت و از انجا که بیشتری از زمینداران هندوستان آنست
که راه یکجهتی گذاشته بهر طرف که اتکا بهانی میکنند و با هر که غالب شود او را
باشد با او همراهی مینمایند در هنگام شورش روزگار که قضیهٔ ناگزیر حضرت
جهانبانی جنت آشیانی زبان زد اقطار و اکناف هندوستان گشت
سکندر سور سر فتنه برداشت و آن گمراه همراه گشته در پی آرایش کار
او شد و درین ایام که رایات نصرت محاصرهٔ مانکوت نموده کار و بار بر
متحصنان قلعه باضطرار کشید بواسطه حیلهای زمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر
گشت بیرامخان چون بر حقیقت او آگاهی داشت او را بسیاست رسانید
و بجای او برادرش را که بهوشیاری و دولتخواهی پیش بود مقرر
ساخت از انجا که همت والای شاهنشاهی آنست که خود آنچه کرده
از روی اضطرار آمده باشد از صدمات قهر محفوظ می باشند و فطرت
بلند که هزاران مروت و فتوت سرشته است تجویز ازار این طبقه
نمیفرماید ظهور این قضیه ملایم طبع اشرف اقدس نیامد اما چون نقاب
از جمال جهان آرا بر نداشته بودند بظاهر چندان توجهی نفرمودند اما خاطر
جهانگشا از مهمات پنجاب فارغ شد چهار ماه و چهار روز که دارالسلطنه
لاهور از فر نزول سپاه منصور عزت افزای سپهر والا بود شرایف اوقات
بفارغ بالی و نشاط رانی مصروف بوده بظاهر در لباس بی پروائی بیکاری
اشتغال داشته و در معنی در رعایت پروا بوده عیار ارباب اخلاص گرفته
میشد چون کارپردازان کارگاه خلافت از انتظام مهمات پنجاب فارغ شدند
حکومت لاهور بحسین خان خواهرزاده مهدی قاسمخان تفویض نموده در
ساعتی میمنت بخش بیست و پنجم آذر ماه الهی موافق سه شنبه پانزدهم شهر
صفر نهصد و شصت و پنج نهضت اعلام نصرت اعتصام بجانب دارالملک دهلی

اتفاق افتاد و ازجمله سوانحی که در عرصهٔ قصبهٔ جالندر که مخیم سرادقات عالی بود بوقوع
پیوست قضیهٔ انعقاد خان خانان بیرام خان بود بعصمت قباب سلیمه سلطان
بیگم و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی در عهد جهان آرای
خود آن عفت قباب را که خواهرزادهٔ آنحضرت و صبیهٔ میرزا قوام الدین
محمد بود نامزد بیرامخان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن دردانهٔ
یکتای فطرت را که با صالت نسبت و جلالت حسب از مخدرات عصمت و
مکنونات معادن عفت ممتاز بود به بیرامخان بسپارند و مرهون وقت
مانده بود تا درین هنگام که عرصهٔ جالندر از ورود موکب عالی مهبط انوار شد
خان خانان خاطر بر سرانجام این داعیه گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی
استدعا و استمزاج این شغل نمود حضرت شاهنشاهی چون در لباس بی
پروای درآمده راه مدارا می‌سپردند بامضای آن التماس اشارت فرمودند
و باین هذر معلی از ازدواج روی داد تمام مستورات سرادق سلطنت خصوصا
بیگه اهم انکه درین انعقاد وسعی موفور بظهور رسانیدند چنانچه عقد زفاف
در گلکهته صورت گرفت میرزا نورالدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد است
و او پسر خواجه حسن که بخواجه زادهٔ جغانیان شهرت دارد و خواجه زاده
نبیرهٔ خواجه حسن عطار اند و ایشان بیواسطه پسر خواجه علاء الدین اند که خلیفهٔ
اول خواجه نقشبند قدس سره بوده نماند که خواجه زادهٔ جغانیان نسبت دامادی
سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا اختصاص داشتند و والدهٔ
بیگم دختر علی شکر بیگ همشیرهٔ بیرامخان که در عقد سلطان محمود میرزا بود
دختر او را که از میرزا شده بود بخواجه زاده عقد بستند حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی بملاحظهٔ نسبتهای مذکور میرزا نورالدین محمد را که آثار
اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند گرم فرمودند گلبرگ
بیگم را که صبیهٔ قدسیهٔ آنحضرت اند انتساب فرمودند و سلیمه سلطان بیگم که به
نیک سیرتی و پاک دامنی و فطرت عالی امتیاز دارند از آن قدسیه بظهور آمده
و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند

سبحان الله چه عالم تقلید است از آنکه سلطان محمود در باب خواجه زادهٔ جغانیان
سهوی رفته باشد که با غیر کفو نسبت کرده باشد حضرت فردوس مکانی پیروی
آن نموده نسبت بمیرزا نورالدین محمد کنند و بچه سبب اکنون متابعت
گذشتها این نسبت صورت بندد **آغاز سال سیم الهی از تاریخ جلوس**
حضرت شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور قرن اول الحمد لله که بهیکل
سال دوم از تاریخ مرصع بگوهر خرمی و خوشدلی آویزهٔ گوش روزگار
و آرایش گردن ماه و سال گردید و کوکب بهار سال سیم الهی بسواطع دولت
و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از
روز جمعه بیستم جمادی الاول سال نهصد و شصت و پنج اورنگ نشین
فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم ببرج حمل تحویل نمود عالم صورت را
چون جهان معنی طراوتی تازه داد و زمین پژمرده را چون آسمان سالخورده
نضارتی بی اندازه بخشید دل بستان عشرت بظهور شگوفهٔ سعادت این
سال آیین نشاط از سر گرفت و آرزومندان شوق از نسیم نوروزی روح تازه
در قالب امانی و آمال در دمیدند دماغ عالم از بوی بهاری هوا را ساخته
عود قماری زمین افشانی باد طربناک عبیر آمیز گشته نافهٔ خاک زمین را مشک
بمودن بخور وار هوا از غالیه سودن صدف وار بنا ورده زرمی تا مهتاب زلال
خون چکیده و زمین آب بنفشه بهر چشم مستعجل کشیده در بناگوش چمن میل
پس از فراغ نشاط نوروزی و انبساط فتح و فیروزی اشجار سعادت اثمار
حدایق الهی یعنی رایات نصرت آیات شاهنشاهی بعزم سایه گستری دار الملک
دهلی از قصبهٔ جالندر در جلوهٔ اقبال آمده شکار کنان و نخچیر افکنان نهضت فرمودند
چون از دریای ستلج که قصبه لودیانه بر ساحل آن واقع شده عبور موکب عالی
اتفاق افتاد سرعان کارآگاه خبر آوردند که حاجیخان که اندکی از احوال او
سابقا گذارش یافت با فواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند دم مخالفت و
مقاومت میزنند بنا بران توجه جهانگشا باین قرار یافت که موکب اقبال تا حصار فیروزه
نظام کار برنزد دولتهای مذکور نماید و اگر جمع دیگر سامان ای استغنا را با نهاخت فرمایند

فرستاده خاطر عالم آرای را از آن حدود بالکل جمع نمود بنابرین اندیشهای صواب
انتما جمیع اردوی معلی لشکر کی ناصر الملک حصار روبه روانه شد و حضرت
شاهنشاهی بجهة احیای آداب مستحسنه و ارتقای مدارج سعادت جریده بسهرند
متوجه شدند که زیارت حضرت جهانبانی جنت آشیانی انار الله برهانه فرموده
بر مرکب دولت سایه گستر شوند چه در هنگام شکست امراء استیلای هیمو جمعی
وجمعی از ملازمان درگاه نعش مقدس آنحضرت برداشته بسهرند آورده بودند
و تا حال آن صندوق قدسی را محفوف استار خفا ساخته در آنجا ودیعت گذاشته
بودند در اندک زمانی بعد از احراز این امنیت بحصار رفته روشنی افزای اردوی
معلا گشته و بیرامخان خانخانان نیز بموجب التماس درین عزیمت همراه بود
درینولا که رایات اقبال در حصار بود میان ناصر الملک روزی چند خاطر غبار آلود
ساختند و بدرخانه نیامدند و در اندک زمانی جمعی از نیک ذاتان درمیان آمده صلح
دادند چون طنطنه فتح و نصرت حاجی خان در آن مردم رسید بی جنگ از هم متفرق
شده و هر کدام بجایی بدر رفتند حاجی خان بگجرات شتافت و از لشکر منصور
محمد قاسم خان نیشابوری باجمیر رفته متکفل انتظام آنحدود شد و سید محمود
بارهه و شاه قلی خان محرم و جمعی را بتسخیر جیتارن فرستادند بهادران
نصرت قرین بزور شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر از راجپوتان که آنکس را
بسبب عدم راهبری نموده آن قلعه را متصرف شده عرصه آن حدود را از خس
و خاشاک ارباب بغی و تمرد پاک شد

نهضت گیتی گشای شاهنشاهی بدار الملک دهلی و وصول بآن شهر کرامت پیوند

چون خاطر جهانگشا از
مهمات اینحدود فراغ یافت موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب دهلی شد و منزل
بمنزل داد دهان و عشرت کنان راه سپردند و بتاریخ پنجم اردیبهشت ماه الهی
موافق جمعه پنجم جمادی الاخری لوای گیتی آرای سایه وصول و پرتو
نزول بر ساحت دار الملک انداخت بزرگان شهر بآداب استقبال مبادرت نموده
غبار مواکب جهان نورد را پیرایه ابروی سعادت خود ساختند انوار نصفت
و عدالت و لمعات رافت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام

تا فتوح دستیاری مدبر اقبال کار سپاهی و رعیت بتازگی انتظام گرفت و درین
ولا خانخانان با جمیع امرا و ارکان دولت در هفته دو روز در دیوانخانه حضرت
شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت و مهمات و معاملات ملکی و مالی که در آن بارگاه
دولت قرار می یافت بعرض اقدس شاهنشاهی میرسید و آنچه فرمان گیتی
مطاع میشد بطغرای نفاذ می پیوست و از بدایع وقایع که سپهر خیال
باز از پرده بوالعجبی بر آورد داستان عشق عاشق علیقلیخان زمان بیگ
ساربان پسری بود و بوسیله آن جوهر بدگوهری آن روش کشته نفرین
جهانیان مورد آمد و تفصیلش بطریق اجمال آنست که در عهد دولت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی شاهم بیگ نام پسری ساربانی که بکمال حسن صوری و جمال
ظاهری انگشت نما بود در سلک قورچیان خاص انتظام داشت و خان
با آن ساربان پسر بمقتضای خباثت ذاتی و خیانت فطری نظر شهوانی
برد و ختم واین طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را عشق نام
کرده روزگار بسر می برد بعد از واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی
شاهم بیگ باتفاق خوشحال بیگ که او نیز داخل قورچیان بود در ملازمت
آستانبوس حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته در جمع قورچیان می بود
درین حال خان زمان از بی دولتی و تیره رایی کس فرستاده آن بی جوهر
معنی که معمور حسن صورت بود از آستانه مراد و مقصود بجانب دار
گریخت چه درین درگاه که بازار حسن معنی گرمست و برکت حسن معنوی
لطف صورت را جای میدهند امثال این مردم حبیثی ظاهر آرا که
بی پرسند و کی بنظر التفات شاهنشاهی میرسید و بالجمله آن بیدولت بخیال
فاسد از دولتخانه اقبال گریخته خود را پیش خان زمان رسانید و بازار حسن
فروشی گرم ساخت و آن کافر نعمت را که بمستی دلاوری ضمیمه بد نهادی
او شده بود از شورش طبیعت کار برسوایی کشید و چنانکه خباثت ماوراءالنهر از
تیرگی دل عظمت سلطنت و شکوه دولت را منظور نداشته برنا پاکی کسان آلوده
دامن اسم بزرگ گذاشته پادشاه میگویند آن بیدولت نیز کمی و کورنش و تسلیم بجا آوردی

و از فزونی مستیهای گوناگون گراندگی گشته ایدراه سعادت برگذاشته بیراهه ادبار رفتی
و بلای عظیمتر فراهم آمدن خوشامدگویان نزد او بودند که نفع کشان جز بر منفعت
خودشان نیفتادی و پیوسته به چه جهت جمیع به بهای او را توجه نیک کرده در
افزایش کار خود می بودند و هرگاه بدذاتی در پایه بلند باشد و بدمستی چنین ادنی
و ارباب صحبت از گروه خوشامدگوی خانه برانداز باشند ظاهر است که دین و دنیای
آن شخص خراب گردد و حال و مال او بخسران انجامد چنانچه مصداق این احوال وخامت
مآل علیقلی خانست و چون بی آزرمی و بی حیایی این بخت برگشته بمسامع اقبال
رسید یرلیغ موعظت و منشور حکمت فرستاده نصایح والا لوازم بزرگی بجای
آوردند و حکم عالی شد که درگاه ما دریای عفو و احسانست آدمی زاد از فرمان
برداری و از صحبت بدذاتان خوشامدگوی مغلوب سلطان شهوت و غضب
بوده مورد انواع ذمایم میشود و اکنون از مردمی و حقیقت نمک شناسی عبودیت
و اخلاص حرفی گفته نمیشود سررشته حساب را که سرمایه نجات عموم مردم است
بدست داشته از کرده پشیمان شده به نیکوخدمتی تدارک کرد از ناشایسته
خود نمایی و آن ساربان پسر را به درگاه فرستاده کرده تدارک کرده انگاشته بمواطف
پادشاهی سربلند گردانیم و اگر از بیخردی و پیشرفی پذیرای احکام شاهی
نشوی سزای تو در کنار تو نهاده اید که باعث عبرت سایر کوته اندیشان
زشت کردار گردد و درین اثنا که بدمستی و بدگوهری علیقلی خان بیشتر از پیشتر
بظهور آمدن گرفت رای جهان آرا اقتضا کرد که جمعی از بهادران نصرت
قرین را در نزدیک او جاگیر کرده شود تا از انفراد و استقلال برآمده پرده
ناموس او دریده نگردد از آنجهت قصبه سندیله را بسلطان حسین جلایر
جاگیر فرمودند آن بدگوهر این قصبه را از پیش خود باسمعیل خان پسر
ابراهیم خان اوزبک که باو قرابت نزدیک داشت داده بود هرگاه حمایت
بدعملی و حرام نمکی موصوف باشد پیروان او ناگزیر از سعادت بی بهره
میگردند و لهذا اسمعیل خان پرگنه مذکور را نداده بمنازعت برخاست
سلطان حسین مذکور به پشت گرمی جبین هذیو اقبال از و بزور گرفت و او بناه

بعلیقلی خان برده لشکر بسیار بر سر او رود سلطان حسین خان بهمین مردم خود
بدافعه او بنابر آمد و چون از منسوبان این دولت جاوید اقبال بود باوجود
کثرت مخالفان فیروزمندی یافت و جمعی کثیر به بدترین مردمها که در
حرام نمکی جان دادند بخاک نیستی برابر شدند و شد بداغ برادری که از
خویشان نزدیک علیقلی خان و از سبکسران زمانه بود بهاویه عدم شتافت
علیقلی خان بمقتضای شرارت ذاتی و بدنهادی خود میخواست که آماده
بسلطان حسین خان روبرو شود یکبارگی از پرده آزرم برآمده روسیاه
ازل و ابد گردد جمعی از خیرخواهان در بین او را از آن اندیشه نادرست
بازداشته در تدارک و تلافی حرکات ناشایسته او اهتمام نمودند و او نیز
نصیحت پذیر گشته در چاره کار خود کوشش نمود لیکن چون ملاحظه تقوی
نداشت آن ساربان پسر را از خود جدا نمیکرد و از سایر امور بدعملی
دست باز نمیداشت باطن در اندیشه تباه و بظاهر شروع در ملازمت
نمود ناصر الملک همواره نکوهش احوال خسران مآل او کردی و در فرستادن
لشکر بر سر او تنبیه کردن او اهتمام نمودی و پیرامون علیقلی خان انگاشته داد
از بزرگ منشی خود کارهای ناهنجار او را تا کرده می انگاشت و دوستان در خانه
او را نصیحتهای گرانمایه کردند آن نکوهیده اعمال چون از کردار خود بازشناخت
آمد خود را بحیله و مکر زود برج علی نام نوکری از معتمدان خود را بدرگاه فرستاد
که شاید کاری تواند ساخت و شورش در خانه را علاجی تواند کرد در آن ایام
ناصر الملک صاحب اختیار کل بود و مهمات مالی و ملکی برای رزین او مفوض
بود و او از صمیم قلب لوازم دولتخواهی بجای آورده ملاحظه خاطر پیرامون
نکردی روزی برج علی که از مدهوشان مجلس علیقلی خان بود پیش ناصر الملک
رشته سخنانی که از اندازه او بیرون باشد در میان آورد چنانچه دل حق
شناس ناصر الملک بغضب در آمد بفرمود که برج علی را خوابانیده چوب زدند
و از برج قلعه فیروزآباد دهلی او را بزیر انداخته در خندق نیستی فرستادند
میگویند که این مردک اکنون مظهر اسم خویش گشت و پیرامون از همین بغایت آزرده شد

وکینه در دل داشته انتقام بوقت دیگر انداخت و از سوانح دولت افزای که
در دار الملک دهلی درین ایام روی نمود پاداش رسیدن مصاحب بیک پسر خواجه
کلان بیک که بسعی اخلاص سرشت ناصر الملک بوقوع آمد و جهانیان از
شرارت او آسوده شدند و حقیقت این حال برسم اجمال آنست که پوشیده دل
باطل و اکنده نفاق بود و سرشت او بخبث و خباثت آماده چه در زمان حضرت
جهانبانی از شرارت او آسوده شدند و حقیقت این حال برسم اجمال آنست که پوشیده
دل باطل و اکنده نفاق بود و سرشت او بخبث و خباثت ... جنت آشیانی و هم
در هنگام مهر جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده ازو بظهور
آمدی حضرت جهانبانی او را مصاحب منافق میفرمودند چنانچه سابقا
گذارش یافته و درینولا شطری از اوقات پریشان او در صحبت شاه ابو
المعالی گذرانده و در تیره رایی و لجی از اوقات را بجد و شرارت بسر برده
از مصاحبان مجلس خباثت علیقلی گشت و پسر خود را مهردار او ساخت
چون پیمانه عمر به پر شدن نزدیک رسیده بود باندیشه تباه از انجا بدهلی آمد
درین اثنا پیرامخان او را مقید ساخته مصحوب معتمدان روانه سفر حجاز
ساخت از قدمگاه برآمده متوجه پیش بود که کار او ساخته شد و قدمش بعدم فرو
رفت و باعث برین امر ناصر الملک بود و با تمام تمام پیرامخان از ابن بیعلی
که در قطعه قرطاس بر یکی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات نوشته انداخته
شود تا هر نقشی که از پرده غیب بظهور آید و بر روی افتد آنرا فرمود
الهی دانسته کار بندیم و همچنانکه اندیشه بود تقدیر موافق تدبیر آمد و در
کسان فرستاده او را بسزا رسانیدند و از وقایع ناخجسته که درین سال
بظهور آمد کشته شدن خواجه جلال الدین محمود بجوق است و مجملی ازین سر
گذشت آنست که او پادشاه قلی بود و تواضع بی تقریب بمردم نمیکرد و
بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته تمرد را چاپلوس درگاه خود
میخواهند بنابران اکثر برگشتگان این دولت علیا او را دوست نمیداشتند
و با این حالت عیب بذل و مزاح که بدترین عیب بزرگان تواند بود داشت

وباسران

و باسران زمانه مطایبه میکرد و بحرفهای دور از کار در لباس ظریفکی ظرافت
کرناداتان آنرا خوش طبعی نام نهاده بسر میبرد و هیچکس نبود که خلشی از خار
ظرافت او در پهلو نداشت درین هنگام که غزنین باستصواب محمد قلیخان
برلاس بار معوض شد ارباب غرض فرصت دانسته هم خاطر منعمخان را شورانیدند
و اندیشه او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث مزید برمزدگی
پیرامخان شده او را در کشتن بجد ساختند آن دوربینی و نیک ذاتی کجا
که صلاح دولت صاحب را منظور داشته بندهای کار آمدنی را بجهت اغراض
نفسانی خود هدف تیر انتقام نسازند و سود و زیان خود را از ملاحظه
انداخته در برآمد کار ارباب استعداد شوند خواجه چون فسخ عزیمت بنده
نمودن که خدیو زمان در نقاب بی پروایی و پیرامخان در نهایت استیلا
هرگاه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بجهت حرفی ناملایم
کار او رسانده او را فرصت یافته در حمام بدست آورده بودند و انواع
اهانت رسانیده و مغلوب غضب گشته ملاحظه حضرت جهانبانی نکرد
امروز که حال بدینجا رسیده باشد و خدیو زمان در نقاب بی توجهی چگونه
پیش آید و ستم پیشهای تیره درون چه ستادیها که نمایند و شدت
منعمخان که برای العین ملحوظ او میگشت بودن کابل و دیدن او را بخود قرار
نمیداد و بیوفایی نکوهیده عارها پیش او بود بخاطرش راه نیافتی که ازین
دولت ابد قرین روتافته بناحیتی دیگر رود منعمخان جمعی را تبلی او در
و بعهد و پیمان او را آورده مقید ساخت و بعد از ان باشارت او نشتری
چند در چشم او زدند چون تقدیر بر رفته بود روشنایی انخطی بین او تباه شد
و پس از چندگاه که او را کور داشته دست از و باز داشته بودند بکشتی
رویه بسر کردی کی از تنکستان راه هندوستان پیش گرفت تا بهر وجهی
که باشد خود را باستانه دولت رساند و هر امر ناگزیر که از دشمنان
روی دهد یاری دریای قدم صاحب باشد منعمخان آگاه شده چندی از
تیزروان عرصه تفحص فرستاد او را با برادر خورد او جلال الدین مسعود بدست

آورده گرفتار بند و زندان ساخته و در فکر و اندیشه این بکوته دفع کید آن حبشی حیله را
بر سر انها فرستاد و خوان این دولتخواه را برای غرض شوم خود ریخت و بیرانگان
نیز نافرمانی درست کرده بکشتن او فرستاده بود حضرت شاهنشاهی
که برای عیار ارباب ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب بی توجهی بودند
از استماع این قصه هوش باطنی کردند مکافات آنرا چون سایر امور
با یزد هستی بخش جهان آرا تفویض فرموده بحوصله گرداشتند بر زبان
بیاوردند الله تعالی این مظهر بردباری را برای نظام صورت و معنی دیر
بداراد

توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ انداختن فیلان مست

خاطر دوربین پرده گزین حضرت شاهنشاهی که پیوسته در لباس بی
توجهی بوده مهمات مالی و ملکی بعاشقان آن واگذاشته هر روز براه تازه
بر روی احوال دولت ابدقرین خود انداختی و دنیا دوستان خودآرای را
باین طرز بدیع عیار گرفتی در ان هنگام که در کابل نقاب آرای میفرمودند
بسواری شتر و جنگ آن متوجه بودندی که در ان حدود جانداری کلانتر ازو
نبود و گاهی برای تشحیذ خاطر جهان آرای بسواری اسب و شکار سگ
اشتغال داشتندی درینولا که ممالک هندوستان بقدوم میمنت آنحضرت
رونق گرفت بفیل بیشتر توجه فرمودند که در صورت و سیرت از جانوران بدیع
است اگر از روی کلانی بکوه تشبیه کرده گردد کسی را که ندیده باشند شناسای
بخشم کاری نساخته باشم آن حسن صورت کو و آن رفتار کجا و اگر سرعت
و تندی او را بباد نسبت دهم آن خشمگینی در وقت برهم زدن ثابت
قدمان عرصه نبرد چون گفته آید در دوربینی و دریافت و فراست اگر اطناب
گردانم بیان واقع نشده باشد شرح بدمستی و کینه کشی و کارهای شگرف
فیل را کتابی علاحده باید که مرد دانا بی تکلفات انشا فراهم آرد و فصاحت
و بلاغت تنها درین کار غریب که از اقرار واقع گفته آید کفایت نمیکند
با عذر است و عمر دراز صحبت با تجربه کاران ادب آموز این بدیع منظر
عظیم شکل بلند دریافت کوه افکن سوار بای فوج برهمزن داشته اند برای شناخت

بدایع این خلقت غریب عبرت افزای خبر بخش شده باشد و با این همه خود
از ستیزه جدید آمده برای العین لطف و قهر او را بچند کارنامهای او را
از راه چشم بدل فرستد شاید که اندکی از بسیار او را تواند نوشت که حرفی
در دل او از کوتهی بیان نماند مرا که این شرائط بواقعی دست نداده بعبارت
آرایی سخن را چرا دراز کنم و از مقصود که درین شگرفنامه دارم چون
باز مانم همان بهتر که بهمین قدر از عجایب مخلوقات اکتفا نموده
رونق افزای کار خود باشم چون نظر مقدس حضرت شاهنشاهی بدین مهیب
پیکر بدیع هیکل افتاد سزاوار توجه دانسته پرده تازه برای خود سرانجام
فرمودند و در معنی ایزد جهان آرا آغاز جمال آرای این یگانه عتبه کبریای
خود فرمود و بعقد از اسباب ترس و بیم ظاهر میان خلق برست
گردانید تا باین هیولی صورت و معنی گسسته عنان و پریشان اندیشه
نبوده یا از اندازه خود بیرون ننهند چه با پیران این فن و استادان
این صنعت زبردستی آرام نتوانند ساخت این پهلوان الهی با
دلیری و دلاوری زبون خود سازد همانا که از دو ملاحظه باید کرد دانا
معنی هذا ابرست را نیز عنوان و دیده وری و دریافت عجایب برگزیده
ایزدی شد چه این کارها که در کالبد گوشت در نیاید و ترازوی
قیاس ظاهر بر نسنجد ازین اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و آن
سوار پیمای فیلان مست آدم کش فیلبانان را بی بدخوی که آیین حکیمان
این فن را از تصور آن زهره میگدازد از ذات مقدس تراویدن
گرفت در ان هنگام که فیل بد مست بدخوی فیلبان خود را کشته چندین
خو کرده آشوب شهر گشته باشد این تائید یافته الهی در حمایت ایزدی در
آمده چنانچه در میان چمن و صحن خانه فراخ پای عظمت آرای بر دندان فیل
خندان سوار گشته او را بجنگ فیلان مست عربده جوی می آورد و در عین
جنگ انداختن فیلان مست فیلبانان فوج دیگر را طاقت طاق شده در نظر در
می آید آن شیر الهی از ان فیل برجسته بر آن فیل دیگر سوار میشود و این گروه

حق پرست را سرمه روشنی افزای از دید این حالات بدست می افتد چه رسیدن
منبر دیگ این عفریت پیکر بحمایت ایزدی میسر نشود تکلیف سوار شدن
بران و باز داشتن از تندخوئی داشتن و با فیل دیگری که مثل او باشد جنگ
انداختن از ظهور این عجایب اصحاب ظاهر چون اهل معنی در مقام حلقه بگوشی
درآمدن گرفته بخاطر کسی نرسد که فیل را زین میکنند و آلت و اسباب چند
تعبیه مینمایند تا سوار میشود در ریسمانی در گردن او حلقه طور که باعث زیب و
زینت او باشد می بندند و نزدیک بگردن نشسته بار آن ریسمان اعتماد
می بخشند من چه میگویم سخن تمامت که اول گفتم بیان حالات از من نمی آید
اگرچه در واقعه نویسی ظاهربین داند که از دراز شاهراه مقصود دیگر شده
بیهنا میروم اما کارشناس معنی گزین دریابد که یکقدم از راه بیرون ننهاده
از کم فرصتی تاخته میشتابم از جمله حمایات ایزدی که ارباب صورت را از
خواب غفلت بیدار ساخته شطری را در تعجب و لختی را در حسرت نایافت ایام
گذشته آورده و طبق را در آفرین گری دانش خود بوده هوش افزای حیرت
آنست درین هنگام که دردار الملک لاهور بی مسرت برای اقدس بوده فیل
سواری فرموده بجنگ انداختن آن اشتغال داشتند روزی بر فیل
لکنه نام که مظهر قهرمان جلالی بود در عین بدمستی و بدخوئی و آدم کشی او
بدولت و اقبال سوار شده بفیلی همتای او جنگ انداختند که کار آگهان را
حیرت افزود فیل لکنه که آنحضرت بر وی سوار بودند غالب آمده حریف را
شکست داده بدهوشانه از پی او میدواندند تا گهان پای او که ستونی عظیم را
ماند در کوی تنگ و مغاک عمیق فرو رفت و دران عربده بدمستی که دخان
خشم در دماغ او پیچیده بود حملهای عظیم و حرکتهای عنیف بنیاد کرد
درین اثنا پهلوانی که بر کفل پیل سوار بود چه قاعده است که بردوف این کوه
پیکران یکی از شیردلان کاردان سوار میشود و او را بزبان هندی بهوئی گویند
تاب جنبشهای آسمانی او نیاورده بر زمین افتاد درین وقت که عز و ناز
کون و مکان بر فاسته بود دودلهای ارباب اخلاص که از معرفت

ذات

ذات مقدس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان فرسای حضرت بریسمان
گردن فیل که بزبان هندوی کلاوه خوانند محکم شد و آنحضرت دستی که
کمند همت بر فلک می انداخت و پنجه که بتایید ید الله در اصابع رحمانی آن
بود در ریسمان مضبوط گرفته و اعتصام بحبل متین حفظ الهی و وثوق بعنایت
عنایت ازلی واثق داشته قوی دل و مطمئن خاطر بودند و ازان
جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود فیل از
غایت و صلابت پای خود را ازان مغاک میکشید و کوششهای عجیب
نموده از هر طرف پهلو بزمین میرسانید از یکطرف عوام نو عالمیان و از
یکجانب کششهای فیل در برآمدن شخص قدسی نژاد آنحضرت را از
فیل جدا کردند و دل بر ثمرده عالم آسود و جان از جای رفته دوران
قرار گرفت نمیدانم که این جمال آرای در صورت قهر چو اسطرلاب ارادت
این گزیده خود بظهور می آرد تا در از اندیشهای تباه کاران اندیه چنین
نگاهبانی کوتاه دست سازد یا این خدیو ظاهر و باطن پادشاه صورت
و معنی بتایید غیبی و الهام ربانی دیده و دانسته چنین جلوه میکند تا کوری
ناتوان بینان خلاف اندیش و نور افزای مخلصان ارادت گزین از رنگ
نگار شگرف از کمین بطون بایمن ظهور شتابد و باندک فرصتی که آنحضرت
خود را فراهم آوردند فیل با تمام خود از مغاک پای خود برآورده شروع در بد
مستی نمود و آنحضرت بهمان گشادگی پیشانی و شگفتگی خاطر باز بر همان
فیل سوار شده دولت محفوف حفظ و حمایت حضرت عزت متوجه مستقر سریر
خلافت شدند پیر امخان خانان از شنیدن صورت این حال که جانهای
آرمیده عاکفان عالم قدسی را در کشاکش بی آرامی انداخت باستلام پایه
سریر دار الارسیده بشکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال نثارهای
بر فزون روزگار افشاند و بیان عالم اعلی و مجلسیان انجمن قدس دست دعا
برداشته خلود دولت تازه و ظهور تکمیل جهانیان بوسیله تربیت این بزرگ
آفاق از ایزد بسیار بخش مسئلت نمودند بر مستبصران آگاه پوشیده نماند که اول

درچنین وقت که خاطر روزگار
آشفته است جمعی از فراخ
حوصلهای درست اخلاص
تیز هوش بر جای آمده
آنحضرت م

فیلی که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بران سوار شده سربلندی بخت سعادت
داده اند ولیلکنار نام داشته که بیرامخان خانخانان آنرا با دیگر فیلان
از جمله غنایم ماچواره بدرگاه گیتی پناه حضرت جهانبانی جنت آشیانی ارسال
داشته بود حضرت جنت آشیانی آن فیل سعادتمند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی
شفقت فرموده بودند و چون فیل سواری آنحضرت بآن سرحد نبود که تنها
بر فیلان والا شکوه توانند سوار شد بران فیل که کمال اعتدال داشت
سوار میشدند و فیلی که در مرتبه اول بی دستیاری فیلبان برو تنها سوار شده
فوج بدار نام داشت و آن فیلی بود که آنرا نیز حضرت جهانبانی جنت آشیانی
التفات فرموده بودند روزی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ماچواره
بسهرند نزول اجلال میفرمودند حضرت شاهنشاهی بران فیل والا شکوه
تا بسهرند سوار بودند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی بران سوار
شده اند دمودر نام داشت که حضرت به بیرامخان بخشیده بودند و چون
بندگان حضرت شاهنشاهی از ساحت دلگشای دهلی بسیر قلعه سلیمگره
که بر کنار دریای جون واقع شده بهره ور شدند آن فیل را در میانه راه در سایه
درختی بسته بودند از بس که جوهر اصالت داشت در عین مستی فیلبان دانه
پخته او را بدست گرفته بدهن او می نهاد بندگان حضرت را خوشخوئی
آن فیل خوش آمده باو توجه فرمودند و بر ماده فیلی که پهلوی او بسته بودند
سوار شده بر گردن او سوار شده اند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی
برو سوار شده با فیل مست دیگر جنگ انداخته جهلیه نام داشته و آن در
ایام محاصره قلعه مانکوت بوده بعد از آنکه جنگ درمیان آن دو عفریت پیکر
بامتداد کشیده بود و مضطوبه شطرنج هر دو را قایم داشته از یکدیگر جدا ساختند
و دران هنگام سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت بچهارده سال رسیده بود و بعد
ازین زبردستی آنحضرت در سواری فیلان مست بجائی رسید که بر فیل بدمست
که فیلبانان کار کرده در سواری آن پشت دست بر زمین عجز مینهادند موید
مظفر بی تحاشی سوار میشد و بجنگ فیلان مست میگذاشت و بی تکلف از

مرتبه زیاده بر فیلان مست فیلبان کش مردم ربای که بکوب شهری و آشوب شهری
و آشوب لشکری پسند باشد سوار شده جنگ انداخته باشند ایزد تعالی
این تایید یافته ازلی را در قرون و دهور باورنگ کامرانی و کامبخشی جهانیان دارد
و از سوانح دولت افزا آنست که خواجه عبدالله پسر خواجه محمد زکریا خواجه دوست
خاوند که جوهر رشد و رشاد از ناصیه او پیدا بود با سایر خواجهای بزرگ
منش که در قصبه لمغانات جاگیر داشتند و میرزا حسن ترمدی و قراهای کاشغری
بر سر راجه کپور چند که در قلعه جمو متحصن شده بود پیش شد و این گروه نیکو خدمت آیین
شایسته رفته و از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام تمام نموده با اعدای دولت کاره
جنگ عظیم کردند و بپایمردی سعادت سرنوشت و همت خداداد فتح بزرگ روی
نمود و غنایم فراوان بدست افتاده جوهر نیکو خدمتی و حق گذاری را عیار
گرفته اند **نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه آگره
و دیگر سوانح اقبال** چون عرصه دلگشای دار الملک دهلی بمیامن نزول
اجلال حضرت شاهنشاهی تا مدت شش ماه مامن عدل و رافت بوده و مهمات
انجا بر وجهی که ملهم دولت تلقین فرمود انتظام یافت رای عالم آرای
که پرتو نیت فروغ مهر عالم افروز و نورانیت مقتبس از سرچشمه انوار الهی
چنان اقتضا نمود که رایات عالی بعزیمت دار الخلافه آگره که از رشک
آب و هوای آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرق خجلت است نهضت
فرماید و خاطر دریا نشان را بنشستن کشتی و سیر دریا چون توجه صاحب اهتمامان
مهمات دریا چندین کشتی و زورق را زیب و رونق دادند و نشیمنهای
چوبین را بتماشای ناظر بیرون و درون گرفته بر افراشتند بیست و
ششم مهرماه الهی موافق روز یکشنبه بیست و ششم ذی حجه آن شاهنشاه
دریا دل و دریای بی ساحل بکشتی نشست و مختصر را قدر علی بدریای محیط
کشتی بخشید و دیگر امرای عالیقدر و مقربان سریر والا و سایر بزرگان
دولت که سامان سفر دریا کرده بودند بآیینی که کارنامه آداب اجرا
توانند بود بکشتی نشستند گویا دریا را آیین بسته بودند بالاله و نسترن

از آب سر برآورده بود بهزاران عیش و عشرت روی عزیمت بدار الخلافه
اکره آورده کشتیها را دریای ساختند و دران راه دلگشای روی
انبساط بشکار ماهی و مرغابی داشتند و مجلس عالی که هد او راهیت
از جواهر معانی لبالب بجنبش کشتی باده موج خیز مزال و عطا بود تا اکر
هفدهم ابانماه الهی موافق یکشنبه هفدهم محرم سال نهصد و شصت و شش
مهچه رایات صبح لوا شیرش شاهی از مطالع آفاق و شهر اکره طلوع نمود
و آن مصر جامع دولت و سعادت را مرکز دایرهٔ تخت و مطالع نیر بخت تاخت
و حضرت شاهنشاهی ارک شهر اکره بیادلکده استقرار داشته نزول
خاص پایهٔ اسمانی بخشیدند و بزرگان دولت و سایر ارکان سعادت در آن
کل زمین طرح اقامت انداخت در اندک فرصتی ببرکات توجه عالی این شهر
دولت اساس کلکوته رخسار بهشت اقلیم شد شهری در گرمی و سردی معتدل
آب و هوایش با طبیعت سازگار زمینش با شجار و فواکه خراسان و عراق
موافق دریای جون که آبش در نیکی و گوارایی کم نظیرست از میانه شهر روان
از دو جانب ملازمان عتبهٔ اقبال منازل دلکش و باغهای دلکش زینت
دادند که بقالب کفت در نهایت نوازکمال شرافت و جلالت بتازگی دار الخلافه
و مرکز السلطنه شد و چون کواکب سعد بنظرات سعادت بطالع مسعود حضرت
شاهنشاهی ناظراست و ظهور تاثیرات بموجب اقتضای آن لازم هر آینه
فتوحات مقدر و غیبی و پردهکشای مخدرات مقصود بتدریج و ترتیب هر کدام
از انها هر وقتی که تعلق یافته لامحاله بهمان وقت صورت گرفتی است
و هر امید که بوساطت سعی و کد یا بواسطه جد و جهد موعد و جود گشته
باسلوب مقرر بحصول پیوستی و ازین قبیل سانحهٔ دولت انجام که بعد از
آمدن رایات جلال بدار الجلال اکره پرتو ظهور یافت و فتح قلعهٔ کوالیار
با سانی روی داد و شرح آن برسم اجمال آنکه پیشتر ازین گذارش یافته که این
قلعه را قیاخان قوچی بهادران نصرت قرین قبل کرده بودند لیکن چون آن
قلعه متین که در استواری و محکمی کارنامه ایست از زمان و دهان زمان پیش

اکره

و اثر نیست بدیع از کارآگهان قدیم که گردش آن به نیروی بازوی صورت
نه بندد جز بقوت اقبال روزافزون چنین خدیو صاحب اقبال کار بسته آن
بکشاید با وجود سعی مبارزان جهانگشا کاری از پیش نرفته بود در حینی که دار الخلافه
اکره مستقر رایات فتح آیت گشت حبیب علیخان و مقصود علی سلطان و جمعی
کثیر را بکومک قیاخان تعیین فرمودند بهین خان در آداب قلعهداری دقیقه
نامرعی نمیگذاشت جمعی از راه نمایان دولتمندی که با او نسبت از خیرخواهی
داشتند نصایح ارجمند در میان آورده که هر آینه قلعهٔ محکم و اسباب قلعهداری
مهیاست اما بتایید الهی و اقبال آسمانی چه کار کرده اید خصوصا وقتی که پناهی نمانده
باشد که بپشت گرمی آن کاری توان کرد و دست و پای توان زد چون سخن
بغایت درست بود و پایهٔ راستی بلند داشت نصیحت پذیر گشت و در بهمن ماه
مواقف ربیع الآخر حاجی محمد سیستانی بموجب التماس قلعهنشینان رفته خاطر
تفرقه یافته او را استمالت ساخته بملازمت حضرت شاهنشاهی آورد و آن
سعادت منش کلید قلعه را با ولیای دولت سپرده مفتاح ابواب مقاصد
خود دانست و آن حصن حصین در تصرف مجاهدان اقبال درآمد و آنحضرت
او را بتفقدات گرامی امتیاز بخشیده بانعام خلعت سرافراز گردانیدند
و الحق با بقای وعده الطاف چندین کار بزرگ را سامان پدید آمد و بر
راستی و درستی آن معدن بزرگی عموم خلایق را عقیدهٔ دیگر پیدا شد
و سرگردانان بادیهٔ حیرت را اعتقادی تازه بهم رسید و بر همگنان
متحقق شد که هرچه درین درگاه عالمپناه قرار یابد بشائبهٔ فتور و تحلل
تغیر سمت ظهور نخواهد یافت و هیچ تنگ حوصله کوته اندیشی را راه بدکرداری
نخواهد بود و وحشیان بیابان نامجنسیت را پشت قوی شده در ابری تیز
سرای موافقت کرد که درگاه عبدالست و غیر جنس او در کشیدن و برگزیدن
منظور نمیدارند هر که به پیمان درست و با دل اخلاص گزین و خاطر نمک
شناس و باطن معاملهدان قدم در حیطه گذارش قهرمان سیاست
نجات یافته بنوازش خسروانی امتیاز یابد و از مآثر اقبال روزافزون

که درین سال فرخنده فال سانح شد که بسامع علیه رسید که قومی از افغانان که آنرا
میانه در حدود سرونج که در صوبه مالوه داخل است سر بفساد و فتنه بر داشته
آهنگ آشوب و شورش دارند آنحضرت کاکان گکر را که آثار جرأت و
شجاعت از پیشانی احوال او پیدا بود و لیاقت این خدمت داشت باین کار
فرستاده عیار سعادت او را اگر فشد او بجمعیتی لایق رفته بنبرد مردم آنها نمود
و مظفر و منصور باستلام عتبه علیه مشرف شد و از سوانح آنست که او جماعت
وجمعی را بر سر بیکانات فرستادند و شرح این اجمال آنست که بیکانات که در
نزدیکی دارالخلافه آگره از مستحکمتر جاهای نیست و زمینداران آنجا از
طایفه بهدوریه و غیر آن به بسیاری مردانگی امتیاز دارند و همواره با سلاطین
هند سرکشی کردندی بیرامخان چون همیشه از آن مردمان متوهم بود اندیشید که
آن محال بجاگیر او مقرر شود تا باین وسیله آن خانه دور کرده و هم متمردان آن
نواحی سزا یابند و یک خیال دو کار شگرف بتقدیم آید بنابرین اندیشه آنرا
بجاگیر او مقرر داشته رخصت دادند و بهادر خان و جان جهان و سید محمد
بارهه و شاه قلی خان محرم و صادق خان و اسمعیل خان و قدم خان و امیر خان
وجمعی از بهادران ازادرین لشکر نوشتند و بتائید الهی آن ملک بعمل در آمد
و ارباب تمرد سزای لایق یافتند و از وقایع آنکه شاه محمد قلاتی که حکومت
قندهار از جانب بیرامخان باو مفوض بود آمده بسعادت آستانبوس
سربلندی یافت سابقا بقلم وقایع گذار گذارش یافت که چون بهادر
خان برادر خان زمان از شاه محمد قلاتی به پیمان بستن بوالی ایران و لشکر
آوردن منکوب ساخت بر پیمان خود نا ایستاد و با ایران فرمان زمان
حاکم ایران برادر زاده خود سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا و حسن
بیگ ایجک اغلی استجلو لله میرزا و ولی خلیفه شاملو را که بگرفتن قندهار
تعیین کرد شاه محمد به پشت گرمی اقبال شاهنشاهی در لوازم قلعه
داری اهتمام نمود و محاصره قلعه بامتداد کشید تا آنکه شبی از دروازه
نوچندی از مبارزان ستم آئین بر آمده بر مورچل ولی خلیفه شاملو ریختند

و او را زخمی ساخته جمع کثیر را کشتند بعد از درازی سخن سلطان حسین میرزا کار
ناساخته از پای قلعه برخاست حاکم ایران برآشفته میرزای مذکور و علی
سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را با جمع کثیر فرستاد تا بهر نوعی که
باشد قلعه قندهار را در تصرف آرند علی سلطان که لاف این کار
زده بود آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد و به تیر بندوق
بسفر عدم گشت و تفرقه در لشکر ایران افتاد هر چند کومک ظاهری
از هندوستان نمیرسید اما زبان زمان تائید الهی دستگیری میکرد و چنین
لشکرها بر هم میزد سلطان حسین میرزا که نه روی بازگشتن و نه رای
بودن بود بهر حال سراسیمه در گرد قلعه نشسته روزگار میگذرانید درین
میان شاه محمد قلاتی عرضداشتی بدرگاه معلی فرستاده ایستادگان
پایه سریر اعلی را بر حقیقت کار آگاه ساخت یرلیغ مطاع در جواب او
صادر شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی میفرمودند که چون فتح هندوستان
فرمائیم قندهار را بحضرت شاه میدهیم خوب واقع نشده است که او
با ثمره دم جنگ کرده کار تا باینجا رسانیده مناسب آنست که قلعه را
بکسان حضرت شاه سپرده عذر خواسته متوجه ملازمت گردد بنازم مروت
و مردمی را که سلوکی از آنجانب در چه پایه و پاداش حق و نگاه داشت
نسبت از اینجانب در چه مرتبه بنابر حکم عالیشان را لیه قندهار را به سلطان حسین
میرزا سپرده متوجه درگاه عالم پناه شد و درین سال استسعاد ملازمت یافت
و مشمول عواطف شاهنشاهی آمد و از بدایع سوانح بجرد کردن و خوکی
شدن شاه قلی محرمست چه قبولخان نام پسری که فنون رقص و الستی
بادی می بود و او علاقه خاطری باو داشت حضرت شاهنشاهی چون این
طرز را از امرا و عازنان خود و از هیچکس نمی پسندید هر چند با کارئی باشد
چون منتقض آن خوشی چنداست که اهل هوش بهتر دانند رای جهان آرای مطلقا
تجویز امثال این امور نفرماید آن مغلوب طبیعت ازین کار باز نماند آن پسر را
از وجدا نموده بپاسبانان سپردند شاه قلیخان از اغوای بشریت تنگی حوصله خود

راه داده بجان و مان آتش در زد و لباس جوکیان پوشید و گوشه گرفت پیرکان
در دلهای اوزغلی گفت و در تدارک و تلافی سعی کرد باز متوجه شاهنشاهی بجلال
خود آمده از کرده خجالت زده گشت و ملحوظ الطاف بیکران شد و از عجایب
میامن ذات قدسی درین زمان عشرت افزا آنست که خدیو مقدس که [illegible]
درششم کردهی دار الخلافه آگره است بنشاط شکار مشغول بودند که چته
قصد آهو بره کرده او را بدهن گرفته روان شد تا در آن آهو بره از مهر
محبت فطری بی‌تابانه خود را بران دشمن قوی زده چه گر عزم صید افکنی در سر
داشت میخواست بعید آن ماده آهو بظاهر و توجه عاطفت سرشت شاهنشاهی
آن چته بحال تباه بخاک مذلت افتاد و آن غزاله از چنگال هلاکت نجات یافته
بهمراهی مادر صحرا نورد گشت اگرچه خاطر اقدس پرده آرایی میخواست اما
حکمت الهی در اظهار جمال جهان آرای حضرت بود درین ایام دولت افزای
حضرت شاهنشاهی در دار الخلافه آگره همواره در لباس بی توجهی بود بعیار
اهل روزگار میگرفتند و پیوسته شکار چته و آهو و جنگ فیل و سایر اشغال صوری
که مردم ظاهربین آنرا از اسباب بی‌پروایی دانند و هوشمند دوربین آنرا نقاب
جمال جهان آرا اشناسد اشتغال میفرمودند و ایزد بیچون روز بروز
بتدریج شایسته بزم اقبال آن برگزیده خود را بر آسمان ظهور لامع میساخت
و آنچه آنحضرت آنرا نقاب جمال خود اندیشیده بودند جمال آرای ابداع آنرا از
اسباب جمال ظهور ساخته روز بروز عظمت آن خدیو زمان رو در افزایش
داشت و همواره شکوه و سطوت پادشاهی بی دورباش صوری پرده کش بود
و شرح خصوصیات و جزئیات این امور را دفاتر و اسفار متکفل تواند شد و ذره
خاک نشین ابوالفضل که براه استعجال افتاده مجملات وقایع این خدیو زمان را
قطعه قطعه در قعر قعر از کارآگهان پرسیده فراهم می‌آرد شطری در تعیین سخن
طرازان کاروان این دولت ابد قرین فرو میرود اگر خداوند جهان در نقاب بوده
برای تعلیم جمهور انام شرح جلایل احوال و غرایب سوانح خود را نمی‌نویسانیدند این
کارواتان قدرشناس را چه علت روی داده بود که سوانح قدسیه این دولت

خدادادرا

خداداد را باهتمامی لایق فراهم بیاورده اند و مع هذا این شوریده خاطر را که
سروبرگ نشاط ظاهر ندارم مامور انواع احکام پادشاهی بوده خدمتکاری
بی وضع منتی عبادت شایسته خود دانسته در مهمات مختلف الاوضاع بسر
میبرم کجا فرصت دگو وقت که بتفصیل آن پردازم آری اگر ایزد عمری شایسته
در ملازمت آنحضرت کرامت فرماید شرح بدایع احوال گرامی پادشاه صورت
و معنی خود را بتفصیل ادا کرده درین لباس پرستاری ایزد خود باشم و بالجمله
با آنکه فرمان روای زمان در نقاب بی توجهی بسر میبرد روز بروز از اقطار
عالم اهل فطرت و ارباب استعداد از مبارزان اخلاص گزین و بهادران
عقیدت کیش و دانایان والا دانش و سایر صنعتگران هنر آفرین گروه گروه
آمده بمقاصد خود میرسیدند و درگاه پادشاهی ظل درگاه الهی شده هر طایفه
پیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته ضمیمه اقبال میشوند
و باعث ان دلهای جهانیان رنگارنگ شگفته خرمی و شادمانی گشته در افزایش
بود **آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی
سال تیر از دور اول** شکر فنا ی بیهمال و منعم بی اهمال که سال سیم از
تاریخ الهی بفرخی و خجستگی سپری شد و نوبت باغاز سال چهارم رسید روز
یکشنبه دویم جمادی الاخری نهصد و شصت و شش نور اکبر نیر اعظم به
بیت الشرف پرتو سعادت انداخت عالم صورت را چون ملک معنی
نضارت بخشید ابواب نشاط بر روی اهل روزگار گشاده اسباب انبساط
در چشم جهانیان جلوه داده اند کوکبه سلطان بهار جهان تاب عالم گیر شد
طنطنه موکب خضر و گل گوش زمین و زمان باز کرد فیض نوروزی روح نباتی
با جماد و قوالب خاکیان در دمید فصل ربیعی و فوایح مغز پرور بافلاکیان
تحفه فرستاد نسیم بهار نونهالان چمن را جلوه کبک و خرام تذرو آموخت
هوای عالم افسردگان خاک را اشتعال آتش و اهتزاز آب بخشید نطع بسیط
غبرا بفرش اطلس و اکسون بیتار و پود سبزه و گل مبدل شد گلوی مرغان
چمن برنی آتش و اهتزاز آب بخشید نفس خود ده گرفت منقار عنادل کو شمال

گلشن

موسیقار داد لاله بر منقار طوطی و سبزه بر دم طاوس خنده ریخت بنفشه
سرمهٔ بینش در چشم نظارگیان کشید نرگس در تماشای قدرت دیده باز
ماند شکوفه و سنبل پرده کشای اسرار سپیدی و سیاهی شدند شقایق با چمن
بکته گذار حقایق گلی و آلی گشتند بلاله ز فردوس جام آمده ز رضوان
بگلشن سلام آمده شده جلوه گر نازنینان باغ رخ آراسته هر یکی چون چراغ
شد بشکوفه غنچه در زیر پوست چو تعوید مشکین ببازوی دوست بر دن کرده سوسن
زبان خموشی میکرد و هر دم تقاضای نوشی هوا بر سر سبزه میریخت نسیم مرغ
میکرد برگل نسیم بهر چشمه منقار بط آبگیر چو مقراض زرین بقطع حریر
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته بهر نغمه گلبن سر انداخته غزلخوانی بلبل صبح خیز
تمنای میخوارگان کرده تیز شهنشه در آرایش و رنگ فزوده بهار دیگر به بهار
درین سال فجسته حال که عنوان صحیفهٔ اقبالست همت جهانگشا اقتضای
آن فرمود که لشکر شایسته بیلاد شرقیه تعیین فرموده لکنو و محال متعلقه
علیقلیخان را از او گرفته او را از غفلت آگاه سازند و اگر بر دستور سعادت
منشهای اخلاص مند سلوک پیش گیرد و محمل عقیدت بمقصد رساند
و آن ساربان پسر را که سرمایهٔ نخوت و غفلت اوست بدرگاه فرستد یا از
پیش خود آواره سازد و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیانرا
سرمایهٔ دولت خود گرداند هر آینه شمول عواطف شاهنشاهی شود و
بجنود اقبال این دودمان عالی جونپور و آن حدود رفته تادیب افغانان
که هنوز باد مخالفت در دماغ فاسد خود دارند نماید و برای خود جا پیدا
درین صورت هم خدمات شایستهٔ سابق او منظور شود و هم دیوانه
خیرهای او را درین مرتبه که ز اندازه مدد و کومک داده شود و حکم عالی
نفاد یافت که افواج قاهره بر جاگیرهای خود متصرف شده سرانجام
و سامان خود نمایند و هم مدد و معاون علیقلیخان باشند و اگر آن
مست شوربخت قدر این عنایت نداند سزا دادن و دفع او نمودن سرمایهٔ
اسباب نظام جهان و پیرایهٔ عبادت جهان آفرین دانسته شود بنابرین

یتاخان کنک و سلطان حسین خان جلایر و محمد خان جلایر و شاهم خان جلایر
و حاجی محمد خان سیستانی و حلمه خان و کمال خان ککر و جمع کثیر از بهادران
اخلاص اندیش را رخصت فرمودند و فرمان مطاع صادر شد که لکنو و سایر
محال را ملازمان عتبهٔ اقبال سپرده متوجه پیش شود و عبد الله خان اوزبک
که سرکار کالپی باو مقرر بود بمنشور عاطفت سرافراز گشت که در امر کور
شریک بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم رساند چون هنوز پردهٔ بی آزرمی
علیقلیخان یکبارگی دریده نشده بود روزی چند اگر بایستی که پرده
از کار او برداشته شود سخن شنیده لکنو و آنچه در ایجلاب آن
و سایر لشکر فیروزی اثر سپرده خود کمر همت بتسخیر جونپور و ولایت
پیش بست و ابراهیم که ایمای از و رفته درین هنگام که مبارز خان
فرو رفت و هیمو نابود شد او حرکات مذبوحی نموده در جونپور می بود
مشار الیه بی جنگ از وجونپور گرفت و ملک وسیع بمیامن اقبال
شاهنشاهی بدست او در آمد و او را در اثناء مبارزات و محاربات
روی داد و کاری که بصورت شایستگی از و بظهور آمد انگه شاهم را
از پیش خود راند اگر این کار از صمیم خاطرش می بود بایستی که در
میفرستاد باری بهر نحو که بود آن سرمایهٔ فتن را از خود جدا
ساخت و اظهار دولتخواهی نموده عرایض و پیشکش بدرگاه معلی
فرستاد و از سوانح هدایت اشتمال که رابطهای سرکردانان بادیهٔ انکار
تواند بود درین سال بظهور آمد کشته شدن ساربان پسر مذکور است
چون ایزد جهان آفرین متکفل نظام سلطنت این خدیو آفاق است
هرچند که مسند آرای خلافت خود در پرده بی توجهی بسر میبرد کارفرمایان
ابداع درکار خود بوده مخالفان دولت ابد قرین کمیک بمغاک
هلاک برده هر کسی را بر نکالی سزا مند بندگان اولیای دولت را
قوت و اقبال می بخشند و این گروه عالیشکوه را از اسباب آن میکرد آنچه
چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعه مانکوت و غیر آن معلوم میشود کاغذ اعدا را

خجلت زده بصحرای آوارگی میرسانند چنانچه از غایب گشتن میرزا سلیمان معلوم
میشود و گاه در مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می اندازند تا
یکدیگر را قصد کرده بفنا خانهٔ ادبار میرسانند چنانچه قضیهٔ این ساربان
پسر آنست و تفصیل وزور فتن او بخاک نیستی که بهمین منصوبه اقبال تواند
آنست که چون علیقلیخان صورت اطاعتی نموده تلبیس او را از پیش خود
دور داشت این سفله تهی میان پریشان مغز پیوسته دران نواحی بید
مستی گذراندی تا آنکه روزی بقصبهٔ سر سر پور رفت که در جایگیر عبدالرحمن
بیگ پسر مؤید بیگ دولدی بود که در سلک مقربان حضرت جهانبانی جنت
آشیانی انتظام داشت و این ساربان پسر از آغاز بدمستی با عبد
الرحمن مذکور علاقهٔ معشوقی داشت و برویشی که جنایت ماوراءالنهر نه سوزی
و نه گدازی و نه مهری و نه محبتی راه بی حیائی و بی آزرمی سپرده با هم نرد
دوستی باختی این نسبت بخانهٔ او آمده و باد آرام جان کرد و خواست
که آرام جان را باز گردانیده بگیرد و قصهٔ آرام جان آنست که او از
لولیان بود و علیقلی خان بشوق تمام که سرچشمهٔ اش طغیان شهوت
آن کوچه گرد را که هم آغوش هزار کس بود دل بهرزه گرد بمعنی آباد
پیوسته عقد بست و در سلک زنان خود انتظام داد و از بی باکی و بی
آزرمی در مجلس خاص خود که با شاهم بیگ داشتی در بزم شراب
آن رنگ آمیز حاضر ساختی تا گویندگی و نغمه سرائی کردی و کرسیا فساد
دات دکشتی تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را باو تعلق خاطری شد
و رابطهٔ نفسانی شهوانی بهم رسید و چون علیقلیخان مغلوب هوا
و هوس بود و نوکرانه باو سلوک کردی تا آنکه ولایت وسیع خود را سه حصه
بخش کرده حصه در باب خود صرف کردی و دو حصه بآن روستا پسر
واگذاشته خدمت نمودی شبی آن سفله بدست خواهش خود او را میان آورد
علیقلیخان بی حمیت آن زن نکاح خود را باو بخشید و شاهم بیگ بی شهوت
رانی نموده دل بر دگشته از روی مستی و بیخردی این فاحشه طبع بی آزرم اکه

بزنی

بزنی برداشته بود بر بنجی که خود گرفته بود بعبدالرحمن بیگ بخشید و آن اورا
زن خود ساخته در پردهٔ ستر و احتجاب میداشت درینولا که شاهم بیگ
مهمان او شد در عین مستی و بیهوشی یاد آرام جان نموده اظهار بی آرامی
نمود و قیاس حال عبدالرحمن بیگ را بر حال علیقلیخان نموده توقع آن داشت
که آرام جان را باو باز دهد عبدالرحمن بیگ بواسطهٔ حمیتی که داشت
از قبول اینمعنی سر باز زده در مقام امتناع آمد شاهم بیگ که باده
بدرگی او را آشفته دماغ داشت و بتحکم و سرکشی معتاد بود در غضب آمده
و حقوق آشنائی و دوستی بیکبارگی فراموش کرد رابطه که بنای آن
بر هوا و هوس باشد همین قدر ثبات دارد القصه شاهم بیگ در
شورش درآمده عبدالرحمن بیگ را بر بست و لولی را از خانهٔ او
برآورده درباغی که نزدیک بخانهٔ او بود برده مجلس شراب و نغمه
گرم کرد درین اثنا مؤید بیگ برادر عبدالرحمن ازین سرگذشت
آگاهی یافت مسلح شده بر در باغ آن سفله بدست [illegible] مردم
او در مقام مدافعه شدند و با هم جنگ در پیوستند ناگاه دران زد و کر
ورود بمل تیری بآن سفلهٔ خون گرفته رسید و مرغ روحش از
قفس تنگ جسمانی خلاصی شد عبدالرحمن بیگ از بند نجات یافته
رو بگریز نهاد و باستعجال تمام خود را بدرگاه گیتی پناه رسانید
و این کار شایسته را که ازو کیف ما اتفق بظهور آمد بعنوان خدمتی
لایق بعرض داد و بهمین که او سبب اینمعنی شده است نوازش
یافته میان امثال و اقران ممتاز گشت علیقلیخان از شنیدن این
واقعه گریبان شکیبائی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوگواری
ریخت و بی اختیار تعاقب عبدالرحمن بیگ نموده تا کنار دریای
گنگ آمد چون ظاهر شد که او تیز تر گذشته است نا امید برگشت
و لاشه آن ساربان پسر را بجونپور برده در کناره کول [illegible] دفن کرده
بر سر مزار او عمارت عالی اساس نهاد و بی سعی فرمان پذیران افلاک منذ

نشهٔ چنین فرو نشست آری هرکه با بزرگ کرده آلهی و آنکه چنین فرمان
روایی که عالمیان جهان صورت و معنی در فرمان پذیری او یکتاپوی
دارند آهنگ سرکشی نماید و دم مخالفت زند بدست خود دشنهٔ هلاک
بر سینهٔ خود زده باشد و همان کردار نا هنجار او برای دفع او کافیست
تا وقوع آن سرمایهٔ مزید آگاهی بخت بیداران سعادت جوی شود
چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهان بظهور می‌شتابد و در
جای خود اندکی از بسیار گفته می‌آید و از سوانح بهجت انتما که درین
سال سمت ظهور یافت کدخدا ساختن او همچنان بود و شرح این مراسم
اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی شمال عفت نقاب ماهم انکه
و فرزندان او بود متوجه کدخدایی ادهم خان که پسر خورد انکه است
شد و تفحص و تامل در خترباقیخان قاقشال که از قدیم پروانچی میرزا
هندال بود و نامزد او ساختند در اندک فرصتی لوازم این جشن را
در خور عاطفت خود بظهور آورده بآیین خجسته این انعقاد و الاد است
بهم داد و همت علیای شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و ابرار مرحمت
تقریب طلبست اینچنین جشن دلکش را واسطهٔ هزاران مکارم کرد اینهمه

تغیر ساختن پیرامخان ناصر الملک پیر محمد خان را

چون برای
دیده‌های عبرت بخش دیده وران دوربین است هرچه بظهور آید هزاران
حکمت و معدلت در آن ودیعت نهاده دست قدرت دیده باید که
ببیند و در دار العداله داور حقیقی در چارسوی پرشور و شر هیچ دولتی
سپری نمیشود و همگی از آسمان عزت بزمین ذلت نمی‌آرند
مادام که او خوی نیک خود را گذاشته سالک راه انحراف نمیگردد و لهذا
درین هنگام که پیرامخان را پیمانهٔ دولت نزدیک بپرشدن رسیده بود فتوری
درخوی او رفت تا آنکه بوسیلهٔ فتنه انگیزان نا توان بین و حسد پیشهای
بی سعادت که درمعنی با قضا و لشک و با خدا در جنگند و از کوته خردی شادی
دیگران اندوهگین میشوند و ببگیتی و اندوه مردم دیگر شادمانی میکنند خاطر

پیرامخان را پیمانهٔ دولت نزدیک بپرشدن رسیده بود فتوری درخوی او رفت
تا آنکه بوسیلهٔ فتنه انگیزان نا توان بین و حسد پیشهای بی سعادت
که درمعنی با قضا و لشک و با خدا در جنگند و از کوته خردی بشادی دیگران
اندوهگین میشوند و ببگیتی و اندوه مردم دیگر شادمانی میکنند خاطر
پیرامخان از ملا پیر محمد متغیر شد و او از فرط عقیدت و اخلاص در مراسم
دولتخواهی و کارگشایی بوده سرانجام مهمات مالی و ملکی بخودی و اعتقاد
بر درستی و دوستی خود داشته بی عین حیث و پیشانی و دل وی گره
ابروی عنفری خدمت گذاردی و چون ناگزیر اینچنین کسی پیوسته مرجع
خواص و عوام و محل ازدحام طوایف عالمیان می‌باشد و از همین معنی
دل بی حوصلهای حسد آلوده خون میگردد و از تیره رایی مفسد افترا
و بهتان گشته کارشکنی مینمایند خاطر بزرگان بواسطهٔ افزونی مشغله
و عدم فرصت تشخیص بحث و گوی تکمیل طبیعتان بر هم میخورد پیر محمد خان
نیز عاذ و معاذ جهانیان شد و حسد پیشها را خون در جوش آمده در سخن
سازی و فتنه انگیزی کمر اهتمام لبستند و پیرامخان که روز انحطاط
او نزدیک بود سررشتهٔ تدبیر که میر سامان آدمی همان تواند بود از دست
داده خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالی همتانه او دلگیر
شد و بی امری که مستوجب عزل باشد باغوای حسد پیشهای نا توان بین
و بحرف و حکایت نادرستان غرض گوی مخلص اعتبار داده خود را از
از پای انداخت و تقریب اقدام برین امر مجدد آنکه دران هنگام ناصر
الملک روزی چند بیمار شد و خان خانان بعیادت او رفت غلام
ترک که دربان بود از روی نادانستگی گفت خبر کنم خان خانان ازین معنی
متغیر شد و ملا پیر محمد ازین معنی واقف شده از خانه بیرون آمد و بهزاران
تواضع و خجالت در مقام عذرخواهی ایستاد با وجود آن خان خانان که
بدرون خانه درآمد همراهان با وی کمتر توانستند رفت خان خانان را ملالی
بوده چون درآمد و بیرون آمد و در فکر ناصر الملک شد و غرض گویان نا توان

واقعه طلب فرصت یافته سخنان کشته عمده آنها شیخ گدای بود و بعد از دو
سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبدالله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را
با چندی از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاده پیغام داد که تو کسوت
طالب علمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی و چون در آداب اخلاص
خود را صادق میساختی و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی ترا
بمراتب و مناصب بزرگ سربلند گردانیده از پایه ملای بمعراج سپه
آرای آوردیم و چون تنک حوصله بودی از تنک شرابی بیک ساغر از
دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیم سر زند که علاج آن
بدشواری توان نمود بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم نامرادی کشیده
در گوشه نشینی و علم و نقاره دیگر اسباب جاه و جلال و مواد تکبر
و ترفع خود را بسپاری باصلاح مزاج خود که هم صلاح دولت و هم مصلحت
روزگار پردازی تا بعد ازین بر هر چه مصلحت رای اقتضای ما در باره تو
قرار یابد بران عمل نموده شود پیر محمد خان بمجرد شنیدن این بشارت
چون آزاده مرد بود بگشاده پیشانی اسباب امارت سپرد و بشگفتگی خاطر
انزوا اختیار نمود و بعد از پنج چند روزی بسعی بداندیشان رای بیرام
خان بران قرار گرفت که او را مقید ساخته بقلعه فرستند و برین اندیشه
جمعی را همراه ساخته ملا را بقلعه بیانه فرستاد و از انجا بوسیله مردم متوسط
الاحوال در شرارت و جزئیت رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات
شد و چون ملا رالیه بر ادهن پور آمد فتح خان بلوچ او را چندگاه نگاه
میدارد و در احترام او میکوشد درین اثنا نوشته میرزا اشرف الدین
حسین و ادهم خان میرسد که هر جا که رسیده باشند توقف نمایند
و استفسار ساخته عنی بر اندوش رالیه از انجا معاودت نموده بنواحی جهور
بدره جهان آمده اقامت گزید و آن تنگی را مضبوط ساخت چون این
معلوم بیرامخان شد اشتهتی خان محرم و حزم خان جمعی را فرستاد که او را
دستگیر گردانند چون این فوج نزدیک رسید در میان ایشان در ان طرفین معرکه

جنگی

جنگی در پیوست و چون شب در آمد مولانا پیر محمد با معدودی بدر رفت
و اسباب و اشیاء او بدست این فرستادها در آمد القصه بیرامخان
بواسطه بی پروایی یا اغوای حسد پیشهای کوته اندیش انچنین
مخلص کاردانی را از میان برکناره ساخت و بدست خود تیشه
بر پای اقبال خود زد و حضرت شاهنشاهی چون کار و بار و دار و گیر
کارخانه سلطنت به بیرامخان سپرده در خلوت سرای خاطر مقدس
عیار جهانبان میگرفتند سنوح این قضیه که مبنی بر اغراض فاسده بود
ناپسندیده مکافات آنرا با یزد کارساز گذاشتند و با فزونی خرد
و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظاره گی تماشاگاه عالم بودند
و بعد از پیر محمد خان منصب وکالت بیرامخان بحاجی محمد خان سیستانی
که از نوکران قدیم او بود تفویض یافت اگر چه این اسم برو اطلاق
شد اما شیخ گدای که بصدارت امتیاز داشت وکیل معنوی بود و
جمیع مهمات مالی و ملکی را بیرامخان بی استصواب او نمیکرد و بهم از
باده مردافکن دنیا از جای رفته با حوال مساکین و ضعفا تمیز داد و خاک
و تکبر که بنیاد افکن قدیم دولتهاست تا بنود دولتان چه رسد بیشی کرده
اسباب نکال خود و مربی خود سرانجام مینمود باندک فرصتی آثار آن
بظهور رسید چنانچه نگاشته قلم وقایع رقم خواهد شد و از سوانح
فرستاده حبیب علیخان بتسخیر قلعه رنتهنبور که از قلعهای نامی ممالک
هندوستان در رفعت و رصانت ممتاز است و در ایام تغلب و استیلای
افغانان سلیمخان این قلعه را بحکومت جهجهار خان نام غلامی
اختصاص داده بود چون کوس اقبال شاهنشاهی بجهانگیری بلند آوازه
شد این غلام سیه بخت بیدولت نگاه داشت قلعه را از اندازه قوت
خود دور دیده باین اندیشه نادرست که بدست اولیای دولت قاهره
بهنشد بدست رای سورجن که از ملازمان رانا او دینگه بود و در ان
نواحی تمکن و توطن داشت فروخت و سورجن در ان قلعه ماهها اساس نهاده

پای ثبات محکم کرده مواضع قربات اطراف را بتسلط و تحکم از مردم گرفته بود
و لاخاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرموده وجیب علی میرزا با دیگر سرداران
کاردان و بهادران جنگجوی فرستادند این لشکر اقبال رفته کمر همت
بتسخیر آن بست و باین شایسته محاصره کرده همواره آتش پیکار در
ارتفاع بود و زهره مخالفان از بیم سطوت اقبال آب میشد چون ایزد
تعالی فتح این قلعه بمیامن توجه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر باز
بسته بود در قرب این حال تفرقه بی امتحان بظهور آمد و کارآگاهان
دولت مهمات ضروری بهتر از آن دانسته بآن پرداختند و از سوانح
آنست که شهریار پرده ارا لسیر گوالیار تشریف برد از آنجا که همت
والای حضرت شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و شکار قلوب است در خلال
این احوال پیوسته خاطر مسرت پیرای بشکار چنانچه میل فرمودی و امرا
نقاب جمال جهان آرای خود گردانیدی درین ایام عنان عزیمت رو به
جنوب بقصد شکار منعطف داشته صید گوالیار را از قدوم موکب
سعادت اجلال دادند و در اثنای شکار بعضی آهوبانان و مقربان بساط
شکار بعرض اقدس رسانیدند که همراه شیخ محمد که از شیخان مشهور بود
از گجرات گاوان پلی بیل که لایق کارگاه شکار پادشاهی باشد آورده اند
بنابران حکم مقدس بنفاذ پیوست که سود اگر از امرا بهای دلخواه داده گاوان
مذکور را باید گرفت و درین اثنا معروض بساط عزت گشت که شیخ محمد
و خویشان او بهتر ازین گاوان دارند اگر در وقت مراجعت از منزل
او عبور فرمایند هر آینه شیخ برای افتخار روزگار خود گاوان را پیشکش
خواهد کرد بنابران بظاهر اندیشه این جوان و بباطن عیار کرفش جوهر
انسانیت شیخ بمنزل او عبور فرمودند شیخ گرد مواکب عالی را سرمایه
افتخار خود ساخته قدم اقدس را از آفت بیرامخانی دانسته و جمیع گاوان را
که بمردم شیخ منسوب بود با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرده اقسام
حلویات و عطریات حاضر ساخته و در آخر مجلس از حضرت شاهنشاهی برسبیل

که حضرت دست ارادت بکسی داده اند یا نه حضرت که دست وثوق بید امر داده
گنجور گنجینهٔ اسرار صوری و معنوی بوده در اخفای حالات و ارادات خود کوشیده
دست همت را از تهی دستان باز داشته تماشای رنگ آمیزی عالم بودند برسم
ظاهری در جواب فرمودند که بلی شیخ دست خود را دراز کرده دست مقدس
آن حیا پرور دالهی گرفت و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی
از فرط مروت و حیا خبری بهای آن نداده تبسم کنان برخاستند بندگان حضرت
شاهنشاهی مکرر در محافل عالیه میفرمودند که همان شب بخیم اقبال آمده بزم جام
و باده ترتیب داده سرگرم نشاء حیات بودیم و بر طرح گرفتن گاوان و طرز
دراز دستی شیخ خنده ها داشتیم بزیردلی طمع کنند با داوند دراز دستی این
کوته آستینان بین سبحان الله این مرد ساده خودآرای دران پایه قدر
دانی و مردمی و مروت حضرت شاهنشاهی درین مرتبه که با وجود آنکه مکرر از آن
عوام الناس بمسامع علیه رسید که آن شیخ در هنگام عوام از عمل شایسته خود بشما
نشده باین پیروشی مباهات میکند گوش نفرموده در توجه آن تدارک ننمودند و این
شیخ برادر خورد شیخ بهولست که سابقا مذکور شد که میرزا هندال او را بقتل
رسانید و این دو برادر اگرچه از فضایل و کمالات علمی عاری بودند اما بعضی اوقات در
زوایای جبال نشسته بدعوات اسما اشتغال مینمودند و آنرا دست آویز جاه
و اعتبار خود میساختند و بصحبت سلاطین و امرا بوسیله ساده لوحان
زود فریب رسیده متاع ولایت میفروختند و بلطایف الحیل مواضع و قربات
میگرفتند و برادر کلانش که ملازم رکاب نصرت قباب حضرت جهانبانی جنت
آشیانی می بود چون آنحضرت را توجه ضمیر بدعوات بود شیخ را با دعای او عزیز
عزت میداشتند و شیخ نیز در خلوات خود با ساده لوحی چند نسبت بحضرت
جهانبانی گاه واسطه عقیدت و گاه رابطه ارادت انتساب داده تفاخر نمودی
او در هنگام فتنه شیرخان چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانی
عمر خود را سپری کرده بود و اهل روزگار را این خاندان از منسوبان این دولت
ابد قرین میدانستند شیخ محمد از توهم آسیب افغانان بگجرات رفته بود

وچون سواد اعظم هندوستان از شعشعهٔ نیر اقبال شاهنشاهی روشنائی گرفته
دایرهٔ امن و امان شد شیخ با اولاد و احفاد در دار الخلافه آگره بمجلس اقدس
مشرف شد و اعزاز و رعایت یافت شیخ گدای که با و عداوت قدیمی داشت
بتازگی گرد دشمنی برآمده رسالهٔ او را که در گجرات نوشته بود و برای خود
معراجی نسبت داده بدعویهای غریب جذب خواطر ساده لوحان طلب را
سرانجام میداد بخانخانان رسانده خاطر او را برو متغیر گردانید و او
بوسیله بعضی مردم از آسیب خانخانان نجات یافته بگوالیار منزوی شد
تا آنکه در سیم اردیبهشت ماه الهی موافق دوشنبه هفدهم رمضان نهصد و هشتاد
سال از ملک هستی شد و از قضایای که درین سال بظهور آمد فرستادن بهادر
خان برادر علیقلیخان با عساکر فراوان بتسخیر مالوه پوشیده نماند که مالوه
ولایتی خوش سواد بسیار چشمه و پرحاصل بحکومت شجاعتخان که بزبان
عوام اهل هند بسجاولخان مشهور است استحکام داشت و بعد از و پسر او باز
بهادر آن ملک را متصرف بود در ایام تسلط سلیمان نوبتی سجاولخان بدر
خانهٔ سلیمان رفت بعد از چند ماه توهمی بخاطر خود راه داد و بی وداع خود را
بمالوه کشید و سلیمان نوبتی سجاولخان بدر خانهٔ سلیمان رفت بعد از چند
ماه توهمی بخاطر خود راه داد و بی وداع خود را بمالوه کشید و سلیمان لشکر
گران آنجا رفت که سجاولخان را بدست آورد و او پناه براجه دونگرپور برد
و سلیمان از مالوه کسان باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود
آورد و تمام سرکار مالوه را بمردم اعتمادی خود سپرده و جاگیر کرده سجاولخان
همراه آورده چند پرگنه ازین ولایت باو داده بود بعد از آنکه نوبت حکومت
بمحمد خان عدلی رسید او بتازگی حکومت مالوه بسجاولخان داد و تا آخر عمر خود
حاکم مالوه بود و بعد از آن پسرش باز بهادر بجای او حاکم شد و درینولا
که خاطر جهانگشا در فراهم آوردن پراکندگیهای روزگار بود باستخلاص ملک
مالوه پرداخت و در باطن مقدس قرار گرفت که باز بهادر اگر سعادت داشته
باشد آخر از دولت آستانبوسی که اکسیر حصول مقاصد است خواهد نمود و الا

استخلاص

استخلاص چنین ملکی از دست هوس پرستان بیدادگر لازم دین پروریست باین
اندیشه جهان آرای بهادرخان را با جمعی از سرداران نامور و دلاوران ملک
گشای فرستادند که این امنیت سعادت پیوند از قوت بفعل آید و غمخواری و
غمگساری زیردستان ستمدیده که بر ذمت همت سلطنت واجبست بتقدیم
رسد بهادرخان روی تسخیر آن ولایت نهاد زیردستان ستمدیده که بر ذمت
همت سلطنت واجبست بتقدیم رسد بهادرخان روی تسخیر آن ولایت
نهاد و چون قصبهٔ سپری مورد لشکر فیروزی گشت برهم خوردگی کار بیرامخان
که تفصیل رقم پذیر خواهد شد روی داد و او بجهت مصالح احوال خود کس
فرستاده بهادرخان و آن لشکر را باز گردانید و تسخیر این ولایت
نیز بوقت دیگر افتاد چنانچه در محل خود رقم پذیر گردد **آغاز سال**
پنجم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور اول
باز بهار دلگشای با بهاران جهان آرای آمد و سال پنجم الهی از جلوس
سعادت پیوند شاهنشاهی که سال امرداد است بتجدد و جلال آغاز شد
و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبه عرفی بعد از چهار ساعت و دقیقه سیزدهم
جمادی الآخری نهصد و شصت و هفت پرتو محاذات برج حمل انداخته
برای رایحه خواران سماط عشرت را صلای روز نوروزی در داد و گلهای
اقبال تازه بتازه شگفتن گرفت و از هر برگی منشور دولت تازه بچشم
نظارگیان هدایت سلطنت در آمد نوعروسان سرابستان جوانی را در بازار
افزایش پیدا شد و سودائی مزاجان وادی جنون را جهره دماغ روی
بشورش نهاد بساط از گل و سبزه گلشن شده چراغ از گل باده روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده گره در دل غنچه محکم زده گرفته گل لعل حباب نور
نظاره کنان چشم نرگس دور ز آواز دراج ورقی در زد سبک گشته در خاستن پای سرو
شده فرش گل مفرش بوستان بعجز ابرون آمده دوستان **نهضت موکب مقدس**
شاهنشاهی بشکار و بوده از دوی کار بیرامخان بر داشتن
درین سال فرخنده که عنوان جمال آرای و عنوان پرده برانداز آن مجموعهٔ نقشبندان

ازل و ابد بود باغ عقل کل کرد و غنچهٔ تدبیر شکفت جهان مستظر از امسال اعمار آبرو
کام شد و آسمان کردنده امر و زمژدهٔ نتایج تکاپوی خود یافته آرام پیش
گرفت اسمانیا نزامرا و درکنار نهادن شروع شد زمینیا نزاکل مقصود از
چپ امید برآمدن بنیاد کرد از انجمله پیر امتحان که خود را در مردانگی و معامله
دانی و عقیدت و اخلاص یگانه روزگار میدانست و از هجوم خوشامدگویان او را
او را با خود این عقیده بود که بی وجود او انتظام مهمات هندوستان صورت نگیرد
از یتره رای هم صحبتان کوتاه بین پیرایه رفت و خجلت زده اعمالی که از
نا لیستی سر زد کشت ریسمت باستانی که هرگاه ادار بریع را الجکیهای
کرا و داند یا بمصلحتهای که اندکی با آن دانا یتزلی بر دیگری را در اندوه در اندازد
نخستین او را مصدر امری چند کرد اندکه فروغ رضامندی الهی نداشته باشد
بس آدمی که در عالم اسباب جمال خود جلوه میدهد خود را که مهین ترین عطیه
ازلیت بهره نداشته بروی آن را سرمایهٔ استرضای الهی داند و اول
چیزی که مردم فراوان مشغله را اهتمام باید نمود آنست که در صحبت خود خوش
آمدگویان را کمتر راه دهند و اگر احتراز کلی بموضع روزگار دشوار باشد ناگزیر
از روی بصیرت و بصارت یکدو تن را از عالمان و آشنایان برگزیده
تا در خلوات کلمهٔ حق را که بس تلخ می باشد و در امزجه طبایع اکثری ناگوار
می آید میرسانیده باشند که خوش آمدگویان زیاده از حد و افزون مشغله
را فرصت تمیز حق از باطل و صواب از خطا کمتر و باده کامروایی هوش را
از صد هزاران کامروایی می باشد که بفراخ حوصلگی پایهٔ هوش بر جا دارد
چنانچه این عطیهٔ عظمی و مایدهٔ ازلی تعبیهٔ خدیو خداپرور در زمان مسعود
ماست که هر چند کامروایی بیشتر و جهانگیری افزونتر پایهٔ آگاهی برتر
و رکاب تمکین گرانتر و خوشامدگویان اگرچه درین درگاه والا بکام خویش
میرسند اما شهریار دانش پژوه سررشتهٔ تمیز را محکم گرفته نهانی
دلی میگذرانند تا هم پردهٔ ناموس این گروه دریده نمیشود و هم خوش
گوی را اثری بدید نمی آید چه میدانی که در بساتین زمانه از بی توجهی

فرمانروایان خوش آمدگویان چه جاها نهاد و چه خانها که خراب شد و خراب
نشد آری بموجب حکمت ازلی در کارخانهٔ انتظام از خوشامد گزیر
لیکن همان قدر که بیش خرد مستحسن باشد و آن منحصر در آنست که در اصول
معاملات فروگذاشتی نشود و عقل گره کشای را که سلطان ملک ابدان
و فرمانروای عالم اشباحست یکبارگی از دست ندهد تا خواهش غضب را
که فرمانبران او یند از بی پروای فرمانروا نشوند چاهست و راه و دیده
بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش چندین چراغ دارد و براه میرود
نگذارند تا بعهده بلند برای خوش دشمن دشمن آن پسند دکه بخرد با نفس خود
کند مراد و هوای خویش و از امور نالایق که بتازگی بمصاحبی اثر امتحان
بظهور آمد کشتن فیلبان خاصه شاهنشاهی بود و مجملی ازین قصهٔ عبرت
بخش آنکه فیل پادشاهی در سهای خود تا فرمانی فیلبان کرده یکی از
فیلان پیر امتحان متوجه شد و آنچنان زد که زود پای فیل پیر امتحان از هم
پیر امتحان مغلوب غضب شده آن فیلبان را پا سار سایند و در چنین کار
که بیرون از حساب و ادب و اخلاص بود خود را مورد نفرین ارباب
حضرت ساخت و ازین بعبرت آنکه روزی یکی از فیلان خاصهٔ شاهنشاهی
بدستی کرده خود را در دریای جون انداخت پیر امتحان بر کشتی سوار
بوده سیر میکرد و این فیل از اطاعت فیلبان در آمده بود روی بجانب
کشتی پیر امتحان آورد و حالت غریب بر خان خانان گذشت عاقبت
فیلبان بر فیل غالب آمده پیر امتحان از آسیب حیوان بی اعتدال مصون
ماند چون این معنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید با وجود یکتایی
فیلبان برای دلجویی و دلدهی فیلبان را بسته پیش پیر امتحان فرستادند
خان که ایام ادبارش نزدیک رسیده بود او را پاسار سایند و هیچ ملاحظ نکرد
که این فیلبان از قبلهٔ دین و دولت اوست و باز آنحضرت از زدی مردمی بسته
پیش او فرستاده اند و قطع نظر از اندیشهٔ سعادت افزای خدا نشسته که برستیج
گرفت خصوصا بر حیوان بدست دانکه بر چنین حیوان عظیم که بیشتری در حالت

بمستی از فرمان سرپیچد حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی و آگاهی اند امثال
این امور ناشایسته که اندکی از بسیار نوشته آمد بهمان دستور خود در نقاب بی
پروائی بسر برده بخاطر اقدس نمی آوردند و همگی همت والا متوجه آنکه شاید آن
مردم عنان انصاف بدست گرفته اگر براه اخلاص نتوانند قدمی نهاد لیک
راه معامله دانی سپرند و این گروه مست سری و سرسری شده توفیق از
درست پیمانی روز بروز بدتر میشدند و تا زمانی که بدبختی این ستم اندیشان
طغیان نداشت از تنگی معیشت صوری که ملک مذبور را از و باز داشته
بخوشامدگویان خود بخشش کرده بودند امثال این بخاطر اقدس نمیرسید
و چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی پیر محمد خان را اسم اتالیقی برده بودند
بارها بر زبان مبارک آنحضرت چنانچه رسمیست که کهن سالان از جوانان
دولتمند بابا گویند خان بابا میگذشت آن جهان بزرگی پاس احترام داشته
امور ناشایست او را میگذرانیدند و بسیر و شکار سرگرم بوده و سر تسلیم
بر زمین رضا داشته ایزد بیچون را می پرستیدند تا آنکه کار از اندازه
بیرون برده باتفاق شوربختان خوشامدگوی [illegible] بیگ [illegible]
و شیخ گدای کمبو اندیشهای تباه بخاطر آورده خیالات خام بخته گرفته
و چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی بر صنایع این گروه کافر نعمت
آگاهی یافت پیش از آنکه این گروه بدکردار از خیال فاسد ظاهر سازند
راز سربسته خود را درمیان اخلاص پیشهای یکجهت مثل ماهم انکه که بعقل
و تدبیر و اخلاص آیتی بود و ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و جمعی
دیگر از آستان نشینان بارگاه قرب درمیان آورده بخاطر خود نشان
رسانیدند که نقابی چند از جمال جهان آرا برداشته فکر اورنگ آرای
فرمایم و پیر محمد خان و خوشامدگویان مجلس او را سزا در کنار نهیم تا از خواب
غفلت بیدار شده زبان دراز در حسرت کار خود باشند سبحان الله تا آن تسلط
پیر محمد خان و افزونی لشکر او و تعدی و تسلط ارباب خلاف کی بخاطر تیزبین امثال
این اندیشها راه می یافت اما چون ایزد جهان آرا میخواهد که از صد هزاران

پرده

پرده جمال این برگزیده خود یک دو تو را برداشته پرده تازه بر روی جهان
افروز او کشد و او را بر سریر فرماندهی و فرمانروایی و اورنگ کشور
ستانی و عالم آرای استقلال بر کمال مکرمت فرماید ناگزیر در چنین هنگام
امثال این خواطر قدسیه و واردات الهامیه بر دل حق گزین آن حق
پرست حقیقت آیین راه یابد دفعه آن کشاکش دولت افزا در میانه
که برسم شکار تشریف عبور فرموده بودند اتفاق افتاد ملازمان عتبه
اقبال چه از روی ضیق معیشت ظاهر که از ستم شریکی پیر محمد خان کار
بادشاه قلیستان چون حال بادشاه زادگان بعسرت میگذشت و چه بعرض
اندک اخلاصی که بهنگام باد سموم بی اخلاصی اندک آن بسیار می نمود در
اندیشه صواب پیوند اهتمام نمودند و ماهم انکه این راز سربسته را
بشهاب الدین احمد خان که حاکم دهلی بود و برای و تدبیر و حق شناسی
و حقیقت ورزی ممتاز درمیان آورد تا آنکه بتاریخ هشتم فروردین ماه
الهی موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الآخر نهصد و شصت و هفت بعزم
این شغل که مستلزم نظام جهان و مستوجب زمان امن و امان است
از دارالخلافه آگره نهضت فرمودند و شکار کنان [illegible] ظاهر ساخته
از آب جون عبور موکب مقدس اتفاق افتاد و در آن شب چون بیگاه
شده بود در منزل حکیم رسل مسرت آرای خاطر اقدس بودند و چون
پیوسته پیر محمد خان اظهار تعلق خاطری و توجه باطنی بمیرزا ابوالقاسم
پسر میرزا کامران مینمود و همواره بداندیشان آن مجلس او را در پیش
نظر داشتند بموجب استشاره عقل دوربین میرزا را از [illegible]
طلب داشته درین شکار که صید مقصود بدست آید همراه گرفتند تا عصای
کور باطنان مرحله عدوان و عناد و دست آویز راه کوبان بادیه حسد
و فساد نشود و الحق تدبیری شایسته بود و همان طور که بخاطر الهام پذیر
القا نموده بودند بعمل درآمد و صباح آن بیدرقه اقبال روز افزون بقصبه
حلپتر نزول فرمودند و از آنجا بقصبه اسکندره نهضت واقع شد محمد باقی [illegible] خسر

ادمیان آنجا بود ما هم اگر او را الطاف شته محرم راز گردانید آن فرومایه بی سعادت
از دولت اتفاق حرمان جست و باین هم اکتفا نکرده این خبر را به پیرامخان
فرستاد و چون وقت سپری شدن استیلای پیرامخان این سخن را مثل ستمکاران
دایم بی عمق وانسته اندیشه را بآن راه نداد رایات عالی از انجا شکار کنان
و نخچیر افگنان بر ساحت کول فلل اقبال انداخت و چون حضرت مریم مکانی در دار
الملک دهلی تشریف داشتند از انجا رسیدن ایشانرا که بعد از تکسری طاری
مزاج اقدس بود تقریب ساخته متوجه پیش شدند و در میان قصبه خرجه شده
برای تکمیل ورود سعادت ارزانی داشتند درین منزل شهاب الدین احمد خان
با سایر برادران و خویشان آمده دولت استقبال دریافت و مورد التفات
شاهنشاهی شد و از انجا بقاید دولت ابد پیوند در ساعت مسعود تاریخ
شانزدهم فروردین ماه آلهی موافق یکشنبه بیست و هشتم جمادی الآخر عرصه
دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فر آسمانی دریافت و کهانیان کامیاب
دولت شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند آنحضرت بفروغ خرد خداداد
رهنمونی مخلصان درگاه نموده بر کارهای شایسته داشتند و مخصوصان عتبه
اقبال و قدیمیان این دودمان عالی مناشیر مطاع شرف صدور یافت که چون
پیرامخان از هجوم مشاغل دنیوی از راه پیداد انحراف میشود او را از نظر
انداخته بدهلی نزول اقبال فرموده ایم هر که بحضرت ما روی اخلاص دارد و معامله
فهم است و نجات خود میخواهد و وصول بمقصد اراده دارد به پرسیدن یرلیغ
گیتی مطاع متوجه درگاه خلایق پناه گردد که هر کدام را بمراتب اعلا و مناصب
گرامی سرافراز فرماییم که اغاز زمان ظهور دولت ابد قرین است خوشا بخت
بلندی که خود را باین دولت روز افزون اتصال بخشد و از انجمله شمس الدین
محمد خان اتکه که در بهره بود منشور عاطفت شرف صدور یافت که چون مضمون
فرمان اطلاع یابد لشهر لاهور آمده متصرف شود و شهر بمیرزا محمد خان کلان
سپرده بزودی متوجه بارگاه حضور گردد و مهدی قاسم خان را بملازمت آورد
که صورت حال نصرت قرین برین منوال است او برهنمونی اخلاص کامل آنچه حکم شده

بود بجای آورده بملازمت شتافت و همچنین فرمان عنایت عنوان در باب طلب
منعم خان بدار العیش کابل نفاذ یافت اولیای دولت از اطراف و اکناف قدم
این کعبه اقبال بستند چون شمس الدین محمد خان اتکه بشرف ملازمت شرف
شد بنوازش خسروانی پایه رفعت او از مدارج امید گذشت و در جوش
اخلاص و الابتهاج علیه که در ساحت دهلی بخدمت رسید علم و نقاره و تمن و توق
پر دمی نزد او عنایت فرمودند و حکومت و حراست پنجاب برای زرین او
مفوض گشت نونیازان دولت نیت و کهن سالان راست عقیدت و تجربه
کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه معلی آورده
کامیاب دولت میشدند شهاب الدین احمد خان بجهت رعایت حزم و احتیاط
شروع در استحکام قلعه دهلی و مرمت برج و باره نموده تمیز مهمات ملکی و مالی
از پیش خود گرفت در اندک زمانی آوازه تغیر مزاج اشرف اقدس
از پیرامخان بگوش نزدیک و دور رسید و در پیشگاه او فتور راه یافت
و مردم از او جدا شدن گرفتند و اول کسی که از خانخانان جدا شده روی
توجه بادرنگ خلافت آورد و از پیش قدمان شاه راه استقامت گردید
قیا خان گنگ بود که در امرای کاردان و جانسپاران قدیم انتظام
داشت و بعد از آن مردم یک یک و دو دو سرکرده متواتر و متوالی باستان
معلی میرسیدند و با هم آنکه باتفاق شهاب الدین احمد خان مهمات مرجوعی
اقدس رسانده متکفل وکالت بود و هر کس روی اخلاص بعتبه سعادت
اختصاص می آورد باستصواب ایشان بمناصب و القاب و بتکریمهای لایق
و رعایتهای مناسب سربلند میشد بیدار شدن پیرامخان از خواب غفلت
و چاره کار اندیشیدن و راه صلاح گم کردن از آن هنگام سعادت پیوند که رایات عالی از
دار الخلافه آگره بشکار اقبال ارتفاع نمود تا نزول اجلال بدار الملک دهلی
پیرامخان تا آن ثمره دانش و فطانت غافل از این که قرعه اش بر عکس مراد
گشته منصوبه روزگار بطور دیگر برآمده محبان را دل فارغ و خاطر آزاد کوس
استقلال میزد و از کمال نشاء غرور اگر سخنی از این قسم بگوش او میرسید

آنرا باور نمیکرد و اگر صدق این معنی در خاطرش پرتو می انداخت و چون او پندار دیگر
داشت آنرا وقعی نمی نهاد تا آنزمان که مناشیر استمالت از درگاه معلی بامرای
گرفت و غلغلهٔ تغیر مزاج اقدس بکاخ صماخ رتو یک ده در بلندی یافت و یقین
او شد که شکار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگر است و دریافت
که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانهٔ سلطنت شده اند سر
رشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شد و جز از میرزا ابو القاسم کرفته امری
بغیر از حسرت و ندامت بدست نیامد ناگزیر دست در حیله زده ترسون
محمد خان و حاجی محمد سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که حسن خدمت از درگاه
شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سر بلندی یافته بود بعتبهٔ اقبال فرستاده
لوازم فروتنی و نیازمندی با انواع تقصیر و معذرت پیغام داد که اگر افسون
چرب زبانی کاری توانند ساخت و نمیدانست که کارفرمای ابداع در
این هنگام زمانست تا از پرده بر آمده جمال آرای خود را در لباس نظام عالم
و عالمیان بظهور آورده منتظران عالم اعلی تماشای قدرت بوده در امر آرایش
پرستش اهتمام نمایند و زمینیان امید و ارکام روای صورت و معنی گردند
و هرگاه معامله چنین باشد افسون و افسانه چه نتیجه دهد و جز خسران دین و دنیا
چه بار آرد سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلی رسیدند از شنیدن سخنان
هوش افزا شرمنده و سرافکنده گشتند چنانچه مصلحت خود را بیرون از
جواب میدانستند رخصت هم از درگاه عالی نیافتند حقیقت احوال از
نوشتهٔ اینها و از متفرق شدن متعلقان خود دریافته سراسیمه شده
سررشتهٔ تدبیر از دست او گسیخته گاه بران میشد که هنوز که هجوم
عام نشده بسر عتبه بوسان خود را و علاج واقعه نمایم باز چون تامل میکرد
ملاحظهٔ حرف اخلاص و عقیدت که بارها بر زبان رانده بود در پیش او
میگرفت و نقش در پیش بلباس دو لتخواهی نیکو بنشست گرد دیگر
امثال این امور را گنجایش نمانده بود عاقبت همین معنی قرار داد که
طیلسان هواخواهی برده ش افکنده گریان و نالان با سوز و گداز خود را

بعث

بعث تعالی بارگاه عزت جای دید چون حقیقت حال امیر خان هوشمند لمع
اقبال رسانند جمعی برای چنان داده که بیرام خان بهر وضعی که باید بخدمت
فزای در ان ضمن مطویت پیشتر ازانکه باید بجانب لاهور نهضت
باید فرمود و قرار ملاقات بداد و چه جنگ ظاهر برا اسباب فراهم مانده بعد
ازین ملاقات خود چه صورت دارد و اگر بیرام خان بلاهور آید بکجا تواند
رفت و جمعی آماده جنگ بوده در پیش حضرت شاهنشاهی صلاح نمیدیدند
و بعد از سرگذشت بسیار آن شیر دولت و اقبال و آن خدیو عالم
صورت و معنی پای وقار استحکام داده قرار بر بزد و کار زار
داوند و ترسون محمد خان و میر حبیب الله را فرستادند که بیرام خان را
از آمدن ممانعت نمایند و نگذارند که بلباس دوستی پیش ما آید که دیگر
مرتبه او را نخواهیم دید بیرام خان چون این راه که پیش گرفته بود
مسدود یافت در اندیشه دراز فرو رفت که بطرز بیکار رفتن منافی
مخالف و اگر به دامی منت اگرچه ولی بیک و شیخ گدای که سر بنده ایشان
بودند کوشش درین کار تباه مینمودند و برین میداشتند که زودتر
باید رفت و پیش ازانکه هجوم عام شود کار را دلخواه خود باید ساخت
لیکن بهمان ملاحظه بموجب سعادتی که داشت بجنگ قرار نمیداد
در معنی از همه دولتخواهان اقبال و افزون حضرت شاهنشاهی بود و نیز
بخاطر مغرور او راه نمی یافت که در انتظام ممالک هندوستان تنزلات
با برابر پرده از کار خود بر نمیداشت بلکه از چهرهٔ مردم رنگش دریافته
در مقام رخصت میشد و وامی رنگین خیال کرده بود و گاه بخاطر خود آن
رسانید که چون بهادر خان از تسخیر ولایت مالوه فرستاده ام و هنوز آن
ولایت در نیامده من با جمعی از ملازمان خود را به بهادر خان رسانیده
آن ولایت را فتح کرده در آنجا آرام گرفته فرصت کار طلبم و بعضی
اوقات اندیشه را چنین جولان میداد که دارالخلافهٔ آگره را گذاشته
از راه سنبل علیقلی خان را با خود متفق ساخته به ولایت افغانان در آمده

بی او کار از نیش و دلیش چنان بهتر که
در شایستگی کار دشمنی کرد آید
تا کمار کار رقم مدنامی جاودانی بر
صحیفهٔ احوال خود نکشد جمال جهان
آرای معنوی حضرت را نمیدید
و عاشقه کرد ان بساط عزت را
رونق فزای هندوستان هم

روزی چند در ان مدد و اسباب جمعیت سرانجام دیده که اسم تجرد بخود
انتساب کرده میگفت که همه وقت داعیه ترک و تجرید گریبان گیر من بود که بقیه
عمر در اماکن شریفه و عتبات علیه بسر برم درینولا که بندگان حضرت خود
به دولت و اقبال متوجه انتظام ملک شده باشند کدام توفیق ازین
بالاتر که نیت صمیمی قدیمی خود را از قوت بفعل آرم و از درگاه عالی
استدعای رخصت نمایم و تمکی مقصود انکه شاید درین صورت بر حال من
بخشیده مرا بر گردانند آخر مصلحت خود را بهمین عزیمت قرار داده بهادر
خان را که متوجه مالوه شده بود برگردانیده و او را نیز رخصت زمین بوس
درگاه والا داده و در رخصت مردم این هم اندیشه میکرد که اگر متعلقین یک
جهت من خواهند بود پس امثال این مردم را در لشکر پادشاهی بودن مناسب
است و اگر جدا شدن دارند قطع نظر ازانکه همراه داشتن این قسم مردم
بکاری نمی آیند در رخصت مردم این هم اندیشه میکرد که اگر متعلقین یکجهت
من خواهند بود پس امثال این مردم را در لشکر پادشاهی بودن مناسبت
و اگر جدا شدن دارند قطع نظر ازانکه همراه داشتن این قسم مردم بکاری
نمی آیند در رخصت اینها شرط نیک نامی سرانجام کردن و آهنگ تجرد
خود را خاطر نشان همکنان نمودن است باری بعد از درازی سخن و
کوتاهی آن بظاهر نیت حج را گرفته و بباطن اندیشهای کج بخود راه داد
اول پسر اسکندر افغان را با غازی خان تنوری رخصت داد که رفته در ممالک
محروسه شورش کنند و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده بحدود الور
شتافت که ازانجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود و اگر کار از
تدبیر گذرد ناگزیر بجهت سیاست سامانی شایسته وقت منازعت
ترتیب نماید چون این اندیشه نادرست بعرض اقدس رسید ازانجا
که شیمه کریمه آن بزرگ آفاق رافت عظمی و مروت کبری است رسوائی
پیرا ممانرا نپسندیده و فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی
روانه ساختند و در ان پندنامه هوش افزا که بجنسه بنظر آمده ازجمله عبارات

این

این بود شما بجیی که بسبب این رنجش و آزار شده اند مشورت نموده
تا آن حال ملاحظه ناکرده باغوا و اضلال آنها بیرون آمده باعث برهمخوردگی
ولایتها شده اید و ولد اسکندر و غازیخان را رخصت کرده اید که رفته
در ناحیتی شورش نمایند و بمهدی قاسم خان مکتوبی نوشته مصحوب
مبارک دیوان او فرستاده اید که متوجه لاهور میشویم قلعه را نگاه
داشته بکسی دیگر ندهی و به تتار خان هیچ بهیه پیغام نموده اید
باطراف و جوانب خبر فرستاده اید که از هر طرف خلل اندازند
و خود متوجه الور شده اید که بلاهور روید اگرچه یقین ماست ازانجا
که کمال اخلاص شماست بخودی خود مطلقا بهیچ یکی ازین امور راضی
نبوده اید و جمعی باعث غوایت و ضلالت شده مهمات را باینجا رسانده اند
اما شما خود گویید که این چه صورت دارد که بعد از چهل ساله خدمت با آن
همه اخلاص و ارادات و دریافت انواع رعایت و عنایت و رسیدن بمنتهای
عزت و دولت نامی را که بواسطه اکرام و احسان این دودمان عالیشان
در اکثر معموره عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار و اشتهار یافته درین
آخر عمر بهم بر آرید و از خدای خود درین معامله شرم ندارید چون ما با
وجود آن رنجش و آزار و امور نامناسب ناهموار هنوز خاطر شما را عزیز
میدانیم و خیریت شما را میخواهیم مناسب چنان می بینیم که چون حالا ملاقات
ما و شما در عقده تاخیر و توقف است اگر بشما درین حدود سرحدی و ولایتی
ارزانی داریم که آنجا روید ارباب اغراض بازبا سخنان خواهند رسانید
که سبب زیادتی آزار خاطر اقدس خواهد شد بنوعی که عرضه داشت فرستاده
التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده اید بدین نیت عازم جازم گشته
متوجه شوید و کسان فرستند که وجوه نذری که در سهرند و لاهور گذاشته اید
بار کرده بایشان رسانند بعد ازانکه بهدایت و توفیق ربانی این
سعادت دریافته باشید و باحرام ملازمت متوجه شوید در ان صورت
بروجه احسن ملاقات نموده بدانچه خاطر شما خواهد و اراده نماید مضایقه

نخواهیم فرمود و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر از پیشتر خاطر جوئی خواهیم
نمود و چون بشآمت آنجماعت مهمات باینجا رسید که نام نیک شما در
میان خلق ببدی کشید و ما بیقینی راضی نیستیم که شما بد نام شوید زنهار
که قدم در راه نهاده از طریق صواب بسخن ارباب غرض منحرف نشوید و چون
بدولت ما بنهایت مقاصد دنیوی رسیده اید بدلالت ما از سعادت اخروی
نیز بهره ور گردید پیرامخان که با ساده لوحی و نا داری عقل معاش بخود اعتقاد
از حد بیش داشت و از باده کامروایی هوش ربای فریب خورده بخواب
گویان بود باین منشور زرنگار که تعویذ بازوی هوشمندان و تمیمه گردن دولت
منشان تواند شد راه نیافت چون گویم در پیرایه روی تیز تر گشت
و ماهم انکه با فزونی اخلاص و فراوانی عقل انتظام مهمات از پیش گرفته
شهاب خان و خواجه جهان را دست افزار خود گردانیده در دلاسای
آینده دولت جمهور خلایق اهتمام می نمود و روز بروز از اطراف
مملکت امرا و یکه جوانان ضمیمه موکب معلا میشدند و از جمله سوانح آنست
که ماهم انکه بجهت مصلحت ملکی و انتظام ظاهر پرستان معامله نافهم بهادر
خان برادر علیقلی خان را منصب بزرگ وکالت اندیشیده از درگاه
پادشاهی التماس نمود آنحضرت مقتضای وقت را پاس داشته این
خلعت فاخره که بر هر قدر است نیاید بعاریتی پوشانیدند اگرچه فهم
پیشهای معامله دان پی بکنه کار نارسیده سخن دراز کردند و بظاهر حق
بجانب آنها بود که برای این مهم خطیر و امر عظیم وقوف کامل و تجربه
تام و دیانت وافر و حوصله فراخ و کد فراوان در کار است و این صفات
کمال آزادگی باید که از سود و زیان خود گذشته همگی همت در برآمد کار صاحب خود
مصروف دارد و کشنده پدر خود را که بکار ولی نعمت می آمده باشد برادر اندیش
نموده در رواج کار او کوشد و با این همه حالت که عطیه ایست عظمی با
جهانیان صلح کل و آهسته باشد چه پادشاه زمان که ایزد جهان آرا
او را از میان هزاران هزار آدمی بر آورده چندین عالمیان را باو می سپارد

و ترتیب

و ترتیب چندین طوایف متلونه و طبقات ملل و نحل برای رزین او مفوض
میکرده اند اگر وکیل آن خدیو عالم را نشان چنین نباشد نظام عالم
چگونه صورت یابد و مذاهب مختلفه و ادیان متنوعه را که حکمت بالغه
در اختلاف و افتراق آنها رشته کجا رعایت حال دست دهد لیکن
در نفس الامر سخن این مردم از نافهمیدگی بود چه این امری بود مستعار
برای مصلحت ظاهربینان و قطع نظر از آن دفع شورشی مقصود بود
که جمعی از ترکان ساده لوح مثل قیاخان گنگ و سلطان حسین جلایر
و محمد امین دیوانه با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین احمد خان
و خواجه جهان و امثال این مردم شده بودند رای جهان آرای برای
اطفاء نایره آشوب این فتنه اندوزان او را منصب وکالت افرازی
بخشیده قیاخان را بواسطه خدمات مستحسن قدیم او بهرایچ و آنحدود
داده رخصت فرمودند و سلطان حسین خان و جمعی دیگر را روزی چند
مقید ساخته سزای اعمال ایشان داده گذاشتند و محمد امین دیوانه
فرار نموده سر بصحرای آوارگی نهاد و چون سنگ تفرقه در پیمانه
این بد اندیشان افتاد بهادر خان را آماده جاگیر کرده رخصت
فرمودند و درین ایام هم که اسم وکالت بر بهادر خان اطلاق یافته بود
در معنی خدمت وکالت ماهم انکه میکرد و ای صورت پرست
بر ظاهر چه می بینی درین کار شگرف خرد باید و حوصله والای آن
و وصف ماهم انکه را بر وجه کمال بود [illegible] ای با زن که تهدیبای خرد پرداخته

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی بدفع فتنه و دیگر
سوانح دولت افزای

دادار جهان آرای چون میخواهد که خدیو زمانه را
از نقاب اختفا و احتجاب برآورده جمال آرای فرماید هر آینه عقلای
زمانه را در مسالک مخالفت [illegible] والا شکوهی برای تیره بخت
خیره گردد و لهذا پیرامخان با هجوم خرده پیشها هر کاری که اندیشید صورت
نبست بناچار بتاریخ [illegible] سی ام فوردین ماه الهی موافق [illegible] شنبه

دوازدهم رجب از دار الخلافه آگره برآمده متوجه الور شد و چون بشهر مادهو منزل
کردند شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعه
بیانه مقید بودند بند از انها برداشته رهایی داد اگرچه لطف بیکرانست که تما
بدرگاه معلی بروید اما مقصود از رهایی دادن امثال این شورانگیزان
آزموده جز سر دادن فتنه امری نبود و چون جز بیرون رفتن پیرام خان
از دار الخلافه آگره بسمع اقبال رسید و چنان نمودند که او اراده آن دارد
که از آن راه غلط انداز متوجه پنجاب شود رای عالم آرا چنان اقتضا نمود
که رایات جهان نورد از دار الملک دهلی نهضت نصرت فرموده عرصه
حدود ناگور و آن نواحی را مخیم بارگاه اقبال گردانند تا پیرام خان پای
ثبات در الحذر و شواند فشرد و اگر داعیه آمدن ممالک پنجاب داشته
باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت بندد لاجرم
بتاریخ روز آذر نهم اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب
موکب جهانگشا از دار الملک دهلی نهضت اقبال فرموده و از آنجا که خرد
احتیاط سلک مستقیم شاهنشاه والا شکوه است با چنان نصایح
بخت آور که سابق ایراد یافت اکتفا نفرموده در منزل اول میر عبد
اللطیف قزوینی را که بدانش و عقیدت ممتاز بود فرستادند تا پیرام
خان را بحقایق مواعظ هدایت نماید خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت و نیکویی
عقیدت تو درین دودمان عالیقدر معلوم عالمیانست چون بمقتضای
حداثت سن توجه اقدس بشکار بود پرتو التفات بمهمات ملکی و مالی
نمی انداختیم و جمیع مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت او تفویض فرموده
بودیم درینولا که بنفس اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت گستری
متوجه شده ایم لایق آنکه آن خردمند هواخواه همیشه لاف عقیدت و اخلاص
میزد اینمعنی را از عطیات الهی دانسته شکر بی اندازه بجای آورد و چند
وقتی دامن از شغل مهمات فراهم چیده بسعادت حج که همیشه ادراک آن
دولت را طالب بود و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق آن از این سعادت

مینمود

مینمود متوجه گردد از ولایت هندوستان هرجا و هر قدر خواهد باد مقرر میفرمائیم
که کسان او حاصل آنرا فصل بفصل و سال بسال بسرکار او رسانند و بتاریخ
سیزدهم اردیبهشت ماه الهی سنه مذکوره موافق سه شنبه بیست و ششم رایات
عالیات بقصبه منهجر نزول اقبال فرمود و درین اثنا شاه ابو المعالی که سرمایه فتنه و فساد
بود باندیشهای تباه خود را بدرگاه معلی رسانید که چون بیرون کاری نتوانست ساخت
در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد لیکن هر که با برگزیده خدا اندیشه تباه کند
خود را بدخواه باشد و کارش روز بروز خراب تر شود و برای سیرابی سخن از
ابتدا اگر بحیثیت شاه ابو المعالی از بند پهلوان گل گز کوتوال لاهور چنانچه پیشتر
مذکور شد تا حال برسم اجمال نوشته میشود که چون شاه ابو المعالی بنیرنگ و تزویر گرد
خود و بی پروایی و بد نیتی و گرسنه چشمی نگاهبانان در سال اول الهی از لاهور گریخته
بوسیله تمه پر یوسف کشمیری تورید بودند آنجا آمدن گرفته و بعضی از مغلان
اوباش پیش بی حقیقت گرد آیم کارشان واقعه طلبی و کافر نعمتی است تا سیصد کس
جمع شد و کشمیریان هم تا هشتصد هفتصد نفر گرد او فراهم آمده سرمایه نخوت و
پندار او شدند شمس چک جاروره و خواجه حاجی که پیشتر در ملازمت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی نیز بودند رسیده بهنگام این بد اندیشی را گرم ساختند و از دولت
چک حاکم کشمیر کتغازی خان مذکور را دور ساخته بود با جمعی از سرداران کشمیر
مثل فتح چک و موسی و هو بو برادرزادهای سرهد و دولت چک مذکور و لوهر چک
دیگر خواهرزاده دولت چک و یوسف چک که غازیخان مسطور را دور ساخته بود
بود لیکن بتزویر کشمیریان سلامت مانده بود و محمد خان ماکری پدر علیشیر ماکال
در ملازمت گرد او مجتمع شدند و از راه هیچ براه کهاوره بدو ناهای مخفی که آنرا
بزبان کشمیری اکودیو گویند بار بموار رفت و از آنجا بسوی پور شتافت و از
پیش گذشته در بلندی موضع بتن بجا زنگیان مذکور جنگ شد و چون از قبله
پشت داده آمده بود او بار دیگر روی آورد و کار ناساخته بکمال تباه از راهی
که آمده بود برگشته بهندوستان آمد و نزدیک که بهوقت کشمیریان در آید که یکی
از بهادران چغتای که همراه او بود از اسب فرود آمده سنجکی را گرفت و تیر انداخت

میکرد تا زمانی که تیر ترکش او خالی شد کشتیبان رسیده از هم گذرانیدند و ابو
المعالی فرصت یافته خلاص شده و دامنه کوه گرفته با لکوت رسید و آشفته و
پریشان تغیر وضع کرده قریه بقریه میگشت و شورش را طلبکار می بود تا
آنکه به پاپلور که در آن وقت بجاگیر بهادر خان برادر علیقلیخان مقرر بود
رفت و بتولک نام از نوکران بهادر خان که سابقه آشنایی با او داشت
پناه برد و مدتی بخانه او پنهان بوده اسباب فتنه گری سرانجام میداد تا آنکه
زن تولک از دل پری که از شوهر خود داشت پیش بهادر خان رفت و گفت که
شوهر من شاه ابو المعالی را در خانه خود پنهان دارد و داعیه کشتن تو دارد
بهادر خان در ساعت سوار شده بمنزل او آمد و آن خانه را محاصره کرده ابو المعالی
را بدست آورد و تولک را همانجا بقتل رسانید و شاه ابو المعالی را مقید ساخته
پیش پیرامخان فرستاد و پیرامخان او را بولی بیگ سپرد که از راه گجرات فرستد
ولی بیگ او را از آن راه بگجرات فرستاد که از آنجا بسفر حجاز رود شاه ابو
المعالی چون بگجرات رسید از ناهمواری که داشت و دیوانگی که در سرش بود حرکت
ناشایسته ازو صادر شد و خونی کرد تا آنکه از آنجا باز گریخته بدریای شرقیه گذار
کرده بعلیقلیخان پیوست که شاید بوسیله آن بد درون فتنه اندوز کاری
تواند ساخت تا آنکه در بیولا که بطالع والا کوکب جانب الور میرفت او را از قلعه
بیانه بند کسیل کرده سر بصحرا داد چنانچه گذارش یافت و رایات فتح آیات شاهنشاهی
بجهجر رسیده بود که آن بدمست بی ادب از بیدولتی سواره آمده کورنش کرد و آن
حضرت آن دیوانه خیره را زنجیر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند تا او را
بسفر حجاز روانه سازد و آنچنان فتنه اندوزی را درین مرتبه نیز آن خدیو صورت
بگنگنهای کهنه عملها در کار برای مراعات وقت خلاص فرمودند بایستی که جان
معطل او را از زندان عنصری خلاصی میدادند حاشا حاشا که آن بدگوهر نکوهیده ذات
را از بار کردن نجات بخشیدند برای آنکه هر چند نفس خبیث را علاقه جسمانی
بامتداد کشد ازو اعمال ناشایسته بسیار بظهور آید موجب عقوبت ابدی بیشتر
گردد دیگر ازین گفت و گو باز آمده بمقصود میرود بر هوشمندان عبرت گزین مخفی

نماند

مخفی نماند که چون پیرامخان را روز بد پیش آمده دولت ازو روی گردانیده بود
موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد اما باطن نخل بازی کوته میزد و در
روزی که عرصه جهجر مخیم سرادقات اقبال شد ناصر الملک پیر محمد خان شروانی آمده
خاک آستان اقبال را توتیای چشم عبرت بین خود ساخت مشار الیه هنوز
بگجرات نرسیده بود که بر هم زدگی دولت پیرامخان شنید چون هواخواه
درگاه بود بر سبیل استعجال روان شد و امراز زمین بوس نمود و آنحضرت
بنوازش خسروانی امتیاز فرموده بخطاب خانی و تشریف علم و نقاره پایه
عزت او را ارتفاع بخشیدند و بمقتضای حسن نیت که مجبول او بود کامیاب
صورت و معنی ساختند **مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی از قصبه
جهجر و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه پیرامخان** چون از جهت
پیرامخان خاطر اولیای دولت استقامت نداشت و بجهت این کار نهضت موکب
عالی مناسب علو شان شاهی نبود رای جهان آرای اقتضای آن کرد که
ادهمخان و شرف الدین حسین میرزا و پیر محمد خان و شاه بداغخان و مجنون
خان و جمع کثیر را بسمت ناگور فرستادند که اگر واقع چنین باشد که او قصد
سفر حجاز ندارد و میخواهد تا آوازه این سفر غفلت داده خود را به پنجاب
که معدن سواد اسباب رسانیده سرمایه شورش گرداند هر آینه این مبارزان
اخلاص شیمه نطاق همت بسته سر راه او را در کنار او نهند و اگر نه اهتمام نموده
از ممالک محروسه بیرون کنند و ناگور و آنحدود بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر
شد امرای عظام تابین شایسته متوجه این خدمت سعادت انجام شدند و محمد
صادق خان را جهت دفع فتنه بر سکندر و خانزمان توتک که پیرامخان در برآمدن
از خود جدا کرده فرستاده این بیدولتان باتفاق مترسین در صوبه سنبل فتنه انگیز
شده بودند فرستادها بقدم اهتمام شتافته باعث تادیب این گروه گشته بعساکر فیروزی
آثار را بجهت آرایش ممالک و آرامش فتن رخصت دادند و موکب عالی بدولت و
اقبال مراجعت فرموده بیست و هشتم اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه یازدهم
شهر شعبان عرصه دهلی را بفروغ مشعله رایات آسمانی ارتفاع نورانی ساختند و ابواب

معدلت و مکرمت بر روزگار کشاده و اورنگ آرای سعادت و اقبال گشته بیرامخان در سرکار
میوات بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او اشتهار یافت یکبارگی رونق او فرو
نشسته مردم از او جدا شدند بغیر از ولی بیگ با دو پسر او حسین قلی بیگ و اسمعیل
قلی بیگ که خویشی به بیرامخان داشتند و شاهقلی خان محرم و حسین خان و چندی
دیگر کسی نایستاد و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گیتی پناه آوردند چون
لشکر اقبال پیوند کوچ بکوچ متوجه آنصوب شد بیرامخان را به یقین پیوست که دیگر
مجال توقف صورت ندارد دل از ریاست واپرداخته عرضه داشتی مشتمل بر
فنون نیازمندی و اقسام عذرخواهی فرستاد و دردمندی جدائی را ظاهر ساخته
طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود و چند فیل و تمن و علم و نقاره
و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین قلی بیگ که بعد ازین بالتفات شاهنشاهی
بخطاب خان جهانی ممتاز شد فرستاد تا شاید از راه نیازمندی کار تواند ساخت
و با امرا که بکارسازی او نامزد شده بودند نوشته فرستاد که برای خود چه
تصدیع میدهید من خود از دنیا و کار و بار آن دلسرد شده ام و اسباب ریاست را
بدرگاه معلی فرستاده ام امرا فریب خورده باز گشتند و حسین قلی بیگ در دهلی
بسعادت زمین بوس مشرف شد و بر جبایان کمال ظهور یافت که بیرامخان
بسفر حجاز روانه گشت و در همین زمان شیخ گدای فتنه اندوز خایب و خاسر
برگشته بدرگاه عالم پناه آمد هرچند مستوجب سیاست بود بعنایت پیش
آمدند و در چنان بد طینت گوش بر آواز داشتند که مبادا فریبی باشد و از یک
ناحیتی سر باز کشد که تدارک آن مشکل باشد درین میان ناگاه آوازه انحراف
او بصوب پنجاب در افواه افتاد و گرد شورشی برخاست و واقعه طلبان بد
نیت بدی خوش وقت شدند یارب هر کدام این گمراهان بمقصود خود نرسند

بغی صریح ورزیدن بیرامخان و پرده از روی کار خود برداشتن و روی به پنجاب آوردن خان خانان بواسطه رسیدن افواج منصوره از ممالک
محروسه بر آمده به بیکانیر رفت و رای کلیان مل که کلانتر آن سرزمین بود و پسر او
رای رانسنگ که امروز در سلک فدائیان درگاه انتظام دارد و در جرگه امرای

کلانت

کلانتر آمده بیرامخان را دیدند بیرامخان که جای توقف نداشت مقامی دلپذیر
یافت در آن گل زمین گذرانید و در کمین فرصت بود که شاید از جانبی فتنه
سر کشد و چون باقبال پادشاهی هر تدبیری که اندوخته بود بر خلاف آن ظاهر شد
بایستی که ابلهای مراحل سعادت شده بعتبات قدسیه و اماکن شریفه
رفته روی خجلت بر زمین عذری نهاد لیکن چون در نفس امر ساده مرد بود
فریب خورده بعضی بدولتان شده و مغلوب غم و غصه گشته و باد غرور و پندار
در سر افزوده باتفاق شورپشتان تیره درون بسمت پنجاب متوجه شد و دست
از جمیع تدبیرات کشید و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی و طغیان
نمود و بامرای سرحد نوشته فرستاد که متوجه سفر حجاز بودم لیکن چون معلوم
شد که در تغیر مزاج اشرف جمعی سخنان گفته مرا آواره کرده اند علی الخصوص
ماهم انکه دم استقلال میزند و برادران مرا بخود منسوب میکرداند اکنون همگی
همت آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده بتازگی رخصت گرفته
باین سفر مبارک متوجه شوم امثال این مقدمات و همی نوشته مردم را بطلب
داشت خواجه مظفر علی را که بعاطفت والای شاهنشاهی بخطاب مظفرخانی
ترتیب احتشام یافت پیش درویش بیگ اوزبک که از امرای عظام پنجاب بود
کرده او فرستاد که او را بامیدواری تمام آورد چون این خبر بمسامع اقبال
رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت نامه نوشته پیش بیرامخان فرستادند
که اگر بخت در رود دلمند خواهد بود چه برای این نصایح ارجمند گشته در حصول
سعادت خود خواهد کوشید بحیثیت مزید آگاهی و پند پذیری هوشمندان حال
و آینده نقل آن منشور دولت را بعینه می نویسد **فرمان جلال الدنیا
والدین محمد اکبر پادشاه غازی** خان خانان بداند که چون او پرورده
نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است و حقوق
خدمات شایسته او درین درگاه ثابت حضرت پادشاه جنت آشیان طاب الله
ثراه بواسطه صداقت و اخلاصی که از و مشاهده نموده بودند او را بمنتهای
رعایت و تربیت رسانیده اعظم القدر اتالیقی ما را بدو تفویض فرموده بودند

بعد از آنکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند او از
روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جانسپاری بر میان بسته متقید مهمات وکالت
شده ما نیز بملاحظهٔ سبقت آن خدمات و نیک اندیشیها که بظهور میرسانید زمام حل و عقد
و رتق و فتق امور را چنان بقبضهٔ اختیار او گذاشته بودیم که مزیدی بر آن متصور
نتواند بود چنانچه از نیک و بد هر چه خواست و اراده کرد بعمل آورد تا آنکه درین سال
چندین امور ناشایسته از و بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت
شیخ گدای که با وجود دعوی آن همه بزرگی و دانائی از میان این همه مردم افاضل
قابل باجب و نسب او را بمصاحبت و آشنائی خود انتخاب نموده با آنکه متعهد
منصب صدارت شده بود و در ظهر مناشیر مهر میکرد او را از تسلیم معاف داشته
بود و بکمال جهل و نادانی در محافل جنت مماثل او را بر جمیع سادات صحیح النسب
و علمای جمیل الحسب که بنابر ملاحظهٔ عظمت و شان و حالت مراسم احترام و تعظیم
بجای می آوردیم تقدیم داده با وجود لاف محبت و دوستداری که بخاندان سلطنت داشت
طاهرین میزد ذلت و خواری این فرقهٔ شریفه را عمداً تجویز مینمود و تربیت کردهٔ خود را
که مردود دلها و مطرود نظرها است برین طایفه که تربیت الهی دارند میفرمود و گران
ترجیح داده از ارواح مقدسهٔ این همه بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشت و او را
بمرتبه رسانیده بود که سواره پیش ما آمده مصافحه مینمود و نوکران فرود خود را که
حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب سلطانی و خانی و علم و نقاره و جاگیرهای
معمور و ولایتهای پر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت
جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت و استحقاق ایشان بهمه کس روشن است
از کمال بی اعتدالی بنان محتاج ساخته بود و قصد خون و ناموس همه آنها
داشت و از ملازمان و خدمتکاران بابری که سالها با میدواری خدمت کرده مستعد
عنایت و رعایت شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه وجه معیشتی داشته
باشند و جمعی که در شکارها و سواریها در ملازمت میگشتند و خود را بهزار محنت
و مشقت قرار بخدمت داده بودند در هر چند روز بستمها ساخته بخون آنها
تشنه بوده انواع بی اعتدالی و بی اندامی مینمود و اگر از نوکران او بهمه گونه کمال

چون

مثل دزدی و راهزنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می آمد بواسطهٔ میل و مداهنه
همه را در مسکت میگذرانید و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزی واقع میشد اگسی
بهتان میکرد و در قتل و حبس و تاراج ایشان تاخیر نمینمود و تا خبر شدن انواع
جفا و بی آبروئی میرسانید و بعضی از کمال دیانت و لیاقت خود را بجلوت اد
قرار داده بودند و خوشامد میگفتند مثل شاه قلی نارنجی و محمد طاهر بی اندامیها
کرده فرمان نشنید و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان
بریدن بلکه کشتن شده بود او شنیده تغافل نمود و لنگ یساربان در پیش
جمعی بحضور او آنچنان لفظ درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست بود و لیکن او را
خود میداند که در میان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته بپایهٔ خدمتی
و اصالتی و حالتی بهمین نسبت که داماد اوست آورده بر جمیع امرای عظام که از اینها
حتی بر سید علی میرزا که بعلو سیادت و انتساب سلطنت ممتاز بود تقدیم داد
و حسین قلی را که تا غایت بمرغی بچه نزده بود در برابر اسکندر خان و عبدالله
خان و بهادر خان رعایت نمود و جاگیرهای آباد این داد و خوانین عظام را
بجاگیرهای ویران خورسند ساخته و در اکثر اوقات در مجالس اگر از و چندین
امور سر بر میزد که باعث رنجش و آزار خاطر فیض مآثر ما میشد چون خاطر
فیض مآثر ما میشد چون خاطر او پیش ما عزیز بود و او را دولتخواه بیغش
این دودمان میدانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال
و کردار ناهموار او را عین خیرخواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده
و دانسته بکرم عمیم در میگذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او بسخن
همین جماعهٔ باغیه قصد دارد که معدودی چند که با همراه بودند جدا ساخته
ما را تنها گذارد بملاحظهٔ دفع این شرارت از دار الخلافه آگره متوجه دار الملک
دهلی شدیم و باو نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض اقدس
رسیده که بخاطر اشرف قرار نمی یابد که او درین اوقات ملازمت تواند نمود اگر چه
از و آزار بسیار یافته ایم اما منظور نهاد ... خان خانان میدانیم و بجهت تسلی او
سوگندهای مغلظه یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس او نداریم و چون بنخشیت

مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود بجهت مزید احتیاط سامان یورش پنجاب فرمودند
چون از کمال دوربینی داعیهٔ یورش نصرت پیوند که مکنون ضمیر الهام اندیش بود
وجهت همت علیا شده بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبدالمجید را
که بشرف دیوانی سرکار اعلی سربلند بود پایهٔ اعتبار افزوده بخطاب آصفخانی
سرافراز ساختند و حکومت دارالملک دهلی را ضمیمهٔ منصب گرامی فرموده گوش
هوش خواجه را بنصایح پادشاهانه که مشتمل بر صلاح حال و مصالح ملک تواند بود
باز کردند و فرمودند که مغرور جاه خود نشوی و پاس نعمت رسیدگی را پیوسته
داشته سربلندی خود را در فروتنی خود منحصر دانی و مزد خدمت را عنایت و
ترحم ما دانسته چشم و دل و زبان را از مال مردم کوتاه داری خواجه پذیرای
نصایح ارجمند شده پیشانی سعادت خود را بسجدهٔ آستان نورانی ساخت
و دل در خدمت بست و با این اخلاص عقیدت سرگرم کار شد و چون شورش
نی بیرامخان در میان آمد بنابر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بگرفتن حسین قلی
بیک صادر شده چندروزی او را با ادهمخان سپردند و از کمال مرحمت الهی که
که حال او مخصوص بود با ادهمخان فرمودند که اگر گزندی بحسین قلی بیک خواهد رسید
بازخواست از تو خواهد بود و بتاریخ سی و یکم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه
بیستم ذی قعده خاطر مقدس از مهمات ضروری جمع فرموده از دارالملک دهلی
متوجه دفع این فتنه شدند و چون بمقتضای نیت حق بمجرد توجه کارهای شگرف
کار اندیشان روزگار نگذرد نیستی می باید هرگاه خود بنفس نفیس متوجه شوند
پیداست که حال چون خواهد بود و مصداق این مقال آنکه تا زکی فرستادهای
اخلاص مند که رخصت یافته متوجه خدمت شده بودند بهیچ امر دیگر که لوازم
واقعه طلبان کهنه عمل باشد نپرداختند و تا پرگنهٔ دلدار از نواحی پرگنهٔ
جالندر که میان دریای ستلج و بیاه است پای همت در رکاب داشته عنان
سرعت باز نکشیدند و در قابر کوناچور که از متعلقات دکدار است سر راه
بیرامخان را بستند بیرامخان در گردش جالندر اهتمام داشت که خبر آمدن
اتکه خان با عساکر اقبال شنید از غروری که داشت اتکه خان را در نظر نیاورده

کرم

کرم بیکار شد و از روی پندار و نخوت مردم خود را دو فوج ساخته ولی بیک
و شاهقلی خان محرم و برادران ولی بیک و اسمعیل قلی خان و حسین خان
و یعقوب سلطان و سبزعلی و گروهی از مقهوران را مقدمه ساخته فوجی دیگر را
بسرکردگی خویش ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و
ازینجانب شمس الدین محمد خان به پشت گرمی اقبال روزافزون شاهنشاهی
صفوف نبرد را بمردان کار و بهادران کارزار بیاراست و دلاوران
جنگجو و پردلان پرخاشجو دلداری داده روان شد قول باخلاص اهتمام
او رونق یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسمخان نیشابوری استحکام
گرفت و جوانغار بشهامت مهدی قاسمخان انتظام پذیرفت و علی
قلی خان اندرابی و قیا خان صاحب حسن و بعضی از کار طلبان عقیدت
کیش هراول بوده صف آرای این معرکه شگرف گشتند و فرخ خان با
برخی از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و یوسف محمد خان کوکلتاش
با جوقی از مبارزان میان قول و التمش ایستاد چون اتکه خان از مردم
همراه خاطر جمع نداشت سوگند و پیمان در میان آورده پیشتر از
شروع پیکار بنوعی دلجمعی بهم رسانید با بیرامخان اگرچه مردم بسیار همراه
نبود اما از روی کیفیت افزونی داشت و نیز اعتماد بیشتر برین لشکر
پادشاهی بود که اکثری از بدنهادی و بددلی و دوزبانی نوشتها
میفرستادند و چون این دو لشکر در موضع گوناچور مذکور در اواسط شهریور
ماه الهی موافق اوایل ذی الحجه بهم نزدیک رسید کوششهای دلیرانه
از جانبین بتقدیم رسید اگرچه در اول کارزار فوجی از پیش غنیم فتح
روی بهزیمت آورده که اکثر فوجهای لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت
اتکه خان با بسیاری از فوج خود و یوسف محمد خان با معدودی در میدان
نبرد ایستاده از نفاق و بددلی مردم حیرت افزای بوده مستمد از همت باطن
اقدس شاهنشاهی میبودند درین هنگام که مردم بیرامخان اکثر مردم را
برداشته تعاقب نموده اند و بیرامخان با فوج خود بخیال نصرت بجبر گذران

می آید فوج اکرم خان که در پناه پشته ایستاده بود پیدا میشود و پیر امخان با فوج خود
بخیال نصرت بمدافعت پیش می آید اول فیلان را که سرکرده آن فیل تخته دار
بود میراند و خود از عقب آن روان میشود تا نگاه اقبال پادشاهی تایید
آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد کشود و میان این دو فوج شالی پایه بود
فیلان مذکور دران جمجمی در آیند و بجود در می مانند و مبارزان لشکر
نصرت قرین به تیر زدن فیلبانان متوجه میشوند و بمحض امدادات غیبی تیر بر
بیغلبانان آن سرکرده فیلبانان میرسد و آواز کردن فیل آن بزان میشود
پیر امخان چون می بیند که حال فیلان که اعتضاد او بودند چنین شد اراده
میکند که از عقب فیلان بر آمده شالی پایه را دست راست داده از جای
خشکی بیاید و بتازد و اکرم خان از دوربینی و پردلی داعیه پیر امخان دانسته
در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیمت او خود بتازد یوسف محمد خان
گفت که اکثر مردم خاک پی آموسی بر فرق روزگار خود بیخته رفته اند
چه وقت تاختن است اکرم خان جواب داد که اگر مردم کمند اما اقبال روز
افزون شاهنشاهی بجانب ماست و نیز ما را راه گریز نیست امروز روز
جان فشانی نیست یا جان ستانی یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران
یکتا دل پیش ساخته خود با دیگر دلاوران بکمجبت اماده بنرد شد
در زمانی که پیر امخان منحرف شده بود که آن خواهش مذکور را بعمل آورد
این ناموس طلبان بنرد دست تیغ انتقام از نیام همت آخته بر فوج
پیر امخان تاختند مردمی که همراه پیر امخان بودند این انحراف را فرار
اندیشیده برهم خوردند پیر امخان ناچار برگشت و خجلت زده ادبار
دنبال پیدا ازدی با وجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و دل پای دادن چنان
چیش نصرت که طراز فتوحات تواند بود روی داد و هر کدام از مخالفان
تیره بخت چه آنانکه بتعاقب گریختها شتافته بودند و چه جمعی که همراه
پیر امخان دل بر پیکار بسته بجا بنی پراکنده شد دعاکر نصرت اعتصام
تعاقب لشکر ادبار نموده بسیاری را طعمه تیغ خون آشام ساخته و بعضی

زخمی

زخمی و نیم کشته بخاک و خون یکسان کرد تا دو کروه مجاهدان اقبال تعاقب این
گروه مخذول نموده و اسمعیل قلی خان را زنده گرفته آوردند و مقارن این
خبر رسید که ولی بیگ زخمی در نیشکر زاری مختفی است او را نیز دستان
هوشمند گرفتار ساختند و حسین خان بزخم تیر کور شد و یعقوب بیدانی
و احمد بیگ و بسی از اعیان مخالف گرفتار گشته مکافات شدند و غنیمت
وافر از آن بدست اولیای دولت قاهره افتاد و اکرم خان مرد دور
اندیشی بکار برده از پس رفته ها بسیار نشتافت و بمحض تاییدات غیبی
این چنین فتحی که عنوان فتوحات بود از کمین اقبال بظهور رسید حضرت
شاهنشاهی بعزم درست و رای راسخ و خاطر خورسند متوسل بدرگاه ایزدی
بود بباطن با خدا و بظاهر صید کنان و شکار افکنان نهضت میفرمودند
و در نواحی سهرند مبشر اقبال بشارت ظفر و فیروزی بمسامع علیه رسانیدند
و جهان بر هم خورده تازگی آرام یافت لوازم شکر و سپاسی بوقوع رسید
و مراسم نشاط و شادمانی بتقدیم پیوست مهام سلطنت انتظام تازه
یافت کوته حوصلها را فراخی مشرب پدید آمد ساده دلان هیچ مدان اسرار
دانش بدست افتاد دولت از دست مغروران حلامی شد پادشاه وقت
از ستم شریکی ناحق شناسان نجات یافت خردمندان را افزایش
دریافت نصیب گشت دولت روی نمود اقبال چهره گشاد عالم طراوت
تازه یافت زمین و زمان نضارت نو گرفت کور باطنان حسد پیشه در
مغاک خاکساری فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد جهان
پیر جوان شد انصاف بزاد معدلت آشکارا گشت یک پرده کار از جمال
جهان آرای خود خدیو زمان دور انداخت وندیدی ایدل که چه سان شد
کار بزرگان جهان و پایه بزرگی در چه مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد
اگر پرده چند ازین لطیفه از چهره مقصود بردارد و جلوه چند خاص نماید
چه کارها که نشود و چه اسرار که بظهور نیاید اما تا که رخصت اظهار ندارد
با نقار کی در نظر در بین او در نمی آید عزتها بدولت و اقبال شاهنشاه که جهانرا

چنین هذیانی کتر بدست افتاده محرر این دیباچه اقبال ابوالفضل نوشته معدود آورده معروض میدارد که اگر تعلقی نبودی بلباس نوکری بنداشتی حرفی چند از وراثت خود کهتی لیکن چون در ریسمان مخلوطم از ینکه کور باطنان ناتوان بین این حرف را از قسم خوشامد دانند پیشتر ازین حرف سرای نمیکنم و این اندیشه در فطرت خائن نیست چه آنجا ریسمان آلوده راه نمی یابد از طبیعت میگویم نه از فطرت کی گذارد اگر رشک روشنیت تا بگویم انجه گفتنیست چون عرصه سهرند مخیم سرادقات اقبال شد منعم خان که بموجب منشور دولت از کابل متوجه آستانبوس بود با دیگر امرا مثل معصوم خان فرنخودی و محمد قلی بیگ خان و قاسم خان میربحر و خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبد المنعم مشهور بخواجه پادشاه مریض و مولانا عبد الباقی صدر و ملا خواجه ندکرد پاینده محمد و شکوه و فریدون طغائی میرزا محمد حکیم و ابوالفتح پسر فضیل بیگ و میر محمد نیشابوری با جمعیت فراوان و سپاه بسیار بتاریخ بیست و هشتم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه بیست و سیم ذی الحجه بشرف بساط بوس سرافراز شدند و مشمول تربیت شاهنشاهی گردیده و بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خان خانانی خلعت افتخار در بر کرد و باقی امرا و سرداران هر یک فراخور مرتبه و مقدار خود بمراحم بیدریغ سربلند گشتند و در همین منزل اتکه شمس الدین محمد خان اتکه و سایر مخلصان نیکو خدمت که از فتح و ظفر مراجعت نموده بودند بزمین بوس اخلاص سرافراز گشته بتفقدات شاهنشاهی شرف امتیاز یافتند و جامه واقع جامهٔ قباچی بیرام خان را باتکه خان مرحمت فرمودند و خطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند و بید دولتی چند که در عرصه نبرد دستگیر قهرمان اقبال شده بودند چون ولی بیگ و پسرش اسمعیل قلی و حسین خان واحد بیگ ترکمان و دیگران از بخیه در پای و غل در گردن باغنایم فراوان بنظر اشرف در آورده و علمی که برای روضهٔ رضویهٔ مشهد اقدس مکلل بجواهر ترتیب داده توفیق بر فرستادن نیافته بود از بخیه بود و بوده آن علم سعادت از فواتح تفالات شاهنشاهی شمردند و محمد قاسمخان

نیشابوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبد القادر اخوند و جمعی دیگر را که خواهر پیشتر از جسر در طغیان بیرامخان رخصت مولتان کرده بودند و مولتان از محمد قلیخان برلاس تغییر بجاگیر این مردم مقرر شده بود درین هنگام که شمس الدین محمد خان اتکه متوجه استلام عتبهٔ عالی شد بموجب قرارداد آنجماعت را بمولتان فرستادند و دیگران همچنان در بند بودند تا بهنگامی که بوسایل مقربان بساط عزت نجات یافتند و دیگر باره بتقدیم آثر عبودیت و اخلاص بدرجات ترقی تصاعد نمودند چنانچه خصوصیات احوال هر یکی بجای خود گذارش خواهد یافت سبحان الله هر که بدخواه تر بود و فتنه انگیزتر نمازدست قدرت چده چده بسیاست رسانید علی الخصوص ولی بیگ که سرمایهٔ فساد و فتنه بود چنین سزا یافت که باعث افزونی عقیدهٔ راست بینان درست کردار شد بهادر خان از بخت برگشتگی آنچه سرمایهٔ هدایت و سعادت باشد موجب مزید غوایت و گمراهی او شد و چون سر بیمغز ولی بیگ اتواجی برکند انداده که جاگیر او بود رساند ف درونی و بد دلی باطنی آن کافر نعمت بظاهر آمدن تواچی را بشهادت رسانید و از آن بد دلت چنین حرکتی ناشایسته بظهور آمد روزی چند همرهان مهر کزین او را بدیوانگی رهنمون شدند حاشا دیوانگی اصلی آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت پس همانا او را از دیوانگی بهوشیاری آورده چاره کار او ساختند و اولیای دولت را که پیشانیه مداهنه و مسابله بودند اینچنین معامله ناحق شناسانه پوشانیدند اگر چه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم دولتخواهی می اندیشند اما در دیدهٔ تحقیق این قسم اعمال از نادولتخواهی عظیمت چنانچه باندک تأمل معاملهٔ فهمان مخلصانه سر این کار بظهور می پیوندد

موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال چون موهبتی عظیم روی داد و استیصال بیرامخان متیقن شد و اتکه خان بشرف بساط بوس عزت استسعاد یافت رای جهان آرا اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته بر سبیل

نشاط شکار متوجه لاهور شوند که هم شکار دلخواه صورت می‌یابد و هم شهر لاهور
مجدداً بمقدم گرامی آنحضرت رونق و بهای پذیرد بنابرین اندیشه صواب
عساکر فیروزی مآثر را بسرکردگی منعمخان در آنجا گذاشته نهضت عالی
فرمودند و بتاریخ چهارم مهر ماه الهی موافق سه‌شنبه بیست و ششم ذی‌الحجه
نهصد و شصت و هفت در دارالملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه
خان بشرایف ضیافت و جلایل جشن پرداخته بزم آرای سلطنت گشت
و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عواطف خسروانی پایه قدر و اعتبار او را
افزوده بمرتبه تقرب و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصه پنجاب باو
و برادران مرحمت شد و درین ایام که عرصه لاهور مخیم اقبال بود خان
اعظم را عارضه روی داد عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشته
و گیتی خدیو بتأیید اقبال متوجه لشکری که بسرکردگی منعمخان گذاشته بودند
شدند نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بصوب کوه سوالک
و اتمام کار بیرامخان چون بیقین پیوست که بیرامخان پیش ازین کس در
تلواره که درمیان کوه سوالک جای مستحکم است پناه جسته در آن جبال
متحصن است بنابران خدیو صورت و معنی بیستم مهر ماه الهی موافق
شنبه دهم محرم سال نهصد و شصت و هشت هلالی بتأیید توفیق ایزدی
متوجه آنصوب شدند که بی مداخله مکر و تزویر ارباب غرض آن مهم بانجام رسد
و جهان بمیامن دولت ابدپیوند آسودگی یابد اردوی معلی در ماچیواره
اشغال موکب عالی مسیر که گیتی خدیو با عزیمت [illegible] اساس کوچ بر کوچ سایه
عاطفت بر انداختند و انداخت منعمخان سایر بزرگان لشکر اقبال مراسم
استقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند و از آنجا بتأیید
توفیق ایزدی متوجه انجام مقصود شد و در اثنای راه میر منشی خواجه
سلطانعلی که در قضیه تردی بیگخان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده
بودند بشرف آستانبوس استسعاد یافتند و چون حوالی سوالک مقر
رایات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال

بیش

پیش دستی نموده بی تحاشی تنگنای کوهستان در آمدند و داد دستبرد دادند
و بسیاری از جنود نموده و روسای ایشان از زایان و راجهای کوهی علم
مدافعه برافراختند میان این مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم شد
و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر
منصور سعادت شهادت دریافت و بتأیید الهی شکست بر راجها افتاد
تقدم اوبار راه فرار پیش گرفتند و بسیاری ازین سیاه بختان کوه نشین
علف تیغ عساکر اقبال گشتند و چون طنطنه ورود رایات ظفر آیات
بنواحی کوهستان به بیرامخان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انفعال در
گریبان خجالت و ندامت برده و جمال خان نام غلام معتمد خود را بالتماس
عفو تقصیرات و صفح جرایم خود فرستاده بزبان عذرخواهی در آمد که از
وقوع بعض امور که بطریق اضطرار نه بر سبیل اختیار بوقوع آمد عرق انفعال
بر جبین و روی ندامت بر زمین دارم و اگر بندهای اقبال طراز بعفو
پاک فرمایند و این افتاده راه عجز را از خاک بردارند تارک نیاز منت
و خاک آن آستان جمال خان ببارگاه شاهنشاهی رسیده عریضه او را
گذرانید و بزبان نیز خلاصه مقصد را معروض داشت حضرت شاهنشاهی
بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص شکرانه چنین موهبتی عظمی عذر
نامسموع او را اصغا فرمودند و از آنجا که فطرت عالی از عفو التذاذ
می‌یابد گشاده پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرایم او رقم عفو کشیدند
برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطانپوری را با چندی از مقربان
بساط اقبال مصحوب جمال خان فرستادند که خاطر بیرامخان را بنوید
عفو و مژده التفات مقرون ساخته بعتبه بوسی آورند فرستادها
شرایط موعظه بجای آوردند لیکن تسلی بیرامخان نشده گفت که من از کرده
خود خجل زده و سرافکنده‌ام مستوجب هرگونه سیاست گشته‌ام [illegible] مکارم
اخلاق و جلایل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان خنجی
و سایر اولیای دولت قاهره هراسانم اگر منعمخان آمده تسلی من نماید

و پیمان درست و عهد موکد در میان آرد بوسیلهٔ او میتوانم از عصیان نفی برآمده
سجدهٔ آستان اقبال نمایم و رخصت حاصل کرده بقیهٔ عمر در آنکه شرایط گذرانم
و بدست آویز تضرع و تخشع در تدارک و تلافی جرایم و آثام خود بکوشم چون
بحر احسان در جوش بود این ملتمس او نیز مقبول موصول شد رایات اقبال در
در حدود قصبهٔ حاجی پور که نزدیک دامنهٔ کوه مذکوره در میان آب شتلج
و بیاه است نزول اجلال داشت که منعمخان و خواجه جهان و اشرف خان
و حاجی خان سیستانی را فرستادند که خاطر بیرامخانرا بمواعید عنایات و
مواثیق التفات مطمین ساخته بملازمت عالی آورند فرستادها چندی در آن
تنگنای وحشت که پناه برده بود در فتنه هجوم زمینداران شده بود و بجهتی
که در میان زمینداران ممالک هندوستان مقررات گشته شدن را قرار
داده ایستاده بودند فرستادها مضایق را طی کرده در قلعه که بیرامخان بود
رفتند چون نظر بیرامخان بر منعمخان افتاد دلش بحال آمد و دانست که آنچه
از زبان حضرت شاهنشاهی میرسانیدند بیان واقع بوده است از روی
امیدواری پیشتر آمده دریافت و از فرط خجالت رقت نمود منعمخان بمواثیق
و ایمان استمالت نموده بیرامخانرا متوجه عتبهٔ عالی ساخت بابای زنبور و شاه قلی
محرم دست در دامن بیرامخان آویخته بنیاد گریه و زاری کردند که عذر
زینهار شما نزد و بید منعمخان و سایر فرستادها هرچند دلاسا نمودند سودمند
نیامد همانا که این اندیشه از خود بود و لهذا چون منعمخان گفت که شما
امشب در همین جا بوده منتظر ما باشید و بعد از آنکه خاطر شما جمع گردد
متوجه ملازمت خواهید شد این هراسندها بیرامخانرا گذاشته و از
همراهی تخلف نموده ماندند بیرامخان متوجه عتبهٔ اقبال شد لشکر پادشاهی
که در حدود آن کوه مستعد بوده استقبال میبردند و اقوام طلبان حرفها
میگفتند که این اعزه پیدا شدند و غوغا از لشکر پادشاهی بر خاست و خوشحالی
روی نموده فتنه اندوزانرا روز ادبار آمده روی سیاه گشت و از اغا روی
درگاه معلی آورده در آنجا همه آگاهی مواثق محرم بهد و شقت و بخت زد باک در

گردن انداخته

گردن انداخته سجدهٔ ندامت و خجالت بجای آورده و سر خاکساری در پای فلک
سمای حضرت شاهنشاهی نهاده چه از سر درد و چه از سر شرم گریه و چه از شوق
بهای های گریست حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس
سر بیرامخانرا از زمین عجز برداشته در آغوش مکرمت گرفتند و فوطه از گردن او
برداشته در آغوشش مکرمت گرفته اشک ندامت و گرد خجالت از چهره او پاک
ساختند و بزبان عذر پذیر پرسش احوال فرموده بقانونی که در ایام وکالت
جای بیرامخان بر دست راست معین بود بهمان قانون در نشستن بجانب
راست اشارت فرمودند و منعمخانرا در پهلوی بیرامخان حکم فرمودند
دیگر امرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازهٔ قدر منزلت مقام گرفتند
و بزبان مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب
و غبار خجالت از صفحه پیشانی بکلی زایل گشت   اگر گناه بخشند بطری
همت آنگاه از بارگاه مقدس برخاسته خلعت فاخره که در برکرامت بود
داشتند به بیرامخان التفات فرمودند و از روی خشنودی باطن اقدس او را
رخصت سفر حجاز دادند و بمقتضای پاس قواعد حزم و دوراندیشی که اساس
سرکار خاصه دارالملک سلطنت بر آنست ترسون محمد خان و حاجی محمد خان
سیستانی را همراه دادند که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از مسالک
مخوفه بسلامت گذرانند ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی از حدود
ناگور مراجعت نمودند و در یکی از روزها بیرامخان زبان طعن کشاده بحاجی محمد
خان سیستانی گفته باشد که مرا از مخالفت هیچکس گوفت نکرد که از تو این هم
حقوق قدیم را فراموش کردی حاجی محمد خان در جواب گفته که شما با وجود
آن همه دعوی اخلاص و فدوی تربیت حضرت جهانبانی جنت آشیانی و انهم
مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی نفی نموده شمشیر کشیدید در روی ولی
آنچه روی داد اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد وجه کرده باشم
بیرامخان شرمنده شده هیچ سخن نگفت و از ثقات شنیدم که بیرامخان
شرمنده بوسته از این سخن اظهار دردمندی کردی عبدالحمد که جوهر بزرگ

نهادی و عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی خاطرنشان جمهور عالمیان گشت
و این ساده مرد مغرور شجاعت و کاردانی از خواب غفلت بیدار گشته از
گرداب بغی برآمد هم کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت و هم بازار رضا اندوزان
کساد گرفت هم زمانه را رونق بدید و هم زمانیان را مسرت روی داد و عریضه
از خان اعظم اتکه خان بنظر در آمد چون خبر از بعضی سوانح میداد بجنس آن را
درین اقبالنامه در آورد تا سرمایه عبرت اهل هوش شود عرضداشت کمترین
بندگان دولتخواه شمس الدین محمد اتکه بعد از دعا و بندگی بدرگاه عرض میرساند
که چون این دولتخواه در دهلی بشرف آستانبوسی رسید و بندگان عنایت
و التفات بیدریغ پادشاهی را در باره این دولتخواه در دهلی بشرف آستان
بوسی رسید و بندگان عنایت و التفات بیدریغ پادشاهی را در باره
مبذول داشته بعلم و نقاره و تمن توق بیرامخان و سرافرازی خدمت تقدیم
رساند که هیچ یک از دولتخواهان را در رعایت بنده سخنی نباشد و خبر رسید که
حرام خواران و فتنه جویان بخطا و خبر بیرامخان را در نواحی فیروزپور آورده اند
حکم شد که ارکان دولت جمع شده در آنچه صلاح دولت باشد مصلحت داده
بعرض رسانند دران مجلس کتابت بیرامخان که بدرویش محمد خان فرستاده
بود رسید در کتابت مذکور بود که من غلام و بنده آنحضرتم اما میخواهم که انتقام
خود را از وکلای آنحضرت بگیرم هر یک از دولتخواهان آنچه در مجلس بخاطر میرسید
جهت دفع بیرامخان میگفتند چون درانروز اسباب حشمت خان مذکور باین
دولتخواه عنایت شده بود بخود قرار داد که مصدر خدمت لایق گردد در مجلس
بحضور ارکان دولت که خورد و کلان حاضر بودند درازنفسی و فضولی کرده داد
طلبید که مهم بیرامخان بعون عنایت الهی و توجه عالی پادشاهی بنوعی
رسید که هرجا که اخور دیار و برد شود اگر پای کم آرد از کمتران و نوحه گر کمتر
باشد ارکان دولت فرمودند که دفع بیرامخان مهم کلانیست مادام که بندگان
حضرت خود بدولت متوجه نشوند صورت گرفتن آن محال است چون ارکان
دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده بران درازنفسی نکرده دبنجا دیم عرض نمود

که محمد

که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب مولتان و لاهور متوجه اند
میتوانند بود که بنده هم در ملازمت شما دیم بطریق قراولی پیشتر رود و هر
چیزی که ظهور یابد بجانب مولتان و لاهور متوجه اند میتوانند بود که بنده
هم در ملازمت شما دیم بطریق قراولی پیشتر رود و هر چیزی که ظهور یابد
روز بروز عرضداشت نماید واجب العرض بنده دولتخواه درجه قبول یافت حکم
شد که باتفاق امرای عظام متوجه بیرامخان شود و نیز حکم شد که هزار کس
کومک نویسند از ملازمت رخصت یافته چهار پنج روز در نواحی رهتک و پرگنه
مهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون کیفیت را بنجا دیم عرضه
داشت نمود از جمله هزار کس کومک پانزده کس فرستادند چون اکثر از کهنه
سواران درمیان بودند از انجا که خیالات سپاهگری هر یکی را اندیشه
نیز بخاطر میرسید چون آب و لای موسم باران نیز درمیان بود چند روز در
رهتک توقف شد و مردم والده را واسطه ساخته صد هزار حکایت بعرض
رسانیدند که اینکه هر روز دو کروه کوچ کرده از ترس پیش نمیرود دوازده
او کار نمی آید جاگیر و علوفه او را تغیر باید داد والده بسخن مردم عمل نمود
ملاحظه خاطر و حق خدمت چند ساله منظور نداشته هر خبر میگفته بعرض
رسانیدند چنانچه بحضرت والحضرت فرزند عزیز محمد کنایه و سخن مردم را
تاب نیاورده باین دولتخواه نوشت که ای داور سخنان مردم ما را هلاک
کرد هرچه نصیب شما بوده باشد همان خواهد شد بهرحال بتعجیل متوجه دفع
بیرامخان شوید این دولتخواه دانست که غرض چیست توکل بعون عنایت
الهی و تکیه بر دولت پادشاهی سرافرازی یافته نمودند دولتخواهان که در
جنگ بودند یک کس را پرسیده نشد که جان محمد سلطان بهسودی را که ده
روز در قلعه جلندر بود سفارش نموده خطاب خانی گرفته و بغیر او نمرده چند
از نزد خود سرافرازی یافته بمزید عنایت و علوفه سرافراز شد چون بعد از هم
نوبت باین دولتخواه و فرزند محمد یوسف که درچنین معرکه کلانی شمشیر زده رسید
مهربانی که کرده اند آن بود که روز اول جنگ کرده اند که نام اتکه را در فرمان نوشتند

عالم پناها این دولتخواه از بسکه چشم امیدی دارد که این دولتخواه بر دولتخواهی آنحضرت
جان بر کف دست فرزند دوازده ساله خود را همراه داشته همراه پیراتخان ده
بیست از اقربای او و ملازمان و سلطانان در آمده شمشیر زدند هیچ یک از امرای
عظام از پرگنهٔ خود کمک ننمایند و مردم که همراه بودند آن نوع کارها که پیر
پیراتخان عرض کرده باشد اینچنین سلوک باین پیر غلام کنند و جماعت ترجان
پیراتخان که بجا سوی ملازمت حضرت گذاشته بود بدولت آنحضرت خطاب
یافته دو کرور سکه در علوفه پابند و یوسف محمد خان در برابر پیراتخان
و بهت خان و سلطانان او در آمده شمشیر رسانند و آنحضرت بخطاب خانی
اعظمی سرافراز ساختند یک کرور جلد و عنایت کردند مخادیم از انجمله چهل لک
فیروزی پور دادند عالم پناها همه مردم این دولتخواه عمریست با برادران و فرزندان
با امیدواری خدمت میکنند و الحال بدولت آنحضرت هر یک بخطاب خانی و سلطانی
سرافراز شده اند چون علم و نقاره و تومان توق پیراتخان را باین کمینه عنایت
فرمودند و بعد از فتح پیراتخان جامه و اتو و خلعت شاهی و اسباب حشمت را
عنایت کرد امیدوار است که منصب او نیز تعلق باین کمینه داشته باشد

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدار الخلافه اگره و ظل اقبال بدهلی انداختن و از انجا براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال فرمودن

چون حضرت شاهنشاهی بنیروی بخت
بلند از فروغ رای ممالک آرای یک پرده از روی کار خود برداشته انتظام
مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت والای خود ساختند کوته اندیشان تیره خاطر
رادکان بر هم خورده آمد هر یک شرمنده و سر افکنده بگوشه رفتند و تعالی
الهی خاطر مقدس ازین مهم فارغ شد بدولت و اقبال عنان موکب عالی بدار
الخلافه اگره منعطف فرمودند که در مراسم معدلت توجه افزوده عالم افسرده را
طراوتی تازه بخشیده اید و قوانین چند قرار داده شود که دستور العمل
ناظمان حال و آینده تواند شد و چون رایات اقبال بسهرند نزول اجلال فرمود
حکم اشرف بنفاذ پیوست که اردوی معلی را از راه راست بسمت دهلی روان

سازند و موکب عالی بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه شد و چون حصار
فیروزه مستقر رایات فیروزی آثار گشت چابک روان عرصه شکار
بعرض اقدس رسانیدند که درین نواحی چیتهای بودست که آنرا بزبان هندی
چیته میگویند و طریق صید کردن جانوران درنده بدیعترین فنون شکارست
بنابران ضمیر اقدس که نگارندهٔ سرای لطایف صوری و معنویست متوجه
تماشاگری این باط نشاط شد و حکم گیتی مطاع از نشاط گاه باطن تربیت
این کار شرف اصدار یافت فرمان بران خدمت در اندک فرصتی آلات
و ادوات آن سرانجام داده گوی چند که آنرا بزبان هندی اودی گویند بنظر
خاص کنند و چند قلاده چیته آنجا شکار کرده موکب اقبال بجانب دهلی
منصرف ساختند اگرچه در سرکار اعلی پیش ازین چیته بسیار جمع آمده بود
اما آنکه چیته را بحضور اقدس صید فرمودند درین مرتبه بود و بپانزدهم
آذر ماه الهی موافق چهارشنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت و
هشت بهالی دار الملک دهلی مستقر رایات دولت گشت و اردوی بزرگ
پیشتر آن صاحب ملک نزول سعادت فرموده سرمایهٔ آسایش جهانیان خلدی
بودند و از سوانح که درین ولا بظهور پیوست فرستادن جمعیت بسر
کردگی ابو الفتح برادر منعمخان بصوب کابل و شرح آن برسم اجمال آنست که درآن
هنگام که بفرمان شاهنشاهی منعمخان متوجه پایهٔ سریر اعلی شد کابل را بغنی
خان پسر خود سپرده او را بجای خود نصب کرده بود و تقویت و تمشیت مهمات او
حیدر محمد آخته بیگی را آنجا گذاشت که مساعد و معاون او بوده و مهمات
آنجا بود و انتظام دهد و از کوته حوصلگی طرفین و طفل مشربی جابینی ناسازگاری
روی آمد درینولا که موکب عالی بدهلی نزول اجلال فرموده عرضداشت غنی خان
بدرگاه گیتی پناه آمده نارضائی چند حیدر محمد آخته بیگی بظهور پیوست نابرآن
باستصواب منعمخان حیدر محمد را منشور طلب صادر شد و جهت کومک
غنی خان و اعانت او شکون بسر قراجه و درویش محمد ذخواجه و دستو خواجگی
محمد حسین برادر محمد قاسمخان و جمعی کثیر را بسر کردگی ابو الفتح برادر زادهٔ منعمخان

در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم لبیار باشد و هرگاه در بدخشان
از دو کس پیش نیست یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابراهیم و در لشکر
غنیم پیر محمد خان و چندین سلاطین زادان و دیگر صاحب نیت که پرورش این
لشکر شود و هرچند حساب دانان سخنان موجه گفته چون مدهوش باده پندار
بودند گوش هوش در نرفت بلکه مزید رعونت گشته در رفتن اهتمام بیشتر
کردند و حقیقت معامله آنست که کار پردازان ابداع میخواستند که سزای اعمال
ناشایسته اینها که نسبت حضرت شاهنشاهی بظهور آورده بودند برهند
تا آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در کوه هلاکت انداختند و چون
خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید در ساعت کس بطلب کومک خود
روان کرد و هم ایلچی معامله دان پیش میرزایان فرستاده دم مصالحت زد و مقرر
ساخت که خلم دایبک ازبک پیر محمد خان بمیرزایان گذارد و میرزایان میرزا بیک
برلاس را که از معتبران قدیم بود برسالت فرستادند که اگر خلم دایبک
پیر محمد خان بدهد و اساس صلح بر اصل نهد قطع خصومت نموده اید و الا خود چون
از ولایت بدخشان برآمده قرار داده اند که بر سر بلخ رفتن بدو وجه مناسب نیست
یکی آنکه ایلچی فرستاده ایم و دیگر آنکه او تاق بلخ را که بالا رویه او یکجانب خراسان
رفته بخود همراه سازیم و بدست خود در آوریم آن زمان کار بلخ بآسانی صورت
خواهد گرفت و اگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها
از اطراف فراهم خواهد آورد و آخر بدین دامنه کوه گرفته لبی گذاشته و بهو
چسنن طاهر خراسان رویه راه رفته او تاق صحرانشین آنجا ذود را بدست
آوردند درین اثنا خبر رسید که میرزا ایبک کشته شد و پیر محمد خان لشکر
فراهم آورده اراده نبرد دست و شرح این قضیه آنست که میرزایان سایان
رویه قریب بجول نزدیک کوهستان چاریک که نزدیک است از چشمه گاه زان
گذشته پیش رفته بودند و هنوز عزیمت پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا
بیک از منزل پیر محمد خان بهانه سازی کوچ کرده برآمده بود که باشارت
پیر محمد خان حمزه و شمشیر کشیده کردن او میزند که ما چه زبونی داریم که ولایت

خود میداده باشیم و همگی مقصود پیر محمد خان از حرف مصالحت روز گذرانی
خود و فراهم آوردن جمعیت بوده و اکنون که کومک رسید چنین براهزنی
سر راه میرزایان گرفتند چون میرزایان این خبر می شنوند هنگامه گشتن در میان
می آید مردم کار دیده میگویند که مناسب آنست که ادب شده با یلغار با
میر روزه داد فرود آییم او زنگ عقب می ماند اگر جنگ شود هم خوب است
و روبرو رفتن مناسب نمی نماید میرزایان قبول این رای نکرده روبرو
آمدند او زنگ باستعداد تمام کنار چشمه گازران که تاریخ افتاده است فرود آمده
پیش خود را خندقها بریده و دیوارها کرده به بند و پیچی و تیرانداز محکم کرده
آماده جنگ میشوند میرزایان بسرعت فوج راست کرده غافل از این احکام
میرزا سلیمان از پایان رویه این آب و میرزا ابراهیم از بالا رو به نزدیک
لب چشمه میرسند میرزا سلیمان بغنیم رسیده کاری نمی سازد چون جای کالب تنگ است
بر میگردد و ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسان و آنجا ده رفتن این نظر
گرفتاری چه نتیجه دهد باز برگشته با تمام تمام از جر پیش برآمده از راه غنیم
گذشته بجانب دشت چول که بدخشان رویه است روانه میشود و مردم
بسیار ضایع میشوند و میرزا ابراهیم نزدیک بچشمه رسیده میتازد المکاری
نمیتواند ساخت عنان گرفته می ایستد و به تیر و تفنگ بسیاری از مردم او هم
ضایع میشوند محمد قلی شغالی تاخته میرسد که چه وقت ایستادنست بیرون شما
برآمده رفت میرزا از مردم خود میرسد که اکنون مصلحت چیست جمعی از
بهادران میگویند که برآمدن بس دشوار است مناسب آنست که هم اینجا جنگ
کنیم تا هرچه پیش آید محمد قلی درشتی میکند و میگوید که مقرر سپاهیان که گفر
سپاهی از غنیم بقدر کامی جدا شود و دیگر بدست آمدن او دشوار است برای
چه لی تقریب میرزا را در هلاکت می اندازید بعد از گفتگوی بسیار میرزا
از آنجا برآمده مراجعت مینماید و در ولایت غنیم می افتد مردم را از خود جدا
میسازد و سر و ریش تراشیده با معدودی راه پیش میگیرد که شاید بدین طریق
بدر تواند رفت چول بدری را میرود اسبان از راه میمانند پیاده شده و روز دیگر

قطع مسافت مینمایند و باز اسبی بهم رسانده بموضعی میرسد که فکر جو زدنی کنند درین
اثنا برادر کل کافر میرزا را می شناسد و با تعاق مردم ده مقید ساخته پیش محمد
میرد و چند روز مقید میدارد و سخن انکه خلاص میسازم جنایت ما و الیهم بمنافت
طبیعت پیش میرزا ابابکر می آید پیر محمد خان متوهم گشته در کشتن استعجال می
نمایند تاریخ این قضیه کوراک کشته یافته اند کوراک کشته نام علادی بود میرزا
سلیمان کو نخل امید پدر تاریخ یافته بود و پیشتر ازین قضیه پدر و میرزا ابراهیم
قصیده گفته که مطلعش اینست رقم خاک حسرت چون لاله داغ بر دل آرم بحشر
بیرون با داغ دل هر انکه [illegible] و از غرایب انکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطه
خوابی کرده بود پیوسته مترصد گزندی بوده در امید و بیم می بود و صورت آن
واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شبی بملازمت حضرت جهانبانی جنت
آشیانی رسیدم و آن حسن منظر را مطالعه کردم در حیرت شده مستغرق ان
ذات زدی شدم گاهی ارزوی آن صورت بخاطر میرسید شبی در عالم مثال که تابع عالم
خیال است دیدم خود را بان صورت یافته شگفتگی میکنم چون دست بر روی و محاسن
خود می برم همه را بوسیده می یابم که از هم میریخت تا انکه در اندک فرصتی همه
محاسن و ابرو و مژه ریخته درین غم بیدار شدم و اندوه آن از خاطر نمیرود
همانا که گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون ازان جرها میکرد [illegible] قرا
بهادر خویش میرزا حیدر که عارف آنجه دست لشکری آراسته متوجه تسخیر کشمیر
گردید جمعی کثیر بکومک او نامزد شدند درین هنگام غازیخان پسر کاجی چک حاکم
[illegible] ردای کشمیر بود که بعد از پدر بریاست کشمیر رسیده و تحقیق آنست که پسر حسن
چک برادر کاجی چک است چون بنا بر حسن چک پسر شد کاجی چک از طغیان ازد
فرط بهوا و هوس بار از جهت انتظام دنیا زن حامله او را بعقد خود در آورده
بعد از دو سه ماه از انعقاد غازیخان متولد شد الحقه قرا بهادر چون کاردان
و کار طلب بود پس از کشت طویل متوجه این خدمت شده در شدت سرما بحوالی
رسید و نصرت خان و فتح چک برادرزاده دولت چک و لوهر چک و انکر چک و بهی رینا برادر
عیدی رینا و یوسف چک پسر ایکی چک و خواجه حاجی آمده ملحق شدند چون حال

این

این لشکر را منتظم دیدند بنصرتخان و فتح چک و لوهر چک و انکر چک بطرف کشمیر کشیدند
و بجهت آمدن کومک در موضع لالی که نزدیک بهیر بوقفه افتاد و چون تیر ان
لشکر که منعقد بودند دیرتر رسیدند در آمدن بکشمیر ازین قسم غفلت کرده
آهستگی و گرانپائی میسر شود چه سالک ان ملک از ان قبیلت که اگر چند
روز پیشتر از در آمدن بیگانه والی آنجا واقف شده تنگیهای او بگیرد
و اگرچه لشکری از هزاران رستم آراسته باشد گرفتن آن مشکل بلکه
محال خواهد بود غازیخان که آمدن لشکر شنید و چند ماه برین گذشت
آنچنان طرق و مضایق را استحکام داد که مزیدی بران متصور نباشد
و پیادهای خود را از گریوهای مستحکم پیشتر فرستاد و میرزا قرا بهادر
در روز یکشنبه اجوری بعد از مقابله و محاربه چند روز شکست یافته بر
گشت تنها استیلا و استحکام کشمیریان این کار نکرده موسم تب لرزه
و آغاز باران و نارسیدن کومک عمده اسباب این شکست شده در بیرون
خنک عنب در پیوست از یکطرف بندوقچیان و از یکطرف تیراندازان
دستبرد مینمودند و مردم پادشاه اگرچه کم بودند اما بجنود تائید آسمانی
پیشی کرده داد مردانگی دادند کوچک بهادر نام رستم ولی از ینجانب
تردهای نمایان که کارنامه دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر چون
امری مقدر بود و کارفرمایان کارگاه اقبال فتح این ملک دلکشا موقوف
بزمان دیگر داشته بودند که پادشاه جهان پرور پرده از جمال عالم
آرای خود برداشته انتظام مهمات را بی شرکت ارباب طمع و
عناد نماید درین هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانچه باید فراهم نیامد
قرا بهادر در لوازم اهتمام بجای آورده از روی اضطرار بقلعه [illegible]
نزدیک اجوری در آمد و کوچک بهادر را تیری رسید او را زخمی گرفته
پیش غازیخان بردند چون رستمی او مشاهده کشمیریان شده بود غازیخان
او را استمالت کرده بارباب علاج سپرد و علاج سودمند نیامد و بی علاج راه
نیستی پیش گرفت و روز دیگر قرا بهادر در قلعه بهیر آمده بنوشهر رسیده و درین

ایام دولت افزا حضرت شاهنشاهی بتقضای صلاح وقت بدارائی که در
لباس بی توجهی از شغل سلطنت مشغول سپاس جلایل نعم الهی بودند گرد ور
برون تا آثار اقبال و میامن دولت بظهور می آید چه هر طرف کشایش تیک
میشد و نوید فتوحات میرسید و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص
فوج فوج بهم میرسیدند دولت در افزایش و بخت در آرایش و عقل در
بینی و مردم در عقیده گزینی استماع امثال این امور که قراینها و رد را
چنین روی نماید و ران بزم مقدس چه مایه دلکشته باشد و در ان حرم معلی
چه غبار کرند انگیزد و از سوانح انکه خبر درگذشتن پیر امخان
بمسامع اقبال رسید چون ذات مقدس منبع فتوت و مردمیت وجود
این سرگذشتها که اندکی از بسیار گذارش یافت از ظهور سانحه عبرت
بخش تاسف فرمودند نمیدانم که این چه واقعه با داش اعمال گذشته
اوست یا هنوز باطن او غبار آلود اندیشهای تباه بود و بادهای او باعث
موت یا انکه نیک مرد را عنایت ایزدی از بار گران خجالت خلاص ساخت
والحق پیر امخان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود بواسطه بد
مصاحبی که بدترین آفت آدمیت اول حسابات او منظرش افتاده از
فزونی خوشامد سستی افزود چه هرکه نظر بر نیکیها و هنرهای خود دارد
در پیشگاه خاطر او بازار خوشامد گویان گرم گردد و خوشامدی که باور
آنرا ایشان واقع اندیشیده خودپرست خودآرای شود و لهذا پیرامخان را
چون این روز پیش آمد حسن معنوی خدیو زمان که در پرده مدهوشی و عدم
اشتغال بمهمات ملکی بود پوشیده ماند و از جست و جوی عیب دیگران
بمطالعه عیوب لطافتی خود بپرداخت و از خوشامد گویان خانه او آنقدر
خراب نشد که از راستکرداران معامله نافهم که دوستان کوته عقل او بوده
باری بعد از درازی سخن چون در اصل ذکر که سعادتمندان بخت بیدار
بود بقلاوزی دولتمندی کارش در بغی و طغیان سپری نشد و در همین
زندگانی او را پشیمانی حاصل گشت و بسعادت ملازمت دولت بخشش

وبخشایش استسعاد یافت و پادشاه جهان از و راضی و خشنود گشت و با عرض
و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه اماکن شریفه شد و چون
بشهر پتن که نخستین شهر گجرات است و پیش ازین بنهرواله موسوم بود رسید
چند روز دران ساحت دلکشا بجهت آسایش محمل اقامت کشاده در آن
ایام حکومت شهر بموسی خان فولادی بطریق استقلال تعلق داشت
از طوایف افغان بر سر او فراهم آمده شورا فزای آن دیار بودند
از انجمله مبارک خان لوحانی که پدر او در جنگ بواچیواره بسر کردگی
پیرامخان بقتل رسیده بود آن دیوانه افغان نژاد دران وقت اشقامی
بخاطر رسید و قصد پیرامخان کرده و نیز زن کشمیری سلیمخان پسر شرخان
با دختری که از و درین قافله همراه پیرامخان عزیمت سفر حجاز داشت
و قرار یافته بود که پیرامخان درین ایام که در پتن بار اقامت گشوده
بود همواره بسیر باغات و منازل آن شهر میرفت روزی بسر کولابی
بزرگ که سیرگاه دلکش آن شهرست و نشیمنی درمیان دارد بکشتی
آنجا میروند رفته بود در هنگامی که از کشتی بر آمده سوار میشد آن
جاهل ناحق اساس با سی چهل افغان بید دولت بقصد پیرامخان بر
سر کولاب آمد و چنان نمود که مگر بدیدن آمده پیرامخان آنجماعت را
طلبید چون آن بی سعادت پیش رفت بی محابا خنجر کشیده آنچنان
بر پشت پیرامخان زد که از سینه اش بر آمده بد دولتی دیگر
شمشیری بر سر انداخته کار او تمام ساخت درین حال کلمه الله اکبر
بر زبان آن عاقبت بخیر رسیده از این عالم درگذشت و بسعادت
شهادت که همیشه در آرزوی آن می بود و بدعای سحری میخواست و از
اهل الله استدعا مینمود فایز شد روزی در عین ایام حکومت او یکی از
سادات ساده لوح در مجلس او برخاسته گفته بود که بنیت شهادت
ثواب فاتحه بخوانیم پیرامخان تبسم کرده گفت میران چه خاطر آسب چه
بمخاریت میخواهیم اما نه باین زودی القصه همراهان از وقوع این واقعه بیند

متحیر و متوحش شده هرکدام بجایی شتافتند و پیر امجان در خاک و خون افتاده بود
تا آنکه جمعی از فقرا و ساکنین قالب خونین او را برداشته حواشی مقبره شیخ
حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و قاسم ارسلان در تاریخ
این واقعه گفته
پیرام بطوف کعبه چون بست احرام / در راه شد از
شهادتش کار تمام / در واقعه‌اش ثقی پی تاریخش گفتا که شهید شد محمد پیرام
و بعد از آن سعی حسین قلیخان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت و
دران حادثه غریب اوباشان بتن دپی اعدالان فتن دست تاراج
از رودی پیر امجان دراز کرده در تقادل چیزی فرو نگذاشته و از هول آن
حادثه آشوبی عظیم در مردم این مرحوم مظلوم روی داد محمد امین دیوانه
و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم را که خلف صدق پیر امجان است و دران
هنگام چهارساله بود با والده و بعضی خدمتکاران ازان حادثه غریب اوباشان
بتن دپی اعدالان فتن دست تاراج باردوی پیر امجان دراز کرده در
تقادل چیزی فرو نگذاشتند و از هول این حادثه آشوبی عظیم در مردم
این مرحوم مظلوم روی داد محمد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه
ملک عبدالرحیم را که خلف صدق پیر امجان است و دران هنگام چهارساله
بود با والده و بعضی خدمتکاران ازان حادثه کناره برکنار برده باحمدآباد
روان شدند و جماعه افغانان بیدولت از دنبال شتافتند و متعلقان
تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند مدت چهارماه در احمدآباد توقف
نمودند محمد امین دیوانه و بعضی خدمتکاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را
گرفته بدرگاه خلایق پناه روان شدند و پیش از آنکه باستانبوسی رسند
خبر حادثه پیر امجان بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید فرمان التفات
بطلب عبدالرحیم از کمی اعزاز و عزور و یافت در هنگام بینوائی و ماتم
زدگی و بیکسی در حدود جالور فرمان مرحمت غمگساری نموده گسسته امید ایزا
چاره گرانه و حاصل منشور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بیاید
که بتربیت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت و چندی از حقیقت

یکسان

گشتن چون بابا زنبور و یادگار حسین آن نوباوه اخلاص را در اواسط سال
ششم الهی موافق اوایل نهصد و هشتاد و نه در دارالخلافه آگره بنظر
کیمیا اثر اعلحضرت آورده بزمین بوس والا سربلند ساختند و حضرت
شاهنشاهی آن طفل وحشی پیشانی را که آثار نجابت و حقیقت از
سطور ناصیه او پیدا بود با هجوم بدگویان و بداندیشان محض عاطفت
ذاتی در سایه تربیت خود پروردن گرفتند و باندک فرصتی بخطاب میرزا
خانی اختصاص بخشیدند و روز بروز آداب ادب ورزی و بزرگ
منشی از نشئت و فراست او بظهور آمدن گرفت و بتدریج و ترتیب
بمدارج عالی رسید و بپایه اسنای خان خانانی اعتلا یافت چنانچه در
محل خود گذارش یابد و در اواخر این سال دولت آغاز عشرت انجام
عصمت قباب ماهم انگه کمال رابطه صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی
داشت و درین ایام برکات توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات
ملکی و مالی بدانش و بینش او مفوض بود عزیمت کدخدائی پسر کلان خود
باقی محمد خان نمود چون یکدختر باقی محمد خان را بقلاتی زاده نسبت
کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان منسوب گرداند
و بزمی دلکش بجهت قدوم اشرف اقدس ترتیب دهد بر این داعیه از
درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرت آرای
پرداخت و چنانچه آیین بزرگ منشان والا فطرت باشد سامان این
طوی داده و هنرمندان چابکدست آستین خدمت بالا گرفته در ترتیب
منازل و تزیین مجالس چابکدستی و هنرنمایی بجای آوردند و بموجب
التماس این دولتمند پسندیده خدمت شاهنشاهی از فرط مروت
انبساط نور حضور خود آن نگارستان عشرت را ضیاء و بها بخشیدند
لوازم و مراسم آن جشن دلفروز بهروز بطرز خاص مرتب پیشه
و مواد بهجت و خرمی بخاص و عام مهیا میگشت و از سوانح غم افزا
آنست که درین ایام بثره چند از جدری طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی

شد و مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی ابد خاطر کشتند بر بالغ نظران در
پس پوشیده نماند که حکیم قدیر که تندرستی و بیماری آثار مشیت اوست و
اندوه و شادی نظایر تعادل و سویت او بمقتضای مصالح و حکم بنده را که
خواهد بپایه والای بزرگی رساند بگلشن سرای سرور جاودانی کامروای
صورت و معنی گرداند پیشتر از آن بجهت مزید آگاهی بجهة دفع چشم
بد او را مورد امری منافر طبیعت سازد تا بپاداش آن تقاعد جرایح
آمال بوده بمسرت ابدی فایز گردد بنابرین مقدمه فرد پسند درین ایام
بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدری گرم شد و مزاج
مقدس از مرکز اعتدال میل نمود و اهل اخلاص را اکنون که چون دلها خون
و جگرها گداخت سوداگر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت بعد
از چند روز آن چند که سپند گزند را ماند بر سطح جلد برآمد و ایزد تعالی جراحت این برگزیده
ساخته خود چنانچه باید فرمود در اندک فرصتی آن جوشش فرونشست و آن نقاط گزند
محو شد و صحت کامل روی داد عالم بیمار تندرستی یافت خواطر افسرده نیک ذاتان
جهان طراوت پدید آمد بجهت سپاسداری عطای الهی لوازم بخشش و بخشایش
بتقدیم رسید احتیاج از ملک ویشان برخاست آرزو و از دلهای نیازمندان فرو
نشست اولیای دولت ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط
بخش عالمیان شدند **فتح ولایت مالوه بشمشیر عساکر اقبال** بر طبقه از افراد بنی
نوع آدم را عبادتی لازم و طاعتی واجبست و عبادتی که بر ذمه گرامی خانواده
سلطنت لازمست و شکری که فرمان روایان دادگر بآن مورند آنست که پیوسته در
اندیشه آسودگی رعایا بوده همگی همت خسروانی را صرف ترفیه حال زیردستان
و شکسته پایان سازند و ابد گران سایه ستمکاران و فتنه سازان از سر خلایق
بردارند و لا بد تدبیرات لایقه تعیین منهیان درست گفتار نیک اندیش نمودن و اگر
چنین کرده دیر بهم رسند افراد مختلف رای تعارف یکدیگر به نیروی خرد دور نگر
داشتن و این طریق اینق احوال خرد و بزرگ جهانیان دانستن و تا با نظر
تفرس آگه فروغ الهی دارد بکار بردن و در لطف و قهر ملاحظه درست فرمودن

بهادری

بهروشتی که خود والایشان فرماید به نیروی نظر دوربین و حوصله فراخ تغافل آوردن
و ارباب استعداد و اکار مترتب عذب اخلاص بهره مند باشند قوت و قدرت
دادن و پایه اعتبار شان افزودن و پاسبانی اعتبار خود کردن و در هنگام
بزرگی بچشم خوردی ندیدن و با گروه بی اخلاص در خور حالت هر کدام عتاب نمودن
و ارباب فتنه و فساد را اصلاح دانند بعد از نصیحت تادیب مناسب وقت
فرمودن و فرمان دهان والاجاه که این شیوه عالی اساس در معموری الکاء
خود مصروف دارند همان طور در ولایات دیگر همت معدلت برده کارند
و بنای تسخیر ملک و جهانگیری را برین بساط آگاهی اساس نهند تا روز
بروز از نتایج این ملکات والا قدر در عمر و دولت و نشاط و فراخی مملکت
و افزونی پدید آید و چون این صفات جهان آرای در ذات مقدس حضرت
شاهنشاهی فطریست نه کسبی درین ایام سعادت انوار که صحت مزاج
روی داد در ابتهاج بر عالمیان گشود قدری روی توجه با نتظام کارگاه سلطنت
آوردند داد و دیده عالم تیره را روشنی بخشیدن گرفتند و چون حقیقت
ستم رسیدگان ملک مالوه و بیدادگری باز بهادر که حقیقت احوال او مجملی پیشتر
گذارش یافت بعرض مقدس سید معدلت شاهنشاهی مقتضای آن شد
که لشکری آراسته بر سر آن مدمت ناحق شناس فرستاده شود و طبقات خلایق
آن دیار را که ودایع بدایع الهی اند از آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده آید
بمتکفلان اشغال سلطنت یرلیغ مطاع نفاذ یافت که لشکر گران از امرای
ارادت کیش شجاعت پیوند باین خدمت علیا کمر همت بربندند و در اندک
فرصتی بمقتضای اندیشه صواب اساس کارپردازان سلطنت سرانجام این لشکر
اقبال نمودند و در اواخر سال نهم الهی مبادی نهصد و شصت و هشت پیر محمد خان
و عبدالله خان و قیا خان گنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادلخان پسر شاه
و صادق خان و حبیب علیخان و حیدر قلیخان و محمد قلی توقبائی و قیا خان
حاجی حسن و میرک بهادر و سمانجی خان و پاینده محمد خان و خضر علیخان
و حیدر قلیخان مغل و محمد خواجه گکهر و مهرعلی سلدوز و میرم ارغون شاه فنای

ودیگر بهادران اخلاص اندیش وپکجهای عقیدت کزین را بسرکردگی او محمدخان
تعیین فرمودند که بجانب جنوب یورش نموده افاضه داد ودهش نمایند ومراهم
جراحات ستم رسیدگان مالوه شوند اگر والی آنجا از خواب گران بیخبری او
بیدار شده در مقام اطاعت وتدارک ایام بیهوشی شود اورا امیدوار مراحم
خسروانی ساخته بآستانبوس کواعلی سربلند سازند تا بدانچه لایق حال وباشد
مخصوص گردد واگر با لغرباده بیخبری اورا نگذارد که بشاهراه اطاعت
وخدمت شتابد سزای اورا درکنار او نهاده حال اورا سرمایه عبرت سایر
گردنکشان خود سر گردانند عساکر منصوره بشاقت بآداب خدمت تنک
بسته متوجه فتح ونصرت شدند وبآیین شایسته قدم در شاهراه مانند
چنان تیز نیز رفتند که اردو بازاری شو اندر رسید وچنان نکمش هم نکردند که
کسی را درحق این طایفه گمان خویشتن داری بخاطر رسد ره روان نیست که
کند تند وکه آهسته رود ره روآنست که پیوسته وآهسته رود آغاز سال

ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی شهریور ماه اول

درین ایام دولت ابتسام کوکبه موکب نوروزی روشنی افزای صورت ومعنی
وعلم صبح نوبهاری آیینه نمای چهره دولت واقبال گشت وبعد از سه ساعت
وپنجاه ونه دقیقه از شب سه شنبه عرفی ودوشنبه حقیقی بیست وچهارم
جمادی الآخری سال نهصد وشصت وهشت قمری نیر اعظم ومنور عالم پرتو
شرف بدولت سرای حمل انداخته درملکت افزای شاهنشاهی برآمد
وسال ششم از جلوس اقدس یعنی سال شهریور آلهی آغاز شد عساکر
ریاحین جلوه انبساط نموده وشمایم بساطین درد باغ عشرت بپچید
بادشبگیری نسیم آورده بازار جوپیار ابر نوروزی علم بعز افراخته ازابرکهسار
این چوپکان بشارت برشتابان در هوا وان چوپلان جواهر کش فرامان قطار
مرحبا بوی که عطارش باشد جهان حبذا نقشی که نقاشش باشد اشکار
اجرام علوی کون ومکان را بامتداد ظلال سلطنت روزافزون بشارت
امن وامان دادند واهل ارضی سماوی زمین وزمان را بفتح ممالک جدید نوید اقبال

آرای

آرای رسانیدند عساکر منصوره که تسخیر مالوه کمر اهتمام بسته بودند چون نزدیک
بآن ولایت رسیدند مدهوشی وبدمستی باز بهادر که بتغلب وتسلط بخانه
حکومت گرم کرده بود بتحقیق پیوست ترتیب صفوف نبرد وتزیین افواج
وغا بر منظلاین قرار یافت ادهمخان وپیر محمد خان بخانه آرای قول
شدند برانغار بمردانگی عبدالله خان وجمعی دیگر آراسته شد جوانغار به
شهامت قیاخان گنگ ودیگر بهادران کارکرده رونق گرفت هراول
بشاه محمد خان قندهاری وصادق خان استحکام پذیرفت واین باز بهادر
از بیخودی دلی جوهری فطری نهایات ملکی ومالی پرداختی وباده را
که حکمت اساسان مقدری معین وزمانی مشخص قرار داده بملاحظه ترتیب
ترکیب عنصری نسبت بعضی طبایع وامزجه تجویز فرموده اند آن مستغرق
لذات بهیمی از اسباب مزید غفلت ساخته شب از روز وروز از شب
نشناخته پیوسته بآن اشتغال نمودی ونغمه واسباب طرب گردانش وران
دور چین در هنگام کلالت طبع وملالت ضمیر که از فرط مشغولی بکار وبار
خلایق بهم رسد بجهت کیف انتعاش طبیعت وانبساط حال توجه فرموده اند
این مغفل بدبانداز مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی که بدل
ندارد بآن گذرانیدی ونخوت مستی وکبر مستانه اسباب بی سعادتی را سرانجام
میدادی غافل ازین که گفته اند درین مجلس چنان کن پرده سازی که نآید
شحنه در شیشه بازی وچون مواکب اقبال در حوالی سارنکپور که غفلت سرای آن
بدمست بود رسید آن زمان از خواب گران مدهوشی قدری بیدار گشته ناچار
آلودگی وسیه رویی از سارنکپور برآمده سه کروه پیشتر منزل کرد ولشکر
فراهم آورده در مقام پیکار گشت قلب البی غ سره وجود خود زنانده وسا خت
سلیمان خان خیل که حاکم برای سین دجندیری بود بکار فرمای دست
راست راباو مقرر کرد وادهم را سردار دست چپ گردانید وتا منجات
خاصه خیل وصوفی را که وود تهوسد در دماغ داشت هراول گرد ولشکرها از
طرفین بمقابله دو سه کروه آمده برابر هم نشستند وپیوسته دلاوران بهم آزموده

از جا چنین برآمده لوازم جزم بجای می آوردند و مراسم احتیاط بر ذمت خرد کاردان
لازم ساخته آداب مبارزت بجای خاص آوردند و مراسم روز جوقی از بهادران کار
شناس باهتمام یکی از طرزدانان اصلاحی مند که بفزونی عقل و فراوانی شجاعت امتیاز
داشت باطراف لشکر مخالف تنگ ساختی روزی نوبت شاه محمد خان قندهاری
و صادق محمد خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنای و مهر علی سلدوز و سبابی
خان و محمد خواجه کفگیر بود پاسی از شب گذشته متوجه این کار بودند که راه
غلط کرده عبور این گروه نزدیک منازل مخالف افتاد و با افزوده جنگ
پیوست و چقلش عظیم دست داده چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان
و قیا خان کنگ و جمعی کثیر جلوریز رسیده شریک جنگ شدند اگرچه اول بار
آدم برآمده جنگ رستمانه کرده لشکر منصور را برداشت اما صادق خان و
جمعی بمقتضای کاردانی و فراخ حوصلگی جبر را کرفته پای ثبات افشردند و افواج
نصرت پی هم رسیده هنگامه مخالفان را بر هم زدند و میان قیا خان و سلیمان
چقلش شد قیا خان مظفر و منصور برگشت و صادق خان و قیا خان باهم
ملحق گشته باز بهادر را که روبروی خود برداشته صف آرایی میکرد برداشتند
یک پاس و چیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهب اقبال وزیدن گرفت
و غنچه نصرت از گلبن امید شکفتن آغاز نهاد و باقبال شاهنشاهی و حسن سعی
خدیو زمان چنین فتح شگرف که طراز فتوحات گرامی تواند شد بظهور آمد
و باز بهادر خار آلود مذلت روی بجانب خاندیس آورده بطرف برهانپور شتافت
و جمیع اسباب و اموال و حرمخانه او با اکثر لولی زنان و پاتران که سرمایه نشاط
و پیرایه حیات او بودند بدست مردان کارزار افتاد آن بیدولت در حین
عزم مقابله عساکر حضرت چنانچه رسم هندوستان است چند کس اعتمادی خود را
بر سر زنان و پاتران داشته بود و قرار داده که اگر خبر شکست ما شما را
تحقیق شود تمام زنان و پاتران را بتیغ بیدریغ گذرانید تا بدست بیگانها
اسیر نشوند و چون صورت هزیمت باز بهادر روداد آن جماعت که مامور بود از کثرت
آن دیو نژادان موجب قرار داد چندی از لعبتان پریپیکر را آب تیغ از

صفحه

از صفحه هستی پاک شستند و رقم وجود آن بیگناهان از ورق جهان بکزلک بیداد
محو ساختند و چندی زخمی شده رمقی از حیات بردند و جمعی را نوبت نرسیده
بود که افواج قاهره شتافته بشهر رسید و آن تیره بختان را آن قدر فرصت نشد
که بران بیگناهان دست توانند یافت و سردفتر زنان روپمتی نام نازنینی
بود که بحسن و دلال انگشت نمای عالم نظر بود و باز بهادر باو علاقه بند غریب
داشت اشعار هندی پیوسته در عشق او گفته دلی خالی کردی و بیدادگری
که بر روپمتی گماشته شده بود تیغ بیداد علم کرده بر سر آن جمیله آمد و زخمی
چند کاری بر وی زد و در آن وقت عساکر اقبال در آمده و آن طاوس بزم گل
نیم جانی بدر برد بعد از فرار نمودن باز بهادر ادهم خان بقصد دقایق خزاین
و حرمخانه و پاتران و لولی زنان که نغمه حسن و حسن نغمه ایشان در آفاق
اشتهار داشت و داستانهای ناز و کرشمه این دلربایان را در کوچه
و بازارهای هندوستان میگفتند خود را سراسیمه و شتابان بشهر سارنگپور رسانید
و بر تمامی اموال و اسباب باز بهادر و لولی زنان و پاتران و کنیزان
متصرف شد و کسان بجستجوی روپمتی فرستاد چون این نغمه
بگوش هوش او رسید خون وفا بجوش آمده پیاله زهر هلاهل از دست ساقی
ناز بهادر مردانه در کشید و تا موسل و را ابها بخانه عدم همراه برد
و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشاء مستی ذاتی
او افزود و از باد غرور که منشاء آن نادانی و بیخردیست کلاه نخوت
او کج شد دماغ او روی به پریشانی آورد پیر محمد خان که واعظ لغزه او بود
هرچند در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد و خود در پاداش اینچنین فتحی
بزرگ در مقام سپاسداری در آمده و لوازم شکرگذاری باندازه قدرت
بتقدیم آوردن گرفت و بجهت نشاط خاطر اولیای دولت جشن دلکش ترتیب
داده و بمقتضای همت خود بجمیع ملازمان عتبه اقبال که همراه بودند بخششها
کرد و انگاه جمیع آن ولایات مفتوح شده قسمت یافت سارنگپور با چند
بیجانکپور با چند پرگنه گزین بادهم خان که سرداری صوری داشت اختصاص

یافت

شده واچون به پیر محمد خان که سردار معنوی او بود مقرر شد و سرکار مندیه
بقیا خان مفوض گشت مندسور را آمده در بصادقی آن نامزد کردند و عبدالله
خان بکالیی که جاگیر او بود مراجعت نمود ادهمخان جمیع شرایف و نفایس اشیا
و ذخایر و دفاین آن ولایت را که گرد کرده روزگاران بود و چندین پاتران
و لولیان مشهور که در رنگینی کردن آوازه جهی داشت و خاصی آن لعبتان
پری طلعت نچیده بود و چندین سازنده و نوازنده آورده کار را پیش خود نگاه داشته
بعیش و عشرت مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنایم اقبال جدا کرده با عرایض
فتح به درگاه گیتی پناه فرستاد از جلایل فتوحات که درین سال بشرف ظهور پیوست
نصرت یافتن خان زمان و منهزم شدن افغانان است اگرچه علیقلی خان زمان
از مشرب عذب اخلاص بی نصیب بود بلکه از معامله دانی رسمی و فهمیده سود و
زیان ظاهری آگاهی نداشت و پیوسته از قدرشناسی و حقایق شناسی
غافل بوده از کرم روان کریوه پراهی بود لیکن چون پرده از کار او برنداشته
بودند خود را از منسوبان این دولت ابد قرین میساخت بیامن اقبال روز
افزون بهر مهمی که عزیمت مصمم میداشت کامروا میشد و درینولا که میرانجان
ازمیان رفت افغانان تیره رای کوته اندیش فرصت خیال کرده پسر مبارز خان
که بعدلی اشتهار داشت بپسری و سروری برداشته شیرخان نام نهادند و باهم
اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته او را از میان بردارند خان
زمان اراده مخالفان وخیم العاقبه را دانسته در سرانجام استحکام قلعه
جونپور شد و امرای آمده را از حقیقت کار آگاهی بخشیده عذرا سکندر
خان اوزبک جمیع امرای آن ناحیت را مثل بهادرخان و ابراهیم خان اوزبک
و مجنون خان قاقشال و شاهمخان جلایر و میر علی اکبر اکالی لکوکه دیگر
جاگیرداران آمده فراهم آورد چون غنیم بسیار زور بود و قریب بیست
هزار سواره و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت پیش رفتن و جنگ
انداختن مصلحت وقت ندیدند افغانان تیره بخت فرصت را غنیمت دانسته
با لشکری گران و استعداد تمام برسر جونپور آمده بر کنار دریای گودی که شهر

برساحل

برساحل آن واقع شده منزل گرفتند روز نسیم مشوش باد غرور شده امواج جها
آراسته از آب گذشتند شیرخان و فتح خان با جمع کثیری بجانب مسجد سلطان
حسین شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان و مسعود سیدسلیمان
و سلیمان کهرداره و جوهرخان و جمع کثیر را مقرر ساخته بجانب دروازه شمال
فرستادند و حسن خان بچکوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیاری از اوباش و
زیاده سر بدست چپ جانب بند شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند خان
زمان به تزوک و یاساق لشکر منصور پرداخته آماده پیکار شد و آیینی شایسته
بهنگامه رزم آراسته کرد جوانان دل بر کف جان بناموس داده از هر طرف
برآمده جنگهای مردانه بجا آوردن گرفتند بهادران والا شکوه پیش
دستی نموده بر سر حسین خان بچکوتی رسیدند و او از صدمات تیراندازان
موشکاف عار گریختن بر خود پسندیده درین اثنا شیرخان با جمعی از
دلیران در رسیده نبرد مردانه نمود و این گروه نصرت یافته را برداشته
تا بکوچهای شهر در آورد و افغانان تیره رای از فتح شمرده روی
گردان متوجه دیگر شدند که درین میان خان زمان جمعی از نگهبانان کار آزما
پیش گرفت و کار از دست شده را پیش برد و از عقب غنیم تیر زده در آمد
و بهادران بطلان افغانان را پریشان ساخته و بتایید الهی که موید این دولت
ابد قرین است در اندک فرصتی فتح بزرگ روی داد و غنایم فراوان و فیلان
نامی بدست اولیای دولت در آمد هرگاه منسوبان دولت ارجمند که پاک
باطنی و درست نیتی مشرف نیستند بمحض انتساب چنین لوای فیروزی مرتفع
گردانند اندازه فتوحات اخلاص نهادان عقیدت گزین شناسند که تا بچه
درجه خواهد بود ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه
و ظل معدلت گستردن بر آن ساحت شامل افراد جموع مستعد خلافت
ایزد جهان آرا هرگاه قوایم دولتی را بتایید آسمانی استحکام دهد و بنیاد دشمنان
او را بهر طریقی از پای در آورد نخستین گندم نمایان جو فروش را با اعدای ظاهر
و باطن در انداخته تا قاعده الاهم فالاهم مرعی گرد و اول ابلهی سعادتان صورت و معنی

پایمال خاک ذلت ساخته آواره خراب آباد عدم کردانند و ثانیاً چه ولتان
معنوی را که از روباه بازی در لباس دولتیان اخلاص مند درآمده مکار بهمنی
سرانجام دهند در غبارستان مغاک خسران فرستاده عالم را صفا بخشد
وبالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی کرد علی قلیخان را سرمایه
بدمستی افزود و غنایم این فتح آسمانی را که هدیهٔ الهی بود بدرگاه معلی
نفرستاد خاطر جهانگشای شاهنشاهی متوجه است که موکب عالی بدیار
شرقیه نهضت فرماید تا مستی او به دیوانگی نکشد لیکن اصلاح احوال
ادهمخان که از فتح مالوه روی در فساد داشت اهم دانسته یورش آن
ممالک و انتظام آن دیار که از مواهب جلیلهٔ ایزدی بود بخاطر مقدس مصمم
شد و حسن تدبیر پادشاهانه که در مبادی حال نظر بر خواتیم هر کار
میدارد و نظر دوربین که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نقوش نهایت را
می اندیشد اقتضای آن فرمود که نخستین بکران عزیمت بسمت مالوه جولان
باید داد تا کار آن تباه رای از چاره نگذرد لختی درین اندیشه صوابنمای بود
که صادق‌خان خود را بعتبهٔ دولت پناه رسانیده از حقیقت کار آگاهی
بخشید آن عزم مقصود معصم ترگشت و متکفلان اشغال سلطنت به
انجام این یورش اقبال مامور شدند و خاطر جهان آرای بمقتضای عطوفت
ذاتی باصلاح احوال ادهمخان توجه فرمود و تماشای آن ملک دلکشا و انتظام
مهمات آن حدود دلنشین آن بخت بلند دوربین گشت منعم خان خان
خانان و خواجه جهان و جمعی را در دار الخلافه آگره گذاشته بی آنکه بامرا و اکابر
و اعیان خلافت خبر فرمایند با جمعی از خواص بساط اقبال در ساعت سعادت
اساس روز سروش مطابق بیست و هفتم اردیبهشت ماه الهی موافق روز یکشنبه یازدهم
شعبان نهصد و شصت و هشت قری از نشیمن اجلال و تختگاه خلافت
پای اقبال در رکاب کشورگشائی نهاده این یورش دلکش را پیش نهاد همت
علیا ساختند چون بنزدیک رنتهنبور که رای سرجن حاکم آنجا بود عبور مواکب
گیتی نورد اتفاق افتاد نظر جهانگشای بتسخیر آن نینداخته پیشتر نهضت

فرمودند رای سرجن قرب موکب نصرت قرین شده پیشکشهای لایق مصحوب
مردم کاردان فرستاده آداب بندگی بجای آورد و چون ساحت حواشی
قلعهٔ گاگرون که از قلاع حصینهٔ ملک مالوه است محل ورود موکب عالی
بظهور پیوست که بازبهادر آنرا بیکی از معتمدان خود سپرده و عساکر
اقبال هنوز دست بتسخیر آن نکرده اند و چنان بعرض مقدس رسید که
ادهمخان خود قصد فتح آن دارد در روزی که موکب سعادت محیط آن قلعه
شد و بهادران ملک گشای فرمان پذیر گشته آن نگین متانت را
حلقه شدند چون حاکم قلعه دانست که رایات شاهنشاهی باقبال روز
افزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از آنجا که کاردان و دوربین
بود بدستیاری سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود
ساخته بزمین بوس عالی سربلند دولت شد و بنوازش شاهنشاهی افتخار
یافت و آنحضرت خالدین را بحراست آن حصن حصین گذاشته در آخر همان روز
متوجه پیش شدند و شب بر شب فطره فرموده صبحگاه که هنگام گشایش
دلها و افزایش جانهاست بنوای سارنگپور نزول اجلال فرمودند و چنین
راه دور و دراز با چندین نشیب و فراز بالشکر اقبال در شانزده روز قطع
فرموده روز بهمن دوم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و هفتم شعبان
همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد اعظم سارنگپور شد از غرایب
آنکه درهمین روز ادهمخان بعزیمت تسخیر قلعهٔ گاگرون از سارنگپور بر
آمده دو سه کروهی را قطع کرده بود و از نهضت موکب شاهنشاهی
اطلاعی نداشت هرچند ماهم آنکه قاصدان تیز رو فرستاده بود که از نهضت
اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته آمادهٔ خدمات شایسته
گردد اما ایلغار آنحضرت آنچنان نبود که سرعان خیال هم تک آن توانند
گشت تا بقاصدان چابک رفتار چه رسد ادهمخان فوجی آراسته بخاطر
جمع گاگرون روی می آمد که از دور کوکبهٔ جهانتاب موکب عالی نمایان شد
با آنکه معدودی از عساکر اقبال آنشب در رکاب ظفر اعتصام رسیده بودند اما

اما در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی از لشکر غیب و سواران
ملک تقدس چندان جمعیت و انبوهی رو داده بود که در نظر همگنان از اندازه
و شمار بیرون مینمود و چندین از لشکریان ادهمخان که پیش پیش او می آمدند
ناگاه بموکب والا نزدیک رسیدند چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد بی اختیار
خود را از اسب انداخته روی ادب بر زمین خاکبوس نهادند ادهمخان که مردم
خود را چنان دست و پا گم کرده دید که سراسیمه خود را از اسب انداختند حیران
شد که یارب چندین اعزاز و اکرام ملازمان او بکیست و درین تعجب اسب
تیزتر راند تا قدری قریب شد و نظرش در شعشعه جمال عالم افروز حضرت
شاهنشاهی خیره گشته و خود را ذره مثال مضطرب یافته از مرکب بر زمین ادب
فرود آمد و روی بندگی بر خاک نیاز نهاده برکاب بوسی عالی سربلند شد
و از انجا که آئین بنده نوازی و پرده پوشی مجبول عنصر اقدس است او را
بنوازشهای گرای اختصاص بخشیده ساعتی آنجا بدولت و اقبال فرود آمدند
تا هم او استمالت تمام یابد و هم دیگر مقربان بساط اقدس که با او شریک
خدمت بودند سعادت زمین بوس دریابند از انجا بر خنگ اقبال سوار دولت
شده روی توجه بسارنگپور آوردند و ذران مصر سرور منزل ادهمخان را
بسعادت ورود اقدس غیرت پشطاق سپهر ساختند ادهمخان بر بساط
بندگی ایستاده اجناس نفایس و لطایف بنظر اقدس در می آورد لیکن چون
قدر تربیت و عنایت نشناخته پا از اندازه حال بیرون نهاده بود باطن
انور که جام حقایق نمای الهیست از اونی شگفت آئین اخلاص آنست
که در زمان غیبت صوری حاضر معنوی روحانی بوده در اکرام و احترام
صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خود مشی خود را در رضای ولی نعمت محو
سازد من چه گویم اخلاص که جنس بی بها بهر سر نباشد و بهر دل نپاید
حساب داغ کجا رفت و طرز سوداگری چه شد در برابر چندین عاطفت
و تربیت دکانچه تزویر و تلبیس آراستن آئین کدام معامله گذارانست هرگز
از بنه رای نزد دغابازند هر آینه خاک ادبار در کاسه عوض و ناموس خود

کرد

کرد چون ادهمخان تکلفات مرا بیابانه میکرد خاطر نکته دان شاهنشاهی
انبساط نمی یافت و هر کاری که میکرد پسندیده باطن اقدس نمی آمد
از انجمله لباسها حاضر ساخته بود که آنحضرت چون از گرد راه رسیده اند
لباس تازه بپوشند و چون اندک غباری بر دامن ضمیر مقدس صبحی از
رهگذار او نشسته بود بر لباس تلبیس او پرتو توجه نمی افتاد ادهمخان
ازین ممر در دام اضطراب و اضطرار می طپید و از فرط بیقراری بهر
یکی از منظوران بساط قرب توسل جسته تضرع و تملق مینمود آخر
کار آنحضرت که معدن مردمی و آزرم اند بر پریشانی حال او بخشوده
و بزرگی خود کار فرموده از روی بنده نوازی لباسهای تازه که آورده بود
پوشیدند و اظهار شگفتگی فرمودند و چون در ان روز پردگیان سرادق
عفت عقب مانده قرین موکب اقدس نرسیده بودند آنحضرت در ان
شب بر پشت بام خانه ادهمخان تکیه فرمودند و آن بی سعادت تیره
بخت در کمین بوده منتظر فرصت می بود که شاید آن قدسی نظر را نظری
بر حرمهای او افتد و آن بد بدر اینمعنی را بهانه ساخته قصد نماید و خاطر
مقدس حضرت که گلشن سرای معنی است ازین خیال خالی چون راه دور
قطع فرموده بودند بر بستر راحت استراحت ممتد فرمودند و آن خرد
پی در عفت سرشت را چیزی که بخاطر راه نمی یافت حرمخانه شوم او بود
و چون حراست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان آن قبله گاه صورت
و معنیست آن برگشته بخت تیره رای قدرت و فرصت نیافت و دور باش
سلطنت صوری و معنوی دوران تنها بی محافظت فرمود روز دیگر ماهم
انکه محل قدسی را که عقب مانده بود آورده بشرف حضور استسعاد یافت
و جشن بزرگانه ترتیب داد و ادهمخان بر منصوبی آن کدبانوی کاشانه از
خواب غفلت بیدار شده و قدم هذیو جابرا ز اشرف روزگار دانسته
در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود و مجموع آنچه از سرکار باز
بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با تمام حرمها و پاتران و لولیان

بنظر اشرف گذرانیدند آنحضرت بموجب مرحمت عام قبول نموده بعضی را بادعا عنایت
فرمودند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده روز خرداد ششم ماه الهی موافق
شنبه دوم رمضان روی توجه بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دار
الخلافه آگره برافراختند و در منزل اول که طرف سارنگپور مخیم سرادقات
اقبال شده بود دیه بنیا بحوض موسوم بود اوسمان اندیشه ناصواب بخود راه
داده خجلت زده از اعمال بد گشت و چون خاطر ملهم آنکه پیش آن قدردان قدر
و جوهرشناس عقیدت عزیز بود اغماض عین فرموده چیزی بر زبان مقدس
نگذرانیدند و تفصیل این اجمال آنست که از آنجا که نادانی و کورباطنی اوسمان
مقرر بود با جمعی از خدمتگاران و الله جوند که خدمت حرم سرای پادشاهی میکردند
در ساخته وقت کوچ دو جمیله نادره از حرمهای باز بهادر که تازه بنظر اقدس
گذرانیده بود از سراپرده شاهنشاهی گریزانیده چنین نقش بر آب زد
که در چنین وقتی که هر کسی بر وار و سرگرم است هیچ کس پی بسر رشته این
کار نخواهد برد باین خیال بیهوده از چنین خیال خیانتی بر ناصیه دولت خود
پسندیده داغ لعنت آن ابدی بوده شرمنده جاودانی گشت چون این حرکت
شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته چابک
روان نجابت و جوی کم شدگان شتابند طرز دانان پیشه اخلاص متوجه
این خدمت شدند و تیزروان خدمت دو دست تکاپوی شایسته نموده
هر دو را گرفته آوردند با آنکه بملاحظه آنکه هرگاه آن دو عورت را بخدمت
بندگان حضرت رسانند پرده از روی کار او برداشته خواهد شد و
نفاق پرستی از پرده بیرون خواهد افتاد بفرموده تا آن دو بیگناه را کشته
که سر بریده آواز نکند و خدیو زمان که نقاب از روی جهان افروز خود
هنوز بر نداشته بود از آن طور جریمه عظیم تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت
بنازم حوصله دریا آشام را که بموجب فراوانی عطوفت و بسیاری دانش چنین
خطاهای فاحش ناکرده انگارد و از آن وقت که نوید نزول موکب عالی
بامرای ممالک مالوه رسیده بود هر یکی از محل خود روی اخلاص باستان سلاطین

عطاف

مطاف آورده درین روز که عرصه بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال بود پیر محمد
خان و قیا خان و حبیب علیخان و دیگر سرداران رسیده بسعادت زمین
بوس سربلندی یافتند و حضرت شاهنشاهی همه را بتشریف مراحم و جلایل
الطاف اختصاص بخشیده پایه سعادت آنها را بلندی دادند و ادهم خان
و پیر محمد خان با سایر امرای مالوه بزمین بوس رخصت سرافراز گشته بجاگیرهای
خود متوجه شدند و موکب شاهنشاهی بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت
و مستقر خلافت مراجعت نمود و در کنتی حدیو کوچ بکوچ صید افکنان و شکار
کنان برسم ایلغا نهضت عالی فرمود چون ناحیه رایات عالیات پرتو
جلال بر ساحت حوالی قلعه نرور انداخت در اثنای راه ببری که پلنگ
گردون از مهابت او در هراس تواند بود با پنج بچه از پیشه خود برآمده
سر راه بوزدان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی که قوت اسد اللهی
در بازو و دریع حراست ربانی در بر دارند بی محابا تنها پیش شتافته با آن سبع
آهنین موی آتشین خوی مقابل شدند و از مشاهده این حال روی از نیستی
نظارگیان برخاسته بود دوق از مسام بینندگان روان شد و آنحضرت
بچابک پای و سبکدستی سر برابر رفته بیک حمله شیر شکار را از شمشیر آبدار
شمشیر اندر اکار او را اتمام ساختند کسی اگر ایزد کند یاوری که یارد که با او
کند داوری اگر حمله بر شیر دود آورد با سایش نوبت برش درد و تسبیح
آن شدت و صولت و درنده بان عظمت و هیبت بقوت دل دلیر و بازو
بخاک و خون افتاد و غریو از چار طرف برخاست و آن اول سباع بود که آنحضرت
بنفس نفیس بجنگ آن توجه فرمودند و بچه های آن ببر را جمعی از جوانان دلاوران
که قرین رکاب عالی بودند به تیغ و تیر از هم گذرانیدند و از جمله سوانح اقبال
پادشاهی که در آن راه بظهور رسید آن بود که محمد اصغر میر منشی ابطال
اشرف خانی پایه قدر افزودند القصه جهان آرای دادگر بعد از طی منازل و قطع
مسالک روز دیادین بیست و سیم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه ماه رمضان
نهصد و شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال دار الخلافه آگره را بورود موکب

سعادت عشرت سرای مراد ساختند ابواب کام بخشی بر روی روزگار گشادند و دوازده
یورش عالی در یکماه و هشت روز بانجام رسید شاهزاده دو روز در دهلی و چهار روز
در سارنکپور توقف فرمودند و سه روز باز گشته بحجگاه در این یورش
مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد و هم مدارج عقل بظهور رسید و هم لوازم مهربانی
و مردمی فرمودند و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند **شرح قصه
بدیع و سانحه منیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود** چون عنایت ایزدی
اقتضای آن میکند که فرمان روایان دادگر بهر قدر که قدرت بشری وفا کند بی
مداخله ریا و اغراض نفس خود متکفل مهمات شده بدیگری نگذارند چه هر خورده
بین تجویز نایب و وکیل در مهمات خلایق جایی میفرماید که تا بکار خود نتوانند رسید
و بیشتری از شریکان معامله نظر بمحض تجویز نیابت فرموده خود عیش دوست
گشته کار و بار جهانیان را بدیگران گذاشته اند حضرت شاهنشاهی از دور
دانایی و عموم عاطفت و شمول مهربانی زیاده از آنچه در حوصله بشری گنجایش
داشته باشد خورسندی خویش را در آسایش عالمیان دانسته در اکثر معاملات
خود بذات مقدس میرسند و چون یکی از عمده مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی
از احوال خلایق است و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درین صورت فساد بیشتر
ظهور دارد چه این شغل اکثری با سافل و اراذل و ادانی که بیشتری با خیانت و
طمع و کذب سرشته اند قرار یافته و راستی و درستی و بی طمعی که امروز در روزگار
زمانه کمتر بهم میرسد درین خبر آوران دون همت کمی چشم داشته اند و
حضرت درین کار بیشتر همت عالی مصروف داشته خود توجه میفرمایند با وجود
آنکه سلطنت مقتضی آنست که ذات اقدس فرمان روایان جهان آرای در حصار
آهنین بوده ناظم معاملات باشند حضرت تکیه بر حفظ الهی کرده و همت از
تجرد گزینان خدا پرست خواسته با اوقات بطرزی که احدی نشناسد و لباسی
که کسی نداند بر آمده سیر میفرمایند و بر خبایای احوال آگاهی یافته در انتظام مهمات
عالمیان اهتمام دارند و بتوجه خداشناسان صحرانورد که نشان حمایت الهی اند
خطرهای این راه چون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون میباشند حکایت را

کهن

کهن داستان درویش زاهد سر کند و تفتیش پیش و چون این مقدمه تمهید یافت
اکنون بخاطر ناغبار آلوده اعتراض گوش بمن دار که در قصبه بهرایج مرقد سالار
مسعود غازی که از شهدای عساکر غزنویه است واقع شده رسمیست در هندوستان
که خلایق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته با نذور فراوان باین موطن
میبرند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافه آگره دران موعد برآمده نزدیک شهر
احیای چند شب میکنند و ازدحام عظیم میشود و مردم از صالح و طالح فراهم میآیند
محرر این دفتر سعادت ابو الفضل روزی از زبان اقدس شاهنشاهی شنید
که شبی در نواحی دار الخلافه آگره این هنگامه گرم بوده بموجب تشمیم کرید
بطرز خاص عبور باینجا اتفاق افتاد و بر شیون احوال مردم خاطر تماشاگی
بود که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت چون من بر
مطلع شدم بیشاینه گشت و تانی چشم خود را گردانیده کاج نما ساختم
و تغیر روی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنها نفهمند تماشایی بوده
نظارگی فنون تقادیر بودم چون آن مردم نیک بمن نگاه کردند بجهت
آن تغیر مرا نشناختند بایکدیگر گفتند که اینچنین چشم در روی پادشاه را
نیست و من باهستگی از آن معرکه برآمده بمحفل مقدس آمدم و آن طرز را
در حین نقل این حکایت غریب با نقل فرموده تعجب افزای شدند ای
چنین کاری شگرف بغایت بدیع بود و از برکات هدیو معلی آنکه درین
ایام در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند ناگاه شغالی غزالی را قصد کرد
و نزدیک بود که قوی ضعیف را آسیب رساند مادر آهو بره بر حقیقت کار
آگاهی یافته در شکنجه اضطراب درآمد و همت گماشته بمحاربت او دوید
و کرات حملهای شیرانه برو آورده شغال را زبون و زبیره شده خود را در
کولابی انداخته آب را حصار نجات خود ساخته چون پرتو توجه مقدس بران
تافته بود غریو از حاضران بارگاه حضور بر آمد و در هنگام [illegible] ابیات
شاهنشاهی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمود اگرچه نقایر بانجام رسید
چنانچه که از بدایع الهیست میل فرمودی و آنرا بدین جمال خود ساختی الکاپو

درسرانجام ملک وتسخیر ولایت وبرآوردن وبلند ساختن مستعدان اخلاص منش وبر
انداختن بدگوهران نفاق پیشه وعیار پیکی کردش وافزودن کار دستی قدر مردم
فراخور حال همت گماشتی ودقیقه از دقایق کلیات معامله فروگذاشت نشدی
تاانکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عنان عزیمت بشکار آن دیار منعطف
داشته توجه بحدود صلاح دولت نمود **بودش موکب شاهنشاهی بجانب**
ممالک شرقیه وزمین بوس نمودن خان زمان ومراجعت بدارالخلافه
آگره بردیده وران دوربین که بنقش زمانه دریافته وشناسای مزاج روزگار
متلون شده تماشای این نغم دلکش مینماید پوشیده نیست که کامروائی
ونصرت برمخالفان وفراهم آمدن معاونان وکارداران وجمع شدن اسباب
دینی ودر ذاتی که باصالت معنوی اتصاف دارد به نیک ذاتی وخیر اندیشی
موصوف بوده همواره روزنامچه احوال خود مطالعه مینماید باعث افزونی نیازمندی
میشود وسرمایه مزید آگاهی گشته در لوازم شکر ولی نعمت بوده حسن عقیدت ولطف
خدمت را از مهمات شکر دانسته در مراسم یکجهتی می افزاید هم با خالق متضرع تر
میگردد وهم با خلق متواضع تر میشود وهم با صاحب در بندگی واخلاص می افزاید
وهم با نوکران از روی قدردانی حسن سلوک بیشتر مینماید اما شخصی که از آدمیت
جز صورت بهره ندارد واز اصالت جز اسم نصیبه او نیست خلایق این همه نتیجه
میدهد وباندک اعتبار وبرآمد کار پایه خود را بر طاق نسیان نهاده اول روش
سلوک خود را با هستی بخش خود فراموش میکند ودوم با ولی نعمت وصاحب خود
که هدای مجاوزت طرز تکبر وترفع پیش گرفته اندیشهای تباه بخاطر میگذراند وسیم
با برادران وهمنشینان خود تعظم پیش گرفته مسانه میخواهد وچهارم با جمهور انام
از روی ستم وعنف سلوک میکند آن بیدولت بزعم باطل خود اسباب بزرگی خود
ترتیب میدهد وندانسته اند که برای ادبار واهلاک خود معرکه می آراید وبمصداق
ایمعنی مجدد احوال علیقلی خانست که بخطاب خان زمانی اشتهار داده شجاعت
صوری که بهزار دهیچ ده دران شریک غالبند آنرا سرمایه ترفع واستکبار
خود کرده بنده نعمت افزای شد استیلای خود را که پرتوی از اقبال حضرت بود

کوده منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت چنانچه سابقا ایمایی از بدمستیهای او
رفته است ودر شولا پسر عدلی که جمع کثیری از اوباش افغان برو گرد آمده بودند
جنگ کرده شکست داد غرور آن بدگوهر افزوده ونزدیک شد که پرده از روی کار یکبار
برداشته اید عقل کامل وعطوفت والای شاهنشاهی مقتضی آن شد که باسم شکار
بآن حدود توجه فرمایند وبر زبان اقدس گذشت که اگر بهره از سعادت در آن
بدسرشت مانده باشد واز خواب غفلت بیدار شد بزمین بوس موکب عالی مبادرت
نماید رقم عفو بر جرایم او کشیده مراجعت فرمائیم که نهالیست که ما کاشته ایم
وگزیده ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن وگناه بخشیدنست که آدمی
زاد معجونیست از مستی وهشیاری سرشته واگر سعادت رهنمونی او نکند والعیاذ
دولت ملازمت ننماید پیش از انکه مرض مزمن شود ومعالجه او بدشواری کشد
کار او ساخته اید وساکنان آن مرز وبوم را از دست ستمکاری چنین خلاص
کرده شود ومعالجه او بدشواری کشد کار او ساخته آید دعاگویان با این اندیشه
انتظام بخش روز شهریور ماه امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه چهارم ذی قعده
سنه وششصد وهشت قمری بیدرقه جنود تایید الهی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه شد
حراست دارالخلافه آگره بمعین الدین احمد خان فرنخودی قرار یافت ومنعم خان خان
خانان وخواجه جهان واکثر از ملازمان عتبه اقبال رکاب نصرت انتساب
خدمت در میان همت بسته بودند وآنحضرت بعزم شکار وبباطن بارکرد کار آفاق
افاضه معدلت فرموده بآیین شایسته منزل بمنزل نشاط افزا بودند چون حدود
کاپلی مضرب خیام معلی گشت عبدالله خان اوزبک بوسیله مقربان بساط اقبال
التماس نمود که سرافرازان ملک صورت ومعنی التفات بحال فرد المنتسبان انداخته
کلبه این طایفه را بفر مقدم عالی عزت دایمی وفخر ابدی کرامت فرموده اند
اگر آنحضرت هم این سرفرازی بخشند از ذره پروری آن نیر اقبال چه دور باشد
آن جهان خرد ملتمس او را بدرجه قبول رسانیده منزل او را از انوار قدسیه
روشنایی سپهر برین بخشیدند واو آداب عبودیت بتقدیم آورده همراه
آنحضرت در منازل او که بر کنار دریای جون واقع شده بود جشن آرای بخردی داد

گذرانیده اند و از انجا عنان توجه بصوب شهر کوه که بر کنار آب گنگ واقع شده معطوف
ساختند و چون ساحت بیرون آن شهر مخیم سرادقات عزت گشت بشکار آن
نواحی توجه فرمودند و روزی چند دران کل زمین طرح اقامت اتفاق افتاد خان
زمان و برادرش بهادر خان چون هنوز زمان پرده دری ایشان نرسیده بود
از خواب غفلت بیدار شده متوجه استلام عتبهٔ عرش اشتباه شدند و دران منزل
بدولت آستانبوس سربلند گشته نفایس آنچه در انطریق پیشکش بنظر اقدس
در آوردند و فیلان مست نامور مثل دلسنگار و دلپت و دولیل و سیدلیا و مکبوس که
هر یک از انها آسمانی بود در عالم از تمام پیشکش ساخته بذات کشیده و
خجلت زده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای دیده سعادت خود ساختند و حضرت
شاهنشاهی بمقتضای همت حق اساس اعمال ناشایسته گذشته که سجود دیدهٔ
انسانی نهال برومند ایزدیست در برانداختن اشجار نباتی چه ناخوشیها که روی
ننموده پیداست که از پا انداختن چنین درختی چه ثمره خواهد داد بهمان فراغت
و خجالت نقد او را شفیع اعمال او دانسته عنان بخشش را بجوش آوردند و هم
درینولا عبدالمجید آصف خان بسیاری از مبارزان بصوب پته بر سر راجه امجد
فرستادند که اگر سعادت یاوری نماید و نقد زیخان تورک و جمعی از اوبار یا فتنها
که با مجدو در رفته اند گرفته بدرگاه والا فرستند و خود طریق اطاعت و نیکو خدمتی
بنده و او را استمال ساخته معاودت نمایند و چون موسم برسات در میان در آمد
راجه در مقام خوف ایستاده و مجاهدان اقبال برگشته بجاگیرهای خود
آمدند و بعد از انکه بیست روز درگه معدلت آرای بودند و خاطر اشرف
بخشش انعامات آنچه در جمع شد طلب نمود رجوع بسریرگاه خلافت بلند ساخته
و این دو برادر تا سه منزل در رکاب معلی سعادت افزای خود بوده مشمول
مراحم بی اندازه مرخص شدند و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود بسرعت
ده روز قطع مسافت دور و دراز فرموده روز مهر شانزدهم شهریور ماه
الهی موافق جمعه سیزدهم ذی الحجه نهصد و شصت و هشت قمری دار الخلافه آگره
نزول اجلال فرمودند و در یکماه و چهارده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید در رفتن

چهارده

چهارده روز و بودن بیست روز و آمدن ده روز چون سایهٔ چتر والای حضرت شاهنشاهی
بر عرصهٔ دار الخلافه آگره مبسوط گشت عالی همتان عنایت طلب بعزم اظهار عبودیت
و استفاضهٔ انوار اختصاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند و هر کدام در خور استعداد
خود کامیاب سعادت گشت عدالت را رونق بازار دیگر پیدا شد چمن را بهاری تازه
روی داد تا زمان و زمانیان را نشاط خاص در سر افتاد اولیای دولت را از اکناف
و اقطار مملکت سرحدت گذاری پدید آمد از هر طرف احرام حریم عزت بسته
متوجه استلام آستانهٔ اقبال شدند و در اواخر آبان ماه الهی این سال موافق
اوایل ربیع الاول سال نهصد و شصت و نهم الهی شمس الدین محمد خان اتکه
بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم
رسانید و عبادات قضا شده در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد
و شرایف پیشکش باندازه اخلاص خود گذرانید و بجلایل تفقدات شاهنشاهی
رفعت امتیاز یافت و بتعظیم معاقد مالی و ملکی انضرام سپاهی و رعیت برای
رزین خود گرفته محفل آرای عتبهٔ اقبال شد و ماهم انکه که بحسن خدمات و فزونی
خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل السلطنه باستقلال می پنداشت از همینی آزرده
خاطر گشت و در منعم خان خانخانان که وکیل بوده آرایش مسند وکالت
مینمود نیز بر سبز مردگی باطن راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر و ناحسابی شاغل
دنیوی کجاست که وجود چنین شخصی که بار مشاغل گیتی را برداشته بر سر خود نهد
و متکفل اشتغال مهمات گردد از اعظم عطیات الهی دانسته شکر بجا آرد تا در
هنگام که خان اعظم برسد و اخلاص خود و خدمات شاهنشاهی از خیس گرفت
منعم خان و ماهم انکه این را از امداوات غیبی انگاشته از صمیم دل آداب شکر
بجای می آوردند نه چنین انکار در دل و آزرده دل میگشتند که در پیشگاه
انصاف حقیقت کار آنست که خود را مقید کار صورت داشتن تا بهمان درجه پسندیده
دکرنده دانشوران حق پرور ست کرد یکری که ناظر این کار تواند شد بظهور بیاید
باشد و در مشاهی ولی نعمت در سر برای مهمات نزبان حال بزبان قال خوشی
باشد و چون بجان معنوی دریابد که آن خدمت بدیگری مفوض شد و خدمت گوید -

سرکشی کارها بهم رسیده دیگر آزرده بودن بر اینها رفتن و خود را مغلوب خواهش داشتن است
بلکه خویشتن را از پای انداختن و دولت خود خراب ساختن و از سوانح اقبال بقای
اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال سرمه در چشم ساده لوحان سعید سعادت
کشیده آنست که جناده که حصنی است حصین که بتصرف اولیای دولت در آمد احمق
خرمان و نادان گیتی آرای بزور لشکر و فراوانی تدبیر کمر بسته اقدام چه بر بنیاد
ارتفاع و استحکام دست بدان نرسد و در دنیا نزار از بسیاری ماکل و مشارب
احتیاج به بیرون نشود و مجملی ازین سانحه دولت افزا آنست که چون پسر عدلی
آواره بادیه ادبار شد قلعه جناده که مسکن و ماوای او بود بدست شوالی از
خاصه خیلان او در آمد و او آن حصار منیع را مامن خود دانسته در استحکام آن می
کوشید درینولا که رایات اقبال از قبه کره مراجعت فرموده بدار الخلافه نزول
اجلال نمود عبد المجید اصفهان بتسخیر آن نامزد شد و چون از سعادت بهره
داشت و قدری بحساب و معامله میرسید دانست که روز ادبار افغانان رسیده است
ناگزیر جمعی را فرستاده اظهار عجز و انکسار نمود و از روی ضراعت و ابتهال بدرگاه
بدرگاه جهان پناه معروض داشت که اگر شیخ محمد دست مرا گرفته بزمین بوس
عتبه اقبال رساند هر آینه بدل جمعی قلعه را باولیای دولت سپرده خود را بسته
فتراک قدسی اعتصام دولت شاهنشاهی میگردانم ملتمس او بتوفیق قبول
پیوست و بموجب حکم معلی شیخ رفته او را بعد سپاری مراحم خسروانی
بجا رفت آورده پیشانی سعادت او را بسجده درگاه گیتی ملاذ روشنائی بخشید
آنحضرت پایه او را بتعقدات گرامی افزوده مرتبه امارت کرامت فرمودند
و بجات آن قلعه حسن علیخان ترکمان معزز شد و از سوانح که درینولا بظهور
آمد سواری حضرت شاهنشاهی است بر فیل هوای و جنگ انداختن او و داد
جهانبخش جهان آرا روز بروز بروشی نو و طرزی تازه ارتفاع می پذیرد این دولت
ابد قرین میفرماید و مراتب کمال صوری و معنوی آن یگانه بارگاه احدیت را
خاطرنشان ظاهربینان کوتاه نظر میسازد جز توزمان بشکر انه معنوی اکتفا
فرموده پرده آرای صوری بکار میبرد چون مشیت ایزدی پرده از جمال

جهان آرای

آرای برداشته میشود بفروغ تدبیر در اندیشه خود پرده چند لطیف و بدیع تر
ترتیب میدهد تماشای فنون نقاد ایزدی میفرماید و هم انتظام جهان
بخوبتر آئینی میدهد باطن عیار اخلاص و فراخی حوصله و معامله دانی جهانیان میکرد
در ظاهر شکار و جنگ فیل که نادان آن را از قسم بی توجهی بامور سلطنت انگار
و دانا آن را از زبده حکمت عملی شناسد متوجه می باشد درین نشاه و جنگ
فیل غلط انداز ظاهر بینان مصدر امری چند میشود که عادیتان صورت پرست را
بی اختیار بشاهراه عقیدت آورده سالک مسالک دریافت حقایق معنوی می
گرداند از انجمله قضیه بدیعه مذکور است و شرح این واقعه عبرت بخش گوش
هوش کشا آنست که هوای نام فیلی والاشکوه که در فیلان خاصه انتظام
داشت در تیز گردی و تندروی و بدمستی و بدخوئی و در شکار بی همپای بود
فیلبانان زبردست تجربه کار که در سواری امثال این فیلان عمر دراز
گذرانیده به دشواری شد نزدیکی تا بجنگ انداختن چه رسد آن شهسوار عرصه
دلیری و شیر شکار بیشه دلاوری روزی در میدان چوگان که بیرون
دار الخلافه آگره برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند بر آن فیل مهیب
پیکر در عین طغیان مستی و غلیان آشوب بی محابا بنیروی قدرت معنوی
سوار شده کارپردازیهای حیرت بخش بظهور آوردند و بعد از آن
بفیل رن باگ که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود جنگ انداختند و بر
مخلصان و معامله دانان حاضر حالتی گذشت که بر هیچکس مگذاد و چون نظارگیان
بارگاه حضور از امتداد این حالت جانکاه مضطرب شده مجال عرض
نداشتند بی تابانه از روی حیرت زدگی خاطر حایر این کار در آن
دانسته که انکه خانزاکه صدر نشین بارگاه اقبال است آورده بالتماس
و استدعای او آنحضرت را ازین شغل هولناک که از تصور آن زهره شیر
دلان آب میشد بگذرانند انکه خان سراسیمه رسیده چون صورت حال را
مشاهده کرد سررشته صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخته و چون
دادخواهان ستم رسیده زاری و الحاح میکرد و خود بزرگ از اطراف و جوانب

از دست داده سر خود را برهنه ساخت و چون دادخواهان ستم رسیده زاری
و الحاح میکرد و خورد و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامتی
ذات مقدس را که سرمایهٔ امن و امان عالمیانست از جهان آفرین میخواستند
و چون نظر مقدس شاهنشاهی بر اضطراب اکه خان افتاد فرمودند که اینهمه تنگدلی
نباید کرد اگر ازین طرز باز نمی آئی خود را همین زمان از بالای فیل می اندازیم اکه
خان کمال توجه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشت و از دو
ملاحظه باطن شورش زده را باظاهر آرمیده فراهم آورد شاهنشاه شیر دل
بتمکین دولت با تنکار عبرت افزا اشتغال داشتند تا آنکه بزور بازوی معنوی
و نیروی اقبال الهی فیل هوائی بر غنیم خود غالب آمد و رن پاک حبل المتین تماسک را
از دست داده روی بگریز نهاد هوائی پس و پیش را در نظر نیاورده و دلشب
و فراز را ملاحظه نکرده پی گریخته را گرفته باد آسا میرفت و آن کوه وقار
بر همان ثبات نشینی تماشاگر فنون مشیت ایزدی بود آخر فیل مذکور راه
دراز قطع نموده عبورش بکنار دریای جون افتاد و بر سر آن دریای عظیم
جسری که بکشتی سرانجام یافته بوده رن پاک از سراسیمگی بر سر آن جسر گذشت
و فیل هوائی که آن شیر بیشهٔ اقبال بر و سوار بود از پی او بران جسر بر آمده دوید
و کشتیهای جسر از گرانسنگی آن دو کوه پیکر گاه در آب فرو میرفت و گاه
بالا میشد و از دو جانب جسر ملازمان عتبهٔ اقبال خود را در آب انداخته
شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسر را گذاشته آن روی آب رسیدند
درین زمان که امر عجب را ظاهربینان تماشا کردند در ساعت حضرت زبان
فیل هوائی را که با آتش هم خوی و با باد هم تک بود نگاه داشتند و فیل رن باگ
جان خود را بتک و دو بدر برد و عالمی را چون نو بتن در آمده خاطرهای پریشان
بتازگی جمع شد دلهای بر نمزده اطمینان یافت بعضی کوته اندیشان
کم حوصله بخاطر میرسانیدند که فرمان روای زمان را اگر نشاء در سرست
و این کار را از نتایج آن تواند بود در ساعت ازین خیال در گذار بکار باز
آمده دریافتند که از فنون عقل بدایع بکار آنحضرت که نمونهٔ از اعجوبه

کامهای بکار خانهٔ باطن بظهور آورده بیرا ایشند و آن تیه نادانی باشتباه راه
دانائی میخواندند تا پیدا پا باز چشم می کشد دیده و در انجا سرمه در چشم میکشید
بارها در خلوت انس که این راقم سعادت باریافته بدولت خطاب استسعاد
داشت از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده است که آنکه دیده و دانسته
بر فیلان خطاب مست خونخوار میشویم با آنکه پیش از آنکه با عتی فیلبان
خود را بپایان آورده و باعث خرابی بنای انسانی شده اند وجهه
نیت و قبلهٔ همت آنست که اگر در نارضامندی ایزدی دانسته قدمی نهاده
باشیم باید آنستگی نفسی در آنچه مرضی او نباشد بر آورده آن فیل کار ما
تمام سازد و اگر در پیر رضای الهی باز هستی نمیتوانیم برداشت سبحان الله
این چه دیدست و چه محاسبها خود میرود باری در جمیع اوقات چه بکام
خلوات مقدسه و چه در زمان مشاغل کثرات چه در وقت رزم و چه
در زمان بزم سوسته نگاهبان سررشتهٔ معنوی بوده بظاهر با خلق
و بباطن با خالق در یکدیگر ان تا ظر اشتات صوری و معنوی گشته بشوای
این دو کرده و الا میفرمایند و عشرت گزین این دولت شکوار دوات
اورنگ آرای عالم ظاهر و باطن میکردند و از سوانح رسیدن ادهم خان
بزمین بوس درگاه معلی در سن سخام کردار رنگی فراگره بفروغ معدلت
شاهنشاهی رونق و بها یافته در آئینه رای جهان آرا چنین صورت
کردیاست ممالک مالوه به پیر محمد خان شیروانی باستقلال باشد و ادهم خان
بخدمت حضور استسعاد یابد مضمون عاطفت با همضمون شرف نفاذ یافت
ادهم خان امتثال فرمان پادشاهی که ترجمان حکم الهیست نموده ممالک
مالوه را به پیر محمد خان سپرده روی عزیمت باستانبوس آورد و در
اندک زمانی بمسم استعجال رسیده استلام عتبهٔ علیه نموده مشمول عواطف
شاهنشاهی گشت هم خاطر ما هم آنکه که از مفارقت فرزند گرامی تفرقه مند
بود فراهم آمد انبساط یافت و هم پیر محمد خان از بیستم شریکی خلاص شده مالک
الملک گشت و هم جمهور رعایای صوبه مالوه از بیداد وی نجات یافته کامروا گشتند.

اش والان گشتند و سیم او بمخا نزا از اسباب بیخودی باز داشته اولا از خدیو
وبال نگاهبانی فرمودند و ثانیا عزم اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدس گشت
و در خولا خدیو عالم بمقتضای شیمهٔ کریمهٔ خود پیوسته بظاهر بشکار پرداختی اما باطن
با خدا بوده صید قلوب فرمودی و اساسهای عالی در هر کار بنهادی و اجتهاد
نیکو در ملک و دولت ترتیب دادی و با وجود عنفوان شباب را از اسباب
خداشناسی کرداینده لحظهٔ از آن ذاهل نبودی و کامروایی و سریرآرایی و
دوست نوازی و دشمن گدازی که هر یکی در بزرگان گذشته ساغر بیهوشی
و پای مل جرعه بدستی بوده در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید
یافت و ازدیاد خردمندی و فزونی هشیاری و فراوانی حاضردلی میشود و بجهة
مصالح الهی و حکم نامتناهی ایزد بیچون بسا از فنون جلال جهان آرای آن
بزرگ صورت و معنی را از نظر دوربین خودشی پوشیده میداد چنانچه
بارها اینمعنی در زمان خودی که بدرس علوم اشتغال داشتم از پدر بزرگوار
خودشی پوشیده میدارد که منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی
بوده از زاویهٔ انزوا اختیار فرموده بسر بردی شنیده ام و بدولتمندی کرداشتم
در زمان حصول دولت ملازمت که اکسیر اهلیت ارباب فطرت است خود نیز دریافتم
و بجهة اینمعنی که حسن جهان افروز معنوی بود نوز زاویهٔ انزوا اختیار فرموده بسر
بردی شنیده ام و بدولتمندی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت که اکسیر
اهلیت ارباب فطرت است خود نیز دریافتم و بجهة اینمعنی که حسن جهان افروز معنوی
این خدیو زمان بر رو پوشیده بود و آنچه از خودشی بایستی جست و بکار اهل عالم
بواد هدایت سرآسیمه گرد آن بادیهٔ ضلالت بود از دیگران طلب فرمودی و پیوسته
در و طلب الهی که صحبت کامل همان تواند بود پیرامون خاطر مقدس گشته باطن اقدس
را بیقرار داشتی و تشکار را که پیرایهٔ بندها عدت نشاط است از اسباب درد
طلب ساخته شبانه روز صحرا و شهر گردی و از افزونی احتیاط چنانچه حق را در گرد
صحرای پیا گیری که بیشتر از این بزرگان معنوی درین لباس تماشا نمی‌ماند
جستی و بهر شهر و کوچهٔ از کوی دستاسی و قلندر و سایر منفردان خاک

خاک نشین و تجرد گزینان بی نیش صحبت داشتی و از پیشانی اطوار و تابیهٔ
کلمات او منفردان خاک نشین و تجرد گزینان لی کلمات او مغز معاملهٔ حال
او دریافتی همان طور از اصحاب عمایم و ارباب تقدم که پای بندان سلسله
علم و جاه بود و کمانچه آرایان مدرسه و خانقاه اند طلبکار حق بودی و بانگه
مزوری و تباسکی و تلبیس مزوران این طبقات دانستی بحوصلهٔ فراخ خود
سپردی و تلبیس ان الجبیا نرا خاکپوش کرده آبروی این منتسبان
حق را بردی و با وجود این امور هرگز وهنی و فتوری در طلب آن شهریار
جهان برقی ملکه نگاپوی افزوده درجست و جوی طیبان نوس که راهنمای
طریق مقصد نه بیقرار تر شدی سالها دل طلب از جام جم ما میکرد آنچه خود
داشت زبیگانه تمنا میکرد اگر شرح همین باب کرده آید کتابی علاحده باید
نوشت تا آنچه من از ابتدای ملازمت دریافته ام نگارشش باید بس همان
بهتر که از ین عالم باز آمده بشرح احوال آن بزرگ وقت پردازم شبی موکب
مقدس بقصد شکار از دار الخلافه اکره عزیمت فتحپور روبه داشت نزدیک
مندا کر که دهی است درمیان راه اکره و فتحپور عبور اشرات اتفاق افتاد
جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار دلفریب را در مفاخر و مناقب خواجه
بزرگ معین الدین قدس سره العزیز که در حضرت اجمیر آسوده اند و بار ها
ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدس شده بود خواندن
گرفتند آنحضرت را که جویای حق و حقیقت اند از فرط طلب بسا فران ملک
تقدس نیز توسل جستی و استمداد همت نمودی شوق زیارت مرقد خواجه در
باطن مقدس جوش زد و جاذبهٔ توجه گریبان گیر شد خواجه از سیستان
دار السنجری که معرب سکزیت در پانزده سالگی پدر بزرگوارش که خواجه حسن
نام داشت و بزراعت و قناعت مشغول بود درگذشت شیخ ابراهیم مجذوب
قندوزی را اکثر بدو افتاد و از میامن نظر او درد طلب دامن گیر همت خواجه
شد قطع تعلقات صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت و بعلوم کسبی
اشتغال فرمود و از انجا بخراسان رفت و گشت و نما درانجا یافت و در زمان

و بعرض اشرف رسید که پسر کلانتر این قصبه سعادت ملازمت در می یابد حضرت فرمودند
که آمدن او محسوب نیست که روپیه مقدم گرامی را عطیهٔ عظمی الهی دانسته خود را از
استلام عتبهٔ عالیه نماید ناچار روپیه خود آمده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای
چشم سعادت خود گردانید و بنوازش پادشاهی سربلندی یافت روز
دیگر چون قصبهٔ سانگانیر مضرب خیام اجلال شد جهنی خان راجه بارمل را
با اکثر از خویشان و اعیان قوم بغیر راجه بهگونت داس پسر بزرگ راجه که بر سر
عیال گذاشته بود آورده بساط بوس عالی سرافراز گردانید و آنحضرت
مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از جبههٔ احوال راجه و اقربای او بنظر
باریک بین جوهر سنج مشاهده فرموده بلطایف الطاف مید خاطر او گرد
پایهٔ قدرش افزودند راجه از درست اندیشی خود سربلندی بخت خیال اندیشید
که خود را از زمرهٔ زمین داران برآورده از مخصوصان این درگاه سازد
برای تمهید اینمعنی نسبتی خاص بخاطر آورد که صبیهٔ بزرگ خود را که فروغ عفت
و دانش از ناصیهٔ او مید رخشید بوسیلهٔ محرمان عتبهٔ خلافت داخل پرستاران
سرادق اجلال سازد و ازانجا که غریب نوازی شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهیست
ملتمس او بموقف قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با جهنی خان
رخصت فرمودند که رشتهٔ سرانجام این نسبت که سرمایهٔ مباهات جاودانی
خاندان اوست نموده زود بملازمت آورد و یکی از سوانح دولت افزا آثار
معدلت روزافزون شاهنشاهی که باعث آسودگی و آرمیدگی جمهور
متوطنان این دیار شد سزا دادن چته بانست و شرح آن بر سبیل اجمال
آنکه چون حضرت شاهنشاهی شکار چته را یکی از نقابهای جمال جهان آرای
خود ساخته فرط میل ظاهر ساختی و اکثر نشاط شکار انبساط فرمودی
یکی از چته بانان از نادانی مغرور شده پای افزار بیرا بزور کشیده گرفته بود
و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقا آوازه او بگوش بندگان حضرت رسید و حقیقت
حال ظهور یافت آن دادگر بیدار آگاه از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود
که او را گرفته آوردند و حکم بریدن پای او نفاذ یافت و اینمعنی باعث عبرت

جهانیان

جهانیان گشت و وحشت نهادان صحرای غفلت را سرمایهٔ هوش بدست افتاد
و اینمعنی دران دیار شهرت گرفت و دیگر کسی اگر بخشی و آواره شدن بخاطر
نرسید و آسایش و آرامش دران مملکت پدید آمد و چون قصبهٔ سانبهر
مقر رایات اقبال شد شرف الدین حسین میرزا دولت ملازمت دریافت
و پیشکشهای لایق گذرانید حضرت شاهنشاهی هکتات و راجه سنک
دکنگار که میرزا بگرو نگاه داشته بود طلبیدند که بکمال خاطر راجه
بارمل از دغدغه برآید میرزا قبول اینمعنی نمود اما وقت را بهانه می
گذرانید و حضرت آنرا راست پنداشته مترصد آمدن آنها بودند
و هم درین منزل ادهم خان از عقب آمده باردوی معلی ملحق شد و
ازانجا موکب عالی بسرعت هرچه تمامتر متوجه اجمیر گشت و بساعت مسعود
دران شهر فیض بخش نزول رحمت فرمود و زیارت روضهٔ منورهٔ
حضرت خواجه بتقدیم رسید و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب دولت شدند
و مابحتاجهٔ محل اقدس را بآیین لایق از راه مهمات در اجمیر آورده بجنس
حضرت اکرامات توفیق یافت و رای جهان آرا اقتضای آن فرمود
که باستعجال معاودت واقع شود شرف الدین حسین میرزا که خدمت
تسخیر میرته باو مفوض شده بود برای انصرام مهم مذکور تا دادنه استدعای
آن نمود که حضرت بشکار آهو توجه فرمایند و چون تا سرکی آن اندیشه
خاطرنشان او شد درین خیال افتاد که روزی چند عرصهٔ اجمیر مخیم سرادقات
اجلال باشد و چون خاطر مقدس میل رجوع بمستقر خلافت داشت جمعی از امرا
که درا بخدود جایگیر داشتند مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبد
اللطیف پسر او و حرم خان و محمد حسین شیخ و جمع کثیر را کومک او مقرر
ساخته متوجه دار الخلافه آگره شد و حکم عالی باهتمام تمام صادر شد که میرزا
شرف الدین حسین گروگانهای مذکور را حاضر سازد چون رایات اقبال
بقصبهٔ سانبهر نزول اقبال فرمود میرزا هکتات و راجه سنک دکنکار را
بملازمت اقدس آورد و راجه تا به عمل مصدق نیتی کرد اشتر را سرانجام اسباب

ازدواج را بخوبترین وجهی سامان نموده آن صبیه سعادت سرشت محفوف سرادقات
محفه عفاف درین منزل گرامی بدولت سرای عالی بتقدم افتخار روزگار خود یا سی
بزرگان رسانیدند و بجهت اتمام مراسم این جشن دلکش یکروز در ساباط
توقف موکب عالی اتفاق افتاد و همایجا میرزا شرف الدین حسین را شرف
رخصت ارزانی داشته خود بدولت واقبال بر باد پای سبک خرام گران قدر
سوار شده الیغار فرمودند و چون عبور موکب عالی نزدیک سواد رتن پور افتاد
راجه بارمهل با جمیع فرزندان وخویشان بسعادت زمین بوس سربلند شد و
بانسنگ پسر راجه بهکونت دامن خلعت راجه بارمهل درین مرتبه پرتو نظر
سعادت اثر سرافرازی یافته بشرف خدمت دایمی ممتاز شد راجه بارمهل آرزوی
کرداشت که حضرت شاهنشاهی منزل او را بقدم اقدس سربلندی بخشند
تا سرمایه مزید افتخار خاندان او سرانجام یابد چون آنحضرت عزیمت وصول دارالخلافه
مصمم داشتند وکمال سرعت پیش دیده خاطر اقدس بود افاده این سعادت را بوقت
دیگر حواله فرموده در راجه را مشمول الطاف عنایات ساخته رخصت دادند راجه
بهکونت داس و مانسنگ وجمع کثیر از اعزه واقربای او را قرین رکاب دولت
اعتصام ساخته روی توجه بمستقر خلافت آوردند و بتاید اقبال آن راه دور
و دراز را در کمتر از سه روز قطع فرموده منفرد در روز استقرار پنجم اسفندار
ماه الهی موافق روز جمعه ششم جمادی الاخری بدار الخلافه آگره نزول اجلال
فرمودند ساحت شهر بفر مقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت ودیدهای نظارگیان
از پرتو ناصیه اقبال فروغ انجم یافت واردوی معلی بآیین شایسته منزل
بمنزل قطع نموده ازپی رسید وجمهور خواص وعوام تهنیت قدوم موکب
عالی فرموده سپاس گذاری الهی بجای آوردند وحدیو زمان بر مسند فرمان
روایی زمان نیک اندیشیت نتایج آن عاید روزگار سعادت پذیرش
میشود و هر طبقه در خور قابلیت رواج می‌یابد و مستعدان جهان کامیاب استعداد
میکردند آغاز سال هفتم الهی از مبدا جلوس شاهنشاهی یعنی تسال
مهر از ده ودراول درین اثنا که آغاز بهار ملک معنی است ابتدای ربیع شد

نشسته دهانی ملک آرای بظهور
آوردن گرفت عالم را فزای
دیگر بدید آید ارانی که اقبال
روزافزون روح افزای سعادت
عنایات هر ذره که نو میشود دو
جامی ای سیر دو انقای ربیع
جدید می آید چون نیت فرخ
فرهای

وصورت

وصورت چون معنی بزم افروزش دمانی گشت وتحویل نیر اعظم ومنور عالم برج
الشرف بهزاران میمنت وسعادت بعد از گذشتن سه ساعت وچهل و نه
دقیقه از روز چهارشنبه پنجم رجب اتفاق افتاد ونامیات نامیه در
اهتزاز آمد در فیض تبازگی بر عالم بازشد موکب خسرو گل از گرد راه
رسیده بر تختگاه چمن جلوه نمود مرغان باغ وراغ نوای باربدی
وسرود نکیسایی بلند ساختند ابر بهاری نورسیدگان عساکر ریاحین را انشت
دلشویی داد شکر عدل بهارمش آنکه دل گل داد بر زبان گیاه درپی نقشهای
جان آویز اخضران نقشبند رنگ آمیز شاخ مانند عقد پر لولو غنچه مانند نافه آهو
وازان تحویل بهجت افزا ونزول سعادت بخش عالم عنصر را چون ملک معنی
فیض خاص رسید وظاهر همرنگ باطن گشت عنفوان دانش وانگاهی انتظام
یافت وسال مهر که هشتم الهیت آغاز شد ودست قدرت از چهره اقبال
پرده برانداز گشت امید رات پنهان درست کرد از کارخانه ایجاد آن
کارایزد متعال ذات قدسی سمات شاهنشاهی را از زمان در از کامروایی صورت
ومعنی کرداننده سال بسال افزونی عمر ودولت سرانجام دهد تا عالم از
تخالف وتنازع رعیان متفرقه روزگار مصون ماند وبعدل وداد این
یگانه آفاق وشایسته خلافت کل امادت وافادات یابد وحقیقت انتظام
اسباب سلسله کونی والهی نظهور آید وعبادت کبریا که کثرات ربع مسکون
در رشته وحدت کشیده است بتقدیم رسد هم ملک ببالد وهم معرفت افزاید
یکجهتی روی دید اخلاص رواج یابد گرد آلودگان صحرای بی تمیزی که در اکناف
عالم در نقاب اختفا اند بظهور عرصه تمیز بیرون خرامند استعداد اوروز
بازار گرم شود مستعدان بمتاع هیچش نقد مقصود بدست آرند واز خلایل
عواطف حضرت شاهنشاهی که درین سال سعادت چون لمعه ظهور دارد منع
بنده عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان درآمده بودند از روی
تسلط واستیلا زنان وفرزندان وعیال واقارب اهل هند را اسیر میکردند
وبفروخت وتصرف آن اشتغال مینمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزد شناسی

:

وریزدان پرستی از فرط دوربینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ
یکی از مبارزان عساکر فیروزی منه پیرامون اینمعنی نگردد و هر چند جمعی از وحشی
نژادان معامله ناقهم محکمی جای خویش را ضمیمه کثرت خود ساخته بجنگ پیش
آیند و بمقتضای اقبال روزافزون شکست یافته اهل و عیال این گروه از صدمات
افواج گیتی کش محفوظ باشد و هیچکدام از سپاهی از خورد و بزرگ نه بکند
و بگذارند که آنها بفراغ خاطر بخانه خویشان و اقربا خود روند و از اجله بواعث
برین معدلت آنکه خرد پژوهی سریرآرای فرماندهی درین معامله امعان نظر
فرموده و نگاه ژرف انداخت که هر چند کشتن و لبستن و رزون سکبران کوته مند
و تادیب و تنبیه گردنکشان نافرمان شیوه از لوازم داروگیر ملک تعلق است
و حکمای انصاف گزین و صاحبان نوامیس دران اتفاق دارند لیکن تعذیب
زنان و اطفال بیگناه تادیب آن سکبران اندیشیدن بیرون شدن از قانون
معدلت اگر شوهران راه شقاوت گرفته زنان را چه تقصیر و اگر پدران طریق
مخالفت گزیدند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این
گروه از اسباب بیکار نیستند و ضمیمه این اندیشه حق بنیاد حقیقت اساسی آنکه ب
حرص مندان کوردل بمحض تخیل واهی یا بمجرد افترای بداندیشی یا بسبب طمع
خالص قصد مواضع و محال مردم اهل نموده دست و تاراج میگشایند و در
هنگام باز پرس بر از سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند پس هرگاه
حکم علی الاطلاق بر ترک این عمل نفاذ یابد دیگر ابلهکان سرکشی پایمال ستم
ذاتان نمیشود چون نیت والای شاهنشاهی محض حقانیت و معدلت
بود بمیامن و برکات آن جمیع وحشیان و متمردان اقصای هندوستان
حلقه ارادت در گوش انقیاد کشیده از جمله اسباب نظام عالم گشته
هم کار دین منتظم شد که خلاصه آن معدلت آرائیست و هم مهم دنیا نظام
یافت که عمده آن منقاد شدن جهانیان است و از شرایف سوانح فتح
قلعه میرته است به نیروی عساکر اقبال بحمد الله که اورنگ نشین خلافت را
ایزد جهان آرا نیتی کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال نگنجد و در

مجتاس

مجتاس قیاس نیاید دولتمندی که نسبت معنوی را که عبارت از اخلاص درست
توفیق بخشد هر کاری که پیش نهاد همت عقیدت گزین خود سازد بخوبتر
وجهی انجام یابد و کاری که فرماندهان دور نگار را بدشواری دست دهد
در آسانی میسر گردد بمیچند که منسوبان ظاهری که از دولت سرای اخلاص
بهره ندارند چون بکاری قدم برمیدارند آنرا ایزد توانا محافظت نسبت
صوری این برگزیده خود فرموده ایشانرا کامروا میکرداند و مصداق این
حال قصه فتح نمودن شرف الدین حسین میرزاست قلعه میرته را که در آغاز
این سال فرخ فال صورت بست و صورت این واقعه دلکشا آنکه سابقا رقم
زدهٔ خامهٔ وقایع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی در وقت مراجعت از
بلدهٔ مقدسهٔ اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعهٔ میرته در تصرف رای
مالدیو بود که از رایان و راجها باسم و رسم هندوستان بمزید اعتبار
و وفور اقتدار امتیاز داشت و آن قلعه را بجکمال نامی که از سرداران
بزرگ او بوده سپرده بود اسنام راچوتی که در جرات و همت پیش دست
این طبقه بود و با پانصد راجپوت چیده بکومک جکمال گذاشته بود که
پاس این خدمت میداشت چون رایات عالی از دار البرکه اجمیر مراجعت
نموده بر ساحت دار الخلافه آگره سایه نزول اجلال انداخت میرزا
شرف الدین حسین که مجد داد ادراک نموده بشرف رکابوس سعادت پذیر
گشته بود و پشت همت او باقبال ابد پیوند شاهنشاهی گرم شده با مرای
دیگر بآن سمت لشکر کشید او تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت
افواج قاهره قریب بآن قصبه رسیده همچنان که در راه بر جبین و بازوی
در آب و آتش غرق سلاح تردد پوشیده علم تهور برافراخته بی محابا
بپای قلعه رسیدند اهل قلعه در حصار بهم خزیده مجال سر برآوردن نداشتند
درین میان از دلیران کار طلب چهار سوار بجنبش همت پای قلعه
رسیدند اهل قلعه پای جرات پیش نهاده تیری چند بردروازه قلعه
زدند را چوتان از صدمه تیر بیدار شده بر دیوار حصار برآمدند و کنگرها را

سپر خود ساخته سراسیمه و از خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند و از عقب
جوشان از بالا ریختند از آن میان دو سوار سعادت شهادت دریافت
و دو سوار دیگر زخمی بازگشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا
صلاح در آهستگی دیده بشهر میرته مقام کردند و جا بجا منازل گرفته
و بتدبیر و تامل در مقام استعداد مواد قلعه گیری شدند از روی حزم و
احتیاط حصار را محاصره کردند و مورچلها را بآیین شایسته تقسیم نمودند
و از اطراف قلعه نقبها زدند قلعه نشینان در مقام مدافعه بوده هر روز
هنگامه پیکار را گرم داشتند و گاه گاه در کمین فرصت پای جلادت از
دروازه بیرون می نهادند و بقدر همت دست برد نموده باز خود را
بیرون می انداختند تا آنکه نقبی که تا زیر برج رفته بود از دارو تفنگ
پر ساخته آتش دادند و برج چون پنبه حلاج از هم ریخته شد و رخنه
عظیم در حصار افتاد بهادران عساکر اقبال راه کارزار گشاده یافته پیش
دویدند راجپوتان ستیزه جوی دست از جان شسته گرم قتال گشتند
مصادمه و مقاتله عظیم اتفاق افتاد تمام آن روز بازار جنگ گرم بود
و از دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند مجاهدان غازی جرعه
شهادت کشیده حیات ابد یافتند و جمع کثیر از ارباب خلاف خونابه ممات
چشیده مست جام فنا گشتند و چون پرده شب درمیان آمد هر کس
بمورچل خود بازگشت و مخالفان شبا شب رخنه را محکم ساختند اما دری
که بنیروی دولت گشاده باشد بحیله مدبران نتوان بست اندک فرصتی
کار بر اهل قلعه تنگ شد و قلعه برایشان زندان گشت هر چند جمعی پایان
آمده از روی عجز زینهار میخواستند و راه بیرون شد میجستند میرزا شرف
الدین حسین راضی نمیشد و بعد از آمد و رفت بسیار صلاح دید امرا قرار دادند
که راجپوتان اسباب خود گذاشته تنها بدر روند چون قبول عجز زینهاریان از
آداب ملک گیریست بموجب قرارداد بهادران افواج قاهره از پیش او برخاستند
روز دیگر جگمال نیم جانی گرفته بدر رفت و دیوداس از سیه بختی و تیره رایی دل بر دن

خود نهاد از روی عناد جمیع اسباب خود را سوخته و چون مار در خود پیچیده از
درون بر افروخته از قلعه برآمد و متهورانه با چهارصد پانصد سوار از پیش
عساکر قاهره گذشت جمعی از راجپوتان مثل جیمل و لونکرن در سپاه خود را سوخته اند
قرارداد آن بود که اسباب گذاشته بدر روند و چون پیمان امان ثابت نمانده
این طور بدر رفتن تیره جان از ابلامت گذاشتن درچنین وقتی که مغلوب شده
باشند از دوراندیشی دور است میرزا شرف الدین حسین را این رای پسندیده
افتاد و صفها را آراسته کرده در قول خود ایستاد و جوانغار بشاه بداغ خان
و عبدالمطلب پسرش محمد حسین شیخ مقرر شد و جوانغار بجمل و لونکرن توجه
و دیگر راجپوتان معین ساخته از عقب دیوداس در آمدند چون بر نهضت عساکر
اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان گردانیده خود را بر قول زد و جنگی بهم پیوست
که داستان رستم ثانی برروی کار آورد بلکه آن کهنه اوراق را در هم پیچیده
بر طاق نسیان نهاد و پایان کار از اسب جدا شده بر زمین افتاد و گروهی
انبوه بر سر او ریخته او را پاره پاره ساختند و عساکر منصوره مراجعت بفتح
و فیروزی نمودند و بعضی گویند که دیوداس ازین جنگ گاه زخمی بدر رفت و بعد
از ده دوازده سال ازین واقعه شخصی بلباس جوگیان ظاهر شده این نام بر خود
بست بعضی او را قبول کردند برخی طرد کشیدند مدتی در حیات بوده در
بعضی از حوادث وقایع کشته شد القصه باقی راجپوتان نیم جانی از آن
معرکه بیرون برده خود را بمالدیو رسانیدند و قلعه میرته با تمامی آن ولایت
بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمده داخل ممالک محروسه شد

چشم فلک ندیده و نبیند بعمر خویش
این فتحها که شاه جهان را میسر است
هر فتح کاسمان بنهدش منتهای کار
چون بنگری مقدمه فتح دیگر است

حضرت
شاهنشاهی بنفس خود فرمودند دادار دادگستر اتمامی هر کردار بر اقتضای
حکمت بالغه خود بوقتی خاص و تقریبی مخصوص موقوف گردانیده دانا دل درین
سر این معنی قدری دارسیده در افزایش دانایی می باشد و نادان تیره خاطر در

شورستان صحرای ضلالت افتاده در خیالات باطل سرگردان نادانی میکردند
چنانچه حال روز جهان افروز است که چشم صحیح المزاج را مورث مزید
بینائی گشته اولا بانواع نعم ایزد شناسایی بخشد و ثانیا برسم شکر
گذاری شیوه گرداینده پوینده تر و جوینده تر میگرداند و بوم نهادان شوم باکه
بسیار دیدن باعث مزید نابینائی گشته که نام خول نابینائی میسازد و شب که
ازو را انطفاء که قریب سی کروه باشد در تردد تا سپاهی عدیل خوارند علی
الخصوص هشت موضع آن پرگنه مشهور با تهکیه اند در سرکشی و دزدی و آدم
کشی و بی باکی و بی اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان ندیده که هم خود قلبه
و هم محال و مساکن قلب دارند و بهور کوته که نادان آنرا مردانگی شمارد دولت
میکند همواره حکام و عمال آنجا دو را از بیدادی در فریاد داشتند تا آنکه درین
ولا رایات جهانگشای شاهنشاهی برسم شکار متوجه سمت این قصبه شد
و دران هنگام که آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم بدخشی مقرر بود بعضی نام
برهمنی بوسیله قراولان باریافته شرح بیدادی این متمردان بعرض مقدس
رسانید که یکماه پسر مرا کشته و اسباب و اموال تجارت برده اند پادشاه
صورت و معنی که شکار را برای دریافت امثال این امور لازم وقت
گردانیده باستماع ناله مظلوم بقهرمان جلال در جوش آمده از فرط عدالت
فرمودند که صباح بتادیب آن فرقه متفرقه متوجه میشویم سحرگاه بهمین مردم
معدود شکار توجه فرمودند که جمعی را پیشتر روانه ساختند وقت دمیدن
صبح اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه قرار نموده اند آتش سطوت معدلت
برافروخته تر شد و حکم مقدس بنفاذ پیوست که جانسپاران تعاقب نموده
بهر تنگنای که متمردان پناه آرند دست بازنداشته از پی شتابان شوند
که ما نیز بتوفیق ایزدی رسیدیم و آنحضرت نیز پی آنها گرفته رخش توجه
بجولان در آوردند در اثنای راه قراتاق میرشکار رسید که من از پی
ایشان رسیدم یکی که به پیکار من ایستاد به تیغ آبدار بر خاک فنا
نشست و دیگری را بفتراک دولت پادشاهی مقید ساخته آورده ام چون

مرا حکم عالی نبود که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم حضرت ازانجا که من رخش
سعادت راندند یک و نیم پاس روز گذشته بحوالی موضع دیگر که بدنگه نام
داشت رسید قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده پناه باین
موضع آورده اند آنحضرت چون بآن قریه نزدیک رسیدند یکی ازان مردم آمده
ملازمت نمود آنچه آن متمردان اظهار کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای
بزرگی خود اورا کس فرستادند که این گروه تیره رای را براه راست رهنمونی
نماید چون پیمانه عمر این بدمستان جام خودسری پر شده و در مکافات اعمال
چندین ساله در رسیده موضع خود را محکم ساخته بجنگ و عربده ایستاده اند
مقرر است که از پیاده و سوار همراه موکب عالی در شکارها پیشتر از هزار
کس نمی باشد و امشب حکم بر تعاقب که بجهتها شرف صدور یافته بود بهادران
جانسپار هر طرفی رفته متفرق شده بودند و قریب دویست کس در رکاب
دولت سعادت حضور داشتند و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمد
و جمعیت متمردان از چهار هزار کس بیش بود حضرت شاهنشاهی اشارت
فرمودند که مبارزان دولت داد جان ستانی و جان فشانی داده کامیاب
صورت و معنی گردند که معرکه زد و خورد گرم شد لیکن چون مخالفان بسیار
بودند و مخلصان در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور داشتند بکار پیش نمیرفت ناگاه
بنظر اقدس درآمد که از شدت هوا آتشی که در اطراف موضع افتاده بنظر
اقدس درآمد جمعی از سپاهیان رکاب اقبال پناه بدرختان برده طلبکار گوشه
عافیت اند قهر پادشاهی بجوش آمد جایی که آن گروه اشقیا بایستی نمود
بمقتضای ذاتی اغماض نظر فرموده خود دران وقت که بدولت و اقبال بر فیل شکار
سوار دولت بودند متوجه شدند چون پیش موضع آتش بسیار بود در آمدن فیل
دشوار از عقب آن موضع فیل کوه شکوه را راندند از زبان مقدس شاهنشاهی
سامعه افروز گشتم که نقل این سرگذشت میفرمودند چون فیل در تنگنای در راه
شد بنظر درآمد که چه زردی بالای بام برآمده چون رستم خان هم همان طور
چیره داشت خاطر اقدس چنان گذشت که مگر او باشد فیل را تیزتر راندم و خود را

نزدیک آن بام رسانیدم درین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ می‌بارید و حمایت
ایزدی که جوشن معارک شاهنشاهیست و همواره نگهبانی میفرماید بیشتر از هم
محافظت میفرمود چون نزدیک رسید ظاهر شد که آن چه پوشش مقبل خان بود
که بالا رفته یکی از گردنکشان کشتی میگرفت و میخواست که او را از بام بزیر
اندازد و جمعی از پی اعتدالان نبرد ادا دیده بودند که کار مقبل خان را تمام سازند
درین اثنا حضرت شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند و هر دم هم آواز داد
که بالا بر شوید بنده‌ها قوربیکی منعم خان برادر کلان سلطان قلی خالدار بالا دوید
بر بام برآمد و آن بیدولتان فرار نمودند و بیسکی کار غنیم را تمام کرد و درین
وقت دست فیل پادشاهی در چاه غله فرو رفت چنانچه جهار خان فوجدار
که عقب حضرت بر فیل سوار بود آمده بر بالای حضرت افتاد و آنحضرت بزور
بازوی یداللهی فیل را از آن مغاک برآورده سعی داشتند که خود را آن
حویلی که متمردان مضبوط شده بودند درین زمان بهگسی از ملازمان در
رکاب نصرت بود غیر از راجه بهگونت داس و راجه مذکور چند در هنگام
استیلای تشنگی راجه بهگونت داس آب خود را بملازمت آورد قضا را
در همان کوچه که حضرت شاهنشاهی متوجه فتح بودند هندوی شمشیر کشیده
انداخت بر حلقه امن گر دندان فیل را بجهة نمود و استحکام می‌پوشیدند
رسید و از اصطکاک شمشیر بر آهن شراره جست و فیل از روی خشمگینی شمشیر
انداز را در هم کشیده پایمال ساخت و درین اثنا از بالای بام تیر انداز ده
ساله خود را از اضطراب بر فیل پادشاهی انداخت جهار خان مذکور میخواست
که از هم بگذراند حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاه داشتند و چون نزدیک حویلی
رسیدند دیدند که فوجداران خاصه در را بخود رسیده از بسیاری کار متحیر
ایستاده اند از انجا نهضت فرموده بقصد دیواری فیل را بندرا جوتی
تیراندازی میکرد و شصت تیر بر سپر خاصه شاهنشاهی رسید میفرمودند که پنج
تیر از سر گذشت پنج انگشت و سه انگشت و دو تیر در سپر بند شد و نگاهداشت
حراست ایزدی سپرد دیگر بود که نگهبانی میکرد و عادل خان فوجدار حضرت را

شاهی

لشکر خسته از دور تعریف کنان فریاد میزد که توکیستی که مجرای توپش حضرت
کنیم حضرت روی خود را از نقاب برآورده او را نمودند و آن ساحر تمرد را
تیغ کشید گذار او آب نبدکی ساختند و مقارن این حال تاتار خان فریاد برکشید
که پادشاه هم درین تیرباران کجا میروید جهار خان او اعراض کرد که چه وقت
فریاد کردن و نام بردنست آخر حضرت شاهنشاهی همچنان فیل سوار را
انداخته درون حویلی در آمدند و سه چهار فیل دیگر نیز با آن حضرت پیوستند
و جمع کثیر از آن سرکشان بیباک بقتل رسیدند و بسیاری در خانه مضبوط
شدند بموجب حکم قضا نفاذ سقف خانه را شکافته آتش در زدند و از
آن تیره بختان برآوردند و نزدیک بهزار کس بفروغ شعله آتش قهر
الهی بعدمخانه شتافتند و یکپاس روز نمانده بود که ازین عبادت کبری
فراغ دست و جمعی کثیر از ارباب بغی و فساد را دیده عبرت باز گشت

تعین نمودن عبدالله خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه

دادار جهان آفرین چون خواهد که جمال یکی از برگزیدهای خود را بناظران جمهور عالمیان
ساخته هم اسباب دولت روز افزون او را ترتیب دهد و هم بعضی جهت
عاید شده کافه خلایق را اگرنه عقل دوراندیش ارند و نه دیده دوربین او
راست آورد و در بعضی از ناحیتهای ممالک محروسه تفرقه کوته بدید آرد
و آنرا بحسن تدبیر و لطف سرانجام او انتظام بخشد لاجرم جهانیان آنرا
برسم و عادت و اتفاق محمول ناخته بر بدایع عقل دوراندیش اعتراف
نمایند و مصداق این معنی مجدد اغرق شدن پیر محمد خان و استیلا یافتن باز
بهادر و منتظم ساختن صوبه مالوه است بار دیگر و شرح این سانحه اقبال
آنست که چون ادهمخان بموجب اشارت شاهنشاهی روی توجه بدار
الخلافه اگره آورد مسرعان اقبال خبر آوردند که باز بهادر در حدود [illegible]
آمده جمعیت سرانجام میدهد پیر محمد خان که نشاء تهور داشت و شجاعت
بر عقل و تدبیر او غالب بود فوجی آراسته روی بعزیمت آنجا آورد باز
بهادر پیر محمد خان را اکم خیال کرده در برابر آمد و پیکار در گرفت و باندک زد و گیر

شکست یافت و غنایم فراوان بدست لشکر منصور افتاد و پیر محمد خان از اینجا متوجه
قلعهٔ بیجاگده شد در این اعتماد خان ناجی از ملازمان باز بهادر بود همت بر
استحکام قلعه گماشت چون آن قلعه در حد ذات خود برفعت و متانت علم است
محاصرهٔ آن بامتداد کشید جوانان کار طلب مثل حبی دیوانه و یار علی بلوچ
و الم کوکلتاش و مولانا محتشم و ملک محمد و میرزا آفاق بهور نامی ورزیدند
و خود را بدروازه رسانیده داد جلادت میدادند روزی محمد میر کاتب هم
جست و چابک تاخت و سبب تحسین همگنان گشت تا آنکه سحری خسرو شاه
سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه کرده بر قلعه فراز شد و دو
جوان دیگر بتدریج تا طلوع صبح صادق بر آمدند متحصنان قلعه را چون شام
ادبار رسیده مست خواب غفلت بودند آغاز دمیدن صبح اقبال بود که مخالفان
حاضر شده روی بجنگ آوردند و صحبت بزد در میان آمد و جوانان تیز آزمای
آویزشهای پسندیده بتقدیم رسانیدند چون کار بر اهل قلعه دشوار شد
زبان الامان بر داشته متفرق شدند درین اثنا اعتماد خان مذکور با یک کسی
دیگر امان گویان می آمد که خود را به پیر محمد خان رساند تیری باو رسید و بعدم
شتافت همراه او چون حال اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جان
بازی کرده مردانه فرو رفت و جمع کثیر علف شمشیر شدند بقیة السیف امان
یافته از ان ورطهٔ جانگداز بدر آمدند و غنایم فراوان بدست اولیای دولت
در آمد و پیر محمد خان روزی چند بجهت سرانجام قلعه اقامت نموده بجانب
سلطانپور روی عزیمت آورد و باندک جنگی آنرا داخل ممالک محروسه ساخت
و از انجا معاودت نموده باز بقلعهٔ بیجاگده آمد و در ان قلعه خبر یافت که باز
بهادر بوالی خاندیس میران مبارک شاه پناه برده است و میران لشکر خود را
باو همراه میسازد پیر محمد خان روا ندید اسباب لشکر را در قلعه مضبوط کرده
تا هزار جوان کار طلب همراه گرفته ایلغار نمود که ناگهانی باسیر و برهانپور رفته
کار آنجماعت بانجام رساند از آب نربده گذشته جهل کرده کشته اند در دو
کروهی اسیر قلعچه بود و در آنجا فیل مستی بسته بودند آن قلعچه را در ساعت بدست

آورده

آورده و فیل را از متمم غنایم گردانید میران از قلعهٔ اسیر جمعی را بجهت محافظت
قلعچه فرستاده بود در وقتی که پیر محمد خان قلعچه را فتح کرده متوجه برهانپور بود در
خاندیس که جای نشین حاکم است ناگاه لشکر غنیم از دور سیاهی کرد پیر محمد خان
خسرو شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن مردم فرستاد و نام بردها
باندک فرصتی آن جمعیت را پراکنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانیده مراجعت
نمودند صبح آن روز در آمده در ان شهر عظیم نهب و تاراج کردند و نقد و جنس فراوان
بدست هر کسی افتاد میران در قلعهٔ اسیر محکم بود پیر محمد خان بموجب صلاح وقت
معاودت اختیار کرد درین هنگام خبر رسید که باز بهادر با لشکر خاندیس نزدیک
رسید چه او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد پیکار بیجاگده رفته بود چون
در ان حدود رسید خبر یافت که پیر محمد خان با معدودی تیزدستی نموده بتسخیر
اسیر و برهانپور رفته است در اندیشهٔ در از مانده متوجه آنصوب شد در
چنین وقتی که مردم غنایم موفور بدست آورده معاودت نموده بودند
و جمعی متفرق خبر قرب باز بهادر شایع گشت پیر محمد خان ارباب خبرت را
طلب داشته مجلس آرای کنکاش شد اکثر مردم متفرق شده گفتند در نوبت
جنگ صلاح نیست چه تفرقهٔ عظیم کرده ایم و فتوحات روی داده و هر کسی
گرانبار غنیمت شده است مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را طرح
داده از آب نربده بگذریم و بهندیه رفته تعبیه است کنیم و مردم تازه زور
فراهم آورده متوجه کار شویم چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان سخنان صدق
آیین خبرت را گوش نکرده دل در جنگ بست همراهان لوازم همراهی بجای
نیاوردند و باندک جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند یار علی بلوچ ملو پیر محمد
خان را گرفته از جنگگاه بعنف بر آورد که دیگر چه جای توقف چون بکنار
نربده رسید نزدیک شام شده بود هر چند همراهان گفتند که غنیم دور است
امشب اینجا باید بود اما چون وقت ناگزیر رسیده سر جان اجل تکرار ساخته
او را بران داشتند که از آب نربده باسب شنا کرده بگذرد هم او را عنان بر
از دست رفت و هم سخن صافی خیراندیشان بگوش هوش او جا نگرفت همچنان

سواره لیکن از سبکی خود را بعربده در آب زده انداخت اتفاقاً در میان آب قطار
استری تیز نزدیک رسیده باسب او پهلو زد اسب او نیز چون عقل او از جای رفت
پیر محمد خان از اسب جدا شده در آب افتاد جمعی که باو نزدیک رسیده بودند از غایت
درونی در بر آوردن او از آن ورطه هلاک دست و پای نزدند مجازات ستمهائی
که درین یورش کرده بود یا مکافات اعمال که در مهاد بی تردی شکیخان بظهور
آورده بود یا بواسطه امر دیگر که هم غیب دان داند غریق بحر فنا شد و لیکن تربیت
آسمانی چنین مخلص کاردانی جوانمردی عالی همتی را این واقعه پیش آمد
بجای که تقدیر زور آورست توانا تری ناتوانا ترست چو روآورد روز در تیرگی
دو چشم جهان بین کند خیرگی و لهذا با وجود مکنت و اسباب شوکت پیرایه تدبیر رفته
بپای خویش در گرداب هلاکت افتاد و قیاقان ککر و شاه محمد قلاتی و حبیب علیخان
و جمعی امرا که در ان صوبه جاگیر داشتند دل از دست داده متوجه درگاه گیتی
پناه شدند و هر کدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافتند و باز بهادر بر مالوه
دست تصرف یافت اقبال جهانگشای شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی
از امرای عالیقدر که با وفور شجاعت حسن تدبیر و کمال شهامت شمول عدالت
داشته باشد بضبط و ربط آن ولایت نامزد فرمایند بنابران عبد الله خان ازبک
که در سلک جان سپاران بزرگ منش افلاک داشت و پیشتر بسما بجار رفته بود
و بطرز آبی آن آشنا شده بتسخیر مالوه مامور شده و حکم عدالت برای قرار یافت
که امور سیاست و دار و گیر برای او مفوض باشد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی
را که برشد و کاردانی از وزرای دیوان بیوتات ممتاز بود بخطاب خانی
سرافراز نموده نیز همراه او ساختند که نسق و نظام این ولایت و تشخیص
جاگیرداران و تعیین محال خالصه شریفه نماید و جمع کثیر همراه او ساخته از پی
خدمت والا رخصت فرمودند و حکم عالی شد بعد از آنکه عساکر اقبال عرصه
دلکشای آن ولایت را از خس و خاشاک اغیار پاک سازند عبد الله خان همانجا
بوده در ملک کشائی کمر بندد و معین خان رعایا و دهاقین و سایر ساکنان
آن ملک را از وضیع و شریف باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل و [illegible]

تفرقه

تفرقه که از ممر مرور مواکب جهان نورد راه یافته باشد پرداخته با مرا و سپاهی
ملازمان پادشاهی که باین خدمت تعیین یافته اند بآئینی که صلاح دولت
ابد قرین باشد تقسیم جاگیر نماید و بعد از فراغ این کار باستلام عتبه
علیه متوجه شود بموجب حکم معلی عبد الله خان با امرای عظام بساط راه سپری
در اوایل این سال رهنوردی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر از نهضت عساکر
اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داد و تاب مقاومت از حوصله
همت خود بیرون یافت پیش از آنکه لوای جنود دولت سایه امن و امان
بر آن بلاد اندازد ولایت مالوه را بچندین حسرت گذاشته بکرگاه
عافیت شتافت رعیت صولت دولت شاهنشاهی و مهابت شوکت
عساکر اقبال و شهامت مواکب عالی نه چنان بلند آوازه است که از نهیب
آن سلاطین عظمت آئین در هراس آمده بیقرار نگردند از پی شباتی
امثال این حکام چه عجب بی آنکه تیغ صاعقه ریز بلا کرد و تیرباران فتنه
بارد لشکر ظفر قرین بولایت مالوه درآمد جمعی از جوانان کارزار پیشه
روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده بسیاری از لشکری او را
قتیل آوردند باز بهادر خود را در پناه تنگناهای پر درخت انداخته عمری
بدواری بسر برد چندگاه التجا برانا اودی سنگ برده روزگاری میگذرانید
چون طنطنه غریب پروری و صیت ترحیب خاندانهای بزرگ و شمول
عاطفت شاهنشاهی در اکناف ممالک انتشار یافت عاقبت کار بر همنوائی
سعادت از تفرقه سرای سرگشتگی بجمعیت آباد آستان معلی رسید و بنوازشهای
خسروانه سربلندی یافت چنانچه در محل خود معروض مستمعان این روزنامچه
اقبال خواهد شد و با جمله ولایت مالوه بآزکی در قبضه تصرف و حیطه اختیار
اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبد الله خان بموجب حکم اقدس بشهر مندو
که پای تخت سلاطین مالوه بود بر وساده حکومت بطریق استقلال متمکن
گشت و بلاد و قصبات و قریات آن ممالک فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم
یافت و اولیای دولت باچین قشار نکهور و دیگر محال جاگیر رفته رحل آرام گشادند
:

ومعین خان بعد از سرانجام ولایت وانتقام جاکیر روی توجه بآستانبوس عالی آورد
ودنباله راه ارادت شتافته بادراک ملازمت کامیاب سعادت ومورد مزیت قدر
وعلو حال کشت واز سوانح انکه راجه کیسی زمین دار سندون که از ولایت پنجاب
در کوهستان میان دریای بیاه وستلج است بر سر جان محمد بهبودی که
جاکیردار پرکنه پیرکد ران نواحی بود از بهر رای آمد واو چون در اصل بد
نهاد بود توفیق نیکو کرداری نیافت بلکه مال وناموس خود درین کار بر
باد داد واسباب واشیای او تاراج رفت وزن او که حبس سهمار داشت بدست
آن بزدم در آمد وچون حلی وحلل داشت اثری ازو بدید نیامد غالبا تنک چشمان
بی سعادت بطمع مال او را پنهانی بعدم فرستاده بودند وهمانا که ایزد بیچون
نزلی بجهت مکافات اعمال آینده فرستاده است چون بامرای پنجاب این خبر رسید
خان کلان وقطب الدین محمد خان وجمع دیکر بر سر او رفته تنبیه لایق نمودند و
آواره شده بوسیله راجه تودرمل بدرگاه خلافت شتافت ومشمول عاطفت کشت
ودر نیکو خدمتی کارش بسر شد واز سوانح آمدن ایلچی فرمان روای وقت آن
زمان حضرت شاه طهماسب صفویست چون رسمی است قدیم که بزرکان دولت
منش از برای تحصیل میامن دینی ودنیوی وحصول مقاصد صوری ومعنوی با
بزرکان اقبال مندیکدیکر ارتباط جسته مبانی یکدلی ویکجهتی را استحکام میدهند
واکر بحسب طالع خداداد اتشابی متحقق است در تشیید قواعد آن اهتمام
میکوشند وسرمایه نظام دولت خود را باین طرز بدیع سرانجام میدهند
ولهذا اشاه رفیع مکان حضرت شاه طهماسب که ایران بمیامن معدلت او دلفروز بت
بموجب ارتباط صمیمی که از زمان سابق درمیان این دودمان علوی ارکان
وان طبقه قدسی نژاد سعادت وثوق داشت پسر عم خود سید بیک این
معصوم بیک را که در بساط عزت او بمنصب کالت ممتاز بود بجهت پرسش
واقعه ناکزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی ومبارکباد جلوس اشرف اقدس
شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف وهدایا از آنچه نهادان عربی و
اد پایان عراقی ورومی ونفایس اقمشه وبدایع اشیاء مصحوب او ساخته بودند

بخان

چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس چندی از امرای عالیشان
باستقلال باستقبال رفته او را باعزاز واکرام در منزل لایق فرود آوردند
ومبلغ چهارده لک دام نقد که موازی هشتصد تومان عراق باشد باد یکر اجناس
برسم اقامت فرستادند وبعد از چند روز که از ماندکی راه برآسود در حقیقت
بارو شرف کورنش یافته بتقبیل بساط بوس معزز ومحترم شد انکاه دعای
حضرت شاه رسانید مکتوبی که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت واخلاص
نکارش یافته بود بدو دست ادب پیش آورده برکوشه تخت نهاد وتحف
وهدایا بترتیب لایق از نظر اقدس کذرانید حضرت شاهنشاهی از کمال
مسرت وانبساط بزبان تلطف وتودد احوال کرامی شاه پرسیدند و
ایلچی را بنوازشهای بی اندازه مخصوص ساختند ایزد جهان آرا چون
خواهد که یکی از یکانهای بساط عزت را بمراتب ارجمند بزرکی بخشیده
بمنصب والای سلطنت علیا رساند نخستین او را عقل دوربین کارشناسی
عطا میفرماید تا همواره ناصح بی غرض او باشد انکاه حوصله فراخ که آب
برداشت چندین ناملایم روزکار داشته باشد میکند تا بمعاونت فراخ
حوصلکی از دیده تا ملایم سررشته تدبیر از دست ندهد بس کوهری بهای
معدلت می بخشد تا آشنا وبیکانه را در یک میزان داشته بی کرانباری
اغراض نفسانی معاملات کارخانه ایجاد دریافته باطن مقدس را دار العلم
سازد بسا دانایان که در عیار دانش قصوری نداشته اند در هنکام حوادث
از کوته حوصلکی متکدر شده عنان فکر از دست داده اند ودر چاه
تمیز از پای افتاده وچون شناخت بروجه لایق صورت بست آثار عدالت
از قوت اعتدال که ودیعت نهاده دست قدرت است بی تفکر وتامل
بظهور آمدن میکیرد والحمد لله که این جلایل نعوت وشرایف صفات فطری
وجبلی حضرت شاهیست که بی آلایش تعلم ظاهری وآیین اکتساب استعداد
بشری از دانشخانه افاضه الهی فایض شده یکی این دانای رموز
آفرینش مصالح وحکم خود را در نقاب احتفا داشته بلباس بی تعینی زینت

مینماید و بچندین نقاب اکتفا نفرموده همواره در سرانجام پرده چند دیگرست
کرده و دیده وران دوربین تاب آن نمی توانند برد اما مشیت الهی غالبست چون
خدای خواهد که عالمیان را از حسن معنوی او آگاهی بخشد نقاب آرای چه بود
کند هر آینه او را چهره کشای اعمال عالم آرا گرداند تا دور ماندگان و نزدیکان
سعادت بدولت سرای ارادت رسیده صدرنشین بارگاه قبول
گردند و تمثال این معنی اظهار جلالت و افاضه عدالت حضرت شاهنشاهیست
که باین عدل کامل و صلاح ملک و دولت در دار الخلافه آگره بوقوع
پیوست و شرح این واقعه آنکه ادهمخان پسر خورد عفت قباب ماهم انکه
سر نه عقل درست داشت و نه بخت ساعد تنومند مست جوانی و مدهوش دولت
شده همواره بشمس الدین محمد خان انکه خان حسد بردی و منعم خان خانخانان
که نیز ازین بیماری دردمندی عظیم داشت پیوسته مقدمات دور بطوری
که کس کمتر پی برد در میان آوردی و ادهمخان را برفته و عذر و تحریک
نمودی تا آنکه روز اسفندارمذ پنجم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم
رمضان که هنوز اعتدال اردیبهشت در بسیط زمین سریان داشت
عجیب امری از اعتدال دور سر برزد روز دیوان در دولتخانه پادشاهی
منعم خان و انکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر نشسته
مشغول مهمات کارگاه سلطنت بودند ادهمخان بی اعتدالانه با جمعی از
بی اعتدال تر اکماق در آن بارگاه دولت در رسید و حاضران مجلس
بتعظیم او برخاستند و انکه خان نیز نیم قیامی نمود بمجرد رسیدن بی محابا
دست بخنجر کرده متوجه انکه خان شد و بخوشم اوزبک که از ملازمان او بود
و دیگر بی باکان که باین خیال کمر فتنه جت بسته بودند خوشم آقو اشارت
کرد که چه استاده اید خوشم بیدولت خنجر کشیده زخم کاری بسینه
آن صدرنشین وساده سعادت رسانید انکه خان از کمال اضطراب سراسیمه
بجانب دروازه دولتسرای پادشاهی شتافت و متصل آن فدای بردی
رسیده دو مرتبه شمشیر انداخته و آن بزرگ دولت در صحن دولتخانه بدرجه

شهادت رسید ازین غلغله هایله غوغای عظیم در بارگاه والا برخاست و وحشتی
عجیب در آن فضای آسمانی شکوه ظاهر گشت و آن بد برخون گرفته با وجود
چنین بی باکی گستاخانه باندیشه تباه که بدمستان را بآن راه گذر باشد
متوجه حرم سرای مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اساس
بدولت بیدار خواب کرده بودند آن سیه بخت تیره رای از دولتخانه بالای
صفه که از بیرون قصر از هر چهار طرف بارتفاع یک و نیم قد آدمی اساس یافته
بود شمشیر در دست در آمد و قصد درون نمود نعمت خواجه سرا که نزدیک در ا
یستاده بود در ساعت در را بسته مقفل ساخت و آن مغرور مردانگی و
مستعجل مردگی هر چند بآن خواجه سرا درشتی نمود که در بکشاید صورت نبست
و ایستادگان حواشی عتبه سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن
گستاخ بدمست را در مرتبه اول که با انکه خان آن معامله کرد سزای کار در
کنار نهند و باز از بیهوشی و بددلی حاضران آن بساط چگویم در این هنگام
خیال باطل اندیشیده قصد درون سرادقات اقبال دارد چرا خونش بخنجر تیز
و بخاک مذلت برابر نساختند اگر آن همت در نهادشان نیست چرا هجوم
عموم نموده نمیگیرند این خود چون گمان برم که در حاضران بارگاه والا ارباب
عقیدت کسی نبوده باشد همانا که حکمت در پی توفیقی این گروه آنست که کمال
عدالت و شجاعت حضرت شاهنشاهی خاطرنشان خرد و بزرگ و دانا
و نادان شود و بالجمله آنحضرت ازین غوغای موحش بیدار شده استفسار
نمودند چون هیچکس از پردگیان سراپرده دولت اطلاع نداشت آنحضرت
از دیوار قصر سر برآوردند و استکشاف احوال نمودند رفیق نهیار منصب که از
قدیمان درگاه والا بود حقیقت ماجرا معروض داشت حضرت این حرف
موحش شنیده از فرط تعجب باز پرسیده اند رفیق باشارت بقالب خون
آلود آن مرحوم نموده باز همان حرف مکرر ساخت البته حضرت شهنشاهی
صورت حال مشاهده نموده بقهرمان جلال بر افروخته اند و از الهامات ربانی
انکه از جانب دروازه که آن بخت برگشته ایستاده خیالات فاسد بخود راه

میداد بر نهاده از راه دیگر بر آمده اند و در هنگام بردن سلاح بی آنکه طلب فرمایند
یکی از خدمتکاران سراپرده عزت شمشیر خاصه را بدست او داده آنحضرت شمشیر
گرفته روان شدند چون قدری از آن صفه سیر فرموده رو بطرفی دیگر آوردند حق
ناشناس بنظر اقدس در آمد بر زبان مقدس گذشت که ای بچه لاده انگیار ا
چرا کشتی آن گستاخ بیدولت استعجال نموده بر دو دست آنحضرت را
گرفت و گفت تحمل کنید و غوررسی فرمایند و اندکی تلاش شد ناظران فراست
یا شیر را چه نکوهش کنم که هیچ نکوهش در خور شان نیست آخر حضرت شاهنشاهی
دست از شمشیر خود باز داشته و دست را از چنگ آن بدنهاد کشیده دست
شمشیر او دراز فرمودند درین اثنا آن مردود ازل و ابد دست از آنحضرت
باز داشته متوجه شمشیر خود شد حضرت دست از شمشیر باز داشته مشتی بر
روی آن عادی عفریت پیکر زدند که معلق زنان افتاد و از هوش رفت درین
ولا قرچقان و سنکرام مهوشناک در آنجا سعادت حضور داشتند حضرت ایزدی
غضب فرمودند که چرا ایستاده تماشا می کنید این دیوانه سر را به بندید آن
دو کس و جمعی دیگر فرمان پذیر گشته او را بستند حکم عدالت آیین شرف صدور
یافت که آن پاداش اندازه خود پی بردن نهاده را از بالای صفه سرنگون سازند
چند از ند این مردم از کوته اندیشی و ملاحظه که مبادا خفگی ازان هزار بار بهتر
چنانچه لایق باشد چند اختند نیم جانی باقی بود باز حکم عالی شد که آن
سرگشته بخت برگشته را باز بالا آوردند درین مرتبه چون بموی کشان آوردند
بموجب امر اقدس باهتمام تمام سرنگون انداختند چنانچه گردن آن خود سر شکست
و مغز آن ناسپاس دماغ پریشان شد و باین طرز آن سفاک بیباک از روی عدالت
بقصاص مکافات پاداش مشت انجهان پهلوان الهی چنان رسیده بود جمعی که از این
کار آگاه نبودند بزعم گزند اشتباه داشتند منعمخان خانخانان و شهاب الدین
احمد خان که در آنجا بودند از صولت غضب پادشاهی بکسو شده راه فرار اختیار کردند
و یوسف محمد خان پسر خورد اتکه خان از واقعه پدر گرامی آگاه گشته با اتکه خیل
مسلح سر راه ادهمخان و ماهم انکه گرفت از این غافل که خدیو صورت و معنی داد

معدلت

معدلت و نصفت داده هم انکه را منظور داشته آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان
سلطنت بجزا رسانیده است و چون حقیقت عدالت علیای شاهنشاهی که
برتر از نشاء بشری بود خاطرنشان عالمیان شد حبابیان را اعتقادی عظیم
بهم رسید ستم پیشها در شبستان خمول پنهان شدند ستم رسیدها را داد و زنهار آگ
جوشش پدید آمد نادان بادیه ضلالت را چراغ دانائی پیش راه نهادند
تا بر بزرگی صوری و معنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده بشاهراه اخلاص
مهتدی شدند و اتکه خیل هنوز نسبت ادهمخان و قرب قرابت ماهم انکه در برابر
این سخن از اراجیف پنداشته در کمین انتقام بودند اما چون بر زبانها
افتاده بود بوسیله مقربان بساط حضور التماس نمودند که چون این عدالت
آمده آن سیه روی دین و دنیی را همچنان مرده بما نمایند تا خاطر آن از داغ غم
بر آمده مرهم پذیر جراحت گردد آن دانای رموز آفرینش ملتمس ایشان را
بموقف قبول داشتند شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان رفته بچشم عبرت بین
دیده و سوزش خواطر این طبقه دولتخواه و سلسله سعادت منش فرو نشست
و هزاران هزار سپاس داری و شکرگذاری بجای آوردند و عالمیان
یکبارگی از شور شرارت انگیزان کوتاه باطن نجات یافته در امن آسودگی و راحت
رمل پیغمی کشادند الحق برای این معدلت عظمی اگر آفرین آسمانیان تحسین
زمینیان پیوندد اندکی از حقوق آن ادا یابد و الا ذات خانوادهٔ انسانی
را کجا توانائی که شکر این عدالت عظمی تواند کرد هم سیاست کبری که توسل
آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند و هم هدایت عامه که از برکات
آن ظلمت آباد دلها بنور ارادت و شعشعهٔ اخلاص نورانی میگردد هم
کور باطنان بسل رسیده را داروی بینش است و هم تیره بینان رمدزده
را سرمهٔ نور هم لشکریان عرصهٔ حقیقت را پای طلبت و هم سست قدمان راه
ارادت را عصای همت هم شکسته دلان را اعصار آهنین است و هم خاطر
ناشکیبانی را پاسبان بیدار و بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین
معدلتی درون حرم سرا تشریف ارزانی داشتند ماهم انکه که در منزل خود بر بستر

بیماری افتاده بود شنید که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده است و حضرت او را مقید
فرموده اند مهر مادری او را برداشته بملازمت اقدس آورد که شاید پسر خود را
خلاص سازد آنحضرت ماهم انکه را که دید فرمودند که ادهم انکه ما را کشت ما هم
او را قصاص فرمودیم آن عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردید ماهم
انکه را یقین بود که پرسش بسیاست رسیده باشد در آن حال هیچ تکلیفی
یکی از دستیاران ادهم خان آمده صورت واقعه را با ماهم انکه گفت ماهم
انکه گفت که بچه طریق کشتند گفت نشان زخم گرزی بر روی اوست دیگر
نمیدانیم و آن از شمت حضرت شاهنشاهی بود که بقوت آید چیزی در مرتبه اول بروی
او رسیده بود ماهم انکه را چون بتحقیق پیوست که پسرش بسیاست رسیده اگرچه بتقاضای
عقلی که داشت حفظ آداب حضور اقدس نموده جزع و فزع نکرد اما درون او
بهزاران زخم جان ستان مجروح شد و رنگ از رویش رفت و خواست که بر سر فرزند
رود حضرت شاهنشاهی نظر بر دوام خدمت او فرموده بسخنان دلاویز
تسلی بخش قدری تسکین نموده اجازت رفتن نفرمودند تا فرزند بی اعتدال
خود را بآن نمط نه بیند بموجب حکم عالی هماندوز آن هر دو نعش را بدهلی روان
ساختند و حضرت شاهنشاهی ذکر کرد آوری خاطر آن عجوزه دانش سرشت نصایح
بلند و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر رخصت خانه اش فرمودند آن عاقله ماتم
رسیده تسلیم در غمکوره ظاهر ساخته تن بقضای ایزدی در داده بخانه خود
آمده بسوگواری گذشته ناله و شیون آغاز نهاد و مرضی که داشت روی در
تزاید آورده و ارکان عافیت در تزلزل آمد و بعد ازین واقعه بچهل روز در ماه
الهی موافق شهر شوال بمقدس سرای نیستی شتافت و خاطر مهرپرور و مهرگزین
حضرت شاهنشاهی از قضیه آن عفت قباب بغایت اندوهگین شد عظیم تعزیت
فرمودند و بآیین اعزاز و اکرام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و بعادت کریمه خود
هم قدمی چند برفقت تمام مشایعت آن نعش فرمودند و تمامی اعیان سلطنت
و بزرگان این دودمان عالی بلوازم تعزیت و آداب مصیبت پرداختند و بموجب
اشارت اقدس عمارت عالی اساس بر مزار ماهم انکه و ادهم خان بنا کردند

و همچنین

و همچنین در ماتمداری خان اعظم انکه خان و تسکین خاطر فرزندان سعادت پیوند
و برادران گرامی و التیام جراحات قلوب تمامی قبیله و ترتیب این طبقه عقیدت طراز
و ارتقای مدارج این سلسله اخلاص گزین توجهات عظیم فرمودند اگر شرح آن
عزاداریها [illegible] بدرازی میل خواهد شد و روز دیگر از سنوح واقعه خان اعظم
و ادهم خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدین خان بمسامع علیه رسید بندگان
حضرت شاهنشاهی حمل بر سبکسرانی و کوتاه اندیشی اینها فرموده اشرف خان را
با مثال عاطفت و منشور استمالت فرستادند تا این مغلوبان سلطان واهمه را
مطمئن ساخته باستلام قوایم سریر عالی سربلند ساخت و بافاضه عنایت
شاهنشاهی عرق خجلت اینها با بر روی کوثر بدل شد **تربیت فرمودن
اعتماد خان و انتظام ممالک خالصات باو تفویض نمودن** حضرت
شاهنشاهی از آن هنگام که سنوح این سانحه ناگوار بحسب اقتضای ایزدی روی
نمود بموجب شناخت طبیعت زمان و دریافت مزاج زمانیان با انتظام
مهمات ملکی پرداخته عالم و عالمیان را رواج دیگر بخشیده اگرچه پیش ازینها
بخود مغروران را روز بازار کساد پیدا شد اما مستعدان اخلاص مند که از
بی انصافی بزرگان دنیا در کنج خمول بودند بفروغ دریافت شاهنشاهی
بظهور آمدن گرفتند از آن جمله اعتماد خان اعتماد خان خواجه سرا است و شرح
این عاطفت عظمی آنکه متصدیان اشغال سلطنت از بی دیانتی و بی امانتی بایستی
در معموری خانه خود کوشش نموده کیچها برای خودسالان مینمودند و در تحصیل
خزانه معموره شاهنشاهی تا بتغیر دیگران آنچه رسد اهمال میکردند حضرت
شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در پرده پوشی بودند و چه بجهت آنکه مخاطب بدست
نمی افتاد ازین مقوله حرفی نمیفرمودند و در آن باب قانونی انتظام نمی یافت
تا آنکه منسوبات موقوفات عالی را منقصتها و شد بنهایت رسید که کتابی این کار را
بوقت دیگر حواله فرموده با پیشانی گشاده و خاطر شکفته تماشای فنون نیرنگ بر
مینمودند در همین ولا کشکی بر اعتبار پیشه بزرگان آمد بعضی از ارباب درایت

و اصحاب خدمت پیش آمدند و خواجه سهول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیمان پسر
شیرخان افغان بجوهر رشدی که داشت باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر از این
واقعه در سلک خانزادان عتبه اقبال منسلک گشته ارزوی اخلاص خدمت شایسته
بتقدیم میرسانید بمقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی بحال او افتاده
و او مزاج اقدس شاهنشاهی در یافته مکتوبات ضمیر اشتعام بخش زاد تحصیل خزانه
و تغییر آن عقدات معقول معروض داشت و آنحضرت پایه شناخت او را در آن
کلمات بهوش افزای عز مودند و او را باعتماد خانی اختصاص داده جمیع خالصات
شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود بروی مسلم داشتند و چنانکه رای دهانی وای
شاهنشاهی در بهم رساندن خزانه معموره اندیشیده بود اعتماد خان بحسن
تردد و ملطف کفایت بجای آورد و آغاز این کار در اواسط این سال بظهور
آمد نقد ربایان نادرست دست کوتاه کردند و تیره رایان خود خواه کناره
گرفته پای در دامن عزلت کشیدند و صافی ضمیران کفایت اندیش در میان آمدند
که این اساس سلطنت و بنیاد دولت و قوت بازوی سپاه است بر وجهی که
لایق دولت ابد پیوند باشد انتظام یافت و روز بروز از حد بیرون بظهور
می آمد اندکی از بسیار که در رواج و رونق خزانه عالیه بخاطر اقدس گذشته بود
اعتماد خان بعمل آورد چه در کارهای سترگ که بر ظهور نیامده و چگونه این مهم
اهم از پیش رفت اگر همچنین فرمان پذیران عتبه خلافت مقاصد علیای شاهنشاهی
دریافته در عمل آن بکوشند در اندک فرصتی ساحت این ربع مسکون که عبارت
از معموره عالم است بتصرف در می آید عالم در پیش علیای شاهنشاهی چه جامت
بس مختصر ساخته کمال توجه ندانسته همواره دل در مرضیات الهی بسته میدارند
و … طلبان فرمان پذیر را اگر بمراتب در یافت شاهنشاهی بودی هم این کار
مختصر که در پیش ظاهر بینان از اعاظم امور است باندک توجه صورت شدی بخواب (?) رسیدی
و نمانه حکمت الهی را درین کار نظرها ست و از سوانح غریب این سال گرفتن منعم خان
و دستگیر کرده آوردن بدرگاه شاهنشاهی آدمی نژاد را و امر غریب در نهاد (?)

اول

اول طبیعت که نه تمیز دارد و نه چشم دوم عقل دور بین کار شناس و پیشتر آدمیان
بی پروای گرفتار اندیشه تباه شده خرد را که کارفرمای صلاح اندیش است
معزول ساخته فرمانبرداری طبیعت میکنند و کاری که دشمن بعید … بر
نتواند سامان داد بیک بی فکری برای خود بهم میرسانند و تمثال این حال تباه
رای خان خانان منعم خان است که با وجود جلایل عنایات پادشاهی که پایه افزای
منزلت او بود از انجمله طلب او از کابل بعنوان چندین اعزاز و احترام تشریف
خطاب خانی و دیگر القاب عالی و منصب وکالت و حکومت کل قدر این نعمتهای
گرامی نشناخته و از همه قطع نظر نموده بجار رفتار این بیم که در واقعه خان اعظم و
ادهم خان او را شعله افروزی این آتش متهم میداشتند با خود قرار بودن نمیتوانست داد
چنانچه در آن روز فرار نموده بود اگر چه عمده آن بود که بعد ازین واقعات با معامله
فهمی بر خود اینمعنی را بسته بود که حل و عقد این کار دودمان عالی و رتق و فتق جمیع
مهمات ملکی و مالی بی شرکت احدی بحیطه اقتدار و اختیار او باشد و اینمعنی صورت
نمی بست لاجرم همواره سودای خام می پخت و عزیمت ناصواب مصمم میساخت که از
درگاه گیتی پناه که وطن گاه سعادتمندان هفت اقلیم است گریخته خود را بعشرت
آباد کابل که پسرش غنی خان در آنجا حاکم بود برساند و درین بهارستان عافیت
با ستقلال کامیاب فراغ باشد تا آنکه در امرداد ماه الهی باین نیت نامبارک
از دار الخلافه فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت و محمد قاسم خان میر بر همراه
او بود چون این قضیه بسامع علیه رسید آنرا وقعی نداده فرمودند که منعم خان
جای نیز دور نخواهد آمد و هر چند ساعیان فرصت جوی وقت در ضبط
اسباب اموال او بابیاد و تشریح عرضه داشت نمودند ازبزرگ منشی و فراخ حوصلگی
و قدردانی حقیو جهان خواهش ارباب سعایت صورت نبست و بدولت فرمودند که اگر
منعم خان بکابل رود آن هم ملک ماست و او عارم این درگاه تنگدلی او را بر این داشته
رنا ده … اگر بنیاد اسباب اموال او را از عقب او روانه خواهیم فرمود باید که هیچ
یکی پیرامون خانه او نگردد و قضا را بعد از تکاپوی بسیار رسیده چندین کوه و بیابان
نوردیده در حوالی پرگنه سروت که در جاگیر میر محمد منشی بود اتفاق عبور ایشان

اتفاقا قاسم علی سیستانی نوکر میر محمود که شقداران پرگنه بود خبر یافت که دو کس از امرای
پادشاهی میگذرند و آثار خوف از ناصیه ایشان پیداست باتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه
گرفته ایشان را خواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود باره که از میامن خدمات [illegible]
در جرگه امرای عظام انتظام یافته از بزرگان باره عزت بود و در آن نواحی جاگیر داشت
ازین قضیه آگاهی آمد و منعمی را بخانه خود برده وقت را غنیمت دانسته در آداب
مردمی و خیراندیشی کوشید و باعزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت آورد
آنحضرت برخلاف اندیشه اهل محضر در کار و نقیض خواهش بداندیشان که هرگز
زمانه ازان تیره عقلان خالی نباشد او را بعواطف بیکران اختصاص بخشیدند
و بهمان نمط بمنصب والای وکالت و خطاب خان خانان اختصاص داده بود
نوازشهای بی اندازه فرمودند دل برمخورده او را اطمینان حاصل شد و فتنه اندوزان
بداندیش کناره گرفتند و عالمیان را آرامش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود در رگ
کسی که تیغ سیاست متوقع جهانبانان بود تاج ریاست نهادند و از سوانح آمدن
تانسین است بدرگاه معلی شاهنشاهی و تفصیل این اجمال آنکه چون ذات قدسی
شاهنشاهی و تفصیل این اجمال آنکه جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج
کونی و الهیست چنانچه در هنگام سخن و ظهور معامله صاحبان هر فن را گمان میشود
که ذات عنیر این فن بامری دیگر توجه نفرموده و همگی نظرت عالی همت این کار
مشغوف شده آنحضرت در دقایق موسیقی چون سایر فنون دانش چه از اقسام
نغمات و شعبات فارس و چه از اصناف سرود هندوستان از روی علم و عمل یگانه
بودند و چون صیت نغمه پردازی تانسین که از کلاونتان گوالیار در صورت
و عمل منفرد زمان بود بمسامع علیه میرسید و مذکور مجلس اقدس میشد که او زاویه آسایش
خیال کرده در پیش راجه رام چند راجه پته بسر میبرد خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک
مغنیان عشرت سرای اقبال باشد جلال خان قورچی را که از مقبولان بساط قرب
بود بجهت آوردن تانسین با منشور استمالت پیش راجه فرستادند راجه از
التفات شاهنشاهی سر افتخار باوج عزت رسانیده مقدم فرستاده را پیرایه
سعادت خود دانست مصحوب او پیشکشهای شایسته از فیلان نامی و جواهر گرامی

بدرگاه گیتی پناه روانه ساخت و آیین پسندیده تانسین را سامان لایق نموده جهال
رخصت پیشکش خود خیال کرد و درین سال بسعادت زمین بوس افتخار کامروا شد
و حضرت شاهنشاهی خوشوقت شده نقود و انعام در دامن امیدش ریختند و کلاه
همت او از همگنان برافراختند چون فطرت مستقیم و جوهر قابل داشت بدوام
ملازمت و حضور بساط شاهنشاهی تربیت یافته و در نغمه سرایی و مضامین آن
ترقیات عظیم او را روی داد آغاز سال هشتم الهی از جلوس مقدس
شاهنشاهی یعنی سال آبان الهی از دور اول در هیولا که خاطر شه بهار
حضرت شاهنشاهی همیشه بنشاط تقوا پرداخته دوستداران این مسرت انبساط
بخش بود نغمه مقدم نوروزی دلکشایی و جان افروزی لبذ آوازه شد عشرت
زبان حال ترانه زن این مقال گشت وقت که بوستان دم از نوشی نهد
صد نغمه تر بهار برگوش زند از آتش گل که باد صبح افروزد خون در رگ مرغان چمن جوش زند
طبایع مرکبات بفیض جان پرور بساط دل اثر انشوونما آمد سرود مرغان
چمن در گوش گلهای بهار پیچید ساقیان وقت جرعه شوق بتازگی در کام
روزگار ریختند عندلیبان نیم مست بمضراب منقار بربط نوازی آغاز
نهادند هر شاخ مرغ ارغنون ساخته هر نغمه گلبن سرافراخته ازان نغمه که غارت
هوش کرد مغنی ترنم فراموش کرد نیر اعظم بهزاران فیض و افضال بعد از
انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه یازدهم رجب
نهصد و هفتاد برج شرف تحویل نمود و آغاز سال آبان الهی که سال هشتم
از مبدا تاریخ جلوس شاهنشاهیست بسعادت و اقبال اتفاق افتاد و
عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه پدید آمد در مفتتح این
سال فرخنده بتایید ایزد جهان آفرین که چراغ افروز دولت ابد پیوند است
خواجه عبدالمجید آصفخان را در جنگ اجرا بجند و غازیخان تنور نصرت روی
داد و ملک پته بدست آمد یا قلعه او مفتوح گشت و شرح این قضیه دلکش
آنست که خواجه عبدالمجید دیوان از آگاهی و وفور کاردانی بخطاب آصفخان خلعت
امتیاز یافته بود و از قلم بسیف تصاعد نموده در سلک جامعان سیف و قلم

و صاحبان سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت سرکار کره کولا
وسیع جاگیر فرموده بودند او بمقتضای کاردانی کار طلبی خود در مقام آن شد
که ملک پنه را که ملکیت پیر خود بتصرف خود در آورده بخستین را مجند که
از راجهای نامور ملک هندوستان است و پدر بر پدر فرمان روای آن
ملک کرده اند بنصایح ارجمند پیغام داد که کلاه خودسری را از تارک نخوت
نهاده حلقهٔ عبودیت در گوش اطاعت افکند در سلک خراج گذاران ممالک
محروسه در آمده کامیاب امن و امان گردد و غازیخان تنور را که بر شومی
ادبار مسلک بغی پیموده پناه باو برده است بدرگاه گیتی پناه که مامن عالمیان است
فرستد راجه مجند چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیهٔ بخت او نتافته بود و نصایح
آصفی نزا که گوشوارگی گوش دولت او شایستگی داشت پنبه غفلت ساخته
و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور گشت وار بخت بر
گشتگی آمادهٔ جنگ شد آصفخان که تایید یافتهٔ سلطنت دوران این دولت بود
با سامان شایسته بر سر او رفت و او با تعاقب غازیخان تنور و لشکر انبوه از جیوت
و افغان بجنگ پیش آمده و دلیران و بهادران جانبین دست از جان شسته دل از
ناموس بسته هنگامهٔ کارزار گرم کردند
دلیران به تیر و کمان آختند همه نیزه و تیغ انداختند
جهان گشت پر زابر الماس تر شد از خاک خون دشت شنگرف بیز
و بعد از زد و خورد بی اندازه آصفخان غالب آمد و غازیخان تنور را با بسیاری از سرداران طعمهٔ
شمشیر خون آشام ساخت و راجه رامجند شکست یافته بقلعهٔ باندهو که مستحکم
ترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت و غنایم بی پایان بدست اولیای دولت
قاهره درآمد درین اثنا بوسیلهٔ استدعا و استشفاع راجهای نامور که بدولت
خدمت حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند فرمان جهان مطاع از درگاه
معلی صدور یافت که راجه رامجند حلقهٔ بندگی در گوش کرده قرار [illegible]
دولت زمین بوس داده است او را از زمرهٔ بندگان عتبه معدلت شمرده
پیرامون ولایت او نگردند بموجب منشور اقبال آصفخان از انجا مراجعت
نموده بجاگیر خود آمد

ذکر تعیین نمودن منعمخان بکابل و سوانحی که روی نمود

درینولا چون باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجه اقدس بانتظام کابل
و آنحدود و استفسار سوانح آن داشت درینولا بمسامع علیه رسید که فضل
بیگ برادر منعمخان باتفاق امیر ابوسعید و شاه ولی انکه و محمد علی اسب
و سونج سیدی هاشی و خواجه خاص ملک و جمعی دیگر عوضت قباب ماه جوجک
بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم را به بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده در بر
آوردن او از عشرت سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده بر آوردند و منعمخان را
اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند و تفصیل این سرگذشت آنکه
فضل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهره نداشت اما در کربزت و شرارت
همه تن چشم بود و از حکومت برادرزادهٔ خود پیوسته پیچ و تاب داشت و غنی خان
ولد منعمخان در اصل از هوشمندی و سعادت منشی بی نصیب بود با این هم
سرمستی ریاست او را از پای اعتدال انداخته بود و بد مصاحبی که بدترین
آفات آدمی زاد است بکمند ادبار او را از فراز سعادت بنشیب شقاوت
میکشید از انجمله میرانانی و کل بابا بهرزه گوی و تراش خاصی سنگ راه سعادت
او بودند تا اگر انجماعت مهد علیای بیگم را با خود متفق ساخته در اوایل شهر
ماه آبان سال هشتم غنیخان بسیر فالیز بجانب ... رفته بود شهر را استحکام
نموده در حصار را بر روی او بستند و او لیل آراسته در برابر دروازه
آهنین آمده بر پشتهٔ سیاه سنگ ایستاد و کاری نتوانست کرد پهلوان عبدل
کوتوال را برسالت فرستاد که شاید بمکر و حیله و تزویر کاری سازد نام
بردها جواب دادند که تو از جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا متعین
نبودی مردم از ستمکاری و بی اعتدالی تو بتنگ آمده بودند اکنون مناسب
آنست که بسلامت بدرگاه روی و اگر میخواهی که باز بریاست این ولایت بدرگاه
جهان پناه رفته عیار خود را درست کن و منشور والا از دیوان خلافت گرفته
بیا تا بموجب آن عمل نموده اید درین گفت و گوی بود که مردم او را جدا شدن گرفتند
و چون ایستادن او بامتداد کشید و دانست که رفتن درون شهر صورت نمی بندد
و نزدیکست که گرفتار شود آخر تای روز بر هنمونی حمزه عرب و میر مغیث الدین

نیشابوری بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب و اموال او را در شهر غارت کردند
و باعث دلیری کابلیان برین امر سرگذشت توکلک خان قوچین است و شرح این
قضیه برسم اجمال آنکه غنی خان که مستی جوانی و اعتبار او را ضمیمهٔ شقاوت
ذاتی شده بود سود خود در زیان دیگران دانستی و لب ستیزه کاری در هرزه
درایی لب بردی و پایهٔ قدر مردم دانستی و در مسانه سلوک گرانی ورزیدی از انجمله
توکلک خان قوچین را که از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بی جهتی گرفت با جمعی از خویشان او در بند کرد
بد با تو نکرد هر که بد کرد آن بد پیش بجای خود کرد تا آنکه بعضی از ارباب
صلاح درمیان آمده خلاص کردند توکلک خان ازین بی آبرویی که رو داده او
بموضع باباخاتون که بجاگیر او مقرر بود رفته پای جرات در دامن صبر کشید
فرصت انتقام میجست در خلال این حال قافله از جانب بلخ می آمد غنی خان
قافله بچاره گاران شنیده با معدودی باستقبال قافله و انتخاب اسباب
سیر خواجه سیار انزاکه سر منزلت خاطر فریب بهانه ساخته از شهر برون رفت
و انجام بزم مستی ترتیب داد و ترانهٔ خودپرستی ساز کرد چون توکلک خان
گاه و بیگاه در کمین انتقام بود از برآمدن او آگاه شد فرصت را غنیمت
دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از پی شتافت نیمشبی بر سر غنی خان
که در خواب شراب و تن بخواب داده بود رسید و شکوه پسر قراجه خان را دستگیر
کرده در بند کشید و لیز آتش زبانی و دل شوریدهٔ خود را که از آشوب غم و غصه
پر بود و خالی ساخت دیگران آنکه چون حاکم را بقید در آورده شاید که شهر را
هم تواند گرفت از انجا عنان تاب شده در حشام کابل را با خود متفق ساخته
در موضع خواجه رواش که در دو کروهی کابلست فرود آمد فضیل بیگ ابوالفتح
پسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ شدند و توکلک خان دریافت که
که قصد او بجایی نمیرسد و دست او بشهر نمیرسد بجهه قانع شده حرف تقسیم ملک
ولایت درمیان آورد فضیل بیگ نیز بسبب اخلاصی برادرزادهٔ خود ابو غنی
غنیمت شمرده اکابر وقت را فرستاده و از معموره های منار تا حد ضحاک برای او

خود این معنی را غنیمت شمرده اکابر وقت را فرستاده و بامیان که قریب بحس
کابلست باو مسلم داشت و اطفای نایرهٔ آشوب کرد و غنی خان را از حبس او
خلاص کرد در اندیشهای حکیم آنکه از ایام که پاداش عملهای پلی سرانجام
سلامت بادیت کسی امیا ازار اوب ادر عوض تیزیت بازار غنی خان بکابل جا
گرم نکرده و شرعهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشت و بجمعیت تمام بقصد
انتقام بر سر او روانه شد توکلک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته
با خویشان و مردم خود روی بدرگاه جهان پناه نهاد و شاهراه هندوستان
پیش گرفت و غنی خان با لشکران تعاقب نمود چون توکلک خان تاب
مقاومت و ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت و عزیب بموضع زالک گرا از
گذرهای آب غوربند است لشکر کابل بدو رسید و جنگ در پیوست آخر
توکلک خان تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار و معدودی از خویشان و نوکران
مردانه از میان چندین لشکر برآمده بابای قوچین و مسکین توچی و چندی دیگر
از ملازمان او بقتل رسیدند و از انجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمده
بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تعدی بر رعایا و سایر اهل
شهر دراز کرد و بخود رایی و خود آرایی پرداخت با آنکه حقیقت بیباکی سرکار
میرزا محمد حکیم معلوم او بود پروای آن نکرد و مردم میرزا و سایر اهل کابل
ازین ممر تنگدل شده باتفاق فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح بمکافات
بر قمع او کوشیدند اتفاقا درین ایام در قریهٔ معموره فالیزها بکمال رسیده بود
هوای سیر فالیز از خاطر او سر زد و چون هنگام ادبار در رسیده بود لب
فالیز روان شد و شب آنجا توقف کرد ابوالفتح و دیگر نامواران شهر فرصت
یافته میرزا محمد حکیم را بالای دروازهٔ آهنین آورده نقاره و نفیر بلند
آوازه کردند و غلغلهٔ عظیم از وضیع و شریف برخاست غنی خان از استماع
این خبر سراسیمه با معدودی که همراه او بودند بجانب شهر شتافت چون بآن
حوالی رسید دید که مقصود بطوری دیگر نشسته ابواب موافقت مسدود است بداخل
مخالفت مفتوح و کاری از پیش نمیتوانست برد و اگر توقف کند آید تحمل که همراهان

که عیال ایشان در شهرت او را تنها گذاشته بروند بلکه دستگیر کرده ببرند حیران
و مضطرب بر پشته سیاه سنگ شامیانه زده ایستاد اهل قلعه توپی بجانب او
انداختند بحسب تقدیر تیر آن بشامیانه رسید غنی خان از شدت بد این
هراسان شده بعد داغ حسرت و حرمان و هزاران درد آرزو دل از خان و مان
و حکومت کابل بر کنده روی بجانب هندوستان آورد و بعد از رفتن غنی خان
عفت قباب مهد علیا ماه جوجک بیگم مهمات کابل را متمشی ساخته وکالت میرزا محمد
حکیم را نامزد فضیل بیگ نمودند و چون نظر تیرش از سرمه بینایی پرتوی نداشت
ابو الفتح پسرش بنیابت پدر مهمات و معاملات فیصل میداد و او را همچون
شایستگی زیرکی نبود و عقل دوراندیش معامله دان نداشت و تقسیم جایگیر و قطع
معاملات عدالت منظور نداشته بیخردانه بسر میبرد از همه بدتر آنکه جایگیرهای
چیده را برای خود و موافقان مقرر ساخته و جاهای زبون برای سرکار
میرزا نامزد کرده، مظالم غریب برای خود سامان نمود از انجمله غزنین را میرزا
خضر خان که از سرداران هزاره است داد و بابوس بیگ مقید ساخته باو سپرد
و او تمام اموال و اسباب باقی مانده او را گرفته بناکامی گشت و هرگز نه عقل
صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال رود دیده بینا که از
احوال دیگران عبرت گزین شود و نه صاحب خبر اندیش دور بین که سخن او
اقتدا نماید هر آینه درین سرای مکافات سزای لایق در کنار او نهاده آید و
لهذا چون دو ماه ازین معامله گذشت والده ماجده میرزا و ملازمان قدیمی
تاب این ستم شریکی و ستیزه کاری نیاورده کمر عربده بستند و جماعتی از آن
مردم مثل شاه ولی اتکه و محمد علی اسب و میرم خویش شاه ولی و معصوم
کابلی و سونذک و عبدی سرمت و جمعی دیگر در قصد پسر فضیل بیگ همداستان
شده منتهز فرصت نشسته تا شبی بهمین داعیه او را بدرخانه طلبیده
در خرگاهی که در صحن دیوانخانه چهل ستون نصب کرده بود مجلس شراب منعقد
ساختند و پیاله بگردش در آوردند از شام تا نیمشب بانگ نوشانوش بود درین
اثنا چند نوبت ابو الفتح آهنگ بیرون رفتن کرد اهل مجلس بتملق مستانه از مجلس

برآمدن

برآمدن نگذاشتند و این مدت خون گرفته بخیر از سنگ اندازی دوران
چون وقت بدرندی سنت کشید و کیفیت شراب روی داد و فزون رفتگی خواب
هم آغوش شد جمعی که خونریزی او بخود مخمر ساخته بودند شمشیرها کشیده بخرگاه
در آمدند و بضربات جان ستان کار او را اتمام ساختند امیرم بهادر خویش
شاه ولی سر او را بریده بر سر نیزه علم کرد و جسدش را از بالای حصار بپائین
انداختند و غلغله عظیم در کابل افتاد چون سرگذشت ابو الفتح بفضیل بیگ
رسید از سر اضطراب اسباب و اموال خود بعد میرزا سنجر پسر خضر خان هزاره
که پسر این شیخ اسکندر نام با او نسبت دامادی داشت بار کرده خواست
که خود را بابوس هزاره رساند و باین اندیشه برآمد بعضی از ملازمان میرزا
خبر فرار او شنیده از دنبال شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آورده آواره
صحرای عدم ساختند و بعد ازین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل و عقد
مهمات کابل گشت و خود را از بیخردی عادلشاه خان خطاب کرد و از خود
سری و بیخردی لعبتهای که پادشاهان به بندهای خود مکرمت فرمایند دادن
گرفت و بعیش خویش در فنای خود اهتمام نمود و در اندک فرصتی بیگم قصد
غدری از و فهمیده او را بعدم آباد فرستادند و برای رزین خود مهمات
کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوهبر که آبا و اجداد
او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی
جنت آشیانی انتظام داشتند وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام
مهمات مقرر ساخت بجهت بیرایی سخن بدرازی کشید و بالجمله چون شرح
برآوردن غنی و کیفیت بیسر و سامانی مهمات کابل معروض بارگاه معلی شد
بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی رسید که منعم خان بودن کابل را
بسیار میخواهد مناسب آنست که او را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته روانه
کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را کشد و هم تدارک پریشانی احوال
کابلیان نماید و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بهتر ازین دریابد.
بنابرین اندیشه صواب انتما منعم خان را که بسر راجه مذکور تعین فرموده بودند

از آتاوه باز گردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند و چندی از امرا مثل
محمد قلی خان برلاس و حیدر محمد اخته بیگی و شاه حسین خان کمدری و حسین خان
برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران و یکه جوانان
نیز تعیین شدند منعم خان چون از بدو رای قدر دولت حضور نمی شناخت پایه
عنایات شاهنشاهی بیک درجه یافت و از کابلیان اعتبار نمیگرفت این
نقش را فوز عظیم دانسته بمجرد رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی
استعجال طی منازل و قطع مراحل نموده بجلال آباد رسید و چندان توقف نکرد
که امرای کمک بتمام باو ملحق شوند و محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان که جمعیت
تمام داشت گردی از او پیدا نبود بیگم باستماع آمدن منعمخان با عیان کابل
کنکاش کرده قرار دادند که اهل کابل از سپاهی و الوسات فراهم آورده و میرزا را
همراه گرفته متوجه پیش شویم که در ملاقات جنگ صورت بنده اگر در مصاف
غالب شدیم از آن چه بهتر و اگر نه گریخته خود را بقبایل مهمند و خلیل میرسانیم
و از آنجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی آوریم و خود را بحمایت درگاه
والا می سپاریم و اگر نه خان خانان بسیاستهای گوناگون انتقام پسر و برادر
و برادرزاده خود خواهد کشید چون منعمخان بده غلامان رسید خبر آمد که عبدی
سرمست بجلال آباد آمده در استحکام آنجاست ترکه و خواجه کلان و جمعی را
بر سر عبدی فرستاد عبدی قلعه را مستحکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خان
خانان متوجه محاصره جلال آباد شد و درین اثنا خبر رسیدن میرزا محمد حکیم
در لشکر کابل رسید جبار بردی بیک را که در زمره نامداران حضرت فردوس
مکانی انسلاک داشت و درویش شده عمری میگذرانید و درین سفر همراه
شده بود پیش میرزا فرستاد که شاید بی جنگ مهم صورت یابد و اگر صورت
قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد که ستاره روبروست تیمور یکه از فوج هراول
جدا شده آمد که غنیم آمد کیست بفرمایند از نزدیک [illegible] شب بجایی بدر
رود و کار دراز شود خان خانان بکوشش خود و اهتمام حیدر محمد خان که مرد
عاشق و معروف شجاعت خود بود نزد راه جنگ پیش گرفت و درین اثنا خواجه کلان

که سردار

که سردار هراول بود کشته شد میرزا حسن که در جوانغار بود از جای خود نجنبید
و آق قشلان و جمعی که در برانغار بودند نیز توفیق خدمت نیافتند و ابوالمعالی
توپچی که کابلیان باو خطاب رومی خانی داده بودند در گرد اسب خود تعبیه
آتشبازی کرده بود تیری از آن بعلمه حصاری رسید و از هم گذشت
چون از گذشته شدن خواجه کلان دل های داده بودند درین مرتبه عنان
از دست داده پای ثبات در رکاب نماندند و نزدیک چهارباغ در مقام
خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهت مجازات و مکافات نا
دانستن قدر چنان نعمتی باد افراه و غرور که نکوهیده ترین خصلت
مردانست بر منعمخان افتاده و جمعی تحقیق نموده بکابلیان
ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب منعم خان بتاراج رفت باز بدبیگ
بیک که یکی از معتمدان منعمخانست افتاده و جمعی تقریر میکرد
که مقدار سی لک تنکه از نقد و جنس همراه من بود که بغارت رفت
و اگر مردم بتاراج مشغول نمیشدند منعمخان هم گرفتار میشد منعمخان
با دل و پر ریخته به بگرام آمد و چند روز در آنجا بوده بصلاح کار خود میجست
آخر بابای توپچی باشی را با عرضداشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده
التماس نمود که روی آمدن بحضرت علیه ندارم امید که رخصت مکه یابم
که گرد تقصیرات خود را در آن ارض مقدس پاک ساخته آستان
بوس کردم و چون از بی طالعی قدر عنایت پادشاهی نداشتم دیدم آنچه
دیدم و اگر از بنده پروری رخصت نشود امیدوارم که چون [illegible]
در من پیشانی راه یافته چند گاه در پنجاب بقدری جاگیر مرحمت شود تا سامان
کرده توانم شرف زمین بوسی دریافت و چون عرضداشت را روانه درگاه ساخت در
بگرام ثوابت بود از آنجا بکنار سند رسید و از اندیشه تا کی غنیم از سند عبور کرده
در ولایت ککران آمده فرصت است کرد و روزی چند در آنجا توقف نمود سلطان
آدم گکهر آدمی گری بجای آورد خان خانان در مقام حیرت آمده [illegible]
دهرای بودن داشت سراسیمه روزگاری میگذرانید حضرت شاهنشاهی از اطلاع

برحقیقت احوال او تافت برخلاف عقلهای کوتاه‌اندیش روزگار منشور عاطفت فرستاده
بمضایح گرامی ومراحم گرانمایه او را از کلفت برآوردند ودر جواب عرضه‌داشت درباب
جاگیر پنجاب حکم مقدس نفاذ پیوست که از روی عواطف پادشاهی جاگیرهای سابق
که کمتر از جاگیر پنجاب نیست از سرکار حصار فیروزه وسرکار اتاوه وخیرآباد
وشاه‌پور وکلانور وجلندر واندری دیگر از ابتدا داده‌ایم واگر مخاطب درستی
نگران درمیان نمی‌بود در لاهور هم هیچ مضایقه نمیرفت اکنون بمجرد رسیدن فرمان
متوجه ملازمت گردد منعم‌خان بعنایت پادشاهی مستظهر شده متوجه استلام درگاه
معلی شد چنانچه در اواسط سال هشتم الهی واوایل نهصد وهفتاد ونه قمری ملازمت سپاه ملوک
استسعاد یافت وعاطفت شاهنشاهی او را مغمور بحر مرحمت ومعمور بر واحسان
ساخت واز چهره حالش گرد خجالت وغبار ملالت پاک ساخته بنوازشهای خسروانی
بخشید منعم‌خان شناسای مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه خود را از رفتن
کابل از سویدای دل برآورد ودیگر دیگر گشته کمر همت بخدمت والای شاهنشاهی
بست خاطر مقدس شاهنشاهی بودن منعم‌خان میخواست واو از ناشناسی ونا
سپاسی دل نهاد اینجا نمیشد آخر پرایه صلاح خود دریافته بعید نیازمندی معتکف
عتبه اقبال شد وسعادت کوکب بخشش روزافزون گشت ودرجات دولت
عظمی ارتفاع نمود واز سوانح آنست که خاطر عشرت پیرای حضرت شاهنشاهی
متوجه جانب شکار میهره شد با جمعی از خاصان بآن صوب نهضت فرمودند
وفنون شکار دلخواه شد از انجمله روزی بهمت شیر شکار آن شیر شکار شد
پنج تا را به تیر وتفنگ بخاک وخون برابر ساختند ویکی را آن سرمایه افتخار
دلاوران ودلیران بدست خویش زنده گرفت وباعث هزاران تعجب گشت
ودیگری را جمعی از بهادران بردل اتفاق نموده بدست آوردند دربیش شکارگاه
عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت آرای بودند که بموقف عرض مقدس رسید
که از دیرباز رسمست که در هندوستان رسم شده که ازین طبقات که در معابد کفره
اقسام عبادات وتقربات می‌آید حکام آن سرزمین باندازه حالت وثروت
مبلغی مخصوص میگیرند وآنرا کرمی‌خانند بفتح کاف وسکون را شاهنشاه خردپژوه

از فراخ

از فراخ حوصلگی ودوربینی وحق‌اندیشی تمامی آن نقود را که کرورها میشود بخشیدند
وچنین اخذ مال را ناستوده انگاشته منع آن یرلیغ مقدس بممالک محروسه اصدار
فرمودند در زمان باستانی از نارسایی بعضی وحرص اندوزی طایفه بمحض تقلید
از داوارپرستان چنین خواهش بجا مینمودند بارها بر زبان اقدس گذشت
که هرچند بطلان گروهی مشخص گراد چون پیرایه رفش بدانجماعه مشخص نیست از بهر
آن از وجه توجه بعتبه کبریای احدیت ساخته پرستش ایزد جهان‌آفرین نمی‌نمایند
چیزی خواستن وسنگ تفرقه انداختن ناستوده خرد خورده دانست که برآینه
آن نشان نارضامندی ایزدی خواهد بود وچون خاطر اقدس از شکار وا پرداخت
عزیمت آن شد که نزده کروه مسافت پیاده شتافته در یکروز خود را بدار
الخلافه آگره رسانند این عشرت پرور اقبال با مخصوصان قدم در راه نهاد
یوسف محمدخان کوکلتاش ومیرزا کوکه ودوستقیان وشجاعت‌خان ومیرعلی
اکبر وحکیم‌الملک وشمالی‌خان کسی دیگر همپای نتوانست کرد ابتدای فتح
ولایت گکهران به نیروی عساکر اقبال چون عالم عنصری سفلی منتظم
بصلاح عالم قدسی علویست ونمونه ازین بوالعجب کارآنست که انتظام مهمات
ملکی ومالی پادشاهان والاشکوه به نیت درست واندیشه راست
که تلو عالم علویست منوط ومربوط می‌باشد هر اقبال‌پناهی که از شکوه ظاهری
وعظمت صوری از جای نرفته در آبادانی دلها اهتمام نماید وهمت را بر
رفاهیت خورد وبزرگ گمارد وهمواره از دولتمندی ذاتی ابتدا کند بیش
مطابق نیت بعمل آورده خود را پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کارهای
او را به رای آورده خیر گرداینده روز بروز آثار افزونی دولت وعظمت او
بر جهانیان ظاهر سازد ومخالفان او هم از دوستان خود آزارها کشیده وبا قسام
نکبت وانواع بلیت گرفتار گشته سر در کتم عدم فرو برند وهر که اشهرستان
باطن که نمونه ملک سماویست باندیشهای تباه بهوا وهوس خراب باشد هر آینه
بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ دولت او چون شعله خس کم بقا ونهال اقبال
او چون سایه درخت زود زوال باشد اگرچه هوشمند دانا داد از امثال این

ودوستم‌خان ومطلب‌خان وطبقه دیگر
از ارباب اختصاص همراه گرفتند
ازین ره‌نوردان اختصاص گزین
غیر از میرعلی اکبر وحکیم‌الملک
وشمالی‌خان

مقدمات خرد افزای دولت بخش احتیاج تمثیل نیست لیکن چون مقصود ازین
محمدت نامهٔ الهی رهنمونی عام است بجهة تربیت سرمهٔ بینایی غبار آلوده چشمان کوتاه
بین که همیشه بجهت مصالح گوناگون عالم از ایشان پر باشد بجای دور و زمان گذشته
نمیرود واقعات قدسیهٔ خدیو زمان خود رقم زدهٔ کلک تمثیل نمیکرداند و مجدد آنچه
درین سال مبارک بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیده وری
کوته نظران گشت تسخیر ملک گکرانست که میان دریای سند و بهت در میان شعاب
جبال و اطلال و اغوار واقعست چه در زمان پیش سلاطین هند با لشکرهای گران و استعداد
فراوان زمانهای دراز صرف حصول این امنیت نموده اند چون جز ظاهر آرایی پیشه
نداشته اند و نیات ایشان بصحت نپیوسته بود مرادشان بر نیامد و این عقده
باهتمام گشوده نشد چنانچه ایمای بدین در پیش رفته است و اکنون که عالم بخشش
و صفای دل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته است و از وجود جهان آرای آن فلکیان
مقدس و خاکیان نیاز مند کامروای صورت و معنی آمده این کار بزرگ که از
فرمان فرمایان هند پیش نرفته بود بوسیلهٔ اهتمام اقبال شاهنشاهی بر وجه
دلخواه صورت گرفت و آن ملک بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و شرح این عطیهٔ
کبری آنست که چون الوس گکر پیوسته لاف دولتخواهی و یکجهتی میزدند آن معدن
مروت و فتوت جز چشم التفات بران ملک نمی انداخت هر چند در آداب خدمت
آنست که بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت نباشند گسسته بسعادت
زمین بوس استسعاد یابند سلطان آدم و کلانتران آن ملک که مشمول مراحم
شاهنشاهی شده بودند اصلا لوازم خدمت بجای نمی آوردند لیکن آنحضرت
پاس اندک خدمتی که در وقتی از سلطان آدم بظهور آمده بود داشته چندین
تقصیرات ازین طوایف میگذرانیدند و ازان باز که اورنگ جهانبانی بفر ذات
اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت کمال خان بمقتضای سبق خدمت
و سابقهٔ عبودیت این دودمان عالی که نقش ضمیر این مردم بوده روی ضراعت
بدرگاه معلی آورده ارکان عبودیت این دودمان عالی که بنقش موروثی را
بوسیلهٔ زمین بوس ذالامجد تاسیس داده دوام اعتصام رکاب نصرت قرین نموده

پرتو

پرتو عنایت بر و تافت جاگیری لایق یافت هنگام محاربهٔ خان زمان که با پسر علی
روی داد در سرکار لکهنو پرگنهٔ سنوهه و فتحپور و دیگر محال جاگیر او بود و نیز بموجب
حکم معلی جمعیت شایسته همراه برده شریک خدمت شد و دران جنگ مردانگیها
از و بکار نامها بظهور آمد و چون حقیقت حال از راستی گفتاران درست کردار
بعرض اقدس رسید موجب مزید توجه و باعث تضاعف اعتبار او گشت چنانچه
از فرط التفات فرمودند که کمال خان خدمت خود را بجای آورد اکنون وقت عاطفت ماست
بهر مقصدی که داشته باشد کامیاب خواهد شد درینوقت سعادت پرتو بوسایل
واقفان بساط قرب معروض داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی در بارهٔ من زیاده
از حالت من بظهور آمده است اکنون از عوارف پادشاهی بمقتضای حب الوطن
امید ولایت پدر خود دارم که تا قضیهٔ ناکامی مرا در پیش آمده است دوربند
سلیمان افتاده ام ملک موروثی مرا عم من آدم متصرف است و ازین هم بهاران
عقدهٔ غم در دل دارم و شرح این قضیه مجملی آنست که سلطان سارنگ با شیر خان
جنگهای مردانه کرد آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال خان بدست
افتادند سارنگ را بقتل رسانیدند و کمال خان را در قلعهٔ گوالیار محبوس ساخت و با وجود
چشم فطرت ملک اینها را بدست شوات آورده حکومت الوس گکران سلطان
آدم برادر سلطان سارنگ داشت چون کار شیرخان سپری شد نوبت سلیمان
رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ملک نموده سودمند نیامد و از غرایب
آنکه نوبتی سلیمان زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد که زندانخانه را
کاواک کرده پر از دوی تفنگ ساخته آتش باروط زور آورد که خانه را
از جای کند و با زندانیان بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراکنده ساخت
کمال خان دران میان بود و قادر بیکمال او را ازان آسیب محفوظ داشت گوشهٔ
خانه که او بود دودی ازان آتش نرسیده چون سلیمان برین غرابت ایزدی
آگاه شد عهد گرفته او را اخلاص ساخت و ازان وقت سلطان آدم عم او استقلال
مطلق در ولایت خود یافت و او روزگار بناکامی میگذرانید تا در اوایل اورنگ
آرایی حضرت شاهنشاهی خود را بستهٔ فتراک دولت ابد پیوند ساخت و عمری که

اخلاص ابسته عرضه جانسپاری نمود چون شرح ناکامی خود معروض داشته التماس موطن
قدیم نمود حکم گیتی مطاع از مطلع عدالت پرتو صعود یافت که ولایت ککران آنچه
سلطان سارنگ در تصرف خود داشته و اکنون سلطان آدم دارد دو بخش ساخته
یک بخش با و مسلم دارند و بر دیگری کمال خان متصرف گردد باین مضمون مناشیر
سعادت نشان بنام میر محمد خان و مهدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان و
شرفخان و جان محمد خان بهسودی و راجه کپور دیو و راجه رامچند که جاگیر
در پنجاب داشتند شرف ارتفاع یافت که اگر سلطان آدم درین حکم بایستد افواج
قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته پاداش نافرمانی در کنار آن بیدولت نهند
تا عبرت جمیع صحرانوردان وحشی سرشت گردد کمال خان به نیل منتهای آمال از عتبه
علیا به پنجاب آمد امرای عظام بر طبق فرمان اقدس سلطان آدم حکم عالی نموده
آدم و پسرش لشکری نام که حل و عقد کار و بار پدر با او بود سر از اطاعت حکم جهان
آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه در میان آوردند و راضی نشدند که از بسیط
ستعمار اندک فرود آیند و کمال خان نیز ملک موروثی کامیاب گردد و امرا از فرط
احتیاط صورت حال بدرگاه گیتی پناه معروض داشته مجددا منشور عدالت
مشحون بطغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبه اول رابطه عبودیت گسسته
انقیاد نموده بود و با وجود او از انجا که شمول عنایت پادشاهیست اگر نیمی از
ولایت را برادرزاده خود گذارد و نیمه دیگر را با و گذارند و اگر همچنین در نافرمانی
ثابت قدم باشد تادیب او نموده کمال خان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند
چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج قاهره نهضت فرموده بولایت گکران
درآمدند آدم همچنان بر سر جبل ایستاده در مقام مدافعه عساکر اقبال شد و در
حوالی قصبه هیلان جنگ عظیم در پیوست و همچنانکه حرارت و جلادت در سرشت
طبقه گکران مرکوزاست قتال و جدال دست داد اما از انجا که همواره تایید ازلی
قرین موکب اولیای دولت ابد پیوند است شعشعه تیغ نصرت نیام زنگ زدای معرکه
ظلام گشته و آن وحشی نژادان سباع منش صحرای هزیمت طی کردند و باقبال
شاهنشاهی فتحی که طراز فتوحات عظیمه تواند بود در روی داد سلطان آدم بدست هزیمان

عساکر

عساکر والا دستگیر شد و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت و چندگاه خیل
گم گشتگان بود و در اندک فرصتی او را نیز اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران
که هیچ یکی از فرمانروایان هندوستان تسخیر ننموده بود بهمت والای قبلی از
اولیای دولت قاهره مسخر شد و بمنشور اقبال که بتازگی رسیده امرای عظام تمامی
ولایت ککر انرا بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت باستقلال متمکن ساختند
و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند کمال خان که در ثبات عقیده و رسوخ
خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود بدولتی که در خیال او نمیگذشت کامیاب شد
لشکری را بجایی که قدم باز پس آمدن نبود فرستاد و سلطان آدم را مقید نگاه
میداشت تا حیات طبیعی سپری کرد اما اگر حکم پادشاهی را که بمرآت ارادت آسمانیست
گردن می نهادند باین روز بد گرفتار نمیشدند و اگر بنصفی از
ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کل مبتلا نگشتند از شامت آن
نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی که مرآت حکم الهیست اساس ننگ کالای
خود و خان و مان بر باد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین بن خواجه خاوند محمود
از کاشغر بساط بوسی شاهنشاهی استسعاد یافت الحمد لله که بیامن اقبال روزافزون
شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز چنانچه آثار افزونی دولت
کشادن ملکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها و ارزانی نرخها بظهور می آید
طبقات طوایف از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و علما و درویش و سایر اقسام
انام از هفت اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کامروای صورت و معنی
میگردند از انجمله درین سال از حدود کاشغر سلاله اصفیا خواجه معین آمده بوصول بساط
اقدس مشرف شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود پسر
خواجه عبدالله که بخواجکا خواجه اشتهار دارد و پسر بواسطه بدایت جناب ناصر الدین
خواجه عبیدالله و خواجه خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بمزیت کمالات
و تهذیب اخلاق ممتاز بوده در ایام شباب بعد از آشنایی علوم متعارفه قدم در غربت
نهاده و پای همت سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت و بعد از استفاضه علوم
حکمیه در حوزه درس علامه الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی بسمرقند معاودت نمود

و در فرات ماوراءالنهر بجانب ترکستان و مغلستان رفت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی از طرفان بکاشغر آمد و از انجا بقصد دریافت ملازمت
آنحضرت بدارالخلافه آگره رسید و بتوقیر و تعظیم پادشاهی صدرنشین محافل قدس
گشت و در ایام تفرقه هندوستان بکابل آمده اقامت فرموده خواجه زاده پسر بود
بوده است یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر
رفته معزز و موقر بودند و عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان روه خانه سنگ نشب
کرسنگ یشم مشهور است بخواجه تکلف نموده بودند و خواجه چون اعتبار پسر خود
میرزا شرف الدین حسین از اندازه بیرون شنید درین سال عزیمت حج و وسیله زیارت
کعبه آستان مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان شده و میرزا شرف الدین
حسین از ناگور که از جمله جایگیر او بود باستقبال شتافت و همراه پدر بدرگاه معلی
متوجه گشت و چون بحوالی دارالخلافه آگره رسید بموجب اشارت والا اکثر امرا باستقبال
خواجه شتافتند و چون بنزدیک شهر آمد حضرت شاهنشاهی نیز بنفس نفیس بقصد
پیشواز بر آمدند و خواجه را ازین اجلال و اکرام کامیاب سروراندی ساخته و بحضرت
تمام بدارالخلافه آورده بودند و منازل احترام فرمودند و بمکارم شاهنشاهی مراسم
درویش نوازی بتقدیم رسید و خواجه نفایس امتعه خطا و کاشغر بنظر اقدس در آورد
و مدتی پدر و پسر مشمول عواطف قرب کامران بودند و از سوانح عبرت افزا فرار نمودن
میرزا شرف الدین حسین است از درگاه گیتی پناه قاعده ایست قدیم که بزرگان
الهی دقیقه نفوذ این دیده ور دل در ویشان و درویش نژاد از ابانواع تفقدات
دست آورده اند این قسم سلوک را که هم بهوش داروی مره الکفت و هم شیرازه
الفت گاه بملاحظه انتساب آبای کرام این مردم و گاه بواسطه عیار گرفتن جوهر
خودشان نسبت باین طایفه ظاهر ساخته اند و اگر بدیده انصاف نظاره گی شوند
بر هوشمندان آگاه دل هویدا گردد که عنایات و مراحم شاهنشاهی که نسبت باین
پدر و پسر بظهور آمد هر دو امر مذکور منظور نظر دوربین بوده است و لهذا اورنگ
فرهنگ انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین حسین برداشته
وحقیقت بی حقیقتی و بی جوهری او بر عالمیان بظهور پیوست و چون ایزد جهان

میخواهد

میخواهد که ساحت این دولت ابد قرین را از تیره درونان بدنیت پاک ساخته بوجود
مخلصان پاک عقیدت آرایش دهد نقشی که بهزار تدبیر نگاشته لوح وجود نفوس وجود
با آسانی صورت می بندد و اصحاب نفاق بپای کوشش خود از عتبه اقبال رفته
در ادبار میفتند از انجمله حال خسران مآل میرزا شرف الدین حسین است که از
باده مردافکن دنیا ثابت پای نورزیده از جای رفت و خیالات جنونی و اندیشهای
مالیخولیا در سرش افتاد و بتاریخ بیست و نهم مهرماه الهی بتوهم محض و اقتضای
خبث باطن که طینتش بدان مجبول بود از عتبه قدسیه کرملا دست بزرگان حیث اقلیم است
گریخته بجانب اجمیر و ناگور که بجایگیر او مقرر بود شتافت بعضی تاریخ این سانحه را
شش صفر یافته بودند و چون این حرکت شنیع معروض بارگاه معلی شد کمال تعجب
و استبعاد فرمودند و هر چند منشاء این توحش و رعب از همدمان و همنشینان او
استکشاف فرمودند غیر از خبث درون و خبط دماغ امری دیگر از پرده بیرون
نیامد مگر را بر زبان حقیقت گذار گذشت که ما اراده تربیت او بیش ازین داشتیم
اما حوصله تنگ او تاب برداشت آن نیاورده زود از هم رفت و عیار
جوهر حقیقت او گرفته آمد انتخاب صلاح دید ضمیر گیتی برای حضرت شاهنشاهی
چنان قرار یافت که یکی از خاصان بساط اعتماد را بر سر سرکار ناگور تعیین فرمایند
که مبادا خواجه زاده بدست بجوهر بهجوم خوشامدگویان خانه برانداز فتنه
دران ملک برپا کند و غبار انگیز تفرقه خاطر سکنه آن ولایت گردد و چون پایه
قدر مخلصان افزون اعلام دولت بلند ساختن است و برانداختن سلسله
کافرنعمتان فتنه اندوز پاس جمهور رعایا که ودایع بدایع ایزدی اند داشتن یکی
آن سیه درونان تیره رای را شمع هدایت درش همراه گذاشتن حضرت
شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ ذوالقدر را که در پیشگاه بساط قرب
معزز بود و بدقایق مزاج دانی و آداب خدمتکاری امتیاز داشت پایه اعتبار
افزوده بمنصب خانی مفتخر ساخته و جایگیر میرزا شرف الدین حسین را باو کرم
فرموده گوش نصیحت نیوش او را بنصایح دولت آور خردافزا پر ساخته بجانب
بجانب ناگور که مقر و مفر میرزا بود وداع فرمودند و جمعی از مخلصان صفاکیش مثل

اسمعیل قلیخان برادرش و محمد صادق خان و محمد قلی توقتای و میرک بهادر و جمعی دیگر از
بهادران جانسپار را بکومک او نامزد ساختند و حکم معلی شرف نفاذ یافت که سهو و خطا
لازم نشاء بشریت اگر میرزا از خواب غفلت بیدار شده از کرده اش بحال خود
خجلت زده باشد او را باستمال الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدس آورند
و اگر داعیهای مدبرانه کافر نعمتانه داشته در خیال افساد باشد سزای او را در کنار او
نهند تا اینمعنی عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد حسین قلیخان اهل و عیال
خود را بقلعه حاجی پور فرستاده اماده این خدمت عالی شد و باین شایسته
متوجه ناگور شد چون لشکری موید باقبال رسیده آمد میرزای او بار یافته از دولت
سرانجام فتنه که اندیشیده بود بدست نیفتاد از زیر قلعه اجمیر را ترخان دیوانه که از
معتمدان او بود سپرده بجانب جالور که در تصرف خود آورده رفته انتهاز فرصت میجست
جنود دولت بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده پیشتر متوجه شوند
ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمده بعهد و قول داخل عساکر منصوره شد و حسین قلیخان
قلعه را بمردم معتمد خود سپرده پیشتر روان شد شرف الدین حسین میرزا آنجا که بود
نیز بدست حسین قلیخان افتاد و بموجب فرمان پادشاهی آن قلعه بکجال سپرد چون
خاطر اولیای دولت ابد پیوند بکوی ازکار میرزا شرف الدین حسین جمع شد همت در
تسخیر قلعه جوده پور که مستحکمترین قلاع آن ملکست بستند پوشیده نماند که رای
مالدیو از اعاظم راجهای هند بمرتبه جاه و افزونی نوکر و بسیاری از ولایت ممتاز
بود جای نشست او این قلعه بود و بعد از انتقال او از حصار هستی چندرسین
پسر خورد جانشین او شده این قلعه را داشت امرا رفته بمحاصره او پرداختند
و رام رای پسر کلان رای مالدیو داخل معسکر اقبال شد و از آنجا باستلام عتبه
عالیه که بوسه گاه سرافرازان آفاقست سربلندی یافت و معین الدین احمد خان
فرنخودی و مظفر مغل و جمع دیگر را همراه ساخته بکومک حسین قلیخان فرستادند
بتایید غیبی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد و از سوانح آنست که پایه قدر خواجه
مظفر علی تربتی بخطاب مظفر خانی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیلش
آنکه چون بیامن معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجه و رزانت

رای و متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسله ابد پیوند سلطنت انجام تازه گرفت
و خلاصه امور جهانبانی و نفاذ مهام جهانگشای سامان و سرانجام یافت با وجود کمال
دریافت مزاج روزگار و جامعیت مراتب کونی و الهی و عدم ملالی در اشتغال
مهمات صوری و معنوی و نا احتیاج مهدی بوزیر و وکیل بجهت پرده کشی داب
رسم پیشینیان که سرمه چشم عوامست و بجهت دوربینی و مزید احتیاط رای جهانگشای
ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند والای دیوان بوجود مردی اخلاص نهاد خدمت
دوست معامله دان مزین گردد تا ذات مقدس مهیان در نقاب بی توجهی که بهین
طرز عیار گرفتن جهانیانست بوده مهمات ملکی و مالی و تقریبات فعلی و قولی
بر سیاق حق و سیاق صواب فیصل یابد و ساحت ریاض ممالک محروسه از سحاب
کلک کفایت رقمش طراوت پذیرد و توجه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی
در اوایل این سال الهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر علی تربتی را که برگزیده
زنگ زدای جوهر استعداد او شد خواجه برجوع این خدمت سربلندی یافت
و دستگاه دیوان بوجود او آرایش گرفت و خطاب مظفر خانی نیز پیرایه آئین
منصب والا گشت و او شکر این نعمت جلیل را در فور استعداد خود آماده
گشته در لوازم درایت و کفایت کارپردازیهای نمایان بظهور آورد و در
ترویج معمورآباد خزانه که راس المال سلطنت است و ترفیه احوال رعیت
و انتظام سپاهی چنانچه مکنون ضمیر قدسی بود اهتمام شایسته بتقدیم رسانید
و از نیکو خدمتی مهم وزارت او برتبه امارت کشید و بوفور درایت و شجاعت
صاحب سیف و قلم شد خواجه ملازم بیرامخان بود در هنگام تفرقه او درویش
اوزبک خواجه را مقید ساخته بپایه سریر اعلی فرستاد هر چند کوتاه بینان
روزگار در نابود ساختن خواجه بدلایل و براهین اهتمام داشتند اما آنحضرت که
جوهرشناس نفوس انسانی اند در خواجه استعداد کار دریافته جان بخشی
فرمودند و چندگاه علمداری پرگنه پرسرور باو مفوض شد و از حسن کفایت بمرتبه
دیوان بیوتات رسید و از آنجا بان مرتبه عالی استعداد یافت بنازم جوهرشناسی
نقد دو رمین را که از خاکستان لعل و یاقوت بیرون می آرد و آرایه تخت

دولت میانزد **آمدن شاه ابوالمعالی بار دیگر و فتنه انگیزی نمودن و آواره صحرای ادبار شدن** چون ایزد جهان آرا میخواهد که عظمت صوری و
شوکت معنوی خدیو زمان از خاطرشان جز ذره بزرگ گرداند و پایه اعتلا اعلام
دولت روزافزون او را ارتفاع آسمانی بخشد تا نام نشانی هر سرانجام دلپذیر
یابد و هم گمراهان بادیه ضلالت اهتداء شاه راه سعادت یابند لاجرم بیشتر از
بدخواهان این دولت را بکوه نیستی و نشیب زبونی در آورده و چون افسر آرای
سلطنت را معدن مروت و مردمی گردانیده از استیلاء عفو جرایم جوش و تب
دارد تا کثیر بمقتضای قدرت کامله بداندیشان دولت خداداد را باهتمام
خودشان در گرداب هلاکت و موج خیز شقاوت اندازد و مصداق این سر بدیع
که خرد دانایان پی نبرد حال خسران مآل شاه ابوالمعالیست که نه حد مرتبه خود میشناخت
و نه قدر عفو پادشاهی میدانست نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان
در وقایع سابق گذارش یافت که این بدبخت تیره رای مکرر مصدر اعمال ناشایسته
شد و بمقتضای مکارم ذاتی شاهنشاهی از کشتن نجات یافته مشمول عواطف
گشت و بجهت اصلاح حال او و آرامش خلایق او را بمکه معظمه فرستادند در سولا
از اماکن شریفه که بایستی حسنات تحصیل کردی شراره شرارت در خرمن اعمال اندوخته
و مورد سیئات گشته تا باندیشهای نادرست بممالک محروسه که با نوابغ دولت
حضرت شاهنشاهی معمور بود روی آورد و بخیال فتنه انگیزی و فساد طرازی
در گجرات توقف ناکرده بسمت آگره و دهلی روانه گشت چون بجالور رسید میرزا
شرف الدین حسین را که ادبار یافته دین و دولت بود دریافته در فنای خود تیزتر
شد و در تخیل باطل سری و سروری بیشتر اهتمام نمود و شرف الدین حسین با او هم عهد
و پیمان گشته پانصد کس خوب خود را همراه او ساخت مثل یار علی بلوچ و میر علی
کولابی که رفته در میان ولایت شوری و آشوبی انداخته فتنه برپا کنند و قرارداد
که اگر در هم آنجا مهم پیش رفت من هم خود را میرسانم و اگر اینجا کاری از پیش
نرود خود را بکابل رسانند و آنجا در امان خویش دانسته فرصت جوی شوند و شاه
ابوالمعالی بمیلان ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد که عیال

حسین

حسین قلیخان و سایر امرا آنجا بود چون بحوالی حاجی پور رسید قابوی دستبرد نیافت
چه احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان بموجب رخصت درگاه معلی
از عقب آنجا رسیده بودند و این جوان پریشان دماغ بخت برگشته چون از
حاجی پور مایوس شد عنان فتنه بجانب نارنول تافت و در آن هنگام نارنول
از تغیر خالصه شریفه بشجاع خان مقرر شده بود و تویم خان پسر او حکومت
آنجا داشت و میر کیسو عامل خالصه در صدد آن بود که جزوی خزانه پادشاهی را
که آنجا بود برداشته بدرگاه معلی آید و بواسطه اختلاف کاشتکان معمول
و معزول لوازم احتیاط از دست داده بغفلت میگذرانیدند تا آنکه صبحی که
ناظران مهمات آنجا در خواب بودند آن کافر نعمت با چندی از اوباش رسید و داد
تویم را همت یاوری نکرد و عار گریختن بر خود پسندید و میر کیسو توفیق جان نثاری
نیافته گرفتار شد جزوی از نقود بدست آن بدبختان اقتاد و شهر را
نیز غارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن این بدبخت آگاه شد صادق
خان و اسمعیل قلیخان و جمعی را باستعجال روانه ساخت که مبادا آسیبی باغرق
او که در حاجی پور است رسد فرستادها باهتمام خود را چون بحدود حاجی پور
رسانیدند و ظاهر شد که آن بخت برگشته بجانب نارنول شتافته است بآن
صوب متوجه شدند احمد بیگ و اسکندر بیگ خبر فوج منصور شنیده خود را
بمعسکر اقبال رسانیدند و چون بدوازده کروهی نارنول رسیدند خانزاده برادر
ابوالمعالی که او را بزبان عامه شاه لوندان میگفتند از جایگیر خود برآمده بدیدن برادر
میرفت دوچار شد و اینطور صیدی در قید اولیای دولت درآمد شاه ابو
المعالی رسیدن بهادران نصرت قرین شنیده از نارنول فرار نمود دلاوران
با صولت کوه صلابت تیزتر راندند چون بمقام دهرسو رسیدند دو شتر بار
زر سفید که از عقب آن سیه بخت میبردند بدست مردم اسمعیل قلیخان و احمد
بیگ افتاد و میان قلیچیان زر دوست بر سر آن نزاع شد و تا آن کشید که
میان صاحبان ایشان گفت و گو بدید آمد و چون درین دو روز راه بسیار
و مسافت دور رفته بودند در قصبه دهرسو فرود آمدند و احمد بیگ و اسکندر بیگ

بواسطهٔ غبار خاطری که طاری شده بود پیشتر رفته منزل کرده وقت سحر قصد از
کوچ کردن صادق خان و اسمعیل قلیخان همراهی ایشان متعهد نشده الغار
کردند بعضی از بدخشیان و جمعی از ماوراء النهریان عار بیحقیقتی و ننگ بیوفائی را
از بترهای گزیده اندیشهٔ عذری بخود راه دادند و از قلی نام حرام نمکی
جدا شد و بتعجیل پیش رفت و خود را با بوالمعالی رسانیده کیفیت حال را
خاطرنشان کرد ابوالمعالی درمیان زاری توقف نموده اشخاص فرصت
هیجت بمجرد رسیدن این دلاوران حقیقت گزین از کمین گاه بر آمده تاخت
و آن نفاق پیشهای بیوفا بموجب قرار داد خود بهم متفق شده بروی
صاحبان خود شمشیر کشیدند و احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگی داده جمعی کثیر
را از متی لعانان بداندیشی بر خاک هلاک انداختند و خود نیز شربت دلپسند
شهادت کشیده نیکنام ازل و ابد شدند و شاه ابوالمعالی از آنجا باکر
قاهره روی تگریز نهاد چون بپرگنهٔ جهنجهون رسید شقدار آنجا دروازهٔ
قلعه را بسته بجاره بپیش آمده فدای راه نمک شناسی شد ابوالمعالی از آنجا
بحصار فیروزه آمد بایزید بیگ ملازم منعم خان در حراست آن قلعه اهتمام
مستحسن بجای آورد آن سگ دیوانه از آنجا هم خایب و خاسر شده براه
کابل روی به روان شد و درین اثنا و درین اثنا موکب عالیحضرت شاهنشاهی
برسم شکار در صحرای معموره که در پانزده فرسنگی دار الخلافهٔ آگره است
نشاط آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابوالمعالی و کجروی و بدکرداری او
بعرض مقدس رسید در ساعت جمعی از امرای عقیدت مند مثل شاه بداغ خان
و تاتار خان و رومیخان را حکم فرمودند که سر در دنبال این بیدولت نهاده تا او را
بدست نیاورند پای از تکاپوی باز ندارند تا غبار فتنه یکبارگی نشیند و
عالمیان بآسایش گرایند **نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی
و بحجهٔ سعادت سایه انداختن بر ساحت آن شهر رسیدن خار
چشم زخم و کلیک بحضرت شاهنشاهی و بسهم سعادت قرین بکمان اندن
و قرین صیانت ایزدی بودن** چون در جمیع اطوار آرامش عالم و آسایش عالمیان

پیش

پیش دیدهٔ ضمیر الهام پیوند حضرت شاهنشاهی است خلافت پناه در معاملات عرضه
مثل شکار و غیره آنکه بر حقایق احوال خلایق بی مداخل اصحاب غرض و بی شوائب
ارباب کذب و ریا آگاهی یابند و بمقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی جهانیان
بروجه دلخواه صورت بندد در هنگامی که غبار انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامع
اقبال رسید روز آسمان بیست و هشتم دی ماه الهی موافق شنبه بیست و سیم
جمادی الاول موکب گیتی کشای بجانب دار الملک نهضت فرمود روز مار اسفند
بیست و نهم بیست و پنجم شهر مذکور آن بلدهٔ فاخره بنور قدم شاهنشاهی
فروغ آسمانی یافت و ابوالمعالی از فر سطوت شاهنشاهی و علو اقبال
روز افزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار فتنه
انگیزی نتوانست داد و بار ادبار بکابل کشید و فتنه که بر بدحسن بیدار شده
بود بخواب گران رفت و جهانیان بدعای دوام دولت روز افزون
دست بدامان فلک زدند چون روزگار کج چشم در رواج باطل ناحق
شناسان کمین جوی و فرصت طلب پیوسته بزرگان پاک سرشت و پاک
خداشناس از بداندیش چشم زخمی رسد و بحفظ الهی از مکاره آن
محفوظ بوده سعادت ازلی در ترویج حق بزعم بداندیشان اهتمام فرمایند
و سنت الهی بران رفته که هرگاه خواهند کسی را بشادیهای بی منتها اختصاص
دهند بدولتهای بلند و مرتبهای ارجمند ارتفاع بخشند نخستین مورد اندوهی مظهر
دردی گردانند تا شکر نعمتهای ایزدی بهتر ادا نمایند و عمران سنهٔ جمال
جهان آرای او باشند و از ظلال این معانی آنکه موکب حضرت شاهنشاهی
در دار الملک دهلی نزول اجلال فرموده مسرت پیرای خاطر اقدس بود کرور
دوم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الاول بزیارت
مرقد منور شیخ نظام اولیا قدس سره توجه فرموده بودند و از آنجا مراجعت
نموده روی بمخیم اقبال داشتند چون بچهار سوی آن شهر آن شهسوار
دولت رسید تیری از خون گرفتهای کافر نعمت نزدیک مدرسه ماهم انکه گشاده
بود چون از آن بدخواه بداندیش بیشتر توجه فرموده تیر غدر از کمان فتنه

بر کشش کرده بجانب آن قبلهٔ عالم که پشت و پناه دولت و اقبال اند انداخت
چنانچه بر کتف راست آنحضرت رسید و قریب یک وجب نشست غریو از نهاد
زمین و آسمان برخاست جانسپاران بر سر آن خطاپیشهٔ کج نظر ریختند و میخواستند
که تشخیص حال او کرده آن بد دولت را بجزای کردار رسانند اشارت عالی نفاذ
پیوست که او را زنده و ازهم گذرانند که مبادا جمعی از خانوادهٔ اخلاص را درین
امر متهم گردانند در ساعت آن خونگرفته را پاره پاره ساختند هر چند خاطر
اصحاب اخلاص بلکه دلهای معاندان ظاهربین سراسیمه شده در چاره
سازی بیقرار بودند اما آن پادشاه صورت و معنی بر مسند وقار و تمکین بوده
تسلی بواطن اخلاص نهادان میفرمودند و مقربان رکاب جاه و جلال
باشارت معلی تیر را بر آوردند و از زبان اشرف شنیده ام که میفرمودند که جان
متخیل شد که مگر از بامی نادانسته شخصی ریزهٔ سنگی انداخته باشد و با وجود
چنین زخم کاری ثبات ورزیده بدستور سابق بر سمند گردون رکاب سوار شده
بدولتخانه توجه فرمودند و چون حراست ایزدی و دعای مقبولان الهی
حافظ و حارس بود زخم کارگر نیامد و جراحت قوی نیفتاد حاذقان مسیحا
دم بچاره سازی و مرهم پردازی متوجه شدند علی الخصوص حضرت خواجه جان
و حکیم عین الملک باهم اتفاق نموده آن جراحت تازه را خشک بند قرار
دادند هر روز فتیلهٔ تازه می نهادند تا آنکه در کمتر روزی باندمال و التیام
نهاد و صحت کامل بنفس قدسی روی نموده از غرایب امور قصه سنگ باد است
و آن ماده سگی بود عموماً نام در بیرون بر آمدن از دار الخلافه آگره در محل مقدس
می بود و از تاریخ سنوح این قصهٔ هایله آثار وحشت ازو بظهور می آمد
و هنوز این قصه خبر نرسیده بود که آگاهی یافته خود را تا هفت روز
از خوردن و آشامیدن باز داشته بود و مظهر چنین حقیقت و وفا
گشته آری هرکرا نظر بر جمال جهان آرای این برگزیدهٔ جهان افتاده
باشد امثال این امور ازو بدیع نیست علی الخصوص از سگ که بحقیقت
و وفا مشهور آفاقست چه دور باشد اگرچه حضرت شاهنشاهی بمقتضای

دور

دوربینی و پرده پوشی فرصت آن نداد که تشخیص حال آن تیره کار نموده آید
اما اینقدر مشخص شد که این بی باک آهنین دل از غلامان میرزا شرف
الدین حسین میرزا بود و قتلق فولاد نام داشت و آن نمک بحرام
او را از جالور باندیشهٔ تباه همراه شاه ابوالمعالی ساخته بود و چون او
از هندوستان فرار نموده روانهٔ کابل گردید میرزا این بی سعادت را
باین کار فرستاده و برای هلاک خود ناوک فتنه بر کمان قضا نهاده اسباب
شقاوت ابدی سرانجام داد غافل از همین معنی که هرکرا ایزد بنده نواز
نوازد اندیشهٔ تباه بد دولتان در سرادق حیات چه مجال گذار داشته
بلکه هر بداندیشی که بخاطرشان راه یابد وبال و نکال آن هم درین نشاءه
بهم رسد و چگونه نرسد که نه اثری از ناموس و عرض گذارد و نه قدری
از جان و مال و خان و مان و ما از فرصت دید چنانچه دیده وران انصاف منند
که روزنامچهٔ سلطنت بی گزند این خدیو مقدس بنظر مستبصرانه مطالعه کرده اند حال
مخالفان این دولت خداداد را نیکو دانند که چگونه مورد هزار گونه بلا گشته
بمغاک هلاک فرو رفته اند اگر یک یک بشمارم در آن باب کتابی علاحده باید
پرداخت اگرچه درین شکرفنامه در هرجا ایمائی بحال این کورباطنان
و مکافات اعمال شان رفته چون صحت کامل دارد مزاج اقدس شد یازدهم
بهمنماه الهی موافق جمعه ششم جمادی الآخری موکب عالی بدار الخلافه آگره
نهضت فرموده و بآهستگی منازل قطع میشد با آنکه جراحت اندمال یافته التیام
تمام حاصل شده بود بملاحظهٔ آنکه هنوز قشری روی زخم تازه بود و تاب
حرکت سواری اسب نداشت بشری در سکاسن که کشتی برّست آرام
گرفته طی مراحل میفرمودند و چون ظل چتر نورگستر بر ساحت حدود دار
الخلافه آگره شعشعه افزای شد عالمیان بفر قدوم سعادت پیوند جهانشاهی
بتازگی جان تازه یافته بفرق اخلاص شتافتند و بدولت استقبال فایز شده
نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند بر سلامتی ذات معدلت سمات شکر
مواهب الهی بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در پنجم بهمنماه الهی موافق یکشنبه

جمادی الاخری بدولتخانهٔ مقدس نزول سعادت فرمودند و بداد و دهش اشتغال
نموده و در مبانی سلطنت و رعیت پروری قوانین متقنه نهاده جهان آرای
بودند و مستعدان هفت اقلیم در نظر سعادت بخش شاهنشاهی نوبت
بنوازه دعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزای سکینه و سپه روزگاران
مدبر سزای خود یافته بکتم فنای شتافتند و جهان از خس و خاشاک بی
اعتدالان پاک شده اعتدال طبیعت بهار یافته بود آغاز سال نهم از
جلوس سعادت قرین شاهنشاهی یعنی سال آبان از دور اول
در قرب این هنگام که از ورود موکب اقبال شاهنشاهی بمستقر خلافت گلستان
روزگار بتازگی برگ و نوا یافته بود مزاج اقدس بر مرکز اعتدال آمده در نشو
و نمای بهارستان عدالت توجه داشت بهارش طرازافزای درآمد تهنیت
عنصر مقدس سایند و بعد از انقضای سه ساعت و هفت دقیقه از
شب شنبه بیست و هشتم رجب نهصد و هفتاد و یکم نیر عالمتاب به بیت الشرف
حمل با هزاران سعادت تحویل نمود طبیعت عالم نظراوت تازه گرایید
دوران بهار نکته بود داد گلدسته بدست آرزو داد گل کرد بهار عشوه بازان
جوشیده دماغ عشقبازان سیراب هوا چو مغز دانا دوران چو مزاج دل توانا
ز انگونه در ابر در چکانی کز مغز خرد چکد معانی و از جلایل بخششهای
والای حضرت که در عنوان این سال دولت افزا بظهور آمد بخشیدن جزیت
در وسعت آباد هندوستان اندازه مقداران مبلغ را که تواند گرفت چون
نظر دوربین شاهنشاهی بر نظام عالم بود در امضای این حکم که سرمایهٔ انتظام
عالمیان تواند بود توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش اعیان روزگار
و ظهور چندین منافع دولت و کوی بسیار از نا معامله فهمی این فرمان
معلی تمشیت یافت و ازین عطیهٔ کبری هزاران هزار دو کمند بر گردن شان
روزگار بسر انجام پذیرفت در زمان پیش که مشطمان سلسله صورت تجویز
این نموده بودند بواسطه آن بود که از معادات صمیمی دل را با ثبات دقتل کرده
مخالف بسته بودند برای انتظام ظاهری و برآمد حاجت خویش معاوضه آن

مبلغ

مبلغ قرار داده جزیه نام نهادند تا کامروای مقصود خویش کردند منفعتی نیز
حاصل شود امروز که از میامن فرط خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمان
فرمای زمان آنانکه در کیش دیگرند چون یکجهتان یک دین از ته دل کمر خدمت
بر میان جان بسته در ارتقای مدارج علیای دولت اهتمام دارند چگونه
این اصحاب تباین را که اساس آن بمحض تقلید ست و اراده عقیدت در بها
نقد بدان کرده سابق که عداوت جانی در میان بود دیناس نموده در قتل
و اهانت این طایفه کوشیده آید و نیز باعث عمده بر اخذ این وجه در زمان
پیش فرط احتیاج مشطمان و معاندان بمصالح و اسباب دنیوی بود تا
بدین وجه در زمان پیش فرط احتیاج روش وسعتی در معاش پدید آید
امروز که هزاران گنج در خزینهٔ انتظام بخش جهان بدید ست و هر یک از
ملازمان عتبهٔ اقبالش را غنای و یسری عظیم حاصل چگونه منصف دانای تمیز
دل بر گرفتن این مال نهد بصلاح موهوم برف دنجزدم اقدام نماید و از
جلایل وقایع سزایافتن ابوالمعالیست شرح این واقعهٔ عبرت بخش دولت
آرای آنست که چون ابوالمعالی به نیت تباه بکابل روید رفت و عسکر منصوره
که بتعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از پنجاب گذرانده
مراجعت نمود این بی سعادت از حوالی سند عرضه داشتی متضمن نسبت
توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بماه جوجک بیگم که والده
میرزا محمد حکیم بود در رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می یافت
فرستاد و شرح خسران احوال خود را ضمیمهٔ آن ساخته عریضه را باین بیت
معنون گردانید ما برین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه
آمده ایم و ماه جوجک بیگم که بعد از اطلاع بر فحوای عریضه در وادی او
با مردم اعتمادی خود کنکاش نمود جمعی کوته اندیشان نافهمیده
صاحب غرضان بد دولت خیانت در مشورت نموده خاطرنشان بیگم
کردند که شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمذاست و فرزندان و ایالتهای تان
و سلاطین کاشغر با این سلسله پیوند کرده اند لایق دولت آنست که چون او پناه

با این دودمان عالی آورده اساس التجای او را استحکام تمام بخشند و سر رفعتش
باوج عزت و احترام رسانند بحدی که در نظرها عزیز و گران قدر شود و صبیه
شریفه خود را که همشیره میرزا محمد حکیم است باو نسبت کنند تا او این خانه را از خود
دانسته رونقی و رواجی بخشد و کارها را برو تیره خیر اندیشی و مصلحت گزینی
از دغدغه و تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد دل ساده بیگم
از سخنان فریبنده این مردم برین اندیشه نادرست مایل گشته و کلمات
عنایت ترجمان در جواب شاه ابو المعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل
آوردند بی آنکه حقیقت حال بدرگاه شاهنشاهی عرضه داشت نمایند از پیش
خود با قران بیگم عقد نکاح صورت دادند و آن سلاله دودمان دین و دولت را
نادرست خوی بد اندیش پیوند کردند دیر نشاید و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار
شدند و در کمتر زمانی بیگم از شامت آن وصلت ناعاقبت بخیر نقد حیات خود را
از جیب بقا گم کردند و تفصیل این مقال آنست که ابو المعالی همواره آثار کوته
خردی و تنگ حوصلگی و سایر رذایل نکوهیده از ناصیه شمایل او ظاهر بود چون
در آنجا نه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیرهن حوصله خود نگنجید و از
مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود خبث بر خبث
افزود از منتسبان آن سلسله اصلاح پذیری نمیگرفت و از نصایح کرامت
بیگم پند پذیر نمیشد و راه حقیقت شناسی و حق ورزی از و بظهور نمی آمد
و بعضی منافقان تیره رای مثل شکون پسر قراجه خان و شادمان که سابقا
از بیگم رنجشی داشتند در خلا با بو المعالی پیوستند و چنان وانمودند که تا بیگم
در قید حیات باشد ترا در امور ملک و تمشیت کار استقلال صورت نخواهد بست
و در اندک فرصتی مثل فضیل بیگ و پدرش ابو الفتح بیگ وشاه ولی اتکه را
ضایع خواهند کرد صلاح کار تو آنست که پای جرات در میان نهاده پیش دستی
کنی و میرزا محمد حکیم را که هنوز خورد سال است موافق اراده خود نشو و نما دهی
تا همه کابلیان سر اطاعت بر خط متابعت تو نهند آن نکوهیده سرشت نا
عاقبت اندیش گوش بسخنان بد آموز داشته با چنین کاری ناپسندیده اقدام نمود

و کلید

و کلید عقلی که داشت در تیه جهالت گم کرد و خرمن حقوق این دودمان را بباد
عقوق و احسان ناشناسی داده بیگم را پشت پای زد بقصد خونی که بدترین انواع عقوق است
در کمین نشست حاصل آن بد دولت شکون و قاضی زاده لقب چنیشه مادر
الهزی را با خود یار کرده روبمنزل بیگم آورد ابو المعالی از راهی و آن دو
بی سعادت از راهی دیگر بدرون خانه در آمدند جماعتی از عورات در آن خانه
بودند بغلطی ما نوی را خون ناحق ریختند و چون ظاهر شد که خطا کرده اند و
بیگم نبوده باز از پی بضاعتی تفحص بیگم شده خود را بجانب ابو المعالی
کشیدند بقصد اتمام مقصود ساعی شدند بیگم بر حقیقت حال آگاهی یافته
در خانه بر روی ظالمان بربست ابو المعالی باتفاق این دو بی سعادت
در را شکسته باندرون در آمد و بیگم را بشهادت رسانید این تیره رای
رایت ظلمت ظلم برافراشت و این سانحه عبرت در اواسط فروردین
ماه الهی موافق اواسط شهر شعبان بظهور آمد و بعد از خونریزی بیگم بتفحص
میرزا محمد حکیم شتافت و او را از میان حرم سرا آورده در دیوان
خانه بپهلوی خود جا داد و مردم در خانه میرزا خواهی نخواهی پیش او رفتند
روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که پدر بر پدر درین دودمان عالی از
امرای بزرگ بوده و او در خلا بر در خانه میرزا منصب وکالت یافته
کارگذار مهمات ملکی بوده خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانید و برادرش
محمد قاسم را مقید کرد و تردی محمد میدانی و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان
برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق برگشتن از ابو المعالی
کردند عبدی سرمست از میان این جماعت خبر بابو المعالی رسانید او با موافقان
و ملازمان خود سلاح پوشیده آماده قتال شد و آن غیر ممتدان آرزوی قدرت
و استقلال از راه راست بقلعه در آمدند و از بیجاب ابو المعالی پیش رفت و در میان
نقش جنگ نشست کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین خلقی بقتل رسیدند
و جماعه ابو المعالی غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند و بت پاده ظلمت را
پس الفزیتین فرو هشته هر کدام بجای متفرق ساخته قاقشال لان بغوربند

شتافتند و میدانیان طریق میدان سپردند و حسن خان و محسن خان روی
بجلال آباد آوردند محمد قاسم برادر حیدر قاسم که در بند بود نجات یافته راه
بدخشان گرفت و حادثهٔ کابل و فتنه انگیزی آن بد دولت بمیرزا سلیمان رسانیده
او را بآمدن کابل برانگیخت و میرزا محمد حکیم با وجود خورد سالی از قتل
والدهٔ خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیم دولتخواهان کس پیش میرزا سلیمان
فرستاده چاره جوی انتقام شده استدعای آمدن او کرد میرزا سلیمان بعد
از اطلاع بر حوادث کابل کمر عزیمت بسته سامان رفتن آن نشاط آباد که همواره
گره طمع آن بر باد میزد آرزوی حکومت آنجا پیرایهٔ اوهام و خیالات او بود پیش
دید همت خود ساخت لشکر و حشر بدخشان جمع کرده باتفاق حرم بیگم روی
بکابل نهاد ابو المعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده از جای رفت و لشکر
و احشام کابل جمع ساخت میرزا محمد حکیم را از بیخردی بخود متفق انگاشته
و دست آویز خود دانسته تهیهٔ پیش رفتن نمود و پیش از آنکه میرزا سلیمان
بکابل رسد پیشدستی کرده از شهر برآمد و بکنار آب غوربند رفت و سر پل را
گرفته بر ساحت اشغار نشست از آن طرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان
جمع کرده باتفاق حرم بیگم روی بکابل نهاد و ابو المعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان
شنیده از جای رفته جلوریز بر سر پل رسید و فریقین مقابل همدیگر فوجها
ترتیب داده صفها آراستند در خلال این حال جمعی از کولاپیان از جانب
میمنهٔ سپاهی کرده ابو المعالی از سپاه کابل جمعی را بمدافعهٔ آن فوج روان
ساخت و بعد از در آمیختن مبارزان طرفین شکست بکابلیان رسید ابو المعالی
و میرزا محمد حکیم را در قول مقابل میرزا سلیمان نصب کرده خود بکومک
هزیمتیان رفت در حین قابو مردم میرزا محمد حکیم وقت را غنیمت دانسته
جلو اسب میرزا را گرفته آب زدند و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند
و تمامی سپاه کابل بوقوع آن حال پراکنده شده هر کدام رو بجانبی نهادند
ابو المعالی چون باز آمد و بر حقیقت حال آگاهی یافت از غایت حیرت و اضطرار
دل از معاملهٔ جنگ برکنده راه هزیمت پیش گرفت و بدخشیان بپایمردی

بسمت

بسمت تعاقب او نموده در حوالی چاریکاران بآن مدبر بی باک پیوستند و او را
دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان باستظهار تمام
با محمد حکیم میرزا بکابل در آمد و بعد از دو روز آن بی اعتدال را مقید و مسلسل
پیش میرزا فرستاد میرزا فرمود که تا آن حرام نمک حق ناشناس را روز
اورمزد غرهٔ خرداد ماه الهی موافق عید رمضان بکمند مکافات از حلق
برکشیده قصاص نمودند بچشم خویش دیدم در گذرگاهی که زد مرغی بجان موری که راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت چو بد کردی مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات در هنگام حلق کشیدن جوهر ذات ناپاک او بظهور
آمد عجز و زاری پیش آورد که شاید بهزاران خواری و نگونساری بجنید و زندگانی
زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد اما بغیر از ظهور جوهر بجوهر کار
امر دیگر بران مرتب نگشت و قالب ناپاک او را بشفاعت بعضی عزیزان
در حوالی مرقد غفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند
الحمد که عالم از وجود خبیث او پاک شد و بپای سعی و اهتمام خود در کوی هلاک
شتافت هر که قدر نعمت نداند و کفران نعمت او را باین مذلت و هوان
نیست و نابود گرداند اگر از چنگال اولیای دولت بدر رود و متصدیان
اقبال مخالفانرا بر او گمارند تا جهت عبرت هوشمندان دمار از روزگار
او برآرند بعد از آن میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت
میرزا محمد حکیم شده کسان ببدخشان فرستاده صبیهٔ خود را بکابل طلبید
و بعقد ازدواج میرزا محمد حکیم در آورده و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان
جاگیر کرد و امید علی را که از اعیان امرای او بود بوکالت میرزا محمد حکیم
تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت و خود ببدخشان مراجعت نمود حرم بیگم
بجد بود که میرزا محمد حکیم را همراه ببدخشان برد و کابل را به بدخشانیان
سپارد میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد که بحالة الوقت صورت نیکنامی
ندارد بمرور ایام صورت داده خواهد شد سه حصه ولایت کابل را بمردم خود
جاگیر کرد و جاهای عمده را بآنها داد و یک حصه بیرون بمیرزا محمد حکیم و کابلیان

معمور ساخت و اینمعنی را طولیه کرش کابل دانست **فتح ولایت کهر کنکه بر تیغ همت خواجه عبدالمجید آصفخان** خواجه عبدالمجید آصفخان اگرچه تا جیک بود و از طبقهٔ اهل قلم اما باعتضاد این دولت ابد قرین کارها از و بظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست بهادندای هوشمند اینها کی بتصحیح ذات نسبت نمایند بکارها آید خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حال می نگرند بمقتضای اعمال شایسته نیک ذات میگویند با بجلهٔ آصفخان را از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بر دولت ابدقرین توفیقات الهی مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایتی که همه با ندک جولان اهتمام او میسر شد و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فتح هندوستان مملکتیست که آنرا گنده وانه گویند یعنی جای آبادان شدن قوم گوندوان کرده میشمارند بیشتری در صحرا بسر برند همانجا توطن گزیده در ماکول و مشارب و مناکح سرگرم باشند و آن قومیت فروتر و اهل هند آنجماعه را از بون شمرند و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق آنولایت متصل است بر تپه که داخل ولایت جهارکندست و مغرب آن اتصال دارد برای سین که از مضافات صوبه مالوه است و طول آن صد و پنجاه کروه باشد و شمال آن ولایت ملک پته است و جنوب آن دیار دکن است عرض آن هشتاد کروه باشد و این ولایت که به کنکه گویند مملکتی است وسیع مشتمل بر حصون و قلاع منیع محتوی بر بلاد و قصبات معمور چنانچه ناقلان صحیح القول روایت کرده اند که هشتاد هزار قریه در ولایت کدهه آبادان بوده از انجمله کدهه شهر کلانست و کنکه نام موضعی بوده است و آن ملک باین دو اسم مشهور گشته دارالحکومه آن قلعه با رجوراگده است والی آن ولایت در زمان باستانی بکسی نمیشود بلکه چندین راجها و رایان آنجا بسر میبردند و امروز که آن ملک بواسطهٔ حوادث روزگار باین نظام و نسق نمانده چندین راجه اند مثل راجه کردلا و راجه هرباو راجه سلوانی و راجه داکی و راجه کتهولا و راجه بکده و راجه مندلا و راجه دیوهار و راجه لانجی و بیشتری در ان ملک پیاده جنگی باشند سوار کمتر و از اول ظهور اسلام که فرمانروایان و الاشکوه تسخیر هندوستان کرده اند با وجود امتداد عهد دولت ایشان طایر فتح هیچ

یکی

یکی ازین تخت نشینان بر کرد شرفات آن قلاع متین و حصون رصین نپرید و نعال سمند خیال این جهانکشایان در فضای تسخیر آن ممالک نواخت زمین سای نشد در هنولا که آصفخان جاگیردار سرکار کدهه گشت و فتح ولایت پنه نمود ایالت آنملک بدرکاوتی نام زنی که مشهور برانی بود رسیده بود در شجاعت و تدبیر و سخا پایهٔ بلند داشت و بوسیلهٔ این صفات گزیده تمام آنملک بقبضه ساخته بود از مردم با وقوف که آنجا بوده شنیده ام که بیست و سه هزار موضع آبادان در تصرف او بود از انجمله شغدار نشین او دوازده هزار موضع بود بقیه ایل و مطیع بودند و کلانتران الوس غاشیه داری او میکردند او دختر راجه... و صوبه از قوم جندیل است و راجه مذکور او را به پسر امن داس ... نام هرچند او از قوم اصیل نبود لیکن چون دولت صوری داشت و راجه سالباهن را در زبدپیش آمده بود ناگزیر این نسبت تحقیق کرفت این امن داس را سلطان بهادر گجراتی چون در فتح رایسین معاونت شایسته بجای آورده بود مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام شاهی امتیاز بخشیده بود او را پسر ارجن داس و او پسر سنگین داس و او پسر گورکداس و او پسر کهرجی است اگرچه از قدیم بزرگی در خانهٔ حاکم گدهه بود لیکن جز اعتباری نبود این کهرجی بعقل و تدبیر از بزرگان دیگران ملک پیشکش گوبان جزری میگرفت و تا صد سوار و ده هزار پیاده فراهم آمد پسر او سنگین داس تدبیرات پدر را کار برده رتبهٔ خود را افزود و پانصد سوار و شصت هزار پیاده او را جمع شد و از قوم راجپوت بسیاری از سوار و پیاده نگاه داشت و او را دو مصاحب کارگذار دانشور بهم رسید یکی از ذات کهرجلی از سکان بمبر لور دوم از ذات برهارد بفروغ عقل شان ریاست عظیم آن ملک یافت و بعد از و حکومت آنجا به پسر او ارجن داس در چهل سالگی رسید و بعد از و باجن داس مذکور کلانی آنجا قرار گرفت این امن داس بدذات بدکردار حیله اندوز بود همواره خلاف رضای پدر رفتی و برای خود خراش ابدی بسرانجام دادی پدر بمقتضای حسن عطوفت او را چندگاه محبوس داشت و باز بعهد و پیمان برآورده

سالباهن

آن بی سعادت باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت و کرکتیه پیش برنگ
دیو چند راجه را مجدد از اجه پته رفت و راجه او را پسر خوانده برنگ دیو بکار مت
سلطان نمودی می آمد او را پیش برهان بدر راجه را مجدد که هرده سال بود
گذاشته متوجه شد او در انجا رشد ظاهری بهم رسانید راجه او ارجن داس
چون از بی دولت ناخشنود بود ولی عهدی خود را به پسر میانی جوگی داس
مقرر ساخت او نسبت برادر کلان را منظور داشته قبول اینمعنی نمیکرد که با وجود
برادر کلان این مهم بنام من شایسته سعادت نیست امن داس چه دولت
تیره رای از شنیدن آنکه پدر پسر میانی را اعتبار میدهد الحاح کرده بدزدی
در خانه پدر خود آمده پنهان شد و باتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با و نسبت
داشت شبی فرصت جسته قصد او کرد و مردم هجوم کرده او را مقید ساختند
دکس پیش آن پسر میانی فرستادند او قبول اینمعنی نکرد که قصد برادر کلان خود کرد
بجای پدر است از من نمی آید چون او خسران ابدی برای خود سرانجام داد
روی او را چه چشم هر چند مبالغه کردند سودمند نیامد بجز دو کرید ه راه صحرا گرفت
و آن دو مصاحب حقیقت اندیش بر جاده وفا ثابت بوده اختیار ملازمت او
نکردند بلکه حقیقت حال را به راجه برنگ دیو نوشته تحریص کر فتح این ملک
کردند و راجه از سلطان رخصت گرفته بجمعیت تمام آن ملک رفت و امن داس
در شعاب جبال متحصن شد اگرچه تاب مقاومت راجه نداشت اما چنان ظاهر
ساخت که از دوستی و ضبط دماغ قصد یک پدر کردم اکنون به پدر دیگر چون
محاربه نمایم چون راجه آن ملک را تسخیر نموده دکان خود گذاشته مراجعت
نمود امن داس مذکور در اثنای راه با معدودی آمده ملازمت راجه کرد
و بعد از زاری راجه گناه او را بخشش نموده همان ملک با او سپرد و همیشه
گریستی و از کار پدر خود بر خود نفرین کردی و معلوم نیست که اینمعنی از اهل
طراری او بود یا فی الواقع بر بدی خود آگاه شده بود و پیش خود و خلق
شرمندگی ظاهر میساخت چون به نیستی خانه شتافت نوبت حکومت بدولت
پسر او رسید او هشت سال سری کرده جهان را بدرود کرد چنان مسموع شد که سنگرام

را پسر نمیشد از گوبند داس که خواهر که از ملازمان او بود خواهش نمود که زن تو
چون حامله شود وضع حمل در درون حرم من بکند اگر دختر شود از آن تو و اگر پسر شود
آنرا بنام خود منسوب گردانم کسی برین سر اطلاع نیابد گوبند داس مذکور فرمان
پذیر گشت و چون از زن او پسر بظهور آمد آنرا راجه به پسری خود برداشت نام او
دلیپ نهاد و رانی درگاوتی را باین دلیپ نسبت کردند و چون دلیپ را عمر
سپری شد پسر او بیر نارا این پنج ساله بود رانی درگاوتی باتفاق ادهار کایت
و مال بر همن اسم راجگی بر و بسته معنی بزرگی را خود متکفل شد و در لوازم
شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نمیداشت و بعقل دور اندیش خود کارهای عجب
کرد با باز بهادر او را محاربات عظیم دست داد و همه جا غالب آمد تا
بیست هزار سوار خوب در جنگ همراه داشتی و تا هزار فیل نامی پیش او
جمع بود و خزاین راجهای آنملک بدست او افتاد تیر و بندوق خوب
انداختی و پیوسته بشکار رفتی و جانوران شکار را به بندوق زدی
و عادت او بود که هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا
او را به بندوق نزدی و در بزم و رزم از و در هندوستان داستان
دواستانها ست لیکن عیبی بزرگ داشت که از هجوم خوشامد گویان
بکامروایی صوری مغرور نبوده لوازم اطاعت بعتبه شاهنشاهی بجا
نیاوردی چون آصفخان ملک پته را فتح کرد درگاوتی مذکور برلشکر
و شجاعت و عقل خود مفتون بوده از چنین همسایه اندیشه مند نبود اصفخان
در ایام قرب جوار ابواب ملایمت و موانست مفتوح داشته حرفهای چاپلوس
نهاد و تاجران هوشمند بولایت او میفرستاد و از دستگاه فضا حقیقت و
مخایج آنرا بواقعی مینمود و چون بر حقیقت و فور جمعیت از خزاین و
دفاین آن عورت اطلاع یافت هوای کدخدایی آن مملکت در خیالش
افتاد و میل آغوش عروس آن بلاد در خاطرش چیند در بدایت لهو و لعب
پیش آمده دست بخط و خال شاهد ملک دراز میکرد و شروع در تاخت و
تاراج مواضع و قریات سرحد مینمود تا درین سال بحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار

وپیاده فراوان بعزم تسخیر کدهه که عزیمت چت کرد و محب علیخان و محمد مراد خان
و وزیر خان و بابای قاقشال و نظر بهادر واق محمد وجمع کثیر از جاکیرداران
آنحدود بامر عالی همراه او شدند ورانی ست باده غفلت بوده بکامرانی
بسر میبرد ناکاهان خبر رسید که عساکر قاهره پادشاهی بدموه رسیده وآن از
شهرهای معتبر ولایت اوست سنک تفرقه در هنکامه غرور او افتاد و لشکر
بجهت کردآوری و بامنی رساندن عیال خود متفرق شد و زیاده از پانصد
کس پیش او نماند بمجرد استماع این رانی از جرائتی که داشت متوجه عساکر
منصوره شد و از راه تهور که بیشتری از غرور خیزد کارزار را استقبال کرد
ادهار که متکفل اشغال حکومت او بود از متفرق شدن لشکر خود و فزونی
لشکر پادشاهی چنانچه خیراندیش دولت کوید پرده از چهره سخن برداشته
کفت رانی جواب داد که این برهمزدکی لشکر از بی وقوفی تست و من که
سالها ریاست این دیار کرده باشم در حوصله فطرت من کریختن کی کنجد
مردن بناموس خوشتر از زیستن بعارست پادشاه داد کرا کر خود می
بود دیدن من صورتی داشت اکنون این مردم قدر مرا چه دانند
همان بهتر که بمردانکی فرد شوم تا چهار منزل ره دی بردی لشکر منصور
آمد آصفخان که بآن تندی و تیزی رسید در دموه توقف کرد با رانی
هم تا دو هزار کس فراهم آمد اعیان دولت او متفق شده کوشند که قرارداد
جنک مستحسن نیست الحال سر رشته تدبیر از دست دادن نه از آیین
شجاعت و فرزانکیست روزی چند در جاهای محکم بسر برده چندان انتظار
باید کشید که تفرقه لشکر بجمعیت کراید رانی این سخن را استماع نموده متوجه
درخت زار مغرب رویه کده شد برآمد بحسن تدبیر شمال رویه کده بدرخت
زار دیکر در آمد و آهسته آهسته دران مغاوز میرفت تا انکه بموضع نرهی
که مشرق رویه کده است رسید و آن جاییست راه در آمد و بر آمد او بس
دشوار از چهار طرف او کوهها سر بفلک کشیده و آبی در پیش خود دارد
دکور نام و کنجایش ادریای خونخوار نزیده میرود و دو کریوه که از کذشت

اکابر

ان آب واقعست بعد از عبور از آن کریوه بآن موضع رسیده میشود لیکن تنک
و چون لشکر آصفخان که خبر آمدن رانی شنیده در دموه توقف کرده
بود یکبارکی از رانی بیخبر شد و هرچند تجسس نمود کسی نشان او نداد و چون
ملک عزنیب بود اطلاع بر احوال او یافت آخر خود را بکده رسانیده
مواضع و قریات را بعمل در آوردن کرفت و چون از رانی اطلاع یافت
جمعی را در کده نکذاشته خود بدنبال او شتافت چون خبر برانی رسید
که لشکر امد سران لشکر خود را طلب داشته مشورت نمود که اکر جای دیکر
مصلحت میدانید تا فراهم آمدن لشکر بسر برده شود و خاطر من خود
خواهان جنک است تا چند پناه بدرخت خواهیم برد هرکه میخواسته باشد
برود رخصت است که جنک من شق ثالث ندارد یا بعدم فرو رفتن است
یا نصرت مند شدن آخر همه مردم او که تا پنجهزار کس جمع شده بودند
دل بر جنک نهادند روز دیکر خبر رسید که سر کریوه را که محل در آمدست
نظر محمد واق محمد وجمعی کثیر از بهادران بزور کرفتند و از جمله کسی
که فوجدار پیلان بود در آنجا بمردانکی سفر عدم پیش کرفت رانی سلاح
در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعد جنک باین
لایق آهسته آهسته آمد و بدلیران و دلاوران سپاه خود میکفت که تیز جلوی
نکنید و بکذارید که حریفان در میان آیند تا از هر طرف آماده جنک او
شده لشکر را بر داریم همچنانکه انداز شده بود بظهور آمد و جنک عظیم در
پیوست و از طرفین بسیاری بخاک افتادند تا سیصد مغل شربت
خونشکوار شهادت مردانه در کشیدند و رانی غلبه کرده تعاقب کریختها
نمود و از کریوه بر آمده روز آخر شده بود اعیان ملک خود را طلب
داشته مشورت نمود که صلاح چیست هرکس در خور دریافت و مقدار
مردانکی خود سخن در میان نهاد رانی کفت مناسب آنست که امشب بران
لشکر شبخون آوریم و کار را ادب زنیم و اکر این را قبول نمیکنید هم اینجا که
آمده ایم شب بروز آورده آماده جنک باشیم و اکرنه صباح این سر کریوه را

آصف خان خود آمده خواهد گرفت و بتوپخانه استحکام خواهد داد کار آسان شده مشکل
خواهد شد رای بحکسن بران قرار نگرفت آخر موافق جمهور گزیده از همان
منزل که آمده بود بظهور آمد و آصف خان با توپخانه خود آمده سر گریوه را محکم
کرد و عساکر منصوره در گریوه در آمد رانی باستعداد جنگ سر فیل گران
سر سبکباری سارمان نام که سرآمد فیلان او بود سوار شده برآمد و آرایش
صفوف پرداخت و فیلان مست را بهر جا در مقام خود بازداشته آماده
پیکار گشت و بعد از التقای افواج کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر
و شمشیر کشید راجه بیرساه پسر رانی که اسم راجگی بر او بود حملهای دلیرانه
نمود و نگارنامهای عجیب بجای آورد و شمس خان میانه و مبارک خان
توق دستبردهای دلیرانه کردند تا سه نوبت پس و پیش [illegible] و خود دم
گرم بود که اگر بشرح وقوع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود سه بار
راجه بیرساه فوج فیروزی مآثر را برداشته در مرتبه سیم زخمی شد رانی
چون بر حال پسر آگاهی یافت بمردم اعتمادی خود فرمود که او را از رزمگاه
برآورده بمأمنی رسانند فرمان پذیران او امتثال امر نموده او را بگوشه
بردند و بدین سبب جمع کثیر از معرکه برآمدند و فتور عظیم بلشکر رانی
راه یافت و زیاده از سیصد کس پیش او نماند اما در عزیمت رانی وهنی
پدید نیامد و همچنان بهادران خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد
که تیری از کمانخانه قضا بر شقیقه راست او آمد و از روی جرأت آنرا
بزور کشید و بیرون انداخت و پیکان او در درون ماند و بر نیامد و متعاقب
آن تیری دیگر بر گردن او رسید و آنرا نیز بدست همت خود کشید و از
افراط درد و غشی بر او استیلا یافت چون رفته رفته بهوش آمد ادهار کایته از
قوم کهیلا بشجاعت و یکجهتی امتیاز داشت در پیش فیل او سوار بود او را
مخاطب ساخته گفت همگی همت در تربیت و رعایت تو آن داشتم که بمثل امروز
بکار آیی امروز از آنست که مغلوب جنگ شده ام مبادا مغلوب ناموس
و ننگ گردم و بدست مخالف در آیم حق نمک بجای آر و باین خنجر آبدار کار من

باز دل بجهت او برین سنگدلی قرار داد گفت دست مرا کی توانایی آنست
که باین کار پردازد دستی که عطایای ترا برداشته چنین کاری دور از کار چون
تواند کرد از من اینقدر میشود که ترا از معرکه بجایگاه برم چه برین فیل باد رفتار اعتماد
تمام دارم رانی از استماع این سخن که از زخم دلی خیزد در هم شده دشنام داد که
بر من چنین عاری میپسندی و خنجر کشیده کار خود ساخت و مردانه رخت هستی بربست
و جمعی کثیر از یکجهتان او درین وفاداری فدا شدند خصوصا کنور کلیان بگهیلا
و چکرمان کهرچلی و خان جهان و کهت دهمارک برهمن بوفاداری نقد حیات را
درکار خود صرف نموده بجهان عدم شتافتند و فتح بزرگ که طراز فتحهای شگرف
تواند شد بظهور پیوست و تا هزار فیل با غنایم نامحصور بدست اولیای دولت
افتاد و هم مال موفور بدست آمد و هم ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد
مدت حکومت رانی شانزده سال بود چون برق حکومت رانی فرو نشست در
عین حکومت رانی دست ادبار بر خاک بر سر آن عورت والا نژاد بیخت صف خان
بعد از دو ماه که خاطر از [illegible] ولایت جمع نمود روی تسخیر قلعه چوراگره
آورد و آن حصار مملو بشرف دفاین و نفایس جواهر بود که عمرهای دراز
راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند آنرا سرمایه استدامت خیال
کرده و عاقبت هم باعث هلاکت و دمار ایشان شد سپاه نصرت رایات
بعزم تسخیر آن حصار زرین کمر همت بست و در هوای آن خزاین دست از
جان شسته در خدمت آصف خان شتافت پسر رانی که از جنگگاه برآمده بود در آن
قلعه تمکن داشت با آمدن عساکر اقبال بجنگ پیش آمد و با اندک جنگی قلعه مفتوح شد
و راجه مردانه فرو رفت و بجهت انتظام مهم جوهر بهوج کایت و میان بهکاری
رومی را مقرر ساخته بود و چه رسم راجهای هندوستانست که در چنین وقایع
از چوب و هیزم و روغن و امثال آن جای تعبیه میکنند و عورات را خواهی
نخواهی آورده میسوزند و آنرا جوهر میگویند و در وقایع نامند این دو نوکر مخلص که پاسبان
ناموس بودند این خدمت بتقدیم رسانیدند و هر که از کوته عملی تقاعد مینمود بموجب
رسم ایشان بهوج مذکور از هم میکشید اینه از عجایب قدرت الهی آنکه بعد از چهار روز که در آن

محوطهٔ آتش زده بودند و آن حرمن کل همه خاکستر شده چون در آنرا کاوش دادند دو کس زنده
بر آمد که چوبی بزرگ حایل ایشان گشته از آتش وقایه کرده بود یکی لادنی نام خواهر رانی
و دختر راجه پیراکده که برای راجه آورده بودند و هنوز بدو نرسیده بود چون این
دو زن که ازان طوفان آتش زنده بر آمده بودند بزمین بوس عتبهٔ شاهنشاهی
آبروی دولت یافتند العصر چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر
مسکوک و ذخیره و مرصع آلات و جواهر لآلی و هیاکل و تماثیل و اصنام مرصع و مکلل
و صور جانوران که تمام از زر ساخته بودند و دیگر نفایس و اجناس خارج از اندازه
حساب و قیاس بدست آصفخان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته
که از جمله اموال و خزاین چوراکده که آصفخان تنها بران دست تصرف یافته بود
صد و یک پر اشرفی علائی بود و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطهٔ احصا و حصار
بیرون بود و چون آصفخان را بمساعدت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت
شاهنشاهی بود چنین دولتی روی نمود و آنچنان غنیمتی میسر آمد که صاحب خزاین و جواهر
بیقیاس شد لعبهٔ اعتبارش زیاده از آنچه در تصور گنجد بهم رسید چون عقل درست
نداشت این بادهٔ هوش ربا حوصله او را تاب نیاورد یکبارگی راه صواب گم کرد از
هیچ ازان نفایس اجناس و ظرایف جواهر که لایق قبول نظر کوهرسنج شاهنشاهی
بود چنین دولتی روی نمود و آنچنان غنیمتی میسر آمد که صاحب خزاین و جواهر بیقیاس
شد رتبهٔ اعتبارش زیاده از آنچه در تصور گنجد بهم رسید بطریق ارسال
نرسانید و ندانست که این جواهر و لآلی را اقبال تار و نار تنگ دولت و افسر سعادت
که ساخته خود را در میان دیده غبار ادبار بر فرق عزت خود بیخت و آن تیره
بخت نادان که لوح خاطرش از نقش اخلاص ساده بود بلکه از رقم اخلاص
حرفی بلکه نقطه بران ننهاده و از جمله یکهزار فیل که بدستش افتاده بود همین دو بیت
فیل برسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاده دیگر همه لطایف و نفایس اخاک پوشی
کرده بر وساده حکومت گره و کده تکیه زده عمری بغفلت میگذرانید حضرت
شاهنشاهی بموجب همت جانبخش نظر بران اسباب نفرموده از خیانت او اغماض
عین فرمودند چون نهضت رایات جلال مرتبه سیم بقصد تادیب علی قلیخان زمان

بصوب

بصوب جانپور اتفاق افتاد آصفخان را بحضور اقدس طلب فرمودند و او منشور
عالی را امتثال نموده متوجه آستانبوس شد و در حینی که عرصهٔ جانپور مخیم موکب
منصور بود سعادت استلام عتبهٔ قدسیه دریافت و تفصیل آن سانحه بجای خود
رقم پذیر خواهد شد **اظهار انوار عدالت از مهر تابان سطوت شاهنشاهی
نسبت بخواجهٔ معظم** اقتضاء منصب والای سلطنت در بازپرس معاملات
آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم دهند
و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان
بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند و اگر
عیاذا بالله از بدمستی چنین امری بظهور آید راست کرداران در رسانیدن
آن سزا اندیشه مند بوده در عرض احوال ستم رسیدها دلیری نمایند الحمد لله
که این سجیهٔ علیا در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی بدانگونه است که
قوت بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این خصلت جهان پرور
بی شائبهٔ تصنع و مداخلهٔ ریا در نهاد اقدس ودیعت نهاده دست قدرت
و طبقات عالم به پشت گرمی این شیمهٔ کریمه همواره در عافیت آباد امن
بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملات خود کامیاب امن و امان اند
در اوایل این سال الهی و اواسط نهصد و هشتاد و یکم که عنفوان زمان
عدالت روائی و عنوان دیباچهٔ دادد هی بود خواجهٔ معظم که برادر اعیانی
مهد معظم حضرت مریم مکانی بود و چون از نسبت معنوی که اینه نداشت
این نسبت صوری داردی بیهوشی آن بدست بی اعتدالی شده بارها
خود را مصدر حرکات ناشایسته میساخت در زمان سعادت آیین حضرت
جهانبانی جنت آشیانی چون وقت مقتضی مدارا بود آنحضرت مراعات
مهد مقدس فرموده از و میگذرانیدند چنانچه در سال یورش خراسان قصد
خواجه رشیدی دیوان آنحضرت کرده به تیغ بی اعتدالی خون آن طوطی بزرگ
ریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده بکابل آمد و بارتکاب
مقربان بساط اقدس بار یافت و مجدداً مصدر اعمال ناپسندیده شد تا آنکه

اورا اخراج کردند و بسفر حجاز شتافت و شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان
آمد و همان ذمایم اخلاق بروی کار آورد روزی در دولتسرای شاهنشاهی
که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند با میرزا عبدالله مغل که در سلک امرای
عظام منسلک بود بی جهتی جنگ کرد و بتقریب حکایتی بر سر او دوید و اورا دست
و لگد گرفت و مرتبه دیگر به پیرامخان بدرشتی پیش آمد و دست بکارد برد و باز
اورا اخراج کردند و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بد خود روز و روزگار
میگذرانید و از بدخویی و پریشان حالی آنجا نتوانست بود روی توجه بدرگاه گیتی
پناه آورده و در اول مرتبه که دار الخلافه آگره مستقر اورنگ خلافت شده دولت
ملازمت سربلندی یافت و بعنایت و رعایت ممتاز اتفاق شد و از آنجا
که نهاد او به بی اعتدالی سرشته بودند بعد بی باکی و بی محافظگی سابق
پرده گشای جوهر فطرت خود گشت پیرامخان درین مقام بود که اورا
بولی بیک لسپارد که از راه بگجرات روانه سازد درین اثنا تفرقه
آوردی نمود خواجه بوسیله انتساب این دودمان قدسی رعایتهای
عظیم یافت اما بدست خوی بد خود گرفتار بود و به بدی بی اعتدالی پیش میبرد
میکرد تا آنکه روزی بی بی فاطمه که از دو بیگی حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بود و در سراق آسمان مکان حضرت شاهنشاهی نیز پایه اعتبار
داشت و زهره آغا دختر او در خانه خواجه بود پیوسته از تعنت و بد
خویی و بدگمانی که در طینت اوست قصد آن عفیفه بیگناه کند مکرر را
این حرف بر زبان آورده در دار الخلافه از معدلت شاهنشاهی التماس
میکرد بوده مرتکب این امر نیست اگر اکنون که او را بجا بگیر برد حال چه خواهد بود
آنحضرت بر زاری آن عورت قدیم الخدمه ترحم فرموده تسلی بخش
خاطر بیقرار شدند و بزبان اقدس گذشت که ما بدولت عزیمت شکار
داریم بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت و چون او بر سر راه
آمده ملازمت کند نصیحت او کرده عاجزه ترا از بردن مانع خواهیم آمد
بعد از زمانی آنحضرت از ارک شهر بنهضت اجلال بر کشتی سوار شده

ازآب

از آب جون عبور فرموده بجانب خانه خواجه معظم با مخصوصی چند که از بیست
کس زیاده نبوده روان شدند از آنجمله دستمخان و طاهر محمد خان میر فراغت
و قتلق خان و مقبلخان و شمالخان و پیشرو خان و حکیم الملک و جمعی دیگر
از خاصان بساط قرب بودند چون ناهمواری خواجه معلوم بود میر فراغت
و پیشرو خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته شاه
راه استقامت آورند و دستمخان و مقبلخان نیز بعد از آن روان شدند
که اگر خواجه بعادت خود در مقام دیوانگی باشد مساعدت طاهر محمد خان کوشند
آن دیوانه بی اعتدال از طاهر محمد خان و پیشرو خان شنوده که حضرت از روی
آب گذشته اینجا را فرستادند بشورش در آمده میگوید که من پیش حضرت
نمی آیم و خشم آلود متوجه حرمسرای خود میشود و زهره آغا از حمام بر آمده
در جامه خانه لباس تازه می پوشید که خنجر کشیده کار آن عاجزه بیچاره را
تمام میکند و سرمایه خسران ابدی خود سرانجام میدهد و سر از دریچه خانه
بر آورده جایی که دستمخان ایستاده بود خنجر خون آلود می اندازد و
بابانگ بلند میگوید که من خون او ریختم رفته بگو دستمخان خنجر خونین
برداشته بحضور اشرف آورد حضرت شاهنشاهی چون برین ستیزه آگاه
شدند بسطوت قهر و صولت غضب جوشیده بدرون خانه آن بی اعتدال
در آمدند و آن دیوانه شمشیر حمایل کرده و دست در قبضه شمشیر او
پرویده باشد بندگان حضرت از قهرمان عتاب فرمودند که این چه دستی
دستی بر قبضه اگر حرکت دهی دانسته باش فرود آمده حاضران بساط
معلی آن دیوانه را مقید ساختند یکی از نگهبانان شمشیری در کمر عقب
خواجه ایستاده در کشمکش بود آنحضرت از خشم و روی او در امیه
بمتقیان فرمودند که بزن آن دقیقه شناس بحرکت بمکنون ضمیر اقدس
داد و یافته تیغی بیک دستی که سرش از تن جدا شده بپای او در افتاد
شد و آن قامت بی هنر بر سر پا ایستاده بود خون بسیار از
عروق گردنش تیر که میزد آنگاه از خواجه بی اعتدال پرسیدند که خون این عاجزه

بچه گناه یعنی آن سفاک بی باک زبان بسفاهت و هذیان برکشاد و تا لنگر نگذ
داشت اورا خاموش گردانیدند و موی کشان و کلد زنان در پای دریا
روان کردند و دریای غضب آن محیط در جوشش آمده بموجب حکم معلی
خانزمان اورا که همواره در مستی و آشفته دماغی هم کاسه بوده اند
دست و گردن بسته غرقه گرداب مجازات ساخته و آن بدکردار بی دولت را
هرچند در آب غوطه داده می آمدند سخت جانی نموده از هرزه گوئی باز نمی آمد
و نسب بزرگان دین را سرمایه آزار خاطر پادشاهی انگاشته در آن اهتمام
مینمود هرچند یقین هم بود که درین ورطات قهر تلاطم موج فنا هلاک خواهد شد
اما او از بخت دلی و سخت جانی زنده ماند بمقبل خان پسادل سپردند و او آن
آشفته مغز را بقلعه گوالیار فرستاده محبوس ساخت و در آن مجلس
مالیخولیا بر و زور آورده دبغا دماغ از عالم رفت و در ظاهر قلعه
پشته ایست آنجا مدفون شد و از آنجا بهی آوردند سبحان الله زهی
اقبال فتنه سوز و عدالت آشوب گداز از آنجا که شهاب نیت حق آئین
مظهر انوار عدل و نصفت و محو آثار ظلم و عدوان امری دیگر نیست همانا
اینمعنی همواره دولت در روز افزونی و بخت در دولت افزاییست و از
سوانح این دولت افزای این سال مسعود ظفر یافتن علیقلی خان زمان
بر فتح خان پتنی و شرح این داستان آنکه فتح خان و حسن خان برادر
دلمه خان و جمعی کثیر با لشکر آراسته از قلعه رهتاس فرود آمده ولایت
بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را در تصرف در آوردند و پسر سلیمان
را که او اژ خان نام داشت بسرداری گزیده سر شورش بر داشتند خان
زمان و دیگر امرای آنحدود مثل بهادر خان و مجنون خان و ابراهیم خان
متوجه اطفای نایره فتنه شدند چون افغانان پر زور بودند خان زمان صلاح
ندیده کنار دریا سون محل استقرار قلعه اساس نهاده استحکام
داده بود و درینولا مولانا علاء الدین لاری و حاجی عبدالله سلطانپوری و
شهاب الدین احمد خان و وزیر خان از درگاه معلی آمده جهت رای جهان

آرای

آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که بصلاح ارجمند رهنمونی خان زمان
بشاهراه سعادت نموده و بعواطف خسروانه اختصاص بخشیده در
سلک عقیدت راسخ گردانند و سلیمان کرانی حاکم بنگاله که خود را
از منسوبان این درگاه ساخته بخان زمان پیوسته بود و خطبه
شاهنشاهی خوانده او را نیز مستمال الطاف بدیع گردانند و اگر
مصلحت وقت باشد باستانبوس این درگاه که اکسیر اقبال
صوری و معنویست رسانند این فرستادها درین قلعه بخان زمان
رفته نوید عنایت رسانیدند و بصورت و معنی تقویت او فرموده
او را درچنین اضطرار بفتح و نصرت مقرون گردانیدند روزی
این فرستادها پیش خانزمان نشسته بودند افغانان تیره رای لشکر
آراسته و فیلان مست معرکه بر هم زن را اعتضاد خود ساخته
متوجه قلعه خانزمان شدند و او فوجها آراسته معرکه آرائی میکرد
که تهور نهادان بد سرشت مذکور در رسیدند و بمجرد آمدن افواج خان
زمان شکسته شدند و او فوجها از دست برداشته درهم نوردیدند
و لشکر تمام گریخت و افغانان بتاراج منازل و محال ایشان مشغول
شدند درین هنگام که کار بدین خرد مندان دشوار گشته اقبال روز
افزون شاهنشاهی حفظ انتساب صوری این گروه بدرگاه
معلی فرموده در بدایع نگاری در آمده مجملی ازین نادره کارات
که خانزمان با معدودی در پناه دیوار قلعه خود در کمین فرصت
بود که کاری بسازد و یا گوشه گیرد حسن خان پتنی بر فیل تخت بلند نام
سوار شده با جمعی رو برو شد مردم فرار نموده اند او با چیزی که مانده
بود قرار مردن نموده داده فیل مست عربده کنان می آمد منظر جوه باتو
توپ را سر داد سر دادن توپ همان بود و رسیدن بر سر فیل همان فیل
را گردانیده بر زمین هلاکت انداخت و این فتح رو بکریمه نهاد و از تائید
ایزدی مقارن این عطیه الهی کوه پاره نام فیلی که بر امخان در جنگ

که بهادرخان زا بجا لوده روان میکرد و در آن حدود دست طلائی مقید بسلاسل
عربده جوی بود در اثنای انهزام فوج خان زمان فیلبانان افغان آنرا
کشاده سوار میشدند که او در مقام مدهوشی درآمد و یکی از فیلان نقاره را
که در آن نزدیکی بود بر خاک هلاک انداخته و شورشی عجب بدید آمد افواج
افغانان این شورش را اقبال دانسته فرار نمودند و افغانان که دست
بتاراج برداشته بودند یکبارگی سررشته تدبیر از دست داده رو بگریز
نهادند و باستماع این نایره عینی فرار نمودها از پی هم رسیده تعاقب
افغانان تیره بخت نمودند و غنایم وافر و فیلان نامی بدست افتاد بمحض
اقبال شاهنشاهی اینچنین فتحی عظیم روی داد بعد از ظهور چنین نصرتی
خان زمان مراجعت نموده روی بجونپور آورد و ارزنامه فرستادهای
شاهنشاهی را با احترام تمام روانه ملازمت ساخت و از سوانح قدوم گرامی
امیر مرتضی است چون درگاه جهان پناه شاهنشاهی مجمع نادره کاران
روی زمین است چه ایزد تعالی ذات مقدس پادشاهی را مستجمع جمیع
کمالات و جامع فنون فضایل و حاوی اقسام فواضل ساخته متفردان همت
اقلیم ترک اوطان و بلدان کرده رو بتوجه باین درگاه مقدس آورده کامیاب
سرور میگردند و از عجایب آنکه دانش آسایش هر حکمتی و صنعتی از حکمت
الهی نادره و دکری که در کاه خود یگانه عصر باشد چون بصحبت فیض بخش منقبت
حضرت شاهنشاهی میرسد چندان سخن دقیق در آن هنروپیشه میشود که از استادان
این فن بگوش او نرسیده و یقین خود میکند که پیوسته اوقات گرامی مصروف
همین است و لیکن فراخی حوصله بزرگی حال در آن پایه که از مرتبه اعلی تا درجه
اسفل در خور مخاطب بی کلفتی صعود و نزول فرموده مخاطب خویش را کامروای
صورت و معنی میگردانند از آنجمله سید اجل میر مرتضی که از اساطین علماء
جرجانی و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت طواف حرمین شریفین نموده
محل اقامت بقیه علیه که کعبه وفود و برکات و مشعر فواضل سعادات است گشود
و بآیین لایق ادراک محفل عالی نموده سعادت پذیر شد و خدیو زمان که قدرشناسی

و جوهر انسانی او آمدن میرزا مغتنم دانسته بجلایل مراحم و جزایل عطایا اختصاص
بخشیدند **نهضت موکب شاهنشاهی بجانب مالوه و شکار فیل
نمودن و برسر عبدالله خان اوزبک فرمودن و فتح و نصرت
بازگشتن و بشکار فیل پرداختن و ظل مراجعت بر مستقر
خلافت انداختن** چون بر ذمت والای سلطنت فرض وقت که پیوسته
از احوال ملک و اوضاع اعیان دولت مستخبر باشند تخصیص خود سران تنگ
حوصله که کامیاب دولت شده از حواشی سریر دور رفته باشند تا پیشتر
از آنکه کار ایشان و حال آن ملک بفساد انجامد بفروغ تدبیر و لمعان رای چاره
آن نموده ایدالمسترشد الله که این شیمه عظیم در ذات مقدس شاهنشاهی بروجه
اتم و اکمل شرف ظهور دارد چنانچه دانا در دریافت آن عاجز اید پیوسته
استطلاع خفایای ملک میفرمایند و هر چند بشکار و امثال آن بظاهر
اشتغال دارند اما آنرا پرده احوال خود ساخته لحظه وقت گرامی از
مهام این دولت فارغ نمیگذارند و همواره در لوازم خداپرستی و مراسم
رعیت پروری اهتمام میفرمایند و لهذا چون در ینولا چون بمسامع اقبال
رسید که عبدالله خان اوزبک که نمک پرورده این مایده اقبال است
در مالوه سر شورش دارد از تنگی ظرف بار عاطفت کبری را میخواهد بر انداخته
کفران نعمت ورزد بنابراین شکار فیل را پیش نهاد همت خود ساخته یورش
مالوه بخاطر اقدس مصمم ساختند و بساعت سعد الهی روز بهرام بیستم تیرماه الهی
موافق روز یکشنبه بیست و یکم ذی قعده در موسمی که فیلان کج خرام ابر از
مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند و زمان
زمان از بدمستی چکیده و سیلابها روان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند
و از سرکشی و گردن فرازی فرمان پذیر جنگک برق نمیشدند ترانات عالی
بجانب نرور و سیپری که بیشهای فیل دارد نهضت فرموده چون ساحل دریای چنبل
مخیم اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان بود و جهة
عبور اردوی معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت را باقامت حضور رشد تا تمامی

خلایق بکشتی گذشت و دران هنگام که حلقهای فیلان فاصله ازان دریای طوفان
خیز تماشا نمیکذشتند فیلی لکنه نام از فیلان نامی در عین مستی بآب فرو رفت
و ازان عرصه کو اکیار مخیم موکب اقبال شده ازانجا فضای جان پرور حوالی
قلعهٔ نرور مضرب خیام فلک ارتسام گشت و چون بیشه فیل ازان مقام قریب بود
ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبهٔ اقبال را چند فوج اعتبار فرمودند و بهر
فوجی یکی از امرای نامدار ساخته چند زنجیر فیل مطیع منقاد را همراه کردند و طنابهای
سطبر استوار که زور کشیدن آن کوه پیکران داشته باشد بلکه کمند فیلان
افلاک تواند شد تعبیه فرمودند و حکم اقدس نفاذ پیوست که هر جا فیلی وحشی پیدا شود
این فیل منقاد اهلی را از دنبال او چندان برانند که فیل صحرایی از ماندگی دست و پا
گم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی شده کمند [illegible] بگردن فیل
وحشی اندازند و سر دویم بگردن فیل اهلی مضبوط سازند و باین دستور در قید آورده
فیلبانان فیل خود را برانند و آن فیل را کشان کشان ببرند هر روز بتدریج [illegible]
بفیل صحرایی از راه ملایمت قریب تر شوند و علف پیش او اندازند تا رفته رفته
بر ان سوار شوند و در کم فرصتی باین اسلوب رام سازند و مثار اصلی رام شدن
هر وحشی ملایمت و احضار آنچه ملایم طبع اوست از کاه و دانه و آب تواند بود
ازروی قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع شکار فیل است که فیل وحشی
عظیم جثه قوی هیکل را بفیل قوی تر از دیاشل او مامور و منقاد او سازند
و شر او را از خود دور دارند و باین تدبیر مراد خاطر و کام دل ظفر یابند
و بالجمله آنحضرت بتوجه فیل بند شکار در بیشهٔ نرور بترتیب آیین شکار فرموده
مردم را گروه گروه بهر جانبی روان ساخته و خود بنفس نفیس با خاصان
بساط قرب نیز اندران بیشه نشاط افزا در آمدند آن روز بعد از
تکاپوی عظیم و جست و جوی تمام ماده از دور سیاهی کرد از دنبال او شتافته
ماده ساخته بفیل دیگر بسته شد و هنگام بستن او هم پسرهای کتابدار در زیر
دست و پای فیل آمده بقدر مالشی یافت اما اقبال و خیران بسلامت بر آمد
فردای آن روز عید قربان بود منعمان خان خانان که درین ولکت قراول دار

قرین

قرین رکاب سعادت بود با اعیان دولت و ارکان خلافت که دران نهضت
بحضرت ملازم رکاب عالی بودند روی بآن کعبهٔ اقبال آورده زمین بوس
مبارکباد بجای آوردند و حضرت شاهنشاهی خیام را ابعاد سعادت
التفات عید بر عید افزوده بعزم شکار پای توجه در رکاب شوق
آوردند و هر فوجی بهر ناحیه که مقرر گشته بود روان شد از روز بعد از
سعی تمام گله فیل ماده که دو سه فیل نر هم داشت نمودار گشت حضرت
از نظارهٔ آن عشرت عید را تازه کرده آیین معهود مجموع آنرا که از فیل
بود صید اقبال فرمودند و روز دیگر در سرادق اجلال بوده با نظام بخشی
ملک که صید معنویست مجموع آنرا که [illegible] فیل بود پرداختند صبح سیم اشراف
صبح دوم سوار دولت بوده دران بیشه که از تراکم اشجار وقت تک
اغصان تکاپوی شمال و صبا ازان مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند
ناگهان گله فیلی که از هشتاد زنجیر زیاده بود عبور اقدس افتاد انبساط
عظیم فرموده تفال بر صید مقاصد علیه گرفتند بموجب حکم اشرف مجموع
فیلان را به بیشهٔ پر درخت ماده پای هر فیلی بدرختی بستند و بر هر فیلی چند
کس دیده بان نگاه داشتند و طنابها از اردوی معلی طلبیدند و آن
آن بیشه که هرگز پی سپر آدمی نشده بود و چابک روان وهم و خیال
روان عبور ننموده بودند در آن شب بورود موکب عالی عزت فزای سعر جامع
و العقد او خلافت شده بود فراشان کاروان باعانت نجاران رکاب سعادت
بجهت استراحت عنصر اقدس تختی بلند از چوب ساخته بسقر لاطهای رنگا
رنگ در گرفتند و آنحضرت بدولت و اقبال بران مسند نشاط و سریر
عشرت آرام گرفتند حاجیان و بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش
که خطاب بیتب خانی شرف اختیار دارد و دیگر مقربان و مخصوصان حواشی
آن نشیمن قدس دوره کردند روز دیگر که خورشید گیتی آرا بتاب تطلیق عالم
افروز بر سریر افق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی صید مقصود بدام و ساغر مراد
بکام بران تخت سعادت بدولت نشستند و خاطر را از فرط التفات حکم

نشستی فرموده بجهة تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی قصه امیر حمزه از دربار خان
استماع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند درین اثنا چند حلقه فیل با طناب
بسیار از اردوی معلی رسید اشارت عالی شرف نفاذ یافت که ازین فیلان
بدخو که شدت سرکشی و صولت زور آوری داشتند سر فیل را در میان دو فیل
پادشاهی بطنابها محکم بربستند و با این شایسته را نزد تماشاگاه عالی
اردوی معلی آوردند و طنابها چون کمند عیاری بر آن کوه هیکلان انداخته باین
شایسته مقید ساختند و بجهة سامان این کار دو روز دیگر آن سر منزل مخیم
موکب عالی بود و چون صید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای ضمیر انور مرکوز
بود عنان توجه بجانب ولایت مالوه تافتند و از امتداد برق و باران اشتداد
هلابها و سیلابها و فور گل و لای از پیچ و کثرت کوه و مغاک که در زمین مالوه
می باشد کار بر گرم روان شاهزاده اقبال دشوار شده بود اسبان چون اسبان
آبی شنا کرده می آمدند و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردی میکردند
تا آنکه بعد دشواری ساخت ظاهر قصبه نود مخیم اردوی معلی گشت و بسبب
کثرت بارندگی دو روز متوالی دران سرزمین که مهبط فیوض آسمانی بود مقام
شد و از آن منزل براه سارنگپور نهضت عالی اتفاق افتاد و در طی این راه
از کثرت وحل و خلاب باد پایان آتش خونی را پای ارادت فرو میشد و شتران
سبک پای را هم موی شان گرانی میکرد و بهزار جر ثقیل جنبش میکردند و درین
روز خیام مواکب منصوره که پایه‌ها را از ازدحام تنگ داشت در عقب ماند
بغیر از خیمه و سراپرده پادشاهی و یک خیمه خان خانان و خیمه میرزا عزیز کوکلتاش
و چند دیگر از اعاظم امرا خیمه هیچ یکی از بندگان نتوانست رسید لاجرم یکروز
نیز در آنجا مقام فرمودند و روز دیگر علم عزیمت بجانب مندو افراختند و
در فضای ظاهر قصبه کهیرار که پنج منزل مخیم سرادقات اجلال شد اگرچه
درین مراحل چهار پادانه یافت نشده بود اما سبزهای تازه و ترکه دران مرغزار
روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت از فرط طراوت و حلاوت نعم
البدل شده شوق دانه را از طبایع حیوانات برده بود و همه سر در سبزه زار

فرد

فرو برده از آن علفهای خوشگوار سیر میشدند و دران سبزه زار شوق گستر
ستانه کام میزدند حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته
اردوی معلی را دران منزل نشاط را گذاشته و چندی دیگر از امرای کار آگاه
خود همعنان دولت و همرکاب اقبال بر توسن سبک خرام بصوب مندو
که مقر آن خود سر بود الغار فرمودند و در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را
پیشتر فرستادند تا عبدالله خان را که از اعمال ناشایسته خود متوهم و خایف
بود نوید عنایات پادشاهی داده بملازمت آورند و نگذارند که آواره صحرای بی
دولتی شود و جناح تعجیل از قصبه کهیرار ببلده سارنگپور که نخستین شهر مالوه است
دویست و پنج کروه مالوه که از جمله کروه معمول دهلی زیاده مسافت دارد
و در چنین آب و گل یک منزل نهضت والا فرمودند و بجد و دساد سارنگپور محمد
قاسم خان نیشاپوری که حکومت آن نواحی باو تعلق داشت تبارک ادب
شناخته دولت استقبال دریافت و از آنحضرت التماس سعادت نزول بمنزل
خود نموده بلوازم نثار و ایثار پرداخت و قریب بهشتصد اسب و استر از خود و
ملازمان خود از نظر اشرف گذرانید و آنرا بر امرا و ملازمان مواکب والا درین
یورش بنصرت فرجام بتدریج میرسیدند قسمت نموده سعادت پذیر شد و هنگام
ظهور سپیده صبح که محل اشراق نور و رفع حجاب ظلمت بدولت سوار شده
متوجه آچین که در سوالف ایام تختگاه ملوک مالوه بود گشتند و عرصه آن شهر
بمیامن قدوم موکب عالی عزت افزای آسمان شد و چون دو منزل بورود موکب والا
عطر پیرا گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده ماجرای او بعرض
داشتند و بظهور پیوست که هرچند مخلصان دانشور گرم نفسی کردند باطن نفاق
گرای او در نگرفت و بهیچگونه تسلی نیافت و بنه و بار خود از قلعه بیرون فرستاد
و تماشم توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت و ارزدی فی ما بعضی ملتمسات
واهی که ایشان را از سر خود وا کرد و مثل آنکه ضرر مالی و جانی باو نرسد و ولایت
مندو بدستور سابق باو مفوض باشد و بنگر سر دی ده عاطفتی و ایشان کسی را
باو همراه گذارند منعی ان خان خانان ، وثوق بر عفو شاملی و حکم کامل نموده الهامی

عفو تقصیرات او کرد حضرت شاهنشاهی از فرط عاطفت رقم عفو بر جراید جرایم او
کشیده ملتمسات او را بموقف قبول داشته منشور عالی متضمن میثاق و عهد
و انجاح مقاصد و مطالب باز مصحوب اعتماد خان و دربار خان مورخ شد
و درین هنگام که ظلال جلال بر متوطنان قصبه وها رگسترده بود ظاهر این
قصبه معسکر والا گشت یکی از عورات ستم رسیده بفریاد آمد که محمد حسین
قورچیکی عبدالله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانه مرا بتاراج
برده است حضرت بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر
ظهور انوار معدلت باش که عنقریب او را بسیاست عظیم خواهیم رسانید
از غرایب دوربینی حضرت شاهنشاهی آنکه اول کسی که گرفتار شد و بسیاستگاه
عدالت سزای خود یافت او بود درین شهر بموقف عرض معلی رسید که
چون خبر ایلغار موکب عالی بعبدالله خان رسید از آنجا که خاین خایف
هلاک خود را یقین پنداشت و خویشتن را مغلوب و مقید شحنه قهر و غضب
شاهنشاهی دیده روی براه گریز آورده وارمند و بجانب لوانی شتافت
و حضرت خدایگانی بدولت و اقبال توجه اقدس از صوب مندو معروف
فرموده بسمت بر تعاقب آن مدبر گماشته جمعی از امرای اخلاص نهاد مثل
میر معز الملک و قیچاخان و محمد قاسم خان نیشابوری و شاه فخرالدین
و شاه قلیخان محرم و دستم خان و معصوم خان فرنخودی و قتلق خان
و خرم خان و قلیچ خان و اعتماد خان و چیچی خان و چندی دیگر را برسم هراول
پیشتر فرستادند فرمودند تا گرم شتافته سر راه آن گمراه بگیرند و خود نیز
بذات اقدس با چندی از مقربان سریر اعلی در الغار شتابنده گشته و آخر
روز دین پت و چهارم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و ششم ذی حجه
وقت شام بموضع لوانی نزول اجلال فرمودند آن بخت برگشته پیشتر از آن
کوچ کرده رفته بود شب بدولت و اقبال در آنجا توقف فرمودند و در اثنای
راه اعتماد خان و دربار خان که برای رهنمونی گمراه نامزد شده بودند
رخصت یافتند که آن گم شده بیابان نادانی را بضلالت هوش افزای

مسالک

مسالک شاهراه سعادت گردانند و صبح آن از لوانی پیشتر نهضت واقع شد
در اثنای راه فرستادها برگشته آمدند از آنجا که روز ادبار او سر حرف
موعظت را خدیعت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اتفاقا
قاید فتح و نصرت نام بردها را که برسم منقلای نامزد شده بودند بمبلغ
هدایت نموده از آنجا معلوم شد که آن شوریده بخت بند و بار خود را پیشتر
فرستاده و خود توقف نموده قضا را مردم هراول بواسطه نشیب و فراز
زمین از پیش یکسو افتادند و معدودی مثل محمد قاسم خان نیشابوری
و خان عالم و شاه قلی خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و شید عبدالله
پیش رفته کارطلب شدند و غنیم را بتیشبه تیر گرفتند و عبدالله خان تیره
رای غافل از جلوه بینی از بخت برگشتگی برگشته بجنگ آمد و با همراهان
خود گفت که موکب عالی در چنین وقتی از راه دور الغار کرده و کسی کم
رسیده است و ما مردم بسیاریم دیر زود همت بسته متوجه پیکار شوید
و باین اندیشه ناصواب روی بجنگ آورد و با جماعت راه ستیزه
و کارزار پیش گرفت و این مویدان اقبال داد دلاوری و جان
نثاری داده معرکه نبرد آراسته بودند که مهیبان چابکدست حقیقت حال
بعرض اقدس رسانیدند و رایات اقبال در نهضت نیز تعجیل نمود درین روز
خاک را از نامعامله فهمی و غرور دانش ناقص خود حرف نازایستادن از ایلغار
بموقف عرض رسانیدند قهر پادشاهی در جوش آمده دست بشمشیر کردند
و از کمال غضب بجانب او متوجه شدند و آن بی عقل از اسب پیاده در دست
و پای اسبان لشکر اقبال پنهان شد و حضرت نیز بدولت از اسب فرود
آمده باو رسیدند و شمشیر بر وانداختند چون آن تیغ کهانده مندی بود بادم
نرسید و مهر پادشاهی چون او را بر خاک مذلت افتاده دید دیگر محافظت
فرمود و دست از او باز داشت و انتقام این غضب لطف سرشت پادشاهی بر
جای خود بود تا هر کس رتبه خود دانسته درخور آن عرض نمایند چون مقرر خرد
دور اندیش است هر که نوکری شایسته باشد خدمت حضور را نشاید و هر که خارجست

حضور را در خور بود لایق بساط عزت نباشد و هرکه سزاوار بساط اقبال شود
در خور نشست شوانند بود و هرکه به دولت مجالست امتیاز یابد برخصت سخن
نیابد اسنگاه نکند بو عالم و هرکه رخصت حرف سرایی یافته باشد شایسته نیست
که در مطالب پادشاهی مخالفت نماید محملا جرأت در نقیض معاهد ارجمند
پادشاهان و خلاف رای این بزرگان فطن ناستوده خرد و ناپسندیده
خردمندانست مگر وقتی که این بزرگان عالی نهاد یکی از بزرگان بساط
عزت را بدریافت خویش این پایه عالی داده او را در ملازمان خود ممتاز
فرموده باشند آن زمان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندی بموقف
عرض رساند هر آینه حق خدمت بجای آورده باشد و با لجمله حضرت شاهنشاهی
رایات اقبال را که طراز فتح و نصرت بران معقود و مربوط بود حرکت داده
ظلال اقبال بر سپاه زران اخلاص پیشه گستردند و خود بدولت و سعادت
بجولانگاه نصرت در آمده بجایی رسیدند که تیر مخالف از بالای سر حضرت
میگذشت و محافظت ایزد از سهام حوادث سپری میکرد بدست راست
حضرت خان خانان سعیخان و بدست دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده
بودند و درین هنگام که نایره پیکار اشتعال داشت بالهام غیبی حکم عالی
شد که نقاره فتح بلند آوازه سازند و حضرت خان خانان را مخاطب ساخته
فرمودند که دیگر جای توقف نیست بر سر غنیم باید تاخت و در مقام آن شدند که عنان
رخش اقبال سبک بگذرانند خان خانان بر زبان عجز عرض داشت که خوب بخاطر
اقدس رسیده است اما جای یکه تازی نیست اینکه مجموع ملازمان فدای یکجا شده
می تازیم درین اثنا حضرت خشم آلود در مقام تاختن شدند اعتماد خان از فرط
اخلاص جلو حضرت گرفت و حضرت بر واعراضی شده بیشتر توجه فرمودند درین اثنا غنیم
شکوه پادشاهی که کوه تاب آن نیارد برای العین دیده پای از جای و دل از دست
داد و الهی شکوه ایزدی که همعنان این شهسوار میدان همت بود آن بیدولتان
کلیم را بر داشته زیر و زبر کرده و چندی از مردم معتبر عبد الله خان تقبل رسیدند
و بسیاری از آن تیره بختان بهزاران خواری و نگونساری دستگیر قوی دستان

مرکز اقبال شده و فتحی که بکار نامه زمان داد وارست بمحض جنبش اقبال بظهور
پیوست درین روز فتح معلی آنچه از ملازمان عتبه اقبال و اعیان عقیدت گزین
همپای کرده همراه مواکب منصور رسیده بودند از سیصد کس زیاده نبود مثل
منعم خان خان خانان و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و معتمد خان
و محمد قاسم خان نشاپوری و میر معز الملک و میر علی اکبر و شاه فخر الدین
و اشرف خان و اعتماد خان و خان عالم و آصف خان و لشکر خان و شاه قلی
خان محرم و دستم خان و معصوم خان فرنخودی و قلیچ خان و رحمن قلی خان توشک
بیگی و خرم خان و قتلق قدم خان و خواجه عبد الله و حاجی محمد خان سیستانی و عادل پسر
شاه محمد قندهاری و مطلب خان و جعفر خان و راجه تودرمل و رای بیر داس و خاکسار
و وزیر جمیل و مراد بیک با وجود آنکه لشکر منصور در غایت کمی و چنین راه در چنین وقت
قطع کرده بر سر مبارزت آمد لشکر غنیم آنچه رو برو با ستعداد تمام آمده بود از هزار سوار
زیاده بود به نیروی تایید ایزدی فیروزمندی روی داد جایی که اقبال بکار خود در آید
کثرت عدد را در جه اعتبار نماند و زمانی که کار فرمایان ابداع در امداد باشند خاکیان
خاک بر راجه یار اکه در برابر توانند در آمدن القصه بعد از انهزام آن منکوب الهی و
استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود بدولت شب در آن منزل قرار گرفته جیدی
از سرداران جان نثار را با بیر کردی محمد قاسم خان نشاپوری بتعاقب آن بد بر
گمراه فرستادند و چون در اثنا باران عظیم بارید جمعی که نامزد این خدمت شده بودند
نتوانستند که بیش از چهار پنج کروه راه قطع نمایند در هنگام ظهور نور صبحگاهی
خود بدولت کوچ فرموده کسان پیش فرستادند که بهر نوع باشد دست جلادت از آستین
جرأت کشیده بکار پیش آیند جان نثاران گام سرعت زده روی همت بشاه راه
اطاعت آوردند و صباح روز اشتادیست و ششم ماه امرداد موافق دوشنبه
و سیم ذی حجه رایات همایون در مبادی پهر سیوم بالی رسید حکیم عین الملک که راجه
الی معرفتی داشت رفته او را بشرف ملازمت آورد و او مستمال شده نیاز زبان حقیقت
مندیش ملحق شد و درین روز که زمان ظهور عیار کاردانی و مردانگی و حقیقت مندی
مردم بود تیمور بیک شیر دلی نمود خدیو جهان او را اسپ خاصه مرحمت فرموده بخبر آورده

پیش تعیین کردند آن بی جوهر راهمت یاوری نکرده بیماری دروغ را عذر نامسموع
خویش گردانیده پاسی از شب مانده حضرت جهانبانی سوار دولت شده چون هوا
گرمی پذیرفت زمانی در زیر درختی نزول رحمت فرمودند و خوش خبر خان را تعیین
نمودند که بزودی رفته از مردم پیش خبر آورد و هم انجا بدولت تشریف داشتند
که خوش خبر خان مژدهٔ نصرت منتهی اولیای دولت رسانید و خلاصهٔ سخن آنکه
زمین داران ناحیه از روی دولتخواهی ضمیمهٔ لشکر فیروزمند شده دل در خدمت بستند
دلاوران افواج قاهره سوار می انداختند و نزدیک کریوه که جاپانیر از ان می نمود
برادری عبدالله خان میر بزید آن سیه روی بی حمیت سراسیمه شده زنان
خود را در صحرا بر تافت و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت امرای عظام
تمامی بنه و بار حضو جاهرها و فیلان او را گرد آورده دران منزل توقف نمودند
میر معز الملک باتفاق جمعی از امرا ازین فوج جدا شده تاخت کرده دیگران بندو لشکر را
تعاقب نموده این مویدان اقبال چست و چابک شتافته باو رسیدند و بسیاری
از مردم او را جدا ساخته و میر معز الملک و چندی زخمی شده تاخت کرده دیگران
بندو لشکر را تعاقب نمودند این مویدان اقبال چست و چابک شتافته باو رسیدند
و بسیاری از مردم او را جدا ساختند و میر معز الملک و چندی زخمی شده سرخ
رو گشتند و آن بی سعادت خایف و خاسر نیم جانی از ان مهلکه مردآزمای بیرون
برد و چون هنوز نفسی چند از ان تیره بخت باقی بود به نور سیاه روزگار تباه
خود را بسر حد گجرات انداخت و چون حکم گیتی مطاع نبود که آن عرصه جولانگاه
جنود اقبال گردد لاجرم عسکر منصوره با قبال و فتح دران نظرگاه توقف
نمود و چون این بشارت بمسامع علیه رسید بهمعنانی اقبال و همرکابی نصرت
متوجه پیش شده بان سرزمین که مورد فتح بود رسیده شکر الهی بجای می آوردند
و امرای اخلاص اندیش به بساط بوس حضور سربلندی یافت و غنایم فراوان از
حرم و فیل و اسب و دیگر نقود و اجناس و نفایس اسباب و اشیا که بدست اولیای
دولت قاهره افتاده بود بتمام و کمال از نظر اشرف گذشت از انجمله فیل اپ
روپ و کج کجین و سمن بود که هر کدام منشا کمال توجه عالی شد و الحق هر یکی کارنامه

آفرینش

آفرینش بود حضرت شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده از همان منزل بدولت
و اقبال کوس مراجعت بجانب مندو بلند آوازه کردند و آن مسافت را بسه
منزل کرده بتاریخ روز مار اسفندیت و نهم امرداد ماه الهی موافق روز
پنجشنبه دوم محرم نهصد و هشتاد و دو قری منازل دلکشای قلعه مندو را
بیمامن نزول عالی مورد وفود سعادت ساختند و از انجا فتح نامها بممالک محروسه
خصوصا بدار الخلافه آگره که خواجه جهان و مظفر خان آنجا بانتظام کارگاه سلطنت
اشتغال داشتند فرستادند و قریب یکماه دران مصر سعادت دستگاه بوده
انتظام آن ممالک بر طبق ملهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه معلی را بقدر
تردد و خدمت پایهٔ قدر افزوده کامیاب دولت ساختند از انجمله مقیم خان
که درین یورش اقبال ترددهای پسندیده کرده بود بخطاب شجاعتخانی
خلعت افتخار پوشید و چون طنطنهٔ انتصاب رایات نصرت آیات در
ولایت مالوه بلند شد و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را بازکرد
تمامی سران و سروران آن حدود جبین ضراعت بسجده گاه اطاعت آوردند
و جمیع رایان و زمین داران بزمین بوسی درگه سعادت خود را افسر دولت
دادند و دران مقر جلال معروض بارگاه معلی شد که عبدالله خان منهزم
شده پیش چنگیز خان که دران ولا بگجرات سر بزرگی داشت بود رفته است
رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کاردانان بارگاه مقدس را
پیش چنگیز خان فرستاده شود تا آن مدبر منکوب البته بدرگاه معلی فرستد
یا ازان ملک نیز آواره سازد لاجرم حکیم عین الملک را با منشور جهان مطاع
فرستادند چنگیز خان منشور عالی را تا قریب جاپانیر استقبال نموده
اقسام چاپلوسی بجای آورده و پیشکش لایق با عرضه داشت نذر ل
مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت مضمون آنکه من بنده
پادشاهم و از فرمان پذیری گزیر ندارم از انجا که حضرت خطا پوشی و عطا
پاشند اگر درین مرتبه گناه او را ببخشند نوازش فرمایند تا او را بدرگاه
عالی فرستم از بنده نوازی دور نیست و اگر آن التماس پایهٔ قبول نیابد از ما

ناگزیر آن پی سعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد بعد از یکروز کرایات اقبال
ازین سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده بدارالخلافه آگره نزول
اجلال فرموده حکیم عین الملک با پیشکش چنگیز خان ادراک زمین بوس والا
نمود از جمله سوانح آنکه خانقلی نام یکی از معتمدان شجاع عبدالله خان که او را
در سرکار مندیه گذاشته بود معروض شد که هنوز هم آنجا در ورطه امید
و بیم مانده است اگر نوید جان بخشی سربلندی یابد در سلک غلامان درگاه
درآید موجب سعادت اوست لاجرم فرمان استمالت از کمال افضال صادر شده
و او ان منشور دولت را حرز حیات و تعویذ نجات ساخته خود متوجه آستانبوس
و سعادت پذیر بندگی گشت و از جمله وقایع ایام آنکه معرب خان که یکی از امرا
دکن بود از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بفرق اخلاص
شتافته سعادت زمین بوس دریافت و بانظار عواطف شاهنشاهی
اختصاص گرفت و سرکار هندیه بجاگیر او مقرر شد و از جمله سوانح آنکه میران
مبارک شاه والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام بامتداد سنین و اد و ارابا
و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشتند از کمال اطاعت و اخلاص
عرضه داشتی مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده شرایف پیشکش نثار موکب
عالی ساخت و بوسیله مقربان بساط قدس معروض پایه سریر والا شد که
غایت مطلب و معتقد میران آنست که صبیه رضیه خود را در سلک پرستاران
حرم سرای اقدس درآورده بسعادت این نسبت ظل عنایت آنحضرت را مایه
حوادث ابدی سازد و از آنجا که کام بخشی شیوه حضرت شاهنشاهیست ملتمس
میران را درجه قبول داده فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتماد خان
خواجه سرا که از معتمدان بارگاه قرب بود همراه ایلچیان میران باین خدمت
خاص نامزد فرموده با جلایل تشریف و شرایف انعام روانه آنحدود کردند
اعتماد خان چون قریب بقلعه اسیر که نشیمن میران بود فرود آمد میران
بتارک ادب شتافته بسعادت استقبال منشور عالی بیرون آمده اعتماد خان را
با عزاز و اکرام بدرون قلعه برد و این عاطفت والا را از سرنوشت سعادت

ازلی

ازلی خود دانسته صبیه عفیفه خود را بآیین گزین و آرایش شایسته روانه
سرادق عظمت ساخته و جمعی از اکابر و اعیان ولایت همراه کرد و آداب
فرمان پذیری و لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید اعتماد خان در هنگامی که موکب
والا از مندو نهضت فرموده یک منزلی نزول اقدس نموده بود بزمین
بوس عتبه علیه سربلندی یافت و آن صبیه پسندیده را بسراپرده عصمت
رسانید و شرح اطاعت و عبودیت میران معروض داشت و حسن نیت
و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد و از جمله سوانح آن ایام آنکه
از آنجا که عنصر اقدس حضرت شاهنشاهی مفطور بر جرم بخشی و غریب
نوازیست حسن خزانچی و پاینده محمد و بهبود و خدا پردی مهتم را با منشور
عاطفت بجدود و دیگر پور فرستادند باز بهادر حاکم مالوه را که در آن نواحی
سرگردان بادیه حیرت و غربت بود مستمال ساخته بدرگاه معلی آوردند
چون فرستادها نوید بخشش نوازش پادشاهی شدند باز بهادر امیقی را
از بیداری بخت دانسته عزیمت ملازمت نمود و کمر سعادت چست کرد که
متوجه آستانبوس گردد درین اثنا خواجه سرای بی عقل او از دارالخلافه
آگره آمده و بعضی سخنان دور از کار که شعار هرزه گویان بیدولت
کوته او را از شاهراه دولت باز داشت و چون سواد سیه گلیمی بروز از
طالع او برنداشته بودند بی اختیار شده بعذری چند نامسموع از احراز
سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرد و میعاد حصول این مقصد عالی را بوقت
دیگر بازبست و واردان اقبال را با عرضه داشتی مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر
روانه درگاه معلی ساخت و این فرستادها در دارالخلافه آگره بشرف
آستانبوس استسعاد یافتند القصه قریب یکماه قلعه مندو در ظلال رایات
عالی مهبط انوار جاودانی گشت و چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی از
عده ضوابط و روابط این ممالک مطمئن شد و بمیامن اقبال ابد پیوند
مهمات این صوبه انتظام جدید پذیرفت در ساعت مسعود که سعادت
مساعدت را موافق باشد یعنی اواسط شهریور ماه الهی اواخر محرم بدولت

و اقبال بجانب دار الخلافه آگره عنان توجه تافتند چون ساحت قصبهٔ نغلی مخیم
موکب عالی شد قرابهادر خان را با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص‌پرور
بحکومت مند و مقرر ساختند و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت که از
ملازمان بارگاه والا هر کس درین الغار از همراهی موکب اقدس محروم و
متقاعد بوده غبار تقصیر بر چهره خدمت پسندیده است مجازات و مکافات
او همانست که در مند و همراه قرابهادر خان بوده بخدمت اخذ و دقیام نماید
و چندگاه از بساط حضور محروم ماند و روز دیگر بترتیب انتظام این مهم از آن
منزل توقف افتاد و روز رسیم درین بارندگی بدولت و اقبال کوس مراجعت
بسمت دار الخلافه بلند آوازه ساختند و همان سیلاب بهامر موکب عالی شد
و در اثنای راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکثر فیلان مست سوار میشدند
و این کوه پیکران چیره دست را مغلوب نیروی عظمت صوری و معنوی داشتند
روزی بر فیل کهانڈی رای که بدمستی و زبردستی و خودسری و بدخوی
سهیم و عدیل نداشت سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند آن فیل آسمان
شکوه را اگر فیلبانان قوی دست در هنگام سرکشی و گردن فرازی او پای ثبات
بر جای نمی‌ماند از روی اختراع عالی کجباک بر سر زده نوک آن را در سر فرو
بردند و دسته اش بر پشت فیل استحکام دادند و کجباک دیگر بر دست
تائید یافته خود داشته در وقت سرکشی بر سر او میزدند و باین دو بقیهٔ قدرت
او را از جهای بدمستی باز داشته روی براه می‌آوردند و باین فر و شکوه قطع
مسافت نموده بمنزل اقبال فرمودند حاضران صفوف عزت که ناظران
بدایع قدرت بودند در مقام حیرت آمده و این معنی را محض تائید الٰهی که
آن فیل مامور فرمان‌پذیر تقدیر اوست دانسته زبان احکام بدعای
دولت ابد قرین گشودند بعد از قطع چندین مراحل طوفان طی جبال انقلاب
ریز عرصهٔ اجین مخیم عساکر فتح شد و از آنجا چهار منزل کرده باب کمپور
نزول اجلال فرمودند [illegible] دران بساط نشاط بخش کامیاب عیش و عشرت
بودند و از آنجا ساحت قصبهٔ کهیر را مورد موکب گیتی نورد ساختند و در

دو منزلی آن بیشه پر علف و بیشه انبوه پیش آمد و دو روز آن هژبر
جهان شکار را دران بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود در آمد و از آنجا
کوچ بر کوچ تا حدود قصبهٔ سیپری نهضت موکب عالی فرمودند و دران منزل
شوق قراولان عرصهٔ شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بیشه‌ایست
عظیم و دران گله فیل میگردد حضرت شاهنشاهی بشوق شکار در هنگامی
که خسرو خاوران بمحیط ابیض مهج در پیچید متوجه این صید شدند تا هم اسباب
سلطنت افزون شود و هم انبساط طبیعت حاصل گردد چون نزدیک بآن
بیشه رسیدند تا هفتاد و چهل بنظر اقدس در آمدند از آنجمله فیل کلان خوش
سیمیچی بدید آمد شیران عرصهٔ شجاعت تمامی آن بیشه احاطه کردند و بدستور
مقرر و آیین معهود راندن آن گله بجانب اردوی ظفرقرین اشارت
عالی رفت پاره راه رانده آمدند ماده فیلی از آن میان از گله بر آمده روی
بسواران گرد شاه فخرالدین رسیده او را از اسب انداخت و متوجه اسب شد
و میرزا افتاده گذاشت درین اثنا بهادران تیزدست رسیدند میرزا از
غایت اضطراب سررشتهٔ عقل از دست داده انگشت بر دهان نهاده اشارت
بخاموشی کرد و همین ادای میر موجب انبساط طبایع بود آخر و زر گله فیل را
اعتبار نموده بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند محرر این کار
نامهٔ قدرت کارنامهٔ ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنیده
که میفرمودند آن فیل صحرایی نبود از حکام آن ممالک سرکشیده بر آمده
بود حضرت شاهنشاهی نام آن اکبری سنگ نهادند روز دیگر همانجا نهضت
فرموده در دنبال گله فیل تکاپو فرمودند ناگاه پنج ماده فیل نمودار شدن
و متوجه صید و قید آن شدند و بتوجه عالی سه ماده فیل را از آن میان
بروش معهود بسته مسرت پیرای خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبهٔ
سیپری مستقر اردوی معلی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان
گرم رو بوانم تک و پو و دیده وری بجای آورده دریابند اگر دق این گله
فیل کرا [illegible] و دپی آن گرفته اند کمال اهتمام نمایند آخر روز بود که یکی از وحشی

نزاوان آن صحرا که بزبان آنجا بهیل گویند نزدیک دولتخانهٔ مقدس آمده ازان کلهٔ فیل
نشان داد و این کس اجه چکین راجه دندیره بود بجهت آنکه اردوی جهان پیما راکه در
بر ولایت او بیفتد ان کله را ازانجا رانده بودند و نیز معمور ساخته که اگر حسب تقدیر
عالی دران نزدیکی واقع شود در رفته خبر کنند که چکین از روی دولتخواهی قراولان
بتقریب شکار گذاشته است چون این خبر بهجت بخش بسمع حضرت شاهنشاهی
در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت محدود آوردند تا آنکه آن کوه پیکران
بنظر اقدس در آمدند قریب هشتاد فیل در رفتار بودند دران میان فیلی مست در غایت
شوخی و رعنائی خرامان میرفت بهادران سحاب هجوم برق کردار از اطراف درآمده
راندن گرفتند و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد و ماده فیلان از کله
جدا جدا شده قصد دلاوران اقبال مند میکردند درین اثنا ماده فیلی دویده محمد طالب
برادر کلان سعید بدخشی را از اسب انداخته زبردستانه زیر کرده بر و نشسته
مالش داد و نظارگیان را یقین شد که استخوانش سرمه شده باشد درین اثنا دید
که سواران رسیده آمدند آن ماده فیل او را بهمین خرطوم گرفته دوید چون سواران دیگر
شدند او را انداخته تیزتر شد انداختن همان بود و برخاستن و دویدن همان این معنی
باعث تعجب همگنان شد اما چون نظر بر شئون قدرت الهی انداخته شود تعجب را
گنجایش نمی ماند و بالجمله همت علیا در گرفتن فیل مذکور مصروف بود و حکم مقدس
بنفاذ پیوست که فیلی مست جنگی از فیلان خاصهٔ شریفه آورده با آن جنگ اندازند
او را ازین سرکشی فرود آورند بهیرون نام فیلی که قرین آن فیل بود آورده جنگ
انداختند حملهای عظیم و صدمهای قوی درمیان آمد بهیرون چون تردد بسیار کرده
بود روی خود گردانیده بعد تدبیر آن فیل صحرائی را از و باز داشتند درین اثنا
بخاطر الهام پذیر طرزی عجب و طریق انیق رسید که باسهل وجوه شکار فیل
توان کرد و آن چنان بود که هرگاه کلهٔ فیل نمایان شود سواران تیزدست آن را در
گرد کنند چنانکه فیلان را برانداختن نظر مقید باواز طبل می آگاهانیده باشند بر ده
آن فیلان را در قید آورند آهسته آهسته میرانده باشند تا از تعلیمی که در طبیعت
جانداران سرشته اند هر آینه کلهٔ فیل آن دو فیل را دیده راهی میشود ولیکن خویش

زاهای

در انجا درآمده پای بند میکرد و چون تدبیری شایسته که تا حالا بخاطر هیچ یکی از بزرگان
نگذشته بود منظور باطن اقدس شد باعث انشراح عظیم گشت و حکم اشرف سعادت
نفاذ یافت که افواج عظمت اقتدار اطراف و جوانب درآیند و آن فیل صحرائی را با آن کله
در میان گرفته راه اردوی معلی سپرند امرا فرمان پذیر گشته دامن خدمت بر زدند چون
بقلعهٔ سیری رسیدند کله را اندرون قلعه راندند چون تمامی کله با آن فیل بزرگ
بقلعه درآمد آن فیل سرکش باز بنیاد بدمستی کردن گرفت آنحضرت بجهة بازدید
او فیل کهاندی رای را که عدیل او بود آورده با آن بدمست صحرائی روبرو ساخت
این دو کوه متحرک بصدمات جنگ درآمیختند و تا یکپاس بعربده و ستیزه سرگرم
بودند و قریب بآن رسید که کهاندی رای را غرور وحشی او بشکند بموجب اشارت
عالی مثال صواعق کردار کهاندی رای را از جنگ باز داشتند و فیل صحرائی
بصدمهٔ کوه شکن دیوار سنگین حصار شکسته راه صحرا پیش گرفت آنحضرت
یوسف محمد خان برادر بزرگ میرزا عزیز کوکلتاش را با جمعی فرستادند آن
فیل را که مانده شده است مقید گردانند و خود بنفس نفیس توجه عالی بر بستن کله
فیل گماشتند و فیلبانان قوی دست از هر جانب فیل صحرائی درآمدند و اشارت
عالی بران تافت فیل [illegible] بهیرون را که از فیلان مست زبردست بود در
حلقهٔ فیلان خاصه اختصاص داشت برده سر راه بران فیلان بگیرند و بازین
دو کوه یکدیگر شده درهم آویختند و چون فیل صحرائی جنگ عظیم کرده بود نزدیک
شد که مغلوب شود فیلبانان هجوم آورده او را بپای درختی بزرگ رسانیدند
و از هر طرف طنابهای زنجیر قوت را بستونهای دست و پای او حلقه با حشم
بستند و با شکی رام کردند و رفته رفته در حلقهٔ فیلان خاصه انتظام یافت
و گج تیج نام او شد و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و استیفای انبساط
از لوازم آن کار نهضت رایات نصرت ارتسام بمستقر خلافت کرم تر
فرمودند و همه موکب بر سمت نرور و گوالیار اتفاق افتاد و تمامی عظما و کبرای
دار الخلافه طنطنهٔ قرب موکب عالی را که نوای ارغنون عشرت ابد است
شنیده مسرتکنان باستقبال شتافتند و بتواعد اکرام و اجلال ادراک ملازمت نمودند

وبانظار عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و معنوی گشته روز میا
دچت و هشتم مهرماه الٰهی موافق روز شنبه سیم ربیع الاول ظلال ورود
بر دار الخلافه آگره گستردند و از مقدم مقدس اشاعت انوار فضل و افضال بر
عالمیان فرمودند و خلایق را شکر این نعمت عظمی ابتهاج و استبشار روی
نمود و از سوانح آنست که درین هنگام عشرت ارتسام که مقدم سعادت
توام حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه اشاعت انوار عدالت فرموده آنحضرت
بر وساده عیش و متکای حضور بدولت و اقبال اشتغال بخش عالم صورت
و معنی و پایه افزای دین و دولت بودند از مآثر الطاف دادار جان بخش جهان
آفرین دو گوهر نایاب از یک منبع ظهور کرده دو اختر جهانتاب از یک مطلع
طلوع نمود و دو چشم سرور جلا یافت دو گوشواره اقبال اعتلا گرفت و دو
عقد ثمین درخشیده دو بازوی قوت پدید گشت و دو پاره مقصود ظهور نمود
دو ابروی حسن باشارت در آمد و دو گوش بشارت باز شد یعنی دو شاه
زاده قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند
جهان جهان شکوفه دولت شکفت و چمن چمن گل عشرت خندان شد بساط
انبساط از کران تا کران کشیده عالیا زالصدای نشاط خواندند آواز کوس
شادی در نه گنبد گردان پیچید و نوای ارغنون کامرانی در شش جهة عالم افتاد
جهان کلبانگ نوشانوش بر خاست که صبر از صبر و هوش از هوش غارت آنحضرت
شکفتن این دو گلبن باغ عشرت را تفال بر سعادات دو جهانی کرده اداء
شکرگذاری بتقدیم رسانیدند یکی را میرزا حسن و دیگر را میرزا حسین تسمیه
فرمودند قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفته
شد شاه یگانه را دو فرزند خلف آمد دو گهر ز درج مقصود بکف دوران پی تاریخ ولادت بنوشت
نمودد و ماه روی از اوج شرف و آن دو گوهر یکتای دریای قدس بعد یکماه از
ولادت از فسحت سرای عالم قدس و نزهت آباد مقام عیش فزا امیدند
و نقد حیات خود را نثار پدر والاقدر کردند و آنحضرت از رحلت این دو باکوره
قدسی سرشت قدری قرین هموم و احزان گشته گلگشت بهارستان رضا و تسلیم

فرمودند

فرمودند و دوربینان بارگاه کبریا را در قضای مبرم ربانی و احکام محکم یزدانی
بغیر تسلیم و رضا چاره دیگر متصور نیست و از سوانح طرح معموره نگرچین
انداختن و چوگان نشاط بدستیاری اقبال باختن است معمار کارخانه بدایع
عظمی و مهندس نگارین سرای صنایع کبری وجود اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی
را همت کامل و قدرت جامع چنان خواسته است که در هر آنی مظهر
کمال آسمانی کرده اند و در هر مکانی خیال جمالی را مطرح ایجاد آثار ممالک
آرای سازد بنابرین مقدمه حقیقت اساس خاطر جهان آرای آنحضرت بآراستن
و پیراستن موضع عالی مکانی توجه فرموده آن گل زمین در لطافت
آب و هوا و طراوت زمین و صحرا نظر به بسیاری از سرزمینهای دلکش
امتیاز دارد و از آن مقام تا دار الخلافه آگره یکفرسنگ راه است درینولا
پیشتر چنان بود که هر گاه موکب عالی بر سبیل سیر و شکار از شهر بصحرا
بر می آمد دل صفا منزل آنحضرت بآن ناحیه دلکشا می کشید و در آن زمین
چمن بساط شکار گسترده میشد و بقید وحش و طیر در آن مرغزار فیض
بخش خاطر اشرف می پرداخت درین هنگام که رایات اقبال از سیر ممالک
بهند مراجعت فرموده بمستقر خلافت متمکن شد معمار همت عالی اساس اقتضای
آن فرمود که در آن فضای دولت قرا عمارات دلکش و بساتین جان پرور
طرح اندازند بنابر آن در ساعت مسعود طالع ثابت که اساس عشرت و بنیان
نشاط را زیبد مهندسان سحر پرکار و طراحان جادو خیال منازل دلپسند
و عمارات خاطرنشین که قوالب ارواح ارباب شوق تواند شد طرح انداختند
و در اندک فرصتی بنایان چابکدست و معماران کارگذار بطوری که بهر گونه نگار
خانه ضمیر انور بود تمام کردند و همچنین جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت
و سایر ملازمان عتبه علیه بقدر حال و فراخور استطاعت منازل ترتیب داده
عشرت آرای گشتند و در ایام معدوده معموره جلوه نمود که خال رخ شهرهای
آفاق تواند شد و حضرت شاهنشاهی آن معموره قدسی و باکوره غیبی را نگرچین
نام نهادند یعنی شهر آرامش و آسودگی و بیشتری در آن ایام بچوگان بازی گوی

حضرت از اقبال می‌بودند و بسیر و شکار داد خوشدلی و کام ستانی میدادند و
درین سال ایلچی فرمانروای ایران و فرمان زمان حضرت شاه طهماسب بدرگاه
گیهانی در رسید و تنسوقات آن دیار برسم ارمغانی آورد سلطان محمود بکری که
همواره اظهار بندگی کردی در آرزوی آن افتاد که منصب خانی و
خان خانانی باشد از درگاه معلی یابد چون امرا اکثر آرزو بودند که از مرتبه
شناسی دید حال پیش قدمان خود آرزوی این پایه را بخاطر رسانیدی
و کامروای این امنیت نگشتی مبلغها زر و سیم پیشکش شاه غفران پناه
فرستاد که شاید بوسیلهٔ سفارش شریف ایشان این دولت روزی
کرد حضرت شاه ملتمس او را قبول فرموده اشارت گونه بدان رقم پذیر
سلک محبت ساخته بودند لیکن چون خدیو عالم بر مسند مرتبه دانی و معدلت
آرای بودند روای استحقاق بودند نه رواج سفارش خصوصا که مثل
منعمخان باین منصب والا اختصاص داشت بنابران استدعای حضرت
شاهی را معذرت فرموده آمده را بآیین بزرگان رخصت فرمودند

التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی شاهنشاهی و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و دیگر سوانح اقبال

در مطاوی احوال فرخنده
مال پیشتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار ابوالمعالی تیره بخت
خسران عاقبت را بانجام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت
و قدر حقوق نعمت این دودمان مقدس ناشناخته در لباس دوستی کار دشمنی
ترتیب میداد و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود درآورد و میرزا
محمد حکیم را در یکی از محال بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس
اگر چه بغدری بی ارادهٔ میرزا سلیمان می‌بردند اما چون امری در ازکار بود
یقینشان نمیشد تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردم پیش اکتفا نکرده برخی
دیگر را بتدریج فرستادن گرفت دفعه عبدالرحمن بیگ پسر میر تولک قدیمی را
با جمعی فرستاد و دفعه تنگری بردی قوشبیگی را با جماعتی روان ساخت کابلیان
کار خود را ابتر دانسته در معالجه کار اهتمام نمودند عمدهٔ ارباب اهتمام خواجه حسن

نقشبندی

نقشبندی و باقی قاقشال و سیوندک و علی محمد اسپ و بنده علی میدانی ایشان
میدانیان و خواجه خضرخان و یار محمد اخوند و فیروزه و خلیفه عبدالله بودند حقیقت
معامله را بمیرزا محمد حکیم که بسن تمیز رسیده بود رسانیدند میرزا که از
تنگی معاش و بدسلوکی بدخشیان بتنگ بود این اندیشه مستحسن داشته
در اخراج بدخشیان اهتمام نمود و ولایت غزنین که میرزا سلیمان بقراچه
و ابن حسین کابلی داده بود آنرا تغییر داده بقاسم بیگ پروانچی داده
بنگش و آنچه ده را از مراد خواجه کشیده بخواه ملازمان خود نمود و جلال
آباد و آنچه در نیلاب که میرزا سلیمان بغازی خان و سعید خان و مبارز
خان و بهاء الدین خان داده بود گرفته بخالصهٔ خود مقرر ساخت و
بتدریج کمند تسلط بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را از آن ولایت
بیرون آورد و اهل بدخشان منکوب و مخذول بخدمت میرزا سلیمان رفتند
و غازیخان در کوتل هندوکوه بمیرزا سلیمان که متوجه تدارک کار کابل
بود ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته گفت میرزا سلیمان عزیمت
نموده متوجه کابل شد چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا محمد حکیم رسید
قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرده طایفه از مردم کار کرده تجربه
یافته که محل اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان
بطرف جلال آباد و بشاور روی عزیمت نهاد میرزا سلیمان چون بکنار آب
باران رسید سه چهار روز دران منزل مقام کرد که لشکر از تردد سفر
برآساید و چون معلوم او شد که میرزا بجلال آباد رفته فکر گرفتن کابل بوقت
دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف
جلال آباد حرکت نمود و چون میرزا محمد حکیم برگشته بکوه باران شتافت
و دختر میرزا سلیمان که در جلال آباد بمقتضای نقصان عقل مانده بود پشیمان
شده متوجه همراهی میرزا محمد حکیم شده در حدود دنبال آمده ملاقات کرد
و عذر تقصیر خواست و درهمین منزل چنین خبر گفت که میرزا سلیمان متوجه این
حدود است و آن خبر غلط بود میرزا بسرعت تمام بقریب خانه رسید و از آنجا

بعلی مسجد و از انجا به پشاور در نواحی قبیله چپ فرود آمده در همین روز ایلچی میرزا
سلیمان پیش میرزا محمد حکیم رسید که شاید دام فریبی تواند سرانجام نمود میرزا
در سر سواری او را دیده وداع کردند خواجه حسن پیش میرزا سلیمان فرستاده
خود متوجه حدود نیلاب شد درین اثنا خاکی کلهبان که بجهت آوردن حقیقت
حال مانده بود خبر رسانید که میرزا سلیمان چون بجلال آباد رسید حرم محترم را
با جمعی در جلال آباد گذاشته خود متوجه اینجانب داشت میرزا محمد حکیم
باستعجال از آب سند عبور نموده عرضداشتی مشتمل بر اظهار انکسار و افتقار
مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان اوجی بدرگاه گیتی پناه حضرت شاهنشاهی
فرستاده و سرگذشت کابل و مستمندی خود در ان معروض داشته استمداد و توجه
و هرگونه استعانت نمود و خود بر کنار سند شاکر توقف کرد و چون در ان
ایام حکومت صوبه پنجاب برای رزین و عهده اخلاص میر محمد خان برادر
کلان اتکه خان مفوض بود میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود و معصوم چهره را
پیش او فرستاده مدد طلبید میر محمد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده
دلدهی نمود و همچنین امرای پنجاب هر یک فراخور حالت خود هدایا فرستادند
میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا محمد حکیم را از آب سند شنود مایوس گشته
از پیشاور برگشت و از راه کر به متوجه جلال آباد شد و در اثنای راه
با فغانان شنواری جنگ روی نمود جمعی از بدخشیان مسافر ملک نیستی شدند
و بعضی اسباب او بغارت بتاراج رفت و هارون شنواری که کلانتر این
قوم بود شتافت و در جلال آباد قبیز و جمعی را گذاشته متوجه کابل شد و از
روی استیلا رفته محاصره کابل کرد متحصنان قلعه کابل لوازم حقیقت و مراسم
کارآگاهی بجای آورده در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند در تنگنای کنکرچین
ورود حضرت شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم بود ایلچیان میرزا محمد
حکیم رسیده بوسیله اتقان پایه سریر سلطنت بسعادت آستانبوس سر
بلندی یافته عرضه داشت میرزا بمسامع علیه رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت
حال کوشش عنایت خسروانه شامل حال میرزا محمد حکیم فرموده و چون خلاصه اسباب

تفرقه

تفرقه میرزا از نابودن اتالیق خود منش خیراندیش بود حضرت شاهنشاهی
میرزا محمد حکیم فرموده و چون خلاصه اسباب تفرقه میرزا از نابودن اتالیق
خود منش خیراندیش بود حضرت شاهنشاهی از فرط دانش انتظام بخشش که بهرستان
مروت و مردمیت فکر اتالیق فرموده قطب الدین خان را که بعقل و تدبیر
و اعتبار امتیاز تمام داشت باین منصب و الا اختصاص بخشیدند و حکم مقدس
شرف نفاذ یافت که خلاصه لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا محمد
حکیم رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند حکومت آن ممالک متمکن سازند
و بعد از تمکن و استقرار میرزا قطب الدین محمد خان در کابل توقف نماید
و امرا بجاگیرهای خود بازگردند و مناشیر مطاعه بنام میر محمد خان و امرای کرام
مثل محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و قطب الدین محمد خان و مهدی قاسمخان
و حسن صوفی سلطان و جان محمد بهسوی و کمال خان ککر و فاضل محمد خان و محمد
قلیخان و کلانتران آن دیار عز اصدار یافت که گرم شتافته بر کنار آب
نیلاب بمیرزا ملحق شوند و بهمراهی او بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت او را از
کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی
وافی از خزانه عامره با دیگر اسباب شوکت و اساس فراغت ترتیب نموده
همراه ایلچیان روان ساخت و چون مناشیر اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر
میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین متوجه ملازمت میرزا شدند قطب
الدین و کمال خان و فاضلخان و محمد قلیخان و جمعی پیشتر آمده بمیرزا پیوستند
و بوصول تفقدات پادشاهی و مراحم خسروانی احوال میرزا رنگ و دیگر یافت
و از گذار نیک نیارس گذشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان و سایر امرا
با سامان شایسته نزدیک دولت آباد پرشاور بمیرزا رسیدند و هر یک از
امرا فراخور حالت خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانیدند و از انواع
تفقدات پادشاهانه که بر وجنات احوال میرزا تافته بود مهمات میرزا
رونق و طراوتی که هرگز میرزا را در خواب و خیال در نیامده بود پذیرفت
و آرزوی قدرت و استقلال بعزم درست روی امید بجانب کابل آورده تا جلال آباد

عنان مبادرت بازنکشید و چون میرزا سلیمان قلعهٔ جلال‌آباد را بقنبر نامی از کسان
خود سپرده بود میر محمد خان اولاساقی و عارف بیک را بنصیحت فرستادند او
از بیدولتی گردن از طوق اطاعت بپیچید و چون آن خون گرفته جاهل بر جان خود
نبخشود بهادران لشکر منصور بتسخیر حصار متوجه شدند دلیران قلعه گیر بتیغ آن قلعه کمر
بستند بقوت سرپنجهٔ مردی و زور بازوی مردانگی این عقدهٔ مشکل آسان بگشود
و از هر طرف داد مردانگی دادند و بقدم همت و علم نهمت بر معارج قلعه‌کشائی
طریقهٔ عروج پیش گرفته نردبانهای وسیع رفیع مرتب ساختند و بر دیوار آن
قلعه نصب نمودند و شروع در آمدن کردند اگرچه بدخشیان بقدر قدرت و توانائی
در مقام مدافعه شده دقیقه از دقایق قلعه‌داری نامرعی نگذاشتند و بضرب
تیر و تفنگ دیگر ادوات بر کمر بستگان قلعه‌کشا حمله می‌آوردند و خاک و خاکستر
عناد بر سر متصاعدان ذروهٔ فتح می‌پاشیدند اما آن بر دلها غباری بر آئینهٔ دل
نمی‌نشست و احیانا اگر عارج این مناهج را زخمی ساخته بپایان می‌انداختند
آنچنان شوق قلعه‌کشائی نداشتند که از ملاحظهٔ حال آن متوهم گشته ممتنع
شوند بلکه جرات بر عزیمت خود بیشتر از اول نموده پای همت بر سر راه نهاده
میدویدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در فرصت یک ساعت نجومی مفتوح
شد و قنبر مذکور با سیصد جوان که همراه او بودند هدف سهام سیاست و علف
تیغ هلاکت شده و دو نفر از ان اجل رسیدها بر رهگذر مغز سر دادند تا واقعهٔ
احوال قنبر و تمام بجا رسیدگان بیدولت را یکیک چنانچه دیده اند بمیرزا سلیمان
خاطرنشان کنند و سر قنبر را مغانی کنگر قلعهٔ کابل فرستادند و باقی فتح
و مردم کابل استمالت نامها روانه ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت
گردانیدند و چون خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت بمیرزا و مژدهٔ
فتح حصار جلال‌آباد بکابل رسید غلغلهٔ شادی بلند آوازه شد و سر قنبر را زیب
کنگرهٔ کابل ساختند و از آوازهٔ فتح جلال‌آباد و صیت عظمت و وصول سپاه ظفر
آیین میرزا سلیمان اگرچه پای قرار او را از جای رفت اما بتکذیب این خبر
دلهای بیم زدهٔ مردم خود را تسلی میداد که این حرف و صوت کابلیان است

اصلی ندارد

اصلی ندارد تا آنکه آن دو بدبختی آمده حقیقت استیلای افواج قاهره خاطرنشان
نمودند میرزا سلیمان و حرم بیگم را از ان خبر سررشتهٔ صبر از دست رفت
و سلک جمعیت از هم گسست پریشان و بدحال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین
مراجعت بصوب بدخشان گنجایش نموده بعد از رد و بدل رفتن و دل قرار بر
قرار دادن دادند روز دیگر میرزا سلیمان نقارهٔ کوچ زده از گرد حصار کابل
برخاست و بجانب قلعهٔ جلال‌آباد رو نهاده بخواجه رواج آمد و شهرت داد
که بجنگ میرزا میروم و چون شب در آمد سراسیمه بحال غریب رو ببدخشان آورد
و در هنگام گذشتن از آب پروان سیلی عظیم آمد و بسیاری از اسباب و پرتال
بدخشیان را برد و بهزاران محنت که کس مبیناد خود را ببدخشان رسانید
عساکر نصرت اعتصام بجگدلک رسیده بود که خبر گریختن میرزا سلیمان
آمد میرزا محمد حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل در آمده و اهالی
آن خطهٔ سعادت کامیاب دولت از مضیق قلعه‌بندی و محاصره خلاص گشته
غلغلهٔ شادی و طنطنهٔ آزادی بسپهر والا رسانیدند و عموم خلایق و جمهور رعایا
آیین یمنی تازه کرده بدعای دوام دولت انتصاب رایات اقبال که ظلال
دولتش بر دور و نزدیک سایهٔ عدل گسترده است ترانه‌سنج مسرت گشتند
و امرای عظام در منازل دلنشین نزول نموده کام‌ستان عیش شدند
بعد از چند روز قطب‌الدین محمد خان بسیر غزنین که وطن مانوس او بود
رفت و کابلی را همراه خود برد و دران خطه که مولد و منشا او و تمام قبیلهٔ
سعادت نژاد او بود بخوشی و خرمی بسر آورد و تمام اقوام و احباب دور و
نزدیک را تفقدات کرد و از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر که از آثار سعادت
و اسباب ذکر جمیل است طرح انداخته برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل
خان کلان از ته رای وکالت میرزا را بخود صلاح اندیشیده در کابل توقف
نمود و باقی امرا وداع کرده بهندوستان معاودت نمودند و سکینه بانو بیگم
همشیرهٔ خود میرزا محمد حکیم بجهة ادای شکر الطاف شاهنشاهی دولت استسعاد
ملازمت اقدس متوجه هندوستان شد و بدرقه قطب‌الدین محمد خان باسلام

عتبه علیه سعادت پذیرد چون سعادت ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم نهاده بود نه
نه او را عقلی افزوده و نه ملازمان اخلاص مند سعادت منش بهم میرسیدند
در خلالاکه بیامن توجهات نظام بخش شاهنشاهی مهم کابل انتظام یافت
و خان کلان لیسه برای مهام آنجا اشتغال داشت منشیان کابل
باقتضای خوی بد خود در مقام فتنه اندوزی شدند و محمد حکیم میرزا با وجود
هداشت سن از عقل معامله رس بهره وا فزنداشت همواره گوش بر سخنان
واهی میکرد و میر محمد خان که بحدت مزاج و درستی اخلاص موصوف بود
براه مدارا میرفت و باندک چیزی طبیعتش متغیر میشد و کار بشدت
میرسانید بنا بر آن او را با میرزا و کابلیان نقش کلم سازی درنشت
و میرزا محمد حکیم نیز اگرچه اظهار تبعیت و نمیکرد اما بسیاری از مهمات
بزرگ بی استصواب خان کلان سرانجام میداد از ین قسم یکی آن بود که
خواجه حسن نقشبندی در کابل بسر میبرد میرزا همشیره خود را که سابقا
والده اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی آورده بی استصواب حضرت
شاهنشاهی و بی کت مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه
چون بچنین نسبت امتیاز یافت مهمات در خانه میرزا را از پیش خود سرانجام
نمودن گرفت و باموری با و مناسب نبود میپرداخت و اکثر مردم در خانه میرزا
سخنانی که ملایم طبع خان کلان نبود میگفتند و میر محمد خان که با وجود سورش
طبع مردی فراج دان و دقیقه سنج باریک غور بود در روز نامچه امروز نهر
روز آینده مطالعه میکرد و از ناسا عدی بخت خود خلاف حکم شاهنشاهی
مصلحت دید دولت دانست آنچنان روز بد پیش آمد و چون دانست که
عاقبت با خوشی خواهد گشت نظرش مبنی انداخته در شبی از شبها بی آنکه
کسی وقوف یابد از کابل کوچ کرده شاه راه هندوستان پیش گرفت و
عرضداشتی متضمن حالات دار و گیر در خانه میرزا و وقایع بهت و بخت کابل
بشرح و بسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت خان کلان
اگر برای آسودگی خویش چنان پیراهه رفت بالیستی که از روی مزاج دانی

روزگار و نبض شناسی عالم خواجه حسن دیار محمد اخوند و فیروزه و چندی دیگر را
مصحوب امرا بهندوستان میفرستاد تا هم کار میرزا انتظام میرسید و هم خود
بچنین حال معاودت نمیکرد لیکن چون مشیت الهی برامری میرود پیشتر
از آن عقلای دور اندیش را بنادانی منسوب میگردانند و آن مکنون
عالم مشیت در جلوه گاه ظهور می شتابد و الحق پیش بینان ملک دانای
را در امثال این امور جز تماشائی بودن و بر فنون تقادیر الهی آگاه
چه کار باید کرد و از سوانح فرستادن قلیچ خانست بر هتاس و ستمالت
فتح خان محلش آنکه در صوبه بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان
قلعه ایست از بدایع صنایع آفریدگار در هتاس نام مصون از وهم اختلال
بر زبر کوهی بلند واقع طول و عرض آن از پنج کروه زیاده است از
زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد و از غرایب آنکه
بالای قلعه با آن بلندی هر جا که دو گز بکاوند آب شیرین بر می آید و از
مبادی بنای آن قلعه هیچ فردی از فرمانروایان بران استیلا نیافته
مگر شیر خان که بتدبیر در لباس زنان جمعی را درآورده متصرف شد
چنانچه مجملی پیش ازین گذارش یافت و از آن باز بدست فتح خان تبتی
که از سرداران بزرگ شیر خان و سلیمان بود افتاده و بر پشت کرنی
آنچنان قلعه با سلیمان که حکومت بنگاله یافته بود دم مساهمت و منازعت
میزد و اکنون در مینی پیوسته بارسال عرایض خود را از دولتخواهان این
دولت میشمرد در خلالاکه آثار بی سعادتی از احوال علیقلی خان زمان
بدو... دنزدیک معلوم میشد آنحضرت قلیچ خان را پیش فتح خان که پیوسته
بارسال عرایض نیاز اظهار بندگی میکرد فرستادند که بر چگونگی احوال
او آگاهی یابند و او را بر جاده مستقیم اطاعت و خدمت راسخ گردانند و
مقرر سازند که چون رایات اقبال تحکّد و جونپور رسد او از دولت عمارت
بوده نقد عقیدت خود را بعیار حضور اشرف رسانده سرکی جوهر خود را
ما طرف ان دور و نزدیک نماید قلیچ خان بسرعت هر چه تمامتر بر هتاس رفت

داور را بر جادهٔ مستقیم بندگی راسخ گردانیده و حسن خان میتی برادر خورد او را ملازمت
آورد که برای العین طلایع مراحم خسروانی را دریابد دران ایام که موکب مقدس از
شکار فیل از کرهره و نرور که شرح آن عنقریب گذارش یابد مراجعت نموده بمستقر
سلطنت نزول اجلال فرموده بود بزمین بوس معلی سرافراز شدند و حسن خان مشمول
عواطف شاهنشاهی گردیده و در اوایل این سال عفت قباب حاجی بیگم که از ازواج
مطهره حضرت جهانبانی جنت آشیانی و دختر طغای والدهٔ حضرت ایشان بودند
و الامان میرزا از بطن مطهر مقدس ایشان بر کتف ظهور آمده بود بموجب رخصت
شریفه متوجه طواف حرمین شریفین شدند و آنحضرت بانواع احترام لوازم این سفر
را بر وجه احسن ترتیب داده وداع فرمودند هرچند خاطر اقدس مفارقت از آن
قدسی سرشت نمیخواست اما ارادهٔ باطن گرامی ایشان را مقدم داشته تجویز
اینمعنی فرمودند و جمعی کثیر باین وسیله کامیاب امنیت شدند **نهضت موکب
مقدس شاهنشاهی بصوب نرور بعزیمت شکار** خدیو عالم که همواره باقسام
شکار و انواع مستلذات و اقسام مشاغل ظاهری می پردازند بینندهٔ چنان خیال
میکند که مگر جز این کار را لذت دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد و آنحضرت پیوسته
بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده منتظم سلسلهٔ ظاهر و باطنند همیشه ظاهر را چون
ظاهر پرستان صورت بین و باطن را چون خرد منشان معنی قبله آراسته میدارند
در نیولا نقاب آرای خویش را در شکار گلهٔ فیل اندیشید در اسعد ازمنه آگهی
موافق رجب رایات عالی را بجانب نرور و کرهره نهضت دادند و بجاذبهٔ سلطان
شوق بجانب دهول پور شتابان گشتند چون در آب و هوا اعتدال بود فیل
سوار از دریای چنبل با موکب عالی بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات منصوره
از راه گوالیار گذشت چون عرصهٔ نرور جولانگاه مواکب نصرت شد قراولان
نوید عشرت آوردند که در بیشهٔ نرور چند گله فیل میگردد امر عالی شرف صدور
یافت که اردوی معلی در همان ساحت دلکش مقام نماید و حضرت شاهنشاهی
با بعضی از ملازمان رکاب عزت بآن بیشه درآمده و در اثنای راه بیشه پی سپر و بین
تکاپو نموده بگلهٔ فیل رسیدند آنرا بآیین سابق از اطراف و جوانب احاطه نمودند

و فیلان

و فیلان وحشی را دران میان گرفته باردوی عالی آوردند و از پیرایهٔ نگارش طراز
قرین آنست که روزی در مقام نرور و حدود نرور بشکار اشتغال داشتند
که نظر اقدس بر اژدهایی که قریب بهفت گز اکبرشاهی بود افتاد که بعضی از
جثهٔ را که نزدیک باده آهو باشد فرو برده بود و مابقی را در فرو بردن بود
ازین صورت بدیع نظارهٔ کارگاه تقدیر فرموده آن موذی را از هم گذرانیدند
و در زمان آن شرارت سرشت مکافات خود بازیافت و دو روز دران عرصهٔ
دلکش منتظم امور جهانبانی بوده لشکرخان میربخشی را بولایت گدهه پیش
آصف خان فرستادند تا از فیلان جنگی و دیگر نفایس امتعه که به نیروی اقبال
پادشاهی در غنیمت بدست او افتاده بود آنچه لایق درگاه معلی باشد بیارد
و فرمان عالی شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکرخان خدمت او
بتقدیم رساند و خود بسعادت سرگرم شکار شدند و بساط شکارگاه را بورود
نشاط پیرای آیین بستند **آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین یعنی
سال دی از دور اول** درین شگفته زمان و خجسته زمین که هوای شوق در
مغز اقبال پیچیده بود نشاط بهاری در دماغ روزگار افتاد و مقدم نوروز
جهان افروز به فرخندگی فیض بخش عالم و عالمیان گشت چارچمن عالم بالیدن
درآمد و گلهای صدبرگ انبساط شگفتن گرفت گل بران شد که براز برگ برون
آرد تا گرد بال فشان مرده بلبل پرواز غنچهای سحری نیم شگفت از سر شاخ بیدل
برون مرغان چمن چهچهه زن از تماشاگری سبزه و گل بی مانند گره عشق بهر کام و
ناز بندهٔ وصل غنچهٔ این باغ شوم صد زبان در لب و آنگه خموشی سازم گویا
مقدم شاهنشاهی گرامی داشته اند از پرند گل و دیبای سمن پانداز بعد از گذشتن نه
ساعت و بیست و یک دقیقه از شب یکشنبه شعبان نهصد و هفتاد و دوم بلای تحویل
نیر اعظم و مهر عالم به بیت الشرف روی نمود و آغاز سال دهم از جلوس سعادت
پیوند یعنی سال دی از دورهٔ اول بخرمی و شگفتگی شد و بهار طبع اعتدال سرشت
شاهنشاهی بهار دیگر افزود و آنحضرت در همان مرغزار دلکش که نقشبندان بدایع
نگار بهار آیین بسته بودند کامیاب سرور و حضور صوری و معنی بودند گروز دیگر

قراولان بیشه نورد هامون پیمای رسیده مژدهٔ عشرت رسانیدند که در فلان جانب
بیشه ایست پر انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبر مسرت پیرای خوشوقت
شده بهمان آیین و دستور شایستهٔ صید آرزو فرمودند فیلانرا شکار کرده
بعسکر والا فرستادند و خود بدولت و اقبال آنشب دران بیشه کام ستان
شوق بودند و فردای آن روز باردوی معلی نهضت فرمودند در اثنای راه
قراولان باز نوید سرور آوردند که در دشت کردهی موکب عالی بیشه ایست
که زیاده بر دویست و پنجاه فیل کوه کالبد دران میگردد بندگان حضرت انبساط
تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه عنان تاب گشته آخر روز بچراگاه
آن کوه پیکران رسیدند بموجب اشارت عالی جمیع ملازمان رکاب دولت آن فیلانرا
گرد کرده بسمت پانوه راندند و نیمی از شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند
و بحکم اقدس که بطریق عموم جریان یافت عامه موکب عالی حوض بزرگ که این سحاب
نهادانرا سیراب تواند کرد کنده از آب زلال مالامال ساختند و آن گرم خویان دریا
آشام را از چشمه سار فیض کوشش تا فیل را افاضه او کیفیت شاداب گردانیدند
و این وحشی نهادانرا بجناب رفق و کمند مدارا صید فرموده چندی را بطرف بندر
و چندی را بجانب گوالیار و بسیاری را باردوی معلی روان ساختند و تقریب
این انتظام این کار دو بهره از ظاهر حصار پانوه مخیم بارگاه اقبال بود و آنچه
از سنوح سانحهٔ نشاط افزا که درین عرصهٔ دلگشای هندوستان نزدیک بآن
نشان ندیده‌اند انواع شگفتگی و فنون تعجب بر ناظران این بزم مقدس
روی داد چه تدبیر والاست و چه رای عالی که هیولای عالم این مقدار جثهٔ کوه
پیکر آسمان سیر در قید در آورد و از آنجا بجانب اردوی معلی که در حوالی
گرهره مقام داشت عنان تاب گشته و قریب بیست روز آن سرزمین
جولانگاه موکب عالی بود چون ایام امتزاج فصلین بود هوا روی بحرارت
داشت و با کیفیت آب و هوای آن ولایت گرمسیر قلیل خیز موافق امزجه و
طبایع آدمیان نبود اکثر اهل اردو را قدری تغیر مزاج و تکسر طبیعت بهم
رسید آنحضرت نظر رحمت بر عموم خلایق انداخته کوس مراجعت بلند آوازه

ساختند

ساختند و بعضی از ملازمان عتبهٔ اقبال را بشکار بقیهٔ فیلان گذاشتند
و بدولت و اقبال شکار افکنان منزل بمنزل نهضت نموده گوالیار را بنزول
اجلال فرمودند و آنجا بواسطهٔ مخالفت آب و هوا و کثرت قطره بقدر
حرارتی طاری مزاج اقدس شد و در اندک زمانی انوار صحت و عافیت از
مطلع عنصر قدسی سرشت تافت و اعتلال باعتدال مبدل شد و نبض اقبال
باستقامت گرایید و مزاج نشاط با انتظام پیوست بعد از پنج شش روز
از حصول شفا موکب عالی متوجه دارالخلافه اکره شد و بساعت سعادت پیرای
آیینی که زینت انجم و افلاک بود ظل ورود نور نزول بران مصر اقبال انداختند
و از سوانح اوایل این سال میمنت افزای بنای قلعهٔ رفعت اساس دار
الخلافه اکره بتایید معمار اقبال بر ضمایر رقم سنجان هندسه ادراک و جدول
شناسان مقرنس افلاک محقق نماند که ایزد جهان آرا وجود مقدس شاهنشاهی را
بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده آرایش زمین و زمان میفرماید
پیوسته ضمیر خورشید دان دران اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات
از مکامن قوت بعطا بر فعل آمده رنگ آمیز دولت گردد و دفعه برای
حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت و تخم ریزی و آب دهی
بکمال آن رسانده اسباب امیری سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ اموال
و اقوات و حراست نام و ناموس و نگاهبانی بقاع افراد انسانی قلاع
مستحکم ترتیب داده مواد دولت صوری و معنوی تحصیل میفرماید بنابر آن
درینولا دارالخلافه اکره را که بلکه مرکز هندوستانست بجهت مصالح
ملکی و مالی باساس قلعهٔ عالی که درخور آن باشد و لایق حال این سلطنت
تواند بود اشارت فرمودند و امر مطاع بنفاذ پیوست که قلعه‌نشین بر
ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع بوده بواسطهٔ توالی نوایب زمان
و تقادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال گراییده بر دارند و دران محل
منیع حصن حصین و حصار رزین از سنگ تراشیده اساسی نهند که چون بنای دولت
این دودمان عالی استوار و چون اساس رفعت آیین اقبال همه پایدار باشد بنابر

در ساعتی که ثبات کار و اساس حصار را مختار بوده مهندسان علوی قیاس
و معماران دانش اساس طرح این بنای اعظم کشیده و کار حفر از هفت طبقه
زمین گذرانیده بنا نهادند عرض دیوار سی گز پادشاهی مقرر شد و ارتفاع
آن به شصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بمیامن آن درهای دولت
بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر روز سه هزار و چهار هزار کس از بنایان
چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله و فعله عمارت بر دوام کار
میکردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ آتشین که هر یکی در
صفا آیینهٔ گیتی نما و در رنگ گلگونهٔ رخسار اقبال تواند بود چنان باهم وصل
یافت که سر موی را در درز آن راه نبود و این حصار عالی که مثال آن
مهندس خیال ندیده در عرض هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ انداز
باهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی صورت
ارتفاع و نقش اختتام گرفت و درین سال رای جهان آرای اقتضای آن
فرمود که بمنصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش و بینش و راستی
و درستی و معامله‌دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رافت مخصوص باشد نامزد
گردد تا همواره بوسیلهٔ او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج اهل اسلام
عتبهٔ علیا استسعاد یافته در خور حالت و استعداد بوظایف و ادرارات شاهی
کامیاب دولت شوند و باین طریق خواطر این طبقهٔ قناعت گزین که لشکر
دعایند بجمعیت گرایند و بدلجمعی در اطوار و عادات و عبادات خود ثابت
قدم بوده جویای حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی فیروزی در راه
ایشان نهند اگرچه این گروه در هر ملکی باشند و هیچ اقلیمی ازین طایفه
خالی نباشد اما در بلاد هندوستان از همه جا بیشتراند ناگزیر کسی که متصدی
مهمات این طبقه باشد اول باید که سیرچشم بود تا این منصب عالی را وسیله
اخذ و جر نسازد و بر مال فقیران دل نه بندد و اگرچه بر حق هر کس نظر
داشتن معجزه خاص و عام گردانیدن وجه سعادتی که ازین راه معده
حرص خود را خواهد که سیر کند دویم باید که کاردان مردم شناس [illegible]

دانش

دانش باشد تا بسفارش ستمگران و [illegible] مردم و نافهمیدگی خود ترجیح
مرجوح واقع شود و هر کدام در خور استعداد اعتبار یافته در مقام
افزایش کار خود گردد [illegible] میرزا الطبیعت باشد تا اوقات شریفه را
ببطالت و کسالت گذراند و مهمات فقرا در پردهٔ توقف افتد بلکه [illegible]
باشد که روز از شب نشناخته انجام مهام مسکینان و محتاجان را
گزیده ترین عبادات شناسد چون این اندیشهٔ حق اساس پیرامون خاطر
مقدس گذشت و جویای چنین شخصی که بصفات مذکوره آراسته باشد یا
آهنگ آراستگی داشته در تکاپوی الهیه بیقرار باشند مظفر خان که حل
و عقد مهمات سلطنت باستصواب او میشد از سخن مداحان نادرست و
حرف سرایان ظاهربین از جای رفته باین کار بزرگ شیخ عبدالنبی را مقرر
ساخته بموقف عرض مقدس رسانید و این خدمت شریف را برای او
التماس نمود حضرت بو زبان که بدار الامن حسن ظن اقامت داشته نشاط
آرای بودند توجه فرمودند و در اندک فرصتی بهجوم خوشامدگویان غرض آلود
استیلای نادانان کوتاه بین طالب علمی بملاهی فروخته آمد و علم ظاهر او
بعلم باطن تبدیل یافت او بیک واسطه پسر شیخ عبدالقدوس است که اهل هند را
باو گمان ولایت بود و چون ایزد جهان آرای ذات مقدس شاهنشاهی را محک
جوهر عالیان ساخته عیار این مرد نیز گرفته آمد و پرده از کارش برداشته شد
چنانچه در جای خود گذارش یابد. **نهضت موکب مؤید شاهنشاهی بدفع
نقش خان زمان علیقلی و دیگر سوانح اقبالی که در آن یورش
عالی روی نمود** بر دریاکشان خمخانهٔ هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده
دارد که نیکان را نیکان‌تر میکند اگر آدمی سعادتمند است فراهم آمدن نمود
دنیوی و وردی موجب افزایش سعادت ذات او شده همواره اسباب
دنیوی را سرمایهٔ هزار نیکی میسازد و برای زینت اقبال و ذخیرهٔ سزاواری
اسباب ترتیب میدهد و اگر پیشانی بخت یکی سیاه باشد و در فطرت بدگوهر
و تیره درون هرآینه دنیاداری او سبب هزار خسران و نکال گردد و آن بدنهاد

دیر پیوسته ذخایر دنیا را سرمایهٔ تیر و بال کرده‌اند و ترفع صوری را باعث خندهٔ
آزار جهانیان سازند و روز بروز دل تیره‌اش تیره‌تر شود و پای ضلالتش
افشرده‌تر گردد و نه قدر نعمت شناسد و نه حق ولی نعمت داند در خور حالت
گاه در مکر و تزویر رو بکار گذارند و گاه پرده از روی کار برداشته نقاره
و باطن دم بغی و طغیان زنند و مصداق این حال احوال خسران مآل علی
قلی خان زمان است از آغاز در آمد هندوستان و زنگ زدائی این سواد اعظم که بوجود
اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع می‌یافت بمجرد اعتبار یافتن صوری پیوسته
مصدر حرکات شنیع گشتی و از تنگ ظرفی آثار بدمستی بظهور آوردی چنانچه
بندی از آن رقم زده کلک بیان وقایع نگار شد و همواره حضرت شاهنشاهی
بفراخی حوصله گذرانده از صعوبت ذات رقم زلات ضلالت او را بآب
عفو و صفح شستی و آن تیره بخت حق ناشناسی قدر این مرحمت ندانسته
اسباب شورش و آشوب سرانجام دادی چون بمسامع اقبال رسید
که اسکندر خان اوزبک سر بچنبر بغی و طغیان در می‌آرد از آن اعتماد نموده
در هنگامی که رایات منصور بتقریب شکار فیل بسمت پرگنهٔ نهفت والا
میفرمود اشرف خان را مصحوب فرمان قضا مضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد
اسکندر خان فرستادند تا او را بشرایف الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته
بآستانبوس فلک الاساس بلند سازد و از اندیشهٔ تباه باز داشته سالک شاهراه
سعادت گرداند اشرف خان چون بنواحی اوده که جایگیر اسکندر خان بود رسید
اسکندر خان باستقبال منشور مطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمراسم اکرام
دریافت در مقام فرمانبرداری در آمده از روی ظاهر در استعداد دریافت ملازمت
شد و مدتی ممتد بدین حیله گذرانید و در باطن باتفاق پیشها خیال دیگر می‌پخت
عاقبت کار با اشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان آق سقال و یعنی ریش
سفید ماست و قرب جوار دارد رفته او را هم ببینیم و باتفاق او بدرخانه متوجه
میشویم و بدین عزیمت از اوده بلبهٔ سرور که جایگیر ابراهیم خان بود در
و از آنجا پیش علیقلی خان شتافتند و مجموع اجتماعیت تیره باطن خیال دور از کار

پیش

پیش گرفته و عزیمت مخالفت مصمم ساخته و باعلان عصیان خفی و اظهار طغیان
ضمیر مبادرت نموده از حجاب حیا و پردهٔ شرم بیرون آمدند و با خود در میان
آوردند که درین ایام موکب مسافت بعید طی کرده بشکار فیل توجه دارد
ما دو جوق میشویم اسکندر خان و ابراهیم خان از راه لکهنو بقنوج شتافته
در آن حدود دخل می‌کنند و علیقلی خان و بهادر خان برادرش از جانب
مانکپور بر سر مجنون قاقشال که جایگیردار آنجاست رفته نایرهٔ شرارت
اشتعال میدهند و باین تدبیر شاید کاری از پیش رود و چون فکر
ناقص و رای علیل این بخت برگشتگان برین سودای فاسد آورد اشرف خان را
در میان خود باین مجرمان پاس میداشتند و باین راه و روش ابراهیم
خان و اسکندر خان بسمت لکهنو و علیقلی خان و بهادر خان بجانب کره
و مانکپور شتافتند و چون هیئت عصیان حرام نمکان و اتفاق این شوریده بختان
بایکدیگر امرای آن سرحد مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و امیر محمد
خان و محمد امین دیوانه و سلطان قلی خالدار و چلمه تواچی و شاه طاهر بدخشی و
برادرش شاه خلیل الله و گدا علی توشکچی و جانقلی ساربان و یوسف طغائی
و دیگران شنیدند سامان جمعیت نموده سر راه بر باغیان گرفتند و میانهٔ
ایشان و اسکندر خان و ابراهیم خان در نواحی قصبهٔ نیمخار آتش کارزار
بالا گرفت و محمد امین دیوانه بر قول سپاه بیراه تاخته چندی را بر
زمین ادبار انداخت و در عین تاخت و باخت اسبش سکندری خورده از پشت
زین بر روی زمین افتاد و مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند و شاهم
خان و شاه بداغ خان اگرچه از معاینهٔ حال محمد امین قدری دل بباد داده بودند
اما چارهٔ کار آن بود که فدایانه قدم جلادت پیش نهند و کوشش و کشش
نمایند بی اختیار پیش آمده بزد و برد مردانه‌ها نمودند چنانکه دلاوران کارطلب از
جانبین در جنگگاه افتادند و چون نمک حرامان در عدد زیاده بودند امرای
عظام بموجب صلاح وقت متوجه قلعهٔ نیمکار گشته بدان تحصن جستند و صورت
ماجری را معروض عتبهٔ والا داشتند و علیقلی و بهادر خان عناد بصوب مانکپور تاخته

دست فتنه دراکنده دست نهب و غارت دراز کردند و مجنون خان قاقشال که مرد
معرکه دیده تجربه کار بود جنگ صف با مخذولان لایق حال ندیده بقلعه
مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد آصفخان فرستاده او را طلب داشت آصفخان
بعد از اطلاع برین قضیه گروهی از سپاهیان خود را بجراست ولایت کده
مانده و بسیاری را از مردم کارکرده همراه گرفته در کره رسید و در آنجا از اموال
و اشیا که در چوراگده بغنیمت یافته بود بر سپاهیان بخشش کرده و مجنون
خان را نیز بنقد کرامند مساعدت نمود و چون مجنون خان باعانت آصفخان قوی
دل گشت بیشتر مردم جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد تا با افواج علیقلی
خان نبرد مردانه میکردند و درین اثنا مجنون خان و آصفخان نیز حقیقت
احوال بوسیله قاصدان چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند
و در هنگامی که موکب منصور از شکار فیل مراجعت فرموده در مستقر سریر
خلافت انتظام بخش بود عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی رسید چون دفع
فتنه و فساد و شور بختان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرامش
کافه خلایق است هر آینه عزیمت این کار شگرف و آنرا بعمل مقرون
داشتن بر ذمت والای فرمان روایان عالی شکوه بموجب فرموده سلطان
خرد که نایب دار القدرت الهیت امریست از جمیع فرایض مفروضتر و مثوبات
این عبادت کبری از جمیع صوابها گزیده تر چون مضمون عرایض امر متضمن بر
طغیان عصیان این سیه بختان پریشان روزگار بذروهٔ عرض مقدس رسید
رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که کلید جهانگشایست چنان اقتضا
فرمود که درخت خاردار اهل بغی و عصیان را پیش از آنکه سر بهوا کشد و پای
استحکام فرو برد بصدمهٔ تندباد بطش و صرصر طیش از بیخ باید برکند
بنابران حکم عالم مطیع باحضار و اجتماع عساکر اقبال عز اصدار یافت و بمقتضای
آنکه تاخیر در امثال این امور نگنجد پیش از آنکه سامان مقدس شاهنشاهی
انتظام یابد منعمخان خان خانان را با بسیاری از بهادران برسم منقلای
تعیین فرمودند و خود بدولت و اقبال آنحضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر

روز

روز بنفس مقدس سامان مهمات سپاه ظفر تایید داده تهیهٔ چشم نصرت مهیا
می نمودند در اندک فرصتی لشکری آراسته شد که شبدیز تیز گام اندیشه
در میدان تعداد آن جولان نتواند کرد چون خیل خیل لشکر در ساحت بخت
گردون سای فراهم آمد توجه اقدس چنان پرتو انداخت که فیلان سرمست
جنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصهٔ عرض درآمدند و بنظر درین از انجمله دو هزار
زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالی گزیدند و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری
فراغ یافت حکومت دار الخلافه آگره بترسون خان تفویض فرموده در روز
سیزدهم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیم شوال پای دولت در
رکاب سعادت آورده از دریای جون عبور فرمودند چون موسم گرمای مفرط بود
عساکر کیهان پوی شبها کوچ میکرد تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سواد قنوج
مخیم اقبال شد و منعمخان که بطریق منقلای پیشاپیش میرفت دران منزل
رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و قیاخان که از طالع نافرجسته
در زمرهٔ عاصیان درآمده بود درین هنگام چون دولت از ان بیدولتان
روی گردانیده بوسیلهٔ شفاعت خان خانان بسعادت طوی سرمایهٔ سرمد
اعلی استسعاد یافت از انجاکه شیوهٔ جان بخشی فطری آنحضرت است
جرایم او بگرداب عفو انداخته پرسشهای تفقد آمیز نوازش فرمودند
و از بارگاه تفضل دل داده بپایهٔ اعتبار سابق رسانیدند و از انجا
بعرصهٔ ساحل گنگ فرود آمده دو روز بترتیب گذشتن اردوی معلی
از آب مقام شد درین وقت منهیان دولت خبر آوردند که اسکندر سیه بخت
با آنکه طنطنهٔ نهضت موکب والا در گوش او پیچیده همچنان قدم شقاوت
افشرده در لکهنو بر جای خود است از استماع این جرات و جسارت قهرمان
قهر شاهنشاهی و شطوع سطوت ظل الهی برین داشت که ایلغار فرموده سزای
آن خون گرفته را خود بنفس نفیس در کنار او نهند بنابرین اندیشهٔ صواب خواجه
جهان و مظفر خان و معین خان و جمعی دیگر از امرا را بسراپردهٔ معلی
گذاشته شبدیز جولان اشهب جهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند که تا بور

بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت و روز آینده که سفیدهٔ صبح از افق شرقی
برآمد غبار موکب والا از عرصهٔ لکهنو برخاسته توتیای دیدهٔ اقبال شد
و حکم والا شرف ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعتمان
و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزلهٔ هراول بوده پیشتر میرفته باشند
و اسکندر که از تهی مغزی و بیدلی در لکهنو پای ثبات افشرده بود از خبر
ایلغار پادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبهٔ موکب والا خاک ادبار
بر فرق سعادت خود بیخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت شاهنشاهی
بر سواد لکهنو ظلال اقبال انداخته سریر آسایش گزیدند و چند از بهادران
کار طلب را بتعاقب نامزد فرمودند و این شجاعت پیشگان از دنبال شتافته
بهر که از آن مدبران برگشته بخت می پیوستند بشمشیر آبدار خاک در کاسهٔ سر او
میکردند سکندر خان نیم جانی بسلامت برده رانده و ماندهٔ خود را بعلیقلی
خان و بهادر خان رسانیدند و بهادران از ماندگی آسان باعث برایستادن شد
علیقلی خان و بهادر خان که با مجنون خان و آصف خان مقابله داشتند ازین
واقعه آگاه شده پای ثبات خود را متزلزل یافتند از محاصرهٔ مانکپور
برخاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند و بنه و بار
خود پیش انداخته از گذر نزهن از دریای گنگ عبور کردند و آن روی
آب بزمینهای قلب پناه بردند و موکب مؤید آن قدر در عرصهٔ لکهنو
قرار گرفت که اردوی معلی رسید و جنبش موکب منصور مقارن آن اتفاق
افتاد رایات نصرت طراز تا جونپور آهسته و پیوسته طی مراحل مینمود
آصف خان و مجنون خان و دیگر امرا که با علیقلی خان و دیگر مخذولان مقابله
و مقاتله داشتند چون سنگ راه از میان برخاست در شاهراه ارادت تیزتک
اخلاص شتافته در دو منزلی جونپور رسیده کامیاب سربلندی یافتند و پیشکشهای شایسته
بنظر اقدس در آوردند از آنجمله پیشکش آصف خان که مشتمل بر نفایس ولایت
بوده با فیلان مست و اسپان عراقی و ترکی منظور نظر قبول استحسان شد
و شگفتهٔ توجه شاهنشاهی بر ساحت امید او تافت و از آن وقت که آصف خان

بنیروی

بنیروی اقبال شاهنشاهی تسخیر ولایت گدهه کرده بر خزاین دوکاوتی
متصرف شده سپاهی گزین ترتیب داده که توجه اشرف را شاید جهت
عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه رزمخواه بنظر اقدس در آورد
و از آنجا که اجابت ملتمسات ارباب ارادت شیوهٔ مرضیهٔ حضرت است دعای او
پایهٔ قبول گرفت و انوار افضال بر ساحت حال او و عرصهٔ آمال او بخوبترین
صورتی تافت روز دیگر که خسرو خاور بر سریر چهارم نورافزای عرصهٔ غبرا شد
و سیاه ظلمت شباشب راه گریز گرفت آصف خان لشکر خود را قریب
پنجهزار سوار در عرصهٔ چون کف همت صاحبدلان فراخ و چون پیشانی
دولت ارباب کرم گشاده بنظر جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف
شاهنشاهی شد و فردای آن روز که سی و دوم تیر ماه الهی موافق روز جمعه
چهاردهم ذی حجه بود لوای موکب والا ظلال سعادت بر ساحت جونپور
انداخت و منازل رفیعت اساس درون ارک بورود اقدس دولتخانهای
سعادت و اقبال شد و توجه عالی بر اصلاح آن ممالک که از دستبرد ظلم
آن مفسدان بی اعتدال خراب آباد نقش شده بود پرتو انداخت و چون علی
قلی خان دیگر اهل بغی و عصیان از صدمات سطوات موکب والا روی بفرار
داده از آب گنگ گذشتند آصف خان را با بعضی از امرای نامدار و سپاه کار
طلب چون مجنون خان و شاه محمد خان قندهاری بتعاقب آن بخت
برگشتگان فرستادند و بجهت مزید احتیاط و حفظ سطوت سلطنت قور
پادشاهی با تمام وزیر جمیل مقرر گشت که تائیدبخش عساکر منصوره باشد
تا امرا لوازم کورنش و آداب تسلیم بتقدیم رسانده سرگرم خدمت
باشند علیقلی خان و امرا او بار دیگر بیابانه نزدیک حاجی پور روی بر دی
جای قلعه رفته مستحکم شدند و با افغانان سیه بخت چون سلیمان کرارانی
که حکومت بنگاله باو رسیده بود و فتح خان تبتی و برادر او حسن خان که
ایالت رهتاس داشتند استظهار نمودند و این طبقهٔ سیه روزگار در مقام
استمداد شده بر گریوهٔ عناد و طغیان ایستادند رای دولت فزا مقتضی آن شد

که یکی از معتمدان با طاعت را نزد سلیمان کرانی به بنگاله فرستاده او را از معاضدت
و مظاهرت علیقلی خان تخویف نماید لاجرم حاجی محمد سیستانی را باین خدمت
روان کردند که بکاردانی و سخن پردازی اتصاف داشت چون او بنواحی
قلعهٔ رهتاس رسید جمعی از خودسران افغان که با این طاغیان دم یکجهتی میزدند
او را از رفتن بنگاله منع مانع آمده علیقلی خان روانه ساختند و چون حاجی
محمد خان را با علیقلی خان سوابق روابط بود بمقتضای رابطهٔ قدیم و
بطمع آنکه از موافقان باشد یا شود بعزت و حرمت پیش آمد چون آثار
نومیدی از لوح پیشانی او خواند از آنجا که پیوند دولتی دامن گیر او بود
او را مقید طور کرد اما بند و حاجی محمد خان سررشتهٔ حقیقت بندگی از دست
نداده پیوسته بنصیحتهای سودمند بگوش هوش او رسانیدی و انصاف آنکه
توقف حاجی محمد خان در میان طاغیان بجهت تخویف و تحذیر از ارتکاب
امور محظوره و دلالت بر جادهٔ مستقیم اطاعت دخل عظیم داشت چنانچه
عاقبت کار او را با والدهٔ خود همراه ساخته بجنبهٔ والا روان ساخت
چنانچه بعد ازین نگاشتهٔ خامهٔ عرض گردد و از سوانح فرستادن حسن خان
خزانچی است بولایت ادیسه که در اقصای سمت شرقی جنوبی سواد اعظم
هندوستان واقع شده از آن هنگام که هندوستان فتح شده پرتو لوای
هیچ از سلاطین بران سواد نتافته و همواره فرمان روایان ولایت ادیسه
باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند خصوصا راجه که درین هنگام فرمان روای
ادیسه بود از آن مدت که فرقهٔ افغانیان دست استیلا بر بنگاله دراز
داشته اند پیوسته نخل بن تمنای ادیسه در ریاض همت خود می نشاندند لیکن
درخت امید شان بار در نمیگرفت چه در حواشی آن عقبات خطرناک کوههای
بلند و تنگنایهای بیحد و مرو بیشهای سخت دشوار چندانست که
دست تصرف پادشاهان تا آن مملکت رسیدن متعذر و خاک آن زمین
پی سپر عساکر شدن متعسر است بلکه هرگاه کسی از معارضان ولایت بنگاله
براجه ملکیات می برد والی بنگاله را بدستی نبوده چنانچه ابراهیم سور در وقایع

سابق

سابق نام او مذکور است براجه ملکیات پناه آورده و آن راجه از ناحقی از او بپروا
بطریق مساعدت داد هرچند سلیمان کرانی با آن تسلط جهد نمود دفع او نتوانست
کرد بلکه پیوسته از وهراس مندی بود و درین هنگام که بلدهٔ جونپور مورد موکب
والا گردید ضمیر حقایق‌نمای حضرت شاهنشاهی که فهرست حساب فردا را از روز
نامچهٔ امروز استخراج مینماید چنان اقتضا فرمود که یکی از طرز یابان قرب آشیان
ادیسه فرستاده تا بجلایل الطاف مستظهر گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه
والا انتظام دهد حسن خان خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال او پیدا بود
باین خدمت اختصاص یافت و مهاپاتر را که در فنون شعر هندی و موسیقی عدیل
خود نداشت باو رفیق ساختند و این هردو باتفاق عازم اوریسه گشتند راجه
بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهی تبارک ادب سعادت استقبال فرستادها
دریافت و بمراسم تعظیم و تکریم واردان دولت بشهر برده بمنازل شایسته
فرود آورده و بخدمات لایقه اقدام نمود کمر بندگی بر میان جان بسته معروض
داشت که سلیمان اگر حلقهٔ غلامی درگاه والا در گوش هوش نکشد و پایهٔ
آداب عبودیت نگاه ندارد و اساس ارتباط و اتحاد با علیقلی خان در میان
نهد من با جمعیت خود ابراهیم را که خصم دعوی دار اوست پیش کرده روی به
بنگاله می آرم و کار پردازی بر روزگار سلیمان میکنم که عبرت جمیع شور
بختان فتنه انگیز شود راجه بعد از سه ماه که با حسن خان و مهاپاتر آداب
خدمتکاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده بود فیلان نامور و دیگر تحفهای
گرانمایه انتخاب کرده روانهٔ درگاه معلی ساخت و در آن هنگام که موکب
والا از جونپور معاودت فرموده در معمورهٔ نگرچین معدلت آرای بود
حسن خان و مهاپاتر همراه ایلچی راجه مکند دیو که رای بر باند یاتم داشت
وجود در هلاک خود میکوشند و آنرا بند پیرمی نامند و یکی از اعاظم بلیات است
که با وجود دستی و مدهوشی و قدر نعمت شناسی بر دولت خود چون پیدمی ارزند
و با کمی توهمی از جای رفته کاری بجز دشمن جان ایشان شوانند از شده
یک چشم زدن برای خود بهم میرسانند چنانچه اصفهانیها را ارشاب زدگی

دستگیری واقعه پیش آمد که رفع خجالت آن زاینده بر مدبران روزگار مفید نباید
و اگر مکارم شاهنشاهی بعفو آن ذلات رخت رخجالت او را از غبار
جرایم پاک ساختن ایشان انفعال باقی ماند غرض از تمهید این مقدمه آنکه آصفخان
از درگاه والای شاهنشاهی بمنصب ارجمند و پایهٔ عالی اختصاص یافته مجددا
بیاشلیغی لشکر ظفر پیکر معزز و مقرر شده بود از آنجا که خیانت گریبان را
خوف دامن گیر می باشد بحرف و حکایت فتنه اندوزان تهی مغز از جای
رفته و محافظت رتبهٔ خود ننموده بتوهمی واهی گریخته بجانب که بهرت (?) مجمل
این قضیه آنکه از آن هنگام که آصفخان ولایت گده را مسخر ساخت و خزاین
چوراگده متصرف شده و از کوتهی خرد حق نشناسی و کفران نعمت از پادشاه
و مربی و ولی نعمت که دولت او از قلم بعلم رسیده بود پوشیده آزاد خیره
ادبار خود ساخت و همیشه بخود توهمی راه میداد و هر چند آن معامله نافهم
متصدیان اشغال سلطنت رسوشتها (?) فرستاده اما از آنجا که معده طمع این جوالقیان (?)
جز خاک پیرن زند سودمند نباشد همواره سخنان تباه و معانی برمز و ایما میگفتند
در نیولا که لشکر شایسته بنظر اقدس آورده منظور الطاف عاطفت شاهنشاهی
گشت حسد بزرگان بمعنی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات و تزویرات
اهتمام دوستان ناقص درک معامله نافهم و فتنه اندوزان سخن سازی دره
یکی را انبار ساخته باصفخان بدل می سایند تا در شب سیم مهرماه الهی موافق
شب پنجم صفر نهصد و هشتاد و سه بخیال فاسد و زبونی مالیخولیا برادرش
وزیرخان و بعضی از مردم موافق بقصد ولایت گده بهه کو پناهت توی خیمه
و اسباب گذاشته فرار نموده و دیگر تا بقصد عنان بازبتافت صباح
دولتخواهانی که همراه او نامزد بودند از صورت حال مطلع شده معروض درگاه
والا ساختند و عرضه داشت این مردم در صحرای دلگشای جونپور وقتی که
حضرت شاهنشاهی بانشراح شکار کام ستان بودند بوسیلهٔ ملازمان
رکاب دولت بذروهٔ عرض رسید حضرت باقتضای رای ممالک آرای
منعم خان خانخانان کاباشلیقی آن لشکر نامزد ساختند و شجاعت خان را

باجندی

باجندی از امرا در آن کار طلب بتعاقب آصفخان تعیین فرمودند شجاعت خان با گجور (?)
رسیده متفحص احوال آصفخان شد آنجا خبر یافت که بقصبهٔ کدهه رسیده در صدد
آنست که خود را بکدهه رساند شجاعت خان کشتیها را گرد آورده خواست
که از آب بگذرد و سپاه منصور بکشتیها برآمده از آنجا آصفخان از آمدن
شجاعت خان خبردار شده با لشکری که همراه داشت برگشت که بر لب آب
سر راه بر شجاعت خان بگیرد کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند آصفخان
راه ممانعت پیش گرفت در میان او و جمعی که در کشتی بودند هنگامهٔ
نبرد گرم شد و از روز تا شب سخن با تیر و تفنگ بود چون حجاب ظلمانی
شب پرده کشش حایل میان شد آصفخان فرصت هزیمت را غنیمت دانسته
شبا شب راه گریز اگرینه پیش گرفت و بامدادیگاه که شجاعت خان خبر
گریختن آصفخان شنید بسرعت تمام در کشتی نشسته از آب عبور نمود و جلوریز
در پی او تاخت و تگ و دوی از عقب ماندهای آصفخان رسیده دانست
که رسیدن باو در کمال تعسر است عنان مراجعت تافته متوجه زمین بوس
والا شد و در جونپور باستلام عتبهٔ قدسیه سربلندی یافت و از سوانح
فرستادن قلیج خانست بار دیگر برهتاس سابقا سمت تحریر یافته بود
که بندگان حضرت شاهنشاهی بجهت استمالت فتح خان قلیج خان را
فرستاده بودند که او را بر لوازم بندگی راسخ گردانند و مقرر سازند که چون رایات
عالی بحدود جونپور نزول اجلال فرماید متوجه ملازمت گردد و فیل بخت
بلند را همراه آورد در بنولا که جونپور مقر رایات اجلال شد بجهت مهم مذکور
باز قلیج خان را فرستادند که او را بشاهراه سعادت رهنمونی نماید باعث
مجدد آنکه قبل از آنکه رایات والا از دار الخلافه نهضت درآید سلیمان
فوجی بقلعهٔ رهتاس فرستاده بود تا بمعاضدت و مساعدت علیقلیخان
توانند دست آورد لشکر سلیمان باستظهار علیقلیخان کار بر فتح خان
تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب الاالشکر (?) سلیمان که بمحاصره مشغول
بود رسید دست از محاصره باز داشته پا از دایرهٔ قلعه گیری باز کشید فتح خان

که خود را بی تزویرکاری نداشت چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر منصور
خالی یافت در گردآوری ذخیره و آذوق اهتمام نموده کامروا شدند و مخفی
کس پیش برادر خود حسن خان که همراه قلیچ خان بملازمت آمده بود فرستاده
پیغام داد که من از ممر آذوق و ذخیره دل جمع ساخته ام اکنون تو بهر روشی
که میسر شود خود را بقلعه برسان که وقت حسن خان را چون بظاهر
رفتن دشوار بود خود را بحیله اندوزی انداخت و بعرض واقفان بساط
اقدس رسانید که یکی از خاصان درگاه معلی با من همراه سازند که آنجا رفته
باستمالت پادشاهی برادر را با کلیدهای قلعه بآستان عالی آورم بنابران
قلیچ خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند قلیچ خان حکم والا را بکار بند
شده برهتاس پیوست فتح خان اگرچه از روی ظاهر علامتهای خلاف نفاق
بتقدیم آورد اما بمقتضای شقاوتی که در سر داشت بمواعید کاذبه وقت
میگذرانید قلیچ خان حرف ناصواب از پیشانی احوال او خوانده مراجعت
نمود چون فتح آن قلعه و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت
دران هنگام توجه بر تسخیر آن پرتو نینداخت و از سوانح این یورش
آنکه چون مدت مدید علیقلیخان حق ناشناس در برابر لشکر فیروزی اثر
نشست و جز خاک خذلان بر سر خود نه بیخت و در نیوفت که زمان پشیمانی
و سرافکندگیست آن مدبر مخذول در بغی و عناد که سرمایه بی دولتیست
بیشتر اهتمام نموده اسکندر خان و بهادر خان و جمعی را از خود جدا ساخته
بولایت سرداروار فرستاد که از آن طرف این شور بختان فتنه انداز در میان
ولایت درآمده بتاخت و تاراج غبار انگیز گردند چون این خبر بسمع اقدس
رسید شاه بداغ خان و سعید خان و قیا خان و حسین خان و باقی خان و
مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و حلیم خان و محمد امین دیوانه و بیک
نوری و سلیم خان و فتوی افغان را بسرکردگی میر معز الملک تعین فرمودند
و پرتو حکم معلی بران تافت که لشکر منصور راه بر ارباب عدوان گرفته
نگذارند که گرد فتنه این تیره کاران بردامن آمده و نشیند افواج قاهره بسمت

بدفع

بدفع اعادی گماشته تا پرگنه خیرآباد عنان مسارعت بازکشیدند و حضرت
شاهنشاهی سودای فاسد علیقلیخان را چنین علاج فرموده بخاطر مطمئن متوجه
الهاباس شدند علیقلی خان که در فرستادن و جدا کردن آنمردم بخاطر آورده
بود که فتوری در عساکر نصرت مآثر راه خواهد یافت از آن داعیه ناامید
گشت و بخیال ناصواب دست در مکر و تزویر زده اولا بیبی سرو قد نام
عورتی را که در ملازمت حضرت فردوس مکانی بشرف خدمت امتیاز داشت
پیش منعم خان فرستاده تذکار آشنائی قدیم نموده و بعد از آن دیگر مردم
کاردان روان ساخته دم مصالحت زد منعم خان خانان از ساده لوحی
بمکس جنگ که علتها از استیصال معاندان دست کشیده سخنان مزور
او را باور داشته بدرگاه جهان پناه عرضه داشت فرستاده بفرط
الحاح التماس قبول این نمود و حضرت شاهنشاهی بمقتضای کمال مروت
و فتوت هرچند بعین الیقین بددردی و فتنه اندوزی علیقلی خان را میدیدند
ملتمس خان خانان را بموقف قبول داشته خواجه غیاث الدین علی قزوینی را
فرستادند که مراحم خسروانی را خاطرنشان نماید و بر حقیقت اسرار صحبت
آگاهی یافته دقایق آنرا معروض پایه سریر اعلی دارد و چون منعم خان
باین عاطفت کبری اختصاص یافت بعلی قلیخان نوشت که مناسبت آنست
که بایکدیگر بی قاصد و پیغام صحبت داشته در تاسیس مبانی عقیدت و استحکام
مدارج خدمت اهتمام نموده آید چون دران ایام شهرت یافته بود که بعضی
از بهادران اخلاص مند شاهنشاهی چون عادل و جالیان بلوچ قرارداده اند
که کمین بوده کار آن مدبر را بانجام رسانند علیقلیخان در آمدن و دیدن
منعم خان ملاحظه عظیم داشت و میخواست که معامله مصالحه بمراسلت و
مکاتبت بانجام رسد منعم خان قبول این معنی نمیکرد تا آنکه مقرر شد
که درمیان دریا با دو سه کس فراهم آمده قرار صلح نمایند بنابران علیقلیخان
این مژده را فوزی عظیم دانسته اهل و عیال خود را در شمالی محکم گذاشته
با لشکر و کشتی متوجه گذر چوسا شد و بمقام بکسر که آنطرف آب گنگ بود

رو بر دی اردوی خان خانان حیدر زحسن خان پتنی و سلیمان منکلی و کالا
پهار را از امرای افغان همراه او بودند و بارسال رسل و رسایل تجدید
لوازم یکجهتی از طرفین بظهور آمد و بمقتضای قرارداد روز دیگر از ان طرف
علیقلی با سه کس خود یکی شهریار گل که از طبقه کردان بمزید شجاعت
اختصاص داشت و دیگر سلطان محمد میراب و یک قورچی او که آهوی حرم
نام کرده بود سوار شده متوجه اردوی خان خانان شد و ازین طرف
خان خانان نیز بر کشتی سوار شد با سه کس میرزا غیاث الدین علی و بابا زنده
بیک و میر خان غلام سلطان محمد قبق که پیش منعم خان اعتبار داشت
متوجه ملاقات علیقلی شده و از دو طرف دریا فوج فوج و قشون قشون
عساکر ایستاده معرکه آرای بودند چون کشتیها در میان جزیره آب
نزدیک رسید علیقلی خان برخاست و تعظیم تیغ سلام علیکم و خجسته
خود را بکشتی منعم خان انداخت و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده
نشستند زمانی صحبت بگریه سالوس گذشت و پاره در ذکر خدمت
فروشی گذرانید و لختی در عهود و ایمان زبانی صرف شد بعد از ان قرار
یافت که میرزا غیاث الدین علی بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته
حقیقت حال را عرضه داشت نماید که آنحضرت خواجه جهان را که در
مهمات سلطنت برای رزین او بود نیز فرستند تا خاطر علیقلی خان بالکلیه
جمع شده پیمان دولتخواهی را از صمیم جان استحکام دهد و باین قرارداد
از یکدیگر جدا شده هرکدام باردوی خود آمدند و این واقعه در اوایل ماه
الهی بظهور پیوست میرزا غیاث الدین علی بشرف ملازمت رسیده سرگذشت
را بموقف عرض ایستادهای بارگاه معدلت رسانید حضرت شاهنشاهی
بموجب التماس منعم خان خواجه جهان را فرستادند بعد از ملاقات علیقلی
روز دیگر منعم خان بجمعی مخصوص از آب گذشته بخانه علیقلی خان رفت شاهم
خان جلایر و میر منشی و حیدر محمد خان آخته بیکی و کوچک علیخان و تیمور بیک
و جمعی همراه بودند علیقلی جشن بزرگانه داشته مراسم مهمانی بجای آورد بعد از

تقدیم

تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بمنزل خود آمد و بعد از ان خواجه جهان آمد
منعم خان خواست که باتفاق خواجه جهان باز بمنزل علیقلی رود خواجه جهان
تقاعد نموده صریح گفت که علیقلی جوان بی اعتدالست و بمن ناخوش رنجش
خود را بمنزل او مصلحت نمیدانیم اگر بسیار تجدید گروی برای ما بگیرید تا
بهم برویم منعم خان ابراهیم خان اوزبک را بگروی از علیقلی خان طلبیده
آورد و روز دیگر منعم خان و خواجه جهان رفته در منزل علیقلی صحبت داشتند
و مجنون خان قاقشال و میرزا بیک دریں مجلس حاضر شدند و میان ایشان
و علیقلی آشتی دادند هر چند سخن در رفتن علیقلی دراز کشید فایده نکرد
از حیله و تلبیس که در سر داشت باستانبوسی قرار نتوانست داد گفت
چون از من ناسپاسی چنین بظهور آمده یکبارگی باین دلیری اقدام نتوانم
کرد دریں مرتبه والده خود را و ابراهیم خان را که از خویشان عمده است میفرستم
و بعد از تقدیم خدمات لایقه باستلام عتبه اقبال مشرف میشوم بعد از
گفت و گوی بسیار همین معنی قرار یافت روز دیگر علیقلی والده خود و ابراهیم
خان را با فیلهای نامی خود مثل پال سندر و اچلبه که از فیلان مست زبردست
مشهور بودند با دیگر فیلان برسم پیشکش همراه میر هادی و نظام آقا فرستاد
و حاجی محمد خان سیستانی را که معتمد طور بود نیز فرستاد خان خانان و
خواجه جهان افواج قاهره را بر کنار آب در مقابله گذاشته و والده
علیقلی و ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته رو بدرگاه معلی نهادند
و بپایه درگاه مقدس رسیده خان خانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن
انداخته سر و پا برهنه ساخته در بساط حضور آورد و بوسیله شفاعت
او جرایم گوناگون این شوربختان قلم عفو کشیده آمد و بر زبان اقدس
گذشت که اگرچه ظاهر در آنست که این دوا بکوته طالعان بعهد خود وفا
نمایند اما چون خاطر تو عزیزست تقصیرات ایشان بخشیده آمد و جاگیرهای
ایشان بدستور پیشین مرحمت شد باید که تا زمانی که رایات اجلال
شاهنشاهی دریں حدود لیوی شکار مسرت پیرای خاطر باشد علیقلی از آب

کنک این طرف عبور نکند و چون دارالخلافه آگره مستقر رایات اقبال شود
وکلای اینها آمده اسناد جاگیر خود را درست نمایند و بموجب آن مناشیر
اقبال جاگیر خود را متصرف شوند خان خانان از ظهور عنایت پادشاهانه
تارک مفاخرت باوج عزت رسانیده حکم معلی شد که تیغ و کفن را از گردن
ابراهیم خان فرو آرند و مژده عفو گناهان بوالده علیقلی خان که در حریم
حرم سرای شاهنشاهی روی بر خاک تضرع و زاری نهاده منتظر بوند
بخشایش بود رسانند و چون معامله این نابرخورداران بیدولت بر عکس بود
چنانچه بر آگاه دلان معامله رس پوشیده نیست ایزد جهان آرا خواست
که حقیقت بد دردنی این طایفه کافر نعمت بر ساده لوحان زمان خاطر
نشان شود بعد از چند روز که ایشان بسعادت زمین بوس عز امتیاز
یافته بودند خبر جنگ میر معز الملک و امرای کبار بیار با فتنگان درگاه معلی
رسید و تفصیل این سرگذشت آنکه چون بهادر خان و سکندر خان باغوا و
صلاح دید علیقلی خان کرد خلاف و عناد بر کار رو دار انگیختند و در مقام
بغی و عصیان ایستاده دست بفتنه و فساد گشادند ناگاه درین اثنا
آیین شایسته فوج بزرگ از مواکب عالی رسید و از استماع شکوه این فوج
دست و پا گم کرده خود را مرد این میدان نیافتند ولی اختیار شده در مکر
و تزویر زدند ارزوی ظاهر بمیر معز الملک و امرا پیغام دادند که چه صورت
دارد که در مقابل عساکر منصوره آمده خیال محال جنگ داشته باشیم استدعا
آنست که واسطه زلات و جرایم ما گردید و فیلان نامی که باقبال پادشاهی
بدست آمده و طمع ادستش تان رغبت دارد روانه درگاه معلی سازیم و چون
بظهور رسید که از دریای مکرمت زلات ما بزلال عفو پاک شده است ما نیز
جهان پناه رفته سجدات عذرخواهی بتقدیم خواهیم رسانید میر معز الملک
و سایر امرا چون رنگ آمیزی و تزویر این گروه عاقبت نامحمود
میدانستند داغ رو بر پیشانی خواهش آن مدبران نهاده جواب نوشتند
گر راقم آثام و جرایم شما از آن قبیل نیست که جز لطوفان خوبی شمشیر آبدار

ازجریده

ازجریده روزگار محو توان ساخت بهادر خان باز بمیر معز الملک پیغام داده
درخواست کرد که اگر تجویز نمایند یکدیگر را دیده سخنی چند مناسب وقت
بمشافهه گفته شود میر معز الملک قبول این اراده نموده با معدودی از
اردو برآمده رفت و بهادر خان از آن جانب با چندی پیش آمده میرزا
دریافت و مقدمات از جانبین درمیان آمد چون آثار حیل در پیشانی ایشان
ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت لیکن بحرف و حکایت روزگار میگذرانیدند
چون سرگذشت حال بمسامع اجلال رسید حکم والا بشرف نفاذ یافت
که لشکر خان و راجه تودرمل با مردم خود در لشکر منصور رفته اگر صلاح
حال در جنگ بینند خود نیز ضمیمه عساکر عالیه باشند و اگر صلاح در قبول التماس
آن جماعت باشد از فضل و رحمت مقیاس ها نا امیدشان نزند و این دو
دولتخواه بپایه نصرت قرین نوشته بآن بیدولتان پیغام فرستادند
که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما میرود اگر از لوامع
صدق صفایی دارد بعزم درست در خاطر مطمین متوجه آستانبوسی
گردید و اگر نه وقت گذرانیدن و دست در حیله زدن کار مردان نیست
و چون دلشان با زبان موافقت نداشت سعادت رهنمونشان
نشد و دولت یاوری نکرد از بدبری خود در نواحی خیرآباد پای ضلالت
بجای جرأت را در دلیری افشردند و عساکر دولت را چون حقیقت
الحاح علیقلی و عاطفت فرمودن شاهنشاهی معلوم نبود و لشکر پیش
در مبارزت مساهلت نموده بود راجه و لشکر خان قرار جنگ داده بترتیب
صفوف و تسویه افواج همت گماشتند قول بمیر معز الملک و اعتماد خان
خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکر خان و دولتخان موحد دار
رجبی از بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار بجلادت قیا خان
رحیین اخته و سپر سلطان و راجه مهر تیسن و کرمسی و مهر علی و لد استاد
یوسف و برخی از جان نثاران دیگر ترتیب یافت و جوانغار بیاتی خان
و شاه بداغ خان و مطلب خان بد و فتو و ناهر قلی اوزبک چندی از دلیران نظام

پذیرفت و هراول محمد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی و تنلق قدم خان و شاه قتای
و صدر جهت اوزبک و قماق بهادر و طایفه از مردان کار رونق گرفت و اولمش داد و لاور
داده هراول را برداشتند محمد یار که پیشانی لشکر ظلمانی او بود بشمشیر برق لمعان بخاک
هلاک افتاد و بسیاری از مخالفان پایمال فنا شدند و اسکندر که ماه خوج گزیده از
دنبال این فوج آماده عربده بود گرد ادبار بر روی دولت سیه پشت بعساکر
منصوره داده رو بهزیمت آورد و افواج قاهره کامیاب نصرت و اقبال از دنبال
نهر بلیتان درآمده هر کس از آن تیره روزگار بخت برگشته میرسیدند خونش بخاک
میریختند تا بر لب سیه آبی رسیدند اسکندر از بیم جان خود را در سیه آب زده از
خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری از سپاه کارآمدنی و دران ظلمت آباد فرو
شدند و افواج قاهره که اسکندر را بهزیمت دادند بقصد غارت و تاراج لشکر
ادبار پراکنده شدند بهادر خان که با جمعی در کمین بود درین وقت بفوج جوانغار
لشکر اقبال رسیدند و جنگ در پیوست شاه بداغ خان از اسب جدا شده و بقید
مخالف درآمد و عبد المطلب پسرش توفیق نیکو خدمتی بیافت و ناصر علی جمعی کافر
نعمتان تباه خرد خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند بهادر
خان این فوج را برداشته متوجه قول شد و قول بی جنگ سر رشته تمیز از
دست داده عار فرار اختیار نمود محمد باقی خان بهانهٔ حفظ اسباب و ابقای
اموال خود را یکباره کشید و بعضی از روی نفاق و حرام نمکی جنگ نکرده پشت
بمعرکه دادند و از شومی آنهان لشکر فتح کرده را شکست افتاد راجه تودر مل و قیا
خان و اعتماد خان و مردم التمش جمع شده در میدان ایستادند چون لشکر
بهم برخورده بود کاری بسرانجام نشد غرور را این نتیجه است این معامله
نافهمان بحق بینند که خدیو زمان با علم یقینی چگونه مدارا میفرمایند هر کرا کردار
چنین باشد آنچه میدید از خود بیند و روز دیگر سپاه پراکنده فراهم آمده بجانب
قنوج متوجه شد و سران لشکر عرضداشت محتوی بر حقایق سرگذشت پیشان
معلی روانه ساختند آنحضرت که معدن مروت و مردی اند بر حقیقت حال مطلع شدند
از آنجا که مجددا از جرایم ایشان گذشته بودند جریمهٔ عظیمه چنین را ماشده

انگاشته

انگاشته امرا را طلب داشتند و جمعی که آثار نفاق از حرکات ناسزای ایشان
ظهور یافته بود در حجاب خجالت مانده از سعادت کورنش محروم گشتند و دیگر
جهتان اخلاص منش با وجود ظهور چنین حالتی بعنایات خاص مخصوص شدند
و از آنست درین هنگام که رایات جلال در حاجیپور اشتعال بخش جهانیان
بود شیر محمد دیوانه در حدود سامانه سر بغی خود را برداشته در مقام
تاخت و تاراج شد و بزودی سزای کردار خود را یافت این مدبر بی سعادت
از خدمتکاران خواجه معظم بود و بعد از آن به بیرام خان پیوست و بیرامخان
بواسطه حسن صورت این بیخرد را که از زمرهٔ ادانی بود بتقرب خود امتیاز
داد و او در زمان اقبال او اعتبار یافت و در ایام ادبار سالک مسلک
بحقیقتی گشت چنانچه مجملی از آن در جای خود گذارش یافت و چون
ذات مقدس شاهنشاهی مصدر انوار عدالت هر چند ان بحقیقتی
دولتخواهی آنحضرت بود اما چون این سیه دیده در آدمی نکوهیده ترین
صفات است پسند طبع حق پسند نیامد و منظور رعایت نگشت چندی در
قصبه سامانه بسر میبرد درین ایام که علیقلی خان و جمعی کافر نعمتی نموده بغی
ورزیدند و رایات اقبال متوجه اطفای نایرهٔ افساد شد آن خون گرفته
بیدولت جمعی از اوباش فتنه انگیز را فراهم آورده دست تسلط گشاد
ملا نورالدین ترخان که فوجدار آنجا بود میر دوست محمد نام شخصی را
در سامانه گذاشته بود که سرانجام مهمات پرگنه مینموده باشد روزی
آن بخت برگشته ناهموار این دوست محمد را برسم مهمانی بخانهٔ خود آورده
در اثنای صحبت بیگانه را سوهان میکرد و مجلس میداشت که ناگهانی تیر را
در خانه کمان نهاده بر سینهٔ آن بیگناه زد و کار او تمام کرد و اسباب و اموال
او آنچه دران پرگنه بود بدست آورد بجانب پرگنهٔ پایل نیز شتافت و غلامان
پرگنه شرف خانه که منسوب بود نیز کشته از اموال آنچه دران پرگنه بود بدست
آورد و اوباش از ین حادثه دوست واقعه طلب گرد او بیشتر شدند و در
میان ولایت محروسه تاخت میکرد تا آنکه ملا نورالدین جمعی را با خود متفق ساخته

کمر همت برفع او بست و در موضع دهتوری که در حدود سامانه است آن دیوانه
بیابان بعشرت مشغول بود رسیدن ملا نور الدین شنوده و از آن اعتباری
گرفته با معدودی متوجه او شد و بفوج ملا تاخت در اثنای تاخت اسبش
به تنهٔ درخت رسید و افتاد و جمعی پیاده رفته او را دستگیر کردند و ملا آن
دیوانهٔ بیدولت را بقتل رسانید و حقیقت حال بعرض اقدس ارسال داشت
و از جونپور عرضداشت او بوقت عرض مقدس رسید و مورد عنایات
خسروانی شد و از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعهٔ چناره نهضت
فرمود از آنجا که فطرت قدسی آثار حضرت شاهنشاهی بر عفو جرایم
و صفح زلات کوتاه بینان مجبولست بوسیلهٔ الحاح و شفاعت منعم خان
خان خانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرایم و آثام علیقلی خان و سایر ارباب
عصیان کشیده هوای سیر بنارس و تماشای قلعهٔ چناره که از قلعهای مشهور
هندوستانست از خاطر جهانگشای سر زد و بموجب این عزیمت دولت
افزا روز دی بمهر پانزدهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه سیم رجب اشرف قافله را
بحراست جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرمود و چون سه منزلی
شهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ جلوه نماست بنزول اجلال پرتو
انداخت افاضهٔ انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیه سعادت
ورود واقع شد و اردوی مظفر را حکم توقف در آنجا نموده با جوانان
رکاب مقدس متوجه چناره توجه فرمودند و درون و بیرون قلعه را
نظر اصلاح انداخته مسرت پیرای ظاهر و باطن گشتند و درین میان
قراولان نشاط پیام نوید عشرت آورده از بیشهای فیل گرد بر
نواحی قلعه خبر دادند حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش
نهاد همت اقبال صید ساخته با بعضی از ملازمان رکاب دولت
و مخصوصان موکب معلی دران بیشهای انبوه تکاپو فرمودند و قریب
ده کروه جست و جو کرده بگلهٔ فیل رسیدند و پرتو اشارت عالی بران
افتاد که ملازمان بساط حضور از هر جانب درآمده این کوه منظران را گرد

کردند

کردند بدستوری که دستور العمل صیدگاه اقبال بود ده فیل والا شکوه را
در میان گرفتند و گردنهای آن وحشی طبیعتان را بطناب مدارا بستند
و با فیلان اهلی هم تک ساخته بکنار چناره مراجعت نمودند و از آنجا
بجانب کوکب عزیمت بلند کرده باردوی معلی که بمیمنت از
موکب اقلیم ورود سعادت فرمودند و از سوانح العادل فرمودن
حضرت شاهنشاهیست بر سر خان زمان از آنجا که وجود مقدس
شاهنشاهی طلسم دوام آگاهیست از مبداء فطرت لسان تقدیر
و بیان مشیت آمده و هر چه از حقایق کونی و الهیست پیش از آنکه جلوه
ظهور یابد انوار اشارت و ظلال عبارت بران پرتو می اندازد
چنانچه دران وقت که مغنیان زبان تضرع گشوده شفاعت جرایم
علیقلی خان میکرد بر زبان تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو جرایم نمودیم
اما عجب که او بر آداب عبودیت ثابت قدم ماند و همچنان در اندک
فرصتی بظهور آمد چه دران هنگام که بموجب استدعای خان خانان
تعلیقعلی خان و بهادر خان جاگیر مکرمت میشد قبول التماس او
مشروط باین بود که تا موکب اقدس درین حدود باشد خان زمان
از آب عبور نکند و چون رایات اقبال بمرکز اورنگ خلافت رسد
وکلا بدرگاه معلی آمده مناشیر دولت از دفاتر عالیه بگذرانند و جاگیرهای
خود متصرف گردند درین وقت که رایات عالی بجانب بنارس و جاده
ظلال ارتفاع بسمت معاودت انداخت علیقلی خان بهمان وزان
آب گذشته بمحمدآباد رسید و کس نزد ابغار شیورد جونپور روانه کرد
موکب معلی از شکار مراجعت نموده بساحل بنارس نزول اجلال فرموده
بود بعرض مقدس رسید که آن بی سعادت بر خلاف شرط رفته عدول
از جادهٔ حکم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است قهرمان قهر جهانگشای
شاهنشاهی بجوش در آمده و رقم بیدولتی این سیه بختان که اغماض نظر
از آن شده بود بر پیشگاه باطن اقدس که آئینهٔ گیتی نمای دولتست جلوه‌گر شده

خلاص کرده است و اشرفی را مقید ساخته قصد آن دارد که باردوی معلی فرستد
بری نماید بنا بران موکب از ساحل آب سردار بجانب معسکر اقبال عطف عنان
فرموده و تفصیل این مجمل آنکه چون ملطفهٔ الغار موکب عالی بتعاقب علیقلی خان
باسکندر خان و بهادر خان رسید و قضیهٔ گرفتاری والدهٔ علیقلی در جانپور بدست
اشرف خان معلوم کردند و دانسته شد که اشرف خان لشکری چندان ندارد
و گرد قلعهٔ جونپور بغایت آسانست از جای خود گرم روی کرده بجونپور
رسیدند و چون اشرف خان در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام ننموده بود و
دروازه را سوخته و درون شد و طایفهٔ نردبانها بر دیوار قلعه نهاده برآمدند
اشرف خان وقتی خبردار شد که مخالفان بقلعه درآمده بودند بهادر خان
اشرف خان را گرفته مقید ساخت و والدهٔ خود را خلاص کرده همراه برد و با وجود آنکه
جونپور عمری در جاگیر او و برادرش بود و چندین رابطه با اهل شهر و حقوق
خدمات ایشان همه را پایمال افساد کرده دست انداز نهب نمود بسیاری
از تاجران تاراج کرده به بنارس شتافت و از آنجا هم قدری دست بغارت برد
و از آنجا بدین بنارس که بزمانیه مشهور بود رفت و دران حالت خبر رسید که
رایات عالی از تعاقب علیقلی معاودت نمود سکندر و بهادر راه گذر بزمین
که مقر معهود ایشان بود پیش گرفته از آب گنگ عبور کردند و چون علیقلی از
صدمات عساکر اقبال بدر رفت و شورش سکندر و برادر او چنانچه گذارش
یافت بمسامع اقبال رسید موکب مقدس از کنار آب سردار عنان معاودت
منعطف گردانیده متوجه اردوی معلی شد که مبادا غبار آشوب این مفسدان
بر حاشیهٔ بساط جمعیت آن رسد و شور بختان باستماع توجه رایات اقبال فرار
نموده بودند اهل اردوی مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید و از آنجا پرتو توجه
بجانب جونپور تافت در روزی که قصبهٔ نظام آباد مستقر موکب جلال بود
محفل وزن اشرف ترتیب یافت و جشن دلکش فراهم آمد و نقود
گرامی بر دامن امید ریخته شد و جهانیان از فیض عام شاهنشاهی احتظاظ
یافته بدعای مزید عمر و خلود دولت سیراب زبان شدند و بعد از تقدیم مراسم

جشن

جشن معلا از آن منزل نهضت فرمودند و عرصهٔ جونپور از نزول موکب
والا پایه بلند یافت چون این شهر فیض بهزار مقدم شاهنشاهی زیب
و زینت گرفت دستایل عظیم از ملازمان عتبهٔ اقبال در استیصال ارباب
بغی بظهور آمد رای عالم آرای در این شهر طرح اقامت انداخت تا بیخ
و بنیاد طبقهٔ باغیه بر آید و آسودگی در عالم شیوع یابد و بموجب حکم
مقدس اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع اساس و عمارات
عالی بنیان انداختند و بر زبان اقدس گذشت که تا غبار هستی این ظلمتیان
از دامن اینجد و دیر نخیزد پای تخت اقبال همین شهر خواهد بود جمعی
از امرا که مرخص شده در محال جاگیر خود بمزارعت گذرانیده اند خبر
رسانند که بیلیار معهود داخل موکب معلی کردند و بتازگی افواج تازه
زور بتعاقب مدبران تعیین فرمودند و حکم معلی شد که تا علیقلی را دستگیر
نکنند از پای ننشینند چون حقیقت احوال علیقلی رسید میرزا میرک
رضوی را که از همنشینان خاص او بود بآستان معلی فرستاده آگهان
عجز و درماندگی خود نموده و برای هر کدام از تقصیرات معذرتی گفته بهزار زبان
تکرار و چاپلوسی مستعجان خان خانان را بران داشت که باز در مقام استشفاع
شد خان خانان که مزاج دان بساط اقدس بود جرأت برین امر عظیم
نمیتوانست کرد بنابرین جمعی از ارباب عزت را که حضرت شاهنشاهی
از وفور خدا پرستی احترام آن طبقه میفرمودند مثل میر مرتضی شریفی
و ملا عبد الله سلطانپوری و شیخ عبد النبی صدر بخود متفق ساخته
پیش آورد و این جماعت بنا بر وثوق بر عاطفت شاهنشاهی در
پایهٔ سریر معلی زبان شفاعت کشاده بعرض مقدس رسانیدند و در
بخشش و بخشایش داستانها خواندند و آن معدن مروت هر چند
میدانست که باطن ایشان صاف نشده است و این مقدمات مقصود
اصلی این ارباب بغی وقت گذرانیدنست خاطر این متوسطان را رعایت
نموده مجدداً تقصیرات ایشان بخشش یافت بشرطی که از قبایح اعمال ولیم

افعال خود توبهٔ نصوح نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند و
همواره بر شاهراه دولتخواهی و جانسپاری ثابت قدم باشند و چون آثار
آن ظاهر گردد محال جاگیرهای ایشان بدستور سابق مکرمت شود خان
خانان و سایر اکابر آداب شکر تقدیم رسانیدند و حکم معلی شد که میر مرتضی
و مولانا عبدالله و معین خان فرنخودی نزد علیقلی خان رفته ذمات او را توبه
استحکام دهند و نوید بخشش و بخشایش اطمینان بخشند و خود بالهام دولت
و اقبال فسخ عزیمت اقامت جونپور فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت
مصمم گردانیدند و روز دین پنج و چارم اسفندارمذ ماه الٰهی موافق دوشنبه یازدهم
شعبان نهضت رایات والا از جانپور بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد و اردوی
معلا یکهفته از جونپور سیده مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال
ساخت کارگذاران بارگاه سلطنت بحکم مقدس دیگر روز آنچنان دریای عظیم
پل بستند تا اردوی معلا بآیین لایق عبور نمود و درین ایام که رایات اقبال مراجعت
فرموده متوجه دار الخلافه بود جنید کرانی برادرزاده سلیمان پسر عماد بشرف
عتبه بوسی استسعاد یافت و مشمول عواطف خسروانی **آغاز سال یازدهم الٰهی**
از مبدا جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن از دور اول
هزار شکر که بهار دولت تازه شد و کوکبهٔ نوروز بلند آوازه گشت مزاج عالم نباتی روی
باعتدال آورد و طبیعت عنصری قوت نو گرفت خاک چمن شد زابر شکسته تازه
آتش گل تیز کرد باد بهاری ترمهٔ کافوربست شاخ شکوفه سنبل مشکین بسوخت عود قماری
از پی دوشیزگان حجله گلشن آب صفت خاک کرد آینه داری دور نظر بازیست حسن بر ستی
وقت گل افشانیست و بادهٔ گساری غنچه و نرگس سیده اند فراهم گوش گل را بدست دیده سپاری
نسیم بهار چون سروش غیب نوید جدید از نصرت و اقبال داد و درهای فیض یزدانی
بر زمان و زمانیان باز شد و بر ذرهٔ فتح آسمانی اولیای دولت ممتاز شدند بعد
از ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه بیستم شعبان نهصد و هفتاد و سیم
قمری تحویل نیر اعظم و منور عالم ببرج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز سال
بهمن یعنی سال یازدهم از مبدا جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع

پیوست

پیوست و تا دو سه روز عرصهٔ شهر کره جولانگاه موکب اقبال بود در ان فضای جانفزا
مراسم جشن نوروزی و آداب عشرت بهار زنگ زدای طبایع شد آنجا خان
خانان منعم خان و مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال را بجهة
اتمام مهم خان زمان و آمدن جمعی که پیش خان زمان رفته بودند گذاشته
بکالپی نهضت موکب اقبال را بجهت اتمام مهم خان زمان و آمدن جمعی
که پیش خان زمان رفته بودند گذاشته بکالپی نهضت موکب اقبال
اتفاق افتاد و از انجا برهنمونی عنایت الٰهی روی عظمت و اقبال بمستقر
جاه و جلال آوردند و بخرمی و خوشحالی روز فروردین نوزدهم فروردین ماه
الٰهی موافق جمعه هشتم رمضان ظلال چتر والا بر دار الخلافه آگره نزول
اجلال گسترده پایهٔ آن زمین سعادت رهین را از آسمان گذرانیدند
و چندگاه در ان مرکز عدل کامیاب عشرت گشته بمعموره نگرچین که در آن
ایام متوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود روی توجه آوردند و آن منازل
عشرت پناه از پرتو نظر سعادت پیرای جلال سپهر بخشیده زنگ زدای
روزگار گشت و بالجمله چون حضرت شاهنشاهی خاطر بر کشیدهای خود منظور
داشته بدار الخلافه توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان در کره با آمدن
فرستادها توقف کردند آن مردم چون نزدیک بعلیقلی خان رسیدند مراسم
استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تزویر پیش آمد و روشی که مخلصان
درست اسرزد پیش گرفته تسلی اینها نموده بعهد و قسم که دست آویز
ارباب نفاق و نمودار دو رویان سیاه درونست بر مکیدهٔ دوام عبودیت
آورده مراجعت نمودند منعم خان و مظفر خان از مهمات آنجا پرداخته
کوچ بکوچ متوجه استلام عتبهٔ علیه شدند و چون بقصبهٔ اتاوه آمدند مظفر
خان بتوهمی که از جانب منعم خان در ره راه یافته بود دالغار نموده پیشتر
بآستانبوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت گشته شرح دورویی این
بزرگان زمانه را بیان واضح خاطر نشان ساخته بعد ازین منعم خان و سایر
امرا بدرگاه معلی پیوستند شکر چاپلوس از بخشش کرم معزول گردانیدند و خواجه جهان

وخواجه جهان معاتب شد و مهر مقدس کلان ازو گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند و تنبیه
ایشان که مکافات اعمالشان بود سرمایهٔ مزید هشیاری منعم خان شد و پایهٔ
اعتبار مظفرخان بلند گشت و بوسیلهٔ مقربان درگاه گناه خواجه جهان بخشیده آمد
و حضرت شاهنشاهی خود بذات اقدس متوجه انتظام مهمات و انساق معاملات شد
و بمیامن توجه عالی و افاضهٔ انوار عدالت عالم طراوتی دیگر پیدا کرد و از سوانح آنکه
حضرت شاهنشاهی عاطفت جهان آرا نسبت ملازمان عتبهٔ اقبال ظاهر
ساخته توجه در جمیع برکات انداخته و بحکم والا مظفرخان جمع رقمی ملکی را
که در زمان بیرامخان بواسطهٔ کثرت مردم و قلت ولایت بنام افزوده برای
مزید اعتبار میدادند انچه درد فاتر علیا مثبت مانده بود و دست افزار
تغلب متغلبان رز بنده شده برطرف ساخته و قانون گویان و دانایان
جمیع ممالک محروسه بزعم خود حال حاصل ولایات را ملاحظهٔ شان کرده جمع دیگر
قرار دادند اگرچه در نفس امر حال حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش که او را
حال حاصل نام نهند دور بیست و چون رشتهٔ داغ که در آخرین دفتر این
دیباچهٔ اقبال بشرح سمت تحریر یافته بظهور نیامده در نیولا بجمیع امرا و ملازمان
عتبهٔ اقبال تعیین نوکر مقرر کرده اند بنحوی که هر کدام چندکس را نگاه داشته مستعد
خدمت باشد و عوام سپاهی که بامرا مقرر شد سه قسم بود قسم اول را چهل و هشت
هزار دام سالی تعیین فرمودند و قسم دویم را سی و دو هزار دام قرار یافت
و قسم سیم را بیست و چهار هزار دام مقرر گشت و از سوانح آنست که عبدالله
خان اوزبک که ادبار یافته بگجرات رفته بود چنگیزخان بمقتضای قرارداد
که مصحوب حکیم عین الملک معروض داشته بود عمل نموده او را از پیش خود راند
و او از بی دولتی متنبه نشده سرگردان بادیهٔ ضلالت شد و باز بحدود مالوه
آمده سر بشورش برداشت شهاب الدین احمدخان که پیشتر از این بسرانجام
مهام ولایت مالوه نامزد شده بود لشکر شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت
و نزدیک بود که آن شوربخت را دستگیر سازد بهزار کلفت خود را بعلیقلی
خان و سکندرخان رسانید و از آنجا بدستیاری ادبار بکوهستی فرو رفت

دارا

و از سوانح فرار نمودن جلال خان قورچیست و شرح این سرگذشت آنکه چون ذات
مقدس شاهنشاهی عفیف و پاک نهاد آمده است جمیع طوایف عالم خصوصا
مقربان بساط عزت را میخواهد که ازین دولت نصیبی داشته باشند چون مسامع
اقدس گران آمد او را از و جدا ساختند و آن سبک سر از جادهٔ حزم رفته شبی
آن جوان را همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا یوسف خان و جمع کثیر
بتعاقب او نامزد شدند و آن گرفتار هوا و هوس را با جوان مقید کرده بدرگاه
معلی آوردند و تادیب لایق بحال او فرمودند مدتی در خلوتخانه افتاده لگدکوب درد
و بزرگ بود و باز بمقتضای عواطف خسروانی مذنبی او را که در آن وادی بی دل بود
یاد کرده بنوازش سرفراز ساختند و از سوانح تعیین نمودن قاسمخان بگجرات
ملک که همه پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که آصفخان در هنگام خدمت
و وقت کار کفران نعمت ورزیده سالک مسالک حقیقی شد و درین ایام که
موکب عالی از جونپور مراجعت نموده بسر درگاه خلافت رسید ضمیر ممالک
آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسمخان که از کبرای امرا و قدیمان صاحب
اعتبار این دودمان عالی بود حکومت ولایت گده فرستادند که انتظام آن ولایت
نموده آصفخان را که مرتکب چنان قباحتی گشته بود بدست آورد و مهدی قاسمخان
آیین شایسته کمر عظمت بسته قدم بر همت در راه نهاد و پیشتر از آنکه عساکر اقبال
رسد آصفخان خبردار شده بچندین تحیر و تاسف دل از آن ولایت برکنده آوارهٔ
صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه به بیشه برد و مهدی قاسمخان آن
ولایت در آمد و باستقلال تصرف نموده بدنبال آصفخان شتافت و علیقلی خان
که همیشه در تدبیر موافق ساختن آصفخان بخود بود این فرصت را غنیمت دانسته
خطوط نوشته و شروع در نقض عهد نمود و آن ساده لوح بیخرد از راه رفته و به
اتفاق برادر خود وزیرخان بجونپور شتافته علیقلی خان را دریافت و مهدی
قاسمخان ناظم اشتات ولایت گده شده و از سوانح آنکه اگرچه حضرت شاهنشاهی
در پردهٔ بی توجهی سیر میفرمایند و هر زمان برای خود پردهٔ لطیف سرانجام میداد

درینولا که معموره بکرچین تخت نشین دولت و اقبال شد بمحبت معالی ملکی که دا
دانند و هم برای نشاط صوری که عامه فهم رای جهان آرای بچوگان بازی
که در معنی مشق جهانگیری و اقلیم ستانیست اشتغال فرمودند و در هنگام انبساط
خاطر گوی عشرت از عرصه روزگار می ربودند بظاهر بزم نشاط و هنگامه
بازی آراستن بودن و بباطن مشغول حق بودن و کار جهان ساختن و درین
بکار شگرف اختراعات بدیعه فرموده نشاط آرای بودند از انجمله گوی
آتشین بود که بوسیله لمعان انوار آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان
بازی دست میداد و بچوگان بهالی گوی از کواکب میربودند بظاهر اسباب بازی
بکمال میرسید و بمعنی اسباب نشاط و بارات میشد و مردم را توانائی فطره
و تردد که ناگزیر نشاء سپاهیگریست بهم میرسید و از سوانح درگذشتن یوسف
محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش از ین جهان گذران از فرط باده
پیمائی بهجدهم ذی قعده پنج روز مزاج او از پایه اعتدال انحراف نموده بکلبه
فنا شتافت و از غرایب آنکه روز دیگر که نعش او را از بکرچین بدار الخلافه
آگره آوردند پدر او که مرده بود حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و موجب
مروت و مردمی متاسف شده بنفس نفیس داقم مهربانیها چاره گر ناشکیبائی
ماتمیان دل پای داده شدند و لوازم رأفت و عاطفت بظهور آوردند و از
سوانح رفتن مهدی قاسمخان بسفر حجازست و شرح این واقعه آنکه
پیشتر سمت تحریر یافت که او بحراست و حکومت گدهه تعیین شده بود
که آصفخان را از آن حدود برآورده بر آن دیار متصرف شود چون آن
ملک بی منتسی بدست او افتاد و از درازی ملک و خرابی آن تولّت ساهان آن
کرده وحشت بر مزاج او غالب آمد تا آنکه در اواسط این سال بی رضای شاهی
بر خاسته از سرحد دکن عازم سفر حجاز شد هرگاه بی مناسبت معنوی قرب
بزرگان دین که صاحبان نفوس قدسیه اند سودمند نباید نزدیکی اماکن شریفه که
بوسیله آن بزرگان معنی صورت عزت و اعتبار یافته اند چه گشاید سیماکه

باین

باین بی مناسبتی نارضامندی چنین صاحب اقبال ضمیمه حال او باشد چون این معنی
بموقف عرض مقدس رسید بر بیخردی او بخشوده فکر آن ملک فرمودند شاه
قلی خان نارنجی و کار کر علیقلی خان را با جمعی از بهادران اخلاص گزین بآن حدود
تعیین نمودند و فرستادند تا رشته پراکندگیهای آن ملک را انتظام داده مورد
مراحم خسروانی گشتند **نهضت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنه
میرزا حکیم و دیگر وقایع اقبال** درینولا که بکرچین نشاط گاه موکب شاهنشاهی
بود بسامع اقبال رسید که حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان حقوق نعمت را
بعقوق مبدل ساخته متوجه لاهور است و شرح آمدن او برین نمط است
که میرزا سلیمان از آن بار که از نهیب صدمه افواج شاهنشاهی فرار
اختیار کرده ببدخشان مراجعت نموده همیشه اندیشه آمدن کابل داشت
درینولا که چون یقین میرزا سلیمان شد که از امرای حضرت شاهنشاهی
هیچکس در کابل نیست قابو دانسته با حرم بیگم بار چهارم لشکرها فراهم آورده
روی امید بهمان آرزو بجانب کابل نهاد و چون خبر آمدن او بمیرزا حکیم رسید
قلعه کابل را بمعصوم که از معتمدان میرزا بمردی و فرزانگی بود سپرده خود
باتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل کل بود از کابل برآمده بنگرده
و غوربند رفت و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد و بعد از چند
روز کمند قدرت خود را از کنگر تسخیر قلعه کوتاه دیده بر حال میرزا اطلاع
یافت و در غوربند و آن نواحیست خواست که بوسیله تلبیس حرم بیگم کاری تواند
ساخت باین رای ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالی کابل گذاشته
خود بجانب غوربند متوجه شد و مردم سخن سنج را پیش میرزا حکیم برسالت
تعیین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از فرزند صلبی عزیزتر بوده اید خصوصا
که نسبت وصلت ضمیمه آن شده باشد همگی خاطر متوجه آنست که کمال یگانگی
و یکجهتی ظهور یابد و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد و درین مرتبه غرض
از آمدن ما آنست که ملاقات شما روزی نماید و چنان ارتباط استحکام یابد و عهد
و میثاق که از احتمال و انحلال مصون باشد در میان آید میرزا حکیم از نیرنگ بیگم

قرب خورده مقرر ساخت که در قریه قراباغ که در دوازده کروهی کابلست او را در
یافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات مصمم کرد اینده معتمدان
خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهد بشایسته محکم کرده قرب در میان آرند چون
فرستادها تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام
قرب باشد و زبان و دل یکی دارد و عمل بقول موافق کرداند و مردم میرزا
که از بیگم سوگندان شنیدند از کوته اندیشی مقرر ساختند که میرزا را بقراباغ تحریص
نموده به بیگم ملاقات دهند و عقد فرزندی و عهد یگانگی را بکمال وثوق بر بندند
بیگم ثبات قدم کار را دانسته قاصد از پیش میرزا سلیمان فرستاد که من ایشان
میرزا حکیم قرار آوردن بقراباغ داده ام صلاح آنست که شما اردو و بعضی سپاه
را در کنار قلعه گذاشته با معدودی از سپاه یلغار خود را در حوالی قراباغ رسانید
در یکگاه وقت باشید که چون میرزا برسد شما از اینجا برآمده دستگیر کنید میرزا
سلیمان از استماع این خبر محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود با جمعی بر سر اردو
بمحاصره کابل گذاشته شباشب خود را رسانید و قرب قراباغ در پس پشته کمین
کرده ایستاد فرستادهای میرزا حکیم از پیش بیگم که سوگندان غلاظ شنیده بازگشته
نظر بر ظاهر انداخته و از غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد و صفای مجلس او را
شرح خاطر نشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا بر فتن پیش بیگم یکدل شدند
مگر باقی قاقشال که از رفتن مانع بود و این سوگندها را بمکر و فریب حمل کرده
صریح میگفت که بیگم میخواهد که شما را باین بهانه بچنگ میرزا سلیمان درآرد
و سوگندان دروغ که دام فریب در کمند دشمن اندازد و آنچه غدر اندیش
اندیشیده بود باقی قاقشال پوست کنده میگفت و با وجود این حال میرزا
حکیم غافل شده با چندی از ملازمان معتمد خود روانه قراباغ شد در اثنای راه
یکی از کابلیان که باتفاق بدخشیان در یلغار میرزا سلیمان آمده بود از ایشان
جدا شده خود را بکسان میرزا حکیم رسانید و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا
سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت مترصد ایستاده است
و من امشب بهمراهی ایشان آمده ام میرزا از شنیدن این سخن روی توجه کرده

راه

راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت و چون میرزا سلیمان خبر یافت که میرزا حکیم
برین خیال مطلع شده خود را برکناره کشید تعاقب نموده بعضی از مردم
میرزا رسیده چندی را دستگیر کرد و آنچه در دنبال ایشان بود که باقی
قاقشال با برادران عقب سر میرزا داشته بتعجیل میراند و کار بجایی رسید
که بعضی بدخشیان بمیرزا نزدیک میشدند ملاحظه آن بود که دست یابند
باقی قاقشال و برادران بپامردی مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه
میداشتند که میرزا پیش میرفت و باین طریق میرزا را از خطرگاه بدر
بدر بردند و میرزا سلیمان تا سر سنجد دره تعاقب کرد چون دانست که میرزا
پیش میرفت و باین طریق میرزا را از خطرگاه بدر بردند و میرزا
سلیمان تا سر سنجد دره تعاقب کرد چون دانست که میرزا حکیم بدر رفت
بناچار توقف نمود و اسباب میرزا و مردم او بدست بدخشیان افتاد
و میرزا حکیم چون شب درآمد در یکی از درهای غوربند گذاشته بود پیش او
آوردند و از اینجا کوچ کرده نزدیک تمبل هندوکوه قرار گرفت روز
دیگر از کتل گذشته بمرغ داسرف که بتصرف اوزبکان بود رسید
و از اینجا یکدو منزل دیگر پیشتر رفت خواجه حسن و مردمی که با وی بودند
اراده کردند که میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ برند و از او کمک
طلبند لیکن باقی قاقشال که رایش درست بود راضی نشد و گفت همین
میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ بر میبرم خواجه حسن با جماعت بلخ
رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی که با ایشان اتفاق داشتند
از اینجا بازگشته میرزا را گرفته بغوربند آمد و از اینجا براه الوجراد
بجلال آباد عبور افتاد و از اینجا بپرشاور و از اینجا بکنار آب نیلاب آمده از
آب گذشته عرضه داشت تضرع طراز متضمن شرح تفرقه که روی نموده بود
مصحوب معتمدان روانه آستان اقبال ساخت و در معموره نگرچین که منزل
اجلال عزت فرای عالم قدس بود المجهان میرزا حکیم سعادت بساط بوسی در
یافتند و عرضه داشت میرزا بذروه عرض اقدس رسید و از آنجا که دولت بیدار پاسبان
:

این دودمان والا است خبر منشور کابل عرضه عرصهٔ اجلال شده بود و دران هنگام فریدون خان در ملازمت اقدس کامیاب سعادت بود آنحضرت اورا از روی عواطف ذاتی رخصت کابل داده بودند که چون میرزا خورد سال است بپرداخت او و رتق و فتق مهمات باشد و میرزا را بر شاه راه خلوص ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم فتنه اندوز بمجلس میرزا راه سخن پیدا نکنند و پیش از وصول بمیرزا سلیمان بکابل اتفاق افتاد و آن وقایع پیش آمده و در نوبت که ایلچیان میرزا حکیم آمدند آنحضرت بمقتضای عواطف فطری و شفقت رحمی خوشخبر خان را که از پیاولان بارگاه قرب بود با نوادر و اقمشه و اجناس دانی و خلعت و اسب خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خوشخبر خان چون قریب باردوی میرزا رسید میرزا بسعادت استقبال منشور عالی که دیباچهٔ اقبال جاودانی بود دولت پذیر شده اداب تسلیم و ارکان تعظیم بجای آورد بعد از چند روز که فریدون کیچی از خوشخبر خان بموجب رخصت عالی آمده بود رسید آن کوتاه فکر بمقدمات دور از کار کرد و انتهاز هیچ خردمندی راه نیابد میرزا را که راه نداده تا بجا آمده بود ممالک پنجاب در چشم اعتبار بلباس عنبر واقع جلوه داد و سبیل کرمش تا بسانی خاطرش قسمت کرده باینقدر اکتفا نموده میرزای خورد سال را که بر فتن خوشخبر خان اغوا نمود و میرزا اگرچه از حرمان دولت دانش خیال فاسد فریدون را دانست که راهی بجای دارد اما رضا که رفتن خوشخبر خان نداده شبی طلب داشته وداع کرد و دران هنگام یکی از نویسندگان بیدولت سلطان علی نام که از مستقر خلافت مردود شده بکابل رفته بود و آن نامراد را لشکر خان خطاب داده بودند و حسن خان از برادران شهاب الدین احمد خان که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر میبرد آن دو بی سعادت سخنان شورافزای فتنه انگیز که در فریدون و داد و دهش فریدون شرکت می‌جستند تا آنکه میرزا حکیم که نه عقل دوربین داشت

دل حقیقت گزین از سخنان این گزاف گویان از خلاب گذشته پای جرات در روی عصیان بسمت لاهور آورده مردم میرزا در بهره و آن نواحی دست انداز کردند و چون خبر بامرای پنجاب سید میر محمد خان و قطب الدین خان و شریف خان در لاهور اتفاق نموده در مرمت حصار کم همت جسته شهر را استحکام دادند و صورت حال را بعتبهٔ مقدس عرضه داشتند و نایرهٔ غضب حضرت شاهنشاهی از استماع این سانحه زبانه زدن گرفت و با جتماع بعضی از عساکر اقبال پرتو اشارت تافت و میرزا حکیم باندیشهٔ ناصواب که شاید بقرب وصول امرای پنجاب را تواند بجانب خود کشید از بهره روی بلاهور آورد و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد و در روز دیگر بکنار قلعه رسیده صفوف ترتیب داد امرای پنجاب اقبال ابد پیوند شاهنشاهی را حصار خود ساخته داد جلالت و جلادت داده از فرط پردلی بضرب توپ و تفنگ هیچ مشغنی را پیرامون قلعه گشتن نداد ندو بهر روز بهمین نمط آیین قلعه داری و استحکام داده کمال شجاعت و حقیقت بجای آوردند و حضرت شاهنشاهی منعم خان خانانرا بحکومت دار الخلافه آگره که مرکز دایرهٔ سلطنت بود تعیین فرموده مظفر خانرا با انتظام مصالح دیوانی گذاشتند و در روز شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق شنبه سیم جمادی الاول نهصد و هشتاد و چهارم پای سعادت در رکاب نصرت اعتصام آورده سمند اقبال را جولان دادند و تمامی آن راه بنشاط شکار سرود احت اف طبهار می‌نمودند بعد از دو روز دار الملک دهلی نظلال رایات اقبال نور پذیرفت و بطریق معتاد و آیین معهود زیارت مراقد متبرکه فردوس مکان ملک معنی فرموده و مجاوران و معتکفان آن حواشی را بادرارات گرامی و مکارم ارجمند خوشوقت ساخته روی توجه بروضهٔ فایض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و دران حریم مقدس مراعات اداب نموده عزیمت پیش و جههٔ همت علیا ساختند میرزا حکیم که باغوای کوته اندیشان خیال خام در سر می‌پخت و فکر بیهوده داشت بمجرد صیت طنطنهٔ نهضت موکب معلی سراسیمه

روی بفرار آورد و تا ساحل نیلاب باز پس ندید و آرزو که معسکر اقبال بکنار آب
ستلج ورود اقبال فرمود منهیان دولت خبر کرتر میرزا آوردند و موکب
عالی از دریا گذشته روی سعادت بلاهور آورد و امرای پنجاب تبارک
ادب شتافته دولت زمین بوس دریافتند و ساعت سعادت اشاعت
مشعشع بهمن ماه الهی موافق اواسط رجب نزول اجلال دران شهر فیض ورود
اتفاق افتاد و منازل مهدی قاسمخان بظلال رایات شاهنشاهی مطارح
انوار عزت و مطالع کواکب افضال شد و فروغ امن و امان از کران تا کران
رسید و دولتخواهان که در ایام محاصره و مقاومت با جنود اصحاب طغیان
آداب جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند به پیشگاه تحسین در آمده
بپایه ترقی تصاعد نمودند اگرچه اولیای دولت برین بودند که تعاقب کابلیان
نموده سزای لایق در کنارشان نهاده آید اما ازانجا که ذات مقدس شاهنشاهی
معدن عاطفت و رافت بر کوتهی خرد حکیم میرزا بخشوده تعاقب در توقف
افتاد و قطب الدین خان و کلان خان و جمعی دیگر از امرا را نامزد فرمودند
که تا اقصای ممالک محروسه رفته در آسایش و آسودگی عموم رعایا که از
آشوب کابلیان آسیب یافته بودند بیفزایند که درین صورت اخراج میرزا
بر وجه احسن میشود این دولت اساسان حکم عالی را کاربند شده متوجه
خدمت شدند و آنحضرت در لاهور باشتغام مهمات عالمیان پرداخته
نشاط آرای بودند دعا گو اقبال بکنار پسند رسیده مراعات احوال
رعیت نموده آنجا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی
یافته متوجه شده است و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه دران هنگام که
بقصد میرزا حکیم ایلغار کرد محمد قلی شغالی را با جمع کثیر بمحاصره قلعه کابل
گذاشت معصوم خان چندی از فارسان مضمار شجاعت را از قلعه
بیرون فرستاد که کارنامه تهور بنمایند این دلیران عرصه نبرد با محمد
قلی دستبردی نمایان نموده او را بزیمت دادند و اشیای بدخشان
بغنیمت بردند و تفرقه عظیم در اهل محاصره افتاد محمد قلی دختران میرزا سلیمان

که درین

که درین یورش همراه بودند بچار دیوار باغی که دران نواحی بود آورده خود را
مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را کرد کرده خبر بمعصوم فرستادند که اگر
کرم می شتابی و مدد میرسانی اینها را در شکنجه کرده ایم و دستگیر کردن
آسانست او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سلیمان اند این
سلوک از آیین ادب بعیداست و کسان خود را طلب داشت میرزا سلیمان
از بخدره عذری که بمیرزا محمد حکیم اندیشیده بود محروم و مایوس باز بجوانب
کابل آمده در مقام محاصره شد هر فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد
و با بدخشان از روی غلبه جنگ میکرد درمیان نبرد سپاه بدخشان دو باکونه
در مردم و اسب نیز افتاد و ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده بوسیله قاضی
خان بدخشی محضر چیزی که دست آویز مراجعت و در دوکش معاودت باشد گرفته
اول حرم محترم خود را ببدخشان روانه ساخت و از عقب او خود هم شتافت
و مقارن آن حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد و کوته
اندیشان آنجا سر در گریبان فرو برده سرها بخیالات فاسد نشسته و موکب
معلی کوکبه ابهت و جلال در لاهور برافراشته سایه عدل و رافت بر اطراف ممالک
انداخت و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای الفس و آفاق شد و جشن ولادت
وزن مقدس نیز درهمان ایام مسعود ترتیب یافت و بزر و سیم و دیگر نفایس
بدستور معهود وزن عالی شد و خیرات و مبرات بخرد و بزرگ رسید و فرمانروایان اطراف
و اکناف خصوصا حکمرانان و زمینداران سمت شمالی فرق ضراعت و جبهه اطاعت
بر خاک آستان نهاده بقدر حالت خود نثارهای گرامی می افشاندند و گروهی که در آن
وقت سعادت آستانبوس ادراک ننموده بودند فرزندان و خویشان با ایلچیان
کاردان فرستاده عرض اطاعت مینمودند و درمیین ایام محمد باقی ولد میرزا طبی
ترخان والی تته عرضداشتی متضمن بر وفور بندگی و فرمانبرداری با پیشکش شایسته
مصحوب معتمدان ارسال داشت و خلاصه مضمون آنکه پدر من از حلقه بگوشان درگاه
معلی بوده و بر بساط اخلاص و اطاعت جان سپرد اکنون بنده بر آستان عبودیت تارک
ادب نهاده از ثبات قدمان ذروه انقیادم در نولا سلطان محمود بکری بخلاف توره

وحکم معلی باستظهار میرزایان قندهار سپاه بجانب بنده کشید و بواسطه وثوق
اعتصام بفتراک دولت ابد قرین دستی برین حدود نتوانست یافت و پراکنده گردید
امیدوارم که بیامن عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان هواخواه ممتاز باشم چنانچه
غبار تفرقه بیگانه بر ساحت جمعیت من ننشیند عرضه داشت او بوساطت مقربان
بساط اقدس بمسامع اجلال رسید و موافق اراده والتماس او فرمان جهان مطاع
بنام سلطان محمود خان از مکمن سطوت و اجلال صادر شد که قدم از حد خود بیرون
ننهد و از حدود متعلقه باقی خان عنان خیال کشیده دارد و ایلچیان کامیاب
عنایت شاهنشاهی شده قرین رخصت گشتند و از سوانح آنکه چون همای چتر سپهر
ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی سایه گستر بود عرضه داشت منعم خان
خانان از دار الخلافه آگره بدرگاه معلی رسید بایں مضمون که پسران محمد سلطان
میرزا و الغ میرزا که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبه اقبال ممتاز بوده اند و در
سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان سپرده و پای طغیان بر قصبات و حواشی
دهلی دراز دستی نموده اند و بنده بقصد استیصال آن گروه تا دهلی برآمد که آن [illegible]
بدست آورد کوتاه بینان این معنی را شنیده براه مندو فرار اختیار کردند این
محمد سلطان میرزا فرزند رشید سلطان ویس میرزا ابن بایقرا ابن منصور ابن
بایقرا ابن عمر شیخ بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکانی است و والده محمد سلطان
میرزا دختر سلطان حسین میرزا چون تفرقه عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان
میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پیوست و منظور نظر عنایت
و رعایت شد و چون اکلیل جهان آرای بحضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید
آنحضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف میداشتند و او را دو پسر بود
یکی الغ میرزا و دیگری شاه میرزا هر دو در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب دولت
بودند و با وجود آن چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر کردند آنحضرت بموجب
مکارم ذاتی رقم اغماض کشیدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره مکافات
یافت و از دو پسر ماند سکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را
شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس [illegible]

حضرت

حضرت شاهنشاهی ملک آرای شد آنحضرت بر محمد سلطان میرزا با پیر عشایر
او نظر عنایت انداخته کامروای فرمودند چون محمد سلطان میرزا را پیری دریافته
بود از سپاهیگری معاف داشته پرگنه اعظم پور را از سرکار سنبل بخرج معیشت او
مکرمت فرمودند که در همانجا آسوده بوده باشتغال دعا مشغول باشد و او را
در کبر سن چند پسر شد اول ابراهیم حسین میرزا دوم محمد حسین میرزا سیم مسعود
حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و از آنجا که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی
از بدو فطرت از دور و نزدیک کافه مهام طبقات عالمیانست هر کدام ازین
میرزایان را بقدر قابلیت جاگیرهای لایق مکرمت فرموده بودند در جمیع یورشها
قرین موکب معلی کامیاب سعادت می گشتند خصوصا در یورش جونپور ملتزم
رکاب مقدس بودند بعد از آنکه رجوع رایات والا از آن یورش جونپور بمستقر
رکاب مقدس اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجاگیرهای خود که در سرکار
سنبل بود رفتند و درین هنگام که موکب معلی بجهت اطفای نایره شور
افزایی میرزا حکیم از دار الخلافه آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود الغ
میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا لوای بغی و طغیان
افراشتند و گروهی از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت
سنبل و آن نواحی دست بتاراج دراز کردند و جاگیرداران آن حدود جمعیت
نموده بر سر ایشان رفتند چون ایشان را طاقت مقابله نبود روی گریز بجانب
خان زمان و سکندر خان نهادند و صحبت این خودسران کج رو با آن بدنهادان
شورش طلب راست نیامد چه از فساد جوهر عقل هر کدام را سری داعیه سروری
در سر میداد از آنجا بازگشته قصد میان دواب نمودند که در آن پرگنه
نیکار افتاد یار شاهی خواهرزاده حاجی محمد خان سیستانی که جاگیردار
آنجا بود بمدافعه آن تیره بختان پیش آمد قضای ایزدی چون در مقام بخت
گیری ایشان بود بهلاکت این گروه درگذشت و قت دیگر شد یار شاهی جنگ
مردانه کرده شکست یافت و اسباب فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدست این
بیدولتان براهبر افتاد و همچنان تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تا بار خان

دهلی را مضبوط کرده منعم خان از آگره بمدافعه برآمد آن بخت برگشتگان مالوه را
خالی دانسته با نصوب شتافتند در حدود قصبه پیت بمیر معز الملک که به خیاب
احرام ملازمت بسته میرفت دوچار شدند و اسباب او را غارت نمودند و منعم خان
تعاقب را صلاح وقت ندید برگشته بدار الخلافه آگره آمد و ابراهیم حسین میرزا مالوه
را متصرف شدند دران وقت مالوه بمحمد قلی خان برلاس مقرر شده بود و
او بجهت بعضی مهمات در سلک معتصمان رکاب دولت انتظام داشت داماد
او خواجه هادی که بخواجه کلان اشتهار داشت اجین را استحکام داده با
حقیقتی چند که همراه او بودند برآمده بمیرزایان ملحق شد و آنچه در باطن خواجه
بود بغارت رفت و خواجه بملاحظه بزرگ زادگی بسلامت ماند در همین
قدمخان برادر مقرب خان دکنی بود محمد حسین میرزا آنرا رفته و محاصره
نمود و مقرب خان دکنی در قلعه سنتواس بود و حسین خان خواهرزاده
مهدی قاسم خان از شاگرد مهدی قاسم خان که سفر حجاز میرفت برگشته
می آمد بسنتواس رسیده بود که غوغای میرزایان بظهور آمد او نیز در سنتواس
پناه برد و ابراهیم حسین میرزا بمحاصره او پرداخت و درین اثنا محمد حسین
میرزا سندیه را متصرف شده قدم میرزا گشت و چون سر او را کنار قلعه
سنتواس آوردند مقرب خان بی دست و پا شده آمده دید و حسین خان نیز
بدر آمد ابراهیم حسین میرزا هر چند تکلیف نوکری کرد حسین خان قبول نمود
در هنگامی که حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علیقلی خان بودند آمده
بشرف ملازمت استسعاد یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید
منشور عالی صادر شد که محمد حسین میرزا از اعظم پور بقلعه بیانه برد بمحافظت
نمایند آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود شاهنشاهی
یعنی سال اسفندارمذ از دوره اول درین هنگام که عرصه لاهور بورود
موکب معلی گلستان اقبال بود حضرت شاهنشاهی بگردآوری خاطر اشتغال
داشته صید قلوب میفرمودند فیوض بهار احاطه روی زمین کرده و نسایم
اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت حدایق و بساتین چو لاله نگارستان

برایع

برایع صنع شد و شقایق و ریاحین بجلوه های مستانه کمند بر انظار دیده وران
انداختند هر چیزی که جلوه گرد طاوس بهار برخاست ظرف باغ کلبانگ هزار بر سبزه
ترفتاده هر سو گل سرخ پا بر سر خود نهاده طوطی منقار بعد از هشت ساعت و
یازده دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم شعبان نهصد و هفتاد و چهارم
تحویل نیر اعظم و منور عالم روی نمود سال دوازدهم الهی از مبداء جلوس
شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول آغاز شد در عشرت خاطر اقبال
سرشت شاهنشاهی بشکار جرگه و سیر قمرغه که دلکش ترین انواع
شکارات است بظهور آمد حکم معلی نفاذ یافت که اطراف سواد لاهور یک
طرف متصل بکوه و جانب دیگر کنار دریای بهت وحوش و طیور برانند هر
ضلع یکی از امرای عظام سپارند و بخشیان و تواچیان و سزاولان آگهی
افزوده سزاولی میکرده باشند و چندین هزار پیاده قصبات و قریات
لاهور بخدمت راندن شکاری معین ساختند و در پنج کروهی لاهور
صحرای وسیع چون ساحت دل شهریاران بجهت آوردن شکار انتخاب
کردند در مدت یکماه که امرا و دیگر خلایق از خواص و عوام سرگرم راندن شکاری
بودند آنحضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی بمعموری ظاهر و باطن اشتغال
فرموده معدلت را البته اساس میساختند تا آنکه بر وجه دلخواه جمعیت شکارها
جرگه در انبوهی جانوران عرصه بهم رسید و صیدگاه دست اجتماع فراهم داد
اول حضرت شاهنشاهی بآیین شایسته بشکارگاه رسیده بر دور جرگه
گردیدند و بنظر شمول آن دایره انبساط را از محیط تا مرکز نظاره فرمودند
و هر کس از بزرگان دولت و سایر طبقات انبساط عزت درین خدمت
نشاط پیوند بقدم اهتمام شتافته بود نوازش آفرین یافته کلاه گوشه
مباهات بر اوج اعزاز رسانید آنگاه پای دولت در رکاب سعادت
آورده بوشن شیر صید آهو خرام را در نخچیرگاه جلوه دادند و بزخم تیر
و دم شمشیر و نوک سنان و ضرب بندوق پیاده شکار کردند در آغاز عزیمت
شکار دور جرگه پنج کروه بود روز بروز قمرغه پیش می آمد و دایره تنگ تر میشد

درین میان گاه بجولان رخش گرم روشکاری را از زین می ربودند وگاه بکمند
اندازی آهوان برق پای را بند میکردند واز انبساط طبیعت نشاط برای
انواع شکار افکنی بظهور آوردند از خاصان بساط قرب میرزا عزیز کوکلتاش
درمیان قرغه درآمده در رکاب سعادت بود وامرا در پیش پرچلهای خود سراپرده
کشیده روز بفروغ دیده وشب بمشعلهای عالمتاب پاس شکار مینمودند
واز شام تا صبح واز صبح تا شام محفل شوق وهنگامه طرب گرم بود وبعد
از آنکه حضرت شاهنشاهی پنج روز متوالی خود بدولت واقبال باقسام کامیاب
عشرت گشتند بامرای عظام ومقربان حریم قدس پرتو اشارت تافت که در
صیدگاه درآمده شکار مراد کنند ومرتبه مرتبه ملازمان عتبه والا بموجب
حکم اقدس درمیان آمدند تا آنکه کار بجایی رسید که آحاد وافراد از پیاده
وسوار درآمده کام ستان عرصه شکار گشتند واز عجایب سوانح که درایام
شکار بوقوع پیوست آن بود که حمید بکری از ابدالان بارگاه مقدس بد
مستی کرده یکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان نهاده پرکش کرده بود
وآنکس در کمین فرصت بوده در شکارگاه معروض داشت سطوت جلال
پادشاهی اقتضای سیاست فرمود واز کمال غضب شمشیر خاصه را بتیغچیان
دادند که این خودسر بی اعتدال را از بار گردن نجات دهند [illegible]
مرتبه آن الماس پاره بر او انداخت وسرموی آزرده نشد وبزبان
تقدیر بیان گذشت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای
واز این معنی سرقضا دریافته جان بخشی فرمودند اما بجهة تنبیه وعبرت بی
اعتدالان سرش تراشیده خر سوار برگرد صیدگاه گردانیدند واز سوانح
ایام شکار رسیدن مظفرخان است وآوردن وزیرخان برادر آصفخان را
در بساط مقدس ودرخواست گناهان او وبرادرش نمودند وبذروه
قبول پیوسته است تفصیل این مجمل آنست که چون آصفخان با ملالت
بخت درکمند خدیعت ودام صحبت علیقلی خان وبهادرخان افتاد
آصفخان مشهور وقت بوده فرصت میجست که از وی جدا شود ودرین اثنا

علیقلی

علیقلی آصفخان را همراه بهادرخان فرستاده وزیرخان را پیش خود نگاه
داشت وزیرخان حقیقت برادر خود نوشته موعد قرارداد آصفخان بموجب
قرارداد شبی از بهادرخان جدا شده راه کره ومانکپور پیش گرفت وزیر
خان نیز از جونپور برآمده بهمان راه شتافته بود وبهادرخان از حال آصفخان
آگاه شده تعاقب کرده بآصفخان رسید ومیان ایشان جنگ درپیوست
وآصفخان شکست یافته گرفتار شد بهادرخان او را بر فیل عماری دار
انداخته روان شد ومردم بهادرخان از پی الجه وغنیمت متفرق شده
بودند که وزیرخان بهادرخان بسراو میرسد وخبر گرفتاری آصفخان
شنیده خود را راست کردند درین هنگام که مردم بهادرخان پراکنده
شده بودند رسیده داد جلادت دادند بهادرخان تاب مقاومت
نیاورده فرار نمود واشارت کرد که آصفخان را بر فیل میآوردند از
هم بگذرانند نگاهبان یکدو شمشیر حواله او کرده سرانگشت دست او
جدا شد وسر وپینی او را زخمی رسید که ناگاه مردم وزیرخان داد
مردانگی داده وباین لقب گرامی بهمین ترتیب افتخار یافت آصفخان
از زمان گذشته ندامت کشید واین همه حوادث ونکایت از آثار
حرمان آستان معلی دانست که بار دیگر خجالت عزیمت دولتخواهی درگاه
والا از صمیم دل اختیار کرد ووزیرخان برادر خود را پیش مظفرخان وفی
که بموجب اشارت عالی از دارالخلافه آگره متوجه پنجاب میشد فرستاد
ووزیرخان بدهلی آمد ومظفرخان او را بعواطف خسروانی استمال
گردانید وهمراه خود آورده ودر محلی که حضرت شاهنشاهی بشغل صیدافکنی
منشرح ومنبسط بودند مجال عرض یافته درخواست تقصیرات آصفخان نمود
آنحضرت ذیل عفو بر زلات او وبرادرش انداخته منشور عنایت بنام
آصفخان اصدار فرمودند که کرا استظهار بسته درحدود مانکپور باتفاق
مجنون خان قاقشال در راه دولتخواهی ثابت قدم باشد وچون موکب
معلی مستقر اورنگ سلطنت مراجعت فرماید دولت زمین بوس دریابد مهم‌وار

پا مشتهای شاهنشاهی کرده و با خیل موکب معلی بعد از انصرام مهم عشرت انجام
شکار ترعه معاودت فرموده بدریای راوی که لاهور بر ساحل آن واقعست
و مهابت عمانی میکند رسید حضرت شاهنشاهی رخش هامون کرد چون
نورد را عنان توکل بدست داشته بدریا سر دادند و آن باد پیمای آتش خوی
چون نسیم که بر آب بگذرد سبک بگذشت و ملازمان موکب والا و ملتزمان
رکاب مقدس که تا کمر بر حواشی رایات اقبال بودند اسب سواره خود را
بآب زدند و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند مگر خوش خبر خان
یساول و نور محمد یساول و نور محمد ولد شیر محمد که غریق گرداب فنا
شدند و چون رایت کرامت آیت در عرصهٔ لاهور منتصب شد شرایف
اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد عدالت که وجود اقدس بآن منظور
مصروف بود از سوانح کریخش محمد ابن دیوانه است و تفصیل این اجمال
آنکه او از یکه جوانان اردوی معلی بود بسالت مشهور علم امتیاز میافراخت
و پیمانه بمستی بر داشته بی اعتدالانه معاشرت میکرد درین ایام
که عرصهٔ لاهور معسکر اقبال شد در عالم بیخودی یکی از توقداران که
بر فیل خاصه سوار بود دوچار شد و تیری از کمان نخاز بی اعتدالی بر کشی
کرده بجانب او انداخت چون این جرات معروض بساط اقدس
گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حریم قدسی
در موقف شفاعت آمده زبان تضرع برگشادند و حضرت شاهنشاهی
بموجب استدعای ارباب اخلاص جانبخشی فرموده بچوب ادب تنبیه آن
بیخرد فرمودند و از ادبار بخت خویش پیرایه سعادت رفته بمانت
فرار نموده پیش علیقلی خان که پیشوای فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح
آنست که جنید کرانی که سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی بود
از هندون که بجاگیر او مقرر بود بتوهمی باطل فرار نموده بگجرات رفت
آنانکه در نهاد بد دولت آمده اند هر آینه از بارگاه دولت و اقبال دوری
گزینند بزعم خود در افزایش خویش میکوشند و بمعنی بر کاهش خود افزوده

خود را

خود را ایجاد بی دولتی می اندازند درین هنگام که همت جهانکشا از تنظیم مهمات
پنجاب پرداخته پرتو توجه اقدس بر مراجعت می تافت عرایض دولتخواهان
خصوصا عرضداشت منعم خان خانخانان از دار الخلافه ببارگاه معلی رسید
و از مطاوی فحاوی آن بوضوح پیوست که علیقلی خان و بهادر خان و اسکندر
خان باز سر از خط بندگی پیچیده باعلاء اعلام بغی و طغیان گردن بر افراخته
و غبار انگیزی میرزا حکیم ماده ازدیاد مالیخولیا کاسد مزاجان گشته
از بیخبری و بی دولتی خطبه که هر نامی طراز انتما به بنام میرزا حکیم خواندند
این بیخبران بخت برگشته از شواهد بینا افزای اقبال شاهنشاهی چشم
پوشیده برای اغراض فاسده میرزای ساده لوح را در گرداب ضلالت
می اندازند پادشاهی عطیه ایست الهی که چندین هزار شرط گرامی تا در
فردی فراهم نیاید آن موهبت عظمی از درگاه ایزدی عطا نمیشود و همین
نسب و جمع شدن مال و فراهم آمدن اوباش درین کار شگرف کفایت
نکند و بر هوشمندان پیداست که بندی از آن صفات قدسی و نظری
والا و عطوفتی عالی و حوصلهٔ فراخ و بردباشتی فراوان و دریا شی بلند و
کرمی ذاتی و شجاعتی اصلی و عدلی وافر و نیتی درست و جدی عظیم و عقلی
شایسته و فکری عمیق و تغافلی مستحسن و عذرپذیری لایق است
و با این آثار کمال که از بسیار اندکی در باستانی نامهای حکمت پروران
بالغ نظر ضبط مذکور است مادام که موصوف این نعوت جلال دادانش
بر خواهش نا بایسته و غضب ناشایسته غالب نباشد سزاوار این منصب
ارجمند نتواند شد و با رسیدن این پایهٔ بلند مادام که بصلح کل نگراید
و طوایف انام و طبقات ملل را مادر و پدر نبوده بیک نظر تربیت و
عاطفت نگاه نکند در خور این ریاست عظمی نگردد و بحمد الله که ذات مقدس
شاهنشاهی منبع صفات کمال و معدن ملکات قدسی است شرح جلایل هر یک
عالم را دفترها کفایت نکند ذکر تعریضی چگونه ایفای آن تواند کرد
هر چه داری بده و دیده بگیر و شمایل جمال آرای صورت و معنی نظاره کن

آبدانی که پادشاهی هست و سلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح بدولتی این گروه
بعرض اقدس رسید بر ضمیر اعتدال سرشت گران آمده میرزا
میرک رضوی را که در هنگام رجوع موکب مقدس بجهت مهمات جاگیرهای
علیقلی و بهادر بدرگاه معلی آمده بود بجان باقی خان سپردند و خاطر فیض مظاهر
از اراده توجه بدار الخلافه نمود که سزای ارباب بغی و فساد فرماید بسرعت تمام
در نظم و نسق ولایت پنجاب در میان بود اهتمام فرمودند که پرگنهای آن
ممالک را بآیین شایسته بامرای عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین
خان و دیگر برادران و فرزندان سعادتمند و منتسبان آن سلسله حقیقت
گزینش و سایر سپاهیان جانسپار تقسیم نمودند مهمات کلی و جزوی آن سرحد
برای رزین میر محمد خان مفوض داشتند و روز تیر سیزدهم فروردین ماه
الهی موافق دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دار الخلافه
ارتفاع فرموده بعرصه وای دولتیان مخیم سرادقات اقبال شد که فیل
کیچکهن و فیل بنجانه که فیلان نامی بودند در یکروز سقط شدند جمعی از
ظاهر پرستان زادل گزیده شده آنحضرت بزبان مقدس گذرانیدند که ما این
سانحه فال نیک گرفتیم این دو برادر بخت برگشته درین یورش نگونبختی
خواهند شتافت سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دیدست و
چون موکب اقبال بحدود سهرند نزول اجلال فرمود از مظفر خان
هیچ حوصلگی چه گوییم هیچ دی بظهور آمد که موجب حیرت همگنان گشت شرح
این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی
و رعیت آگاه بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم بر مسند جهانبانی
عطوفت پدری و رافت اتالیقی بظهور می آرند و مردم را از امور ناشایسته
نگاه داشته در تمشیت احوال جهانیان کوشش میفرمایند درینولا بمسامع
علیه رسید که مظفر خان بساده روی قطبخان نام علاقه خاطر پیدا کرده
عنان دانش از دست داده است آنحضرت بموجب عاطفت فطری او را طلب
فرموده به نگاهبانان سپردند که مبادا مظفر خان ازین دام فریب سلیمه

عظیم

عظیم افتد آن فریفته خرد از کوته حوصلگی و معامله نافهمی لباس فقر پوشیده
راه صحرا پیش گرفت و بقدر مرحمت و تربیت پادشاهی خیانت حضرت
شاهنشاهی که میزان تمیز و قدردانی بدست قدرت کامله خود دارند این
نادانی و بی تمیزی او منظور نداشته بتفقدات خسروانی امتیاز بخشیدند
و آن خدمتگار را پیش او فرستادند و بنصایح گرامی هدایت فرمودند
تمامی این راه بنشاط شکار پرداخته مسرت پیرای عالمیان بودند
و چون عرصه قصبه تانیسر مخیم موکب اقبال شد در آن منزل منازعه و مجادله
طایفه سناسیان بوقوع انجامید و تفصیلش آنکه نزدیک بآن قصبه
کولیست کردریاچه و آن کت سابقا آنجا فضایی بود وسیع کورکهیت نام
که مرتاضان هندوستان از زمان قدیم آنرا بزرگ میدانند و طوایف این طبقه
از اقصای هند در اوقات معین می آیند و تصدقات بظهور می آرند و جمعی
عظیم انتظام می یابد درین سال پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیت فراهم آمده
بود و در میان سناسیان دو طایفه اند که یکی را کر نامند و دیگری را پوری بر سر
جای نشستن در میان این دو طبقه گفتگو شده بود بتجرد گزینی اکثر
این مردم بواسطه آنست که دنیی از ایشان پشت داده است ایشان از دل
سرد گشته اند ولهذا همیشه آرزومند بوده مغلوب شهوت و غضب و مقهور
حرص و قهر میگردند و باعث نزاع آنکه طبقه پوری در کنار آن کول مکان
معین داشته اند که درین مجمع نشسته دام گدایی می گسترند و زایران
اکناف ولایت هندوستان که بقصد غسل در آن کول می آمدند بآن گروه
تصدق گویان چیزی میدادند و درین روز گروه کر متسلط در آمده جای
پوریان گرفته بودند و این جماعت را تاب مقاومت گران نبود که جای
خود را استخلاص توانند نمود سرحلقه ایشان کیسو پوری نام در قصبه انباله
بآستان معلی آمده دادخواهی نمود که طایفه گران تغلب آمده جای ما را
گرفته اند اگر چه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده همت بجنگ ایشان می بندیم
یا خون خود را بر خاک میریزیم یا این قطعه خاک از ایشان میگیریم و گروه گران بنوعی

اقدس سایند که اینجا موروثی اینهاست چندگاه می‌نشستند دیگر ما می‌نشینیم
و تاجان متعلق است تعلق ما باین زمین خواهد بود چون موکب معلی تانیسر
نزول اجلال فرمود در معرکه آنها رشته جواهر نصایح و مواعظ برین نفوس معطله
انتظام دادند حکم لالی الذاحش بر خاک داشت جوهر بطالت و ضلالت ایشان
پیدا آمده بیشتر در غوایت و هلاکت خود کوشیدند و بشدت الحاح و تضرع استدعای
قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه اول از هر طرف یکمرد لاف زن پیش آمده
و دید و جنگ شمشیر کرده باز به تیر و کمان دست برده بر یکدیگر تیرباران کردند
بعد از ان گروه پریان با گرشان لنگ دوی پیش آمدند چون پریان کم
بودند حضرت چند نفر از مردمی که جنگ سنگ دانند و تیم چیای توران و
چرخهای هندوستان که همواره ازان طبقه چون سایر طبقات در حواشی موکب
معلی می‌باشند اشارت فرمودند که کومک پریشان باشند در حمله پریان بر گرایان
موافقت نموده آنچنان زور آوردند که گرایان تاب مصادمه نیاورده روی گردان
گردان شدند و پریان از دنبال در آمده جمع کثیر ازان خاکستر ابر باد عدم
دادند و به پیر و سر حلقه ایشان که انند نام داشت رسیده آن سوخته اخگر را
یکسان ساختند و دیگران پراکنده شدند و خاطر اقدس اکرنگ امیز کارگاه تقدیر
از تفرج آن بسطی عظیم روی نمود و فردای آن روز از عرصه تانیسر نهضت رایات
عالی اتفاق افتاد چون دار الملک دهلی مخیم اقبال شد و آنجا میرزا امیرک رضوی را
که در لاهور او را بجای باقی خان سپرده بودند و در کمین غفلت و فرصت می‌بود
از حبس فرار نمود و جان باقی از دنبال او بکام جست و جو شتافت و چون
بدست نیاورد و از بیم تقصیر بدرگاه رسید مؤاخذت شد و حضرت شاهنشاهی
بآیین مقرر بزیارت مرقد اولیای آن مقام فیض التیام توجه فرموده همت خواستند
و افاضه خیرات بمنزویان حواشی آن بقاع شریف فرمودند و تاتار خان که حکومت
شهر داشت معروض بساط اقدس گردانید که محمد امین دیوانه که از لاهور
فرار نموده بقصبه بهوجپور رسیده و شهاب الدین خان ترکان جاگیرداران قصبه
چند روز بمنزل خود پنهان کرده و مساعدت اسب و خرج پیش ارباب بغی

روانه ساخته است از استماع این خبر وحشت اثر وهم‌مان جلال شاهنشاهی
که نوایر سطوتش جز برافروختن عدالت نشاید بلندی گرفت و شاه فخر الدین
مشهدی باحضار آن بیدولت در بارگاه عدالت مامور امر عالی شد
و روز دیگر از انجا موکب معلی کوچ فرمود و چون عرصه پلول مخیم اجلال
شاه فخر الدین بزمین بوس سربلندی یافت و آن بی سعادت را بموقف
جلال آورده او را بجنس چغتای سپردند و در همان منزل بیاسا رسید
و چون طنطنه نوید قدوم موکب معلی در گوش منتظران دار الخلافه آگره
پیچید و شعشعه مهچه رایات والا بآنحدود تافت خان خانان با جمیع دولت
خواهان استقبال نموده بدولت زمین بوس سربلند شد و بآداب شکر
و دعا اقدام نموده سوانح احوال و وقایع حدود ممالک محروسه معروض
بساط اقدس ساخت و طومار عصیان علیقلی خان و بهادر خان و دیگر
نمک حرامان که بتازگی سر برزده بودند و خواند کسی که در مبدا فطرت بدنهاد
و بی جوهر افتاده از مرحمت و نصیحت سودمند چون گوهر گرانمایه کار آید و مدارا
و موعظت را بر ضعف و وهن فرود آورده در شورش افزاید ولهذا
بزرگان دانش منش علاج بدکاران بدرون را جز حبس و ضرب چاره
ندیده اند و چون این علاج هم دران خراب باطنان بیدولت کار
نکند بعد محابا ننهادند رحم بر حال خلق بلکه مهربانی با حوال آنها
میدانند متکفلان اشغال سلطنت و بازیافتگان حریم قرب
اینمعنی نرسیده خدیو زمانشا در مرتبه اول نگذاشتند که چاره آن
بیدولتان بظهور آید و باطن تقدس ابر سر مدارا آورده بر داشتن
پرده کار را در نقاب توقف ماندند و درین هنگام که موکب معلی
با طغای نایره فتنه محمد حکیم میرزا نهضت والا نمود چون این خبر
بعلیقلی خان و دیگر ارباب بغی و طغیان رسید این بیدولتان بخیال فاسد
خود اینچنین وقتی را فرصت انگاشته خیالات فاسد بر انگیختند علیقلی
خان از جونپور روانه قصبه سرسربور که بجاگیر ابراهیم خان مقرر بود

واسکندرخان نیز بقصد همراهی این باغی طاغی از شهراوده برآمده جمع فتنه
سرشتان در ان قصبه فراهم قرار دادند که علیقلی خان با جمعیت خود از راه
لکهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایت را تصرف نماید و بهادرخان بکره و مانکپور
در برابر اصفخان و مجنون خان رود و اسکندرخان و ابراهیم خان سرکار
اوده و لکهنو را متصرف گردند و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند
علیقلی خان بداعیه شورافزای بسرکار قنوج روان شد و چون حاکم
داران آنجا نبود را سرداری که با دو اتفاق نموده مقاومت بآن فتنه
انگیز تواند کرد نبود خود را بقنوج کشیدند و علیقلی خان کردوادث
انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسف خان که جاگیردار قنوج بود در
قلعه شیرگره متحصن شد و خلایق غبارآلود تفرقه گشته و عرایض و ملتمسات
متواتره و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال بکار خود آمد **نهضت
موکب اقبال شاهنشاهی از دار الخلافه آگره بجونپوره و قتل خان
زمان و بهادرخان در موکب فتح** چون منصب الای جهانبانی در معنی
پاسبانی و نگاهبانی است حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس
برخلاف اکثری از فرمانروایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود
خیال میفرمایند و شادمانی خویش را در راحت خلایق میدانند آری گوهر
یکتای خلافت سزاوار افسر دولت چنین تاجداریست که با وجود چنین عظمت
و ابهت خود را نیازمند درگاه صمدیت داشته در لوازم داد و دهش نگاهبانی
و راحت جهانیان از آسایش خویش دانند و هر که از فرمانروایی انجمن سریر
آرای اقبال سرباز کشد هرآینه در پاک خود اهتمام نموده باشد خصوصا کسی که
پرورده نعمت این دودمان والا باشد و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیله
این خاندان فراهم آورده چه نامردمی و نامردانگی و ناحق فهمی باشد که آن
اسباب بزرگی را در بغی و بی نعمتی صرف نماید هرگاه فرمانروای روزگار را
چنین مخالف دوست باشد لاجرم عنایت الهی مقارن گشته در هر نهضتی
نصرتی کرامت میفرماید و نمودار این معنی واقعه علیقلی خان و بهادرخانست

دیگر مقال

واستیصال این دو مخذول مغرور و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب معلی کامروای
اقبال از یورش پنجاب مراجعت فرموده مستقر سلطنت معدلت آرای
شد و شرح بغی و عصیان علیقلی خان و بهادرخان و سایر ارباب فتنه بعرض
اقدس پیوست یورش ممالک شرقی و اطفای نوایر فتنه وجهه همت
علیا شد و منعم خان خانان بحراست دار الخلافه آگره و حراست آنحدود مقرر فرمودند
و دو هزار فیل جنگی همراهی موکب معلی شتاب نمودند پیشتر از آنکه رایات
مقدس نهضت فرماید قیاخان و مظفر مغل و میرزا اقلی و قلیچ خان و سید
محمد موجی و حاجی یوسف را فرمان شد که بسرعت شتافته معاونت
میرزا یوسف که در قنوج متحصن است نمایند و خود بدولت و اقبال روز
بیست و ششم اردیبهشت ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم شوال پای عزیمت
در رکاب دولت آوردند و بدست اقبال عنان نصرت گرفته سمند همت
جهانگشای جولان دادند شکوه عساکر والا زمین و زمان فرو گرفت
و چون ساحت قصبه سکیت مخیم موکب نصرت شد علیقلی خان که بساحل
گنگ بگذر قنوج غبار فتنه و بغی و عصیان انگیخته بشقاق عدوان آمده
بود باستماع صیت نهضت اقبال روی گریز بجانب مانکپور که برادر
بهادرخان در برابر آصفخان و مجنون خان فتنه انگیز بود آورده و موکب
نصرت از سکیت بکنار گنگ پیوست و روز دیگر از آن دریای زخار عبور
کرده کوچ بر کوچ نهضت میفرمود و چون عرصه قصبه موهان مضرب خیام
ظفر پیکر گردید محمد یلمخان برلاس را سردار ساخته مظفر و راجه تودرمل
و شاه بداغخان و پسرش عبدالمطلب خان و حسن خان و قیاخان و حاجی
محمدخان سیستانی و عادلخان و خواجه غیاث الدین علی بخشی و دیگر بهادران
نامور و دلاوران کارگذار همراه او کرده روز دیدین بیست و سیم خرداد ماه
الهی موافق سه شنبه بیست و چهارم ذی قعده از همین منزل بر سر اسکندرخان که
در اوده دست فتنه گشاده بود فرستادند و خود بدولت و اقبال روی نیاز
بکره و مانکپور آوردند و چون قصبه رای بریلی مخیم اقبال شد و اتفاق آصفخان

ومجنون خان بعتبه مقدس رسید بانمضمون که علیقلی و برادرش غرابت بنیاد کوالیاره
دارند ومیخواهند که از آب گنگ عبور کنند بمجرد استماع این خبر رای جهان
آرای بر ایلغار قرار گرفت و بیشتری از حاضران موکب معلی چه از روی پست
فطرتی وچه از جهت کسالت وچه بواسطه تن پرستی وچه بجهة انکه کاران تیره
بان بانجام نرسد تا بازار خودفروشی آن بی سعادتان گرم باشد باین
ایلغار راضی نبودند وشاهنشاه دانا دل پرده ازروی کار برنکشیده برنداشته
عنان توجه بدست توکل سپرده شب پنجشنبه بیست و هشتم خرداد ماه الهی موافق
یکشنبه بیست ونهم شهر ذی قعده از قصبه مذکوره ایلغار فرمودند واز غرایب
انکه از راه بریلی راه متعارف را بواسطه بعد گذاشته راه میانه که نسبت
آن راه نزدیک بود با وجود انکه بی آبی نشان میدادند اختیار فرمودند واز
چشمه سار تائیدات غیبی که فیض بخش موکب شاهنشاهیست آب فراوان در
راهها پیش آمد چه پیشتر ازان باران رحمت باریده کولابها پرساخته بود تمام
شب وتمام روز راه رفته بالکهور نزول اقبال فرمودند ومحب علیخان بجهت
دارآبی بلوازم خدمت پرداخت وعساکر فیروزمند بواسطه انکه دل اشب
کوچ شده کم کسی را از ان ایلغار اگاهی بود ودرحت زار درمیان آمده
متفرق شده از راه راست برکرانه افتادند وقلیلی در رکاب نصرت اعتصام
توانستند رسید انکس را که ایزد تعالی تایید بخشی باشد اورا از کمی ملازم
چه اندیشه ودراثنای راه نزدیکی بالکهور آصفخان بسجده عبودیت نورانی
ناصیه گشت وسمت زمان رخصت پیش آمده تا باردوی خود که در برابر خان
زمان نشسته بود نوابد زمانی نگذشته بود که هوامیره که از قاصدان تیزرو
ومسرعان اعتباری بود خبر آورد که علیقلی وبهادر در حدود پرگنه سکرور
دریای گنگ را پل بسته گذشتند چون این خبر بمسامع جلال رسید همان ساعت
سوار دولت شده با انکه معدودی بملازمت رسیده بودند تکیه بر جنود
الطاف ایزدی نموده پیشتر متوجه شدند راجه بهگونت داس وخواجه جهان
جمعی را بر سر اردوی معلی گذاشته که بموضع قصبه کره برده نگاه دارند واز

دهشیان که از مضافات مانکپور است آمده آخرهای روز یکشنبه از دریای گنگ فیل
سوار گذشتند وچون اوایل موسم باران وفصل طغیان آب بود دران هنگام
که بندگان حضرت فیل را در آب انداختند جوش وخروش عجیب از عالمیان برخاست
چه گذر از چنین آب خونخوار از محالات بود بمحض کرامت شاهنشاهی این
نجرد غازان آن معدن ولایت را گذر دادی دعدغه از پایاب گذشتند ومستبصران
اجتمعی را از دلایل نصرت ومقدمات اقبال دانستند درآن زمان که موکب معلی از دریا
عبور فرمود زیاده از یازده کس از مقربان بساط قدس در رکاب مقدس بودند
میرزا کوکه سیفی خان کوکه رستم خان شجاع عثمان عالم خواجه عبدالله دریا
خان شهباز خان سید جمال الدین عادلی خان دلاور خان وچند حلقه
فیل همراه رسیدند ودرین روز که موکب مقدس از آب گنگ عبور فرمود قودرپا
باقدام فیلان نموده شد از فیلان نامی خدابخش وبالسندر باطوفان
مستی در رکاب دولت جوشان وخروشان بودند واین دو فیل در پردلی وتیز
روی وجنگ آوری وصف شکنی انگشت نمای دیده وران بودند وچون موکب
معلی از آب گذشته بجرام خوران نزدیک رسید فیل خدابخش از مستی
فرود آمده روی بهشیاران نهاد فیلبانان وتوجداران ازین حالت ملول
گشتند وحضرت شاهنشاهی بالهام اقبال فرمودند که هشیار شدن چنین
فیل مست مبشر نصرتست که فتح ونصرت همعنان کار آگاهان وهشیاران
وقتست ودیگر انکه از هشیار شدن فیل ما را اعتماد بر فیل و مستی او نماند
ومنحصر شد توکل ما بر عون الهی وهرکرا توکل بر کرم والطاف ایزدی منحصر شود
کار او بر فتح انحصار یابد والحق ازان مظهر کرامت دو نکته بلند بوجود
آمد که عنوان نامه الهام تواند بود وچون شب درآمد بر کنار دریا با بخت بیدار
آسایش گرفتند ومخالفان تیره رای بسانت یک کروه فتنه گستر بودند
انحضرت تکیه بر تایید آسمانی فرموده درهمانجا توقف صلاح دیدند وهمان
زمان محبوب خان وآصفخان بزمین بوس سعادت پذیر گشتند مجنون خان
وجمعی برین بودند که بی توقف درهمین شب بر سر اردوی آن بخت برگشتها

بادشاهت آصفخان معروض داشت که زمین محکم گرفته دایره کرده اند درین هنگام
رفتن لایق نیست و نیز در روز مردم بشرم چشم و آزرم رو بیشتر کار میکنند رای
او پسندیده خسرو کامیاب شد و نصایح سودمند فرموده امرا را رخصت دادند و
حکم شد که در پاسی ده بار خبر بما برسانند و در لوازم قراولی اهتمام نمایند که مبادا
مخالفان تیره رای را خبر رایات اقبال شود و از انجا بدر روند علیقلی و بهادر
که مغرور خودکامی و مغلوب ادبار بودند در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند
و آنشب که موکب مقدس نزدیک رسیده بود به باده پیمای و شاهد پرستی
و بازی نشکن نشکن سرگرم بودند و بآن لفظ صریح برشگون خود فال میزدند
و عجبتر آنکه در آنشب مردی نزدیک چادرهای این مستان رفته فریاد برداشت
که ای جمع بدسرانجام واقف شوید که حضرت پادشاه بعزیمت استیصال
شما از آب گذشته با لشکر بی پایان رسید و چون همه از آنها پر شده بود
آوازه رایات اقبال را از تدبیرات آصفخان و مجنون خان دانسته در غرور
افزودند و همانا که این مخبر از مخلصان نادان بود و اندیشه آن داشت
که چون بندگان حضرت با مردم کم از آب گذشته اند و غنیم تا سه چهار هزار
سوار مشخص است باین تدبیر سنگ تفرقه در ان گروه اندازد تا کار یکجا
نکنند و ندانست که جنود غیبی هم رکاب گیتی خدیو است و بالجمله صبح روز
مار اسفند بیست و نهم خرداد ماه الهی موافق دوشنبه غره ذی الحجه که در حقیقت
غره نصرت پادشاهی و سلخ عمر سیه بختان بود آنحضرت جبه طلپیده در درع
تایید غیبی در آمدند و مغفر اقبال آسمانی بر فرق عظمت نهادند و تمامی
بهادران رکاب معلی آماده جنگ شدند قول بوجود اقدس شاهنشاهی
رفعت آسمانی یافت و در برانغار مجنون خان قاقشال مقرر گشت و در
جوانغار آصفخان قرار گرفت و محب علیخان و طایفه از بهادران از پیش
قدمان هراول شدند آنحضرت بر فیل بالسندر نام سوار شده نهضت فرمودند
و میرزا کوکه را در عماری همین فیل جا داده تارک عزت از آسمان گذرانیدند
مبادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال که باردوی خان زمان رسید ظاهر شد

که مخالفان

که مخالفان تیره رای بخت برگشته کوچ کرده روان شده اند یرلیغ مطاع عز نفاذ
یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر مبادرت نماید و نگذارد که این شوربختان
از میان بدر روند و این فوج باعتضاد چنین قوی پشت شده طلبکار نبرد
گشتند و بمردم عجب بقدر جنگ شدن گرفت و بعد از زمانی آصفخان را
حکم شد که با جمعیت خود بسرعت متوجه پیش شود و چون هوا بسیار
گرم بود و فیلان در رفتن ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر باره
نصرت سواری فرموده آن بیدولتان باور نداشتند که حضرت شاهنشاهی
بنفس مقدس در ان لشکر ورود اقبال دارند و مقدمات جنگ ابر بهادر
آصفخان و مجنون خان فرودی آوردند چون محاربه بسیار شد شکوه لشکر
و هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال شاهنشاهی ا
وجود بدولت پای ظفر در رکاب نصرت آورده اند علیقلی خان و بهادر
خان دل بر مرگ نهاده در میدان عصیان ایستادند و بخذلان ابدی قرار
بجنگ و باین خیال فاسد صف آراست کرده جمعی از پردلان معرکه ادبار
را بر هراول و اودقچی لشکر نصرت پیوند فرستادند و درین اثنا از عساکر
اقبال همگی قریب پانصد فیل بهم رسید و فاصله درمیان فوج پیش و موکب
مقدس بکمتر ماند بابا خان قاقشال که سردار مردم اودقچی بود با جماعت سوخت
و معرکه تیغ و تیر گرم شد و بتایید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالف تیز از
از جا برداشته بر دو افواج قاهره وازی در آمده این مدبرانرا تا صف
علیقلی خان رسانیدند و اهل ادبار در گریختن سراسیمه گشته سر از تن و پیش از پس
نمی شناختند و از شواهد اقبال آنکه در ان گریختن اسب یکی از مخذولان خان
بر اسب علیقلی خورد که دستار از سرش ریده او بر زمین افتاد و علیقلی
حیران کار شده بهادر خانرا در برابر بابا خان قاقشال فرستاد و بهادر خان
خود را به سپاه اودقچی رسانید سرگرم کارزار شد و از زبان علیقلی از بهادر
خبر گرفته تازه بتازه کمک و انبه میکرد و بابا خان غنیم را بر خورد دیده عنان گردانید
و بهادر خان از دنبال شتافت خود را بمجنون خان رسانیدند و درین اثنا اسپش

تیری خورده چرخ‌لغ باشد و بهادر خانزاد بر زمین انداخت دلاوران عساکر اقبال بر او
ریختند و زیر جمیل او را گرفت و از بندوآتی از هندی چیزی گرفته رها کرد درین
نظر بهادر نام دولتمندی از ملازمان مجنون خان خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد
و افواج قاهره همراهان بهادر خانزاد در میان گرفته تیر دوز کردند و درین حالت
ابتهاج که گیتی خدیو بر رخش نصرت سوار شده گرم رفتن بود و مبارزان دو
پیکر پیکان جان ستانی میکردند مغرور ادبار بر جای خود ایستاده اجال
بهادر می پرسید فیل مست چتر انداز نام کج بهور طاقت صدمه او نیاورده
رو بگریز نهاده چتر انداز دنبال در آمد فیلبانان کج بهور فیل خود را در میان
صفوف مخالفان کشید و مخالفان ادویه نام را برابر چتر انداز دوانیدند
کج بهور را گذاشته برادویه دویده یک صدمه کوه شکن از ابر بر خاک
هلاک انداخت و شکستی عظیم بران مدبران حرام نمک روی آورد
اکثر اعیان و ارکان شرارت علف شمشیر خونخوار شده بر زمین ادبار
افتادند و خس و خاشاک هستی ایشان تا تیغ قهر الهی و برق سطوت
شاهنشاهی سوخته خاکستران بباد فنا رفت و گروهی که کرخیه از آن نبرد
اقبال مدبر رفتند و راهها بدست رعایای زبون که از آتش تعدی این نمک
بحرامان جگر کباب بودند بخاک و خون افتادند باد بهار فتح بر نهال اقبال
در زدن گرفت و نیسان ظفر بر حدیقه دولت گوهرافشانی در آمد و عرصه
نادر دار غبار فتنه ارباب طغیان تصفیه یافت و از تتق عواطف الهی
پیکر فتح و نصرت بر ساحت اعتلا جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی بدولت
و اقبال سوار شده از سرگذشت علیقلی و بهادر می پرسیدند درین هنگام
نظر بهادر خانزاد دستگیر کرده ردیف خود سوار ساخته بساط حضور
اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان تعقید بر گشادند که بهادر ما بشما چه
کرده بودیم که اینهمه باعث فتنه و فساد شدید او را دهشت و خجالت
فرو گرفته بود و سر در پیش انداخته زبان عرض نداشت و بیان عذر نبود
بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق شناس او گذشت که الحمد علی کل حال

همانا

همانا آن بیدولت را در نفس اخیر حقیقت حرام نمکی و سیه بختی خود معلوم
نشده بود و الا بایستی حرف ندامت بر زبان او گذشتی و بهر که از چنین
بزرگ کرده خدا رو گردانند هر آینه دین و دنیا از و پشت گردانند
و خراب ظاهر و باطن گردد حضرت شاهنشاهی با وجود چندین فتنها
و آشوب او میخواستند که بنشیب نیستی فرستند بعد از شدت الحاح
و کثرت الحاح اولیای دولت قاهره شهباز خان و بنی داس کمبو
مامور شدند تا بدم شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند و مقارن این حال
بهادران نصرت قرین شهریار گل را که از معتبران علیقلی بود گرفته
آوردند و بعضی ملازمان رکاب معلی سر آشفته او نیز بخاک افتاد
و حضرت شاهنشاهی از ماجرای علیقلی خان می پرسیدند جمعی گفتند که از معرکه
بدر رفته است و طایفه بر آن بودند که هنوز هستی او سوخته شد درین اثنا
با تو توجدار سیه بخت را آوردند چون کاوش احوال او شد بزبان آورد
که من دیدم او را فیل یکدندان پادشاهی کشت و نشانهای تیغ و فیل
با نا بزا بیان کرد بموجب حکم معلی تمامی فیلان فوج هراول حاضر ساختند و تشخیص
فیل یکدندان من سنگه نام را دیده گفت این فیل است که علیقلی را کشت آنگاه
حکم مقدس شد که هر که سر مغولی را بیارد از عوام لشکریان یک مهر طلا بیابد
و هر که سر هندوستانی آورد یک روپیه بگیرد عوام از پی سرها بسر دویدند
سرها می آوردند و زرها میگرفتند و چهره شناسان ملاحظه میکردند تا آنکه
یکی سر علیقلی را که در پای درختی افتاده بود آورد و با این طایفه شک میکردند
درین اثنا ارزانی نام هندوی که صاحب اختیار علیقلی بود در خیل اسیران
بود حمل قهرمان اقبال سراسیمگی داشت چشمش که بر سر آن تیره بخت افتاد
آهی از سر درد بر کشید و پیش آمده آن سر را بر گرفت و سخت بر سر خود زد
و چنان بوضوح پیوست که آن مدبر برگشته تیری از غیب رسیده و میرزا
بیک قاقشال مدعی آن بود که تیر من بعلیقلی رسید القصه از رسیدن تیر آن
مدبر بحال تباه در جان کندن بود که سومنات فیلبان فیل من سنگه را القصه آورده

علیقلی فیلبان را گفت که من از اعیان سپاهم مرا زنده بحضور بندگان حضرت بر که ترا
رعایت خواهند کرد فیلبان حرف او را از نشانهای دانسته فیل را بر دوانید
و او را در زیر دست و پای فیل بکه در زیر بار عصیان او و کفران نعمت پادشاهی
پایمال ساخت یکی از پیادگان بکرمش اشرفی سر او را در زیر دست و پای فیل
بکه در زیر بار عصیان او و کفران نعمت پادشاهی پایمال ساخته بود جدا کرده بیا
آورده و در راه آن سر را غلام غالب از او کشیده بنظر اقدس در آورد و انعام
گرفت آنگاه حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از خانهٔ زین فرود آمده
روی نیاز بر زمین شکر نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران که در آن
مصاف مردانهای جان سپاری و حق گذاری کرده بودند بازدیاد مناصب
و اعتلای مراتب سربلند و کامیاب ساختند و سر علیقلی و بهادر را مصحوب عبدالله
پسر خواجه مراد بیک قزوینی که در آن وقت دیوان حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بود بجانب دارالخلافه آگره و دهلی و ملتان و ممالک محروسه [illegible] فرستادند
هم سرمایهٔ مزید شکر اولیای دولت قاهره شد و هم پیرایهٔ عبرت و هدایت
واقعه طلبان گمراه گشت و این فتح شگرف که کارنامهٔ اقبال روزافزون
تواند بود در عرصهٔ قریهٔ سکراول از مضافات الهاباس روی داد و او را
مصر جامع ساخته فتحپور نام نهادند و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ دولت
آیین است و از شرایف سوانح آنکه چون رایات اقبال بدفع این دو حرام
نمکان نهضت فرمود و منعم خانرا بحکومت دارالخلافه آگره گذاشتند
باز از هرزه گویان تهی مغز گرم شد و متمردان مفسد از حدود سرکشیدند منعم
خان که پدر و استاد و مرشد راقم این شکرنامه ابوالفضل عقیدت داشت
آمده استمداد همت نمود آن معدن شهود سخنان بلند در بزرگی زمان فرموده در
باب استیصال مخالفان این دولت اشارات بدیع فرمودند و بموجب استدعای
او مقرر شد که امشب بطریق خاص صوفیه علیه توجه نموده شود و آنچه نمودار
گردد اشارت بدان کرده صبح آن بشاشت غریب در جبههٔ شریف ایشان
ظاهر بود فرمودند که سر علیقلی و بهادر را امروز آورند که امشب چنان نموده اند
منعم خان از استماع این مژده دلکش خوشوقت شده آداب شکر بجای آورد

واندکی

واندک فرصتی نگذشته بود که سر این دو حرام نمک شورانگیز آوردند داری از
متوجهان درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجب ظهور است یعنی چه دور است چون
بمیامن تاییدات آسمانی که در سفر و حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهی است
چنین فتح دولت پیرای روی نمود بهمان روز موکب معلی بصوب الهاباس که
بعضی بدولتان در آن حدود غبار انگیز فتنه بودند نهضت والا فرمود
شاهکاهان ساحت آن سرزمین بورود مقدس گیتی خدیو صبح دولت
دریافت شب در آن عرصهٔ دلکش منزل فرمودند بعضی مطرودان دولت
که گریخته بعلیقلی پیوسته بودند مثل شیخ یوسف دستگیر شدند و دو روز
بعضی مهمات آنجا پرداخته روز سیم روی توجه بجانب بنارس آوردند
و آنجا بسیاری از لشکریان علیقلی و بهادر مثل مرتضی قلی زمین بوس
والا نمودند و از فرط مکارم ذاتی جرایم آنجماعت طراز عفو یافت
و زنان و پسران بهادر خان بدست اولیای دولت در آمدند و خواجه
عالم خواجه سرا آنجا اسیر فتراک سعادت شده بمدارج قربت ترقی نمود
چون مردم بنارس از نادانی و بدولتی دروازه بسته بودند از سطوت
عنف حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و شهاب خان و جمعی را
بجرات و حکومت جونپور فرستادند و قلیج خان و طایفهٔ را بسر پور
تعیین کردند که بنه و بار بعضی از اوزبکان آنجا بود و بعد از آنکه سه روز
بنارس مخیم سرادقات اقبال گشت عنان توجه بجونپور انعطاف
دادند روز دیگر ساحت آن شهر مورد موکب معلی شد و مردم علیقلی
که در آن بلده فراهم بودند انوار سلامت بر جبهت ایشان تافت و در ظلال
عاطفت شاهنشاهی در آمدند و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال
بود و رعایای آنجا که لگدکوب آشوب بودند مشمول عواطف شاهنشاهی
شدند سر بفارغبالی برداشتند و از آنجا آن شهسوار رخش اقبال بطریق ایلغار
بلدهٔ کره نهضت فرمودند از دریای بزرگ آنجا بود سه روزه این راه
طی فرموده بر ساحل گنگ بکده کره رسیدند و در آن هنگام پیش از چهار پنج کس

در رکاب نصرت اعتصام نرسیده بود بدولت و اقبال کشتی عبور فرموده درون
قلعه کره را بعز نزول اجلال رفعت آسمانی بخشیدند و دیگر باره جونپور خواجه
عالم گرفت و باز بدست افتاده دران شهر مسرور طلب منعم خان خانخانان
از پیشگاه عاطفت اصدار یافت و جاگیرداران آمده بجاگیرهای خود
رخصت یافتند و رعیت پروری نصفت پذیر گشته و چندی از بد
نهادان فتنه سرشت که از آستان مقدس گریخته پیش ازین مدبران
نخوت منزل رفته بموافقت در شورش میزدند و بکمند اقبال گرفتار شده
بودند مثل جانقلی اوزبک و یار علی و خوشحال بیگ که چندی در سلک قورچیان
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت و علی شاه بدخشی و بخشی
بخشی و علم خان کوکه میرزا عسکری همراه این فتنه جویان عرصه عرصه
قهر شد یا پامال فیلان مست کشته و میرزا میرک مشهدی را که در
مخصوصان علیقلی انسلاک داشت و از اردوی مقدس گریخته در کره
گرفتار شده با محرمان دیگر کنده و دوشاخه در میدان معدلت آورده
تمامی آن فتنه اندوزان را بحضور او سیاست فرمودند بعد ازان او را فیلی را
سر دادند فیل او را بخرطوم پیچیده با کنده و دوشاخه زبردست و پامالش
کونه میداد و از پیشو بآن سوی می انداخت و چون اشارت صریح بسیاست
او نرفته بود فیلبان بالهام ملاعبه میکرد تا پنج روز هر روز او را آورده
در سیاستگاه تعذیب میداشتند آخر بتقریب انتساب سیادت و شفاعت
مقربان بساط عزت رقم جانبخشی بر حال او کشیدند در همان ایام حسی
تواچی شاه ناصر خواجه را که سرآمد بدولتان بود بدرگاه معلی آورده
و بیاسا رسانیدند منعم خان خانخانان بموجب حکم اقدس از دار الخلافه آگره
بمخیم اقبال که در حوالی قصبه کره بود رسیده بزمین بوسی سربلند شد و از
فرط عنایت تمامی محال جاگیر علیقلی و بهادر از جونپور و بنارس و غازیپور
تا کنار آب جوسا بار بعوض یافت و او کامیاب دولت و اقبال گشته متوجه
جونپور و آن حدود شد و موکب معلی بدولت و اقبال روز دوشنبه سیزدهم تیرماه الهی موافق

شنبه

شنبه بیستم ذی حجه بمستقر خلافت توجه فرمود کوچ بکوچ نهضت عالی میشد و از
حضرت شکارکنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند و بهر شهر
و ولایت که ممر موکب مقدس میشد بافاضت عدل و احسان مورد سرور
میگشت و در قصبه کوره که در جاگیر فرحت خان بود بالتماس او جشن عالی
ترتیب یافت و در قصبه اتاوه شجاعت خان را باین دولت کامیاب
ساختند و همچنین جا بجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فایز میگشتند
تا آنکه روز خرداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم نهصد
و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدار الخلافه آگره انداخت و کام بخش عالمیان شد
و جهان طراوت خاص گرفت و جهانیان نشاط مخصوص از سر گرفتند و
عالم مورد امن و امان معدلت گشت و احوال افواج قاهره که بر سر اسکندر
بسرکردگی محمد قلیخان برلاس رفته بود بر نهجی است که کوچ بکوچ رفته
روز اردیبهشت سیوم تیرماه الهی موافق یکشنبه هشتم ذی حجه بساحت
شهر اوده رسیدند اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در آن اوده
متحصن شد امرا محاصره آن کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند
و در پهلوی شهر تلی بلند که سرک دواری نام دارد و سرکوب شهر
و قلعه است اسکندر جمعی از هواخواهان خود را با توپ و بان و تفنگچیان
بران بلندی داشته بود که بضرب تیر و تفنگ هیچکس را پیرامون شهر
نگذارند محمد قلیخان برلاس نخستین همت بر گرفتن آن سرکوب بسته
چندی از بهادران را تعیین کرد که بحملهای مردانه بران بلندی دست
یافتند و پای مردی جلادت آن کرده خود سر را پست کردند و بر شهر و
قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد چنانچه احدی سر از درون
نمیتوانست برآورد اوزبکان خون گرفته سراسیمه دست و پای میزدند درین
اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علیقلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت و این معنی موجب
استظهار اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست اگرچه پیشتر ازانکه خبر داوده
لشکر فیروزی اثر رسد نوشته رای بتر داس مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن

علیقلی بهادر براجه تودرمل رسیده بود اما عموم خلق از بس که این پیدولتان از سر
جرمی پند اشتند این خبر را ساختگی میدانستند چون درین تاریخ این خبر
اشتهار یافت سکندر همچنان مخفی داشته و از راه مکر و تدبیر در آمده خان
قلی توشبیگی را طلب کرد که بعضی سخنان میخواهیم که بگوییم اولیای دولت
قبول التماس نکردند آخر حاجی اد علا را که از معتبران او بود پیش امرا
فرستاد امرا از وی دل نموده دریافتند و قرار یافت که خان قلی همراه حاجی
اد علا رفته قرار داد او را خاطرنشان کرده بیاید و همانروز بیرون باغ اتفاق
رفته باز گشته آمدند و نمودند که اسکندر از گذشته ندامت دارد و معترف نیست
که بوسیلهٔ اولیای دولت امراء سعادت آستانبوسی نماید و میخواهد که اول تنها
در جایی که قرار یابد یکدیگر را دیده سررشتهٔ پیمان را بسوگند محکم گرداند قرار
یافت که صباح روز عید قربان این امنیت حصول انجامد و بالجمله اسکندر
متذبذب گشته اولیای دولت را بحرف و حکایت باز داشت و خود شبانگاه
از دروازهٔ قلعه که بجانب دریا بود بدر رفته بکشتی که برای روز ادبار خود آماده
داشت از دریا عبور کرده نیم جانی ازان گرداب خطر بیرون برد چون هیچ
اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور بشهر در آمده کوس
نصرت بلند آوازه کردند چون کشتیها را اسکندر اینطرف نگذاشته
بود بتقریب جمع کردن کشتی از دیگر گذرها دو سه روز کار تعاقب در
تعویق افتاد درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد
که من بر همان عهد ایستاده ام و عبور من از آب بتقریب ترس مردم
بود اکنون استدعا آنست که محمد قلی خان و مظفرخان و راجه تودرمل بکشتی
نشسته میان آب آیند من هم با ده کس آمده دریابم و آنچه قرار یابد خود
بشنوم و خاطر خود را مطمئن ساخته روی بدرگاه عالمپناه آورم این سه
بزرگ ملتمس او را بقبول مقرون ساختند و از آنجا اسکندرخان با چهار پنج کس
از معتمدان خود بکشتی در آمده صورت ملاقات را اتفاق بر آب دیگر بر باد زدند اهل
دولت سوگندان خوردند و آنچه لوازم استمالت باشد درمیان آوردند اما اسکندر

بر قول

بر قول خود نایستاد و گفت درینولا چون مصدر تقصیرات شده ام دلیری در
بساطبوس درگاه معلی نمیتوانم کرد مناسب آنست که بوسیلهٔ استشفاع
جرایم جاگیر مرا بحال خود گذارند و بخدمتی درین صوبه نامزد سازند
تا بدستآویز نیکوخدمتی خود را مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان او
با دل موافقت نداشت وقت را بحرف و حکایت گذرانده با وجود نزدیکی
براه ادبار دو منزل دورتر رفت و عذر طغیان آب بر ساحل دریا
درمیان آورده پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریافتند که بغیر
از حیله سازی و روباه بازی ازین پیدولت امری بوقوع نمی آید از
دریا عبور نموده سر در دنبال آن بی سعادت نهادند او از خلابها و سیلابها
گذشته خود را بقصبه گورکهپور رسانید و اینجا سلیمان قلی نامی از اوزبکان
که از علیقلی خان گریخته پیش افغانان رفته بود و از قبل افغانان حکومت
آن گذر داشت کشتیها را فراهم آورده اسکندر با مردم او بسرعتی
هرچه تمامتر گذرانید و از موج قهرمان اقبال شاهنشاهی او را نجات داد
امرای عظام بسرحد ولایت افغانان رسیده چون حکم در آمدن بآن
ولایت از درگاه مقدس اصدار نیافته بود توقف نمودند و عرضداشتی
متضمن ظهور سواطع اقبال و التماس در آمدن بآن ولایت بدرگاه معلی
ارسال نمودند و روزی که دارالخلافهٔ آگره مهبط انوار نزول اجلال شده بود
عرضداشت اولیای دولت رسیده بمسامع اقبال نوبت و منشور
سعادت پرتو ارتفاع یافت که آن بقیة السیف را از ممالک
محروسه بر آورده اند درین هنگام اکتفا کرده در انتظام پراکندگیهای
آن ولایت کوشند و سرکار اوده را بجاگیر محمد قلیخان برلاس تفویض نموده
دیگر امرا متوجه آستانبوس گردند چون مثال عالی باولیای دولت رسید
محمد قلی خان را بداراتی آن سرکار نصب کرده روی توجه بمستقر خلافت
آوردند و در دارالخلافه ادراک زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشتند

نهضت موکب گیتی‌کشای شاهنشاهی بفتح قلعه چتور و سرکشان گردن‌فراز

ازپای درانداختن وحدت اشتغالی را که گزیده ترین عبادات پیشگاه کثرت
تواند بود درونق بخشیدن نقد آسودگی و آسایش را رواج دادن دولت و خدیو
زمان زا توفیق اینمعنی یاوش پایهٔ خلافت الهی ظهور آمدن و سرمایهٔ سعادت
طبقات انام عطا فرمودن ولله الحمد که حضرت شاهنشاهی توفیق عنایت
الهی و مساعدت جنود غیبی راحت خویش در آسایش عالمیان دانسته همواره
در معالجهٔ مالیخولیای سروری گردنکشان فاسد دماغ اهتمام روزافزون
دارند و تایید الهی ذات مقدس بوده باندازهٔ حق پرستی و خداندیشی خویش
کامیاب صورت و معنی میکردند درینولا که دارالخلافه بنور عدالت شاهنشاهی
فروغ آسمانی یافت هنوز عساکر اقبال از گرد راه و تردد گاه و بیگاه
نیاسوده بود که خبر طغیان پسران محمد سلطان میرزا و غبار فساد بر
انگیختن در صوبهٔ مالوه بمسامع جلال هویت از آنجا که سر از فرمان
برداری پادشاه صورت و معنی خود پیچیده آوارهٔ ملک ادبار شده اند بعد از
درازی سرگردانی و کوتهی سخن مالوه را خالی یافته با تحدود رفته اند و بایس
کوته اندیش را مناسب حال دیده در جمعیت خود و تفرقهٔ رعیت میکوشند خدیو
زمان زا که دانای اسرار پنهانی و معدن رافت و مهربانیست بخاطر اقدس
گذشته که در دفع این فتنه اندوزان اگر چه ملاحظهٔ حال سپاهی اعماحی [?]
نظر کرده اید خلاف رضای ایزدی باشد و اگر توجه باطفای این نایره
فتنه نموده شود و بذات اقدس نهضت اینیورش اتفاق افتد خلاف قانون
عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن حالت نیست که دفع ایشان آنحضرت را خود متوجه
باید شد و در آیین سلطنت مبرهن است هر کاری که بسخن ساخته شود بتیغ نباید
پرداخت و هر امری که بدلاوری اوسط و ادنی کرده آید بنوئینان بزرگ نباید حواله
فرمود و همواره در مدارج امور پاس دین سلطنت نمودن که عبارت از قدردانی
و پایه شناسیست از لوازم اقبال و اگر بنابرین قانون خلافت این کار طرازان
عتبهٔ خلافت نامزد میشوند امرا و سروران ملک که سعادت دو جهانی را در فرمان
برداری پادشاه خود میدانند در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار میکردند اما چه

کرد

گرد آمدن ریزه سپاهی که وجود این گروه ناگزیر این مقدمات دیرتر صورت
می بندد و کار اندک بسیار میشود و آیین سلطنت تاخیر در امثال این امور برتابد
و دانای روزگار بمقتضای بالغ نظری خود چارهٔ این کار فرموده و توجهی در ضمن بی
توجهی و پرداختی در پردهٔ بی پروائی صورت داده بنابر اغماض نظر فرموده
بباطن همت بر دفع این شورش بستند و روز پنجشنبه بیست و دوم بهتریور ماه الهی
موافق بیست و پنجم صفر بشکار پرگنهٔ باری که اکثر اوقات با تحدود
بشکار چیته و آهو نشاط پیرای میگشتند روی توجه آوردند تا ارباب اخلاص
و خدمت دوستان بیجهت بی غوغای طلب بطور خود حاضر شوند و سایر مردم چه
ملازمان اینها و چه مردم دیگر چون منعی نباشد هر آینه بآسانی جمع خواهند شد
و چون مردم بزودی فراهم آیند جمعی را گزین کرده باین کار فرستاده خواهد
شد باین اندیشهٔ صواب نما از مستقر خلافت برآمدند و عرصهٔ باری مخیم
اقبال ساخته بجانب دهولپور و گوالیار که مالوه رویه است شکار کنان
عنان عزیمت معطوف داشته امرا و سایر ملازمان عتبهٔ اقبال روی امید
بجانب مخیم نصرت نهاده فوج فوج میرسیدند اگر روس مخلصان درگاه که
ملتزمان عرصهٔ شکارند فراهم آیند تسخیر عالمی کفایت میکند و اگر بهادران
پادشاه شناس جمع شوند احصای آنرا که تواند کرد و بهر گاه نوکر نوکر هم گرد
آیند اندازهٔ آنرا که تواند گرفت و چون دهولپور مخیم سرادقات عزت گشت
سکت سنگ پسر راو دلسنگ در رکاب نصرت اقبال ایستاده بود آنحضرت چه از
روی انبساط و چه از آن رهگذر که مغروران فتنه اندوز مالوه بخواب غفلت
روند خطاب کرده فرمودند ما تا حال اکثر زمین داران و بزرگان هندوستان
بوس سرافراز شده اند آمده آخر از این دولت نموده است میخواهیم که بسر او
ایلغار فرماییم و سزای او را در کنار او نهیم توجه خدمت خواهی گرد زمانی امثال
این مقدمات از روی شگفتگی به پسر راو میفرمودند و لوحش نقابهٔ تعلقات میشود
و آخر آن کج فهم مدولت پسر معامله نرسیده و هزل را جد فهمیده فرار اختیار نمود از بی
دانشی از بدنامی ظاهری گریخته و در رسوائی حقیقی افتاد چه آن نادان از این نقص رشد

که بندگان حضرت در پرده این شکارسرای را نا خواهند داد و من بد نام مشهور گردیده
حضرت را بر سر پدر خود آورده‌اند که جز صورت مطالبه نیست و این دولتمند خدا
پرورده کی بدفع امثال این زمین‌داران بی سعادت خود متوجه شود و در یافت
که بر تقدیر تحقیق این معنی گریختن از چنین اقبال خود را در بادیه ادبار انداختن است
و از بدنامی جد ذاتی شرمیدن و چون خبر گریختن این مدبر بمسامع اقبال رسید
عقب شاهنشاهی در حرکت آمد و منزل صورت عبر گرفت و الحق چنین بایستی که آغاز
جلوس بر اورنگ شاهنشاهی اکثری از سرفرازان هندوستان که کلاه نخوت
کج نهاده سر اطاعت بهیچ یکی از سلاطین فرود نیاورده‌اند تارک عبودیت بزمین
بوسی انقیاد آوردند مگر رانا او پسنگ که درین ممالک رای از و بتر رای تر نبود که
و آن بهتور سرشت بی اعتدال که شوریدگی آبای او ضمیمه بدمستی او شده بود بکوهستان
محکم و قلاع متین مغرور گشته سر فرمانبرداری از درگاه معلی تافته بفزونی مال و
ملک و بسیاری راجپوتان فدائی و سایر اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار
گرم کرده راه سعادت گذاشت همت جهانگشا بتادیب او مصمم شد و اوایل ماه
الهی موافق اواسط ربیع الاول سنه مالی اتفاق افتاد و بتایید اقبال روی
توجه بتسخیر ولایت هندواره آورده بجولان نصرت بولایت او در آمدند چون عرصه
ظاهر قلعه سوی سوپر که جهت شهرت او در ان ولایت بلند است مخیم اقبال شد بظهور
پیوست که قلعه خالیست و پیش از نزول اجلال کسان سورجن حاکم قلعه رنتهنبور
مستوحش شده با رعایا خود را بکناره کشیده‌اند حضرت شاهنشاهی قلعه را بر
فتوحات عظیم گرفته دو روز در ان ساحت دلکش نزول اجلال داشتند
و از نواحی و حوالی آن ذوقه سامان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراست او تعین
فرموده و از انجا بشش منزل قصبه کوته را که از مواضع محکم آن حدود است
مخیم سرادقات فتح ساختند و حکومت آن قلعه و ولایت بشاه محمد قندهاری
مکرمت فرموده او را در ان سرحد گذاشتند و از انجا بفتح و نصرت فرموده
بظاهر قلعه کاکرون نزول فرمودند و از سوانح آنکه نکته طراز حکمت اندوز سحر
پرداز بدایع نگار برادر بزرگ عنصری و معنوی شیخ ابو الفیض فیضی از خلوتکده

غزلت

عزلت بپارگاه خدمت کیهان خدیو بلندی گرای و فنون عواطف شاهنشاهی
اختصاص یافت آن نوباوه گلستان دانش پیوسته در ملازمت قافله‌سالار
قوافل ملکوت محفل‌بند نگارستان در کثرت وحدت پدر بزرگوار بتحصیل
مراتب دانائی کردی در اندک فرصتی در دبستان حقیقت اموزگار که
مجمع بحرین نظر و اشراق و مرجع حکومت شناسان بارگاه علم و عملست
بپایه والای آگهی جلوه ظهور فرمود و از نتایج آن صحبت زبان سحرکاری سخن
طرازان نظم‌پرداز گشایش یافت و صیت کمالات آن جهان صورت را
چون عالم معنی فرو گرفت و از انجا که سجیه قدسی والد بزرگوار آن بود که پای
در دامن عزلت کشیده در پاس انفاس همت گماشتی و بجهت پرده‌نشینی
درس علوم عقلی و نقلی گزیده راه اختلاط بطبقات مردم بسته داشتی تماس
نفس گیرای او در شهرستان باطن فرزندان سعادت پیوند خواهش طبیعت و
تماشای رنگینی این عالم دانا فریب آبرو ندانست و همگی اوقات گرامی
بنفس پیرایی و دانش گزینی و از ستگی کردار گذشتی و آن پیر نورانی با آنکه
بر مکامن مقدس خدیو صورت و معنی بی پرده از اعتقاد کیشان اخلاص
گرای بود که هر یکتای محبت را بیازار نیاوردی و باکران بهای آن متاع گرانبها
و گرم بازاری این جنس فاخر و میزی مشتری بجلوه‌گاه فروخت نیاوردی
و از انجا که دیدن او دیدن کثرت از روی وحدت بود از کثرت و حشمت
گزیدی مشتبان این یگانه پرستان ایزدی را از بن چشمه سار حقیقت سرابه
رسیدی و از بن روز هرگز با اعیان دولت و ارکان درگاه مقدس راه
آمد و شد نبود از ثروت مندان صورت حد برده اقرا ها کردی و شوبها
اندوختی و از فنون دریافت شهریار حقیقت پژوه در گوناگی فروشدی
اصلا خاطر او باختلاط نیکاندیشان بارگاه تعلق نشدی و در چاره اکابر
راه اسباب ترقی در نبولاکه خدیو جهان بتسخیر جتور عزیمت داشت ذکر
نورافزای چراغ بینش اشرف برادران بمسامع همیون رسید اشارت عالی
باحضار آن گلدسته سرمندی شد طبقه از یمه نهادان کوته اندیش بر

حال آگهی نیافته این طلب عاطفت را العنوان مطابقت عنایتی دانموده برلیغ مطاع
بجانب دارالخلافه ارسال داشتند شب آبان دهم مهرماه الهی موافق چهارشنبه
بیستم ربیع الاول برخی ازان نیلی قبای سپری شده بود و آن دیده ور
بتماشای نوخاستگان بزم چمن تشریف برده جمعی از رستمان آمده حوالی
منزلگاه مارا قبل کردند و همانا طایفه ابله گوهران فرومایه که تقیده دلان [illegible]
حسد ضمیمه خباثت شده آن عوانان نادان از ایران داشته باشند
که شیخ فرزند خود را انبهان خواهد کرد و در فرستادن معذرت خواهد جست
و همگی اندیشه این فرومایگان آنکه زمانی آزار برسد چون معلوم شد و از
حقیقت کار آگاهی آمد حیرت افزود و از دیر حاضر شدن آن فیض پذیر
مائده فیاض علی الاطلاق نزدیک بود که حیله اندوزی و شرارت افواهی
صورت راستی گیرد و روبه بی آزرمی آورد و درین اثنا آن برادر گرامی
رسید و شورش تسکین پذیرفت و آن گروه عرق خجالت شدند و چون
ابواب مکاسب مسدود بود سرانجام سفر دشوار شد و بعضی تلامذه و
اهل ارادت این دشوار نیز آسان گشت در همان دامن شب سنگ تفرقه
افتاد و منسوبان این دودمان عموما و خصوصا در گرداب غم فرو شدند و بدل دهی
آن موزونان آفرینش چاره ناشکیبائی دست داد فرمودند که نخستین
چهره خاطر من بمقتضای بشریه سخن سازان بد گوهر غبار آلود گشت
و اگرنه خاطر حقیقت آمود شکفتگی دارد و جز فرخندگی و نشاط خیزی این
سانحه غم نما متنوع نخواهد شد عنقریب نوید سربلندی آید و قفل شادمانی
گشوده گردد و نخستین جرعه دردی که بجام این نادان محفل دانش رسید
این بود و پس از سپری شدن روزی چند مژده غریب نوازی خسرو آفاق
رسید و سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد این قصیده را دران نزدیکی در ستایش
نعمت رسید که انتظام داده اند سحر نوید رسان تا مه سلیمانی رسید همچو سعادت
گشاده پیشانی رخی چو خلق عزیزان نکاطراف وری لبی چو دست کریمان بگوهر افشانی
بسر گرفته چو همت بلند پردازی بپا گزیده چو دولت فراخ میدانی هجوم کرده و آشنا [illegible]

چه میزبان تو اگر روز مهمانی کمر بستی و چابک روی بسته چنان که دو منطقه گرد سپهر دورانی
نموده شهپر والای او ز طرف کلاه تذرو اوج عنایت ببال پیشانی بفرق تابته دولت خجسته [illegible]
که همچو عقل تبارک نموده عنوانی خطی کرباقته در بارگاه جاه و جلال ز قهرمان خلافت خطاب فرمانی
مرا نظاره اش از دو بیقراری داد چه بیقراری باصد قرار ارزانی دلم ز خشش نکشش در اهتزاز آمد
چو از تحرک ناقوس روح نفسانی بهوس گردم با پیش نگار عاقل از این که کار کرد و دشوار در قدم آنی
بذوق من طلب کیمیان از نمود چو بهر سالک ره فتح جذب حقانی از آن زمان چو کریم بودی آرام
سفینه دلم از موج خیز طوفانی حدایق سخنم ز اسهار فرقانی شقایق نفسم را صباح [illegible]
گهی چو دهم سر اسیمه که کدام دلیل برم ظنون و شکوک علوم ایقانی چرا بود متخالف رسوم اسلامی
چرا بود متشابه حروف فرقانی زبان گشوده ابر القضا عجب و ریا شود کذب و دعوی گران [illegible]
اگر حقیقت اسلام در جهان نیست هزار خنده کفرست بر مسلمانی گهی چو عقل فرو رفته گرد بایم
رموز حکمت دانا دلان یونانی چه کرده است تخیل معلم اول چه گفته است ز معنی بترجمانی
چه حکمت آنکه مرتسم سازم از و نمود باطن نقوش عرفانی ولی فروغ حقیقت چگونه یابم
دلم گشته بشکات قدس نورانی کدام [illegible] بطبیعی که طبع دریابد ز گرم و سرد و تر و خشک دستی کانی
چه سان شناخته و انا بلمس سابه مزاج جو سر دل از عروق شریانی کدام رو بریاضی گر از زبانت [illegible]
شوم دقیقه شناس سپهر گردانی چرا است گنبد نجم سریر بهرامی چرا است منظر معتم رواق کیوانی
گهی گرفته بسنجیده جواهر نظم ز لفظ و معنی بر کفتین میزانی دماغ طبع معطر جعد فردوسی
مشام فهم شرف نصیب خاقانی گهی ز حال اثنای شر رفته زو بمغز جان گلدسته گلستانی
گهی تفکر معما این کان گوهر کند بگوهر فولاد طبع سوهانی زبان بیاز سخن موقف دلی [illegible]
سرم تهی نه ز ماخولیای پنهانی نمود جلد مرا عقل زید طیفوری نهاد مغز مرا داغ قیس [illegible]
نظر طلایه فرست جناح مجنونی خرد مقدمه ساز قیاس برهانی بوارق نظر عشق در ورق [illegible]
تا سیم گل دانش نصیبه گردانی ز جان چگونه نهم کیان و گرفتاری ز دل چه لاف زنم عشق و صد پریشانی
کلید در کلام بچو موی شیر بیمان که گرد چشم غزالان کند ترکانی پدر که دیر با ما ز ظل عاطفتش
یکی گذاشت مرا ز سر سبق خوانی دران مقام که از اهتمام تربیتش چه او شوم که از عالمان [illegible]
نصیحتش همگانی شنای همه وجود بکیر لقمه ز همت ز خوان لقمانی بگفت هوای پری پیکران سخن مباد
زبازوی تو برد و بد جناح دین سلطانی خوی از جبین مغشان دمبدم ز سیلاب بنای خانه دانش کند ویرانی

چه حالت دلت از کی و حال کجا   جفاکشی که بیا ز رشته سندانی   زعشق بنده زادان دل ترا چه کشاید
کلید کعبه کوی صلیب پنهانی   میان عقل و جنون بود سیر القصه   بود کرد دانش آمیخته نادانی
ز خواب غفلتم آورد و به بیداری   سماع صیت قدوم سریر سلطانی   چه سحر بود ندانم که از شنیدن آن
دلم برست ز اندیشهای پنهانی   تبارک الله ازان خنده که روح ترا   ز سنگلاخ غم افکنده در بیابانی
بسوخت ابنیه خار و خس هوا و هوس   به نیم لامعه بارقات سبحانی   شدم سوار بکام توسن چالاک
که گردی از شرارش سپهر جولانی   چو نوح گشتم طوفان نورد ناپیدا   چو خضر بودم تنها رو بیابانی
ز فرط شوق چنان می شتافتم که مگر   شدم چو روح مجرد ز ثقل جسمانی   روان چو شخص تمنا بشاه راه ادب
ز پای دل گسلانیده بند کسلانی   و زین که تا به چه صورت قرار گیرد کار   همه تصور و تصدیق من هیولانی
به نوک خامه اندیشه ام روان بافت   نسیج مدح شهنشه طراز سبحانی   سواد موکب شاه دور ناگهان بنمود
که گشت دیده من زان سواد نورانی   خبر سار که بهر بار شه کانیک   رسید بود در فردوس مرغ بستانی
خطاب شد که تلطف کنان ساقدس   با سمان سعادت ز تیه ظلمانی   کشیده قاید دولت زمام طالع من
بسوی بارگه حضرت جهانبانی   نخست بوسه زدم خاک آستان یعنی   بچشم سار بسازم سنوعات
چنین بسجده شکرانه بر زمین سودم   همیشه باد جبین من نعل و جانی   بکوبم از در دولت سزای اقبالی
نمونه عجب از بارگاه یزدانی   نه بارگاه جهانی که بود در شهر سرش   متاع لطف و عنایت بصد فراوانی
مجاوران حواشی او در فیع مقام   تعاکفان سموات کرده حیرانی   ز اهل دانش و بینش نهاده کرد بگرد
نشسته حضرت والا تخت نورانی   فروغ بخش شبستان بند اکبر شاه   چراغ بارگه دولت تمرخانی
تبارک الله ازان ملک گز لطافت طبع   درخت و خاک درو کرده عود نیسانی   اشارتی که درین بارگاه مجلس انس
شکفته دل نشینی و شوق بشانی   به پیش پایه او در نگاه بنشستم   زبان ناطقه ابتر از ثنا خوانی
ثنا بگو هر چست بر سر سخنم   سخنوران چه عراقی و چه خراسانی   یکی ز روی تحیر که گفت این چه
گهر که میکند سخنش لولوی مرجانی   یکی براه تعجب که این شگرف گهر   بدیدن شد که ایمن کلاب بستانی
کدام مرغ نوا گر تبارکی برخاست   که تازه کرد صفیر هزار دستانی   زبان پیت خیالان دراز شد بر من
که داشت کاخ ضمیرم بلند بنیانی   طراوت نفس از کی جواب رفت   که بود بر لب فیضی زلال فیضانی
نمونه گونه تعقد شهنشهم شواهد   کنایه پایه فزود و آمدم حیرانی   زبان برسرش این سرگشته کای طوطی
ریاض لطف تو از که بود خضرانی   سواد شهر خیال ترا که داد ضیا   اساس نظم بلند ترا که شد بانی
پر از ادای رنگین بوسی تو کی گشتم   که ای سپهر طبیعت با نفرمانی   امان عهد تو استاد مهربان من شد

که لوح ابجد آداب اوست طولانی   ذکر سبب طلبی او ستاد من بدست   چه حق که رفت بسی این بزرگ حقانی
زبان به ذوق سخن تا مرا بجنبیده است   بنعمت پدرم بود تیز دندانی   ز مبدا ام من جهل با نقاهت طبع
بدر ز دانای درونم بوده پنهانی   ذکر بخت گزین ناظمان معنی سنج   به پایه که نهادند حسن حجانی
کدام پی بره راست برد به نظم   که نیست در روشش خطوهای حیرانی   کدام راه بود دست ملک معنی را
که بینش متحیر به تیر بیمانی   بعرض شاه رسانم گدای بیم حکمت   حدیث طایفه شعرست پایانی
سخنوران که ازان بیشتر سخن گویند   که سر زد از لبشان نکتهای ایمانی   همه حکیم مزاجان پاکدل بودند
وجود داده طهارت نوبت ایمانی   کشیده نقش حقایق بدور انسانی   نمود درک دقایق به تیر ادبانی
همه شهید جان حاضر دلی غایب   همه بذات خدا باقی و ز خود فانی   علی الخصوص سخن آفرین خطوس
که در ریاض سخن بود پیر دهقانی   قیاس کن ز رشته نامش بگیر که هست   بزور بازوی او رستم سجستانی
دره خیر این شان یافت هیچ نقش که بود   بروزگار غلامان نوح ساسانی   اگر بدور شهنشاه نکته دان بودی
به تیرگی نشدی روز او شبستانی   ذکر قدح کش غزنین که مید بد جان را   شراب معرفت از شیشهای ایمانی
مپرس از آن چمن آرای گلشن معنی   که در حدیقه او کرد نقطه رمانی   حدیقه ایست ملوکش که بود امکان
نصد بهار گلی زان حدیقه بستانی   سزا بود که بسودای دل رقم کردن   لطیفهای حقایق نگار شروانی
نقاوه سخنش تحفة العراقین است   سزد که دست بدستش چو گل بگردانی   ز سحرکاری گنجور گنجه خبر پرس
که داشت گلکش بر گنج غیب نقبانی   بنظم او نرسد نظم غیب گر برسد   مخیل متنبی مخیل قرآنی
ز انوری چه نویسم که تا بچرخ رسید   ز برق فکرت او شعلهای نیرانی   رسانده کرسی معنی حکمت از برجیس
مزاج مدعیان را بجوشش بحرانی   ظهیر حرب بانرا اگر که بود ازو   سما و عالم معنی نیاز الوانی
نگر بنو بهو بیداد و قیقهای کمال   که شهره شد بجهان سر معانی   سخن شناسان خلاق معنی جو اند
ببین که معنی والاش هست خلقانی   دوای درد دل عاشقان ز عطار است   که دست روح قدس بار کرد دکانی
تبارک الله ازین مردان که در ملکوت   بعلم منطق طیرش سد سلیمانی   شکر فشانی سعدی به شیر و شیر
نمود برشکر طبع او مگسرانی   ز شاخ خیز بود بلبلان معنی را   بیوستان گلستان او خوش الحانی
ز خسروان معانی جداست خسرو هند   که برار ایک معنی نو سلطانی   ستوده حاجب صاحبقران ملک سخن
که ملک گیرش ازین است نورانی   نکات حافظ معجز بیان چه برگویم   لسان غیب اندانشی دانی
دماغ سوخته را روح تازه میبازد   طراوت سخن کمال شد کرمانی   بر آنچه هست کم از اسفرنگی و طوسی
سخن سرای اخسیکی داد دانی   غرض شمار اساطین معنی بارند   گذشته اند بسی چون رفیع لبنانی

پسند طبع حریفان حرف سنج سزد بجودتی که بود در حدیث سلمانی خوشا نوای معانی عارف جام
که محو بود بخمیش نغود اکوانی ز بس لطافت الفاظ نکته آمیزش بود معانی صورت عابر خشانی
بجامعیت او بعد ازو کسی نکشت ز نظم و نثر بر دخم شد سخن‌رانی باو حدیث حریفان ابر آوردن
بود حکایت شید بزدگاه و پالانی یکان یکان همه بیشتر فناختند کشیده بر سر خود طیلسان کتمانی
دران مقام که این مهمای نرزه یشت چه جای شعر فلانی و نظم بهمانی کنون تمام از شعرا شماره اولی
گزیده بر ملکی کیرد دارستانی بجوی کلبه فرو مانده در تنک دوجهان نخاک تخشید آب عزلی نانی
بچشم خیره سیکار نقش نظرودی بنفس تیره کل اندود جا فقط لانی بکار سوئی فات کر خاک دهر برد
اسیر هیچ و شرای متاع خرانی کهی درشت ادای زلب دون کود که نقطه بر حق معنی نمود چسبانی
کهی خیال خنک بوده در عبارت کرم جواب سرد بکرمابه زمستانی تراش کرده حرف ریز [illegible] جام
نهاده قیمت فیروزه جنانی چنانچه رشته کهرکه مالی نپوید حدیثشان برشیم اگر بجبانی
چو ریک خاک فشان بیمان آمد خنک بهیث دریا کرنغشان بجبانی سخن عبارت استاد کوده صدف
که در شمار نیاید متاع نالانی سواد نسخه کثرشان بحیم تمثال سیه کلیمی خرستان ملتانی
بکلک من قانی بجامه الماس کشیده ورق خط خوط نظلانی دلی که از رنگ حقیقت ز نقش [illegible] جوید
ز خیزران طلبید لالهای نعمانی بروشنی کلاه ارسته یکی توم نخاک بخته کلهارخاک دانانی
چو کرتحه بعالم من انکسم امروز که تازه کرده سخن را بتازه دیوانی عرب ملک معانی دربن [illegible] منم
نکاردان سخن با تمام سامانی کنون کلید سخن آسمان سپرد بمن ز ذل کشایش از من کلید جنبانی
نهشتیان لطافت سرای فکرت معانیم همه حوری کنند و غلمانی نگاه داشته صورت نکار لوح و قلم
زبان کلک مرا از صریر بیتابی حدیث من نشهنشاه بیترپرورد چو با خدای کلام کلیم عمرانی
بحکمت خرد علم از قلم کشی کامروز مسلمت تراکشور سخندانی زبان نکته بجنبانی که در بدایع نظم
فرزدقی بنوا از ادبیب خاقانی چه جاده بست بر شیح شاعر قلمت که رنگ مهر دارشعار [illegible] مانی
رسید علم کرا از نکته سنجی شعرا بعرض او رسان آنقدر که بتوانی زبان نمی‌کرد کرنا تو در سخن بحد
سزد بدست اگر دشتی بجانی چگویم آنکه بزین لباس دارائی بزر کرفته سراپای من عربانی
چگویم آنکه چو از خاک برکشید مرا سرم بلند شد از بادپای چوکانی چگویم آنکه ز کنجهای انعامش
سپید و سرخ چه از دخم بهمانی چگویم آنکه زلطفش چه طرف بربستم ز هرچه لازمه غایت برکانی
دو دولت از در اقبال تا بمن آورد کشید طالع اکسیم بلجانی یکی معلمی شاهزاده‌های عظام

بجنبانی

کر بهتان

که برنهال ادب میکنند اغصانی بخت حضرت سلطان سلیم دریادل که جلوه خردش یوسف [illegible] ثمانی
دکر طراز پرند امید شاه مراد که دامن فلکش میکند کریبانی دکر جهان ادب ابنال که شفقت
کواکب شرفش میکنند اخوانی ولی ز روی حقیقت منزدشان بودم چو پیش برادب کودک دبستانی
زهی فلک منشان کز کمال عقل کنند در انتظام جهان کار سپهر ارکانی بلوح عقل کسی اگر چشم دل باز
خطاست دیده بسوی خرد فرسانی چرا بجای سویدا نهد سواد مداد دلی که از لمعات مهدات کمعانی
دوم بجود اداد انکه از میامن آن بالحظه کشیدم نوای جوانی باسمان کرم مهر یکی از آن دو
بفرق طالع من مشتی است مسانی جهان پناه شهنا آفتاب قدرتها که جان عالمی امروز عالم جانی
سخن درست بکویم کر شوق قالب را همین نه جانی و جانی که جان جانانی بفروی شکوه نهاد رفعت قدر
زهی چه عقل بسنجد هزار چندانی بر وز عید ظهور ولایت زیبد که بجبینان فلکرا کنند قربانی
در التفات و کرم اعتبار رحمت ترا ز آفتاب چه آید بجز درخشانی ز ما من و دست انکه کهار مجمل
بفرق مشت ابراد دوش پشیمانی کران نیاید اگر بر مسامع جلال حدیث تازه کنم باد نوری [illegible]
بآن خدای که در ذات شاه تعبیه کرد لطافت ملکی با کمال انسانی بآسمان که رزدی ارادت حرکت
حکیم نشر نظر کیر دشن بجولانی بارتسام کواکب ثابت و سیار [illegible] بجر فلک قطرهای امکانی
با انتظام عناصر که در صحیفه کون همی کنند نظم وجود ارکانی باجتماع موالید کز تقلب حال
نمیکنند بهم امتزاج لیدانی بهیکل تن ادم که عالمت صغیر کزان حواس و قوا راه سید [illegible]
بکرمی نفس صادقان که نمودند بعهد روز ازل ادرست پیمانی بخاک نامیه ای سجده‌ای نیاز
که میبرند ریاست که بر پیشانی بکرد راه سلامت روان منزل قدس [illegible] سلوک طریق ایقانی
بنکته سنجی توحید بو اعرابی بخرقه پوشی تجرید بر قرآنی که معتکف شدم از سرای [illegible]
بحضرت تو که باتخت و بخت [illegible] خدای عزوجل بر رخت تجلی کرد که قبله حق و پیش از بی آنی
عبادتست برو تو سجده آوردن که در سجود ادب قبله گاه کیهانی خدا شناس کمال تو [illegible] شناسند و پس
که قبله گاه امید ما شناسانی سجود بندکیت بر جهانیان فرضست درین سخن نبود اختلاف ادیانی
چرا نه قبله اقبال من تو دم [illegible] که روی دل بتو دارند قاضی نیدانی بشکر نعمت تو موبموی من کویاست
حدیث کفر مرا به که حرف کفرانی دقایق نعمت شرح کی توان داد [illegible] تعبد حرف نیاید امور جدانی
بدور عدل تو از تاربود معنی لفظ بدوس دل نهادم لباس کتانی بکعبه که من احرام طوف او دودم
سکل بهشت کند در رش مغیلانی ز شاخ تاربجه مخلد بسبزش عروس حجله خاطر خار [illegible] پانی

پی خیدن المهای حاسدان دارد　خدنگ کلک مرا حرف تیزمکانی صفیر قدس برآید ز طایران خیال
چو نخل قلم شکفد ز بیانی　بجنبش قلم کلک نکته‌دان برسد　نوای شاهدی و عصای جوانی
نکته بتمکین کز قلم فرو ریزم　رسد دوات مرادعوی یکدانی　بر سید ز فیض نوای مجلس شاه
بروح آنچه رسد از شراب روحانی　ز مشتهای اهل صد قدم بنهم بر تر　عنایت و کرمت گر کنیز اعوانی
زبان خویشتن از ادب نمی‌جنبد　بر آر آرزوم آنچنانکه خود دانی　ف بهانه سوی علیک سکالی
کی بودم شادابی سخن سرای بکجا آورد　القصه چون کیهان خدیو را درین یورش
حق اساس مبتنی بر عزم عاطفت بود پی آنکه اهتمام بجمع لشکرها شود امرای والا
شکوه که خدمت را راس امال عبادات خود میدانسته‌اند در ملازمت جمع
آمده دارد وی معلی از هجوم عساکر فیروزی مند عالی دیگر گشت غیرت اینه
مقتضای آن شد که آنحضرت بنفس اقدس نهضت عالی فرموده متوجه تنبیه
و تادیب رانا شوند و گروهی از امرای ظفر اعتصام را روانه ملک مالوه ساخته
عرصه آنرا از غبار بغی و عناد فرزندان محمد سلطان میرزا پاک کردانند قرعه
این خدمت بنام شهاب الدین احمد خان افتاد و شاه بداغ خان و
مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و امثال ایشان را که در صوبه مالوه جاگیر کرده
سامان این کار بر ذمت همت این سعادت اساسان مرجوع داشتند
و این مردم از حوالی قلعه گاکرون رخصت یافته از معسکر والا روی توجه
آوردند و جولان همت شتافته تا حوالی اجین عنان کشش عزیمت کشیدند
و میرزایان پیشتر از آنکه عساکر فیروزی مند با یلغار آید فرار اختیار
نموده راه گجرات پیش گرفته تفصیلش آنکه در وقتی که خبر نهضت موکب
عالی بدیشان رسید که از مستقر خلافت منزل بمنزل پیش می‌آید الغ میرزا
که برادر مهین بود و سر بجبرش می‌خارید بر خاسته پیش ابراهیم حسین میرزا
و محمد حسین میرزا که در اجین بودند رفت که یکجا شده در تدبیر ادبار خود
کوشش نمایند و چون با آن شورنجتان خبر وصول موکب مقدس بحوالی گاکرون
رسید از راه سراسیمگی در آمده روی بمند او آوردند و در انجا الغ میرزا
از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرد و دیگر برادران طاقت مقابله

و مقاومت باعث کرمصوران یا به همت خود بر تردیده بقدم ادبار بجانب
گجرات فرار نمودند و چنگیز خان که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود و بعد
از واقعه محمود دست استیلا بر بعضی از قلاع گجرات چانپانیر و بروج
و سورت یافته حکومت رانی میکرد متوسل شدند و آنجا هم سلوک بی
بهجار نموده غبار انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاکت
بر فرق خود بیختند چنانکه شرح این کارنامه اقبال بوقوع خود نگارش
خواهد یافت و بالجمله افواج قاهره عرصه مالوه را از غبار این سیه روزگاران
مصفی یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند و عرایض نصرت طراز
متضمن ادبار اهل بغی و آوارگی آن طبقه از ممالک محروسه بدرگاه مقدس
ارسال داشتند **محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعه چتور را**
و در ان هنگام که موکب مقدس ابتقریب سامان لشکر مالوه در ظاهر
گاکرون توقف افتاد آصف خان و وزیرخان که در انحدود جاگیر داشتند
بموجب حکم معلی پیش رفته قلعه ماندلرا که از قلاع مستحکم رانا بود و شجاعت
رادت بلوی سولنکی استحکام داشت بسطوت اقبال شاهنشاهی
فتح کردند و موکب مقدس بعد از سامان لشکر مالوه با آنکه بحسب ظاهر عساکر
منصوره کمتر همراه بود سر تایید الهی دریافته و بجنود معنوی اکتفا نموده
بیشتر نهضت فرمود که شاید رانا کی عساکر اقبال شنیده از سحاب جبال
بیرون آید و کار او بآسانی ساخته گردد و آن سیه بخت چون دانسته بود
که از اسباب قلعه‌گیری همراه موکب معلی کمترست بخیال آنکه پرتو توجه مقدس
بتسخیر قلاع نخواهد افتاد برین خیال فاسد اساس نهاده قلعه چتور را که
بمکان کوتاه بینان کمند استیلا بکنگره رفعت او نتواند رسید مضبوط ساخته
آذوقه چند ساله ترتیب داده هشت هزار راجپوت شجاعت سرشت را از نامورا ن
ناموس پرست دران قلعه گذاشت و اطراف و نواحی را ویران کرد تا آنکه
در صحراها نماند و خود را بجنگلهای کوهستان کشید چون موکب معلی بنواحی قلعه چتور
نزول اقبال فرمود رای جهانکشا اقتضا کرد که سر بدنبال آن خون گرفته نهند و کوهستان

قلب در آیند صلاح دولت دیده با لهام تسخیر قلعهٔ جیتور را که اساس قوت و دار دولت
او بود پیش نهاد همت والا ساختند و روز آبان دهم آبان ماه الهی موافق پنجشنبه
نوزدهم ربیع الآخر بحدود قلعه رسید و سرادقات نصرت نصب فرمودند و در نوبت
شدت عواصف و ریاح و صدمات بوارق و صواعق زمین را در زلزال انداز
ساخته بود و غریو ابر و رعد جوش و خروش انداخته بعد از ساعتی هوا صاف
شد و عالم انکشاف یافت و قلعه از دور نمودار گشت یکی قلعه را روی آن کوهسار
برآورده سر با چرخ چهار بر دو مرغ اندیشه را راه نی کس ابکار و کردارش آگاه نی
رای گیتی گشا بر محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمانی ارتفاع و حصول مواد تضییق متحصنان
قرار گرفت بنابرین اندیشهٔ بلند روز دیگر از آن منزل به دولت و اقبال کوچ
فرموده در فضای دامن کوه که این قلعهٔ والا شکوه بر قلهٔ آن اساس یافته نزول
اجلال فرمودند و با چندی از مقربان بساط عزت سوار دولت شده دور کوه را
بنظر بلندبین که ادوار افلاک را احاطه نموده نظاره کشیدند و ارباب ساحت
که همیشه در رکاب نصرت اعتصام میباشند آنرا زیاده از دو کروه نمودند
و از پایین کوه که آمد شد خلایق میشد پیچ کرده میکشید بخشیان عظام را
حکم بتقسیم مرچلها فرمودند جمعی که در رکاب دولت رسیده بودند بر ملچارهای خود
فرود آمدند و از عساکر اقبال آنکه از دنبال میرسید مرچلی جداگانه یافت و
بدین اسلوب در مدت یکماه تمامی دور قلعه را جنود نصرت فرو گرفت در
همین هنگام برخی از امرا را بنهب و غارت ولایت او و تادیب و تنبیه
سرکشان آنحدود روانه ساختند آصف خان را با جمعی از امرا بر سر شهر
رامپور تعیین فرمودند و او رفته آنرا بکلید تیغ گشود و مورد آفرین حضرت
شاهنشاهی گشت و چون رانا از جانب اودیپور و کوهستان میداوند
حسین قلیخان را با لشکران به دستگیر کردن او فرستادند حسین قلیخان
بشهر اودیپور که دار الایالهٔ رانا بود رسیده قتل و نهب و دمار از روزگار
گردنکشان برآورد و هر جا انبوهی از متمردان در نواحی اودیپور و کوهستان
کوملمیر شنید بصاعقهٔ شمشیر آتشبار سوخت و غنیمت فراوان بدست آورد

و درجت وحوی رانا بحالت وی عظیم بود و چون از آن کم کشته اثر باز نام و
نشان نیافت بموجب حکم معلّی مراجعت نموده بدولت پابوس
سربلند شد و در منزل که موکب والا بمحاصرهٔ قلعه اهتمام داشت بمسامع
عز رسید که اعتماد خان گجراتی از چنگیز خان و میرزایان شکست یافته بدو
نوکر آمده مقارن آن حال عرضه داشت اعتماد خان با پیشکشهای لایق
بپایهٔ سریر اعلی رسید از آنجمله فیل دریایی بود که گوشهای دراز مفرط
داشت و حرکات عجیب از او سر میزد و حضرت شاهنشاهی آنرا با
نوازش ترقی فرموده حسن خان خزانچی با منشور استمالت همراه آن
جماعت ساخته رخصت دادند و در منوقت او را سعادت راهبری کرده
که بدولت آستانبوس کامیاب گردد حسن خان در دار الخلافه آگره از گجرات
رسیده بزمین بوس سعادت پذیر شد و چون عزیمت خسروانی در
گرد منع آن قلعه که در رفعت و استحکام انگشت نمای دوران است
بیشتر شد بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه پی جلوی آن قلعهٔ
آسمان شکوه رسیده میتاختند و داد دلیری و دلاوری میدادند
چون خان عالم و عادل خان لیکن همان طور که زمیندار دست با سمان
نمیرسد سودمند نمی آمد و آنحضرت پیوسته بقدغن تمام بهادران تیز
جلو را منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند بلکه داخل تهور است
کارزار با آتش آنرا از اعتدال برکران دانسته از اخلاق ذمیمه میشمارند
لیکن این مردم که مغلوب تهور بودند گوش بر نصایح خردافزای نکرده
بر گرد قلعه میدویدند و بسیاری از مردان نبرد گلگونهٔ زخم بر رخسار
شجاعت میزدند و بسیاری درین انجمن مردآزمای جام خوشگوار
شهادت میکشیدند چه تیر و تفنگی که این متحصنان می انداختند سطح باره
و کنگره خراشیده میگذشت آنچه از آن سینه نشان میآمد تا بسینهٔ
مردم میرسید دکاری ساخته میشد بنابران حکم معلّی شرف نفاذ یافت
که جابجای مناسب انشای قلعه را از زنجیر و دیوار مجوف سازند و پرداوی

تفنگ ساخته آتش در زنند و برج و دیوار را بر باد هوا داده مردان کارطلب
در آیند و از یکطرف به ثبات تدبیر آتاسی ساباط نهند فرمان پذیران
بارگاه سلطنت بدین دو امر بدیع کمر همت بستند اگرچه مرچل بسیار بود چنانچه
دور آنرا غازیان عقیدت مند جدا جدا برای خود ساخته احاطه کرده بودند
لیکن سه مرچل عمده بود اول مرچل خاصه حضرت شاهنشاهی که محاذی قلعه
دروازه لاکهوته بود و صاحب اهتمامان این حسن خان چهره و رای ترداس
و قاضی علی بغدادی و اختیار خان نوخدا و دیگر خان بودند نقابان
غار اتراش ازین طرف بازوی همت نقب قوی ساختند و مرچل
دیگر بکاردانی شجاعت خان درامه تودرمل و قاسم خان میر بحر
مقرر بود و درین مرچل از یک تیرانداز مسافت در عین بارندگی از درین
کوه که قلعه بر قله او بود اساس ساباط نهادند و مرچل سیم بعهده اهتمام
خواجه عبدالمجید آصفخان و وزیر خان و جمعی دیگر از بهادران سعادت
منش نامزد بوده چون در آوردن دیگهای بزرگ از حمال جو دشوار بطول
می کشید دیگی بزرگ که نیم من گلوله او بود بحضور اشرف ریختند چون اهل
قلعه بر آن حال که هرگز در وهم و خیال ایشان نگذشته بود مطلع شدند
دود حیرت در دماغ آبخیزه ایشان پیچید و دانستند که اساس استقلال
ایشان است که رو بزوال سامان می پذیرد بناچار دست در حیله و تزویر
زدند دفعه سانذا اسلا خدار و مرتبه صاحب غار را فرستاده این تضرع
و زاری پیش کردند که خود را در سلک فرمان برداران درگاه معلی انسلاک
هرساله قرار میدهیم بعضی اولیای دولت این سخن را مستحسن آمده بعرض
اقدس رسانیدند و باین قرارداد عنان ازین شغل تا پیش صلاح
دیدند لیکن غیرت سلطنت بقبول این معنی نفرموده خلاصی را منحصر در
آمدن را تا ساخت هرچند بزرگان اردوی معلی از تردد دایمی تنگ
آمده در برخاستن ازین مهلکه کوشش نمودند فایده مفید نبخشید آن
بی نهادان قدر دولت ملازمت ندانسته با تمامی اسیران بحق قلعه بر بالای برج

ومارده

و ماره جمع شده شکاف بزد گرم ساختند توپچیان چابکدست در میان ایشان
فراوان بود همواره بر سر گلکاران و مزدوران تیرباران میکردند و کا
گذاران سپرها از چرم خام تعبیه پناه کرده در ساختن ساباط تیز
دستی و چابک کاری مینمودند و با این همه احتیاط هر روز قریب دویست
نفر خاک فنا می افتاد و روز بروز ساباط پیش میبردند و نوبت سرانجام
میدادند و عمل و فعل این اساس نصرت را نقود انعام در دامن امید
میریختند و زر و سیم خاک بها شده بود و از ده طرف بطوری که توپ کار
نکند دیوار گلین ما عریض بر آورده برای اهل کار آن افاعی منش
عقارب سرشت می پوشیدند و دیگر طرف نقبچیان فولاد چنگ کار شکن برده
از دو جانب نقب ابنیای حصار رسانیدند و از قلعه دو جا را متصل
با هم مجوف ساختند در یک مجوفه صد و پنج من دارو تفنگ انداخته
بودند و در مجوفه دیگر هشتاد من و حکم مقدس نفاذ پیوست که مجاهدان
خدمت گزین و بهادران کارطلب مسلح و مکمل مترصد بایستند که چون
آتش در دهند و دیوار از هم بپاشد تیزدستی نموده قلعه را بتصرف
در آورند روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم
جمادی الآخر بارود نهار را آتش دادند آن برج از بیخ و بنیاد کنده
با تمامی سپاه آن سیاه بختان که بر سر آن بجنگ سرگرم بودند هوا گرفته
متفرق و متلاشی شد و فتیله مجوفه دوم آتش نگرفته بود که افواج ظفر
پناه دیوار قلعه را پراکنده دیدند بی تشخیص و ملاحظه از پیش دویدند گرفته
بر منفذ آن دویدند که خود را اندرون اندازند یکبار در مجوفه دوم نیز آتش در
گرفت و آن فوج سعادت پژوه که رو بدر آمدن قلعه داشتند گروهی از
مخالفان تیره رای که آماده مدافعه بودند همه یکبارگی در آن صدمات در آمد
و از تندباد حادثه تفرقه در جمعیت آباد ارواح و ابدان ایشان افتاده سر
رشته انتظام اعضا از یکدیگر گسیخته روی در پراکندگی آوردند سنگها به
نوع سنگها رفت و آواز این قلع عنفت تا پنجاه کروه و پیشتر رسیده موجب

تعجب مستعان شد و منشاء آن خطا بود که راه فتیله این دو جای مخوف یکی چه
از یکجا آتش دادن قرار داده بودند و همچنان کردند یکی دیرتر آتش خورد
و بهادران خبر دسررشته ملاحظه از دست داده تا خشک و پیشتر اران چون
حقیقت مهیا ساختن نقب بسامع علیه حضرت شاهنشاهی سید بر زبان
اقدس گذشت مناسب آن بود که جای آتش دادن هم دو تا تا خشک شود مبادا
فتیله یکی دیرتر رسد و آسیبی روی نماید و همین قضیه مشتعله را بچشم دوربین
دیده بود کبیرخان و سایر متصدیان این مهم را الذ شنیده خود را تصور
نمودند و بسرعت از یکجا مد محل آتش دید لیکن در وقت چون تقدیر رفته
بود تدبیر سودمند نباید وردی داد آنچه روی داد قریب دویست کس از لشکر منصور
غرج کلک تقدس نمودند از انجمله صد کس [illegible] می بوده باشند و از این صد کسی
نزدیک بیست کس پادشاه شناس و از نامواران این مردم سید جمال
الدین پسر سید احمد از سادات بارهه بود که از منظوران نظر عاطفت
اثر آنحضرت امتیاز داشت دیگر میرک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان
کولابی که در عنفوان جوانی در جرات شعله آتش بود دیگر جناب سلطان
و شاه علی ایشک آقا و یزدان قلی و میرزا بلوچ و جان بیک و بابا بیک
برادران شریک بیک یساول باشی و میرک بهادر و جمعی قریب چهل کس که
در درهای کوه برای خود اندک شیده فرصت جوی بودند خاک و خشت
بسیار از قلعه جدا شده آن تنگنای را گرفت و بعد از فتح قلعه ظاهر شد
که این بهادران چنین از هم گذشتند از جانب مخالف با آتش قرار نیز دی
سوخته نزدیک چهل کس بخاکستان عدم برابر شدند و چون دیگر مبارزان
بزدارهای این سانحه معلوم شد خود را رسانیده در زد و گیر شاهد ظفر مخالفان
تیره رای از یکطرف جان می سپردند و از راه دیگر بر سر آوردن دیگر جهد مینمودند
با آنکه در اندک فرصتی دیوار عرض بهمان ارتفاع برآوردند و در همین روز
در مرحل آصفخان نقب افروخته آتش خوب درنگرفت و از مخالفان تباهی
کس بعدم فرو شدند و بهادران لشکر اقبال را اگرچه آسیبی نرسید الملکار [illegible] شوال سنه

ازنبرد
پیشی [illegible]

از جیش برده هرچندهای آن بود که قلعه نشینان اوباد چشم عبرت گشوده توسل بعجز و زاری نمایند
لیکن چون ارلشکر اقبال امری که بظاهر سرمایه شماتت کوتاه نظران تواند شد بوجود آمده بود معنی
دست آویز نخوت و استکبار ساختند و همت خسروانی این را باعث مزید توجه دانسته بیشتر
از پیشتر توجه فرمود و این طبقه اگرچه در نفس الامر باجل خود فرو شدند و پیمانه هستی این گروه پر
شده بود اما پایه اخلاص و رتبه سعادت ایشان افزوده اگرچه اهل قلعه را بعد آتی شد
که تیز دستی در امثال این امور بر تابد صبری و سرانجامی باید چه مصنوعی آن کوه والا
یکطرف و محکمی قلعه یکجانب و آذوقه کسو و مردان جنگی جدا رای شاهنشاهی بانتظام
مهام ساباط که بهترین روشهای قلعه گیریست قرار گرفت و پیشتر از پیشتر در انجام
این کار شگرف اهتمام گرفت و آنحضرت بارها بساباط و نزدیک بقلعه تشریف [illegible]
اندازی فرمودی و نشانهای نمایان زدی از انجمله آن شیر بیشه عظمت گرد حصار
میگشت چون نزد مرحل لاکهوته عبور اقدس افتاد غازیان نصرت اعتصام بنابا
ساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند آنحضرت در پناه دیواری استاده از
روزنهای دیوار بندوق اندازی میفرمودند و غازیان عتبه دولت کمر خدمت بسته
شرف حضور داشتند و بدو واسطه جلالخان ایستاده بود و سپر خود را بر دیوار نهاده
از زیر سپر نگاه قدر ازان قلعه میکرد و فدائیان درگاه که دران مرحل اهتمام داشتند
از قدر اندازی کم خطای یکی از توپچیان قلعه که در مقابل دلیرانه سرگرم کار خود بود شکوه
میکردند که بسی از غازیان این مرحل را آسیب رسانده است ناگاه همان بندوقچی
کم خطا سپر جلالخان را پیش نظر داشته بندوق انداخت و از میان گوشت او
گذشت و چندان آسیبی نرسید بر زبان مقدس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال
خان آنقدر انداز خود بنظر درنمی آید اگر خود را بنماید انتقام خود را از و بگیریم
و بجانب بندوق او که از روزنه ظاهر بود بندوق سر راست کرده انداختند
و فرمودند که بجاله الوقت انتقام تو از بندوق او میگیرم انداختن همان بود
و از آن روزنه گذشته باو رسیدن همان اگرچه در آن وقت تحقیق نشد
که آن بندوق بآن بندوقچی رسید لیکن از طرز فرو نشستن بندوق رسیدن بقیاس
او قیاس میکردند و بعد از کاوش احوال بظهور پیوست که بندوق پادشاهی کار

آن مهم را ساخته بود و آن بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان بود و باقبال روز
افزون اهل آن مرچل ازین کارنامه پادشاهی آسوده شدند و همچنین همواره آنحضرت بیاری
از نامداران حصار را از پای انداخته بخراب آباد هلاکت میفرستادند و روزی
در مرچل جانب جتوری گرگو بجاهایت نزدیک بقلعه بنفس مقدس آمده اهتمام تمام
بکار داشتند و در مجالی که بندوق و توپ کلان می آمد آهسته می گذشتند چون اعتماد
بر محافظت و معاونت ایزدی بود غبار اندیشه بخاطر اقدس راه نمی یافت ناگاه
توپ بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد که آن توپ بیست کس از مجاهدان صفوف اقبال
را شهادت رسانید روزی بندوقی بجان عالم که نزدیک آنحضرت ایستاده بود
رسید و از چه جامه او گذشته چون بکار پایان رسید بعنایت الهی از رطوبت
عرق سرد شد و موجب تقویت باطن ارباب جهاد گشت و روزی بندوقچی به
مظفر خان رسید و بخیر انجامید و درین شغل دولت پیرای بسیاری از امثال
این حالات دادار جهان بظهور آمد که باعث هدایت ساده لوحان انجمن
ظاهر شد و سرمایه مزید عقیدت اصحاب اخلاص گشت چون همت عالی مفتاح
معاقد مقصود و مصباح و مکامن تقدیرست علی الخصوص هرگاه چنین صاحب
اقبالی دل در کاری دشوار بر بندد هرچند از اندیشه اهل روزگار بیرون باشد
بمیامن بدایع قضا و قدر آن کار بآسانی بر آید از انجمله بمقتضای همت والای
شاهنشاهی که ترجمان تایید ازلیست کار ساباط باهتمام راجه تودرمل و قاسم
خان میربحر بخوبترین وجهی اهتمام یافت و بر بالای ساباط منازل و مواقف
دلکش ساخته شد آنحضرت پیش از اتمام آن دو شب و یک روز همانجا بوده
بتوجهات عالی اتمام میفرمودند و مجاهدان اقبال بند دل بر قلعه کشائی بسته
دیوار قلعه را ویران میکردند و ازان جانب نیز دلیران دلاوریها مینمودند و آن
حضرت بنفس مقدس دل در پی کار بسته داد بندوق اندازی میدادند و نشیمن سطح
ساباطی کرده بتماشای دلیران پردل و شیران زنجیر گسل میفرمودند و درین دو شب
و یک روز این شجاعتمندان بمثابه مشغول بیکار بودند که خواب و خور فراموش شان
می گشت و طاقت مترددان طرفین طاق شده بود تا آنکه سحر دوشنبه پانزدهم اسفندارمذ

ماه الهی موافق بیست و پنجم شعبان آن قلعه فلک اساس مفتوح شد و شرح
این سانحه بهجت بخش دولت افزا که فتحنامه اقبال تواند بود آنست که شب
که صبح نصرت در پی داشت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده جنگ انداختند
و چندین جا رخنه در دیوار قلعه افتاد و علامت شکست حصار ظاهر شدن گرفت
و نزدیک ساباط دلیران صف شکن از لشکر منصور پیش دستی کرده بسیاری
از دیوار استوار قلعه را ویران ساختند و داد جانستانی و جانفشانی
دادند و نصفی از شب گذشته منظور نظر بود که متحصنان قلعه در شکاف دیوار
هجوم آورده یکطرف جان بباد فنا میدادند و یکطرف پنبه و کرباس و هیزم
و روغن آورده پر میساختند که در حین رسیدن غازیان تندخوی آتش داده
نگذارند که کسی عبور تواند کرد درین اثنا بنظر اقدس آمد شخصی جبه هزار میخی
در بر که علامت سرداری با وی بود در ان شکاف گاه آمده اهتمام مینمود
اما معلوم نمیشد که کیست دران هنگام حضرت شاهنشاهی بندوق سنگرام
نام که از بندوقهای خاصه است گرفته بجانب او انداختند و بشجاعتخان
بهگونت داس فرمودند که من از شادی و سبکی دست که در حین زدن تفنگ ظهور
می یابد در می یابم که غالبا بندوق من باین مرد رسیده باشد خان جهان
بعرض اشرف رسانید که این مرد اشب مکرر اینجا آمده اهتمام می کند
اگر از زخم تفنگ بیابد ظاهر میشود که از هم گذشته است ساعتی ازین
واقعه نگذشته بود که جیا رتلی دیوانه خبر آورد که دران وجه از مخالفان
کسی نمانده است و مقارن این حال از درون قلعه از چند جا آتش برخواست
ایستادهای پایه سریر اعلی دران باب چالها میکردند راجه بهگونت
داس معروض داشت که این آتش جوهرست چه رسمست در هندوستان
که چون کار چنین پیش می آید هیمه از صندل و عود و غیر آن در خور مکنت بر
انجام میدهند و اقسام هیمه خشک و روغن مهیا میسازند و معتمدان سخن شنو
سنگدل را بر عبارات عورتان خود میگذارند همین که شکست متیقن شد
و مردان کشته شدند آن سنگین دلان آن بیگناهان را در آتش انداختند

خاکستر میسازد والحق که آه صبح نسیم دولت وزید مشخص شد که بندوق شاهنشاهی
بجیمل سردار قلعه رسیده و کار او و کار قلعه ساخته شده و آن آتش بر خود بود
و در خانهٔ پتا از قوم سیسودیه از خواصان رانا راتهوران که سردار صاحب خان
بود و در منزل جوهانان بسر کردگی ایسرداس جوهر عظیم شد و تا سیصد زن
در آتش ادبار آن سرکشان سوخت و هرچند آن شب در شکارگاه کسی نماند و از
کشته شدن جیمل هریک دل از دست داده خود را بکنج ادبار کشیدند اما لوازم
احتیاط مرعی داشته بهادران صف شکن و غازیان جان بناموس داده و از
هر طرف مرچلهای خود جوانان کارطلب و دلیران نبرد دوست درون قلعه
درآمده در کشتن و بستن کوشش نمودند و راجپوتان سررشتهٔ تدبیر از
دست داده جنگ کرده کشته میشدند و حکم معلی نفاذ پیوست که از مقابل
ساباط فیلان چابکدست آزموده را درآورند اول کرد باد و گوکر تا سر
دیوار آمده استاد و بعد از آن مدهکر آمده درآمد و پس از آن فیل جنگیه
وسبدلیه و کادره درآمدند و هرکدام کاری چند کردند که از خیال بیرون باشد
دو لشکرستانها برافراختند کمینها کردند صف ساختند همه آهنین چنگ فولادخای
همه نامداران آهن قبای پلان زاخون لعل تیغ ستیز یکی جانسپار و دگر درگریز
بپاشید خرطوم فیلان به تیغ تو گفتی همی مار بارد ز میغ سپهدار بر زنده فیل دمان
همی تاخت آورد برزه کمان بتیغ و سنانها یکی کینه توز گهی دل درید و گهی سینه سوخت
زخنجرش لاله نگار شده بود زره بر پلان حلقه بارنده بود و هنگام سپیدهٔ سحری که
صبح اقبال اولیای دوام دولت و شام ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی
بر فیل آسمان شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند و چندین هزار کس از جان
فشانان دلاور در رکاب عزت پیاده بودند و از غرایب آنکه ایسرداس
چوهان که از دلیران قلعه بود فیل مدهکر را دیده پرسید که این چه نام دارد
چون نامش گفتند در ساعت متهورانه تیز دستی نموده بیک دست دندان او
گرفت و بدست دیگر جمدهر زد و گفت مجرای من پیش آن قدردان
جهان آرای خواهید کرد و از فیل جنگیا کارنامها بظهور آمد از آن جمله راجپوتی

دویده

دویده شمشیر بخرطوم او انداخته قلم کرد و او با وجود خرطوم بریده کرزنگی دیوار
عربدهای آسمانی برانگیخته درگذشت تا سی کس مردانه نامی راجپوت را از
شمشیر رسیدن انداخته بود و پانزده کس بعد از زخم رسیدن و از فیل مدهکر
نیز کاری شگرف پدید آمد و مردانگیهای غریب کرد و از غرایب امور آنکه
فیل کادره چون درون قلعه درآمد اضطراب نموده از شور و غوغا گریخت
و از اتفاقات حسنه آنکه روی بروی جمعی کثیر از خون گرفتها کرتن بهلاک
داده بجانب تنگنایی آمدند دوید کوچه تنگ بود همه را بجان تباه پامال
کرده متفرق ساخت و بتایید غیبی موهبتی عظیم روی داده عظمت خان که برو
سوار بود زخمی شد و بعد از چند روز از آن زخم درگذشت حضرت میفرمودند
که درین هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده نظارگی تاییدات ایزدی بودیم فیل
سبدلیه درون قلعه درآمد در کشتن و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی
بجانب او انداخت اندکی بروی رسید و او پروا نکرده بخرطوم پیچیده انداخت
درهمین اثنا دیگری روی بروی او شد و سبدلیه باو روی آورد و شخص اول
از چنگال او خلاص شده و باز از روی تهور شمشیری از عقب او انداخت راقم
بسیار خوب جنبید و آنحضرت میفرمودند که در عین زد و گیر یکی از بهادران که
من او را نمی‌شناختم بنظر درآمد که راجپوتی از مفاصلهٔ دیوار چوند او را بجنگ
خود طلبید و او نیز کشاده پیشانی متوجه او شد یکی از دلاوران لشکر منصور که
او را هم نمی‌شناختم بمعاونت و امداد آن بهادر دیگر روان شد و او باهتمام
منع کرد که رسم دلاوری و آیین مروت نیست که او مرا بپیکار خواسته باشد و
تو بمددکاری من بیایی بعد اهتمام او را از آمدن بازداشت و خود کارزار نموده
کار او را تمام فرمودمی فرمودند که هرچند ازین مردانه بهروت نشان جستیم پدید
نیامد همانا که از مردان غیب بود که بتایید این بزرگ صورت و معنی پیکر جسمانی
پوشیده بخدمت قیام داشت اوایل فتح با پنجاه فیل و اواخر با سیصد فیل
درون حصار درآمده اعدا را پامال ساخت میفرمودند که نزدیک به بتخانهٔ گوبند
شیام رسیده بودیم که فیلبان فیلی سوار شخصی را پامال فیل ساخته و در خرطوم پیچیده

بحضور اقدس آورده و بعرض اشرف رسانیدند که نام این را شنیده‌ام اما از سر آن این حصار
میشماید جمعی کثیر در کرد او جان نثاری نها کردند آخر ظاهر شد چنانچه بود که پایمال نکبت
و هلاک گشت درین هنگام که بملازمت آورده بودند رمقی باقی بود بعد از زمانی
درگذشت راجپوتان جنگجوی که دران قلعه فراهم آمده بودند قریب هشت هزار
کس بود اما ارزها یا که آنها هم در مراسم نگاهبانی و خدمت گذاری دقیقه فرو
گذاشت نمی کردند از چهل هزار کس زیاده بود زمانی که رایات والا بقلعه در آمد
اهل قلعه بعضی در بتکدها بخیال شرافت مقام و تائید اصنام قدم افشرده مستظهر
بجان فشانی بودند و بعضی در مساکن و منازل خود بر سر عیال ایستاده تن به هلاک
می بردند و جمعی شمشیرهای برهنه علم کرده و نیزهای کوتاه گرفته رو بغازیان نصرت
پیوند می آوردند و این بهادران غزا پیشه باو کی دلدوز و تیغ معرکه سوز
و سنان صف شکاف کار آن سته بختان را تمام میساختند و جمعی که به بتکدها
دغا بها قدم جهل اثبات داده بودند غازیان اتش الملوک را دیده به پای تهور
بیرون می دویدند و بهادران نارسیده بصدمات قهر بخاک و خون برابر
میشدند چنین رزمهای در جهان کس ندید نه از کاردانان گیتی شنید چو گویم از آن جنگ
و آن کارزار که یک شمه شوایم از صد هزار و از اول صبح تا نصف النهار روز وقت
زوال این بد اختران بود به سطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این
مدبران میسوخت و قریب سی هزار کس بر خاک هلاک افتادند و سبب بسیار
کشته شدن آن بود که در زمان پیش تاریخ هفتم محرم هفتصد و سیم سلطان
علاء الدین در شش ماه و هفت روز گرفته بود چون رعایا بجنگ نمی پرداختند
از قتل ایمن مانده بودند و درین مرتبه نهایت ستیزه و پرخاش بتقدیم رسانیدند بعد از
ظهور شرارت استکبار او غلبه معذرت این گروه فایده مند نیامد حکم قتل
عام شد و جمعی کثیر در بند هم افتادند و از غرایب آنکه قهر شاهنشاهی بنیان
قدر انداز کم خطای قلعه فراوان بود هر چند تفحص بسیار شد از انها نشانی نیافتند
آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران بلباس مکر و تزویر از قلعه جان بسلامت
برده اند و طریق بر آمدن چنان بود که چون عساکر نصرت اعتصام دست غارت

کشا

کشاده در بستن تاراج کردن اهل حصار گرم شدند این بندوقچیان که تا هزار کس بودند
اهل و عیال خود را چون اسیران مقید ساخته روانه شدند و بر جو بندگان آنها حقیقت
حال پوشیده ماند چنان دانسته که پادهای عساکر اقبال بند کرده جمعی را
میبرند و در چنان هنگام چنین تدبیر شایسته کرده نجات یافتند اگرچه دران
روز هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گذری نبود که از کشتها پشتها نداشت اما
در سه جا مخالفان بیشتر کشته شدند جمعی کثیر از راجپوتان در خانه رانا که
دران قلعه بود گرد آمده فرو شدند و این بد نهادان دهر دفعه دو دو سه سه کس
بر آمده جان فشانی میکردند و جمعی انبوه در بتخانه مهادیو که معبد و معتقد
بزرگ ایشان بود اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند و در دروازه رام پوره
نیز گروهی انبوه شده هستی خود بر باد دادند و فتحی عظیم که طراز صفحات
دولت افزا تواند بود از کمین اقبال بظهور آمد و گردنکشان هند و بتان را
یکبارگی نخوت از سر بدر رفت و بردستی خاص بندگی از سر گرفتند و از عساکر
اقبال درین روز بغیر از ضرب علی تواچی هیچ کس جام شهادت نچشید و حضرت
شاهنشاهی ادای سجدات شکر نموده همعنان نصرت و همرکاب فتح بعد از
نیمروز باردوی مقدس متوجه شدند و تا سه روز دیگر بتقریب انتظام بعضی امور
توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه عبدالمجید آصفخان مرحمت فرمودند
و چون در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد از حصول فتح پیاده متوجه
روضه منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نور گستر است توجه فرمایند
زمانی که از قلعه چتور مراجعت فرمودند بر ضمیر آن شهسوار دولت با ایفای نذر که از
صدق عقیدت مرکوز اقدس بود تافت و تا اردوی ظفر قرین پیاده آمدند و روز
نوزدهم اسفندار ماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم ماه شعبان کوس مراجعت بلند آوازه
از اردوی معلی همچنان پیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت
و هوا اتقنه یک بیابان تقدیم شوق راه قطع میفرمودند با آنکه حکم عالی که عساکر
اقبال سواره می آمده باشند اما مقربان با اخلاص را از سعادت گزیر نبود چندی
خاصان حریم عزت در سایه حضرت پیاده میرفتند چون منزل مقرب خیام اقبال شد

شکوه قراول که پیشتر با جیره شه نوید آمدن رایات اقبال را رسانده بود بسرعت آمد
و از منزل پایان بجرد گرفتن آن روضه مقدسه عرایض بدرگاه جهان پناه آورد
که حضرت خواجه در خواب درآمده فرموده اند که پادشاه صورت و معنی از حق
اندیشی و خداپرستی حسن ظن بمن مسکین کرده پیاده عزیمت زیارت دارد بهر
روشی که دانند قافله سالار راه حقیقت از من اندیشه باز دارند که اگر او قدر
بزرگی خود را دانستی کجا نظر بمن خاکنشین کوی طلب انداختی چون این عرایض
بسامع اقبال رسید آنحضرت از آن منزل سوار دولت شدند و روز اسمان [illegible]
و هشتم اسفندارمذ ماه الهی موافق پنجشنبه هشتم رمضان خطه اجمیر از ورود اقدس
مطلع اقبال گشت و از یک منزل پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شدند
و چون بدولت سرای مخیم اقبال نزول فرمایند از گرد راه بطواف روضه مقدسه
توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان آن
حواشی قدسی را بمراسم اشفاق و افضال کامیاب ساختند تا ده روز در آن خطه
فیض انتما متوجه مبداء فیاض بوده باستفاضه انوار صوری و معنوی استعداد افزا شدند
و از جمله سوانح اقبال که در ایام محاصره قلعه چتور روی نمود آن بود که سلیمان
حاکم بنگاله بتازگی حفظ خطبه بنام نامی حضرت شاهنشاهی خواند و منعم خان خان
خانان ملاقات نموده کرگ آشتی کرد و شرح این سرگذشت آنست از آن باز که
بهادر خان که بعد ازو بزبان شهرت کافر نعمتی نموده مدعی فرمان روایی شد
تاج خان کرانی با برادران گریخته ببهار آمد چه در آن ایام که محمد خان بنگاله سر بشورش
داشت و چه بعد ازو پیوسته در زمان بهادر بزیست و نفاق را رواج بخشیدی
تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر بعد از مدتی بهادر نیز بمرگ طبیعی درگذشت
برادر خورد او جلال الدین دعوی ریاست بنگاله و بهار کرد تاج خان و برادرانش گاه
در مخالفت و گاه در موافقت بسر می بردند و طرح آشتی و آشنایی بجان نفاق
آرای بودند و بعد از گذشت بسیار جلال الدین نیز درگذشت و ریاست بنگاله و
بهار تاج خان قرار گرفت و بعد از اندک فرصتی بفنون رنگ و ریو که تاج خان
بر ولایت بنگاله و بهار استیلا یافته بود رخت هستی بربست سلیمان برادر خورد او

بحکومت

بحکومت بنگاله و بهار و آن حدود استقلال یافت و با خان زمان طرح دوستی انداخته
در ثبات کار خود کوشید و استقلال غریب بهم رسانید افغانان بی سر بهر کدام او
فراهم آمدند و خزینه جمع کرده و فیل فراوان بدست آورد و چون خان زمان بکردارهای
خود گرفتار آمده بسزا رسید حضرت شاهنشاهی حکومت جونپور و آن نواحی
بمنعم خان خانخانان مکرمت نموده معاودت فرمودند و چنانچه پیش ازین بگذارش
قلم واقعه نویس شده در زمانیکه اساس بغاوه خان زمان بود اسد الله خان
حراست از جانب خان زمان داشت [illegible] حیات او ریخته شد اسد الله
از سخافت رای کس پیش سلیمان فرستاده حاکمی طلب داشت که زمانیه را بدو دهد
خود پیش خان خانان آمد در حرام نمکی فرو شود خان خانان چون برین معنی
اطلاع یافت کسان فرستاده او را استمالت کردانید و چون از سعادت ذاتی
بهره داشت نصیحت پذیر گشته آن جا را بقاسم موشکی کاشته خان خانان سپرد
و خود پیش خان خانان آمد و لشکر افغان که بخیال زمانیه آمده بود بی بهره باز
گشت لودی که بعقل و تدبیر و سعادت در زمره افغانان مذکور امتیاز داشت
و وکیل مطلق سلیمان در کنار آب سون بود چون خان خانان [illegible]
صلاح دولت مصالحه طلب داشت طرح دوستی افکند و ایمنی ملک خود را از آسیب
صدمات افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشید و میان او و منعم خان تحف
و هدایا و رسل و رسایل مبانی رابطه رسمی استحکام یافت و در نوبتی
که رایات جهانگشا بتسخیر چتور نهضت فرموده سلیمان در مقام استیصال راجه
اودیسه و ابراهیم شد چون از منعم خان خانخانان خاطر جمع نداشت در چنین هنگام
فرصت که رایات جهانگشا بتسخیر قلعه چتور متوجه بود بوسیله لودی تحریک سلسله
یکجهتی شد که خاطر از جمع سازد طرح مصادقات انداخته و بعد از مراسلات
و مفاوضات یکتا دلی قرار داد که خان خانان بدیدن او آید تا در مواجهه
اساس رابطه را استحکام دهد و خطبه و سکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی مزین
گرداند خان خانان بزارای بران قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سررشته ظاهر را
استحکام بخشد هرچند خیرخواهان دوربین ازین اندیشه ناصواب ممانعت نمودند

کوشش نکرده باسیصد کس گزیده خود و محب علیخان و ابراهیمخان اوزبک و لعلیخان
بدخشی و کوچک علیخان پسر میر سلطان و ریش قبچاق و میر هاشم برادر ابوالمعالی
و هاشمیان و متعلقان این مردم که مجموعه هزار کس باشند به پیشواز روان شده
لودی آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورد بعد از آن بایزید پسر کلان سلیمان با تمام
و پنج شش گروه که از ... یته مانده سلیمان باستقبال آمده باحترام دریافت
اول خان خانان جشن داشته سلیمان را بمنزل خود طلبیده محفلی آراسته ترتیب
داد روز دیگر لوازم مهمانی بجای آورده میرزا بایام مقدس سربلند گردانید
و نقود در اسکر اقدس افتخار بخشید پیشکشها لایق داد و جمعی از اعیان او
شورانگیز بودند تحریک کرده مشغول کردند که رایات عالی بتسخیر چتور مشغول است
و اکثر امرای بزرگ در خدمت حضور اند خان خانان اگر کارش با تمام رسانیدم
تا پای تخت کسی که مدافعه نماید نیست لودی چون ازین غدر آگاهی یافت سخنان
هوش افزا در میان آورده گفت که با چنین صاحب اقبالی که سالها اقبال لمعات
دولت افزای او در ممالک می تابد در مخالفت زدن از عقل دور اندیش
دور است و دیگر آنکه خان خانان یکی از بندهای تربیت کرده اوست بزرگان
تایید یافته ایزدی امروز بر جبر یکیش که نظر عاطفت انداز خان خانان
میشود از قصد این مردم معدود چه کشاید دیگر مثل ابراهیم مخالفی در کمین داریم
چگونه این ارادت پیشرفت خواهد یافت اگرچه سلیمان پذیرای این نصیحت شده بود
اما سایر افغانان که مدهوش باده جهل بودند این سخن گوش نکرده در فتنه
میزدند منعمخان این خبر شنیده بلطایف الحیل از دودی خود را که دانسته
بکنکش لودی با معدودی جریده برآمد بعد از آنکه بسیاری از راه طی شد
افغانان تیره رای اطلاع یافتند و چون کار از دست رفته بود بغیر از
طرز علامت کاری دیگر پیش نگرفتند و بایزید و لودی جریده پیش خان
خانان آمده آداب اعزاز و اکرام بجای آورده برگشتند و منعمخان از آب
کنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتحنامه چتور رسید و موجب هراس گونه
تقویت اولیای دولت شد و سلیمان با دل جمع روی به بنگاله آورده در انصرام

مهمات خود اشتغال نمود و ملک اولیه که بتخانه کلیات در آنجاست بتصرف
گرفت و راجه آنجا را بید عهدی گشت و ابراهیم مذکور که نه عقل درست داشت
و نه بخت بلند سرگردان تیه حیرت گشته براجه مذکور پناه برده اندیشه
سروری نمود میرد بعتم و تزویر او را بجنگ آورده بعد مخاز فرستاد
و منعمخان نیز بخاطر مطمئن باشتغال معاملات خود پرداخت

ای دیده کشایی درمیان سرمایه رده تهی نشینان دستی که فتاد نفس خودرای
در سطح سیل پیرو پای بیاوری اقبال روزافزون سخن بدینجا رسیده لختی باز
دلبستگی روی آورد امید که بفروغ افزایی صبح سعادت دلارو شستی تازه و زبان
نیروی نو بدید آید و نفس نفس فیاوار دشواراً آسانی و شایستگی در رد
مرا چون هاتف دل بعد ساز برآورد از رواق همت آواز بهار نوبرار از خشم نوش
سخن را دست بف تازه در پوش درین هنگام عشرت ابتسام که موکب مقدس
شاهنشاهی بعد از فتح قلعه چتور در عرصه اجمیر فیض بخش عالمیان بود و موکب
نوروز سعادت افروز رسید و آیت جهان آرای نیر اعظم در شرفخانه حمل
ارتفاع گرفت و حصون غنچه به تیز دستی نسیم بهار گشوده شد دعا گر نباتات
چمن آرای روضه اعتدال گشتند گسترده فرشی زادپای چینی بر و یکر هفت کشور زیب
دران بزم گشادی آراستند مهمان را خواندند و می خواستند نمودند مهر و فرزند کام
گزیدند بار و گرفتند جام و بعد از گذشتن سه ساعت و نه دقیقه از شب یکشنبه

یازدهم رمضان نهصد و هشتاد و پنج هلالی تحویل سعادت اکلیل روی نمود و آغاز
سال سیزدهم الهی یعنی سال فروردین که سال اول است از دور دویم شد امید که
هزاران دور و قرن بعدل این خدیو صورت و معنی خاصیت بهار دولت باشد
آنحضرت بدولت و اقبال بعد از اتمام لوازم طوف و انصرام جشن نوروزی
روز اسفندارمذ پنجم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه پانزدهم رمضان
لوای مراجعت از خطهٔ اجمیر بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع دادند و از راه میوات
با انبساط شکار نهضت فرمودند در اثنای شکار قراولان رکاب اقبال
نشان بیشهٔ شیر دادند سلسلهٔ شوق حضرت شاهنشاهی بشکار آن
مفترس بجنبش درآمد شیرشکارانه توجه فرمودند چون نزدیک نیستان رسیدند
ناگاه شیری مهیب بیرون دوید مقربان باطاعت اختیار از دست داده
بجنگ جانستان برزمین دوختند حضرت شاهنشاهی آن تیزدستی را
نپسندیده حکم فرمودند که دیگر هر درنده که از بیشه برآید بحکم مقدس کسی او
نکرده حضرت درین حرف بودند که شیر دیگر نیز از سهمگینی شیر نخستین برآمده
روی بر دی حضرت خرامنده گشت و ملازمان رکاب دولت را از مشاهده
این حال موی برتن علم شد اما بموجب حکم مقدس هیچکس یارای اقدام
بر دفع او نداشت و آنحضرت سواره بخشم آن شیرشکار نگریسته تیری زدند
و شیر از فرط تهور زخمی شده همچنان بصلابت خرامان بر بلندی
برآمده خشمگین نشست آنحضرت از اسب فرود آمده ایستادند و دلاوران
شیرافکن بر دور او دایره کشیدند و حضرت بندوقی سر راست کرده
بجانب او انداختند که بکنج دهان خورده از بناگوش او پوست مال رفت
درین وقت شیر خشمگین شده پیش آمد آنحضرت در صدد آن شدند که تیر
دیگر حواله کنند و قابو میطلبیدند بهر جانب که آنحضرت توجه میفرمودند شیر همان
جانب نگاه میکرد و قابوی چنانچه باید دست نمیداد و از زبان مقدس
و بهر جانب که آنحضرت توجه میفرمودند شیر همان جانب نگاه میکرد و قابوی
چنانچه باید دست نمیداد و از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده شد که از حضرت جهانبانی

جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی چنان رفته جمعی که بشکار
شیر برآمده اند هرکس که تقدیر بران رفته است که از دست او شیر شکار
شود پیوسته نگاه شیر بجانب اوی بوده میفرمودند چندین مرتبه
که با نفس مقدس متوجه شکار شدیم این معنی مشاهده شد و تجربه پیوست
القصه چون قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که مخاطب شده
بود دانست که همانا حکم پیش رفتن ملازمان رکاب معلی شده از عقب حضرت
او هم تیر و کمان در دست روان شد شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک
رسید عادل به تیر درآمد و بمقتضای سرنوشت خطا کرد شیر آمده
دو پنجهٔ خود بر و انداخت آن زبردست توانا نیز حمله کرده بشیر درآویخت
و دست چپ خود را در دهن او انداخت و دست دیگر بخنجر برد چون تقدیر
در امر دیگر رفته بود خنجر به نیام مستحکم شد تا کشیدن بند شیر دست عادل
فرو خاییده بعد از آن خنجر کشیده دو زخم بدهن شیر انداخت بار دوم دست
راست او را بدهن گرفت درین اثنا دلاوران بساط حضور از هر جانب
شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان بعادل هم زخم
شمشیری رسید و آن بهادر شیردل مدت چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده
در جان کندن بود عاقبت بهمان زخمها عفونت و سرایت سمت تا عضاء
رئیسه در دار الخلافهٔ آگره درگذشت و همانا که این مکافات بی ادبی است
که با پدر خود کرده بود و مجملی ازین سرگذشت آنکه آن بی حفاظ با زن
دیوان پدر سر و کار داشت و آن عفت منش دل بمرگ نهاده تن باو
نمیداد پدر او را ازین کار ناشایسته باز میداشت روزی آن بی
اعتدال از نصیحت پدر بشورش در آمده شمشیری باو حواله کرد فی الواقع
اگر بازپرس الهی و در انتقامگاه ایزدی عادل بهمین سزا از وبال آن
کردار برآید سود برداشته باشد آنچنان جریمهٔ عظیم را کجا امثال این امور
پاداش تواند شد القصه بعد از فراغ از انبساط شکار اردوی معلی را که در
نواحی الور نزول سعادت فرموده بود روانه ساختند و خود بدولت و اقبال

از نار تول جولان اقبال فرموده بمعسکر اقبال پیوستند و از آنجا شکار کنان
روز اسفندارمذ پنجم اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم شوال
ظلال اجلال بر دار الخلافه آگره انداختند و جهانیان بنشاط ابد و عزت
پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده قدسی القاب
حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین قبله جان و دل پادشاه صورت و معنی گشتند
و درین سال فرخنده قدسی القاب حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین شریفین
و ایصال خیرات و مبرات عظیمه بمستحقان آن امکنه گرامی رجوع
بممالک محروسه نموده بدیدار مقدس قبله جان و دل پادشاه صورت
و معنی مسرت افزای شدند و از سوانح اشتهار عساکر منصوره است
بتسخیر قلعه رنتهور که در رصانت و استحکام ثانی اثنین قلعه چیتور تواند بود
و بموجب حکم مقدس از میانه راه عنان تاب شدن و بدفع فتنه میرزایان
رو بولایت مالوه آوردن و تفصیل آن سرگذشت اقبال طراز آنکه چون موکب
جهانگشای بعد از فتح قلعه چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود بر ضمیر مقدس
شاهنشاهی بالهام دولت چنان پرتو انداخت که بعضی از سران سروران
که در یورش چیتور بسعادت خدمت دولت پذیر نبوده اند یا دیرتر رسیده
بتسخیر قلعه رنتهور که سنگ راه مواکب امن بوده نامزد فرمایند بمقتضای این
اندیشه صواب صادق خان و بابا خان قاقشال و اسمعیل خان و صفدر خان
و بهادر خان و دوستخان بهاری و دیگر امرای عظام را بسرکردگی اشرف خان
باین خدمت دولت برای رخصت فرمودند عساکر اقبال قدری راه طی کرده
پیش و پس میرفت سرعان جهان نورد خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا
و محمد حسین میرزا جمعی کثیر از اوباشان پراگنده فراهم آورده از دیار
گجرات بملکت مالوه رسیده اند و حصار اجین که معظم حصار آن ولایت است
در محاصره دارند و از پی همرعنان تفرقه از ساحت جمعیت آن بلاد سر بر کرده
و سرگذشت این شتی شرارت انگیز آنکه چون در هنگام نهضت موکب مقدس
بتسخیر قلعه چیتور از نواحی قلعه کاکرون شهاب الدین احمد خان را بسیاری از

امرای

امرای عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان را بر سر میرزایان فرستادند
میرزایان نهیب کوکبه اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف با افواج قاهره
از حوصله طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند و چنگیز خان
غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه جانپانیر
و سورت و بروج کوس استقلال میزد پیوستند و او در ان وقت
قصد گرفتن احمد آباد کرده بر سر اعتماد میخواست لشکر کشد آمدن میرزایانرا
مغتنم داشته بجمعیت تمام بر سر او رفت و در حوالی شهر معرکه نبرد گرم
کرد و اعتماد خان شکست داده احمد آباد را متصرف شد و چون میرزایان
درین پیکارهای نمایان سر برزد چنگیز خان تعهد نموده در حوالی بروج
ایشانرا بجاگیرهای مناسب ممتاز ساخت چون آب و گل اینها بغبار
فتنه سرشته بود آنجا نیز دست تطاول دراز کردند و از خود سری بعضی
محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدم بی اعتدالی پیمودن گرفتند
چنگیز خان بدفع اینها لشکری فرستاد در مصاف بر لشکر غلبه کردند و چون
تاب مقابله بچنگیز خان نداشتند گرد حوادث انگیخته بحوالی خاندیس رسیدند
و از انجا هم بساط امنیت نوردیده بقصد مالوه بر آمده در حوالی
اجین قطع فتنه گستردند مراد خان جاگیردار اجین و میرزا عزیز الله
دیوان سرکار مالوه پیش از ان بد ورود مفاسد خیال ارباب فتنه اطلاع
یافته در تعمیر و تاسیس قلعه اجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند چون
خبر این فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت و قانون
عدالت منشور اقبال از نگین عظمت اصدار یافت که افواج قاهره که بتسخیر
قلعه رنتهور پیش شتافتند دفع این فتنه را مقدم داشته متوجه مالوه
شوند امرا کار بند حکم پادشاهی شده بصوب مالوه عنان تاب گشتند و در
عین اشتداد باران عرصه پیمای همت شدند و حضرت شاهنشاهی چندی
از امرای گرامی مثل قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که بخشی گری
اقبال احتشام با قیه بود از بساط اقتدار جدا ساخته ضمیمه عساکر نصرت قرین فرمودند

چون افواج قاهره بسرنج رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بود به
سامان شایسته بامرا پیوست و در سارنگپور شاه بداغ خان که حکومت آنجا
داشت ملحق شد و میرزایان از استماع سطوت افواج قاهره پای تمکن
از دست داده دست از پای نشناخته بروز درون کار سیاه مندو رو به
فرار نمودند مراد خان و میرعزیز اسد دیوان و سایر امرای عظام بسمت
تعاقب مصروف داشتند میرزایان از هیبت قدوم لشکر منصور از مندو برآمده
سراسیمه خود را باب نربده زدند و جمعی کثیر از همراهان آن گروه ادبار منش
رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند و در آن نواحی خبر قتل چنگیز خان بعذر
جهجار خان حبشی و تفرقه گجرات شنیده آن را موهبتی عظیم خیال کرده روی
ادبار بآن سمت آوردند امرای نصرت پیوند تعاقب نموده [illegible]
رسیدند و چون تسخیر گجرات در گرو وقت دیگر بود و حکم مقدس زیاده
برین اقدام نموده طریق مراجعت پیمودند جاگیرداران مالوه بجاگیر
خود ماندند و دیگر امرا مثل اشرف خان و قلیج خان و صادق خان و خواجه غیاث
الدین علی همعنان نصرت و اقبال متوجه آستانبوس مقدس شدند و در
دار الخلافه آگره بزمین بوس معلی سربلندی یافتند بواسطه آنکه بسامع
علیه ساخته بودند که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاسل و تساهل
نموده اند روزی چند معاتب گشتند و چون پرتو ظهور یافت که سخن
سازان فتنه اندوز خبر غیر واقع اشتهار داده بودند مشمول مراحم
خسروانی شدند و میرزایان رانده و مانده همعنان جوقی اوباش بگجرات رسیده
ولایتی از حاکم خالی یافته قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و جدل گرفتند
و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بروج رسیده رستم خان غلام ترک که جوهر
زمرهٔ چنگیز خان در خانهٔ او بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد و اهل فتنه
محاصره کرده تا دو سال بر در او نشستند و رستم خان همواره از قلعه برآمده مصاف
و کارنامهای رستمی بجای آورد و چون بیر بود و از امداد و اعانت نا امید در
صلح زده قلعه داد و بغدر و مکر ارباب شرارت جانش نیز از حصار بدن برآمد

میرزایان

میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان درین شکرنامهٔ اقبال بجای خود
رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت و از سوانح آنست که امرای [illegible]
خیل را از حدود پنجاب تغیر داده آن دیار بحسین قلی خان که از نیکو
خدمتی بخانجهان ممتاز شده بود تفویض فرمودند بر ضمایر دیده وران
دوربین مخفی نماند که نخلبندان معانی پادشاهی را با باغبانی نسبت داده اند
چنانچه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت و برداشتن آن از
جای و نشاندن بجای دیگر ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بجداول
و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بدسرشت و قطع
اغصان ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضی ببعضی تمتع
گرفتن میوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ و استقلال نمودن هنگام
حاجت و امثال آنچه در علم فلاحت مقرر شده انتظام میکشد همچنان
پادشاهان دوربین دادگر که تهذیب و تادیب سیاست و مراعات احوال
ملازمان فرموده چراغ حکمت می افروزند و لوای هدایت می افرازند هرگاه
جمعی با هم یکدل و یکزبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور
ازدحام ظاهر شود اولا بجهت اصلاح احوال خودشان و ثانیا بجهت رفاه
عموم سکنه ملک آن اجتماع را متفرق میسازند هرچند امری ناملایم از ایشان
کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایه جمعیت چه از آشوب باده
مردافکن دنیا و بدمستی تنگ شرابان این خمخانه هوش را ایمنی نتوان نشست
خصوصا وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند و غفلت
در نهاد بشریت مرکوز بنا برین بتمهید دانش تایید مادهٔ مملکت آرای
شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که امرای اخلاص اختصاص منش آنکه خیل را که
مدتی مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند تغیر محال نموده
و بدولت طواف سربلند ساخته بانتظام ولایتی دیگر کامیاب سازند
هرچند در سوابق ایام چه در آن وقت که خان کلان بکابل رفته بود و چه
در آن زمان که میرزا حکیم با معدودی محاصرهٔ لاهور نموده همعنان عزیمت باره‌ای

این عقیدت مندان مذکور ساختند دریکجا و باطن مقدس که جام جهان نمای کونی
والهیست همگی آن سخنان بفروغ صدق روشنائی نپذیرفت لیکن بمقتضای
همان قانون که واجب دین سلطنت است قرار یافت که مجموع امرای پنجاب
و جاگیرداران آن سرکار را طلبیده دارائی آن ولایت را بعهده بعضی دیگر
از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند دران هنگام که موکب مقدس بفتح
قلعه چتور کرده بمستقر اورنگ سلطنت رسید منشور اقبال بطلب امرای پنجاب
شرف اصدار یافت و این سعادت اساسان تبارک آداب شتافته در شهریور
ماه الهی موافق ربیع الاول نهصد و هشتاد و شش در دار الخلافه آگره بسعادت
زمین بوس کامیاب شدند و بعد از اندک فرصتی سرکار سنبل بجاگیر میر محمد
خان اختصاص گرفت و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکرمت فرمود
و سرکار نارنول طلب فرمودند و دران هنگام که موکب جهانگشا بعزیمت
فتح قلعه رنتهور داعیه نهضت داشت از گرد راه رسیده غبار آستان
معلی را سرمه دیده اقبال خود ساخت و درین یورش دولت افزای بدوام
خدمت همعنان سعادت بود چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر
آن ولایت مستقر سریر خلافت ورود اقبال فرمود او را با برادرش اسمعیل
قلیخان بانتظام بخشی پنجاب رخصت فرمودند و درین سال اقبال برای
شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت
زمین بوس دریافت و رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که چون مظفر
خان را استقلال مهمات ملکی و مالی از اندازه اقتدار بیرون رفت بنیابت
شریفه چنانچه باید نمیتواند رسید لایق دولت آنست که یکی از کاردانان
رعیت پرور دیانت مند جدا او را مخصوص خدمت عالی کرده اند که همگی همت را
مصروف این کار ساخته انتظام شایسته نماید بنابرین اندیشه دولت افزا
شهاب الدین احمد خان را که از صفات مذکوره بهره عظیم داشت بخدمت خالصه
نامزد فرمودند و او بسعی شایسته این خدمت را دلخواه انتظام داد و چون
خالصات بسیار و دیانت کیشان بلند همتان [illegible] کم پیدا میشوند

اوضاع

اوضاع هر ساله را که متضمن اخراجات فراوان مشتمل تصرفات مردم بود برطرف ساخته
نسقی قرار داد و بمقدار رسیده متغلبان را از پای انداخت **نهضت موکب مقدس
شاهنشاهی بتسخیر قلعه رنتهور** مالش گردنکشان عصیان سرشت که کلاه گوشه
استکبار کج نهاده دماغ شوریدگی در سر دارند چون تربیت فرمان برداران طاعت
منش که زیر بار انقیاد خمیده قامت کرم رفتارند بر ذمت اقتدار سلاطین والا
شکوه که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته اند گزیده ترین عبادات [illegible]
و اندیشه که خاطر ملک آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این دیدن مستوده را همواره
پیش نهاد همت جهانگشائی دارد چنانچه بمیامن اقبال روزافزون آنحضرت زمان
زمان عرصه ملک گشائی هندوستان از خس و خاشاک مفسدان تمرد پیشه صاف تر
جلوه مینماید چون قلعه رفعت اساس چتور بسطوت سلطنت مفتوح شد و سرکشان
فتنه سرشت پی سپر عساکر اقبال گشتند توجه اقدس بر تسخیر قلعه رنتهور که عدیل
اوست پرتو انداخت و چون لشکر را برای نصرت اعتصام بفتح آن تعیین شده
بودند و هر امری که سبب توقف این امر شگرف پیش آمده تا کوسبیان کارگاه
تقدیر عطیه فتح آنرا بنهضت موکب مقدس شاهنشاهی بازبسته بودند لاجرم الهام
دولت پیرا این مطلب ارجمند درین هنگام سعادت پیوند از مطلع آنحضرت
سر برزد و روز آذر نهم دی ماه الهی موافق دوشنبه غره رجب نهضت رایات
عالیه بتسخیر این حصار والا شکوه اتفاق افتاد و بجهت استمداد همت از بواطن
خلوتیان حظایر قدس هر دو از راه دار الملک دهلی روی نمود و دران امکنه متبرکه
استفاضه انوار فرمودند خصوصا بمرقد مطهر سریرنشین سلطنت صوری و معنوی
حضرت جهانبانی جنت آشیانی مشرف شده معتکفان حواشی آن مکان معلی
تفقدات خسروانه فرمودند و همچنین مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزایل
خیرات و مبرات امتیاز بخشیدند و دامان امید تهی دستان شهر را بعطایای جلیل
گرانبار ساختند و در حوالی قصبه پالم که در نواحی شهر واقعست طرح شکار قمرغه
فرمودند و بعید عشرت پرداختند و دران عرصه نشاط افزا داد شکار صوری و معنوی
دادند و از آنجا شکارکنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند و در شهر الور

ظلال معدلت گسترده سمند نهضت پیشتر جولان دادند و از قضایای عبرت بخش اگر در
حدود قصبهٔ لال سوت فیل منک از فیلان نامی رسید و بعد از دور روز رخت
هستی بربست ماده فیل او تا سه روز از این روی گرداب و علف نگشت بر چند
سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتند تا آنکه روز سیم از فرط اندوه جدای مصاحب
خود جان داد و رابطه را بر کاه در چنین حیوانات این تاثیر باشد در کار خود چه
سکارها که بظهور نیاید اما کسی را سلسلهٔ قیاس با آدم صورتان بمعنی نگسسته که این
گروه را پایه از جمادات فروتر است و با جلا ارباب معنی را اندیدن این سانحه
چراغ هوش افروخته شد و ساده لوحان مکتب خانهٔ اخلاص را لوح تعلیم
محبت بدست افتاد و حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل و قطع مراحل
روز انیران سیم بهمن ماه الهی موافق سه شنبه بیست و یکم شعبان ساحت نواحی
قلعهٔ رنتهنبور را بمخیم سرادقات اقبال ساختند و این قلعه در میان کوهستان
واقع شده باین تقریب میگویند که همه قلعها برهنه و این جوشن پوشی
و نام اصل این قلعه تهنبور است و در نام کوهچه ایست بلند سرکوب آن
و باین ترکیب نامزد زبان شهرت گشته و این قلعه ایست در غایت رفعت
و رصانت که کمند اندیشه بکنگرهٔ ارتفاع او نرسیده و منجنیق وهم دیوار
تصاعد او کارگر نیفتاده نظم کی کوه دیدند سر بر سماک ز اندوخته بر گرد او خاک
بر و بند حصاری که از دور کار نگردد بر او مرغ فکرت گذار ثریا درو پایهٔ اولین
نديده بگيتی حصاری چنان و در این ایام رای سرجن هاد آبران قلعه در
تسلط داشت و بانواع وجوه وجهات استحکام آن نموده و سامان
و سرانجام آن داده و از تیره رای آمادهٔ جنگ شده مدار نخوت خود را بر
سنگ پاره نهاده بود حضرت شاهنشاهی روز دیگر از منزل اجلال از پرده
تنگی که مضرب خیام اقبال بود بر آمده با معدودی از مقربان بساط قدس
بتماشای کوهستان توجه فرمودند و بر بالای آن شتافته فراز و نشیب قلعه را بچشم
دوربین نظاره کردند و صورت فتح آن را در آینهٔ خیال در آورده نطاق همت
بر تسخیر آن بستند چنین گفت خاقان روشن روان که ای نامور یاد کار جهان

بتوفیق

بتوفیق یزدان جان آفرین در اندازم این حصن ابرزین و بموجب حکم گیتی گشای بخشان
سکار آگاه دورهٔ آن کوه را که قلعه بر قلهٔ آن اساس یافته مرحله بمرحل بر
عساکر فتح تقسیم نمودند و دریای لشکر محیط وار آن دوره را گرد گرد بموج
خیزی و سیلاب ریزی نمودن گرفت و راه در آمد و بر آمد قلعه بنوعی بسته شد
که باد را در آن تنگنا مجال گذر نبود و متحصنان سرگرم توپ اندازی شدند هنگامهٔ
آتشبازی گرمی پذیرفت و صواعق قهر بر خرمن هستی مخالفان سوخت
اشتعال گرفت و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خان است
به پیشگاه عالی معلی از سفر حجاز و از شورش دماغی که پیدا کرده بود بی رخصت
از ولایت گده که حکومت آنجا داشت این سفر اختیار کرده و خجلت زده
از راه عراق بقندهار آمد و از آنجا در حوالی رنتهنبور دولت بساط بوسی استسعاد
یافت و اسپان عراقی و دیگر نفایس امتعه بنظر اقدس در آورد و از آنجا که
شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی آنست که در برابر گناه کاران خود شرمگین
میباشند آثار مروت و فتوت بظهور آورده بتفقدات گرامی خلعت
امتیاز بخشیدند و سرکار لکهنو را آمد و بجاگیران مقرر ساخته باز مرتبهٔ
امارت با و مفوض داشتند **آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس**
شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت ماه از دور اول در این ایام
که رایات اشراق پذیر شاهنشاهی در محاصرهٔ قلعهٔ رنتهنبور کوکبهٔ لشکر بهار
بلند شد و عطر نوروزی عالم را فرو گرفت دهن غنچه باز شد و آتش گل شعله
فشان گشت نوبهاری چو طبع برنایان تازه تر از دماغ برنا این
آتش افشان رنگ گلها چمن تازه جولان سپاه سرو دمن سلطنت زهر
طرف انبوه طرب انگیزتر ز سایهٔ کوه لاله در دشت چون بدست گلو رعد در ابر
چون بکوه صدا بادلب نرفیض صبحگاهان عطر بخیده در دماغ جهان از سیامی
اقبال شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نزاهت عالم باطن گرفت و نیر اعظم
عطیه بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان
نهصد و هفتاد و ششم شعشعهٔ شگفتگی نشر بخانهٔ انداخت و سال چهاردهم که

که سال اردیبهشت الهی است از دور دوم بخرمی و خجستگی آغاز شد و نسیم بهار از
شکفتن گل اشارت بنوید فتح بعالمیان درداد مرغان چمن مرغولۀ نشاط
فتحنامۀ اقبال برخواندند چون بعد از تعمق و امعان نظر یقین شد که صعود
بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت جز بتوسل ساباط که سرکوب دشمنان
باشد امکان پذیر نیست باندیشۀ اقبال اساس قاسم خان میر بحر
بتأسیس مبانی این عمارت مأمور شد و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت بود
نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر محکوم حکم معلی گشت کاربردازان
کارگاه دولت ساباطی رفیع نزدیک درون بنیاد نهادند بنایان چابکدست
ذفار اتراشان سخت بازو و حدادان و نجاران و سایر عمله و فعلۀ عمارت کمر همت
درین کار بستند و در اندک فرصتی بدستیاری همت این دو اخلاص پیشۀ
سعادت گزین کار بسیار پیش رفت و رفعتش بحصار آسمان دست گریبان
شد و ضرب زنهای بزرگ که هر یکی را بر زمین مسطح بدویت جفت گاو بهزار
جر ثقیل کشیدن مشکل بود و هر کدام سنگ شصت منی و غلولۀ هشت و شش
سی منی میخورد در چنین کوهستان بر نشیب و فراز آن راههای پر پیچ که به
پیچ و تاب سخن تعبیر نپذیرد بهمت عالی حضرت شاهنشاهی که عقده کشای
صوری و معنویست کهاران آهنین بازو و حمالان سنگین دوش برده بر بالای
کوه بجهرن که مرحل بادشاهی بود محاذی قلعه نگاه داشتند و بموجب حکم معلی
آغاز انداختن کردند و عزیمت بنیاد برانداختن نمودند و در هر انداختن صدا
در کوه پیچیده صخرۀ صما را گوش باز میکرد و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه
می افتاد و خانها بگرد میرفت سرجن را از صورت این حال دود حیرت از
دماغ بر خاست و گرد از دمار او سر برزد آبروی غرور او ریخته شد و آتش
پندار او فرو نشست در سلخ ماه رمضان که غرۀ فتح بود بر زبان مقدس شاهنشاهی
گذشت که اگر اهل قلعه امروز بزمین بوس بیایند و فردا که عید است فتح با
قلعه خواهد بود سورجن از سطوت عظمت دل بپای داد و توسل بشفاعت
مقربان بساط اقدس جسته پسران خود دوده و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد

وایها

و ایها بوساطت بعضی از اعیان بارگاهی بسعادت زمین بوس کامیاب گشته
جبهۀ ضراعت بر آستان صدق گذاشتند و استدعای عفو جرایم پدر کرده
التماس سجدۀ درگاه نمودند از انجا که محیط بخشش شاهنشاهی همواره در
جوش است گوش امید ایشان بجواهر مکارم گران شد و خلعت عفو پوشیده
کامیاب آمال پیش پدر شتافتند و از غرایب اموری که دران روز بظهور آمد
آنست که چون پسران سرجن را بخلعت پوشانیدند از پرده سرای بادشاهی
بیرون آوردند یکی از راجپوتان خون گرفته که همراه بود خیال تنگ ضمیمۀ سودای
ذاتی او شده باندیشۀ باطل چنان دریافت که مگر پسران سورجن را حکم گرفتن
نفاذ یافته است از هواخواهی بشورش درآمده در مقام کشیدن شمشیر گردید
بیا کداس سکر دال نوکر راجه بهگونت داس نزدیک بود در مقام منع و نصیحت
شد آن اجل رسیده شمشیر باو حواله کرد آن سره مرد از جا رفت و بموعظت
در آمد که کار من بمهلت آشنای یکدیگریم ازین شورش بگذر که غلط داشته
و کج رفته آن عربده کار درین مرتبه باو مقید نشده بجانب دولتخانۀ
بادشاهی دوید و یورغل پسر کاته سخاوت را شمشیر رسانید و یکدو کس
دیگر را نیز زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی را که دران
حواشی از نظارگیان جمال اقدس بود زخم شمشیر دو نیم کرد و درین اثنا
یکی مظفر خان رسیده او را از هم گذرانید حضرت شاهنشاهی را آنچ
این قضیه موجب تعجب شد پسران سورجن اگرچه تقصیری نداشتند متا
ثر شدند اما لحظۀ در بار گران خجالت فرو رفتند و همانزمان مشمول عواطف
شاهنشاهی شده مبتهج و مسرور پیش پدر شتافتند و بشارت اقبال
گوشهوش او رسانیده راه قوافل سرور ساختند سورجن حوصلۀ خواهش
خود فراخ دیده برای آنکه گراینا رعونت کرده معروض داشت که اگر یکی از
خاصان بساط قرب دست اطمینان بر فرق عبودیت من نهاده مرا بدولت
آستانبوس سربلند سازد و کلاه گوشۀ سعادت مرا از حضیض مذلت باوج
عزت رساند موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر عواطف

ذاتی فرموده ملتمس او را بموقف قبول لبندی کشیدند حسین قلیخان را باین
خدمت مامور ساختند حسین قلیخان را باین خدمت مامور ساختند حسین قلی
خان چون نزدیک بقلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت و آیین
آداب بجا نه خود برده لوازم اکرام بجا آورد و تالیفات شهنشاهی استمالت
یافته روز ماه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سه شنبه سیم شوال از قلعه
بر آمده ناصیه نیاز با آستان معلی آورد و پیشکش گران با کلیدهای قلعه
که از زر و سیم ساخته بود نثار درگاه معلی ساخت و مشمول جلایل الطاف
شهنشاهی شده در حصار امن و امان درآمد بوسیله خاصان بساط عز
التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود برآورده آنگاه حصار را
بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لایق تارگاه امید براه دارالخلافه
درگذارد و درین مرتبه فرزندان او ملازم رکاب مقدس شدند آنحضرت بنده
نوازی فرموده اراده او را بسمع رضا مقرون ساختند و بانواع تفقدات
دامن آرزوی او را گران ساخته رخصت فرمودند و حکم معلی بر خاستن عساکر
نصرت اعتصام نافذ شد و سورجن لبریز دعا و ثنا بقلعه درآمده تا سه روز اموال
و احمال و منتسبان خود را بیرون کشیده قلعه را با انبارها و جمیع الآت و ادوات
قلعه داری بموجب حکم معلی بمهترخان که از خاصان عتبه عبودیت است و در سلک
امرای عظام انتظام دارد سپرد و تسخیر چنین قلعه سپهر ارتفاع که فرمان روایان
والا شکوه را بامتداد ایام و شهور میسر شده بود و سلطان علاء الدین با آن
شوکت عظیم سوار دولت بران قلعه تقاعد فرموده بچتر اقبال سایه گستر شدند و
غلغل الله اکبر دران کوه فلک شکوه پیچیده نوای مبارکبادی از مقدسان عالم علوی
بلند شد و بهر طرف که چشم گشایی نشان فتح در هر طرف که گوش نهی مژده ظفر
چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام
مهمات قلعه رنتهنبور و انتساق آنحدود بر طبق مراد صورت بست بموجب حکم
گیتی مطاع خواجه جهان و مظفرخان با اردوی بزرگ از راه راست روانه مستقر
خلافت شدند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با خاصان رکاب مقدس روی

توجه

توجه بخطه اجمیر و زیارت روضه منوره فیض بخش معینه آوردند و هر روز نشاط
شکار پرداخته نهضت میفرمودند تا آنکه عرصه دلگشای بهجه آن شهر متبرک بمیامن
نزول اجلال مورد وفود برکات شد و آنحضرت بآداب ایشان زیارت مرقد
مقدس نموده استفاضه انوار فرمودند و نقود گرامی در دامن احتیاج مجاوران
آن بقعه شریفه ریختند و همچنین تا یکهفته که موکب معلی دران دارالکرام بود هر روز
بزیارت و استمداد توجه مینمودند و در ذهاب و ایاب غایت تعظیم و اکرام
بتقدیم میرسانیدند بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش
عنان مراجعت بسمت دارالخلافه آگره تافتند چون عرصه قصبه انبر مهبط
انوار جلال شد راجه بهکونت داس که آن قصبه موطن و مسکن او بود بقدم
اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت پرداخت و بجلایل پیشکش سربلند
سعادت گشت و موکب معلی از آن منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرمود
و در اثنای راه خبر بدرود کردن دریار خان حیات که از ابتدای اجلال
رسید در هنگام توجه بصوب اجمیر از اشتداد بیماری رخصت دارالخلافه
گرفته بود دبیر نوشته آسمانی دران مصر اقبال درگذشت و از آنجا که باطن
اقدس آنحضرت معدن مروت و مردمیت و فطرت اشرف بقدردانی
مراتب اخلاص مجبول ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند و بر خاطر
مهربان گران آمد و چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر و سکون در امثال این
امور شایسته است همچنین ناشکیبائی و بی آرامی در عالم تعلق پسندیده
آنگاه از چنین پادشاه بسیار مخلص بهرآینه ایمعنی زنگ زدای جوهر عقیدت
شد و آن مخلص وفا کیش نزدیک بپای تک پادشاهی که بساط گنبدی
بر سر آن بنا یافته بموجب وصیتش مدفون شد و فرزندان او مشمول عواطف
شاهنشاهی گشتند ایزد سبحانه و تعالی این شاهنشاهی گشتند ایزد سبحانه و
تعالی این شاهنشاه مخلص نواز اخلاص دوست را بقرون و دهور بر مسند
دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون ضمیر همیشه بهار او مگذاراد خدایا
تا مراد است آسمانرا ملکرزین پادشاه عالی جهانرا چون فلک چون خاتمش زیر نگین باد

ملیه بالمش درآستین باد و بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل روز سی و یکم اردیبهشت
ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و چهارم ذی قعده بدار الخلافه آگره نزول
اجلال گسترده‌اند و در مرکز ارک شهر در بنگالی محل که مجدد الاساس معماری همت
بلند سر بفلک کشیده و ارکان نقش مهندسی حکم معلی مرصوص البنا گشته بود نزول اقبال
فرمودند و ابواب معدلت و مکرمت بر عالمیان گشوده بهجت آرای گشتند **تسخیر قلعه
کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره** نسایم نصرت که از مهب اقبال ازلی
کیرد گلهای بساتین مراد در تبسم آید و اغصان فتح باثمار اقبال گرانبار شود و داودی
عشرت کامیاب گردد و از چهار رکن دولت منادی کند و از شش جهت اقبال نوید
شادی رسانند و مصداق این معنی آنکه در روز سی و دوم امرداد ماه الهی موافق
شنبه بیست و نهم صفر نهصد و هشتاد و هفت منهیان اقبال نوید فتح قلعه
کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند و آن قلعه‌ایست بر کوه اساس یافته در رفعت
و متانت با تیلی حصار سپهر همسنگ راه جوید اجابت از پایان بر فرازش اگر کند جا
تا بیالا ز رفعتش منبد یه امروزش از پی فردا و این قلعه را راجه رامچند والی ولایت
پتنه متصرف بود و در ایام ادبار افغانان از یحیی خان پسر خوانده بهار خان نقد
کرامت بدست آورده در تحت تملک و تسلط خود داشت درینولا که افواج
ظفر لوا تسخیر قلعه رنتهنبور نهضت میفرمود فرمان گیتی مطاع بنام مجنون خان
قاقشال و شاهم خان جلایر و دیگر که بسمت شرق جاگیردار بودند در نفاذ
یافت که باستظهار اقبال جهانگشای شاهنشاهی بهمتی عالی و خاطری فارغ به
تسخیر قلعه کالنجر نمایند امرای دولت ابد پیوند امتثال منشور مقدس نموده
باهتمام عظیم قلعه را محاصره کردند و کار بر قلعه نشینان تنگ گرفتند چنانچه
هیچ کس سر از قلعه بیرون نمیتوانست کرد چون طنطنه فتح قلعه چتور و رنتهنبور
در گوش گردنکشان آفاق پیچیده بود و هر کرا دیده ور بینش بود توانای هوش
مقدری بنای داشت بغیر از آنکه سر انکسار بر زمین اطاعت نهد گزیری نبود
راجه رامچند که پرتوی از جوهر شعور داشت بمجرد وصول موکب مقدس بمستقر
خلافت شنیده امان طلبید و قلعه را بملازمان عتبه اقبال سپرد و مقالید قلعه را

با تحایف

با تحایف پیشکش مصحوب وکلای معتمد بآستان معلی ارسال داشته اداب
مبارکباد فتوحات عالیه که بتازگی از کمین غیب روی نموده بود بتقدیم رسانید
و این دوراندیشی و پیش بینی او بموقع استحسان پیوسته و وکلای راجه مشمول الطاف
گشتند و حکومت و حراست بمجنون خان قاقشال مقرر شده و بیامن اقبال
شاهنشاهی اچنین قلعه که عقاب اندیشه فرمان روایان بپیش هرگز
بر فراز کنگره علو او ننشسته بی محنت نبرد و پیکار مسخر اولیای دولت شد
و از سوانح آنکه رسول راجه بکلی که در اقصای هندوستان نزدیک ولایت
ملیبار است بزمین بوس عالی الامر بلند شد و انواع اخلاص مندی آنرا بموقف
عرض مقدس شاهنشاهی رسانید این راجه بمال و ملک در میان زمین
داران آن ناحیت علم تفرد افراشته و بواسطه آنکه وقتی از تجرد نهادان
عالم انفراد یکی از فرقه جوکیان سعادت یافته است در سالی یکبار جمعی از
این گروه در آمده در احترام این طبقه اهتمام میکند این راجه در عالم
مثال شکوه صوری و معنوی حضرت شاهنشاهی را مشاهده نموده در
سلک مخلصان و معتقدان در آمده پیوسته از مسافران احوال میپرسیدی و همواره
در مقام آن بودی که نفایس اسباب دیار و خلاصه اموال خویش بدرگاه
معلی فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه بعد مسافت و توسط جزایر
و جبال و تنگ راه شدن مدعیان و اعدا او را این امنیت دست نمیداد
و کسی از مردم او این سفر دور را که در میان دشمنان براه از آن رود
اختیار نکردی درینولا وزیرزاده او از درست بینی و بی تعلقی بهمتی موهوم
خویش این خدمت را متکفل شد که اگرچه بسامان و سرانجام اسباب
و اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی‌یابد اما بمجرد انهمت در این کار
میکارم و بتکاپوی هرچه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم هم حق خدمت
صاحب خود گذارده شرح ارادت او میکنم و هم خود را بنظر حقیقت بین شاهی
رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم چون وزیرزاده پیش پدر
و مادر عزیز بود رخصت غربت نمیدادند آخر کار بخواهش خواهی آن سعادتمند بهزار کوشش

سی رخصت گرفته متوجه شد راجه گفت که اگرچه بهترین متاع عالم که اخلاص حقیقت
بران درگاه میرسانی لیکن ادای حق ثنا تعلق بآن کتر دارد و اگر تمام جواهر و
اموال مرا بدان درگاه برند چه نماید و چه قدر داشته باشد خصوصا آنچه تو
درینصورت تحفه توانی برداشت و از جهالک و اقطار طریق محفوظ ماند چه مقدار
خواهد بود لیکن پیش من کاریست ساخته حکمای پیشین این دیار که طلسمات
و نیرنجات کارپرداز مهیا کرده آنرا بانجام رسانیده اند و اگرچه بحسب ظاهر
نمودی و مالیتی ندارد اما حاجت او آنست که هرگاه آنرا آب ماسی پاس نمایند
مرتفع شود این نادره دقت را بتو می سپارم که در جوف عصا مخفی کرده همراه
میبری تا وسیله یادکرد آن ملچی حق گذار تا آن راه آمده و بدنها دور از بساط
عزت می بود و راه عرض نمی یافت تا آنکه بوسیله راجه بیربر حقیقت او بعرض اقدس
رسید و آن مسکین نواز غریب پرور او را طلب داشته کامروا ساخت
و او بعد از زمین بوس عبودیت و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس
در آورده و محفوف عاطفت گشت و بعد از آن رخصت گرفته متوجه وطن شد
و آن کار را امروز در خزینه عامره موجودست و بارها از زبان اقدس
حضرت شاهنشاهی شنیده ام که میفرمودند از دو بیست کس متجاوز که
کار شان بمردن افتاده بود بسبب آن کار صحت یافتند و مبدع
جهان آرا چنین قدرت کامله خویش را بارقه ظهور بخشند کسی اگر نیت والا
همت عالی باشد ایزد جان بخش جان آفرین آرزوی که در باطن فیض
مآثر او نرسد بی منت کسی در کنار دولت او نهند چه جای دولتی که خواهان
او باشد و الحاح نماید که چگونه آن مراد را آراسته باین بزرگ صورت و معنی
روزی گردانند چنانچه وجود سعادت افزای فرزند گرامیست که شهرت یکتایی آرا
همواره بنعت نیازمندی از درگاه الهی دریوزه مینمود و درین سال آن فرخنده
امنیت بظهور آمد و خدیو جهان و جهانیان کامیاب خرمی و شادکامی شدند

ولادت سعادت جهان افروز برج دولت و اقبال گوهر شب تاب درج عظمت و اجلال شاهزاده عالمیان سلطان سلیم هدیه جهان نگارنده

صورت

صورت برازنده معنی چون نشا ظاهر و باطن داکشت برای شایستگی خلافت خود
که در ملک تعلق از آن گزیر نباشد جویای فرزندی ازین نوع شد هرچند بشرح جب
کمترایت مبشران عالم باطنی و مخبران جهان ظاهر هر کدام بزبان خاص درون
مخصوص آگاه گردانیدند اینچنین شخصی که همزبانی آن خلاصه کمالات را سزد
از خود بدید باید آورد و بتکاپوی همت از ایزد جانبخش جهان آرا
فرزندی التماس کرد تا هم رموزدان بزم مقدس شاهنشاهی گشته خطاب
مستطاب او در خور باشد و هم دریای فیض ایزدی که از چندین هزار دوار
تربیت یافته انظار قدسیه الهی بذات اقدس پادشاهی رسیده آب
سر در ملک نمون نهند و این سلسال افضال چشمه بچشمه وجدول بجدول
همواره روان باشد و طبقات انام در خور استعداد خود از موائد فوائد
صوری و معنوی بهره مند گشته در عادات و عبادات سرگرم باشند
پادشاه خداپرست که از ایزد جز امساک نمودی در مقام
خواهش این عطیه دالاشد واد ادبزرگ که نا خواسته ملک صورت
و معنی کرامت فرموده و آنچه در حوصله روزگار نگنجد باین یکتا
بنده خود بخشیده است دانای دوربین داند که اینچنین بیگانه جهان
اگر از آن همه دار مهربان خود طلبید چگونه گوهر والا کرامت خواهد
فرمود در اندک زمانی دلایل حصول این مقصد بلند بظهور آمد و از آنجا
که شیمه کریمه این شهنشاه حقایق پناه آنست که با وجود گنجوری
خزاین بی منتهای معرفت ایزدی از درویشان و تجرد گزینان و خدا
شناسان که دست از همه باز داشته عمده مرضیات الهی را در بنکوهش
نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند استمداد میفرمایند
و لوازم نیازمندی که از بزرگان گوهرست گرامی بجای آورده همواره گرد
دلهای غبارآلود صحرای طلب گشته بمخانه افاضت و استفاضت را گرم
دارند درینولا چون انوار خداشناسی و ایزدپرستی و ریاضت کشی
و حقیقت ورزی شیخ سلیم در قصبه سیکری که از فرمقدم شاهنشاهی

خلاصه

دار الخلافه گشته مسمی بفتحپور است می‌تافت و بوسیله شیخ محمد بخاری و حکیم
عین الملک و جمعی دیگر از مقربان سریر خلافت که راه سخن درخشنده بیان
اقبال رسیده بود رای جهان آرای بران قرار گرفت که مطلع نیر اقبال را
با بعضی از منسوبان سرادقات عصمت در فتحپور برده در قرب جوار
شیخ آرایشی دهند و دران فضای رفیع محل اساس عالی تا که شیخ
بزرگوار نیز همت بسته در حصول این دولت عظمی متوجه مبدا فیاض شود
و برکات قرب جوار او در ظهور این مطلب معین گردد و نیز چون حضرت
واهب العطایا جلت آلاؤه پیشتر ازین شهریار دادگر را فرزند چند
عنایت کرده برای هزاران حکمت که یکی از ان قدردانی و افزونی شوق
در تحصیل آن گوهر بی بها باشد برگرفته بود عوام تهمت آنرا بر مکان
انداخته حرف سرای و هرزه درای میکردند آن پیشوای ملک صوری و
معنوی خواست که بتغییر مقام و تبدیل مکان مهر خاموشی بر ژاژخایان
بیگانه عام نهاده آید بنابرین اندیشه نظام بخش حق اساس چنانچه
بخاطر اقدس راه یافته بود تحقق پذیرفت و همواره از خدای بسیار
بخش خود امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای آن گوهر یکتای
خلافت می‌بردند تا آنکه در دار الخلافه فتحپور بطالع بیست و چهار درجه
میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز چهارشنبه هفدهم شهریور ماه الهی
سال فرخنده موافق غره ماه آب سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و دو رومی
مطابق یازدهم بهمن ماه سال نهصد و سی و هشت قدیمی یزدجردی مطابق
روز دین بیست و چهارم شهریور ماه سال چهارصد و نود و یک جلالی موافق
سال نهصد و هفتاد و هفت هلالی که روز بهجت افروز غره غرای دولت
و اقبال بود بعادت سعادت اندوز گوهر یکتای خلافت از نهانخانه صدف
بطون بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود

باغ مجد و معالی گل نو شکفت نهال دولت و دین بری بدید آمد منهیان اقبال
و مبشران فرخ فال این نوید دولت افزا از دار الخلافه آگره بمسامع عز و جلال

رسانیدند

رسانیدند روزگار صلای نشاط عام در داد و نغمه انبساط در مغز زمانه پیچید
دوران بنشاط مجلس آراست ساقی بنشست و شیشه برخواست بزمی بنهاد که از خوشتر
ساقی ز حریف جرعه کش تر لب شد بر روزگار آیین شد انجمنی بهار آیین
گل سر زد و بوستان برافروخت شمع آمد و دودمان برافروخت شد بخت چو مغز عقل هشیار
برخاست جهان بخت بیدار خندید صبا بگلفشانی برخاست زمین بآسمانی
شاه آمد و در دستگاه بنشست در بزم بنقل و جام بنشست هم تاج بر آسمان بچکید
هم ناصیه کرد بر زمین بند در داد صلای کامرانی برخواند جهان بمهمانی
ساقی سر آبگینه بگشاد گنجور سر خزینه بگشاد از بس که فشاند بر جهان در
شد دامن و جیب آسمان پر از جمله آثار شکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت
بظهور آمد که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بجلایل جرایم بحبس ابدی محکوم
قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل قیود یافته عشرت را روز بازار دیگر
پدید آمد اقبال را چشم و چراغ تازه برافروخت و دانش بزرگ آنست که با
طبقات انام و طوایف عالم در خور فهم و دریافت هر کس بر کسی سلوک
واقع شود تا عالم بنظام آید و بلاغت که رعایت مقتضای حال مخاطبست
ظهور گیرد و هرکه بر باستانی نامها آگاهی یافته میداند که بیشتر باعث شورش
جهان آن بوده که فرمان روایان عالم و بزرگان روزگار اندازه دانش
مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل دوربین خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند
و عامه از نتایج عقل این بزرگ منشان چیزی نداشته اند و الحق آن بدیع را
کس کمتر می‌دریابد و ازین جهت در نکال و وبال ابد گرفتار میگردد و لله المنه
که حضرت شاهنشاهی بمحض تایید الهی در هجوم کوته اندیشان ظاهرپرست بوده
بدرقه توفیق ازلی بر مقتضیات دانش خداداد خود رفته با هر طایفه بل با هر
فردی در خور دریافت او داد سخن داده نشاط می‌آرایند چنانچه بر تیز فهمان
هر طبقه اشتباه میشود چون کریم ملکه یقین آن گروه میگردد که خسرو جهان را
جز این دریافتی و معرفتی نیست و لهذا در نو که ایزد متعال چنین عظیمه والا کرامت
فرموده بایستی که بسرعت هرچه تمامتر رفته با [illegible] فیض بخش خویش آن

مولود مسعود را اندیرای نورانیت فطری که ودیعت نهاده دست عنایات کردگار بیچندی
و لیکن چون عموم خلایق این دیار را رسمیت قدیم که هرگاه ایزد جهان‌بخش بعد از
تمادی انتظار چنین فرزندی سعادت پیوند کرامت فرماید او را دیرتر بنظر گرامی پدر
بزرگوار می‌آرند آنحضرت اندازه دریافت عامه را منظور داشته در توجه بحضور
توقف فرمودند و آن نوباوه چمن اقبال را در آن مولد شریف داشته بزرگان
با عقل و حوصله را بسر برای مهمات آن عاقبت محمود گذاشتند و بمناسبات معنوی
و صوری این گوهر والای بحر سعادت را سلطان سلیم نام نهادند امید که
سلامت صوری و معنوی در کنف حضور اشرف شاهنشاهی یافته در رضا
مندی حضرت کرشان خشنودی الهیست کامیاب شده و ببرکات انفاس
شاهنشاهی به پیری صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز
و شاداب شوند و بموجب اشاره عالی اختر شناسان حکمت گزین و دانایان صناعت
تنجیم قوای آبای علوی و مواد امهات سفلی بر وجه احتیاط ارتباط داده زایچه
طالع همایون بوقف عرض مقدس رسانیدند و چون در میان منجمان یونان و
و هندوستان بقدری اختلافی در اصول و فروع نجوم داقعست بهره در روش
زایچه سعادت امتزاج را رقم زده کلک سخن آرا میسازد واگر وقت وفا کند
و روزگار مهلت دهد و خاطر بهچنان گرم نشاط تعلق یابد فرمان مقدس شاهنشاهی
بنوبت دریافت خود از سر نو استخراج زایچه مذکوره بموجب قوانین یونانی
و هندی و احکام این سلسله دیباچه سعادت السال بال مرقوم سازد تا دستور
العمل زایچه نویسان روزگار شود و اکنون که بفرض وقت و واجب نظرت
که خدمت حضرت شاهنشاهیست با آنکه شبانروزی اوقات خود مصروف
آن دارد چنانچه دل میخواهد نمیتواند پرداخت کجا فرصت آنست که به
مشاغل دیگر پردازد و چون زایچه که مولانا چاند منجم موافق قواعد
یونانی استخراج نموده است اعتماد را شایسته تر بود او را بیشتر ایراد نمود
و در تهنیت این عیش ابدی شعرا قصاید و اچه
صلات بزرگ یافتند

یکی از دانشمندان در شهوار لجه اکبر تاریخ این ولادت میمنت التیام یافت
و شخصی از فضلا دری برج شهنشاهی را موافق این لایحه بهجت بخش اندیشیده
و عزیزی گوهر درج اکبرشاهی را موافق این عطیه دولت بخش گردانیده و
خواجه حسین مروی قصیده بنظر اقدس در آورد که مصراع اول هر بیت آن
گرامی اشتمام تاریخ جلوس شاهنشاهیست و مصراع آخر تاریخ ولادت
گوهر درج سعادت و با وجود التزام چنین دو تاریخ چنین غریب سبک
نظمش خالی از جودتی نبود بیتی چند از ان نوشته آمد لله الحمد انی جاده جلال شهریار
کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار کلبنی اینگونه نمودند رد و در چمن لاله زنگونه نکمود از زمان
شاد شد دلها که با باز آسمان عدل داد باز دیار نزه شد که نهر ایام بهار آن هلال برج قدر او بود دعا آوردن
آن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار شاه اقلیم و فاسلطان ایوان صفا شمع جمع سلاطین کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقران پادشاه تا بدارد کام محیی کل و بکار کالبد و دانای قابل العمل شاهان بدر
عادل اعلی عاقل بی‌بدیل اوزدر کار سایه لطف آن لایق تاج و نگین پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
مجلس بیاسمای جاریین این خود سازد موکب و برا سماک اوج آمد نزده دار زیر برج جودی گوهر دریای جود
از هوای اوج دلها شاهباز جاشکار پادشاها سلک لولوی نفیس آورده ام بهر ارکان کرامی بجوی کاد یکو شمار
کس نیارد دید بر زین به اکر دارد کسی هر که دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار مصرع اول ز سال جلوس شاه د
از دوم مولود نو رسیده عالم مدار تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال وان حساب سال و ماه روزداران بار
شاه پاینده بود و باقی آن شهزاده هم روزهای بیحساب سالهای بی‌شمار و از سوانح بهجت افزای
توجه شاهنشاهی بشکار چیته است که گیتی خدیو همواره در مدارج مختلف و شکار متنوع

اگرچه بجا هر مسرت برای خاطر اقدس خودی باشند لیکن بباطن پرستش ایزدرا
اسباب سرانجام میفرمایند هم عیار جو هر مردم گرفته میشود و هم جایهای ملک منکشف
میگردد و بجهت این نیت شکار را وسیله چندین شناسای ساخته بعبادت
حقیقی اشتغال میفرمایند از انجمله شکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجه دارد و بجهت
صید کردن او اودیها ترتیب یافت و روش چنان بود که چون خبر افتادن چیته در
اودی میرسید در ساعت بر گلگون باد سرعت سوار شده بآن سر منزل شوق میرسیدند
و بآیین مناسب چیته را از آن مغاک برآورده بماهران این فن میسپردند درینولا
ببساط نشاط خبر رسانیدند که اودی که در حوالی گوالیار است چیته [illegible]
در ان افتاده روز اورمزد غره آذر ماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الآخر
بر سمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه باز کشیدند و بر سر چاه اودی رفته
خود بنفس نفیس آن چیته را بسته بیرون آوردند و هم درینولا خبر رسید که در حرم سرای
مقدس دختری والا گهر خجسته اختر و زامرداد بهشتم آذر ماه الهی موافق یازدهم جمادی
الاخری از بارگاه کون بنزهت سرای ظهور آمد نام آن خجسته [illegible] نهادند
سرتها و شادیها فرمودند امید که آثار سعادت او روزافزون باشد و موجب زیادتی
عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چند روزی که انبساط شکار فرمودند نشاط
برای خواص و عوام شدند و رایات معاودت بمستقر سلطنت افراشتند چون موکب
مقدس بحوالی دار الخلافه اگره رسید بعرض اقدس رسانیدند دیو سلطان پسر دریا خان
که چون دیو دد بخونریزی و فتنه انگیزی انگشت نما بود و همواره مورد شرارت و فساد گشته
بفضیحت و تادیب اصلاح پذیر نشده در حدود دفتر بدر خود که ممر رایات عالی بود مسلح و مکمل در
کمین نشسته اندیشه تباه در سر دارد و بموجب حکم مطاع در همان نواحی گرفتار ساخته
بچنگال سوار سپردند و در مجلس بعد مجازات شتافت و عالمیان از شر او نجات یافتند و باعث
مسعود دار الخلافه اگره مورد نزول مقدس گشت و اورنگ آرای صورت
و معنی بداد و دهش اشتغال نموده در لوازم جهانبانی و آداب جهانداری اهتمام فرمودند

توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از دار الخلافه باجمیر و کامیاب
شدن آن شهسوار عرصه اقبال بمطالب صوری و معنوی چون شد اقدس

پادشاهی

پادشاهی استمداد همت از بزرگانست در ان هنگام که جویای فرزند ارجمند بودند معامله
با ایزد خود رفته بود که چون امنیت بحصول انجامد از ابواب شکر عملی که بنفس مقدس
متعلق شود آن بوده باشد که از دار الخلافه پیاده بزیارت روضه متبرکه خواجه
معین الدین چشتی که از مقربان آلهند رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند
و مقرر بود که در رجب که ماه عرس گرامی ایشانست این نیت از مکامن قوت
بفعل آید و چون آنچنان گوهر شب تاب درج خلافت بحصول امید آمد اتفاقی
بقوانین شرایط عهد حق گذاری و وفا بعهد از لوازم سپاس داری شناخته در روز
آبان دهم بهمن ماه الهی موافق جمعه دوازدهم شعبان از دار الخلافه اگره
پیاده قدم در وادی مرحله پیمای و بیابان نوردی نهادند و بادیه شوق را
روزی ده دوازده کروه کم و زیاد قطع میفرمودند تفصیل منازل مقدسه شاهنشاهی
باین تنسیق و ترتیب بود از دار الخلافه اگره که کوچ رایات اقبال در موضع
مندآکر نزول اجلال فرمودند و از انجا بنهتور اتفاق منزل افتاد و از انجا از
جاتو گذشته نزدیک بجونه مضرب خیام اقبال گشت و از انجا بمنزل گرده
نزول رایات دولت شد و از انجا بقصبه [illegible] ورود موکب اجلال روی نمود
و از انجا بمنزل توده فرود آمدند و از انجا بموضع کلادلی محل اردوی معلی گشت
و از انجا بکهارندی اتفاق نزول افتاد و از انجا بدیه [illegible] آمدند و از انجا [illegible]
محل گذشته نزدیک بهول محیط رایات اجلال شد و از انجا ساتکانیر مورد
خیام ظفرارتسام شده نزدیک ینوته نزول دولت شد و از انجا موضع
جهاک نزدیک مغراباد عساکر فیروزی مآثر آسایش گزیده از انجا کهون
مخیم سرادقات اقبال شد و از انجا بموضع کجیل ورود موکب اقبال گشت
و از انجا بقعه قدسیه خواجه که در اجمیر واقعست توجه فرموده دهم ازکرد
راه بمرقد منور رسیدند و جبین اخلاص بران سرزمین آسمانی رفعت سائیدند
و استمداد همت فرمودند و روزی چند در ان مقام کرامت شرایف اوقات را
بعبادات و مبرات معمور داشته بفیض تیقظ و انتباه مقترن بودند و زمره
عاکفان زوایای مرقد اطهر را بصلات و ادرارات بهره مند میگردانیدند

و چون همواره در اوقات تقسیم نذورات که مبلغ وافر بود جمعی که دعوی فرزندی
خواجه داشتند و عهده تولیت بایشان مفوض بود و ریاست این طایفه شیخ
داشت تمام زرهای نذر را متصرف میگشت میان او و مجاوران شیخ
مقام مناقشه و نزاع بهم رسید و منجر بآن شد که مشایخ مزار را که متصدی
تولیت روضه و اوقاف بودند در دعوی فرزندی تکذیب کردند و این گفت و
شنید مدتی درمیان بود و آنحضرت خاطر اشرف را بر تحقیق و استکشاف
نفس الامر گماشته ثقات و عدول را بدان داشتند که از قرار واقع تحقیق
نموده بعرض اشرف رسانند بعد از پیروی بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی
اصلی نداشت بنابران تولیت آن محل مقدس بشیخ محمد بخاری که از اکابر
سادات هندوستان بدانش و عفت ممتاز بود تفویض فرمودند و در تنسیق
مناظم بقعه متبرکه و ترویج آثار مراعات آینده و رونده اهتمام تمام فرمودند
و عمارات عالی بنا از مسجد و خانقاه در ان حواشی طرح انداخته اساس عبادت
نهادند و بالجمله و بالجمله بعد از فراغ خاطر از مستودعات نذور قدم عزیمت در
مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف مراقد اولیای دهلی رایت نهضت افراختند
و عنان توجه بصوب آن دار الملک معطوف گردانیدند و در اسفندارمذ ماه الٰهی
موافق رمضان این سال دهلی مخیم سرادقات اردوی عالی گردید و چند روز
دران خطه دلکشا بزیارت اولیا داد و دهش شغل فرموده بسرت پرای خاطر
خویش و بیگانه شدند آغاز سال پانزدهم الٰهی از جلوس مقدس شا
هنشاهی یعنی سال خرداد از دور دویم درین هنگام فیض التیام که
موکب مقدس شاهنشاهی در عرصه دهلی استفاضه انوار غیبی و استناره
فیوض سماوی مینمود بهار جان پرور در رسید و نوروز فیض گستر پرده از
چهره برانداخت اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک در دمید قوت نامیه نو
رسیدگان عالم نباتات را بابالش در آورد باد صبحگاهی چون دم روشن ضمیران
انبعاث اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک در دمید قوت نامیه بدایت اثر
بگره کشای دلها چند ابر بهاری چون سینه دریا دلان والا گوهر ترشح فیض

علوی

بترشح فیض علوی غبار ساحت جانها فرونشاندند کدام گل شگفت و چه مرغ نالید
که جان بچشم دید و نظر بگوش آمد اسیر نشاء غم که در نظاره گل دمی ز هوش برفت ودی
بهوش آمد معاشران چمن را چه جای بچامت که با هزار زبان وقت در فروش آمد
و با نوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت و پنج و سه دقیقه از روز شنبه
سیم شوال نهصد و هشتاد و هشتم سلطان جهان آرای خاور ظل تحویل برج
انداخت و سال پانزدهم الٰهی از مبداء جلوس شاهنشاهی که سال خورداد
از دور دویم آغاز شد و اقبال را رونق بازار دیگر تازگی نمود ارکشت درین
عنوان بهار بجهت تقدیم حق گذاری و ادای سپاسداری تفرج و نظارگی
منازل و مبانی که در سوالف ازمنه اساس نهاده فرمان روایان خیراندیش است
توجه فرموده عبرت پذیر گشتند و بر خاک نشان آن اطلال زرافشانی
کردند و از انجا بزیارت مرقد معطر حضرت همایون جنت آشیانی که قبله گاه
ارواح و اشباح پاکان است عنان توجه تافته استفاضه انوار ملک و ملکوت
نمودند و از همان منظر قدسی عزیمت دار الخلافه آگره نموده از دریای
جون عبور دولت فرمودند و ساحت قریات و قصبات آبروی آب جون بالنگاه
موکب معلی شد و چندین مرتبه دران راه نشاط پیرای در مهتاب شکار
آهو فرمودند و بهزاران شوق و انبساط قطع منازل میشد تا آنکه روز بیست
و دویم اردیبهشت ماه الٰهی موافق روز سه شنبه بیست و ششم ذی
قعده دار الخلافه آگره مورد سریر اقبال گشت و اهل شهر نقال دولت
بساط عشرت گستردند و درمفتتح این سال فرخنده آثار شجاعت نشان کدار
اعاظم امرا النشاء ایف قرب اختصاص داشت و سیل دولت ارکیه داعیه
خیانت شاهنشاهی نمود و باین طریق طلبکار آیین بزرگی شده پایه اعتبار
خود افزود و چون امینت او بمسامع اجلال رسید از انجا که بنده نوازی
و کام بخشی سجیه علیه شاهنشاهیست قبول مسئول فرموده او را زمان مسعود منزل
او را مطرح انوار اقبال ساختند و او سجدات اخلاص تقدیم رسانیده
در آداب انجمن آرای نهایت اهتمام نمود و از فرط عقیدت و اخلاص جشن

دلپذیر ترتیب داد و آنحضرت یک شب و یکروز در ان مجلس بهار آیین بعیش و عشرت
صوری و معنوی کامستان بودند و بخشش و نوازش پرداختند **ولادت با
سعادت افزای واسطهٔ عقد دولت و رابطهٔ سلک اقبال شاهزاده
شاه مراد** و ازانجا که آبای علوی و امهات سفلی در کامروایی حضرت شاهنشاهی
در هر بهاری گل تازه از چمن اقبال می شکفد و در هر دوری اختری سعادت گستر
از افق خلافت طلوع میکند چون شاهنشاه مفضل که ابو الآبای دولت و
اقبالست خواهش فرزندان رفعت پیوند داشت ایزد بیچون در این عطیه را
گشوده رافت خاص بظهور آوردن گرفت و تواتر و توالی این نعمت روز
افزون که اعظم عطیات آسمانیست بهجت پیرای باطن اقدس شد و تازه
بتازه اعتضادی قوی و استظهاری عالی که معین سلطنت و ظهیر خلافت بود
از منظر قدسی ارتفاع فرمود و بر چهار رکن عالم و شش جهت کون اشعهٔ ایمنی
تافت که ایزد بیچون شهنشاه ممالک بخشایی را بجمیع سعادات و صنوف
عطیات شرف اختصاص بخشید که هیچ فردی از افراد کل سلاطین را در خواص
اطوار و اوضاع از عزور در حقایق دنیا و دین و مراتب حق پرستی و خدا
شناسی رتبهٔ مشارکت و حدیث بهت نیست از انجمله درین سال خجسته
بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بیست و هشتم خرداد ماه الهی
موافق پنجشنبه سیم محرم نهصد و هفتاد و هشت مطابق هشتم خرداد ماه
سال چهار صد و نود و دو جلالی ملکی مصادق هفدهم آبان ماه سال نهصد و سی و نه
یزدجردی مرابط هشتم حزیران سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و یک رومی
بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور دانایان هند فرزندی
فرخنده اختر نور گستر که انوار بخت بلندی از لوحهٔ پیشانی او هویدا بود
در منازل اقبال و رود و جوار گرامی ولایت ابتناه شیخ سلیم در
فتحپور شرف ولادت یافت و گلی تازه از بهارستان خلافت شگفت
و در ساعت سعادت پرتو نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد
بر صحیفهٔ دولت مثبت شد و بشادمانی طلوع این کوکب اقبال جشنهای

عالی

عالی که در آیینهٔ خیال در نگارخانهٔ صورتش انطباع نیابد ترتیب یافت و بشاط
عالم صلای عام در دادند و بنقد مراد دامن ایام گرانبار ساختند ازین
عشرت که دوران از سر شد طرب را روز بازار دگر شد بهار آمد بعشرت پای کوبان
ز باد صبحگاهی جای روبان بیفزود آسمان را سور بر سور جهان زد سکهٔ نور علی نور
صبا هر مبارکباد بر خاست که از جیب سمن شمشاد بر خاست بهار شادمانی آبرو یافت
که آب چشمه سار آرزو یافت امل از موج دریا آب میخورد که قفل گنج گوهر تاب میخورد
ز عطر افشان که هوش از لذت میشد طرب مست و عشرت مست میشد سخن آفرینان نکته
سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش گفته مورد صلات
گشتند و از آنچه بسعادت ارقام طلوع این اختر اقبال برسم یونانی و هندی
رقم پذیرد میگردد

و بجهت تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمات ممالک شرقیه درین ایام منعم خان
خان خانان از جونپور بطریق ایلغار دولت استانبوس دریافت و بلوازم
عبودیت پرداخت **نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سوانح
اقبال آمای** چون در اواخر ایام که هنوز روایح ریاحین در گریبان روزگار پیچیده
و نسایم بساتین از دامان سپهر آویخته گلبنی نو از سرابستان سلطنت شگفت
و سرو بنی تازه از بهارستان خلافت بر دمید و بجهت اتمام مراسم شکر
گذاری این عطیهٔ عظمی زیارت روضهٔ مقدسهٔ خواجه معین الدین قدس سره
مصمم ضمیر مقدس شاهنشاهی شد در روز آبان ماه دهم مهر ماه الهی موافق
شنبه بیست و دوم ربیع الثانی بعزم دریافت این کرامت نهضت موکب معلی روی نمود
موضع مندآکر مخیم اقبال شد و منعم خان خانخانان برای انتظام مهمات دیار
شرقی رخصت یافت و خدیو معلی از ان منزل تا اجمیر کامیاب بدایع نشاط و صفا
و عشرت پیرای شکار بوده منزل بمنزل پیاده و مراحل بقدم خود طی سفر نمودند

چون عرصهٔ اجمیر بظل چتر اقبال شاهنشاهی نور پذیر شد روزی چند آداب زیارت
بتقدیم رسانیده معتکفان آن حواشی و منتسبان آن دیار را بجلایل ادرار و انعام
توانگر ساختند و صلای افضال چنان عام شد که هیچ فردی از ین سماط احسان
محروم نماند و در همین ایام سعادت انتظام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث
حصار شهر اجمیر از مکمن الهام شرف ارتفاع یافت بنایان کاردان و معماران
دانشور طرح عالی کشیده بنظر سپهر صعود در آوردند و در ساعت مسعود
که شایستهٔ کار را شایسته باشد آن عمارات والا را از سنگ و چونه بنیاد نهادند
و تمام منازل و مساکن خواص و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بپایه
مورد آفرین شاهنشاهی کشیدند و بجانب شرقی شهر دولتخانهای فلک اساس
ابداع یافت و بفرخی و فیروزی در عرض سه سال جمیع عمارت قلعه و منازل
رفعت پیوند بورود مقدس شاهنشاهی مطارح انوار قدسی شد و همچنین
بموجب حکم معلی جمیع اعیان دولت و ارکان خلافت و سایر ملازمان رکاب
نصرت اعتصام بقدر اندازه دستگاه منازل و بساتین ساختند و از همان
اشرف در فرصتی قلیل چنان شهر عظیم صورت نمود پیدا کرد که در آینهٔ خیال
مهندسان جادو کار تمثال آن صورت نشواند و حضرت شاهنشاهی بعد از
طرح و اساس این عمارت شگرف بجهت مصلحت ملک و نیت معدلت در
یافت حقایق احوال و مالش ستمکاران و غمخواری مظلومان و بر آوردن
مستعدان و معموری عالم که خلاصهٔ عبادات نشاه تعلق است سیر
و شکار را پرده این کار ساخته روز ایام پت و کم آبان ماه الهی موافق
جمعه چهارم جمادی الآخری به دولت و اقبال نهضت والا فرموده متوجه
صوب ناگور گشتند و روز ادهیت سیم آذر ماه الهی موافق چهارشنبه
شانزدهم جمادی الآخری عرصهٔ شهر ناگور را مخیم اجلال ساختند و خان
کلان حاکم آن ناحیت مقدم شاهنشاهی را سرمایهٔ سعادت دانسته
بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت و آنحضرت نوازش فرموده
منزل او را بورود مقدس سربلندی دادند و گنجینهٔ مباهات دایمی در دامن آرزوی او

نهادند و در همان روز نظر دریا کشای حضرت شاهنشاهی بر کولابی افتاد
و بعضی اعیان شهر که بدولت استقبال بر آمده بودند وقت یافته بموقف
عرض رسانیدند که معموری این شهر بسه کول آب بازبسته است یکی کندانی
نام دارد و دیگری شمس تالاب و دیگر کوکر تالاد مشهور است و چون بمرور اکثری
بخاک انباشته شده در هنگام کمی آب بسیاری از اهل شهر مساکن خود
گذاشته باطراف میروند بنابر عموم شفقت حکم مقدس بر حفر کوکر تالاد
که در اصل فسحت تمام داشت شرف نفاذ یافت بخشیان سعادت اساس
باتفاق کاردانان دولت پیوند مساحت آن نموده بامرا و سایر ملازمان
درگاه قسمت نمودند و دانشوران جد آور بتمام این کار تعیین شدند و
بذروه توجه خاطر دریا مقاطر آن چشمهٔ سراب دریاچهٔ شد که اردوی عظیم را سیراب تواند
کرد و آن منبع عذب را شکرتال نام نهادند و وجه تسمیه اول آنکه کوکر بزبان
هندی سگ است و این حوض را باو نسبت کنند و سرگذشت او چنین گویند سوداگری
از تنگنای معیشت آن سگ را که بیگر هوش بود پیش یکی از دولتمندان گرو
گذاشته قدم بغربت نهاد تا بجا پوی همت اسباب بهروزی آماده و ابواب
روزی گشاده کرد و فرصتی دراز بران گذشت روزی آن سگ از مردمی
که داشت بر سر راه رفت و از اتفاقات حسنه آنکه تاجر کامیاب ثروت
گشته بدان سرزمین رسیده بود آن سگ آگاهی یافته لابه کنان در قدم
صاحب خود آمد و از غایت شوق جانفشانی نمود و بجمعیت وفا مشهور آفاق
شد و آن سوداگر از حقیقت مندی در ان سرزمین حوضی اساس نموده بان
منسوب گردانید و چون موکب معلای شاهنشاهی نظام بخش و معدلت
آرای این نواحی گشت بزرگان و زمینداران آمدند و بفرق ادب شتافته
بسجده درگاه مقدس سربلندی یافتند از انجمله چندرسین پسر مالدیو که از
اعاظم زمینداران هندوستانست باین دولت والا رسیده مورد الطاف
خسروانی گشت و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود رای سنگ از
سعادتمندی که داشت ادراک این عطیهٔ کبری نمود و در ظلال عاطفت شاهنشاهی

گذاشته

آسودگی و بزرگی یافت و از بخت وری بوسیلهٔ باریافتهای سخن معروض داشت
که نظر بر عموم عاطفت شاهنشاهی و عقیدتمندی خویش آرزو دارد که صبیهٔ
برادر من کهان داخل پرستاران عصمت سرای پادشاهی گردد خدیو سلطنت
برای انبساط خاطر او و اطمینان گروهی انبوه ملتمس او بمحل قبول پیوست و آن
هودج نشین عفت را بآیین بزرگان ببراد قات عصمت در آوردند از سوانح
مسرت افزا آنکه بازبهادر بتبارک اقبال شتافته زمین بوس عبودیت بتقدیم
رسانید و بتوجهات شاهنشاهی از گرد آلودگی ادبار برآمده پرتو سعادت
یافت بلکه او را ولادت تازه روی نمود از آن باز که از مالوه برآمده
چون روی از اقبال برتافته بود آبروی او ریخته آمد و عمری در بدر شد اول
پیش بهرجیو زمین دار بگلانه رفت و از انجا پیش چنگیزخان شد بعد از ان
بشیرخان فولادی توسل جست و از پیش او بنظام الملک دکنی روی امید آورد
و از همه جا خسران زده برانا پناه برد و چون سرگردانی و خاکساری این خمار
آلوده باده … بمسامع شاهنشاهی رسید عاطفت ذاتی بر ان داشت که
یکی از ملتزمان عتبهٔ حضور را فرستاده او را طلب فرمایند بنابران حسن خان
خزانچی باین خدمت مامور شد و بنوید عواطف پادشاهی امیدوار ساخته
بدرگاه مقدس آورده محفوف انواع مراحم خسروانی گشت و از سوانح
آنکه از باریافتهای محفل مقدس بموقف عرض همایون رسانید که راول
هرای بزرگ جلمیر غایبانه نطاق ارادت بر میان جان بسته و خواهش
آن دارد که دختر او که پرده نشین عصمت است در سلک خدمت گزینان
مشکوی سربلندی یابد و چون خود بواسطهٔ موانع سعادت حضور را ادراک
نمی تواند نمود خاطر عقیدت پیوند او آن میخواهد که یکی از منظوران کار
معلی رخصت یابد تا بآن دیار رسیده او را بنوید توجه و التفات کامروای
دولت گرداند و آن خلوت گزین عصمت را بآیین بزرگی بدولت سرای
تقدیس آورد فرهنگ افزای اورنگ نشین را از انجا که کامروایی
حاجتمندان و گره گشایی بسته کاران خوی و عادت است این ملتمس او

بدرجه

بدرجهٔ قبول رسیده راجه بهگونت داس که از قرابت قدامان بزم عقیدت
بمزید عاطفت خسروانی اختصاص داشت باین خدمت رخصت یافت
و در هنگام مراجعت از جانب راجه این کار را بانجام رسانده ناصیه
سای عتبهٔ دولت گشت و آن قدسیهٔ نیک اختر در حرم سرای عزت
احتشام دایمی پذیرفت و چون خاطر جهان آرای خدیو معدلت آیین
… فراهم آمد و از فرط ایزدشناسی و صفای جمال جهان آرای
خویش عزیمت زیارت روضهٔ فیض بخش شیخ فرید شکرگنج که
در پتن پنجاب است مصمم شد … قلیخان و بیگ نورین خان و جمعی
کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن اینجا نموده بآن صوب
نهضت فرمودند شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان سرشکستن
نفس اماره بود گویند از اولاد فرخشاه کابلیست که او را شاه کابل گویندی
در زمان خان بزرگ و قاآن والا چنگیزخان یکی از اجداد ایشان
قاضی شعیب نام بلاهور آمد و در قصبهٔ قصور اقامت کرد و سلطان بلبن
مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود شیخ بملتان شتافته بعلوم
متعارفهٔ دیار هند اشتغال داشت خواجه قطب الدین اوشی خلیفهٔ
خواجه معین الدین که از کتابت بمکتوب و از نقش بنقاش روی آورده
بود گذر بر وی افتاد و نصایح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و ستایش
معارف حقیقی فرموده رو براه ساختند شعلهٔ طلب افروخته و زبانهٔ
شوق افراخته گشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه
از میامن اخلاص و دوام خدمت مظهر شرایف کرامات و مورد خوارق
عادات شده خدیو خداشناسان بظاهر شکار و در سر و باطن
شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شدند و در اثنای راه در حدود
تلوندی رای علاء الدین نزدیک دریای ستلج که آن را در آن سرزمین
سرهای نامند سانحهٔ عبرت بخش روی داد و مجملی از ان قضیه آنست که
قراولان خبر گلهٔ گورخر آوردند شهریار شیرشکار با سه چهار کس از بکاولیان

خاص متوجه صید افکنی شد چون آن صحرا نزدیک رسید پیاده شده توجه
فرموده بی خطا در اول بار یک گورخر را زده از صدمه صیت بندوق
آن گله رمیده بدوردست شتافت آن جهان پهلوان الهی بندوق
در دست پیاده با همان پنج چهار قراول در صحرای تفسیده ریگین
گرم رفتن شد و باقدام همت در اندک فرصتی آن افروخته ریگستان را
طی فرموده خود را بآن گله رسانیدند و یک را به بندوق از هم
میگذرانیدند و در پی آن می شتافتند چنانچه سیزده گورخر را آن روز شکار
فرمودند و در هر مرتبه که یکی شکار میشد دیگران دورتر میشدند
درین هنگام عطش بر مزاج مقدس غالب آمد از آب نشان نه
بود چون پیاده عزیمت نخچیر افکنی داشتند نزدیکان شکار حضرت را
قریب خیال کرده از ملاحظه صیدگاه خود بر نداشته بودند و خدیو جهان
چندین گروه آمد باریافتهای حضور هرچند تکاپو مینمودند نشان
داران خاصه شاهنشاهی خبری یافتند و از آب نشان غریب حالتی
پدید آمد و ضعف تشنگی بجائی رسید که ذات مقدس را یارای گفتار نماند
و درچنین هنگام که دیده امید مخلصان آب میشد راه نمایان با نگاه
پرستش آبدار آن خاصه را در بیابان بی سر و بن رهنمونی کردند و
سپاس ایزدی بتقدیم رسید و دل مخلصان بنشاط آمد و همانا که پیغام
الهی بزبان حال خاطر نشان خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب
ذات مقدس گشته پاسبانی خویش بهتر از آن نمایند که آن در معنی نگاهبانی
عموم خلایق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت عطایای الهیست
نخستین فطرت پسین شمار توی خویشتن را ارزانی مدار و از سوانح آنکه
قبول خان از اجلال زمیندار بهرا از روی بدطینتی از هم گذرانیده اد
بفروغ شمشیر متمردان آن ناحیت را اهل ساخته بود و این زمیندار
از حیله اندوزی که داشت خود را دولتخواه وانمود و آن ترک ساده
لوح بی آنکه نگاه ژرف در معامله او نماید به تقریبی دور از خود داشتنی او

کند

کند بمجرد رفتنهای زدانده و بیگانهای آشنا رو از راه رفت و تسلیح دود آن
زمیندار سپاهیان او بجاهای دور شتافتند و یادگار حسین پسر او بجد دود
نوشهر رفت و هر چند دوربینان راست بین گفتند که همه مردم را از خود
جدا نباید کرد و چون امر مقدر بود سودمند نیامد لیه او را از راه گریزت
از نوشهر تنگنائی برده مخالفان سرتنگی گرفته بسیاری از مردم را عرصه
تلف گردانیدند و یادگار حسین زخمی در حساب مردها افتاد زمیندار ای
مهربانی کرده او را در حمایت خود پرورش داد همانا که این مردم درین
بلیه گرفتار شدند جلال مذکور به سر قبول خان آمد و او از شجاعتی که داشت
و تدبیری که نبود عنان وقلت خویش را منظور نداشته روز رام بیست و کهم بهمن
ماه الهی موافق چهارشنبه پنجم رمضان از جای خود برآمد و مردانه فرو شدند
چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید کیهان خدیو منشور والا عز اصدار
یافت که همت در استیصال آن بدنهادان گماشته فوجی از بهادران کاردان
بزودی دست یعنی نمایند بموجب حکم معلی پیکارگزینان چابکدست آن ناحیت
شتافته در جزای آن تمرد نهادان نحو تمرد کوشش نمودند و آن گل زمین
از خس و خاشاک اهل فتنه پاک گردند آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس
اقدس شاهنشاهی یعنی سال یازدهم دوره دوم درین خجسته وقت اقبال
پیرای موکب بهار در رسید و نوید بالش بطبایع و امزجه درداد و جنود علوی
بارواح و اشباح تازه بتازه روی آورد و مزاج زمانه شگفتی گرفت طبیعت
روزگار باعتدال گرایید سحاب افضال چون دیده مشتاقان بباریدن درآمد
ینابیع احسان چون دل عارفان جوشیدن گرفت سبزه بساط خضرانی گسترد
چمن با طیلسان ریحانی جلوه نمود غنچهای زمردین زنگ کلهای لبدین فام برون
دادند ابر بابرق حبابتاب رسد سبزه را نمکراب رسید سرو بالکی بس نمود
لاله با اضطراب رسید گل بباغ آتش کرد افروخت آب لعزند خوشتاب رسید
و بعد از سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم
شوال نهصد و هشتاد و هشتم عطیه بخش کون و مکان نور افزای زمین و زمان

پرتو محاذات برج حمل انداخته جهانرا چون باطن عشرت گزین شاهنشاهی طراوت
بخشید و چو فلک چون اخلاق طیبهٔ گیتی خدیو عطرآگین گشت و آغاز سال
شانزدهم الهی از جلوس ابد پیوند یعنی سال تیر از دور دوم شد و در اوایل
این سال بهجت افزا ظاهرترین مخیم سرادقات اقبال گشت و خدیو خداپرست
آیین بزرگان بر روضهٔ قدسیهٔ شیخ فرید ورود سعادت فرموده استمداد
همت نمودند و منسوبان آن مبارز نفس اماره و ساکنان آن حواشی فنون افضال
و احسان بتقدیم آمد و چند روز برای افاضات صوری و معنوی و استفاضات
ظاهری و باطنی در ساحت این قصبهٔ فیض‌بخش معدلت آرای بودند از اموری
که در ینولا موجب انبساط خاطر مقدس شد دیدن شکارهای ماهی است که ماهی گیران
آنجا از تیزدستی به آب فرو شدی و بدست و دهن گرفتی و از آهن سیخها
ترتیب داده بودند که آنرا پی حقا بماهی زدی و از آب برآوردی و از سوانح
رخصت گرفتن محب علیخان میر خلیفه است بتسخیر تته است تبعی ناهید بیگم و شرح
این بر سبیل اختصار آنست که پیشتر ازین عفت قباب ناهید بیگم که در حبالهٔ عقد محب
علیخان بود رخصت گرفته بدیدن والدهٔ خود حاجی بیگم شتافت که پیشتر از وصول او
میرزا عیسی رخت هستی بسته بود و محمد باقی بجای او انتظام ده آن دیار از غفلت
فطری که قدرنشناسی از نتایج اوست قدوم بیگم را مغتنم نداشت بلکه حاجی
بیگم آزرده شد و بدگوهران دیار که عمده آنها جان بابا و سکن ترخان باشند
باتفاق بیگم در مقام گرفتن محمد باقی شدند او ازین آگاهی یافته در استیصال
این طایفه کوشید جان بابا و حاجی بیگم بدست افتادند جان بابا را بکوشتی
فرستادند و حاجی بیگم محبوس شد تا در گذشت و ناهید بیگم بدلاوری و تدبیر
از آنجا برآمده به بکر شتافت و سلطان محمود بکری سخنان نیکخواهی در میان
آورد و گفت اگر محب علیخان و مجاهدخان بسر او باندک کسی باجد و آیند
من همراه میشوم و تته مسخر اولیای دولت میشود بیگم سخنان مدارای دفع
الوقت را راست انگاشته بدرگاه والا آمد و التماس کرد حضرت این نام بردها
نمودند چون الحاح بسیار کرد رخصت یافته متوجه تته شدند ناهید بیگم دختر قاسم

کوکه است که از درستی اخلاص فدای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شد تماما
که در محاربه عبیدالله خان که در زمان ظهور مطلوب در جلوه گاه باقی بود بظاهر
برای امری بزرگ آینده زمان ساعدت نمود حضرت فردوس مکانی بدست
غنیم در می آیند این مردانه حقیقت منش پیش می آید و میگوید پادشاه منم
این نوکر مرا چرا گرفته اید باین نیرنگ وفا پادشاه را از آن خطرگاه
خلاص میسازد و چون ناسپاسان او را از هم گذرانیدند آنحضرت اهل
و عیال او را در ظلال عاطفت در آوردند حاجی بیگم که دختر معتمد میرزا السید میر
ذوالنون است بمیرزا حسن پیوست و بعد از آن بمیرزا عیسی و دختر او را
بعواطف تربیت ترتیب فرمودند و محب علیخان میر خلیفه که مخلصانه
آداب خدمت بجای آوردی عقد یگانگی بستند القصه چون [illegible]
سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی بود بر زبان رفته [illegible] همراهی
نمیتوانم کرد معاودت نمایند اگر بجد ند که به تته روند [illegible]
شوند محب علیخان را حال دیگرگون شد نه روی [illegible]
پیش شدن چون چون سعادت در نهاد شان [illegible]
تسلی بخش همت در تسخیر بکر و دل در محاربه با [illegible]
در حدود قلعهٔ اتیله هر دو لشکر بهم پیوستند که ام [illegible]
و مجاهدخان زیاده از دویست کس همراه نداشت [illegible]
ده هزار کس را سرانجام نموده فرستاده بود تا [illegible]
منسوبان این دولت ابد پیوند شکست این گروه [illegible]
بهنگامه پیکار نصرت یافتند و آن شکست یافتها رفته بقلعهٔ مذکور
متحصن شدند و این بهادران فیروزمند بمحاصرهٔ آن پرداختند
و درونیان از سطوت عظمت این دولت والا امان گرفته برآمدند و چون
آن قلعه بنیروی شجاعت بهادران اخلاص منش بدست آمد و اسباب
جمعیت منتظم گشت کمر همت بسته متوجه تسخیر بکر شدند اقبال شاهنشاهی
تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت از انجمله مساز کی آن خاصه خیل سلطان محمود

که مدار معامله او بود با هزار و پانصد سپاهی محب علیخان بر آمده دید و باعث صوری
آن بود که بدنژادان دیار پیک اغلی پسر او را یکی از خلوتیان حرم سرای سلطان
محمود متهم گردانیدند آن ساده لوح پی تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان
او شد او را اخلاص درست نبود از عرض و ناموس اندیشیده مفارقت جست
و محب علیخان بطمع مال و منال او را از هم گذرانیدند و مردم او را که سگ کیسان
آلایش بودند تسلی نموده بمحاصره نگر پرداخت و بحسن انتساب این دولت روز
افزون آن قلعه مفتوح گشت چنانچه در جای خود مجملی نگاشته آید چون
قدر مزاج شاهزاده شاه مراد از نهج اعتدال انحراف داشت چند روزی
دران شهر فیض اساس توقف فرمودند و چون بمیامن توجهات شاهنشاهی
صحت روی داد روز خرداد هشتم اردیبهشت ماه الهی موافق دوشنبه
بیستم ذی قعده کوس مراجعت بلند آوازه کردند هر روز طرز خاص طرح
شکار میشد و بروش مخصوص در نقاب مسرت آیین عبادت بجای می آوردند
روزی در اثنای راه قراولان خبر چیته چند آوردند خاطر عشرت پیرای
شاهنشاهی متوجه شکار ایشان شد و هر شش چیته را آن روز بطریق
شکار کمیده در دام قید در آوردند از انجمله دو ان کلی بود که سرآمد چیتهای
شاهنشاهی گشت و چون رایات اقبال بحدود دیبالپور نزول فرمود
خان اعظم میرزا کوکه این محال جاگیر او مقرر بود التماس قدوم عالی نمود
شهریار جهان آرای ملتمس آن پرورده بپایه عقیدت را بموقف قبول
داشته منزل او را مورد نوازش و محط سرور گردانیدند و او بمقتضای اخلاص
خویش در آرایش جشن و افزایش پیشکش تکاپوی نمود از انجا که درستی
نیت طراز عقیدت او بود که ضیافت بندهای معامله دان عبارت از آنست
که اندکی از داده او را پیش او آورند این بزم عشرت دلخواه انتظام
یافت و مظفر حسین که در سلک ملازمان میرزا بود این مصراع تاریخ
این پیغام شادی افزا یافت   میهمانان عزیز شه و شهزاده   و
از انجا متوجه پیش شدند و شکار کنان و معدلت آرایان روز خرداد

ششم ماه

ششم ماه خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و دویم ذی حجه ظاهر دار السلطنه
لاهور مستقر رایات اقبال گشت حسین قلیخان لوازم بندگی و مراسم
اخلاص بتقدیم رسانیده و بموجب التماس آنحضرت بمنازل او که تازگی
ساخته بود قدوم گرامی ارزانی داشتند و سرمایه افتخار جاودانی او
میسر شد و چون مهمات این دریا دل سیر و شکار بآیین شایسته سرانجام
یافت خاطر اشرف آنحضرت شاهنشاهی خواست که از راه حصار عزیمت
فرماید تا بذریعه ورود عالم اقبال و عبور قدسی معدلت آن دیار مورد
امن و امان شود و هم درین سیر حقیقت مناط طواف روضه معینیه تقدیم
رسد بنابرین دالحیه حق اساس اواخر خرداد ماه الهی موافق اوایل
محرم سال نهصد و هشتاد و نه بهالی متوجه الصوب شدند روز ماه
دوازدهم تیر ماه الهی یکشنبه غره صفر حوالی ~~نهصد و هشتاد و نه بهالی~~
متوجه الصوب شدند . حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت و از
سوانح آنکه معدلت شاهنشاهی سیاست لشکرخان فرمود با وجود
منصب میربخشی و میرعرضی و دیگر مناصب شهریار عدالت پژوه را
محض حقانیت از ان باز نداشت و مجملی ازین سانحه هدایت بخشش
آنست که لشکرخان از مستی دنیا از منهج اعتدال باز برد و مصدر اعمال
ناخوش گشت و از بیخردی در روز روشن مست بدرگاه عالی که
ملاذ هوشیاران حقیقت آگاه است آمده عربده ناکی بظهور آورد چون حقیقت حال
بمسامع قدسی رسید خاقان عدالت پژوه برای هدایت او و انتباه دیگران
او را بدم اسب بسته گردانیدند و بچندین نکوهش بزندان فرستادند
و بر شهباز خان نظر تربیت انداخته مناصب لشکرخان را باو مکرمت فرمودند
و از انجا که مدارج تربیت شاهنشاهیست در اندک فرصتی آن بیچون اکمال
خویش در دار الخلافه فتحپور بوسیله شفاعت مقبولان درگاه خلاصی
یافت مدیو عالم با آنکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزایم پادشاهانه
کوچ میفرمودند و شکار کنان بصوب اجمیر میشتافتند روز خور یازدهم

امرداد ماه الهی موافق سه‌شنبه غرهٔ ربیع الاول بآن خطهٔ دلکشا نزول اقبال فرمودند
و از فراوانی حق‌طلبی و حق‌اندیشی بطواف روضهٔ معینیه توجه فرموده استمداد
همت نمودند و ایزد خویش را پرستش خاص کرده نیازمندی را با سر
بلندی هم قرین گردانیدند مبدعان قضا و قدر چون نیک اختر خواهند
که دولت صوری و معنوی او روزافزون گردانند نظر دوربین او را از
مراتب بزرگی باز دارند و تشنگی رضامندی الهی افزون بدید آمد و از
فراخی حوصله و فرط عطش معنوی دریای محیط او را سراب وانموده جویای
سرچشمهٔ مقصود سازند و باین طرز حق‌پسند از فیض بی منتها مبدأ فیاض
هر زمان او را راتبهٔ تازه رسد چنانچه این حالت والا طراز حال گیتی
خدیو زمانست و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش و کامروائی منتظران
این روضهٔ روح افزا بصوب دار الخلافه توجه فرمودند و بهمرکابی دولت
و همعنانی اقبال روز آسمان بیت و هشتم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه
هفدهم ربیع الاول ظاهر فتحپور مهبط الانوار ظل الهی گشت و آنحضرت خود
در منازل شیخ سلیم نزول برکات فرمودند و طبقات انام که بستم
رسیده اشتها دریافت آستانبوس بودند کامیاب سعادت گشتند و از
سوانح آنست که سکری را که از مضافات بیانه بود مصر جامع ساختند
خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنیست چنانچه پیوسته ارتقای مدارج
افراد انسانی فرموده اساس معدلت را استحکام می‌بخشند و مستعدان روزگار را
کامیاب دولت میگردانند همچنان در افزونی و رونق زمین کوشیده هر جا را
باندازهٔ حال آن تربیت فرموده زمین و زمان را افزایش میفرمایند از آنجا
که فرزندان رفعت پیوند در سیکری سعادت ولادت یافتند و تربت عارف
ربانی شیخ سلیم گیرا شد خاطر اقدس میخواست که آن سرزمین را که قیمت
معنوی دارد عزت صوری بخشد درینولا که رایات جهانگشا درین مقام گرامی رسید
همان عزیمت سابق پیش نهاد همت والا شد و حکم مقدس نفاذ پیوست
که کارپردازان سلطنت عمارات عالی و منازل دلکشی برای خاصهٔ حضرت

شاهنشاهی اساس نهند و جمیع طبقات امرا و طوایف انام برای خود نشیمنها
و منزلها ترتیب دهند و حصاری آسمانی ارتفاع بر دوران از سنگ و آهک
کشند و اندک فرصتی شهر بزرگ شد و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزا
اساس یافت و بقاع خیر از خانقاه و مدرسه و حمام انتظام گرفت و
بازاری بزرگ سنگین احداث شد و باغهای نظرفریب در اطراف شهر
صورت ابداع پذیرفت و سواد اعظم در رسم آمد که رشک معمورهٔ عالم گشت
آنحضرت نام آنرا فتحاباد خیال فرموده بودند که بر زبان عالمیان بفتحپور
اشتهار یافت و بتصحیح شاهنشاهی بلند آوازه شد و از سوانح آنکه مظفر
خان از این آرزوی بلند سرافتاد که حضرت شاهنشاهی در منازل او که در آن
نزدیکی اتمام یافته حیرت افزای شکل‌پسندان بود ورود دولت فرموده
میمنت بخشند و او را باین عاطفت والا مباهات موبد کرامت فرمایند
چون این داعیهٔ دولت افزا بموقف عرض مقدس رسید از آنجا که کام‌بخشی
و بنده‌نوازی شیمهٔ کریمهٔ شاهنشهیست ملتمس او رفعت قبول گرفت
روز دیبادین بیست و سیوم دیماه الهی از فتحپور متوجه دار الخلافه
آگره شدند منازل او بیمامن قدوم شاهنشاهی نورافزای صورت
و معنی معدلت گشت و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمد افزایش انبساط
شد و نشاط در بالش آمد و از انجا معاودت فرموده بفتحپور دولت
روای شدند و مستعدان هفت اقلیم بدرگاه والا رسیده بی سفارش
احدی کامیاب صورت و معنی شدن گرفتند الحمد لله که دوربینی و ژرف
نگاهی و کمال آگاهی خدیو معلی بازار بدگوهران طمع اندوز را درکسد
داره و هم این گروه بدنهاد بکوبی اعتباری فرو میشوند و هم طایفه که بچرب
زبانی راه سخن پیدا میکنند نوبت سخن ایشان نمیرسد بلکه نیک ذاتان
سعادت سرشت را که محض از برای ارتقای دولت سفارش ارباب
استعداد میکنند فرط توجه شاهنشاهی نیز بیکار داره و از فروغ نور
جهان خاطر مقدس گیتی خدیو دکانچهٔ ریا و بازارچهٔ تزویر کساد یافته چرا گویم

که آن گروه بچنین مشعل هدایت بر حقایق بدکرداری خود آگاهی یافته در مسلک
سعادت منشان در آمده اند و طبقات عالم از شریف و وضیع بپایه
حالت خویش رسیده بدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند و
شهریار خرد پژوه بفراخی حوصله و وسعت دانش خود در هر مرتبه باندازه
هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را با ولایت معنوی همراز ساخته اند
همچو روان ناگزیر همچو خرد کاراندیش همچو قضا کامران همچو قدر کامکار

آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم

درین وقت سعادت پرتو که زمان آرایش معنی داشت
با لیش صورت نیز روی نمود کوکبه موکب بهار زنگ زدای آینه زمین
و زمان شد و روز جهان افروز اعتدال بخش شب و روز گشت
فیض ربیع در رگ و ریشه حیات سرایت کرد نسیم صبح با ارواح
نباتی هم آغوشی نمود سایبان ابر مدار بطناب باد شکیبایی از چهار
طرف کشیده آمد لشکر ریاحین از گرد راه رسیده بر جویبار انفعال
آبروی یافت هوای گلستان کیفیت باده طبایع انگیخت زمزمه مرغان
چمن سامعه را از زخمه بریشم زنان آزاد ساخت باد سحر دست
وزیدن گرفت غنچه لب هیچ گفتن گرفت دایره بشد صوفی گشتان
شیشه گشت دند شکر دانه ن نکهت گل نقشه گلزار شد بلبل از نی ای بیدار شد
جنبش سنبل شکن انداز شکن جلوه نسرین چمن اندر چمن بوی گلی صد چمن انگیخته
خمکده در کام قدح ریخته میکده در میکده مستان عشق دایره در دایره بستان عشق
زنگ زدای آسمان و زمین و روشنی افزای نشیب و فراز بعد از انقضای
دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال نهصد و هشتاد
و نهم طل نور ببرج حمل انداخته و آغاز سال هفدهم الهی از جلوس
مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم شد امید که نمایش
عدالت شاهنشاهی این دور بهر دو ن دهور پیوند یابد و از سوانحی
که در آغاز این سال خجسته بظهور آمد آوردن منعم خان خان خانان

اسکندرخان را بدرگاه والا و بموجب التماس او تقصیرات او را بخشیدن و درود استمالت ای
پیش گذارش یافت که اسکندرخان اوزبک ازلی سعادتی ذاتی که طالع واژگون
خوانند ازین دولت خداداد روی گردانیده و با علیقلی خان بد نهاد همداستان شده
سر شورش برداشت چون علیقلی را آن پیش آمد که نگاشته شد و آن شورش
فرو نشست اسکندرخان از تبه راهی و بد سرشتی پیش سلیمان افغان رفت و چند
در آنجا بود و بسر میبرد افغانان کوته حوصله بودن او در میان خویش مناسب ندانسته
در کمین او شدند و او از اندیشه این گروه آگاهی یافته بمنعم خان خانخانان
التجا آورد که از حضرت بنیاد الشتکی شد آنچه شد از آن خجلت مندم افغانان
نادرست پیمان سلیمان اوزبک را از هم گذرانیده لکنون در خیال منند
اگر شفاعت آن عاصی سیه بخت را بدرگاه والا نمایند هم حیات این جهان
و هم زندگانی باقی بدست می افتد منعم خان نوشته او را بعرضه داشت
خویش بپایه سریر اعلی ارسال داشته استمزاج نمود حضرت عالمیان از فرط
عاطفت منشور امتنان فرستاده او را امیدوار گردانیدند خان خانان که از
بزرگی گناه امید بخشش نداشت ازین رافت عالی سجود شکر بظهور آورد و
خاطر اپیش خود طلب داشت اسکندرخان ازین نوید سعادت یوسف ولد سلیمان
اوزبک را همراه گرفته بچنگ افغانان با لیغار از میانه ایشان برآمد خان خانان
لوازم اکرام و احترام بجای آورده و برای تسلی خاطر این پناه یافته را همراه گرفته
عزیمت درگاه مقدس نمود در اوایل تیر ماه الهی بسجده عبودیت نور افزای ناصیه
سعادت شد و بذریعه شفاعت او جرایم او را بخشیده آمد و بنوازش
شاهنشاهی اختصاص گرفته و در اندک زمانی خان خانان را بفنون عواطف
مخصوص ساخته رخصت ممالک شرقیه ارزانی داشته و اسکندرخان را سرکار لکهنو
فرموده همراه او گردانیدند و از سوانح این ایام که بهار اقبال دولت عبدالله خان اوزبک
از جهت سطوت و شکوه این سلطنت عظمی حاجی الغش را برسالت بدرگاه والا فرستاده
و او با نامه ضراعت و محبت و تنسوقات آن دیار سعادت باریافت دریافت بمضمون آنکه
معاوضه آنکه رابطه خوشی باستانی را بباد داده دوستی جدید براه آن کرده اند تا بفقد

از استیلای چنین فرمانروای با سلاطین توران چیره‌دستی روی دهد و ثانیاً از صدمات
افواج گیتی‌کشا بر بام عافیت خواب کرد اتوانند کرد و برای مزید احتیاط و اتمام محبت
منعم خان خانخانان و خان اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود تا آن
سفیران درگاه فرمانروائی وقت مراسم مبانی مودت و ترصیص آن توجه کافی
شهریار هشیار خرام دور بین فرستاده را به نوازش فرموده کامروا رخصت ارزانی
داشت و از نفایس هندوستان به رسم ارمغانی همراه گردانیدند و از سوانح آن
نظر افتادن مظفرخان است و در همین ایام با وجود طلوع نیر هدایت شاهنشاهی چنانچه
شیم اکریه پرده یکتائی بر جمال جهان‌آرای خویش فرو می‌هشت در این ایام انبساط
چو پر بازی را نقاب حسن معنوی گردانیده معرکه نشاط را گرم ساخته بودند و
آئینهای خاص در این بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرج است انتظام فرموده جمعی از
ملازمان عتبه اقبال را پیوسته برای این کار حاضر می‌داشتند و جشنهای عالی
و بزمهای دلکش ترتیب می‌یافت اگرچه بظاهر بازار بازی گرم بود اما در معنی
عیار مردم گرفته می‌شد و خدیو والش در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناسای
جوهر طبقات مردم می‌گشتند روزی مظفرخان از تنگدستی دنیا و تنگ حوصلگی در این
معرکه بازی که عیار حوصلها بود از بسیاری بهای دادن دو دام حضور مصدر حرکات
ناشایسته شد آنحضرت او را از پایه اعتبار انداخته رخصت سفر حجاز فرمودند
تا در خمار بی‌اعتباری و غربت حال [illegible] اصلاح انجامد نهضت
موکب جهان‌نورد شاهنشاهی به تسخیر دیار گجرات گیتی خدیو خدا پرست که همواره به
نظام نشاء ظاهر را پیرایه ملک معنی دانسته بی‌غبار کدورت اغراض بشری آسایش
جهانیان می‌دانند و همواره این امر را از مهم شناخته در فراهم آوردن یراق کثیره روزگار
توجه والا می‌گمارد و در تسخیر بلدان و تفتیش ممالک اندیشه گیتی غور
رسی و غمخواری ستم‌رسیدهای روزگار می‌فرماید و لهذا در هرجا که فرمان
پر والای آنحضرت و بهشیار دلی و رعیت‌پروری همت گماشته اند با وجود حصول
اسباب تسخیر آن دل در آن نمی‌بندند هر چند پیشگاه خاطر اقدس که جلوه
گاه حقیقت پیداست که هر مقدار وسعت در ملک افزاید هرآینه کثرت

جهان

جهان روی در وحدت قهرمان یکی از ذوالانزواند داد کردار دو عبادت کبرا
بمنصه اعلان شتابد لیکن وجهه همت حقیقت‌اساس چون تمام اهل
عموم برایا و شمول خصوص خلایق که ودایع بدایع ایزدی اند باین عبادت
توجه نمی‌فرمایند اما چون ایزد بیچون در آرایش و ارتفاع مبانی سلطنت مرتبه
مرتبه ولایات را از فرمان‌روایان عدالت‌دوست خالی نگاه داشته اند تا شهریار
حقیقت پژوه بالضرور توجه پادشاهانه کار داشته آنحدود را بفروغ معدلت
خویش روشنی بخشند تا هم تقبیدگان بادیه حوادث در ظلال عاطفت درآیند
و هم وحدت قسری که توام وحدت ارادیست دلخواه صورت بندد و هم
در ظاهر بینان که عالم حقیقت از آن پر باشد شعله اخلاص افروخته گردد
وچه در استعدادات طبقه انام شعلات عظیم دست نهاده قدرت ایزد است
جل جلاله طایفه از دیدن فروغ خردمندی و طرز نشست و خاست آن خدیو دین
و بخشش و اغماض نظر از ذلات مردم و آگاه دلی به بزرگی خدیو جهان
برده او را یگانه درگاه ایزدی شمرده در عقیدت و اخلاص می‌افزایند و
گروهی را که نظر بیرون گردها نمی‌افتد از افزونی سطوت صوری و افزایش
ملک ظاهری به بزرگی معنوی گردیده کمند ارادت در گردن جان انداخته
خود را از زمره مخلصان جانسپار می‌گردانند و لهذا در این هنگام که ملک
دهلی از غبار نکس طبیعتان شورانگیز پاک شد و گوردلان فتنه‌اندوز
در کوه نیستی و ناکامی فرو شدند همت جهانگشای شاهنشاهی در تسخیر
ملک گجرات و اصلاح فترات آن حدود مصمم شد که ستم‌زدگی عموم رعایای
آن دیار بکمال رسیده بود از آن باز که سلطان محمود از بی‌پروائی دشمنان
حرب‌زبان هنگامه آرای را بدرستی بر گرفت و از بد درونی ملازم تیره‌رای
که سود خود در زیان صاحب و منعم می‌دانند رخت هستی بر لب حیات بچه
مجملی از آن در حال صوبه گجرات نگاشته قلم تحقیق شده است امرای آن دیار
خصوصاً سید مبارک و اعتماد خان و عماد الملک در خودکامی شدند و برای
آنکه معنی حکومت ایشان را باشد یکی از فرزندان سلطان احمد پیدا کرده اسم

سری برو اطلاق کردند و چون او بسن رشد رسید او را از هم گذرانیدند و نتوما
لسیر کی پی جو بهر را که از اراذل زادهای آن دیار بود برداشته لقب
سلطان محمود شهرت دادند و خطاب مظفر شاهی بنام او بسته در لوازم
خواهش طبیعت اهتمام نمودند احمد آباد که دار الملک گجرات و کنبایت
و سورت و بروج و برووده و جانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک مقرر
شد و دندوقه و دولقه و غیر آن بسید حامد نبیره سید مبارک رسید و جوناگده
گده و ولایت سورت بامین خان غوری معین گشت و اعتماد خان نکبر زیست
آن سفله خورد سال را پیش خود داشته روزی میگذرانید و آن ملک از
استیلای متغلبه مورد انواع ظلم گشت و بایکدیگر این سران بی سر منازعات
کرده و درینولا چنگیز خان در گذشت و باغوای شیرخان فولادی تنوا از احمد
آباد گریخته به پیش آمد و شیرخان فولادی با جمعی از اوباش بگرفتن احمد آباد
لشکر کشید و اعتماد خان در احمد آباد متحصن شده بمیرزایان التجا آورد
و هنگامه شورش گرم شد و بازار فتنه و فساد رواج گرفت خاطر مقدس
شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام اسباب این
یورش توجه عالی گماشت میرزا یوسف خان و فتو و راجه بیربر و جمعی
کثیر را به پنجاب فرستادند که کمک حسین قلیخان بوده آماده کار باشند که مبادا
حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان موکب مقدس را دور دانسته از اندیشه شورش
جوهر دماغ خود را فاسد گرداند و فرمان مطاع باسم حسین قلیخان شرف نفاذ یافت
که نگرکوت را متخلص ساخته براجه بیربر حواله نماید که راجه بدچند زمیندار آنجا
از بدخدمتی و بدنیتی مقید است و اگر مردم او متانت قلعه و استحکام جا را
سرمایه نخوت خود گردانند با اکثر عساکر اقبال که دران ناحیت تعیین اند محاصره
نموده بزور گیرد و همچنین بهر ناحیتی مردم هوشمند اخلاص گزین جدا تعیین
فرموده روز بهرام بیستم تیرماه الهی موافق یکشنبه بیستم صفر از دار الخلافه
فتحپور بتسخیر گجرات نهضت عالی فرمودند حوالی چابر مخیم سرادقات نصرت گشت
و از معدلتهای که درین روز ظهور یافت تنبیه فرمودن بابا خان قاقشال است و مجملی

ازین

ازین عدالت آنکه شهباز خان که امیر توزک بود در تربیت پل اهتمام میکرد آن
ترک معامله دان نخوتمند باد در افتاده بدرشتی پیش آمد چون بسامع آن نخل
پیرای گلستان خلافت رسید بجهت تادیب او و اصلاح سایر پیرایه روان
سیاست عظمی فرمودند و بیک توجه شاهنشاهی در چنین لشکر که بچندین
صاحب اهتمام کارگذار سرد توزک شایسته بدشواری بدید آید باسانی تحقق
گرفت و از سوانح عشرت افزای غرائب بخش آنکه درین هنگام که قصبه سانگانیر
مضرب لوای ظفر قرین شده بدستور معتاد بنشاط شکار توجه فرمودند دران
ایام چون بشکار چیته عشرت افزای بودند هر گروهی را چیتها داده رخصت
نمودند و خود با بعضی از خاصان به طرب بعزیمت شکار روان شدند اتفاقا
در شکارگاه چتر نین نام چیته خاصه را بآهوی سر دادند ناگهان در پیش خندقی
پیدا شد که پهنای آن بیست و پنج گز بود آهو مقدار یک و نیم نیزه بر هوا شده خود را
از آن جر پهنا درگذرانید چیته نیز از روی غیرت بهمان وطیره بچستی و چالاکی از آن
خندق گذشته آهو را در ربود از نظاره این حالت شگرف غوغا از ناظران بارگاه حضور
بر آمد و باعث تعجب غریب و انبساط بلیغ گشت و خدیو عشرت دوست پایه آن
چیته را افزوده سردار چیتها گردانیدند و حکم مقدس شد که برای عزت گزینی او
عشرت مردم در پیش او نقاره می نواخته باشند و روز گوش چهاردهم اردی بهشت
ماه الهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاول بآیین مقرر از یک منزلی اجمیر پیاده
متوجه طواف روضه معینیه شدند در اثنای راه قراولان عرض شکار خبر آوردند
که درین نزدیکی شیر است قوی هیکل که همواره در کمین مترددان این راه بوده
قصد مینماید ازانجا که استیصال آزار رسانان لازم آیین سلطنت شهریار است سرکار
متوجه دفع او شدند و بروشنی دل کزین آن درنده قوی پیکر را شکار فرموده
متوجه آن قلعه دلگشا شدند و از برکات قدوم شاهنشاهی رونقی تازه یافت آداب
نیازمندی و رسوم زیارت بتقدیم رسید و دریای افضال بجوش آمد و طبقات مردم از
عطایای بزرگ بهره وافر اندوختند روز دیگر بتماشای قلعه اجمیر که بر قله کوهی
واقعست متوجه شدند و دران عالی مقام بزیارت سید حسین خنگ سوار که دفینه آن

عوام از اولاد امام زین العابدین است پرداخته تبرک جستند و تحقیق آنست که سید از
ملازمان شهاب الدین غوریست هنگامی که فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را
بشغداری اجمیر گذاشت و او آنجا نقد حیات سپرد و بمرور ایام و هجوم عوام بولایت
مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد و حضرت شاهنشاهی که پیوسته دیده
طلب بر امن خاطر مقدس میگردد و نظر بر شهرت ظاهر انداخته استمداد همت فرمودند
و روز امرداد الهی موافق سه شنبه دوم ربیع الثانی خان کلان را با بسیاری از
امرا چون اشرف خان و شاه قلی خان محرم و شاه براغ خان و سید محمود خان و قلیج
خان و صادق خان و شاه فخر الدین و حیدر محمد خان اخته بیگی و سید احمد خان و
قتلق قدم خان و محمد قلی خان توقبای و خرم خان و بیک نوزین خان و محمد قلی خان
اماد خان کلان و مهر علی خان سلدوز و سید عبد الله خان و میرزاده علی خان و بهادر
خان برسم منقلای بصوب گجرات رخصت فرمودند روز فروردین نوزدهم
شهریور ماه الهی موافق دوشنبه بیست و دوم شهر ربیع الثانی خود دولت و
اقبال از خطه فیض اساس اجمیر نهضت فرمودند تا هم انبساط شکار بتقدیم
رسد و هم امرای پیش در کار طلبی جوهر خویش را بیشتر ظاهر کنند و هم گجرات
بزودترین اوقات در حیطه تصرف اولیای دولت در آید بهترین وجهی
تدارک احوال ستم رسیده های آن دیار جلوه دهد موکب نصرت لوا در
دو منزلی ناگور رسیده بود که نوید ولادت فرزند والا گوهر رسید و نوید فتح
و فیروزی رساند **ولادت سعادت گلدسته بهار اقبال شاهزاده**
سلطان دانیال بر ضمایر دقیقه سنجان ضوابط عناصر و اجرام و باریک بینان
روابط اصلاب و ارحام مخفی نیست که ناظمان سلسله علوی و سفلی چون گیتی خدیو را
باقبال روز افزون و دولت ابد پیوند اختصاص بخشند کامیاب مطالب صوری
و معنوی و سعادت پذیر مقاصد دینی و دنیوی گردانند هر صبح تازه گلی همیشه
بهار از حدایق او بشگفانند و هر شام خجسته اختری عالم افروز از مشارق
آرزوی او طالع سازند از آنجا که تایید یزدانی درباره شاهنشاه عالم افروز
از اندازه دریافت بشریت چه ایزد تعالی جمیع مکارم و معالی را که در مکامن

بشرت

مشیت ازلیت فراهم آورده در کنار اقبال قدسی اعتصام او نهاده است و ما فوق
چندین عطیات کبری مقصود ذات مقدس او ساخته خواسته‌اند اما پیدایش
آنکه پیاده نشین جلبابه توقف کرده و لهذا چون باطن اقدس طالب فرزندان
دولتمند حق جوی حقیقت شناس ایزد توانا این نعمت بی اختراع و دولت
بی انقطاع را که ایجاد مثل عبارت از آنست بموجب دلخواه مکرمت فرمود
و هر مرتبه گوهری بی بها از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه گری میکند
دران هنگام که موکب معلی از اجمیر نهضت می فرمود یکی از پردگیان سرادق
عصمت را زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح سعادت نزدیک
رسیده بود و نقل و حرکت مزاج آن عفت سرشت بر نمی تافت تیمن و تبرک
جسته خانه اشرف منتسبان روضه منیفه و اعز معتکفان بقعه قدسیه
دانیال نام که نور صلاح و فلاح از ناصیه حال او می تافت جای ساخته در آنجا
گذاشته بودند موکب اقبال چون در حوالی موضع سلوه از مضافات زلی از
سرکار ناگور نزول اجلال فرموده بود که قاصدان خجسته مقدم از اجمیر
رسیدند و نوید نصرت بخش مسرت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل و
یک پل از شب آسمان بیست و هشتم شهریور موافق شب چهارشنبه دوم
جمادی الاولی بحسب رویت و شب سیم بحسب امرای وسط بطالع حمل بمختار
حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان جهان آفرین جهان آرا حضرت
شاهنشاهی را فرزند بلند اختر کرامت فرمود و بطلوع این کوکب نورانی منت
بر انفس و آفاق نهاد گیهان خدیو از استماع این نوید سرور پیشانی صبح
پرتو را زمین سای سجده شکر فرموده بسپاس و ستایش الهی کامیاب
دولت گشتند و ظهور این امر را مبشر فتوحات بی اندازه دانسته جشنهای
عالی ترتیب داده انجمن آرای عشرت شدند خلایق اهالی عام نشاط
تازه از سر گرفتند و نقود افضال در دامن آمال عالی ریخته آمد کلی
نشکفت جان پرور درین باغ که بویش صد گلستان افکند داغ از بن نشاد بن
کاز داد برخواست ز بخت اختر مبارکباد برخاست خدیو از سر طلب آن فرزاد

صلای می بهفت اقلیم در داد نشاط او بحیث از تا رترانه نوا پیچید در مغز زمانه کرم کر
همت والا نظر داشت تمنا را حجاب از پیش برداشت مولود گرامی را که خانه شیخ
دانیال بود منظور داشته و استمداد تایید از حضرت دانیال اکبر را نظر مقدس
آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال بر لوح دولت
نقش بستند شعرای نکته پرداز از تهنیت نامهای دل پسند در رشته نظم
کشیدند و تاریخهای نادره بر زبان ارباب فهم گذشت و کامیاب صلات گشتند
و حکم اقبال پیوند شرف نفاذ یافت که چون آن موکب آسمان قدس بکمایه شود
مهد دولتش بقصبه امبر برده بکلبات سعادت منش رانی کوچ راجه بارمل
در آرند امید که این سرو بن خلافت تا امتداد دارد در ظلال تربیت و عاطفت
شاهنشاهی شامل دولت ابدی پیوند باشد اکنون که توفیق ازلی
در قمر اه من حیران انجمن هستی گشته در شرح احوال بدایت انتمای حضرت
شاهنشاهی مرا از قلم من بیقرار تمیداد و صورت زایچه سعادت ارقام
این مولود مسعود را انجاب یونانی و هندی در بین دیباچه اقبال نگاشته
خامه تحقیق کرده استخراج آثار ابر دیده وران دقایق اخترشناسی میگذارد

و بالجمله بعد از فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیه کبری روز اسفندارمذ پنجم
مهرماه الهی موافق چهارشنبه نهم جمادی الاول بهضت موکب شاهنشاهی
شد و ظاهر قصبه ناگور مضرب خیام معلی گشت و از سوانحی که بظهور آمد
آن بود که سلیمان کرانی که در اودیسه و بنگاله و بهار دم استقلال میزد
رخت هستی اصفهای تجرد و اولیای تعلق نظر بر آسایش جهانیان کرد آ
یک حکمی و یک حاکمی و یک ادای و یکجهتی و یک اندیشی است انداخته ظهور یعنی

در چنین وقت از تاییدات اقبال دانسته و معامله نعمان که هجوم افغانان
سیه بخت ممالک شرقی را است آویز خود ساخته از یورش گجرات مانع
آمدی از سنوح این سانحه در کوتاه کامی فرو شدند و طبقه که روش گجرات
و تسخیر آن ملک در تنگنای حوصل آنها نمی گنجید و با فسون افسانه حرف سرا
گشتی این سانحه را وسیله تر از خالی خود ساخته ترغیب بهضت دیار
شرق معروض داشتند خدیو حق پرست را چون نظر بران افتاده بود
که ستمدیدهای گجرات را در مهد عافیت در آرند گوش بر ترهات مردم
نمی انداختند و بر زبان اقدس گذشت که خوب بوده یورش ممالک شرقیه
پیش نهاد همت والا می ساختیم و چه لایق بود که توجه جهانگشای شا هنشاهی
با آن صوب بعد از گذشتن او صورت بستی اکنون فتح آن نواحی بتدبیر
و شجاعت اولیای دولت روی خواهد داد و منشور والا منعم خان خان
خانان در تسخیر بهار و بنگاله و اودیسه شرف ارتفاع گرفت که با ثبات
امرای آن صوب این خدمت با نصرام رسانند و از سوانح زخمی شدن
خان کلانست و شرح این سانحه آنکه خان کلان و دیگر امرای عظام که برسم
منقلای تعیین شده بودند در قصبه بهار و آچن که بر نزدیک سروهی است
رسیده روزگار می گذرانیدند رای مانسنگ دیوره که کلانتر سروهی
بود در مقام گرتربت در آمد چندی از راجپوتان را برسم رسالت فرستاد
دم اطاعت زد چون این آمدها خان کلان را دریافتند در هنگام وداع
خان برسم هندوستان بهر یکی از اطلب داشته پان میداد و رخصت میکرد
یکی از آن مهوران مدبر ما پس تر قوه خان کلان چنان جمدهر زد که
مقدار سه انگشت از زیر شانه سر بیرون کرد بهادر خان برش از نوکران
او دو دیده آن راجپوت را بر زمین زد و صادق خان و محمد قلی خان تیز
دستی نموده او را از هم گذرانیدند و دیگران نیز لشونی بی اعتدال نجاک
و خون برابر شدند و چون حقیقت حال بمسامع اقبال رسید بر خلاف تقهای
ناقص زنایان و کنکنهای کوته حوصلهای روزگار تسخیر گجرات گرم ترگشتند

و روز تیر سیزدهم آبان ماه الهی در جایی که امرای پیش بوده‌اند نزول رایات اقبال
شد و امیران بزرگ و سایر ملازمان عتبهٔ دولت لوازم استقبال بجای آورده
سجدهٔ درگاه روشن پیشانی شدند و چون از مردم سروهی چنین بعرض
رفته سرکشان بیروی رفته سرکشان آن ناحیت را بر خاک هلاک
انداخته‌اند و خود نیز بقاید اقبال عزیمت آن صوب فرمودند روز سروش
هفدهم آبان ماه الهی حدود سروهی مخیم رایات فیروزمندی گشت کوتوالان
آن سرزمین در شعاب جبال پناه بردند و بمقتضای رسمی که در هندوستان براجپوت
معمول است که جمعی در گرد منازل صاحب خویش و طایفهٔ در حوالی بتخانه پای
جرأت افشرده جان نثاری میکنند گروهی انبوه در نزدیک معبد مهادیو که
یک گروهی سروهی بود جمع آمده بودند خدیو عالم بهادران تیزدست را از
جنگ این اسافل باز داشته شمشیربازان و تیراندازان پیاده را اشارت
فرمودند که کار این دلیران خون گرفته بانجام رسانیدند و از ملازمان عتبهٔ اقبال
دوست محمد پسر تاتارخان درین روز غافل از گرد راه رسیده شربت واپسین
درکشید و از سوانح آنکه یار علی بیگ ترکمان با جمعی از قزلباشیه از جانب
نور حدقهٔ جهانیان سلطان محمد خدابنده پسر بزرگ فرمانفرمای ایران
و قهرمان زمان حضرت شاه طهماسب که از جانب پدر ایالت خراسان داشت
با نفایس امتعهٔ آن دیار برسم رسالت آمد و مشمول عواطف ظل الهی گشت
و درین منزل رایسنگ و جمعی کثیر از ملازمان عتبهٔ اقبال را حکم مقدس شد که در
حدود جودپور و سروهی بوده دیده‌بان احوال باشند که اگر گروهی از باغیان
در نهان هیبت پادشاهی را شنیده خواهند که از گجرات برآمده بممالک محروسه تفرقه
اندازند نتوانند و چون خاطر مقدس شاهنشاهی از مهمات آن حدود فراغ یافت
بیشتر نهضت فرمودند و از حدود پتن از راه خیراندیشی شاه فخرالدین را با
مناشیر عطوفت پیش اعتمادخان که پیوسته عرضداشت فرستادی و استدعای
آمدن موکب معلی نمودی رخصت فرمودند که بنصایح روح‌افزا رهنمون سالک
سعادت شود و چون در حواشی دیسه نزول اقبال اتفاق افتاد خبرگذاران

بعرض

بعرض مقدس رسانیدند که از هیبت توجه افواج جهانگشا شیرخان فولادی که احمدآباد
در قبل داشت فرار گزیده بولایت سورت بحدود جونه‌گده شتافت و محمد
خان و بدر خان پسران خود را به پتن فرستاده که اهل و عیال و اموال
و اسباب او را از آنجا برآورده بجنگلها فرستادند و اکنون پسران او بنه
و بار را برآورده بجانب ایدر میروند و ابراهیم حسین میرزا که بکمک
اعتمادخان آمده بود برگشته بمحل خود رفته و اعتمادخان عزیمت ملازمت
دارد حضرت شاهنشاهی راجه مانسنگ و جمعی را فرستادند که فرزندان
شیرخان را بدست آرند [illegible] که بحیله خود را بتنگنا کشیدند و
فرستادها باسباب و اشیای ایشان رسیده دستبرد نمودند و روز
اشتاد بیست و ششم آبان ماه الهی موافق شنبه غرهٔ رجب عرصهٔ دلگشای
شهر پتن که در سابق نهرواله شهرت داشت مخیم سرادقات اقبال
گشت و طبقات انام از اشراف و محترفه جوق جوق اعتماد بر معدلت
و رأفت شاهنشاهی نموده بدولت زمین‌بوس سعادت‌پذیر گشتند
و بمیرزاخان توجه عالی فرموده از شهادت بیرامخان پرسیدند و از
روی عاطفت بر زبان مقدس گذشت که پتن را با و مرحمت فرمودیم و
بالفعل چون او سامان نگهداشت ندارد سید احمد خان بحراست آنجا
مقرر باشد و ازین مقام دلگشا حکیم عین‌الملک را بتقریبی فرمودند
که اعتمادخان و امیر ابوتراب را بدرگاه والا آورد و میرزا مقیم که میرزا
شرف‌الدین حسین خویشی داشت از پیش قدمان راه سعادت گشته
شرف آستان‌بوس دریافت و هم درینجا یاد نکوخدمتی مظفرخان
فرمودند چون بمیزان قدردانی هنر بر عیب او چیره دستی نمود
منشور مقدس شرف نفاذ یافت که عزیمت سفر حجاز را برطرف کرده
رو بقبلهٔ درگاه آورد و روز اورد بهشت سیوم آذرماه الهی هفتم
رجب بصوب احمدآباد نهضت معلی فرمودند و چون موضع جوتانه بورود اعلام
ظفرقرین شد بتحقیق پیوست که مظفر گجراتی که دست‌آویز تسلط گجراتیان

بود از شیرخان فولادی جدا شده دران نواحی سراسیمه میگردید میرخان پسر دل
وفرزند قرادل را فرستادند از عقب ایشان ابو القاسم نمکین و کرم علی را رخصت
فرمودند که تفحص نموده آن سرگردان بادیه حیرانی را بدرگاه والا آورند میرزا خان
چون قدری راه آمد چتر و سایه بان او بدست افتاد میر ابو القاسم و کرم علی
رخصت نمودند که تفحص نموده که از عقب رسیده بودند که پیشتر روان شدند امیر
خان او را که در غله زاری پنهان شده بود بدست آورده بحضور اقدس
آورد آنحضرت ترحم فرموده او را بکرم علی سپردند و در شب همین روز
میر سید حامد بخاری و الغ خان حبشی با لشکر خود آمده سجده عبودیت
بتقدیم رسانیده محفوف عنایات خسروانی شدند ازمانی از پیش فرستاده
بود که شاه فخر الدین و حسین الملک میر ابو تراب را که عمده اصحاب ثروت
گجرات بود بدرگاه مقدس آورده بعرض اقدس رسانیدند که اعتماد خان متوجه
ملازمت است و پیشتر از آن که شاه فخر الدین برسد میر ابو تراب و وجیه الملک
و مجاهد خان را روانه درگاه ساخته بود که بتازگی خاطر را مطمئن ساخته
معاودت نمایند چون شاه فخر الدین باین پیش آمدها رسید تسلی اتجاعه نموده
پیش اعتماد خان رفت و حکیم عین الملک رسیده میر ابو تراب را برگردانید
و باحمد آباد برد و بعد از دو روزی تخت امرای گجرات و اعاظم ان ممالک دل
در دولتخواهی بسته وجوه دراهم و روس منابر را بنام نامی شاهنشاهی امتیاز
افتخار بخشیده متوجه درگاه معلی شدند و از عقبه کری اعتماد خان شرف
شاهنشاهی را با میر ابو تراب پیشتر رخصت داد چون این خبر بموقف عالی
رسید خواجه جهان و امیر ابو تراب و جمعی را حکم شد که پیشتر شتافته او را
بزمین بوسی این درگاه سربلندی بخشند شهریار جهانگیر باین عظمت و جلالت
در قبلی سوار بودند فرستادهای اعتماد خان را آورده بسجده عبودیت ناصیه
بخت او را روشنی بخشیدند بعد از آن اختیار الملک و ملک شرق و جهار خان
حبشی و وجیه الملک و مجاهد خان آمده بسعادت بساط بوسی فائز گشتند و بهر کدام
در خور حالت خود نوازشها یافتند و اعتماد خان و چندی از اعیان گجرات را

حکم

حکم مقدس شد که سوار شده نزدیک بگردند و آنحضرت تمام راه سخن کرده بمهربانی
خود پشت امید این طبقه قوی ساخته از قصبه کری بنزول دولت فرمودند
و سیف الملک حبشی و چندی دیگر در محمود آباد بودند صادقی ان و بعضی از
ملازمان رکاب نصرت اعتصام را فرستادند تا آن دیر کنند که ان امرا از سعادت
سپاهی را بسجده گاه مقدس آورند و درین منزل از ذوی حزم و احتیاط که سر
رشته سلطنت بازبسته آنست امرای گجرات را طلب نموده فرمودند که این ملک را باعتماد
خان مرحمت میفرماییم داو ازین امر هر کدام را خواهد خواهیم گذاشت لایق آنست
که هر کدام ضامن بدهند تا در مراسم حزم و دور اندیشی قصوری نرفته باشد و لوازم
فتوت بجای آید ضامنیت اعتماد خان را امیر ابو تراب تعهد نمود و اعتماد خان
غیر از طبقه حبشیان همه را ضامن گشت حضرت فرمودند که حبشیان همان طور که غلام
سلطان محمود بودند داخل بندگان پادشاهی خواهند بود بملاحظه بعضی امور که پاس
سلطنت مقتضی آن بود آنها را بامرای عظام سپردند روز دیگر رایات اقبال
در موضع سانیچ نزول سعادت فرمود و از سوانح عبرت بخش آنکه جوقی از زند
و اوباش آن ملک که نیز اران از ان طایفه بی اعتدال باشند آوازه انداختند که حکم
معلی نفاذ یافته که خلایق انبوه لشکر اقبال اردوی گجراتیان را غارت نمایند اوباش
دست تعدی دراز کرده آغاز تاراج نمودند و فتنه عظیم قایم شد چون بمسامع
حضرت معدلت رسید امرای کبار را طلب نموده تعیین فرمودند که این تاراج کنندها را
بسیاست رسانند و اموال تاراج یافته را گرد کنند و خود بدولت بر اعلام داده
فیلان مست را حاضر ساختند چند اوباش را بنجه غارتگران را بحضور اقدس می
آوردند و بپایمال فیلان مست سلطنت میکشتند و اموال بصاحبان میدادند در
اندک فرصتی این فتنه و آشوب فرو نشست و نوای امن و امان برخاست از
فروغ این معدلت ولایت نو بدست آمده بود و آرامش و آسایش شد
و روز ابان سیم آذرماه الهی چهارم رجب بشهر احمدآباد مستقر رایات
اقبال شد و بمحض توجه شاهنشاهی چنین کاری که جمهور انام دشوار میشمردند
بآسانی برآمد و طوایف انام از شریف و وضیع روی بندگی بعتبه خلافت آورده

کامیاب سعادت گشتند و هرکدام در خور خویش شکرانه نجات از شداید روزگار
بجای آورده منظور نظر والا شدند و احمد آباد که مصر جامع از آن نشان دالیست
با سیصد و هشتاد پوره که محلات آن شهر بزرگ است و هر پوره بمثابه شهری بزرگ
از فروغ مقدم شاهنشاهی و آثار عدالت و جلالت ظل الهی مهبط فیوض آسمانی
شد و آنحضرت که مدار ظل ورود بران بلده گرامی انداختند و آرزوهای چندین ساله
جهانیان برآمد مظلومان نوازش یافتند و ظالمان در گوکدازش فرو شدند حاجات
مستعدان از خلوتکده قوت بجلای فعل خرامیدند و درین روز بهجت افزا جشن
وزن شاهنشاهی شد شادی در شادی و خرمی در خرمی روی نمود از هند آرزو
کام برآمد و نیازمندان را دعا مستجاب گشت و درین ایام که احمد آباد مخیم
سرادقات اقبال بود الغخان امین خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه معلی
شتافته دولت زمین بوس شدند و ابراهیم حسین میرزا از راه تزویر
دو رویه داشتی با پیشکش فرستاد چون از صدق بنائی نداشت بموقف قبول نرسید

توجه موکب مقدس شاهنشاهی از احمد آباد به بندر کنبایت بتماشای دریای شور

چون بمیامن قدوم شاهنشاهی کوکبه نهضت فرمودند طرف دیگر
از بروده و چانپانیر و سورت و آن حواشی و حوالی که میرزایان بران متسلط
و متصرف بودند با امرای گجرات که تازگی نطاق عبودیت بسته بآستان بوس
اطاعت استسعاد یافته در سلک اولیای دولت انتظام داشتند عنایت کردند
و اعتماد خان گجراتی را سرکرده ساختند و این امرای قدیم و جدید بتعهد انتظام
مهمات این مملکت دلگرم نمودند و استیصال میرزایان را بر ذمه کاردانی خود
گرفتند اکنون رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن کرد که سیر دریای شور
فرموده کوس مراجعت بدار الخلافه بلند آوازه گردانند بنابرین اندیشه
در یکشنبه روز آسمان بیست و هشتم آذر ماه الهی موافق دوشنبه دوم
شعبان بصوب بندر کنبایت که سی کروهی احمد آباد است موکب مقدس
شاهنشاهی نهضت فرمود امرای گجرات برای سرانجام خود رخصت چند
روز گرفته در شهر توقف نمودند و بجهت ائتلاف راه بمسامع اقبال رسید

که اختیار الملک از بدنهادی خویش گریخت و اعتماد خان و دیگر امرای گجرات نزد
مقام پیرایه رفتن اند لاجرم از پیشگاه اقبال شهباز خان مامور امر عالی
شد که بسرعت روانه گردد و گشته خود را بآن طایفه خاین خایف رساند که
پریشان بیابان ادبار نگردند غره دی ماه الهی بندر کنبایت مخیم سرادقات اجلال
گشت و آن مجمع بحرین صورت و معنی شد و تجار روم و شام و ایران
و توران مقدم شاهنشاهی را موهبت کبری ایزدی دانسته اداب استقبال
بجای آوردند و آنحضرت با همان بساط اقدس بر جهاز سوار شده سیر دریا
فرمودند و خواطر ارباب اخلاص را عشرتی تازه بخشیدند و سه شنبه چهارم
دی ماه جلالی شهباز خان اعتماد خان و بعضی دیگر از امرای گجرات را بدرگاه
والا و چون این تبه رایان گرفت اساس همان بندگی را شکستند
حضرت شاهنشاهی بتازگی در انتظام این ملک توجه فرموده هرکدام
از جماعت را بهر یکی از مخلصان خدمتگذار سپردند و مجملی از احوال این
گروه ادبار سرشت آنست که هراس و فریب نادرستی و بیقدری از راستی و
سادگی و فرومایگی معجون ساخته گجراتی نام کرده اند و از انجمله اعتماد خان را سرآمد
این گروه گردانیده چون صیت اقبال موکب معلی شاهنشاهی در دیار
گجرات ارتفاع یافت امرای آن بلاد را سررشته تدبیر از دست رفت آخر
الامر حیله اندوزانه سعادت زمین بوس دریافتند و همگی اندیشه نادرست
این گروه آنکه ایالت این دیار بدستور سابق برین فریب نهادان قرار
یابد و حضرت شاهنشاهی از آنجا که دریای مردمی اند از ظلمت آباد درون
این گروه اغماض نظر فرموده بمقتضای حرف سرایی اخلاص عقیدت
مخصوص صنوف عواطف گردانیدند و هرچند دوربینان اقبال برنیات
این گروه بد درون قدری پی برده در گرفتن این طایفه باشارت
و تصریح در اوقات فرصت بموقف عرض مقدس رسانیدند بعز قبول
نرسید بلکه برخلاف آن پایه اعتبار ایشان را افزودند و در هنگامی
که رایات جلال بتماشای دریا توجه فرمود از رخصت گرفته ماندن این گروه

عرصه دلپذیر

فرستادن این گروه عمدت کیش آن بود که اگر میرزایان با بخود دستور افزای
کردند سزای شایسته در کنار این آشوب گران نهاده اید و روز آدینه نهم
ذکور عرصه قصبه بروده مخیم سرادقات اقبال شد و روز دیگر بموقف عرض
مقدس رسید که میرزایان وارون بخت قلعه را استحکام در حدود چاپانیر
فراهم آمده اند خان عالم سید محمود خان باربه و شاه منقل خان محرم و راجه
بهگونت داس و مانسنگ و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و گروهی دیگر
از مخلصان کارطلب ابد اطفت خسروانی مخصوص فرموده برای آگاه
ساختن آن عنوده بختان بجزد روانه ساختند و یمی از شب گذشته بود
که یکی از متفحصان حقیقت کنار بمسامع اقبال رسانید که چون آوازه موکب
اقبال شاهنشاهی بابراهیم حسین میرزا در قلعه بروچ رسید رستم خان رومی
که عزیمت دولتخواهی ملتمه کردن خود ساخته میخواست که بآستان بوس
استسعاد یابد از هم گذرانید اگرچه از شکوه رایات جهانگشا
دران قلعه بودن نتوانست قرار داد اما از باد پنداری که در سر مغز خود
دارد از دشت گردهی معسکر اقبال میگذرد که بابختی رفته سر شورش بر
آورد و چون اکثری از غازیان اخلاص مند را پیشتر از من بر سر این گراهان تعین
فرموده بودند شهریار گیتی آرا که همواره ابراز قوی شجاعت میخواهد که در معارک
پردلان بنفس مقدس خود شمشیر زنند وقت خوش شده قرار دادند که خود
بذات اقدس الغار فرموده آن بد نهادرا تادیب فرمایند **ایلغار فرمودن**
حضرت شاهنشاهی بقصد ابراهیم حسین میرزا و معرکه تیز
داشتن و شکست یافتن مخالفان چون سرآرای اقبال تادیب کمندان
سرکشی را سرآمد امور سلطنت و عنوان منشور خلافت میدانند شهباز خان
میربخشی را بسرعت روانه ساخت که امرای اخلاص اندیش را که پیشتر
مدفع میرزایان نشسته بودند برگردانیده بموکب مقدس شاهنشاهی
ملحق گردند و امیر محمد خان کلان و خواجه شهاب الدین و خواجه جهان و شجاعت
خان و صادق خان را بخدمت شاهزادهای اقبالمند در اردوی معلی گذاشته

پای

پای عزیمت در رکاب نصرت نهادند و خواجه عبدالله و جلال خان قورچی و راول
درباری و آصف خان و چمل و بهادر خان قورداره و مقبل خان و وفا و سرخ
بدخشی و مهتر اواس سهکل و ادم باج بندر الهام برده همراه گرفتند و لاور
خان را حکم شد که در حدود اردو بوده نگهدارد که کشتی دیگر از عقب ما
شتابد و از مردم این همراه که پنهان زیاده از دو صد کس انجو بران مد
نشد که مبادا از هجوم خارجیان نصر تمنداران ابراهیم حسین میرزا از میان
بدر رود و هرچند مخلصان حقیقت گزین که بار سخن داشتند تضرع و زاری
نمودند سودمند نیامد فرمودند که وثوق عنایت الهی چنانست که دفع
این مدبر تیره بخت را احتیاج به بسیاری لشکر نباشد و از دوراندیشی
که اساس ملک گیری و جهانبانی است حکم مقدس نفاذ یافت که لشکر
پیش نیز ملحق گردد الحق در همان شب که خبر آن شورش بعرض مقدس
رسید قریب دو ساعت از شب مانده برباد پای جهان نورد سوار دولت
شده جولان اجلال فرمودند و ملک شرق گجراتی را که از آن سرزمین آگاهی
داشت ضمیمه بدرقه اقبال ساختند و دران تیز رفتاری بمقتضای حکمت الهی
بر از اغلط افتاد آخر بروشنایی شمع اقبال راه یافته گرم تر شتافتند و از
مبشرات غیبی که سرمایه ابتهاج همراهان نصرت نشان بود که چون صبح دمید
و نور جهان افروز نیر اعظم زمین و زمان را گرفت آهوی نمودار شد در
خاطر مقدس شاهنشاهی گذشت که اگر این آهو را شکار کنیم هر آینه
نشان فتح و فیروزمندیست و باین نیت قلاده چیته وا سردادند
سر دادن همان بود و صید کردن همان و چون حقیقت حال بر ساکنان
بارگاه حضور منکشف شد یکدل هزار دل گشته سخن در راه گفته هرچند
راه رفته میشد گردی از غنیم پیدا نمی آمد همانا از فوج نصرت قرین
پادشاهی کاهی یافته تیزتر رانده بود و راه کم کردن مجاهدان اقبال نیز
از اسباب دیر رسیدن شد و چون از روز دو ساعت ماند برهمنی از پیش
دوچار شد حقیقت غنیم ازو پرسیدند گفت از دریای ...کاله سنگالکر گذشته

در قصبهٔ سرنال با جمعیت فراوان فرود آمده است و مسافت راه چهار کروه
خواهد بود آگاهی با ملازمان رکاب نصرت اعتصام در مقام کنکاش شد
جلالیان عرض رسانیدند که لشکرها هنوز نرسیده است و غنیم را جمعیت نشان میدهند
با این جمعی معدود که در رکاب سعادت رسیده اند در روز جنگ شدن صرفه ندارد
مناسب دولت آن مینماید که لختی توقف فرموده شبخون آوریم آن معدن
راستی و دلاوری شبخون را که صورت تلبیس و تزویرات نپسندیده و برای
تیزی همراهان و گرمی هنگامه فرمودند که هنگامه ها بگیرات و با پیدلان از
هزم روی کار دلیران نامور میکشند همان بهتر که کار روز را بشب نینداخته
بهمین چستی و چالاکی که میرویم رزم آرای شویم و در دلدهی سخنان همت
بخش مذکور باشند و فرمودند که یاران دل قوی داشته هر یکی از ما یکی از
مخالفان را گرفته در هم آورد خواجه عبدالله بعرض اشرف رسانید که بخاطر
مقدس باشد که بارها بر زبان اقدس میگذشت که فیل خوب آلت جنگ است یکی
اکتفا نکرده در بر انداختن و مالش دادن بسیاری همت گمارد آنحضرت تحسین
فرمودند که خوب بخاطر آوردی و بتایید آسمانی جنگ روز کردن را قرار داده
تیزتر روانه شدند تا آنکه قصبهٔ سرنال که بر سر تل بود نمایان شد خدیو آفاق
قدری راه رفته در کنار آب مهندری بانتظام فوج پرداخت و شروع در
جیبه پوشیدن فرمود و درین هنگام که آن شیر الهی آماده پیکار میشد و زیاده
از چهل کس نرسیده بودند خبر رسیدن مخلصان عقیدت گزین امداد بجهان
پهلوان ایزدی بواسطهٔ دیر رسیدن آن طایفه خدمتگذار خشمگین شده چندی
از همراهان را فرمودند که این جماعت در جنگ با ما مشارکت
جویند و چون بوضوح پیوست که دیر رسیدن این گروه فدوی آن بود که
بر نقیض راه مطلب شتافته بودند و شهباز خان که بطلب ایشان رفته بود
دیر رسیده است سورت غضب پادشاهی فرو نشست و چندی از پیش
روان عرصهٔ جلادت که رسیده بودند سعادت باریافتند خان عالم و سید
محمود خان بارهه و راجه بهگونت داس و شاهقلی خان محرم و کنور مانسنگه

وبابا خان

و بابا خان قاقشال و بهویت و سلیمان کاکر و بهوج و حاجی یوسف خان و
برخی دیگر از امرا و یکه جوانان سر خجلت در پیش افکنده همراه موکب مقدس
شدند چنانچه سپاهی لشکر منصور قریب بدویست کس شده در وقت
عبور رایات جهانگشا از آب مانسک التماس هراولی نموده آنحضرت
فرمودند که کدام لشکر است که تقسیم افواج باید کرد امروز همه یکجا بوده دل
بر کارزار نهید او معروض داشت که قدمی چند پیشتر رفته جان نثاری و جان
فشانی کردن نسبت عقیدت شهریار داد گر او را کام روای آرزو
گردانیده با چندی از بهادران آزموده کار رخصت پیش فرمودند و خود
بهمعنانی تایید ایزدی گلگون جهان نورد را بدریای ژرف زدند و بمیمنت
و کرامت ذات قدسی نهاد دریا پایاب گشت و جمیع مخلصان سعادت
اندوز بعافیت عبره کردند ابراهیم حسین میرزا پیشتر از ان بزبانی
در قصبهٔ سرنال فرود آمده بود چون گرد جنود اقبال دید و گذشتن سواران
بادپی نهاد از آب مشاهده کرد فر ایزدی دریافته بهمراهان خود گفت
همانا که پادشاه باین گرمی و شکوه می آیند از بخت برگشتگی و کوته
بینی در ساعت با آمادگی پیکار از شهر بر آمده بر بلندی ایستاد چون
جهانگیر جهان آرا برهنمونی اقبال از آب عبور فرموده کنار دریا شکستها
عزیب داشت مبارزان نصرت گزین بشکستگیها در آمده جویای فیروز
مندی گشته خدیو جهان با معدودی از خواص بساط قرب نزدیک دروازه
سرنال که جانب دریا بود رسیده آمد چندی از تیره بختان در مقام مدافعه شدند
متعینان غلام قلماق شاهنشاهی با بعضی از بهادران در پیش شتافته آن
خاک بیزان کور باطن را با خاک و خون یکسان کرده چون درون شهر در آمدند
کوچهای شهر پر از پرتال بود معلوم شد که ابراهیم حسین میرزا با سایر
مخالفان تیره بخت از راه دیگر بر آمده هنگامه آرای نبرد است گیتی
خدیو با طایفهٔ از یکجهتان بسی فراوان از پیلبانان شهر بر آمده جام
بیرون آمده در دلدهی دوستان و دلستانی دشمنان همت والا گماشتند

بابا خان قاقشال و طبقهٔ از دلیران که اوزبکی بودند مثل لعل خان زور آورده برداشتند
و دیگر برادران جان بناموس داده‌اند ثبات افشرده داد دلاوری و مردانگی
دادند بسیاری از نبرد آزمایان اخلاص گزین که در تنگنای متفرق شده
شده بودند از هر طرف بغنیم رسیده در جان ستانی و جان فشانی کار
ها بظهور آوردند از انجمله بهوپت برادر راجه بهگونت داس با
بسیاری از غنیم روبرو شده بفنون مردانگی جان نثار شد بهر
گوشه آویزش سخت شد سر دکار با گردش بخت شد چو لشکر بود اندکی
یار بخت به از بیکران لشکر و کار سخت که در جنگ پیروزی از اختر است نه از گنج و
بسیاری لشکر است و چون زمینهای قلب بود و خارپشتهای زقوم
داشت دو سوار پهلوی هم عبور نتوانستندی کرد آن شیر بیشهٔ دلاوری
تماشای فنون قدرت الهی نموده در تنگناها آهسته آهسته میرفت
راجه بهگونت داس شده نیزه حواله کرد و راجه پیشتر از آن پا در
رکاب محکم کرده ایستاده میشد که برجه خود را با ورساند نیزه
او خالی افتاد و راجه برجه خود را بران مدبر آنچنان زد که حال دیگر
گون شده برگشت و مقارن این حال دو بد اختر دیگر دربرابر آنحضرت
حمله آور شدند خارپشت زقوم در میانه حایل بود خان عالم و شاه
قلی خان محرم و چندی دیگر که دران نزدیکی بودند از کم مجالی توفیق
انداختن نیافتند آن شیر شکار جهان پهلوان چون دید که آن بدگوهر
نزدیک رسیده می آیند گلگون باد سیر را تیز ساخته روی بروی آن دو بد
کیش از آن زقوم زار جهانیدند از شکوه فر ایزدی آبروی آن مقهور
دل از دست داده رو بگریز نهادند و ابراهیم حسین میرزا که دران
عرصهٔ ادبار دست و پا میزد مقهور اقبال پادشاهی گشت نظامی
چو زان سوی رزم کوشش نمود زمانه بزنهار گیر دوش گشود که این بد دلاور گرد
کینه خواه به پیشانیش کرد شمشیر گاه چنان خواست رزمی که بالا و پست
نشاید یکی پهلو از یاد دست بهر حیله کاهم جستی رهای بهر زخم قفلی فکندی بجای

گریزان

گریزان سپاهی گروهاگروه نهادند سر سوی دریا و کوه و یکبارگی بهزاران
سراسیمگی دست از پا نشناخته فرار نمود و مبارزان جنود اقبال
تعاقب نموده بسیاری را از هم گذرانیدند و بمیامن ذات مقدس حضرت
شاهنشاهی چنین فتحی بزرگ اندک کسی روی داد چنین رزمها در جهان
کس ندید نه از کاردانان گیتی شنید شرح این کارنامه والا از حد
گفت بیرون است و مثل این سانحه غرابت بخش در وقایع باستانی
کمتر نشان میدهند که چنین پادشاهی بزرگ در دو دفعه کرد اد
هزاران لشکر فراهم آمده و آوازه بلند فطرتی و علو همتی توقف نفرموده
با معدودی چند خود را بر سر چنین معرکه دلیران چندین مسافت دور و دراز نوردیده
رساند و بتایید ایزدی لوای نصرت را ارتفاع بخشیده آن مقهوران متهور را چنین از
پیش بردارد هر آینه قوت بشری متکفل این کار شگرف کجا تواند شد که آشنای این
معاودت نیست تا اگر عنایت خاص ایزدی کافل این کارنامهٔ اقبال است و خاطر جهانگشا چنان
میخواست که تا او را دستگیر نکنند از تعاقب دست باز ندارند لیکن چون پیمانهٔ هستی
ابراهیم حسین میرزا پر نشده بود ظلمت شب پرده‌دار او شد لاجرم شاهنشاه دوربین
معاودت نموده بقصبهٔ سرنال نزول اجلال فرمودند و بمراسم سپاس ایزدی پرداخته
در نوازش خدمتگذاران همت والا گماشتند و فتحنامه که متضمن فنون تاییدات غیبی
بود مصحوب میرخ بدخشی باردوی معلی روانه ساختند و صباح آن بفرخی و فیروزمندی
بصوب اردوی بزرگ روی توجه آوردند و شب چهاردهم دیماه الهی موافق شب چهارشنبه
هیجدهم شعبان باردوی معلی ظل ورود گستردند و ابواب شادمانی و سپاسگذاری بتازگی
مفتوح گشت و از سوانحی که درینولا بظهور آمد آنست که شاه قلی خان محرم و صادق
خان و برخی از بهادران خدمت گزین را تعیین فرمودند که رفته در قلعهٔ سورت باشند
تا کسی از متحصنان بیرون نتواند شد چون خبر آمدن فوج پادشاهی بمحصوران قلعه
رسید گلرخ بیگم فرزند میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا و مظفر حسین میرزا
پسر خود را با چندی از اعتمادیان خود همراه گرفته بصوب دکن روانه شد و ابراهیم چند از
پی این رفتها شتافته سودمند نیامد و آن زن دانش سرشت از دو نوعا گاهی پرداخته

از پیش اینها بر رفت و از حوادث تادیب نمودن شهبازخان کمبو یکی است و حکایت
نمودن جمهور ارکان سلطنت و باعث برین هدایت آنکه محمود اسکندر افغان آباد پیراه
بودند و او از ساباط نگاه بانان فرار نموده بجانب دکن شتافت آنحضرت او را ادب
بلیغ فرمودند والحق لطفی بود بصورت قهر تا ملازمان جمله حالات در مهمات سلطنت که در
معنی عبادات الهیست بتادب و تساهل ننمایند و شرایط حزم و احتیاط از دست ندهند

عزیمت نمودن شهریار جهانگیر کوشش قلعه سورت چون بتحقیق پیوست که
این رخنه گران فتنه سرشت قلعه سورت را که در اقصای ولایت گجرات بر ساحل
پیمنی قریب بدریای شور است پناه خود اندیشیده در استحکام آن کوشیده اند آنرا
بهزاد نام که بیشتر در سلک نوکران شاهنشاهی انتظام داشت و از سیه
بختی خویش داخل اعیان سپرده همت والای اورنگ نشین اقبال در تسخیر
آن توجه فرمود و راجه تودرمل را که بدوربینی و آگاه دلی امتیاز داشت بر تماشای
حالی [illegible] تا رفته مخارج و مداخل آن حصن حصین اینک ملاحظه کرده بموقف عرض
مقدس ساند که تسخیر آن بآسان ترین وجوه صورت پذیرست قرار یافت که کشایش
این عقده بذات مقدس شود راجه نظر بر شکوه اقبال شاهنشاهی انداخته این کار
دشوار را آسان نمود اگر مزاج زمانه ملاحظه کردی هر آینه در عرض مطلب چنین عرض
نمودی چه در چه وقت که چنین ملک وسیع نو بدست افتاده و جا بجا ندارد اگر
از ملک دور آمده و چند ماهه راه پی سپر عساکر اقبال شده دشوار افزایان واقعه
طلب بهر گوشه سر برداشته اند چه فتنه اندوزان این دیار و چه بدگوهران دیار
شرق چه لایق که چنین خدیو بزرگ در تسخیر قلعه خود بنفس نفیس توجه فرماید
گیتی خدیو از دوربینی ملاحظه فرمود که هرچند معامله چنین است اما اگر انصرام
این مهم با مرا تفویض یابد مبادا کار بتطویل انجامد اگر توجه بتسخیر آن معروف نگردد
هیچ این بی سعادتان که سرمایه فتنه در زمین فتنه بحال خود پای افشرده ماند
بنابرین اندیشه ملک گیر رای جهان آرای بران قرار گرفت که بتایید اقبال
بنفس مقدس همت گماشته این کار دشوار را آسان گرداند و یرلیغ مطاع
نافذ شد که شاهم خان جلایر با فوجی از بهادران اخلاص گزین روانه قلعه چانپانیر

شود

شود و قاسم خان میر بحر که در آنجاست متوجه درگاه معلی گردد که در ساختن ساباط
و نقب زدن شاگرد یکتای اقبال ماست و منشور مقدس باسم خان اعظم شرف
نفاذ یافت که تسخیر سورت وجهه همت والا شده بتایید الهی عنقریب این کار
بسامان خواهد رسید باید که آن اعتضاد دولت قاهره با جمیع امرا که در
گجرات او گذاشته ایم آگاه باشند که اگر میرزایان ادبار منش با محمد حسین آیند
باعتصام دولت ابد قرین شاهنشاهی ما اولی لایق درکنارشان نهد و از آنجا
آداب احتیاط اساس ملک گیری و جهانداریست شریک تواچی را با فرمان مطاع
بصوب مالوه فرستادیم که قطب الدین محمد خان و امرای مالوه را که بحکم معلی متوجه
دریای گجرات اند زودتر باین حدود رساند تا که اگر احتیاج افتد جمیع امرای
سعادت منش بصلاح دید او عمل نمود و آن عرصه را از خس و خاشاک ارباب فتنه
و فساد پاک گردانند و چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهمات احمداباد
و آن ناحیت واپرداخت روز بهرام هفتم دی ماه الهی موافق چهارشنبه بیست
و پنجم شعبان از ظاهر قصبه بروده بصوب بندر سورت نهضت روی نمود
صیدکنان و داد دهان منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسافت میفرمودند
تا آنکه بدولت و اقبال روز اردیبهشت سیم بهمن ماه الهی موافق دوشنبه
هشتم رمضان حوالی آن قلعه آهنین بنیاد مضرب خیام فیروزمندی چندبار
نیز ضرب زنها و توپها حوالی محل مقدس آمد و از صیانت ایزدی آسیبی نرسید
و چون منزل بقلعه بسیار نزدیک بود بموجب التماس اولیای دولت مخیم سرادقات
عزت در نواحی کوپی تلاو شد اگرچه این مکان نیز نزدیک بقلعه است لیکن
بواسطه تراکم اشجار و زمین نشیب و فراز فی الجمله حایلی دارد در سر زمین
نیز تیرهای توپ بجد و منازل مقدسه میرسید و صیانت یمنی کار خود میکرد
گیتی خدیو جهانگشای آن قلعه را بجنود نصرت فرو گرفت و هر جانبی را
بمخلصان آزموده کار و خدمتگذاران کارطلب سپرد و محصنان قلعه از
سیه درونی و بخت برگشتگی خود از تیر اقبال روتافته بوسیله محکمی جای
و فراوانی آذوقه و فزونی توپ و اسباب آن و شور افزای میرزایان

تیره بخت سیه‌ای در کو غفلت فرو رفته بودند و پیوسته بعضی از بر اخراجِ
مقهور از قلعه بر آمده در مرچلها شورش نمودی و بهادران جان بناموس داده
در سزای آن بد نهادان اهتمام کردی از انجمله روزی که از بالا بارش
تیر بندوق و توپ بود از پایان چندی از فتنه اندوزان دویده بودند و برنقب
زنان مرچلها دست بکار رساینده سیف خان کوکه تا حتی نمایان برده کار
ها جرأت و شجاعت بظهور آورد و در اثنای برگشتن بندوقی باو رسید
اگرچه تا یکماه صاحب فراش بود اما عاقبت بخیر انجامید یکی از شاهزاده پرسید
باشد که بندگان حضرت راضی نیستند و بارها صرفهٔ امثال شما مردم چه که
بسیاری که به پایهٔ شما نرسیده باشند میفرمایند برای چه خود را دیده و دانسته
در چنین مهلکه انداخته بودید آن مبارز اخلاص گزین در جواب گفت در جنگ نزل
راه غلط کردم و خود را در ان هنگامه مردانه‌ای نتوانستم رساینده از شرمندگی
و خجالت زندگی آرزو نه برمن حرامست میخواهم که سبکبار گردم و از سوانحی که
در ایام محاصره بظهور آمده بدست آمدن چند زنجیر فیل و اسباب مرزایان است
و مجملی ازین قضیه انکه این کوردلان بی سعادت بعضی از فیلان و اموال
خود را نزد رانا رام دیو زمین دار آنجا سپرده بودند درینولا که موکب
معلی در اینجا نزول اجلال فرمود عوام اردوی نزدیک بتاخت اطراف رفته
بودند آن فیلان با اسباب بهم بدست در آوردند و آن غارت کنندگان
تغافل دانسته بنظر اقدس در آورده بشمول عواطف خسروانی گشتند و از
سوانحی که درینولا پرتو ظهور دارد تعیین کردن بعضی امراست بصوب
دارالخلافه و اجمال این کلام آنست که محمد حسین میرزا و شاه میرزا در حدود
پتن در کمین بوده هنگام شورش میطلبیدند ابراهیم حسین میرزا که از
جنگ سرنال خاک مذلت بر سر و تیرگی ادبار در دل سرگردان و حیران شده
خود را بآن دو بد گهر دیگر در حدود ابدر رسانیده خاصیت این دولت
ابد پیوندست که در اعتلای اعلام نصرت اعدای نگونسار چنان کوشش
مینمایند که آن کار از هر دولتخواهی بظهور نیاید و از بد رایی سود را

در زیان

در زیان خود میاندیشند چنانچه این اقبالنامه شرح آن برسم اجمال متعهد است
و آنچه مجدداً بعالم ظهور آمد آنست که در میان این برادران بی سعادت
بر شکستگی که ابراهیم حسین میرزا در سرنال روی داد گفت و گویی شد و از
نکته گیری درشتی کشید و از درشتی بزمی انجامید ابراهیم حسین میرزا
که در شمشیر علم بود و در بی عقلی ممتاز از برادران رنجیده جدا شد و
باندیشه نادرست عازم دارالخلافه شد و آن برادران مغرور دوری
چنین برادری را از بخت برگشتگی بخود نه کرده در دل آسایی او
نکوشیدند چون اینمعنی بسامع اقبال رسید سید محمود خان بارهه و شاه
قلی خان محرم و راجه بهگونت داس را بصوب دارالخلافه تعیین
فرمودند که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند و فرمان مطاع بهم شاهم
خان نیز شرف نفاذ یافت که از محاصره چانپانیر برخاسته بکالپی که در
جاگیر او ست شتابد که زبان زد عوام چنان بود که آن مدبر بصوب
کالپی شتافته است امرای کبار چون بنصرت ایزدی بدارالخلافه رسیدند
پیشتر ازان فتنه ابراهیم حسین تسکین یافته شورش افغانان که فتنه
سر بر آورده بود و منعم خان خان خانان کمک میخواست راجه ابهل
که مشغول مهمات دارالخلافه بود این لشکر نصرت قرین را بصوب شرق روانه
ساخت و تا آنجا این فوج ظفر قرین رسیده بود که لودی از داود بر
گشت و سنگ تفرقه در جمعیت ان گروه افتاد لاجرم معاودت نموده بدار
الخلافه شتافتند و چون سخن بدینجا کشید ناگزیر مهب سخن برای آنست
که مجملی از احوال ممالک شرقیه گذارش یابد و شرح این داستان
برسم اجمال آنست که سلیمان کررانی که از امرای سلیمان خان بود چون
بر اوریسه و بنگاله و بهار استیلا یافت از انجا که عمل منافقانه در داشت
سر رشتهٔ بندگی ظاهر را نمی گسیخت و همواره بارسال عرایض و پیشکش
خود را مذکور محفل مقدس گردانیدی و بواسطهٔ این حسابدانی پردهٔ
نفاق او دریده گشت درین هنگام که پیمانهٔ هستی او پر شد مکافات کمین

خاطر نفاق آلوده پیش فرزندان او آمد هر که خود را بسته فتراک چنین صاحب
اقبالی نسازد هر آینه زمانه خاک مذلت بر فرق او و منسوبان او افشاند مضمون
تیره رایی که دم مخالفت با سنبک کرده خدا زند لاجرم در اندک فرصتی درین
دیر مکافات بجزای عمل رسیده اثری از دولت او نماند و تبارکی مصداق این
کلمه الحق ماجرای سلیمانست چون او درگذشت افغانان بایزید پسر کلان
او را بجای او برداشتند زیاده سری بیخردی او گشت باتفاق اوباش آن
دیار خطبه بنام خود خواند و از غروری که در سر داشت مدارای پدر را که سر
کشان نخوت مند را لازم ساخته بود از دست داده بخود رایی در مقام
تنگ گیری و کینه کشی شد و بر انداختن اعیان پدر خویش را پیشه
ساخت با لنو پسر عماد عمزاده او که نسبت دامادی با او داشت و یک
جهتی دوستی هم ضمیمه او بوده و از بدسلوکی او رنجیده فتنه آن حدود او را
خام طمع ملک گردانیده بر آن داشتند که او را از هم گذرانند و آن شقاوت
مند چندین فنون نسبت ها بر طاق نسیان نهاده مرتکب این عمل شد
و کاری که اولیای دولت بهزار تکاپو نتوانند کرد از ان بدکار مخالف
بظهور آمده بودی که لعش (?) طبقه آن ملک بود باتفاق اعیان آن دیار
پسر خورد سلیمان داود نام را بسری برداشت و ها لنوی مذکور را سیدا (?)
کرده بقتل رسانید کوجر کرانی که شمشیر زن آن ملک بود در صوبه بهار
پسر بایزید را بکلانی برداشته خلاف آرای گشت لودی با لشکر فراوان
از بنگاله بقصد بهار روانه شد و از بی توجهی منعم خان خانان از قلعه
جناده متوجه صوبه بهار شد و درین ایام اسکندر ازبک نیز داود را که ابرا (?)
باتفاق خان خانان تنکری قلی و فرخ بر تعلیق و پاینده محمد سککش و
جمعی را بر سر حاجی پور فرستاد و طالبی و میرزا علی و قدیم بیک و جمعی را بر سر
تنبیه روان ساخت کوجر را تاب مقاومت این گروه نبود تحف و هدایا و
دم بیجیتی زده قرار داد که من داخل ملازمان حضرت اقبال میشوم و در فتح بنگاله
خدمات شایسته بظهور خواهم آورد ملتمس من آنست که امروز مرا در سلک

ملازمان

ملازمان حضرت شاهنشاهی در آورده کوجر کپور را برای اهل و عیال من بدهند صوبه
بهار را با امرای پادشاهی جاگیر گشته یا آنکه سرکار حاجی پور را امسال بمن گذارند
که حاصل آنرا نقد لشکر کار اعلی جواب گویم و جاگیر من سالی دیگر در بنگاله باشد
منعم خان ملتمس او را قبول نموده در مقام آن شد که کوجر کپور را با وی بدهد درین اثنا
لودی که دشمنان بیاد و حیله اند و زبان آن ولایت بود از حقیقت کار آگاهی یافته
باتفاق هاشم خان که دایم از بیخردی دو رنگی داشتی این حسم را بر هم زد که کوجر
چون از خان خانان ناامید شد ناگزیر بلودی ساخته منعم خان پیشکش لایق از
لودی گرفته معاودت نمود درین هنگام خبر رسید که یوسف محمد کوجر کپور گرفته در
مقام شورانگیزیست و شرح این سرگذشت آنست که یوسف محمد پسر سلیمان ازبک را
منعم خان بدرگاه معلی همراه برده بود دولتی او را بسمع مقدس رسانیده بود
حضرت شاهنشاهی او را بملاحظه نصیحت پذیری و اصلاح منعم (?) او تقید فرموده
بودند در ... که رایات گیتی کشا بصوب گجرات نهضت فرموده بود آن بی
سعادت از بندخانه دار الخلافه گریخته و با بی دولتی چند رفته کوجر کپور را از
مردم پاینده محمد سککش گرفت چون خان خانان بر حقیقت کار آگاهی یافت
خان محمد بهبودی و پاینده محمد سککش و تنکری قلی را برای دفع فتنه او فرستاد
و خود نیز از قصبه محمد آباد با محمد قلیخان برلاس و مجنون خان قاقشال و امرای
دیگر روانه شد در اثنای راه مجنون خان با سایر قاقشالان توهم بخود راه داده
از لشکر منعم خان جدا شد و باعث برین سبکسری آنکه جمعی از ... دروغ
از خود انداخته بودند که بابا خان ... از فرار گشته بمیرزایان همراه شده اند
و ... آمده که مجنون خان را بگیرند خان خانان میر فریدون و محمد خان ... اوز
و ابو سعید را فرستاد که مجنون خان را تسلی داده بیارند این فرستادها چند انکه
در افترای آن جعل و بهتان سخن حرف میزدند سود مند نیفتاد درین اثنا نوشتها
بابا جباری مشتمل بر عنایات شاهنشاهی نیکو خدمتهای خود از گجرات آمد مجنون خان
انکار خود خجلت زده متوجه خان خانان شد خان خانان فتح کوجر کپور کرده معاودت
نموده بود که مجنون خان رسید و انواع مدارا و دلجویی در میان آمد درین هنگام داود را

روز داد بار پیش آمد و از باد غروری که در سر داشت متوجه جون پور شد و پیشتر از خود
لودی را با خلاصهٔ لشکر و گزیدهٔ فیلان روان ساخت و او با استعداد فراوان آمده
زمانیه را گرفت و محمد قاسم مهردار از انجا بامان برآمد خان خانان نیز سزاولان
فرستاده امرا را جمع کرد محمد قلی خان برلاس و مجنون خان و قیاخان و راجه گجپتی
و جمعی کثیر را پیشتر فرستاد و خود نیز برآمده آهسته آهسته میرفت در ان هنگام
بدیوان لسان الغیب تفأل جست و این بیت برآمد   ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی
دل بی‌تو بجان آمد وقت است که باز آئی   و خان خانان این غزل را در عرضه داشت خود نوشته
بدرگاه والا فرستاده استمداد از باطن اقدس شاهنشاهی نموده متوجه الطاف
این تاره شد لودی را بعد از گرفتن زمانیه سودای حکومت از فرو گرفتن شش
هزار کس را بسرداری یوسف محمد مذکور که از گورکپور فرار نموده با فغانان ملحق
شده بود از آب گنگ گذرانید میرزا حسن خان و راجه گجپتی و نظر بهادر
و طالبی و تنکری قلی و جمعی دیگر از ملازمان متعینه اعتضاد بر دولت ابد پیوند
شاهنشاهی نموده جنگ شایسته کردند مخالفان شکست یافتند جمعی کثیر علف تیغ
سیاست شدند و بسیاری غریق بحر فنا گردیدند و متعاقب این فتح محمد قلی خان
برلاس و دیگر امرائی هم رسیدند لشکری آراسته در غازیپور انتظام یافت و خان
خانان نیز با جمعیت لایق آمده با امرا ملحق شد و لودی میان سیاه آب و آب گنگ
قلعه ساخته با لشکری گران نشست و هر روز میان بهادران طرفین جنگهای
نمایان شدی اگرچه امرای دولت شاهنشاهی دل بر نهاد جنگ بود بنابر اندیشه از زیادی
لشکر و فیل و توپخانهٔ بسیار بود چون رایات اقبال بمحاصرهٔ سورت اشتغال داشت
منعم خان طرح صلحی می‌انگیخت لودی از نخوت که داشت قبول نمیکرد امرا از غیب
حالتی دست داده بود نه رای جنگ کردن و نه روی برگشتن که ناگاه طالع شیر
اقبال شاهنشاهی لمعهٔ ظهور داده لودی با هزاران آرزومندی صلح کرده برگشت
و شرح این سانحهٔ عبرت بخش آنست که چون داود از بنگاله بمنگیر رسید و از انجا
یوسف پسر تاج عمزادهٔ خود را باندیشهٔ آنکه لودی او را خواهد برداشت از
هم گذرانید اگرچه این تخیل او از نتایج اقبال شاهنشاهی بود لیکن بغا بر جمعی از جبه

پیشها افراشته و نیز سختها ساخته چون لودی از قدیم نوکر تاج بود و دختر خود را نیز
بآن پسر نامزد کرده هر چه بداندیشان در حق او گفتند داود آنرا راست نپنداشت
چون این خبر بلودی رسید از داود برگشت و بمنعم خان خانان باظهار نیازمندی اساس
مصالحه را استحکام داده و پیشکشهای لایق بدرگاه والا فرستاد داود چون بر
گشتن لودی و آمدن او را شنید باهزاران سراسیمگی برگشته گدهی را مضبوط
ساخت و خزانهٔ پدر را بسپاهی دادن گرفت جلال خان سدهوری و کالاپهار
که راجو نام او بود از لودی برگشتند و تفرقه در جمعیت او افتاد ناگزیر لودی که بعهد
داود میرفت برگشته بقلعهٔ رهتاس متحصن شد و از منعم خان استمداد نموده چنین
نوشت که ملازم درگاه والا شده‌ام و این روی شما را خواهم دید و امید که
بوسیلهٔ شما با آستان بوس مقدس نیز سربلند گردم منعم خان کمک فرستاده
متوجه آمدن رایات اقبال شد سخن بجا بود برای تحصیل سیرابی و شادابی
آن بکجا کشید و از سوانح دولت افزا که در ایام محاصرهٔ سورت بظهور آمد
شکست یافتن محمد حسین میرزا و دیگر بدبرانست

نبرد نمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا و فولادیان و انهزام آن گروه مدبر

خرد پرورده و روان که هرگاه خدیو جهان بزاینت درست گردد
و اندیشهٔ امیر عالیان مصروف باشد ملازمان عتبهٔ اقبال برهنمونی سعادت
اخلاص گزین گردند و از یکدلی و یکجهتی کار پادشاه و مرشد و منعم خود از نمود
الهی دانسته دل بنهاد خدمت شوند و هر آینه کار جهان بزیب و زینت گراید و
شرایف امور ضیای ظهور گیرد هم شهریار عالم کامیاب صورت و معنی گردد و هم
مخلصان حقیقی از سود و زیان خود گذشته خدمت درگاه سلطنت را از مهین
عبادات الهی دانند و مصدر خدماتی شوند که از سلاطین پیشین کمتر بظهور آمده باشد
چنانچه مصداق این داستان فتح بزرگ و مجملی ازین تاییدات ایزدی آنکه چون از میامن اقبال
شاهنشاهی ابراهیم حسین میرزا از گجرات برآمده بصوب دارالخلافه آگره داشت
محمد حسین میرزا و شاه میرزا و فولادیان که در ان کوهستان گشته‌اند یار بودند همه
یکجهتی بسته بر سر پتن آمدند سید احمد خان بارهه در حراست قلعه کمر همت بست چون خبر

فراهم آمدن ارباب بغی بخان اعظم رسید در مقام جمعیت شد و از اتفاقات حسنه اگر
شیربیک تواچی که با آوردن امرای مالوه از درگاه مقدس رخصت یافته بود قطب الدین محمد
خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و سایر جاگیرداران مالوه را ملحق ساخت و
شیخ محمد بخاری که در دولقه بود و سامان رفتن ولایت سورت بموجب حکم معلی میکرد
خان اعظم کس فرستاده او را نیز برگردانید و چون امرا مجتمع شدند خان اعظم با
نیتی شایسته در انتظام افواج همت بست قول به ثبات آن دانای اخلاص گزین رونق
گرفت و شاه بداغ خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و معصوم خان پسر او و مطلب
خان و جمعی کثیر در اینجا قرار یافتند و قطب الدین محمد خان و میر جمال الدین حسین مبانی
برانغار را استحکام دادند و در تولقه برانغار را استحکام دادند و در تولقه جرانغار
مردم او مقرر شدند و شیخ محمد بخاری و محمد مراد خان و شاه محمد خان و حاجب خان
افغان و پسر خواص خان فوج جوانغار را زینت بخشیدند و شاه فخر الدین و مظفر
مغول و پاینده ارلات در تولقه جوانغار نامزد گشتند و قاسمخان و یورتک خان
و محمد قلی توقبای و مهر علی سلدوز در پیش قدمان هراول جای گرفتند و بازبهادر
و جمعی دیگر در التمش ایستادند و خان اعظم بعد از ترتیب و تنسیق افواج
نصرت اندیش متوجه نهر واله که به پتن شهرت یافته شد و روز کوشش چهاردهم
بهمنماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رمضان حدود پتن مورد لشکر منصور گشت
مخالفان دولت محاصره را گذاشته در برابر لشکر منصور آمدند شیرخان فولادی
و چند کرانی قول شدند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا دست
راست ایستاده محمد خان پسر کلان شیرخان و سادات خان دست چپ مقرر
گشتند بدرخان پسر خورد شیرخان فولادی هراول شد ارباب خلاف رای بود
که امروز جنگ نشود چه پسر جهار خان و بعضی از متمردان ادبار نهاد باین بد
گوهران شورافزا بهوتره پیوسته بودند شیرخان فولادی از راه مکر و خبث
و حیله سازی کسان پیش شیخ محمد بخاری فرستاده حرف مصالحت در میان آورد
اکثر بزرگان لشکر که سلامت جوی وادی عافیت بودند غوری در معامله ناکرده
دل بر صلح نهادند و شاه بداغ خان بخان اعظم آهستگی گفت که زنهار بصلح امضی

نکوشید مقصود این گروه کج نهاد وقت گذرانیدنست خان اعظم جواب داد که رای من
همین است که بخاطر شما رسیده است چون امرا دل بر صلح بود معامله نمی فهمیدند
و وکلای شیرخان سخنان عام فریب صلح نما در میان داشتند خان اعظم گفت اگر
فی الواقع اگر در صلح راستید از جای خود عقب تر رفته فرود آیید تا بجای شما
آمده فرود آییم که برگشتن در آیین ما شایسته نیست چون سخن آن گروه حیله
اندوز از صدق فروغی نداشت قبول آن نکردند اولیای دولت آیین حق
اساس متوجه عرصه نبرد شدند و چون زبان زد عوام بود که میرزایان از عقب
لشکر منصور خواهند آمد میرزا مقیم و چرکس و طایفه دلاوران تا مور را عقب
قول داشته کارطلب گشتند و چون فوجهای هر دو طرف نزدیک رسید اول جوانغار
غنیم پیش دستی نموده بر سر برانغار سپاه اقبال تاخت و اکثر مردم قطب الدین
خان را برداشته برد و خان با معدودی پای جلادت افشرده داد مردانگی داد
و شمشیری بر میان دو دندان فیل غنیم رسانیده حیرت افزای شد و هراول
آن بخت برگشتگان بر هراول لشکر نصرت قرین تاخت فیل یورتک خان
که عنفوان مستی او بود در عین شورش و غوغا متوجه یکی از سواران فوج خود
شده او را در هم مالید و مقارن این حال دلاوران مخالف هراول لشکر فیروز
مند را بر داشته التمش نیز تاب نیاورده ولی همتی نموده این قرار یافتها
بعضی بدست راست و لختی بدست چپ عنان تماسک از دست دادند و افغانان
بیشتری بصوب گریختگان شتافتند و قرب پانصد سوار روی بروی خان
اعظم آمدند و در اندک فرصتی در هم نوردیده گشتند و آن طایفه دیگر که هراول
و التمش را بر داشته بودند خود را بجوانغار لشکر منصور رسانیدند بیشتری از
مردم جوانغار را همت یاوری نکرد مراد خان یکسو شده تماشائی گشت و
شاه محمد خان را نوکران او زخمی برداشته باحمدآباد روان شدند شیخ محمد
بخاری با بعضی از خویشان چون پسر سید بهاء الدین و سید جعفر برادر شیخ
فرید و جمعی دیگر داد مردانگی داد و جان نثار گشت و این گروه مخالف فتح
اندیشیده بتاراج مشغول گشتند میرزایان خود بمیر فخر الدین و آنجماعت رسیدند

و میر بقدر تردد نموده پای ثبات نتوانست افشرد قطب الدین خان با معدودی
مانده روی جلادت بغنیم خود آورد و درین هنگام که آن گروه فوج قطب الدین
خان را برداشته خود را به تال رسانیده مشغول تاراج بودند قطب الدین
خان از عقب رسیده رزم آرای شد و بتایید الهی بعد از آنکه مغلوب مطلق شده بود
غالب علی الاطلاق شد و خان اعظم و بهادران قول لشکر منصور افغانان تیره
رای را از هم گسیخته رانیده بقول غنیم که متوجه قطب الدین خان بود روی آوردند
چون اکثر مردم غنیم بتاراج شتافته بودند بدیدن این فوج دل از پای داده بر
گشتند و بمحض اعانت غیبی و تایید سماوی چنین فتح شگرف روی داد
خان اعظم با جمعی بر سر پشته ایستاده از صیت تهنیت و مبارکبادی سامعه
افروز بودند درین اثنا شورش میرزایان پدید آمد و ایشان خود تولقه
جوانغار را بعد از جنگ بسیار برداشته رانده تا دو کروه شتافته بودند
و این موهبتی بود کبری اگر متوجه قول لشکر منصور میشدند کار دشوار بود
و چون مسافتی طی کردند و مردم ایشان بتاراج جدا شدند خبر شکست شیر
خان شنوده باقبال روز افزون شاهنشاهی مراجعت نموده متوجه عرصه
نبرد شدند فی الواقع اگر همچنان رانده باحمدآباد میرفتند کار آن مدبران صورت
نیک می یافت لیکن از بخت برگشتگی خود متوجه میدان دغا شدند خان اعظم
با اکثری از مبارزان عقیدت مند فوجی آراسته آماده پیکار بود که فوج
میرزایان نزدیک رسید شاه بداغ خان گفت که وقت تاختن است خان
اعظم در صدد تاختن بود که یار محمد جلو خان را گرفت که چندین امرا ایستاده اند
چه جای تاختن میرزاست میرزایان چون نزدیکتر رسیدند حقیقت انبوهی فوج
پادشاهی که از لشکر غنیم آراسته بود دیده مصلحت در جنگ ندانسته از آنجا
که بخت برگشتگی سرنوشت ایشان بود جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفتند
و بیامن امدادات غیبی چنین کار مشکل آسان گشته اگر بهادران یکتا دل
تعاقب این گروه مخذول میکردند مشکل که کسی جان بدر میبرد و همانا که احتیاط
پیشهای تجربه کار مصلحت وقت ندیدند یا واقعه طلبان بداندیش را کمی

قبول

قبول افتاد و پیشتری امرا از شنودن این لطیفه غیبی دام چند تازه از اخلاص در
گردن دل عقیدت مند خود گذاشته در یکجهتی افزودند و از غرایب اموری که
در آن روز اقبال بظهور آمد آنست که فیلی مست از فوج غنیم فیلبانش نیز دور
شده راه عدم گرفته بود خود سر میشکست هر جا که آواز نقاره می شنود بدان
خود را آنجا رسانیده آن فوج را بر هم میزد نقاره شادی که در سر فوج مینواختند
موقوف داشتند شورش او فرونشست و بدست کسان شاه بداغ خان گرفتار آمد
و ضمیمه پیشکش او شد و چون شکست چنین بر این سیه بختان بد سرشت افتاد شیر خان
فولادی بصوب جونه گده شتافت و میرزایان راه دکن پیش گرفتند خان اعظم با امرا
بتعاقب این گروه روان شدند و چون مژده این عاطفت بمسامع اقبال رسید بعد از
آداب سپاس ایزدی و مراسم انبساط صوری و معنوی فرمان مقدس شرف نفاذ یافت که
خان اعظم قطب الدین خان و شاه بداغ خان و مراد خان و مهر علی سلدوز و طایفه دیگر از
ملازمان عتبه اقبال را بتعاقب این گروه سرانجام تعیین کند و خود بقدم سرعت شرف
ملازمت دریابد و پیشانی اخلاص خود را بسجده حضور نورانی سازد و دو تن از
نورنگ خان و معصوم خان را همراه آورد خان اعظم در حدود سرنال رسیده بود که
خان فرمان مقدس آورد و بامتثال منشور پادشاهی سرنوشت سعادت دانسته به
تارک ادب شتافت و روز پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه بیستم شوال
بدولت آستانبوس معزز شد و محفوف فنون عواطف شاهنشاهی گشت و از
سوانح ایام محاصره سورت آمدن مظفر خان است بعتبه اقبال گذارش یافت که
عاطفت شاهنشاهی تمامی تقصیرهای او را بخشیده طلب فرمود چون باحمدآباد رسید
خان اعظم متوجه دفع میرزایان شده بود و هر چند گفته فرستاد که امروز در آیین خدمت
همپای کردن لایق مینماید او را توفیق بر اقدام این کار نشد و چنین قابوی خدمت را
از دست داده پیشتر روان شده بدوده رسیده بود که فرمان قضا مثال رسید خلاصه
مضمون آنکه در هر جا که رسیده باشد برگشته بکمک خان اعظم شتابد و سعادت این
خدمت را بر دولت حضور راجح دانسته توقف ننماید ناگزیر امتثال فرمان مقدس
نموده معاودت کرد چون باحمدآباد آمد ظاهر شد که اولیای دولت از سعادتمندی بخت

نصرت یافته‌اند و خان اعظم بحکم مقدس عازم آستانبوس است مظفرخان بسرعت
روانهٔ درگاه معلی شده و پیشتر از رسیدن خان اعظم بدولت کورنش اختصاص یافت
و مشمول عاطفت خسروانی گشت و از سوانح ایام محاصره آنست که جمعی از نصاری
از بندر گووه و آن ناحیه بپایهٔ سریر اعلی رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت
شدند همانا که آمدن این گروه باستدعای متحصنان تیره‌رای بود تا قلعه را با آنها سپرده
خود را بساحل سلامت کشند چون شکوه سطوت سلطنت بنظر آن گروه درآمد
و فزونی لشکر و فراوانی استعداد قلعه‌گیری معلوم شد خود را ایلچی وانموده بدرگاه
حضور آمده سعادت کورنش دریافتند و اقسام نفایس و بار خود را بنظر مقدس در
آوردند و خدیو قدردان هر کدام را بنوازش خاص مخصوص ساخته از عجایب و غرایب
پرتگال و اوضاع فرنگ استکشاف فرمودند و همانا که از اقسام استعلام معلوم است
جد و دل مقدس گیتی خدیو مورد فنون دانایی صوری و معنویست لیکن خاطر حقیقت
پیرای میخواست که این استفسار را سرمایهٔ استیناس این گروه وحشی گرداند فتح
قلعهٔ سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهی آگاه‌دلان دیده‌ور دوربین پایان
ژرف‌نگاه را چه گویم ظاهرپرستان معامله‌فهم نیکو شناسند که هرگاه منتسبان
این دولت ابدقرین را بمحض انتساب چگونه پیشها که آینده مشکلات در پیش همت
طلبکار ایشان نمی‌آورد خصوصاً بآن ارتباط مجید تمندی پیرایهٔ سعادت ایشان شود
خاصه آن گروه بختمند که بمراتب اخلاص این خدیو آفاق سربلند باشند چگونه در
مطالب والا و مقاصد بزرگ کامروا نمیگردند پس در هر کاری که این بزرگ ساختهٔ الهی
نفس نفیس همت بندد هر آینه حصول آن مقصد بی اتفاق توقف جلوهٔ ظهور دهد و
چندی که صورت تأخیر و تسویف راه می‌یابد همانا حکمت بالغهٔ ایزدی اقتضا چنان
میکند که کتابهٔ مدارج اخلاص مخلصان و مراتب خدمتگذاری هر کدام بر پیش
طاق عیان نگارش یابد و زنگ‌زدای جواهر استعدادات شده سبب تربیت
خدیو جهان مردم را بر عالمیان پدید آید و اسپهای نژاد و در بوتهٔ گدازش درآید
تقدس سلطنت خالص گردد و عیار او … قدر شود و بالجمله بعنایت ربانی تسخیر
این حصن حصین که بلندی در مرآت اندیشهٔ بالغ‌نظران در نیاید بتوجه حضرت

شاهنشاهی در مدت یکماه و هفده روز بر وجه دلخواه صورت بست هم توپ‌کنان
… از راه دو رخنه که تها کنده خود را بدیوار قلعه رساندند و در کاوش آن
آغاز کردند و هم تیزدستان خدمتگذار در حوالی و اطراف آن نقبها ساخته شروع
شده ساکنان آن قلعه را تردد کرده ایفند و هم دیگر از آن کارپردازیها
نمایان بظهور آوردند چون قلعه‌نشینان نخوتمند بر حقیقت کار آگهی یافتند و از
خواب گران بیخبری بیدار شده در تضرع و زاری زدند مرزبان آنها نظام لاری
که مدار ... بود بدرگاه معلی فرستاده و از طرزدانی و آگاه‌دلی بوسیلهٔ بار
یافتگان بساط قدس فنون سراسیمگی متحصنان را بموقف عرض اقدس
رسانید و الحاح و تضرع این گروه تیره‌کار را بظهوری که موثر افتد آن
زبان‌آور کارروان در پیش آن مرزبان عجز دست عاجز بر ... معروض
داشت خدیو آفاق را دل بر او بخشود و دریای بیکران عاطفتش بجوش
آمد با آنکه زاری از راه اضطرار و دولتیان بزرگ که راه سخن داشتند
هرچند در عدم ظهور این عاطفت مقدمات پرداخته بسمع اصغا رسید
بلکه بهجوم عام در کینه‌کشی و سرکشی آن جهان بخشش را عاطفت و هر یکی از
مقربان با طاعت را بزبان خاص تسلی بخشیدند آنکه افلاکی بودند
بقدر سیاست الهی سرخوش گردانیدند و گروه خاکی‌نژاد را بمقالات گوناگون بازم
جای بردند و بمقتضای ملتمس او قاسم علیخان و خواجه دولت کلانتر که از
مقربان بزم و رزم بودند فرستادند که مرزبان سایر متحصنان قلعه را دلاسا
نموده بسجده‌گاه آورند روز پنجشنبه هژدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق
پنجشنبه بیست و هشتم شوال گردنکشان قلعه بهزاران نیازمندی سجدهٔ خجالت
بجای آوردند و عاطفت شاهنشاهی جمیع شرمساران بدکردار را از مال و
جان و ناموس در حوزهٔ حمایت خویش گرفت و مرزبان را که پیوسته بدزبانی
ژاژخای بود زبان بریده و چندی دیگر را که مصلحت مبنی مقتضی آن بود که چند
گاه در بندخانه باشند بزندان فرستادند و روز دیگر خدیو مقدس بسیر آن قلعه
تشریف برده عبرت گرفتند و چند توپ بزرگ را که سلیمانی گویند از آنجا بدارالخلافه

در تصرف درآمد و کمکیهای بزرگ را با لشکر فراوان فرستادند و از هم مردکی
هنگام گجرات لشکر روم از عسرت معیشت انهزام یافته مراجعت نمود و
آن توپهای بزرگ را اشوانشه همراه برد و از سوانحی که بعد از فتح سورت
روی داد آمدن بهرجیوت حاکم ولایت بگلانه که از زمینداران معتبر آن
حدود است بدرگاه والا و آوردن شرف الدین حسین میرزاست زنجیر در گردن
بعتبه مقدس داد اگر از عنفوان دولت روزافزون در مبدای این سریر
آرای سلطنت تا مستعدان سعادت لشناسانی و فرمانبرداری او بمعارج نیک
بختی توانند برآمده سعادتمندان اخلاص گزین را سرمایه عقیدت افزای بدست
افتد و از میمنتهای عطیه که آن خدیو خداشناس عطا فرموده آنست که هر که از
اطاعت آن سلطنت آرای صورت و معنی سر باز کشید او را آواره دشت ادبار
ساخته محتاج این عتبه آسمان پایه گردانند در همان گرداب بلا فرو برده تا کردار
او در پیش می آرند چنانچه تازگی حال این خودخیر زاده مرآت مقصود گردید و شرح
این بطراز اختصار آنست که این از مدت از آن هنگام که قدر تربیت شاهنشاه
ندانسته بانذیت تا صواب سروری راه بی حقیقتی پیش گرفت آواره ادبار در بدر بهر کس
و ناکس گشته آبروی خویش بخاک مذلت ریخت چه اکوثم بد گوهری خود اظهار کرداند
اول جالور را که بپشت گرمی اقبال شاهنشاهی درسمان نزدیکی گرفته بود فولادیان داده
خود را آن نواحیکان لیت و چند گاه در پتن بسر برد و از آنجا بچنگیز خان التجا آورد
و چون بهانه دستی او لب ریشتند بمیرزایان پیوست و در آن وقت که حاکم خاندیس بقصد
گجرات آمده کاری نساخته بقدم هزیمت مراجعت نمود سنگ تفرقه در هنگام میرزایان
آن ناحیت افتاد بایستی که خواجه زاده خاکبوسی این درگاه بجای آوردی و تدارک
تقصیرات خود نمودی لیکن چون بد نهاد و بدگوهر بود بصوب دکن شتافت و او را
در حدود ولایت زمیندار مذکور عبور افتاد و او جه بواسطه عزیمت دولتخواهی
نجبت فواید خویش میرزا را مقید ساخته و همگی اسباب او بغارت برد و در خولا
کردن ابراهیم حسین و میرزا با محذود رفت در گرفتاری آنها نیز همت بست لیکن
دست او نرسید اما دختر دو ساله ابراهیم حسین میرزا بدست او درآمد چون این معنی

بسامع

بسامع علیه رسید میرخان بیادل را فرستادند که رفته زمیندار مذکور را با آن
گرفتاران روانه درگاه سازند و چون معلوم شده بود که حاکم خاندیس برادر
خود را راجه علیخان بدرگاه والا فرستاده ملتمس واو در حدود مذکور آمد بمقتضای
کوته اندیشیهای زمینداران توقف واداد بمیرزا خان مذکور حکم شد که او را نیز
مستمال ساخته همراه آورند و بعد از آن جو تکرای وجتی تواجی و طبیدس برهمن را
فرستادند که زمیندار مذکور را از خارستان تردد و تلطف برآورده بگلشن
بوستان خدمت دماغ سعادت او را معطر گردانند و این فرستادها که رسیدند
حکم عالی شده او را با اسیران بدرگاه والا آوردند صبیه معصومه را در ظل
عاطفت خود گرفته با بانان حرم سرای مقدس سپردند و خواجه زاده ابلیس گرادمی
کش بنود رسانیدند و از آنجا که شهریار معدلت پژوه از فزونی رافت و
فراوانی عاطفت تعجیل مجرمان نمی پردازند او را به بندخانه سپردند که در
انهدام بنای ایزدی امعان نظر در نگاه شرف و غور عظیم تا گریست پوشیده
نماند که بگلانه ولایتیست طول آن صد کروه و عرض آن سی کروه و هوپسته
دو هزار سوار و ده هزار پیاده در وی باشند جمع تا شش و نیم کرور دامست
و در آن ملک هر جا که عالم باشد بهرجی نامند سالیر و مولیر دو قلعه سنگین بر قله
کوه واقع اند و دو شهر عظیم دارد انتاپور و جنتاپور با من ملک
گجرات و دکن متصل است و با هر طرف که نبرد نبرد پیش باشد اطاعت گونه میکنند
درین هنگام چون گجرات بتصرف اولیای دولت درآمد و از سطوت شکوه
شاهنشاهی خدمتی شایسته بتقدیم رسانید و بسجده درگاه مقدس روسفید
جهان شد و از سوانح آنست که اسپی بدبت آن سریر آرای دولت رسید
و بغایت گذشت و محملی از سانحه عبرت بخش آنکه هوستا در بنگ نشین خلافت در
پرده خاص آمده نقاب آرای میغ ما پدکار فرمایان قضا و قدر آن پرده را
بر داشته در اظهار شکوه صوری و معنوی این بزرگ کرده الحمد از نخله بخشی
نتیجه حاصل شد و مردکیهای شجاع هندوستان مذکور مجلس مقدس که مشهای کرده
جان فدری ندارد چنانچه بعضی از راجپوتان برچه که دو سر دارد گرفته می بستند

ودو مردانه کمر یکدیگر کنند از دور محاذی آن دو سپین میدوند چنانچه سینها از
پشت بهر دو گذاره میکنند آن جهان پهلوان آلهی بجهت پرده آرای خویش با
عیار گرفتن مردم مالوفی از کامیابی نشاط ظاهر شمشیر خاصه را دسته بدیوار
سر کردند و طرف دیگر را نزدیک شکم اقدس داشته فرمودند که اگر راجپوتان در آن
طور شجاعت خود را میفروشند ما بهمین شمشیر حمله میکنیم عرب حالتی برایستادگان
بزم مقدس رفت نه کسی را قوت حرف زدن و نه رخصت دم برآوردن درین هنگام
مانسنگ بپای اخلاص دویده سبکدستی نموده چنان دست زد که آن شمشیر جدا
شده دور افتاد و اندکی میان دست و انگشت نر و سبابه کشورخدیو بریده شد
حاضران بارگاه معلی شمشیر را دور بردند و آنحضرت خشمگین شده مانسنگ را
بر زمین زده مالش میدادند سید مظفر از بیخودی خواست اورا از پنچه آن
شیر آلهی خلاص گرداند از تبه رای انگشت بریده آنحضرت را تاب داده اورا
خلاص گردانیدند و آن زخم خیلی افزود و بعیانت سبحانی که همیشه نگهبان ذات
مقدس است در اندک فرصتی بصحت گرائید و چون خاطر اشرف بخشش عالمیان
از مهمات این حدود فراغ یافت حراست و حکومت این قلعه عالی اساس
بقلیج خان تفویض فرموده کوشش هوشش را بصنایع فرهنگ افزا کامیاب گردانیدند
و روز مار اسفند بیست و نهم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذی قعده
بصوب احمدآباد توجه فرمودند و هم درینولا رابعه علیخان آستان بوس عزت
یافت الملة لله هشتم اردیبهشت سال چهل و یکم الهی مطابق جمعه بیست و هفتم
شعبان هزار و چهار شگرف کاری قرنی از دولت ابدی اعتصام باوج
نیرنگ سازی اقبال سی سال کوثر جدای   شمع شبش طاق شاه نه خرگاه باد شاه
زمانه اکبرشاه کز جهش روز بخت روشن باد   وز بهارش زمانه گلشن باد
بنیروی اندیشه سخن سنج و تکاپوی خامه اسمانی خرام حسن انجام پذیرفت
با فرمان روایان والاشکوه بطفیل کیتای آفرینش یاد آورده کتابانچه
داستان سرای شاداب گردانیدند آسودگان شاداب خواب نیستی جاوید
چهره نشاط افروخت   صد شکر که این نگارخانه بگرفت نگار جاودانه

آمین

آزادگی سری بنکته دانی دانند که چه ریزش معانیست اگر نگاه بینش شوریده
بجوشش استادی خود داشتیان این کار بزرگ ندانستی و گفتار دانا پذیر دست
از سرانجام شغل شگرف دل بر گرفتی   چو طبعی نداری چو آب روان   مبر دست
زی نامه خسروان   دهان گر بماند ز خوردن تهی   از آن به که ناساز کار خوانی نهی
لیکن فزایش شاهنشاهی و تیزنگی والا اخلاص نظر فطرت را بر مناظر اقبال
گشودند و بچیره دستی مرا از من بر گرفته آغاز آگهی بتازی زبان خوی گرفته را بر
فارسی کمتر سرایندی گلگشت بهار معنوی و تماشای سرای بستان حکمت
نظری و علمی از همه پرداخته دل گردانیدند خاصه از شنیدن دیباف نهای
کهن بر کناره زیستی و نقد حال شبهای فرسوده دادن زمان سترگ اندیشیدی
دران فروغ شناسای کاخستان نقل خراب در نظر آمد و فراخنای تاریخ
سزاوار جولانگاه فارسان حقیقت چه که شایسته نگاه سعادت گزینان عالم
صورت نمی نمودند تا گزیر مردم زادنست که جواهر گرانمایه انفاس از دست
ندهد و مسیح سرای زندگانی بفرمان پذیری خدایگان خرد آباد دارد نه آنکه
روزگار بیدستی گذارد و بی بها گوهر زندگی بخرف ریزهای ناسزا فروشد آزمندان
تباه سرشت و هرزه لایان شوریده سر بکام روای خود نادرست گفتارها در
آوردند و شرم از دوستان ابداع بر گرفته بدانستگی حق را باطل آمیز گردانند و برشگالان
ناآزمون و چاره گزینان پی سرانجام در پذیرای نیکوی و پرهیز از تباه کاری
داستانهای بیم و امید بر ساختند تلخه داروی ناراستی و آمیزه زهرگیای نا
درستی بداوی نفس بوقلمون و مالیخولیائی آخشیجی انگاشته یافه درای آمدند
و از تاراج آگهی و شورش در از نفس تخیلات تا آزرم کمتر بر دلاویز حقیقت بر آمیختند
و فراوان استی شکاه سعادت آموده و ساده لوحان خیراندیش سخن سراسر
زلف در هم گذاشته از کوتاه بینی ناشناسی یاوه سرای نمودند و بتکاپوی
سلیم دلان حق شناس حکایتهای پر فتنه در میان آمد و از سیری شدن دورها
و کهن گشتن نامها و مقوله گزینی خرد و نگاه آرای طبیعت طوفانهای فتنه بر خاست
و سیلابهای آشوب حور شد گرداگرد مردم و گوناگون آدمی از بر خواندن فر
سوده

کتابهای باطل آمیز بکالهای سترک اندوخته‌اند و در زبان زدگی جا دیدار نهادند و از غنودگی
بخت و خوابیدگی خرد بجای گوهر یکتای شناسای که شورشگاه صورت و معنی از و
آرام تپد یبد و تیرگیهای ظاهر و باطن از فروغ او روشنی فراگیرد آمیزه تباه بر
کردیدند و بجس پوشی و خاشاک افشانی آن نیر نور افروز را غبار اندود ساخته
مصر سعادت خراب گردانیدند و شکوت تر آنکه در ان تغنید و دشت بی تمیزی
پناه آرامشی پدیدار نیست و بخواهش سخت سموم جان فرسای او راس مایه
نشا خواب میانزند و در ظلمتکاه غفلت فرو شده بنیاد شادی و غم را بر
خوابهای پریشان نهادند هیهات چگونه سرکند کسی ره بردم و تیغ باشش از خس
هم باشنه ریشه هم کف الماس چون پای نهم بدشت الماس درین تیرگی دل در
کش کش خاطر کوکب حقیقت درخشید و یاوری فطرت کوشش و هوش کشوده آمد
آسمانی لطفه بر نقش کج گرای زد و بر زبان بی زبانی اندر سرای فراخش نهاد
نو مبارک سراک دراز رستان نیک اندیشی منزلی داده اند در سرده او فتاده
و چشم آهو بین باز شد تا چند خورده گیری و تا سزاگوی و گوهر نیکوی خاک کس
ناشناسای کرده از بن در بن صنعتگری دستی خیست خامه دار هرچند اندکمین
توانی برخیزند و زبان و دل بکوهش تر آلایند راه بی دانشی می سپری
و ژرف نگهی بکار نبرد و اگر فروغ حکایت بپر تو نقل نبودی چندین چراغ
دانش کجا افروخته شدی و قدسیان عقلی و خرد پژوهان باستانی بپاکی رسیدی
سخن کر نقش ت بر هوا و باد یست کره زده کوتاه عمر بودی و فیض سابق طلاق
پیوند یافتی کارشناسان و در بین از مشغله ستایش این والا بخشش بر ان
عیوب نگاهی بنگسند تا بکجه و شود چه رسد کمال صدق و محبت بهین نقش نگاه
که هر که بی نبرافتد نظر بعیب کند و چرا بر پیشگاه خاطر کرشمه سار فیض ایردیت
سراسیمگی معقول نا منقول پوشیده نماند و دشوار دل ملال بر کرفته زبان تعلده
کشیده آگاه نه که همت بلند فطرت عالی پیوسته کمیاب بلکه حکم نایاب دارد اگر
در اساطیر پیشینیان همگی در دشت نگاشته آمدی میان ده ان دشت
دریافت و واپس ماندگان بادیه جویای که جهان هستی مالامال این کرده است تشنگی

لذت

لذت برگرفتی و باستانی نوشتها در نهانخانه خمول فرسوده کشتی بیابان نادره
پرداز ایجاد چنین شگرف آمیزشی بروی کار آورده و نیرنگ ساز قدرت بر
تخته ابداع جهان نیرنگ دلفریب نقش بست تا خیال عین الکمال جوهر ادان
معنوی باشد و هم راحله روا ای پژوهان جنبی تو انداشد مدارج بزم و
رزم و مراتب جد و هزل و اقسام لطف و قهر و انواع نیرو بهاو شناخت
آدمی و طریق معموری ملک راست بینیهای دانایان و اغلوطهای دانشوران
و نشیب و فراز گوناگون عالم و سلیم دلهای بزرگان روزگار و حلقه اقبال
ناهمکن حبابینان و هیچ هر سه نبودن بسیاری از دودمان عقل و شهامت و سایر
طرفگیهای جهان بو العجب و فراوان آزمون نگذارش روح افزا و روشنی
دل نشین تاریخ نامها باز گوید اگر دیده وری بکار رود و نگاهی بسزا کرده آید
عمر دوم که دانش پژوهان کردار دوست در آرزوی آن فرو شده اند و بدست
افتد و سرمایه جاوید زندگانی فراهم آید و تیز شاید عرفان اگرچه به فروغ خرد
بر منصه پیدایی نشیند پردگیان شبستان معنی بی پرتو آن گوهر شب تاب رخ
بر نکشاید لیکن آن کار پرداز حقیقت مایه روشنی از راه حواس برگیرد خامه
از دریچه چشم و روزنه گوش پذیرای فراوان نور گردد و از دیده و شنیده آثار
پیشینیان فزونش یابد و به پیرایه حسن روز افزون اندوزد و نیز در عطای خانه
روایت گوناگون درمان ملال و داروی غم بدست او فتد و چنین معجون کشا ناگزیر
بر اشایده متعلق است همانا سرمایه بی همت از ان بود که بو العجب طرز همواره
جوش وارستگی برزند و دست تهی و دل خالی پژوهش نماید و بدین نگاه
داستان طرازی که بهین دستاویز تعلقات است کجا فزود آید و چگونه جنس
متعلق را در مضاهر علایق نقاری شود اهر و زکه از آویزش اردنی باز داشته
نیز هنگامه صلح کل میپرند و از نشیب لاخ تقید بر فراز گاه اطلاق میخوانند اگر نوید
شناسای بگوش سعادت در آید چه دور باشد دل از ان رمیدگیها البته چه نکوست
حقیقت نگار آنست هرچه دل بزبان گذارد و خامه نگارد همه زادگان ابو الآبای
عقل اند و نیرنگی آن پر رنگ بدایع نگار لیکن آن گوهر نورانی نکوید بدانسان نوشت آسمانی

بکیهای

از همنشین خشم و از وهم آموختی صفت که فرزند رشیدان دو عقول راه سعادت ز
ابدی منشور تو بر تو نشسته دمی نشیند و ازین نکوهیده آمیزش جان گزان کوتاه کون
نامها بر آورد و حیرت افزای آسوده دلها گشته و میگرد و آن تیرگی گاه از دیده حق
بازدارد و گاه بنردیافت رایرده باف نتواند شد لیکن کارگران کردار را از بلا
افکند آنچه زاده عقل بود رنگ و ستردگی دران مایه که پرده کیان شبستان تقدس
دریابد و از صفای گوهر و فروغ دیدگان دل بینای سرایرادان عقل را المکشوف
شمرند و اگر رنگ زدای بآن شایبه که نیز نکی آبای علوی و امهات سفلی گرفت و کری
دلپذیر گزین مجلی بر خواند و چون حرا را در بایستگاه آن بایستگی بر گذارد و بر زبان
روزگار آیندها معقول نامند و ثمرات رنگین خود را منقول نام نهاده از پیشگاه اعتبار
بیرون افکند بهات خاک ذره امکان از کدام بنزد که دست تصرف برگشاید و عقل
بندگی شروه رای یارا که از خلوت سرای سلطانی از گوید شگرف کاری ایزد بیهمال
و رنگ آمیزی جهانگشای تقدیر است هشیوار مرد شناسد که شر و خیر برابر و غالب شر
بسان سر خالص در خلوتگه مجال باشد نرستی که خیر محض و نور بخت جز بر خیر
غالب نباشد خاطر سودای کج گرای از ان اندیشه بر آید و بر زبان هرزه لاف
بشگرف پای بندی باز داشت پس از درازی داستان و کوتهی سخن خاطر از گوناگون
آویزش قدری آرمیده تنگی حوصله را چاره گر آمد و از ان لغزش برکنار شده
به نیرنگی مردم روی آورد و بشالکی صورت و معنی پای همت افشرده دست و
نقش ناسزاگر پروقت اندیشه عزیمت چنان بود که در آیین دانش آموزی
منطقی چند پرداخته آید تا شناسایی فروشان و آگهی طلبان بنگاه گفت و شنود
را بران بر آرایند و ریاضت کیشان زنجیر جوی نفس معربد را تخته کرین
اسباب آهنگری سرانجام یابد و پس آن سخنی چند که پای بند باد پیمایی سیمالی
تواند شد و خدا جویان پژوهه را اگاه مشی و از افزون بر گفتار ماند و نیروی
پیرایه نفس نیز نکمار دست دهد و خدایابان به پیچ خورسند از اندیشه باز دا
باز آمده بارسایی گرایند و شناسایی کردند که آستانه کبریای ایزدی بالاتر
از انست که طایران بلند پرواز امواج امکانی با هنگ آن بال گشایند و معامله

اندوزان چنان سوی دنیا سود ندارد و نیاز ابران اساس نهاد از سرا یکی بیرون آمده
و پا از گلیم حوصله بیرون نهاده بهرزه کاری یافه درانشوند لیکن از هشیار فرامی و
زمانه سازی که تا گزیر سعادت پژوهان بیدار بخت با خود میسرانید هشت هزار
سال سپری شد که شورش و تمیزی بلند گرایست و آشوب ناشناسایی که
مدار سرگردان دارد امروز که سر آغاز دوره دیگر است بزم آرای ابداع بر
پیش نقاب باقی گروها گروه میکند یا پرده بی راهی برداشته رهنمای نزهتگاه
حقیقت نمیگردد از مزاج آسمان و زمین استشمام خواهش مینمود از گمان به
روزگار نقش آگهی صحبت ناگاه حظ نومیدی از ناصیه زمانه برخواند و پیشگاه
بینش چنان نمودند که سپهر مشعبد با دوری چند دیگر در کار است و از گرگرایی
و درازی امل درکمین آن وقت نشسته ناگاه نیر سعادت بر تو انداخت و خاطر از
هرزه سگالی باز آمد و روشن شد که عموم حقایق پذیری خامه نگار تقدیر گشته
و هر ابر شک خود بر گردانیده اند نگهبان طبیعت گفت چون خموشی تهی میان
و هشیار چون آسا حلقه های درست هوس که کلید کاروانی خطاب اوست
قفل دوستانه حق پژوهی و سعادت هر گروه درگرد اندیشه درست و نیت خیر
سگالی خاطر از ان بسیج بر گرفته در خیال آن شد که اگر همت یاوری نماید و در
دید مزاج زمانیان تامه بر طراز دور موی حقیقت بزبان گویا برگذارد و بکاوش
صاحبدلی گردد و توتیای چشم سرانجام یابد بود در اندیشه من بر باز کرد دل دانندۀ اندیشه
سار حکمت پوشیده معجزانهم رخت گرانمایه بسود ادهم تا زه کنم شرط نکو خواهی
نخیز ازاده هم آگاهی درین هنگام فرمان روای اعظم شاهنشاه عالم نگارش احوال
دولت جاوید طراز اشارت فرمود دل را بال و زبان را تیر پدید آمد و لطف دلخواه
نمون ضمیر از دریای خاطر بر ساحل کاغذ افشاند داد آداب فرمان پذیری بجای
آمد و لختی سپاس نعمت رسید که گذارش یافت گرچه میخواست سخن کام خویش با
نگارد بود به هنگام خویش هین که رسید آن هنگام جان تواند که انجمن از جان شود دم جلوه
پیشتری حرف که از ان باستانی و بسیاری زمانیان خامه برداز از زبان یکتای
دارند و سخن سرای یک آیین نهاده طرز دست فرسوده روزگار دانند یکی بسیج

برآرایش الفاظ باشد و معنی را پیرو لفظ دانسته و از درون روی تکاپوی رود
سجع گویی و فاصله روی سرمایه فصاحت اندیشند و همان پایکار شعر را پیرایه تمیز
و بر تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آیین ترصیع و روش تجنیس و ارایاشد
و با اختیار اقتباس و براعت استهلال و نگارش تلمیح و ایراد تعمیه و جلایل
معانی نظرخیره برخی قدم فراترک نهاده و هر جو لانگاه معنی جالیش نمایند و
تدقیقات خیالی و تخیلات واهی نخچیر عرصه پندارند و پیچش عبارت و دوری
استعارت که نشان نکوهیدگی شناسان صواب کیش با خود دارد در پیرایه
کلام اندیشند و دشوارسی یاره طرح که اکسیر دانان از آن برسازند نخستین
شکل شناسی باز ندانند کردها گروه عامه غیر از سخنان درشت زده زود فهم
ننیوشند و بر بهره و طرز دیر آشنا زبان بیچاره کت نیند بفرمایش دل دیاور
همت و توانمندی بخت بیدار درین همایون نامه سخن سرای اکاخ دیگر برافراخت
و گذارش خرامش تازه پیش گرفت و با موزکاری خرد و رهنمونی روشناسان
ابداع گزین روش دست باف فطرت آمد که هر خود را بصرفان دیده و د
رسانید و تشنه دلان بادیه جویایی را قطره آبی طراوش ننمود طلسم خویش را
درهم شکستم بهر حرفی طلسمی باز بستم بدان تا هر که داره دیده نم دوست به بند مغزها [illegible] را
درین پوست اگر من جان مجسم تن اینست وگر یوسف شدم پیراهن اینست دستایش و نکوهش
آنرا انجمنها آراسته شد و آفرین و نفرین بازار دیگر پدید آمد آنانکه ره زده
پندار و خارخکه تقلید نبودند و چشم بینا گشوده درجست و جوی سخن دلپذیر و دل
سخن پذیر خاک پیری ننمودی و از گشتش روزگار و درازی زمانه در تکاپوی
افسردگی راه ندادی دست مزد خود گرفته بنگاههای شادکامی برافروختند و افزونیها
نموده غرقه خوی شرمندگی گردانیدند و در کارخانه کان خارزار طبعت ازبسالی
فطری و همنشینی گروهی که نقد خویش بکبر و کانی دکانچه مالوف داده اند سر بکوبش
برداشتند و کارشناسان ناتوان بین شکنجه حسد در جانگاهی و دل گزای نشستند
و زبان طنز گشوده غبار آگاهی ساده دلها گشتند من خاک ره گهرشناسان کام
برغم ناسپاسان این گنج گهر هر گشادم انصاف گزین نظر گشادم دیده وری آن

نظر

نظر خیراندیشی بود و بچشم دوستی نگریستی باندازه گویی در آمد و آرزوی مهربانی برگشت
چندین زحمت چه میبری و سخن بدینگونه چرا می نگاری از هزاران یکی بدید می آید
کراین شکر قتانه درست برخواند و بر نیرنگی تازه نمط آگهی پذیرد تا نیروی حقیقت
شناسی از کرامید داشته و کی دانایی بلند پایگی پرده از روی برداشته و همان بهتر که
این نو آیین بساط در نوردیده و زبان روزگار سرایید و مایده افضال برای عموم
مردم سرانجام دهد ازین کارشناسی تنی برآسوده و از آن مهر گزینی خوش
نشاط برده و برخی ذات او مرا به پیچ و تاب آورد درج حقیقت برگشادم
رابخواران عوام را روزی فراوانست برای قدسی نژادان یگانه وقت
آماده میگردد مرا بانجام چه کار کالای آسمانی ارمغانی یکتایان ملک آگهی
آرایش هی یا گروه عامه چه پیوند غلیواژ را با کبوتر چه کار به باز ملک در خواست
این شکار گذارده حکمت پژوهان دیده وری اند عزمت را ترک توانمندی
می بخشد مردم زاد از چهار گونه نگذرد نخست آن عنادگزین ظلمت آلود
که او گوید را آمیخته شنوایی نگرداند و از دریچه گوش بصفو نکده دل بنرود اگر راه
یابد پذیرای آن نگردد و اگر بپذیرد بکار نگیرد دویم آن تیره سرشت
بدگوهر شر بدانشی خود را دانایی انگارند و در نه نجوری و شوار دو اعشرت نماید
سیوم آن روشنی جوی سعادت منش که از دیو بند ناتوان بینی و سیاه خال
نادانی وارسته بدرد جویای توانمندی دارد لیکن از وارونی بخت دیناکاری
رخ زاد را که معانی بلند شواند و پردگیان شبستان خرد بدو کمتر روی نماید
چهارم آن فرو معنی بیدار فرخنده طالع که از حق شناسی فطرت بالا دست
و همت عالی و دریافت بلند پیشانیش میرود و دانایی روزگار بآن
کس جز خوشی نگزیند و درج گویای جز بدین جوهر حقیقت پژوه بکشاید چراغ
دانش او فروخته گردد فروغ آگهی همگان را در گیرد تو بی خرد چه ژاژ
بیهای و هرزه چرا می درایی از آنکه سخن را بدست یابی تازه در آوردی و
بر عیار زمانیان سرایندی انیم زبان فروشی چیست و از [illegible] چرا فرا گشتن
چرا چندر استی گذارش می باید و بسیج خود ستایی نه نمائی بهتر بگذر غور آنها

از صفحهٔ هستی زدوده آمد و باطن صافی این سرا کت دامن آلود نگردد
مشو غرق آب هنرهای خویش نگهدار بر جایگه پای هوشش درین ورطه کشتی فرو شد هزار
که پیدا نشد تخته بر کنار حقیقت شناسان گوهرسنج درست عیاری سخن و وارستگی
او دران دانند که درین بارگاه شگرف هیچ خبرگران ارز فراهم آید تخت فروغ
معانی از آسمان مقدس بر دل صافی پی تواند انداخت نزول صعودی فرماید دوام گزیند
پیوند اخشیجی پردگیان صوت سرای ضمیر را به پرنیان حروف در آورد
و آن روحانی نژادان را بدین عنصری پیکر طرزی برآمیزد که بسان جان و تن
بوالعجب معجونی آغشته گردد نسیم [illegible] تازه نمطی دلپذیر غنچه زادگوش را برافروزد
و جانها بیالاید چهارم گلبندی و مرتبه آرائی معنی برگزیده جای باز دارد
و لفظ پهلوی جور اقرار کنداره و داستان را بپالیسگاه آورد و تا پرایش صورت
و معنی نشانه سخن را پیرایه بندد و پنجم الفاظ برای عبارت را از دیر هنر و
نکوهیده بگزارد و بر دارد و چنگ رو نگران پیکر در انجمن راه نیابد تنها نگه
دست فرسود روزگار نباشد بگرم خوی داستاوری گلگونه آراید و این هنگام
نیکوی زمانی اشتمام گیرد و سخن را والا پایگی و دقتی دست دهد که عزم در
و یکتایی اندیشه و جست و جوی سخت و یاوری هوشمندان هر دو یکجای فراهم
آیند و یار رسندی بر دوام و عنایت دادار بیهمال و هر کدام شرایط بسیار
و لوازم فراوان با خود دارد و شماره آن گرامی نامه برشاید و گذارش آن
در تنگنای فرصت نگنجد لیکن دستاویز ناگزاران وقت از فروغ
آگهی بنظر دشمنی پژوهش عیب نماید و از راه دوستی بچاره سگالی همت
بگمارد و هماصحبت چنین فرو هیده مرد اگر دانائی ~~بنظر دشمنی پژوهش عیب نگاهد~~
و گسستن [illegible] نشش گوهر گرانمایه تواند شد امروز که دل پراکنده و خاطر گرد
هزار [illegible] که ارنده بطرز فارسی کم آشنا و راهنمای حقیقت نایاب چگونه آرزوی
دل به انجام رسد و کجا امید آشتگی داشته آید خاصه درین هنگام معانی
آفرین سخن طرازی میزان دانش قسطاس حقایق مبین برادر شیخ ابوالفیض
فیضی که پایهٔ پدری داشت ازین آشوبگاه عنصری بار انکاه حاش فرمود

وناظره سخنوری بزرگواری نشست مرا حال سراسیمه تر شده دل سلسله هوشمندی گسیخت
از پیام ایزدی بیداری روی نمود و در پشیمانی دراز افتاد وای بر بینش دانش اندوز شیخ
سینه پر از علوم معلوم هیچ هیچم و اندیشهٔ من بهتر نیست زمین گرچه سخن بیشتر
دیده آهوشناسی بدست آمد و سر بجیب سرگمینی فرو برد در سر آغاز چند
اقبال سبح خاطران بود چون داستان داستان نگاشته آمد برالتیس آن
پیشوای سخن سرایان غازه چیس انجام بر گیرد ناگاه مصیبت جانگزا روی آورد
و مرا آن پیش آمد که کسی را روزی مشواد چنانچه از پی یکی دیگر جوهلکی صوری بهشانه
رفته و بر خام کاری خود آگهی داد سخن بنایا [illegible] ی هنر شکر که سوخته دلم از مرگ قدوة الحکما
شکسته دل ترا از ان ساغر طور تیم که در میانهٔ خار آگنی از دست رفت تا سال دیم نگاهی بر نگاشته
هیچ بدان محفل دانایی فرموده بودند لیکن سبحان که دل آسمان پیوند ایشان
تسلی داشت و این چراغ دلستان هوشمندی خورسند که زمانه چنین نیرنگی
نمود و بیرون جانگاهی نشاند مرا زندگی دشوار و دل از یکیتی اسباب افسرده تر
گشت افزون مهربانی خدیو آگهی طلسم دانایی قافله سالار صورت و معنی از ان
رمیدگی باز گرفت از سرپای بند تعلق کرد ایند و با شورش ضمیر بر همزدگی
باطن نگاشتن گوهرین نامه همت برگماشته لیکن از دشوار کار دلنگاه همی
زمان زمان تازه پریشانی دل شوریده را پراکنده تر ساختی و نو نو سراسیمگی
شهرستان اندیشه بویرانی آوردی چراکه تفرقه برخیزد و عزیمت را پای لغزد
گوناگون آشفتگی و اختلاف عزایم والا دانشی که از همه رو چهره دستی نماید ثمر یابد
که در مراتب آگهی نسبت بوی داشته باشد نقاب گزین کاشکی در قحط سال مردمی دستیاری
نمودی که زمانه افسرده کی خاطره شولیدگی صفحه توانست نگاشت که آلوده سم را رشین
نباشد و اگر این مایه دانش نمود شناسنده ناگزیر که درنوشتهای دل پراکنده [illegible]
بند کند بر ستردن تشنج وا ردن لفظی و بدساختن معنی توانا شد و اگر زمانه [illegible]
کند چنین کسی ناگهان که از فروغ آگهی و نیروی دلیری آهوشناسی گرداند هر کتابه [illegible]
ضمیر آهنگ وارستگی روزافزون و گوناگون مشاغل با هم آمیخته هنگامه آرای صورت بود
مهر آمو پرده نشین آنچه دل بدست سپارد و او بقلم باز نوید چه مایه ارج داشته باشد

از آنجا که اندیشه صافی بود و سپاس ایزدی در آفرینش و ارادت درست و همت شاهی
دستگیر دران نیز کی کشش نیز اقبال پرتو انداخت و نیروی کرم روی کرامت فرمود
اینکه مراعات بخاطر روشن نقد معانی زنهایت بردن نی ز خود این مکاید ماتم
کز نظر منعم خود یا فتم غرهٔ آذر ماه الهی که ورنگ خویش را در فراز کرده برو نشود نگارش
گرامی نامه را از غیر برداخته بود درون سو به نیایش و ادار بهمال ظلمت امود چراغی
دریوزه میکرد تا رگ نیاز بر عتبهٔ کبریای الهی نموده توفیق سرانجام خواهش میطلبید
ناگاه صبح دولت چهره افروخت المنة نوردان کاخ پیروزی روشنی افزود چون تأمل
بکار رفت و حیرت رخت بربست شگاف قلم شرق نهاد او مطلع نور تافت
نشاطی سترگ در گرفت و پیشی شگرف روی آورده گره در هم بستهٔ کشایش پذیرفت
تن مهرکان سوختهٔ جبای بهار در پوشید و قلاوز بمقصود پدیدار آمد دل آهنگ کار
افزای برخاست پیدست دیا نیرنگ نیرنگی زد و سور سرای نیاز اکار پردازان
عزت بدست افشانی سماع برانگیختند و در کمتر فرصتی گنجور گنجینهٔ سخن سرای گرد آمده
میشود بلند نامی کرامت فرمودند و خطاب نادر الکلامی شد ابیش طاق گویای گشت
لمعی سخنان دلاویز آگهی بدلنشین روشنی نگاشته و شکر نعمت رسید کی پیرایه
تحسین یافت ارمغانی سخن شناسان حق بژده گوهرین دفتری انتظام پذیرفت
و دولت سترگ چهره افروز سعادت آمد فوج فوج زمعانی حشر خوانده و ناخوانده
در آمد در پیش دیده تابان ضمیر نامه درون خواند لحن جریر جای آنست که ترانهٔ
نشاط برسازد و زمزمهٔ شادمانی در گیرد و لیکن آنرا که همت در نگارش فراوان
آویخته باشد بنگاشتن حال یکی از هزار شکنی تواند کرد و کدام دستمایه دل
بخورسندی نهاده طرب افزای گردد خاصه امروز که سرنوشت آسمانی تازه نوخری (اشوبی)
در سر افتاده و خاطر سراسیمه را البیج دیگر پدید آمد تن مدنی و جان صحرای آمد
سفر واپسین علاقه گسل نارسائی برادران روزگار در زبان بندی و دل خموشی
دلشستگی باطن در گذارش اقبال نامه روز افزون درد که غم کوه نگاه افتاده است
معشوق دل مور چه ماه افتاده است این واقعه طرفه براه افتاده است درویش پادشاه افتاده است
همگی تکاپوی اندیشه آنست که چون نیز نیز همگی قرنی همگی چند نگاشته آید قلم سوانح

نگار آید و حق گذاری آیین خواهش سرور جا بخشد بدستیاری کردار سعادت پی تو
چنانچه از پرستاران دینی قدم فراتر ک نهاده در پرستش ایزدی کرم روی داد و از
گرد و امتحانات و نسب بیرون شد و سایهٔ والای آگهی آرامش گزید و از کشاکش
این دیو لاخ جانگزا بر آمده بخلوتگاه مقدس جاودانی عشرت اندوز شد رفت تو زار
اندین سرای کهنه بام سوراخ و ابر طوفان بار کلبه کاه اندوه گوای اینند سال عمرت چه
صدچه هزار لیکن در هوای این بلند آشیان تیز پرواز آن عرصه شناسائی را امال است
فرشاید تا هوس گر بنیان خویشتن دوست چه رسد از خارستان راه خطرناک
کوچه های ازراه زنان بادیه پر آشوب اندوه نایافت نو ندگان مراحل مراد نگارد
بادرو ستر دلی همراهان خود بینند نگارین سرای اسباب خود گنج حصول طبیعت پرداز
گاه ظهور رنگ آمیزی جهان صورت دل شکر و نقش نیز شک پرده گزین و کامگزای
هر کو بیران فرومایه سرابازی کشتی تجرب زبانی و برخی گام هشی نکو بهدی را بنگو
کاری فروخته در لباس رهنمونی رهزنی کنند و بیشتری از فریب خورد کی کمراندوزی
بیکار یکدیگر برند و ارزون آدمیان تا بدر جانوران چه رسند سرمایه اقتدا ربود اند
دلدارهای عشوه این حاف جاف دانا ربایی تهمتن مال اکاشماره شعبده ناکی
و فسون سازی کار شناسان زمان اند که اندازه تواند بر گرفت مهین این لب
فطرتیست که بکر دکانی مهرآیین دوست کش دشمن نواز پای بند است در اقبال این
موج سیمای سراب کام روائی خورسندی و غفلت آمود شادمانی است در ادارین
گندم نمای جو فروش پامال اند و دو دست فرسوده غم نباشد از جهت او را فزودیگان
فرهنگ افروز در هوزستان شناسان مدبران لعبت باز نو در زوال خواسته دویم
آن بی مایه دانش کر بشد بدین فرتوت کهنه رشته تیز و التفاف حیرت زده
شادی واندوه و ابستهٔ از بسیاری لذت این نمودار پی بود حوصلهٔ نشاط آن سیر
و نقش آرزوی در نشیمن آرام و نه از کمین این نیست هست نما معده ماتم او پرده
پای خواهش تنگ این راه رمعاوی حقیقت بر پیری این بوقلمون معربد گذارش
نسیم آن کم بینی فرومایه که بیرکهای پیشین در گرد آوری خاستهای این جهانی گذار
رمه ارتشه باد فنا افتاده ارشاده راه راستی بر کناره میشود ز جاده در چاره سگالی

نا ملایم روزگار برآموده دست بدامان مکر و حیله میزند و بدستان سرای خود را باطل
رستگاری میرساند او را از بزرگان و راشدان خویش بنده آن نیرنگ ساز هزار
فتنه کو تید چهارم آن غنوده بخت شوریده رای که در فراهم آوردن کام مهادو پیر
دوزی حوادث شده کزین کج گرایست بزبان حق سرایان نقیه کو این عربده
آرای بوفا دیار رد و بر صدر نشینان محفل انصاف پیداست که حال جویای
آرامیدگی در شورش کامی که خوی گزیدهای او چنین بود چگونه باشد اگر در نمایش
این کوتاه آگهی از کردهای کرده باستانی و گوناگون زمانیان نویسنده کار بآن رخنه زا انجمن
و قلم ره گرای را در اولین منزل پای تکاپو فرسوده کرده اکنون از داستان من لختی
برگیرد در چاره گزینی خود پای همت بیفشرد حدیث خویش اگر گویم ز آغاز روم چندانکه
شوان آمدن باز پدر بزرگوار گوشه انزوا خورسندی داشت و از آشوب گاه دنیا
برکناره میزیست و با من نظری عاطفت افزوتر از برادران کردی و به نیروی دانش
و کردار از سر آغاز نشو و نما کجنج گرایان دامن آلوده راه ندادی و همواره لطفای باطن
و نظافت ظاهر و زبان فصیح و بیان دلکش باید رازهای حقیقت سان داری نمودی
زابتدا بر املک و بابک بنازیدم چو طفل زانکه هم ملک رقیم بود و هم بابک و چنانکه
علوم ما الکتسی نقاب جمال معنوی داشت از مهر گزینی شوریده را اینر مدان مخطط
خواستی و مرا از پنج سالگی روی در حیرت بود و به میدان گفت و شنود همچو [illegible] خاطر
فزو نیادی همانا که رهزن و رهبر منزل طلبان کمال اشتیاق فطرت بوده باشد و خدای
سترگ بادیه سرور که مردان مرد را از پای در آورد بصعوبتکده باطن جا گیر چون سال
می افزود و شعور می بالید لغزت دلکرا افزایش می یافت و زمان زمان آویزش بی
آسیتی گرم ترمیشد و از همه ابر داخته بد سازی جنون راه تنها طی سپرد و بخیال فرد
شدن دم آسایش بر میگرفت کشش درونی قافله سالار حقیقت آشفته دلی و سرد
در پای بند دانش گاه رسمی گرد اینده در پانزده سالگی که بهنگام اگر انجواب عقلت
دارد نعره پیمای حکمت و فراختای قرار داد چندین گروه بیهوده آمد مدارج نشاسی
رعونت افزوده و مستی آگهی شورش افزای گشت با چنین رهنمای منوهمه و دیده بانی
بر دوام نفس لغبی سرکشی نفس اماره افزونی گرفت بطرزهای گوناگون چهره آرای پیکانه

خود بینی شد بمیامن سرچشمه نظروانه بسیاری اسرار اشراقیان و انوار در خفایای صوفیه
و بدایع ساختهای شایان اندوخت هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ گمان
افزای آن نیرنگساز بوقلمون روی در کمین نهد بر همان آیین خویشتن نمای و خود
پرستی افزودی با جهانیان پیوند آمیزش گسسته داشتی و از تار و او کانچه دینی
نخواسته بهیچ نحوه گزینان دل گرفتی و اندیشه عزب گرامی بشورش تازه
رهنمون گشتی سراسیمگی جنون نبود که از فرمان خرد سرتابد و پیرایه شتابد
آشفتگی بی مروتی نداشت که راه آزار خدایان مجازی سپرد در لب ابلد
اندوه شادی با دل ترمان و خاطر درهم بسر می برد و نخل آزادی لختی با سایش در
آورد از پیت فطرتی که در من بود و کم همتی که در نهاد خود داشتم با کمال دل
گرفتگی از مدینه و فرط بیابان دوستی بلند پایگی نگار خانه سیمای آشوب درون آمدی
و از نیرنگی گشایش باطنی در شکوت زار اقبال تا رضامندی پرتو نورآگین بدان
پراکنده خواهشها بس نزدیک و باز ماندن شوریده از آن سگالشهای ما تمام اخنج
بسیار و روغن نفس فرمان پذیری آن یکتای ملک آگهی در افزونی و زمان زمان
گسستنهای گوناگون را نیروی دیگر بخشیدی نه که با دوست در آمیزم من صبری نه که
از عشق بپرهیزم من دستی نه که با قضا در آویزم من پایی نه که از میانه بگریزم من
تا آنکه آسمان در محفل همایون شاهنشاهی داستان مرا برخواند و ستاره
بخت بیداری از افق اقبال مهر خشید پادشان دولت پی هم رسید و فرمان طلب
شکوه و سطوت انداخت از نیرنگی نقش ابو الابداع نقش اعتبار بزودی از پیش
طاق ضمیر سترده شد و بهیچ نحو چیره دستی نبود و نزدیک آمد که سر و پا برهنه
دست دیو آگهی در نوردد و دیوار بند آمیزش در هم شکسته راه آزادی پیش گیرد
از دحانی طبیب چون پادشاه روزگار را قافله سالار ایزد پرستان میدانست
و از سرنوشت چهره گشایان روزگار تقدیر قدری آگهی داشت بچاره
گری روی آورد و بدرس آموزی تعلق درج گوهر برگشود و بسحر طرازی و جادو
فنی رهنمای طریقت به بستان دولت شتافت و بسجود آستان اورنگ نشین
فرهنگ آرای ناصیه بخت مندی جا افزود پی اگر و داد و جهل اندوزی دامن آلای

همت شود و در فراخنای ارستان قدم جست و جوی فرساید و پیشتر از آنکه شرمسار
انتظار آید و آبرو بر در بار ریخته گردد بی میانجی سفارش این و آن منت پذیری
فلان و بهمان الطاف شاهنشاهی مرا فروگرفت و از نشیب گاه کم نامی برفراز
بلند نامی برآورد و کیمیای نظر خداوند صورت و معنی همت را فروغ دیگر بخشید و دل را
فراغ تازه پدید آمد از آن بیماری دشوار که در بار آن سترگ پزشکی چاره نتوانست
لختی رهایی یافت از نیروی آگهی با عالمیان نطع یکجهتی و یکسان نسبتی گسترده در
کمین خویش منافقانه نشست بسا عیوب نفسانی چهره افروخت و توانایی ستردن
برخی بدست افتاد و در رستخیز دشمنی به دوستداری برخاست و اختلاف گروها گروه
مردم دل را از شغل شگرف باز نتوانست داشت و در نزهتگاه باطن گرد شوری
پیدا است انگیخت چندین در همان محفل کشور خدای یگانه دانایی گرمی پذیرفت
و تنقیح مقاصد تشخیص دلایل را روز بازار شد از ناشناسای مراتب حکمت و تهی
دستی علوم حقیقی سخن سرایان روزگار را که تیز و پرپیشگی و چرب زبانی در پایه
بلند آگهی جای داشتند کار دشوار گشت گاه بخاموشی زبان جنبش ابرو و گردش
چشم حیله می اندوختند و گاه تعمیه گویی و هرزه درآیی پاسخ می آراستند و از نیروی
تاییدات آسمانی چنان کار بند شدی که آن طلسم بدگوهری در هم شکنی ناگزیر
دستان از آن باز داشته پیاده گدازی پیش آمدند معقولات را مخالف دین شمرده
برخی ساده لوحان ترک نژاد را راه زدند و از یاوری آن ناشناسان بیخرد چیره
دستی سر برآوردند بیتیاری روشن ستارگی گشاده پیشانی از آن پایه والا فرو شدند
در سرایه منقول دقیقه سنج باز پرس اشتباهات امکان معتقدات پنداشته یکسر توزی
نشسته و چندی برین تلبیس عشرت بعنی میکردند که آن آشنایان دیرین دبستان
دامن اختلاط برچیدند و در شهرستان خود گرد آمده غربت گشته گاه ازین خلوت در
کثرت ترانه نشاط برکشیدی و نتیجه هر سنجیدانسته در پیدایش ارزی افزودی و گاه از
کوتهی امکان و تنگی حوصله با خود سرایدی که این چه بوالعجبیست با جهانیان بساط
نیک اندیشی و خیرسگالی گسترده دارد و با خود هر آینه نقش ستیش در می اندازند
عالمیان در کمین دشمنی چرا نشسته اند از تاییدات آسمانی در روش ستارگی با شگرف

روزگار



روزگار و ناروائی حق پژوهی سرزنشهای آشنا و بیگانه و یافه سرایی دور و نزدیک
و آویزش بدگوهران کوتاه بین تفرقه در جمعیت آباد ضمیر تمیدانشی از بازار کسادی
حقیقت تازه شادی چهره نشاط افروختی بصدقنام خدم چو مرا در شکند
کارخامان بود از فتح و ظفر خندیدن چون سپهر گردان چندی برین گذشت درهای
دولت گشودند و اعتبار را افروختگی دیگر پدید آمد زرشدگان دینی ستیزه حسد را
به بعضی دینی فروهته باندیشه تباه فرود رفتند و از تنگ چشمی و ناتوان بینی بیکار
ایزد توانا برخاسته حرمان جاوید اندوختند این دو سه بدنام کی مهد خویش
میشکنند همچون عهد خویش من بصفت چون مه گردون شعم نشکنم ار نشکنم افزون شوم
سوانح نگار بدایع طرازی داد و از حسن طالع این کوکب افق مفارق اختر آسمانی
معانی آنچه بزبان قلم می آید و برصحیفه شاهی رقم می پذیرد و روز بروز
بسمع همایون میرسد و دست آویز آفرین روز افزون و نوازش گوناگون
میگردد سعادتمند بنده که خدمت او پسند شاهنشاه افتد و شان قبول
از درگاه یابد بحمد الله این داستان نخست بطرز خجسته کردم درست
درین دم که دوران سخن خواه بود سخن از من و همت از شاه بود کرم همت امیدواری دهد
فلک فرصت و بخت یاری دهد باین جنبش کلک گردون خرام بپایان برم این گرامی کلام
تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب الحمد لله حق حمده والسلام علی محمد و آله
بید الفقیر الحقیر المذنب میرزا علی بن مظفر علی کاتب الجعفری غفر الله له و لوالدیه
و لجمیع المومنین و المومنات بحرمة النبی و الولی تحریراً فی ۱۸ شهر رجب المرجب سنة ۱۲۲۳
قد تم کتابی بعون الوهاب امید که بخشد تمکین صدق و صواب گر سهو خطایی شده بخشد و اتق
ربنا اغفر لی انک انت الوهاب بعلی جب قت ایانم رهبری غیر تو نشیده ام

۴۲

امر بکتابته [illegible] غفر [illegible]
اهل السیر و الجامع [illegible] الطول
[illegible] تشعید از موج [illegible]

